المجلد الخامس من تفسير كشف الاسرار

من اول سورة القصص

الى آخر سورة

۳۸-۴۷

سورة القصص ثمان وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم تلک آیات الکتاب المبین این حروف تهجاست مبین و نامهٔ روشن پیداست نتلوا علیک
ما میخوانیم بر تو من نبإ موسی وفرعون از خبر موسی و فرعون بالحق حقا که بود لقوم یؤمنون گروهی را که
بگروند ان فرعون علا فی الارض بدرستی که فرعون از اندازهٔ خویش درگذشت در زمین مصر
وجعل اهلها شیعا و گردانید مردمان مصر را گروه گروه یستضعف طائفة منهم بیچاره کرد
و بیچاره گروهی از ایشان یذبح ابناءهم پسران ایشان را میکشت ویستحیی نساءهم و دختران
را زنده میگذاشت انه کان من المفسدین که فرعون از بدکاران و تباه کاران بود ونرید ان نمن و میخواستیم
ما که بر او منت نهیم علی الذین استضعفوا که بیچاره کرده بودند در زمین مصر ونجعلهم ائمة
و ایشان را پیشوایان و پادشاهان گردانیم ونجعلهم الوارثین و ایشان را میراث دهیم از پادشاهی مصر
ونمکن لهم فی الارض و ایشان را آرامیدن و ایمن در آن زمین جای دهیم ونری فرعون وهامان
وجنودهما و بنمائیم فرعون و هامان و سپاه ایشان را منهم از بنی اسرائیل و دشمنان ما کانوا یحذرون آنچه ازو
می پرهیزیدند و میترسیدند واوحینا الی ام موسی و پیغام دادیم بمادر موسی ان ارضعیه که موسی را شیر ده
فاذا خفت علیه چون بترسی از او فالقیه فی الیم او را در دریا افکن ولا تخافی ولا تحزنی و مترس از او و اندوه
مدار انا رادوه الیک که ما بخداوندی خود او را بتو رسانیم وجاعلوه من المرسلین و یکی از پیغامبران سلش
کردانیم فالتقطه آل فرعون از سر آب برگرفت موسی را کسان فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا تا موسی
ایشان را دشمن بود و اندوهی بزرگ ان فرعون وهامان وجنودهما بدرستی که فرعون و هامان و سپاه ایشان
کانوا خاطئین گمراهان بودند وقالت امرأت فرعون و گفت زن فرعون قرت عین لی ولک این کودک
روشنائی چشم من و تست مکشید او را عسی ان ینفعنا شاید که بکار آید ما را او نتخذه ولدا

فی الارض

یا بفرزندی

یا بفرزندی فرا گیریم او را وهم لا یشعرون و ایشان نمی دانستند که موسی آنست که میترسند واصبح فؤاد
ام موسی فارغا و دل مادر موسی همه یاد کردن موسی پرداخت ان کادت لتبدی به نزدیک بود که در کوی
در دادی موسی را نام برد و یا خواند لولا ان ربطنا علی قلبها اگر نه آن بودی که ما دل او را محکم
کردانیدیم لتکون من المؤمنین تا گروید گان که وعدهٔ ما حق بود ... ما باور داشت و دل بیان بنمود
وقالت لاخته و گفت مادر موسی خواهر موسی را قصیه بجوی پی موسی و بجویان فبصرت به عن جنب
آن خواهر موسی را از دور بدید وهم لا یشعرون و ایشان نمی دانستند که او خواهر موسی است وحرمنا
علیه المراضع و ما بر موسی حرام کردانیده بودیم دایگان را و باز داشته دایگان را همه من قبل پیش از
آنکه با مادر خویش رسد فقالت هل ادلکم پس گفت خواهر او که من شما را نشان دهم علی اهل بیت
یکفلونه لکم بر خاندانی که او را پرورند وهم له ناصحون و من شما را از نیک خواهانم فرددناه الی امه پس
او را دادیم بمادر او کی تقر عینها تا چشم او روشن شود ولا تحزن و اندوه نبرد ولتعلم ان وعد الله حق
و تا بداند که وعدهٔ الله تعالی راست و درست و حق و صدق ولکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن
بیشتر مردمان نمیدانند ولما بلغ اشده چون موسی تمامی قوت و جوانی رسید واستوی و در برنائی تمام
شد آتیناه حکما وعلما او را حکمت دادیم و دانش وکذلک نجزی المحسنین و همچنین پاداش دهیم نیکو
کاران را ودخل المدینة و در رفت موسی در شهر مصر علی حین غفلة من اهلها زمانی که اهل آن
بی خبر بودند فوجد فیها رجلین یقتتلان پس یافت دو مرد که با هم آویخته قتال میکردند هذا من شیعته
یکی از گروه موسی است از بنی اسرائیل وهذا من عدوه و آن دیگر از دشمنان او فاستغاثه فریاد
خواست بموسی الذی من شیعته آن اسرائیلی که از کسان موسی بود علی الذی من عدوه از آن قبطی که از
دشمنان او بود فوکزه موسی پس مشت زد موسی او را فقضی علیه و بکشت قال هذا من عمل الشیطان
گفت موسی که این کار از عمل شیطانست انه عدو مضل مبین بدرستی که او دشمنی آشکاراست
قال رب موسی گفت خداوندا انی ظلمت نفسی بدرستیکه من بر نفس خود ستم کردم فاغفر لی
پس بیامرز مرا فغفر له پس الله تعالی او را بیامرزید انه هو الغفور الرحیم که او آمرزگارست و بخشا-

قال رب موسی کفت ای پروردکار من بما انعمت علی بان نیکویی که با من کرده و باین منت که بر من نهادی
فلن اکون ظهیرا للمجرمین که من هرکز مددکار و یار بدان نباشم فاصبح فی المدینة خائفا یترقب موسی بود
دیکر بامداد در شهرستان مصر ترسان ترسان می رفت تا چه شود ازان قصه کشته و کشتن او
فاذا الذی استنصره بالامس یستصرخه که بازو فریاد رسیدن میخواست از موسی قال له موسی کفت موسی
آن اسرائیلی را انک لغوی مبین بدرستی که تو مردی جنکی آشکارای فلما ان اراد چون موسی آهنک
کرد و خواست ان یبطش بالذی هو عدو لهما که این قبطی را که دشمن موسی و اسرائیلی بود قال
یا موسی اسرائیلی پنداشت که مرا خواهد زد کفت یا موسی اترید ان تقتلنی میخواهی که مرا بکشی کما
قتلت نفسا بالامس همچنانکه آن مرد را کشتی دی روز ان ترید الا ان تکون جبارا فی الارض میخواهی
که جباری باشی در زمین بالخشانین خون ریز خودکام وما ترید ان تکون من المصلحین و نمیخواهی که مردی
نیکو باشی وجاء رجل ومردی آمد من اقصا المدینة از دورتر جای از شهرستان یسعی بشتاب
می آمد قال یا موسی کفت یا موسی ان الملا یاتمرون بک لیقتلوک سرکان شهر میسازند با هم و شوری
می کنند که ترا بکشند فاخرج انی لک من الناصحین بیرون رو که من ترا از نیک خواهانم فخرج منها
خائفا یترقب از شهر مصر بیرون آمد ترسان و لرزان قال رب کفت ای خداوند من نجنی
من القوم الظالمین نجات ده مرا از دست این کروه ستمکاران النوبة الثانیة ابن عباس کفت
سورة القصص مکی است مکر یک آیه که بجحفه فرود آمد قبل الهجرة قوله ان الذی فرض
علیک القرآن لرادک الی معاد مقاتل کفت مکی است مکر چهار آیه الذین آتیناهم الکتاب من قبله
الی قوله لا نبتغی الجاهلین این چهار آیه که بمدینه فرود آمده و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست
مکر یک آیه لنا اعمالنا ولکم اعمالکم این آیه السیف منسوخ است این سوره هشتاد و هشت
آیه است و هزار و چهارصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و هشتصد حرف و قیل هذه السورة
من سور التی نزلت متوالیه و هی ست سور فی النصف الاول یونس و هود و یوسف نزلت
متوالیه و فی النصف الثانی الشعراء و النمل و القصص نزلت متوالیه و لیس فی القرآن غیر هذا

الا الحوامیم

الا الحوامیم فانها ایضا نزلت متوالیه و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قرا طسم القصص کان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق موسی و کذب به و لم یبق ملک
فی السموات و الارض الا شهد له یوم القیامة انه کان صادقا ان کل شیء هالک الا وجهه له الحکم
و الیه ترجعون طسم تلک آیات الکتاب المبین مضی تفسیره نتلوا علیک من نبا موسی و فرعون
بالحق التلاوة الاتیان بالثانی بعد الاول فی القراءة و النبا الخبر بما هو عظیم الشان و المراد بالحق
قول الله عز و جل لان قوله الحق و المعنی نقرا علیک بقراءة جبرئیل علیک بامرنا ما هو الحق لقوم
یؤمنون یصدقون بهذا الکتاب فیقبلونه و یعتقدونه ان فرعون علا فی الارض تجبر و استکبر و
طغی و بغی و قیل عظم امره بکثرة من اطاعه و جعل اهلها شیعا اصر اهل مصر فرقا یکرم طائفه
و یذل اخری و یستحیی طائفة و یذبح اخری و کان القبط احدی الشیعه و هم شیعه الکرامه یستضعف
طائفة منهم و هم بنو اسرائیل یذبح ابناءهم و یستحیی نساءهم ای یستبقی اناثهم للخدمة و قیل یقتل
سنة و یستحیی سنة فولد هرون فی سنة الاستحیاء و موسی فی سنة الذبح انه کان من المفسدین فی
الارض بالکفر و القتل و استعباد الاحرار و کانت سنة الذبح ان کاهنا من فرعون قال له یولد بارضک
مولود ذکر یهلک ملکک فامر فرعون بکل مولود ذکر ان یذبحه و قیل ان فرعون رای فی منامه ان
نارا اقبلت من بیت المقدس حتی اشتملت بیوت مصر فاحرقت القبط و ترکت بنی اسرائیل فدعا الکهنة
فسالهم عن تعبیر رؤیاه فقالوا له یخرج من البلد الذی جاء بنو اسرائیل منه یعنون بیت المقدس
رجل یکون علی یده ذهاب ملکک و هلاک شنک فامر بذبح اولاد بنی اسرائیل ذکرانهم و استحیا
اناثهم حال الولادة و نرید ان نمن ای نتفضل علی الذین استضعفهم فرعون و هم بنو اسرائیل — اسرائیل
و نجعلهم ائمة ای انبیاء و کان بین موسی و عیسی الف نبی من بنی اسرائیل و قال قتاده فی الخیر یقتدی
بهم و قیل نجعلهم ولاة و ملوکا و نجعلهم الوارثین لفرعون و قومه فی دیارهم و اموالهم کقوله تعالی
کذلک و اورثناها قوما آخرین و نمکن لهم فی الارض التمکین تکمیل ما یحتاج الیه فی الفعل معه و قیل
نجعلهم مقتدرین فی مصر و الشام و ما ملکته بنو اسرائیل من البلاد و نری فرعون و هامان

وجنودهما قرأ حمزة والكسائى ويرى بالياء المفتوحة فرعون وهامان وجنودهما بالرفع اى
معاشر فرعون وحزبه منهم يعنى من بنى اسرائيل ما كانوا يحذرون من زوال ملكهم واستيلاء
بنى اسرائيل على بلادهم ولذلك ذبح وعى ابناءهم قال الزجاج عجبا من حمق فرعون فى قتله
بنى اسرائيل ان الكاهن صادقا فما ينفعه القتل وان كان كاذبا فما معنى القتل واوحينا الى ام موسى
اسمها يوخابد من ولد لاوى بن يعقوب والوحى ههنا وحى الهام لا وحى نبوة ورسالة كقوله
واوحى ربك الى النحل والمعنى قذفنا فى قلبها واعلمناها وقيل كان رؤيا فى المنام وقيل اتاها ملك
كما اتى مريم من غير وحى نبوة حيث واذ قالت الملائكة يا مريم قوله ان ارضعيه فاذا ارضعيه
ما لم تخافى عليه الطلب فاذا خفت عليه فالقيه فى اليم اى فى البحر قيل لما ولدته جعلته
فى بستان وكانت تاتيه مرة بالنهار ومرة بالليل فترضعه فيكفيه ذلك فارضعته ثمانية
اشهر وقيل اربعة اشهر وقيل ثلثة اشهر ولا تخافى عليه الضيعة والهلاك والغرق
ولا تحزنى لفراقه انا رادوه اليك بوجه لطيف وجاعلوه من المرسلين اى سنخ ويبلغ البلوغ
ويكون من المرسلين تضمنت هذه الآية امرين ونهيين وخبرين وبشارتين ابن عباس گفت
بنى اسرائيل در مصر بسيار شدند و والى انجم آمدند و بر روزگار در آنوقتهم بسيار ديرباليه
وطغيان مارها دند و بر مردم از وى فجست دامر معروف ونهى منكر بگذاشتند اين بخافت
كجاى ديگر گفت بل متعتهم وآباءهم حتى نسوا الذكر حق تعالى ناهموارى ونابكارى ايشان بغايت
رسيد رب العالمين قبطيان را بر ايشان مسلط كرد تا ايشان را مستضعف كردند و ايشان را
بندگى فرمودند تا زمانى كه رب العالمين موسى را به پيغمبرى فرستاد و ايشان بدست او رهائى
يافت گفته اند كه آن روز باز كه فرعون آن خواب ديد و معبران و منجمان تعبير كردند كه يكى از بنى
اسرائيل بدر آيد كه هلاك ملك تو بدست وى باشد و فرعون گرفتن و كشتن اولاد ايشان بنا
كرد تا آنروز كه رب العالمين ايشان را از آن بلاء عظيم خلاصى داد گفته اند صد سال بگذشت
بدين مدت نود هزار طفل را بكشت زجاج گفت عجب آيد مرا نادانى و حمق فرعون كه منجمان و

وكاهنان راست گفتند قتل اطفال چه سود داشت واگر دروغ گفتند چه معنى داشت قتل وقصه
ولادت موسى بشرح وبسط در سورة طه ازين پيش رفت قوله فالتقطه آل فرعون ليكون لهم عدوا
وحزنا هذا اللام الصيرورة وهذا لام الارادة كما تقول لم تصعد هذا السطح لتسقط وكقول القائل
لدوا للموت وابنوا للخراب والالتقاط اصابة الشئ من غير طلب ومنه اللقطة وآل الرجل شيعته
واصحابه قرأ حمزة والكسائى حزنا بضم الحاء وهما لغتان كالبخل والبخل والسقم والسقم وقيل بالضم
اسم وبالفتح مصدر ان فرعون وهامان وجنودهما كانوا خاطئين الخاطى من ياتى بالخطيئة عن علم
انه خطأ فاذا لم يعلم فانه مخطى يقال اخطأ الرجل فى كلامه وامره اذا زل وهفا وخطئ الرجل اذا
ضل فى دينه وضله منه قوله لا ياكله الا الخاطئون وقالت امرأة فرعون لما رأته واخرجه وحصل موسى
فى ايديهم قرت عين لى ولك اى هو قرة عين لى ولك الوقف ههنا صحيح ثم نهته عن قتله
فقالت لا تقتلوه خاطبته بلفظ الجمع خطاب الاكابر وقيل تقديره وقيل للشرط لا تقتلوه عسى
ان ينفعنا فى بعض امورنا ويخدمنا او نتخذه ولدا نتبناه لانه ليس لنا ولد وكانت امرأة فرعون
مؤمنة فصار موسى لها قرة عين لى ولفرعون عدوا وحزنا وهم لا يشعرون انه موسى هو الذى
كانوا يحذرون منه وقيل ان فرعون هم بقتله وقالت امرأته آسيه بنت مزاحم انه ليس
من اولاد بنى اسرائيل فقيل لها وما يدريك فقالت ان نساء بنى اسرائيل يشفقن على اولادهن
ويكتمنهم مخافة ان تقتلهم فكيف يظن بالوالدة انها تلقى الولد بيدها فى البحر واصبح فؤاد
ام موسى فارغا صار وحصل قلب ام موسى فارغا من كل شئ الا من ذكر موسى والتاسف على فراقه
وقال الاخفش فارغا لا حزن فيه ثقة بوعد الله تعالى انا رادوه اليك وقرئ فزعا الشواذ فزعا
وهو اظهر قال الحسن لما سمعت بان التابوت صار الى دار فرعون نالها من الفزع والجزع ما
انساها وحى الله ووعده ان يرده عليها وكادت تقول وابناه وقيل لما حملت لارضاعه
وحضانته كادت تقول هو ابنى من شدة وجدها وقيل لما سمعت ان فرعون اتخذه ولدا والناس
يقولون انه ابن فرعون كرهت وكادت تقول هو ابنى لتبدى به فى البناء لولا ان حدثها دايه

والتدبير تبديه والثاني ان المفعول مقدر اي تبديه والقول به بسبب موسى لولا ان ربطنا الربط
على القلب هو الهام الصبر والتشديد القلب وتقويته وربطنا على قلبها يعنى شددنا على
قلبها بالصبر بتذكيرها ما سبق من الوعد لتكون من المؤمنين يعنى المصدقين بما سبق من الوعد وقيل
لتكون من الصابرين وانما كنى بالايمان عن الصبر لاختصاصه به يدل عليه قول النبي صلى الله
عليه وسلم الصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد وقالت لاخته واسمها مريم قصيه
اى اتبعي اثره ومنه القصص لانه اتباع اثر ما يقص يقول قصصت اثره قصا وقصصا واقتصصته اقتصاصا
فبصرت به عن جنب اى عن بعد تبصره وكانت تمشي على الساحل تحاذيه بالتابوت حتى رات
آل فرعون قد التقطه يقول بصرت كذا وبصرت به عن جنب اى مكان جنب صفة موصوف
محذوف وقيل عن جنب اى ناحية لانها كانت تمشي على الشط وهم لا يشعرون انها تقصه
وانها اخته وجئت الاخت الى امها تخبر موسى وحرمنا عليه المراضع من قبل المراضع جمع
المرضعة والمعنى منعناه من رضاع المرضعات وذلك انه لا يقبل رضاع غيرها ويجوز
ان يكون جمع مرضع اى موضع الرضاع وهو الثدى كانه قال حرمنا عليه ثدى النساء اى
احدثنا فيه كراهتها والنفار عنها من قبل يعنى في القضاء السابق لانا احرمنا في القضاء بان
نرده الى امه وقيل من قبل يعنى من قبل مجيء خواهر موسى با زنان قابل در خانه فرعون شد
تا حال موسى بداند وديد كه زنان مرضعات را مى آوردند وپستان خود را عرضه ميكردند
وموسى به دگر پستان ميل نمى كرد واز همه روى ميگردانيد ونمى پذيرفت وهمه از وى عاجز شده
اند وغمگين بودند خواهر موسى چون ايشان را چنين ديد گفت هل ادلكم على اهل بيت يكفلونه
لكم اى يربونه ويقومون بارضاعه وسائر وجوه تربيته لكم اى من اجلكم يقال كفل به كفالة
فهو كفيل اذا تقبل به وضمنه وكفله فهو كافل اذا عاله وهم له ناصحون يبذلون النصح في امره و
النصح ضد الغش چون اين سخن از خواهر موسى شنيدند او را بگرفتند و بر وى متهم داشتند هامان گفت
بگيريد او را كه او از قصه اين كودك خبر دارد و مادر وى را مى شناسد بالهام ربانى فرا زبان وى

آمد

آمد انما ذكرت النصح لفرعون لا غيره فتركوها پس خواهر موسى بازگشت بفرمان فرعون تا دايه آورد
ومادر موسى را از حال موسى خبر كرد او را بخانه فرعون آورد موسى چون بوى مادر بشام وى رسيد
در او آويخت وشير از پستان وى مزيد وگرفت وآرام وسكون در وى پديد آمد اينست كه رب
العالمين گفت فرددناه الى امه كى تقر عينها ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولكن اكثر الناس لا
يعلمون اى اكثر الكفار لا يعلمون ان وعد الله حق لا يقع فيه خلف وقيل لا يعلمون ما اراد بهم در تفسير
آورده اند كه فرعون مادر موسى را گفت چون است كه اين كودك ترا پذيرفت وشير تو خورد وهيچ
دايه ديگر نگرفت گفت لانى امراة طيبة الريح طيبة اللبن لا اوتى بصبي الا ارتضع منى فگفت
فرعون پس مادر موسى آسيه را گفت زن فرعون كه اگر خواهى بسپارى اين كودك را بخانه برم
وتربيت نيكو كنم وشفقت در او بجاى آرم ورنه بخانه تو فرزندان خود را نتوانم گذاشت بسبب
اين كودك آسيه رضا داد ومادر موسى او را برگرفت وبخانه خود برد ولم يكن بين التقاطها
اياه في البحر وبين رده اليها الا مقدار ما يصير الولد فيه عن الولادة پس موسى با مادر گشت بود وشير
ميخورد وبعد از فطام او را با فرعون بردند چون فرعون وآسيه بر آمد تا ترعرع وفرا رفتن آمد روزى
زن فرعون با وى بازى ميكرد وقضيبى بدست داشت بيان بازى قضيب بر سر فرعون زد فرعون در
خشم شد وهمت قتل وى كرد آسيه گفت چه صبيى صغير لا يعقل شيئا اگر او را آزمون كنند بجوهر وآتش
وتمامى اين قصه در سوره طه گفته آمد ولما بلغ اشده جمع شدة كنعمة وانعم وبلوغ الاشد
حصول قوة الشباب ووقوع تمام العقل والتميز وجاء في التفسير انه ما بين الثلثين الى الاربعين واستوى
يعنى بلغ اشده اى بلغ مبلغا قامت عليه حجة الله واستوى عليه على قيام الحجة آتيناه حكما
اى نبوة اى تفهما وذهنا وقيل النبوة وقيل الحكمة واجتماع العلم والعلم العالم الحكيم من استعمل
علمه قال الله تعالى لعلماء اليهود ولبئس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون فذمهم في الجهال
اذ لم يعملوا بعلمهم وكذلك نجزى المحسنين اى كما فعلنا بموسى وامه نفعل بالمؤمنين ودخل
المدينة اى دخل موسى مصر وقيل قرية على فرسخين من مصر يقال لها حابين وقيل اسمها عين الشمس

وقيل خرج موسى من مصر فرعون ودخل مدينه مصر شبكرا لئلا يعرف وما كان خروجه الا
الاستخفاء ومخالفة فرعون لما كبر ان التحق گفت موسی چون بزرگ شد چنانکه حق از باطل
بشناخت وبحد عقل وتمیز رسید همواره از فرعون وقوم وی بیزاری نمود بدی و جمعی بنی اسرائیل بروی
گرد آمدند که او را قوت می دادند و سخن وی می شنیدند و در مخالفت دین فرعون و موسی پیوسته اظهار
معادات و انکار با فرعونیان میکرد و ایشان موسی را بیم می دادند از بطش فرعون و موسی از ایشان
می ترسید و خود را از ایشان پنهان میداشت و بگوشه میرفت تا روزی بوقت قیلوله که اهل
شهر غافل بودند فرعون از مصر بیرون آمد و در میان شهر شد و آن دو مرد را دید یکی قبطی و یکی
سبطی که بهم آویخته بودند ابن زید گفت آن روز که موسی [illegible] کرد که قضیب بر سر فرعون زد فرعون
بفرمود تا او را از شهرستان خود بیرون کردند و بعد از آن فرعون را ندید تا بزرگ شد و بحد
مردی رسید پس بعد ما بلغ اشده دخل المدينة على حين غفلة من اهلها [illegible] آن شهر
از کار موسی غافل بودند و موسی بعید العهد بود با ایشان آن وقت به مدینه شد و آن
دو مرد را دید که میقتتلان احدهما اسرائيلي وهو الذي من شيعته والآخر قبطي وهو الذي
من عدوه وقيل هو الذي من شيعته السامري والذي من عدوه طباخ فرعون اسمه فاثون
فاراد ان يحمل الحطب على ظهر الاسرائيلي وقيل كانا يقتتلان في الدين ابن عباس گفت موسی را
چون بحد مردی رسید بنی اسرائیل را در حمایت خویش میداشت و هیچکس را از آل فرعون و قبطیان
نگذاشتی که بر ایشان ظلم کردی تا آن روز که اسرائیلی و قبطی بهم آویختند موسی خشم گرفت و قبطی
را گفت که دست از او بدار [illegible] قبطی گفت میخواهم هیزم بمطبخ بدوش کشد و موسی را آن بود
پس فرعون [illegible] قبطی سخن موسی نشنید و بجان در شد آویخته فوکزه موسی فقضی علیه
موسی مردی قوی بود قبطی را مشتی زد او را بکشت یقال وکزه ولکزه ونکزه لغة ولهزه
يضربه بجمع كفه وقال ابو عبيدة والفراء الوكز الدفع باطراف الاصابع ومعنى قضى عليه قتله
وفرغ من امره وكل شيء فرغت منه فقد قضيت عليه وقال المبرد القضاصة الموت و قضى

الرجل مات وقضى عليه صادف اجله وقيل معناه قضى الله عليه الموت پس موسی پشیمان گشت که
از حق تعالی دستوری قتل نیافته بود و هنوز وحی بوی نیامده گفت هذا من عمل الشيطان يعني
من اغوائه كأنه اضاف هيجان غضبه الذي اداه الى ذلك الى الشيطان وان كان من فعل الله الذي
يقدر على الاحياء والاماتة انه عدو مضل مبين اي يوسوس له بالضلالة مزين له اياها ثم استغفر
فقال رب اني ظلمت نفسي بقتله قبل ورود الاذن فيه فاغفر لي فغفر له انه هو الغفور الرحيم فان
قيل كان ذلك منه كبيرة او صغيرة قلنا لا بل صغيرة لانه لم يقصد قتله ولم يعلم ان تلك الوكزة
يؤدي الى القتل فان قيل لم استغفر وقال ظلمت نفسي قلنا لانه ارتكب صغيرة ويجب الاستغفار
والتوبة عن الصغير لانه اذا لم يتب صار مصرا عليه والاصرار عليه يصيره كبيرة لقوله لا صغيرة
مع الاصرار ولا كبيرة مع الاستغفار قال رب بما انعمت علي من اعطاء العلم والنبوة وقيل بما انعمت
علي اي بسبب انعامك علي بمغفرة دعائي اذ اكون ظهيرا للمجرمين اي لا اكون معينا للكافرين يعني لا اخدم
فرعون وآله كما كنت الى الآن والظهير المعين يقال ظاهره اي قواه ظهرهم بكونه معه والمجرم
الكافر والجرم فعل يوجب قطيعة فاعله والاصل القطع وقيل هو خبر بمعنى الدعاء اي فلا تجعلني ظهيرا
للمجرمين وفيها دلالة ان احدا لا يامن عن المعصية الا بعون الله وفيها دلالة على عظم الثواب على
ترك معاونة العصاة فان موسى جعله في مقابلة ما اعطاه الله من العلم والنبوة والمغفرة وقيل
قوله ان اكون ظهيرا للمجرمين يدل على ان الذي من شيعته كان كافرا وقوله الذي هو عدوه لا يدل
على انه مسلما والله اعلم بذلك وقيل معناه لا اكون بالمغفرة والرحمة معينا للمجرمين فاقول لهم
رحمك الله او غفر الله لك وهذا قول غريب حكاه الثعالبي قال عطية العوفي كان ابن عمر يدعو
بها في ركوعه وهذا الدعاء حسن اذا وقع بين الناس اختلاف وفتن في دين او ملك او غيرهما
وانما قال موسى هذا عند اقتتال الرجلين ودعا به ابن عمر عند اقتتال علي ومعاويه فاصبح في
المدينة يعني اصبح موسى من عند ذلك اليوم الذي قتل فيه القبطي في مدينة مصر خائفا من آل
فرعون ان يأخذوه ويقتلوه يترقب اي ينتظر ما يلقاه في امر القتيل وهل عرف قاتله وقيل خائفا

من الله يترقب المغفرة فاذا الذي استنصره بالامس يستصرخه اذا للمفاجاة اى فاجاه المستغيث
الامس يسأله ان ينصره والاستصراخ الاغاثه مشتق من الصراخ والمعنى يسأله النصرة على
قبطي آخر يقتله قال موسى يعني للاسرائيلي انك لغوي مبين اى غوى في تدبيرك عن رشدك في امرك
يقاتل مع عجزك وقلة انصارك فلما ان اراد ان يبطش اى اراد موسى ان ياخذ القبطي دفعا عن
الاسرائيلي توهم الاسرائيلي ان موسى قصده وكان قد سبق منه اليه انك لغوي مبين قال يا موسى
اتريد ان تقتلني كما قتلت نفسا بالامس يعني القبطي المقتول ان تريد اي ما تريد الا ان تكون جبارا
في الارض قتالا تقتل الناس على الغضب وما تريد ان تكون من المصلحين في كظم الغيظ وترك القتل
وكان حديث القتل تبادى في المدينة ويخفى القاتل فطن القبطي بذلك فذهب الى فرعون فاخبر ان
قاتله موسى وقال الحسن هو من قول القبطي لانه كان اشتهر ان اسرائيليا قتل قبطيا والجمهور على
القول الاول وجاء رجل من اقصى المدينة اى من اعلى المدينة يسعى على رجليه سريعا وذلك
ان فرعون واصحابه تآمروا في امر موسى وقصدوا طلبه وقتله وكان الذباحون اخذوا الطرق
من غير خوف منهم ان يفوتهم وكان هذا الرجل هو حزبيل من آل فرعون وهو النجار وقيل هو حبيب
النجار وقيل هو ابن عم فرعون اسمه شمعون يسعى اى يمشي سريعا وقصد في طريق قريب حتى سبق
الذباحين فجاء موسى وقال له ان الملأ يأتمرون بك ليقتلوك اى يهمون بقتلك ويتشاورون
فيك قال الزجاج اى يأمر بعضهم بعضا بقتلك نظيره واتمروا بينكم بمعروف فاخرج من المدينة
اني لك من الناصحين اى ناصح لك من الناصحين لانه لا يتقدم الصلة على الموصول فخرج اى
خرج موسى من المدينة خائفا على نفسه من آل فرعون لا زاد معه يترقب هل يلحقه طلب
فيؤخذ وقيل يترقب اى ينتظر وكان يتوقع رب نجني من القوم الظالمين فاجاب الله دعاءه ونجاه
النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم بنام او كه نه در صنع او خلل نه در تقدير او حيل بنام او كه نه در
فعل او زلل نه در وصف او مثل مقتدى لم يزل بنام او كه پادشاه است بى سپاه كلام او نه
با اشباه غافر جرم و ساتر گناه حضرت او عاصيان را پناه درگاه او مفلسان را تكيه گاه قدر

لايدرك

لا يدركه الخاطر اقصى منتهاه جنت حضرتي مرآة من هوى هواه ورآه من رآني ورآني من رآه بشنو
سر بسم الله سين اسم است وبا در اصل اسم بوده الف راست بود وشكل وى مستقيم وبا در نهاد خود
منحرف ومنعطف الف در لوح اول بود وبا ثاني چون در آيه بسمت آمد با اول گشت والف ثاني
نهاد تا بداند كه كار الهى نه بر وفق مراد تو بود تو يكى با اول دارى ومن آخر كردانم تو يكى با آخر كردانى ومن
اول كردانم اشارت آنست كه من يكى با ثانيه يكى با مبدل بدكنم تا بدانى كه كار بمبدل وفضل ماست
نه بهنجار عقل شما الف كه اولست ثانى كردانم وبا كه ثانيست پيش دارم وصدر كتاب وخطاب
جود برا وبنا دهم وكسوت رفعت الهى در او پوشانم تا جهانيان دانند كه منم كه يكى با بركشم ويكى را
فرو كشم تعز من تشاء وتذل من تشاء نكته ديگر اين عجب تر شنو در شكل با بسم الله اشارتى است
واندر با اشارت بشارتى نقش با حقير وصغير بود چون با نام حق پيوسته شد علو كرفت وخلعت
دولت يافت اندرو اشارت است يكى يارى بنده مؤمن حرفى كه بنام ما پيوسته شد قدر وجمال يافت
وخطر وكمال كرفت تا بدانى كه هر كه بما پيوست از قطيعت ما رست وهر كه دل در غير ما بست
در نهاد خود بشكست طسم طا اشارتست بطهارت دل عارفان از غير او سين اشارتست بسر او
با دوستان در شهود جلال وجمال وميم اشارتست بمنت او بر دوستان در آلاء ونعماء او مجلس
معطر كرد وهر جاكه دو دو كنت وكوى با دوستان شود در سماع نام ونشان او در هر دو هزار عالم
كس نتواند كه قدم بر بساط توفيق نهد مكر بمدد لطف او در كونين وعالمين كسى با نزديكى مسلم
نبود مگر بحمايت ورعايت او بندكان در اين نكته اند نزديكى جوانمردان ودوستان حق به سه قسم
نزديكى بذكر ونزديكى بمعرفت ونزديكى بوجود نزديكى ذكر دائم اثر است نزديكى معرفت دائم
سكوت نزديكى وجود دائم تماشاست واين فنا بحقيقت بقاست تا از خود فانى نكردى
با او باقى نشوى بو سعيد خراز كفت در عرفات بودم روز عيد حاجيان ديدم كه دعاها
ميكردند وى ناريدند بهمه زبانى ذكرى ودر هر دلى سوزى ودر هر جانى عشقى ودر هر كوشه
سوزى ونيازى وبا هر كسى دردى ومرا از آن در خواست كه دعا كنم وچيزى خواهم با خود كنم

چه دعا کنم و چه خواهم هر چه می باید ناخواسته خود داده ناگفته خود ساخته و بر دلخسته حق
قصد کردم تا از راه حقیقت راه باز شوم در دعا کنم پس من الهام داد که بی بهره ما انما چنین
میخواهی بیت از عجب هر زمان کی دوست کاری عجب هر که زلف یار داده جان چون
ابو سعید از آن قوم برگشت و ای پت همی گفت شعر وفاه لک لا نم مکنون قلبی وجان غایبی
والشوق نادی تلوا علیک من نبإ موسی الآیه موسی عاشق تر بود و بلندتر و قربت تر
تعالی و قربناه نجیا در خصوصیت را کشید دماغ دوستی را و نهاده والقیت علیک محبة
منی در عالم هر کجا سوخته ای قصه وی شنیدن را دوست دارد حدیث وی کوح نوح خود
دانستن انا بجا است که رب العزت در قرآن مجید ذکر وی بسیار کرد و قصه وی در جایها باز گفت
تا عاشقان سوخته را و دوستان دلشده را سکون و سلوت افزاید و ایشان طاعم و ایمن اند آید
و نعم ما قیل شعر سماع قصة الحبیب من الحبیب یوجب سلوة القلب و ذهاب الکرب و تهیجه
الی و ثلج الفؤاد این جنانست که گویند بیت در شهر پر آن کی آید صنما کی قصه عشق تو
بر آید صنما و گویند تکرار قصه موسی در قرآن دلیلست بر تفخیم و تعظیم کار او و بزرگ داشتن
قدر او اکنون در قرآن بنگر که چون نواخت او تا بدانی منزلت و مرتبت او و میقات موسی جاء موسی
لمیقاتنا وعد موسی وواعدنا موسی طور موسی آنس من جانب الطور نارا درخت موسی فی البقعة
المبارکة من الشجرة آتش موسی انی آنست نارا مناجات موسی و قربناه نجیا شوق موسی و عجلت الیک
رب لترضی غربت موسی ولما توجه تلقاء مدین قربت موسی و نادیناه من جانب الطور الایمن
محبت موسی والقیت علیک محبة منی اصطناع موسی واصطنعتک لنفسی مادر موسی و اوحینا الی ام موسی
خواهر موسی قالت لاخته قصیه دایه موسی هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه
لکم بلاء موسی فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم دریای موسی ان اضرب بعصاک البحر عصای موسی
قال هی عصای طفولیت موسی فرددناه الی امه پرورش موسی الم نربک فینا ولیدا قوت و مردی
موسی بلغ اشده واستوی داماد موسی انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین پدر زن موسی یا ابت

استاوه

استاجره نبوت و حکمت موسی آتیناه حکما و علما این همه یاد کرد تا عالمیان بدانند که خصوصیت
و زلفت و قربت موسی با این همه منقبت و مرتبت در حضرت رسالت محمد عربی تا بقدم میت
همی نرسید و ذلک قوله صلی الله علیه وسلم لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی مصطفی
عربی را صد بدولت و منزلت و کرامت آن کی است که کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
چهار تا ناکنت قصه صف نعال ای کفتا انما انا بشر مثلکم و موسی کلیم از مقام خود تجاوز نمود
و قصه صد بدولت کرد که ای گفت ارنی انظر الیک لاجرم موسی را جواب این آمد که لن ترانی و مصطفی
را گفتند الم تر الی ربک لولاک لما خلقت الافلاک عادت بیانه هر جا نیست که چون
بنزدیکی در جای دود و متواضع وار در صف نعال بنشیند و اگر بیند این نه جای تست برخیز
و بالا ترنشین چون سید خافقین قصد صف نعال کرد که انما انا بشر مثلکم او را گفتند یا سید
این نه جای تست بساط بنشین نه بارگاه قدم چون تو یی بود و الیه الاشارة بقوله ما کان
محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین سید فرود آیی تا آدم ایم تا صف
نعال را بصد بدولت رسانیم تا بجا نکه اندوی شریعت خاک بآب در رسانیدیم از روی
حقیقت سوخته کان امت را و باز پس ماندگان آخر الزمان را در موقف حشر و شفاعت بصد بدولت
رسانیم و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون السابقون الی قوله ولما
توجه تلقاء مدین چون روی آورد موسی بسوی مدین قال با خود گفت عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل
شاید که پروردگار من مرا راه راست نماید و بکار رساند و حیلت نماید بیان ولما ورد ماء مدین
چون بآب مدین رسید وجد علیه امة من الناس یافت گروهی مردمان بر آن یسقون گوسفندان
خویشتن را آب می دادند ووجد من دونهم امرأتین و یافت جدا از آن مردان دو زن تذودان که گوسفندان
خویش را از آب می بازند قال ما خطبکما موسی گفت مر ایشان را کار شما چیست قالتا
لا نسقی گفتند ما گوسفندان خود را آب ندهیم حتی یصدر الرعاء تا زمانی که شبانان برگردند و گله
خویش برکد داشته وابونا شیخ کبیر و پدر ما پیرست بزرگ فسقی لهما پس موسی گوسفندان

ایشان را آب داد ثم تولى الى الظل باز گشت و با سایه شد فقال رب گفت ای خداوند من انی لما انزلت
الی من خیر فقیر ای خداوند من چیزی را که روزی کنی مرا از خوردنی نیازمندم فجاءته احداهما آمد
نزد موسی یکی از آن دو خواهر تمشی على استحیاء می رفت بشرم قالت ان ابی یدعوك گفت پدر من ترا
میخواند لیجزیك اجر ما سقیت لنا تا پاداش دهد ترا مزد این آب که کشیدی ما را دادی فلما جاءه
چون موسی بیامد بهمراه او وقص علیه القصص و قصه خود با وی باز گفت قال لا تخف گفت موسی را که
مترس نجوت من القوم الظالمین از آن گروه ستمکاران که نجات یافتی قالت احداهما از آن دو دختر یکی گفت
مزدور را یا ابت استأجره ای پدر وی را مزدور کن او را ان خیر من استأجرت که بهترین کسی که مزدور کنی پس
اینست القوی الامین مردی با نیروی راستکار است قال انی ارید ان انکحك گفت شعیب
که من خواهم که زنی بتو دهم احدى ابنتی هاتین از این دو دختر خویش یکی على ان تأجرنی باینکه مزدور من بوی
تو باشی بکار و شبانی مرا ثمانی حجج و آن مزدوری هشت سالست فان اتممت عشرا اگر آن
هشت سال ده سال تمام کنی فمن عندك آن از نزدیک تست وما ارید ان اشق علیك اگر بر تو رنجه
از آن دو سال نخواهم که رنج آن بر تو نهم ستجدنی ان شاء الله من الصالحین اگر خدای تعالی خواهد مرا
از نیکان یابی قال ذلك بینی وبینك گفت موسی که این میان من و میان تو است ایما الاجلین قضیت ازین
دو کدام یکی بگذارم فلا عدوان علی افزونی جستن نیست بر من والله على ما نقول وکیل و خدای
تعالی بر آنچه ما میگوییم گواه است و این کار را یاوری سازد کارساز فلما قضى موسى الاجل چون موسی
مدت مزدوری خویش تمام کرد وسار باهله و زن خویش برد آنس من جانب الطور نارا از جانب کوه طور
آتشی دید قال لاهله امکثوا گفت مر اهل خویش را درنگ کنید انی آنست نارا که من آتشی را دیدم لعلی آتیکم
منها بخبر یا مگر شما را خبری آرم او جذوة من النار یا پاره آتش لعلکم تصطلون تا مگر شما گرم شوید فلما اتاها
چون آمد موسی نزدیک آن آتش نودی آواز داده شد او را من شاطئ الواد الایمن از کنار رود با دست راست
فی البقعة المبارکة در آن جایهای با برکت که آن یک ده بر آن من الشجرة از آن درخت ان یا موسى
خواندند انی انا الله رب العالمین که منم خداوند جهانیان و آفریدگار عالمیان وان الق عصاك و آن

دادند

دادند او را که بیفکن عصای خویش را فلما رآها تهتز چون عصا را دید که می جنبید و می جست کانها جان
راست گویی که آن ماریست ولى مدبرا که پشت برگردانید و برگشت ولم یعقب و هیچ بیامد باز پس یا موسى
اقبل ولا تخف گفتند ای موسی پیش آی و مترس انك من الآمنین که تو از ایمن شدگانی اسلك یدك فی جیبك
دست خویش در جیب خویش کن تخرج بیضاء من غیر سوء تا بیرون آید سپید بی بیماری واضمم الیك
جناحك من الرهب و با خویشتن آر بازوی خویش از بیم هر گاه که بترسی فذانك برهانان این دو دست تو
و عصای تو حجت دو برهان و حجت اند از خداوند تو الى فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا
قوما فاسقین که ایشان گروهی اند از فرمان برداری بیرون قال رب گفت موسی که ای خداوند من انی
قتلت منهم نفسا من از ایشان یکی کشته ام فاخاف ان یقتلون می ترسم که مرا باز کشند واخی هرون هو
افصح منی لسانا و برادر من هرون از من فصیح تر است بزبان فارسله معی بفرست او را با من ردءا
یصدقنی تا یاری بود مرا که گواهی دهد و یاری کند انی اخاف ان یکذبون بدرستی که من میترسم که مرا دروغ زن کنند
قال سنشد عضدك باخیك گفت آری سخت کنیم بازوی تو به برادر تو ونجعل لکما سلطانا
و حجت دهیم شما را و تسلطی بر ایشان فلا یصلون الیکما پس هیچ بد بشما نرسد بآیاتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون
شما هر دو و هر که پی شما رود بنشانها و معجزها که داده ام شما را هر جا که باشید غالب باشید
فلما جاءهم موسى بآیاتنا بینات چون بایشان آمد موسی به پیغامها و نشانهای روشن پیدا قالوا ما هذا
الا سحر مفترى گفتند نیست این مگر جادوی ساخته دروغ وما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین و نشنیده
ایم این سخنان در روزگار پدران پیشین ایشان وقال موسى ربی اعلم و گفت موسی که خداوند من داناتر
داناتر است بمن جاء بالهدى من عنده بآنکس که پیغام راست آورد از نزدیک او براه راست ومن تکون له
عاقبة الدار و آن کس که سرانجام این سرای نیکو باو راست انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگاری نیابند
و پیروزی نشوند ظالمان و ستمکاران وقال فرعون یا ایها الملأ گفت فرعون که ای گروه من و قوم من
ما علمت لکم من اله غیری من شما را خدای جز خویشتن خدای ندانم فاوقد لی یا هامان على الطین آتش افروز
ای هامان بر گل تا خشت پخته شود فاجعل لی صرحا و مرا کوشکی سازد عالی و بنای بلند لعلی

مرا

اطّلع الی اله موسی یا هامان بنا کن تا بر آن بالا روم شاید که مراد یابم بخدای موسی اشارت کرد و انّی لاظنّه من الکاذبین و من موسی را از دروغ
زنان می پندارم در دعوی که میکند که در آسمان خدای هست واستکبر هو وجنوده فی الارض بغیر الحق
وگردنکشی کردند او و سپاه او در زمین بناحق وظنّوا انّهم الینا لا یرجعون و می پنداشتند که ایشان باز
نگردند و نیایند بما فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیم گرفتیم او و سپاه او را و در افکندیم ایشان را
در دریا فانظر کیف کان عاقبة الظالمین بنگر که چون بود سرانجام آن ستمکاران وجعلناهم ائمّة
وگردانیدیم ایشان را درین جهان پیشوایان بد یدعون الی النار تا خلق را با آتش خوانند ویوم القیمة
لا ینصرون و روز رستخیز کس ایشان را یاری ندهد و فریاد نرسد واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة و در پی
ایشان بستیم درین جهان دوری از خدای ویوم القیمة هم من المقبوحین و روز رستخیز ایشان از خوار
شدگانند ولقد آتینا موسی الکتاب بدرستی که ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة من بعد ما اهلکنا
القرون الاولی پس از آنکه قرنها پیشین هلاک کردیم بصائر للناس حکمها و بینائیها و روشن
مردمان را وهدی ورحمة لعلّهم یتذکّرون و راه نمونی و بخشایش ایشان راست که پند پذیرند
النوبة الثانیة ولمّا توجّه تلقاء مدین ای قصد نحو مدین خارجا عن سلطان فرعون وتلقاء تفعال من
لقیت وهو مصدر اتّسع فیها فاستعمل ظرفا و سواء السبیل قصد السبیل المستوی الی مدین
مقاتل گفت موسی چون از مصر بیامد ترسان و بجز ان از بیم فرعون راه نمی برد و نمی دانست که
بکجا رود تا جبرئیل آمد و عصا بوی داد آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و او را امر کرد که بجانب
مدین شو نزدیک شعیب موسی را اکه راه نمی دانست گفت عسی ربّی ان یهدینی سواء السبیل
کار خود تفویض با الله تعالی کرد و براه بردن تفویض از او خواست تا رب العزت فرشته فرستاد
و او را راه نمود و گفته اند که کسان فرعون در طلب او ایستاده بودند و سه راه بود بدین [illegible]
یک طرف و یکی در میان ایشان با یکدیگر گفتند تا در راه طرف دویم که مرد تهنی است
وگرنه در شاه راه میان رود ایشان براه طرف رفتند و نیافتند موسی در شاه راه هشت
شبان روز بماند و بی طعام پای برهنه و شکم گرسنه و در آن هشت روز هیچ نخورد

بی راه درختان تا رسید بمدین وکان مدین ارض شعیب کم تا شعیب کان اتخذها مدینا لنفسه
مسکنا قبل ذلک فنسب الیه و بین مصر و مدین مسیرة ثمانیة ایام ولمّا ورد ماء مدین الورود ایتان الماء
وضدّه الصدر وهو الرجوع عنه وماء مدین آبی بود که میخوردند ازو اهلها ویسقون انعامهم ومواشیهم
منها وجد علیه ای علی الماء وحوله جماعة کثیرة من الناس یسقون مواشیهم و وجد من دونهم امرأتین
ای سوی آخرهم واسفلهم امرأتین تذودان ای یطردان اغنامهما حتّی لا یختلط شیء بما [illegible] عنهما
عن الجماعة للورع والصیانة وکراهیة الاختلاط بالرجال وقیل لضعفهما موسی ایشان را دید
که ایشان از ضعف و عجز گوسفندان خود را آب نمی دهند گفت ما خطبکما و ما بالکما لا تسقیان
مواشیکما مع القوم قالتا لا نسقی لا یکون السقی حتّی یرجع الرعاء من الماء یصدر بفتح یا وضم دال
قرا ابن عامر و ابو عمرو است یعنی حتّی یصرف الرعاء عن السقی فیخلو الموضع ونسقی
من فضل ما بقی یصدر بضم یا و کسر دال خواند ای حتّی یصرف الرعاء مواشیهم عن الماء والرعاء جمع الراعی
کما یقول صاحب صحابه و صایم و صیام و تاجر و تجار گفته اند موسی چون ایشان را دید که بی محرم
بیرون آمده بودند بجای آگاه انکار کرد بر ایشان و گفت ما خطبکما این چه کار است که شما میکنید
شما عذر خود را و عذر پدر خود را گفتند لا نسقی حتّی یصدر الرعاء وابونا شیخ کبیر پدر ما
مردی پیر ضعیف است و هیچ مواشی نتواند و [illegible] نیست که مزد و دیگری ما بضرورت بیرون
آمده ایم و گوشه گرفته ایم تا این شبانان بروند و جای خالی شود آنگه ما گوسفندان خود را
آب دهیم وابوهما شعیب بن نویب بن مدین بن ابرهیم الخلیل وقال وهب هو یثرون ابن اخی شعیب
وکان شعیب قد مات قبل ذلک بعدما کفّ بصره وقیل هو رجل مؤمن المقام موسی چون ایشان را
بدین صفت دید بر ایشان بخشود و شفقت نمود گوسفندان ایشان را فا پیش گرفت و بر سر چاه برد
و بر سر چاه سنگی عظیم بود که ده مرد با قوت نمی توانستند که آنرا بردارند موسی تنها آن سنگ را
برداشت و بدور افکند و دلوی بخواست و آن دلو چنان بود که ده مرد با قوت و بروایتی چهل مرد
آن دلو را از چاه بر میکشیدند موسی تنها آن دلو را از چاه برکشید و گوسفندان ایشان را آب داد

روایت کرده اند از عمر که گفت لم تسبق الا دونها واحدة حتی تسوّت الغنم انا ما کنته اند که هر پیغمبر
با مجمل مرد قوت بوده و پیغمبر ما را صلی الله وسلامه علیه بجهل پیغمبر قوت داشت فسقی
لهما ای سقی موسی مواشیهما لاجلهما ثم تولی الی الظل ای اعرض وجعل ظهره الی ما کان له
وجهه والظل ما لم یقع علیه شعاع الشمس وقیل الی ظل شجرة وکانت هناك سمرة وقیل الی ظل
جدار لا سقف له فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر قال ابن عباس ما ساله الا کسرة
من خبز ولم یکن معه من شیء ثم وانما قال ذلك وخضرة البقل ترا ما فی بطنه من الهزال والجهد فجاءته احدیهما
تمشی علی استحیاء مفسران گفته اند آن دختران زود تر بخانه باز گشتند و پدر گفت چونست
که امروز زود تر آمدید گفتند وجدنا رجلا صالحا رحیما فسقی لنا اغنامنا مردی مشفق باز ساء
مهربان با رسید ویکی سفندان ما را آب داد پدر گفت چه سخن از وی شنیدید گفتند از وی
شنیدیم که می گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر شعیب گفت بشنا و مکر مردی که
محتاج بطعام انکه دختر کهین را فرستاد تا او را بخواند نام او صفورا وهی التی تزوجها موسی گفت
ابنت کو رب العزت گفت فجاءته احدیهما تمشی علی استحیاء ای جائته ماشیة مستحیة
مستترة بکم درعها قال الحسن والله ما کانت ولاجة ولا خراجة ولکنها کانت من الخفرات
اللاتی لا یحسن المشی بین ایدی الرجال والکلام معهم وروی عن بعض القراء الوقف علی تمشی
ثم ابتداء فقال علی استحیاء قالت ان ابی یدعوك وذلك لان الحیاء فی الکلام اکثر منه فی
المشی لحسن قالت ان ابی یدعوك لیجزیك اجر ما سقیت لنا فقام معها فتقدمته فهبت الریح
والرقت ثوبها بجسدها فکره موسی ان یری ذلك منها فقال لها امشی علی ورائی ودلینی
علی الطریق بالخطرات فانا بنی یعقوب لا ننظر الی اعجاز النساء موسی آمد برای شعیب و
طعام در پیش نهاده شعیب گفت ای جوان این طعام از تست بخور که برای تو ساخته ام
موسی ظن برد که آن طعام عوض آب دادن کله است گفت اعوذ بالله ما نه انان خاندانیم که دین
خود بدنیا فروشیم شعیب گفت نه آنست که تو پنداشتی والله که عادت من و پدران من است که

مهمانرا

که مهمانان را طعام دهیم و مهمانداری کنیم آنگاه موسی آن طعام بخورد و قصه خویش با شعیب گفت
که بچه سبب از زمین مصر بیرون آمد شعیب گفت مترس که اکنون از فرعون و قوم وی نجستی
و فرعون را بر مدین دست نیست قالت احدیهما وهی الصغری واسمها صفورا یا ابت استاجره
لرعی الغنم ان خیر من استاجرت القوی الامین و قد جرب قوته من رفعه الحجر و نزعه الدلو و جرب
امانته حیث منعها من المشی قدامه وقیل القوی فی بدنه الامین فی عفافه قال شعیب
انی ارید ان انکحك احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج والاجر ههنا هو الصداق وقیل
یکون اجیرا لی فقال الجوهری الغلام فهو مأجور والاجر فهو موجر به والاجرة فهو موجر علی وزن فاعل
وکله بمعنی واحد وقیل معناه ان تصیر لی اجیرا یرعی ماشیتی ثمانی حجج من قولهم اجرك الله
ای اثابك والحجة السنة والحجج جمعها فان اتممت عشرا ای اتممت العمل عشرا فمن عندك
تفضلا منك وما ارید ان اشق علیك ای لا اکلفك ما یصعب علیك فی هذه المدة وقیل ما ارید
ان اشق علیك بان الحذك باتمام عشر سنین ستجدنی ان شاء الله من اهل الصلاح فی معاملتك
وحسن الصحبة والوفاء بعهدك وقیل هذا شرط الاب ولیس بصداق وقیل هو صداق والاول
اظهر لقوله تاجرنی ولم یقل تاجرها قال ذلك بینی وبینك ای قال موسی ذلك الشرط بینی وبینك
وعلینا الوفاء ثم قال ایما الاجلین قضیت ما زائدة مؤکدة والمعنی ای الاجلین وای فی معنی الجزاء
منصوب بقضیت وجواب الجزاء فلا عدوان علی ای الاجلین قضیت فلا ظلم علی بان اکون مطالبا
فیما قضیت والاجل الثانیة وعشر ثم قال کلاهما والله علی ما نقول وکیل ای شاهد علی عقد
بعضنا البعض روی عن ابن عباس قال عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سألت جبرئیل ای الاجلین
قضاء موسی فقال اتمها واکملها یعنی العشر وعن ابی سعید الخدری ان رجلا ساله ایما الاجلین
قضی موسی قال لا ادری حتی اسال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الخدری رسول الله فقال
لا ادری حتی اسال جبرئیل فسال جبرئیل میکائیل فقال لا ادری حتی اسال الرفیع فسال الرفیع
فقال الرفیع لا ادری حتی سال اسرافیل فسال الرفیع اسرافیل فقال لا ادری حتی اسال ذی العزت

قال فنادی اسرافیل بصوته الا اشد یا ذی القرنین ای الاجلین قضی موسی قال اتم الاجلین واطیبهما
عشر سنین و روی عنه صلی الله علیه وسلم قال تزوج صغریهما واوفاهما مسئله کنند چون
این عقد میان ایشان رفت و دختر وی که صفورا نام داشت بزنی بوی داد و شعیب او را فرمود
تا گوسفندان بچرا برد و آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و پیغمبران گذشته از یکدیگر میراث
می‌بردند تا بشعیب رسید و شعیب بوی داد سدی گفت قبل از آنکه موسی بشعیب رسید
فرشته آمد بصورت مردی و آن عصا بوی داد و گفت این بنزدیک تو ودیعتست تا خداوند
این عصا بسروی رسد شعیب آن عصا با عصاها یکی کرد و اندر خانه نهاد آن روز که موسی را
بگله می‌فرستاد دختر خود را فرمود که برو و عصایی بیار دختر برفت و آن عصا بیرون
آورد شعیب چشم پوشیده بود و آن عصا بدست احتیاط میکرد گفت این ودیعتست بجای
خویش برو دیگری بیار دختر رفت و دیگری آورد چون نگاه کرد همان عصا بود دوم نوبت باز برد
و سیوم بار همان آورد پس شعیب دانست که حق موسی است و بموسی داد چون موسی برفت
شعیب پشیمان گشت و گفت آن عصا ودیعتست باید که خداوند آن بیاید و باز طلبد موسی را
باز خواند و عصا را طلبید موسی گفت این عصا را از من است شعیب در او پیچید تا با ایشان
خصومت کردند آخر الامر قرار بدان دادند که اول کسی که ما را پیش آید این حکم بوی تفویض کنیم رب العزت
فرشته فرستاد بصورت آدمی تا میان ایشان حکم کند گفت عصا بر زمین نهید هر که بر تواند
داشتن از وست شعیب خواست که بردارد دستش بدان نرسید و نتوانست موسی دست
دراز کرد و آسان برگرفت شعیب بدانست که این قضیه الهیست گفت مکر خداوند این عصا
تویی پس موسی بچرا برد شعیب او را وصیت کرد که دو راهست یکی سوی راست و یکی سوی چپ
چون بآنجا رسی بنهاد تا سوی راست نروی اگرچه مرغزار آنجا نیکوترست و لیکن در آنجا اژدهای
عظیم است بزرگ نباید که ترا و گوسفندان ترا هلاک کند موسی گوسفندان را پیش گرفت
چون بسر دوراه رسید گوسفندان بطرف راست روان گشتند و موسی هرچند کوشید که باز گرداند

بتوانست

بتوانست و طاقت نداشت گوسفندان در آن مرغزار شدند و چراگاه نیکو یافت بسیار بود و علف
بسیار موسی رنجه شده بود خواب او را گرفت گوسفندان بچرا گذاشت و خود بخسپید آن ساعت
که موسی در خواب بود اژدها آهنگ ایشان کرد عصا از جای خود برخاست و با اژدها درجنگ شد
و او را می‌زد تا بکشت و آمد تا پهلوی موسی و سپید و خون آلود موسی از خواب درآمد چون عصا
را خون آلود دید شاد گشت و خدای عز و جل را سپاس داری کرد و دانست که در آن عصا قیمتهاست
و قدرتهاست پیش شعیب آمد و قصه اژدها با وی گفت شعیب شاد گشت و گفت موسی را نعمت
دولتی درکارست و در این عصا قیمتهاست و عن قریب پیدا گردد پس شعیب خواست تا موسی را
اکرام کند و از بهر او نشان دیگر و او را صلتی دهد گفت امسال گوسفندان هرچه زایند دو رنگ باشند
ترا باشد هم و ماده باشد پس موسی را در خواب وحی آمد که ضرب بعصاک الماء الذی فی
مستسقی الاغنام عصا را در آب زن که گوسفندان بخورند موسی عصا در آب زد گوسفندان همه
بچه چنان آوردند که از موسی پذیرفته بود در آن زمان که گفته بود صلح شعیب از ذلک و رضی
ساقه الله الی موسی و امرأته فوفی له بشرطه و سلم الیه الاغنام فلما قضی موسی الاجل ای اتمه
و فرغ منه قضی اینجا بمعنی اتمام است چنانکه در سورة الانعام گفت لیقضی اجل مسمی ای لیتم اجل
مسمی و در سورة طه و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه ای من قبل ان یتم الیک جبرئیل
الوحی و در سورة الاحزاب فمنهم من قضی نحبه ای اتم اجله مجاهد گفت مهر دختر شعیب که زن وی
بود ده سال تمام کرد آنکه ده سال دیگر نزدیک وی مقام کرد بعد از آن دستوری خواست
تا با مصر شود زیارت مادر و خواهر و برادر چون از شعیب دستوری یافت اهل و عیال و گوسفندان
را فرا پیش داشت و برفت آنچه رب العالمین گفت و سار باهله ایام زمستان بود و موسی
با اهل و عیال در راه بیابان و اهل وی بار داشت و وضع حمل نزدیک و موسی راه نمی‌دانست سر در
بیابان نهاد تا بجانب طور سینا افتاد از راه مصر گشته شب تاریک پیش آمد باد و باران
و صاعقه و سرما سخت گوسفندان در بیابان پراکنده شدند و اهل وی را درد زادن گرفت

موسی در میان تحیر شد طلب آتش کرد آتش زنه آتش نداد آخر الامر بجانب طور نگاه کرد آتشی
دید او بخنه نداشت که شبانی است یا کاروانی که آتش کرده اند با اهل خود گفت امکثوا انی
آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر شما ساعتی درنگ کنید و آرام گیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را بینم
خبر راه مصر بپرسم تا ما را براه مصر برد او جذوة من النار یا پاره آتش آرم تا شما گرم شوید او جذوة
عاصم بفتح جیم خواند وحمزه بضم جیم وباقی قراء بکسر جیم و معنی همه یکسانست ونظیره الربوة
والربوة والربوة قال المبرد الجذوة القطعة الغليظة من الحطب المحترق بعضه ما لم يشتعل فاذا
اشتعل فهي شهاب وقبس والاصطلاء التدفي بالصلاء وهو النار بكسر الصاد وبفتح
فالفتح بالقصر واذا كسرت مدت والالف للكلمة اللغوية فلما اتاها نودي من شاطئ الواد الايمن
الشاطئ الشط وهو شفير الوادي والايمن اذا رددته الى الشاطئ فهو من اليمين بمعنى عن يمين
موسى واذا رددته الى الوادي فهو من اليمن في البقعة المباركة البقعة القطعة من المكان
وبركتها ان الله عز وجل كلم فيها موسى وبعثه منها نبيا من الشجرة يعني من ناحية الشجرة من
ناحيتها والشجرة الزيتون وقيل العوسج وقيل السدر وقيل العناب وكانت شجرة الى
عهد هذه الامة ان يا موسى يعني نودي بان يا موسى اني انا الله الذي ناديتك ودعوتك
باسمك وانا رب العالمين اجمعين وهذا اول كلامه لموسى وان الق عصاك يعني نودي
ان الق عصاك فلما رآها تهتز اي تتحرك حركة شديدة كانها جان شبهها بالحيات لكنه
اسرع حركة من الثعبان واكبر اذ كان حية ولى موسى هاربا خائفا منها ولم
يعقب اي لم يرجع ولم يلتفت قال الخليل عقب اي رجع على عقبه وهو مؤخر القدم فقال الله
لموسى ارجع الى مكانك وانك من الآمنين من ان ينالك ضرر او مكروه وقيل معناه
انك من المرسلين لقوله لا يخاف لدي المرسلون اسلك يدك في جيبك اي ادخل يدك
من جانب الصدر ومنه قوله ما سلككم في سقر تخرج بيضاء من غير سوء كالشيء الابيض لها شعاع
كشعاع الشمس وقد جعل الله في يده من النور مثل ما في الشمس والقمر من غير سوء اي من غير عيب او برص

واضمم اليك جناحك من الرهب بفتح الراء والهاء حجازي وبصري ووافقهم حفص على فتح الراء وحده
والباقون بضم الراء واسكان الهاء وكلها لغات بمعنى الخوف والفرق قال الزجاج الجناح ههنا
العضد وفي الكلام تقديم وتاخير تاويله واضمم اليك جناحك اي عضدك فادخل يدك في جيبك
كلما هبت حالا في جيبك وقيل لما القى عصاه خاف فبسط جناحه يعني يده كالمتقي بها وهو معهود
في عادات الناس فقيل له ضم ما بسطته من يديك خوفا على نفسك واليد اذا بسطت صارت
كالجناح المبسوطة ويد الانسان جناحاه وجناحا الطير يداه وقيل الرهب الكم بلغة حمير اي اضمم
اليك يدك واخرجه من الكم لانه تناول العصا ويده في كمه وقيل معناه اذا هالك امر يدك وما
ترى من شعاعها فادخلها في جيبك تعد الى حالتها الاولى وقال ابن عباس ما من احد يدخله
رعب موسى ثم يدخل يده فيضعها على صدره الا ذهب عنه الرهب فذانك قرأ ابن كثير وابو عمرو
بتشديد النون وهو تثنية ذلك والنون المشدد بدل اللام في ذلك ومعنى الآية فذانك اللذان
اريتكما من اليد والعصا برهانان من ربك يدلان الخلق على صحة نبوتك فامض بهما الى فرعون
والاشراف من جنوده وادعهم الى توحيد الله وطاعته انهم كانوا قوما فاسقين كافرين قال
رب اني قتلت منهم نفسا يعني القبطي فاخاف ان يقتلون به قودا اراد انه يعرف ما لا يروع
فرعون واخي هرون هو افصح مني لسانا اي اطلق لسانا بالبيان وذلك للعقدة التي كانت في لسانه
التي منعته عن اعطاء البيان حقه فارسله معي ردءا قرأ نافع ردا بلا همز طلبا للخفة والرد
المعين يقال ردأته اعنته على امر كذا اي اعنته يصدقني قراءة العامة بالجزم على جواب الامر ورفعه
عاصم وحمزة على ان يكون موضعه نصبا على الحال اي ارسله معي ردءا مصدقا لي شاهدا لي
على حقيقة امري اني اخاف ان يكذبون اي اخشى اذيته واكلافي ولا ينطلق لساني قال
سنشد عضدك باخيك هذا جواب قوله اشدد به ازري والعضد القوة يقال عضده
وعاضده اذا اعانه وقواه ويقول فلان عضدي ويدي ومنه قول النبي صلى الله عليه وسلم
وهم يد على من سواهم ونجعل لكما سلطانا السلطان الحجة سميت به لانه يقهر به الحق من الباطل

وسمی الحجة سلطانا لشدة وضوح سواطعه وقیل السلطان ههنا رعب فی قلب فرعون یمنعه عن
الهم بقتلهما او آذاهما فلا یصلون الیکما این جواب آنست که گفته اند انا نخاف ان یفرط علینا او ان
یطغی یعنی اینجا تمام شد انکه ما شد اکند وکی بد بایاتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون اینجا تقدیم وتاخیرست
انتما ومن اتبعکما بایاتنا الغالبون و روا باشد که بایاتنا متصل بود به یجعل علی تقدیره ویجعل
لکما بایاتنا سلطانا فلا یصلون الیکما ای ویجعل لکما حجة دالة علی النبوة بایاتنا ای بالعصا
والید وسائر الایات ثم قال مبتدئا انتما ومن اتبعکما الغالبون موسی صلوات الله علیه آتش که
اندر آن دید عیال خود را گفت امکثوا انی آنست نارا ایشان را بگذاشت و در سوی آتش نهاد
وادی مقدس بود نام آن طوی و برابر آن کوه زبران بود کوهی که طور سینا گویند و قومی گویند هر
دو یکیست و طور سینا یکی بود آن کوه بود که آنرا تجلی افتاد و پاره پاره شد و طور سینا کوهی بود که موسی
در آن با حق تعالی مناجات کرد موسی چون نزدیک آن درخت رسید نور دید بر درخت اما گرمی
آتش نبود موسی برسید و از آن درخت دلتنگ گشت و بعضی با نوشته اند سیاق درخت از
نهاد ندای شنید که یا موسی موسی گفت من الذی تکلمنی کیست که با من سخن میکند و مرا میخواند
ندا آمد که انی انا الله رب العالمین همانست که جای دیگر گفت انی انا ربک فاخلع نعلیک
گفته اند که رب العزت او را ادب فرمود که نعلین از پای بیرون کن که روا باشد نزدیکان
دوستی با پای نعل زانجاست که پیش پادشاهان با نعلین نروند همان شب بود که رب العالمین
فرمود وما تلک بیمینک یا موسی الله تعالی می دانست که آن عصاست لیکن از بهر آن پرسید تا
موسی بزبان خویش بگوید که این عصاء منست و تا آن حجه چنانچه آید تا اگر موسی از آن عصا چیزی
بیند داند که آن قدرت خداوندست پس دیگر باره ندا آمد که الق عصاک عصا بیفکن موسی عصا
بیفکند مار گشت موسی بترسید و راه گریز پیش گرفت رب العالمین فرمود اقبل ولا تخف انک
من الآمنین همانست که اینجا گفت خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی پس دیگر باره ندا
آمد که اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء یا موسی دست بجیب پیرهن کن و بر سینه خویش نه

تا سپید

تا سپید و روشن بیرون آید موسی دست بجیب پیراهن کرد بیرون آورد همچون آفتاب نورانی دید تا
موسی را یقین شد که نور نبوتست و پیغمبری که او را داده است پیش و پس رب العالمین او را پیغام
همی داد و گفت سوی فرعون شو پیغام ما بگزار چنانکه گفت اذهب الی فرعون انه طغی و این
عصا و ید بیضا هر دو ترا حجتهاست در تبلیغ نبوت و پیغام رسانیدن ما چنانکه رب العالمین
گفت فذانک برهانان من ربک الی فرعون وملائه چون موسی دانست که او پیغمبرست و نزد فرعون
می باید شد از خدای تعالی حاجت خواست و گفت رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل
عقدة من لسانی رب العالمین حاجت وی چنانکه خواست داد و تا آخر آیه همه روا کرد و موسی را برادری
تندتر بود آن شدی و بنی عادا و برداشت و او را گواهی کرد برسالت سوی فرعون فرستاد موسی
حاجتی دیگر خواست گفت رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون واخی هرون هو افصح منی
لسانا فارسله معی ردءا یصدقنی رب العزت حاجت وی روا کرد و پیغمبری بوی داد و با او یار کرد
چنانکه گفت سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما چون این مناجات
تمام شد رب العالمین او را باز گردانید خلافست میان علما که موسی آنگه پیش عیال شد یا هم از آنجا
بمصر رفت سوی فرعون قومی گفته اند هم از آنجا سوی مصر شد و اهل و عیال را در آن بیابان
بگذاشت می بودند در آن بیابان میان مدین و مصر بماندند تنها دختر شعیب بود و دو فرزند
موسی و آن گوسفندان آنجا می بودند می دانست با ایشان بگذشت و دختر شعیب را دید و
بشناخت که دلتنگ و اندوهگن نشسته و گریان است شبانان ایشان را در پیش گرفت و با مدین برد
نزد شعیب قومی گفته اند چون موسی از مناجات فارغ شد همان شب بنزدیک اهل و عیال خود رفت
اهل موسی او را گفتند آتش آوردی موسی گفت من بطلب آتش شدم نور آوردم و پیغمبری و کرامات حق
جل جلاله آنگه برخاست و بمصر رفت چون بشهر مصر رسیدند وقت شبانگاه بود و موسی فرزندان
و عیال و گوسفندان بر در مصر جای فرود آورد و خود تنها در مصر شد بر شال شبانی تا بخانه مادر
مادر وی زنده بود و برادر و خواهر اما بدو نشناختند از آنکه ده سال بود موسی چون بدرسرای مادر رسید

آواز داد که مردی غریبم مرا امشب جای دهید مادرش با هرون گفت که این مرد غریب را جای و طعام باید
داد تا مگر ما را اجری بود موسی را بخانه در آوردند و طعام که حاضر بود پیش وی نهادند مادر را
نشناخت چون موسی بیاد سخن کرد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست
پس موسی با هرون گفت که خدای عز وجل ما را پیغمبری داد و هر دو را فرموده که نزد فرعون رویم و او را
با الله تعالی دعوت کنیم هرون گفت سمعاً و طاعةً مادر گفت میترسم که او شما را بکشد چه او جبار و
طاغیست ایشان گفتند الله تعالی ما را وعده داده است که نگاه خواهد داشت پس موسی و هرون هر دو
دیگر روز شدند بدر سرای فرعون و وی را آگاه کردند تا ساعتی بار یافتند و پیغام گزاردند و گروهی گفتند
که تا یکسال بار نیافتند و تمامی قصه در محلها بر آنکه یاد کرده ایم والله اعلم فلما جاءهم موسى
بآياتنا يعنى اليد والعصا وسائر الآيات التسع بينات واضحات دالة على صحة امرهما بتوحيد الله
وخلع الكفر والدخول في طاعة الله فكان جوابه وجواب قومه ان قالوا ما هذا الا سحر مفترى
افتريته من تلقاء نفسك وما سمعنا بهذا اى بالذى تدعونا اليه من التوحيد والرسالة
والنبوة في مذاهب آبائنا الاولين الذين درجوا قبلنا وقيل معناه وما سمعنا عن احد من آبائنا انهم
اجابوا الرسل وقيل انما قالوا هذا القول لطول الفترة ونسيان العهد وقيل انما قالوا ذلك جحودا كما
قال الله تعالى وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما وعلوا وقال موسى قرأ مكى بغير واو كذلك
هو في مصاحفهم اى قال موسى مجيبا لهم عن قولهم ما سمعنا بهذا في آبائنا اى ربي اعلم بالانبياء قبلنا
وقيل معناه ربي اعلم بأنا الذى جئت به من عنده وبأمره اى هو اعلم بذلك منكم حيث تنسبوني
الى الكذب والسحر ومن يكون له عاقبة الدار قرأ حمزة والكسائي ومن يكون بالياء اى هو اعلم بمن
تصير له الجنة دارا ومستقرا في عاقبة امره انه لا يفلح الظالمون اى لا ينجو من عقابه في الآخرة ولا يسعد
بثوابه فيها الكافرون الظالمون لانفسهم باهلاكها في الكفر والتكذيب وقال فرعون عند ذلك
لاشراف جنوده وقومه من القبط لست اعلم لكم ربا سوائي ولا الها غيري فلا تغتروا بموسى ولا
ولا تتبعوا دينه يا هامان فاوقد لي على الطين نارا واجعله مطبوخا قيل ان فرعون هو الذى امر وكان

باتخاذ الآجر فاجعل لي صرحا اى قصرا عاليا في الهواء لعلي اطلع الى اله موسى واني لاظنه اى لاحسب موسى
من الكاذبين بما يقول ان في السماء الها قيل اراد بذلك ايهام ضعفه قومه ان الذى يدعو اليه موسى
موصول اليه مقدور عليه قال الحسن كذب عدو الله في قوله في موسى اظنه كاذبا لانه كان يعلم انه
رسول الله قال الله سبحانه وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما وعلوا وقيل ان بين قوله انا ربكم الاعلى
وبين قوله ما علمت لكم من اله غيري اربعين سنة اصحاب سير گفتند چون فرعون وزیر خود را گفت
هامان که آجر بپزی و صرح بساز هامان استادان و کارگران بسیار جمع کرد گویند پنجاه هزار بنا
بودند بیرون از کارگران و آجرپزان و آلات و سازندگان چوب و آهن مهیا شد و بنای عظیم کردند
تا بحدی رسید که ارتفاع آن چندان کرده بودند که هر که در وی نگریستی ... و مردی قوی طاقت
آن نداشت که بر سر او بایستادی گفتند بیم آنکه باد او را بیندازد از بس که بلند بود رب العالمین
ایشان را از آن گذاشت چه میخواست که ایشان را در فتنه افکند چون از آن فارغ گشتند فرعون بر سر
آن شد و تیر انداخت بسوی آسمان تیر انداخت آن تیر خون آلوده باز آمد فرعون گفت قد قتلت
اله موسى جبرئیل بفرمان رب العالمین پر بر آن زد و سه پاره گشت پاره در لشکرگاه فرعون
افتاد هزار هزار مرد در زیر آن هلاک شدند و پاره بدریا افتاد و پاره سوی مغرب افتاد واستكبر
هو وجنوده في الارض اى تعظم في ارض مصر وما حولها بدعوى الالهية والامتناع من اتباع الرسل
والايمان بهم بغير الحق يعنى بغير حجة وحجتهم في ذلك بالباطل وقيل الباء للحال اى غير محقين وظنوا
انهم الينا لا يرجعون للبعث والنشور قرأ نافع وحمزة والكسائي ويعقوب لا يرجعون بفتح الياء فأخذناه
وجنوده فنبذناهم في اليم في البحر قيل بحر قلزم وقيل هو بحر من وراء مصر يقال له اساف وقيل النيل
فانظر يا محمد بعين قلبك وتدبر بعقلك كيف كان عاقبة من كفر بالله وكذب رسله فصيرهم الى الهلاك والنار
وحذر قومك فانك منصور عليهم وجعلناهم ائمة اى جعلنا فرعون وقومه ائمة في الشر والضلال
يقتدى بهم فيهما ويكون عليهم وزرهم ووزر من تبعهم يدعون الى النار اى يدعون من تبعهم الى الكفر
بالله فيردونه الى النار كما قال تعالى يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار ومعنى جعلناهم اى حكمنا

يكرهم كما يقال جعل القاضي فلانا بحرا وحكّاما اى حكم بحكمه وقيل معناه اعلمنا كرانهم ائمة يدعون
الى النار ويوم القيمة لا ينصرون لا احد ينصرهم على الله ويرد عذابه عنهم واتبعناهم في هذه الدنيا
لعنة اى الزمناهم في الدنيا بقوله الا لعنة الله على الظالمين وبامر المؤمنين ان يلعنوهم قال
الحسن يريد باللعنة العذاب الذي عذبوا به في الدنيا وهو الغرق وذلك انهم لما اهلكوا انهم
يعرضون على النار غدوا وعشيا ويوم القيمة هم من المقبوحين مع اللعنة اى ممن قبح الله خلقته
بسواد الوجوه وزرقة العيون لقوله وهم فيها كالحون ولقد آتينا موسى الكتاب اى وفي موسى التورية
من بعد غرق فرعون حين يرجع الى الوحي والاتباع والاستعمال من بعد ما اهلكنا القرون الاولى
قوم نوح وعاد وثمود لان فرعون تمم بعده قرون وقيل من بعد ما اهلكنا في الدنيا بالعذاب القرون
الاولى قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابرهيم وقوم لوط وقوم شعيب وغيرهم كانوا قبل موسى ثم قال بصائر
للناس اى وهلاك الامم الخالية بصيرة لبني اسرائيل وغيرهم وقيل جعلنا التورية وما فيها بصائر للناس
يستبصرون بها امور دينهم والبصائر الدلائل وهدى معنى التورية هدى من الضلالة لمن عمل به
وهدى ورحمة لمن آمن به من العذاب وقيل رحمة اى نعمة منا على من آمن بها وعمل بما فيها لعلهم يتذكرون
لكي يتعظوا ويعتبروا وعن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما اهلك الله عز وجل
قوما ولا قرنا ولا امة ولا اهل قرية بعذاب من السماء منذ انزل الله التورية غير القرية التي مسخوا قردة
الم تر ان الله عز وجل قال ولقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى وقيل ان التورية
اول كتاب نزلت فيه الفرايض والاحكام النوبة الثالثة قوله ولما توجه تلقاء مدين الآية در سبق
سبق كه بوستان نعمت بيارآستند درخت وى سيدانى حرمت ومحنت نهادند وآن راه كه دو سي
ساخت حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات هر كه را خواستند كه بوستان معرفت بر وى
بخشش در ميدان حرمت آورده درو سراو گوى چوگان محبت ساختند تا طعم حرمت ومحنت بچشد
بس بوى محبت رسد اينست حال موسى كليم صلوات الله عليه چون خواستند كه در لباس نبوت
بوشد وحضرت رسالت ومكالمت بر تو بخشاودند چوگان بلى بر نهادند تا در آن بلا

معرفت بابنجاده

ومحنها

ومحنها بخته كشت بجاى آنكه رب العزت فرمود وفتناك فتونا اى طبخناك بالبلاء طبخا حتى صرت
صافيا نقيا از مصر بدر آمد ترسان ولرزان وانديشه دشمن حيران راست وچپ مى نگريست وذلك
قوله فخرج منها خائفا يترقب گفتا با الله تعالى نياليد وانين سوز جگر از وى گفت رب نجني من القوم
الظالمين رب العالمين دعاء وى اجابت فرمود وداد از دشمن ايمن كرد كه به بدل او فرود آمد كه
گشت پاس وى كنند مترس وانده مدار كه آن خداوند كه ترا در طفوليت در حجر فرعون بكرم لطف
روزى ميداد در حفظ وحمايت خود بداشت و بدشمن نداد امروز همچنان در حفظ وحمايت خود بدارم
وبدشمن ندهد آنگه روى نهاد در بيابان وفتوح نه بقصد مدين اما رب العالمين او را بدين
افكند سوى راه كه در آن بقعه بود شعيب صلوات الله وسلامه عليه پيغمبر خداى بود ودر مدين
مسكن داشت مردى بود مستند خوف روى غالب در اوقات خلوت خويش چندان بگريست كه
بيناى وى برسيد گريستن شد رب العزت بيناى با وى داد دوم باره شيم باز همچنان مى گريست تا
بيناى برفت وحى آمد بوى كه يا شعيب اين همه گريستن چيست اگر از دوزخ مى ترسى ترا ايمن كردم واگر
بهشت طمع دارى ترا مباح كردم شعيب گفت نه يا رب نه از بيم دوزخ ميگريم ونه از بهر طمع بهشت
ليكن در آرزوى ديدار ذو الجلال ميگريم فاوحى الله تعالى اليه لاجل ذلك ساخدمك نبيي وكليمي
عشر سنين اين معنى را پيغمبر وهم را خويش موسى را خدمت تو داشتم وده سال مزدورى تو كرد
ولما توجه تلقاء مدين موسى سوى مدين رفت بخدمت شعيب اما در بدل سوى حق رفت بنعت
ورسالت قال عسى ربي ان يهديني سواء السبيل اندرو اشارت بنا بكشف سواء السبيل
مواظبت نفس است بخدمت وآنگاه باستقامت وهمه راه روشنان [illegible] بار توحيد بكوى
توحيد رسد خليل صلوات الله عليه در بدو كار كه او را بدرگاه آورد نه بكوى ستاره فرستادند
تا گفت هذا ربي بس انكوى ستاره برآمد بكوى ماه شد از كوى ماه برآمد بكوى آفتاب فرو شد
هر كوى را رخنه ديد در كوى ستاره آفت تحول ديد در كوى ماه عيب انتقال ديد در كوى آفتاب
رخنه زوال ديد دانست كه اين نه شاه راه استقامتست ونه سر كوى توحيد همه راهها روى بسته

ورا
شد بقدم تفکر بسر کوی تحیر بایستاد حیران و عطشان و دوست جویان تا هر کجا آتشی دیدی گفتی انی
آنست خاک هر کوی دوستی آب حیات است بیت خاک سر کوی دوست بر لشکر کشت هر که بدان خاک گذشت
جون می‌گشت خلیل جون همه راهها بسته دید دانست که حضرت یکی است آواز برآورد که انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الآیة مرد مردانه نه آنست که برستان سوادی کند
که راه گشاده بود مرد آنست که در شب تاریک و راه باریک بیند لیلی بسر کوی دوست شود ولما دنی
الی مدین و به نظلع ماء مدین دورد تبلیه موارد الانس وموارد الانس ساحات التوحید فاذا
ورد العبد ساحات التوحید کشف بانوار المشاهدة فیغیب عن الاحسان بالنفس عند ذلک
الولایة لله لا نفس ولا حس ولا قلب ولا انس استهلاک فی الصمدیة وفناء بالکلیة بدر جون
بساحات توحید رسید در نور مشاهده غرق گردد از خود غایب شد بحق ظاهر گردد جستن
دریافته نیست شود شناختن در شناخته و دیدن در دیده علایق منقطع و اسباب مضمحل
و رسوم باطل جد و تسلاشی و اشارات و عبارات فانی باران که بدریا رسید برسید و ساده
که دود را چه بود خود برسید انکس که بوصال رسید بر طریقت گفت ای یافته و یا فتنه انست
چه نشان دهند چون خویشتن همه خلق را بحث افتاده در عبارت راین بیجاره را از ته یکی همه
را اشکی از نایافت آمد و ما را انیس آن آتش الهی همه دوستی بیان دو تن باشد سر یکی که دو بیجند
در یکدوستی همه من دیکم کر این کار سرانجامست من بدین کار نه کار دو دوست از قست همه تویی
من فتنه بر را بدعوی جه کار فلما قضی موسی الاجل چون اجل موسی بسر آمد و از عنقاء شوق خبر آمد
او را آرزوی وطن خواست از شعیب دستوری رفتن خواست اهل خویش را برداشت و چند
سر گوسفند که شعیب او را داده بود بجانب مصر روی نهاد چنانکه رب العزة گفت وساد باهله
ناز چنین فراز راه بود می‌رفت تا شب درآمد و موسی راه از نشان بر همان آمدند آن شب یعنی روی موسی
بجوع زنان آمد که ای راه پنهان کرد وای ابر باران کرد وای گرگ پاسبان کرد وای اهل موسی بالان
کد موسی بشنید بود قطران رنگ در آسمان شب آهنگ باری باد دیده دو رعد می‌نالید برق می‌درخشید

کوسته

کوسنند از ترس می‌رمید آتش زنه برداشت و هر چند کوشید آتش بدید آتش سوی طور نگاه کرد از دور
آتش دید دانست این جست که رب العالمین گفت آنس من جانب الطور نارا موسی برسید درخت آتش
صورت دید و در سویدای دل خویش آتش عشق دید آتشی بی تپش سلطانی بی قاهری بحاما
آتش بدل اندر دزدی و نشاط بجان اکنون که کوی کر از نمادار نهان موسی سوخته عشق غارتیده فتوی
ساعتی زیر آن درخت بایستاد درختی که در باب وصلت بود بحق و در زمین محبت بود شاخش
بر آسمان صفوت بود برگش زلفت و قربت شکوفه‌اش نسیم روح و بهجت بود بینی ایشانی انا الله
بود موسی در آن درخت متلاشی صفات شد فانی ذات گشته همگی وی همه جمع شد
تفرقه وی جمع کشته ناگاه ندا آمد از خداوند ذوالجلال که یا موسی انی انا الله رب العالمین آن ساعت
شاخ عنایت برهدایت داد وجوه و لایت در کفایت افکند شعر سقیاً لمعهدک الذی لو لم یکن
ماکان قلبی للصبابة معهداً موسی خلعت قرب پوشید شراب الفت آشامید صد دولت
دید و بجان رحمت بدید بیت ای عاشق دل سوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار
انگه ندا آمد که یا موسی در دست چه داری گفت عصا گفت یا موسی چه کنی تو بدین عصا گفت
اتوکا علیها چون مانده شوم تکیه بر آن کنم یا موسی الق عصاک از دست بیفکن تا چه بینی موسی
عصا بیفکند ثعبان گشت و موسی نهیب داد موسی بترسید و برمید فرمان آمد که یا موسی نه هستی
که هرکه تکیه بر غیر ما کند ترس و غم بیند بیت تکیه بر جان و هی کی کر آباد فدا حکمی تکیه
بر آن گوشه دار آن نیاسی ندا آمد که یا موسی اقبل ولا تخف جای دیگر گفت خذها ولا تخف
عصا بگیر و مترس از این باش یا موسی عصای دادوست عصا در دل مداد و آنرا با خود مکین ازوی
اشان بدنیا داری کی بد دنیای داد و مهر دنیا در دل مداد و آنرا با خود مدار حب الدنیا راس
کل خطیئة یا موسی تو از شعیب بامر وی برداشتی آن ثعبان یافتی اکنون که بامر ما برداشتی
بکمال وجه معجزها بینی و بقال شاذ بین نبینا صلی الله علیه وسلم و بین موسی علیه السلم
موسی رجع من سماع الخطاب واتی شبان سلطه علی عدوه ونبینا صلی الله علیه وسلم اسری به

الى السماء فاوحى الله اليه ما اوحى درجه وانى لامته بالصلوة التى هى المناجاة فقيل له سلام عليك
ايها النبى ورحمة الله وبركاته فقال سلام علينا وعلى عباد الله الصالحين وفى القصة ان موسى غشى
عليه ليلة النار فارسل الله اليه الملائكة حتى روحوه بمراوح الانس وقالوا اليها موسى ثبت
واسترح يا موسى بعد ما جئت فلا تبرح جئت على قدرٍ يا موسى وكان هذا فى ابتداء الامر والمبتدى
مرفوق به وفى المرة الاخرى خر موسى صعقا وكان سق والملائكة تقول له يا ابن النساء الحيض مثلك
من يسال الرؤية كان فى الاول لطف وفى النهاية عنف فلما دارت الكاس بادعا بالنطع والسيف
كذا من يشرب الراح مع التنين بالصيف النوبة الاولى وما كنت بجانب الغربى وتو نبودى يا محمد بطور
جانب غربى وقتى كه شد آفتاب اذ قضينا الى موسى الامر كه فرمان نخوش موسى كه دايم وما كنت من الشاهدين وتو از
گواهان نبودى وحاضر نبودى ولكنا انشانا قرونا ليكن ما بر آن بوديم كه گروهى چند آفريديم ميان موسى
وميان تو فتطاول عليهم العمر ما پايانيم ايشان را دراز شد بر ايشان ميان تو و ميان موسى زمانها
وما كنت ثاويا فى اهل مدين وتو نبودى در ميان مدين و در شهر ايشان تتلوا عليهم آياتنا كه بر ايشان
خوانده سخنان ما را ولكنا كنا مرسلين وليكن ما موسى را فرستاديم تا ان ظهور بدين آمد و سخنان ما
را ايشان خواند وما كنت بجانب الطور وتو نبودى با آن يكسوى طور اذ نادينا آنگه كه آواز داديم ما
ولكن رحمة من ربك وليكن از رحمت خداوند تو بود كه ترا پيغام داد لتنذر قوما تا آگاه كنى و بترسانى
گروهى را ما اتاهم من نذير من قبلك كه پيش از تو آگاه كننده لعلهم يتذكرون تا مگر پند پذيرند ولولا ان تصيبهم
مصيبة واگر نه آن بودى كه اگر بايشان رسيدى عذابى رسيدى بما قدمت ايديهم بانچه پيش نخوش
فرستاده بودند فيقولوا ربنا كه گويند خداى ما لولا ارسلت الينا چرا نفرستادى بما فرستاده
فنتبع آياتك تا ما بپذيرفتيمى پيغامهاى تو ونكون من المؤمنين و از گروه گروندگان بودى اگر نه اين سخن بودى
لارسلنا عليهم العذاب قبل ان ياتيهم ما ايشان را عذاب كرديمى پيش از آمدن تو فلما جاءهم الحق من عندنا
چون آمد بايشان فرستاده راست گوى با پيغام راست از نزديك ما قالوا لولا اوتى مثل ما اوتى
موسى گفتند چرا محمد را نامه چنان نداده اند كه موسى را اولم يكفروا بما اوتى من قبل

نذير

رسولا

آن قوم

آن قوم كه موسى تورية بايشان آورد بيگانه نكاو شدند آن قالوا ساحران تظاهرا گفتند دو جادو اند
هم پشت شده وقالوا انا بكل كافرون وگفتند قريش كه ما هم بتورية موسى كافريم و هم بقرآن محمد قل
بگوى اى محمد فاتوا بكتاب من عند الله بيارند نامه بيارى از نزديك الله تعالى هو اهدى منهما راست رو تر
نماينده تر از قرآن و تورية تا من پى آن روم ان كنتم صادقين اگر از راستگويانيد كه نامه توان بود
راست تر از تورية و قرآن فان لم يستجيبوا لك اگر پاسخ تو ندهند و نامه نيارند فاعلم انما يتبعون اهواءهم
بدانكه ايشان بر پى خوى تن آمد خويش مى روند ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله بى نشانى در راه
و پيغامى از خداى ان الله لا يهدى القوم الظالمين بدرستيكه راه ننمايد الله تعالى گروه ستمكاران را ولقد
وصلنا لهم القول سخن در سخن پيوستيم ايشان را گاه وعد وگاه وعيد وگاه مثل وگاه قصه لعلهم
يتذكرون تا مگر عبرت گيرند و پند پذيرند الذين آتيناهم الكتاب من قبله ايشان را كه تورية داديم پيش از
قرآن هم به يؤمنون ايشان باين قرآن مى گروند واذا يتلى عليهم و زمانى كه بايشان خوانند قرآن قالوا
آمنا به گويند ما بگرويديم باين انه الحق من ربنا كه اين راست است از خداوند ما انا كنا من قبله مسلمين
كه ما پيش از قرآن مسلمان بوديم ... تورية واستوار داشتن موسى اولئك يؤتون اجرهم مرتين
ايشان را مزد دهند دو بار بما صبروا بانچه شكيبائى كردند ويدرءون بالحسنة السيئة
برد بارى ... بازى ... دهند ومما رزقناهم ينفقون و از آنچه ايشان را روزى داديم نفقه مى كنند
... واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و چون سخنى ناپسند شنوند ...
... وقالوا لنا اعمالنا ولكم اعمالكم و گويند ما را كردار ما و شما را
كردار شما نه شما بعمل ما گرفتار بيد نه ما بعمل شما سلام عليكم لا نبتغى الجاهلين سلامت بر شما نه نادانان را
انك لا تهدى من احببت اى محمد تو راه ننمايى آنكس را كه دوست دارى ولكن الله يهدى من يشاء وليكن خداى
تعالى راه مى نمايد آنكس را كه ميخواهد وهو اعلم بالمهتدين و او دانا تر است براه نمايندگان وقالوا ان نتبع الهدى
و گفتند اگر ما پيرويم اين پيغام كه آوردى و بر اين راه ... ما نتخطف من ارضنا
ما را از زمين بربايند اولم نمكن لهم ايشان را جاى ساختيم حرما آمنا حرمى با آرام يجبى اليه
ثمرات كل شىء با آن مى كشند ... رزقا من لدنا ... ولكن اكثرهم لا يعلمون

هم

البينة

مثلك

لیکن بیشتر ایشان نمی دانند وکم اهلکنا من قریة وبسی که هلاک کردیم و تباه گردانیدیم مر بسیار شهرها بطرت
معیشتها که ایشان را بطر گرفت در زیستن خویش فتلک مساکنهم پس این است جایهای ایشان در زمین
لم تسکن من بعدهم الا قلیلا نشسته در ان از پس ایشان مگر اندکی وکنا نحن الوارثین و ما از ایشان باز ماند
جهان و میراث بما رسید وما کان ربک مهلک القری وخداوند تو هلاک کننده مر دمان شهرها نیست
حتی یبعث فی امها رسولا تا زمانی که برانگیزد به مادر شهرها رسولی و پیغمبری یتلوا علیهم آیاتنا
که بر ایشان میخواند سخنان ما وما کنا مهلکی القری وما هلاک کننده مردمان شهرها نیستیم الا واهلها
ظالمون مگر که اهل آن ستمکاران باشند و ایشان آگاه بود وما اوتیتم من شیء وهرچه شما را دادند از
چیزهای این جهانی فمتاع الحیوة الدنیا وزینتها آن چیز نیست رسید نفعی در زندگانی دنیا و آرایش
در این جهان وما عند الله خیر وابقی و آنچه نزدیک خداست بهتر است و پاینده تر افلا تعقلون بخرد
نمی یابید افمن وعدناه وعدا حسنا کسی که ما او را وعده نیکی دادیم بآن راه نیکو که در آخرت وصل
نیکو آنست فهو لاقیه در دوزخ آن وعده خواهند دید کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا
او چنانکسی است که او را بچیزی کردن نعمت و برخورداری دادیم از این جهان ثم هو یوم القیمة من المحضرین پس
انگاه روز رستخیز او از حاضر کردگان است در آتش ویوم ینادیهم و روزی که الله تعالی خواند
ایشان را فیقول این شرکاءی الذین کنتم تزعمون کجااند انبازان من که بدروغ میگفتید کجااند قال
الذین حق علیهم القول ایشان گویند که وعید الله تعالی بر ایشان واجب شد ربنا ای خداوند ما
هؤلاء الذین اغوینا این آن گروه اند که ما ایشان را گمراه کردیم اغویناهم کما غوینا ایشان را ما آن گمراه کردیم که
خود گمراه بودیم تبرأنا الیک از پرستکاری ایشان به بیزاری با تو میگوییم ما کانوا ایانا یعبدون ایشان
ما را نمی پرستیدند وقیل ادعوا شرکاءکم و گویند ایشان را که انبازان خویش را خوانید تا شما را فریاد
رسند فدعوهم خواندند ایشان را فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکردند ایشان را وراوا العذاب لو انهم کانوا
یهتدون و چون عذاب به بینند دوست دارند که از راه یافتگان بودندی ویوم ینادیهم و روزی
که الله تعالی خواند ایشان را فیقول ماذا اجبتم المرسلین پس گوید با ایشان چه کردید فرستادگان مرا فعمیت علیهم
الانباء یومئذ پوشیده ماند و فراموش شد بر ایشان خبرهای آن روز فهم لا یتساءلون و یکدیگر را نمی پرسند ایشان که

و ایشانه

سؤال

سؤال نمانند همچنانکه سائل نماند فاما من تاب وآمن واما آنکس که بازگشت و ایمان آورد و گروید
وعمل صالحا و کردار نیکو کرد فعسی ان یکون من المفلحین شاید که از پیروزیافتگان بود جاوید وربک
یخلق ما یشاء وخداوند تو می آفریند آنچه میخواهد ویختار و برمیگزیند از آنچه می آفریند آنچه
میخواهد ما کان لهم الخیرة مر ایشان را گزین نیست که چیزی گزینند یا پسندند سبحان الله وتعالی عما
یشرکون پاکی و ستایش و برتری او را از آنچه با او میبندند شما انبازان دعوی میکنند وربک
یعلم وخداوند تو میداند ما تکن صدورهم از آنچه دلهای ایشان پوشیده میدارد وما یعلنون و آنچه
آشکارا میکنند وهو الله لا اله الا هو و او خدایست که جز وی خدا نیست له الحمد فی الاولی
والآخرة مر او راست سزاوار ستایش در هر دو جهان وله الحکم مر او راست کار برگزاردن
و کار دانستن والیه ترجعون و بسوی او بازخواهند گشت همه قل بگوی ای محمد ارایتم چه می بینید
ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا اگر شب تاریک بر شما پاینده کند همیشه الی یوم القیمة تا روز
قیامت من اله غیر الله کیست خداوندی جز او یأتیکم بضیاء که روشنایی روز آرد شما را افلا تسمعون
آیا نمی شنوید قل ارایتم بگوی ای محمد به بینید ان جعل الله علیکم النهار سرمدا اگر الله تعالی روز
بر شما پاینده کند همیشه الی یوم القیمة تا روز رستخیز من اله غیر الله کیست خدای جز الله تعالی
یأتیکم بلیل که شب تاریک آرد بشما تسکنون فیه تا در او آرام گیرید افلا تبصرون آیا نمی بینید ومن
رحمته جعل لکم اللیل والنهار از بخشایش اوست که شما را شب تاریک آفرید و روز روشن را
لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا من فضله و در روز بیابید فضل و جوید روزی ولعلکم تشکرون
تا مگر بدهید و نعمت شکر کنید ویوم ینادیهم فیقول پس روزی که خواند ایشان را و گوید این شرکاءی
الذین کنتم تزعمون کجا اند آنان که مرا انباز کنید بدروغ ونزعنا من کل امة شهیدا و از هر امتی گواهی
بیرون آورده ایم فقلنا هاتوا برهانکم و گوییم بیارید برهان و حجت خویش که دادید با انبازان فعلموا
ان الحق لله بدانند که حق و صدق خدای راست یگانه یکتا وضل عنهم ما کانوا یفترون و گم کرده دانا از ایشان
آنچه بدروغ انباز انگیختند النوبة الثانیة قوله وما کنت بجانب الغربی یعنی بجانب الوادی

الغربي وكان مقام موسى بالطور اذ الله عز وجل كلمه بجانب الغربي حيث تغرب الشمس والقمر
والنجوم موسى در وادی مقدس بود که الله تعالی با وی سخن گفت بجانب غرب ایستاده بود که آن
کوه بجانب مغرب بود آنجا که فرو شدن آفتاب وماه وستارگان بود وآن کوه را غربی الجبل می گفتند
ورواباشد که غربی صفت وادی باشد یعنی که آن وادی سوی مغرب بود اذ قضينا الى موسى
الامر یعنی كلمنا موسى وفرغنا اليه مما وعدناه ترتيبه واحصاه مقاتل گفت اذ قضينا الى موسى الامر
یعنی اذ عهدنا الى موسى الرسالة ليلة الجمعة الى فرعون وقومه یا ابن قول جانب غربی آنجا که موسی
ليلة النار آن شب که آتش دید رسالت ونبوت یافت وقیل اذ قضينا الى موسى الامر یعنی قضينا
هلاك فرعون والملك یا ابن قول جانب غربیه دریاست یعنی ما کنت بجانب الغربي من البحر وگفته اند
قضا اینجا بمعنی وصایت است چنانکه در سورة بنی اسرائیل گفت وقضى ربك ای وصى ربك الا
تعبدوا الا اياه وما كنت من الشاهدين ای من الحاضرين فی ذلك المكان ومن الشاهدين لتلك
الحاله فلنخبرناك به فيكون ذلك معجزة لك ولكنا انشأنا قرونا ای بعد موسى فتطاول عليهم
العمر فنسوا وكادوا يلحقون تلك الاخبار وهن ولحق كلا منها التحريف وتمام الكلام معنى
تقديره فارسلناك مجددا لتلك الاخبار ومبينا للحق مما اختلف فيه رحمة من ربك وقيل
معناه وما كنت من الشاهدين فی ذلك الزمان وكان بينك وبين موسى قرون تطاولت اعمارهم
وانت تخبر الآن عن تلك الاحوال اخبار مشاهد وعيان بايحائنا اليك معجزة لك وقيل ما كنت
هنالك يا محمد حين ناظرنا موسى فی امرك وكلمناه فی رسالتك حتى قال اجعلني من امته لشايك عليك
وما كنت ثاويا فی اهل مدين تتلو عليهم آياتنا ولكنا كنا مرسلين فی آخر الزمان الى الخلق
اجمعين یا محمد تو در اهل مدین مقیم نبودی تا آیات ما بر ایشان خواندی ولیکن در این آخر الزمان ترا
بخلق فرستادیم تا عالمیان امت تو باشند مقاتل گفت لم تشهد اهل مدين فتقراء على اهل مكه
امرهم ولكنا كنا مرسلين ای ارسلناك الى اهل مكه لتخبرهم باهل مدين فيكون ذلك معجزة لك یا محمد تو
اهل مدین را با عالمین ندیدی تا قصه ایشان را عیان خبر دهی اهل مکه را ولیکن ترا برسالت باهل مکه

فرستادیم

فرستادیم تا از وحی ما قصه ایشان گویی وترا آن معجزه باشد وما كنت بجانب الطور ای بناحیه من
الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليما اذ نادينا موسى خذ الكتاب بقوة وقيل اذ نادينا موسى انا
حين اختار قومه سبعين رجلا لميقاتنا وقيل اذ نادينا موسى بقولنا ورحمتي وسعت كل شيء الى قوله
المفلحون وقيل اذ نادينا امة محمد وذلك حين ساله موسى ان يجمعه اصل بهم اسماق موسى اليهم
وودان يقف على كثرتهم فاجابه عز وجل لست قال وهب قال موسى يا رب ارنيهم قال انك
لن تصل الى ذلك وان شئت ناديتهم فاسمعك صوتهم قال بلى يا رب فقال الله تعالى يا امة
احمد قد اجبتكم من قبل ان تدعوني واعطيتكم قبل ان تسالوني وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم
فی قوله عز وجل وما كنت بجانب الطور اذ نادينا قال كتب الله عز وجل كتابا قبل ان يخلق الخلق
بالفي عام فی ورقة آس ثم وضعها على العرش ثم نادى يا امة محمد ان رحمتي سبقت غضبي اعطيتكم
قبل ان تسالوني وغفرت لكم قبل ان تستغفروني من لقيني منكم يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده
ورسوله ادخلته الجنة ولكن رحمة من ربك لتنذر قوما ما اتاهم رسول من قبلك لعلهم يتذكرون ای
يهتدون وبهذا القرآن الى طريق رشدهم ولولا ان تصيبهم مصيبة تا ایشان را نکنی وقریش را
ومصيبت اینجا عذاب ونقمات است وجواب لولا محذوف است چنانکه در ... ولكنتم منا
ولولا ان تصيبهم مصيبة بما قدمت ايديهم فيقولوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك
ونكون من المؤمنين لارسلنا عليهم العذاب قبل ان ناتيهم وقيل معناه لولا انه اذا اصابتهم مصيبة
فی الآخرة فيقولون ربنا لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك ونكون من المؤمنين ما ارسلنا اليهم
رسولا ولكنا بعثنا الرسل اليهم بالغته فی اتمام الحجة وقطع المعذرة لئلا يكون للناس على الله حجة بعد
الرسل فلما جاءهم الحق من عندنا حق اینجا قرآن است چنانکه در سورة الزخرف گفت حتى جاءهم الحق
ورسول مبين فلما جاءهم الحق قالوا هذا سحر مبين ودر سورة ق گفت بل كذبوا بالحق لما جاءهم
ودر سورة الانعام گفت فقد كذبوا بالحق ای بالقرآن لما جاءهم وقيل الحق اینجا محمد من عندنا ای
بامر ما ووحی ما قالوا لولا اوتي مثل ما اوتي موسى چون ... نگرند که در قرآن نمی یافتند گفت

به هلا انزل عليه القرآن جملة كما انزلت التورية على موسى جملة وقيل لولا اوتى مثل ما اوتى موسى اى هلا
انزل عليه الايات الظاهرة كاليد والعصا مثل ما اعطى موسى جواب ايات ومعجزات ظاهر بوده نداده
چنانكه موسى را عصا ويد بيضا داده بودند ان مقالت يهود است ودر ايام شد كه مقالت قريش بود بتعليم
يهود رب العالمين بجواب ايشان گفت قل يا محمد اولم يكفروا يعنى اليهود الذين علمهم هذه الحجة
بما اوتى موسى من قبل وقالوا ساحران تظاهرا يعنى موسى وهرون وبقراءة اهل كوفه قالوا سحران تظاهرا
ارادوا التورية والقرآن وقيل سحران تظاهرا يعنى العصا واليد البيضا قوم موسى گفتند با موسى كه دو جادو
يكى جادوى تورية ودیگر جادوى قرآن با يكديگر راست شدند وبقول عصا ويد بيضا دو جادو اند
بهم راست شدند كلبى گفت مشركان قريش جمعى را فرستادند بمدينه وان علماء يهود بپرسيدند از صفت مصطفى
برسيدند از ايشان صفت ونعت وى چنانكه در تورية بود گفتند وپيدا كردند جماعت با مكه آمدند
وانچه از علماء يهود شنيده بودند با قريش گفتند قريش جواب دادند كه محمد وموسى ساحران تظاهرا ان
اى تعاونا محمد وموسى كه دو جادوى اند بهم پشت شدند يعنى نظام قرآن وتورية دو جادوى است
با يكديگر راست شد وقالوا انا بكل كافرون گفتند انا بكل كافرون اى بكل الانبياء وكتبهم كافرون قل
فاتوا بكتاب اى قل يا محمد لهؤلاء الكفار الذين يقولون هذا القول فاتوا بكتاب من عند الله هو اهدى
من التورية والقرآن لطريق الحق ان كنتم صادقين فى زعمكم انهما الكتابين سحران فان لم يستجيبوا لك
فيجيبوا فيما هذا كقوله فان لم تفعلوا ولن تفعلوا واما هب تضع هذا الكلام موضع الايات اذ ليس فى هذا
الكلام سبيل الى انهم يستطيعون ان يجيبوا بحيل فاعلم انما يتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه
بغير هدى من الله اى بغير حجة وبينة وبرهان ان الله لا يهدى القوم الظالمين وتفسير ان اثبت
هم انجاء كنتا ان الله لا يهدى من يضل خبر نيست كه الله تعالى راه نمايد كسى را كه گمراه كند وقيل معناه ان الله
لا يهدى الذين سبقت لهم من الحسنى من الله الشقاوة فى علمه السابق ولقد وصلنا لهم القول قيل
القول هنا القرآن المنزل انزلناه شيئا فشيئا يكون اوحيا وحيا له كقوله قرآنا فرقناه الاية وقيل القول
تكرار الوعظ ومتابعة الاحتجاج اى تابعنا لهم المواعظ والزواجر وبينا لهم ما اهلكنا من القرون قرنا بعد

قرن

قرن فاخبرناهم انا اهلكنا قوم نوح بكذا وقوم هود بكذا وقوم صالح بكذا لعلهم يتذكرون مخافة ان
ينزل الله بهم ما نزل بمن قبلهم وقيل وصلنا لهم الحجة بالحجة والبشرى بالنذارة والترغيب بالترهيب
لكى يتذكروا ويتنبهوا وقيل وصلنا لهم خبر الدنيا بخبر الاخرة حتى كانهم عاينوا الاخرة فى الدنيا وصلنا
بالغة الوصل وحقيقة الوصل ضم الحاصل بالشيئين الذين آتيناهم الكتاب هذه الايات الاربع
عوارض فى قصة قريش الى قوله يبتغى الجاهلين ثم رجع الكلام اليه الذين آتيناهم الكتاب يعنى عبد الله
بن سلام واصحابه من مسلمة اهل الكتاب وقيل هم اهل الانجيل قدموا على رسول الله ثلثة و
ثلثون من الحبشة وسبعة من الشام من قبله اى من قبل القرآن لتقدم ذكره وقيل من قبل محمد صلى الله
عليه وسلم هم به اى بمحمد والقرآن يؤمنون يصدقون واذا يتلى عليهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا
اى نشهد انه الحق الذى جاءنا به ربنا فى كتبه انا كنا من قبله اى من قبل مجئ محمد صلى الله عليه وسلم
ونزول القرآن مسلمين مخلصين فى دين الاسلام قومى از اهل كتاب بودند كه در دين اسلام آمدند و
ابو جهل ايشان را سرزنش كرد ايشان در جواب ابو جهل گفتند ان قرآن حق است وراستان
خداوندما وما پيش از قرآن نيز مسلمان بوديم كه موسى را تصديق كرديم وتورية بستوديم و
صفت ونعت محمد كه در تورية خوانده بوديم براست داشتيم وبوى ايمان آورديم اولئك يؤتون
اجرهم مرتين هؤلاء المؤمنون هم الذين يؤتيهم الله ثوابهم فى الآخرة مرتين مرة بايمانهم بالكتاب الذى
انزل قبل محمد ومرة بالايمان بمحمد صلى الله عليه وسلم والقرآن وهذا فى حديث صحيح رواه ابو موسى
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة يؤتون اجرهم مرتين رجل كانت له جارية فعلمها فاحسن
تعليمها وادبها فاحسن تاديبها ثم تزوجها فله اجران وعبد ادى حق الله وحق مواليه ورجل
آمن بالكتاب الاول ثم آمن بالقرآن فله اجر مرتين بما صبروا اى بصبرهم على تعنت اليهود عليهم حين
اسلموا ويدرؤن بالحسنة السيئة اى يدفعون ما يلحقهم من الاذية بالحلم والاحتمال عن ابن
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث من لم يكن فيه فلا يعتد بعمله حلم يرد به جهل جاهل
وقيل ورع يحجزه عن معاصى الله وحسن خلق يعيش به فى الناس قوله ومما رزقناهم ينفقون اى يتصدقون

علی القراء واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه اللغو قول الیهود لعبد الله بن سلام حین اسلم هو شرنا وابن شرنا
کانوا یقولون هو خیرنا لغو اینجا باطل است وسخن بیهوده چنانکه در سورة المؤمنین گفت حکایة عن
قول الکفار لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه ای تکلموا فیه بالباطل لا تشاعروه بقرآن لغو شیت یعنی
سوگند دروغ که سوگند خوارند در آن راست گویست و ازو داد ان کان وابی نیست وذلک
قوله لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم واینجا که در صفت اهل بهشت فرمود یتنازعون فیها کاسا
لا لغو فیها لا یسمعون فی الجنة لغوا ای الحلف عند شرب الخمر کفعل اهل الدنیا اذا شربوا الخمر وقالوا
لنا اعمالنا ولکم اعمالکم هذا کما قال لرسوله فقل لی عملی ولکم عملکم لکم دینکم ولی دین
سلام علیکم هذا السلام هیهنا لیس بتحیة انما هو براءة ومفارقة کقوله واذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما کقوله فاصفح عنهم وقل سلام این سلام ابازی ما کردن است نه درود دادن ازاینجا است که
در بیحی تمام بنهید والسلام وقیل معناه بیننا وبینکم المتارکة وقوله لا نبتغی الجاهلین ای لا نبتغی
جواب الجاهلین فی جهلهم انک لا تهدی من احببت ای انک لا تقدر علی هدایة من تحب هدایته
لکن الله یقدر علی هدایته من یشاء وهو اعلم بالمهتدین ای بمن قضی له ان یهتدی اجمع المفسرون علی
انها نزلت فی ابی طالب وفی الصحیح ان سبب نزول الایة ابا طالب لما حضرته الوفاة جاءه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فوجد عنده ابا جهل وعبد الله بن ابی امیة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا عم قل لا اله الا الله احاج لک بها عند الله فقال ابو جهل وعبد الله بن ابی امیة اترغب عن ملة عبد المطلب
فلم یزل رسول الله یعرضها ویعاودانه بتلک المقالة حتی قال ابو طالب آخر ما کلمهم به انا علی ملة ابی
عبد المطلب وابی ان یقول لا اله الا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاستغفرن لک ما لم
انه عنک فانزل الله ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الایة وانزل فی ابی طالب انک
لا تهدی من احببت وروی ابو هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمه قل لا اله الا الله
اشهد لک بها یوم القیامة قال لولا ان تعیرنی نساء قریش یقلن حمله علی ذلک الجزع لاقررت بها
عینک فانزل الله انک لا تهدی من احببت یعنی ابا طالب ولکن الله یهدی من یشاء یعنی عباس

ودوی

وروی ان ابا طالب قال لقریش صدقوا ابن اخی وآمنوا به تهتدوا وتفلحوا فقال النبی صلی الله علیه وسلم
تامرهم بالنصیحة وتترکها لنفسک هذا کقوله وهم ینهون عنه وینأون عنه یعنی ابا طالب ینهی الناس
عن اذاه ویتباعد عنه فقال لابی طالب النبی صلی الله علیه وسلم فاتوجد قال اریدان تشهد شهادة
الحق اشفع لک عند الله فقال لا اعلم انک صادق ولکنی امرت علی ملة اشیاخی عبد المطلب وهاشم
وعبد مناف وقصی وعن ابی نصر عن سعید بن جبیر عن ابیه قال لم یسمع احد الوحی الذی علی رسول الله
الا ابو بکر الصدیق فانه اتی النبی صلوات الله وسلامه علیه فسمع یوحی الیه انک لا تهدی من
احببت ولکن الله یهدی من یشاء وهو اعلم بالمهتدین وقالوا ان نتبع الهدی معک الهدی هیهنا
هو التوحید کقوله هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق یعنی بالتوحید وقیل هو القرآن کقوله فی النجم
ولقد جاءهم من ربهم الهدی ای القرآن وقوله فی بنی اسرائیل وما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی یعنی
القرآن فیه بیان کل شیء الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا وقالوا ان نتبع الهدی معک نزلت فی الحارث
بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف این حارث پیش مصطفی آمد وگفت ما می دانیم که تو پیغمبر راست گویی وانچه
آوردی حق وصدق است اگر ما اتباع تو کنیم و بپیغام آن دیوم چنانکه تو دعوی عرب ما را از زمین مکه
اخراج نمایند بقهر وقتل و بمخالفت ایشان ما طاقت نداریم وبا ما محاربه کنند و بر جای نگذارند عرب
العالمین آنچه ایشان وایشان شکست و در جواب ایشان این آیه فرستاد اولم نمکن لهم حرما آمنا
نه ما ایشان را جای ساختیم و ممکن گردانیدیم در حرمی بی بیم با امن که امن آن حرم در همه طباع سرشته
مرغ حیا است با مرد آشنا و از آشنا ناین و آهو از سگ ایمن وهو تهیین که در حرم شد ایمن گشت عرب
چون ناس می دانستند بجاد و اداند قتل وقتال وغارت در حرم و آن خداوند که شما را در حال کفر و شرک
در این نعمه ایمن کرد ایند و دشمن از شما باز داشت صنعتی کرد وکشته نشد دروی یجبی الیه ثمرات
کل شیء تحمل تاما ومقوی تجبی الیه یا اتنا لا یجمل الثمرات ای یحمل علیه من الاماکن ثمرات الارضین
رزقا من لدنا الاشرف فاکه وغیرها بجمعة لا بمکة لدعاء ابرهیم علیه السلام حیث قال وارزق اهلهم
من الثمرات ولکن اکثرهم لا یعلمون لا یتدبرون ان الذی فعل ذلک بهم کان قادرا علی ان یسلمهم

وهم مؤمنون وقيل ان اكثرهم لا يعلمون ان ذلك من انعام الله عليهم فهم ياكلون رزقه ويعبدون غيره
ثم خوفهم فقال وكم اهلكنا من قرية اى من اهل قرية بطرت معيشتها اى بطر اهلها فى معيشتهم
فحذف فى فانتصب على نزع الخافض وقيل هو نصب على التمييز والبطر والاشر واحد وهو سوء
احتمال النعمة ومقابلتها بضد ما يجب مقابلتها به فتلك مساكنهم خراب ترونها فى مجيئكم وذهابكم
لم تسكن من بعدهم اى من بعد هلاك اهلها الا قليلا لم يعمر الا قليلا وقيل الا قليلا كسكت وقيل سكنها الهام
والبوم وقيل لم يسكنها الا المسافرون لم يلبثوا فيها الا ساعة ثم يتحولون وكنا نحن الوارثين لم تبق لها
مالك الا الله وهذا وعيد للمخاطبين وما كان ربك مهلك القرى الى البلدان التى حوالى مكة
فى عصرك وزمانك حتى يبعث فى امها اى مكة وهى ام القرى لان الارض دحيت من تحتها رسولا
ابلاغا للمنذر والزاما للحجة يريد به محمدا صلى الله عليه وسلم يتلوا عليهم آياتنا ويبين لهم دعوتنا وما كنا
مهلكى القرى اى وما عذبنا اهل القرى من البلاد الا وهم ظالمون ولم يجن جاحد لك والحجة
معاندون والظالمون هنا هم الذين ظلموا انفسهم بالكفر والشرك وقيل هم الذين يظلم بعضهم بعضا
وما اوتيتم من شى فمتاع الحيوة الدنيا وزينتها اى منفعة من منافع الدنيا انما هى مضمحلة تمتعا بها
متاعا لانتهاء معى ولا تبقى كمتاع البيت وما عند الله من الثواب ادوم وافضل افلا تعقلون فلا
تتهونون فتميزوا بين المضمحل الذاهب وبين الباقى الدائم وقراه ابو عمرو افلا يعقلون بالياء ووجهه
ظاهر افمن وعدناه وعدا حسنا اى على الايمان والوعد الحسن الجنة ونعيمها فهو لاقيه اى مدركه
ومصيبه لا محالة اذ لا خلف لوعدنا كمن متعناه متاع الحيوة الدنيا الذى هو مشوب بالتنغيص
والتكدير زائل عن قريب وهو ابو جهل وقيل فى النبى عليه السلام وابى جهل وقيل نزلت فى عمار والوليد
بن المغيرة ثم هو يوم القيمة من المحضرين فى النار ونظيره ولولا نعمة ربى لكنت من المحضرين ويوم يناديهم
فيقول اين شركائى الذين كنتم تزعمون يروى فى الحديث مظنة الكذب زعموا وهو قوله تزعمهم
اى بكذبهم والعامل فى يوم يناديهم قال الذين كنتم تزعمون وسالهم عن ذلك ضرب من ضروب العذاب
لانه لا جواب لهم الا ما فيه فضيحتهم واعترافهم بجهل انفسهم قال الذين حق عليهم القول وهم كفرة

الجن

الجن والشياطين الذين سبقت عليهم كلمة العذاب بالداخلين تحت قوله تعالى لاملان جهنم منكم
اجمعين ربنا هولاء كفار بنى آدم الذين اضللناهم باستدعائنا اياهم الى الكفر بوسوستنا لهم وزيننا
لهم بالقول والشبه اغويناهم كما غوينا اى اضللناهم عن الطريق فضلوا باتباعهم ايانا مقلدين
بغير حجة كما ضللنا نحن باتباعنا اسلافنا مقلدين بغير حجة تبرانا اليك منهم ما كانوا ايانا
يعبدون بسلطان وحجة من قوله تعالى وما كان لى عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم
لى وقيل الذين حق عليهم القول هم الدعاة الى الشرك ويكون الشركاء غيرهم فيقولون ذلك على انفسهم
واشفاقا من ازدياد فى عذابهم بسبب اغوائهم اياهم ربنا انما اغويناهم لا انا امرناهم بعبادتهم
حاصل كلام آنست كه خداى تعالى مشركانرا بسؤال تقريع وتوبيخ كويد اين شركاى الذين
كنتم تزعمون فى الدنيا آلهة شركاى فى الالهية وكنتم تعبدونها وتدعونها ينفعكم فاين هم كجااند
آنانكه شما دعوى كرديد كه ايشان ازان منانند وشما را اين نفع رسانند پس خطاب با عابدان بود
معبودان باطله كه شياطين اند كويند خداوندا ما وسوسه وشبهه در دل ايشان افكنديم وبسبب
آنكه خود كمراه وكافر بوديم كفر وشرك ايشانرا آراستيم وبحق برهانى ايشانرا بهواى نفس خويش
متابعت ما كردند وكمراهى كزيدند بتقليد بى تحقيق نه ما ايشانرا بعبادت خود فرموديم ونه باكراه
بآن داشتيم ما از پرستش ايشان بيزاريم زانكه ما را عبادت نكردند وپرستش نكردند نه بامر ما ونه بحجت
ما را مقصود نيست نه ما نفى ميكند تبرانا اليك ما كانوا ايانا يعبدون تفسير ميكند
تبرانا اليك ووقف تامست تا آنكه كويم ما كانوا ايانا يعبدون بسلطان نميا بامر ما كما دعوناهم
فاستجابوا لنا وقيل بدى آنست كه الذين حق عليهم القول داعيان ضلالتند ومعبودان جز ايشانند خطاب
آمد كه اين شركاى ايشانيم انكه در عذاب بيفزايند بسبب اغواء ايشان كويند ربنا انا اغويناهم
لا انا اغويناهم بعبادتنا انكه كفار بنى آدم را كى ميخواندى و شركاى كرده خوايند با آنان كه مكان خويش
بالاضافة اليهم لادعاهم انهم شركاء الله اى ادعوهم ليخلصوكم خوانيد ايشانرا تا بفرياد ايشان رسند
واز عذاب برهانند فدعوهم فلم يستجيبوا لهم بمانت كجا وجعلنا بينهم موبقا وقال فى

موضع الحق ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله من لا يستجيب له الى يوم القيامة الآية ورأوا العذاب لو انهم
كانوا يهتدون وقيل معناه لو انهم يهتدون في الدنيا ما رأوا العذاب في الآخرة ويوم يناديهم اي اذكر
يوم ينادي الله الكفار نداء توبيخ وتقريع فيقول ماذا اجبتم المرسلين الذين ارسلتهم اليكم حين دعوكم
الى توحيدي وعبادتي فعميت عليهم الانباء يومئذ اي خفيت عليهم الاخبار والتبست عليهم
الحجج فهم لا يتساءلون لا يسأل بعضهم بعضا من العذاب والحجة رجاء ان يكون عنده عذر او حجة
لان الله ادحض حجتهم وقيل لا يسأل بعضهم بعضا اي يحمل عنه شيئا من ذنوبه وقيل لا يتساءلون
بالانساب والقرابات لشغل كل واحد منهم بنفسه فاما من تاب اي تشهد واو آمن اي قبل
وصدق وعمل صالحا اي عمل الدين كله فعسى ان يكون من المفلحين عسى من الله واجب انما قال
فعسى معناه انه دام على التوبة والعمل الصالح وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة اي له
الامر والمشية ويخلق ما يشاء ويحكم ما يريد معنى اين آيه را وتا ويل كفته اند يكي آنست كه
ويختار وقف كني يخلق ما يشاء ويختار ما يخلق ما يشاء خداوند تو مي آفريند انچه خواهد و از انچه
آفريد انچه خواهد گزيند انكه گفت ما كان لهم الخيرة ما نفي است يعني كه ايشان را گزين نيست
كه چيزي گزينند يا چيزي پسندند همانست كه جاي ديگر فرمود وما كان لمؤمن ولا مؤمنة
اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم وانشدوا في معناه العبد ذو ضجر والرب ذو قدر
والدهر ذو دول والرزق مقسوم والخير اجمع فيما اختار خالقنا وفي اختيار سواه اللوم والشوم
وجه ديگر ما بمعنى الذي است وهم الخيرة وقفا است اي يخلق ما يشاء ويختار الذي كان لهم فيه
الخيرة يعني يختار ما هو الاصلح لهم واين آيه جواب قول وليد مغيره است كه گفت لولا نزل هذا القرآن
على رجل من القريتين عظيم يعني نفسه وابا مسعود الثقفي چو قرآن كه مي فرستاد ونبوت كه مي داد
[illegible] رب العالمين در جواب ايشان فرمود كه [illegible] حكم خداوند
راست اختيار كند هر كرا خواهد [illegible] خواهد نبوت و رسالت همانست كه جاي
ديگر فرمود الله اعلم حيث يجعل رسالته الله يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس وگفته اند

جواب

جواب سؤال قريش است كه گفتند انما يتبع محمدا الفقراء واراذل الناس ولولا ذلك لآمنا به يعني
گدايان [illegible] و ناكسان صحبت محمد [illegible] اند و اگر نه ايشان مي بودند ما ايمان مي آورديم
رب العالمين در جواب ايشان فرمود وربك يخلق ما يشاء ما كان لهم الخيرة لصحبة رسولي
نصرة دينه من يشاء وهم الصحابة رضوان الله تعالى عليهم اجمعين وفي ذلك ما روي عن جابر بن
عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله تعالى اختار اصحابي على العالمين سوى النبيين
والمرسلين واختار من اصحابي اربعة ابا بكر وعمر وعثمان وعلي واختار لي من امتي اربعة قرون
بعد اصحابي القرن الاول والثاني والثالث [illegible] والرابع فردا وعن عمرو بن دينار عن وهب
عن ابيه في قوله وربك يخلق ما يشاء ويختار قال اختار من الغنم الضان ومن الطيور الحمام
الخيرة اسم بمعنى الاختيار يقول [illegible] الله بخلقه وهو في الاصل كالطيرة والخيرة المصدر من
اختيار كالربة [illegible] سبحان الله تنزيها عن ان يكون لاحد عليه اختيار وتعالى عما يشركون
اي تعظم عن ان يكون له شريك وقيل معنى الآية يختار للشفاعة من يشاء فيأذن له فيها ما كان
لهم الخيرة [illegible] والاصنام ليكونوا لهم شفعاء وربك يعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون يقال
اكننت الشيء اذا اخفيته في نفسك فاذا صنته قلت كننته والمعنى وربك يعلم ما تخفي صدورهم
[illegible] وما يعلنون اي يبدون بالسنتهم وجوارحهم بين الله تعالى ان اختياره ما يختار منهم
للايمان على علم منه بسرائرهم وبواديها وانه تعالى يختار للخير اهله فيوفقهم ويولي الشر
اهله ويخذلهم واياه وهو الله لا اله الا هو يعني وربك هو لا اله على التحقيق الذي يستحق الالهية
ليس في السموات والارض اله غيره هو المحمود على الحقيقة في الدنيا والآخرة لانه هو المنعم
فيهما فله الحمد فيهما وقيل له الحمد في الاولى والآخرة يحمده الانبياء والمرسلون والمؤمنون
في الدنيا والآخرة وله الحكم النافذ في الدنيا والآخرة لا معقب لحكمه وله الخلق والامر لا يسأل
عما يفعل ومصير الخلق كلهم في عواقب امورهم الى حكمه في الآخرة وقيل حكمه في الدنيا انه لا يجوز
لاحد ان يتجاوز حدا من حدوده وحكمه في الآخرة ان احدا لا يملك فيها حكما قل ارأيتم يا معشر الكفار

ان جعل الله عليكم الليل سرمدا ابدا دايما الى يوم القيمة هل تعلمون فى السموات والارض احدا غيره يقدر
على كشف الليل عنكم واتيانكم بضياء اى نهار مضى تبصرون فيه فى معاشكم وتصلون الى
منافعكم وكسبكم افلا تسمعون اى افلا تقبلون نكتة له سمع الله لمن حمده اى قبل الله حمد لمن حمده
قل ارايتم ان جعل الله عليكم هذا النهار المضى بضيائه ابدا الى يوم القيمة هل تعلمون فى السموات
والارض احدا غير الله يقدر على ايراد ليل مظلم عليكم لكى تسكنوا فيه عن حركاتكم وتستريحوا انفسكم
مما نالها من النصب والتعب افلا تبصرون الليل والنهار وما فيهما من اسباب البقاء والمنافع
وقيل افلا تبصرون اختلاف الليل والنهار فتعلموا بذلك ان العبادة لا تصلح الا لمن انعم عليكم
بذلك دون غيره ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله تقديره جعل
لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار لتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون لكى تشكروا الله على نعمه ويوم يناديهم
فيقول اين شركاءى الذين كنتم تزعمون كرر النداء باين شركاءى لان النداء الاول للتقريع بالاقرار على
الغى باتباع الذى كانوا عليه ودعوا اليه والثانى للتعجيز عن اقامة البرهان لما طولبوا به
بحضرة الاشهاد مع انه متوع بالاشراك بعد تقريع ونزعنا من كل امة شهيدا اخرجنا
واحضرناهم من كل امة نبيهم وهو رسولهم الذى ارسل اليهم نظيره فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد
ويوم نبعث من كل امة شهيدا اى شهيدا عليها بما اجابت به فيما دعيت اليه من التوحيد وانه
قد بلغهم رسالة ربه وقيل تشهد عليهم بجميع اعمالهم وقال بعضهم عنى بالشهداء العدول من كل
امة وذلك انه سبحانه لم يخل عصرا من الاعصار عن عدول يرجع اليهم فى امر الدين ويكونون حجة
لله على الناس تدعوهم الى الدين ويشهدون على الناس يوم القيمة بما عملوا من العصيان وقد روى
عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله نظر الى اهل الارض عربهم وعجمهم برهم وفاجرهم
فمقتهم جميعا غير طائفة من اهل الكتاب ثم اختلفوا فى كيفية الشهادة فقال بعضهم يشهدون
على عصرهم وزمانهم كما قال الله تعالى مخبرا عن عيسى عليه السلام وكنت عليهم شهيدا ما دمت
فيهم وقيل يشهدون فهم عليهم وعلى من بعدهم كما جاء فى الحديث ان اعمال الامة تعرض على النبى

اهلهم

صلى الله

صلى الله عليه وسلم ليلة الاثنين والخميس فلما هاتوا برهانكم اى قلنا للمشهود عليهم هاتوا برهانكم
وحجتكم على صحة ما كنتم تدينون به ليكون لكم مخلص مما تشهد واعليكم فعلموا ان الحق لله يعنى فبهتوا
وتحيروا وعلموا يقينا ان الحجة البالغة لله عليهم وانه لا حجة لاحد منهم على الله وقيل فعلموا ان الحق
ما اتاه الرسل به فضل عنهم ذهب عنهم ما كانوا يفترون به من معبودهم ذهابا لا يظهر له اثر
النكتة الثالثة قوله وما كنت بجانب الغربى الآية اى سيد عالم اى مهتر نبيان آدم اى در زمين
قدم ودر آسمان محترم اى ناظم قلادهٔ نبوت اى ناشر اعلام رسالت اى مؤيد اركان هدايت
اى كاشف اسرار ولايت اى واضع مناهج شريعت تو بودى از آنجانب غربى بر كه طور سينا كه
با موسى سخن كفتيم وحديث تو كرديم وشرف تو ونعت تو با او بكفتيم يا موسى اكر ميخواهى كه شرف
ونعت وقت يابى به پيغمبر آخر الزمان دوستى بيار ده ونام وذكر او بسيار كوى كه بر كزيده
ما است تو لخته لطف وبركشيده عطف ماست عارف بتعريف ما ونازنين وصال ما
نركس روضه وجود است وسرو باغ وجود است حقه در حكمت است ونو حدقه عالم قدرت
مايه حسن جهان ومقصود آفرينش عالم وعالميان يا موسى لولاك لما خلقت الافلاك
اكر نه جمال وكمال وى بودى نه عالم بودى نه آدم بيت ور نه ذهن تو بودى اى در خوشاب
آدم نديدى ديده دانى كوى خراب يا محمد چه زيان داشت تراكه در آن مشهد طور حاضر نبودى
من حاضر بودم وترا نيابت داشتم وحضور من ترا به از حضور تو بى طريقتا بجا مى كنند الكفى ازنجا
ما ذيا بم منات دوستكه توترا بودى ومن بودم تا بدانى توئيم ميان تا آتش ودودم اكر جو كيمياكه دوزمين يا بم
ترسودم و وجود تو خود را در يا بم نيابد تو خشنودم قوله وما كنت بجانب الطور اذ نادينا يا محمد تو
نبودى بر جانب طور كه ما امت ترا برخوانديم از اصلاب پدران وسيان آن بود كه موسى كفت يا خدايا
من در توريت ميخوانم صفت وسيرت امتى سخت آراسته وپيراسته بخصال حميد ستوده ايشان
امت كدام پيغمبراند وكيانند علماء طريقت صفت وسيرت اين امت كنند كه در ميان ايشان جوانند ودر جا
كه دنيا وآخرت در باد نيد وقت ايشان وسبيل است بهشت ودوزخ بر راه در ايشان ونزلت

وهرچه دون حق نزدیک ایشان باطل است بروند و بنزل ان نروند بسبب تحمل نانروند ریطی
صانع انسبب در مشاهده صانع بودند با خلق دخلق بسبب با حق بقدم صدق روز داه کویند
بسبب دانکو بند مفلسان اند نروی بهشت لیکن توانکران اند درمی صحبت دنیا کم آویز با آن آویز
با ایشان او داد اند عقبی که آویز با آن او قید با ایشان او ما یبتدا جل جلاله بهشت که آراید بدوستان
خود آراید و دوستان با جلال آراید و دل و این جلال خود آراید آن جماعه دیار فردوس انهار ایشان سال
باند و آن بار ذکر منسطی نباکی بود که رکاب دولت این جوانمردان با علی علیین باشد و ایشان
بطفیل ایشان قدم در آن مرکب دولت نهند فهم فی روضة یحبرون رجعنا الی القصه موسی
صلوات الله علیه صفت این امت در توریة بسیار دید گفت بار خداوندا این امت کدام پیغمبرانند
کفت امة احمد گفت خداوندا بنمای ایشان را به من فرمان آمد که یا موسی لیس الوقت ظهورهم امروز وقت
ظهور ایشان نیست اگر خواهی تا آواز ایشان بشنوانم فنادی یا امة احمد رب العالمین جل جلاله بعز خود
و بکمال لطف خود امت احمد را بخواند ایشان همه از اصلاب پدران جواب دادند تا موسی سخن ایشان
بشنید آنکه دوا دانست که ایشان را ای که اجابت کرد اند گفت اعطیتکم قبل ان تسالونی و غفرت
لکم قبل ان تستغفرونی و بود فی ابن قصه و خبر مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه روی انس پیانای منفی
بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان موسی کان یمشی ذات یوم بالطریق
فنادا الجبار یا موسی فالتفت یمینا و شمالا فلم یر احدا و لم یصد ثم نودی الثانیه یا موسی
فالتفت یمینا و شمالا فلم یر احدا وارتعدت فرایصه ثم نودی الثالثه یا موسی بن عمران انی انا الله لا اله
الا انا فقال لبیک فخر لله ساجدا فقال ارفع راسک یا موسی بن عمران فرفع راسه فقال یا موسی
ان احببت ان تسکن فی ظل عرشی یوم لا ظل الا ظلی یا موسی فکن للیتیم کالاب الرحیم وکن للارملة
کالزوج العطوف یا موسی ارحم ترحم یا موسی کما تدین تدان یا موسی انه من لقینی وهو جاحد بمحمد ادخلته النار
ولو کان ابرهیم خلیل و موسی کلیم فقال یا الهی ومن محمد قال یا موسی بعزتی وجلالی ما خلقت خلقا اکرم
علی منه کتبت اسمه مع اسمی فی العرش قبل ان خلق السموات والارض والشمس والقمر بالفی الف سنة

وعزتی

وعزتی وجلالی ان الجنة محرمة علی احد حتی یدخلها محمد وامته قال موسی ومن امة محمد قال
الحمادون یحمدون صعودا وهبوطا وعلی کل حال یشدون اوساطهم ویطهرون اطرافهم صایمون بالنهار
رهبان باللیل اقبل منهم الیسیر وادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله قال الهی اجعلنی نبی تلک
الامة قال نبیها منها قال اجعلنی من امة ذلک النبی قال استقدمت واستاخروا یا موسی ولکن
ساجمع بینک وبینه فی دار الجلال وعن وهب بن منبه قال المناجی بالله موسی نجیا قال رب
انی اجد فی التوریة امة هی خیر امة اخرجت للناس یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر فاجعلهم من
امتی قال یا موسی تلک امة احمد قال یا رب انی اجد فی التوریة امة اناجیلهم فی صدورهم
یؤمنون بالکتاب الاول والکتاب الآخر فاجعلهم من امتی قال تلک امة احمد انک لا تهدی
من احببت یا محمد الهدایة من خصایص الربوبیة فلا تصلح لمن وصفه البشریة توفیق سعادت و تحقیق
هدایت از خصایص ربوبیت است بشریت را بدان راه نه و بجلال احدیت بدین صفت
سزا نه یا محمد از شرف نبوت و منزلت رسالت و جمال سعادت و مقام محمود و حوض مورود تا تام
پیغمبرانی و سید المرسلین و شفیع مذنبان و شمع زمین و آسمان عنان مرکب در گذشته و سلطنت عرش
مجید جای اخص تو ساخته اما هدایت بندگان و راه نمودن ایشان با ایمان نه کار تست ونه لاتهدیه
در دست تست انک لا تهدی من احببت ما آنرا که خواهیم کرده منازه یعنی بی پایانیم وآن را که خواهیم سلسله
قهر در کشیم ما در ازل آن را سبق تاج سعادت بر سر اهل دولت نهاده و این موکب فرو
کرفتیم که هولاء فی الجنة ولا ابالی رقم شقاوت بر ناصیه کروهی کشیده و این مقرعه بزدیم که
هولاء فی النار ولا ابالی ای جوانمرد هیچ صفت در صفات خدا صعبتر از صفت لا ابالی نیست در دنیا ترجست
انچه سید گفت صلوات الله علیه لیت رب محمد لم یخلق محمدا انا لها بیان بود و انچه صدیق
اکبر گفت لیتنی کنت نسیا منسیا اواز حدیث بود بدین طریقت نکو یعنی گفت کاری که آن داند
کاری کسی کس آید و آن کس عمل کار آن داند که ناشایسته کی آمد از ازل آن مهتر پیشی کاو را ابلیس کویند
چندین سال در کار عمل بود و اهل ملکوت همه طبل دولت وی زدند و ندانسته که در کار کاه

ازل او را جامه دیگر گون پاك ما نماید ایشانند که گاه گاه عمل او معراضی و دریای بی ... بودند از گاه گاه
ازل او را لعل و کلیم سیاه آمده و کان من الکافرین حسب این قصه که آن دو یکی چو ماه آمد یکی زنگ
کلیم ما سیاه آمد یا محمد اگر سعادت و هدایت باختیار تو بودی تا ابا طالب عم بر نماندی
بلال و صهیب و سلمان نرسیدی لیکن ای دوست سعادت ماست و اختیار اختیار ماست و ربك یخلق
ما یشاء ما کان لهم الخیرة فما الخیار الا اختیار و ما الملوك الا الملك و ما العبد و العبد فوق
الملوك قال الله تعالی ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون روی ابن عمر رضی الله عنه
قال قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله خلق السموات سبعا فاختار العلیا منها فسکنها و اسکن
سایر سمواته من شاء من خلقه ثم خلق الخلق فاختار من الخلق بنی آدم و اختار من بنی آدم العرب
و اختار من العرب مضر و اختار من مضر قریشا و اختار من قریش بنی هاشم و اختارنی من بنی هاشم فانا
من خیار الی خیار یعنی احب العرب بحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم بدانکه آدمی را اختیاری
نیست اختیار کسی تواند که او را ملك بود و آدمی بنده است و بنده را ملك نیست آن ملك که
شرع او را اثبات کرده آن ملك مجازیست و عاریتی عن قریب از او زایل گردد و ملك حقیقی آنست که آن را
زوال نیست و آن ملك الله است که مالك بر کمالست و در ملك او نه انداز است و نه ذات
و صفت ... عالم ... و از جمله خلق ستارگان برگزید و از فرشتگان رسولان را برگزید از ایشان جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل برگزید و آدم و آدمیان را پیغامبران برگزید از ایشان پیغمبران برگزید
خلیل و کلیم و عیسی و محمد برگزید صلوات الله و سلامه علیه صحابه رسول را برگزید از ایشان ابوبکر
تیمی و عمر عدوی و عثمان اموی و علی هاشمی برگزید و بسیط زمین برگزید از آن مکه برگزید موضع
ولادت رسول مدینه برگزید هجرتگاه رسول بیت المقدس برگزید موضع سیر رسول روزها
برگزید و از آن روز آدینه برگزید و هو یوم اجابة الدعوة و روز عرفه برگزید و هو یوم المباهات
روز عید برگزید و هو یوم الجائزه و روز عاشورا برگزید و هو یوم الخلعة شبها برگزید و از آن
شب برات برگزید که حق جل جلاله بخودی خود نزول کند و بندگان را همه شب ندا کرامت خواند

دوازده

و دوازده شب قدر برگزید که فرشتگان را بعدد سنگ ریزه بزمین فرستد و نثار رحمت کند بر بندگان
و شب عید برگزید که در رحمت و مغفرت بگشاید و گناه کاران را آمرزد کوهها را برگزید و از آن طور
برگزید که موسی در آن مناجات حق رسید جودی برگزید که نوح در آن نجات یافت حرا برگزید که مصطفی
در وی نعمت یافت نفس آدمی برگزید و از آن دل برگزید و زبان دل محل نور معرفت و زبان موضع
کلمه شهادت کتابها از آسمان فرو فرستاد از آن چهار برگزید توریة و انجیل و زبور و فرقان و از کلمها
چهار برگزید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و قال صلی الله علیه و سلم احب الکلام الی الله
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر لا یضرك بایهن بدأت الآیة الاولی ان قارون کان
من قوم موسی قارون از قوم موسی بود و از نژاد ایشان فبغی علیهم و در گشتی از وی حرمت را ایشان و آتیناه
من الکنوز و دادیم او را گنجها ما ان مفاتحه چندان که کلیدها آن لتنوء بالعصبة اولی القوة گروهی
را بودی گران باری کردی هر ده مرد از یا قوت اذ قال له قومه مر او را گفتند گروهگان قوم او لا تفرح بانچه
داری شاد مباش ان الله لا یحب الفرحین که الله تعالی شادمانان را دوست نمی دارد و ابتغ فیما آتاك الله
و تابع باش در بانکه الله تعالی ترا داد از ین جهان الدار الآخرة سرای آن جهانی و لا تنس نصیبك و بهره
خود را فراموش مکن نه در آن جهان و نه در این جهان و احسن کما احسن الله الیك و نیکویی کن چنانکه الله
تعالی با تو نیکویی کرد و لا تبغ الفساد فی الارض و در زمین تباه کاری مکن ان الله لا یحب المفسدین که الله
تعالی مفسدان را دوست نمی دارد قال انما اوتیته قارون جواب داد و گفت آنچه مرا این جهان داده اند
علی علم عندی بخود دانش من داده اند اولم یعلم نمی داند ان الله قد اهلك من قبله که الله تعالی هلاك کرد
پیش از او من القرون از گروهان گذشته من هو اشد منه قوة ایشان که از وی سخت نیروتر بودند
و اکثر جمعا و از جهان بیشتر فراهم آورده بودند و لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون و نپرسند فردا از گناه کاران
هیچ کس از ایشان فخرج علی قومه فی زینته بیرون آمد بر قوم خویش بر آرایش قال الذین یریدون الحیوة الدنیا ایشان
که این جهان را خواهان بودند گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون ای کاجکی ما را همچنان دادندی
که قارون را داده اند انه لذو حظ عظیم که او با بهره بزرگست از ین جهان و قال الذین اوتوا العلم و گفتند

ایشان که دیدن دانش داده بودند ویلکم ای وای بر شما ثواب الله خیر ثواب آن جهانی از خدای بهتر لمن
آمن وعمل صالحا آن بنده که بگرود و کار نیکو کند درین جهان ولا یلقاها الا الصابرون و در دل و در زبان
نرهند این خصلت را و نشکیبند تا از دنیا و از جهان نیکی شکیبا مانند فخسفنا به وبداره الارض و زمین
فرو برد او را و مال و دار او را فما کان له من فئة بنود او را گروهی که با ایشان یاری دهد ینصرونه
من دون الله تا او را یاری دادندی از خشم خدای وما کان من المنتصرین و خود با من نیامد و نتوانست
واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس آنگاه که آنهمه را بدید آن گروه که آرزوی حال او کرده بودند
خود را بترسیدند و پشیمان شدند و گفتند ویکان الله ای ما بجای عجب ایم و رحمت بر آن که الله تعالی
یبسط الرزق لمن یشاء من عباده روزی می گستراند بر آنکه خود خواهد از بندگان خویش ویقدر
و بر آن تنگ کند هر که خواهد لولا ان من الله علینا اگر نه آن بودی که الله تعالی سپاس نهادی بر ما
لخسف بنا ما را بزمین فروبردی با او آرزو داشتیم که ما را آن دادی که او را می خواستیم ویکانه لا یفلح الکافرون این ماجای
رحمت بر آن سرانجام نیکو نیابد ناگرویدگان تلک الدار الآخرة آنکه سرای پسین بهشت
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض کنیم آن را و دهیم ایشان را که درین زمین بزرگی نجویند ولا فسادا و تباه
کاری نکنند والعاقبة للمتقین و سرانجام نیکو پرهیزکاران راست من جاء بالحسنة هر که خصلت
نیکو آرد فله خیر منها مر او راست بهتر از آن ومن جاء بالسیئة و هر که خصلت بد آرد فلا یجزی الذین
عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون پاداش ندهند مگر آنچه کردند ان الذی فرض علیک القرآن آنکس که قرآن فرو
فرستاد بر تو ... لرادک الی معاد ... قل ربی اعلم
بگوی ای محمد خداوند من داناتر است من جاء بالهدی با آنکس که راه راست آورد ومن هو فی
ضلال مبین و ... آشکارا است وما کنت ترجوا و تو امید نمی داشتی ان یلقی الیک الکتاب
که نامه اندازند بر تو و فرستند بتو الا رحمة من ربک مگر بخشایش و مهربانی از خداوند تو فلا تکونن
ظهیرا للکافرین و هرگز پشت و یار کافران مشو ولا یصدنک عن آیات الله و باز ندارند ایشان ترا از
پیغامهای الله تعالی بعد اذ انزلت الیک پس از آنکه فرو فرستاده اند بتو وادع الی ربک و بخدای

خوانی

خوانی خوان ولا تکونن من المشرکین و از انباز گیرندگان مباش ولا تدع مع الله الها آخر و مخوان با خدای تعالی
خدای دیگر لا اله الا هو نیست هیچ خداوند جز او کل شیء هالک الا وجهه هر چیزی که هست نیست
شدنی است مگر آنکه خدای است با او وجه باقی له الحکم مر او راست کار داوری والیه ترجعون
و بسوی او بازگردید بعد خواهید شد به مه السورة الثانیة ان قارون کان من قوم موسی لا به خلاف که
قارون که موسی بود حسب قومی گفتند عم موسی بود قومی گفتند ابن اخت موسی بود و قول درست
آنست که ابن عم موسی بود و بیشتر مفسران بدین قول اند قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی
بن یعقوب و موسی بن عمران بن قاهث و گفته اند داماد موسی بود بخواهر و از مسلمانان بنی اسرائیل
بود و او را منور می خواندند از آنکه خوش آواز بود و نیکو خواندی توریة لیکن منافق گشت چنانکه
سامری منافق گشت و در تمام بنی اسرائیل داناتر کسی نبود در علم توریة و قرآة آن تا علم از همه بتو
نقلست که از جمله هفتاد مردی که حق تعالی می فرماید واختار موسی قومه سبعین رجلا یکی او بود
در ... فبغی علیهم ... وموسی وبنی اسرائیل
... وکبر آورد بر ایشان ... و گفته اند بغی
وی آن بود که ... عامل فرعون بود بر بنی اسرائیل در مصر و ایشان را ... ظلم می کرد
داد ... کبر ...
چنانکه یک شبر جامه ... وفی ذلک ما روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لا ینظر الله یوم القیامة الی من جر ثوبه خیلاء وقیل بغیه استخفافه بالفقراء وازدیاد فی ماله
ومنع حقوق فی ماله وقیل بغیه حسده علی موسی بالنبوة وعلی هرون بالحبورة وقال لموسی لک
النبوة ولهرون الحبورة ولست فی شیء من ذلک وقیل بغیه انه ان آتاه الله من المال اضافه الی نفسه
و علمه و حیلته لا الی فضل ربه فقال انما اوتیته علی علم عندی ... همه
... وآتیناه من الکنوز ... جمع المال ...
اعطیناه من کنوز الاموال ... ما ان مفاتحه ... گفته اند

یك قول آنست كه جمع مِفتح است بكسر میم وهو الذی یفتح به الباب وقول دیگر آنست كه مفاتح
جمع مَفتح است بفتح میم وهو الخزانة یعنی خزائنه لتنوء بالعصبة كقوله تعالی وعنده مفاتح الغیب
ای خزائنه ویروی خزائن السماء المطر وخزائن الارض النبات واین قول ظاهرتر است لتنوء بالعصبة
ای لتثقل العصبة ای تثقلهم وقیل بهم اذا حملوها لثقلها والباء للتعدیة یقال ناء بحمله ینوء نوءا اذا
انهض به مع ثقله علیه حتی مال الاجل [illegible] لان الانهای ینهض من المشرق [illegible] ثقل بعضها
والعصبة جماعة امرهم واحد یتعصب بعضهم لبعض واختلفوا فی عدد العصبة قال مجاهد ما بین
العشرة الی خمسة عشر وقال ابن عباس ما بین الثلثة الی العشرة وقال قتاده ما بین العشرة الی
الاربعین وروی عن ابن عباس ایضا قال یحمل مفاتحه اربعون رجلا اقوی ما یكون من الرجال وقال
جریر عن منصور عن خیثمه قال وجدت فی الانجیل ان مفاتیح خزائن قارون وقر ستین بغلا ما یزید
منها مفتاح علی اصبع لكل مفتاح كنز ویقال كان قارون اینما ذهب یحمل معه مفاتیح كنوزه وكانت
من حدید فلما ثقلت علیه جعلها من خشب فثقلت علیه فجعلها من جلود البقر علی طول
الاصابع اذ قال له قومه یعنی مؤمنی بنی اسرائیل وقیل انما قال له موسی وحده لا تفرح ای لا تاشر ولا تمرح
ولا تبطر وقیل معناه ولا تبخل ولا تبغ ان الله لا یحب الفرحین الاشرین البطرین الذین لا یشكرون
الله علی ما اعطاهم وكل ما جاء فی القرآن من لفظ الفرح مطلقا من غیر شیء فهو ذم كقوله انه
لفرح فخور فاذا قید فانه یجری علی المؤمنین وهو محمود كقوله فرحین بما آتاهم الله من فضله وابتغ فیما
آتاك الله ای فیما آتاك الله لانه لم یرد المال [illegible] وابتغ فی حال تمكنك وفی حال قدرتك بالمال
والبدن والدار الآخرة یعنی الجنة یعنی بها بان تواسی بها الفقراء او تصل بها الرحم وتصرفها الی ابواب
الخیر ولا تنس نصیبك من الدنیا ای اطلب بدنیاك آخرتك بالصدقة وصلة الرحم فان ذلك
حظ المؤمن منها وتنجو بها من عذاب الآخرة وقال علی رضی الله عنه معناه لا تنس صحتك وقوتك
وشبابك وغناك ان تطلب بها الآخرة وفی ذلك ما روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لرجل وهو یعظه اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك

قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وحیاتك قبل موتك وقیل لا تترك حظك من لذات الدنیا الحلال
فان ذلك لیس بمحظور علیك وقیل لا تنس نصیبك من الدنیا ان ترید به الكفن واحسن بطاعة الله كما
احسن الیك بنعمه وقیل احسن الی الناس كما احسن الله الیك ولا تبغ ای لا تطلب الفساد فی الارض
كل من عصی الله فقد طلب الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین ای اعمال المفسدین فلا
یثیبهم علیها قارون چون این نصیحت از مؤمنان بنی اسرائیل شنید در جواب ایشان گفت انما اوتیته
ای انما اوتیت هذا المال علیكم كما فضلنی بعلمه گفت این مال كه مرا داد الله تعالی از آن داد كه من اهل آنم
وسزاوار آنم به فضل وعلم وبعضی بر آن رفته اند كه معنی آنست كه [illegible] خدای كه آن از
فضل [illegible] منت وگفته اند علی علم عندی یعنی عندی علم الكیمیاء سعید بن المسیب گفت موسی
صلوات الله علیه علم كیمیا میدانست آن علم ثلثی یوشع بن نون آموخت وثلثی بكالب بن یوقنا
وثلثی بقارون وقارون [illegible] دیگر نزدی بیاموخت تا تمام آن علم حاصل كرد
وگفته اند موسی علم كیمیا بخواهر آموخت وآن خواهر زن قارون بود وقارون آموخت بسبب كثرت مال
وی آن بود وگفته اند علی علم عندی علم تصرف دانسته در تجارات وزراعات وانواع مكاسب
[illegible] در جواب وی گفت اولم یعلم قارون ان الله قد اهلك من قبله من القرون الكافرة من
هو اشد منه قوة واكثر جمعا للمال ای كثیر ماله وعبیده لا یدفع عنه عذاب الله واهلاك كما لم یدفع
عمن تقدمه مال ونعمت فراوان بندگان وچاكران [illegible] وقت عذاب
هنگام هلاك همچنانكه ایشان را [illegible] وبطش عظیم تر بود ومال ونعمت
بیشتر ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون هذا اشارة الی صحة العدل یقول لا یسئل غدا مجرما عن جرم
مجرم فان العاقل یعلم بعدل انه لا یسئل احدا عن ذنب مجرم وقیل معناه یدخلون النار بغیر حساب
فیعذبون ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون وقیل الملائكة لا تسال عنهم لانهم یعرفون كلا بسیماهم
قال الحسن لا یسئلون سؤال استعلام وانما یسئلون سؤال تقریع وتوبیخ فخرج علی قومه فی زینته
قال خرج آخر یوم من عمره هو وقومه متزینین فی ثیاب حمر وصفر وقیل فی سبعین الفا علیهم المعصفرات

علی خیل حمر علیها سروج من ذهب وتبل ثلاث مائة وغلام عن یمینه وثلثمائة جاریة عن یساره
علی بغال بیض من سروج من ذهب علی قطیفة ارجوان قال الذین یریدون الحیوة الدنیا ای الذین
همتهم الدنیا من بنی اسرائیل وقیل من قوم قارون لما نظروا الیه والی مواکبه یالیت لنا مثل ما اوتی
قارون تمنوا ان الله قد اعطاهم مثل ما اعطاه من نعیم الدنیا وقیل معنی یالیت یا تمنا یعنی تمال قلنا
او اتانا انه لذو حظ عظیم ای ذو نصیب من الدنیا عظیم فاین این آیه آفت کر با العالمین خبری وهد
ما یک مومن بباید که تنا کند ابجه طغیان نه از آفت ارکثرة مال وذلک فی قوله ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی بل کان خدای عزوجل کفاف طلبید در دنیا ولقمة عیش چنانکه در خبرست اللهم اجعل
رزق آل محمد کفافا وقال صلی الله علیه وسلم اللهم من احبنی فارزقه العفاف والکفاف ومن
ابغضنی فارزقه مالا وولدا وقال صلی الله علیه وسلم طوبی لمن هدی الی الاسلام وکان عیشه کفافا
وقنع به وقال الذین اوتوا الکتاب یعنی الاحبار من بنی اسرائیل واوتوا العلم عما فی الدنیا وسعتها فانها
ربا وعدالله فی الآخرة قال الذین تمنوا مثل ما اوتی قارون ویلکم ای هلککم الله آثرتم الدنیا علی الآخرة
ثواب الله خیر ای ما عندالله من الثواب والجزاء خیر للمؤمنین ولا یلقیها الا الصابرون فی قولان
احدهما لا تلقی هذه الکلمه وهی قوله ویلکم ثواب الله خیر الا الصابرون عن نعیم الدنیا
والقول الثانی لا یلقی المثوبة الا الصابرون علی اداء الفرایض واجتناب المحارم فخسفنا به وبداره
الارض اما قصه قارون و بیچیدن وی وعاقبت خسف وی چنانکه اصحاب سیر آورده اند بقصص
گفته اند که قارون پسر عم موسی بود از علماء بنی اسرائیل وبعد از موسی و هرون از وی فاضلتر و عالم تر کسی نبود
و طلعت زیبا و حسن صوت با علی مرتبه داشت پیوسته توریة خواندی وخدای را جل جلاله عبادت
کردی بخلوت وعزلت گزیند چهل سال در کوه متعبد بود ودر عبادت بسان وصفت زاهدان ابلیس
شیاطین را بفرستاد تا او را وسوسه کنند و تباه کنند وشیاطین با او دست نمی یافتند ابلیس
خود برخاست وبصورت مردی پیر زاهد برابر وی بنشست و خدا را عبادت همی کرد تا عبادت ابلیس
برعبادت وی بیفزود و قارون بتواضع بخدمت وی آمد تا گستاخ گشت و هرچه می گفت باشارت

وی برفت

وی برفت و رضای وی بجست ابلیس روزی گفت ما از جمع وجماعت وعیادت بیماران وزیارت
نیک مردان وتشییع جنازها عاجز مانده ایم اگر در میان مردم باشیم و این خصلتها نیکو
درست کنیم صواب تر باشد قارون را این سخن از وی پسند آمد و هر دو به شهر شدند در تعبدگاه
ایشان چون مردم را از حال ایشان خبر شد از هر جانب روی بایشان نهادند و با ایشان نیکویی
میکردند وطعامها می بردند تا روزی ابلیس گفت اکنون ما در همه هفته یک روز بکسب مشغول باشیم
و این بار و ثقل خود از مردم برداریم بهتر باشد قارون صواب دید و در آدینه بکسب میشدند و باقی
هفته عبادت میکردند روزی چند بر آمد ابلیس گفت یک شنبه دو شنبه کسب کنیم و یک روز عبادت
تا از معاش خود چیزی زیاده آید و بصدقه دهیم و مردم را از ما منفعت بود چنانکه کردند و بکسب
مشغول شدند تا دوستی کسب و دوستی مال در سر قارون شد ابلیس انگاه از وی جدایی کرد و
گفت من کار خود کردم و او را در دام دنیا آوردم وحب الدنیا رأس کل خطیئة پس دنیا روی بوی
نهاد و طغیان مال اکرفت چنانکه رب العزت گفت ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی اول طغیان
وعصیان وی آن بود که رب العزت وحی فرستاد بموسی که بنی اسرائیل را بگوی تا هر کسی [illegible]
بر دامن خود رشته سبز در آویزند برنگ آسمان موسی گفت بار خدایا در این چه حکمت است گفت یا
موسی ایشان از من غافل اند و در آن غفلت ایشان بلجن شده اند میخواهم که این رشته مرا ایشان را از من یاد
باشد که چون در آن نگرند مرا یاد کنند و در آسمان نگرند دانند که کلام من از سوی آسمان با ایشان فرود
می آید موسی گفت بار خدایا اگر بفرمایی تا ردا ها یکی همه سبز کنند که بنی اسرائیل این رشتها حقیر دارند
رب العزت فرمود یا موسی فرمان من حقیر و صغیر نبود چون ایشان در ویشان فرمان من حقیر و صغیر نمایند
هر که در فرمان صغیر مطیع نباشد در فرمان کبیر هم مطیع نباشد پس موسی بنی اسرائیل را فرمود که
ان الله عزوجل امرکم ان تعلقوا فی اردیتکم خیوطا خضرا کلون السماء لکی تذکروا ربکم اذا رایتموها ففعلت
بنو اسرائیل ما امرهم به موسی واستکبر قارون فلم یطعه بنو اسرائیل همان کردند که موسی بفرمان الله
تعالی اشارت فرمود قارون سر باز زد وفرمان نبرد وگفت انما یفعل هذا الارباب بعبیدهم لکی یتمیزوا

من غیرهم ان یودبایت عصیان و بغی وی این چون موسی به دریا بار برید و فرعون و قبطیان غرق گشتند
و بنی اسرائیل ایمن گشتند و بخواندن توریة و حکم توریة پرداختند موسی ریاست مذبح بهرون داد
و ریاست مذبح آن بود که بنی اسرائیل قربانی کردندی بر طریق تقرب و پیش هرون می نهادندی و هرون
و مذبح می نهاد تا آتشی از آسمان فرود آمدی و برگرفتی قارون حسد برد گفت یا موسی لک الرسالة
و لهرون الحبورة و لست فی شیء از رسالت و هرون را ریاست در امیع موسی گفت چون تو که هرون را
مسلم است الله تعالی وی داد و فضل او است آن دهد که خود خواهد قارون گفت والله لا اصدقک
فی ذلک حتی تریني بآیة یعنی تا تصدیق نکنم تا نشانی و پیدائی ننمائی موسی بنی اسرائیل را جمع کرد و عصاها
ایشان همه بخواست و همه در یک حجره بست و احکام عبادت میکرد تا بامداد عصای هرون را
دیدند در میان عصاها سبز گشته و چنانکه برگ درخت آورده و کانت من الشجر اللوز موسی گفت
مر قارون را که اکنون میدیدی که از تشریف و تخصیص الله تعالی است مر هرون را قارون گفت
والله ما هذا بأعجب مما تصنع من السحر این هم از آن سحرها که تو کنی این عجب نیست قارون از آن روز از موسی
برگشت و بکلی اعراض کرد و روز بروز در عصیان و تمرد و تجبر بیفزود و بزینت دنیا مغرور و مشغول
می بود و از بهر خویش قصری عالی ساخت و درهای آن از زر کرد و دیوارها از صفایح زر در آن بسته
و جمعی از بنی اسرائیل با خود متفق ساخته تا بامداد و شبانگاه بر او سلام میگفتند و هر چه او میگفت
تصدیق میکردند و یاری میدادند و او بر ایشان انعامها میداد و هر وقت ایشان رای او را متابعت
بس فرمان الله تعالی آمد بموسی که زکوة مال از بنی اسرائیل طلب کن و زکوة را ایشان چنانکه رای او
فرض کرد قارون بیامد و گفت هر نوعی از انواع مال و هر جنسی از اجناس که مراست از هزار یکی دهم
از هزار دینار یک دینار و از هزار گوسفند یک گوسفند و علی هذا موسی با وی مصالحت کرد و توقیع داد
قارون چون با خانه آمد و حساب مال خود کرد کلی بیشه دلش نداد که بدهد و تدبیر آن شد که بنی اسرائیل
را بر موسی منافق کرداند و موسی را در نظر ایشان خوار کند تا ایشان از سخن وی بگردند و زکوة ندهند با قوم
خویش گفت که با ایشان دست یکی داشته گفت موسی هر چه توانست از شما بغلبه بر بنی اسرائیل کرد

واگرن

اکنون میخواهد که مال شما بستاند و شما را محتاج خود کند ایشان گفتند ای سید ما تو مهتر ما باشی
مهتر ما و سرور ما تویی هر چه امر تو بود ما بدان مطیعیم گفت فلانه زن فاجره را بیارید تا او را هدیه
بدهیم تا موسی را بهتان گوید و قذف کند تا بنی اسرائیل از وی رمیده گردند و او را تنها بگذارند و هیچ بوی
ننهند آن زن را بیاوردند و قارون هزار دینار بوی داد و او این نیاده بتن قبول نمود و او را گفت فردا که
موسی بنی اسرائیل را وعظ کند جمع شوند تو بیست در موسی زن و در میان آن جمع بگوی که موسی با من
زنا کرد بس دیگر روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و موسی را گفت قوم منتظر تواند تا ترا ایشان را امر و نهی
گویی و شرایع دین را بیان کنی موسی بیامد و بنیاد کرد اول گفت من سرق قطعناه یده و من افتری جلدناه
ثمانین جلدة و من زنی و لیست له امراة جلدناه مائة و من زنی و له امراة رجمناه هر که دزدی کند
دستش ببرید و هر که بر کسی افترا بندد او را هشتاد تازیانه زنیم و هر که زنا کند و نکاح حلال نکرده باشد
او را صد تازیانه زنیم و هر که زنا کند و زن حلال دارد او را سنگسار کنیم قارون گفت یا موسی اگر همه
تو باشی موسی گفت اگر من باشم حکم همین است قارون گفت بنی اسرائیل چنین گویند که تو با فلانه زن زنا کرده
گفت آن زن را بخوانید تا ببینم که چه میگوید آن زن را بخواندند و بیامد موسی گفت ای زن آنچه ایشان
میگویند راست است و من با تو چنین کرده ام زن را این سخن صعب آمد در حق خود بشنید و هیچ سخن
نگفت موسی گفت بالذی فلق البحر لبنی اسرائیل و انزل التورية علی موسی الا صدقت بآن خدایی که بنی اسرائیل
را از دریا خلاص داد و توریة بموسی فرستاده که راست بگوی توفیق الله تعالی بآن زن رسید و بلوغ گفت
چون صدق و راستی چاره نیست اگر هر کس بلعنت نخواهم گشت این ساعت توبه کنم گشت که در حق
پیغمبر خدای دروغ بگوید و او را بخاطر گفت یا موسی قارون مرا هدیه داده و بجان منت بها او را
تا در حق تو این دروغ گوید و من صدق و راستی بهتر دانم دروغ و زنا را موسی بسجود افتاد و گریست
و با الله تعالی نالید و زاری کرد و گفت اللهم ان کنت رسولک فاغضب لی بار خدایا اگر من رسول
توام از بهر من خشم گیر و مرا جوابی باز ده وحی آمد که الله تعالی وحی فرستاد بموسی که یا موسی زمین را
بفرمان تو کردیم انچه خواهی مر او را فرمای موسی روی با بنی اسرائیل کرد و گفت بدانید که الله تعالی

بیکویندم

مرا بتماد ونه برسانده جنانکه بر چون فرستاده بما مانست و بدین مانست از وی جدا شود جمعی که با وی
بودند همه از وی برکشتند مکر دو مرد که با وی بماندند موسی کفت یا ارض خذیهم ای زمین ایشان را بکیر
یکبار تا زانو فرو شدند دیکرباره کفت یا ارض خذیهم تا بکمرکاه فرو شدند سوم بار کفت یا ارض
خذیهم تا کردن فرو شدند و قارون نجوی تضرع می کرد و زاری می کرد و بحق قرابت
و رحم سوکند بروی میداد تا هفتاد بار او را بخواند و موسی بوی التفات نکرد و بعاقبت کفت یا ارض
خذیهم زمین زو شدند و تا بد برکشته است که رب العالمین کفت فخسفنا به وبداره الارض
در آثار آورده اند که رب العزت کفت یا موسی سخت دلی که تو داری قارون هفتاد بار ترا بخواند و فریاد
خواست و بفریاد وی نرسیدی بعزت وجلال من که اکر یکبار مرا بخواندی من بفریاد وی رسیدمی و فی
بعض الآثار لا اجعل الارض بعدك طوعا لاحد قال قتاده خسف به فهو یتجلجل فی الارض کل یوم
قامة رجل لا یبلغ قعرها الی یوم القیمة وقال بعضهم لما خسف به قال بنو اسرائیل انما دعا موسی ان
تستخلص بوی ما له النفسه فخسف الله به وبداره وباموالِه وکنوزه بعد ما خسف به بثلثة
ایام اکر کسی کوید جونست که رب العزت خواسته فرعون شایسته آن کرد که میراث به بنی اسرائیل داد
تا از آن منفعت کرفتند و خواسته قارون شایسته آن نکرد که کسی از آن منفعت کرفت و آن را بزمین
فرو برد جواب آنست که قارون دعوی کرده بود که آن مال که جمع کرد از علم خویش و فضل خویش جمع
کرد نه از فضل الله تعالی بوی رسید کما قال تعالی انما اوتیته علی علم عندی تا از آن تقیض زو بعد و شا
منافع ایشان نکرد فما کان له من فئة ای جماعة ینصرونه من دون الله یمنعونه من الله و یدفعون
عنه عذابه و ما کان من المنتصرین الممتنعین مما نزل به من الخسف واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس
العرب من العربیة اضحی وامسی واصبح تقول اصبح فلان عالما ای صار عالما ولیس هناک من الصبح شیء
وامسی فلان نحو ما ای صار بحرما ومعنی الآیه صار الذین تمنوا منزلة قارون من المال والزینة بتند
علی ذلك التمنی ولم یرد بالامس یوما بعینه انما اراد به مند قریب یقولون ویکان الله دان
کلمه خلاف بسیار است میان علما و می کنند وی جداست وکان جدا و کلمه تحلم است و کان کلمه

مجی

تعجب جنانست که کسی از وی ترحم و تعجب یاد کرد کوید وی لم طلب کذا این جنانست که تو کویی
بعجبین که ایشان را یاد کردند پشیمان شدند و با خود افتادند هم از وی تعجب و هم از وی ترحم کنند
وی این جه آرزو بود که ما کردیم و قومی کفتند ویك جداست و ان الله جدا و ویك بمعنی ویلك است
وان الله منصوبست باضمار اعلم ای اعلم ان الله یبسط الرزق لمن یشاء و قومی کفتند ویکانه جمله یك
کلمه است بمعنی الم تر الم تعلم جنانکه تو کویی اما تری صنع الله واحسانه همانست که فارسیان در
اثنای سخن کویند جونا نالله بخودمی شناسد بی بی که خدای با من جه کرد و روی ان اعرابیه
یقول لزوجها این ابنك فقال ویکانه وراء البیت یعنی اما تریه وراء البیت و قومی کفتند کلمه
تنبیه است بمنزله الا جنانکه بعضی شعرا کفته اند شعر ویکان من لم یکن له نشب یحبب
ومن یفتقر یعش عیش ضر والمعنی الا من لم یکن له نشب ثم قال یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر
علی ما یوجبه الحکمة وقیل کان الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر و تعجبا وکانه یبسط
علیه الرزق لکرامته علیه او تضیق لهوانه علیه از وی تعجب می کنند یعنی آنکه دنیا فراخ
میکستراند آنست که بر ویرا الله تعالی کرامی تر است نه کسی که بر وی تنك میکند خوار تر است
انه یکن لکه ینسای لا یبسط الرزق علی من یبسط لکرامته عنده ولا یقدر علی من یقدر
لهوانه علیه لولا ان من الله علینا فلم یعطنا ما اعطاه لخسف بنا کما خسف به قرا حفص
بفتح الخاء والسین وقراء العامه بضم الخاء وکسر السین ویکانه لا یفلح الظالمون لا ینجون من عذابه
فی الآخرة تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا ای نجعل الدار
الآخرة للذین لا یریدون تجبرا واستطالة علی الناس وتهاونا بهم وقال الحسن معناه الذین لم یطلبوا
الشرف والعز عند ذی سلطانهم وعن علی علیه السلم انها نزلت فی اهل التواضع من الولاة واهل
القدرة ولا فسادا قال بعضهم الفساد ههنا هو الدعاء الی عبادة غیر الله وقیل هو اخذ اموال الناس
بغیر حق وقیل هو العمل بالمعاصی والعاقبة للمتقین ای العاقبة المحمودة لمن اتقی عقاب الله باداء الامر
واجتناب معاصیه کفت ما که رب العالمین در اول سوره کفت ان فرعون علا فی الارض اضاف علوه

در زمین جستن با فرعون کرد و اضافت فساد با قارون کرد انجا که گفت ولا تبغ الفساد في الارض انه
د[illegible] گفت تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً سرا علو آخرت
ونعیم جنت اشارت است که علو فرعون نجویند و نه فساد قارون من جاء بالحسنة فله خير منها يعني
من اتى الله يوم القيامة بالايمان والاعمال الصالحة فانه يلقى من الله جزاءً اي ثواباً وجزاءً على ذلك
وهو خير كثير والمراد بالحسنة كلمة الاخلاص لا اله الا الله والسيئة الشرك وقيل من اتى الله يوم القيامة
بالاعمال الصالحة فله خير من المثوبة التي تستحقها عليك وذلك انه يجازيه بالواحد فيكون الواحد
ثواباً مستحقاً والتسعة تفضلاً وجوداً والتسعة خير من الواحد من ذلك الجنس ومن اتى الله يوم القيامة
بالكفر والشرك فان الله لا يعاقبه على ذلك الا بمقدار استحقاقه من العقاب ومن جاء الله في ثواب
الاحسان ولا يزيد في عقاب الاساءة لان الزيادة في الاحسان والثواب كرم وجود والزيادة في الاسا
والعقاب ظلم وجور ان الذي فرض عليك القرآن يعني انزله اليك وانه وجب عليك العمل به و
قيل معناه بينه على لسانك لقوله تعالى آتنا ما وعدتنا على رسلك اي على السنة رسلك وقيل
الفرض التقدير ومعناه نجمه عليك اي انزله نجماً نجماً ومنه قوله سورة انزلناها وفرضناها لانه عز وجل
فرض فيها اي قدر فيها جلد الزاني والزانية وحد القاذف ثمانين وبهذا سمي انصباء الورثة فرائض
قوله لرادك الى معاد يعني الى مكة وهو قول ابن عباس ومجاهد ومعاد الرجل بلده لانه ينصرف في البلاد
ثم يعود الى بلده مقاتل گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول خدا صلعم از غار بیرون آمد بقصد هجرت
بمدینه از بیم دشمن شاه راه نرفت بلکه از راه برگشت و می رفت تا بجحفه رسید انجا ایمن گشت براه
باز آمد وجحفه میان مکه ومدینه است رسول خدا صلعم تا انجا رسید و شاه راه دید که سوی مکه میشد
اشتیاق مکه را دو تومان شد جبریل آمد وگفت یا رسول الله اشتیاق بلدك ومولدك قال نعم
قال فان الله عز وجل يقول ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد یعنی مکه بسوی او فتح وعده
فتح مکه است کی بعد از این آیه بجحفه فرود آمد نه مکی است و نه مدنی فعل الله وعده وفتح له مكة
وصار الهدى معجزا انه حيث خرج مخرج علي وفي مخرج وقيل المعاد من العادة اي الى حيث اعتدته

وليس

وليس من العود وقيل معاد اسم مكة وقيل المعاد الجنة وكان فيها ليلة المعراج وقيل كان فيها مع آدم في صلبه
وقيل الى معاد يعني الى القيامة وقيل معاد كل خلق وقيل الى الموت وهي ايضا معاد الخلق قل ربي اعلم من
جاء بالهدى هذا جواب لكفار مكة لما قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم انك في ضلال مبين فقال الله
تعالى قل لهم ربي اعلم من جاء بالهدى يعني نفسه ومن هو في ضلال مبين يعني المشركين اي هو اعلم بالفريقين
وما كنت ترجوا ان يلقى اليك الكتاب القا الخطاب رسالت تست خطاب كه بالمغيبين كنت اني التي يلقى الكتاب كي بهم
وهم کونی بخش بوا فکن وسمی لا آیه ما کان الغالبون ایاه اليك الا رحمة من ربك قال الفراء هذا من الاستثناء
المنقطع معناه لكن ربك رحمك فاعطاك القرآن فلا تكونن ظهيرا للكافرين قيل هذا امر بالمحو والنهي
لا يكون من ظهرانيهم قال مقاتل نزلت هذه الآية حين دعي الى دين آبائهم فذكر الله نعمه ونهاه عن مظاهرتهم
على ما هم عليه فقال فلا تكونن ظهيرا للكافرين اي معينا لهم على دينهم گفته اند این آیه با آیه پیش متصل
يعني ان الذي فرض عليك القرآن فانزله عليك ولم تكن ترجوا نزوله لرادك الى معاد نظاما تاما
فلا تكن للكفار لما ترى من تقلبهم وضعفك عنهم ولا يصدنك عن آيات الله يعني عن العمل بآيات الله
بعد اذ انزلت اليك وادع الى ربك من يقضي ويجبون فلا تكونن من المشركين قال ابن عباس هذا الكتاب
في الظاهر للنبي والمراد به اهل دينه اي لا تظاهروا الكفار ولا توافقوهم وكذلك قوله ولا تدع مع الله
الها آخر الخطاب للنبي والمراد به غيره لا اله الا هو يستحق الالهية لا احد سواه كل شيء هالك الا وجهه
يعني كل شيء فان الا ربك بوجهه والعرب تسمي الصفة مقام الذات كرارا ويدعون في التسمية وجه الله
اي بالله وقال امية تبارك سمع ربكم فصلوا اي تبارك ربكم وفي بعض الاشعار وباركت يد الله
في ذلك الادبر المحرق اي بارك الله وقال ابو العالية كل شيء فان الا ما اريد به وجهه من الاعمال
وفي الاثر يجاء بالدنيا يوم القيامة فيقال ميزوا ما كان لله منها قال فيماز ما كان لله منها ثم يرمى بسائرها
فيلقى في النار وقال الضحاك كل شيء هالك الا الله والعرش والجنة والنار له الحكم من القضاء
النافذ والتدبير الماضي في خلقه في الدنيا والآخرة وقيل له الحكم يوم القيامة لا يحكم غيره فيه
واليه ترجعون تردون في الآخرة فيجزيكم اعمالكم وقيل اليه مصير الخلق في جزاء اعمالهم النوبة الثالثة

ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم حب الدنيا حمل قارون على جمعها وجمعها حمله على البغي عليهم
وصار كبر ماله سبب هلاكه وفي الخبر عن موسى حب الدنيا راس كل خطيئة دوستی دنیا سر همه
گناهانست و مایه هر فتنه و بیخ هر فسادی که از خدا باز ماند بهره دوستی دنیا بان ماند دنیا چون
گذشتنی است و باطل در گذشتنی هم لا بکاه میعاد و بجمع او بکاه بی حظ ان سرمایه عمر و لیکن
و مصطبه بحان معشوقه ناکسان قبله خسیسان دوستی بی وفا و دایه بی مهر جمال با تنا
داده و رفتاری با صراب داده چون تو دوست دنیی خالص صنم را اندازد بر طاق طرازی نشسته
و دشکه شك پرورنی نکرده با تو یکی کرده — من چون تو هزار عاشق انگم کشتم نالوده بخون همکو
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه فرموده ما من احد يصبح في الدنيا الا وهو ضيف وماله
في يده عارية والضيف منطلق والعارية مردوده وفي رواية اخرى مثلكم في الدنيا كمثل الضيف
وانما في ايديكم عارية یعنی که مثل شما در دنیا عدادی مثل مهمانیست که بخانه فرود آید هر آینه
مهمان رفتنی بوده ماخوذی همچو آنچه در کار دارند که بمنزل فرود آید و لابد از انجا رخت بر داده رفتنی کند
کو ایجا بایسته بخت نادان زین سامان بود که آن نه بمقصود رسد ونه بخانه باز آید چند گدای
جوانمرد که این پل بوی بسلامت باز گذاری و آن را دار القرار خود بسازی و دل در آن نه بندی تا شیطان
ره تو نظر نیابد بصد شرکی سست دد کله کی سنت چندان زیان نکند که شیطان با تو کند ان الشیطان
لکم عدوا فاتخذوه عدوا و صد شیطان آن نکند که نفس اماره باتو کند اعدى عدوك نفسك التي بين
جنبيك یکی تامل کن در کار مقرون بر بخت که نفس و شیطان هر دو دست در هم زده تا او را بدین بدام
اما ایکه آتش از سر چشمه خود تا رنگ بود باب چند او را با محمل عاریه باد تو لولو شاهوار همی نبود نجون
حکم از پی و سابقه اصلی در رسید خود شد بی رنگ بود زبان حالش همی گوید —
پنداشتم بکه هستم اندر کاری ای بس پندار بچی من بسیاری اکنون که نماند با توام بازاری
در دین پنداشت زدم سماری فخسفنا به وبداره الارض بعد از موسی داد زمین فرو برد قارون
سرکشی بر موسی پی نهاد یعنی قرابت موسی بوی التفات نکرد وی گفت یا ارض خذیهم تا زمانی که عتاب

آمد

آمد انحو جلاله که یا موسی نادانست بحق القرابة وانت تقول یا ارض خذیهم یا موسی اگر مرا خواندی تا ورا
اجابت کردمی در قصه آورده اند که قارون بیت قامت خویشتن زمین فرو میشد تا آن روز که یونس در شکم
ماهی در قعر بحر بدو رسید و قارون از حال او پرسید چنانکه خویشان از هم پرسند قارون الله تعالی
لاتزید بخسفه بحق ماقاله سال عن ابن عمه ووصل به رحمه تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون
علوا في الارض ولا فسادا فردا در سرای آخرت ساکنان مقعد صدق و مقربان حضرت جبروت قوی
باشند که درین دنیا برتری و مهتری بجویند خود را از همه کمتر و کهتر باشند و بچشم بسند هر که دید
نکر دیدگان که آن جوانی در طریقت گفت که در موقف عرفات باز گشته بودم و او اکنون کیف رایت
اهل الموقف چگونه دیدی اهل موقف را جواب داد که دیدم قوما لولا انی کنت فيهم لرجوت ان
يغفر الله لهم قومی را دیدم که اگر من در میان ایشان نبودی امید بودی که همه آمرزیده بازگردند ای
جوانمرد بچشم پسند درخود نگرند تا راه مسلمی که هرکی کی بربن سود نکرد آنچه ابلیس آمد از راه بهی
آمد که گفت انا خیر منه یکی از بزرگان دین ابلیس را دید گفت مرا پندی ده گفت مگوی که من تا نبفتی
چون من این راه سالکان طریقت است و جوانمردان حقیقت اما در راه شریعت معنی انکند نه دو انیت
زیرا که در شریعت حوالت باثبات است و از آن بنرتبود شیخ ابو عبدالله خفیف قدس سره مرید میفرماید که
در شریعت زندقه است و من ثابت کرد که در حقیقت شرکت چون در مقام شریعت باشی منی گوی
که من چون در مقام حقیقت باشی میگوی که او خود همه شریعت اثبات است و حقیقت قوام اتصال
بتو و نظام احوال اما ان الذی فرض علیک القرآن لرادك الی معاد فی الظاهر الی مکه و کان یقول کثیرا
الوطن الوطن فحقق الله سواله واما في السر والاشارة فالمعنى ان الذي يفضك باوصاف التفرقه
بالتبليغ وبسط الشريعة لرادك الى الجمع بالتحقيق التناهي عن الخلق مصطفی صلوات الله وسلامه
علیه تا در تبلیغ رسالت و بسط شریعت و تمهید قواعد دین بود در مقام تفرقه بود بجانب خلق می
آمد او را از تضییق تفرقه با صحن الجمع برد نکه مشرب خاص وی بود تا میگفت لی مع الله وقت
پیر طریقت گفت الهی که جمع وی دوست باشد تفرقه او را زیان ندارد وانکس که نسبا او دوست باشد

مفوق نسب برین نگردد در عین جمع سخن کمتی کار دنیا تا سعادت تا نحقیقت حقیقت جمع
بهانات مستهلک داد و بی لاجه زیانات از مستغرق در نعین فناجه فنا فنا این حدیث
و سلخ دل و غارت جانات با صولت وصال دل و دین را لجه توانست الکی که بر نسیم وصال خود
جراحت درست تا جان ان ناز لکر کانت بی دل باد که اندیه دل بشنافت بی جان باد که از وفی
بدوست فیمانت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون هر چه لم یکن توانست در معرض
زوالست و در صدمه فنا که بوده دیگر نیست و دا انحلال احدیت بذات و صفاتست صمدیت
باقی باشد متی از همه زندگان خدا و نیز میراث بر از جهانیان و باقی بی جهانیان و جهان و بازگشت همه
و همه خلق با وی جاودان پر طریقت گفت الهی ای باشد هر چه و ساز هر کار و داد هر کس نه کی
را با تو انبازی و نه کس با او نزدیک بازی کا بحکمت می اندازی و بلطف می سازی نه پیدا دست و نه
تا زی الهی نه عجزی کا دو تو بند را علم و نه بر تو کس را حکم سرها ای تو ساختی و نرها تو خواستی نه از کس تی
نه از تو کس همه از تو بتو همه تو ی و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل خدای و بس علایق منقطع و
اسباب مضمحل رسوم باطل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و بخود باقی

سورة العنكبوت تسع وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم منم خداوند الله ... احسب الناس ان یترکوا پنداشتند مردمان
که ایشان را بگذارند ان یقولوا آمنا تا گویند که بگرویدیم وهم لا یفتنون و ایشان بیازمایند ولقد فتنا الذین
من قبلهم بیازمودیم ایشان را که قبل از ایشان بودند فلیعلمن الله الذین صدقوا تا جدا پیدا کند الله تعالی
ایشان را که براستی که راست میگویند ولیعلمن الکاذبین و ببیند ایشان را که دروغ میگویند ام حسب الذین
یعملون السیئات می پندارند آنان که بدیها میکنند ان یسبقونا که ما را پیش شوند و ما را در خود کم آرند ساء ما یحکمون
بد حکمیست که می کنند و نهاد که و وی غنند من کان یرجوا لقاء الله هر که ترسد از رستخیز و دیدن
او بر الله تعالی و پاداش دادن او فان اجل الله لآت تا بداند که هنگام داوری رسیدنی و پاداش دادن آمدنی است

و بود فی وهو السمیع العلیم و او شنوا است دانا ومن جاهد و هر که با نفس کوشد یا با دشمن یا با هوا، تن فانما یجاهد
خویشتن را باز کوشد نفس خود ان الله لغنی عن العالمین بدرستی که الله تعالی بی نیاز است از همه عالمیان
نه طاعت ایشان را فایده و نه عصیان ایشان را کاید والذین آمنوا وعملوا الصالحات و ایشان که گرویدند و
عمل صالح کردند لنکفرن عنهم سیئاتهم بستریم از ایشان گناهان ایشان ولنجزینهم و پاداش دهیم
ایشان را احسن الذی کانوا یعملون نیکوترین کاری که می کردند ووصینا الانسان و ما فرمودیم
مردمان را بوالدیه حسنا که با پدر و مادر نیکوی کنند وان جاهداک لتشرک بی و اگر باز کوشند با تو
و آن که انباز گیری با من ما لیس لک به علم چیزی که تو دانی که مرا انباز نیست فلا تطعهما ایشان را
فرمان مبر الی مرجعکم شما را با پدر و مادر بخواهد گذاشت که با من باید آمد باز گشت شما را فانبئکم
بما کنتم تعملون تا خبر کنم شما را با آنچه می کردید والذین آمنوا وعملوا الصالحات و ایشان
که بگرویدند و عملها نیکو کردند لندخلنهم فی الصالحین تا دلخل کردانیم ایشان را با نیکان ومن الناس من یقول
آمنا بالله و از مردمان کس هست که میگوید بگرویدیم بخدای فاذا اوذی فی الله و هر که رنج کشد از خدا
جعل فتنة الناس کعذاب الله آن رنج کشیدن و عذاب کردن مردمان نحو عذاب الله تعالی باشد
وا با ایمان باز می آید ولئن جاء نصر من ربک و اگر یاری رسد و نصرت آید از خدای تو بر ایشان پیروزی
و با ایشان قادر شوی لیقولن انا کنا معکم گویند ما با شما بودیم و یک دین بودیم اولیس الله باعلم بما
فی صدور العالمین الله تعالی داناتر نیست با آنچه در دلهای جهانیانست ولیعلمن الله الذین آمنوا و ما
بخواهد رسید الله تعالی تا ببیند که آن کیست که بگرویدند ولیعلمن المنافقین و ببیند که کیست که ایشان
منافق و برگشته اند وقال الذین کفروا للذین آمنوا گفتند کافران مر ایشان که گرویدند اتبعوا سبیلنا
که متابعت دین ما کنید ولنحمل خطایاکم تا ما گناهان شما همه بر داریم وما هم بحاملین من خطایاهم من شیء
و ایشان از گناهان ایشان هیچ چیز بر ندارند انهم لکاذبون بدرستی که ایشان دروغ گویانند ولیحملن
اثقالهم و بارها ی راه کردگان خویش ولیسألن یوم القیامة و تا پرسند ایشان را در روز رستخیز
عما کانوا یفترون از آنچه می بافتند از دروغها ولقد ارسلنا نوحا الی قومه و فرستادیم نوح را بقوم او فلبث فیهم

درنگ کرد در میان ایشان الف سنة الا خمسین عاما هزار سال کم پنجاه سال فاخذهم الطوفان واکرفت ایشانرا
طوفان وهم ظالمون وایشان ستمکاران بودند فانجیناه واصحاب السفینة برهانیدیم اورا وایشانرا که در کشتی
بودند وجعلناها آیة للعالمین وکردانیدیم نشانه وعبرتی مر عالمیانرا وابراهیم اذ قال لقومه وفرستادیم
ابرهیم را بر قوم خویش زمانی که کفت اعبدوا الله واتقوه بپرستید وبپرهیزید از عذاب ذلکم خیر لکم که آن
بهترست مر شما را ان کنتم تعلمون اکر هستید که بدانید انما تعبدون من دون الله اوثانا بجز این نیست که میپرستید فرود از الله
تعالی بتانرا است وتخلقون افکا وکار میکنید شما دروغی که بدروغ میسازید بدروغ ان الذین تعبدون
من دون الله آنانکه میپرستید فرود از الله تعالی لا یملکون لکم رزقا بر آن مالك نیستند که مر شما را روزی
دهند فابتغوا عند الله الرزق بجویید پیش الله تعالی روزی جویید واعبدوه واورا پرستید واشکروا له
ومر اورا شکر کنید الیه ترجعون که همه بازکشت با او خواهد بود وان تکذبوا واکر تکذیب کنید
فقد کذب امم من قبلکم تکذیب کردند قومی قبل از شما وما علی الرسول الا البلاغ المبین ونیست بر فرستاده مکر
پیغام رسانیدن آشکارا النوبة الثانیة جمهور مفسران برآنند که این سوره بجمله مکی است واز
علی مرتضی علیه الصلوة والسلام روایتست که میان مکه ومدینه فرود آمد وکفته اند همه مکی است
مکر ده آیت ووصینا الانسان بوالدیه ومن الناس من یقول آمنا بالله یحیی بن سلام کفت
همه مکی است مکر ده آیه اول سوره ودر این سوره دو آیه منسوخست یکی ولا تجادلوا اهل الکتاب
الا بالتی هی احسن این در شان اهل کتاب فرود آمد پس منسوخ کشت بآیه که در سورة التوبه است
قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر الی قوله وهم صاغرون وآیه دیکر وقالوا لولا انزل علیه
آیة من ربه قل انما الآیات عند الله تا اینجا محکم است ومنسوخ این قدرست که انما انا نذیر مبین
بآیة السیف منسوخست اما عدد آیات وکلمات وحروف این سوره کفته اند شصت ونه آیه
وهزار ونهصد وهشتاد ویك کلمه وچهار هزار وصد ونود وپنج حرف ودر فضیلت این سوره
ابی بن کعب کفت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة العنکبوت کان له من
الاجر عشر حسنات بعدد کل المؤمنین والمنافقین الم احسب الکلام فیه ووقوع الاستفهام بعد بدل

علی

على استقلالها وانقطاعها عما بعدها في هذه السورة وغيرها من السور احسب الناس ان يتركوا
هذا الكلام في صورة الاستفهام لكنه تقريع وتوبيخ والناس هنا اصحاب رسول الله الذين خرجوا
من اذى المشركين والمعنى احسبوا وظنوا ان يهملوا ويتخلص منهم على ان يقولوا آمنا اى صدقنا بالخبر
ولا يمتحنون بما يظهر حقيقة ايمانهم من انواع الاجتهاد والابتلاء ولا اصابوا شدائد الدنيا واذى
المشركين ولما افتنوا ليظهر المخلص من المنافق والصادق من الكاذب وقيل معناه اظن المؤمنون
ان يهملوا فلا يؤمروا ولا ينهوا ولا يحبس وابتدائهم الشرائع كالصلوة والصوم والحج والجهاد وقيل لا
يفتنون اى لا يعاملون معاملة المختبر وذلك ان الله تعالى انما يجزى عباده على ما يظهر منهم لا على
ما يعلم منهم فانهم لا انما يستحقون الجزاء على كسبهم وعلم الله ليس من كسبهم وفائدة اختبار الله تعالى
هذا ان يوطن المكلف على نفسه على ذلك الحق فاذا نزل به الامر كان ذلك ايسر عليه در سبب
نزول این آیه خلافست میان علماء تفسیر شعبی کفت قومی بودند در مکه بظاهر اقرار داده بودند
باسلام وهجرت نکرده بودند بمدینه تا اصحاب رسول بایشان نوشتند که اقرار مجرد باسلام شما را
بکار نیاید وبدین نبدتان زمانی که هجرت کنید وبرسول خدای پیوندید ایشان برخواستند وقصد
مدینه کردند مشرکان مکه برپی ایشان رفتند تا بریشان رسیدند وجنگ کردند قومی ازیشان کشته
شدند وقومی برستند این دو آیه در شان ایشان فرود آمد ثم ان ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا
ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحیم مقاتل کفت این در شان مهجع بن عبد الله فرود
آمد مولی عمر خطاب اول قتیل از مسلمانان روز بدر او بود رماه ابن عامر الحضرمی بسهم فقتله رسول خدا
کفت صلی الله علیه وسلم ومؤمنان روز سید الشهداء مهجع بود وهو اول من یدعی الی باب الجنة
من هذه الامة مادر وپدر وعیال وی زاری کردند وجزع بر ایشان رسید رب العالمین در شان ایشان
آیه فرستاد وایشانرا خبر کرد که ناچار مؤمنانرا رسید در دنیا بلا ومشقت تا بذات الله جل جلاله
وبدکار رهین مجاهد کفت در شان عمار یاسر فرود آمد که مشرکان او را تعذیب میکردند ومیخا
بی رب العالمین در تعزیت وتسلیه ایشان این آیه فرستاد ولقد فتنا الذین من قبلهم ای بلونا ایشان

کرده که امتحان ایشان تمیزی بد بعد ست که خود با ایشان می رود بلکه پشیمان را انا پیدا و من شان
تمیز بود فمنهم من نشر بالمناشیر ومنهم من قتل ای ابتلی بنو اسرائیل بفرعون وکان یسومهم سوء العذاب
فلیعلمن الله الذین صدقوا ای امانهم ولیعلمن الکاذبین والله عالم بهم قبل الاختبار ومقاتل کنت علم انجا
بمعنی دو نعمت ونظیر این در قرآن بسیار است وقال بعضهم معناه لیجازین الصادقین علی صدقهم وان
کاذبین علی کذبهم وقیل لیمیزن الله الصادقین من الکاذبین کقوله لیمیز الله الخبیث من الطیب قیل
نزلت الآیة فی جماعة من المؤمنین وعدوا ان یجاهدوا مع النبی صلی الله علیه وسلم فمنهم من الخروج
ومنهم من تخلف ام حسب الذین یعملون السیئات من الشرک ان یسبقونا ای یعجزونا ویفوتونا
فلا نقدر علی الانتقام منهم ساء ما یحکمون بئس ما حکموا حین ظنوا ذلک موضع ما نصب ای ساء ما
حکما حکمهم کما تقول نعم رجلا زید ویجوز ان یکون رفعا علی معنی ساء الحکم حکمهم من کان یرجو لقاء الله
یعنی من کان یرجو الله یوم القیامة ویطمع فی ثوابه فان اجل الله الذی اجله لبعث خلقه للجزاء من
الثواب والعقاب لآت قریبا وقیل معنی یرجو یخاف الموت والمصیر الی الله والی موضع المحاسبة
والمجازاة فلیتقدم فی اصلاح اعماله بالتوبة فان اجل الله هو اجل الموت الذی کتبه علی جمیع عباده
لآت وملخص الکلام ان من یخشی الله ویأمله فلیستعد له ولیعمل لذلک الیوم کما قال تعالی فمن کان
یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا وهو السمیع لقول من قال آمنت العلیم بصدقه فیه وکذبه واکثر
ما جاء فی القرآن من ذکر لقاء الله وکذلک فی الحدیث یراد به الساعة کقوله صلی الله علیه وسلم
لقاؤک حق ولقوله لقی الله وما علیه خطیئة وکقوله وما منکم من احد الا وهو یلقی الله لیس بینه
وبین ترجمان هذا وامثاله ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ای من جاهد لنفسه بالصبر علی طاعة الله
وجاهد الکفار بالسیف وجاهد الشیطان بدفع وساوسه فانما یجاهد لنفسه ثوابه ومنفعته ان الله
لغنی عن العالمین لم یأمرهم بالطاعة لحاجته منه الیهم بل انما النفع فیها یرجع الی المطیع فقال الله تعالی
والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم یعنی من آمن بالله ورسوله واطاع الله فیما امر به
فان الله یمحو عنه ما اهماله یکافیه علی اعماله لنکفرن السیئات والتکفیر اذهاب السیئة فی ابطالها بالحسنة

ثم یتفضل علیه بالثواب فذلک قوله ولنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون یعنی باحسن اعمالهم وهو طاعة الله
وهو اداء الفرائض وقیل معناه لنعطینهم اکثر مما عملوا واحسن ای بالواحد عشرا وبالواحد سبعین کما قال
تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وانما قال احسن لان المباحات من الحسنات ولا یثاب علیها
ووصینا الانسان بوالدیه حسنا ای برا بهما وعطفا علیهما والمعنی ووصیناه فیما انزلناه من الکتب علی
رسلنا ان یفعل بوالدیه ما یحسن قیل وصینا الزمنا ونصب حسنا علی المصدر تقدیره بان یحسن حسنا
وان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم ای ما لیس لک به حجة لان الحجة طریق العلم فلا تطعهما
وجاء فی الحدیث لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق ثم اوعدنا بالمصیر الیه فقال الی مرجعکم فانبئکم
بما کنتم تعملون اخبرکم بصالح اعمالکم وسیئها فاجازیکم علیها این آیه در شان سعد بن ابی وقاص فرود
آمد ومادر وی حمنه بنت ابی سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف چون سعد مسلمان شد
مادر وی سوگند خورد که طعام وشراب نخورد واز آفتاب با سایه نرود تا زمانی که سعد از دین محمد باز
نگردد پس سه روز در آفتاب نشست وطعام وشراب نخورد تا سعد گفت یا اماه اگر ترا صد جان
دیگر بکان دادی چنم که بیرون می آید که سنگی من از دین محمد باز نگردم سعد این قصه با رسول خدا بگفت
جبرئیل آمد واین آیه آورد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود الله تعالی حق می فرماید که نفع دنیا از
بازنگیرد اما در شرک ایشان را فرمان مبر چنانچه رب العالمین گفت فلا تطعهما الی مرجعکم معنی
آنست که در شرک مادر و پدر را فرمان مبر که شما را با ایشان نخواهند گذاشت شما را با من باز باید
گشت عن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده قال قلت یا رسول الله من ابر قال امک ثم من قال امک
قلت ثم من قال ثم امک قلت ثم من قال ثم اباک ثم الاقرب فالاقرب وعن انس بن مالک رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة تحت اقدام الامهات والذین آمنوا وعملوا الصالحات
لندخلنهم فی الصالحین ای فی زمرتهم وجملتهم وقیل فی مدخل الصالحین وهو الجنة وکنته انه فی انجا
بمعنی مع است وصالحین انبیا اند وقد وصف الله طائفة من الرسل فی القرآن بالصلاح وهو من غایة ما یمدح
به العباد ونظیر الآیة قوله ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین الآیة

ومن الناس من يقول آمنا بالله فاذا اوذي في الله اي اذا اصيب بمكروه في سبب اظهار دين الله جعل فتنة
الناس كعذاب الله اي ترك الايمان خوفا من عذاب الناس كما ينبغي ان يترك الكفر خوفا من عذاب الله
فعدل عذاب الدنيا الذي هو ساعة بعذاب الله الذي هو باق لا ينقطع قال الزجاج جزع من عذاب
الناس ولم يصبر عليه فاطاع الناس كما يطيع الله من يخاف عذابه يعني آيه آنست كه انبوه مردمان قوي اند
كه بزبان ميگويند آمنا بالله اظهار ايمان بزبان ميكنند اما ايمان در دل ايشان راسخ نگشته و ثابت نشده
ايشان منافقانند كه چون عذاب مردمان رسد كه آن عذاب الله باشد همچنين بلايي و رنجي بايشان
رسد بسبب اظهار ايمان ايشان از ايمان باز مي آيند و با كفر ميشوند و پندارند كه عذاب الله تعالى همچون عذاب
مردمانست عذاب مردمان يكساعت بود آخر بسر آيد و عذاب الله تعالى جاويد بود كه بسر نيايد و اگر
منافقان چون بمؤمنان رسند و مؤمنان را فتحي بود و ليتي و غنيمتي بود گويند انا كنا معكم على عدوكم وكنا مسلمين
ولما اكرهنا على ما قلنا فاعطونا نصيبا من الغنيمت گويند نصيب غنيمت باد هيد كه ما نيز همچون شما
گرويدگانيم و اگر بخلاف ايمان چيزي گفته ايم باكراه گفته ايم پروردگار العالمين ايشان را تكذيب كرد و گفت
اوليس الله باعلم بما في صدور العالمين من الايمان والنفاق وليعلمن الله الذين آمنوا صدقوا و ثبتوا على
الاسلام عند البلاء وليعلمن المنافقين ترك الاسلام عند البلاء وقال ابن عباس نزلت في المؤمنين الذين
اخرجهم المشركون معهم الى بدر فارتدوا وهم الذين نزلت فيهم الذين توفيهم الملائكة ظالمي انفسهم الآية
وقيل نزلت في عياش بن ابي ربيعة المخزومي حين اسلم فخاف على نفسه و خرج فرده اخواه لامه ابو جهل
والحرث ابنا هشام ولم يزالا به حتى رجع الى الكفر فلما نزل قوله جعل فتنة الناس كعذاب الله هاجر
مع رهط كانوا يعذبون فاسلم وحسن اسلامه وهم الذين كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو لهم
ويقول اللهم نج المستضعفين بمكة فانجاهم الله وقال بعض العلماء نسخت هذه الآية قوله تعالى
من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره الآية وقال الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا
اي كونوا على مثل ما نحن عليه من التكذيب بالبعث بعد الموت وجحود الثواب والعقاب على الاعمال
فانكم ان اتبعتم سبيلنا في ذلك فبعثتم وجوزيتم على الاعمال فنحمل آثام خطاياكم عنكم حينئذ قوله ولنحمل

خطاياكم

خطاياكم لفظه امر ومعناه جزاء والمعنى ان اتبعتم سبيلنا حملنا خطاياكم وقيل هو جزم بالامر كانهم امروا
انفسهم بذلك فاكذبهم الله عز وجل فقال وما هم بحاملين من خطاياهم من شيء انهم لكاذبون فيما قالوا
من حمل خطاياهم گفته اند اين سخن ابو سفيان وامية بن خلف گفتند ابو بكر و عمر بن الخطاب گفتند را كه
دين آبا و اجداد خود بودن بدين ما باشيد تبعه شما بر ما باد و ما آن تبعه را از تو بر خود گيريم تا تو آزاد بري
شوي رب العالمين ايشان را در آن سخن تكذيب فرمود و گفت ايشان دروغ ميگويند و ايشان گناهان و تبعات
هيچ ديگري بر نخواهند گرفت وليحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم يعني ليحملن اثقال انفسهم واثقال من يضلونهم
ولا ينقصون من اثقال المحمولين عنهم شيئا وذلك انهم يأثمون على كفرهم ويزدادون وزرا بالدعاء غيرهم
الى الكفر لان الدعاء الى الكفر كفر لا ان احدا يعذب لذنب غيره فتاويل الآيتين ان الكافر لا يحمل اثقال
المؤمن حملا يخفف ظهورهم منهم ويبرئ رقابهم ولكن يحمل الكافر مثل اثقال من اضله ولا ينقص
من اثقاله وهو قوله عز وجل ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم وروى
الحسن البصري مرسلا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ايما داع دعا الى هدى فاتبع عليه وعمل
به فله اجر الذين اتبعوه ولا ينقص ذلك من اجورهم شيئا وايما داع دعا الى ضلالة فاتبع عليها وعمل
بها فعليه مثل اوزار الذين اتبعوه ولا ينقص ذلك من اوزارهم شيئا ثم قرا الحسن وليحملن اثقالهم و
اثقالا مع اثقالهم وقال صلى الله عليه وسلم من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها لا
ينقص ذلك من اجورهم ومن سن سنة سيئة فعليه وزرها ووزر من عمل بها لا ينقص ذلك من
اوزارهم شيئا وليسئلن يوم القيمة عما كانوا يفترون من دعائهم من الكفر انهم يسألون سؤال توبيخ وتقريع
لم ضلوا وباي حجة ادعوا كما قال تعالى وقفوهم انهم مسئولون ولقد ارسلنا نوحا الى قومه فلبث
فيهم الف سنة الا خمسين عاما از ابن عباس منقولست كه نوح صلوات الله عليه چون بنبوت
مبعوث شد چهل ساله بود و هزار سال كم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود و بعد از طوفان
شصت سال زيست تا از نژاد وي مردم بسيار شدند جمله عمر وي هزار و پنجاه سال بود و روي
عن ابن عباس ايضا موقوفا ومرفوعا ان نوحا ارسل الى قومه وهو ابن مائتين وخمسين سنة ودعا

بعد الطوفان مائة وخمسين سنة باین قول عمر وی هزار و چهار صد و پنجاه سال بود و بقول عكرمه
هزار و هفتصد سال عمر وی بود این آیه تحقیق آنست كه رب العزت گفت ولقد فتنا الذین من قبلهم
یعنی ولقد بعثنا نوحا من قبل بعثنا ایاك فاقام فی قومه هذه المدة المذكورة یدعوهم الی دین الله
فلم یقبل منه ذلك الا القلیل الذین ذكرهم الله فی قوله وما آمن معه الا قلیل فاخذهم الطوفان
وهم ظالمون الطوفان كل شیء عام یطیف بالناس من مطر دائم او موت جارف او طاعون او جدری
او حصبه او مجاعة او فی هذه الآیه الغرق وقیل سماه طوفانا لان الماء فی ذلك الیوم طاف فی جمیع
الارض فانجیناه واصحاب السفینة من الغرق وجعلناها یعنی السفینة آیة للعالمین سفینه نوح
كانت ولسفینه فی الدعاء فاثبت السفن آیه وقیل معناه جعلنا نجاة من فی السفینة من
الغرق دلالة یستدل بها علی صدق نوح وقیل جعلنا العقوبة آیه وعظه للعالمین یتعظون بها
وابرهیم یعنی واذكر ابرهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله وحده ولا تعبدوا غیره واتقوه اتقوا عذابه فی
مخالفة امره ذلكم خیر لكم ای ما امرتكم به خیر لكم ان كنتم تعلمون الخیر والشر انما تعبدون من دون الله
اوثانا ما فی قوله انما كافه ولیست بمعنی الذی والوثن ما كان من الحجارة وما لا صورة له والصنم
ما كان له صورة وتخلقون افكا الافك اسوء الكذب والخلق یكون باللسان من قول الكذب
او الصنعه بالید یقال خلق واختلق ای افتری تخلقون دروغ زبانا فی دم بر فعل دست تخلقون
افكا هم بمعنی احتمال كند بر دروغ زبان معنی آنست كه شما را الله تعالی دروغ میگوید كه بر آیند
كه اوثان شركاء خدا اند و بر معنی فعل دست قول مجاهد است تصنعون اصناما بایدیكم فتسمونها آلهه
وذلك الافك و بر این قول معنی آنست كه انما تعبدون من دون الله اوثانا وانتم تصنعونها وتخبونها بیدی
العزت خبر میدهد از ابرهیم خلیل كه قوم خود را گفت شما و دود ار الله بتان را میپرستید كه خود ساخته
و تراشیده اید همانست كه جای دیگر گفت تعبدون ما تنحتون ثم قال ان الذین تعبدون من دون الله
لا یملكون لكم رزقا ای لا یرزقونكم علی ان یرزقوكم یقال ملكت الشیء اذا قدرت علیه ومنه قول النبی
الی نل ما املكنا موعدك بملكنا ای بقدرتنا فابتغوا عند الله الرزق ای سلوا الله حق الحكم واعبدوه

ودعوا

وحده واشكروا له علی ما انعم علیكم وهو المستحق للشكر واعلموا انكم الیه ترجعون لحكمه صابرون فی علو تب
امورکم وان یكذبوا فقد كذب امم من قبلكم هذا تسلیة الرسول صلی الله علیه وسلم ودعاء له الی
الصبر ونجوا لمخالفته فیما تعلموه من التكذیب والجحود فقال وان تكذبوا یا معشر المشركین رسولنا
محمدا فیما دعاكم الیه فقد كذب جماعات من قبلكم رسلها فیما دعتهم الیه من الحق فسبیلكم فی
استحقاق العذاب سبیلهم وما علی الرسول الا البلاغ المبین ای ان تركهم ایمانهم لیس ینقص لك
ولا ذنب له لانه لیس علیك الا تبلیغ ما اوحی الیك بلاغا مفهوما بینا ثم ان لم یؤمنوا فان عاقبة
كفرهم عاید الیهم لا الیك والبلاغ المبین الذی یبین لمن سمعه ما اراد به **النوبة الثالثة** بسم الله الملك
المتعال عن الحدود والغایات المتقدس عن الدرك والنهایات المنزه عن مخارف العبارات الباطن
عن حصر الاحاطات الظاهر فی البینات والآیات اول الم اشارتست باین نامها اول نفس
ازصع کامست این نام اسنا و جوهر از صدف معرفتست این نام اسنا ول لسان ذوجوه حقیقت این
نامست اول شاهد بر مشاهد دوحای نامست دل را فتح و جان را فتوح این نامست معرفت را
دلالت و حقیقت را در گاه انبساط داده است صحبت راستی ست فراهم آل اشارتست اذ كمال
حال عبارتست خائف را امانست راجی را ضمانست طالب را شرفست عارف را خلعت
عجب والملاطفات **بیت** نام تو شنیدستم دل دادستم چون دیدم رخ تو جان فرستادستم
الم الالف من الله واللام من جبرئیل والمیم من محمد صلی الله علیه وسلم الف اشارتست بالله
لام اشارتست با جبرئیل میم اشارتست با محمد رب العزت سوگند یاد میفرماید بالهیت خویش
و امانت جبرئیل و صدق نبوت محمد كه وحی كتاب منزل آوردن جبرئیل و بدر بردن محمد از حق
جل جلاله بیل و امانت جبرئیل خیانت دروانه از محمد مصطفی تهمت نه ناكو و بدان انكار دیدر فلی
حق وی كردایند نیز او فا بی قسم میداد كه مردم دو گروه اند مومنان كه برقسم ستوار دارند
و كافران كه با قسم ستوار ندارند آنست كه قرآن بر لغت وعادت عرب فرود آمد وعادت عرب آنست
كه سوگند یاد كنند تحقیق وراستی را الحجة انجو دعوی دهند احسب الناس ان یتركوا بالدعوی

فی الایام دون المطالبة بالبلوی هذا یکون و تتمه کل امری ببلواه فمن زاد قدر معناه زاد قدر بلواه
قال النبی علیه السلم ان الله عز وجل اذا اراد بقوم خیرا ابتلاهم مثل ربانیان حضرت ربوبیت آنست
که بلاها ندیده ما خلعت دوستان نا ستمی که در مقام دوستی بر اغیار مرتبتی جوید و بوستان
تهنیت دوستان که بلا ازیشان بود خواهی که بدانی در کو بجال سید اولاد آدم مقتدی اهل تربیت
و مقدم و سالار اهل حقیقت بود آن مهتر قدم در کوی نهاد یکساعت او را بی غم و اندوه
نداشتها کی یکساعت مرهم نشست خطاب آمد او را که بنشین و از فشین و اگر جایی انگشتی بی
در انگشت بکی داند تازیانه عتاب زد که آشت که افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
واگر یکجا دو قدم بگستاخی بر زمین نهاد فرمان آمد که ولا تمش فی الارض مرحا واگر دو ... کند
عایشه را دوست داشتی دیده ابخه دید از کنار منافقان چون بلاش کمال رسید بحق نالید خطاب
آمد که یا مهتر کسی که شاهد دل وجان وی من باشم از بلا ننالد هر چه در خزاین غیب زهر بود همه
راد یک قدح کرد بر دست او داد ... برداشت ... کنند یا مهتران زهرها بر
مشاهدت جمال ما نوش کن واصبر لحکم ربک فانک باعیننا شعر ولو بید الحبیب سقیت سما
لکان السم من یده یطیب ولقد فتنا الذین من قبلهم تنزیه و تسلیه صحابه رسول است بان ابتها
و رنجها که بایشان می رسید اند دو گیتی و ناکامی در غزاها و جراحتها که ضعیفا ایمان بودند
آن کز بلاهای نالیدند و گاه گاه شکوی و شکایتی می نمودند رب العزت وعده میداد ایشان را که رنجهای
که پیغمبران گذشته و پیشینیان سلف چه رنجها کشیده اند و چون بر بلاها و محنتها صبر کردند
اندیشه کن در کار آدم صفی که او را از نعیم بهشت چون بیرون آوردند برهنه در خاک حسرت
در این میدان بلیت چون نشاندند صد سال نوحه کرد زاری و نالید از خواری تا از آب چشم
وی درخت عود و قرنفل از زمین بر آمد مرغان هوا و وحوش صحرا در زاریدن و گریستن با وی
موافقت نمودند تا بحدی که یکبیت بجای اشک از چشم وی خون روان گشت و پوست روی وی
بر روی وی خشک گشت تا تضرع و زاری وی بجایی رسید که ندا بجاری بوی پیوست که یا آدم

ما هذه البلیة التی قد احاطت بک ما هذه الکآبة التی بوجهک و ما صنعک بیدی وصورته
بنفس لحدیق وجلته قد اسیئا اجریت فیه دمعا کجری الماء فی العود الطف من اللطف وارق
من الهواء ما یری من الماء اروح من الروح وانعم من العطر حیا ان در دی رانده وهی سابد تا لحسن من حق
واگر ای چنین آید چه باید نالید نا ندر دی که درمانش اینست بجان باید خرید ن بلای که سر انجا
اینست فرمان آمد که یا آدم این همه بار حسرت و تضرع چرا بر خود نهاده ای و چه بلاست که که
تو آمده و در آن مانده این چه آب چشم است که رنجی می خود ریخته مجرم که من دیده ام صبحت خلق الله
آدم علی صورته کشیده ام شخصی که تاج لما خلقت بیدی بر سرش نهاده ام طینتی که تخمیص خمر
طینة آدم بیده مشرف کرده این قدری که حله نفخت فیه من روحی دیده بر پوشانیدم چه پنداری
که آن ایتمهی خود از بر خویش براندیم یا آتش قطیعت بسوزانم یا آدم اتهمتنی و لست متهما یا آدم در رهمانی
ست تهمتی ای بره یا آدم در دوستی منت شبهتی می افتد می ندانی که تو بدیع قدرتی منی صنیع فکرتی
منی تسبیح الذت مبتهجی کل ندیم منی دوست برگزیده و برکشیده منی لا تتهمنی یا آدم فو عزتی
لا اقعدنک الیک و لا اجلسنک بحالی الملوک جلوسا لا یزول و لا یحول قوله من کان یرجوا
لقاء الله فان اجل الله لآت من رجا لقمه فی رجاء لقاء نا فسوف یمح له النظر الینا و سوف نخلص
من الغیبة والفرقة وهو السمیع لانین المشتاقین العلیم بحنین المحبین الی الحنین در یا ند دوست تنها
جانست که صدهزار بجان بای ادرا فنا نیرو نداد آن سنگ است که دوستان را ها افتاد طمع
دیدار دوست صفت مردانست شعر عظمت همة عین طمعت فی ان تراکا او ما یکفی لعین ان تری
من راکا آن راه که بر منزل خلد نشینند شراب وصل نوش کنند طوبی و حسنی و زلفی به چنند دیباج
وحلل پوشند رب العزت وعده داده همانست که رب العزت فرموده وجوه یومئذ ناضرة دیدهاء مومنان و عاشقان
دیدهاء صدیقان و شهیدان چون ماه درخشان چون آفتاب رخشان چون بنفشه بوستانی
چون یاسمین ریحانی چون شقایق نعمانی چون برق لامع چون خورشید طالع چون نخله جامع این دیدها
نگاه کرده الی ربها ناظره بخدا و نخود ناز و نیکا بخوانش بر دید گاه خوش صفتا آن دو نجیب

قالوا زشتکاری کنند نحن اعلم بمن فیها ما از همه بهتر دانیم که در آن شهرستان کیست لننجینه واهله
رهانیم او را و کسان او را الا امرأته مگر زن او کانت من الغابرین که آن زن از ایشان بود که با نا ایستادگان لوط
و زندانان و با هلاک شدگان ولما ان جاءت رسلنا لوطا و چون آمد فرستادگان ما بسوی لوط سیء
بهم وضاق بهم ذرعا رنجه شد اندوهگین و دهکی از قوم خویش که اکنون فرستادگان را نگاه نتوانند
وقالوا لا تخف و گفتند فرشتگان لوط را که مترس و اندوهگین مباش انا منجوک واهلک الا امرأتک
که ما رهانیم ترا و کسان تو مگر زن تو کانت من الغابرین که آن زن از ایشان بود که از نجات یافتگان باز ماند
در میان تباه شدگان انا منزلون علی اهل هذه القریة ما فرو خواهیم آورد بر مردمان این شهر رجزا
من السماء عذابی از آسمان بما کانوا یفسقون آن تباه کاری و بدی که می کردند ولقد ترکنا و گذاشتیم
منها از آن عقوبت که ایشان را کردیم آیة بینة نشانی روشن لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند
و عبرت در دل پایند والی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم با اهل مدین برادر ایشان شعیب فقال
یا قوم اعبدوا الله ای گروه من خدای را پرستید وارجوا الیوم الآخر و از روز بازپسین بترسید ولا تعثوا
فی الارض مفسدین و از کاف و تباهی در مگذرید فکذبوه و تکذیب کردند شعیب را فاخذتهم الرجفة
بگرفت ایشان را زلزله فاصبحوا فی دارهم جاثمین تا هم در خان ومان خویش بر روی هم افتاده مرده
وعادا وثمود و یاد کن عاد را و ثمود را وقد تبین لکم من مساکنهم و پیدا است شما را از خان ومان
و نشستگاهها ایشان چیزی وزین لهم الشیطان اعمالهم و بیاراست دیو را اعمال ایشان
و کارها ایشان فصدهم عن السبیل و باز داشت ایشان را از راه راست و بر گذاشتند وکانوا مستبصرین
و بودند که بیچ حست کار و یاد یک بین و زیرک وقارون وفرعون وهامان و یاد کن قارون را و فرعون را
و هامان را ولقد جاءهم موسی بالبینات چون آمد موسی با نشانها روشن و معجزات هویدا
فاستکبروا فی الارض گردن کشیدند در زمین وما کانوا سابقین و نبودند از ما سابق و با ما بر نیامدند
فکلا اخذنا بذنبه همه را گرفتیم بگناه ایشان که گفتیم فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا از ایشان بود
که بر ایشان باران و سنگ فرو هشتیم ومنهم من اخذته الصیحة و از ایشان بود که بانگ گرفت ایشان را

ومنهم من خسفنا به الارض و از ایشان کس بود که زمین فرو بردیم ومنهم من اغرقنا و از ایشان کس بود که آب دریا
غرق کردیم وما کان الله لیظلمهم و الله تعالی بیداد کن نبود تا بر ایشان بیداد کند ولکن کانوا انفسهم یظلمون و لیکن
ایشان بر خود ستم میکردند مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء مثل ایشان که فرا گرفتند فرود از الله تعالی
دوستان کمثل العنکبوت اتخذت بیتا چون مثل عنکبوت که فرا گرفت خانه وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
و سست ترین همه خانها خانه عنکبوت است که نه بپاید و نه ... لو کانوا یعلمون اگر مشرکان دانستندی
ان الله یعلم خدای تعالی می داند ما یدعون من دونه من شیء آنچه فرود از خدای تعالی میخوانند وهو العزیز
الحکیم و او توانا دانا ایست که با هر کس تاود و دانا ایست که داند که عقوبت سزا بازپس سداد وتلک
الامثال نضربها للناس و این مثلها و سانهای میزنیم مردمان را وما یعقلها الا العالمون و در نیابد آن را مگر
دانایان خلق الله السموات والارض بالحق الله تعالی بیافرید آسمانها و زمینها را براستی در راستی
ان فی ذلک لآیة للمؤمنین در آفرینش اینها نشانی روشن است مر گرویدگان را اتل ما اوحی الیک من الکتاب
برخوان آنچه پیغام داده شد بتو از این نامه واقم الصلوة و بپای دار نماز را ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر
بدرستی که نماز باز دارد ... ولذکر الله اکبر و یاد کردن خدای تعالی
بزرگتر والله یعلم ما تصنعون و خدای تعالی می داند آنچه شما میکنید ولا تجادلوا اهل الکتاب و پیکار
و مجادله مکنید با اهل کتاب الا بالتی هی احسن مگر بر فاکردن ایشان را به نیکویی الا الذین ظلموا
لیکن با اهل شرک می کاوید و جنگ می نمائید وقولوا و بگوئید اهل کتاب را که هر چیزی خواستند با چیزی
گوئید از کتاب خویش آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم بگروید بدانچه فرو فرستادند بر ما و آنچه
فرو فرستادند بر شما والهنا والهکم واحد و خدای ما و خدای شما یکیست ونحن له مسلمون و ما مر او را
گردن نهادگانیم وکذلک انزلنا الیک الکتاب همچنان که فرو فرستادیم توریة بر موسی بر تو قرآن فرستادیم
فالذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به ایشان را که توریة فرستادیم بآن قرآن گرویده اند ومن هؤلاء من یؤمن به
و از این گروه کم عرب اند کم کروه هست که گرویده است بآن وما یجحد بآیاتنا و با نه نشستند و نه بپذیرفتن
نشانهای ما الا الکافرون مگر ناگرویدگان النوبة الثانیة اول بر واحمرو وکسا یجادلهم رد تا با مخاطبه خواتم

دوزخ نه بر وصال دد دبر و اضال روز عطا و نوال دو نظر ذو الجلال مشتاقان در آرزوی این مقام
تن وقف کرده اند عاشقان از بهر این منزل حلقه در کوبی کرده اند عارفان از درد بوده سه دین راست دین
سر چنده و آن انده لست دیدنع دل چنده و آن معرفت را آست دیدنع جان چنده و آن مشاهدت
است دین سر از نور فضل برکنده دیدنع دل از نور قرب برکنده دیدنع جان از نور وجود برکنده بین
این سه دیده در حق یکی دانیست که در خبری آید تملاء الابصار من النظر فی وجهه و یجدهم
کما یحدث الرجل جلیسه فرداد دید اندجمان تماو قسام رند رشناخت هر کسی او را قدر
شناخت خود چنده و برقدر خویش دیدار بوده که ذهول آرد و بوده که شکوه آرد و بوده که دیدن دو در
بیعطر نیست کنت الجی تهالکس چنده که تراد دانند بدو ویی تهاد یده که دو کیجا او را نابد به دیده او دید که
نادیده بسنده عبد العزیز بن عمر گفت با جانان رسید که در بالعزت گفتا قد رتکم علی رویتی واسمعتکم
کلامی و اثمتکم بالحق شما را توانا کردم تا دیدار توانستید دید و شنوا کردم تا سخن توانید شنید و بی
خویشتن شما را مانیدم تا من انکاه شو بدو با من مانید أولم يروا كيف يبدئ الله الخلق
نمی بینند که الله تعالى خلق را نه در دی کیرد که از وجود نا آورید او بیرون و از نیست هست می کند ثم
يعيده پس بعد در ستاینی با ایشان را از خاک بیرون می آرد إن ذلك على الله يسير و اینها
بر خدای تعالی آسان است قل سيروا في الأرض بگوی ای محمد که بروید و سیر کنید در زمین فانظروا كيف
بدأ الخلق و بنگرید که چون آورد جهان و جهانیان ثم الله ينشئ النشأة الآخرة پس الله تعالی باز فرا
آورد پس خلق را زندگی کند إن الله على كل شيء قدير و الله تعالی بر همه چیزها تواناست
يعذب من يشاء عذاب کند هر که خواهد ويرحم من يشاء و بخشاید او را که خواهد وإليه تقلبون و با او
گردانید شما را وما أنتم بمعجزين في الأرض ولا في السماء و شما نیستید عاجز کنندگان نه در زمین و نه در آسمان
وما لكم من دون الله و نیست شما را فرود از الله تعالى من ولي ولا نصير نه خداوندی نه کارسازی
نه یاری والذين كفروا بآيات الله و ایشان که کافر شدند بسخنان خدای تعالی ولقائه و نشانهاء دیدن
او و دیدن پاداش او أولئك يئسوا من رحمتي آن گروه ناامیدان بخشایش من وأولئك لهم عذاب أليم

ورایشان را

ور ایشان راست عذابی دردناک فما كان جواب قومه و نبود پاسخ قوم او را إلا أن قالوا مگر اینکه گفتند
اقتلوه بکشید او را أو حرقوه یا او را به آتش بسوزید او را فأنجاه الله من النار برهانید خدای تعالی او را
از آتش إن في ذلك لآيات لقوم يؤمنون پس بدرستی که در آن نشانهاست آشکارا گروهی که بگروند
وقال و گفت ابراهیم إنما اتخذتم من دون الله أوثانا اینکه فرا گرفتید بتان فرود از الله بخدای مودة
بينكم في الحياة الدنيا دوستی است میان شما در زندگانی این جهان ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض
پس روز رستاخیز کافر شوید شما با ایشان و ایشان با شما ويلعن بعضكم بعضا و نفرین کند بعضی
مر بعضی را ومأواكم النار و جایگاه ایشان آتش است وما لكم من ناصرين و نیست شما را یاری دهی فآمن
له لوط و ایمان آورد مر او را لوط وقال إني مهاجر إلى ربي و گفت لوط من از هر معبودی فرود
از الله باجدا می شوم إنه هو العزيز الحكيم و اوست خداوند توانا و دانا فرمان توان راست دان
ووهبنا له إسحاق ويعقوب و بخشیدیم مر او را اسحق و یعقوب وجعلنا في ذريته النبوة والكتاب
و در نژاد او پیغمبری نهادیم و حکمت و دین وآتيناه أجره في الدنيا و مزد او بدادیم درین جهان وإنه
في الآخرة لمن الصالحين و او در آن جهان از نیکان و شایستگان است ولوطا و فرستادیم لوط را
إذ قال لقومه چنانکه گفت مر قوم خویش را إنكم لتأتون الفاحشة ایا شما آن کار زشت میکنید
ما سبقكم بها من أحد من العالمين که هیچکس پیش از شما نکرد از آن جهانیان أئنكم لتأتون الرجال
شما با مردانی کرایید شهوت وتقطعون السبيل و راه نسل و فرزند می برید وتأتون في ناديكم المنكر و در انجمن
ناپسندها و ناشایستها میکنید فما كان جواب قومه آن نبود جواب قوم او إلا أن قالوا مگر اینکه
گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدای را إن كنت من الصادقين اگر هستی از راست گویان
که پیغمبری قال رب انصرني گفت ای پروردگار من مرا یاری ده على القوم المفسدين بر این قوم
تباهکاران ولما جاءت رسلنا إبراهيم بالبشرى بشارت دادن ابراهیم با اسحق و یعقوب قالوا گفتند
إنا مهلكوا أهل هذه القرية ما هلاک خواهیم کرد مردمان این شهر را إن أهلها كانوا ظالمين که
مردمان آن برخویشتن ستمکار باشند و گناهکار قال إن فيها لوطا ابراهیم گفت لوط در آن شهر است

ومعنی آنست که قل یا ایها الکفار اولم یروا کیف یبدئ الله الخلق یبدأ بفتح یا خوانند وعن الفراء یقال
بدأ الله الخلق وابداهم این آیه را دو تاویل است یکی آنست که نمی بینند و نگاه نکنند راست
الله تعالی چون نگاه دارد کیرد و وی آورید و آنکه همان باز می آید همچون تابستان و زمستان و شب
و روز فکما ان اعادة فصول السنة سائم فی قدرته غیر متکرر فکذلک بعث الخلق معنی دیگر
اولم یروا کیف خلقهم ابتداء نطفه ثم علقه ثم مضغه ثم یعیدهم فی الآخرة عند البعث انخست
خلق پیدا آورید و از نیست بهست آورد آنکه بعد ستاینی باز ایشان را از خاک بیرون آرد آنکه خداوندی
که در اول خلق بر بیدا و پا آورید و روی متعذر نباشد ان ذلک علی الله یسیر ان ذلک علی الاعادة
علی الله سهل هین لا نصب فیه قل یا محمد سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق علی کثرتهم و
اختلاف احوالهم لیس فی عجایب خلق الله بالمشاهدة ولعا من هو اعلم منکم امرهم بالسیر فی الارض
لیلقوا من هو اعلم منهم ولعلها نظر انحرفهم بالدقایق والعجایب وقیل امرهم بالسیر فی الارض لینظروا
الی آثار من کان قبلهم والی ما اصابهم من الفنا فیعتبروا بها ویعلموا ان الله خلق الاشیاء کما خلقهم وهو
یمیتهم کما اماتهم ثم یبعثهم جمیعا فی الآخرة فذلک قوله ثم الله ینشئ النشأة الآخرة قرأ ابن کثیر
وابو عمرو النشاءة بفتح الشین ممدودة حیث وقعت وقرأ الآخرون بسکون الشین مقصورة نظیره
الرأفة والرأفة ان الله علی کل شیء من الابداء والاعادة والنشاة قدیر یعذب من یشاء ویرحم من یشاء
فیه تقدیم وتأخیر معناه الیه تقلبون فیعذب من یشاء ویرحم من یشاء علق العذاب بالمشیة دون
الخطیئة لیعلم انه یعذب بحق ملکه والخطیئة علامة لا لاجلها یعذب ولا یحمی علیه عذاب در مشیت
است نه در خطیئة تا معلوم شود که جل جلاله عذاب که میکند بحق ملک میکند و خطیئة علامت
آنست نه علت آن وما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء یعنی وهذا کقول حسان بن ثابت
فمن یهجو رسول الله منکم ویمدحه وینصره سواء یعنی ومن یمدحه ومن ینصره فاضمر من وهذا قال الفراء
ذهب عبد الرحمن بن زید قال معناه لا یعجزه اهل الارض فی الارض ولا اهل السماء فی السماء ان عصوه
وقیل معناه لا یعجزونه ان هربوا الی الارض ام الی السماء وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر الولی

الذی

الذی یدفع المکروه عن الانسان والنصیر الذی یأمره بنصره عنه یقول وما لکم ایها الناس من دون الله
من ولی یلی امرکم ولا نصیر ینصرکم الی ینصرکم من الله ان اراد بکم سوءا والذین کفروا بآیات الله ولقائه
الآیه کلمات من کتاب الله والجمع آیات والادلة دونها آیات القرآن والکفر بآیات الله ان لا یستدل بها
علیه وینسب الی غیر الله ویجحد موضع النعمة منها والکفر بلقاء الله جحود الورود علیه وقیام الساعة
وانکار الحساب والجنة والنار اولئک یئسوا من رحمتی یوم القیمة وذکر بلفظ الماضی لان اکثر الفاظ
القیمة جاءت بلفظ الماضی لانه بمنزلة ما وقع اذ لا شک فی وقوعه هذه الآیات من قوله وان تکذبوا
فقد کذب امم من قبلکم الی قوله فما کان جواب قومه معترضه فیما بین القصة تذکیرا وتحذیرا لاهل
مکة ان یحل بهم ما حل بمن قبلهم ثم عاد الی قصة ابراهیم فقال وما کان جواب قومه معترضة فیما بین
القصة الا ان قالوا اقتلوه یعنی فما اجابوا ابراهیم عن قوله اعبدوا الله واتقوه الا ان قال بعضهم لبعض
اقتلوه او حرقوه ففعلوا فانجاه الله من النار ولم یسلطها علیه بل جعلها بردا وسلاما قال
کعب ما احرقت منه الا وثاقه ان فی ذلک لآیات فیما فعلوا به وفعلنا الآیات علامات لهم لآیات
للمؤمنین وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا معناکم تعبدون هذه الا
لا لحجة قامت بذلک بل للتوادد بها والتحاب علی عبادتها وتواصلوا کما اعاب المؤمنون علی عبادة الله
ابراهیم قوم خود را گفت که بت پرستان بودند شما بتان که می پرستید به آن نیست که شما را حجتی
و بینتی روشن بر پرستش آنست مگر میخواهید تا شما را عبادت آن اجتماعی باشد و دوستی با یکدیگر تا
نبکنید و بر آن اتباع دوست یکدیگر میشوید همچنانکه مؤمنان در عبادت الله تعالی با یکدیگر بهم
دارند و دوستی آنکه گفت فی الحیوة الدنیا ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضا این مهر
و این دوستی شما در دنیاست و روز قیامت منقطع گردد و از آن دوستی هیچ نفع شما عاید نشود بلکه
با عداوت گردد نه چون دوستی مؤمنان بود که در قیامت باشد و نفع آن بدیشان رسد همانست که جای
دیگر گفت الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین مودة بینکم در وی حروف سه قراءت است ابن
کثیر وکسائی ویعقوب مودة برفع خوانند بی تنوین بینکم خفض بر معنی اضافت یعنی مودة بینکم کقوله

لم يلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ اى هذا البلاغ حمزه وحفص مودة نصب خوانند بى تنوين بينكم بالاضافة
مبنى اتخذتم مودة بينكم باقى مودة منصوب خوانند بتنوين بينكم نصب به على الظرف ثم يوم القيمة
يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا يتبرأ الاوثان من عابديها وتشتم عابدوا الاوثان الاوثان
لكونها سببا لهم الى العذاب وقيل يتبرأ القادة من الاتباع ويلعن الاتباع القادة ومأويكم النار
وما لكم من ناصرين اى ناصر لكم جميعا الى النار ولا يجد احد منكم احدا ينصره ولا ما ينقذه من عذاب الله
فآمن له لوط آمن له وآمن به فى المعنى سواء ابرهيم خليل صلوات الرحمن عليه ... كه از آتش نجات
يافت لوط بوى ايمان آورد از جمله قوم وى ولوط كفت انى مهاجر الى ربى اى مهاجر من خلفى من قومى
متقربا الى ربى و پيش ... برآنكه انى مهاجر ... ابرهيم ... ابرهيم ... لوط و ساره زن
وى كه نام ... لوط ابن عم وى بود وقيل هو ابن اخيه وساره دختر عم وى بود وقيل هى ابنة ملك حران
هاجر ابرهيم من كوثى سواد الكوفة الى الشام وقيل هاجر من حران الى فلسطين قال مقاتل هاجر ابرهيم وهو
ابن خمس وسبعين سنة وهو اول من هاجر فى الله انه هو العزيز الذى لا يغلب من هاجر اليه الحكيم فيما امره
من الهجرة ووهبنا له اسحق ولدا ويعقوب ولد الولد ولم يذكر اسمعيل ههنا لشهرته وعظم شأنه وجعلنا
فى ذريته النبوة اى فى ذرية ابرهيم فانه شجرة الانبياء وقيل ان الله لم يبعث نبيا بعد ابرهيم الا من نسله
والكتاب لم يرد بالكتاب كتابا واحدا انما هو الجنس لانه مصدر والمراد به التورية والانجيل والزبور
والفرقان وآتيناه اجره فى الدنيا بالثناء الحسن ولسان الصدق والتولية(?) من اهل الملل
على اختلافهم وقيل الولد الصالح وقيل ما صار فيه عند موته وليس ذلك لغيره من الانبياء وقيل هو انه
ارى مكانه فى الجنة وانه فى الآخرة لمن الصالحين اى فى زمرة الصالحين مثل آدم ونوح قاله ابن عباس
ولوطا منصوب بالارسال اى وارسلنا لوطا وقيل واذكر لوطا اذ قال لقومه انكم لتأتون الفاحشة
قرأه ابو عمرو وحمزة والكسائى وابو بكر أئنكم بالاستفهام وقرأه الباقون بلا استفهام واتفقوا على
استفهام الثانية ما تأتون الفاحشة وهى اتيان الرجال ما سبقكم بها من احد من العالمين أئنكم
لتأتون الرجال وتقطعون السبيل اى تقطعون سبيل النسل باتيان الرجال على النساء وقيل تقطعون

السبيل

السبيل بالقطع واخذ الاموال وقيل تقطعون السبيل باللواط بالغرباء حتى انقطع الناس عن طرقهم
وتأتون فى ناديكم المنكر النادى مجمع القوم المتحدث والاسم وجمعه اندية والندى ايضا وجمعه ندى
در پيام هانى بنت ابوطالب كفت از رسول خدا صلى الله عليه وسلم شنيدم كه اين منكر چه بود كه الله
تعالى مى فرمايد وتأتون فى ناديكم المنكر كفت افسوس ميكردند بر رهكذران ... و
انكشت بر سنك بر مردم مى انداختند وفى الحديث عن النبى صلى الله عليه وسلم قال اياكم والخذف
فانه لا ينكى عدوا ولا يقتل صيدا ولكن يفقأ العين ويكسر السن وقيل كانوا يتضارطون فى مجالسهم
در انجمن مردم باد رها ميكردند عبد الله سلام كفت يعنى بر يكديكر ... وقيل كانوا يجامعون
فى المحافل مثل الحمير وعن مكحول قال من اخلاق قوم لوط لعب الحمام والصفير والجلاهق والحذف
ومضغ العلك وتطريف الاصابع بالحناء فما كان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان كنت
من الصادقين ان العذاب نازل بنا منه ذلك قال لوط رب انصرنى على القوم المفسدين بتحقيق
قولى فى العذاب ولما جاءت رسلنا ابرهيم بالبشرى اى جائت بشارت اسحق ومن وراء اسحق يعقوب
مى فرمايد كه معنى آيه آنست كه رب العالمين دعاء لوط اجابت كرد كه كفته بود رب انصرنى على القوم
المفسدين و فرشتكان را فرستاد تا قوم او را عذاب كنند و ايشان را نخست بر ابرهيم بكذرانيد
تا او را بشارت دهند كه الله تعالى دعاء لوط اجابت كرد و ما او را فرستاديم تا عذاب بر ايشان فرو كنيم
و لوط و هر كه با وى ايمان آورده امان دهيم اينست كه رب العالمين كفت قالوا انا مهلكوا اهل هذه
القرية ان اهلها كانوا ظالمين مصرين على كفرهم ابرهيم كفت ان فيها لوطا آنكه در كار لوط اندوهكين
بود با ايشان مجادله در كرفت وكفت ارأيتم ان كان فيها خمسة ابيات من المسلمين اتهلكونهم فقالت
الملائكة ليس فيها غير بيت من المسلمين فذلك قوله نحن اعلم بمن فيها من المؤمنين والكافرين
قال عبد الرحمن بن سمرة ان قوم لوط كانوا اربعمائة الف لننجينه قرأ حمزة والكسائى ويعقوب
لننجينه بالتخفيف وقرأ الباقون بالتشديد واهله الا امرأته كانت من الغابرين اى الباقين
فى العذاب ولما ان جاءت رسلنا من الملئكة لوطا وحسبهم من الآدميين سيء بهم اى بالقوم وضاق بهم

اى بالملئكة يقال بنى فلان بكذا اذا اتى ورؤيته ما يسوء ويقال ضقت عن هذا الامر ذرعا اى عجزت عنه
ذرعى وذراعى اذا اشتد عليك وعجزت عنه وقيل سيء بهم اى ساءه مجئ الرسل لما طلبوا منه الضيافة
لما يعلم من خبث قومه وذلك انه لم يعرف الملئكة انما رأى شبابا مردا حسانا بثياب حسان
وريح طيبة وضاق بهم ذرعا اى ضاق عليه الامر بسببهم وقالوا اى قالت الرسل للوط لا تخف
علينا من قومك ولا تحزن بنا انا منجوك واهلك الا امرأتك قرأ ابن كثير وحمزة وكسائى
وابو بكر ويعقوب منجوك بالتخفيف وقرأ الآخرون بالتشديد انا منزلون قرأ ابن عامر بالتشديد
والآخرون بالتخفيف على اهل هذه القرية يعنى سدوم وكانت مشتملة على سبعمائة الف رجل
رجزا من السماء اى عذابا من السماء بما كانوا يفسقون يعنى بسبب فسقهم وخروجهم عن طاعة الله
ورسوله فاقتلع جبرئيل المدينة وما فيها باحد جناحيه فجعل عاليها سافلها وتبعت الحجارة
من كان غائبا ولقد تركنا منها آية بينة من ههنا للتبيين لا للتبعيض فليس معناه ابقينا بعضهم
آية وانما المعنى تركنا القرية بما فعلنا بها آية وعظة لمن تفكر واعتقل ثم اختلفوا فى الآية البينة
المتروكة فقال بعضهم ترك الله بعض الحجارة التى امطرت عليهم على كل حجر اسم من اهلك به فمن ذهب
الى الشام اتى على قرية لوط رأى تلك الحجارة وقيل انها بقية الانهار التى كانت بارضهم وصار
ماؤها اسود منتنا يتأذى الناس برائحته من مسافة بعيدة وقيل ترك بعض ديارهم منكوسة
عبرة وعظة للناس والى مدين اى وارسلنا الى مدين اخاهم شعيبا كان نسلا الى مدين
ابن ابرهيم قال قتادة ارسل شعيب الى امتين الى اهل مدين والى اصحاب الايكة فقال يا قوم اعبدوا الله
وارجوا اليوم الآخر اى واخشوا وقيل هو من الرجاء اى ارجوا ثوابه وصدقوا به وتيقنوا لان الراجى للشيء عالم
به غير منكر ولانه لم يرد الرجاء فى كلامهم بمعنى الخوف الا اذا قارنه الجحد ولا تعثوا فى الارض
مفسدين يعنى لا تسعوا فى الارض بالفساد فكذبوه اى كذبوا شعيبا فاخذتهم الرجفة اى الزلزلة
الشديدة حتى تهدمت عليهم دورهم وما لهم فاصبحوا فى دارهم جاثمين يعنى باركين على ركبهم
مستقبلين بوجوههم الارض وقيل الجثوم هو ... الارض تحت القدم ومنه الاجحاف وهو ...

الاجساد

الاجساد بما يضطرب الناس من اجله من غير تحقق به وعادا وثمودا اى واهلكنا عادا وثمود وقد تبين لكم
من مساكنهم يا اهل مكة من مساكنهم منازلهم بالحجر واليمن من ههنا للتبعيض والضمير راجع الى ثمود
بقية دورهم ومساكنهم ومحلهم وزين لهم الشيطان اعمالهم من الكفر والمعاصى فصدهم عن السبيل
الذى وجب عليه سلوكه وهو الايمان بالله ورسله وكانوا مستبصرين اى ذوى بصائر يمكنهم تمييز الحق
من الباطل وقيل كانوا مستبصرين يعنى ثمود واستبصارهم مدهم فى نحت الصخر بالوادى بيوتا
وقال فى موضع آخر فارهين وقارون وفرعون وهامان ولقد جاءهم موسى بالبينات اى بالواضحات
من الآيات فتكبروا وتطاولوا عليها بترك الايمان والتصديق وما كانوا سابقين فائتين بل ادركهم
العذاب يقال لمن فات طالبه سبق والله تعالى طالب كل مكلف بجزاء عمله ان خيرا فخيرا وان شرا
فشرا فكلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا عليه حاصبا وهم قوم لوط والحاصب الحجارة اى ارسلنا على
قوم لوط حجارة من سجيل منضود وقيل الحاصب الريح العاصفة التى فيها الحصباء وهى حصا
صغار سلطها الله على عاد فاهلكهم ومنهم من اخذته الصيحة وهم ثمود صاح جبرئيل بهم صيحة
فهشمت ابدانهم وكذلك قوم شعيب ومنهم من خسفنا به الارض يعنى قارون وقومه ومنهم
من اغرقنا يعنى فرعون واصحابه وقوم نوح وما كان الله ليظلمهم اى ليضع عقوبتها فى غير موضعها
ولكن كانوا انفسهم يظلمون بالكفر والتكذيب مثل الذين اتخذوا اى صفة الذين اتخذوا والمثل والنظير
واحد والمثل قول له سائر يشبه به حال الثانى بالاول يقول تعالى مثل الذين اتخذوا من دون الله
اولياء يعنى الاصنام يرجون نفعها ونصرها عند حاجتهم اليها كمثل العنكبوت اتخذت بيتا لنفسها
كما يكنها فلم تغن عنها اسا ولم تغنها شيئا عند حاجتها اليه فكما ان بيت العنكبوت لا يدفع عنها بردا
ولا حرا كذلك هذه الاوثان لا تملك لعابدها نفعا ولا ضرا ولا خيرا ولا شرا وان اوهن البيوت اى اضعف
البيوت لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون اى لو كانوا يرجعون الى علم لعلموا ان الاوثان لا تغنى
عنهم من الله شيئا ولم يتخذوا من دون الله اولياء قال يزيد بن ميسرة العنكبوت شيطان مسخه الله
عز وجل وقال على بن ابى طالب كرم الله وجهه طهروا بيوتكم من نسج العنكبوت فان تركه فى البيوت

ويشا العنكبوت ان الله يعلم ما يدعون من دونه قرأ اهل البصرة وعاصم يدعون بالياء اي يعلم ما يدعون
هولاء الكفار الذين اهلكناهم من الامم من دونه من شيء وثن به او صنم به او ملك به او جن به وقرأ
الاخرون بالتاء خطابا للمشركين قريش اي يعلم ما تدعونا ثم من دونه من شيء والمعنى ان الله يعلم ايها
القوم حال ما تدعون من دونه من شيء انه لا ينفعكم ولا يضركم ان اراد الله بكم سوءا وفي هذا الكلام ضرب
من الوعيد كقول القائل لمن يتهدده اني عالم بما تصنع وانه عزيز غالب على وهو العزيز في انتقامه
من اعدائه الحكيم في تدبير خلقه وتلك الامثال نضربها للناس المثل كلام يتضمن تشبيه الاخر بالاول
يريد امثال القرآن التي شبه بها احوال الكفار من هذه الامة باحوال كفار الامم المتقدمة نضربها اي نبينها
للناس ليستدلوا بها ويتفكروا في معانيها وما يعقلها اي ما يعقل الامثال الا العلماء الذين يعقلون
عن الله عن جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم تلا هذه الاية ثم قال العالم من عقل عن الله
من الله فعمل بطاعته واجتنب سخطه خلق الله السموات والارض بالحق يعني بقوله الحق وقيل الحق
الذي اراد اقامته في خلقه وقيل لم يخلقهما باطلا ولم يتخذ الامر سدا ان في ذلك اي في خلقهما لآية
لدلالة للمؤمنين على قدرته وتوحيده وخص المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها اتل ما اوحي اليك
من الكتاب اي اقرأ القرآن واتبعه وقيل اقرأ على اهل مكة ما انزل الله من القرآن وعظهم بما فيه
من المواعظ وكلمهم ما فيه من الفرائض واقم الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر الفحشاء
ما قبح من الاعمال والمنكر ما لا يعرف في الشرع قال ابن مسعود وابن عباس في الصلوة منتهى ومزدجر
عن معاصي الله لا يزيد وقال الحسن وقتادة من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنكر فصلاته
وبال عليه وعن انس قال كان فتى من الانصار يصلي الصلوات الخمس مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثم لا يدع شيئا من الفواحش الا ركبه فوصف لرسول الله صلى الله عليه وسلم حاله فقال
ان صلاته تنهاه يوما فلم يلبث ان تاب وحسن حاله وقال ابن عون معنى الاية ان الصلوة تنهى
صاحبها عن الفحشاء والمنكر ما دام فيها وقيل اراد به يقرأ القرآن في الصلوة فالقرآن ينهاه عن الفحشاء
والمنكر وفي الخبر في بعض الروايات قيل يا رسول الله ان فلانا يصلي بالنهار ويسرق بالليل فقال

ان صلوته لتردعه وقال النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يطع الصلوة وطاعة الصلوة ان
ينتهي عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر له معنيان احدهما ان ذكر الله كثير التي لا عز وجل وهو اهون
عليه اي هو هين عليه ونظائره في القرآن كثير والمعنى الثاني ان ذكر الله العبد اكبر من ذكر العبد اياه ويروى
هذا الكلام عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذكر الله اياكم اكثر من ذكركم اياه قالت الحكماء
لان ذكر الله للعبد على الاستغناء وذكر العبد اياه على حد الافتقار ولان ذكر العبد لجر منفعة او لدفع
مضرة وذكر الله سبحانه اياه للفضل والكرم وقيل لان ذكرك له بلا علة وذكرك منسوب بالعلل وقيل
لان ذكر العبد مخلوق وذكر جل جلاله غير مخلوق وقال الحسن معناه ولذكر الله نفسه اكبر من
ذلك العبد له فيكون هذا تنبيها على ان ذكره بما انعم لنفسه اولى وقيل ولذكر الله اكبر من
سائر ان كان للصلوة اكبر منه خارج الصلوة وقيل يحتمل ان ما قيل ذكر الله الصلوة كانه قال والصلوة
اكبر من سائر العبادات وابن عطا ولذكر الله اكبر من ان يبقى معه المعصية وفي بعض الاخبار الدنيا
ملعون وملعون ما فيها الا ذكر الله عز وجل وعالم او متعلم قالت الحكماء وانما كان الذكر افضل الاشيا
لان ثواب الذكر الذكر قال الله تعالى فاذكروني اذكركم ويشهد لذلك قول النبي صلى الله عليه
وسلم يقول الله عز وجل انا عند ظن عبدي وانا معه حيث يذكرني فان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي
وان ذكرني في ملاء ذكرته في ملاء خير منهم وقيل ولذكر الله اي ذكر افضل الطاعات بدليل ما روى
ابو درداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انبئكم بخير اعمالكم وازكاها عند مليككم
وارفعها في درجاتكم وخير من اعطاء الذهب والورق وان تلقوا عدوكم فتضربوا وتضربوا اعناقكم قالوا
ما ذلك يا رسول الله قال ذكر الله عز وجل وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن رسول الله انه
سئل اي العباد افضل درجة عند الله تعالى يوم القيمة فقال الذاكرون الله كثيرا قالوا يا رسول الله
ومن الغازي في سبيل الله فقال لو ضرب بسيفه الكفار والمشركين حتى يكسر او يختضب دما لكان
الذاكرون الله كثيرا افضل منه درجة وروى ان اعرابيا قال يا رسول الله اي الاعمال افضل قال ان تفارق
الدنيا ولسانك رطب من ذكر الله وروى انه قال صلى الله عليه وسلم سيروا سبق المفردون قالوا

وما المفردون يا رسول الله قال الذاكرون الله كثيرا والذاكرات قوله والله يعلم ما تصنعون لا يخفى عليه شيء
ولا تجادلوا اهل الكتاب مفسران در اين آيه سه قول كفته اند قتاده كفت اين آيه منسوخ است وناسخها
قوله تعالى قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر الاية قول دوم قول ابن زيد است كه اين آيه محكم
ومنسوخ نيست ومراد مؤمنان اهل كتاب اند مثل عبد الله بن سلام واصحاب او ورب العالمين ميكويد
واي فرمايد كه با ايشان برفق ومدارا ولطف سخن كوييد چه بعد از اسلام ايشان شريف شده ونيكو
سخنان كو وآيت را ايشان خوان انكه كفار يهود ونصارى اهل كتاب اند مستثنى كرد الا الذين ظلموا منهم بالاقامة
على الكفر فانهم مجادلون مكر ايشان كه بركفر مستند ومسلمان نشوند كه با ايشان بجدال وخصومت وخشونت
سخن بايد كفت چنانكه رب العزت كفت جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم وقال في موضع
آخر وليجدوا فيكم غلظة قول سوم مجاهد كفت اين آيه محكم است ومراد اهل ذمت اند والمجادلة هي
المجاهدة بالسيف والتي هي احسن هي الوفاء بالذمة مي كويد با اهل ذمت كه جزيه بدرفته اند مجادله
مكنيد وبا ايشان بوفاء ذمت باشيد الا الذين ظلموا منهم مكر كسي كه از جزيه دادن باز ايستد وقيل معنا
الاية الا الذين ظلموا منهم لان جميعهم ظالم بالكفر قال بعضهم ان هذه الاية في دو نصاري وقولوا آمنا
بالذي انزل الينا وانزل اليكم يعني اذا اخبركم واحد منهم ممن قبل الجزية بشيء مما في كتبهم فلا تجادلوهم عليه
ولا تصدقوهم ولا تكذبوهم وقولوا آمنا بالذي انزل الينا وانزل اليكم والهنا والهكم واحد ونحن له
مسلمون قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حدثكم اهل الكتاب عن شيء فلا تصدقوهم ولا تكذبوهم
وقولوا آمنا بالذي انزل الينا وانزل اليكم وقال صلى الله عليه وسلم لا تسئلوا اهل الكتاب عن شيء فانهم
لن يهدوكم وقد ضلوا وقال عبد الله بن عباس اتسألون اهل الكتاب عن كتبهم وعندكم القرآن احدث
الكتب عهدا بالرحمن محضا لم يشب وعن ابي هريرة قال اهل الكتاب يقرؤن التورية بالعبرانية ويفسرونها
بالعربية لاهل الاسلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم
وقولوا آمنا بالذي انزل الينا وانزل اليكم والهنا والهكم واحد ونحن له مسلمون وكذلك انزلنا اي كما انزلنا
اليهم الكتب انزلنا اليك الكتاب يعني القرآن فالذين آتيناهم الكتاب يؤمنون به يعني عبد الله بن سلام

واصحابه يؤمنون يعني بالقرآن ومن هولاء يعني اهل مكة من يؤمن به وهم مؤمنو اهل مكة من العرب وما يجحد باياتنا
الا الكافرون وذلك ان اليهود عرفوا ان محمدا نبي والقرآن حق فجحدوا والجحد انكار ما يتبادر في انكار اللسان
والقلب عارف **النوبة الثالثة** قوله اولم يروا كيف يبدئ الله الخلق ثم يعيده ابدا واعاده خلق از دي
ايشان نشاء اولى ونشاء اخرى است واز روي طلب باطن اشارت باحوال واوقات ارباب قلوب
كهي در قبض باشند وكهي در بسط كهي در هيبت كهي در انس ساعتي در غيبت راي ايشان غالب ساعتي
حضور ساعتي سكر ساعتي صحو ساعتي بقا ساعتي فنا بسر آن ساعت در قبض باشد ودر هيبت حدي
در لطها بندكي باطم منفرت بود ونه عقوبت چنانكه رب العزت فرمود يدعون ربهم رغبا ورهبا
يا بود قدم در عالم بسط نهد وشواهد انس پيدا در حول وقوة خوش بحر نشو داداده وقصد خويش بجود
كه در بستوح بحر بود نكاني كشدين بود وجهه متصد وقبله همت وي كه در نفس وي در اين حال
جان باشد كه شبلي كفت از سستي در خود كه در قيامت هر كسي را خصمي خواهد بود وخصم آدم منم كه
وراه من عقبه كرد تا كلي ماو را بنام كاهي كه در بسط بود چنين مي بود وكاهي كه در قبض بودي كفت ذلي
عطل ذل اليهود باند يكي باد او را بابسط انس واو بد نداي كفتاي السموت والارض لحملها على شعر بعض
صفات منى تكرار احوال كه ابدا واعاده بوعا اشاره است وصدا قان ان حضرت وآنست كه كفت
جل جلاله لتركبن طبقا عن طبق اي حالا بعد حال واز سيرت وروش مصطفى صلوات الله عليه آنست
كه كفت تا سيد ولد آدم باند وحال قبض مي كفت ما ادري ما يفعل بي ولا بكم ليتني رب محمد لم يخلق
محمدا بازد وحال انس مي كفت لست كاحدكم اظل عند ربي يطعمني ويسقيني وطريقت كفتا اين معني
را روي عجيب پرورده وكفته الهي هر ان نعمت بكند نا نشيدي وبكي ما را دل امن جمل تا نداد بكي
تا الهي از نا آب نشسي تا آشنا كردي ما دوستي ويك ستي ما را انكه مرا از من بشري تا از بي
خود بحين صورتي ما ان الهي هركس بيما دوري بجاي خويش تا جشم با ذكم وخود را به ديم در دوستي جذب
من يشاء ويرحم من يشاء آن را كه خواهد با وي عدل كند واز بر خويش راند وآن را كه خواهد با وي فضل كند
وبلطف خويش بخواند همه در مشيت ازلي بسته وبر علت آن حكم بروي داند نه آن كس كه باري

فضل کند و بلطف خویش بخواند همه درشت از بخشایشه بلت طاقت کردونه اکنبار بی
عدل کرد از بهر معصیت کرد کار بیت در ازل ساخته و حکمی رفته چنانکه الله خواسته بطریقت
کفتار انقسمی کی حق از من رفته رضا بانکنا رکه خود رای کنند چه سود اکر شادیم یا آشفته زبان
ابا آنکه آن قادر دار ازل چه کفته و بر قلم تقدیر چه رفته یعذب من یشاء بالخذلان ویرحم من یشاء
بالتوفیق والاحسان یعذب من یشاء بالکفران ویرحم من یشاء بالایمان یعذب من یشاء بتفرقة
القلب ویرحم من یشاء بجمع الهم یعذب من یشاء بالغفلة فی ظلمة التدبیر ویرحم من یشاء بالتهاجی
جریان التقدیر یعذب من یشاء بحب الدنیا وبنهاه عنه ویرحم من یشاء بزهده فیها وبسطها
علیه یعذب من یشاء باعراضه عنه ویرحم من یشاء باقباله علیه وما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی
السماء بل یطلب الجملة فی القبضه ویجری علیهم احکام التقدیر بحجد والام وحدوا القبلوا الم اعرضوا
والذین کفروا بآیات الله ولقائه اولئک یئسوا من رحمتی کافر دنیا این عقوبت تمامست کاز
رحمت الله ناامید نو باشند ومؤمنان ای کی بدرجند کافر کار ابن بوید وکناه کرد بداند
الله تعالی ناامید مباشد لا تقنطوا من رحمة الله بدانکه نا امید رحمت الله تعالی در حق بند کان حق
از نامی غضب است ودر قرآن ذکر صفات رحمت حق از ذکر صفات غضب است در جهت
که سبقت رحمتی غضبی این رحمت وغضب هر دو صفت حق است جل جلاله ورد نباشد که کوی
یکی حق است ویکی نی یا یکی بیش است ویکی کمتر زیرا که اکر یکی حق کویی ویکی را نقصان لازم آید
واکر یکی حق کویی ودیکری را حدوث لازم آید وپس مراد ازین نامی رحمت بیشی کی نامی رحمت
من زیادی غضب اوست نو مید کی کافران از رحمت او تا بی فرماید جل جلاله اولئک یئسوا من رحمتی
ونامی رحمتا وست امید مؤمنان بفعنیت او ودل نهادن بر رحمت او تا بی کوید اولئک یرجون
رحمة الله آن کافر که از رحمت الله نومید است وبنا او داو بیش است مثل او دات مثل العنکبوت
اتخذت بیتا مثل عنکبوت که خانه میسازد خانه سست بی حاصل نه آن بنیادی که بر جای
بماند ونه دیواری که بری پناه کیرد ونه سقفی که پوشد نه در سرما بکار آید ونه در کرما وچنان نیست

وضیعت بوده که با دولت بادی ذیرو زبر کردد وخراب شود این است مثل بت پرست بنیاد که در کار
باد بنا نهی وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا ویحسبون انهم علی شیء ومن اهل الریب شو ابالمرتاب
الاقلیلا حتی یعلم انه کان بخیلا قوله تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر معنی من شان المؤمن
ان ینتهی عن الفحشاء والمنکر کما قال وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین یعنی ینبغی للمؤمن ان یتوکل علی الله
ثم لو دات واحد منهم لا یتوکل لا یخرج به عن الایمان کذلک من لم ینته عن الفحشاء والمنکر لیس
یخرج صلوته عن کونها صلوة وقیل معناه الصلوة بالحقیقة ما ینهی صاحبها عن الفحشاء والمنکر
فان کانت والا فصورة الصلوة لا حقیقتها وقیل فحشاء الدنیا والمنکر التمنی وقیل الفحشاء المعاصی
والمنکر الحظوظ وقیل الفحشاء رؤیة الاعمال والمنکر طلب العوض علیها ثم قال ولذکر الله اکبر معنا اکبر
من ان یبقی معه الفحشاء والمنکر سلطان بل یحترق بذکره زلات الذاکر مغفورة وعیبه مستورة
نظیره قوله تعالی واذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر
الذنوب الا الله النوبة الاولی وما کنت تتلوا من قبله من کتاب تو ای محمد پیش از قرآن هیچ نامه نخواندی
ولا تخطه بیمینک وبدست خویش هیچ کتاب ننوشتی اذا لارتاب المبطلون اکر چنان بودی که تو
نویسنده بودی یا پیش از قرآن کتابی خوانده بودی در کمان افتادندی کج دوران وکمراهان بل هو
آیات بینات این قرآن سخنه تو نیست بلکه این نامه نشانهاست روشن پیدا کان فی صدور
الذین اوتوا العلم در دلهای آنان که ایشان را دانش داده اند وما یجحد بآیاتنا الا الظالمون ونکرنی شوند
بنشانهای روشن ما مکر ستمکاران وقالوا لولا انزل علیه آیات من ربه وکفتند اکر نه آن بودی که براو
نشانی فرو آمدی از خداوند او قل انما الآیات عند الله بکوی ای محمد نشانها ومعجزها همه از نزدیک
خداوند دست وانما انا نذیر مبین ومن بیم نمایی ام آشکارا اولم یکفهم ایا پسنده نیست ایشان را
انا انزلنا علیک الکتاب که ما فرو فرستادیم بر تو این نامه یتلی علیهم تا میخوانند بر ایشان ان فی ذلک لرحمة
در این نامه براستی که بخشایشی است وذکری لقوم یؤمنون وذکری وپندی کروهی را که کرویدند
قل کفی بالله بکوی ای محمد که الله تعالی مرا بسنده است بینی وبینکم شهیدا میان من وشما کواهی که پید

کواه است یعلم ما فی السموات والارض داناست او بانکه در آسمان وزمین چه می باشد والذین آمنوا بالباطل ایشان
شرکا نامه کرویدند بهین ونابچیز وکفروا بالله وکافر شدند بخدای تعالی اولئک هم الخاسرون آن کروه ایشان
که زیانکارانند ویستعجلونک بالعذاب وبی شتاب میکنند ترا بعذاب آوردن بایشان ولولا اجل مسمی واکر نه زمانی
معین کرده اند زدنکانهای ایشان لجاءهم العذاب آمدی عذاب بایشان ولیاتینهم بغتة ناکاه
وهم لا یشعرون وایشان آنرا نادانند که عذاب آید بایشان یستعجلونک بالعذاب می شتاب میکنند ترا بعذاب
آوردن وان جهنم لمحیطة بالکافرین ودرستی که دوزخ پیرامن فرا کرفته است بکافران کرد اکرد ایشان فروکیرد
یوم یغشاهم العذاب روزی که در آید عذاب بایشان من فوقهم ومن تحت ارجلهم وکوید ایشان را از زبر
ایشان واز زیر پایهای ایشان ذوقوا ما کنتم تعملون وکوید بچشید پاداش آنچه میکردید یا عبادی
الذین آمنوا ای بندکان من ایشان که کرویدند ان ارضی واسعة فایای فاعبدون زمین من فراخست
مرا پرستید در هر جا که هست کل نفس ذائقة الموت هر تنی چشنده مرکست ثم الینا ترجعون پس با ن
کشت شما با ما خواهد بود والذین آمنوا وعملوا الصالحات ایشان که کرویدند وکردار نیکو کردند
لنبوئنهم من الجنة غرفا براستی که ایشان را جایکاها سازیم در بهشت غرفها تجری من تحتها الانهار غرفهای
که در زیر آن میرود جویهای روان خالدین فیها وایشان جاویدان باشند در آن نعم اجر
العاملین نیک مزد نیکوکاران الذین صبروا ایشان که شکیبایی نمودند وکار با خدا سپردند
وکاین من دابة لا تحمل رزقها ای بسا جنبنده کانکه روزی خود بر نمیدارد الله یرزقها وایاکم
الله تعالی روزی میدهد شما را وایشان را که آفریده وجنبنده کان وهو السمیع العلیم واوست شنوا ودانا
ولئن سألتهم واکر پرسی مشرکان را من خلق السموات والارض که آفرید آسمانها را وزمینها را وسخر الشمس
والقمر وکه مسخر کرد آفتاب وماه را لیقولن الله همه کویند الله تعالی فانی یؤفکون پس چکونه از راه
راست برکردانند ایشان را الله یبسط الرزق لمن یشاء الله تعالی میکشاند وفراخ میکرداند روزی
هر کرا میخواهد از بندکان خویش ویقدر له ونا سی کرداند بر هر که میخواهد ان الله بکل شیء علیم الله تعالی
بهمه چیزها داناست ولئن سألتهم واکر پرسی از ایشان که مشرکانند من نزل من السماء ماء که کیست که فرو

وفرستاد از آسمان آبی فاحیا به الارض من بعد موتها تا زنده کرد انداز آن آب زمین را پس از مردکی لیقولن الله
پس کویند الله کرد قل الحمد لله بکوی ای محمد شکر وستایش مر خداوند راست بل اکثرهم لا یعقلون که اکثر ایشان نمی دانند
وما هذه الحیوة الدنیا ونیست زندکانی این جهان الا لهو ولعب مکر بازی وکاری وبازی وان الدار الآخرة لهی الحیوان
وسرای آن جهان زندکانی پاینده است لو کانوا یعلمون اکر ایشان دانسته باشند فاذا رکبوا فی الفلک چون در کشتی نشستند
دعوا الله همه خدای را خواندند مخلصین له الدین خواندنی از دل براستی وکیش ویکتایی فلما نجاهم الی البر
وچون ایشان را نجات دهند واخشک دشت آیند اذا هم یشرکون آنکاه خدای را انباز میخوانند لیکفروا
بما آتیناهم تا کافر شوند بانچه ما ایشان را دادیم ولیتمتعوا وتا بود کاری کنند در این جهان فسوف یعلمون
پس باشد که بدانند اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا نمی بینند که ما ایشان را شهری دادیم آمن ایمن ویتخطف
الناس من حولهم ومردمان می ربایند کرد بر کرد ایشان افبالباطل یؤمنون بناراست ونابچیز می کروند وبنعمة
الله یکفرون وبنعمت الله تعالی کافر میشوند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا وکیست ستمکارتر از آنکی که
دروغ بر بندد بخدای تعالی او کذب بالحق لما جاءه یا تکذیب کند سخن راست کان از خدای آمد الیس
فی جهنم مثوی للکافرین ایا نیست در دوزخ جایکاهی بسنده مر کافران را والذین جاهدوا فینا وایشان
که کوشیدند از بهر ما لنهدینهم سبلنا ایشان را راه راست نماییم وبه سانیم به پسند خویش وان الله
لمع المحسنین وخدای تعالی با نیکوکارانست النوبة الثانیه قوله وما کنت تتلوا من قبله من قبل القرآن
من کتاب کنا یا من الکتب ولا تخطه بیمینک ای ولا تخط کتابا بیدک لانک امی لا یکتب ولا یقرا
وکذلک صفته النبی صلی الله علیه وسلم فی التوریة وذلک فضله فی الیمین فی الآیة تحریر الکلام
فان الخط بالشمال من اسبه الواد هذا من زیادات الکلام کقوله عز وجل ذلک قولهم بافواههم
اذا لارتاب المبطلون یعنی لو کنت تقرا الکتاب وتکتب قبل الوحی لشک المبطلون المشرکون من اهل
مکه وقالوا انه یقرا من کتب الاولین وینسخه منها وقال مقاتل المبطلون هم الیهود والمعنی اذا لشک
الیهود فیک واتهموک وقالوا ان الذی نجد نعته فی التوریة امی ولا یقرا ولا یکتب ولیس هذا
علی ذلک النعت روی عن الشعبی قال ما مات النبی حتی کتب وقرا ولا تخطه بالفتح علی النهی

وهو شاذ والصحيح انه لم يكن يكتب بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم مفعول زاد بان آيه سه في
حسن كفت بل القرآن آيات بينات في صدور المؤمنين جواب ايشانست كه كفتند ان هذا الا افك افتريه
اين قرآن دروغى است كه محمد ساخته رب العالمين نبود كه ساخته محمد نيست بلكه نشانهاى
روشن پيغمبران ياد كرفته وياد داشته در دلهاء مؤمنان واين تخصيص اين امت جهانيست با
نوده پيشينان كتب خدا از نظر ميخواندند وطاقت ياد داشت وحفظ آن نداشتند مكر پيغمبران
وازانجاست كه موسى در مناجات كفت يارب انى اجد في التورية امة اناجيلهم في صدورهم تقرؤنه
ظاهرا وفي بعض الآثار ما حسدكم اليهود والنصارى على شيء كحفظ القرآن وقال ابو امامه ان الله لا يعذب
بالنار قلبا وعى القرآن وقال النبي صلى الله عليه وسلم القلب الذي ليس فيه شيء من القرآن كالبيت
الخراب وقال النبي صلى الله عليه وسلم تعاهدوا هذا القرآن فانه اشد تفصيا من صدور الرجال من النعم
من عقلها قال بعض اهل السنة القرآن في صدورنا غير ممزوج فمن زعم انه في الصدر ممزوج فقد
اخطأ وذلك لانه ما في الصدر غير ممزوج به بل هو منسوب اليه لقوله تعالى بل هو آيات بينات
في صدور الذين اوتوا العلم قول دوم آنست كه اين نامه ياد كرفته تو از نشانها آشكار است كه تو نوشتن
وخواندن نه دانستى اى است واكه خبرى دهد از قصه پيشينان وآيين دستكاه ونيك وبد
جهان وجهانيان از اين دليلهاست روشن بر صحت نبوت تو ونشانها آشكارا كه الله تعالى در دلها
اهل علم نهاده از امت تو كفته اند ايشان اهل علم صحابه رسول الله اند كه قرآن حفظ داشتند واحكام آنرا
معتقد بودند وبجان ودل پذيرفته وآراى كه كلام الله تعالى دانسته اند قول سيوم آنست كه
بل هو يعني محمد ذو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم من اهل الكتاب لانهم يجدونه بنعته
وصفته في كتبهم سيوم نعت مصطفى صلى الله عليه وسلم مذكور في الكتب الماضيه ميرفتها اهل الكتاب
دوعا ان المسيح عيسى ابن مريم صلوات الرحمن عليه قال للحواريين انا اذهب وسيأتيكم الفارقليط روح
الحق الذي لا يتكلم من قبل نفسه ولا يقول من تلقاء نفسه شيئا ولكن ما يسمع به يكلمكم
ويسوسكم بالحق ويخبركم بالحوادث والغيوب وهو يشهد لى كما شهدت له فانى جئتكم بالامثال

وهو يأتيكم بالتأويل ويفسر لكم كل شيء قوله يخبركم بالحوادث يعنى ما يحدث في الازمنة مثل خروج
الدجال وظهور الدابة وطلوع الشمس من مغربها واشباه هذا ومعنى بالغيوب امر القيامة من الحساب
والجنة والنار مما لم يذكر في التورية والانجيل والزبور وذكره نبينا صلى الله عليه وسلم وما يجحد
بآياتنا الا الظالمون اى ما ينكر هذا الكتاب ولا هذه الحجج الا الظالمون انفسهم يقول الجحود ويجحد
به وكفر وكفر به والجحود في الآية الاولى متعلق بالوحدانية وفي الآية الثانية متعلق بالنبوة وقالوا
لولا انزل عليه آية من ربه قرأ ابن كثير وحمزة والكسائي وابو بكر آية من ربه على التوحيد وقرأ الآخرون
آيات من ربه لقوله تعالى قل انما الآيات عند الله والمعنى قال كفار مكة هلا انزل عليه آية من
ربه كما انزل على الانبياء والمرسلين من قبل كناقة صالح ومائدة عيسى والعصا واليد البيضاء وفلق البحر
لموسى وقال بعضهم اراد به الآيات المذكورة وفي قوله عز وجل لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض
ينبوعا الى آخر الآيات قل يا محمد انما الآيات عند الله اى في حكم الله وهو القادر على ارسالها اذا
شاء ارسلها وليست ملك يساميها وكان في حكمته ان الكتاب الذي انزله كاف لكم وانما
انا نذير مبين اى انما انا رسول ارسلني الله اليكم لاخوفكم على كفركم وابين لكم ما ارسلني به من مهدينه
والحكمة في ترك اجابة الانبياء عليهم السلام الى الآيات المقترحة انه يؤدي الى ما لا يتناهى وذلك
انه صحابه لو اجاب قوما الى آية مقترحة طلب منه قوم آخرون آية اخرى واذا اجابهم الى ذلك
طلب كل واحد منهم مقترحه ثم آية بعد آية فيؤدي الى ما لا يتناهى ولانهم لانه طلبوا الآيات يضطر
الى الايمان فلو اجابهم اليها لما استحقوا الثواب على ذلك اولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى
عليهم اين آيه جواب ايشانست كه كفتند لولا انزل عليه آية من ربه مى فرمايد ايشان كه اقتراح آيات
ميكنند اين كتاب قرآن مر ايشان را دليل بس نيست بر صحت نبوت تو كه بلغت ايشان نظم آن
معجز لفظ آن فصيح عبارت آن بليغ حجت آن روشن حكم آن پيدا تو بر ايشان ميخوانى
وايشان را بآن پند ميدهى وايشان با فصاحت وبلاغت در مانده اند از مثل آن كفتن ويك سوره
چنانا آوردن واين نيز همه معجزتها بلغ است واز اسباب شك در ايشان بكار در چنين تمام بس

بدين صفت كه ديكرى ميخواهد اكه كفت ان في ذلك الشأن اى في القرآن لرحمة وذكرى لقوم يؤمنون
النعت كفته اند سبب نزول اين آيه آن بود كه رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه در مدينه
شد قومى مسلمانان سخنها ومسئلها كه از جهودان شنيده بودند ونوشته آورده بودند وبلا دست
مصطفى صلوات الله عليه پيش نهادند مصطفى چون در ان نظر كرد در خشم رفت وكفت كفى
بقوم حمقا او ضلالا ان يرغبوا عما جاءهم به نبيهم الى ما جاء به غير نبيهم الى قوم غيرهم والذى
نفس محمد بيده لو ادركني موسى وعيسى لاتبعاني وما اسعهما فانزل الله هذه الآية وكفته اند در شان
عمر خطاب فرود آمد كه نزد رسول خدا آمد ونوشته در دست داشت كفت يا رسول الله اين نوشته
جهودى بن ما در خواهر رسول خود بود اكر آن تو دهى تا است كه حق تعالى بر تو فرستاد بخوانم عمر ميخواند
ورسول متغير ميكشت وعمر نميدانست تا عبد الله بن ثابت جوانى انصارى خادم رسول كه هميشه
با رسول بودى دست بر پهلوى عمر زد وكفت ثكلتك امك يا عمر اما ترى وجه رسول الله صلى الله
عليه وسلم يتلون وعمر بالرفق تراست ولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب الآية قوله قل كفى بالله بيني
وبينكم شهيدا اى شهد لى بالصدق بانى رسوله وذلك في قوله وكفى بالله شهيدا محمد رسول الله
وقيل معناه في القرآن الذي بين الله باعجازه صدقى في كتابه وشهادة صدق بيني وبينكم لمن طلب
الدليل يعلم ما في السموات والارض اى انه يعلم ان الاصلح لكم ان لا تؤتوا ما تقترحونه من الآيات وان
لكم في القرآن كفاية لانه يعلم ما في السموات والارض لا يخفى عليه ما فيه مصلحتكم من مفسدتكم
والذين آمنوا بالباطل الذي لا يجوز الايمان به وهو ابليس والصنم وكفروا بالله الذي يجب الايمان به
والشكر على نعمه اولئك هم الخاسرون الهالكون ويستعجلونك بالعذاب اين آيه در شان نضر بن الحارث
فرود آمد كفت يا محمد ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء رب العالمين كفت
ولولا اجل مسمى اى لولا ما وعدتك انى لا اعذب قومك ولا استاصلهم واوخر عذابهم الى يوم القيمة
كما قال بل الساعة موعدهم لجاءهم العذاب وقال بعضهم معناه لولا الموت الذي هو اجلهم لما
العذاب بتعجيل لهم العذاب في الحال وليأتينهم بغتة اى ليأتينهم العذاب بغتة واذا ما هم الموت بغتة

كان ذلك اشق عليهم وهم لا يشعرون باتيانه بغتة وفي بعض الآثار من مات مصحا لامره مستعدا لموته
ما كان موته فجاءة بغتة وان قبض قائما ومن لم يكن مصحا لامره ولا مستعدا لموته فموته موت فجاءه
وان كان صاحب الفراش سنه قوله يستعجلونك بالعذاب اعاده تاكيدا وان جهنم لمحيطة بالكافرين جامعة
لهم لا يبقى منهم احد الا دخلها وقيل معناه عجب من جهلهم في استعجال العذاب وقد اعد الله لهم جهنم
وانها قد احاطت بهم وهم على شفير جهنم لم يبق الا ان يدخلوها وقيل لمحيطة بهم في الآخرة اى سيحيط بهم عن
قريب لان ما هو آت قريب يوم يغشاهم العذاب من فوقهم ومن تحت ارجلهم اى من كل الجهات لانه
محيطة بهم ويقول ذوقوا ما كنتم تعملون في الدنيا من معاصي الله وذلك زيادة في العقوبة والايلام
قرأ نافع واهل الكوفة ويقول بالياء يعني يقول لهم الموكل بعذابهم ذوقوا وقرأ الباقون بالنون لانه لما كان
بامره نسب اليه يا عبادي الذين آمنوا ان ارضي واسعة لا يمكنكم اظهار دينكم وتوحيدكم بمكة في مكة و
معذبون على الدين ان ارضي واسعة فاستيقنوا ما اوجب يمكنكم ان تعبدوني فيها نزلت هذه الآية
في قوم من المؤمنين دعوا الى الهجرة فشق عليهم ذلك من جهة الطبع فقالوا كيف نخرج الى ما اذا انتقلنا
الى دار الغربة وليس بها احد يرفقنا ويواسينا ولا نعرف وجوه الاكتساب بها فانزل الله هذه الآية
تطمينا لهم في ترك الهجرة عن العلة وقال مقاتل والكلبي نزلت في المستضعفين من المؤمنين يحثهم
على الهجرة يقول اذا كنتم في ضيق بمكة من اظهار الايمان فاخرجوا منها ان ارضي المدينة واسعة آمنة وقال
عطاء اذا امرتم بالمعاصي فاهربوا ان ارضي واسعة وكذلك يجب على كل من كان في بلد يعمل فيها
بالمعاصي ولا يمكنه تغيير ذلك ان يهاجر الى حيث يتهيأ له العبادة روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال من فر بدينه من ارض الى ارض وان كان شبرا من الارض استوجب الجنة وكان رفيق ابراهيم ومحمد وقال
مطرف بن عبد الله ارضي واسعة معناه رزقي لكم فاياى فاعبدون اى اعطيكم كل شيء كل نفس ذائقة الموت
خوفهم بالموت ليهون عليهم الهجرة اى كل احد ميت اينما كان فلا تقيموا بدار الشرك خوفا من الموت
ثم الينا ترجعون فنجزيكم باعمالكم وقرأ ابو بكر يرجعون بالياء والذين آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم
قرأ حمزة والكسائي لنثوينهم بالثاء ساكنة من غير همز اى لننزلنهم ثاوين فيها مقيمين يقال ثوى الرجل

اذا قام واثبتها اذا انزلته منزلا يقيم فيه وقرا الاخرون بالباء وفتحها وتشديد الواو وهمزة بعدها
اى لننزلنهم من الجنة غرفا قصورا عالية وانما قال ذلك لان الجنة فى عالية والنار فى سافلة ولان
النظر من الغرف الى المياه والخضر اشهى والذى تجرى من تحتها الانهار اى من تحت الغرف وقيل من تحت
اشجار الجنة الانهار من الماء والخمر واللبن والعسل والتسنيم ماكثين فيها الى غير غاية نعم اجر العاملين
الذين صبروا على الشدائد والاذى فى ذات الله وصبروا على فرايض الله وجهاد اعدائه وعلى ربهم
يتوكلون اى على كفاية ربهم يعتمدون وبفضله يثقون وانما وصفهم بهذه الصفة لان الشيطان كان
وسوس لهم انكم ان تركتم ارضكم واموالكم وصرتم الى دار الغربة افتقرتم وهلكتم فوصفهم الله بالطاعة
على مخالفة الشيطان والثقة بكفاية الرحمن لان ذلك من قوة الايمان وكاين من دابة لا تحمل رزقها
الدابة كل حيوان على الارض مما يعقل وما لا يعقل لانها تدب على الارض اين آيه هم درشان ايشان ورد
آمده كه جمعى از ايشان سخت بيم بودند ... ما را دروش ... ما لنا فى المدينة مال فانى المعاش
لناهناك رب العالمين كفت كم من دابة دات حاجة الى غداء لا تحمل رزقها اى لا يرفع رزقها معها
يعنى بسيار اند مثل البهايم والطير ... كه ايشان را معد حاجت چنانكه شما را حاجت
وهركز روزى خويش ... ندارند ... و ... دانا ... داده ...
سيدهد قال سفيان لا يدخر من الدواب غير الآدمى والنملة والفار ابن عمر ... با رسول خدا بودم
در نخلستان مدينه و رسول صلى الله عليه وسلم بدست مبارك خويش ... از زمين بر ميكرفت
ومى خورد مرا كفت يا كل يا ابن عمر ... كفتم يا رسول الله درين ساعت ... خود ...
وطبع نمى خواهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه مرا ... هست ... ام ... دوست
كه طعام ... رسول الله صلى الله عليه فرمود
يا ابن عمر ... خدا خواستى ... كسرى وقيصر ... وليكن اجوع يوما واشبع
يوما انكه فرمود كيف بك يا ابن عمر اذا عمرت وبقيت فى حثالة من الناس يخبئون رزق سنة
بضعف اليقين قال فوالله ما ... حتى نزلت وكاين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها واياكم

بيننا

يرزقها من غير طلب وهو السميع العليم بحاجتكم الى الرزق فلا تهتموا لاجل الرزق ولا تتركوا عبادة
بسبب الرزق فعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايها الناس الرزق مقسوم لن
يعدو امرأ ما كتب له فاجملوا فى الطلب ايها الناس ان فى القنوع لسعة وان فى الاقتصاد لبلغة وان
فى الزهد لراحة ولكل عمل جزاء وكل ما هو آت قريب وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما يقول الله تعالى يا ابن آدم تؤتى فى كل يوم برزقك وانت تحزن وينقص كل يوم من عمرك وانت
تفرح فيما يكفيك وانت تطلب ما يطغيك لا بقليل تقنع ولا بكثير تشبع وعن نافع عن ابن عمر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس شيئا يباعدكم من النار الا وقد ذكرته لكم وليس ولا شى يقربكم من الجنة
الا وقد دللتكم عليه ان روح القدس نفث فى روعى انه لن تموت عبد حتى يستكمل رزقه فاجملوا فى
الطلب ولا تحملنكم استبطاء الرزق على ان تطلبوا شيئا من فضل الله بمعصيته فانه
لا ينال ما عند الله الا بطاعته الا وان لكل امرى رزقا هو ياتيه لا محالة فمن رضى به بورك له به ووسعه
ومن لم يرض به لم يبارك له فيه ولم يسعه ان الرزق ليطلب الرجل كما يطلبه اجله وروى ان النبى صلى الله
عليه وسلم قال لو انكم توكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا
ولئن سالتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر لمصالح العباد حتى يجريا دائبين
ليقولن الله فانى يؤفكون يعنى من ان يصرفون عن عبادة صانعها وخالقها الى عبادة جمادات لا تضر
ولا تنفع كانه قال مع علمهم بجلال صنع الله وشدة عجز الاوثان ما الذى يحملهم على ان يصرفوا عمن حسن
الى الاشراك به الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده ويقدر له يعنى يوسع الرزق على من يشاء من عباده
ويضيق على من يشاء على ما توجبه الحكمة قال الحسن يبسط الرزق لعدوه مكرا به ويقدر على وليه نظرا
اليه فطوبى لمن نظر الله له ان الله بكل شى عليم يعلم من يصلحه القبض ومن يصلحه البسط وفى حديث انس
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما يروى عن ربه عز وجل ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الغنى
ولو افقرته لافسده ذلك وان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك انى ادبر
عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير ولئن سالتهم من نزل من السماء ماء فاحيا به الارض من بعد

بعضا واهل مكة آمنون وقيل ان اهل مكة كانوا غير آمنين قبل خروج رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما
خرج رسول الله آمنهم الله من الخوف واطعمهم من الجوع ذلك قوله اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف
اى لا احد اضل ذلك غير الله فكيف يكفرون بنعمته التى هى حق بعيد قوم الباطل ويحيلون الاوثان
آلهة وقيل انما الباطل يعنى بالاصنام يؤمنون وبنعمة الله يعنى محمدا صلى الله عليه وسلم والاسلام
يكفرون وقيل كانت قريش استكثرت من فارس قصص ملوكهم وكانت يقرؤنها ويكفرون بالرسول والقرآن
ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا اى لا احد اظلم من الكاذب على الله وهو الواصف له بما ليس من الحق
وكذب بالحق لما جاءه على لسان الرسول وهو القرآن او كذب بما ورد من رضوانه فى كتابه وكلمته وقد
اليس فى جهنم مثوى للكافرين استفهام بمعنى التقرير معناه اما لهذا الكافر المكذب فى جهنم والذين جاهدوا
فينا اى فى طاعتنا وعبادتنا لنهدينهم سبلنا اى لنعرفنهم سبل ديننا وسبل المعرفة بنا وسبل
دينه وسبيل الله الطريق المؤدى الى عبادته والمعرفة به وقيل الذين جاهدوا المشركين لنصرة ديننا
لنهدينهم على ما قاتل عليه وقيل لنزيدنهم هدى كما قال الله تعالى ويزيد الله الذين اهتدوا هدى وقيل
الذين جاهدوا فينا اى فى طلب العلم لنهدينهم سبلنا سبل العمل به وقال سهل بن عبد الله والذين
جاهدوا فى اقامة السنة لنهدينهم سبل الجنة ثم قال مثل السنة فى الدنيا كمثل الجنة فى العقبى
من دخل الجنة فى العقبى سلم كذلك من لزم السنة فى الدنيا سلم قال سفيان بن عيينة اذا اختلف
الناس فانظروا ما عليه اهل الثغور فان الله تعالى يقول والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
وقال الحسين بن الفضل فيه تقديم وتاخير معناه والذين هديناهم سبلنا جاهدوا فينا وان الله
لمع المحسنين بالنصر والمعونة فى دنياهم والثواب والمغفرة فى عقباهم **الحزب الثالث** وما كنت
تتلو من قبله الآية اندرين ظاهر بلسان اهل تيسير معنى آيه آنست كه ما ترا پيغمبر كردانيديم نه خواننده
ونه نويسنده ونه هركز مطالعه هيچ كتب كرده ونه سلم ... تا عالميان بدانند كه انچه ميدانى ومى كوئى
از احكام شريعت واعلام حقيقت وخبر ميدهى از قصه پيشينيان وآيين كذشتكان ونيك وبد
جهان وجهانيان همه از وحى بالست ... كتاب منزل و ... وكلام حق ... وصحت نبوت

بيننا

وتحقیق رسالت والتقاء شبهت ما اهل معرفت بعولیهای طریقت رمزی بگوییم اندر آیه وسری
دیگر شناخته رب العالمین چون تو است که آن سید را باختصاص قرب وتحقیق رسالت مخصوص کرد
وسینه پاک وی شایسته مکاشفات وملاطفات خود کرد از تحت شواهد الهیت لحق باد
کشف کرد تا دانی که هو علو طبیعت والایش بشریت از نهاد وی بخت برداشت وسینه وی از اغیار پاک
گشت وانه معلومات ومرسومات آزاد شد قلب اخلاقیه وسع من کل معلوم به رسم درد علیه خطاب
الحق وشاهد الصدق غیر معروف ونهار رحمه طبع ومشارکت کسب وتکلف بشریت وصا کما قیل
شعر اتانی هوی قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبا فارغا فتمکنا همه پیغمبران را اول قاعده دولت ود هلاهام
وولایت که نهاد ندر اندرون ایشان نهاد نهادنه که اندرون خویش کشتی چی رسید ندبار پیغمبر هاشمی
مصطفی عربی قاعده دولت وی از جد به حق سلخته مش اند ودکل آدم بجند کشتی معظم کشته
بود تا همی گفت کنت نبیا وآدم بین الماء والطین بساهیلک علی الانتزاع بعوی بود تا چون تعالی ضرورت
این مهتر عالم پدید آمد همه در جنب بجوار بعطر بانا آمدند برای آنکه همکان را بشریت بنبوت آمدند
وآن مهتر از نبوت به بشریت شوایت کما قال صلی الله علیه وسلم آدم ومن دونه تحت لوای وهمه
اندینا مقتی شوند وآن مهتر از عقبی بدنیا آمد کما قال بعثت انا والساعة کهاتین واشار باصبعیه
فسبقتها کما سبقت هذه هذه کما سبقت الوسطی المسبحة فی الطول وهر یکی را ملت امت بیش
نبود وهر چیه لیکن ترکان است همه امت او نه ما بحکم فهو والحکم نزلت کما قال بعثت الی الاسود
والاحمر والی الخلق کافة وهمکان از تفرقه قدم در دایره جمع نهادند واین مهتر اندایره جمع برای
نجات خلق بتفرقه آمد واین را تراجع گویند بل تنزل گویند تراجع نفوس تا شد وتنزل از مکارم
الاخلاق دید کما قال صلی الله علیه وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ودروی نزلت لاتمم مکارم
الاخلاق بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم قلوب الخواص من العلماء با الله خوانی العیب
فیها راهین حقه وبینات بین ودلایل توحید وشواهد ربوبیت فنادونا الحقایق قلوبهم وکل
شی بطلت من وطنه هر چیزی که بوینداز معدن وموطن خود جوینند دربشا فرونند تصدف بیخ

کوسکی

کوسکی او ست آفتاب رخشان از برج فلک جوینند که مطلع او ست عسل مصفی از نحل جوینند که معدن
او ست نور معرفت ووصف ذات احدیت اندر دلهای عارفان جویند چه دلهای ایشان قانون معرفت
وسرهای ایشان کان نجتاری جواهر دل عارف بحیات پر آینه است که کل دراین کند هم چنو که کل
در پرآینه میکند تا آتش در آن کند کلاب از آن بیرون نیاید وبوی نوهد همچنین تا آتش محبت در دل
زنده آب اندر باران نشود دکل معرفت بوی نوهد بر طریقت گفت آتش که در دل زندی بود با شد
نه زنده کان خاین جواهر دلخسبت ونه آتش ویلو و دز زندگان هیچ بباد دخنه وجان وانسه دست
ملخوه بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم درایی آیه اشارتیات ودرایی اشارت بشارتی
که حق جل جلاله که قرآن در دلهای دانایان وهوشیاران ومصطفی صلوات الله وسلامه علیه گفت
لو کان القرآن فی اهاب ما مسته النار اگر این قرآن در پوست کا ونهاده بودی با آن پوست با آتش نسوختی
پس چگونه مسلمانی که این قرآن در دل وی نهاده اند تا ایمان ومعرفت هم در پی تکه وا تا آتش فسوزد
یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة بزبان اهل تفسیر کسی را که در دین مصذب دارند ور نجاشد یا در ضیق
معیشت باشد بحکم این آیه هجرت کند جایی که از عذاب ودرنج ایمن باشد وفراخی معاش بیند وبزبان
اشارت بدوقت اهل معرفت هجرت بی فرماید قومی را که بر جاه وقبول خلق آرام دادند وبر علوم
تکیه کنند چنانکه حکایت کنند از ابو سعید حرانکه در شهر شدم ونام من خیس اتحاصر وقسم شهود
شده بود ودر کار مناظم بی دفتند چنانکه دوست خویش کاندست ما بیناد ربی داشتند
وا از یکی بصد دینار بی خرید ند ودر آن همی افزود ند با خود کفتم این نه جای تست از اینجا هجرت کردم
بجایی افتادم که مرا زندیق بخواندند وروزی دو نوبت بر من سنگ باران میکردند گوی خوش از
شهر وولایت ما بیرون بر هم اینجا مقام ساختم وآن رنج وبلایی کشیدم خوش وقتی بودم
وهم از ابراهیم ادهم حکایت کنند که در همه عمر خویش سه شادی بدلم رسید وآن سه شادی
نفس خویش را قهر کردم نوبتی در شهری تاظا که شدم سروپای برهنه میرفتم وهر کسی طعنه بر من
میزد ند یکی میکفت هذا عبد آبق من مولاه مرا این سخن خوش آمد با نفس خویش گفتم ای گریخته ومانده

وقت آن نیامد که بطریق صلاح درآیی دوم شادی آن بود که در کشتی نشسته بودم و سخن در میان آن
جماعت بود و کسی را از من حقیرتر نخواندند بجز هر ساعتی بیامدی و دستی در قفای من زدی
سوم آن بود که در شهر ملطیه در مسجدی سر بزانوی حسرت نهاده بودم و درو داری کرد و کاستی خود
افتاده بی حرمتی بیامد و بند ببند بکشاد و آب بر من ریخت و گفت یا شیخ خذ ماء الورد نفس من در آن
ساعت از آن حقارت خوش نیست گشت و دل من بدان شاد شد و آن شادی ناپایدار که عزت دهی
خود تحفه سعادت یافتم پیر طریقت گفت بیا معرفت که در سر الله و مستدرج در نعمت الله و مغبون
بنشاه خلق جائی که ترا بود شد کی که معرفت باشی و چون خلق ترا ستایند کی که مغبون باشی و چون نعمت
ر ترک باشد کی تا مستدرج باشی کل نفس ذائقة الموت هر نفسی جستن مرگ است و هر کسی را آن
کند به حرکت راهی بیخود بگذشتی و شراب آشامیدی سید عالم صلوات الله علیه پیوسته
امت را این وصیت کردی که اکثروا ذکر هادم اللذات نه نهادت را فراموش مکنید و از آمدن او
غافل مباشید ابراهیم ادهم سؤال کردند که ای قدوة اهل طریقت آنچه سعی بود که درویشی با به
باید بدآمد تا بلخ شاهی از سر نهادی و لباس سلطانی از تن برکشیدی و مرقع درویشی در پوشیدی
و محنت فقر برای اختیار کردی گفت آری روزی بر تخت پادشاهی نشسته بودم و بر چهار بالش
سلطنت تکیه زده که ناگاه آینه در پیش روی من داشتند در آن آینه نگاه کردم منزل خود در خاک
دیدم سفری دراز در پیش و زادی نه یافته دیدم بی طاقت نه قاضی عدل دیدم و مرا حجتی
ایمنی دیگر بساط امل تو کوته باد کشیدند تا قاف تا قاف بگیرد باری نیک که صاحب تاب و تب
چه می گوید والله ما رفعت قدما الی وضعتها و ما اکلت لقمة و ظننت انی ابلعتها
گفت بدان خدای که مرا براستی بخلق فرستاد که قدمی از زمین برنداشتم که گمان بردم که پیش از آنکه زمین
توانم نهاد و هیچ لقمه در دهان ننهادم که چنان پنداشتم که من آن لقمه پیش از آنکه فرو توانم برد
او که سید اولین و آخرین و مقتدای اهل آسمان و زمینست چنین می فرماید تو مغرور و غافل
امل دراز در پیش نهاده و صد ساله کار و بار ساخته و دل بر آن نهاده مگر نداری که این دنیا عالم

الاعتذار

سرای غرورست نه سرای سرور سرای غرامتست نه سرای قرار بیت تا کی اندر دار الغروری ساختن دار البلوی
تا کی اندر دار الفراری ساختن دار القرار ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار ای خداوندان قال الاعتذار
پیش از آنکین جان عذر آور فرو ماند ز نطق پیش از آنکین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار
ای غافل بی حاصل ای چند تنی تشنه آمیزی و تاکی دمات آن نبری گاه چون شیر هر چه پیش آیدت
شکنی گاه چون گرگ هر چه بینی دری گاه چون کلاغ برگ ها دانه می دزدی گاه چون آهو در مرغزار
آرزو می چری خبر داری که این دنیای که تو در آنی تا بی ترا فریبد و دل هر دوست میکشد و هوی
واهیاست سرای بی سرمایگان و سرمایه بی دولتان بازیچه بیکاران و ما هذه الحیوة الدنیا
الا لعب و لهو و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون دنیا معشوقه ناکسانست و دعای بی سر
و سامانت دوستی بی وفا و دایه بی مهر دشمنی بر کرد با الحجی که هر بامداد که نوانه شبانگاه بکشد
و هر کرا امله در دل بشادی بفروزند دیگر در دل بآتش جلال بسوزند شعر احلام نوم او کظل زائل
ان اللبیب بمثلها لا یخدع و فی بعض الکتب ان الدنیا دار من لا دار له و مال من لا مال له یجمع
من لا عقل له و یعادی من لا فهم له همومها دایم و سرورها ما بکلی و نعیمها زایل بیت
اگر در قصر شادان را ملک دنیا بیقی ترا با آن همه عشق این جادو چه کار و کودکی ذکر از حدث
بحشم تو ما زنکلها که در بلعت جادوئی وان الدار الآخرة لهی الحیوان و هیچ لهو و لعب در چشم
کجا آید کان حیوة طیبه و زندگانی جاوید داند خدا را دوستانی اند که زندگانی ایشانرا هیچ نیست
و هم زوال زندگانی ایشان بمشاهدت و معاینت زندگانی ذکر را نیز اهل است و زندگانی جاوید
تن فنا مرد را از زندگانی حیوة و یا بغا که نه ایشانرا که یک طرفة العین محجوب نه اند و هیچ محجوب
ماند ز نوع ماند بیت غم کی خورد انکه شاد بماند پیش توتی تا کی بماند که زندگانی تو بی
صفت و پیرشان جوانمردان حیث والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ای الذین نورهم
بالمجاهدات زینا سرائرهم بالمشاهدات شغلوا ظواهرهم بالوظایف لا بالا وصلنا الی سرائرهم اللطایف
جاهدوا ادبی بر جمع بیان سه نوع است یکی جهاد با باطن با هوا و با نفس و یکی جهاد بظاهر با اعدای دین

و کفار زمین سوم اجتهاد با قامت حجت و بیان حق و حقیقت هر چه بر تو ظاهر شود در دم کفار آن
جهاد کنید هر چه در اقامت حجت و طلب حق و کشف شبهه باشد آن را اجتهاد گویند و هر چه در
باطن بود در رعایت عهد الهی مراد را جهد گویند الذین جاهدوا فینا سان هر سه حالست که بظاهر جهاد
کند جهت نصیب وی اکه با اجتهاد کند جهت نصیب وی عصمت بخش وی کسی که در نعت جهد بود
کرامت وصل نصیب وی و شرط هر کسی آنست که آن جهد که فی الله است تا هدایت خلعت وی بود
بکه گفت و ان الله لمع المحسنین چون هدایت دادم من با وی باشم و وی با من باشد با نحال بنده
می گوید الهی بعنایت هدایت دادی بعوض نوع خدمت دو باییدی به مقام آب قبول دادی
نظر خویش من بمحبت رسانیدی اکنون سزد که تمام مکن آنچه آغاز کردی و نبایی که خود افراشته بجز ما
خراب مکن الهی بر ضعیفان رابتاهی ناصدان را برس راهی واجدان را گواهی چه بود که افزایی و نکاهی
بیت روضه روح من رضای تو باد قبله کام من رای تو باد هر چه از من بجهان نیم
باید که خاک پای تو باد

سورة الروم شصت آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الم منم خدا و نیم دانا غلبت الروم فی ادنی الارض غالب شدند لشکر روم که نزدیک زمین از زمین عرب
بودم و هم من بعد غلبهم و در پس آن غلبه که بر آن سیغلبون غلبه خواهند یافت فی بضع سنین
در اندی سال لله الامر کار خدایراست من قبل در غلبه فارس بر روم و من بعد و در غلبه روم بر فارس
و یومئذ یفرح المؤمنون و در آن روز شادان خواهند شد مومنان بنصر الله بیاری دادن خدای تعالی
ینصر من یشاء نصرت دهد خدای تعالی هر کرا خواهد و هو العزیز الرحیم و اوست توانا مهربان وعد الله
لا یخلف الله وعده وعده اسباب و الله تعالی وعده خویش را خلاف نکند و لکن اکثر الناس لا یعلمون
و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند یعلمون ظاهرا می دانند آنچه پیش چشم ایشانست من الحیوة الدنیا در کار
این جهانی و هم عن الآخرة هم غافلون و ایشان از کار آخرت غافلانند اولم یتفکروا فی انفسهم آیا اندیشه
نکنند در دلهای خویش ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما که نیافرید الله تعالی آسمانها و زمینها و آنچه میان

انفسهم

الا بالحق مگر براستی و درستی و اجل مسمی و اجل نامزد کرده و ان کثیرا من الناس و فراوانی
از مردمان بلقاء ربهم لکافرون بدیدن پدید کار خویش کافرند اولم یسیروا فی الارض آیا نروند در زمین
که سیر کنند فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم تا به بینند که چگونه است سرانجام آنان که پیش از ایشان بودند
کانوا اشد منهم قوة و حال آنکه با نیرو تر از ایشان بودند و اثاروا الارض و زمین را زیر و زبر کردند
کشت و عمروها اکثر مما عمروها و عمارت کردند پیش از آنکه عمارت کرده بودند و جاءتهم رسلهم بالبینات و آمدند
با ایشان پیغمبران ایشان با نشانهای روشن و نشانهای راست فما کان الله لیظلمهم و الله تعالی ظالم نبود بر ایشان
و لکن کانوا انفسهم یظلمون و لیکن ایشان بر خود و خویشتن ستم کردند ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای
پس سرانجام ایشان که بدی میکردند بد بود ان کذبوا بآیات الله از بهر آنکه تکذیب کردند سخنان خدای تعالی را
و کانوا بها یستهزؤن و ایشان آن را افسوس میکردند الله یبدؤا الخلق الله تعالی آفرینش را آغاز
میکند درین جهان ثم یعیده پس فرا پدید می آید در آن جهان ثم الیه ترجعون پس همه شما
با او باز خواهید گشت و یوم تقوم الساعة و روزی که رستاخیز پای شود یبلس المجرمون کافران که
خداوند جرم اند فرو مانند خاموش و نومید و لم یکن لهم من شرکائهم شفعاء و ایشان را بنجات مر شریکان
خدای داشتند هیچ از ایشان را شفاعت نکند و کانوا بشرکائهم کافرین و با انباز آن خویش کافر شوند آن روز
و یوم تقوم الساعة و روزی که قیامت آشکارا شود یومئذ یتفرقون در آن روز از هم جدا شوند و متفرق
فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اما ایشان که گرویدند و کارهای نیکو کردند فهم فی روضة یحبرون
ایشان در مرغزار بهشت شادی زیند و اما الذین کفروا و اما ایشان که بگرویدند و کذبوا بآیاتنا و تکذیب
کردند سخنان ما را و لقاء الآخرة و بدیدن روز قیامت کافر شدند فاولئک فی العذاب محضرون و آن
گروه در عذاب حاضر کرده شدگانند فسبحان الله پس پاکی و دوری خدای راست سزای و ستایش
حین تمسون در آن هنگام که در شبانگاه بوید هنگام نماز دیگر و حین تصبحون و در بامداد شوید نماز
نماز بامداد و له الحمد فی السموات و الارض و مر او راست ثنا و ستایش بسزا در آسمانها و زمینها براستی
او را خدای خواندن و عشیا و شبانگاه که نماز نماز شام است و نماز خفتن و حین تظهرون و هنگام نماز پیشین

که در آن باشد یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ بیرون می آید مرده را از زنده وَیُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ و بیرون می آرد دیگر
مرده را از زنده وَیُحیِی الأرضَ بَعدَ مَوتِها و زنده می کند زمین را بعد از مردگی آن وَکَذٰلِکَ تُخرَجُونَ
و همچنین از قبرها کو بچنین بیرون آرند که مرده نبات بیرون می آید الم غُلِبَتِ الرُّومُ این سوره
الروم مکی است سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف و هشتصد و نوزده کلمه و شصت آیه جمله
بمکه فرود آمده مکی است الا آیه فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون الآیه در دین سوره منسوخ نیست
ان وعد الله حق محکم است باقی آیه ولا یستخفنک الذین لا یوقنون منسوخ است و در فضیلت این سوره
ابی بن کعب روایت میکند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الروم کان له من
الاجر عشر حسنات بعدد کل ملک سبح الله بین السماء والارض وادرک ما ضیع فی یومه ولیلته الم
قسم وقد ذکرنا فیما سبق شرحه وجواب القسم لقد مضمر فیه تقدیره لقد غلبت الروم وقد بماضیین کما قال
ابوجاد که حصرت صد و رهم والغلبة الاستیلاء علی القرن بما یبطل مقاومته فی الحرب والقلب صد
یقول غلبا وغلبة طلبا والغلب والغلب ولحد به کقوله حلبا و سلبه وقیل هو الغلبة فحذف التاء غلبة
منه کما حذف من قوله واقام الصلوة واقام الصلوة واما هو اقامة والروم جمع رومی کما دین و فرس فی ادنی الارض
یعنی فی اقرب ارض الحجاز منهم وهی اذرعات و بصری وهی فی الشام الی ارض العرب والبضع اسم الثلث
والخمس والسبع والتسع ومعنی الآیة غلبت فارس الروم فی اقرب ارض من ارض الشام الی ارض العرب
وقیل الی ارض فارس وهی ارض الجزیرة وقیل هی ارض الاردن وفلسطین وهم من بعد غلبهم ای الروم من بعد
غلبة فارس ایاهم سیغلبون فارس فیما دون عشر سنین سبب نزول آیه بر قول جمهور مفسران آنست
که میان اهل فارس و اهل روم قتالی رفت مشرکان مکه میل داشتند بعجم که اهل فارس بودند
و میل اشتد که ایشان را همیشه بر روم غلبه باشد و نصرت ازیرا که ایشان را کتاب نبود و بت پرست
بودند همچو ایشان و مسلمانان نصرت و غلبه روم میخواستند بر فارس ازیرا که اهل روم اهل کتاب بودند
و قصه آن قتال که میان روم و فارس رفته آن بود که کسری که پادشاه عجم بود لشکری پیش فرستاد بروم و مهتری را شهر براز
نام را ایشان سرور و امیر کرده بود و قیل شهریار و قیصر روم لشکری نامزد کرده بقتال ایشان و مهتری را

وایشان

را ایشان امیر کرد نام وی یحنس هر دو لشکر در اذرعات بهم رسیدند یا در زمین جزیره یا در طرف شام
بر اختلاف اقوال علما و فارسیان بر رومیان غلبه کردند و خبر بمکه رسید مسلمانان بر آن اندوهگین
گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و با مسلمانان گفتند بشماتت که اهل کتاب شما اید و رومیان
ترسا اند ایمان خوانده بیکدیگر برادران ما از عجم بر رومیان که برادران شما اند غلبه کردند و ما با شما اگر قتال کنیم ما
همان حکم کنیم و بر شما غلبه کنیم رب العالمین این آیه فرستاد غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد
غلبهم سیغلبون فی بضع سنین خبر داد که فارسیان بر رومیان غلبه کردند تا نه سال پس رومیان
بر فارسیان غلبه کنند ابوبکر صدیق برخاست و در انجمن کفار گفت شادی و شماتت برای چه
میکنید عن قریب خواهید دید که رومیان بر فارسیان غلبه کنند و نصرت یابند پیغمبر ما از این ما را
چنین خبر داده ابی بن خلف الجمحی گفت دروغ میگوید این سخنان بود ابوبکر در جواب گفت انت اکذب
یا عدو الله ای دشمن خدای تو دروغ میگویی پس از قبل تعالی میانه ایشان گفتند که و بیدیم ماده اشتر
عوض گرو داشت شود ده اشتر میانه عقد مراهنت بسته تا بدین سه سال و در آن وقت عقد
مراهنت بستن و قمار باختن حلال بود و آیه تحریم قمار فرود نیامده بود پس ابوبکر صدیق آن حال را بعرض
رسول خدا رسانید رسول فرمود که مراهنین گفته که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا نه بود در
مدت و در مال هم بیفزا پس ابوبکر صدیق برفت و شتران را صد کرد و مدت را نه و این عقد ببست
و ضمانا از یکدیگر ستدند تا غزاء احد پیش آمد و ابی بن خلف بدست رسول الله کشته شد و بجهنم رفت
و بعد از آن در نه هفتم حدیبیه سال هفتم از وقت مراهنت خبر رسید بمکه که اهل روم غلبه کردند
بر اهل فارس و دیار و اطلال ایشان ویران شد و شهرستان روم اکنون باکند ابوبکر صدیق آن صد شتر
از ورثه ابی بستد و بخدمت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه آورد رسول الله فرمود تصدق به
صدیق آن شتران بفرمان مصطفی همه بصدقه داد ابو سعید خدری گفت روز بدر بود که اهل روم
بر اهل فارس ظفر یافتند و ما که مسلمانان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم رب العزت همانروز اهل کتاب
را بر مجوس نصرت داد و اهل اسلام را بر مشرکان نصرت داد ابوبکر صدیق در آن روز همه ایشان را غنیمت

از مشرکان برداشت و هم مال مراهنت از ورثه ابی بن خلف بستد اما سبب غلبه رومیان بر فارسیان
بقول عکرمه و جماعتی از مفسران آن بود که شهر براز امیر ایشان آنکه بر روم غلبه کرد پیوسته در بلاد
روم خرابی میکرد و ایشان را مقهور می داشت فرخان برادر شهر براز روزی نشسته بود در مجلس
شراب با حریفان خوش گفت من در خواب چنان دیدم که من بر کرسی نشسته بودم این سخن بکسری رسید
در خشم شد و نامه نوشت بشهر براز که باید که چون نامه من بر تو رسد بر مضمون نامه واقف شوی
فرخان را سیاست کنی و سر وی بزدی بمن فرست شهر براز جواب کسری نوشت که فرخان مردیست
مبارز لشکرشکن شجاع و مرا در هر وقت بکار آید خاصه در جنگ دشمن اگر دل با وی خوش کنی در قتل وی
نپسندی صواب باشد کسری در جواب نوشت که در لشکر من امثال وی بسیارند تو فرمان بردار باش
و تعجیل هر چه تمامتر سر وی بزدی بمن فرست شهر براز بیسار قدیکر همان مضمون نوشت و فرمان وی
در قتل فرخان بجای خود نرسانید کسری را خشم بر خشم افزود و برید بفرستاده بر اهل فارس که شهر براز
را از حکومت معزول کردم و فرخان بجای وی نشاندم او را پیشوا خود دانید و اطاعت وی بجای آرید
و پروانچه آن برید داد و گفت که چون فرخان بر سر حکومت نشیند و بر آن و در استقرار شود این پروانچه
بدو ده فرخان چون کاغذ را برخواند نوشته بود که در حال شهر براز را بقتل رسان فرخان شهر براز را
حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان کسری شهر براز گفت مرا امان ده تا وصیت نامه بنویسم سبط
بخواست و صحیفه بیرون آورد در معنی مراجعت وی با کسری بسبب قتل فرخان گفت سه دفعه
بقتل فرخان مرا فرمان آمد و هر بار مراجعت کردم و تو بیک نوبت که او بنوشته مرا هلاک خواهی کرد
فرخان آن سلطان از تخت برخاست و ملک را با شهر براز تسلیم کرد و آن حال و قصه پوشیده
داشت و شهر براز نامه نوشت بقیصر روم که مرا بتو حاجتی افتاده که به پیغام و نامه راست نمی آید
و میخواهم که بنفس خود ترا ببینم فلان روز فلان محل حاضر شو تو با پنجاه مرد رومی و من با پنجاه نفر فارسی
همچنان کردند چون بهم رسیدند و ترجمان در میان نداشتند که سخن ایشان بیکدیگر بیان می کردند
شهر براز گفت هر چه از ما بشما رسید از غلبه و نصرت و تخریب دیار و بلاد همه بسبب من بودم

و از من

و برادرم فرخان و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوت ما بشما آمد و کسری بما حسد برد
و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاک کند اکنون ما از وی برگشتیم و او را خلع کردیم و با تو
دست یکی خواهیم داشت تا بجنگ او رویم و او را مقهور و مخذول کنیم قیصر آن حال پسندید
و با وی عهد بست که با یکدیگر کشند که ترجمان باشد تا آنکه سر باشد که از دو کس
در گذرد چون باند و شتا جاه آشکارا شود پس آن دو ترجمان را هلاک باید کرد و حق
الامر آن دو بیچاره ترجمان را هلاک ساختند و از آنجا بازگشتند و بقتال اهل فارس رفتند و رب
العالمین ایشان را بر اهل فارس نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند اینست که رب العزت فرمود وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین وفی هذه الآیة دلالة علی صحة نبوة النبی صلی الله علیه
وآله وان القرآن عند الله عز وجل لانه اخبر بما سیکون ثم وجد المخبر علی ما اخبر لله الامر من قبل ومن بعد
بما هو فرقان علی الغایة والمعنی من قبل دولة الروم علی فارس ومن بعدها فای الفریقین کان لهم الغلبة
فهو بامر الله وقضائه وقدرته وقیل لله المشیة التامة والارادة النافذة من قبل هذه الوقائع ومن بعدها
یرزق الظفر من یشاء ویجعل الدین علی من یشاء وقیل لله الامر من قبل کل شیء ومن بعد کل شیء ویومئذ یفرح
المؤمنون یعنی یوم تغلب الروم فارس یفرح المؤمنون بنصر الله لان ذلک وقع یوم بدر وکان المؤمنون
فی الظفر والغنیمة بالاعداء والاسر والفداء یعنی آن روز که روم بر فارس غلبه کردند روز بدر بود که مؤمنان
و مسلمانان بنصر الله تعالی شاد شدند که همه غنیمت و ظفر بود و دشمن و هم فداء اسیران وقیل یفرح
المؤمنین بما کان تحقیق الله ما وعدهم وتصدیق رسوله لانه اخبرهم بما سیکون وکان کما اخبرهم وکان
ذلک معجزة للنبی صلی الله علیه وسلم وقیل یفرح المؤمنون بنصر الله للنبی بقتل الکفار بعضهم بعضا لیکون ن
زجرهم واما بهلاک بعض الکفار لا نظهور الکفار کما ظهر بقتل الظالمین بعضهم بعضا لیکون
فرجهم واما بهلاک بعض المشرکین وخروجهم من بیت المقدس فکان احدی آیات نبوته وقیل هذا الکلام
علی قوله یفرح المؤمنون ثم استانف فقال ینصر الله ینصر من یشاء من اولیائه فیکون الها متصلا بصرهم
العزیز فلا انتقام من الکفار الرحیم فی التمکین والنصر للمؤمنین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فارس

نطحة او نطحتان ثم لا فارس بعدها ابدا والروم ذات قرون كلما ذهب قرن خلف قرن هيهات الى آخر الابد
وعد الله نصب على المصدر اي وعد وعده فلا يخلفه وهو راجع الى قوله سيغلبون بين هذا النوع
نجزيك به ايها النبي من نصر الروم على اهل فارس هو وعدا وعدا مستحضا وهو يجيء لهم ويجوز ان يكون
راجعا الى قوله يفرح المؤمنون بنصر الله لانه وعد المؤمنين النصر على الكافرين ولكن اكثر الناس لا يعلمون
صحة وعده وهم الكفار الذين لا يصدقون بان هذا الجنس عند الله يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا
اي يعلمون ما يشاهدونه على ما غاب عنهم مثل العاقل المميز وقيل يعلمون امر معاشهم وزراعاتهم
وتجاراتهم ووجوه اكتسابهم وهم عن امر آخرتهم وما لهم فيها من النجاة من عذاب الله غافلون لا
يتفكرون فيها بغفلة المؤمنين بترك الاستعداد لها وغفلة الكافرين بالجحود بها قال الحسن بلغ والله
من علم احدهم انه ينقر الدرهم بظفره فيخبرك بوزنه ولا يحسن يصلي اولم يتفكروا في انفسهم هذا من بسط
القرآن فان التفكر لا يكون الا في النفس وقيل معناه اولم يتفكروا في خلق انفسهم ليخرجوا عن الغفلة
وقيل اولم يتفكروا ليعلموا انهم يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون وقيل اولم يتفكروا
في انفسهم فيعرفوا بدايع صنع الله فيها فيعلموا من ذلك ان الله عز وجل لم يخلق السموات والارض وما بينهما
من العجايب عبثا وانما خلقها بقوله الحق ولاقامة الحق يعني لاقامة الثواب والعقاب على العمل
وقيل بالحق يعني بالعدل لحكمة ليعتبر بها عباده ويستدلوا على وحدانيته وقدرته واجل مسمى يعني الى
اجل مسمى اذا بلغ ذلك الاجل انتهاء الجزاء فاعلم الله تعالى انا الذي خلقهم ولم يكونوا شيئا ثم صيرهم
احوالا واطوارا حتى صاروا رجالا قادر ان يعيدهم بعد فنائهم خلقا جديدا ثم يجازي المحسن منهم باحسانه
والمسيء باساءته لانه العدل لا يحيف في حكمه ولا يجور وان كثيرا من الناس يعني الكفار بلقاء ربهم لكافرون
اي بالبعث بعد الموت لجاحدون اولم يسيروا في الارض يعني اولم يسافروا اولئك الكفار في ارض الله فينظروا
الى آثارهم من قبلهم من الامم فيعتبروا وقيل معنى ينظر المرء ما قدمت يداه وانما امرهم بالسير في الارض
لمشاهدة آثار المهلكين قبلهم لما عصوا الله ولعنهم الشك عن صدق ما يخبر عنهم والكلام عند قوله
من قبلهم تام ثم استانف الخبر عن صفاتهم فقال كانوا اشد منهم قوة اي الامم الماضية كانوا اشد قوة

من قريش

من قريش واثاروا الارض اي قلبوا وجه الارض لاستنباط المياه واستخراج المعادن والقاء البذور فيها
للزراعة والاثارة تحريك الشيء حتى يرتفع ترابه وعمروها اكثر مما عمروها فيه ثلثة اوجه احدها
من العمارة اي بنائهم اكثر فيه من بناء هؤلاء والثاني من العمر اي سكنوا بها
كقوله واستعمركم فيها والثالث من العمارة اي عمروا الارضين بالزراعة والغراس وانما قال ذلك
لانه لم يكن لاهل مكة حرث وزرع وجاءتهم رسلهم بالبينات فلم يؤمنوا فاهلكهم الله فما كان
ليظلمهم الظلم ثلثة اوجه وضع الشيء في غير موضعه واخذ الشيء قبل وقته والنقصان وقوله فما
كان الله ليظلمهم اجتمع فيه المعاني الثلثة اي لم ياخذهم قبل بعث احدهم ولا ينقص منهم شيئا فما قدر
في ارزاقهم ولا وضع العذاب في غير موضع ولكن كانوا انفسهم يظلمون بارادة موارد الهلاك ثم كان
معطوف على خبر مثل ولي اي جاءتهم رسلهم فكذبوهم واهلكوا ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوأى كان
عاقبتهم الهلاك والسوأى مصدر كالرجعى والبشرى وهي تانيث سوء كالاكبر والكبرى وهي الحلة التي
تسوء صاحبها عند ادراكه اياها وهي النار وقيل السوأى اسم لجهنم كما ان الحسنى اسم للجنة قرأ اهل الحجاز
والبصرة عاقبة بالرفع اي ثم كان آخر امرهم السوأى وقرأ الآخرون بالنصب على خبر كان وتقديره ثم كان
السوأى عاقبة الذين اساؤا ومعنى اساؤا اشركوا ان كذبوا اي لان كذبوا او بان كذبوا بآيات الله
وقيل تفسير السوأى بعده وهو قوله ان كذبوا يعني ثم كان عاقبة المسيئين التكذيب حملهم تلك
السيئات على ان كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن الله يبدأ الخلق في الدنيا ثم يعيده
في الآخرة تقول بدأ يبدأ بدأ وابتدأ يبتدئ ابتداء والابتداء نقيض الانتهاء والبدء نقيض العود
ثم اليه ترجعون لفصل القضاء بينهم وليجزي الذين اساؤا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى
قرأ ابو بكر وابو عمرو يرجعون بالياء والآخرون بالتاء ويوم تقوم الساعة يبلس المجرمون يبلس المشركون
من جميع الخيرات ومن شفاعة الشافعين وقيل ينقطع كلامهم وحجتهم ويتحيرون ولم يكن لهم من
شركائهم اصنافهم الشركاء اليهم على معناهم كانوا يجعلون لها قسطا من اموالهم ويودون ذلك
لها حقا فيما يملكون نصيبها الى انهم شركاؤهم في اموالهم والمعنى لم يكن لهم من اصنامهم التي عبدوها

ليشفعوا شفعاء وكانوا يعني يكونون وجاء بلفظ الماضي كاكثر الفاظ القيامة بشركائهم كافرين اي
جاحدين متبرئين يتبرءون ويتبرأ منهم كقوله اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ويوم تقوم الساعة
يومئذ يتفرقون هذا التفرق مفسر في قوله فريق في الجنة وفريق في السعير وهو تفسير قوله
يصدعون وجعلنا بينهم موبقا واستاذوا اليوم قال مقاتل يتفرقون بعد الحساب الى الجنة
والنار فلا يجتمعون ابدا ثم بين على اي وجه يتفرقون فقال تعالى فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات
فهم في روضة يحبرون وهي البستان الذي في غاية النضارة الخضرة يحبرون يسرون والحبرة
السرور وقال ابن عباس يكرمون يقول حبره اي اكرمه وقيل ينعمون والحبرة في اللغة كل نعمة حسنة
والتحبير التحسين الذي يسر به وقيل للمداد حبر لانه يحسن به الاوراق والعالم حبر لانه يتخلق
بالاخلاق الحسنة وقيل هو السماع في الجنة يعني يتنعمون ويتلذذون بسماع الغناء قال الاوزاعي
اذا اخذ في السماع لم يبق في الجنة شجرة الا وردت وقال ليس احد من خلق الله احسن صوتا من اسرافيل
فاذا اخذ في السماع قطع على اهل سبع سموات صلوتهم وتسبيحهم وانما قال في روضة بالتنكير لان
المراد كل واحد منهم بمنزلة رجل في روضة موصوفة لطيب ما فيه وحسنه وخص الروضة
بالذكر لانه ليس عند العرب شيء احسن منظرا ولا اطيب نشرا من الرياض وروى ابو هريرة رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين كما بين السماء
والارض والفردوس اعلاها واوسطها محلا ومنها تتفجر انهار الجنة وعليها يوضع العرش يوم
القيمة فقام اليه رجل فقال يا رسول الله اني رجل حبب الي الصوت فهل في الجنة صوت حسن
به فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ان الله ليوحي الى شجرة في الجنة ان اسمعي
عبادي الذين اشتغلوا بعبادتي وذكري عن عزف البرابط والمزامير فترفع صوتا لم تسمع الخلايق
مثله قط من تسبيح الرب وتقديسه وروي ان اعرابيا قال يا رسول الله هل في الجنة من سماع
قال نعم يا اعرابي ان في الجنة لنهرا حافتاه الابكار من كل بيضاء خوصانية يتغنين باصوات لم تسمع
الخلايق بمثلها قط فذلك افضل نعيم اهل الجنة وسئل ابو هريرة هل لاهل الجنة من سماع قال نعم

نعم

اصلها من ذهب واغصانها من فضة وثمرتها اللؤلؤ والزبرجد والياقوت يبعث الله سبحانه وتعالى ريحا
فيحك بعضها بعضا فما سمع احد شيئا احسن منه قوله واما الذين كفروا وكذبوا بآياتنا ولقاء
الآخرة يعني بآيات القرآن والبعث بعد الموت فاولئك في العذاب محضرون والاحضار انما يكون
على اكراه فيجابه على اكراهه اي يحضرون العذاب في الوقت الذي يحبر فيه المؤمنون في الروضات
من الجنان فسبحان الله اي سبحوا الله ومعناه صلوا لله فهو مصدر موضوع موضع الامر كقوله فضرب
الرقاب والتسبيح الصلوة ومنه سمي صلوة الضحى فسبحان الله حين تمسون اي صلوا لله حين تدخلون في
المساء وهو صلوة المغرب والعشاء وحين تصبحون اي تدخلون في الصباح وهو صلوة الصبح وله الحمد في
السموات والارض قال ابن عباس يحمده اهل السموات والارض ويصلون وعشيا اي صلوا لله عشيا يعني صلوة
العصر وحين تظهرون تدخلون في الظهيرة وهو صلوة الظهر قال نافع بن الازرق لابن عباس هل تجد
الصلوات الخمس في القرآن قال نعم وقرأ هاتين الآيتين وقال جمعت الآية الصلوات الخمس ومواقيتها
حمل بعض المفسرين على التسبيح الذي هو قول سبحان الله الآية تقول سبحان الله في صلوتكم المفروضة في هذه
الاوقات وروى ابو هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حين يصبح وحين
يمسي سبحان الله وبحمده مائة مرة لم يات احد يوم القيامة بافضل مما جاء به الا احد قال مثل ما قال او زاد
عليه وقال صلى الله عليه من قال سبحان الله وبحمده في يوم مائة مرة حطت خطاياه وان كانت مثل زبد البحر
وقال صلى الله عليه وسلم كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان حبيبتان الى الرحمن سبحان الله
وبحمده سبحان الله العظيم وعن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من قال حين يصبح فسبحان الله
حين تمسون وحين تصبحون الى قوله وحين تظهرون ادرك ما فاته في يومه ومن قالها حين يمسي ادرك ما
فاته في ليلته وعن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يكال له بالقفيز
الاوفى فليقل سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون الى قوله وكذلك تخرجون سبحان ربك رب العزة
عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من قال سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون هذه الآيات الثلث من سورة الروم وآخر سورة الصافات

در کل صلوة یصلیها کتب له من الحسنات بعدد نجوم السماء وقطر المطر وعدد ورق الشجر وعدد تراب
الارض فاذا مات اجری له بکل حسنة عشر حسنات فی قبره وکان ابراهیم خلیل صلوات الله علیه
یتوضأ فی کل لیلة دو سه مرات یخرج الحی من المیت ای یخرج البشر الحی من النطفة المیتة ویخرج النطفة
المیتة من البشر الحی وقیل یخرج الکافر من المؤمن والمؤمن من الکافر وفی بعض الاخبار یخرج النخلة من النواة
والنواة من النخلة والحبة من السنبلة والسنبلة من الحبة ویحیی الارض بعد موتها فیخرج نباتها وزرعها
وثمارها واشجارها بعد خرابها وجدوبها کذلک یحییکم بعد مماتکم فیخرجکم احیاء من قبورکم الی موقف
الحساب وکذلک تخرجون قرأ حمزة والکسائی تخرجون بفتح التاء وضم الراء وقرأ الباقون بضم التاء
وفتح الراء النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم بنام آنکه جان را جانست ودل را ایمانست بنام آنکه وصال
ابد وعلام در ذاتست وهر چه نه او همه عین تا فانست وهر چه نه یاد او همه محنت تمامانست بنام آنکه محو
او را علت نه صنع او را حیلت نه او را بدایت نه آخر نه او را نهایت نه در حکم او رب نه در ملک او
شبهت نه در قدر او ذلت نه در وجود او قلت نه هر چه کند کس با روی حجت نه و او را بهیچ چیز وهیچ کس
حاجت نه بنام آنکه هر چه خواهد تواند وهر چه تواند داند تو کی را بخواند کی با ما ند هیچ حکم در بقا نه نه
با وماند نه او کسی را بر منقبتی دانا دار که لیس کمثله شیء پیر طریقت گفت الهی تو آنی که از احاطت
اوهام بیرونی و از ادراک عقول مصونی نه بحافظ ظنونی نه مدرک عیونی کارساز هر مفتونی و فریادرس
هر محزونی در حکم بیچون و در ذات بیچند و در صفات بیچونی شعر جمال الشیء عن درک العیون
وعز لذاته عن الظنون وخامر فی الحشا ... فلا اصغی الی ... المنون قولا نسخ ولولا
من بعده و توالی بجونی تو شرابی با بضاعت داری با شرابی بی بضاعت چونی الهی الف
بلا نامی عرف کبریائی ولیم ما سامی شهد جمال نا ومکی من قربنا قام علی خدمتنا هر که جلال و
عظمت ما و کبریاء و عزت ما بشناخت از بلاء ما روی نگرداند هر که جمال و لطف ما بر نقطه دل او تجلی کرد از
درگاه ما روی نگرداند و یک لحظه از صحبت ما نشکیبد هر که امروز در خدمت ما خوی کرد فردا او را از
قرب و وصلت خود بهره بخشیم ای جوانمرد دل ما توحید او سیاره جان با حق و محبت او بدان و بپرداز

النفات مکن که هر که بیرا او بیان کرد تیغ غیرت دمار از جان او بر آرد و هر که از بلاء او بنالد دعوی دوستی
نباید مردی بود در عهد پیش مهتر عالم سلاطین دین او ذا عامر بن عبد القیس بکنشد بنی که بنده
دعا از نافله بایتها او چون سیاه بکوفت گفت با تبها و پیر اداء فرض نماز زیاده تشویش نکند بر عبد القیس
که باشد که او را بر اختیار حق اختیاری بود دیگر چون نه نوافل و فرایض وی خلل پیدا شد دوی سوی
آسمان کرده گفت پادشاها اگر چه طاقت بلا دارم طاقت باز ماندن از خدمت تو ندارم تا
مینهم تا از خدمت باز نمانم آنکه گفت کسی را بخوانید تا آیتی از قرآن بخواند چون بشنید که در وجد و طلع
حال برما بکرد در قنطار کار خود مشغول باشید بابها از وی جدا کرد و در وی نهاد ند و آن مهتر در وجد
استماع قرآن چنان بغیه بود که از آن الم خبر نداشت پس چون مقری خاموش شد شیخ بحال خود باز آ
گفتا ای پای بریده را بکلاب بشوئید و بمشک و کافور معطر کنید که بدرگاه خدمت رنج و پای
کام نهاده لله الامر من قبل ومن بعد قبل ایجاد ازلست و بعد ابد منی آفتست که الامر الازلی لله
والامر الابدی لله لان الرب الازلی والسید الابدی لله در ازل ابد خداست که یکانه و یکتاست
در امر وی نهایت و در علم وی غایت و در حکم وی جوابست حتی از مادر ازل بما او بود و بیماد در ابد همچ
مانست امر آن در ازاست که شب معراج با مهتر عالم گفت یا احمد کی بایه کام انتکی فاکون لک کالزائد
پیر طریقت گفت بتربت بی کنایانی ز ابد بسطت پسکی نامی ختم ز ابد سیا ناوی و آن منظری بابی
ناسیتو غایت شود جه نماید لله الامر من قبل ومن بعد جای دیگر گفت الا له الخلق والامر عالم خلق
را نهایت پیداست و عالم امر را نهایت نیست عالم خلق جائز الزوال و عالم امر واجب الدوام است
و تا مرد از عالم در نگذرد و او بنوره کم بعالم امر وسعادت نهاد خود ستمزی بایدشد و نسبت خلقیت
از فطرت معرفت باد باید بجای کی بیخواهی که تر را بعالم خلق کنه ری بود دوان نهاد کنودی بخاستن
و از نسبت خلقی وجهی چی باید برید تو را کی باید رنگی دو روزگاری همچنانکه بوقت درآمدن در سکی
بکار باید در بیرون شدن هم بدر باید تا شد چنانکه نطفه سرینی باید از نطفه تا علقه کرده آن علقه
در روزگاری موقوف کرد است تا مضغه شود همچنین تا مضغه تا بنظام و از عظام تا لحم آنکه مدتی در کی

بدار زندانی ده روزی آدم بر در آن قوت که از سر خود بریختی بر ما حق آشنا میشو هی تمام از صفت خود تمامی در
گذشت شایسته امر شد و بجد بلی عفت و بیحولیت دید آنکه این در قدر بروی زند که من المومنین
رجال صدقوا و بوی شد یفرح المومنون بنصر الله الیوم ترح وغدا فرح الیوم عمل وغدا جزاء الیوم
وغدا الطف به الیوم بکا وغدا القاهر چند که دوستان امر وزند را این سرای بلا و عنا همه در دست
اندوه و حسرت سوز اناالانادی وسوز ابجاد در دل خود دارند و هر چه سلو ایشانست فدا آن در د
میکند چنانکه آن جوانمرد گفت بیت اکنون باری بنقد دردی دارم کان در بصد هزار درمان
داود پیغمبر چون آن علت صغیره از وی برفت و نوحه و عتاب آمد تا دبوس بر آسمان بر نداشت
و یکساعت از تضرع نیاسود با این همه میگفت الهی چون ببخشی که اینت دیوی که دیدی که اینت
الهی بحق اذای کریه وانین در سینه من بینه تا هر گز از آن دیده رخانی نباشم ای سکین تو همیشه بی درد
بوده از سوز سوختگان بیخبر داری از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیدی
من که بخندم در همی یونیم پنهان که گریم آشکارا خندم ای دوست گمان مبر که من خوشنودم
آگاه نه که چون نیاد و دندم پیر طریقت گفت الهی نصیب بیچاره از این کار همه درد است مبادا کسی را که مرا
این درد بحث د رخی دادست بیچاره آنکس که از این قدرت خطاکم هر که بدین درد نشانه بارها د
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون در خبر است که فرداد در آن انجمن حشر همه
عظمی دنیار ایبادی تصورت پیر زنی آراسته که دیدار نه آمیم نظر اجزاء کمترین کی ایند کا خود
از درگاه عزت زمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین بنده خود را بتو دهم بی بدی
بدهم انکه فرماید که خاک کرد و نیست شو چنان نیست شود که هرگز دیده دنیا بر وی کسانه گشتند وطالب دنیا
سه گروه اند گروهی از وجه حرام جمع کنند هر چون که دست دهد منصب و قهر میکشند و از
سرانجام و عاقبت نیندیشند ایشان اهل عتاب اند و سزاوار عذاب مصطفی صلوات الله علیه فرمود
که هر که دنیا از حلال جمع کند از بهر تفاخر و تکاثر کردن کشد بهر تطاول چون بیاید بلا نهادن کی
اعراض چون دود قیامت با وی بخشم بود و که دنیای حلال طلب کرد بزینت و تفاخر حالش اینست شیرای

کر حلال طلب کرد حرام گیرد خورد و حالش چون بود گروه دویم دنیا بدست آرند از وجهی مباح چون
تجارات و وجوه معاملات ایشان اهل حساب اند در مشیت حق بر خبر است که من نوقش الحساب
عذب گروه سیوم اند دنیا بسد جوع وستر عورت قناعت کنند مصطفی صلوات الله وسلامه علیه
فرمود لیس لابن آدم حق فیما سوی هذه الخصال بیت یکنه و ثوب یواری عورته وجرف الخبز والماء
یعنی که راحب ایشان را نه حسابست و نه کتاب اگر عورت بپوشند و طعام بخورند خدمت حق را ا تا
بی نه بنصیب نفس خویش که شنید که برهرة حق میروند مصطفی گفت ایشانند که چون سر از خاک بر کنند
در وپهای ایشان چون ماه شب چهارده بود و در دستانشان که خلق دو گروه شوند ایشان در گروه اهل
وصلت باشند و ذلک فی قوله تعالی ویوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون فریق هم اهل الوصلة
وفریق هم اهل الفرقة فریق الجنة والمنة وفریق العذاب والمحنة فریق الفراق وفریق التلاق فاما الذین
آمنوا وعملوا الصالحات فهم فی روضة یحبرون میگوید دوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیرة
قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند من مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان
تمجید فی ریاض تحمید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فرمان آید بداود پیغمبر که یا داود بان
نغمت داودی و صوت شوراانگیز و آواز دلربای که ترا دادم زبور خوان با اسرافیل تو قرآن خوان یا موسی
تو توریة خوان یا عیسی تو انجیل خوان ای درخت طوبی تسبیح و تقدیس ما را زمان بگشای ای ما
ساکنان فردوس چه نشیند خیزید دوستان را استقبال کنید ای لهما سلسله فردوسی بر سر
بر سر مشتاقان ما نثار شو یا ای دوستان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید اندوه بسرآمد در
شادی بر آمد خیزید و طرب کنید در حظیرة قدس و خلوتگاه انس ما در وصیدد بالاش بانهید
ای مستان مجلس شاهدت ای مخموران خمر عشق ای عاشقان سوخته محو کاماند ندکوع د
بجوجی خون دل از کرده اند بدیرها دیدها باسدوصال ما تسکین داده کاه آن آمد که در شاهین
ما با سایید و بارغم از خود و نهید و شادی دم زنید ای طالبان شاد زید که شدند ند بکسای
دوان آرام کی یکه صبح زند بکسای تشنگان صبر کنید که چشمه زند بکسای غمهان شاد زید

که بنهان زند یکتای دوستان خویش باشید که اجابت زند یکتای مشتاقان طرب کیند که دیدار زند
فیکشف الحجاب ویتجلی لهم تبارک وتعالی فی روضة من ریاض الجنة ویقول انا الذی صدقتکم وعدی
واتممت علیکم نعمتی فهذا محل کرامتی فسلونی پیر طریقت گفت در مناجات کنتای خداوندگاراندل
دوستان تو به هدایت پیداست جان ها را آرزوی وصالت سیران وشیدا است چون تو بیسوای کیست
وچون تو دوست کجاست مر بادی نشانت وآیین فرداست بحیه یا نم پیغامت وخلعت رجاست
الهی نشانت پیدا وامی دل وغارت جان خلعت وصال در رسانیدن جلال حکومت که چون است
دور نیست کم سوا دیده روی خواهی کرد دانم که نشانه را دیدن خواهی کرد که نسیب وجمال تا یاب فردا دیدن خواهی
یارب چه چیز کجا است که خود خواهی کرد النوبة الاولى ومن آیاته ان خلقکم من تراب واز نشانهای توانایی ما ویکانگی
او آنست که بیافرید شما را از خاک ثم اذا انتم بشر پس اکنون شما مردمانی آشکارا تنتشرون ودر زمین
پراکنده میروید ومن آیاته واز نشانهای توانایی ویکانگی اوست ان خلق لکم من انفسکم ازواجا که بیافرید
شما را هم از تن شما جفتانی لتسکنوا الیها با ایشان می آرامید وجعل بینکم مودة ورحمة ودر میان
شما مهر بی ساخت ومهربانی افراخت ان فی ذلک لآیات که در آن نشانهای روشن است لقوم
یتفکرون مر گروهی که دریابند ومن آیاته واز نشانهای توانایی اوست خلق السموات والارض
آفرینش آسمانها وزمینها واختلاف السنتکم والوانکم وجدا جدا داد شما را زبانها ورنگها ان فی ذلک لآیات
در این نشانهای روشنست مر عالمیان را ومن آیاته واز نشانهای توانایی ویکانگی اوست منامکم
باللیل والنهار خفتن شما بشب وروز وابتغاؤکم من فضله وجستن شما از روزی او بجستن ان
فی ذلک لآیات لقوم یسمعون در آن نشانهای روشنست مر ایشان را که بشنوند ومن آیاته واز نشانهای
توانایی ویکانگی اوست یریکم البرق می نماید شما را درخشیدن خوفا وطمعا از بیم وامید
وینزل من السماء ماء وفرو می فرستد از آسمان آبی مبارک فیحیی به الارض بعد موتها تا زنده
کرداند بدان آب زمین را پس از مردگی آن ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون در آن نشانهای توانایی
اوست مر گروهی را که خرد دارند ودریابند ومن آیاته واز نشانهای توانایی اوست ان تقوم السماء والارض بامره

که می ایستد آسمان وزمین بفرمان او ثم اذا دعاکم دعوة پس آنگه که خواند شما را خواندنی من الارض اذا انتم تخرجون
از آنکه بیرون می آیید شما از زمین وله من فی السموات والارض ومر او راست هر چه در آسمانها وزمینهاست
کل له قانتون همه او را فرمانبردارانند وهو الذی یبدأ الخلق ثم یعیده اوست که می آفریند
خلق را پس باز آرد ایشان را وهو اهون علیه وآن باز آوردن بر او آسانتر وله المثل
الاعلى ومر او راست صفت یکانگی وبرتری فی السموات والارض در آسمانها وزمینها وهو العزیز الحکیم واوست
آن توانای دانا ضرب لکم مثلا من انفسکم بزد شما را مثلی از شما هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء
شما را بندگان شما هیچ انبازی هست فی ما رزقناکم در آنچه ما روزی دادیم شما را از مال دنیا فانتم فیه سواء که شما
با بندگان شما در آن مال ونعمت انباز باشید ویکسان تخافونهم تا بترسید از آن بندگان کخیفتکم انفسکم
چنانکه آزادان ترسند از انبازان آزاد کذلک نفصل الآیات لقوم یعقلون همچنین سخنان گشاده وروشن
میفرستیم گروهی را که خرد دارند ودر می یابند بل اتبع الذین ظلموا اهواءهم بغیر علم اینان نیست
الله تعالی مر ستمکاران که بی هوای خویش می روند بنادانی فمن یهدی من اضل الله پس کیست که راه نماید
گم کرده الله تعالی را وما لهم من ناصرین ومر ایشان را فریادرسی ونصرت دهنده نیست فاقم وجهک
للدین حنیفا راست دار روی خویش را دین را حنیفا پاک ویکتا گوی فطرت الله التی فطر الناس علیها
نهاد خدای تعالی که مردمان را بر آن نهاد وآفرینش که ایشان را بر آن آفرید لا تبدیل لخلق الله جدا کردن
وگردانیدن نیست دین خدای را ذلک الدین القیم دین اسلام راه دین پاک وکیش راست
ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند منیبین الیه بوی خویش بازگردیدن
راست دارید با او گرویدگان بدل واتقوه وبترسید از خشم او واقیموا الصلاة ونماز بپای دارید بهنگام
ولا تکونوا من المشرکین واز انباز گیرندگان مباشید با خدای من الذین فرقوا دینهم واز ایشان مباشید که
اندر دین خویش جدا شدند وکانوا شیعا وجوق جوق گشتند در دین کل حزب بما لدیهم فرحون
هر گروهی با آنچه در دست ایشانست وپیش ایشانست پسندیده خود بآن شادند وخوش حال
واذا مس الناس ضر وهرگه که به مردمان رسد گزندی وبیماری دعوا ربهم خدای را خوانند منیبین الیه

باو بازگشته بدل ثم اذا اذاقهم منه رحمة پس آنگه که بچشاند ایشان را بخشایشی از خویشتن اذا فریق منهم
بربهم یشرکون آنگه گروهی از ایشان با خداوند خویش انباز می آرند وآزادی را اسباب میسازند لیکفروا بما
آتیناهم تا آن نعمت که ایشان را دادیم ناسپاس شدند فتمتعوا فسوف تعلمون آری برخوردار باشید که بدانید ام انزلنا علیهم
سلطانا یا بر ایشان نامه خوانند فرستادیم که آن حجت کند فهو یتکلم که آن نامه سخن میگوید وگواهی
میدهد بما کانوا به یشرکون با آنچه ایشان بدان کافر شدند واذا اذقنا الناس رحمة وهرگاه که بچشانیم مردمان
بخشایشی فرحوا بها شاد شدند بدان وان تصبهم سیئة واگر بایشان رسد بدی بما قدمت ایدیهم بآنچه ایشان
دستهای ایشان از پیش فرستاد از بدی اذا هم یقنطون ایشان نومیدی باشند اولم یروا نمی بینند ان الله
یبسط الرزق لمن یشاء که الله تعالی فراخ میگستراند روزی آنرا که خواهد ویقدر وتنگ می کند اندر
هر که خواهد ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون در آن نشانهای روشنست ایشان را که بگروند النوبة الثانیة
قوله تعالى ومن آیاته ان خلقکم من تراب ای خلقکم فی اصل الانشاء من تراب لانکم بنو آدم وآدم خلق
من تراب وانما کان الاصل ترابا فالفرع کذلک وقیل معناه خلق آباءکم من تراب واذا کان الاصل
ثم قال ثم اذا انتم بشر آدمیون عقلاء ناطقون تنتشرون وتتصرفون فیما فیه قوام معاشکم وفیه تعریف
ما بین کونه ترابا وبین کونه بشرا على وجه التعجب ولیس ثم للتراخی لانها لیس ما یتعلق بالاجساد
وفی بعض الآثار ان الله سبحانه اذا اراد ان یخلق آدم بعث جبرئیل لیأخذ من الارض قبضة فلما نزل الارض
قالت له الارض سألتک بالذی ارسلک الی ان لا تأخذ منی الیوم شیئا فیکون فیه غدا للنار نصیب
فترکها ورجع فارسل الله سبحانه میکائیل فقالت له الارض مثل قولها لجبرئیل فرجع ولم یأخذ منها
وکذلک بعث اسرافیل فقالت له مثل ذلک فرجع ولم یأخذ منها فبعث الله عز وجل عزرائیل وهو ملک
الموت فقالت له الارض مثل ذلک فقال الذی ارسلنی احق ان اطیعه منک فاخذ من وجه الارض
من طیبها وخبیثها وسهلها وحزنها قبضة فجمع الارض لله ثم عد ما بین یدیها فما اخذ منها
الطیب فما کان من هذا امر بالمرء الطیب والخبیث ما امره الله سبحانه حتى ضیف علیه من ماء الجنة
الارض قال له مثل الاحزان فکذلک لا یتم لابن آدم سرور ابدا ولا یخلو من وحشة

خلق

خلقت من التراب صرت شخصا بصیرا بالسؤال وبالجواب وعدت الى التراب صرت فیه
کانک ما برحت من التراب ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا قیل المراد به آدم وحواء لانها
خلقت من ضلعه وقیل المراد به النساء خلقن من نطف الرجال وقیل معناه خلق لکم من جنسکم ومن
خلقتکم ازواجا ولم یجعلهن من الجن لتسکنوا الیها وانما قال ذلک لان استیناس الجنس بالجنس اکثر من
استیناسه بغیر جنسه نظیره وخلق منها زوجها وجعل بینکم مودة ورحمة یود الرجل زوجه والمرأة
زوجها ویرحم ویعطف کل واحد منهما على صاحبه اذ روی ان رجلا اتى النبی صلى الله علیه وسلم فقال یا نبی الله
عجبت من امر وانه لیعجب ان الرجل لیتزوج المرأة وما رآها وما رأته قط حتى اذا ابتنى بها اصبحا وما احد
احب الى احدهما من الآخر فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم وجعل بینکم مودة ورحمة وقیل مودة
ایام الشباب ورحمة ایام الشیب وفی الخبر المقة من الله والفرک من الشیطان قال ابن عباس المودة
للکبیر والرحمة للصغیر وقال مجاهد المودة الجماع والرحمة الولد ان فی ذلک لآیات ای فیما فعل الله
من ذلک لدلائل وشواهد على وحدانیته وقدرته على ما یشاء لقوم یتفکرون فیعلمون ان قوام الدنیا
بوقوع التناسل فیها ومن آیاته الدالة على وحدانیته وربوبیته خلق السموات والارض على وجه الماء
وامساکه ایاها بالرواسی من الجبال وخلقه اللغات المختلفة والاصوات المتباینة وقسمه ذلک
بین الامم فی الاقطار المتباعدة روی عن وهب قال جمیع الالسنة اثنان وسبعون لسانا منها فی ولد
سام تسعة عشر لسانا وفی ولد حام سبعة عشر لسانا وفی ولد یافث ستة وثلثون لسانا وکذلک
من دلائل وحدانیته وشواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة لیقع التعارف والتفاهم ویتمیز
بعضها من بعض وقیل فی الالوان المختلفة قولان احدهما یرید به البیاض والسواد والادمة والشقرة
وغیرهما والثانی انه خلقهم جمیعا على صورة واحدة وفرق بینهم باختلاف لطفه من صنعه حتى لا یلتبس
احد على الناس ان ستر اعلى ما ان یکل واحد من الآخر سوا على کنه ذلک وهو کلهم بنو اب واحد وام
واحدة ان فی ذلک ای فی جمیع ما خلقه الله وفضله من ذلک لآیات للعالمین من الانس والجن وقرئ
للعالمین بکسر اللام وخص اهل العلم لانهم مخصوصون بمعرفة الدقائق ومن آیاته منامکم باللیل والنهار

من فضله بالنهار وتقديم النوم بالنهار والابتغاء الرزق بالليل لكنه نادر والحكم للاغلب الاكثر ان في
ذلك لآيات لقوم يسمعون اي يفقهون بسمعه ومن آياته يريكم البرق معنى ان يريكم البرق فحذف
ان لدلالة الكلام عليه خوفا للمسافر من الصواعق وطمعا للمقيم للمطر النافع وهما منصوبان لانه لا اسم
عنهما تقدير للخوف وللطمع وينزل من السماء اي من السحاب مطرا يحيي به الارض الميتة فيخرج نبتها
بعد جدوبتها وجدودبها ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون عن الله حجته وادلته ومن آياته ان تقوم
السماء والارض بامره معنى ساهما فاقتين بلا عمد بامره لهما بالقيام وقيل بفعله قال ابن مسعود قاما
على غير عمد بامره ثم اذا دعاكم دعوة قيل هذا وقف تام ثم ابتداء فقال من الارض قال ابن عباس يخرجون فيه
تقديم وتاخير معنى اذا انتم تخرجون من الارض وقال ايضا يخرجون من القبور وقيل الوقف عند قوله من
الارض معنى دعاكم وانتم في الارض اي في القبور والدعوة في الآية فيها النفخ في الصور وكذلك قوله يوم
يدع الداع الى شيء نكر وله من في السموات من الملائكة ومن في الارض من الانس والجن كل له مطيعون
وقيل الطاعة ليست طاعة العبادة وانما هي طاعة الظهور من العدم اذ قال المكون عن جلاله كونوا
فكانوا وقيل هي طاعة ارادة لا طاعة عبادة اي خلقهم على ما اراد وهم منقادون لما يريد من حين
وموت وبعث وصحة وسقم وعز وذل وقيل كل له قانتون اي قائمون في القيامة وقيل قانتون
اي مصلون فيكون المراد به المؤمنين وهو الذي يبدأ الخلق في الدنيا ثم يعيدهم في الآخرة وهو اهون
عليه فيه قولان احدهما وهو هين عليه في تقديركم وزعمكم وقيل هو واهون عليه اي على الخلق
يقومون بصيحة واحدة فيكون اهون عليهم من ان لا يكونوا نطفا ثم علقا ثم مضغا الى ان يصيروا رجالا
ونساء قوله وله المثل الاعلى معنى ايزد تعالى راست صفت والاي آنست كه الصفة الاعلى مثل سعي
صفت است چنانكه مثل الجنة التي وعد المتقون وقال تعالى مثلهم في التورية اي صفتهم وفارسي
چنان است دوا است صفت وحدانيت وفردانيت يكتايي وبي همتايي دوا صفات ذات
ودر زمين همه صفات كسي با او يي در آن انبازي نيست وجنو هيچ جنس وهيچ كس نه ابن عباس گفتا
گفت در تفسير اين كلمات هي انه ليس كمثله شيء وقيل هي انه لا اله الا هو وقيل هي الاحياء والاماته

لايتا له فيها الحد معنى ديگر آنست كه اين معنى بسياط آيه است كه بر عقب مي آيد وبسياط آن مثل كه نه
وتاويل آنست كه وله المثل الاعلى وضرب لكم مثلا من انفسكم او داست مثل برتري وبيان برتري
در آن مثل كه زد شما را هم از شما هل لكم يا معشر من اشرك بالله مما ملكت ايمانكم من عبيد واماء من شركاء
فيما اعطيناكم حتى تستوا فيه فلا تجعلوا بعض خلقي شريكا في الالهية فاني اعلى مثلا واجل قدرا تعالى
عما يقول الظالمون علوا كبيرا معنى تخافونهم كخيفتكم انفسكم اي تخافون ان تقاسمكم عبيدكم المال كما
تخافون نظركم واشكالكم من الاحرار حاصل اين مثل آنست كه چون در ميان شما اين نيست كه بنده
با خداوند خويش با مال وملك انباز نبود فلله المثل الاعلى وهو بالتقدس ورسي بي الله تعالى
در تدبر بي اقي خويش از شما برتر است وسزاتر كه از انباز گير بنده كان خويش پاك بود ومنزه كذلك
نفصل الآيات نبين كما بينت هذا المثل لقوم يعقلون يتدبرون في ضرب الامثال بل اتبع الذين
ظلموا اهواءهم بغير علم معنى ليس لهم في الاشراك بالله شبهة لكنهم بنوا الامر فيه على الجهل وهوى النفس
فمن يهدي من اضل الله وما لهم من ناصرين مانعين يمنعهم من عذاب الله الذي ينزله بهم لكفرهم و
شركهم در اين آيه اثبات اضلال از خدا ونسبت جل جلاله وبعضي اثبات اثبات اضلال از بندن
وذلك في قوله تعالى قد ضلوا من قبل قد بيان منكر ندم اضلال را از خدا وعز وجل وگويند
از بنده است وبي بيان منكر نبد كه اضلال از بنده است كه ايشان بنده را اختيار نگويند
همه از الله است واهل سنت هر دو را اثبات كنند اضلال از خداي تعالى واختيار اضلال از بنده
وهر جه در قرآن ذكر اضلال وضلالت همه بر شاعرن وترتيبست كه ياد كردم فاقم وجهك للدين
حنيفا معنى اقصد كقول ابراهيم اني وجهت وجهي وقوله واقيموا وجوهكم عند كل مسجد وكقوله
ولكل وجهة والحنيف اسم للمسلم الموحد والحنفاء المسلمون الموحدون والحنيفة ملة الاسلام
وقيل الحنيف المستقيم يقال رجل حنيف ودين حنيف اي مستقيم وانتصب حنيفا على الحال ومعنى
الآية اقم على الدين المستقيم فطرة الله نصب على الاغراء الذي فطرة الله التي فطر الناس عليها
فطرة ماده ومعنا است يكي خلقت كقوله فاطر السموات والارض اي خلق السموات والارض الذي

فطرني اي خلقني فطركما وليعرو اي خلقكم فاطر السموات والارض خالقهما ومبتدعهما ومنه سمي الفطير
من الخبز ديگر معنى فطرة ملت است ودين كيش ومنه قول رسول الله صلى الله عليه وسلم
للبراء بن عازب في الحديث الصحيح حين علمه الدعاء عند النوم اي مت على الفطرة اي على دين
الاسلام والملة الحنيفية اگر گويم فطرت اينجا معني دين اسلام است اينجا سلمانانا خصوص
لقوله عز وجل والمسجد الحرام الذي جعلناه للناس معني للمسلمين معني آنست كه دين اسلام داملا
ما ثبت وبر جاي آن بود كه مسلمانانان را در ازل بر آنان آفريد وبفضل خود ايشان را بر آن دين كاري كه دانكه گفت
لا تبديل لخلق الله اي لا تبديل لدين الله بلفظ خبر است ومعني نهي اي لا تبدلوا دين الله واتبعوا ولا تبدلوا
التوحيد بالشرك ذلك الدين القيم المستقيم ومحتملست كه بر آن قول باشد وعموم مردم خلقه ومعني
آنست كه ان دين الله وسنته التي خلق الخلق على ان يدعوهم اليها كقوله وما خلقت الانس والجن
الا ليعبدون يعني الا لامرهم ان يعبدون ثم حقق ذلك بقوله وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين
له الدين واگر گويم فطرة بمعني خلقت است فطرة الله منصوب بر مصدر اي فطر فطرة الله
اي خلقه الله التي خلق الناس عليها واين فطرت آن عهد است كه در وز ميثاق بر فرزندان آدم گرفت
كه الست بربكم قالوا بلى اكنون هر فرزند كه در اين عالم بوجود آيد بر حكم آن اقرار اول آيد ومقر باشد كه
اورا صانع ومدبر است واگر چه او را نامي دگر ميخواند ديا غير او را مي پرستد در اصل صانع خلاف نيست
ولهذا قال الله تعالى ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله ولئن سألتهم من خلق السموات والارض
والشمس والقمر ليقولن الله وقالوا ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى وفي الخبر ما روى ابو هريرة رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه
كما تنتج البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء حتى تكونوا انتم تجدعونها قال يا رسول الله افرايت من يموت
وهو صغير قال الله اعلم بما كانوا عاملين ثم قرا ابو هريرة اقرؤا ان شئتم فطرة الله التي فطر الناس عليها
قال المحققون من اهل العلم والسنة قوله من يولد يولد على الفطرة يعني على العهد الذي اخذ الله
عليهم بقوله الست بربكم قالوا بلى وكل مولود في العالم على ذلك الاقرار وهي الحنيفة التي وقعت

للخلقة عليها وان عبد غيره ولكن لا عبرة بالايمان الفطري في احكام الدنيا وانما يعتبر والايمان الشرعي
المامور به المكتسب بالارادة والفعل الا ترى انه يقول فابواه يهودانه فهو مع وجود الايمان الفطري
فيه محكوم له بحكم ابويه الكافرين هذا معنى قوله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة
قال على الخلقة التي جبل عليها في علم الله تعالى من سعادة او شقاوة فكل منهم صائر في العاقبة
الى ما فطر عليها وعامل في الدنيا بالعمل المشاكل لها فمن علم انه يكون سعيدا اراد سعادته لم يجبر
عن سعادته وخلقه في حكمه سعيدا ومن علم شقاوته اراد ان يكون شقيا ولم يخرج عن شقاوته وخلقه
في حكمه شقيا ثم قال لا تبديل لخلق الله اي ما جبل عليه الانسان من السعادة والشقاوة ولا يتبدل
فلا يصير السعيد شقيا ولا الشقي سعيدا وقيل لا تبديل لخلق الله اي لا ينبغي لاحد ان يغير خلق
الخلقة وقيل هو نهي عن الخصاء وغيره اي لا يغير لخلق الله من البهائم بالخصاء وشق الآذان ونحو
ذلك الدين القيم المستقيم الذي لا عوج فيه ولكن اكثر الناس لا يعلمون وهم الكفار لاعراضهم عن الدلائل
الدالة عليه والشواهد الشاهدة له منيبين اليه منصوب على الحال لان مخاطبة النبي يدخل
معه فيها الامة كما قال يا ايها النبي اذا طلقتم النساء منيبين اليه اي راجعين اليه بالتوبة
مقبلين اليه بالطاعة واتقوه اي اتقوا مخالفته واقيموا الصلوة اي ادوها في اوقاتها على شرائطها وحقوقها
ولا تكونوا من المشركين من الذين بدل من المشركين فرقوا دينهم وهم اليهود والنصارى وطوائف اهل
الشرك معنى آنست كه از مشركان مباشيد كه ايشان از دين خود جدا شدند وبا سا ماندند وكه
فرقوا دينهم خوانده وقراءة با قي قراءت اصحاب حمزه واهل بدعت مي فرمايد كه از ايشان مباشيد
كه دين خويش تباه كردند وبا بعض بگرويدند وبا بعض بگرويدند با بعض بدر رفتند وبا بعض بدر رفتند
همانست كه جاي ديگر گفت افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض وكانوا شيعا اي صاروا
فرقا واصل الشيعة المعاونة يقال شيع نارك حطبا اي ضع عليها حطبا دقاقا تحت الحطب
الغلاظ كل حزب بما لديهم فرحون راضون بمعتقدهم وقيل كل انا المؤمنين فرحين بتوحيد الله
فهؤلاء الذين فرقوا دينهم فرحون في الدنيا عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

انا ایشه رضی الله عنها یا عایشه ان الذین فرقوا دینهم شیعا وکانوا هم اهل البدع والضلال من
هذه الامة یا عایشه ان لکل صاحب ذنب توبة الا اصحاب البدعة والاهواء لیس لهم توبة
انا منهم بریء وهم منی براء وعن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله حجر التوبة عن کل صاحب بدعة قال الاوزاعی الذنوب اربعة ذنب یاتیه صاحبه
بجهالة وذنب یاتیه ویعرفه فلیستغفر له وذنب یصر علیه وذنب یدین الله به هذا اعظمها
ثم الذی یصر علیه قال ابو حاتم یعنی بالذنب الذی یدین الله به البدعة وعن ایوب السجستانی
قال ما ازداد صاحب بدعة اجتهادا الا ازداد من الله بعدا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یجیء قوم یمیتون السنة ویدخلون فی الدین فعلی اولئک لعنة الله ولعنة
اللاعنین والملائکة والناس اجمعین واذا مس الناس ضر یعنی اهل مکة من القحط والجوع
واحتباس المطر وغیر ذلک من انواع البلاء دعوا ربهم منیبین الیه تائبین متبتلین بالدعاء
الیه وترکوا الاصنام لعلمهم انه لا فرج عندها ولا یقدر علی کشف ذلک عنهم غیر الله ثم اذا
اذاقهم منه ای من عنده رحمة عافیة من الضر الذی نزل بهم اذا فریق منهم بربهم یشرکون یعودون
الی الشرک وقیل الناس عام فی المومنین والمشرکین واذا فریق هم المشرکون لیکفروا بما آتیناهم
هذه اللام تسمی لام العاقبة وقیل لام الامر والمراد به التقریع والتهدید کقوله اعملوا ما شئتم وکذلک
فتمتعوا امر تهدید ووعید فسوف تعلمون عاقبة امرکم ام انزلنا علیهم سلطانا السلطان ههنا
الکتاب وقوله یتکلم ای یتکلم به کقول القائل هذا الکتاب یشهد علی فضل مصنفه ویتکلم بفضله
ومنه قوله تعالی سمعنا منادیا ینادی للایمان یعنی القرآن وقیل التکلم ههنا مجاز والمراد به البیان
کقوله هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق ای یبین لکم ما عملتم علی الحقیقة ومنه قول الشاعر
وعظتک اجداث صمت ونعتک ازمنة خفت وادتک قبرک فی القبور وانت حی لم تمت
واذا اذقنا الناس رحمة یعنی صحة وغیثا وخصبا فرحوا بها فرح البطر وان تصبهم سیئة جدب
وقحط اذا هم یقنطون آیسون من رحمة الله وهذا خلاف وصف المومن فان المومن یشکر الله عند

النعم

النعم ویرجوا ربه عند الشدة قرا بصری والکسائی یقنطون بکسر النون والباقون بفتحها من قنط
یقنط اولم یروا ان الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر یعنی اولم یعلموا ان الله قسم المعیشة بین الخلایق وهو
الفعال لما یرید یوسع الرزق لمن یشاء من عباده امتحانا لهم بالشکر والشکر علیها ویضیقه لمن یشاء من خلقه
امتحانا لهم بالصبر والصبر علیها لیستخرج منهم بذلک معلومه من الشکر والکفران والصبر والجزع ان فی
ذلک لآیات لقوم یومنون ای ان فیما یفعل الله من ذلک لدلالات صادقه وشواهد واضحه لمن صدق
بحجج الله واقر بها اذا علمها ورآها **الآیة الثالثة** قوله ومن آیاته ان خلقکم من تراب الآیة ای فرزند آدم اگر
میخواهی که آیات ودلایل وحدانیة الله تعالی بدانی وعلامات توحید وی بشناسی چشم عبرت باز کن
ودیده عقل بگشای در عالم نفس خویش جولان کن با اصل خلقت خویش نظری کن مشتی خاک بودی نهادی
تاریک در ظلمت گرفته بودی ما بر آن درتاریکی معاشر بود تحیر شمعی از آسمان اسرار ما انوار دیدار بر کف
کرم رش علیهم من نوره آن خاک جوهر گشت وآن سنگ گوهر شد آن نهاد کثیف با این نور لطیف مخمر شد
خاک پاک شد ظلمت نور شد آدمی آینه رنگار بود ما بر آن که خواهیم بود خوش پیدا آیم بهشت دوستان
آرایم ودوستان از جلال آرایم ودل را نو خود آرایم این آدمی کیم تا اگر بلا شده ابار خود ببرد تا حضرت ما رسید وتو
اقبال نو جلال ما با رسید پری را برسید نو که آن نور داحیه نشانت گفت نشان آنست که بنده ما آن نور حی
ذوالجلال جلاله نادر یا نامه شناسند ونادر دوست دارد که ادوبا خود باکار دوباد ببرد از آدم وقرار دیش دکوی
او بود دار دو ناز ش همه با دوستان او بود بروند کار بدین بیت در خارش بیتی بود روند با خلق خلق بیت
با حق برشدم صدق بود ومن آیاته خلق السموات والارض اند لایل قدرت وشواهد نظر ت دجل جلاله یکی
آسمانهاست که در هوا بیقدرت معلق بداشته ودیگر آرایش ستارگان زیارات آست ونگاشته یکی زمین است که بر
سر آب بحجاب باشت واز آب بکه دلسات آسمان بر حو دکران کرده زمین عمود بهر خود بساط وبیدان
کرده تی از آسمان بام وصحرا وآدام کرفتار زمین باس وقهر او آسمان محدث انده دی هوض کرده زمین
محدث انده دی صفت آنشی این جمله بتقدیر خداوند دین باک دانش دو نتی باید که آسمان زمین وده بر
روحی فلک نو گشاینده شد ادم کو خوش تر بر افت ماه ادبحا مخوه سو زلی تو بهم شود مکوه کرد د

حمل با حمل غا ... دود بیو دلیل آمو آدم جدا شود سرطان تا او طان خود جدا گردد واسد دلدر دوش سد
فهم پیدا آید سنبله از سلسله بیرون آید حق از میزان دستار مکه داشت وی بکشید عقرب
از سر امید واقوب باز دهد قوس الحرکت وقوس نما نجبدی دلجوی قاصر شود دلو از علو بسفل شود
حوت راقوت بتانا نبود این جمله را بمدار قرآن تجلی کند حضرت اهل ایمان آشکارا شود عالم نو تجلی
سو گرد دو نوه وی از نقاب بیرون آید بجای ستارگان دو بهای نو شان بود بجای ماه چهره پیمبران در دل
بود بجای خورشید جمال او وجمال وکمال آن مهتر عالم بود آن دو نیمه را ظاهر کرد دو دعوها نقد شود
از لطف با ران کرم دید چه حضرت گفت بی ما نه که ابنچه حرست عیان شود همه آرزوها نقد شود
ودیادت بی کران شو بجو دیشه وصال از شرق تافت با ان شود آب مشاهده دجوی مملطفت
روان شود قصه آب وگل نهان شود ودوستان دیده عیان شود کارها همه چنانکه دوست خواهد چنان
شود ودل وجان هر دو بدوست نگران شود وله المثل الاعلی ای له الصفات العلیا فی الوجود بحق التقد
وشان الکرم وفی الجبروت بنعت العز والجلال والمجد والجمال یعنی صنعت که در هفت آسمان هفت زمین
موصوف بآن خداست ودر آن صفات یگانه ویکتا وبی همتا ست او را وحدانیت که حق صفات وست
ونعت عزت اوست والحکم الله واحد لا اله الا هو کیست یگانه ویکتا یکی در ذات ویگانه در صفات
ویکتا در نزا زهمه مکن جدا در ذات بی شبه وبی قدر بی نظیر در صفات بی همتا یکی با نشان عیب حق در صفت
اوست بالشان زاده بود زاینده بالشان ابا نوبادی دهنده بالشان جفت وهم ماننده بالشان کاستن و
افزودن واز حال گشتن وگردیدن واز یکی جدا رفت وی دیدن هیچ کس را همی که نه دروی نقصانی
یا از عیب نشانی وحق جل جلاله از نقصان مقدس واز عیب منزه واز آفات بری صفات او نه خدر
وتغیر ومنقصت متعالی فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم سدیگر صفات سمات
که حق وصفت خداست همه فانی که نه دار ملکه وباقی نه نه پاینده جاوید چشم از همه زندگان وبیش زهمه
زندگان پاینده کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام چهارم علو برتری صفت
وحق خداوند اکبر است که بقدر از همه برتر است وبذات برتر وصفات برتر دوست وهو القاهر فوق عباده

نو او خبر

نه در صفت مشارکت نه در نعت مشابه نه در ذات بسته آفات نه در صفات متغیر جلال شرح الذات
قدوس الصفات بهر قدرت که در آسمان وزمین است صنعت مخلوق معنی تواند چیزی نه خالق
بر همه چیز قادر است وکان الله علی کل شیء مقتدرا هر چه در عقل محالست الله بر آن قادر بکمالست
وقدرتا نهایت بی کران وصفتش ست وه در قوتش بی کشتن حالست ونه در سلطنتش ایمن از زوالست ونه در ذاتش وصف
جاوید متعالست فاقم وجهک للدین حنیفا ای اخلص قصدک الی الله واحفظ عهدک مع الله واجعل
اعمالک فی سکناتک وحرکاتک وجمیع تصرفاتک حنیفا مسلما مستقیما فی دینه مائلا الیه معرضا
عن غیره ای مهتر عالم ای سید ولد آدم چو دلیل خرما باش وقصد وهمت سوی ما دار ودل از خلق بامسا
بردار تا نشان اخلاص ما وی گیری در جبین ساق عرش بحکم این خطاب عزت کان آن مهتر عالم رفته بود
معراج چون از سدرة المنتهی در گذشت قدم در بادیه جبروت نهاد وروی بکعبه خاص خویش آورد وهر چه سوی ما
ولیکن آن گه دیدار همه راکسوة جمال بپوشید وبر راه نهاده سید عالم صلوات الله علیه بر گذشت
وبا هیچ چیز ملاحظه نکرد تا لاجرم از جمال جناب جبروت این ندا آمد که ما زاغ البصر وما طغی باد چشم
داشت که با هیچ چیز که دون حق بود ننگریست وما طغی هیچ چیز که در راه حداوند طمع نکرد موسی صلوات الله
علیه قدم در طور نهاد از ابنجه حدیث یا سر ائیل بود بقدری بر آمد دماغ او در طمع دیدار انظر الیک بجوش
آمد لاجرم تا دیبانه لن ترانی اوراد بسکردند ومهتر عالم را بمقامی رسانیدند که گرد قدم او نرسید چشم جبرئیل
بود وصفت وی این بود که ما زاغ البصر وما طغی در که موسی برفت وآن مهتر عالم را ببرد تا سری ببین
وهر که آمدن چون آورده بود طرفی آن کسی که در هوا حق بود که در یک نفس هزار ساله راه برد بیک تیر
چندان راه برید که هزار ماه کوه دوی نیرد والیه الاشارة بقوله لیلة القدر خیر من الف شهر بود
خود دو هر قدمی که برگیری منادی ترسی وپیوند مات در هر قدمی که برگیری عاشق تر شوی جو خود دوی
بیان راهت برشد چون ما بر هر راه نشان عایشه تو گشنده **ست** حکم مهتر اگر عایشه من بکشد
چون بدل عایشه حکم در رضا تو کشم **الآیة الاولی فآت ذا القربی حقه** حق خویشاوندان از مال خود بده
والمسکین وابن السبیل ودرویشان وراه گذریان را اینچیزی برسان **ذلک خیر للذین یریدون وجه الله**

آن بهترست مر ایشان را که خدای میخواهند و پاداش او میجویند وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آنگروه مر ایشانند پیروزی
یابندگان و رستگاران وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا چیزی که میدهید ربا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ تا بیفزاید در اموال مردمان
فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ و آن نیفزاید نزد خدای بهیچ وجه وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ و آنچه دهید از زکوة تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ
که آن رضای خدا را میجویید و پاداش او فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ پس آنگروه مر ایشانند ضعیفان و زیادت یابان
که بیابند اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ الله تعالی اوست که بیافرید شما را ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد شما را ثُمَّ يُمِيتُكُمْ
پس بمیراند شما را ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کند شما را هَلْ مِن شُرَكَائِكُم آیا هست از انبازان شما مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ
که او از این هیچ چیزی کند سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست و بی عیب و برتر از آنچه انباز میگیرند ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ آشکارا گشت فساد کردن و تباهی بودن در دریا و در بیابانها بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ بدانچه کردند دستهای مردمان
لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا تا بچشاند ایشان را پاداش لختی از آنچه کردند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا مگر باز گردند
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ بگو ای محمد که بروید و سیر کنید در زمین فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ و در
نگرید که چگونه بود سرانجام ایشان که پیش از شما بودند كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ و بودند بیشتر ایشان با خدای
تعالی انبازگیرندگان فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس روی خود راست دار لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مر دین پاینده را مِن قَبْلِ أَن
يَأْتِيَ يَوْمٌ پیش از آنکه در رسد روزی لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ روزی که چون الله تعالی آنرا آورده باشد باز نتوان برد
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ روزیکه پراکنده شوند مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ هر که کافر شود بر اوست کیفر کفر او وَمَنْ عَمِلَ
صَالِحًا و هر که ایمان آورد فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ خویشتن را بستر سازند و بساط گسترانند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا پاداش دهد ایشان را که بگرویدند و نیکوی کردند مِن فَضْلِهِ از بخشش خویش إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ بدرستی که الله تعالی دوست ندارد کافران را وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانایی اوست أَن
يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ که فرو میفرستد و میگشاید بادها را بشارت ده وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِ و تا بچشاند
شما را از رحمت خویش وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ و تا برود آن بادکشتی بفرمان او وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ و تا با آن باز جویید
جویند از فضل او وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شد که شکر کنید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا و فرستادیم پیش از تو پیغامبران
بقوم ایشان فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ تا ایشان را آوردند پیغامها روشن فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا تا کین ستادیم از ایشان

الذین اجرموا

که کافر شدند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و بر ما حق بود و از گفتار ما بر ما واجب و سزا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن گرویدگان
اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ الله اوست که فرو میگشاید بادها فَتُثِيرُ سَحَابًا تا ابرها انگیزانند و فراهم می‌آورد فَيَبْسُطُهُ
فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ و میگستراند آنرا در هوا چنانکه میخواهد وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا و آنرا پاره پاره طبق طبق
میکند فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ تا باران بینی که بیرون می‌آید از میانهای آن فَإِذَا أَصَابَ بِهِ چون رساند آنرا
مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بآنکه خواهد از بندگان إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ایشان با آن شادی پس شوند و شادی باشند وَإِن كَانُوا
مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم هرچند پیش از آنکه بر ایشان فرو فرستادند باران مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ پیش از هنگام باران
فرومانده بودند و نومید فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ در نگر در نشانهای رحمت خدای تعالی كَيْفَ يُحْيِي
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا که چگونه زنده میکند زمین را پس از مردگی آن إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ او که فرو فرستد
امروز باران زنده کننده مردگانست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تواناست وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا
رِيحًا و اگر فرستیم بادی فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا تا کشت آنرا زرد و پژمرده گشته لَّظَلُّوا مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ پس از آنکه ...
دیدند ناسپاسی و بدانچه کافر میشوند فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ پس تو نتوانی که مردگان را شنوانی وَلَا تُسْمِعُ
الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نتوانی که کران را شنوانی آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ زمانی که برگردند از خواندن و پشت
کنند از پیغام وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ و تو نه‌ای راه نماینده نابینایان عَن ضَلَالَتِهِمْ ایشان را از گمراهی باز آری
إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا نشنوانی تو مگر آنکس که بگرود به پیغام و سخنان ما فَهُم مُّسْلِمُونَ پس ایشان گردن
نهادگانند اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ الله تعالی اوست که بیافرید شما را از چیزی سست ثُمَّ جَعَلَ
مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً پس از آن بجوانی و نیرو آورد ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً پس بعد از
جوانی و نیرو سستی و پیری آورد يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می‌آفریند هرچه که خواهد وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ و اوست
آن توانا و دانا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که رستخیز بخیزد يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند بزهکاران و کافران
مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ که درنگ نکرده‌اند در گور مگر ساعتی كَذَٰلِكَ همچنان ایشان دروغ میگویند و
دروغ میگویند كَانُوا يُؤْفَكُونَ ایشان همچنان در دار دنیا از راستی بر میگشتند و دروغ میگفتند وَقَالَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و گویند آنانکه الله تعالی ایشان را دانش داد و ایمان لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی درنگ کردید

فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم و دانش کتاب خدای إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ و اینک امروز روز
برانگیختن است وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن شما قومی بودید که ندانستید فَيَوْمَئِذٍ لَّا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ پس در
آن روز که سود نکند ایشان را که کافر شدند مَعْذِرَتُهُمْ عذر کردن ایشان وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و ایشان خشنودی
و عذر پذیرند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ و بدرستی که زدیم مردمان را درین قرآن از هر مثلی
وَلَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ و اگر آیی با ایشان بنشانی و نشانی که درخواهند لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا تا جادوی گویند کافران
إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ نیستید شما مگر دروغ‌گویان كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ همچنانکه مهر
نهد الله تعالی بر دلهای ایشان که نمیدانند فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ پس شکیبایی کن که وعده الله تعالی
راستست وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ و ترا سبک و نادان نیابند الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ایشان که بیگمان و بی یقین
و بیگانه نباشند النوبة الثانية قوله تعالى فآت ذا القربى حقه القربى القرابة وابن السبيل الضيف
قيل الحق الاقرب منسوخ بآيات المواريث والمراد بالمسكين وابن السبيل محكم بدهما بن شريح الكعبي
ان رسول الله قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه جائزته يوم وليلة الضيافة ثلثة ايام
فما بعد ذلك فهو صدقة ولا يحل له ان يثوي عنده حتى يحرجه وقال ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغي للضيف
فاقبلوا فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذي ينبغي له وقيل الخطاب للنبي عليه السلم وذي القربى
بنو هاشم وبنو المطلب يعطون حقوقهم من الغنيمة والفيء فان ذوي القربى جوابه ...
الرزق ... من الله فاعطى من مال الله ...
بأداء الحقوق ...
مخلصا ...
في ماله ...
طاعاته من المفلحين الفائزين بالجنة وما آتيتم من ربا سمى الربا الزيادة ومنه قيل ... رابية
والربا قسمان ... القرآن والسنة ...
البيع وعلى قول السدي نزلت هذه الآية في ثقيف لانهم كانوا يعطون الربا ...

لا يربو عند الله اي في حكمه بل يمحقه ويذهب بركته لقوله يمحق الله الربوا والثاني ان يعطي الرجل العطية
ويهدي الهدية ليثاب اكثر منها فهذا ربا حلال جائز ولكن لا يثاب عليه في القيمة وهو معنى قوله فلا يربوا
عند الله لانه لم يريد به وجه الله وهذا كان حراما على النبي صلى الله عليه وسلم لقوله تعالى ولا تمنن
تستكثر اي لا تعط وتطلب اكثر مما اعطيت وهو المراد بالآية على قول اكثر المفسرين مثل سعيد بن جبير
ومجاهد وقتادة وطاوس والضحاك قرا ابن كثير وما آتيتم مقصورا اي جئتم وقرا الآخرون وما آتيتم ممدودا
اي اعطيتم ليربوا قرا نافع ويعقوب بضم التاء وسكون الواو على الخطاب اي لتربوا انتم وتصيروا ذوي زيادة
من اموال الناس وقرا الآخرون ليربوا بالياء وفتحها ونصب الواو وجعلوا الفعل للربوا لقوله فلا يربوا عند الله
وما آتيتم من زكوة قيل هي الزكوة المفروضة وقال ابن عباس هي الصدقة سميت زكوة لانها تزكو وتنمي تريدون
وجه الله ثوابه ورضاه فاولئك هم المضعفون يضاعف لهم الثواب فيعطون بالحسنة عشر امثالها
ويضاعف لمن يشاء فالمضعف ذو الاضعاف من الحسنات كما يقال رجل مقو اي صاحب قوة
وموسر اي صاحب يسار وانما قال فاولئك هم المضعفون فعدل عن الخطاب الى الاخبار ايذانا انه لم يخص
به المخاطبين بل هو عام في جميع المكلفين الله الذي خلقكم اوجدكم من العدم ولم تكونوا شيئا ثم رزقكم في
حيوتكم الاموال والنعم ثم يميتكم عند انقضاء آجالكم ثم يحييكم للثواب والعقاب هل من شركائكم الآية
نفي ان يكون شركاء الله يفعل من ذلكم الخلق والرزق والاماتة والاحياء من شيء ثم نزه نفسه فقال سبحانه
وتعالى عما يشركون عليه المشركون ويشركون به من هؤلاء المشركون ظهر الفساد في البر والبحر الظهور على ادبعة
وجوه وجود بعد عدم ...
البلاء والجدب والقحط الذي يصيب الناس فسادا في البر والبحر انما هو بذنب من الخلق وما هو عليه
انتشر من عظائم الذنوب واراد بالبر البوادي والمفاوز وبالبحر المدائن والقرى التي على المياه الجارية قال
الزجاج كل نهر ذي ماء جار فهو بحر والعرب تسمي القرية ... وفساد البر الجدب وفساد المدينة
القحط وقيل المراد بالبر والبحر جميع الارض كقول القائل هو معروف في البر والبحر وهو معروف في الدنيا وقيل
فساد البر قطع الطريق وفساد البحر غرق السفن وقال عكرمة البر ظهر الارض الامصار وغيرها والبحر

من البحر المعروف وقيل المطر يؤثر في البحر فيجعل اللؤلؤ في الاصداف لان الصدف اذا جاء المطر يتفتح الى وجه
البحر ويتبع ما آويه مما يقع في فيه من المطر صار لؤلؤا وقال ابن عباس ومجاهد الفساد في البر قتل احد ابني آدم
اخاه وفي البحر غصب الملك الجائر السفينة قال الضحاك كانت الارض خضرة مونقة لا يأتي ابن آدم
شجرة الا وجد عليها ثمرة وكان ماء البحر عذبا وكان لا يقصد الاسد البقر والغنم فلما قتل قابيل هابيل اقشعرت
الارض وشاكت الاشجار وصار ماء البحر ملحا زعاقا وقصد الحيوان بعضها بعضا بما كسبت ايدي الناس ذكر الايدي
ههنا وفي قوله بما قدمت يداك كلام عرفي يراد به اكتساب الذنب وان لم يكن باليد فيه سبب ولا اثر وفي الجملة
هذا يراد وقيل بما على نفسي ليذيقهم بعض الذي عملوا اي ليذيقهم من العقوبة جزاء بعض ما عملوا من
الذنوب وانما قال بعض الذي عملوا لانه لو جزاهم بكل ما عملوا لاهلكهم جميعا واستاصلهم لكنه يعفوا
عن كثير فضلا ويجازي بالبعض عدلا وتنبيها كما قال ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة
لعلهم يرجعون لكي يرجعوا عن كفرهم الى الايمان وعن المعصية الى الطاعة قل يا محمد لمشركي قريش سيروا في الارض
فانظروا في ديار المهلكين من الامم المتقدمين وفيما صارت اليه عواقب امورهم لاجل انهم كانوا مشركين كذبوا بالله
فاعتبروا بها واعلموا ان عواقب اموركم صائرة الى مثل ذلك ان اقمتم على شرككم وكفركم فاقم وجهك للدين
القيم الحاق قصدك واجعله جهتك واستقم عليه واعمل به والدين القيم المستقيم وهو دين الاسلام
من قبل ان ياتي يوم يعني يوم الموت وقيل يوم القيامة لا مرد له من الله اي اذا جاء الله به لم يرده وقيل فيه
تقديم وتاخير تقديره يوم من ايام الله لا مرد له يجيئه يومئذ يصدعون اي يتفرقون فريق في
الجنة وفريق في السعير واصله يتصدعون والصدع والشق والصدع صدع الصبح لانه يشق من الليل فيكونون
فرقتين صدعتين وكل فرقة صدعتين من كفر فعليه كفره اي وبال كفره ومن عمل صالحا فلانفسهم يمهدون
اي يوطئون لانفسهم منازلهم في الآخرة ليسلموا من عقاب ربهم وقيل يمهدون المضاجع في القبور على ما يوقنون
به من عذاب الله فيها واصل المهد اصلاح المضجع للصبي ثم استعير لغيره ليجزي الذين آمنوا وعملوا الصالحات
من فضله هذه الآية متعلقة بقوله يومئذ يصدعون والمعنى ان اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة الله
اياهم يفترقون فريقين لكي يجزي الذين آمنوا به في الدنيا وعملوا بطاعته فيجزيهم بفضله وهذا دليل

على ان جزاء الاعمال الصالحات فضل من الله تعالى فهذا من الضرب الذي يذكر فيه احد طرفي الشيء ويحذف
الطرف الآخر اكتفاء بدلالة المذكور على المحذوف وذلك انه يجزي المؤمنين والله يعاقب الكافرين
فحذف ذكرهم لدلالة جزاء المؤمنين على عقاب الكافرين انه لا يحب الكافرين فيثيبهم بالمؤمنين بل
يفرق بينهم ومن آياته اي ومن آيات قدرته ان يرسل الرياح يعني الجنائب مبشرات بالمطر وقيل بصحة
الابدان ونحصل الازمان وكل ما في القرآن من الرياح بلفظ الجمع فهو الرحمة وقيل الريح جسم دقيق يجري
في الجو وقيل هو الهواء المتحرك وقيل هو حركة الهواء بتاثير الكواكب وهذا من كلام الاوائل والصحيح ما ورد به الخبر عن النبي
صلى الله عليه وسلم الريح من روح الله تاتي بالرحمة وتاتي بالعذاب فلا تسبوها وسلوا الله عز وجل خيرها
واستعيذوا بالله من شرها وقيل مبشرات فيستبشر الخلق لانهم يرجون منها مجيء المطر وقيل يجئن
السحاب الملقحات للاشجار والميسرات للسفن وليذيقكم من رحمته عطف على مبشرات يعني ليبشركم
وليذيقكم من رحمته الرحمة ههنا المطر ولتجري الفلك بامره منسوق على قوله يرسل الرياح اي السفن
تجري بالرياح والرياح بامر الله فهي جارية بامره ولتبتغوا من فضله منسوق على قوله وليذيقكم من رحمته
وقيل لتبتغوا من فضله اي لتطلبوا الربح في التجارة في البحر وقيل في الذهاب في البحر الى الجهاد ولعلكم
تشكرون هذه النعم ولقد ارسلنا من قبلك رسلا الى قومهم فجاؤهم بالبينات الدلالات الواضحات
على صدقهم فكذبوهم كما كذبوك فانتقمنا من الذين اجرموا اي عاقبنا الذين اذنبوا وتلجوا في تكذيب انبيائنا
وكان حقا علينا نصر المؤمنين هذا كالتبيان على فضل هذا الامر اي انا فعلنا ونظيره ان علينا للهدى
ان علينا جمعه وقرآنه ثم ان علينا حسابهم ففي هذا بشر النبي صلى الله عليه وسلم بالظفر بالعاقبة والنصر
على الاعداء عن ابي الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من مسلم يرد عن عرض اخيه
الا كان حقا على الله ان يرد عنه نار جهنم الى يوم القيامة ثم تلا هذه الآية وكان حقا علينا نصر المؤمنين
الله الذي يرسل الرياح قرأ ابن كثير وحمزة والكسائي الريح بالتوحيد وقرأ الآخرون الرياح بالجمع فتثير
اي تهيج سحابا اي تنشئ سحابا يعني فتهيج الريح السحاب فيبسطه في السماء كيف يشاء اراد الله فيبسطه اي يبسط الله السحاب في الهواء
كيف يشاء مسيرة يوم او يومين او اكثر على ما يشاء من ناحية الجنوب ومن ناحية الشمال والدبور والصبا ويجعله

كسفا قطعا يركب بعضه بعضا قرأ ابن عامر كسفا ساكنة السين يعني الودق اي المطر يخرج من خلاله
وسطه وقيل خلال الشيء ما بين الموضع الذي يخلله يعني فرج قطر الامطار يخرج من فرج ذلك السحاب
وقيل السحاب كالغربال ولولا ذلك لافسد المطر الارض روي عن وهب قال ان الارض شكت الى الله
عز وجل ايام الطوفان لان الله عز وجل ارسل الماء بغير وزن ولا كيل فخرج الماء غضبا لله عز وجل فخدش
الارض وخددها فقالت يا رب ان الماء خددني وخدشني فقال الله عز وجل فيما بلغني والله اعلم اني
سارسل الماء غربالا لا يخدشك ولا يخددك فجعل السحاب غربال المطر فاذا اصاب به اي بالمطر من يشاء
من عباده اذا هم يستبشرون يعني الخصب وزوال القحط وان كانوا من قبل من قبل نزول المطر عليهم
من قبله لمبلسين ما يسين قانطين من نزول المطر فلما انعمنا عليهم بذلك فقصروا على الفرح ولم
يشكروا وقيل وان كانوا من قبل من قبل ان ينزل عليهم لمبلسين واعاد قوله من قبله تاكيدا وقيل الاول يرجع
الى انزال المطر والثاني الى انشاء السحاب وقيل الثاني يرجع الى الاستبشار وتقديره من قبل الانزال
من قبل الاستبشار لانه قرنه بالابلاس ولانه من عليهم بالمطر وبالاستبشار والله اعلم فانظر الى آثار رحمة الله
هكذا قرأ اهل الحجاز والبصرة وابو بكر وقرأ الآخرون الى آثار رحمة الله على الجمع واراد برحمة الله المطر لانه
اثر له برحمته على خلقه والخطاب وان توجه نحو النبي فالمراد به جميع المكلفين والمعنى فانظر الى حسن
تاثيره في الارض كيف يحيي الارض بعد موتها وقحطها ان ذلك لمحيي الموتى هذا امر الذي يحيي الموتى يوم القيامة
وهو على كل شيء قدير ولئن ارسلنا ريحا باردة مضرة فافسدت الزرع فرأوه مصفرا اي رأوا الزرع مصفرا
بعد الخضرة لظلوا صاروا من بعده اي من بعد اصفرار الزرع يكفرون ويجحدون ما سلف من النعمة والمعنى
انهم لا ينتعمون ربهم فان اصابهم خير لم يشكروا وان نالهم ادنى شيء يكرهونه جزعوا وكفروا فانك لا تسمع الموتى
اي من كان ذكره وضياعا فلا تطمع في قلوبه سلكك لانهم في التشبيه كالميت ولا تسمع الذين لا يسلكون
الى السمع وهم الذين علم الله في خلقه انهم لا يؤمنون به ولا برسوله ولا تسمع الصم الدعاء قرأ ابن كثير
لا يسمع بالياء ونصبها الصم رفع ولعلنا لنا تولوا مدبرين والاصم لا يسمع مقبلا ولا مدبرا لانه حالة الاقبال
ربما يفهم بالرمز والاشارة بتحريك الشفاه وان لم يسمع باذنه واذا ولى فلا يسمع ولا يفهم لا اشارة ولا

سبيل الى انهائه وفي الآية دليل ان الاجابة تدرك في اثنائها اذا لم يكن لهم سنة الاموات الحيات بما
سوى قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه مات خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون
ما بقي من الدهر اجسادهم مفقودة وآثارهم في القلوب موجودة وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم
يعني لست بهادي الكفار الذين قد عميت قلوبهم عن الحق ولا تقدر على اسماع الايمان والهدى احدا
الا من قضى الله في سابق علمه وحكمه انه يؤمن بالله وآياته اذا تليت عليه ويهدي عبدا اذا هدي
اليه نظيره قوله فتول عنهم فما انت بملوم وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين فهم مسلمون خاضعون
لله بالطاعة الله الذي خلقكم من ضعف بفتح الضاد في الكل قراءة حمزة وابو بكر من ضعف يعني من
نطفة ويريد من ضعيف اي من ماء ذي ضعف كما قال الم نخلقكم من ماء مهين ثم جعل من بعد ضعف
قوة اي من بعد ضعف الطفولية شبابا وهو وقت القوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشيبة هرما يخلق
ما يشاء من الضعف والقوة والشباب والشيبة وهو العليم بتدبير خلقه القدير على ما يشاء روي
ان ابراهيم عليه السلام لما بدا الشيب في راسه وعارضيه قال يا رب ما هذا فقال وقار الشيب فقال
اللهم زدني وقارا وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا يستخف بهم الا منافق امام مقسط
وذو شيبة في الاسلام كانت له نورا يوم القيامة ما لم يخضبها او ينتفها وعن بعضهم قال رأيت
يحيى بن اكثم القاضي في المنام فقلت له ما فعل الله بك فقال اوقفني بين يديه وقال يا يحيى
خلطت علي في دار الدنيا فقلت اي رب اتكلت على حديث حدثني ابو معاوية الضرير عن الاعمش
عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك قلت اني لاستحيي
ان اعذب ذا شيبة بالنار فقال قد عفوت عنك يا يحيى وصدق نبيي الا انك خلطت علي في
دار الدنيا وعن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير شبابكم من تشبه بكهولكم
وشر كهولكم من تشبه بشبابكم وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوصيكم بالشباب خيرا ثلاثا فانهم
ارق افئدة الا وان الله ارسلني شاهدا ومبشرا ونذيرا فحالفني الشباب وخالفني الشيوخ ويوم تقوم
الساعة يقسم المجرمون يحلف الكافرون ما لبثوا غير ساعة في قبورهم وقيل ما لبثوا في الدنيا الا ساعة واحدة

وذلك لاستقلالهم مدة الدنيا ومدة البرزخ في جنب ما استقبلهم من الاجل الذي لا انقطاع له نظيره
قوله كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار كذلك كانوا يؤفكون اي يصرفون عن الصدق
فلا حدون في الاوثان وذلك انهم كانوا ينكرون البعث والنشور ويحلفون على بطلان ذلك كما اخبر
سبحانه وتعالى في قوله واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت المعنى انهم يذهبون عن الحق في
ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه في الدنيا وقيل اراد الله ان يفضحهم فحلفوا على شيء يتبين لاهل الجمع
انهم كاذبون فيه وكان ذلك بقضاء الله وقدره بدليل قوله يؤفكون اي يصرفون عن الحق ثم ذكر انكار
المؤمنين عليهم كذبهم فقال وقال الذين اوتوا العلم والايمان وهم الانبياء وعلماء المؤمنين وقيل
الملائكة مجيبين لهم لقد لبثتم في كتاب الله اي في حكم الله وعلمه المثبت في اللوح المحفوظ
وقيل فيما كتب الله لكم في سابق علمه وقيل فيه تقديم وتاخير تقديره وقال الذين اوتوا العلم في
كتاب الله والايمان لقد لبثتم الى يوم البعث فهذا يوم البعث الذي كنتم فيه تنكرونه في الدنيا و
لكنكم كنتم لا تعلمون ذلك في الدنيا فجعلتم على جهل ولا ينفعكم العلم به الان بدليل قوله لا ينفع الذين
ظلموا معذرتهم اي عذرهم اخذ من الاعذار وهو الستر وقولهم من عذيري معناه من الذي يقوم بعذري
عذري ولا هم يستعتبون اي لا يطلب منهم الاعتاب والاعتاب الرجوع عما يوجب العتب ويدانه
لا يقبل منهم توبة ويسالون الرجعة الى الدنيا لاستدراك الفائت فلا يجابون قرا اهل الكوفة فلا
ينفع بالياء ههنا وفي حم المؤمن وقرا الباقون بالتاء فيهما ولقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل
مثل مبينا لهم فيه من كل شيء ومن كل نوع ما يحتاجون اليه من امر الدنيا والدين يهتدون به المتفكر
ويتنبه به الناظر المتدبر ولئن جئتهم باية اي مع هذا القرآن على وضوحه ولصانه اشاله وبيان
حجته ليقولن الذين كفروا ان انتم الا مبطلون ما انتم الا على باطل معناه انهم لا يعتدون بتلك الاية
ايضا ولم يعرفوا صحة دينك وحقيقة امرك كما لم يعتدوا بهذا القرآن ولم يسلموا به شيئا من ذلك
كذلك يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون اي كما الحق بالتي من هولاء الكفار كذلك سبيل من يطبع الله على
قلوبهم اي يختم عليها بكفرهم فلا يعلمون حقيقة الذين كالا يعلم هولاء فاصبر ان وعد الله حق اي فاصبر على

اذى

اذى المشركين اياك واثبت على دينك ودم على تبليغ رسالات ربك ان وعد الله حق من النصر على اعدائك
واظهار دينك على سائر الاديان ولا يستخفنك اي لا يستجهلنك معناه لا يحملنك الذين لا يوقنون
على الجهل واتباعهم في الغي وقيل لا يستخفن رايك وحلمك الذين لا يوقنون بالبعث والحساب وقيل
لا يستدعي حلمك خفة وعجلة لشدة غضبك على الكفار فتفعل بخلاف ما امرك الله به من الصبر
فليس بوعد خلف ولا تبديل يروى عن علي بن ربيعة قال نادى رجل من الخوارج عليا رضي الله عنه
وهو في صلوة الفجر فقال ولقد اوحي اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك ولتكونن من
الخاسرين فاجابه علي رضي الله عنه وهو في الصلوة فاصبر ان وعد الله حق اي يمسك بحلمك
ويكون لك التقي ملتمس من المؤمنين للذين لا يوقنون باليقين وهو الماء الصافي **النوبة الثالثة**
حقه قرابته وقيل است قرابت نسب وقرابت دين وقرابة الدين اسن وبالمواساة لحق قرابت دين
سزاوارتر بالعاة ومواساة از قرابت نسب بحو ذين كه قرابت نسب بمرد كه دو قرابت دين هر كز
دوانيست كه نبرد كه دانيست كه مصطفى صلوات الله وسلامه عليه فرمود كل نسب وسبب ينقطع الا
نسبي وسببي قرابت دين است كه سبب اضافت با خود كرد وبدين دانما خويشان ونزديكان خود
شمرد بحكم اين آيه ودر هر كه دروى عبادت الله آرد وبر وظايف طاعات من الطب نايد ونسبت مراقبت
بسروى و وقت نشد جنانكه ما كسب وتجارات بپردازد وطلب معيشت كند كما قال الله تعالى لا
تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله او را مسلمانان حق مواساة واجب شود تا او را اعانت كنند ودل وى
از ضرورت قوت فارغ دارند جنانكه رسول خدا كرد با اصحاب صفه وبجه دور ميان بود دكه از صفه
بيغمبر وطن داشتند وصفه بيغمبر جايى است بمدينه كه آنرا اهل لوا سند از مدينه تا آنجا ودرمينان است
دروى رسول خداى تدبيري ما حضره مي باشت وبعضي از اهل بيت خويش را گفت لا اعطيكم
وادع اصحاب الصفة تطوى بطونهم من الجوع اين اصحاب صفه جمل تن بودند دنيا يكبار كي اعراض
كرده واز طلب معيشت برخاسته وبعبادة وذكر الله بپرداخته وبر فتوح بحق بدو زبسر آورده وبيشتر
ايشان برهنه بودند خويش را در ميان ريك بنهان كرده جون وقت نماز بودي انكه جامه داشتي نماز كردي

وانكه جامه نداشت بديگران دادى واصل مذهب تصوف ايشان نهادند ايشان كه تابه اندان تا بالفواص كه نه واذما
خصوصيت برخاسته وبر توكل زيسته بنياسه قناعت كه نه دادند در آذد حرص وشرع بكذاشت بانكى
آدم صفي باتكى او در بهشت يكبار كه باسامت آذو شرم كه بجو بهشت كشت تا عمه دعاقل شاد ودي
در شامت حرص وشرع خويش زار با خاك جناد دروى بيرون خوش ياشى وانكه كان بري كه وفدا با اهل قناعت
در بهشت هم زانوى بهشتى بنشيني انكه بند وانا انكه شكر وند داين شداد ونيپ ب ى آنا ما وفدا
كه ارباب قناعت را بحضرت شان داكر خلعى كه قامه تخت ايشان را پيش بى راحت نهند درخبرست كه
ان اهل الجنة ليرون اهل عليين كما ترون الكوكب الدري في افق السماء وان ابا بكر وعمر لمنهم اهل بهشت اهل
عليين را جنان بينند كه شما ستاره را بينيد در افق آسمان واهل عليين بحقيقت اهل قناعت اند وابو بكر
وعمر از اهل عليين اند وهر انديشه كه ايشان را از آن قناعت كاربها بود جندانكه از قناعت فراتر شد تا زعليين
بر تر شدند ذلك خير للذين يريدون وجه الله المؤيد هو الذي يوقفه الله على حفظ نفسه بيكى يد سالكان
راه طريقت ومريدان حق بحقيقت را آن به كه حق قرابت دين بگزارند وحق ايشان فرا پيش حظ خويش دارند شاه
طريقت جنيد رحمة الله عليه مريدى را وصيت ميكرد گفت جنان كن كه خلق را راحت باشى وخود را بلا كش
كه مومنان ودوستان تا الله تعالى بر خلق رحمت اند وجنان كن كه درسايه صفات خود ننشيني تا ديگران در سايه
تو بياسايند ذو النون مصري را پرسيد حكيم بكيست در او گفت كنتا لي بد بطلب والمراد بمريد مريد
مى طلبد مرا ندى قصد هر دو دنيا مرادى گرفته او واحد هزار دنيا مريد بادى سوزان را با مقصود برباط
خندان مريد شب وروز گويى بر آفاق نراد گستاخ وار با مقصود درداني مريد بحق آويخته مراد در عيان آميخته
پير طريقت گفت بحض كرامات بين كه ترا دعا افشانت بايد قناعت بين كه مقصد دا دعا يافت
پيرى را پرسيد ند كه مريد به يا مراد وحقيقت تن جواب داد گفت لا مريد ولا مراد ولا خبر ولا استخبار ولا حد
ولا رسم وهو الكل بالكل ايجا انت كه گويند **بيت** اينجا نه خرد نه عشق نه معشوق نه يا نه خود جمله توئي
خصوصا ذره بر داد الله الذي خلقكم ثم رزقكم آن خداوند يست كه خلقت تو تمام كرد ودرونى تو مقدر كرد
جنانكه تقدير خلقت در مكتب تو نيست تقدير روزى بدبير وحتى تو نيست الكه يكى را دونى دو جما را فات

جما

يكى را دوزي شهود دارقات عامه خلق همه دربند روزى معين انه طعام وشراب ميخواهند واهل خصوص
روزى نه بخواهند توفيق طاعات واخلاص عبادات دون همت كسى باشد كه همت وى همه نانى يا ن بود
وشربتى آب من كان همته ما يأكل فقيمته ما يخرج منه نيكو بحنى كه آن جوانمرد گفته **بيت**
اي جوانمرد بكنج خوشنودى غافلان كاره كين نكاد كين بغسان عهد ما بمه باد دل خواند دوستراح اساد
ظهر الفساد في البر والبحر الاشارة من البحر الى النفس ومن البحر الى القلب وفساد البر باكل الحرام وارتكاب
المحظورات وفساد البحر من الغفلة والاصرار على المخالفات تباهى تن در حرام خوردنست وعلامت آن شبي ونامى
دل را نرشه معصيت است ودرد غفلت مصطفى صلوات الله عليه فرمود خبر دهم شما را كه درد شما
جيست ودار وى شما جيست گفتند بلى يا رسول الله گفت ان داؤكم الذنوب ودواءكم الاستغفار درد
شما گناهست ودار واستغفار هر بيمار كه اميد شفا دارد قول الطبيب بشنود آن خورد كه طبيب فرمايد آن
كند كه طبيب گويد والكي كه او را اميد شفا نبود قول طبيب نشنود تا آن درد ميبرد گفته اند عجب نه آنست
كه كسى از طعام حلال برهيز كند انديم در دبيمارى عجب آنست كه از حرام وشبهت برهيز نكند انديم قطيعت
وي از ديم بودي در طبقات جوانمردان نام ابو الخير اقطع رحمه الله بيست سال نفس وى آرزوى
ماهي بريان نبود وانيم شبهت مراد نفس بحنداد تا روزى بزيارت دوستى رفت از دوستان خداى تعالى
آن عزيز از راه فراست بدانست كه شيخ را جه آرزوست رفت وماهى تازه بريان آورد وقرصى جند پيش او
نهاد وگفت يا شيخ دست فراز كن واين طعام بكار بر كه حلالست ودر آن شبهتى نه شيخ دست دراز
كرد وخادم آن ماهي در دست او نشست دست باز كشيد وگفت برخاست وگفت در بن سي
قادريان حق جل جلاله انكه برفت وطهارت كرد واز آن خادم بحرم كشت وآماس كرد تا بدان غايت
كه طبيب گفت اگر دست نبرى بهمه تن سرايت كند وهلاك شوى شيخ گفت اگر جنين است مجروح ساز ند
وخلق بجم كند تا بخه كشتي است بگويم بزاكرد كه يا معشر المسلمين هذا جزاء من اكل لقمة الحلال
بشهوة فكيف جزاء من اكل الحرام بمعصية فانظر الى آثار رحمة الله حق جل جلاله مي فرمايد اى بيننده
سر ديده عقل بكشاى جشم عبرت باز كن در صنع ما نظر كن تا اثر ازين بيني وگرنه آسمان خبر دو خاك

دوقت بهاده

چو رساه وشوق عاشقان نرغان چون خطیبان آمران چون عطاران مرادوستان ساز نسان نه ربو بستان
شعر تامل فی نبات الارض وانظر الی آثار ما صنع الملیك عیون من لجین فاترات کان حداقها
ذهب سبیك علی قضبان الزبرجد شاهدات بان الله لیس له شریك فانظر در نگر در زمین که حله
می پوشد درخت عطری در دوشد بلبل بر درخت می خروشد هر هیچی در طلب یاری میکوشد آن خداوند که
چنین صنع کند سزد که دعا بنده بنیوشد وجرم عاصی بپوشد فانظر الی آثار رحمت الله در نگر در آثار
رحمت او ودر نامدات صنع او دیده دلالت وحدانیت او خداوندی که در وقت بهار انجاد برتابد کند آنها
در انهار کند دریاها کهی بارکند خاک رلعبتها رکند آن خداوند که این صنع نماید سزاست که طاعت خود
بندگان انشمارد و نثار کند فانظر الی آثار رحمت الله کفته اند بهار سه اند بهار یست این جهانی آنرا وقت
شاد کامی است و جوانی دیگر بهار یست آن جهانی نیم باقی است و ملک جاودانی سه دیگر بهار بیست
نهانی که اینجا خود دانی و آنکه خدای و بند ادی که داری در آن حرفی که در آن بهار نبینم از سال تا سال یکجا
سبب باران آسمان و باد شمال است دو وقت بدو وصال است بی دل باد و بهار دل بحال لتد رسالی
یکبار بهار آید از خاك گل دمد و از سنك آب رود و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و جهنه دهی دا
دل دیدم ما آید گل ذره کرده طرب است بهار شفا عالم وادخود تمام گل سرخ کرهی سنا استاد در بار
همه هشیار کشته وادد بهار گل سند کوی بستم رسید استاد دست دو نگار و جوانی بهار
کرده وهی دسیدم بهار فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها یحیی النفوس بعد فترتها
بصدق الارادات ویحیی القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات ویحیی الارواح بعد حجبتها بدوام
المشاهدات شعر امرت اذا ذکرتك ثم احیا فکم احیا علیك وکم اموت بوقت اعتدال آفتاب
رآید از مطلع غیب یکی خورشید جمال فلکی یکی خورشید جمال ملکی آن یکی بلجزاء زمین ساند این یکی بر
اسرار عاشقان آن یکی بر گل تابد گل شکفته کرد این یکی بر دل تابد دل را فرونخته کرد دل چون بشکفته
شد بلبل را عاشق شود دل که افرونخته شد نظر خالق وا و حاضر بود گل تا حی بود بلبل دهی او ما
کبود دل که با حق او داد رکنف والطاف کرم کبود قلب المؤمن لا یوسا نما جستی که زاد رشد اندود معاف

سورة لقمن وهي اربع وثلثون آيات
بسم الله الرحمن الرحيم

الم من خداوندم دانا در قرآن تلك آيات الكتاب الحكيم این حروف قرآن آیتهاء نامه راست درست
هدی ورحمة للمحسنین راه نمای و بخشایش نیکوکاران را الذین یقیمون الصلوة ایشان که نماز بپای میدارند
بوقت او هنگام و یؤتون الزکوة و بپا میدهند زکوة مال خود وهم بالاخرة هم یوقنون وایشان روز رستاخیز بی
گمان اند اولئک علی هدی من ربهم آن گروه بر راه راست اند از خداوندگار خود واولئک هم المفلحون وآن
گروه ایشان اند پیروزی جاوید ومن الناس من یشتری واز آدمیان کس هست که میخرد لهو الحدیث سخن
نابکار دست تهی لیضل عن سبیل الله بغیر علم تا گمراه کند مردمان را از راه خدای بی دانش ویتخذها هزوا
و فرا میگیرد به افسوس و بازی اولئک لهم عذاب مهین آن گروه ایشان راست عذابی خوار کننده واذا
تتلی علیه آیاتنا و چون خوانده شود بر ایشان سخنان ما ولی مستکبرا روی برگرداند از آن گردنکشان
کأن لم یسمعها همچنانکه نشنید گوئی کأن فی اذنیه وقرا گویی که در گوش های وی گرانیست فبشره بعذاب الیم
بی بشارت ده ایشان را بعذابی دردناك ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات ایشان که بگرویدند وعمل نیکو
کردند لهم جنات النعیم ایشان راست بهشت جاودانی با ناز ونعیم خالدین فیها وایشان آنجا جاویدان اند
دران وعد الله حقا وعده خدای راست ودرست وهو العزیز الحکیم اوست آن توانا دانا خلق
السموات بغیر عمد بیافرید آسمانها بی ستون ترونها آن که می بینید والقی فی الارض رواسی وا فکند در زمین
کوههاء بلند ان تمید بکم تا نجنباند شما را در زمین وبث فیها من کل دابة ودر زمین پراکند از هر جانوری
وانزلنا من السماء ماء و فرو فرستادیم از آسمان آبی باران فانبتنا فیها کا رویانیدیم در زمین من کل زوج کریم از هر
جفتی درخت ونبات جفتی رنگ وجفتی بوی وجفتی طعم کریم نیکو وآزاده آسان یافت هذا خلق الله
این که می بینید آفرینش خداست فارونی بی با من نمایید ماذا خلق الذین من دونه که آن چه چیزاست که ایشان
آفریدند خدا جز او بل الظالمون فی ضلال مبین بلکه ظالمان و کافران در گمراهی درشت اند ولقد آتینا لقمن الحکمة
بدرستی که ما دادیم لقمان را حکمت خوب وسخن راست ودانش تمام ان اشکر لله وا دادیم که خدایرا شکر کن

ومن یشکر وهر که آزادی کند خدایرا و نیکویی او پیند فانما یشکر لنفسه الله تعالی بی نیاز است وستوده
واذ قال لقمن لابنه وگفت لقمان پسر خود را وهو یعظه و او پند میداد او را یا بنی که ای پسرك من
لا تشرك بالله انباز مکن خدایرا و با او شریك میاور ان الشرك لظلم عظیم بدرستی که شرك با خدا
ظلمی بزرگ است بر خویشتن ووصینا الانسان بوالدیه ووصیت کردیم مردمان را نیکویی کردن با پدر و مادر
حملته امه وهنا علی وهن برداشت مادر او را در شکم سستی بر سستی وفصاله
وشیر باز کردن تا باز کردن از شیر در دو سال ان اشکر لی وصیت کردیم که آزادی کن مرا ولوالدیک و مادر و پدر
خود را الی المصیر که باز گشت شما با منست وان جاهداك وگفتیم هم که اگر با تو کوشند با تو پدر و مادر
علی ان تشرك بی که انباز گیری با من ما لیس لك به علم آن چیزی که تو آنرا ای خالی فلا تطعهما
کار ایشان نبری وصاحبهما فی الدنیا معروفا وتی در ایشان باش در دنیا به نیکویی کردن واتبع سبیل
من اناب الی پس رو آن راهی را که باز گشت آن با منست ثم الی مرجعکم پس باز گشت شما با منست فانبئکم
بما کنتم تعملون پس آگاه کنم شما را بیاد آن چیزی که می کردید یا بنی ای پسرك من انها ان تك مثقال حبة
من خردل اگر نیکیها یا بدیها وزن یك دانه خردل بود فتکن فی صخرة و آنگه در دل سنگ خاره بود
او فی السموات او فی الارض یا در آسمان یا در زمین جای بود در و درپنهان یأت بها الله بیارد خدای تعالی آنرا
ان الله لطیف خبیر بدرستی که الله تعالی باریك بین و داناست در درون و نهان آگاه یا بنی
ای پسرك من اقم الصلوة نماز بپای دار بهنگام خود وأمر بالمعروف و نیکویی کار فرمای وانه
عن المنکر و از ناپسند سر باز زن و از ناکار دست باز دار واصبر علی ما اصابك و شکیبایی کن
بر آنچه به تو رسد از امر معروف و نهی منکر ان ذلك من عزم الامور که آن از استوارای کارها است
در بچه بتو رسد ولا تصعر خدك للناس و روی یکسوی مبر از مردمان بکبر ولا تمش فی الارض
مرحا و در زمین بر منی مرو ان الله لا یحب بدرستی که الله تعالی دوست ندارد کل مختال فخور
خرامنده لاف زن خویشتن ستای واقصد فی مشیك و قصد کن رفتن خود را در آهستگی واغضض
من صوتك و آواز خود را فرو دار ان انکر الاصوات لصوت الحمیر که زشت ترین آوازها آواز خرانست

النوبة الثانیة این سوره لقمان سی وچهار آیتست و پانصد وچهل وهشت کلمه ودو هزار وصد و ده حرف
جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیه که بمدینه فرو آمد ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام تا آخر سه آیه
حسن گفت جمله سوره مکی است مگر یك آیه الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة از بهر آنکه
فرض نماز وزکوة بمدینه فرو آمد ودر این سوره منسوخ نیست مگر این کلمات فلا یحزنك کفره قوله
این قدر از آیه منسوخ است بآیة السیف وباقی آیه محکم ابی بن کعب از رسول الله صلی الله علیه
وسلم انه قال من قرأ سورة لقمان کان له لقمان رفیقا یوم القیمة واعطی من الحسنات عشرا
بعدد من عمل بالمعروف وعمل بالمنکر قوله الم تلك آیات الکتاب یعنی تلك الحروف الثمانیة و
العشرون آیات الکتاب الحکیم وقیل معناه هذه الآیات تلك الآیات التی وعدتم بها فی التوریة و
یجوز ان یکون تلك اشارة الی الآیات فی هذه السورة ای هذه آیات الکتاب الحکیم ای المحکم وهو الممنوع
من الفساد والبطلان وقیل الحکیم ههنا هو المتضمن للحکمة هدی ورحمة قراءة العامة بالنصب علی
الحال والقطع وقرأ حمزة بالرفع یعنی هذا الکتاب هدی ورحمة للمحسنین معناه هدی مانع من
الضلالة والهادی الی الفلاح والالطاف المؤدیة الی الخیرات والحق لا یقع مطلقا الا مدحا وصفة للمؤمنین
وفی تخصیص کتابه بالهدی والرحمة للمحسنین دلیل علی انه لیس بهدی لغیرهم وقد قال تعالی والذین
لا یؤمنون فی آذانهم وقر وهو علیهم عمی وقال تعالی وانه لحسرة علی الکافرین هدی در قرآن بر
هشت وجه است وجمله این وجه بر دو معنی باز میگردد یکی دعوة ودیگر شرح و توفیق اما آنجه
بمعنی دعوة است با انبیا وائمه وشیاطین اضافت کرد انبیا را گفت ولکل قوم هاد وقال وانه لتهدی
وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا ای یدعون بامرنا شیاطین را گفت کتب علیه انه من تولاه فانه یضله ویهدیه
الی عذاب السعیر ای یدعوه واما آنجه بمعنی شرح وتوفیق است حق تعالی بخود اضافت کرد که جز وی کس را
دو آنیست و مخلوق را سزا نیست بندگان را خود توفیق نیاید و هدی و طاعت بی معرفت خود دوست
کرد اند و مهر بنده را بتوحید خود کرامت کند و راه بخود نماید دانا الله لهادی الذین آمنوا وما انت بهادی
العمی عن ضلالتهم انك لا تهدی من احببت واز دو رویت بمعنی هدی اما انت بنیان الذی بها دی

فرشتهای تمایل منلی هذا التاویل هدی اسه سعنا انا له تقلب الانسان نما الکمن الی الایمان ومن
الضلالة الی السنة انکه محسنان المفسر که وکفت الذین یقیمون الصلوة بدین بها بحقوقها و
حدودها وشرایطها شرایط نانه وقسم است قسمی با شرایط جواز که وی نمی فرایض وحدود
اوقات آن وقسمی با شرایط قبول که وی نمی نیت وخشوع واخلاص وتعظیم وحضور آن قال الله تعالی
انما یتقبل الله من المتقین وتا این هر دو قسم بجای نیاید صفا قامت درست نشود وانا بجات که
در باب هرست در قرآن هرجای که سخن از ایمان امر فرمایدا اقیموا الصلوة کوید وصلوا نکوید بوقت ان الرکوع
ای یعطونها بشروطها الی مستحقیها وهم بالآخرة ای بالدار الآخرة والجزاء علی الاعمال هم یوقنون فلا
یشکون فی البعث والحساب وانما اعاد لفظه هم التوکید فی الیقین فی البعث والحساب اولئک
علی هدی من ربهم علی هدی یعنی بر هدایت از پروردگار خویشاند متمسک بدانکه از مرتبات
وتحصیل عبادات ایشان از ایشان بود باعتقاد سنتم بدر که بعبودیت هم باقرار بربوبیت وفی
الآیة دلیل علی ان العبد لا یهتدی بنفسه الا بهدایة الله تعالی لانه علی انه قال عز وجل علی
هدی من ربهم رد علی المعتزلة فانهم یقولون ان العبد یهتدی بنفسه ومن الناس من یشتری لهو الحدیث
مفسران گفتند لهو الحدیث وقیل شرعیات اله کتب منها لهو الحدیث مقاتل گفت این آیه در شان
نضر بن الحارث فرود آمد که وی مردی کافر دل کافر کیش بود سخت خصومت او تجارت و باز رگانی بسر
کردی تا در بلاد عجم شدی و در آن سفر اخبار پیشینیان و قصه رستم واسفندیار بخرید و قریش را
گفت محمد اینجا میگوید از قصه پیشینیان چون عاد وثمود همچنانست که من شما آورده ام اخبار
رستم واسفندیار واکاسره وقریش استماع قرآن در باقی کردند و همه روی بوی آوردند و آن قصهها
همی شنیدند تا اینست که رب العالمین فرو فرستاد لیضل عن سبیل الله یعنی لیضل بتلک الکتب عن تدبر
آیات الله وقیل قراءة کتاب الله شکلم فیما جاء به النبی محتجة من ذکر الاخبار والامم الماضیه ثم قال بغیر علم
ای لا یستحق ان یسمی عالما من عمل هذا العمل من اضلال نفسه واضلال الغیر وقیل لم یسلم ما فی عاقبة
ذلک من الوزر این عباس ومجاهد گفتند لهو الحدیث غنا و سرود فاسقانست در مجلس فسق

آیه

آیه در شان کسی فرود آمد که کنیزکان مغنیه داشتند تا فاسقان از طرب کنند فیکون المعنی یشتری
ذات لهو الحدیث روی عن ابو امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل تعلیم المغنیات
ولا بیعهن واثمانهن حرام وفی مثل هذا نزلت الآیة ومن الناس من یشتری لهو الحدیث وما من رجل
رفع صوته بالغناء الا بعث الله علیه شیطانین احدهما علی هذا المنکب والآخر علی هذا المنکب لا یزالان یضربان باقدامهما
حتی یکون هو الذی یسکت وعن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب وکسب
الزمارة وقال مکحول من اشتری جاریة ضرابة لیمسکها لغنائها وضربها مقیما علیه حتی یموت لم
اصل علیه ان الله عز وجل یقول ومن الناس من یشتری لهو الحدیث الآیة قال سعید بن جبیر لهو الحدیث
معناه یستبدل ویختار الغنی والمزامیر عن استماع القرآن وقرأ ابن کثیر وابو عمرو ولیضل بفتح الیاء
ای لیضل هو فی هذا الفعل عن سبیل الله وعن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله بعثنی رحمة وهدی للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلب وامر الجاهلیة
وحلف ربی بعزته لا یشرب عبد من عبیدی جرعة من خمر متعمدا الا سقیته من الصدید مثلها یوم
القیامة مغفورا له او معذبا ولا یترکها من مخافتی الا سقیته من حیاض القدس یوم القیمة لا یحل
بیعهن ولا شراءهن ولا تعلیمهن ولا التجارة بهن وثمنهن حرام یعنی الضوارب وعن محمد بن المنکدر قال
المعنی ان الله عز وجل یقول یوم القیمة این الذین کانوا ینزهون انفسهم واسماعهم عن اللهو ومزامیر
الشیطان ادخلوهم ریاض المسک ثم یقول یوم القیمة للملائکة اسمعوا عبادی تحمیدی وثنائی
وتمجیدی واخبروهم ان لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ویتخذها هزوا قراءة حمزة والکسائی ویعقوب
بنصب الدال عطفا علی قوله لیضل وقرأ الباقون بضم الدال عطفا علی قوله یشتری والمعنی
یتخذها هزوا ای یتخذ آیات الله هزوا استهزاء بها وتمسخرا وتسفه علی من یقرأها اولئک لهم عذاب
مهین یخزیهم وذلک واذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا هذا دلیل علی ان الآیة السابقة نزلت فی النضر
بن الحارث یعنی واذا قرئ علیه آیات کتابنا اعرض عن تدبرها متکبرا رافعا نفسه عن طاعة رسولنا
والاصغاء الی ما یتلوه علیه من آیاتنا کان لم یسمعها یعنی لم ینتفع بها ولم تفکر حتی هو بمنزلة من لا یسمع

فی ترادهم فی اذنیه ثقال وقرت اذنیه وقرها الصمم فراذنیه فبشره بعذاب الیم ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات الایمان والتصدیق بالقلب وحقیقته بالاعمال الصالحة ولذلک قرنا الله بهما و
جعل الجنة مستحقة بهما قال الله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه وقیل
استحقاق الجنة بالایمان واستحقاق الدرجات بالاعمال لهم جنات النعیم اضاف الجنات الی النعیم
لتحقیق النعیم تلک الجنات وقیل جنات النعیم احدی الجنان السبع علی ما روی وهب بن منبه عن
ابن عباس قال خلق الله الجنان یوم خلقها فضل بعضها علی بعض فهی سبع جنان دار الجلال ودار السلام
وجنة عدن وهی قصبة الجنة مشرفة علی الجنان کلها وجنة المأوی وجنة الخلد وجنة الفردوس وجنات
النعیم قال والجنان کلها مائة درجة ما بین الدرجتین مسیرة خمسمائة عام حیطانها لبنة من
ذهب ولبنة من فضة ولبنة من یاقوت ولبنة من زبرجد ملاطها المسک وقصورها الیاقوت
وغرفها اللؤلؤ ومصاریعها الذهب وارضها الفضة وحصباها المرجان وترابها المسک اعدها الله
لاولیائه یقول الله تعالی لاولیائه جوزوا الصراط بعفوی وادخلوا الجنة برحمتی خالدین فیها وعد الله نصب
علی المصدر وحقا حال للوعد ای وعد الله وعدا حقا ای من صفة وعد الله انه حق وحاله انه علی الحق
وهو العزیز المنیع لا یغلب ولا ینتهی الحکیم لا یسهو فی فعله ولا یغلط خلق السموات والارض بغیر عمد ترونها
الهاء راجعة الی السموات لا عن مع خلق السموات السبع واسکنها بقدرته علی غیر عمد وانتم ترونها کذلک
والعمد جمع عمود والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم یعنی لان لا تمید بکم کقوله یبین الله لکم ان تضلوا
یعنی لان لا تضلوا وبث فیها من کل دابة مع کثرتها واختلاف اجناسها وانزلنا من السماء ماء ای من
السحاب مطرا فی اوقات الحاجات الیها فانبتنا فیها ای فی الارض من کل زوج کریم ای من کل صنف
حسن من النبات حسن المنظر کثیر المنافع وقیل سماه کریما لانه یکرم علی العباد ما ینتفعون به هذا خلق الله
ای هذا الذی عددته علیکم خلق الله ای مخلوقه فاقام الخلق مقام المخلوق توسعا کقوله هذا درهم ضرب
الامیر ای مضروبه فارونی ماذا خلق الذین من دونه من آلهتکم التی تعبدونها ای شیء ادوفی ماذا خلق الآلهة
ای التی یعبدون علی ذلک لانها عاجزة عن الخلق وهی فی ذاتها مخلوقة بل الظالمون ای الکافرون

لقمن را

فی ضلال مبین فی ذهاب عن الحق بین واضح بان دابان معبود واحد ولقد آتینا لقمن الحکمة لقمن مردی
حکیم بود از نیکمردان بنی اسرائیل خلق را پند دادی وسخن حکمت گفتی ودر عهد وی هیچ آدمی با آن قوت
حکمت نبوده وروا بود علماء تفسیر متفق اند که از اولیاء بوده از انبیا مکر عکرمه که نه او آنست که وی
پیغمبر بوده واین خلاف قول مفسرانست که نه پیغمبر بوده امام از پیغمبر ایشان کردی کرده وعزاز پیغمبر
او را شاکرد بود که در سخن حکمت وخلافت در آنکه حرفت وی چه بوده قومی گفتند که نجار بوده قومی
گفتند که خیاط بوده قومی گفتند شبان بوده روزی مردی بروی بگذشت وی پاس آنکه ندوی بجمع شدی
بوده بود ایشان را پند میداد آن شخص گفت تو نه آن شبانی که با من فلان جایگه گوسفندان را چرا می آمدی
لقمن گفت آری من آن شبانم که تو دیدی آن مرد گفت بچه خصلت بدین پایه رسیدی گفت بصدق
الحدیث واداء الامانات وترک ما لا یعنی گفتن سخن راست گفتن وامانت بروفت گزاردن و
اعنه در دین بکار نیاید واز آن پس شود بگذاشتی وهب وی میگوید محمد بن اسحق هو لقمن بن باعورا بن
ناخور بن تارخ وهو آزر وهب گفت پسر خواهر ایوب بود مقاتل گفت پسر خاله ایوب بوده وپیشتر
مفسران بر آنند که غلامی سیاه بود از نوبه ستبر لب پهن پای ترف ساق سطبر گردن لیکن با
ادبی تمام داشت وعبادت فراوان وسینه آبادان ودلی پر حکمت دوستی وبی درمان شفیق
ودر میان خلق مصلح ومرد ناصح خود با وقت داشتی وبر ترک وز خان وهلاک مال غم نخوردی
واز تعلم هیچ نیاسودی حکیم بود بتعلیم سید وکهر بود بعضی گفته اند سی سال باد او پیغمبر بسی بود دیه
اندا ودرز یح ماند تا بهید یونس بن متی وسیعن وی آن بود که موسی گفت وی را داد آن نوحکه
نابعا گه عقل وی چند است وحکمت ودانش وی بکجا رسید گوسفندی بوی داد وگفت این را
قربان کن ولیخه ان بخالال وخوش ترو بهتر بود برای من بیار لقمن از آن گوسفند دل وزبان برای او بیاورد
دیگر روز گوسفندی بوی داد وگفت این را بکش وقربان کن ولیخه بتر عضای او باشد برای من بیار
لقمن همان دل وزبان برای او بیاورد خواجه اش گفت این چه حکمتست که انهر دو یکی آوردی گفت
انهما اطیب شیء اذا طابا واخبث شیء اذا خبثا خواجه آن حکمت از وی بپسندید واورا آزاد کرد

وعن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن لقمن نبيا ولكن كان عبدا شكورا
كثير حسن اليقين احب الله فاحبه فمن عليه بالحكمة وروي انه كان نائما نصف النهار فنودي يا لقمان
هل لك ان يجعلك الله خليفة في الارض فتحكم بين الناس بالحق فاجاب الصوت فقال ان خيرني ربي
قبلت العافية ولم اقبل البلاء وان عزم علي فسمعا وطاعة فاني اعلم انه ان فعل بي ذلك اعانني وعصمني فقالت
الملائكة بصوت لا يراهم لم يا لقمن فقال لان الحاكم باشد المنازل واكدرها يغشاه الظلم من كل مكان ومن
يخذل او يعن فبالحري ان ينجو وان اخطأ اخطأ طريق الجنة ومن يكن في الدنيا على الآخرة فتنته الدنيا ولا يصيب الآخرة
فعجبت الملائكة من حسن منطقه فنام نومة فاعطي الحكمة فانتبه وهو يتكلم بها ونودي داود بعده
فقبلها فلم يشترط ما اشترط لقمن فهوى في الخطيئة غير مرة كل ذلك يعفو الله عنه وكان لقمن يوازره
بحكمته فقال له داود طوبى لك يا لقمن اعطيت الحكمة وصرف عنك البلوى واعطي داود الخلافة
وابتلي بالبلية والفتنة ولقد آتينا لقمن الحكمة اي الحكمة ان اشكر لله ثم المخافة منه ثم العلم بطاعته
وقيل الحكمة هي الاصابة في القول والعمل والفقه في الدين ان اشكر لله قال الزجاج معناه آتينا لقمن الحكمة
لان يشكر لله وقيل هي بدل من الحكمة وقيل هو تفسير الحكمة ومن يشكر فانما يشكر لنفسه لان الشاكر يستحق
المزيد من قوله لئن شكرتم لازيدنكم اي يعود منفعة شكره اليه ومن كفر لم يضر الله فان الله غني عن العباد
وشكرهم حميد محمود في صنعه واذ قال لقمن لابنه ناران وقيل اشكم وقيل انعم وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله
يا بني انها ان تك يا بني قرأه حفص بفتح الياء في الثلث وقرأ ابن كثير باسكان الياء في الاولى والثالثة وكسر
الياء في الثانية وقرأ الباقون بكسر الياء في الثلث لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم هذا هو الظلم الذي عند
به ابرهيم في سورة الانعام الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم وقال الشاعر الحمد لله الذي لا شريك له
من ابها فنفسه ظلما ووقف بعض المقرئين على قوله لا تشرك ثم ابتدأ بالقسم فقال بالله ان الشرك لظلم
عظيم لظلم الظالم ووصينا الانسان بوالديه اي وصيناه بالاحسان الى والديه ثم ذكر الام وبين عظم
حق الوالدة فقال حملته امه وهنا على وهن اي ضعفا على ضعف وشدة بعد شدة والوهن الاول
منهما من ثقل الحمل والوهن الثاني ما يصيبها في الطلق وحمل التربية والرضاع النصال كثير له اعصر حمد

والمو

والعون انها بعد الوضع وفصاله في عامين وذلك مما يزيد ضعفها فلهذا وجب على الولد مراعاتها والقيام بشكرها
وفي الحديث سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم من احق الناس بحسن الصحبة فقال امك فقال ثم
من قال امك قال ثم من قال امك قال ثم من قال ابوك قال ثم من قال الاقرب فالاقرب وقيل رعاية حق
الوالدين من حيث الاحترام ورعاية حق الام من حيث الشفقة والاكرام وقرئ في الشواذ وفصله في عامين
اي مدة منتهى رضاعه في انقضاء عامين قال ههنا في عامين وقال في سورة البقرة حولين كاملين لمن
لا زاد عليهما ان اشكر لي بيني ووصيناه ان اشكر لي ولوالديك الي المصير اي مصيرك الي وحسابك علي
فلا عقاب على طاعتي وفي كلام لقمن لابنه يا بني ان الله رضيني لك فلم يوصني بك ولم يرضك لي فوصاك بي وقال
سفيان بن عيينة في قوله تعالى ان اشكر لي ولوالديك الي المصير قال من صلى الصلوات الخمس فقد شكر الله
ومن دعا للوالدين في ادبار الصلوات الخمس فقد شكر الوالدين وان جاهداك على ان تشرك بي ما ليس لك
بما اوصيتك به من بر الوالدين ان حملاك على ان تشرك بي فلا تطعهما فان حقهما وان عظم فليس
باعظم من حقي وصاحبهما في الدنيا معروفا يعني بالانفاق عليهما واتبع سبيل من اناب الي فيما تبع سبيل اهل
ما رجوعك اليه من طاعتي ثم الي مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون هذه الآية ونظيرها في سورة العنكبوت
نزلتا في قوم اسلموا ولهم آباء وامهات مشركون يصدونهم عن الاسلام ويدعونهم عنه وقيل نزلت في ابي بكر
الصديق وذلك انه حين اسلم اتاه عثمان وطلحة والزبير وسعد بن ابي وقاص وعبد الرحمن بن عوف
فقالوا له قد صدقت هذا الرجل وآمنت به قال لهم هو صادق فآمنوا به ثم حملهم الى النبي صلى الله
عليه وسلم حتى اسلموا فهؤلاء لهم سابقة الاسلام اسلموا بارشاد ابي بكر وقد تضمنت الآية النهي عن
صحبة الكفار والفساق والترغيب في صحبة الصالحين ثم عاد الى عظة لقمان لابنه فقال يا بني انها
ان تك مثقال حبة من خردل انها اي الكلمة لكنه لها انها لا تخفى الاعمال ويجوز ان يكون
المراد بالتانيث الحسنة يعني ان الحسنة ان تك مثقال حبة من خردل قال مقاتل ان ابن لقمان
قال لابيه يا ابت ان عملت الخطيئة حيث لا يراني احد كيف يعلمها الله فقال يا بني ان الخطيئة ان تك
مثقال حبة من خردل مثال الشيء ما يساويه في الوزن وكثر في الكلام فصار عبارة عن مقدار

الدنيا قرأ نافع مثقال حبة بالرفع على ان كان بمعنى وقع مثقال حبة من خردل فتكن في صخرة قال
اكثر المفسرين هي صخرة التي عليها الارض وهي التي تسمى السجين وتكتب من الارض وهي التي يكتب فيها
اعمال الفجار وخضرة السماء منها وهي على الريح ليست في السماء ولا في الارض ثم قال او في السموات
او في الارض يعني في اي موضع حصل من الامكنة التي هي السموات والارض لم يخف عليه مكانها
يأت بها الله يوم القيامة ويجازي ان الله لطيف خبير باستخراجها خبير بمكانها وفي بعض الكتب ان هذه
الكلمة آخر كلمة تكلم بها لقمن فانشقت مرارته من هيبتها فمات وقال الحسن معنى الآية هي الاحاطة
بالاشياء صغيرها وكبيرها وقيل المراد بها الرزق يعني ان كان للانسان رزق مثقال حبة من خردل
في هذه المواضع جاء به الله حتى يخرجها ويسوقها الى من هو رزقه وفي الخبر ان الرزق مقسوم لكل مخلوق
امرء ما كتب له ان الرزق ليطلب الرجل كما يطلبه اجله يا بني اقم الصلوة وأمر بالمعروف وانه عن المنكر
واصبر على ما اصابك من شدائد من الامراض والفقر والحزن ان ذلك من عزم الامور اي الذي
اوصيتك به مما عزمه الله على عباده اي امرهم به امرا حتما عزم الامور ما لا يشك في ثبوته ولا يتردد
فيه وقال الحسن من صلى قبل العصر اربعا غفر الله له مغفرة عزما اي هذا الوعد صادق عزمه وثيق وفي دعائه
صلى الله عليه وسلم اسالك عزائم مغفرتك اي اسالك ان توفقني للاعمال التي تغفر لصاحبها لا محالة
ولا تصعر خدك للناس قرأ ابن عامر وابن كثير وعاصم ويعقوب ولا تصعر بتشديد العين وقرأ الآخرون
لا تصاعر ومعناهما واحد يقال صعر وجهه وصاعر اذا مال وعرض تكبرا والصعر داء يصيب الابل في العنق
من علته او ما من كبر في الانسان وفي الابل يقول رجل اصعر واصيد والصيد كالصعر ولا تمش
في الارض مرحا اي لا تمش بالخيلاء والكبر وجاء مصدرا وقع موقع الحال والمرح اشد الفرح ان الله لا يحب
كل مختال في مشيته فخور بالذي يعدد مناقبه تطاولا به وكذا مختال المعجب مثلها وقيل الفخور
كثير الفخر عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج رجل يتبختر في الجاهلية عليه حلة
فامر الله تعالى الارض فاخذته فهو يتجلجل فيها الى يوم القيامة واقصد في مشيك القصد الاقتصاد
المتوسط في الامر قال بعضهم ان للشيطان من ابن آدم نزعتان ما يبالي بهما ظفر من الافراط التفريط وقيل

كلا

كلا طرفي القصد مذموم ومنه قوله عز وجل على الله قصد السبيل ومنهم مقتصد وقال بالآية اقصد
في مشيك لا مرحا وتبخترا ولا تخرقا واستعجالا وقال ابن مسعود كانوا ينهون عن خبب اليهود ودبيب النصارى
شيئا بين ذلكم وعن النبي صلى الله عليه وسلم سرعة المشي يذهب بهاء المؤمن واغضض من صوتك وقال
غض صوته وغض بصره اذا خفض صوته وغض بصره وفي الحكمة حسبك من صوتك ما اسمعت
اهل مجلسك ان انكر الاصوات اي اقبح الاصوات لصوت الحمير اوله زفير وآخره شهيق وهما صوت اهل
النار وقال سفيان الثوري صياح كل شيء تسبيحه الا الحمار فانه يصيح لرؤية الشيطان وروي عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال ان الله يبغض ثلاثة اصوات نهقة الحمير ونباح الكلب والداعية بالحرب
الناعية وقيل لصوت الحمير المطبقة المنكر حكاه قاضي القضاة الماوردي ووجه هذا القول انه جعل الحمير
مثلا من قولهم طعنة حميرا اي شديدة ومن قولهم حمارة القيظ شدته والحمار يحمل الشدة ثم لا يخص
له المطبقة دون غيرها من الاصوات **النوبة الثالثة** بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله نور دل احرار دوستان و بلاى
بسم الله قهر الشيطان المتمرد وسبب رضا الملك الجبار الله است آفريدگار جهان وجهانيان كه
قوله الله خالق كل شيء الله است روزي دهنده آفريدگان من قوله وما من دابة الا على الله رزقها
الله است نگاه دارنده آسمان وزمين من قوله ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا الله است كار
كشاينده شغل بندگان من قوله اليس الله بكاف عبده الله است راه نماينده بندگان ودوستان من قوله
وكان بالمؤمنين رحيما بسم الله در تحت هر حرفي اشارتيست وان الله لهادي الذين آمنوا الله است هادي
ونهان دان من قوله يعلم السر واخفى الله است آمرزنده گناهان من قوله ان الله يغفر الذنوب جميعا
الله است بخشاينده ومهربان بر دوستان من قوله وكان بالمؤمنين رحيما بسم الله در تحت هر حرفي
اشارتيست ودر آن اشارت بشارتي باشارت به بصيرت كه دارد اي جوانمرد سين اشارتست كه ميشود
كشاده قلم اشارت است كه بجويم ي دعا، قوما اشارت به ياء وسين اشارت لبي اوميم اشارت
منت او كه هم باري فرمايد جل جلاله هر كس بانكان من بر من بادوستان من منت من بر
من كه عذاب نكنم بنده كه باخلاص گويد نام من ودر هر كار ابتدا كند بنام من با متابعت وسنت او

بيع ٢م

بیم عبدا و با بقا. بنده بین بود و بنده بیم مقام بندی فرماید جل جلاله عبدی بنا، من ابن بها، تو من
ثنا، من صفت من سرود تو صحبت من بحد من جلال من مقام تو درگاه من ابدا کرکافر از عذاب بیکم
اظهار بهجت را بهانم با من ثنا ن فضل کم اظهار رحمت را رحیم جا صاز اعنی کم اظهار رحمت را الم
الالف اشارة الی الآیة واللام اشارة الی لطفه وعطائه والمیم اشارة الی مجده وثنائه مبالاته دفع الحجب
عن قلوب اولیائه وبلطف عطائه اثبت المحبة فی اسرار اصفیائه وبمجده وثنائه مستغنی عن جمیع خلقه
وصف کبریائه الف اشارت است بالا ونعما، ولام اشارت است بلطف وعطا، ومیم اشارت است
بمجد وثنا او سکند بالا ونعما، من بلطف وعطا، من بمجد وثنا، من که او جز وی فرقان کلام من
تلک آیات الکتاب الحکیم ای هذه آیات الکتاب المحکم المحروس عن التغییر والتبدیل کتاب ربانی
کلام یزدانی نامهٔ آسمانی حبل الله المتین ونور المبین حجت رسالت ومعجز نبوت وبمعنی دعوت
نامه که تغییر وتبدیل را در او راهی نیست حکم ومثال او داکم راهی نه معانی واحکام او را تناهی نه رسم ونظم
او را تناهی نه تتبع او داکرامی نه هدی ورحمة للمحسنین عابدان را هدی ورحمت عارفان را دلیل
ومحبت هرکه قرآن طبیب بود او را خدا حبیب بود هرکه را قرآن انیس بود الله او را جلیس بود هرکه
قرآن رفیق بود فردوس توفیق بود هرکه قرآن امام بود مقرش دار السلام بود آدمیان نه یکروه اند آشنایان اند
وبیگانگان آشنایان را قرآن بعد ایت وبیگانگان را سبب ضلالت کما قال الله تعالی یضل
به کثیرا ویهدی به کثیرا بیگانگان چون قرآن شنوند پشت بر آن کنند وروی بر گردانند چنانکه رب
العزت فرمود واذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا الآیة آشنایان چون قرآن شنوند بنده وار بسجود افتند
وبا دیدهٔ آن زبان درد الله زار گریند چنانکه الله تعالی فرمود ویخرون للاذقان سجدا آنکه سرانجام هر دو گروه
را پیدا کرد دشمن را عقوبت بیم عذاب الیم ودوستان را بشارت کم لهم جنات النعیم خالدین فیها
وعد الله حقا الآیة ولقد آتینا لقمان الحکمة بدانکه حکمت علمی است بصواب یا نطقی بصواب
ودر معاملت نگه داشت است با خود میان ترس وامید وبا خلق میان شفقت ومداهنت وبا
حق میان هیبت وانس ونطق بصواب آنست که سخن هزل دروی نه یابی ذکر حق ناچیز ونظم درآن نگاه

داری

داری وآنچه نه موضع است او را بر تو بیان نکنی حکیم او است که هر چیزی بجای خویش نهد وهرکاری که کند سرانجام آن نگاه کند وهر چیزی
در تمام آن چون بنده واین حکمت از کسی پاید که در دنیا زاهد شود وبعبادت مواظبت نماید مصطفی
صلوات الله وسلامه علیه فرمود من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة قلبه وانطق بها لسانه وقال
علی کرم الله وجهه روحوا هذه القلوب واطلبوا لها طرائف الحکمة فانها تمل کما تمل الابدان وقال
الحسن بن الفضل الحکمة سهام وقلوب المؤمنین اهدافها والرامی الله والخطاء معدوم وقیل الحکمة
العلم اللدنی وقیل هو النور المعروف بین الالهام والوسواس وقیل لبعضهم من این تولد هذا النور فی القلب
فقال من التفکر والعبرة وهما من میراث الحزن والجوع واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه الآیة لقمان پسر خویش
را پند داد ووصیت کرد که ای پسر هیچ تقاضی که راه دنیا زدست بدر آید والخوف بدل تو فراهم شود
ای پسر اگر سعادت آخرت میطلبی وزهد در دنیا تشییع جنازها بسیار کن ومرگ چشم خود دار ودرد
جان مساز که عیال و وبال آن بر تو شوی اندر دنیا تو ستوه وحیف بردار وفضول بگذار ای پسر چنان داری
جان را که شهوت بر تو نه تو بر وی ضعیف کند تا انجا بمانی که بنزدیک الله تعالی خوار ودست
اندرون است ای پسر از نیکان نبانی تا توانی برحذر باش واندر نیاز بدو باز خواه با الله تعالی که ایشان دام
شیطان اند وسبب فتنه ای پسر چون قدرت یابی بر ظلم بندگان تو قدرت خدای بر عقوبت خود یاد کن
وار انتقام وی بیندیش که او جل جلاله منتقم حقیقی است ودادستان از کردنکشان وکین خواه ستمکاران
وبحقیقت دان که ظلم تو از آن مظلوم فراکذارد وعقوبت الله تعالی بر آن ظلم بر تو باند وپاینده بود
ای پسر بیاد که ترا کاری پیش آید از محبوب ومکروه که نه دوشی خود جان داری که خیر وصلاح تو در آنست
بر کتابی بدو زاین عهد تراحم داد تا انکه که بدانم که ایخه تو کنی حیانت بدو کفت الله تعالی بمن
فرستاده است وعلم وپایان ایخه من کنم باو نیست آخر وین نزدیک وی شد دانوی بیم میرد وبیرون
آمدند وبهم کوپ نشستند وایخه ضروری بود از توشه وزاد سفر برگرفتند بیابان در بیش بود مرکب
همی راندند تا وقت نماز پیشین در رسیدند که ما عظیم بود آب وتوشه با تمام رسید وهیچ نماند هر دو دانستند که
زو وما آمده بود پیاده شتاب میرفتند که ناگاه لقمان در پیش کریست وسیاهی پدید دانید کفت آن سیاهی درخت است

آن دود نشان آبادانی ومردمانست که اینجا وطن کرفته چنان همی رفتند شتاب تا که بسر لقمان را پای بر استخوانی
نهاد آن استخوان بزیر قدم وی بر آمد وار پشت پای وی بیرون بر کرد بس بیهوش کشت وبرجای بیفتاد لقمان
در وی آویخت واستخوان را بدندان از پای وی بیرون کشید وعمامه وی بازکرد وبر پای وی بست لقمان آنساعت
بکریست ویک قطره آب چشم وی بر روی پسر افتاد پسر چشم باز کرد وبا پدر کفت ای پدر من میکریی ومیکویی
که میکویی خیر من وصلاح من در آنست ای پدر مرا توشه تمام است ماندهٔ این حال آب وتوشه سپری شد
وما هر دو در این بیابان متحیر بمانده ایم اکر تو بروی ومرا بدین حال بکذاری با غم واندوه بمانی واگر با من اینجا
مقام کنی ما این حال هر دو بمیریم در این چه خیر است وچه خیر است بدو کفت ای پسر کریستن من از آنست
که من ترا دوست میدارم که هر خطی که مرا از دنیا است بدانه تو کرده ام که من پدرم ومهربانی بدان که وخدا
معلوم است واما ایخه میکوی که در این چه خیر است ترا چه دانی مگر آن بلاکه از تو صرف کرده اند خود
بزرکتر باشد از این بلاست که تو دوستان اند وباشد کاین بلاکه تو بدست افتادی ستان را از آفت که از تو صرف
کرده اند ایشان در این سخن بودند که لقمان با پیش نکریست وهیچ چیز ندید از آن سواد ودخان با دل خود کفت
من اینجا چیزی میدیدم واکنون نمی بینم ندانم تا آن چه بود ناکاه شخصی دید که همی آمد بر اسپی نشسته وجامه
سپید پوشیده آواز داد که لقمان تویی کفت آری کفت حکیم تویی کفت چنین میکویند کفت پسر بیخرد تو
چه کفت اگر نه آن بودی که این بلا بوی رسید بودی شما هر دو بزمین فرو بردی چنانکه دیگران را فرو
بردند لقمان پس را کفت دریافتی وبدانستی که هرچه به بنده رسد از مکروه ومحبوب خیر است وصلاح
وی در آنست پس هر دو برخاستند ورفتند عمر بن الخطاب از اینجا کفت من باک ندارم که بامداد برخیزم
بر حالت که باشم یا محبوب یا مکروه زیرا که من ندانم که خیر من در چیست موسی صلوات الله علیه فرمود بار
خدایا از بندگان تو کیست بزرگ گناه تر کفت آنکس که مرا متهم دارد موسی فرمود که خداوندا کیست که ترا
متهم دارد کفت آنکس که استخاره کند واز من چیزی خواهد چون بدو دادم که بحکم من رضا ندهد آنکه در آخر
وصیت کفت واقصد فی مشیک واغضض من صوتک ای کن واثقا من نفسک متواضعا مطمئنا لنفسک غیر حولک
ولا تمش مستکبرا ما اشرف علیک من کشوفات سرک وانظر من الذی یسمع صوتک حتی تستحیی من

عملک [illegible]

عملک فان اکر الاصوات لصوت الحمیر فی الاشارة انه الذی یتکلم فی لسان المعرفة بمیزان الحق وقالوا هو الصوفی
یتکلم قبل اوانه وقیل من قصده وقیل انه تصدی لطرائه الم تروا ان الله سخر لکم یعنی چند ان الله سخر لکم الله
تعالی چون نیکوئی کرده است مهمان ساخته شما را ما فی السموات وما فی الارض انچه در آسمانها وزمینهاست واسبغ علیکم
نعمه وتمام کرد آنرا وفراخ ساخت بر شما نعمت خود را ظاهرة آشکارا انچه در دل داشت ادیکه [illegible]
وپنهان انچه باز نداشت از جمله ومن الناس بعضی از مردمان کسی است من یجادل فی الله که پیکار کند در خدای
ونادیده در هستی ویکانگی وی ایا نکار بغیر علم بی دانشی ولا هدی ولا کتاب منیر وبی هیچ نشانی وبی هیچ
نامه روشن واذا قیل لهم وچون گویند مر ایشان را اتبعوا ما انزل الله پیروی آن دین که الله تعالی آن را فرستاد
قالوا ایشان گویند بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا بلکه متابعت میکنیم انچه یافته ایم از جدان خود اولو
کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر اگرچه شیطان میخواند ایشان را بعذاب دوزخ ومن یسلم وجهه الی الله وهو
ایمان آورد وروی خود را با الله تعالی کند وهو محسن وا وی کار را نیکو کار باشد فقد استمسک بالعروة الوثقی
بس هر که دست زند در استوارتر گوشه والی الله عاقبة الامور وسوی الله تعالی است سرانجام همه کارها
وبالآخر بجای رسد که او خواهد ومن کفر وهرکه کافر شود وناسپاس نشیند فلا یحزنک کفره بس تو آن کار
اندوهگین مشو از ناسپاسی وکفران الینا مرجعهم بدرستی که باز کشت ایشان با ماست فننبئهم بما عملوا
تا آگاه کنیم ایشان را بیاداش ایخه میکردند ان الله علیم بذات الصدور بدرستی که الله تعالی داناست بانچه
در سینهاء ایشانست نمتعهم قلیلا فرا میدهیم ایشان را بهره داری درین جهان اندکی ثم نضطرهم الی عذاب
غلیظ بس ایشان را درآویزیم با عذاب درشت ولئن سألتهم واگر پرسی ایشان را من خلق السموات والارض
که کرد آورد آسمانها وزمینها را لیقولن الله هرآینه گویند الله تعالی قل الحمد لله بکوای محمد ستایش مر
خدای است که دشمن بحق او معترف بنابخویش بر آورد که کار دا وکواه بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر ایشان نمی دانند
لله ما فی السموات والارض خدای راست هرچه در آسمانها وزمینهاست ان الله هو الغنی الحمید که الله تعالی
او بی نیاز است وستوده ولو ان ما فی الارض من شجرة واگر چنان بودی که هرچه در زمینی درختست
اقلام قلم بودی والبحر یمده ودریا مداد بودی بی بود بدی وبکشیدی من بعده از پس تهی شدن

آن سبعة ابحر هفت دریا دیگر از مداد ما نفدت کلمات الله بسر نیاید سخنان خدای تعالی ان الله عزیز حکیم بدرستی
که الله تعالی توانا است دانا ما خلقکم نیست آفریدن شما ولا بعثکم و نه برانگیختن شما در آن جهان
الا کنفس واحدة مگر همچو آفریدن یک شخص واحد ان الله سمیع بصیر بدرستی که الله تعالی شنوا و بینا است الم
تر نمی بینی ان الله یولج اللیل فی النهار که الله تعالی درمی آرد شب را در روز و یولج النهار فی
اللیل در می آرد روز را در شب و سخر الشمس والقمر و رام کرد خورشید و ماه را کل یجری الی اجل مسمی
همه ایشان میروند تا زمانی نام زده که [illegible] ان الله بما تعملون خبیر
نمی دانی که الله تعالی داناست بهر چه میکنید و از آن آگاه ذلک بان الله هو الحق آن که او اوست حق
اثر آنست بدانید که الله است حق وان ما یدعون من دونه الباطل و هر چه جز الله تعالی میخوانید کفر است و باطل
وان الله هو العلی الکبیر و الله تعالی است که برتر از خلق است و بزرگ از ایشان الم تر ان الفلک تجری فی البحر
نمی بینی که [illegible] کشتیها روان در دریا بنعمة الله بنعمتهای خدای تعالی لیریکم من آیاته تا نماید شما را از نشانها
نیک خدای خویش ان فی ذلک لآیات بدرستی که در آن نشانهاست پیداست لکل صبار شکور مر هر صبر کننده سپاس دار
واذا غشیهم موج و چون با ایشان در آید موج دریا کالظلل همچون میغ بزرگ گران دعوا الله خوانند خدای را از دل
مخلصین له الدین پاک داران دین او را فلما نجاهم الی البر و چون ایشان را نجات دهد از دریا با دشت
آرد فمنهم مقتصد از ایشان کسی بود که میانه رو بود به دل آسا وما یجحد بآیاتنا و منکر نشود نشانهای ما را
[illegible] الا کل ختار کفور [illegible] یا ایها الناس ای گروه مردمان اتقوا
ربکم بپرهیزید از [illegible] خدای خویش واخشوا یوما و بترسید از روزی لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا
که [illegible] ان وعد الله حق که وعده الله تعالی
راست است [illegible] فلا تغرنکم الحیوة الدنیا [illegible]
ولا یغرنکم بالله الغرور [illegible] ان الله عنده علم الساعة بدرستی که نزد
الله تعالی است دانش [illegible] وینزل الغیث [illegible] ویعلم ما فی الارحام [illegible]
آبستنی چیست وما تدری نفس ماذا تکسب غدا و نداند هیچ کسی که فردا چه خواهد کرد وما تدری نفس بای ارض تموت

ونداند

ونداند هیچ کسی که در کدام زمین خواهد مرد ان الله علیم خبیر بدرستی که الله تعالی دانا و آگاه النوبة الثانیة الم تروا
ان الله سخر لکم یا بنی آدم ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض ان مکنکم من الانتفاع بما فی السماء
من الشمس والقمر والنجوم وما فی الارض من الجبال والبحار والنبات والاشجار والدواب والریح والسحاب
وغیر ذلک مما ینتفعون به فی اوقاتکم ومصالحکم واسبغ علیکم ای اتم واوسع حتی فضل والسابغات فی
قصة داود وهی الدروع الطویلة نعمه قرا نافع وابو عمرو وحفص بفتح العین علی الجمع وقرا الآخرون منونة
علی الواحد ومعناها الجمع ایضا کقوله وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ظاهرة وباطنة قال عکرمة عن ابن عباس
النعمة الظاهرة الاسلام والقرآن والباطنة ما ستر علیک من الذنوب ولم یعجل علیک بالنقمة وقیل
الظاهرة ما یراها الناس من الجاه والمال والخدم والاولاد والباطنة الخلق والعلم والعقل وما لا یعلمه
العبد من نفسه وقیل الظاهرة ما یعلم العبد من نفسه والباطنة ما یعلمه الله ولا یعلم العبد من نفسه
وقیل الظاهرة ما یعلم العبد من نفسه والباطنة ما یعلمه الله ولا یعلم العبد وقیل لرسول الله صلی الله
علیه وسلم ما النعمة الظاهرة فما الباطنة فقال علیه السلام هی ما لو رآک الناس علیه لمقتوک
عن جویبر عن الضحاک قال سالت ابن عباس عن قول الله عز وجل واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة
فقال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم قلت یا رسول الله ما هذه النعمة الظاهرة والباطنة قال
اما الظاهرة فالاسلام وما حسن من خلقک وما افضل علیک من الرزق واما الباطنة فما ستر
من سوء عملک یا ابن عباس یقول الله عز وجل انی جعلت للمؤمن ثلثا صلوة المؤمنین علیه بعد انقطاع عمله
اکفر به عنه خطایاه وسترت علیه من عمله الذی لو قد ابدیته لنبذه اهله وما سواهم وقال الحرث
بن اسد المحاسبی الظاهرة نعیم الدنیا والباطنة نعیم العقبی وقال سهل بن عبد الله الظاهرة اتباع الرسول
والباطنة محبته وقیل الظاهرة تسویة الاعضاء للناس والباطنة قوله ونیته فی قلوبکم وقیل الظاهرة
الشهادة الناطقة والباطنة السعادة السابقة وقیل الظاهرة وضع الوزر ورفع الذکر والباطنة
شرح الصدر وقیل الظاهرة قوله وانتم الاعلون والباطنة قوله اولئک المقربون ومن الناس من یجادل
فی الله بغیر ومع هذه النعم الظاهرة والباطنة منهم من یخاصم فی دین الله ویجادل فی توحید الله وبل

الشرک وهو النضر بن الحارث حین زعم ان الملائکة بنات الله وقیل نزلت فی یهودی خاصم النبی صلی الله علیه
وسلم فاخذته صاعقة فاهلکته بغیر علم ای جهل لانه لا علم له بما یدعیه ولا هدی ولا کتاب منیر
ای لا برهان له من سنة نبیها او کتاب منیر انزل علی نبی مما یتبع هواه ووسوسة الشیطان واذا
قیل لهم اتبعوا ما انزل الله یعنی ومتی قال لهم الرسول والمؤمنون اتبعوا من الکتاب الواضح والنور المبین
اجابوا بانا لا نتبع الا الذی وجدنا علیه آباءنا الماضین رضی منهم بتقلید الاسلاف واتباع الاوثان
بغیر حجة وبرهان والالف فی اولو الف الاستفهام دخلت علی واو العطف علی معنی الانکار والتعجب
من التعلق بشبهة هی فی غایة البعد من مقتضی العقل ای اهذا الذی یحمل الیکم من وجوب اتباع الآباء
انما هو وسوسة الشیطان یدعوهم الی ما یوردهم الی عذاب النار ومن یسلم وجهه الی الله ای ناویل ومن یسلم
اخلاصه وقصده وطاعته الی الله وهو محسن ای مخلص موقن غیر مراء ولا منافق وقیل من یخلص دینه
ویفوض امره الیه وهو محسن فی عمله فقد استمسک بالعروة الوثقی استمسک وامسک وتمسک
بمعنی واحد ای تعلق بالعروة الوثقی وهی کلمة التوحید لا اله الا الله وقیل القرآن والاسلام قال الزجاج
من اسلم فقد استمسک واعتصم بقول لا اله الا الله وهی العروة الوثقی ووجه کل شیء جهة ومعنی الوثقی
تانیث الاوثق کالصغری تانیث الاصغر والشیء الوثیق ما یامن صاحبه من السقوط والی الله عاقبة
الامور یعنی مصیر الامور فی اواخرها الی الله وهو المجازی علیه ومن کفر ولم یسلم وجهه فلا یحزنک کفره
فلیس علیک منه تبعة الینا مرجعهم یوم الحساب فننبئهم بما عملوا ای نجازیهم علی اعمالهم ان الله علیم بذات الصدور
بضمائر القلوب وقیل علیم بما ضمرت من الحزن علی کفرهم فنبئهم قلیلا انما وصف التمتع بالقلة لانه
فی الدنیا التی لبثهم فیها قلیل کما قال قل متاع الدنیا قلیل ای زمانا یسیرا وان کان کثیرا والمعنی
نمتعهم بمتاع هذه الدنیا یسیرا ای زمانا ثم نلجئهم بعد ذلک الی عذاب غلیظ شدید دائم ولئن سالتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله ای مع کفرهم معترفون بان خالق السموات والارض هو الله قل الحمد لله
علی انقطاع حجتهم وقیل قل الحمد لله لمن خلق هذه الاشیاء لا لمن لا یخلق وهم یخلقون وقیل قل الحمد لله
علی العلم والهدایة بل اکثرهم بل رد علی قولهم نتبع ما وجدنا علیه آباءنا اکثرهم ای کلهم لا یعلمون ما فی ترک

عبادة الله

عبادة الله من العذاب والعقاب الالیم وقیل هو متصل بما قبله ای لا یعلمون لله ما فی السموات والارض فما
مخصوصه متصلون تم ابتداء فقال ان الله هو الغنی الحمید الغنی عن ایمانهم وطاعتهم الحمید المحمود لا ینقطع حمده
بکفرهم ولو ان ما فی الارض قال قتادة ان المشرکین قالوا ان القرآن وما یاتی به محمد یوشک ان ینفد فینقطع
فنزلت ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام ای بری اقلام سمی قلما لانه قط راسه والاقلیم القطع من الارض
وتقلیم الاظفار قطعها والبحر یمده قرا ابو عمرو ویعقوب والبحر بالنصب عطفا علی ما فی الارض والباقون
بالرفع علی الاستیناف یمده ای یزیده وینصب فیه من بعده من خلفه سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
معنی الآیة لو صارت اشجار الارض اقلاما وصار ماء البحر مدادا او زادت فیه سبعة ابحر مثله وکتبت بتلک
الاقلام والمداد کلمات الله لتکسرت الاقلام وفنی المداد ولم تنفد کلمات الله وقیل المراد بکلمات الله
علم الله وسمی کلمات لانه لا یمکن کتابته الا اذا کانت کلمات وقیل معنی الکلمات انعمه ما خلقه وما یخلقه
فی الآخرة لا نهایة لتناهیه فی الاقلام والبحار متناهیه وقیل ما قضاه الله فی اللوح المحفوظ ان الله عزیز
ای منیع لا یعجزه شیء ولا حکیم لا یلحقه سهو ولا عیب فی جمیع ما یقوله ویفعله وقیل حتی ان اخطب قال
یا محمد انک اوتیت الحکمة ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وتزعم ان ما اوتیت من العلم الا قلیلا
فکیف یجتمع هذان ومما ضادان فنزلت هذه الآیة ای ما اعطاکم الله من العلم بالاضافة الی ما یعلمه
قلیل قوله ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة ای قدرة الله علی خلق الجمیع وبعثهم کقدرته علی خلق
نفس واحدة وبعثها لا یلحقه نصب فیما کثر وایتی لهما کذ فیکون لا حاجة الی الکثرة ولا استعانة
ان الله سمیع للکلام من ذلک بالبعث بصیر باحوال الاحیاء والاموات الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار
ای یزید من ساعات اللیل فی ساعات النهار صیفا ویزید من ساعات النهار فی ساعات اللیل شتاء
وسخر الشمس والقمر کل یجری الی اجل مسمی الی یوم القیامة یکورهما ویبددهما ان الله بما تعملون خبیر
ووعید ای اذا جاء ذلک الاجل الذی ینقطع فیه جریان الشمس والقمر جازاکم الله علی اعمالکم کلها
ذلک بان الله هو ای ذلک الذی خلق وصنع لیس انه هو الله بعضا والتعلق ان الله هو الحق ای وعد الحق
الحق وبامر الحق وان ما یدعون من دونه الباطل ای ما تدعون من الاصنام وتسمونهم آلهة هو الباطل وان الله

ما تعلمون

هو العلی الکبیر عن ان یکون له نظیر او شبه مشتق من الکبریاء الم تر ای الم تعلموا یا محمد ان الفلک تجری
فی البحر بنعمة الله ای برحمته علی خلقه وقیل ان ذلک من نعمة الله علیکم لیریکم من آیاته ای من علامات
صنعه وعجایب قدرته فی البحر اذا رکبتموها ان فی ذلک لآیات لکل صبار علی امر الله شکور لنعمه وقیل هذا
لآیات للمؤمنین فان الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر واذا غشیهم موج کالظلل کل ما اظلک
من شیء فهو ظلة والجمع ظلل شبه بها الموج فی کثرتها وارتفاعها وجعل الموج وهو واحد کالظلل وهو جمع
لان الموج یاتی منه شیء بعد شیء یقول تعالی واذا علا راکب البحر موج کالظلل قال مقاتل کالجبال وقال
الکلبی کالسحاب دعوا الله مخلصین له الدین الدین ههنا الدعاء ای یخلصون له الدعاء ولا یدعون معه
احدا سواه ولا یستغیثون بغیره والاخلاص اول شیء من الثواب فلما نجیهم الی البر فمنهم مقتصد قال
ابن عباس ای عدل موف بما عاهد الله علیه فی البحر من التوحید له یعنی ثبت علی ایمانه والمراد به
عکرمة بن ابی جهل هرب عام الفتح الی البحر فجاءهم ریح عاصف فقال عکرمة لئن انجانا الله من هذه
لارجعن الی محمد ولاضعن یدی فی یده فسکنت الریاح فرجع عکرمة الی مکة فاسلم وحسن اسلامه وقال
مجاهد فمنهم مقتصد فی القول مضمر للکفر وما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور
لربه والختار اسوء الغدر والغشه یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده شیئا
ای لا یغنی عنه شیء ولا یدفع عنه مضرة ومعنی یجزی یقضی یقال جزات عنه اذا قضیت والتقدیر لا یجزی
فیه الا انه حذف لان الیوم یدل علیه ولا مولود هو جاز عن والده شیئا والمعنی لا یحمل
شیئا من سیئاته ولا یعطیه شیئا من طاعاته وخص الوالد والولد بالذکر تنبیها علی غیرهما ان وعد الله
حق ای الساعة آتیة لا ریب فیها وما وعد من الثواب والعقاب کاین لا محالة فلا تغرنکم الحیوة الدنیا
زینتها وعصادتها وآمالها وقیل لا تشغلنکم الدنیا عن طاعة الله ولا یغرنکم بالله الغرور یعنی الشیطان
والغرة بالله حسن الظن مع سوء العمل قال سعید بن جبیر هو ان یعمل المعصیة ویتمنی المغفرة
وفی الخبر الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله المغفرة
ان الله عنده علم الساعة الآیة نزلت فی الحارث بن عمرو بن حارثة رجل من اهل البادیة

اتی النبی صلی الله علیه وسلم فساله عن الساعة ووقتها وقال ان ارضنا اجدبت فمتی ینزل الغیث وترکت
امراتی حبلی فما تلد وقد علمت ما عملت امس فما اعمل غدا وقد علمت ای ولدت فبای ارض اموت
فانزل الله هذه الآیة وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس لا
یعلمهن الا الله لا یعلم متی تقوم الساعة الا الله ولا یعلم ما تغیض الارحام الا الله ولا یعلم ما فی غد
الا الله ولا تعلم نفس بای ارض تموت الا الله ولا یعلم متی ینزل الغیث الا الله قوله علم الساعة ای علم قیام
الساعة وینزل الغیث ای ویعلم متی ینزل الغیث سمی المطر غیثا لانه غیاث الخلق به رزقهم وعلیه
بقاؤهم وما تدری نفس بای ارض تموت فی حضر او سفر او بر او بحر وقیل بای ارض تموت من قدم
لک قدم لا تکاد تقع علی الارض غیر الاولی فی الشیء وقیل معناه بای قدم من الشقاوة او
السعادة حکاه الثعلبی ان الله علیم بهذه الاشیاء خبیر بها فمن ادعی علم شیء من هذه الخمسة فهو
کافر بالله سبحانه النوبة الثالثة قوله تعالی الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض واسبغ علیکم
نعمه ظاهرة وباطنة بدانکه آدمیان سه گروه اند ابناء دنیا اند بنعمت ظاهر مشغول شدند و گروهی ابناء
آخرت اند در نعمت باطن آویخته گروه سوم ابناء اولیا اند که از شهود منعم دل بنعمت باز نپرداختند
نه صید دنیا شدند و نه قید عقبی گشتند صید دوست ایشان نقاب صفت ایشان و هر یکی که را اندام
ایشان صدق انصد نهاد اسرار ... باز تافته باز یزید بسطامی در عهد او قلعت شمس من
جسدی لرایت الدنیا بما فیها لو قسمت اوراقه من جسدی علی جمیع کثار الدنیا لوسعتهم
ولکن آمنوا بالله ورسله وصلوات علیه و گفته سید طایفه جنید شایع بود حق تعالی ذو الجلال
دیدکه فرمود یا سید کل الناس من یطلبونی حتی الا بایزید فانه یطلبنی همه مرا میجویند الا بایزید که
با بایزید او را میجوید با بو بکر شبلی گفت مدخل امحسین منصور حسین منصور بر سید
گفتم کیف الطریق الیک فقال خطوتین وقد وصلت یا حسین میان راه که تو دان مرد چه باید
کرد تا بتو رسم حسین گفت دو قدم است آن دو قدم برگیر و بیاد بر نیاید روی عاشقان دنیا زن ورد معشوقه
ایشان با ایشان منازعت مکن و آخرت بطالبان آن تسلیم کن و ساقت خوبان ایشان رود دل بر مر

درگاه عزت بار یافت تصرف در دنیا و آخرت میکند اگر مراد او نباید بعالم جلالت پر روبای و قرب صدق
در فضاء مشاهدت نه کمر آن فضا نه وحشت دنیا بود و نه محنت آخرت در حضرت که عیسی علیه السلام
بقوی مجتهدان عباد بگذشت گفت این مجاهدت وعبادت شما از جیست و از برای چیست گفت
خشیة من النار تعالی مخلوق ما خشیتم و بقوی دیگر که گذشت از ایشان پی قرار و مجاهد تر از ایشان گفت
این عبادت شما و مجاهدت شما بجه امید میکنید گفت رجوا من الله لطفه عیسی گفت هلا و خلف
واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة سر این آیه آنست که جمله عالمیان در حق دعوی کردند هیچکس
نبود که نخواست که بر درگاه او کسی باشد حق جل جلاله ایشان را بمحک ابتلا نهاد تا ایشان را با ایشان نماید
خود در هر یکی چیزی انداخت در یکی دنیا انداخت و در یکی عقبی انداخت در یکی نعمت ظاهر و در یکی نعمت
باطن خلق همه بنعمت مشغول شدند بر کسی حدیث او نکرد و از نعمت با منعم نگشت تا راه طلب او
از خلق خالی گشت والیه الاشارة بقوله وللبسنا علیهم ما یلبسون پیر طریقت گفت هر دیری که از
دنیا بر شو صفت عقبی در روی بگشاد هر دیری که صفت عقبی در روی قرار گرفت آن دری از جمال احد
بی نصیب باند یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما الآیة یکبار ایشان را با فعال خود ترسانید که واخشوا
یوما لا یجزی والد عن ولده جای دیگر گفت واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله یکبار ایشان را بصفات
خود ترسانید که الم یعلم بان الله یری یکبار ایشان را بذات خود ترسانید و بجذرکم الله نفسه گفته اند
خوف سه بابت یکی بیم فضل دیگر بیم زبان وقت سدیگر بیم خوف اما حقیقت آن اجلال است
جنانکه آن شاعر گفت شعر اهابک اجلالا وما بک قدرة علی ولکن ملیء عین حبیبها قوی دیگر بیم
فضل بجو هستی اندای ترسی است که ایمان را بدان دارد لقوله تعالی یقبض من اهل امن ثنا و دیگر بیم
ازلست وزمان وقت دای بیم حکیمانست یقول الله تعالی لا معقب لحکمه سدیگر خوف
اجلالست خاصگان را که در هر وقت که بود با سلوات دلیری کرده نتوان است بقول الله تعالی فلما
حضروه قالوا انصتوا بیم اول بدو دورت برید شود بیم دیگر دور حشر بسر آید بیم سوم جاوید بقیه و ...
و هرکز بسر نیاید بادانی بی باره و آن بیم بجای آفتاب لطف می تابد و آن هیبت بجای آن همیشه او

واین سگنت و عاقبت با عزت جه پای دارد آب و خاک در جنب عظمت او یکی باز دیگر آید ان الله عنده
علم الساعة نزلت که اعرابی پیش رسول الله آمد و گفت یا رسول الله متی الساعة اعرابی آن ساعت
از محبت حق میسوخت و در دریای عشق در باطن وی موج میزد یکه علم هنگام قیامت بر مصطفی
مصطفی نیست جه این آیه آمد که ان الله عنده علم الساعة اما مقصود آنست که از سر درد و سوز خویش
در آورد که دید اینجا حق هستی بر آید گفت یا رسول الله تری که چندین سالست تا دوست بنا بر خویش
نهاده ام و هوا نوشیده در قیامت می ده دیگی باشد آن هنگام که ما این شربت نوش کنیم در
شاهد جمال بی نهایت با سایم مصطفی صلوات الله علیه دانست که درد او از کجاست
و شفای وی چیست گفت جه ساخته که آن منزل را پی برین و جه طمع داری اعرابی گفت نماز
و روزه بسیار نساخته ام ولیکن خدا و رسول را دوست میدارم رسول الله فرمود المرء مع من احب
فردا هر کسی با آن بود که او را دوست دارد پیر طریقت گفت دلیل یافت دوستی در کسی بود با
اندازه آنست نشان تحقیق دوستی با عیب حق نه بر داختن است اول دوستی داغ است و آخر
اول دوستی اضطرابست و میانها انتظار و آخر بداد بیت جه باشد که خود بکمال تماد

جو بیند دوست را جان در دید

سوره السجده تسع وعشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الم تنزیل الکتاب این حروف تهجی رمز و ستاره نداوند است لا ریب فیه من رب العالمین شک
نیست در آن که از خداوند عالمیانست ام یقولون افتریه میگویند که این نامه را از خویشتن
آورده بل هو الحق من ربک بلکه سخن درست راست است از خداوند لتنذر قوما تا بیم کنی و آگاه
کنی قومی را ما اتیهم من نذیر من قبلک که نیامد بایشان بیم کنی پیش از تو لعلهم یهتدون تا ایشان راه
یابند الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما الله تعالی است که آفرید این آسمانها و زمینها است
و آنچه در میانه آنست فی ستة ایام در شش روز از روزهای آن جهان هزار سال ثم استوی علی العرش پس مستوی

شد بر عرش مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ نیست شما را جز او مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ نه یاری و نه شفیعی أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ و هیچ در نیابید
و پند نپذیرید یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ کار دیانت را و میسازد از بی یکدیگر داد فرمان از آسمان
زمین ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ پس بسوی او میشود فِي يَوْمٍ در روزی كَانَ مِقْدَارُهُ که باشد اندازه آن در
شمار أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ هزار سالست از آنچه شمای شمارید سالی دوازده ماه ماهی سی روز
ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ آنکس که آن میکند میسازد دانا نهان و آشکارا است الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
آن توانا مهربان الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ آن کسی که نیکو کرد آفرینش هر چیزی که هر چیزی که
آفرید آن را وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ و نخست آفرید مردمان را از گل ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ پس کرد اندر وند
ایشان را مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از پرورد آوردنا آب سست خوار ثُمَّ سَوَّاهُ پس هموار کرد او راست که
وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ و در دمید در ایشان روح را وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ و شما را
گوش پیدا کرد چشمها و دلها قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ و شما اندک سپاس داری میکنید وَقَالُوا و گفتند
أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ که ما کی ریزیده و گم شویم در زمین أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ آیا ما را آفرینش نو
خواهند کرد بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بجای انکار است هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ
ایشان بدیدار پروردگار خود ناگرویدگانند قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ بگوی ای محمد که میراند شما را
و سپری کند شمار روزی در نزلگاه فرشته مرگ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آنکه بگماشته اند بشما
ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ وَلَوْ پس بسوی آفریدگار خود بازگردانند شما را وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ اگر تو ببینی
گناهکاریکان نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ سرها فروشکسته بر در خداوند خویش رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا
گویند پروردگارا ما را سانیدن بدیدیم و آواز بشنیدیم فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا باز گردان ما را
بدنیا تا نیکوی کنیم إِنَّا مُوقِنُونَ که ما امروز بی گمانانیم وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا و اگر خواستیدی
دادیم هر تنی را راه راست وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي ولیکن از من پیش شد سخن راستی و داد
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ که ناچار دوزخ را پر کنم مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ از پری و آدمی همه فَذُوقُوا بِمَا
نَسِيتُمْ بچشید آنچه کذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا دیدنا این روز را إِنَّا نَسِينَاكُمْ که ما شما را هم

فراموش

فراموش کردیم وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و بچشید عذاب جاویدی بآنچه میکردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا
ایشان که بگروند بنشانهای ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا ایشان که پند دهند بآن خَرُّوا سُجَّدًا در روی افتند بسجده
کنان وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ و ستایش و پاکی بستایند خداوند خویش را وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و ایشان سر نکشند
از فرمان حق النوبة الثانية این را سورة السجده گویند و سورة المضاجع نیز گویند سی آیه است و سیصد
و هشتاد کلمه و هزار و پانصد و هشتاد حرف جمله در مکه فرود آمد در شان علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه و در شان ولید بن عقبه بن ابی معیط بعضی مفسران گفته اند تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آنجا
پنج آیه مدنی است و باقی مکی و در این سورة یک آیه منسوخ است آخر سوره فاعرض عنهم وانتظر انهم
منتظرون بآیة السیف منسوخ گشت و در بیان فضیلت این سورة ابی بن کعب روایت کرده از رسول
خدا صلوات الله علیه قال من قرأ الم تنزیل اعطی من الاجر کانما احیا لیلة القدر و در خبر است
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان لا ينام حتى يقرأ الم تنزيل السجدة وتبارك الذي بيده الملك
ويقول هما تفضلان على كل سورة في القرآن سبعين حسنة فمن قرأهما كتب له سبعون حسنة ومحي
عنه سبعون سيئة ورفع له سبعون درجة الم تنزيل الكتاب يعني منزل من رب العالمين لا شك
فيه توی گفته اگر نحو است تنزیل خویش مستقل از ما بعد منفصل مدح است و ثنا از خدای
... ابتدای سورة الف ثنا است لام ثنا است به الله و میم ثنا آن است
با علم انا الله اعلم و ابن عباس همچنین تفسیر کرده و بر این ... داده و گفته اگر قسم است از خداوند
جل جلاله بجمله حروف هجی و اختصار این سه حرف مراد همه حروف است چنانکه گویند الف با تا
ثا مراد همه حروف است این سه حرف تنها قسم است از خداوند بجواب کافران و رد طعن ایشان
که گفتند این بافته و ساخته محمد است سوگند یاد کرد بدین حروف که کلام اوست و نامه او که
... تنزیل الکتاب لا ریب فیه ای لا شک فیه عند اهل الاعتبار انه من رب العالمین و روا باشد
که نفی بمعنی نهی باشد ای لا ترتابوا فیه کقوله لا رفث ولا فسوق وقیل معنی لا ریب فیه ای لا کهانة ولا
سحر ولا شعر فیه ام یقولون افتراه ام ابتداء کلام محمد کان فی مواضع من القرآن وقیل هو متصل و تقدیره

کوید الف

اصدقونه انه تنزیل من رب العالمین ام یقولون افتراه ای اختلقه محمد من تلقاء نفسه کافران میگویند
این قرآن ساخته و بافته محمد است رب العزت رد بر ایشان کرد هو الحق من ربك ای لیس کما زعموا نه چنانست
که ایشان گفتند بلکه این سخن خداوند است راست است یا محمد تا بیم نمائی بدین قرآن تا آگاه کنی قومی را که بایشان
قبل از تو هیچ آگاه کننده نیامد یعنی میان عیسی و قبل از مبعث محمد والناس کانوا یعنی
عیسی ان یهم حجة الله حتی بعث محمد علیه الصلوة والسلام قوله وما ارسلنا الیهم قبلك من نذیر
لعلهم یهتدون لكي الرشاد با ذلك و یدعون عن کفرهم الله الذي خلق ای الله الذي انزل علیك
الكتاب هذا الكتاب هو الذي خلق السموات والارض السبع وما بينهما في ستة ايام كل يوم الف سنة
وقیل فی ستة ایام من الایام المعتادة ثم استوی علی العرش یعنی فی یوم السابع والاستواء فی اللغة العلو
والاستقرار وقد ذکرنا وجوهه فیما سبق ما لكم من دونه من ولي ولا شفيع ای لا احد یتولی تدبیرکم
فی الدنیا سواه ولا احد یدفع عذابه عن العصاة فی الآخرة لا ولي ينفعه ولا شفيع يسئله افلا تتذكرون
افلا یتعظون و یعتبرون وقیل افلا تترون به معنی لكم یدبر الامر من السماء الی الارض ای یقضی الله قضیته
فی السماء فینزل الملائکة به الی الارض وقیل ینزل الوحی مع جبرئیل من السماء الی الارض ثم یعرج ای
یصعد الیه جبرئیل فی یوم یعنی فی مسافة یوم مقداره الف سنة نزولا وصعودا مما یعد الناس من
ایام الدنیا میان آسمان و زمین پانصد ساله راه است با آن جهانی فرشته چون فرود آید و برشود
در صعود و نزول هزار ساله راه باید برید یعنی آنست که رب العزت ... و فرمان در آنان آسمان
بزمین می فرستد بزبان جبرئیل و جبرئیل بفرمان کار بندد و سازند پیغام باز بر آسمان میشود آن
صعود این نزول و برد بسایر مسافة هزار ساله راه است در روزی اندر وزها این جهانی اگر یکی از بنی
آدم خواهند که این مسافت باز برد هزار سال باز بتواند برید و فرشته یک روز باز برد و این مقدار از
زمینست تا آسمان اما آنچه در سورة المعارج گفت تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين
الف سنة معنا شد وآن مقدار مسافة اوست از زمین تا سدرة المنتهی که مقام جبرئیل است یعنی که
جبرئیل و فرشتگان که مقام ایشان سدرة المنتهی است مسافة پنجاه هزار ساله راه از زمین تا سدرة

المنتهی

المنتهی یک روزاند در روزها این جهانی باز برد بر این تاویل الیه یا مکان ملک شود یعنی الی المکان
الذی امره الله تعالی ان یعرج الیه وقیل فی یوم ظرف لقوله یدبر الامر لا لقوله یعرج والمعنی یدبر امر
السماء والارض فی یوم کان الف سنة من ایامکم الله تعالی کار آسمان و زمین میسازد و حکم میکند در
روزی که اندازه آن در شمار شما هزار سالست یعنی یقضی امر کل شیء الف سنة الی الملائکة ثم كذلك
ابدا فیمضی ما یقضی الی الملائکة الف سنة یوما کاثنا خلاصه این قول آنست که مجاهد گفت یقضی
قضاء الف سنة فینزل به الملك ثم یعرج الی الف آخر اذا مضی الالف وقال بعضهم الف سنة
في هذه الآية وخمسين الف سنة في سورة المعارج كلها في القيامة والمراد باليوم الوقت واوقات
القيامة مختلفة على بعضهم اطول وعلى بعضهم اقصر ومعنى الآية يدبر الامر من السماء الى الارض
مدة ايام الدنيا الا ان تقوم الساعة ويبعث الناس للحساب ثم يعرج اليه اي يرجع الامر والتدبير
اليه بعد فناء الدنيا وانقطاع امر الامراء وحكم الحكام في يوم كان مقداره الف سنة وهي يوم القيامة
واما قوله خمسين الف سنة فانه اراد على الكافر يجعل الله ذلك اليوم عليه مقدار خمسين الف سنة
وعلى المؤمن كقدر صلوة مكتوبة صلاها في الدنيا هكذا ورد به الخبر وقال ابرهيم التيمي لا يكون على
الا كما بين الظهر والعصر وقال بعضهم لبني يوم القيمة آخر وفيه اوقات شتى بعضها الف سنة و
بعضها خمسون الف سنة على قدر منازل الناس في الكفر والايمان والصلاح والفساد ثم لا
ينتهي اليوم الطويل بل يرد النهار الى اهل الجنة مخلدا والليل الى النار مخلدا وقال بعضهم في
يوم كان مقداره الف سنة متصل بقوله ثم استوى على العرش اي استوى على العرش في يوم
كان مقداره الف سنة وهو اليوم السابع بدليل هذا الوجه قوله في صدر سورة يونس ثم استوى على
العرش يدبر الامر وسئل عن ابن عباس وسعيد بن المسيب عن هذه الآية وعن قوله خمسين الف سنة
فقالا لا ندري ما هي ونكره ان نقول في كتاب الله ما لا نعلم ذلك عالم الغيب والشهادة اي ذلك
الذي صنع ما ذكر من خلق السموات والارض عالم الغيب والشهادة الغيب الآخرة والشهادة الدنيا وقيل
الغيب ما غاب عن الخلق والشهادة ما ظهر لهم وقيل الغيب ما سيوجد والشهادة الموجود وقيل الغيب

حقا ما الشئ من الادراك والشهادة ظهوره للادراك العزيز على اعدائه الرحيم على اوليائه الذي احسن كل شئ
خلقه بفتح لام قراءة نافع و[illegible] وعاصم وحمزه وكسائي ومعنى آنست كه نيكو آورد هر چه آورد باقي بسكون
لام خوانده يعني كه نيكو كرد آفرينش هر چيز وقيل معناه علم كل شئ قبل خلقه فخلقه بعد علمه به ونسقول
على ابن ابي طالب كرم الله وجهه قيمة كل امرئ ما يحسنه اي يعلمه وقال مقاتل علم كيف يخلق كل شئ والله
عز وجل خالق كل شئ الحسن والقبيح لكن القبيح كان في علمه ينبغي ان يكون قبيحا فلما كان ينبغي قبحه كان
الاحسن والاصوب في خلقه بقبحه على ما ينبغي في علم الله تعالى فيه لان المستحسنات انما حسنت
في مقابله المستقبحات فلما احتاج الحسن الى القبيح بمقابله ليظهر حسنه كان قبحه حسنا وبدأ
خلق الانسان من طين يعني آدم وهو اول من خلق من طين ثم جعل نسله ذريته من سلالة اي نطفه
سميت سلالة لانها تسل من الانسان من ماء مهين اي ضعيف وهو نطفة الرجل ثم سواه اي سوى
خلقه ونفخ فيه من روحه ثم عاد الى ذريته فقال وجعل لكم بعد ان كنتم نطفا السمع والابصار والافئدة
لتسمعوا وتبصروا وتعقلوا قليلا ما تشكرون اي لا تشكرون رب هذه النعم فتوحدونه وقالوا يعني
منكري البعث اذا ضللنا على الخبر انا بالاستفهام شامي وضده نافع والكسائي ويعقوب والباقون
بالاستفهام فيهما جميعا والمعنى اذا ضللنا اي هلكنا وهلكت اجسادنا في الارض وصرنا ترابا و
ذهبنا عن اعين الناس كما يضل الماء في اللبن انا لفي خلق جديد يعني كما كنا قبل موتنا يعني هذا عجب
منكر فقال الله تعالى بل هم بلقاء ربهم كافرون اي بالبعث والنشر جاحدون وقرئ في الشاذ اذا
صللنا بالصاد ومعناه انتنا من قولهم صل اللحم اذا انتن قل يتوفيكم ملك الموت التوفي استيفاء العدد
فقال مائة وافية والف وافي فقال الله تعالى فوفيه حسابه اي اعطاه جزاءه وافيا ومنه قوله
تعالى عن قول عيسى فلما توفيتني يعني سلمت الى وفي في الدنيا واما قوله يتوفيكم ملك الموت اي يتم اعدادكم
بقبض ارواحكم وقيل يقبض ارواحكم حتى لا يبقى احدا من العدد الذي كتب عليهم الموت وروي ان ملك الموت
جعلت له الدنيا مثل الراحة اليه ياخذ منها صاحبها ما احب من غير مشقة فهو يقبض انفس الخلق
في مشارق الارض ومغاربها وله اعوان من ملائكة الرحمة وملائكة العذاب وقال ابن عباس ان خطوة

ملك الموت ما بين المشرق والمغرب قال مجاهد جعلت له الارض مثل طست يتناول منها حيث يشاء
وفي بعض الاخبار ان ملك الموت على معراج بين السماء والارض فينزع اعوانه روح الانسان فاذا بلغ
ثغرة نحره قبضه ملك الموت وعن معاذ بن جبل ان لملك الموت حربة تبلغ ما بين المشرق والمغرب
وهو يتصفح وجوه الناس فما من اهل بيت الا وملك الموت يتصفحهم في كل يوم مرتين فاذا راى انسانا
قد انقضى اجله ضرب راسه بتلك الحربة وقال الآن يزار بك عسكر الاموات وقد اضاف الله
تعالى توفي الانسان الى ملك الموت فقال يتوفيكم ملك الموت مرة والى الملائكة مرة فقال الذين تتوفيهم
الملائكة والى نفسه جل جلاله مرة فقال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ومعنى الآيات كلها ان التوفي
على الامانة هو الله وحده لا شريك له ولا معين ثم جعل قبض الارواح الى ملك الموت عند انقضاء
الآجال التي اجلها الله لا يقدر ملك الموت على تقديم ذلك وتاخيره بل يقبض الارواح على ما اطلعه
عليه من غير تفريط ولا افراط ثم جعل الملائكة اعوانا لملك الموت ينزعون الارواح من الاجساد
ويقبضها ملك الموت وكلهم مستعدون بذلك ثم الى ربكم ترجعون عند البعث للثواب والعقاب
ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم لو ههنا للتعظيم لا للشرط والمعنى ولو ترى يا محمد الكافرين
بالبعث وهم وقوف بين يدي الله يوم القيامة ناكسوا رؤسهم اي مطرقين خاضعين لا يرفعون طرفا من
شدة ما هم فيه من الغم والحزن والندم والخزي ربنا ابصرنا ما كنا نكذب به من عقابك وسمعنا منك
تصديق ما كانت رسلك امرتنا به في الدنيا فارجعنا رجع اذا صرف ورجع اذا انصرف قال الله تعالى
فان رجعك الله اي صرفك الله فارجعنا اي فارددنا الى الدنيا نعمل صالحا بطاعتك انا موقنون الآن
ولو شئنا لآتينا كل نفس في الدنيا هداها اي رشدها وتوفيقها للايمان وما يهتدون به الى النجاة
وقيل لارشدنا كل نفس الى طريق الجنة ولكن حق القول مني اي سبق وعدي ووجب القول مني لاملان
جهنم من الجنة والناس اجمعين اي من كفرة الجن والانس وذلك قوله لابليس لاملان جهنم منك و
ممن تبعك منهم اجمعين وقيل سبق الحكم بان اهل الجنة للجنة واهل النار للنار ثم يقال لاهل النار
فذوقوا بما نسيتم يعني فذوقوا بما تركتم وقال مقاتل اذا دخلوا النار قالت لهم الخزنة فذوقوا بما نسيتم

يعني ذوقوا بما تركتم لقاء يومكم هذا فلم تعملوا له وقيل بما تركتم الايمان به في الدنيا انا نسيناكم تركناكم في
النار وقوله عز وجل نسي اي ترك الطاعة وقوله نسوا الله فنسيهم اي تركهم من كرمه والنسي المنسي
الملقى المتروك وذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون من الكفر وتكذيب الرسل وعن كعب قال اذا كان
يوم القيامة يقوم الملائكة فيشفعون حتى اذا انصرمت الشفاعة كلها خرجت الرحمة فيشفع حتى لا
يبقى في النار احد يعبا الله به شيئا ثم يعظم اهلها الحاكم فيها بالباب فيقبض عليهم فلا يدخل فيها
روح ولا يخرج منها غم ابدا انما يؤمن باياتنا الذين اذا ذكروا بها اي وعظوا بها خروا سجدا سقطوا على
وجوههم ساجدين خوفا من عذاب الله ولقائه وقيل اذا ذكروا بها خروا سجدا اي اذا دعوا الى الصلوات
الخمس بالاذان اجابوا وسبحوا بحمد ربهم اي صلوا بامر ربهم وقيل وسبحوا بحمد ربهم اي قالوا سبحان الله وبحمده
وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان في
الميزان حبيبتان الى الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وهم لا يستكبرون اي لا يستكبرون
عن اتباع اوامره بل يتقربون اليه بالايمان والسجود وقيل له في الآية تقديم وتاخير والمعنى انما
ساجدا وسبحا اذا ذكر باياتنا من يؤمن بها وهم لا يستكبرون وروي ان بعض المنافقين كانوا
اذا نودي بالصلوة خرجوا من بين المسلمين وتركوها فقال الله تعالى المؤمن اذا دعي الى الصلوة اتى
وركع وسجد ولم يستكبر النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم نام خداوندي كه داناي هر ضمير و سرشناس
هر فقير است دلگشاي هر مسكين و بنده‌نواز هر اسير است عاصيان را عذرپذير و عارفان را دستگير
يكي هست در صنع بي نظير و در حكم بي مشير است در خداوندي بي شبيه و در پادشاهي بي وزير است
عليم و خبير سميع و بصير است قادر و مقتدر و قدير است شعر جمالك فائق البدر المنير
وبعدك دونه بدر المنير وحبك خامر الاحشاء حتى جرى مجرى الروح في الضمير اي
خداوندي كه ملك و ملكت بي كرانست تو آن عظيمي كه از ماه تا ماهي دارنده تو آن كريمي كه دعاء
بندگان نيوشنده بخشاينده تو آن لطيفي كه عطا دهنده و خطا را بردارنده تو آني كه
كه در صفات جلال و جمال پاينده تو آني عاصيان را شوينده و طالبان را جوينده تو آني

نماي رهي كه ره نماينده تويي گشاي دري كه در گشاينده تويي نگارها چنان گرفت دل در بر من
زدايد آنكه دل زداينده تويي الم تنزيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين گفته اند رب العزة
جل جلاله بود نور فطرة مصطفى را از حضرت عزت نور بود باشد چنانكه در خبر است
ثبتي بين يدي الله مائة الف عام وقيل الف عام ينظر اليه في كل يوم سبعين الف نظرة يكسى في كل
نظر نورا جديدا وكرامة جديدة هزار سال آن نور فطرت وي با خود بداشت وهر روزي هفتاد
هزار نظر نبت وشد بوي بسكه هر نظري رازي ديگر و رازي ديگر و لطفي ديگر و علمي و فهمي ديگر
او را حاصل مي آمد و آن نظرها با سر فطرت او گشته بود كه عزت قرآن سبب راز هست تو خواهد بود
آن خير در فطرت او راسخ گشته بود نعمت طيبا و با سر فطرت او باين عالم آوردند و خوانند كه حضرت
وحي تنزل وي بعادت [illegible] كتاب [illegible] اين تحقيق آن وعده است كه در آن وقت داد رب العالمين
جهت تسكين دل وي بتصديق قول وعاي آيه [illegible] كه الم الف اشارت است بالله لام بجبرئيل
ميم بمحمد مي فرمايد بالوهيت وتقدس من بجبرئيل بمحمد تو يا محمد كلامي وحي همان قرآنست كه ترا داده بوده
كه رحمت دادن نبوت و معجزه دولت تو خواهد بود لا ريب فيه من رب العالمين شكي نيست در آنكه اين
نامه ايست بندگان را خطاب ماست با دوستان نامها [illegible] هر گوشه سوخته كه بيسوند
آن روي ديدار ما [illegible] سوخته كه داده دل در بند مهر ما و نيارد بياد ذكر ما اينان
دوستان بودرگاه ما نه بمشتاقان بر ديدار ما بيت شهري همه بنده [illegible] فرمان داري
عالم همه و ندوستان داري من خود چه كم چه آيد از خدمت تو سوخته چون من هزاران داري
الله الذي خلق السموات والارض وما بينهما الله تعالى است كه آسمان آفريد و انچه در ميان آسمان
و زمين است آفريد تا لطف خود بخلق نمايد و نعمت خود بر بندگان تمام كند او جل جلاله هر چه
آفريد براي خلق آفريد كه خود بي نيازست و با بي نيازي كار ساز است جاي ديگر گفت هو خلق لكم
ما في الارض جميعا نعيم دنيا و طيبات رزق كه آفريد براي مؤمنان و صديقان آفريد چنانكه
فرمود كه قل هي للذين آمنوا في الحيوة الدنيا كافر كه در دنيا در نعيم ميخورد بطفيل مؤمن ميخورد چو مگس

زهره خاصة من العنبة دود تمامت خالص بهر سار بود وکاور رایت شب آب بود کما قال الله
ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین نظیری دیگر دارد وسخر لکم
ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه الله تعالی مسخر گردانید لعنه در آسمان و زمین سیفه تمام
اگر آسمانست سقف تو در آفتابست چراغ تو و ماهتابست روشنای تو و درستان است هیچ
تو و زمین بهشت قرارگاه و بساط تو در جوب و ثمارست رزق تو والانعام خلقها لکم طعمه تو
والخیل والبغال والحمیر مرکب تو لباسها و ادویه سوکم عوض تو این همه آفریده برای تمام تا منت
گیرید و خیار شکر کنید و تمام آفریده تا او را پرستید کما قال تعالی وما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون الذی احسن کل شئ خلقه وبدا خلق الانسان من طین [illegible]
این آیه [illegible] خلق الانسان من طین ولکن [illegible] خلق الانسان من طین ولکن
رضی الله عنهم ورضوا عنه خلق الانسان من طین ولکن اذکرونی فاذکرکم چه زبان دارد این جوهر
حرمت که عادوی از گل بود چون بکمال وی بدل عاده قیمت او که هستاند وی تربت است
نه از دوی تربت شرف او که هست از لطف قدم الهی است نه از ذات قدیم بندگی حق جل جلاله
همه عالم پیاپی در فلات و ملک عرش و کرسی لوح و قلم بهشت و دوزخ آسمان و زمین و باد آورد
هیچ نظر مهر و محبت نکرد رسول بایشان نفرستاد پیغام بایشان نکرد چون نوبت بخاکیان رسید که
برکشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل بلطف و کرم خویش ایشان را محل نظر خود کرد پیغمبران
بایشان فرستاد و فرشتگان رقیب ایشان کرد و مهر در سینه ایشان نهاد آتش عشق در دلها افکند خط
ایمان بر صحیفه دلهاشان نوشت که کتب فی قلوبهم الایمان رقم مهر بر ضمیرهاشان کشید که یحبهم
و یحبونه آن که خدای را با آدمیان بود نه با عرش بود نه با کرسی نه با فلک بود نه با ملائکه نه با
که همه بندگان بحق بودند و آدمیان هم بندگان بودند هم دوستان نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم لولا غفلة قلوبهم ولولا آجال قبض ارواحهم علی
ملک الموت الذی [illegible] خاطبهم علی مقدار فهمهم وعلی [illegible] قلوبهم

دکل

وکل مخاطبة بما احتمل علی قدر قوته وضعفه این خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت
راه بحقایق حق نبرند و لطایف اسرار در نیابند لاجرم در تربت ایشان بر قدر حوصله ایشان آمد
اگرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت ملک الموت خالت بر مملکت است
در خالت معدن است [illegible] الناس معادن کمعادن الذهب والفضة [illegible] خالت چه رو ده
[illegible] کلمه خبیثه با کلمه طیبه خاکی که [illegible]
او را آن ودیعت باشد [illegible] فی الانفس حین
موتها [illegible] ملک الموت [illegible] تا جان او [illegible] وقت نماز شام [illegible] الله اکبر
الله اکبر [illegible] ملک الموت [illegible] نماز شام [illegible] فوت شود [illegible]
تو فوت [illegible] نماز [illegible] سر بسجود نهاد گفت الهی آن دو [illegible] ودیعت [illegible] ملک
الموت در میان [illegible] یا رب [illegible] دو [illegible]
مر فرشته [illegible] هیچ کار [illegible] تو [illegible] آن [illegible]
[illegible] آدم صلوات الله علیه [illegible] عهد [illegible] ذرها [illegible]
[illegible] چهل سال [illegible]
[illegible] ملک الموت آمد گفت یا آدم جان تسلیم کن گفت [illegible]
[illegible] ملک الموت گفت [illegible] آدم گفت
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] یا آدم جان تسلیم کن گفت تسلیم [illegible]
[illegible]
یا آدم خصومت [illegible] جان [illegible] بلطف [illegible]
[illegible] یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ما اخفی لهم [illegible] لا تعلم نفس [illegible] ما اخفی لهم
[illegible] من قرة اعین [illegible]
[illegible] افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا [illegible]
[illegible] لا یستوون [illegible] اما الذین آمنوا وعملوا الصالحات [illegible]
[illegible] فلهم جنات المأوی [illegible] نزلا بما کانوا یعملون [illegible]
[illegible] واما الذین فسقوا [illegible] فمأواهم النار [illegible]
[illegible] کلما ارادوا ان یخرجوا منها [illegible]
اعیدوا فیها [illegible] وقیل لهم [illegible] ذوقوا عذاب النار [illegible]
الذی کنتم به تکذبون [illegible] ولنذیقنهم من العذاب الادنی [illegible]
[illegible] دون العذاب الاکبر [illegible] لعلهم یرجعون [illegible] ومن اظلم ممن ذکر بآیات
ربه [illegible] ثم اعرض عنها [illegible]
انا من المجرمین منتقمون [illegible] ولقد آتینا موسی الکتاب [illegible] فلا
تکن فی مریة من لقائه [illegible] شب معراج در آسمان [illegible]
وجعلناه هدی لبنی اسرائیل [illegible] وجعلنا منهم ائمة
[illegible] یهدون بامرنا [illegible] لما صبروا [illegible]
[illegible] وکانوا بآیاتنا یوقنون [illegible] ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمة
[illegible] فیما کانوا فیه یختلفون [illegible]
[illegible] اولم یهد لهم کم اهلکنا من قبلهم
[illegible] من القرون [illegible] یمشون فی مساکنهم [illegible]
[illegible] ان فی ذلک لآیات [illegible] افلا یسمعون [illegible] اولم یروا انا نسوق
الماء [illegible] الی الارض الجرز [illegible] فنخرج به زرعا [illegible]

بزآر

[illegible] تأکل منه [illegible] انعامهم وانفسهم [illegible] افلا یبصرون [illegible]
ویقولون متی هذا الفتح [illegible] ان کنتم صادقین [illegible]
[illegible] قل یوم الفتح [illegible] لا ینفع الذین کفروا ایمانهم [illegible]
[illegible] ولا هم ینظرون [illegible]
عنهم [illegible] وانتظر انهم منتظرون [illegible]
قوله تتجافی جنوبهم عن المضاجع [illegible]
[illegible] قال عبد الله [illegible] رسول الله صلی الله علیه
وسلم [illegible] من الصبح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] معاذ بن جبل
قال کنت مع رسول الله [illegible] الجنة [illegible] من النار قال [illegible] عن عظیم وانه لیسیر
علی من یسره الله علیه [illegible] ولا تشرک به شیئا وتقیم الصلوة وتؤتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج
البیت ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر الصوم جنة والصدقة تطفی الخطیئة وصلوة الرجل فی جوف
اللیل ثم قرا تتجافی جنوبهم عن المضاجع حتی بلغ جزاء بما کانوا یعملون ثم قال الا اخبرک برأس الامر وعموده
[illegible] بلی یا رسول الله قال رأس الامر الاسلام وعموده الصلوة وذروة سنامه
الجهاد ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کله قلت بلی یا رسول الله فاخذ بلسانه وقال اکفف علیک
هذا قلت یا رسول الله انا لمؤاخذون بما نتکلم به فقال ثکلتک امک یا معاذ وهل یکب الناس فی النار
علی وجوههم او علی مناخرهم الا حصائد السنتهم وعن ابی امامة الباهلی عن رسول الله صلی الله علیه
قال علیکم بقیام اللیل فانه دأب الصالحین قبلکم [illegible] الی ربکم [illegible] السیئات [illegible] الاثم
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین رجل ثار عن وطائه ولحافه

من بين جنبه واهله الى صلوته فيقول الله الملائكة انظروا الى عبدي ثار عن فراشه ووطائه من بين حبه
واهله الى صلوته فيقول الله للملائكة انظروا الى عبدي ثار عن فراشه ووطائه رغبة فيما عندي وشفقا
ورجل غزا في سبيل الله فانهزم مع اصحابه فعلم ما عليه من الانهزام وما له في الرجوع فرجع حتى هريق دمه
فيقول الله للملائكة انظروا الى عبدي رجع رغبة فيما عندي وشفقا مما عندي حتى هريق دمه وعن ابي
هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام بعد شهر رمضان
المحرم وافضل الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل وعن ابي مالك الاشعري قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان في الجنة غرفا يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها اعدها الله لمن الين الكلام واطعم
الطعام وتابع الصيام وصلى بالليل والناس نيام وعن اسماء بنت يزيد قالت سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول اذا جمع الله الاولين والآخرين يوم القيامة جاء مناد ينادي بصوت يسمع الخلائق كلهم سيعلم
اهل الجمع اليوم من اولى بالكرم ثم يرجع فينادي ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن المضاجع فيقومون وهم
قليل ثم يرجع فينادي ليقم الذين كانوا يحمدون الله في البأساء والضراء فيقومون وهم قليل فيسرحون جميعا الى الجنة
ثم يحاسب سائر الناس قول ديگر آنست كه اين آيه در شان جماعتى از انصار ياد فرود آمده كه ايشان شام و خفتن
بهم پيوسته گزاردندی صلوة الاوابين گويند مالك دينار گفت از انس بن مالك پرسيدم كه اين آيه در شان
كه فرود آمده گفت در شان ما آمده معاشر الانصار كه ميان نماز شام بخانه نمي رفتيم تا نماز خفتن با نبي رسول
الله بجماعت بگزاريدمي وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عكف ما بين المغرب والعشاء
بنى له في الجنة قصرا ... وهي صلوة الاوابين ... الدعاء المستجاب الذي لا يرد الدعاء ما بين
المغرب والعشاء وعن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب عشرين ركعة
بنى الله له بيتا في الجنة وقال عليه السلام من صلى بعد المغرب ست ركعات لم يتكلم فيما بينهن بسوء عدلن
له بعبادة ثنتي عشرة سنة وقال ابن عباس ان الملائكة لتحف بالذين يصلون بين المغرب والعشاء
قول سوم آنست كه اين آيه در مدح ايشان آمده كه نماز خفتن بجماعت بگزارند وفي الخبر ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال من صلى العشاء في جماعة كان كقيام نصف ليلة ومن صلى الفجر في جماعة كان كقيام ليلة

ومن

وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا
الا ان يستهموا عليه لاستهموا عليه ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه ولو يعلمون ما في العتمة
والصبح لاتوهما ولو حبوا يدعون ربهم خوفا وطمعا قال ابن عباس خوفا من النار وطمعا في الجنة ومما
رزقناهم ينفقون قيل اراد به الزكوة المفروضة وقيل عام من الواجب والتطوع وذلك على ثلثة انحاء
زكوة من نصاب وصدقة من فضل وايثار من قوت قوله ومما رزقناهم ينفقون مذهب سنت وجماعت
آنست كه روزى بنده از خداست اگر خواهد بعذاب دهد واگر خواهد بلطف خود برساند ومذهب
معتزله آنست كه روزى ملك لا غير وگويند خداى تبارك وتعالى بنده را روزى حرام ندهد وبا آن
كه حقيقت حلالي بفضل بنده مي افتد نه بر آن عين وآن عين ولحرام گويند بر سبيل مجاز گويند غصب
عين مال غاصب گشت ليكن چون نخورد غذا وقوت وآن حرام بوى رساند روزي وي گردد
وبدان سبب حرام وشبهت ملك حلال نگردد لاجرم نزد ايشان روزي بود وچون خداى تعالى
رازق وي گردد حرام داد تحقيق كلام آيد اين كفر بود نا ايشان حجت با ايشان آنست كه حق سبحانه
وتعالى رازق همه خلايق است وبسيار كس هست كه روزي مي خورند وايشان املاك نيست وهم
الدواب والطيور والعبيد ونحوها اگر سوال كنند كه رب العزت فرموده ومما رزقناهم ينفقون اگر دنى
غذا وداشت است از غذا وداشت نفقه كردن مي نصرت بند جواب آنست كه اسم رزق در قرآن
موضوع است بمعنى الاعطاء كقوله واذا حضر القسمة الى قوله فارزقوهم اى اعطوهم وبمعنى
الماكول والغذاء كقوله كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا اى ماكولا وقال الله تعالى
كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا وبمعنى المطر كقوله وما انزل الله من السماء من رزق اى ماء وقوله
ومما رزقناهم ينفقون معناه ومما اعطيناهم يتصدقون فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين در اين
كلمه سه قراءت ما اخفي لهم قراءة عامه قراء است بفتح يا است مكرجمي ويعقوب بوصل ماضي مجهول
ومعنى آنست كه هيچكس نداند كه آن چه چيز است كه پنهان كرده اند ايشان را از ثواب ما اخفي بسكون يا
بوصل مستقبل قراءة حمزه ويعقوب ومعنى آنست كه نداند هيچكس كه چه چيز پنهان دارم ايشان را

ايشان را ما اخفي لهم بوصل ماضي معروف قراءة شاذ است يعني هيچكس نداند كه الله ايشان را چه چيز
نهان كرده من قرة اعين اي مما تقربه اعينهم جزاء بما كانوا يعملون قال الحسن اخفى قوم في الدنيا اعمالا فاخفى الله
لهم ثوابا عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله تعالى اعددت لعبادي
الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ذخرا بله ما اطلعتم عليه ثم قرأ
فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون قال ابن عباس هذا مما لا تفسير له لان الله تعالى
يقول فلا تعلم نفس قوله افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا نزلت في علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه و
عقبة بن ابي معيط فقال الوليد لعلي اسكت فانك صبي والله لانا احد منك سنانا وابسط منك
لسانا واشجع منك جنانا واملأ منك حشوا في الكتيبة فقال له علي اسكت فانك فاسق فانزل الله
تعالى افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون يعني الوليد بن عقبة لا يستوون ولم يقل لا يستويان
لانه لم يرد مؤمنا واحدا وفاسقا واحدا بل المراد جميع المؤمنين وجميع الفاسقين والفاسق ههنا الكافر
لان الله سبحانه وتعالى اخبر انه يخلده في النار ولا يستحق التخليد في النار الا الكافر ولانه قابل به المؤمن
كان في اللفظ لا يتمنى استواهما في الآخرة وكانه قال لا يستوي حال من كان مؤمنا في الدنيا وحال من كان
كافرا فيها وهذا الاستفهام بمعنى التقرير اي ليس هذا كذلك في الجزاء والمحل ثم ذكر مآل الفريقين فقال
اما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى يأوون اليها في الآخرة ولا يتحولون عنها وهي
موضع سكون وقرار كقوله جنات عدن نزلا اي منزلا وقيل هو ما يعد للنازل وقيل هو اسم لاول ما يرد
على النازل وقيل نزلا بما كانوا يعملون اي عطاء لهم على اعمالهم واما الذين فسقوا فمأواهم النار كلما ارادوا
ان يخرجوا منها المراد بهذا الكلام انهم لا يخرجون منها كقوله كلما خبت زدناهم سعيرا نارهم لا تخبو حتى كلما
فانهم قد وجبت زيد زدناهم سعيرا نارهم فيها وقيل ان الحرية يطمعهم في الخروج منها فاذا هموا بذلك
ردهم اللهب الى قعرها ويكون ذلك نزعا مما يعذبون به فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون
ويقولون لا جنة ولا نار ولنذيقنهم من العذاب الادنى يعني مصايب الدنيا واسقامها وبلاءها مما
يبتلي الله به العباد حتى يتوبوا وقال مقاتل العذاب الادنى هو الجوع سبع سنين بمكة حتى اكلوا الجيفة

والعظام

والعظام والكلاب وقال ابن مسعود هو القتل بالسيف يوم بدر دون العذاب الاكبر يعني عذاب الآخرة
لعلهم يرجعون الى الايمان يعني من بقي منهم بعد بدر وبعد القحط وقيل العذاب الادنى عذاب القبر و
هو لا يفيد الا فائدة لقوله يرجعون والرجوع بعد الموت الى الايمان غير مقبول ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه
ثم اعرض عنها فلم يقبلها ولم يتدبرها ولم يعمل بموجبها وقيل ذكر ابتداء خلقه الى انتهائه وتقلب الاحوال
به من جهة ربه فلم يحمله ذلك على الايمان به انا من المجرمين منتقمون يعني الذين اجترحوا السيئات
وهم الكفار قوله فانتقمنا منهم من الذين اجرموا وقال زيد بن رفيع عني بالمجرمين اصحاب القدر ثم
قرأ ان المجرمين في ضلال وسعر الى قوله انا كل شيء خلقناه بقدر وقال النبي صلى الله عليه وسلم
ثلث من فعلهن فقد اجرم من اعتقد لواء في غير حق او عق والديه او مشى مع ظالم لينصره فقد
اجرم يقول الله تعالى انا من المجرمين منتقمون ولقد آتينا موسى الكتاب يعني التورية فلا تكن في
مرية من لقائه اي لا تكن في شك انه هو موسى الذي في سماء الليلة التي اسري بك عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت ليلة اسري بي موسى رجلا آدم طوالا جعدا كانه من
رجال شنوءة ورايت عيسى رجلا مربوع الخلق الى الحمرة والبياض سبط الراس وعن انس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسري بي الى السماء رايت موسى يصلي في قبره وروي في
المعراج انه راه في السماء السادسة ومراجعته في امر الصلوات وقال السدي فلا تكن في مرية من
لقائه اي من تلقي موسى كتاب الله بالرضاء والقبول اي لا شك في انه اعطي الكتاب كما اعطيته
وقيل فلا تكن في مرية من لقائه موسى ربه في الآخرة بعد ما قيل له لن تراني في الدنيا وجعلناه
هدى لبني اسرائيل يعني الكتاب وهو التورية وقيل جعلنا موسى هدى لبني اسرائيل وجعلنا منهم ائمة
اي من بني اسرائيل ائمة سادة في الخير يقتدى بهم يعني الانبياء الذين كانوا فيهم وقيل هم العلماء
واتباع الانبياء يهدون اي يدعون بامرنا ويدلونهم على الطريق المستقيم وقيل يدعون بامرنا اياهم
بذلك لما صبروا قراءة حمزة والكسائي لما بكسر اللام وتخفيف الميم وقراءة الباقين بفتح اللام وتشديد
الميم اي حين صبروا على دينهم وعلى البلاء من عدوهم بمصر وكانوا باياتنا التي آتيناها موسى يوقنون

لا يشكون انها من عند الله ان ربك هو يفصل بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون اى يحكم بين الانبياء
وامهم فيما اختلفوا وقيل يقضى بين المومنين والمشركين فيظهر المحق من المبطل وقيل يفصل اى يفرق بين
الكافرين والمومنين بالمنازل فالمومنون فى الجنة والكافرون فى النار اولم يهد لهم معنى اولم يبين لهم
كم اهلكنا من قبلهم من القرون القرون نام سكان الارض عصرا والقرون سكانها على الاعصار يمشون فى
مساكنهم فى اسفارهم فلا يخفى عليهم ما حل بهم افلا يسمعون ما يوعظون به معنى قريشا اولم يروا انا نسوق
الماء الى الارض الجرز معنى اولم يروا الى سوقنا السحاب ذات المطر الى الارض الملساء التى لا نبات فيها
وفى بعض التفاسير انها ارض باليمن يبسها لانقطاع الامطار عنها وهى فى اللغة الارض التى لا تنبت
شيئا وكان اصلها انها تاكل نباتها يقال امراة جروز اذا كانت اكولا تاكل منه انعامهم وانفسهم
معنى فياكلون من حبوبها ويعلفون انعامهم من اوراقها وتبنها افلا يبصرون ذلك باعينهم فيعلموا
ان من قدر على هذا لا يتعذر عليه احياء الموتى ويقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين الفتح
القضاء والمراد بيوم الفتح يوم القيمة الذى فيه الحكم بين العباد قال قتاده قال اصحاب النبى ان لنا يوما
تنعم ونستريح ويحكم بيننا وبينكم فقالوا استهزاء متى هذا الفتح اى متى هذا القضاء والحكم وقال الكلبى
يعنى فتح مكه وقال السدى يوم بدر لان اصحاب النبى كانوا يقولون لهم ان الله ناصرنا ومظهرنا
عليكم فيقولون متى هذا الفتح قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا ايمانهم ولا هم ينظرون هذا غاية الوعيد
لا ياتى فى القرآن الا الكافر ولا نال الكافر وهو الذى لا ينظر الله اليه ومعنى لا ينظرون لا يرجون ولا هم
ومن حمل الفتح على فتح مكة والقتل يوم بدر قال معناه لا ينفع الذين كفروا ايمانهم اذا جاءهم العذاب
ولا هم ينظرون لا يمهلون ليتوبوا وليعتذروا فاعرض عنهم قال ابن عباس نسختها آية السيف وانتظر
انهم منتظرون قيل انتظر موعدى لك بالنصر انهم منتظرون بك حوادث الزمان وقيل انتظر بهم عذاب الله
لك فى قتالهم انهم منتظرون ما يظنونه من بطلان امرك والله يحق الحق ولو كره المجرمون عن جابر
قال كان ان يقرا فى الفجر يوم الجمعة الم تنزيل وهل اتى على الانسان وعن جابر قال كان النبى لا ينام حتى
يقرا الم تنزيل النوبة الثالثة قوله تعالى تتجافى جنوبهم عن المضاجع الآية رب العالمين جل جلاله در

آیه

آیه دوستان خود را تجلی میکند و اشارت او فریشتگان عرضه میکنند که همه روز آفتاب را میبینی که
کی فرو شود و بپوشد شب فرو گذارند و جهانیان در خواب غفلت شوند ایشان از بستر نرم و نهالی
باشند و قدم بقدم باز نهند تا بامداد کی بینند بین صارخ و بانگ دعای و سازم چشمهاشان خون
ابجاد... چون خورشید باباید و بهاشان از جنب خوابها ... زعم انا دین قرینه
چون شب درآمدی گفتی هذه ليلة الركوع چون روز شدی گفتی هذا يوم السجود يا ركوعی يا سجودی
شب تا آخر آوردی گفتند یا او هین خود طاقت داری بدین ... یک حال گفت یکحالت
شده را دکا ... و ابد یک شب بودی تا با مابجودی تا رکوعی آخر آمدی نه سه بار که سجودی
سبحان ربی الاعلی ... ماهی نیک ... باشیم که بعذر آیدای ... میانه شب کامجی
برخیزد وضوی تازه سازد روی بقبله کند و دو رکعت نماز ... تا هر جفا ... قرینه
راحتاینده ... قطع از آن بکام جان تو جکاند ... خواب ... مکه خواب میکند
درمیانه ... بخواب درود ... دب العزت ... تا فریشتگان مباهات
کند که این بنده مرای ... و بدل ... جه وقت خفتن است ای دوست
تا ایدی که خواهد داشت معذور ... بوقت صبح خوش خفتن نه شرط است مرا بکذاشتن دوست
يدعون ربهم خوفا وطمعا خوفا من الفراق والقطيعه وطمعا فى اللقاء والوصله همه با دوست که
ما را داشتند کهی از بیم فراق بسوزند کهی از امید وصال بیفروزند پیر طریقت گفت خواب بر دوستان
حرام است بر دو جهان در جنتی از شادی وصال ور در دنیا انهم مراقب در بهشت با شادی
مشاهدت خواب نه ور در دنیا با غم حجاب خواب نه بدا دو وحی آمد بداود که دروغ گفت که ادعى محبتى
اذا جنة الليل نام عنى اليس كل حبيب يحب خلوة حبيبه بی خوابی و بیداری در شان دوست
حقاست و دلیل کمال محبت زیرا که اول درجه اندر محبت طلب موافقت صفت حق جل جلاله
آنست که لا تاخذه سنة ولا نوم آدمی را از خواب و ... جان ... لیکن با آن مقدار که ... کند
خواب ... دفع کند صفت بی خوابی خود کسب کند طلب موافقت کرده باشد بقدر امکان

برخیز
وعمود

وای اندوی جهد المقل باشد و کی یابد از علیها ان انکم بسیار بدارند و تکلف بحقیقت کاری نکو مصطفی
صلوات الله وسلامه علیه که بمحل قربت رسید صفت نور از خواب شدن در محل قربت نبی که تنام
عينى ولا ينام قلبى چشم که با خلق است بی خسبد اما دل با حق است نخسبد در بهشت که
بهشتیان از خواب دور ایست نه بلکه در محل قرب اند و در جوار حضرت عزت و بی کشته اند که خواب
استراحت است ناتعب و نصب ود بهشت تعب و نصب نیست قال الله تعالى لا يمسنا
فيها نصب ولا يمسنا فيها لغوب دیده بر خبر است که روز رستخیز چون خلق اولین و آخرین جمع شوند
در آن انجمن کبری منادی نداکند ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا
شب خیزان بایی ... از خلق جدا شوند و قليل باشند باز ندا آید که ليقم الذين كانوا لا تلهيهم تجارة
ولا بيع عن ذكر الله فيقومون وهم قليل سدیگر باز ندا آید که اين الذين كانوا يحمدون الله فى السراء والضراء
فيقومون وهم قليل ثم يحاسب الناس وقال النبى عليه السلم اشراف امتى حملة القرآن واصحاب الليل
ای مسکین بوقت سحر غافل مباش که آن ساعت وقت یاد دوستانست آن ساعت وقت راز
مشتاقانست هر کام نا دعا مشتاقانست بر بساط انس اقرب در خلوت وهو معكم سرابیتی شراب
انا جليس من ذكرنى بی نهت اعماد دوستان خود بر نهاد آن ساعت نسیم سحر جای سلطان عزت
بجیدی آید و بر دل مشتاقان حضرت میکند به دوبهری با دیک و دارای عجب میکوید ای ذری
برخیزد و تضرعی با دوبهای خود عرضه کن که دست کرم فرو کشاده ونداد دارم و دوستان که
من يتعرض فينهديم ولا نظلو جه عجب اکن آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدى لا تخف
انا معك من الآنسين داد پیغمبر علیه السلم از جبرئیل سوال کرد که از دو دوست کدام ساعت فاضلترست
کشادرهتمه ... آن ساعت که خطیب بمنبر شد ما نماز تا سلام دهد دو دیگر بوقت سحر که
آن ساعت که دوستان و مشتاقان در مناجات باشند و شراب وصل انا جليس من ذكرنى
بنوشند و در اراداطبان کوئین دباها منتطش ... شوق کشاده که وللارض من كاس الكرام
نصیب ای عزیزمن اکی سحرگاه به عزیزترین ساعات بدی کلام مجید در حق آن عزیزان این نشانه رکها

فرستادی

فرستادی قال ابانا استغفر لنا ذنوبنا ... فرزندان یعقوب خیس خدر فند و گفتند ای پدر ما را از خدای بخواه
در خوا بخر که کرده ایم یعقوب علیه السلم وقت سحرگاه که قصد بارگاه کرد روی بکعبه دعا آورده
میکرد فرزندان مشغول شدند حضرت جلال احدیت ندا رسید که یا یعقوب جو ساری وقت داود
شرف این ساعت را فرزندان تو راضی شدیم آن خدا را بندم منتعه دای آید راسته عدی بجون نماز خفتن
کرادی یا بود داشتی تا وقت صبح صادق با خود گفتی یا نفس قومی فقد نام الورى
ان تصلحى خيرا فذو العرش يرى وانت يا عين اجرى طيب الكرى عند الصباح يحمد القوم السرى
فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين خليل صفت آن رعزنیجا فی ... که امی که الله تعالى
بحر ها بد فلا تعلم نفس ما اخفى لهم کس نداند و هیچ وهم و فهم بدریافت آن نرسد که من ساخته ام
برداخته ام بجهد دوستان خود اگر ایشان خدمتهای نهانی فراهش داشتندی من برخلعتهای نهانی
ما دست عادم اینست دو شادی جشم که ایشان را خواهد بود چون آن خلعتهای نهانی بینند وکر ابتهای
با تحف آن عیش وحانی با صدهزار حلل نهانی در آن سرود وسرو و جاودانی خو مشدند شوداز انوانبان
و آن نسیم صحبت از جانب قربت دمیدن گل کرامت از شاخ وصلت شکفته پیر طریقت گفت ای
دردویش دل بریای سوخته بهرا تلای غارت عشق ابد دل خوش دادوان دوستانکه وحی خواهد
که بدو معتاب اندوی فضل بر خیزد و ابر لطف باران کرم دیده ... خوی ترتیب آمیزد و مجر جناب
از ایشان خود بگیرد منظر دست بر دامن وعد آمیزد و ناخرد رنگ از پای لطف بر خیزد
وا نافى تجلی از شادی وزد واز اکرم لا کرمین آن بی کرانا وبرده ... سکی بود و هیچی بر شده
ای درویش بزار تو ... برنامه من آمد و فى الخبر الصحيح عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى صلى الله
عليه وسلم قال آخر من يدخل الجنة رجل فهو يمشى مرة ويكبو مرة وتسفعه النار مرة فاذا جاوزها التفت
اليها فقال تبارك الذى نجانى منك لقد اعطانى الله شيئا ما اعطاه احدا من الاولين والآخرين
ثم ترفع له شجرة فيقول اى رب ادننى من هذه الشجرة فلاستظل بظلها واشرب من مائها
فيقول الله يا ابن آدم لعلى ان اعطيتكها سالتنى غيرها فيقول لا يا رب ويعاهده ان لا يسئله غيرها

عنده سنة منها فيستظل بظلها ويشرب من مائها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هي احسن من الاوليين
فيقول اي رب ادنني من هذه فلاستظل بظلها واشرب من مائها فيقول يا ابن آدم الم تعاهدني ان
لا تسئلني غيرها قال بلى يا رب هذه لا اسئلك غيرها وربه يعذره لانه يرى ما لا صبر له عليه
فيدنيه منها فاذا ادناه منها سمع اصوات اهل الجنة فيقول اي رب ادخلنيها فيقول يا ابن آدم اي
ان اعطيك الدنيا ومثلها معها قال اي رب اتستهزئ مني وانت رب العالمين فضحك ابن مسعود
فقالوا مما تضحك قال هكذا ضحك رسول الله فقالوا مم تضحك يا رسول الله قال من ضحك رب
العالمين حين قال اتستهزئ مني وانت رب العالمين فيقول اني لا استهزئ منك ولكني على ما اشاء
قدير وفي رواية اخرى فاذا بلغ العبد باب الجنة راى زهرتها وما فيها من النضرة والسرور فسكت ما
شاء الله ان يسكت فيقول يا رب ادخلني الجنة فيقول الله تعالى ويلك يا ابن آدم ما اغدرك اليس قد
اعطيت العهود والمواثيق ان لا تسأل غير الذي اعطيت فيقول يا رب لا تجعلني اشقى خلقك
فلا يزال يدعو حتى يضحك الله منه فاذا ضحك اذن له في دخول الجنة فيقول تمن فيتمنى حتى اذا انقطع
امنيته قال الله تمن كذا وكذا اقبل يذكره ربه حتى اذا انتهت به الاماني قال الله لك ذلك ومثله
معه وفي رواية قال الله لك ذلك وعشرة امثاله افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون
افمن كان في حلة الوصال الجزاء بالله كمن هو في مذلة الفراق يتباعد وبالله افمن كان في روح القربة
ونسيم الزلفة كمن هو في هول العقوبة بما في شقة الكلمة افمن ايد بنور البرهان وطلعت عليه
شموس الهي فاذكر من ربط بالخذلان ووسم بالحرمان لا يستويان ولا يلتقيان ايها المنكح الثريا
سهيلا عمرك الله كيف يلتقيان هي شامية اذا ما استهلت وسهيل اذا ما استقل يماني

سورة الاحزاب وهي سبعون وثلاث آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها النبي ای پیغمبر بگرد اتق الله بپرهیز از نا خشنودی خدا و نهی وی ولا تطع الكافرين والمنافقين ودرباره
مبرناکردن بکار او ومنافقان ان الله كان عليما حكيما بدرستی که الله تعالی دانا ست داناست دان

همیشه واتبع ما يوحى اليك من ربك وپی روی کن آنچه وحی آورده اند بتو ان الله كان بما تعملون خبيرا بدرستی
که خدای تعالی با آنچه شما میکنید داناست وآن آگاه وتوكل على الله وتوکل کن بخداوند خود وكفى بالله وكيلا
وبسنده است الله تعالی ترا نگهبان ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه نیافریده است یا ننهاده است
خدای تعالی هیچ مردی را دو دل در اندرون وی وما جعل ازواجكم اللائي تظاهرون منهن امهاتكم وانهاد
که اینه زنان شما را مادران شما واظهار کرد وما جعل ادعياءكم ابناءكم والله تعالی پسر خواندگان شما را پسران
شما نکرد ذلكم قولكم بافواهكم این پسر خواندن شما سخنی است که بزبان خویش میگوئید والله يقول الحق
والله تعالی سخن راست میگوید وهو يهدي السبيل واوست که راه راستی نماید وراه پسندیده
پدید کند ادعوهم لآبائهم مردان ایشان پدران باز خوانید هو اقسط عند الله آن راست تر
وداد تر است نزدیک الله تعالی فان لم تعلموا اگر پدران ایشان ندانید فاخوانكم في الدين برادران شما اند
در دین وایشان را برادر خوانید ومواليكم واگر شما مثل آزاد است مولی بخوانید معنی آزاد کرده وليس عليكم
جناح فيما اخطأتم به ونیست بر شما وزری در آنچه خطا کرده ید ولكن ما تعمدت قلوبكم ولیکن تنگی آنرا
که قصد دل کند وگوئید وكان الله غفورا رحيما والله تعالی آمرزگار است وبخشاینده همیشه النبي
اولى بالمؤمنين من انفسهم پیغمبر سزاوار تر است بگرویدگان از ایشان بخویشتن وازواجه امهاتهم
وزنان او مادران ایشانند واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض وخویشاوندان سزاوار ترند بیکدیگر
بمیراث بردن نه بمعنی در کتاب الله در کتاب من المؤمنين والمهاجرين از همه گرویدگان وهجرت
کرده هجرت ناکرده الا ان تفعلوا الى اوليائكم معروفا مگر که با کسان خویش از نا گرویدگان نیکویی کنید
در وصیت خویش که میکنید كان ذلك في الكتاب مسطورا این حکم در دین خدا نوشته است وحلق
واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم فرا گرفتیم از پیغمبران پیمان ایشان ومنك ومن نوح واز تو واز نوح وابراهیم وموسی
وعیسی بن مریم واخذنا منهم ميثاقا غليظا وفرا گرفتیم از ایشان پیمانی بزرگ استوار ليسئل الصادقين
عن صدقهم تا باز پرسد از راستگویان از راستی که داشتند واعد للكافرين عذابا اليما وساخت
کرده است برای کافران عذابی درد ناک النوبة الثانية این سورة الاحزاب هفتاد وسه آیه است

ومراد دو دیست وهشتاد کلمه وپنج هزار ومقصد وپنج وشش حرف جمله بمدینه فرود آمده کرده آیه بود
سعی از منسوخ است وذلك قوله انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا الى آخر الآيتين ودر این سوره دو آیه
منسوخ است ولا تطع الكافرين ودع اذاهم نسخه آية السيف دیگر آیه لا يحل لك النساء من بعد بقوله
يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك وعن ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ
سورة الاحزاب وعلمها اهلها وما ملكت يمينه اعطي الامان من عذاب القبر قوله يا ايها النبي اتق الله
ما في القرآن الامر بالتقوى كثير للتعظيم ما صدع من امرا وهي كقوله اتق الله وذروا ما بقي من الربا
اتقوا الله وقولوا قولا سديدا اتقوا الله وآمنوا برسوله وقول لوط اتقوا الله ولا تخزون سبب نزول اين آیه آن
بود که ابو سفيان بن حرب وعكرمة بن ابي جهل وابو الاعور السلمي از مکه برخاستند وبعد از واقعه احد
بمدینه رفتند ودر مدینه در سرای عبد الله بن ابي منافق فرود آمدند واز رسول خدا بخواستند تا ایشان را
امان دهد تا با وی سخن گویند رسول ایشان را امان داد ایشان برخاستند وبحضرت رسول الله آمدند وبرابر
ایشان عبد الله بن سعد بن ابي سرح بود وطعمة بن ابيرق وعمر بن الخطاب در آن مجلس حاضر بود ایشان گفتند یا محمد
ارفض ذكر آلهتنا اللات والعزى ومناة وقل انها تشفع لمن عبدها وندعك وربك یعنی بر رسول
خدا صعب ودشوار آمد عمر گفت یا رسول الله دستوری ده تا ایشان را هلاک کنم وپشت زمین از ایشان
پاک کنم رسول الله فرمود یا عمر آهسته باش که من ایشان را امان داده ام پس عمر گفت بیرون شوید از حضرت
نبوت که شما در لعنت خدا اید ودر غضب وی رسول عمر را فرمود تا ایشان را از مدینه بیرون کرد عاقبت
جبرئیل آمد وپیغام از حضرت عزت آورد که یا ایها النبي اتق الله ولا تطع الكافرين والمنافقين ولا تنقض العهد
الذي بينك وبينهم ولا تطع الكافرين من اهل مكة يعني ابا سفيان وعكرمة وابا الاعور والمنافقين من
اهل المدينة يعني عبد الله بن ابي وعبد الله بن سعد بن ابي سرح وطعمة بن ابيرق ومعنى اتق الله اي اثبت على
التقوى ودم عليها كقوله يا ايها الذين آمنوا وكالرجل يقول للغير وهو قائم قم هنا اي اثبت قائما
وقيل الخطاب مع النبي صلى الله عليه وسلم والمراد به هو وامته بدليل قوله ان الله كان بما تعملون خبيرا
ذكر بالجمع وقيل ولا تطع الكافرين والمنافقين فيما يسئلونك من الرفق بهم ولا في غيره وقيل ولا تطعهم فيما

يسئلونك من ابعاد الفقراء عنك لمجالسه ان الله كان عليما بما يكون قبل كونه حكيما بخلقه قبل خلقه
وقيل عليما بما يضمرونه من الخلاف والعناد وبما يضمره الفقراء من الايمان الحق حكيم في نهيه اياك عن طاعتهم
وموافقتهم واتبع ما يوحى اليك من ربك ان الله كان بما تعملون خبيرا قرأ ابو عمرو يعملون خبيرا ويعملون بصيرا
بالياء فيهما والباقون بالتاء وتوكل على الله ثق به في جميع امورك ولا تتكل على غيره في جميع اسبابك ولا
تخف الكفار وكفى بالله وكيلا اي اكتف به وكيلا اي حافظا لك كيلا يرد ذلك به مطلب الباء ثلاثة
بمعنى الامر وان كان في لفظ الخبر ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه این آیه در شان مردی فرود آمد
نام وی ابو معمر جميل بن معمر الفهري بود واورا ذو القلبين میگفتند از بهر آنکه دعوی میکرد که في صدري
قلبان اعقل بهما افضل مما يعقل محمد بقلبه گفت در اندرون سینه من دو دل نهاده اند ومرا دانش
ودریافت وی حقی اندریافت محمد باشد روز بدر چون هزیمت ومشرکان افتاد ابو سفیان او را دید
یک نعلین بر دست ویک نعل بر پای وهزیمت میشد ابو سفیان گفت یا ابا معمر این چه حالت است که یک
نعلین در دست داری ویکی در پای گفت من خود ندانسته ام که چه میکنم پنداشتم که نعلین در پای دارم
ابو سفیان گفت اگر ترا دو دل در باطن بودی او حال بر تو پوشیده نگشتی زهری ومقاتل بر آنند که این
مثلی است که رب العزت زده در حق کسی که زن خویش را ظهار کند وگوید انت علي كظهر امي وپسر خوانده
که نسبت با غیر پدر کند میفرماید چنانکه مردی را دو دل نتواند بود زن مظاهر مادر وی نتواند بود
تا او را دو مادر بود ونه یک زن هم زن بود وهم مادر ونه پسر خوانده ترا او را دو پدر بود از جنسکه رب العالمين گفت
وما جعل ازواجكم اللائي تظاهرون منهن امهاتكم طلاق اهل جاهلیت این بود که با زن
خویش میگفتند انت علي كظهر امي چون اسلام در میان آمد وشریعت راست شد رب العالمين
آن را کفارت وتحلت پدید کرد وشرع آن را ظهار نام نهاد ومعنی آنست که ما جعل نساءكم اللائي تظاهرون
منهن في التحريم كامهاتكم ولكنه منكر وزور وفيه كفارة نذكرها في سورة المجادلة ان شاء الله قرأ
ابو عمرو وابو جعفر ورش عن نافع اللائي هاهنا وفي سورة المجادلة باتمام الياء غير ممدود وقرأ
ابن كثير ويعقوب عن نافع بهمزة مختلسة بغير ياء وقرأ الباقون وهم اهل الكوفة والشام بالمد والهمز

وإثبات الياء، وكلها لغات معروفة تَظاهرون بفتح التاء وتشديد الظاء قراءة ابن عامر وبفتح التاء و
تخفيف الظاء قراءة حمزة والكسائي وبضم التاء وتخفيف الظاء وكسر الهاء قراءة عاصم وقرأ أهل
الحجاز والبصرة يظّهّرون بتشديدهما بغير ألف والكل بمعنى واحد يقال ظاهر من امرأته وتظاهر وا
ظّاهر وأظهر إذا قال لامرأته أنت علي كظهر أمي وما جعل أدعياءكم أبناءكم الدعي من تبنيته وادعيته
ابنا وذلك أن الرجل في الجاهلية كان يتبنى الرجل فيجعله كالابن المولود وكانوا يورثون الأدعياء
ميراث الأبناء وأبطل الله ذلك قال مجاهد نزلت الآية في زيد بن الحارثة وكان زيد من بطن كانه سبي في
صغره فصار عند الخديجة فوهبته لرسول الله صلى الله عليه وسلم فأعتقه وتبناه قبل الوحي وكان
يقال له زيد بن النبي وآخى بينه وبين حمزة بن عبد المطلب فلما تزوج النبي زينب بنت جحش وكان
تحت زيد بن حارثة قال المنافقون تزوج محمد امرأة ابنه وهو ينهى الناس عن ذلك فأنزل الله عز
الآية ونسخ التبني ذلكم قولكم بأفواهكم لا حقيقة له يعني قولهم زيد بن محمد ادعاء لا حقيقة له
والله يقول الحق أي يقول ما يجب أن يقال وقيل معناه ما قوله الله هو الحق أو ليس الذي من عدل
عنه بكفر وهو يهدي السبيل وهو يرشد السبيل ادعوهم لآبائهم تقول العرب فلان بن فلان يعني لفلان
يعني ينسبه إليه ووقع اللام هاهنا للاستحقاق وكان ابن عمر يقول ما كنا ندعو زيد بن حارثة
إلا زيد بن محمد حتى نزل القرآن ادعوهم لآبائهم هو أقسط عند الله أي أعدل وأصدق من دعائكم
إياهم لغير آبائهم فإن لم تعلموا آباءهم فإخوانكم في الدين معناه إذا لم تعرفوا آباءهم فقولوا إخوانا في الدين ومواليكم إذا كانوا
محررين وليسوا بنيكم وقيل مواليكم أي بنو أعمامكم فإن للدين لحمة كلحمة النسب وقيل إنه من الموالاة و المحبة
أي فقولوا إنه ولينا ومن أوليائنا وليس عليكم جناح فيما أخطأتم به أي سهوتم فنسبتم إلى غير أبيه
ولكن ما تعمدت قلوبكم ولكن الجناح فيما تعمدت قلوبكم الخطأ ما كان قبل النهي فأما ما كان بعد
النهي والبيان فهو عمد قال الزجاج معناه لا جناح عليكم فيما أخطأتم به من بادرة كلام تخرج منكم
فتقول يا بني ولكن الجناح عليكم فيما تعمدت قلوبكم فقصدتم أن تنسبوه إلى غير الأب وما انتهى الله
وفي الحديث من ادعى إلى غير أبيه وهو يعلم فالجنة عليه حرام وكان الله غفورا للمخطي رحيما في

ويحتسبه وسمع عمر بن الخطاب رجلا يقول اللهم اغفر خطاياي فقال يا ابن آدم استغفر العمد فأما الخطأ
فقد تجاوز لك النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم معناه أولى وأحق بالصواب وقيل معناه حكمه
أنفذ عليهم من حكمهم على أنفسهم وقيل هو أولى وأحق بتدبير المؤمنين في أمور دينهم ودنياهم منهم
بتدبير أنفسهم فإذا دعا أحدهم لنفسه بأمر ودعا النبي له بخلاف ذلك فالأولى أن يترك
ذلك الرأي لنفسه ويتبع ما رآه النبي عليه السلام له لأن ذلك أصلح له لأنه مبعوث بمن الفساد و
لأن أنفسهم يدعوهم إلى ما فيه هلاكهم وقيل سبب نزول هذه الآية أن رسول الله لما أراد غزوة تبوك
وأمر الناس بالخروج قال قوم نستأذن آباءنا وأمهاتنا فأنزل الله سبحانه النبي أولى بالمؤمنين من
أنفسهم يعني من آبائهم وأمهاتهم وقيل النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم أي من بعضهم ببعض في نفوذ
حكمه عليهم ووجوب طاعته عليهم وعن أبي هريرة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مؤمن
إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة واقرؤوا إن شئتم النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم فأيما مؤمن
مات وترك مالا فليرثه عصبته من كانوا ومن ترك دينا أو ضياعا فليأتني فأنا مولاه وأزواجه
أمهاتهم يعني هن أمهات المؤمنين في تعظيم حرمتهن وتحريم نكاحهن على التأبيد لا في النظر إليهن
والخلوة بهن فإنه حرام في حقهن كما في حق الأجانب قال الله تعالى وإذا سألتموهن متاعا
فاسألوهن من وراء حجاب ولا يقال لبناتهن أخوات المؤمنين ولا لإخوانهن ولا لأخواتهن أخوال
المؤمنين وخالاتهم قال الشافعي رضي الله عنه تزوج الزبير أسماء بنت أبي بكر وهي أخت أم المؤمنين
ولم يقل هي خالة المؤمنين واختلفوا في أنهن هل كن أمهات المؤمنين والمؤمنات جميعا وقيل كن
أمهات المؤمنين دون النساء روى الشعبي عن مسروق أن امرأة قالت لعائشة يا أمه فقالت
لست لك بأم إنما أنا أم رجالكم فبان بهذا أن معنى الآية تحريم نكاحهن وأولوا الأرحام بعضهم أولى
ببعض يعني في الميراث قال قتادة كان المسلمون يتوارثون بالهجرة وقال الكلبي آخى رسول الله صلى الله
عليه وسلم بين الناس فكان يؤاخي بين رجلين فإذا مات أحدهما ورثه الآخر دون عصبته حتى
نزلت هذه الآية وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله أي في حكم الله من المؤمنين المهـ

آخى رسول الله صلى الله عليه وسلم بينهم والمهاجرين منه والقرابات بعضهم أولى ببعض
من أن يرثوا بالإيمان والهجرة فنسخت هذه الآية الموارثة بالمؤاخاة والهجرة وصارت بالقرابة إلا أن
تفعلوا إلى أوليائكم معروفا أراد بالمعروف الوصية والمعنى إلا أن توصوا لمن ليس لكم بوارث من المؤمنين
بما يجوز لكم الوصية به من أموالكم فيكون ذلك معروفا من الإحسان في الدين وقوله إلا أن تفعلوا
ليس هذا الاستثناء من كلام الأول إنما معناه لكن أي لكن فعلكم إلى أوليائكم معروفا جائز في الشرع
أي كان الذي ذكرت من أن أولي الأرحام بعضهم أولى ببعض في اللوح المحفوظ مسطورا مكتوبا وقيل
أراد بالآية إثبات الميراث بالإيمان والهجرة يعني أولوا الأرحام من المؤمنين والمهاجرين بعضهم
أولى ببعض أي لا توارث بين المسلم والكافر ولا بين المهاجر وغير المهاجر إلا أن تفعلوا إلى أوليائكم
معروفا فالمراد بالأولياء الأقارب من غير المسلمين أي إلا أن توصوا لذوي قرابتكم بشيء وإن كانوا من
غير أهل الإيمان والهجرة قال محمد الحنفية هذه الآية إجازة للوصية الذي كان ذلك في الكتاب
مسطورا يعني في التوراة مسطورا إذا نزل رجل بقوم من أهل دينه فعليهم أن يكرموه ويواسوه وميراثه
لذوي قرابته وقيل كان في الكتاب مسطورا يعني في دين الله موجبا وفي بعض القراءة كان عند الله
مكتوبا وإذ أخذنا يعني واذكر إذ أخذنا من النبيين ميثاقهم يعني أخذ الله عهد الأنبياء عند تحملهم
الرسالة على الوفاء بما حملوا من تبليغ الرسالات وأداء الأمانات وتصديق بعضهم بعضا وإيمانهم
بسائرهم وتبشير بعضهم ببعض أخذ على نوح أن يبشر بإبراهيم وعلى إبراهيم أن يبشر بموسى ومن موسى
بعيسى ومن عيسى بمحمد صلى الله عليه وسلم أجمعين وذلك على لسان جبريل واستخلص موسى بأن سمع
كلامه بلا واسطة وأخذ الميثاق من نبينا ليلة المعراج بلا واسطة وكان له زيادة حال بأن كان
مع سماع الخطاب كشف الرؤية قال مقاتل أخذ ميثاقهم على أن يعبدوا الله ويدعوا إلى عبادته
ويصدق بعضهم بعضا وينصحوا لقومهم وخص هؤلاء الخمسة بالذكر من بين النبيين لأنهم أصحاب
الكتب والشرائع وأولوا العزم من الرسل وقدم النبي صلى الله عليه وسلم في الذكر لقوله كنت أول
النبيين في الخلق وآخرهم في البعث وأخذنا منهم ميثاقا غليظا أي عهدا شديدا على الوفاء

بما حملوا وذلك حين أخرجهم من ظهر آدم كالذر وأنطقهم ليسأل الصادقين يقول أخذ ميثاقهم
ليسأل الصادقين عن صدقهم يعني المبلغين عن تبليغهم مثل قوله عز وجل يوم يجمع الله الرسل فيقول
ماذا أجبتم وكقوله لعيسى أأنت قلت للناس والحكمة في سؤالهم مع علمه أنهم صادقون تبكيت الكفار
الذين أرسلوا إليهم وقيل ليسأل الصادقين عن عملهم لله عز وجل وقيل ليسأل الصادقين القائلين
لا إله إلا الله عن صدق قولهم أي يطالبهم بصدق هذه الكلمة هل قالوها عن علم منهم وقالوها
على وجه الغفلة والسهو والجهل وهل أتوا بها خالصا لله أو لغير الله وأعد للكافرين عذابا أليما أي
مؤلما وهو عذاب النار النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم اسم عزيز شفيع المذنبين جوده بلاء
المهيمن مقصوده ضياء الموحدين محموده سلوة المحزونين ذكر حرفه المستمعين شكر ورد اكبر يار
ساقي بمائده ريحانه علاؤه نام خداوندي كه صانع سپهر و بدايع زمين كه سرآرد عدد
صحرا و بود آشكارا كرد طبايع متضاده بسته آب و آتش و خاك و هوا كه از قطره باران لولو
لالا كرد از آب دهن نحل عسل مصفا كرد از فضلات ظبيت كافور و عنبر سارا كرد آب زلال
بيضه سنگ خارا كرد ياقوت احمر بقيه صحن صفا كرد عيش خلايق بهشت اسباب بندگي مهيا
كرد هرچه بايست عطا كرد هرچه شايست بپا كرد آنچه بسزاء خويش نه بسزاء ما كرد الهي
دو ذات بي نظير و دو صفات بي يادي عاصيان را آمرزگار و مفلسان را داد دادي نهاضع دبهن
گشادي عالم الاسرار و معيوبان را لحن يادي در مانده را دستگيري و جان را دلشادي مولاك
بمرقلب المستطاد و ذكرك في مجاري السحاري وكشت ملكت فامري اختيارا لمحكمات في الهوى
سلبا اختياري ياد بين موني وباصبري باري وند دل بن خسته پنداري كي يادكري قرار كيه ولمن
از جان خويش بياد بنخود داري يا أيها النبي اي مهتر مطهر اي مقتدا بناي برج دلالت
را ماه انور اي دبيح رسالت را ذر اندر هاي درس سيادت را افسر اي راه سعادت گوهر اي عنوان
نامه جلالت نام تو اي طراز جامه رسالت احكام تو اي سرمايه دين كلام تو اي پيرايه سر
اوهام تو اي قبلت جاكي و ملك غلام تو اي حامل العرش و ساكنان فرش خدام تو بسته و نداند
دام نزد دل لوائك نام تو بيك دم صد جان آزاد كند بيك دانه اندام تو بيا عقل آسوده دل كه كند

سرآسیمه یک قطع انجام نو فرمان آمد از درگاه عزت بما لم نوشتائق الله سی هزار دلی خدا
یعنی پناه تقوی شو که همه نیکو نهاد تقوی است همه شایستگی نهاد تقوی است عالم تقوی را
بدایت نیست هر کسی که قدم در راه دین نهاد در هر مقامی که رسد او را از تقوی گزیر نیست تا بنداء
انسانیت در کمال اوفی الدرجات تا انتهای نبوت که اعلی الدرجات همه را بتقوی فرموده
قرآن مجید گفت یا ایها الناس اتقوا ربکم ای نطفه انسانیت با تقوی باش که از دوست گزیر نیست
یا ایها النبی اتق الله ای نطفه نبوت پناه تقوی شو که بی تقوی هیچ کار در آن نیست ای سید درجات
تقوی را نهایت نیست انچه در قدم اول پناه گاه تو آمد از تقوی در قدم ثانی گریزگاه تو آید که حسنات
الابرار سیئات المقربین چون از آن فرو درگذری استغفار میکنی و الیه الاشارة بقوله علیه السلم
انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة معاشر المسلمین تقوی سلطانی قاهر است
هم در این سرای و هم در آن سرای جهد آن کند که بجملگی او شوید تا اندرین دو سرای رستگاری یابید زیرا
که خلق اولین و آخرین را از خاک برآورد و دوزخ را فرمان دهد تا سیاست خویش آشکارا کند
هیچ کس از مکلفان تا از محمد انبیا و اولیا و اصفیا همه را بشان وا بر دوزخ گذر کند قرآن عظیم از همی
این حال خبر میدهد که وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا هیچ کس از شما نیست که در
دوزخ نشود و اینجا که قضاء ربوبیت است شدن شما در دوزخ حتم است و چون در شوید هیچ چیز
از آن نجات ندهد مگر تقوی فرمود قرآن مجید است ثم ننجی الذین اتقوا متقیان از او رستگاری
یابند و آن دیگران که بر خود ظلم کرده اند و پس مایه تقوی از دنیا بیرون شده اند در جنگ قهر او
مانند نوحه و زاری در گیرند که یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ای جوانمردی که تمام دنیا باه
او شوی همه باقی تالف کرده است چون زاد لحد نهند باز کرد بهیچ تقوی که هم در این سرای و هم در آن
سرای تا صلاح نگذارد مصطفی صلوات الله علیه زهد کل حسب و نسب منقطع الا حسبی و نسبی
فاین المتقون همه حسبها را داغ کند و همه نسبها پی کند و تقوی را گوید یا ایهام وندون باز دار
فت هر که را از تقوی نصیبی بود در دنیا رفقد نصیب او را برجا بود و آن آشنایان خویش را بجد
جنایت و بیم رهزد آن و خادمان خویش را در مقعد صدق جای ده عاشقان خویش را در حضرت

عندیت که عند ملیک مقتدر فرود آرد از ل حکم چنان کرده ام که ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد
عند ملیک مقتدر آشنایان تقوی کسانی اند که پناه تقوی شوند از هر چه معصیت است پرهیز
عاشقان تقوی آنانند که از حسنات و طاعات خویش از روی نادیدن چنان پرهیز کنند که دیگران از مناهی
پرهیز کنند او القسم نصرآبادی از خواص متقیان بود او را گفتند تقوی چیست از حال خویش تقوی
خبر داد که ان یتقی العبد ما سوی الله قوله عز و جل و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا التوکل سکون القلب
بوعد الحق و قیل التوکل تحقق ثم تخلق ثم توثق ثم تملق تحقق فی العقد و تخلق باقامة الشریعة و توثق
بالمقسوم من القضیة و تملق بین یدیه بحسن العبودیه توکل شرط ایمانست و عماد توحید و محل اخلاص
و دلیل محبت قال الله تعالی و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین ان الله یحب المتوکلین و من یتوکل علی الله
فهو حسبه توکل از بنده آنگه درست بود که یقین داند که در دست کس چیزی نیست و از حق منع و
عطا و منع جز بحکمت نیست و قسام مهربانست و غافل نیست سلطان العارفین و المحققین
ابویزید بسطامی را که در حیرت و بیداری بر توکل نشسته بود میگویند که از ایشان فتوحی بر نیامد
و از هیچ کس رفقی نیافت و طاقت شد گفتند یا شیخ اگر دستوری باشد بطلب رزق رود گفت
اگر دانید که روزی او در کجاست بروید طلب کنید گفت پس بیایید تا از الله تعالی طلب کنیم گفت دعا
کنیم تا این فقر و فاقه از ما بر دارد گفت اگر دانید که شما را فراموش کرده او را بر خوانید و دعا کنید گفتند
پس در توکل می نشینیم و خاموش می باشیم گفت خدای را آزمایش کنید تا رحمه ی کو شد گفتند ای شیخ پس چه
حیلت شیخ گفت الحیلة ترک الحیلة حیله آنست که اختیار و مراد خود در باقی کنید تا انچه قضا
خود در وادی جوانمردی حقیقت توکل آنست که مرد از راه اختیار بخیزد و دست تصرف را سیل توکل در کشد
خیمه رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر بزند بی مطالبت و مطالع مجاری احکام کند از دنا از پرده غیب
چه آشکارا شود و هر چه پیش آید در نظر او محل باشد نه در نظر احوال چون مرد بدین مقام رسد کلید گنج
ملکت در کار دنیه نهند تو اگر دل کرده در فردا که روزی از او در هنگام بار بود و خلق را بر هم سوال کنند
که غیر خدا بود یک اسلم لجمیع این جوانمردی در مقام توکل بر استقامت بود نمود رسانند

عوذیت صدق بجای آورد تا ایشان را سوال کند و لیکن سوال تشریف نه سوال تعنیف سوال ایجاب
نه سوال عتاب و ذلک قوله لیسئل الصادقین عن صدقهم مصطفی را علیه السلم پرسیدند که کمال
در چیست جواب داد که گفتار بحق کردار بصدق و گفته اند صدق را دو درجه است یکی ظاهر یکی
باطن اما ظاهر سه چیز است در دین صلابت و در خدمت سنت و در معاملت حسبت و انچه
باطن است سه چیز است انچه گویی کنی و انچه نمایی داری و انچه آواز دهی باشی و بدان که هر چه
سالک راه دین بود و مقامات اعمال و احوال گذران کنی بهر مرتبه که رسد خوض عین وی آنست که صدق
از خود طلب کند و حقیقت آن از خویشتن باز جوید و با اعد و ظواهر آن قناعت نکند تا آن مقام او را
درست شود زاهد در زهد و محب در محبت و مشتاق در شوق و متوکل در توکل و خایف در
خوف و راجی در رجا و راضی در رضا و جمیع مومنان از این احوال خالی نباشد درجه ایشان بود و لیکن
ضعیف بود و چون توفیق روی بدو آید بتاید الهی و مدد دید بوند از توفیق ربانی او را در آن مقام
صادق گویند و هو الاشارة الیه بقوله انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا
باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون السورة الاحزاب یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدای که بر شماست اذ جاءتکم جنود چون آمد بشما لشکر احزاب فارسلنا
علیهم ریحا فروگشادیم بر ایشان بادی و جنودا لم تروها و فرو فرستادیم بر ایشان لشکری که شما ایشان را
نمی دیدید و کان الله بما تعملون بصیرا و خدای تعالی بانچه شما میکنید بیناست اذ جاؤکم یاد کنید چون
بشما آمدند من فوقکم و من اسفل منکم از زبر شما و از پایین شما و اذ زاغت الابصار و چشمهای شما در چشم خانه
ایشان بگشت و کج شد و بلغت القلوب الحناجر و برسید دلها چون بحنجره گلو رسید و تظنون بالله الظنونا
و بخدای ظن می بردید ظن بد هنالک ابتلی المؤمنون و آنکه مومنان را بیازمودند و زلزلوا زلزالا
شدیدا و بجنبانیدند ایشان را جنبانیدنی سخت و اذ یقول المنافقون یاد آر چون میگفتند منافقان
والذین فی قلوبهم مرض و آنان که در دلهای ایشان بیماری کفر و نفاق است ما وعدنا الله و رسوله وعده
نداد ما را خدا و رسول او الا غرورا مگر وعده فریب ما راست و اذ قالت طائفة منهم و یاد آر چون

گفتند گروهی از ایشان یا اهل یثرب ای مردمان مدینه لا مقام لکم نه جای شماست اینجا فارجعوا
باز گردید و یستاذن فریق منهم النبی و دستوری میخواهند گروهی از ایشان از پیغمبر یقولون ان بیوتنا عورة
میگویند خانهای ما خالی است و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا ایشان نمیخواهند مگر گریختن و لو دخلت
علیهم من اقطارها و اگر گرد بر گرد خانهای ایشان در گیرند و بر ایشان در آیند ثم سئلوا الفتنة پس سوال
از ایشان در خواهند که از اسلام باز گردید لآتوها با آن آیند که از ایشان میخواهند و کافر شوند و ما تلبثوا
بها الا یسیرا و ایشان را بجا هیچ درنگ نکنند مگر اندکی و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل
و بر ایشان پیمان کرده بودند با خدای پیش لا یولون الادبار که پشت بر نکی دارند و کان عهد الله مسئولا
و عهد خدای پرسیدنی است قل لن ینفعکم الفرار بگوی ای محمد سود ندارد شما را گریختن ان فررتم من الموت
او القتل اگر گریزید از مرگ یا از کشتن و اذا لا تمتعون الا قلیلا و چون گریزید برخورداری ندهند شما را مگر اندکی
قل من ذا الذی یعصمکم بگوی آن کیست که نگاه دارد شما را و کوشد از خدا ان اراد بکم سوءا اگر خدای
بشما بدی خواهد او اراد بکم رحمة یا بشما نیکوی خواهد آن کیست که شما را بخود واکند و لا یجدون
لهم من دون الله و نیابند مر ایشان را بجز از خدای تعالی کسی ولیا و لا نصیرا نه یاری و نه کار رساننده
قد یعلم الله المعوقین منکم می داند خدا کاربد بندان از شما والقائلین لاخوانهم و ایشان که با برادران خویش
میگویند هلم الینا که بیاید باکد از دید و بما آیید و لا یاتون البأس الا قلیلا و بجنگ نیایند مگر اندکی
اشحة علیکم خویشتن و تن خویش را دریغ میدارند از شما بر شما و میکنند فاذا
جاء الخوف چون بیاید ترس و بیم رایتهم ایشان را بینی ینظرون الیک که مینگرند بتو تدور اعینهم
چشمهای ایشان در چشمخانه میگردد کالذی یغشی علیه من الموت چون کسی که بیهوشی جان
کندن فاذا ذهب الخوف چون برود ترس سلقوکم بالسنة حداد در شما گذارند زبانها تیز اشحة علی الخیر
سخت خشک و حریص و بخیل بر مال این جهانی اولئک لم یؤمنوا آن گروه ایشان نگرویدند
گروه فاحبط الله اعمالهم الله تعالی باطل ساخت کردارهای ایشان و کان ذلک علی الله یسیرا و بود خدای
تعالی آسان بود یحسبون الاحزاب لم یذهبوا پندارند لشکرها که دشمنان گریخته نرفته اند و ان یات الاحزاب

واگر لشکر دشمن باز نو آید یودوا لو انهم بادون فی الاعراب منافقان چنان دوست دارند و خواهند
که با اعراب صحرا نشین از اینجا دور بوده باشند یسئلون عن انبائکم می پرسند از خبرهای شما ولو کانوا
فیکم و اگرچه در میان شما اند ما قاتلوا الا قلیلا جنگ نکنند از ایشان مگر اندکی لقد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة هست شما را با رسول الله صلوات الله علیه پی بردن نیکو لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر
آنکس را که امید میدارد بخدای تعالی و روز بازپسین وذکر الله کثیرا و خدای را فراوان یاد میکند
ولما رای المؤمنون الاحزاب و چون مومنان لشکر دشمن را دیدند قالوا گفتند هذا ما وعدنا الله ورسوله
این آنست که خدا و رسول ما را وعده کرده بودند وصدق الله ورسوله و درست و راست گفت خدا و رسول
او وما زادهم و بنیفزود آن بلا ایشان را الا ایمانا وتسلیما مگر گرویدن و گردن نهادن النوبة الثانیة
یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم فی کفایته ایاکم امر الاحزاب والاحزاب هم الاقوام الذین
اجتمعوا علی محاربة الرسول والمؤمنین فجاؤا وحاصروا رسول الله بضعة وعشرین یوما وهم قریش
وغطفان ویهود بنی النضیر وقریظة فارسلنا علیهم ریحا وهی الصبا قال عکرمة ان ریح الجنوب
قالت لیلة الاحزاب للشمال انطلق ننصر النبی صلی الله علیه وسلم فقالت الشمال ان الحرة لا تسری
باللیل وکانت الریح التی ارسلت الیهم الصبا قال النبی صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا واهلکت
عاد بالدبور وجنودا لم تروها هم الملائکة ولم تقاتل الملائکة یومئذ بعث الله علیهم تلک اللیلة
ریحا باردة فقلعت الابواب وقطعت اطناب الفساطیط واطفات النیران واکفات القدور وجالت
الخیل بعضها فی بعض وارسل الله علیهم الرعب وکثر تکبیر الملائکة فی جوانب عسکرهم حتی کان سید کل
حی یقول یا بنی فلان هلم الی فاذا اجتمعوا عنده قال النجا النجا اتیتم لما بعث علیهم من الرعب فانهزموا
من غیر قتال وکان الله بما تعملون بصیرا نزول این آیات در بیان قصه احزابست و واقعه خندق
وشرح این قصه بر سبیل اختصار و شرط ایجاز آنست که چون رسول خدا صلوات الله علیه و
مومنان کعب اشرف را بکشتند و جهود بنی النضیر را از مدینه بیرون کردند حیی بن اخطب
و کنانه بن الربیع با گروهی از جهودان برخاستند و رفتند بسوی مکه و فریاد بآوردند و از قریش یاری

خواستند و حرب محمد قریش ایشان را اجابت کردند و در قبائل عرب آواز دادند تا جمعی عظیم فراهم آمدند
قریب پانزده هزار از بنی غطفان و بنی فزاره و بنی کنانه و اهل تهامه و غیر آن بیرون آمدند و قاید
ایشان ابوسفیان بن حرب با سمه صخر و اسلم یوم فتح مکه و حسن اسلامه و قاید غطفان بیرون
آمدند و مهتر ایشان عیینه بن حصن و هو من المؤلفة قلوبهم خبر به پیغمبر رسید که قبائل عرب
مجتمع شدند و با جهودان قریظه و نضیر عهد کردند که دست یکی دادند و حرب محمد و اصحاب او
هم پشت شوند رسول خدا یاران را گفت اکنون تدبیر چیست سلمان گفت بزمین ما که فارس بودیم
که چون از دشمن بیم باشد گرد بر گرد شهر خویش خندق سازند دفع دشمن را رسول الله صلی الله علیه
وسلم آن را مستحسن داشته فرمود تا گرد بر گرد مدینه خندق فرو بردند چهل گز عرض و ده گز عمق
و هر ده مرد را از یاران چهل گز رسید و در باب سلمان مهاجر و انصار خلاف کردند چه آنکه سلمان
مردی با قوت بود مهاجران گفتند السلمان منا انصار گفتند السلمان منا رسول الله فرمود السلمان
منا اهل البیت عمرو بن عوف گفت من بودم و نعمان و سلمان و نعمان بن المقرن المزنی و شش مرد از انصار
چهل گز ما را نامزد کردند و خط کشیدند چون فرو بردیم سنگی سخت پیش آمد که تبرها از آن شکسته گشت
سلمان رفت و رسول الله را از آن حال خبر کرد رسول الله بیامد و تبر از دست سلمان بستد و ضربتی
زد بر آن سنگ و سنگ بشکافت و برقی عظیم از آن ضربت بتافت چنانکه همه نواحی مدینه
از آن روشن گشت مانند چراغی روشن که در شب تاریک بفروزند رسول خدا تکبیر فرمود و یاران
موافقت نموده تکبیر کشیدند باز یک ضربت دیگر زدند و نوری دیگر بتافت مثل آن و رسول الله و صحا
بان تکبیر فرمودند سوم بار ضربتی زده همچنان نوری بتافت و رسول الله و صحابه بر سنت سابق
تکبیر فرمودند بعد از آن با یاران فرموده که شما دیدید نوری که از این ظاهر شد یاران گفتند بلی یا رسول
الله فرمود در آن نور اول که بتافت قصرهای حیره و مداین کسری بر من عرضه کردند
آنچنانکه گویا انیاب الکلاب همچون دندان سگان دیدم و در نور دوم قصرهای زمین روم دیدم و در نور سوم
قصرهای صنعا انگار انیاب الکلاب و جبرئیل آمد و مرا خبر داد که امت تو بر اینها غالب شوند و در تحت تصرف

در آید و ممالک امت تو را بجا رسد مسلمانان شادی کردند و گفتند حمد و ستایش مر آن خداوندی را که ما را
بر دشمن ظفر داد معتب بن قشیر و عبدالله بن ابی و اصحاب وی گفتند این مرد با دیگری وعده میدهد که
ما را چه وعده میدهد ما را وعده فتح شام و دیار فارس میدهد و حال آنکه ما از هراس نداریم که از
رحل خویش فرا تر شویم این غرورست که ما را میدهد و وی فریبست ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا
انس بن مالک گفت در آن خندق مهاجر و انصار را دیدم که دست خویش تهی زدند و کار میکردند
چه مزدوران و کارگران نداشتند و سرما و قحط بغایت مرتبه بود و ایشان بخویشتن دست آن رنج
و دشواری میکشیدند رسول خدا که ایشان را چنان دید گفت اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر
للانصار والمهاجرة ایشان جواب دادند که نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا و عن
براء بن عازب قال کان النبی ینقل التراب یوم الخندق حتی اغبر بطنه یقول والله لولا الله
ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا فانزلن سکینة علینا وثبت الاقدام ان لاقینا ان الاولی
قد بغوا علینا اذا ارادوا فتنة ابینا چون خندق تمام شد و لشکر کفار بمدینه رسیدند تعجب بسیار
کردند چه در بلاد عرب شایع نبود لشکر در حوالی خندق فرود آمدند و خندق در میان هر دو لشکر
بود و در آن وقت جهود بنی قریظه و نضیر با رسول خدا عهد و پیمان در میان داشتند که دشمنان
دین را نصرت و معاونت نکنند ابوسفیان حیی بن اخطب را فرستاد بنزدیک جهود قریظه تا عهدی
که با محمد دارند نقض کنند و مهتر قریظه کعب بن اسد بود کعب چون شنید که حیی آمد در باب را
بر وی بست و حیی را استوار ببست و راه نداد حیی گفت در بازکن که عزابدی و سعادت
سرمدی برای تو آورده ام صنادید قریش و مهتران بنی نضیر و سروران کنانه و فزاره و غیر ایشان
قریب پانزده هزار مرد در مجمع الاسیال جمع شده اند و در خانه کعبه با خدای عهد کرده اند که تا
محمد و اصحاب او را بالکلیه مستاصل نسازند مراجعت ننمایند کعب گفت بخدا سوگند که ابری
آورده که باران از آن منقطع شده باز گرد که من سخن تو نشنوم و عهدی که با محمد کرده ام نشکنم
چرا که من از محمد جز صدق و صفا و مهر و وفا ندیده ام القصه حیی چندان دمدمه و افسون و

خود گرفته بود و بر خواند که او را از طریق مستقیم منحرف گردانید و نقض عهد کرده عهد نامه پیغمبر را
پاره ساخت این خبر در میان مسلمانان اشتهار یافت رسول الله سعد بن معاذ که مهتر اوس بود
و سعد بن عباده که بزرگ خزرج بود بفرستاد تا حال آن بیرون [illegible] تحقیق باز نمایند
ایشان رفتند و دیدند که جهود در ترتیب و مرمت قلاع در راه خود سعی مینمایند و حرب را ساخته
باز گشتند و رسول الله را خبر دادند و خاطرها را کشش بسیار شاق آمد بمرتبه رسید که کار بر مسلمانان
صعب گشت چه سرما سخت بود و بیم دشمن و گرسنگی بغایت منافقان متمرد شدند بعضی از ایشان
گریختند و بعضی بخدمت رسول الله آمده بکشادند سوی بیوتهم و ما هی بعورة و قوی ظنها
بد بردند چنانکه الله تعالی فرموده وتظنون بالله الظنونا آخر الامر مدت متمادی شد و قریب یکماه
در اینجا ماندند و میان ایشان حرب واقع نشد مگر عمرو بن عبد ود و عبدالله مخزومی که تیغ امیر
المومنین علی بجهنم شتافتند پس رسول الله کسی فرستاد بنزد عیینه بن حصن و حارث بن
عوف که مهتران بنی غطفان بودند و گفت ثلث از خرما و محصول مدینه بشما میدهیم بشروط
آنکه قوم خود را بازگردانید و ما را با مشرکان دیگر گذارید ایشان بر آن رضا دادند و عهد کردند
ولیکن هنوز عهدنامه ننوشته بودند رسول الله سعد بن معاذ و سعد بن عباده را بخواند و با ایشان
مشورت کرد سعد بن معاذ گفت اگر این صورت بحکم وحی است سمعنا واطعنا و اگر رای آن وقت
که ما مشرک بودیم و بدولت اسلام و متابعت تو سرافراز نشده بودیم یک خرما بایشان نمیدادیم
اکنون که رب العالمین ما را بدولت اسلام و متابعت سید انام سرافراز ساخته و از عذاب دوزخ
نجات داده ایشان را جز تیغ دهیم بحرمت آنخدای که ترا براستی مبعوث کرد ماند که میان ما و ایشان
بغیر شمشیر چیزی نیست رسول الله ازین سخن بسیار مستبشر و خرسند شد فرمود که من بجهت آن
گفتم که تمام اعراب متابعت ایشان نموده بودند خواستم که تفرقه در میان ایشان اندازم و در آن جماعت
که مدینه حصار بود میان ایشان و مشرکان قتال واقع نشد مگر آنکه روزی چند سواران قریش
مثل عمرو بن عبد ود و عکرمة بن ابی جهل و وهب بن ابی لهب و نوفل بن عبدالله سلاح در پوشیده شدند

واپ را از خندق جهانیدند تا آنکه در خندق راندند و چون بدین طرف آمد عمرو بن عبد ود
در میدان آمد و مبارز طلبید و حال آنکه او را در میان مبارزان عرب نامزد به هزار مقابل میداشتند
و بطش و قوتی تمام داشت و شهرت او بمرتبه بود که هیچ کس را مجال آن نبود که در مقابل او آید
هر چند رسول الله صلی الله علیه و سلم روی بیاران کرده فرمود که کیست که شر این سگ را از ما
کفایت کند هیچ کس را مجال آن نشد که در مقابل او آید تا بار دیگر فرمود که از یاران کسی هست که در
برابر او رود علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود انا له و بروایتی فرمود انا لها یا رسول الله حضرت نوبت اول
که مرتضی اذن طلبید در جواب هیچ نفرمود نوبت دوم فرمود که اذن یا علی امیر المؤمنین علی برو در روی
گرفت و گفت یا علی بسلامت باز گرد که من نخواهم که تو بدست من کشته گردی امیر المؤمنین فرمود که
اگر تو نخواهی که بدست من کشته شوی من خواهم که تو بدست من کشته شوی عمرو در خشم گرفته از
اسب فرود آمد و با علی هم برآویخت و گردی عظیم از ایشان برآمد از میان ناگاه تیغ سیف بمقابله کرد
چون گرد فرو نشست علی بر او کشته بود رسول خدا فرمود لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
و هر دو زره سینکند و گویند آخر الامر آسیب ذو الفقار بوی رسید در خندق افتاد مسلمانان
او را سنگسار کردند و او فریاد میکرد که مرا بهتر از این توان کشت امیر المؤمنین علی بوی رسید و تمام نمود
در خندق رفت و یک ضرب شمشیر او را دو پاره کرد بعضی دیگر از ایشان پیش آمد و کشته گشت
و سه تن دیگر از آن هلاک شدند و از صحابه رسول هیچ کس کشته نشد عبد الرحمن بن ابی بکر هنوز
باسلام در نیامده بود بیرون آمد و مبارز خواست ابو بکر صدیق پیش آمد چون وی پدر بدید
برگشت پس با ابو بکر گفت که اگر پیش تو آمدی با وی چه میکردی ابو بکر گفت آن خدای
که یگانه و یکتاست که یا او بکشتمی یا او مرا بکشتی سعد بن معاذ را تیری رسید
اکحل آمد گفت الهی مرا موقوف دار تا بنی قریظه را بکام خود بینم آنکه اگر کشاده
شود شاید جمله بود که کودکان و زنان مسلمانان در آن خیمه بودند یهودی که در آن خیمه میگشت
با سلاح و قصد ایشان میکرد صفیه عمه رسول از خیمه بیرون آمد عمامه بر بسته و یهودی

بدست گرفته یک زخم آنچنان زد که یکتن از آن راه بسته شد و طعام عزیز شد و زنان
و کودکان گرسنگی در گرفتند ستوران ضعیف شدند و منافقان شادی کردند آنگاه رسول
خدا این دعا خواند که اللهم منزل الکتاب سریع الحساب اهزم الاحزاب پس با دعاء نعیم بن مسعود
غطفانی میان شام یعنی شب بود که بخدمت رسول الله آمد رسول الله از حال او استفسار نمود
گفت یا محمد محبت اسلام در دل من پیدا شده و پنهان از قوم بخدمت تو آمده ام و بخدا
سوگند که مؤمن و موحد آمده ام مرا خدمتی فرمای که بتقدیم رسانم گفت تو یک تنی که در سانی
این جمع اندازی و ایشان را آوان سازی گفت توانم بشرط آنکه رخصت فرمایی تا در حق تو آنچه
خواهم گویم حضرت فرمود که هر چه خواهی بگوی پس نعیم بن مسعود نزدیک قریظه شد و میان ایشان
بجهت دوستی تمام بود در میان ایشان رفته گفت الست تعرفون دوستی من دانید گفت یاری ناصح
و دوستی مشفق گفت سخنی خواهم گفت در حق شما نصیحت من بشنوید گفتند بجان گوش کنیم گفت
قریش و غطفان را منزل دور دست و از راه دور آمده اند و خانه و منزل شما اینجا است اگر ایشان را
ضعفی یابند بگریزند و فی الحال باز گردند و شما را تنها گذارند و شما را در دست محمد و اصحاب او گذارند
گفتند راست میگویی و شرط نصیحت و دوستی بجای آوردی اکنون چون چنین است تدبیر ما
چیست گفت چون ایشان شما را بحرب خوانند بگویید که شما جماعتی از اشراف خود بطریق رهن
نزدیک ما فرستید تا ما را بر شما اعتماد باشد تا زمانی که انتهای این شورش کنند صواب است و ما
چنین کنیم نعیم چون خاطر خود از جانب ایشان فارغ ساخت نزدیک قریش شد و گفت شما دوستی
مرا نیک میدانید و دشمنی من با محمد که در چه مرتبه است گفتند بلی گفت اگر من شما را نصیحتی
کنم سخن مرا خواهید شنید گفتند نصیحت و دوستی چون تو کسی نشنویم نعیم گفت من
خبری شنیده ام بدانید که جهودان از نقض عهد پشیمان شده اند و حال من در مجلس ایشان بودم که مرد
ایشان از نزد محمد آمد و خبر آورد که خاطر محمد متوجه صلح است ایشان گفتند ما ده تن از بزرگان قریش
بخواهیم و بنزدیک تو فرستیم تا ایشان را بکشی و با ما صلح کنی محمد گفت این صواب است اکنون ایشان از شما

ده تن خواهند خواست دیگر که هشیار باشید و دانید که چه باید کرد ضمیر انجا برخاست و نزدیک
غطفان شد همین قصه با وی گفت شب شنبه پیش آمد قریش و غطفان و هر کس همراه فرستادند با
کوهی مردمان و بنو قریظه را گفتند که بیرون نمائید اینجا در اند شد و از هجوم لشکر و علیق الاغان تنگ
آمده ایم فردا روز شنبه باید که حرب را ساخته و آماده باشید تا انه و کار یکی ظاهر شود مردمان از این بکی
در خواری برهند جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما را روز شنبه در قطاعت باشد و حرب نکنیم
و ماده تا از بزرگان ما نزد نفرستید ملحق نکنیم و از نقض عهد شما ایمن باشیم ایشان گفتند ضمیر راست گفت
و حق صحبت بجای آورد هیچ کس با ایشان نفرستادند و همه را کین در دل شد و تفرقه در میان ایشان افتاد پس
رسول خدا صلی الله علیه وسلم حذیفه را گفت برو در میان ایشان و باز دانید که حال چیست و در چه کارند
حذیفه گفت سلاح برداشته بمیان ایشان شدم باد عاصف را دیدم بر ایشان مسلط شده و سپاه حق
در ایشان افتاده خیمهارا می‌کند و بر سر یکدیگر می‌افکند و ستوران می‌رفتند ابو سفیان در میان لشکر آواز
میداد که ای معشر قریش مردمان ما نابود و مردمان ما کشته شدند و ستوران ضعیف گشتند از یک
طرفی و بنو قریظه بنو عهدی که با ما داشتند بیم از ایشان آن عهد بشکستند و این باد عاصف چنین بر
جمع شد که ما را طاقت نماند شما همه باز گردید که من باز گشتم این گفت و بر شتر نشست و از هیچ که دانست
زانوی شتر را ناگشوده بر نشست پس از ناشتر فرود آمد و زانوی وی بگشاد حذیفه گفت در دلم گذشت که او را تیری زنم
بر آنجمله آمدی او بخشید و از غایت سرما کاهی این تیر کاه بر آتش گرم میکرد و کاهی آن تیر کاه کرد
آن بودی که رسول خدا نهی کرده بود تا آنکه منهزم ایشان شدم در آن ساعت تیری به پهلوی وی زدم لشکر
بجهان در ناخوش افتاده بجا بهاء شتران و ستوران بیابان و خیمه و کالاها همه انداخته و بادی باز ایشان
قرار نمیگذاشت و تن کان یکی بی حیکشید و ایشان دامن بادهنم نا که رب العالمین آنجه فرموده
فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها وکان الله بما تعملون بصیرا اذ جاؤکم من فوقکم ای من فوق الوادی
من قبل المشرق وهم اسد وغطفان ورئیسهم طلیحة بن خویلد الاسدی فی بنی اسد وحیی بن اخطب فی یهود بنی قریظه
ومن اسفل منکم ای من بطن الوادی من قبل المغرب وهم قریش وکنانه علیهم ابو سفیان بن حرب فی قریش

ومن تحته ای الاهود وعمرو بن سفیان السلمی من قبل الخندق واذ زاغت الابصار ای مالت وشخصت من
الرعب وقیل زاغت عن کل شیء فلم تنظر الا الی عدوها وقیل زاغت ابصار المنافقین ورجال ضعیفه قلوبهم
وبلغت القلوب الحناجر ای کادت تبلغ فان القلب اذا انتفخ من شدة الفزع بلغ الی الحنجرة وهی منتهی الحلقوم وهو
هنا علی التمثیل عبر به عن شدة الخوف وتظنون بالله الظنونا الالف زاید مثلها فی الرسولا والسبیلا
خند قها من حذفها من القرا وحذف الالف قراءة اهل البصرة وحمزة والباقون علی اثبات الالف
فی الظنون والرسول والسبیل والقرآن عربی والعرب تجاوزت فی الکلام وتساوی القوافی وآیات السورة
او آخرها علی الالف وتظنون بالله الظنونا ای ظنون مختلفه فالمخلص یظن ان الله عز و جل فی اعلاء کلمته
صلی الله علیه وسلم علی عدوه والضعیف یظن عبرة للتباری من کثرة العدد والمنافق یقول ما وعدنا الله
ورسوله الا غرورا هنالک ابتلی المؤمنون العرب تکنی بالمکان عن الزمان وبالزمان عن المکان والتاویل
ذالک حین ابتلی المؤمنون بالحصر والقتال لیتبین المخلص من المنافق ای حرکوا تحریکا شدیدا بالفتنة
والتمحیص تثبتوا علی ایمانهم والزلزلة شدة الحرکة این جانب که عجم گویند که لان کسی باز جای بردند
از خشم ایشان اندجل روی ابو سعید الخدری قال قلنا یوم الخندق یا رسول الله هل من شیء نقوله فقد
بلغت القلوب الحناجر قال نعم قولوا اللهم استر عوراتنا وآمن روعاتنا قال فضرب الله وجوه اعدائه
بالریح فانهزموا واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض شک ونفاق وهم معتب بن قشیر وعبد الله
بن ابی واصحابه ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا ای یعدنا محمد فتح قصور الشام وفارس واحدنا لا یستطیع
ان یجاوز رحله هذا والله الغرور ای الباطل قیل قال رجل من المنافقین لرجل من المؤمنین ما محمد الا اکلة
رأس فلو کانوا اکلة لنهبهم ابو سفیان واذ قالت طائفة منهم ای من المنافقین وهم اوس بن قیظی واصحابه یا اهل
یثرب یثرب اسم ارض المدینة فی جانب منها وفی بعض الاخبار ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی ان تسمی المدینة
یثرب وقال هی طابة کانه کره هذه اللفظة لا مقام لکم قراءة العامة بفتح المیم ای لا مکان لکم تنزلون وتقیمون
فیه وقراءة حفص بضم المیم وهو المصدر ای لا اقامة لکم فارجعوا الی منازلکم عن اتباع محمد صلی الله علیه وسلم
وقیل فارجعوا عن القتال الی منازلکم ویستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة وما هی بعورة ای خالیة

ضايعة وهي مما يلي العدو ويخشى عليها السارق وقيل ان بيوتنا عورة اي معورة للسارق غير حصينة بيننا
اعورت بيوتنا العدو اذا ذهبوا عنها واعور الفارس اذا بدا منه موضع خلل للضرب والطعن وتقول هو ذو الكلأ
من يعور اي بيت عور وبيوت عورة وعورة اي ذات عورة والعورة كل ما خيف عليه او كره انكشافه وقرئ
في الشواذ ان بيوتنا عورة بكسر الواو اي قصيرة الجدران يسهل دخول السارق عليها فكذبهم الله عز وجل فقال
وما هي بعورة اي هي حصينة وما هي بعورة وقيل زعموا انها ساعدة وانهم يحتاجون الى العسكر فبعث رسول الله صلى الله
فلم يجدها ساعدة ان يريدون الا فرارا اي ما يريدون بهذا القول الا فرارا من القتال ثم اخبر الله سبحانه عن
العيب الذي هو شر نيات الذين قالوا ان بيوتنا عورة فقال ولو دخلت عليهم اي لو دخل العدو المدينة عليهم من جوانبها
يعني من اي جانب دخلت ثم سئلوا الفتنة اي الارتداد والكفر والكون مع المشركين على المؤمنين في الحرب
لآتوها يعني لاعطوها ولجاؤوهم الى ذلك وما تلبثوا بها الا يسيرا اي ما تلبثوا بالاجابة الا قليلا
اي اسرعوا الاجابة الى الشرك طيبة به انفسهم وقرأ اهل الحجاز لاتوها مقصورة يعني لجاؤوها وفعلوها
ورجعوا عن الاسلام وقيل وما تلبثوا بها اي بالمدينة بعد ذلك الا يسيرا حتى يأتيهم الله بالعذاب ولقد
كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الادبار يعني بني حارثة هموا يوم احد ان يفشلوا مع بني سلمة فلما نزل فيهم ما
نزل عاهدوا الله عز وجل ان لا يعودوا لمثلها فذكرهم الله ذلك العهد وقيل من قبل يعني من قبل مجيء الاحزاب
عاهدوا رسول الله وحلفوا له انهم يولون اعداءهم ادبارهم ينال الكل منهم ... وكان عهد الله
مسؤولا اي مطالبا به كما يقول سالت فلانا حقي اي طالبته به ومنه قوله واذا الموؤدة سئلت اي طولبت
بها وقيل ان العهد المسؤول انه يحاسب ويجازى عليه قل لن ينفعكم الفرار ان فررتم من الموت او القتل الذي
كتب عليكم لان من حضر اجله مات او قتل واذا لا تمتعون الا قليلا اي لا تمتعون بعد الفرار الا مدة آجالكم
وهي قليل قل من ذا الذي يعصمكم من الله يمنعكم من عذاب الله ان اراد بكم سوءا في الدنيا او من عذاب الله
في الآخرة وقيل معناه من يقدر على دفع قضاء الله فيكم ان اراد بكم سوءا قتلا او هزيمة او جراحة او اراد بكم
رحمة ههنا اضمار يعني ومن ذا الذي يخذلكم او يحرمكم ان اراد بكم رحمة ظفرا ونصرا وغنيمة يعني فاذا علم
انه لا دافع ولا راد لقضاء الله ولامر الله فاعلموا انه لا ينفعكم الثبات ولا ينفعكم الفرار ولا يجدون

لهم من دون الله وليا اي قريبا ينفعهم ولا نصيرا اي ناصرا يمنعهم قد يعلم الله المعوقين منكم اي المثبطين الناس
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم والقائلين لاخوانهم هلم الينا ارجعوا ودعوا محمدا واصحابه فلا تشهدوا
معه الحرب فانا نخاف عليكم الهلاك جاء في التفسير ان المعوقين كانوا من المنافقين قالوا لهم ...
يوم الاحزاب دعوا هذا الرجل فانه هالك وانتم تجيئوا ولا يأتون البأس اي الحرب الا قليلا رياء وسمعة
من غير احتساب ولو كان ذلك القليل لله لكان كثيرا اشحة عليكم جمع شحيح وهو البخيل اي بخلاء عليكم
بكل خير لا يعينونكم بانفسهم يا معشر المؤمنين في سبيل الله ولا نصرة وقيل بخلاء بالنفقة في سبيل الله
والنصرة وقيل بخلاء عند الغنيمة وصفهم الله تعالى بالجبن والبخل اي هم جبناء عند اللقاء شحاح عند
العطاء وانتصب اشحة على الحال من قوله ولا يأتون البأس الا قليلا اي جبناء عند البأس اشحة عند
الانفاق على فقراء المسلمين وقيل نصب على الذم فاذا جاء الخوف اي خوف القتال رأيتهم ينظرون
اليك تدور اعينهم في اعناقهم يمينا وشمالا من الخوف والجبن كالذي يغشى عليه من الموت اي كدوران
عين الذي يغشى عليه من الموت وذلك ان المغشي عليه من الموت يذهب عقله ويشخص بصره
اي ومن يشخص بصره مكانا واحدا لا يطرف فاذا ذهب الخوف اي انكشف الحرب وامنوا سلقوكم بالسنة
حداد جمع حديد اي جادلوكم وخاطبوكم مخاطبة يرفعون بها اصواتهم في طلب الغنيمة يقولون اعطنا
اعطونا انا كنا معكم وفي الحديث ليس منا من سلق اي صاح في المصيبة وتقول العرب خطيب
مسلاق وسلاق اي بليغ مصقع وقيل سلقوكم اي يطعنون فيكم بالمعايب كذبا وزورا من قول
العرب سلقت المرأة اي صخبت اشحة على الخير اي عند الغنيمة يشاحون المؤمنين وكرر اشحة
لان الشح الاول يريد به البخل بالمعونة في الحرب ولهذا قال ولا يأتون البأس الا قليلا وبالثاني
البخل بالمال والغنيمة اولئك لم يؤمنوا اي من كان بهذه الصفة فليس بمؤمن فاحبط الله اعمالهم قال
مقاتل ابطل الله جهادهم وقتالهم مع النبي صلى الله عليه وسلم وكان ذلك على الله يسيرا اي كان
احباط اعمالهم على الله هينا لانه الفعال لما يريد يحسبون الاحزاب لم يذهبوا اي يظن المنافقون
الاحزاب الذين تحزبوا على رسول الله من قريش وغطفان وقريظة لم ينهزموا ولم ينصرفوا عن قتالهم

جبنا وفرقا وقد انصرفوا وقيل يظن المنافقون ان الاحزاب لم يذهبوا لاعتقادهم ان النبي صلى الله عليه وسلم
لم يصدقهم فيما اخبرهم به من نصرة الله المؤمنين وان الاحزاب لم يذهبوا انهم الى مواضعهم وانما
تاخروا عنهم لضرب من المكيدة ثم قال وان يأت الاحزاب اي ان يعودوا يود هؤلاء المنافقون من شدة
خوفهم وجبنهم انهم تركوا المنازل ويخرجون بانفسهم فيكونون بادون اي في البادية مع الاعراب يقال
بدا يبدو واهل بادية اذا خرج الى البادية ولم يحضروا البادية لامنها وليكون ليتسع لهم مسالك الفرار وقيل
هم في بعد اليهم عن نصيبكم بحيث لو عاد وكر الكفار لكانت بينهم ان يكونوا عنكم بعيدا في بعض البوادي
يسألون عن انبائكم اي اخباركم وقرأ يعقوب يساءلون مشددة ممدودة اي يتساءلون ولو كانوا فيكم
يعني هؤلاء المنافقين فيكم ما قاتلوا الا قليلا لا يقيمون بعذرهم فيقولون قد قاتلنا وقال مقاتل ما قاتلوا
الا قليلا يعني الا رياء وسمعة من غير حسبة وما لم يكن لله فهو قليل لقد كان لكم في رسول الله اسوة
حسنة قرأ عاصم اسوة حيث كان بضم الهمزة والباقون بكسرها وهما لغتان اي قدوة صالحة يقال
لي بك اسوة وانتم لنا قدوة وقيل الاسوة المشاركة في الامر ومعنى الآية من يرتجي الخير من الله ويرتجي
ما يصيبه من الشدائد من جهته فمن حكمه ان يتأسى بالنبي عليه السلام ويرضى بما سوى ولا يكره ان
يصيبه مثل ما اصابه فيثبت معه حيث ثبت ولا يرغب عنه ولا يطلب العلل كما فعله المنافقون
قوله لمن كان يرجو الله واليوم الآخر قال ابن عباس يرجو ثواب الله وقال مقاتل يخشى الله واليوم
الآخر اي يخشى يوم البعث الذي فيه جزاء الاعمال وذكر الله كثيرا لان المنافقين لا يذكرون الله
الا قليلا قال ابن جرير وهذا عتاب من الله للذين تخلفوا عن النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة يقول
كان لكم ان تتأسوا به وتكونوا معه حيث كان فان من يرجو ثواب الله ورحمته في الآخرة لا يرغب
بنفسه عن رسول الله ولكن يكون له به اسوة فيكون معه حيث كان ثم وصف حال المؤمنين
عند لقاء الاحزاب فقال ولما رأى المؤمنون الاحزاب يعني اجتماع الاحزاب على رسول الله قالوا
تسليما لامر الله وتصديقا لوعده هذا ما وعدنا الله ورسوله وانما وعدهم الله ورسوله ان يصيبهم
البلوى في اموالهم وانفسهم في قوله لتبلون في اموالكم وانفسكم وفي قوله احسب الناس ان يتركوا

ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون وفي قوله ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع الآية وفي قوله ام حسبتم ان تدخلوا
الجنة ولما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم الى قوله الا ان نصر الله قريب فلما اشتد بهم الامر يعني الاحزاب
لم يشكوا في الدين بل قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم ما نزل بهم
من الشدائد الا ايمانا تصديقا بالله وتسليما لامره والتسليم والاسلام معناهما واحد وهو تسليم الامر
الى الله واسلامهم واستسلامهم وانقيادهم لما يأمرهم به ورضى منه بقضائه فيهم النوبة الثالثة
قوله يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم ميكويد اي شما كه ايمان آورديد ورسالت پيغامبر پذيرفتيد
قبول كرديد وسر بر خط فرمان نهاديد و بر وفا وعهد روز ميثاق باز آمديد نعمتي كه بر شما بختم هم از
روي ظاهر هم از روي باطن و واختي كه بر شما نهادم حق آن بشناسيد وشكر آن بجاي آريد هم بزبان وهم
بتن وهم بدل شكر زبان آنست كه پيوسته خدا را ياد ميكند وزبان خود بذكر وي تر دارد وچون
نعمتي بروي تازه ميشود الحمد لله ميكويد رسول الله صلى الله عليه وسلم يكي را كفت چكونه كفت بخير
والحمد لله رسول كفت اين بود كه ميجستم از تو يعني كه تا تو بكويي الحمد لله بندكان دين وسلف صالحين يكديكر
را رسيدندي ويكديكر را كفتندي چكونه ومقصود ايشان آن بودي كه جواب شكر شنيده باشد وكوينده ديني
در جواب شريك باشد شبلي را پرسيدند كه شكر چيست كفت شكر آنست كه در نعمت منعم را به بيني
نه نعمت وشادي وفرح كه نايد بديدار منعم باشد نه بديدار نعمت چنانكه اين بيت كفت شعر
وما الفقر من ارض العشيرة ساقنا ولكننا جئنا بلقياك نسعد بتن بايد كه از نعمت دنيا بقدر
كفايت قناعت كند وآن قدر سبب طاعت دين داند تا بعبادت وعلم بدارد وطلب زيادت
الحيث كند اينست كمال شكر بتن وشان ... حال آنست كه اكر نعمتي بدو رسد كه او را از حق
مشغول خواهد داشت بدان نياسايد وهيچ شود چنانكه آن درويش صحابه سعيد بن ... عمر بن الخطاب
در روزكار خلافت خود از مال غنيمت هزار دينار ... بر او فرستاد سعيد چون آن مال را ديد
دلتنك واندوهكين كشت عيال وي كفت ترا چه رسيد كه چنين غمكين نشسته كفت من از رسول
خدا شنيدم كه فردا قيامت درويشان امت من پانصد سال پيش از توانگران در بهشت شوند

عمر بن الخطاب میخواهد که مرا از زمرهٔ آن درویشان نباشم که این مال را بمن فرستاده جامه کهن تنها
بود آن را پاره پاره کرد و آن درم صرها کرد و همه بدرویشان داد و یک درم از بهر خود نگشاد اما
شکر دل آنست که همه خلق را خیر خواهد و بر هیچ نعمت بر هیچکس حسد نبرد و شکر تن آنست که
اعضاء خود همه نعمت داند از جهت حق جل جلاله و در آن بکار دارد که برای طاعت آفریده اند همه را
برای آخرت آفریده اند محبوب وی جل جلاله آنست که تو همه اعضاء خود در طاعت و عبادت وی
مشغول داری چو نعمت وی در محبوب وی صرف کردی شکر آن نعمت گذاردی و هر که در نعمتی کفران نعمت
نباید اندست در کار ناساعد و شکایت کردن ... کنایه در دنیا دوست
داری که تو را چشم بود و ده هزار درم در دست بود در دوستی گفت نه که همین چشم دوستر دارم
پس گفت دوست داری که عقلت نبود و خانه پر از درم داری گفت نه که عقل دوستر دارم پس
گفت ای مسکین تو را چندین نعمت هزاران درم حاصلست و هر وقت تو را چه جای شکایتست
وقتی مصطفی صلوات الله با جمعی از یاران بدر خانهٔ منافقی بگذشت آواز نشاط و الحان و شعر
و طرب شنیدند و بر خوانی دید نوا آراسته و از چند گونه طعامها که در آنجا نهاده آنچه داند
مصطفی رسید که حکمت در این چیست که یاران موافق و دوستان مخلص تو در آتش جوع میسوزند
و این منافقان بدین نوع که مشاهده میفرمایی روزگار میگذرانند مصطفی فرمود ای مرد هنوز
ذوق دنیا در سینهٔ تو نقش پذیرفته است یا دنیا و هر دو چیزی غرور بی نیاز حکمت آنست تا از موا
بهشت بی نصیب مانند و یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الآخرة هنالک ابتلی المؤمنون وزلزلوا
زلزالا شدیدا در خبرست که مصطفی صلوات الله علیه که حق تعالی دوستان خود را بلا تعهد
کند چنانکه شما عیال را بطعام و شراب تعهد کنید و خبر بود که در فردوس اعلی بس منازلست و درجات
که بنده بکار خویش بجهد خود بدان نتواند رسید رب العزت بنده را آن بلاها که در دنیا تعهد
کند تا بدان درجه اش رساند در خبرست که روزی رسول الله نظر بسوی آسمان کرد و بخندید
گفت عجب میدارم حکم بدای وقضای الهی در حق بندهٔ مؤمن که اگر نعمت حکم کند رضا دهد و

وی در آن باشد و اگر ببلا حکم کند رضا دهد و خیر وی در آن باشد یعنی که در واقع بلا صبر کند و بنا
شکر دهد و خیر وی باشد گفتند ما نحن نحو ذریه آدم را هزار قسم کرده اند و ایشان از بنیاد
محبت اشراف داد همه را آن دو محبت ربخواستند که دنیا بیاراست و برایشان عرضه کرد تا
چون زخارف دنیا دیدند دست و شیفته دنیا گشتند و با دنیا باخند مکی بیک طایفه که بجمال
در بساط محبت باخند و بس بگو یان دعوی برآوردند بس این طایفه را هزار قسم کردند و عقبی بر
ایشان عرض کردند ایشان چون ناز و نعیم ابدی دیدند و خطه همه دیدند و مسکوب وجود و قصور و شیفته
آن شدند و با وی بماندند مگر یک طایفه که همچنان ایستاده بودند در بساط محبت طالب کوی
معرفت خطاب آمد از جناب جبروت که شما چه میجویید و در چه مانده اید و ایشان گفتند تعلم ما
نرید خداوندا زبان بیفتد زبان ما نتوانند گفت علام الاسرار تویی خودی دانی که مقصود ما چیست
مارا از جهانیان تمامی درکت در سیر سخن نه اده خماری درکست در بالعالمین ایشان را بسوی
بلا آوردند و مفاوذ و سه آلاف بلا با ایشان نمود آن طایفه هزار قسم گشتند همه روی از قبله بلا
بگردانیدند مگر آن ندکار ماست ما را طاقت کشیدن بار بلا نیست مگر یک طایفه که روی
بگردانیدند و عاشق وار بسر کوی بلا در نهادند نه بر زبان بلا نوشیدند نه از غایت پیدا نه گفتند
ما را آن دولت بس که بجمال اندوه تو کشیم غم بلا و توخود بهر ... بیت ... من که باشم که بتن رخت وفای تو کشم
دیده حمالگیم بار جفای تو کشم ایمنی ورتن وجان دو دلم کی هر سه دارم گاه پیش هوای تو کشم
و دو دولم کی یا ... او را شناسد آنکه وی را شناسد قدر دو داوجه داند بطریقت گفت الهی
نالید نمی از دو داشتم ... بیت ... اگر از غم دوست بنالد در مهر دوست نام ورت
اگر طاقت وزهره این کار داری قصد راه کن شربت بلا نوش کن و دست واپس آن کوی ... باید
عافیت بنا ندارد و تحمل گوی که هیچکس بسر دیده جان بازی نکرد و بی آب وگل بر ازو ری
نکرد با هم جان غواصی نتوان و بی آب وگل بر ازوی نتوان یا جان کم کن یا خوش راه نا دان
المؤمنین رجال از کوی درکار من دانجا صدقوا ما عاهدوا الله علیه که دراست آمدند

روا نده پیمان کردند با خدا در آن فمنهم من قضی نحبه و از ایشان کس هست که وفای خود بر فشانده بنا و منهم
من ینتظر انیک و از ایشان کس هست که چشم میدارد وما بدلوا تبدیلا و پیمان نه بی وفائی بدل کردند تو لیجزی
الله الصادقین بصدقهم آن همه آزاده تا پاداش دهد الله تعالی ایشان را راستی ایشان ویعذب المنافقین
ان شاء و عذاب کند منافقان را اگر خواهد او یتوب علیهم یا توبه دهد ایشان را ان الله کان غفورا رحیما
بدرستی که الله تعالی آمرزگارست و مهربان ورد الله الذین کفروا بغیظهم باز گردانید الله تعالی ایشان را
که ناگرویدگان اند بخشم ایشان لم ینالوا خیرا دست بهیچ کام نرسیدند وکفی الله المؤمنین القتال و پسنده آمد
الله تعالی گرویدگان را جنگ کردن با دشمنان زیرا که کان الله قویا عزیزا و هست خدای تعالی توانای
عزیز وانزل الذین ظاهروهم و فرود آورد ایشان را یعنی جهود بنی قریظه را که هم پشت گشتند با قریش و غطفان
من اهل الکتاب از تورات خوانان یعنی جهودی قریظه من صیاصیهم در قلعها و حصارها ایشان
وقذف فی قلوبهم الرعب و افکند در دلها ایشان بیم و خوف فریقا تقتلون گروهی را میکشتید وتاسرون
فریقا و گروهی را اسیر میکردید واورثکم و شما را میراث داد از ایشان ارضهم و دیارهم زمین ایشان و خان
و مان ایشان و اموال ایشان واموالهم وارضا لم تطؤها و زمینی که هرگز در نرفته بودید تا که بود در آن
وکان الله علی کل شیء قدیرا و خدای تعالی بر همه چیزها تواناست یا ایها النبی قل لازواجک ای پیغمبر
مطهر بگو بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها اگر چنانست که شما آرایش
جهان بی پایدار اختیار آن فتعالین بیایید امتعکن تا شما را چیزی دهم واسرحکن و شما را گسیل کنم
رها کنم سراحا جمیلا رها کردن نیکو وان کنتن تردن الله ورسوله و اگر چنانست که شما اختیار میخواهید
رسول او را والدار الآخرة و سرای آن جهانی بهشت فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما
آماده ساخت الله تعالی مر نیکوکاران از شما مزدی بزرگ یا نساء النبی ای زنان پیغمبر من یأت منکن
بفاحشة مبینة هر که از شما کاری زشت کند ناپسندیده روشن کند یضاعف لها العذاب ضعفین
دو باره او را عذاب کنیم در آن جهان وکان ذلک علی الله یسیرا و این بر خدای تعالی آسانست ومن
یقنت منکن لله ورسوله و هر که بایستد از شما بفرمان برداری خدا و رسول وتعمل صالحا و کارهای

نیکو کند نؤتها اجرها مرتین بدهیم او را مزد دو بار واعتدنا لها رزقا کریما و آماده ساختیم مر او را روزی
آسان یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن کاحد من النساء شما نیستید همچون زنان دیگران ان اتقیتن اگر بترسیت
که از خدای میترسید فلا تخضعن بالقول پس نرم مگویید سخن با مردان بیگانه فیطمع الذی فی قلبه مرض
که طمع کند در شما مردی که در دل وی دوستی زنانست وقلن قولا معروفا وسخن سنجیده و نیکو گویید
وقرن فی بیوتکن در خانها خویش آرام گیرید ولا تبرجن واظهار زینت وحسن خویش مکنید تبرج الجاهلیة
الاولی همچنان که اهل جاهلیه پیشین میکردند در روزگار نادانان اول واقمن الصلوة و نماز بپای دارید
وآتین الزکوة و زکوة مال بدهید واطعن الله ورسوله و خدا و رسول را اطاعت کنید و فرمان برید انما یرید
الله جز این نیست که میخواهد الله تعالی لیذهب عنکم الرجس که ببرد از شما رجس یعنی ناپاکی وگناه اهل
البیت ای خاندان رسول ویطهرکم تطهیرا و پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی واذکرن ما یتلی فی بیوتکن
و یاد کنید آنچه میخوانند در خانهای شما من آیات الله از سخنان خدای والحکمة و از سنت رسول او
ان الله کان لطیفا خبیرا بدرستی که الله تعالی باریک دانست و در بین و از همه چیز آگاه ان المسلمین
والمسلمات گردن نهادگان نر مادان و زنان والمؤمنین والمؤمنات و گرویدگان نر مادان و زنان والقانتین والقانتات
و فرمانبرداران نر مادان و زنان والصادقین والصادقات و راستگویان نر مادان و زنان والصابرین والصابرات
و شکیبایان نر مادان و زنان بر طاعت و ناکامیها والخاشعین والخاشعات و فروتنان نر مادان و زنان
والمتصدقین والمتصدقات و صدقه دهندگان نر مادان و زنان والصائمین والصائمات و روزه داران نر مادان
و زنان والحافظین فروجهم والحافظات و نگاه دارندگان فرجهای خود نر مادان و زنان والذاکرین الله کثیرا
والذاکرات و یاد کنندگان الله تعالی بسیار نر مادان و زنان اعد الله لهم مغفرة واجرا عظیما آماده
ساخت الله تعالی از برای ایشان آمرزشی و مزدی بزرگ وما کان لمؤمن ولا مؤمنة و نیست و نبود هیچ
گرویده را نه مرد و نه زن اذا قضی الله ورسوله امرا تا نه حکمی کنند خدای تعالی و رسول کاری را ان
یکون لهم الخیرة من امرهم و ایشان را برگزیدن اختیار و کار بود با ایشان بحوالی آنکه حکم کرد خدای و رسول او
ومن یعص الله ورسوله و هر که نافرمانی خدا و رسول کند فقد ضل ضلالا مبینا گمراه گشت گمراهی روشن

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ یاد کن زمانی که گفتی آن مردرا که نیکوی کرد الله تعالی با او به هدایت اسلام وَأَنْعَمْتَ
عَلَيْهِ و نیکوی کردی با او با آزاد کردن أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ و نگاه دار زن خویش را وَاتَّقِ اللَّهَ و از خدای تعالی
بترس و او را طلاق مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ و پنهان میداشتی چیزی را که الله تعالی آشکارا کننده آنست
که وَتَخْشَى النَّاسَ و اندیشه مردمان میبردی وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و خدای تعالی سزاوارتر است که از او بترسی
فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا اکنون که زید کام خویش از آن زن بر آورد و او را طلاق داد او را بتو دادیم
لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ از بهر آنکه بر مومنان هیچ تنگی نبود فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در زن کردن زنان
پسر خواندگان ایشان إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا که بگذارند ایشان را و کام حلال خویش از ایشان برآرند وَكَانَ
أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا و کار خدا کردنی است و برهان خدا کردنی هست و بودنی آن مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ
نیست بر پیغمبر هیچ تنگی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ در آنچه الله تعالی او را داد و کرد و شریعت ساخت از زنان شوی
مثل از جهار زن سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ سنة الله است در پیغمبران که گذشت از پیش وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
قَدَرًا مَقْدُورًا و هست امر الله تعالی با اندازه و تقدیر با ناخواسته بجا که باید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ
ایشان که میرسانند پیغامهای الله تعالی وَيَخْشَوْنَهُ و از او میترسند وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ و نمیترسند از
هیچکس جز از الله تعالی وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا و بسنده است الله تعالی با کار سازی النوبة الثانية
قوله تعالى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ موضع ما نصب بصدقوا كما يقال صدقك فلان
الحديث ومعاهدة الله ما قرع رسوله والمعنى من المؤمنين رجال وفوا بما عاهدوا الله عليه وهذا
العهد ما بايعوا الرسول عليه من الجهاد معه صدقوا اى ثبتوا وصدقوا على ما بايعوا عليه من الثبات فى
الحرب خبر صحيح است از انس بن مالك رضى الله عنه كه اين آيه در شان عم من فرود آمد انس بن النضر كه
در غزاه بدر حاضر نبود و بحسرت میگفت که اول مشهدی که مشاهد رسول واقعه بدر بود رسول در آن حاضر
بود و من حاضر نبودم و اگر مشاهده دیگر پیش آید و الله تعالی مرا حاضر کند الله تعالی داند و می بیند که
من چه کنم سال دیگر غزاه احد پیش آمد سلاح در پوشید و در معرکه حاضر شد سعد معاذ را دید گفت یا سعد
والذى نفسى بيده انى لاجد ريح الجنة دون احد بآن خدای که جان من در دست اوست که بوی بهشت

بشنوی

انسان می برسد سعد گفت فما استطعت لرسول الله ما صنع ابجه وی که ما بعد رسول من بگویم و طاقت
آن نداشتم در جنگ پوست و همگی شد تا نماند که کشته شد بعد از آن در او میان کشتگان یافتند
و هشتاد و زخم بر بدن وی بود از ضرب شمشیر و نیزه و تیر بود در شان وی این آیه آمد که رجال صدقوا ما عاهدوا الله
عليه فمنهم من قضى نحبه جابر بن عبد الله انصارى رضى الله عنه گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم
در روز احد طلحه بن عبيد الله را دید گفت هر که شما را خوش میکند که بنگرد بمردی که رفته و مرده است و میرود بر روی
وجه الارض وقد قضى نحبه فلينظر الى هذا فمنهم من قضى نحبه اى وفى بعهده وقضاه بتمامه كحمزة
وانس بن النضر ومصعب بن عمير وغيرهم ومنهم من ينتظر قضاءه والفراغ منه كما قضى من مضى على الوفاء
بعهده كطلحة بن عبيد الله ثبت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصيبت يده فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اوجب طلحة الجنة قال بعض اصحابه رايت يد طلحة شلاء وقى بها النبى صلى الله
عليه وسلم يوم احد تقول العرب قضى نحبه اى مات وقضاء النحب الموت واصل النحب النذر كانوا
نذروا على كل انسان وقيل النحب الخطر يعنى فرغ من خطر الحرب لا يبالى على خطر ما عاش والنحب السير قال
نحب فى سير يومه اجمع اذا لم يترك يومه وليله والنحب النفس اى فرغ من انفاسه والنحب الجهد والنصب
اى فرغ من نصب العيش وجهده وهذا كله يعود الى معنى الموت وانقضاء الحرب قال الشاعر
قضت نحبى فسر قوم حمقى بهم غفلة ونوم كانه يومى على حتم وليس للشامتين يوم وما بدلوا تبديلا
اى ما بدلوا ما عاهدوا الله عليه شيئا من التبديل لا قليلا منه ولا كثيرا ليجزى الله الصادقين بصدقهم
وصدقهم هو الوفاء بالعهد ويعذب المنافقين ان شاء هذا الاستثناء فيه قولان احدهما ان من المنافقين
من تاب من نفاقه فاستحق ان يتوب عليه والثانى يعذب المنافقين بان لا يوفقهم التوبة من نفاقهم
ان شاء فالاستثناء من التوفيق لا من العذاب او يتوب عليهم ان تابوا ان الله كان غفورا رحيما لمن تاب بعينها
بعباده ورد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا اى صرف الله وجوه الكافرين من الاحزاب بغيظهم و
حسرتهم من حيث انهم لم يظفروا ولا نصرا عما كانوا يأملونه ويرجونه وسماه خيرا لان ذلك كان عندهم
خيرا لو ظفروا على استيصالهم وزعمهم وقيل لم ينالوا خيرا اى مالا وغنيمة من جهة المسلمين وكفى الله

المؤمنين القتال بالريح التى ارسلها عليهم وبالجنود من الملائكة تكبر الملائكة فى عسكرهم فلما سمعوا التكبير قالوا
قد بدا محمد بالسحر فانصرفوا لا يلوون على شئ روى عن عائشه رضى الله عنها قالت خرجت يوم الاحزاب
استروح الاخبار فاذا انا برجل يتوكل يمشى ويقول لبث قليلا يدرك الهيجا حمل فاذا اسيد بن حضير واذا امراة تقول بسرا
ثلث ما للخبر فقالت رد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا ورسول الله لم يزل فانزل الله على لسان نبيه
الآية وكان الله قويا عزيزا لا يعجزه ما يريد ضال لما يشاء غالب لكل شئ وانزل الذين ظاهروهم من
اهل الكتاب قال الله عز وجل بالكفاية الاخرى وهى كفايته رسوله امر اليهود من بنى قريظة الذين
نقضوا على عهد رسول الله وعاونوا عليه الاحزاب فحاصرهم ايامنا وقذف الله الرعب فى قلوبهم
حتى نزلوا من حصونهم على حكم سعد فقتلوا عن آخرهم ستمائة وقيل سبعمائة ترجون رسول الله صاحب
احزاب فارغ شده و دشمنان خدا و رسول روی بهزیمت نهادند رسول از معسکر کاه باز گشت ظهر
وقت نماز پیشین در خانه زینب بنت جحش شوی رسول
زمین و روی مبارک را گرد و غبار راه نشسته زینب را گفت در مسجد کسی هست چه دیدی
نام پیشین بود زینب گفت دحیه الکلبی رسول الله دانست که جبرئیل خواهد بود چون زینب بیرون
ناشسته بود که بر خاست و بیرون آمد جبرئیل را دید بصورت دحیه کلبی دستاری از استبرق بر سر
بسته و بر استری سپید نشسته و روی بالا فراز جامه با لا افسانه کرده گفت یا رسول الله سلاح
نهادی گفت آری بنهادم فرمود عفا الله عنك ما وضعت الملائكة السلاح منذ اربعين ليلة
جهل شبان روز است که فرشتگان از بهر نصرت تو سلاح پوشیده اند و هنوز ننهاده اند و اکنون دو فضا
دشمن افتاده اند زنان که در قصر ایشان متمکن ایشان را همی باشد و من حال ایشان باز گفته ام
و پرده وی جبرئیل دید حلقه او گرد راه نشسته بود رسول الله صلوات الله علیه بدست مبارک خویش
گرد و غبار از روی جبرئیل باز میکرد جبرئیل فرمود که یا محمد الله تعالی جل جلاله می فرماید که متوجه حرب
بنی قریظه شو با همین جماعت که در آن غزو ملازم بوده اند که وحی رسول الله فرمود تا در مدینه
ندا کردند که الاحزن کان سامعا مطیعا فلا یصلین العصر الا فی قصر بنو قریظه بسپاهی که خدا و رسول را

فرماند

زنان بر دار است تا نزدیک گرداند که دین قریظه جبرئیل گفت من بفرمان الله تعالی از پیش میروم تا زلزله
و رعب در دل ایشان افکنم رسول خدا لوا را بعلی بن ابی طالب داد و از پیش فرستاد علی چون بدر حصار ایشان رسید
سخنهای نا سزا شنید در حق رسول باز گشت و باستقبال رسول الله آمد گفت چه باشد اگر بنفس خویش
نزدیک آن پلیدان نشوی گفت یا علی مگر در حق من نا سزا میگویند مرتضی فرمود که نعم یا رسول الله گفت باکی
نیست چون مرا به بینند این نا سزا نگویند پس چون رسول نزدیک ایشان رسید فرمود یا اخوان القردة والخنازیر
هل اخزاکم الله وانزل بکم نقمته ایشان گفتند یا ابا القاسم تو هرگز فحاش و جهول نبودی و نا سزا نگفتی
چون قصد مردان که در حق ما میگویی و یاران رسول و اصحاب تمامی خویش اینجا گرد آمده تا نزدیک آمده گرد
گفته بود که بادا که هیچکس نزدیک کند الا به بنی قریظه نماز دیگر اینجا گزارد و خویشتن را محاصره کردند
بیست و پنج روز که گذشته اند و همی بازده روز تا کار بر ایشان سخت شد و رعب در دل ایشان افتاد
در ماکن دل شد پس بحکم رسول فرود آمدند رسول گفت ایشان را که حکم میباید اگر بحکم او تمام است حکم سازم
تا حکم کند در باب شما گفتند آن کیست گفت سعد بن معاذ بن ایشان بن دلیل سعد شد و گفتند
ای سعد با ما فضل و نیکی کن تا همه ما آزاد کرده تو باشیم سعد گفت من بحکم خدا و رسول حکم کنم
و از ملامت خلق باک ندارم پس رسول الله گفت یا سعد میان ما و ایشان حکم کن همه شرط کردند
که بحکم وی راضی باشند و از فرمان وی در نگذرند سعد گفت حکم من آنست که مردان ایشان را بکشند
و زنان و کودکان ایشان را اسیر کنند و اموال ایشان در میان صحابه قسمت کنند رسول الله فرمود لقد
حکمت بحکم الله من فوق سبعة ارقعه یعنی حکمی کردی که الله تعالی از بالای هفت آسمان همان
حکم کرده بود پس مردان ایشان را دست ها بسته و زنان و کودکان ایشان را اسیر کرده بودند آوردند و در
سرای رمله بنت الحارث محبوس ساختند آنگاه امر رسول اسلام فرمود تا در محلی مناسب خندقی
کندند و ایشان را یکی یکی می آوردند و امیر المومنین علی و زبیر بن العوام با شمشیر رسول الله بضرب
اعناق ایشان میپرداختند تا عدد ایشان از ششصد به افزون گردید در روایتی هفتصد کیانا ایشان
از کعب بن اسد پرسیدند که آیا با ما چه خواهند کرد کعب گفت میبینید که ما را یکان یکان میبرند

یاد بس بخانه آمد حیی بن اخطب را دست وکردن بسته بنزد رسول الله آوردند حله ی پا بوشیده بود
خود بان بان کرده رسول فرمود یا عدو الله خود را چگونه می بینی گفت وستایش مر آن خدای را که ترا
من انداخت چی گفت من نفس خود را در عداوت تو ملامت و سرزنش نکنم و تو هیچ ناری بی نام
و مرا انگشت باکی نیست من یخذل الله و یخذل لمن عز نفسی خویش طلب کردم خدای تعالی ترا داد باکی
نیست از اینها امثال این قضها بر بنی اسرائیل بسیار آمده بس امیر المؤمنین علی بفرمود ذو الفقار چون
خاک او را از باسی بسپیک کردانید بس در کو را پا دوخت تا او را بکشند یکی از یاران رسول بواسطه
حقی که با وی داشت نزد رسول الله شفیع شد او را آزاد ساخت بعد از آن گفت کعب بن اسعد را یاد
ما کجا اند گفت ایشان را کشتند گفت حیی بن اخطب را آن روی جون ما مجات کشتند او را نیز
بکشند پس گفت بعد از ایشان را چه عیش باشد در روزگار من چون کشته شد مرا با یاران جا ملحق سازید که
زندگانی بعد از ایشان خوش نباشد او را نیز کردن زدند و زنان ایشان مثل بتول الله تعالی وانزل الذین
ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم ای حصونهم ومعاقلهم واحدها صیصه وقذف فی قلوبهم الرعب
فریقا تقتلون یعنی الرجال وتاسرون فریقا یعنی النساء والذراری واورثکم ارضهم ودیارهم ای
بلادهم وحصونهم واموالهم یعنی المواشی والذهب والفضه والاثاث وارضا لم تطؤها ای لم تقاتلوا
علیها قیل هی خیبر وقیل مکه وقیل فارس والروم وقیل جمیع ما یظهر علیه المسلمون الی یوم القیامة
وکان الله علی کل شیء قدیرا ای الذی انعم علیکم بهذه النعمة وکما کرهن الحادثة فهو علی کل شیء
قدیر یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها سبب نزول این آیه آن بود که
بعضی زنان رسول از رسول الله چیزی بخواستند که در وسع وقدرت آنحضرت نبود از زینت دنیا
بر روزانه نفقه لابد زیاده از آن طلب عیش و بعضی رسول را رنجه داشتند بسبب غیرت چنانکه
عادت زنان ضرایر بود رسول الله صلوات الله علیه از ایشان رنجه شد و سوگند یاد کرد که یک ماه
از ایشان هجر نماید و گرد ایشان نگردد یاران پنداشتند که رسول الله ایشان را طلاق داد و در آن باب
سخن کردند عمر ابن الخطاب گفت حقیقت این کار من باز دانم برخاست و بخدمت مصطفی شد گفتم یا رسول الله

زنان خود را طلاق داده گفت نه گفتم مردمان در مسجد نشسته اند و چنین میگویند دستوری هست
که ایشان را خبر کنم گفت خبر کن ایشان را اگر میخواهی عمر گفت بیرون آمدم و بدر مسجد باواز بلند گفتم لم یطلق
رسول الله نساءه اکنون جبرئیل آمد و آیه تخییر آورده و در آن وقت نه زن در نکاح رسول الله بود
پنج از قریش عایشه بنت ابی بکر و حفصه بنت عمر و ام حبیبه بنت ابی سفیان و ام سلمه بنت ابی امیه
و سوده بنت زمعه و بیرون از قریش چهار زن بود زینب بنت جحش الاسدیه و میمونه بنت
الحارث الهلالیه و صفیه بنت حیی بن اخطب الخیبریه و جویریه بنت الحارث المصطلقیه
چون آیه تخییر فرود آمد رسول خدا ابتدا بعایشه کرد گفت یا عایشه با تو سخنی خواهم گفت و حکمی بتو
عرضه خواهم کرد نگر تا تعجیل جواب نکنی قبل از انکه با پدر و مادر مشورت کنی عایشه گفت یا رسول الله
آن حکم و فرمان چیست رسول آیه تخییر بروی خواند عایشه گفت یا رسول الله مرا درین امر با پدر
و مادر هیچ حاجت مشورت نیست اخترت الله و رسوله والدار الاخرة رسول را از آن سخن او عجب آمد
و بر آن شاد شد و اثر شادی بر روی مبارک وی پیدا آمد انکه گفت یا رسول الله زنان دیگر را مگوی
که من چه اختیار کردم رسول با هر زنی که آیه تخییر بروی میخواند میپرسید عایشه چه اختیار کرد تا
چه اختیار میکنند آن زنان همه اقتدا بعایشه کردند و هیچ یک نکشتند که وی گفت قال قتاده اخترنه
والدار الاخرة شکر من الله علی ذلک وحرم علی النبی التزوج بغیرهن فقال تعالی لا یحل لک النساء
من بعد وقیل فمعنی فتعالین امتعکن ای متعة الطلاق قال بعضهم انما قال امتعکن لانهن لو اخترن الحیوة الدنیا
وزینتها کان طلاقا فامتعکن بمتعة المتعة ثم التسریح لان هذا کنایة عن الطلاق لان من اختار نفسها فقد
اخترت نفسی وقع الطلاق وقال بعضهم هذا تخییر من الدنیا وزینتها وبین الاخرة ونعیمها فان
اخترن الدنیا طلقتهن حینئذ علی هذا اشعر الایه فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا
لا اضرار فیه ولا مشاجرة وان کنتن تردن الله ورسوله والدار الاخرة کنتن محسنات وان الله اعد
للمحسنات المختارات الاخرة اجرا عظیما یعنی الجنة یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة ای
بمعصیة ظاهرة قیل هذا کقوله عز وجل لئن اشرکت لیحبطن عملک لا انهن من اتت بفاحشة وقال

ابن عباس المراد بالفاحشة النشوز وسوء الخلق یضاعف لها العذاب قرا ابن کثیر تضعف بالنون وکسر
العین مشدد العذاب نصب وقرا الاخرون یضاعف بالالف وفتح العین ورفع العذاب وشدد اهل
البصرة قال ابو عمرو والتضعیف اکثر من المضاعفه وتضعیف عقوبتهن علی المعصیة اشد فهن کتضعیف
عقوبة الحر علی الامة وتضعیف ثوابهن لرفع منزلتهن وفیه اشارة علی انهن اشرف نساء العالمین
ومن یقنت منکن ای من یطع منکن لله ورسوله قرا یعقوب من یات منکن ومن تقنت بالتاء فیهما
وقراءة العامة بالیاء لان من اداة تقوم مقام الاسم یعبر به عن الواحد والجمع والمذکر والمؤنث وتعمل صالحا
نؤتها اجرها مرتین ای مثلی اجر غیرها قال مقاتل مکان کل حسنة عشرین حسنة قرا حمزة والکسائی
یعمل یؤتها بالیاء فیهما نسقا علی قوله من یات ومن یقنت وقرا الاخرون بالتاء واعتدنا لها رزقا کریما
حسنا یعنی الجنة یا نساء النبی لستن کاحد من النساء قال ابن عباس قدرکن عندی لیس مثل قدر غیرکن
من النساء الصالحات انتن اکرم علی وثوابکن اعظم وذلک التشریف قال تعالی الفضل التشریف شرطا لحین تقین
کاجمل الامر بالمعروف وتنهون عن المنکر ولم یقل کواحدة من النساء لان الاحد عام یصلح للواحد والاثنین
والجمع والمذکر والمؤنث قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله وقال الله تعالی فما منکم من احد عنه حاجزین
ویحتمل ان یکون الکلام تاما علی احد من النساء ثم استانف فقال ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول ای
فی مخاطبة الاجانب فیطمع الذی فی قلبه مرض ای فجور وشهوة النساء وقیل شک ونفاق وقلن قولا
معروفا یوجبه الدین والاسلام بتصریح وبیان من غیر خضوع ولین ای مع الاجانب فالمراة مندوبة الی
الغلظة فی المقالة اذا خاطبت الاجانب لقطع الاطماع وقرن فی بیوتکن قرا نافع وعاصم بفتح القاف
وهو من القرار من قررت بالمکان اقر قرارا ای اقررن یعنی الزمن بیوتکن فنقلت حرکة العین الی القاف
فانفتحت وسقطت الراء الاولی لالتقاء الساکنین کقوله فظلتم تفکهون یعنی ظللتم وقرا الباقون
بکسر القاف من وقر یقر ای کن اهل وقار وسکون من قولهم وقر فلان فی منزله یقر وقورا اذا سکن واطمان فیه
ولم یعف هذا الا سوده بنت زمعه ما خرجت من باب حجرتها للصلوة ولا الحج ولا العمرة حتی اخرجت جنازتها
من بیتها فی زمن عمر بن الخطاب وقیل لها لم لا تحجین ولا تعتمرین فقالت قیل لنا وقرن فی بیوتکن وقال الحسن

خیر مساجد النساء قعر بیوتهن ودیما اول من حمل علی النعش من النساء والتابوت بدعه وکانت امراة جسیمة
فلما رای عمر النعش قال نعم خباء الظعینة ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی التبرج اظهار الزینة وما یستدعی
به شهوة الرجال قیل تبحثت المراة وتجاهرها والبرج الحسن یقال برج وبرجا ای حسن ویقال فی عینه
برج ای سعة وقیل التبرج التبختر فی المشی واختلفوا فی الجاهلیة الاولی قال ابن عباس هی ما بین ادریس ونوح
وکان الف سنة وکان الناس فریقین فرق یسکن الجبل فی رجالهم صباحة وفی نسائهم دمامة
وفرق یسکنون السهل فی نسائهم صباحة وفی رجالهم دمامة فاحتال ابلیس لاهل الجبل فاراهم
الی السهل فاختلطوا فظهر فیهم الزنا واستمر وقیل ان امراة منهم علی نادی قوم لیس علیها الا
قمیص من لؤلؤ لها جمال عظیم فهی اول من هاج الرجال علی الزنا وقال الکلبی الاولی ما بین نوح
وابراهیم وهی سبعمائة سنة وقال الشعبی هی ما بین عیسی ومحمد علیهم السلام وقال ابو العالیة
هی زمن داود علیه السلام کانت المراة تلبس درعا من اللؤلؤ مفرج الجانبین لا ثوب علیها غیرها وتعرض
نفسها علی الرجال وقیل الجاهلیة الاولی ما ذکرنا والجاهلیة الاخری قوم یفعلون مثل فعلهم فی آخر
الزمان وقیل الجاهلیة الاولی یعنی القدیمة ولیس لها اخری کقوله سبحانه وانه اهلک عادا الاولی
واقمن الصلوة المفروضة واتین الزکوة الواجبة واطعن الله ورسوله فیما یامر وینهی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس یعنی الاثم الذی نهی الله النساء عنه وقیل الرجس اسم لکل مکروه مستقذر وقال الله تعالی
فی صفة المنافقین انهم رجس والرجس یستوی للواحد والجمع والمذکر والمؤنث وفی الخبر اعوذ بک من الرجس
النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم یقال ذلک عند دخول الخلاء قوله اهل البیت نصب علی المدح
وقیل نصب علی النداء واراد باهل البیت نساء النبی لانهن فی بیته وهو روایة سعید بن جبیر عن ابن عباس
وتلا من اهل البیت فی قصة ابراهیم وذلک قوله عز وجل رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت وذهب
ابو سعید الخدری وجماعة من التابعین منهم مجاهد وقتاده الی ان اهل البیت علی وفاطمة والحسن والحسین
واستدل علیه بما روت عایشه قالت خرج رسول الله ذات غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجلس فاتت
فاطمة فادخلها فیه ثم جاء علی فادخله فیه ثم جاء حسن فادخله فیه ثم جاء حسین فادخله فیه ثم قال انما یرید الله

ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا عن ام سلمة قالت في بيتي نزلت انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت قالت فارسل رسول الله الى فاطمه وعلي والحسن والحسين فقال هولاء اهل البيت
قالت فقلت يا رسول الله اما انا من اهل البيت قال بلى ان شاء الله وروى انها قالت وانا معكم يا رسول الله
قال انت على خير انك على خير وقال زيد بن ارقم اهل بيته من حرم عليهم الصدقة آل علي وآل عقيل وآل جعفر
وآل عباس والصحيح ان المراد باهل البيت ازواج النبي وعترته الذين هم آل بني هاشم واذكرن ما يتلى في بيوتكن
من آيات الله والحكمة من الله تعالى عليهن بان جعلهن اهل بيت النبوة ومعدن الرسالة ونزول الوحي والتنزيل
رسوله فقال اذكرن نعمتي في ذلك عليكن واشكرنني على ذلك فاطعنني واطعن رسولي والمراد بالحكمة
ما اوحى الله الى رسوله من احكام دينه في كتابه وقيل عنى بها سنن الرسول والتلاوة لا تستعمل الا في
كتاب الله فلعل هذا هو من باب قوله متقلدا سيفا ورمحا ان الله كان لطيفا باوليائه خبيرا بجميع خلقه ان
المسلمين والمسلمات قال قتاده لما ذكر الله تعالى ازواج النبي دخلت نساء من المسلمات عليهن وقلن ذكرتن
ولم نذكر ولو كان فينا خير ذكرنا فانزل الله تعالى هذه الآيه وقال مقاتل بن حيان بلغني ان اسماء بنت عميس
لما رجعت من الحبشه مع زوجها جعفر بن ابي طالب دخلت على نساء النبي فقالت هل نزل فينا شيء من القرآن
قلن لا فاتت رسول الله فقالت يا رسول الله ان النساء لفي خيبة وخسار قال ومم ذلك قالت لانهن
لا يذكرن بخير كما يذكر الرجال فانزل الله هذه الآيه قال عطا بن ابي رباح من فوض امره الى الله فهو داخل في
قوله ان المسلمين والمسلمات ومن اقر بان الله ربه ومحمدا رسوله ولم يخالف قلبه لسانه فهو داخل في قوله
والمؤمنين والمؤمنات ومن اطاع الله في الفرض والرسول في السنة فهو داخل في قوله والقانتين والقانتات
ومن صان قوله عن الكذب فهو داخل في قوله والصادقين والصادقات ومن صبر على الطاعة وعن المعصية
وعلى الرزية فهو داخل في قوله والصابرين والصابرات ومن صلى فلم يعرف من عن يمينه وعن يساره فهو داخل
في قوله والخاشعين والخاشعات ومن تصدق في كل اسبوع بدرهم فهو داخل في قوله والمتصدقين والمتصدقات
ومن صام كل شهر ايام البيض الثالث عشر والرابع عشر والخامس عشر فهو داخل في قوله والصائمين والصائمات
ومن حفظ فرجه عما لا يحل فهو داخل في قوله والحافظين فروجهم والحافظات ومن صلى الصلوات الخمس بحقوقها

فهو داخل في قوله والذاكرين الله كثيرا والذاكرات وقيل الذاكرين الله كثيرا والذاكرات بالتسبيح والتحميد
والتهليل وقيل التالين للقرآن اعد الله لهم مغفرة واجرا عظيما وما كان لمؤمن ولا مؤمنة نزلت في زينب
بنت جحش بن رياب الاسدية واخيها عبد الله بن جحش وامها اميمة بنت عبد المطلب عمة رسول الله
خطب رسول الله زينب على مولاه زيد بن حارثة وكان زيد مولى رسول الله اشتراه من سوق عكاظ
بمال خديجة فاعتقه وتبناه وكان شديد الحب له ولابنه اسامة حتى انه اخر الافاضة من عرفات لاجله
وكان ذهب يقضي الحاجة وكان زيد اسود افطس فلما جاء قال رجل من اهل اليمن لرسول الله احتبسنا لاجل
هذا فتغير رسول الله عليهم قال الزهري وكانت ردة اهل اليمن بعد رسول الله من اجل تلك القصة يعني
عبد الاسود العنسي المتنبي الذي قتله فيروز الرجل الصالح صاحب رسول الله دخل عليه فاخذ براسه
فكسر عنقه فلما خطبها رسول الله على زيد قالت يا رسول الله اتخطبني على مولاي وانا ايم قريش وبنت
عمتك فقال رسول الله انا ارضاه لك قالت لكني لا ارضاه لنفسي وكانت زينب بيضاء جميلة
فيها حدة وكذلك كره اخوها عبد الله ذلك فنزلت هذه الآيه فلما سمعت اطاعت ورضيت
وكذلك رضي اخوها وجعلت امرها بيد رسول الله وكذلك اخوها فزوجها رسول الله منه فدخل بها
وساق اليها عشرة دنانير وستين درهما وخمارا ودرعا وازارا وملحفة وخمسين مدا من طعام وثلثين صاعا
من تمر وما كان لمؤمن يعني عبد الله بن جحش ولا مؤمنة يعني زينب بنت جحش اذا قضى الله ورسوله
امرا اي اذا اراد الله ورسوله امرا وهو نكاح زيد لزينب ان يكون لهم الخيرة من امرهم يعني ان يختاروا غير ما اراد الله
او يمتنعوا مما امر الله ورسوله به ومن يعص الله ورسوله فخالف الكتاب والسنة فقد ضل ضلالا
مبينا قرا عاصم وحمزة والكسائي ان يكون بالياء للحائل بين التانيث والفعل وقرا الاخرون بالتاء لتانيث
الخيرة والخيرة الاختيار واذ تقول للذي انعم الله عليه سبب نزول اين آيه آن بود كه رسول خدا روزي
درخانه زيد رفت بمهم كاري و زينب را ديد ايستاده بحالي كه زينب نيز صاحب جمال بود
تمام خلقت سفيد رنگ جامه نيكو پوشيده وچشم رسول الله بنگريد گفت سبحان الله مقلب القلوب
اين بگفت و بازگشت و زيد در خانه نبود چون باز آمد زينب وي را از گفتار رسول الله خبر داد زيد دانست

كه در دل رسول الله چيزي افتاده و آن كه در حكم و قضاء الله تعالى بود كه زينب زن رسول باشد الله تعالى
محبت زينب در دل رسول افكند و نفرت و كراهيت در دل زيد افكند زيد برخاست در آن حال و پيش
مصطفى آمد صلى الله عليه وسلم و از ناسازگاري و بدخويي زينب شكايت آغاز كرد و گفت زينب زني
متكبر است و بر من تطاول مي نمايد و نسبت بمن سروري ميكند و مرا بحقير ميدارد ميخواهم كه او را طلاق
دهم رسول الله فرمود امسك عليك زوجك واتق الله في امرها زن خويش را نگاه دار و از خدا بترس و او را
طلاق مده وتخفي في نفسك ما الله مبديه اي تخفي في نفسك نكاحها ان طلقها زيد وقال ابن عباس
وتخفي في نفسك حبها وقال قتاده ود انه طلقها زيد وتخشى الناس قال ابن عباس تستحيي منهم وقيل تخاف
لائمة الناس ان يقولوا امر رجلا بطلاق امراته ثم نكحها والله احق ان تخشاه قال عمر وابن مسعود وعائشة
ما نزل على رسول الله آيه اشد عليه من هذه الآيه وقالت عائشة لو كتم النبي شيئا مما اوحي اليه لكتم
هذه الآيه حاصل اين قول آنست كه رسول خدا آن ساعت كه زينب را ديد يك نظر مفاجاة بي اراده
و آن نظر مباح است در دل وي محبت زينب افتاد بي اختيار و ذلك لا يقدح في حاله صلى الله عليه وسلم
لان العبد غير ملوم على ما يقع في قلبه من الود ما لم يقصد فيه الماثم لان الود وميل النفس من طبع البشر
و رسول با خود قرار داد كه اگر زيد او را طلاق دهد من او را بنكاح كنم انا نكه از حق وحي آمده وكان زينب
من نسائك يعني رسول الله در خود پنهان مي داشت و از مردم شرم ميداشت كه اظهار كند و ميترسيد
كه مردم او را عيب كنند و گويند زن پسرخوانده خود را زن كرد و قول درست و معنى پسنديده آنست
كه زين العابدين گفت علي بن الحسين بن علي رضي الله عنهم وكذلك روي عن الحسن بن ابي الحسن البصري
قال كان الله تعالى قد اعلم نبيه عليه السلام ان زينب سيكون من ازواجه وان زيدا سيطلقها فلما جاء
زيد وقال اني اريد ان اطلقها قال له امسك عليك زوجك وخشيت ان اعلمك انها ستكون من
ازواجك وهذا هو الاولى والاليق بحال الانبياء وهو مطابق للتلاوة لان الله تعالى اعلم انه يبدي
ويظهر ما اخفاه ولم يظهر غير تزويجها منه فقال زوجناكها فلو كان الذي اضمر رسول الله محبتها
او ارادة طلاقها لكان يظهر ذلك لانه لا يجوز ان يخبر انه يظهره ثم يكتمه فلا يظهره فدل انه انما عوتب

على اخفاء ما اعلم انها ستكون زوجة له وانما اخفاه استحياء ان يقول لزيد التي تحتك ستكون امراتي وهذا
قول حسن مرضي وقوله والله احق ان تخشاه لم يرد به انه لم يكن يخشى الله فيما سبق فانه عليه السلام قد قال
اني اخشاكم لله واتقاكم له ولكنه لما ذكر الخشية من الناس ذكر ان الله تعالى احق بالخشية في عموم الاحوال
وفي جميع الاشياء قوله فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها اي حاجته من نكاحها زوجناكها وذكر قضاء
الوطر ليعلم ان زوجة المتبنى تحل بعد الدخول بها قال انس كانت زينب تفخر على ازواج النبي تقول زوجكن
اهاليكن وزوجني الله من فوق سبع سماوات وان السفير جبرئيل عليه السلام وعن انس رضي الله عنه قال اولم
رسول الله حين ابتنى بزينب بنت جحش فاشبع المسلمين خبزا ولحما از انس رضي الله عنه روايت كنند كه گفت
چون عدت زينب برآمد رسول خدا زيد را بخطبه زينب فرستاد چون زيد بدر سراي زينب رسيد در
آمدن را دستوري خواست زينب گفت تو را چه حاجت است زيد گفت من فرستاده رسول خدا ام بسوي تو
زينب گفت مرحبا برسول الله او را اذن در آمدن داد زيد چون زينب را ديد ستايش وي گفت و او را
بخصايل معروف بستود آنگاه گفت ابشري ان رسول الله يخطبك بشارت باد اي زينب كه رسول خدا
ترا بزني ميخواهد و مرا بخواستگاري تو فرستاده زينب چون اين را شنود بسجود در افتاد و خداي عز وجل را ثنا
گفت و شاكر دين بود رسول و ترا شرف ساخت بر ديگران فخر كرد و گفت نكاح شما پدران شما بستند و
رسول و نكاح من رب العالمين از بالاي هفت آسمان بست و اول زني كه بعد از رسول از دنيا رفت زينب بود
گويند كه دو چيز را ز بخشش و كرم الطبع بود و او را ام المساكين ميخواندند فلما قضى زيد منها وطرا الوطر
كل الحاجة للنفس فيها همه وكذلك الارب وقيل قضاء الوطر هاهنا الطلاق سمي الطلاق وطرا لانه انتهاء
الوطر منها كما لو كان له عز وجل وجعله وقضاه له لكون نهايتها اقصى الرضاع فطاما لانه استيفاء الرضاع
زوجناكها لكيلا يكون على المؤمنين حرج اي اثم في ازواج ادعيائهم جمع الدعي وهو الذي يدعى ابنا وهو
يدعى لغير ابيه يقول تعالى زوجناك زينب وهي امراة زيد الذي تبنيته ليعلم ان زوجة المتبنى
حلال للمتبني وان كان قد دخل بها المتبني بخلاف امراة ابن الصلب لا تحل للاب وكان امر الله مفعولا
اي وكان شان الله ومراده في قصة رسول الله وزيد وزينب مقضيا كائنا ما قضاها ولمن النبي

تا انهم عز وجل باستحلال التزوج بازواج الادعیاء بما یوثق به وسئل ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله
له ای قدر له وشرع لادعیاء بما یوثق به وسئل ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له ای قدر له وشرع
واباح خاصة سنة الله ای کسنة الله نصب بنزع الخافض وقیل نصب علی الاغراء ای الزموا سنة الله
فی الذین خلوا من قبل ای فی الانبیاء الماضین ان لا یواخذهم بالاباح لهم یکی بر پیغمبران تنگی نیست درانکه
الله تعالی او را مباح کرده وسلالان زن خواستن چنانچه داود را این خاصیت رسولست و پیغمبران
گذشته داود پیغمبر صلوات الله علیه صد زن داشت سلیمن پیغمبر هفتصد زن و سیصد سریه و در حضرت
که رسول الله را ... بوده در نکاح وکان طاف لیلة علی احدی عشرة امرأة بغسل واحد و پیغمبر را
چند خاصیت بوده در نکاح مخصوص بوده آنحضرت چون چهار زن او را مباح بوده ولو کان
الیف زن خواستن بی ... زن خواستن بلفظ هبه واذا وقع بصره علی امرأة
ووجب فیها وجب علی الزوج طلاقها ثم کان له ان ینکحها من غیر انقضاء العدة امت خاصه
رسول وکی ... بایدی ... نیست وکان امر الله قدرا مقدورا ای قدر لکل انسان من امره ما
یصلحه ویلیق به وینبغی له حدا محدودا الذین یبلغون رسالات الله صفة سنة الله فی الانبیاء
الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله وکفی ... این آیه اندر وی معنی مطوی است
ومشروح ... کفت وتخشی الناس معنی آنست که تو ... بهراس ... زینب ... نکاح ... چرا
اقتدا نکنی به پیغمبران گذشته که یخشون الله ولا یخشون احدا غیره هیچکس ...
ایشان ... بجای ... در وصف منافقان ... که یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة
منافقان ... که از الله تعالی باید ترسید که منافقان ... چنانکه از خدا
کنند اند خشیة ما ان الله تعالی خشیة ... محدود و خشیة المخلوق خشیة ظواهر
... محدود ... الله تعالی قادر است ... حقیقت او باید رسید
در خشیة باید ... ومخلوق ... قادر ... ما دام که الله تعالی نخواهد ... المخلوق
... که ... اندیشه ... ولهذا حکی عن بعض الانبیاء

من المخلوقین حکی عن ابرهیم فتال ارجس منهم خیفة قالوا لا تخف وعن حکی موسی فاوجس فی نفسه خیفة
موسی وحکی عن داود ففزع منهم وقال لنبینا فاما من تخافن فمنه ذهب فی الخوف لان ذلک خوف طبیعی
معذور قوله ولا یخشون احدا الا الله ای لا یخشون قالة الناس ولا یتهم فیما احل الله لهم وفرض
علیهم وکفی بالله حسیبا حافظا لاعمال خلقه ومحاسبهم التوبة الثالثه قوله تعالی من المؤمنین رجال
صدقوا ... آیه مدح اصحاب رسول الله است وذکر سیر وبیان شرف ایشان که اعلام
اسلام اند وامامان ایمان وارکان دولت وآثار ملت واختران سپهر نبوت وبساط توحید صف
پیشینان ایشانند درد ... وسط بخشش ایشانند ناقلان شرع و ناقدان دین ایشانند مشاهد
وحی و ... ایشانند خواب و آرام برخود حرام کردند تا دین ... حرام کردند و ...
تا ... عبادت کاشتند بار سعادت برداشتند علم شعار ایشان وزهد
دثار ایشان ... ایشاد ... ایشان والسابقون السابقون آیة ایشان سبقت
لهم منا الحسنی ... ایشان ... ایشان من المؤمنین رجال در شان ایشان حق
تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید در سه محل ایشان را رجال خواند رجال یحبون ان یتطهروا رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه اول ایشان را صفت طهارت
و پاکی ... یحبون ان یتطهروا ... پاکی ... که دین اسلام را بنا بر پاکی است
قال النبی صلوات الله علیه بنی الدین علی النظافة وقال علیه السلام ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب
الا الله پاکست ... صفت پاکی دارد تا اقوال و افعال و حرکات و سکنات تو آراسته بود
... سعادت ... سعادت ... بهشت ...
پاکست قرآن مجید ... ومساکن طیبة فی جنات عدن ...
... سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین ... رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله ایشان را صفت ذکر ... دنیا و شغله دنیا ایشان را از ذکر
الله تعالی باز ... زبان ایشان در ذکر باشد ودل در مهر ... توحید نهاد ...

سعادت بلوح وی برفت ومنشور دولت او بر طغرا کشیدند واذکروا الله کثیرا فاذکرونی اذکرکم کسانی
او را اند که خویشتن خالی ... آن کس است که اندر ذکر وی غافل ماند و از جمال نام او محروم بود اگر همه
... بمجموع ... یک کلمه از کلمات ذکر ... کلید گنج ذکر دوست
توفیقات و هر آن ذکری که از سر غفلت در وجود ... آنچه ... بر پیام ... یاد
... نیز ... بهرحال ... ولیکن ... بود و کفت او
... که اوی ... عبادت و غفلت چنان ... خانه که ... باشد
... خانه ... سلطان ...
... آدم وحوا در بهشت ... آدم ویا حوا ...
... شیطان ...
از ایشان ... جبروت خطاب آمد که یا آدم ... عهد ما
فراموش کردی آدم کفت بار خدایا ... خطاب آمد که یا آدم ترا امان دادم چه خواهی کفت
آدم کفت ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ...
خالی ... فازلهما الشیطان عنها ...
بکم ... رجال صدقوا ما عاهدوا الله
مردانی که وفا عهد ... در راه خدا ...
اعلا کلمه حق ... فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر ...
مردانکه ... رسول خدا ایشان را کفت زملوهم بکلومهم ... یوم
القیمة واوداجهم تشخب دما اللون لون الدم والریح ریح المسک ...
...
... کشتکان راه خدای تعالی ... این عالم فانی ...

بیانه ... شهیدان راه حق ... ایشان ... این عالم ... وفا ...
جان ... راه خدا ... جان ...
... صدق ... عشق ... لقا ...
... حق ... قرآن ... صادقین ... صدق
... وصال ... استقبال ...
ده ... وصال ... وعد لقا ... الجنة لا راحة للمؤمن دون لقاء ربه ...
کلیم را صلوات الله علیه عزرائیل آمد تا قبض روح وی کند موسی کفت ... من بحضرت
رسان که هیچ دوست ... عزرائیل آن پیغام ... حضرت جواب آمد
که او را بکوی که ... من احب لقاء الله احب الله لقاءه
ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه لیجزی الله الصادقین بصدقهم فی الدنیا بالتمکین والنصرة علی العدو
واعلاء الرایة وفی الآخرة بجمیل الثواب وجزیل المآب والخلود فی النعیم المقیم والتقدیم علی الامثال
بالتکریم والتعظیم ... صادقان را پاداش ... در دنیا ... در عقبی ... ایشان را
... سنت ...
... صدق ایشان
... شیطان ... ابلیس
کفت ... ابلیس ...
... قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ...
...
... ابلیس ...
...
... صادقان ...

در عاصی بود عارف کرده داکرده در وش بود تا انگرکرد از هم ادم گفت وقتی بسل ساقوت دم از باطن من
سر بر نمکنم آیا چه حالت این را بجا افتاد این کشته و باطن من همی سر بندم و برغم تار سیدم باد
الملک دم در صحرایی شدم جمعی را دیدم این بجا که آمدی اکنون زنارها ایشان بدیدم فتوت بن
در من کار کرد بیرون از سر تا پای در دیدم و دمی چند بر کشیدم آن درویشان بر من کرد آمدند و خود هیچ بر سیدند
که ترا چه بود و در توجه صحرا افتاد کفتم من این زنارها همه را بتوان دید کفت ما نتوانیم زنارها نمی
کنیم آری من از شهر بیام کفت در کاری سهلست با چنین رسیدم که سنگ و خاک بینی تعهد کوهی
داده واندوی جمادیت این زنارها اما حالت آن سنگ و خاک دارد که با توصدق مسلمانیم داده
خواه تا این زنارها ما بنوبت بعهد کوایی دهند تا ما در آن اسلام آریم ابریم سر بر سجده نهاد و بالله بنا
نالید کفت خداوندا برمن ببخشای و بحبیب خویش ناصیت زنهای ودین اسلام ما فتوده هنوز
این مناجات تمام ناشده که هر زناری بزبانی فصیح میکفت که لا اله الا الله محمد رسول الله ایشان چون
آن حال دیدند زنارها از میان بکسستند و نعرها شوق زدند و کفتند لا اله الا الله محمد رسول الله
آثار نظر صادقان بر خارستان خذلان که رسد بهیچ بن رآید برکات انفاس ایشان بر شوره ستان ادبار
که تابد عنبر عشق بری دهد اکر بنکلی بکند تا انکس و اکی کافر که دستبول درکاه عزت شود انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا رب العالمین بر مصطفی عربی منت می نهد که خواست
ما هم که ما آفت که اهل بیت تو پاک باشند از هر چه لا ایق حقیقت است و او ساخت و بت ز
در خانه یکدیگر خدای ما بو همه بجز الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات کنند انکر رجس از افعال
خبیثه است واخلاق دنیه ما افعال خبیثه فواحش است ما ظهر منها و ما بطن واخلاق دنیه هوا و بد
و بخل و حرص و قطع رحم و امثال آن رب العالمین ایشان را بجای بدعت سنت نهاد و بجای بخل سخاوت
و بجای حرص قناعت و بجای قطع رحم صلت و شفقت آنکه کفت و یطهرکم تطهیرا او تمام این سید
انا که بخود معجب باشد یا خود را راه دانی با دید یا طاعت و اعمال خود نظری کند بر ظاهریت کفت
نظر دولت نظر انسانی و نظر رحمانی نظر انسانی آنست که تو بخود نکری و نظر رحمانی آنست که حق تو

بکرد و ما نظر انسانی فانی نهاد تو رخت بر نهادی نظر رحمانی بدل نزول بکند ای مسکین چه نکری تو این طاعت
آلوده خویش و آرا چه کار آید با نیاز ما چه وزن نهی چون نداری که اعمال همه صدیقان زمین و طاعات
همه قدسیان آسمان اکر جمع کنی در میزان جلال ذو الجلال ریشه فنجد لیکن از جل جلاله بای نیازی
خود بین را پیشکوی بپسند و راه بنمک و بی ی نماید الله لطیف بعباده بر دفتر من ثنای لطیف است
و بندکان خویش بیکی در لطف ما این و رحمت از ما دان و نعمت از ما خواه واسئلوا الله من فضله ان المسلمین
والمسلمات رب العالمین در این آیه بندکان خود را در وقتی راه دین مسلمانی روشن میکند و انکه ایشان را
بلطف خود در آن روش میستاید و برحمت خود میدهد عظیم و ثنای کریم بیدهد خود داده میستاید خود
بروش بی داد و انکه بنده راه در آن میستاید ابنست کرم و لطف بی نهایت و رحمت و رأفت
بی غایت ان المسلمین والمسلمات مسلمانان اند احکام شریعت را کردن نهاده و در راه حقیقت خویش سر نکنده
والمؤمنین والمؤمنات مؤمنان اند اقرار زبان و تصدیق نیسان جان و همل باد کان والقانتین والقانتات
طاعت کذارانند بفرمان بر داران بدرکاه دین و رب در حارثین بیقین والصادقین والصادقات
راستان اند هم در کفتار و هم در کردار و هم در عقد و هم در عهد والصابرین والصابرات شکیبایانند در نزول
بلیات و مفاجات قضیات والخاشعین والخاشعات شکسته کانند و فروتنان بحکم رضا داده و
بقدم عجز پیش سلطان حقیقت ایستاده والمتصدقین والمتصدقات بخشندکانند هم بال و هم بتن
حق هیچکس بهیچ نکذاشته و از راه خصومت با خلق برخاسته والصائمین والصائمات ممسکانند
از ناشایست خاموش اند از ناپسند بحکم طریقت روزه داران بر وفق شریعت والحافظین فروجهم
والحافظات پاس دارانند ظاهر خود را از حرام بنشیند بکه باطن خود را از خلق نه چند
والذاکرین الله کثیرا والذاکرات حق را یاد کنندکانند بسیار بر طغو یاد داشتکانند بدل بر طریقت
کشتاری یادکار بجا نهاد یاد داشت و دلها یادکرده زبان با فضل خود ما را یاد کن و یاد لطفی ما را شاد کن
ای قادر بیاد خویش یاد تست که ترا شاید و نه از بنده چه آید که ترا شاید الهی تو بیاد خود ی و من یاد تو
تو در خواست هو بنده من بر نهاد بی اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما الیوم مرحلة العبادة و غدا الم المعرفة

وغدا تحقیق السوال و نیل ما فوق المأمول ما کان محمد ابا احد من رجالکم محمد پدر هیچ یک از مردان
شما نیست ولکن رسول الله وخاتم النبیین ولیکن رسول خداوندست و خاتم پیغمبران وکان الله بکل شیء علیما
والله تعالی بهمه چیزها داناست و از همه آکاه یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان اذکروا الله ذکرا کثیرا
یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار وسبحوه بکرة واصیلا و بپاکی بستایید و نماز کنید بامداد و شبانکاه و
هو الذی یصلی علیکم اوست که درودی دهد بر شما وملائکته و درود میدهد فرشتکان او لیخرجکم
من الظلمات الی النور تا بیرون آرد از تاریکها و روشنایی وکان بالمؤمنین رحیما و خدا بمؤمنان مهربانست همیشه
تحیتهم یوم یلقونه سلام نواخت ایشان آن روز که ملک الموت را بینند درود است و سلام کردن ملک الموت
بر ایشان واعد لهم اجرا کریما و آماده ساخت برای ایشان مزدی نیکو یا ایها النبی ای پیغمبر
برکزیده انا ارسلناک ما فرستادیم ترا شاهدا کواهی بر بندکان و مومنان را مژده دهنده ما ومبشرا و نذیرا
و بیم نماینده وداعیا الی الله و خواننده مردمان بالله تعالی باذنه بفرمان او وسراجا منیرا و چراغی روشن
وبشر المؤمنین و بشارت ده کرویدکان را بان لهم من الله که ایشان است از خدا فضلا کبیرا بخشایشی بزرک
ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر کرویدکان و منافقان را ودع اذاهم و بکذار رنجانیدن کافران را بکذار
وتوکل علی الله و توکل بر خدای کن بسنده است ما را یاد کن وکفی بالله وکیلا و بسنده است خدا را
نکاهبان یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان اذا نکحتم المؤمنات چون بخواهید که زنی کرویده را نکاح کنید
ثم طلقتموهن پس طلاق دهید من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه با ایشان رسید بجماع فما لکم علیهن من عدة
تعتدونها شما را بر آن زنان هیچ عدت نیست که شمارید فمتعوهن چیزی بدهید ایشان را وسرحوهن سراحا جمیلا
و بکذارید ایشان را کذاشتنی نیکو یا ایها النبی ای پیغمبر برکزیده انا احللنا لک ما حلال کردیم و کشاده
ازواجک اللاتی آتیت اجورهن زنانی که تو زنی میکنی و کابین ایشان میدهی وما ملکت یمینک و برده کنیزکی
مما افاء الله علیک از برده که الله تعالی با تو کردانید و در دست تو داد وبنات عمک وبنات عماتک و دختران
عم تو و دختران اعمام تو یعنی زنان قریش که نیاکان تو اند وبنات خالک وبنات خالاتک و دختران خال تو و دختران
خالات یعنی زنان بنی زهره که ایشان را با خوال تو باز نسبت اند اللاتی هاجرن معک آن زنان که با تو هجرت کردند

بمدینه وامراة مؤمنة و زنان کرویده مسلمان ان وهبت نفسها للنبی که بخشید او و درونفسهای خود
به پیغمبر ان اراد النبی ان یستنکحها اکر پیغمبر خواهد که آن زن را بزنی کند و زنان تشریفی یابند از ایشان تحقیق
بود خالصة لک من دون المؤمنین ما حلال کردیم آن ترا جدا از همه مؤمنان قد علمنا ما فرضنا
علیهم ما فرض کردیم انچه بایست بر ایشان و تقدیر کردیم بر مؤمنان فی ازواجهم وما ملکت ایمانهم و در زنان و در
کنیزکان ایشان لکیلا یکون علیک حرج ترا حلال کردیم تا باشد بر تو تنکی و بابی وکان الله غفورا رحیما والله
تعالی آمرزکارست و مهربان ترجی من تشاء منهن از زنان خویش هر کدام را که خواهی دور میداری از خود
وتؤوی الیک من تشاء و هر که را خواهی با خود نزدیک میکردانی ومن ابتغیت و هر که را خواهی باز میجویی و باز
می طلبی ممن عزلت از آنکه ایجا کرده و دور داشته فلا جناح علیک در این همه بر تو هیچ تنکی نیست
ذلک ادنی ان تقر اعینهن همچنین نزدیکتر است بآنکه چشم ایشان روشن بود که با خود آری
ولا یحزن و اندوهکن نباشد ایشان را که دور داری ویرضین بما آتیتهن کلهن و خشنود باشند بانچه
هر که دو کروه را بدهی از نفس خویش والله یعلم ما فی قلوبکم والله تعالی میداند انچه در دلهای شماست
وکان الله علیما حلیما والله تعالی داناست و برد بارست همیشه لا یحل لک النساء من بعد ای پیغمبر
کزین حلال نیست ترا زنان بعد از این نه که ترا اختیار کردند و بر دنیا و زینت آن ولا ان تبدل بهن من ازواج
و حلال و کشاده نیست ترا که هیچ زنان از ایشان بدل کنی بدیکری ولو اعجبک حسنهن هر چند که زنانی
باشد که نیکو تر آید ترا نیکویی ایشان الا ما ملکت یمینک مکر برده که آن را خداوندی ز برده ست تو بود
وکان الله علی کل شیء رقیبا والله تعالی بر همه چیزی نکاهبانست النوبة الثانیة ما کان محمد ابا احد
من رجالکم سبب نزول این آیه آن بود که زید بن حارثه که پسر خوانده رسول بود مردم او را زید بن محمد
میخواندند چون زینب را زن کرد و قوی کشته زن پسر خویش را زنی کرد در شرع وی زن پسر را زن
کردن حرامست رب العالمین این آیه جواب ایشان فرستاد میکه محمد پدر زید حارثه نیست
لیس محمد ابا احد من رجالکم الذی لم یلد فیحرم علیه نکاح زوجته بعد فراقه ایاها نه پسر آنکه
وی حرام باشد که آن پسر از صلب وی بود و از وی زاده و زید بن حارثه نه از صلب محمدست

زاد وی داده و بعد نخود به پیغمبر بالغ رسیدی بودی نیست ابن عباس گفت ان الله تعالی لما حکم ان لا نبی
بعده لم یعطه ولدا ذکرا یصیر رجلا چون حکم الله تعالی این بود که بعد از محمد هیچ پیغمبر نباشد او را فرزند
نرینه بالغ نماند که اگر داوی پیغمبر بودی و آنکه معنی خاتم النبیین ده رست یا معنی رسول خبر را
تبرا بود و ابراهیم و قاسم و طیب و مطهر از خدیجه آمده کودکی اندی نارفته و بلوغ نرسیدند
و ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولنقط رجال برهان بالغ افتد و دو ما شد که معنی آیه آن بود که ابا
احد من رجالکم الذی لم یلده و آنکه زید حارثه مخصوص بود ولکن رسول الله نصب اللام که
کان و خاتم النبیین عاصم بفتح تا خواند و باسم معنی که مهر پیغمبرانست و هو لکن هم باقی بکسر تا خوانند
و فضل اعنی ختم النبیین فهو خاتمهم مهر کننده پیغمبرانست یعنی که بحق ختم کرد پیغمبران را آنکه ختم کرد رسالت
وی داد و روی ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی ومثل الانبیاء
قبلی کمثل قصر احسن بنیانه ترک منه موضع لبنة فطاف به النظار یتعجبون من حسن بنائه الا موضع
تلک اللبنة لا یعیبون سواها فکنت انا سددت موضع تلک اللبنة ختم بی البنیان وختم بی الرسل وعن
جبیر بن مطعم قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لی اسماء انا محمد وانا احمد وانا الماحی الذی یمحو الله
بی الکفر وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب الذی لیس بعدی نبی وفی صفاته بین کتفیه
خاتم النبوة وهو خاتم النبیین اجود الناس صدرا واصدق الناس لهجة والینهم عریکة واکرمهم عشرة وقال
علیه السلام انی عند الله مکتوب خاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته وسأخبرکم باول امری دعوة ابی ابراهیم
وبشارة عیسی ورؤیا امی التی رأت حین وضعتنی وقد خرج لها نور اضاءت لها منه قصور الشام و گفته اند
معنی خاتم النبیین آنست که در سالت نبوت همه اجتماع کرد و دل مصطفی صلوات الله علیه و علی
و مهر از آن کرد و مهر نبوت بر آن نهاد تا هیچ دشمن بموضع نبوت راه نیافت نه هوای نفس و نه وسوسه
شیطان نه خطرات مذمومه و دیگر پیغمبران را این مهر نبود لاجرم از ایشان از خطرات و هواجس آمن نبود
بی رب العالمین کمال و شرف مصطفی آن مهر داد بر دل وی نشان آن بگذاشت تا پیدا و گفت وی
آشکارا کرد تا هر کس که بنگریستی آن دیدی چون خایه کبوتری قال السایب بن یزید نظرت الی خاتم النبوة

بین کتفیه مثل زر الحجلة وقال جابر بن سمرة رأیت الخاتم عند کتفه مثل بیضة الحمامة وقال عبد الله
بن سرجس اتیت النبی واکلت معه خبزا ولحما ثم درت خلفه فنظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه عند ناغض
کتفه الیسری جمعا علیه خیلان کأمثال الثآلیل و روی کانت علامة النبوة علی نغض کتف رسول الله
مثل غدة حمراء یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا قال ابن عباس لم یفرض الله عز وجل علی عباده فریضة
الا جعل لها حدا معلوما ثم عذر اهلها فی حال العذر غیر الذکر فانه لم یجعل له حدا ینتهی الیه ولم یعذر احدا
فی ترکه الا مغلوبا علی عقله وامرهم به فی الاحوال کلها فقال الله تعالی فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم
وقال اذکروا الله ذکرا کثیرا باللیل والنهار فی البر والبحر والصحة والسقم فی السر والعلانیة قال مجاهد
الذکر الکثیر ان لا ینساه ابدا وسبحوه ای صلوا له بکرة یعنی صلوة الصبح واصیلا یعنی صلوة العصر
موافق آن خبرست که مصطفی فرموده من استطاع منکم ان لا یغلب علی صلوة قبل طلوع الشمس ولا غروبها
فلیفعل یکی یکه هر که تواند تا مغلوب کاهلی و نیندیشی نگردد در نماز بامداد قبل از برآمدن آفتاب
و نماز دیگر پیش از فرو شدن آفتاب تا چنین کند این هر دو نماز بذکر مخصوص کرد از بهر آنکه بیاد اشد
مردم را مردانه و وقت تقصیر کردن در نماز و غافل بودن از آن اما نماز بامداد بسبب خواب و نماز دیگر
بسبب ورود و نماز ... دو نماند میان نماز ها پیداست نماز بامداد وقت شهود فرشتگان
لقوله تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی یشهدها ملائکة اللیل وملائکة النهار و نماز دیگر نماز
وسطی است که رب العزت گفت والصلوة الوسطی قال مجاهد وسبحوه بکرة واصیلا یعنی قولوا سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله فعبر بالتسبیح عن اخواته وقیل المراد من قوله
ذکرا کثیرا هذه الکلمات یقولها الطاهر والجنب والمحدث والبکرة اول النهار یقال بکرت وبکرت
وابتکرت وبکر الرجل اذا اول ولدیه وباکورة کل شیء اوله ومنه بکر طیب البکارة والبکر هو الذی لا ینتقل
من حوائجه فی البکر والاصیل آخر النهار وجمعه اصل والاصال جمع الجمع هو الذی یصلی علیکم وملائکته
والصلوة من الله الرحمة ومن الملائکة الاستغفار وللمؤمنین قال السدی قالت بنو اسرائیل لموسی اصلی ربنا
فکبر هذا الکلام علی موسی فاوحی الله الیه ان قل لهم انی اصلی وان صلوتی رحمتی وقد وسعت کل شیء

وقیل من صلوة الله عز وجل علی عبده حسن ثنائه علیه قال الله عز وجل اذکرونی اذکرکم قال انس لما نزلت
ان الله وملائکته یصلون علی النبی قال ابو بکر الصدیق ما خصک الله یا رسول الله بشرف الا وقد
اشرکنا فیه فانزل الله تعالی هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور ای من
ظلمة الکفر الی نور الایمان یعنی انه برحمته وهدایته ودعاء الملائکة لکم اخرجکم من ظلمة الکفر الی نور
الایمان وکان بالمؤمنین رحیما تحیتهم یوم یلقونه سلام مثل ما جاء فی قول گفته اند یکی آنست که
یلقونه ای یلقون ما بالله شود یعنی تحیة المؤمنین یوم یرون الله سلام ای یسلم الله علیهم میگوید و دولت
مؤمنان آن روز آنست که الله تعالی ایشان را بپسندد یعنی و نیت قیامت سلامت و دیگر قال النبی علیه
یتجلی الله عز وجل یوم القیمة فیقول للمؤمنین سلام علیکم قول دیگر آنست که اضافت تحیتهم با ملک
الموت است یعنی بوقت قبض روح مؤمن ملک الموت بر وی سلام کند قال ابن مسعود اذا جاء ملک
الموت لیقبض روح المؤمن قال ربک یقرئک السلام وقیل یسلم علیهم الملائکة ویبشرهم حین یخرجون
من قبورهم واعد لهم اجرا کریما یعنی الجنة یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا یعنی شاهدا للرسل
بالتبلیغ یا محمد ما ترا پیغمبر کردانیدیم و برسالت خود تا گواهی که رسولان میان خلق برگزیدیم تا
فرادو فرد رسالت کواهی باشی تا بر ایشان ابر دیگر ما و پیغمبران تبلیغ رسالت و بر و فی این معنی
خبر مصطفی است قال النبی صلی الله علیه وسلم یجاء بنوح یوم القیمة فیقول الله له هل بلغت
فیقول نعم یا رب فتسأل امته هل بلغکم فیقولون ما جاءنا من نذیر فیقال من شهودک فیقول
محمد وامته فقال رسول الله فیجاء بکم فتشهدون انه قد بلغ ثم قرأ رسول الله وکذلک جعلناکم امة
وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا ومبشرا ونذیرا یعنی مبشرا لمن آمن
بالجنة ونذیرا لمن کذب بالنار وداعیا الی الله ای الی توحیده وطاعته باذنه ای بامره همانست که
جای دیگر فرمود یا ایها المدثر قم فانذر ای جامه در خود پیچیده و رداء در سر کشیده برخیز و مردمان را
آگاه کن و بر توحید و طاعت ما خوان جای دیگر گفت قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن
اتبعنی وسراجا منیرا سماه سراجا لانه یهتدی به کالسراج یستضاء به فی الظلمة عن عطاء بن یسار قال لقیت

عبد الله بن عمرو بن عاص قلت اخبرنی عن صفة رسول الله فی التوریة قال اجل والله انه لموصوف
فی التوریة ببعض صفته فی القرآن یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین
انت عبدی ورسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا سخاب فی الاسواق ولا یدفع بالسیئة
السیئة ولکن یعفو ویغفر ولن یقبضه حتی یقیم به الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله وبشر المؤمنین
بان لهم من الله فضلا کبیرا حیث جعلهم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس وجعلهم خیر امة اخرجت
للناس تأمرون ولا تطع الکافرین هذا جواب ابی جهل لعنه الله کان ینهی عبدا اذا صلی ویرید ان یمنع
یکی یا ابو جهل کافر را که فرمان نبرید که اوی نهی کند بمنع رکعتی که نماز میکند وقت میداد لمی
کم فیادی کای برادیه رسانی همانست که گفت فلا تطع المکذبین ودوا لو تدهن فیدهنون
وگفته اند معنی آنست که فرمان کافران بر کوتاهی شدن در ولی ایشان بچو د رایات ما با تو که
همانست که گفت ولا تطرد الذین یدعون ربهم قوله والمنافقین یا محمد و منافقان را فرمان نبر
ودع اذاهم ای دروغ ایشان را بمیبر و یعنی ایشان را شوکه ایشان ندور وفاء بامداد و یعنی جبان ودع اذاهم
ای اصبر علی اذاهم ولا تجازهم علیه وهذا منسوخ بآیات القتال وتوکل علی الله فی دفع الاذی والانقطاع
الیه وکفی بالله وکیلا حافظا یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن فیه دلیل علی انه
الطلاق قبل النکاح غیر واقع لان الله تعالی اثبت الطلاق بعد النکاح فلو قال لامرأة اجنبیة اذا
نکحتک فانت طالق او قال کل امرأة انکحها فهی طالق فنکح لا یقع الطلاق وهو قول علی وابن عباس
واکثر اهل العلم وبه قال الشافعی و روی عن ابن مسعود انه یقع الطلاق وهو قول اصحاب الرای
وقال ابن عباس لو کان کما قال ابن مسعود لقال الله عز وجل اذا طلقتم النساء ثم نکحتموهن ولکن قال
نکحتموهن ثم طلقتموهن علمنا ان الطلاق انما یقع بعد النکاح وعن جابر الانصاری رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا طلاق قبل النکاح وقال مالک والاوزاعی اذا عین
امرأة او وقت وقتا وهو ان یقول اذا نکحت فلانة فهی طالق او یقول کل امرأة انکحها الی سنة او
سمیها وقع ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن ای تجامعوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها تحصونها

بالاقراء والاشهر لان العدة لاستبراء رحمها من الولد فمتعوهن اي اعطوهن ما تستمتعن به قال ابن عباس هذا
اذا لم يكن سمي لها صداقا فلها المتعة فان كان قد فرض لها صداقا فلها نصف الصداق ولا متعة لها وقال
قتاده هذه الاية منسوخة بقوله فنصف ما فرضتم وقيل هذا امر ندب فالمتعة مستحبة لها مع نصف
المهر وذهب بعضهم الى انها تستحق المتعة بكل حال لظاهر الاية وسرحوهن سراحا جميلا سراح وفراق
وطلاق هرسه لفظ بيك معنى دست باز داشتم بكذاشتم هشتم والمعنى خلوا سبيلهن بالمعروف من غير
ضرار ومعنى الجميل ان لا يكون الطلاق جورا لغضب او طاعة لضرة او يكون مشتملا او بمنع صداق يا ايها
النبي انا احللنا لك ازواجك الاية في تحليل الله عز وجل النساء لرسوله بعد قوله لا يحل لك النساء
من بعد العلماء فقال ابن عباس قال بعضهم آية التخيير ناسخة لم ينكح بعدها امراة وقال بعضهم هي منسوخة
باية هذه وقد نكح رسول الله صلى الله عليه وسلم بعدها ميمونة بنت الحارث الهلالية خالة عبد الله
بن عباس وهذا اثبت قوله انا احللنا لك ازواجك اللاتي آتيت اجورهن اي مهورهن وما ملكت
يمينك مما افاء الله عليك اي رد عليك من الكفار بان تسبي فتملك مثل صفيه بنت حيي بن اخطب
وجويريه بنت الحارث المصطلقيه وقد كانت مارية مما ملكت يمينه فولدت له ابرهيم والقاسم لكل
فاء رجع من الى الاسير من اهل الحرب وبنات عمك وبنات عماتك يعني نساء قريش وبنات خالك
وبنات خالاتك يعني نساء بني زهرة قالت ام هاني واسمها فاخته بنت ابي طالب خطبني رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاعتذرت اليه فعذرني وبنات عماتك يعني زينب بنت جحش امها اميمة بنت
عبد المطلب وبنات خالك وبنات خالاتك لم يكن لرسول الله خال ولا خالة الخيل لام رسول الله صلى
الله عليه وسلم هي بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة وكان بنو زهرة يقولون نحن اخوال رسول الله ولهذا قال
رسول الله لسعد بن ابي وقاص هذا خالي اللاتي هاجرن معك الى المدينة شرط الهجرة لانه قد ارادوا قبل
فتح مكة فقالت ام هاني لم اهاجر اليه فلم احل له وكنت من الطلقاء وامراة مؤمنة اي احللنا لك امراة مؤمنة
وهبت نفسها لك بغير صداق فاما غير المؤمنة لا تحل له اذا وهبت نفسها منه واختلفوا في انه هل كان
يحل للنبي نكاح اليهودية والنصرانية بالمهر فذهب جماعة الى انه كان لا يحل له ذلك لقوله وامراة مؤمنة

داود ابعضهم الى انه في قوله اللاتي هاجرن معك على الاسلام اي اسلمن معك فدل ذلك على انه لا يحل له نكاح غير
المسلمة وكان النكاح ينعقد في حقه بمعنى الهبة من غير ولي ولا شهود ولا مهر وكان ذلك من خصائصه
في النكاح لقوله تعالى خالصة لك من دون المؤمنين كالزيادة على الاربع ووجوب تخيير النساء كان
من خصائصه لا شاركه لاحد معه فيه واختلف اهل العلم في انعقاد النكاح بلفظ الهبة في حق الامة
فذهب اكثرهم الى انه لا ينعقد الا بلفظ النكاح والتزويج وهو قول سعيد بن المسيب والزهري ومجاهد
وهو قول مالك والشافعي وذهب قوم الى انه ينعقد بلفظ الهبة والتمليك وهو قول النخعي واهل الكوفة
ومن قال لا ينعقد الا بلفظ النكاح والتزويج اختلفوا في نكاح النبي فذهب قوم الى انه كان ينعقد في حقه
بلفظ الهبة لقوله تعالى خالصة لك من دون المؤمنين وذهب آخرون الى انه لا ينعقد الا بلفظ النكاح
او التزويج كما في حق الامة لقوله تعالى ان اراد النبي ان يستنكحها وكان اختصاصه في ترك المهر لا في لفظ
النكاح واختلفوا في التي وهبت نفسها للنبي وهل كانت عنده امراة منهن فقال عبد الله بن عباس
ومجاهد لم يكن عند النبي صلى الله عليه وسلم امراة وهبت نفسها منه ولم يكن عنده امراة الا بعقد نكاح
او ملك يمين فمن قرا بفتح ان وهبت نفسها اما وهبت نفسها يقول ان كلمة بيان وقال آخرون بل كانت عنده
موهوبة واختلفوا فيها فقال الشعبي هي زينب بنت خزيمة الانصارية يقال لها ام المساكين وقال قتادة
هي ميمونة بنت الحارث وقال علي ابن الحسين والضحاك ومقاتل هي ام شريك بنت جابر من بني اسد
وقال عروة ابن الزبير هي خوله بنت حكيم من بني سليم وروي ان امراة اتت فقالت له وهبت لك نفسي فلم
يردها فقال لا حاجة لي اليوم بالنساء فزوجها من رجل من الانصار قوله وقد علمنا ما فرضنا عليهم في
ازواجهم فرض الله على المؤمنين ان لا نكاح الا بولي وصداق وشاهدين عدل ولا يحل فوق اربع من الحرائر
وما ملكت ايمانهم فرض عليهم في ملك اليمين ان لا يكون ملك شبهة الا يكون ملك طيبة فيكون من
اهل الحرب لا من اهل العهد ومن القسم السوي ثم الكلام في قوله وما ملكت ايمانهم لكيلا يكون عليك
حرج منسوق على قوله خالصة لك والمعنى احللنا لك نكاح الواهبة نفسها ونكاح ما شئت من
النساء لا اي نسبت ما فرضت على غيرك من المؤمنين ان لا ينكحوا الا بولي وشاهدين وصداق ويقصروا

على الاربع لكي لا يكون عليك حرج في نكاح من اردت من النساء فهو من التوسعة لا يمن ميلك
وبين غيرك وادفع من شرفك وكان الله غفورا رحيما ترجي اي تؤخر من تشاء منهن وتؤوي اليك اي
تضم اليك من تشاء الارجاء تأخير المرأة من غير طلاق والايواء امساك المرأة على القسم السوي من غير
ارجاء قال اهل التفسير كان النبي يسوي بينهن في القسم واجبا عليه فلما نزلت هذه الاية سقط عنه وجاد
الاختيار اليه فيهن فقال ابو رزين وابن زيد نزلت هذه الاية حين غار بعض امهات المؤمنين على
النبي وطلب بعضهن زيادة النفقة فهجرهن النبي صلى الله عليه وسلم شهرا حتى نزلت آية التخيير فامره الله
تعالى ان يخيرهن بين الدنيا والآخرة وان يخلي سبيل من اختارت الدنيا ويمسك من اختارت الله ورسوله
على انه يؤوي اليه من يشاء منهن ويرجي من يشاء فرضين به قسم لهن او لم يقسم او قسم لبعضهن دون بعض
او فضل بعضهن في النفقة والقسمة فيكون الامر في ذلك اليه يفعل كيف يشاء وكان ذلك
من خصائصه فرضين بذلك واخترنه على هذا الشرط واختلفوا في انه هل اخرج احدا منهن عن القسم فقال
بعضهم لم يخرج احدا بل كان رسول الله مع ما جعل الله له من ذلك يسوي بينهن في القسم الا سودة فانها
رضيت بترك حقها من القسم وجعل يومها لعايشه وقيل اخرج بعضهن قال ابو رزين لما نزل التخيير
اشفقن ان يطلقهن فقلن يا نبي الله اجعل لنا من مالك ونفسك ما شئت ودعنا على حالنا فنزلت
هذه الاية فارجأ رسول الله صلى الله عليه وسلم بعضهن وآوى اليه بعضهن فكان ممن آوى اليه عايشه
وحفصه وزينب بنت جحش وام حبيبة بنت ابي سفيان فكان يقسم بينهن سواء وارجا منهن خمسا
ام سلمه وميمونه وصفيه وسوده وجويريه فكان يقسم لهن ما شاء وقال ابن عباس ترجي من تشاء منهن
وتؤوي اليك من تشاء اي تطلق من تشاء منهن وتمسك من تشاء وقال الحسن تترك نكاح من شئت
وتنكح من شئت من نساء امتك وقال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خطب امراة لم يكن لغيره خطبتها
حتى يتركها رسول الله وقيل معناه تقبل من تشاء من المؤمنات اللاتي يهبن انفسهن لك فتؤويها
اليك وتترك من تشاء فلا تقبلها روي ان عايشه لما قالت وامراة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبي
قالت اما تستحي المراة ان تهب نفسها لرجل فقيل لعله وهبت لك يعني نزلت هذه الاية ترجي من تشاء

فقالت عايشه يا رسول الله ارى الله يسارع في رضاك قيل تزوج رسول الله ثلث عشر امراة ولا خلاف
انه مات عن تسع منهن قرشيات ومن سائر العرب وقيل لم يتزوج على خديجه حتى ماتت وقيل
طلق امراتين احدهما المستعيذة والاخرى المستيمنة اما المستعيذة فامراة لما ادنى اليها رسول الله
يده امتنعت عليه فطلقها واما الاخرى فامراة يتيمة قال لها اذا راح رسول الله اذا دخل رسول
فقولي له اعوذ بالله منك فظنته من الادب فاستعاذت منه فقال لها عذت بمعاذ الحقي باهلك
وقيل تزوج امراة من غفار فلما نزعت ثيابها راى بها بياضا فقال الحقي باهلك قوله ومن ابتغيت
اي طلبت واردت ان تؤوي اليك امراة ممن عزلتهن عن القسمة فلا جناح عليك لا اثم عليك هذا
بيان ان الارجاء ليس بطلاق فاباح الله عز وجل له ترك القسم لهن حتى ليؤخر من يشاء منهن في نوبتها
ويطا من يشاء من غير نوبتها تفضيلا له على سائر الرجال ذلك ادنى ان تقر اعينهن ولا يحزن اي ذلك
التخيير الذي خيرناك في صحبتهن اقرب الى رضاهن وطيب لانفسهن واقل لحزنهن اذا علمن ان ذلك
من الله عز وجل ويرضين بما آتيتهن اعطيتهن كلهن من تقريب وارجاء وعزل وايواء والله يعلم ما في قلوبكم من
امر النساء والميل الى بعضهن وقيل هذا اشارة الى ما يخطر بقلب من رجالات من الكراهية وبقلب
من آواه من السماحة ليما نكا وان لم يثبت عليها فلوبهن وكان الله عليما حليما لا يحل لك النساء
قراه ابو عمرو ويعقوب لا تحل بالتاء وقراه الآخرون بالياء من بعد يعني من بعد هؤلاء التسع اللاتي
خيرتهن فاخترنك ذلك ان النبي صلى الله عليه وسلم لما خيرهن فاخترن الله ورسوله شكر الله لهن
وحرم عليه النساء سواهن ونهاه عن تطليقهن وعن الاستبدال بهن هذا قول ابن عباس وقتاده
واختلفوا في انه هل ابيح له النساء من بعد قالت عايشه رضي الله عنها ما مات رسول الله صلى الله
عليه وسلم حتى احل له النساء وقال انس مات على التحريم وقيل لابي بن كعب لو مات نساء النبي
اكان يحل له ان يتزوج قال وما يمنعه من ذلك قيل قوله لا يحل لك النساء من بعد قال انما احل الله له
ضربا من النساء فقال يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك ثم قال لا يحل لك النساء من بعد قال
ابو صالح امر ان لا يتزوج اعرابية ولا عربية ويتزوج من نساء قومه من بنات العم والعمة والخال والخالة

ان شاء تمليكها وقال مجاهد معناه لا يحل لك اليهوديات ولا النصرانيات بعد المسلمات ولا ان تبدل
بهن يعني ولا ان تبدل بالمسلمات غيرهن من اليهود والنصارى يقول لا يكون ام المؤمنين يهودية ولا
نصرانية الا ما ملكت يمينك احل له ما ملكت يمينه من الكتابيات ان يتسرى بهن قال الضحاك
معناه ولا ان تبدل بازواجك اللاتي هن في حبالك ازواجا غيرهن بان تطلقهن فتنكح غيرهن فحرم
عليه طلاق النساء اللاتي كن عنده اذ جعلهن امهات المؤمنين وحرمهن على غيره حين اخترنه
فاما نكاح غيرهن فلم يمنع عنه قال ابن زيد كانت العرب في الجاهلية يتبادلون بازواجهم يقول الرجل
للرجل بادلني بامراتك وابادلك بامراتي تنزل لي عن امراتك وانزل لك عن امراتي فانزل الله تعالى ولا ان
تبدل بهن من ازواج يعني تبادل بازواجك غيرك بان تعطيه زوجتك وتاخذ زوجته الا ما ملكت
يمينك لا باس ان تبدل بجاريتك ما شئت فاما الحرائر فلا روى ابو هريرة رضي الله عنه قال دخل
عيينة بن حصن على النبي بغير اذن وعنده عائشة فقال له النبي يا عيينة فاين الاستيذان فقال
يا رسول الله ما استاذنت على رجل من مضر منذ ادركت ثم قال من هذه الحميراء الى جنبك فقال
هذه عائشة ام المؤمنين فقال عيينة افلا انزل لك عن احسن الخلق فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان الله قد حرم ذلك فلما خرج قالت عائشة من هذا يا رسول الله قال هذا احمق مطاع وانه
على ما ترين لسيد قومه قوله ولو اعجبك حسنهن يعني ليس لك ان تطلق احدا من نسائك وتنكح
بدلها اخرى ولو اعجبك جمالها قال ابن عباس يعني اسماء بنت عميس الخثعمية امراة جعفر ابن ابي
طالب فلما استشهد جعفر اراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يخطبها فنهى عن ذلك الا ما ملكت
يمينك قال ابن عباس ملك بعد هولاء مارية وكان الله على كل شيء رقيبا حافظا وفي هذا النهي وتشديد في التحريم
وفي الآية دليل على جواز النظر الى من يريد نكاحها من النساء روى عن جابر قال قال رسول الله اذا خطب
احدكم المراة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل وعن المغيرة بن شعبة قال خطبت
المراة فقال لي النبي هل نظرت اليها قلت لا قال فانظر اليها فانه احرى ان يودم بينكما وعن ابي هريرة ان رجلا
اراد ان يتزوج امراة من الانصار فقال له النبي انظر اليها فان في اعين الانصار شيئا قال الحميدي يعني الصغر

النوبة الثالثه

النوبة الثالثه قوله ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين ذكر تهنيت وبيان
تشريف آن مهتر عالمست وسيد ولد آدم جوهر سعادت عنصر سيادت قبله اقبال وكعبه آمال
محمد مصطفی شرف رسالت او بازل بسته وعز دولت او با ابد پیوسته منبر ومحراب بنام او آراسته ارکان
دین وقواعد عقاید ببیان وتبیان او مهد شده مهتری که ظاهر او همه راحت بود باطن او ملاحت بود
عبارت او فصاحت بود سیرت او بحت بود جان او از نور عزت بود درد او غیرت بود در آین او شریعت بود
خلعت او شفاعت بود هر چند نام پدری از وی منفک است اما از همه پدران وعزیزان مشفق تر قال صلی الله
علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولده گفت من شفقت او بر است شفقت پدر با فرزند بود ولیکن
پدر بامت بخواهد او ازینجا که در حکم ازل رفته بود وقضاء ربانی وتقدیر الهی سابق شده که روز رستاخیز
در آن انجمن کبری وعرصه عظمی که سرا پرده قهاری بزنند وبساط عظمت بگسترانند وترازوی عدل
بیاویزند ونشان عذاب از حجاب بیرون آید جانها بحنجره ها رسد زبانها فصیح گنگ گردد دعوی ها
همه باطل شود نسبها بریده گردد پدران از فرزندان بگریزند چنانکه رب العالمین میفرماید یوم یفر المرء
من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه آدم که ابو البشر بود پیش آید ودست نیاز وتضرع دارد ونالد وگوید
بار خدایا آدم را بگذار وبا فرزندان تو دانی نوح همین گوید ابراهیم وموسی وعیسی ودیگر پیغامبران همچنین
همین گویند از سیاست وهیبت سلطنت ودیگر قیامت همه بیکبار در آیند وبخود درمانند وبا فرزندان
بنپردازند نفسی نفسی گویند خداوندا ما را نجات ده وبا فرزندان هر چه خواهی کن مصطفی عربی هنر
هاشمی رسول مدنی در آن انجمن کبری وعرصه عظمی روی نیاز بر خاک نهاده وگیسوی مشکین
برکه بر دست گرفته زبان رحمت وشفقت گشاده گوید بار خدایا امت من چاره من سستی علیجان ورا
طاقت عذاب وعقاب تو ندارند بر ایشان ببخشای ورحمت کن وبا من هر چه خواهی کن بحکم آنکه در ازل
دانسته بود که آن روز از فرزند ان کوی نخواهد اید وامت بخواهد تا او ایشان بگرید وانعم ایشان شفاعت کند
لطیفه دیگر شنو اور ابدر نخواندم اگر پدر بودی گواه پدر بر پسر را قبول نکند در شرع وسید صلوات الله
علیه روز قیامت بر امت گواهی دهد وذلک قوله عز وجل لتکونوا شهداء علی الناس ویکون

ارسول علیکم شهیدا یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا منهم این آیه آنست اندروی بشارت عیسی
خلوات بر محبان الله تعالی زیرا که مصطفی صلوات الله علیه فرموده من احب شیئا اکثر ذکره نشان
دوستی ذکر بسیار است ودوستی بگذارد که زبان از ذکر بیاساید یا دل از مهر خالی ماند بر طریقت گفته اند که
دوستی هر شناخت ودوستی این بدل وجان وآیین جهانست یک زرق وبود نبود دوست
همراز دهانت بلطیفه الهی تابی یاد دوستی اوشتر انجانت یک نفس وصحبت دوستی لذت
جاودانت هر که آن بندد که بی آن آنکت این جهه کار است که هر نام ونشانست شغل بندد است وان
بند نهایت بندد از آن نطاقت ویان ماران او که طالب آنکت بالله که در میان آنکی ما دانت
بیت اد دوستان آنچه بود ما از کل مغربی بود هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی اله
تحیتهم یوم یلقونه سلام پاداش ایشان در دوستی دولت خانه ابد رسد تلیمر ودرنات از پای عطف
ریختند بر لطف باران که هر دین نخود شید وصال ان شرق یافت یا بان شود دین دل وجان بود
بگران شود درجه است که تملاء لا بصار من النظر فی وجهه وتجده ثم کما یجد شار الرجل حلیسه آنکه دین
کاور او ببلاحظه غیر او کی برداند آنجا که مار از صحبت یافت یا آب وخاک چند سازد خوی که ده
در حضرت عزت منزلت چند بتابد دلها بر شهود خوش وغربت عمی چو نهر آرد بیت
اندرین عالم غریبی زان همی گردی ملول تا از خدا یا بلال گفت یابد بر ملا تحیتهم یوم یلقونه
سلام این نواخت ومنزلت این دولت بی نهایت وتاکی ناسنات کار ورنان صفات هستی
خود حد است هر چه صفات خودیست همه بندست وهر چه بندست همه رنگ است وهر چه
رنگست در راه جوانمردان زنگست بیت الکی کز عالم از رنگ نگاشت رنگ من ونگار
ای نکاشت خود راچه نکاری ای مسکین خود نکاری را قدری نیست خود راچه آرایی خود آرایی را
روایی نیست بگذار تا او زینه فی قلوبکم بی تو ترا بیارآید با بگذار تا یحبهم ویحبونه بی تو ترا بسند
پیر طریقت گفت ای کار ایکنه از خود ما که دیم بادیم ودر پیشیناست ودل یاد دوست نخستین
هر که در راه کوی حجی دارد ما نه که چنین است دیدار دوست جان آیینست دل جان برآید دیده دید

دوستی

دوستی دوست یا ایها النبی ای مهتر عالم ای سید ولد آدم ای فخر عرب وعجم ای نواخته لطف قدم
ای منبع جود وکرم ای در زمین مقدم ودر آسمان محترم مهتری که بیان او نظم عقد نجات برهان او
حل عقد مشکلات کتاب او منشور سعادت کمال او دستور کرامات لفظ او سایه مکرمات لحظ
او بر آینه حسنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات انا ارسلناک ما که در الهیت یکتاییم در ذات
بی همتاییم در ذات وصفات از خلق جداییم متصف بکبریاییم خالق زمین وسماییم پناه هر گدا وبا
هر آشناییم با سر از خلق داناییم بر اعمال همه گواهیم انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا ترا فرستادیم تا خلق
را آشنا یا انوار از لطف ما خبر دهی که نواختها ونگار فراهم نمایی که بر حمتها نهد دوستان ازینار تبشیر
کسوی سعادت بر اعا ایشان می آرایند دشمنان را بیم دهی که نه زاند دوزخ بر اعا ایشان می تابند وسراجا
منیرا ای مهتر آفتاب چراغ آسمانست تو چراغ زمینی آفتاب چراغ دنیاست تو چراغ دینی آفتاب
چراغ فلکست تو چراغ ملکی آفتاب چراغ آب وگل است تو چراغ جان ودلی آفتاب چراغ این
جهانست تو چراغ این جهان وآن جهانی ای آدم هر چند تو سر جوهر اصفیایی وعنوان صحیفه انبیایی
لیکن یا محمد هم چون تو آیی که قد ورد نهی یخطایی که اهبطوا منها جمیعا واورد سوم این ورد دات
کاسری بعبده لیلا ای نوح هر چند تو شیخ انبیایی ودر مهد نبوت مستجاب الدعایی تو طاقت صحبت
محمد چون داری که تو سرا سیمه ای دعی که ولا تسئلن ما لیس لک به علم وا ودست آموز لطف
کرو لسوف یعطیک ربک فترضی ای خلیل هر چند تو پیشوای ملتی وطراز حله خلتی لیکن یا محمد
برابری نتوانی کرد که تو در تو لد عای بهمی که بی اضله کی بهم واو در نوای عصمت که لیظهره علی
الدین کله ای موسی کلیم هر چند تو مراد ونجاتی ومصطنع لطف یزدانی با محمد متاومت چون توانی کرد
که تو محجوب این صرف که لن ترانی واو محو این شربت که الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء وذکر
وبشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا یا محمد مومنان را بشارت ده که ایشان را نزدیک ما نیک
نیکوست وکرامت بی نهایت وفضل تمام در ای الجنات سائل را عطیت مجتهد را معونت شاکر
را زیادت مطیع را ثواب عاصی را آفات نادم را رحمت محب را کرامت بشارت ده ایشان را که حق کریم

ایشان را عجب شان بود هم پسندیدم تا پیشتر نهایتها رسیدم بین را به بی نیازی خود چنانکه بود
و رکیب برشان ده ایشان را که ابتدا بدام بود ... باران ... و دان متصل
با مایان نه جدا ما کان بشارت ده که اگر کوهی با کوه بیارات فضل ... از آن پیش است
هر کار کنند در هر حال انبساط خوش است این همه پیوندی از فضل کرامت نه فضل کبیر خود خاست
بی کرانست و واحق دیگر عیش روحانی و با صدم از ... نهانی و در ستایش جاودانی ... آمیخته
جاوید ... و عاد تحته ... یافت ... کشته ... که هست طلب ... یافته ... ماندن
شماع وجود عبادت نمی تواند در آتش مهر میسوزد و از ناز با نمی بر دارد بزبان حال میگوید
در آتش عشق جان همی عود کنم جان زین نقد ... من هیچ وجود کنم جوز بالت بوخت عشق تو جانها
صد جان دگر بحیله موجود کنم النوبة الاولى يا أيها الذين آمنوا ای گروه گرویدگان لا تدخلوا بيوت النبي
در خانهای پیغمبر در مروید إلا أن يؤذن لكم إلى طعام مگر شما را اذن دهند و بخوانند بطعامی غير ناظرين إناه
نه چنانکه در روید و نشیند تا محل طعام خوردن آید ولكن إذا دعيتم فادخلوا و لیکن چون شما را بخوانند در
شوید فإذا طعمتم فانتشروا و چون طعام خورده بر اکنده شوید ولا مستأنسين لحديث و با هم حدیث داشتن
و سخن کردن انس مگیرید إن ذلكم كان يؤذي النبي که آن هست که پیغمبر را میرنجانید فيستحيي منكم و حال
آنکه او از شرم میدارد شما والله لا يستحيي من الحق و خدای تعالی از سخن راست با شما کردن شرم نمی آید
وإذا سألتموهن متاعا و هر گاه که از ایشان چیزی خواهند فاسألوهن من وراء حجاب بس از پس پرده خواهید ذلكم
أطهر این شما را پاکتر است لقلوبكم وقلوبهن دلهای شما را و دلهای ایشان را وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله
و روا نیست شما را که رسول خدا را برنجانید ولا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبدا و نه زنان وی را بزنی خواهید
پس از وی هرگز إن ذلكم كان عند الله عظيما آن نزدیک خدای کاری بزرگست إن تبدوا شيئا أو تخفوه
اگر پیدا کنید چیزی را یا پنهان دارید فإن الله كان بكل شيء عليما بدرستیکه خدای تعالی
بهمه چیزها داناست لا جناح عليهن تنگی نیست بر زنان في آبائهن در نانمودن روی خویش و شنوانیدن
آواز خویش بر پدران خویش را ولا أبنائهن ولا إخوانهن نه بر پسران خویش را و نه برادران خویش را ولا أبناء إخوانهن

و نه بر پسران برادران خویش را ولا أبناء أخواتهن و نه بر پسران خواهران خویش را ولا نسائهن و نه زنان هم دین
خویش را ولا ما ملكت أيمانهن و نه بندگان خویش را واتقين الله و از خشم و عذاب خدای تعالی بپرهیزید
إن الله كان على كل شيء شهيدا بدرستیکه الله تعالی بر همه چیز گواهست و آن داناست إن الله
وملائكته يصلون على النبي الله تعالی و فرشتگان درود میفرستند بر پیغمبر يا أيها الذين آمنوا ای گروه
گرویدگان صلوا عليه درود دهید و او بر پیغمبر وسلموا تسليما و سلام کنید او را سلام کردنی نیکو إن
الذين يؤذون الله ورسوله ایشان که میرنجانند خدای را و رسول او را لعنهم الله في الدنيا والآخرة لعنت کرد خدای
تعالی ایشان را در دنیا و آخرت ایشان را دور کرد از پسند و نواخت وأعد لهم عذابا مهينا و آماده کرد
مر ایشان را عذابی خوار کننده والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات و ایشان که میرنجانند مردان مؤمن و زنان مؤمنات را
بغير ما اكتسبوا بی گناهی که کردند فقد احتملوا بهتانا وإثما مبينا در گردن خویش کردند دروغی و بزهی
و بزه آشکارا يا أيها النبي ای پیغمبر قل لأزواجك بگوی مر زنان خویش را وبناتك و دختران
خویش را ونساء المؤمنين و زنان مؤمنان را يدنين عليهن من جلابيبهن تا فرو گذارند نزدیک بروی ها
خویش چادرها خویش را ذلك أدنى أن يعرفن آن نزدیکتر است بآنکه ایشان را بشناسند که آزاد
زنانند نه بندگانند فلا يؤذين و ایشان را نرنجانند وكان الله غفورا رحيما و الله تعالی آمرزگار است
و بخشاینده لئن لم ينته المنافقون اگر باز نشوند این منافقان والذين في قلوبهم مرض و ایشان که در
دلهای ایشان بیماری کفر و نفاقست والمرجفون في المدينة و دروغ زنان در مدینه لنغرينك
بهم ترا بر ایشان آغالیم و بر ایشان انگیزانیم ثم لا يجاورونك فيها پس همسایگی تو نکنند در مدینه
إلا قليلا مگر اندکی ملعونين رانده و نفرین کرده اند أينما ثقفوا هر جا که یابید ایشان را أخذوا بگیرید
شان وقتلوا تقتيلا و بکشید کشتنی همه سنة الله في الذين خلوا من قبل سنت نهاد الله تعالی
در ایشان که از پیش بودند ولن تجد لسنة الله تبديلا و نهاد الله تعالی بدل نکند يسألك الناس
عن الساعة مردمان ترا از روز رستاخیز میپرسند که کی خواهد بود قل إنما علمها عند الله بگوی که
علم دانستن آن نزدیک الله تعالی است وما يدريك و چه چیز ترا دانا کرد و دانستن آن لعل الساعة

تكون قريبا مگر که رستاخیز نزدیکست إن الله لعن الكافرين الله تعالی نفرین و دوری کرد از کافران وأعد
لهم سعيرا و آماده ساخت ایشان را آتشی جاویدی خالدين فيها أبدا همیشه در آن آتش جاوید باشند لا يجدون
وليا ولا نصيرا نیابند در آتش دوستی و نه نصرت کننده يوم تقلب وجوههم في النار روزی که بگردانند رویهای ایشان در
آتش میگویند يا ليتنا أطعنا الله ای کاشکی ما فرمان خدای را ببردیم وأطعنا
الرسولا و فرمان رسول ببردیم وقالوا ربنا و گویند ای خداوند ما إنا أطعنا سادتنا وكبراءنا فرمان بردیم
مهتران و بزرگان خویش را فأضلونا السبيلا و ما را از راه ببردند و از راه گم کردند ربنا آتهم ضعفين
من العذاب ای پروردگار ما ایشان را عذاب دو بار ده والعنهم لعنا كبيرا و ایشان را نفرین کن بزرگ يا أيها
الذين آمنوا ای گروه گرویدگان لا تكونوا كالذين آذوا موسى مباشید همچون ایشان که موسی را رنجانیدند
فبرأه الله مما قالوا الله تعالی او را پاک کرد از آنچه گفتند وكان عند الله وجيها و بود موسی نزد الله تعالی
روی شناس و شکوهمند يا أيها الذين آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بپرهیزید از عذاب و خشم خدای
وقولوا قولا سديدا و گوئید گفتنی سخنی که درست راست يصلح لكم أعمالكم تا با صلاح آورد
شما را اعمال شما و کار شما ويغفر لكم ذنوبكم و بیامرزد گناهان شما را ومن يطع الله ورسوله و هر که خدا و رسول را
فرمان برد فقد فاز فوزا عظيما بدرستیکه رستگاری یافت رستگاری بزرگ إنا عرضنا الأمانة ما عرضه
کردیم امانت دین على السماوات والأرض والجبال بر آسمانها و زمینها و بر کوه فأبين أن يحملنها باز زدند از برداشتن
آن وأشفقن منها و ترسیدند از آن و نالیدند از آن وحملها الإنسان و آدمی برداشت و آزاد کرد که در خود گرفت
و برداشت إنه كان ظلوما جهولا بدرستیکه آدمی نادانست و ستمکار بر خود ليعذب الله المنافقين والمنافقات
تا عذاب کند الله تعالی زنان منافق و مردان منافق والمشركين والمشركات و انبازگیرندگان مردان و زنان
ويتوب الله على المؤمنين والمؤمنات و توبه دهد الله تعالی توبه مؤمنان از مردان و زنان وكان الله غفورا رحيما
و الله تعالی آمرزگار است و مهربان همیشه النوبة الثانية يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا الآية سبب
این نهی و نزول این آیه آن بود که رسول خدا صلی الله علیه ولیمه ساخت از بهر زینب که بجبال نکاح
بود و جمعی بسیار را بیاورد در آن انجمن حاضر ... انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند

رسول

رسول خدا مرا فرمود که برو و هر که را بینی از یاران بخوان رفتم و هر که را دیدم آوردم یاران جوق جوق می آمدند
و باز میگشتند تا گفتم یا رسول الله ما احدا نمی یابم که او را بخوانیم ... طعام خورده
شد قوم متفرق گشتند سه کس در خانه رسول الله ماندند و دراز نشستند و از سخن های در پیوستند
و سه کس نشستند تا دیری گذشت رسول خدا میخواست که ایشان برخیزند و شرم میداشت که بگوید و سه
برشان خانه بیرون شد و تا خانه عایشه رفت و باز آمد و انتظار برخاستن ایشان میکشید در آن
حال جبرئیل امین آمد و این آیه آورد تا آنجا که گفت والله لا يستحيي من الحق رسول خدا آیه بر ایشان
خواند ایشان برخاستند و بیرون شدند ابن عباس گفت این آیه در حق قومی مسلمانان نازل گشت که بخانه رسول میشدند
و انتظار طعام می بردند و پیش از رسیدن طعام در خانه می نشستند تا طعام برسید رسول الله را
این سخن گران بود و شرم میداشت که ایشان را از آن منع کند تا این آیه فرود آمد که يا أيها الذين آمنوا لا
تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم إلى طعام أي إلا أن تدعوا إلى طعام فيؤذن لكم فتأكلوه غير ناظرين
إناه غير منتظرين حين نضجه وإدراكه يقال أنى يأني إنى مثل قلى يقلي قلى ومعى معى وإنى أناء ممدود
مثل الآلاء والأمعاء ... الحميم إذا انتهى حره ... يقال كذا إذا حان وفيه لغتان أنى يأني وآن يئين
مثل حان يحين ولكن إذا دعيتم فادخلوا فإذا طعمتم أي أكلتم فانتشروا واخرجوا من منزله ولا
مستأنسين لحديث أي ولا طالبين الأنس لحديث وعطفه مخفوض مردود على قوله غير ناظرين إناه ولا
مستأنسين لحديثكم إن ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي منكم والله لا يستحيي من الحق أي لا يترك
تأديبكم وبيان الحق حياء روي أن إسماعيل بن أبي حكيم قرئ بين يديه هذه الآية فقال هذا أدب أدب الله
به الثقلاء وقال ابن عائشة حسبك في الثقلاء أن الله تعالى لم يحتملهم وقال فإذا طعمتم فانتشروا
وإذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب عمر بن الخطاب بعهد رسول الله بر گذشت رسول
او دید که با زنان خویش در مسجد نشسته بود با زنان رسول گفت احتجبن فإن لكن على النساء فضلا
كما أن لزوجكن على الرجال الفضل از مردان اجنبی در حجاب باشید که شما را بر زنان است فضل است
و از وی همچنانکه شوهر شما را فضلست بر آدمیان و عالمیان بروایتی دیگر زینب گفت یا ابن الخطاب

انك تمار علينا والوحي ينزل في بيوتنا وروى انه مرت يهي بر باب حجره ها وحال انكه دحيه
در خانه ما نازل مبشود مصفا كرحي تعالى اين سعي را خواهد خود بيان نمايد و حاجت بگفتن تو باشد
نادان گفت دكو بود در روفق قول عمر آيه حجاب فرود آمد و امر اسالتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء
حجاب ذلكم اطهر لقلوبكم وقلوبهن بعد از آيه حجاب هيچكس را مجال آن نبودي كه در خانه زنان
رسول الله كه يپي اكه نقاب بودي يا بي نقاب عمر بن الخطاب بعد از ان وافقت ربي
وافقني ربي في ثلثة قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابرهيم مصلى فانزل الله واتخذوا من مقام
ابرهيم مصلى قلت يا رسول الله انه يدخل عليك البر والفاجر فلو امرت امهات المؤمنين بالحجاب
فانزل الله آية الحجاب قال وبلغني بعض ما رسول الله نساءه قال فدخلت عليهن فجعلت استقريهن
واحدة واحدة قلت والله لتنتهين او ليبدلنه الله ازواجا خيرا منكن حتى اتيت على زينب فقالت
يا عمر اما كان في رسول الله ما يعظ نساءه حتى تعظهن انت فخرجت فانزل الله تعالى عسى ربه
ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن الآية وعن مجاهد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يطعم ومعه بعض
اصحابه فاصابت يد رجل منهم يد عايشه وكانت معهم فكره النبي ذلك فنزلت آية الحجاب قال اني
كنت ادخل على رسول الله بغير اذن فجئت يوما لادخل فقال مكانك يا بني قد حدث بعدك ان لا يدخل
علينا الا باذن ذلكم اطهر لقلوبكم وقلوبهن من الريب وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله في كل اذاه
في شي من الاشياء ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدا هو انه اذا دخل بهن وتزوج رجل من المؤمنين
امرأة كان تزوج بها رسول الله صلى الله عليه وسلم وطلقها ولم يكن دخل بها فاراد عمر ان يثبت له فاقام
الرجل البينة على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن دخل بها فذكر ان عمر حلق راسه ولحيته
وروى معمر عن الزهري ان العالية بنت ظبيان التي طلق النبي صلى الله عليه وسلم تزوجت رجلا
وولدت له وذلك قبل تحريم ازواج النبي على الناس واما حفصه بنت عمر فان رسول الله طلقها ثم جاء
جبرئيل فقال له ان ربك يقرئك السلام ويقول ان حفصه صوامة قوامة وانها زوجتك في
الجنة فراجعها ان ذلكم كان عند الله عظيما هذا الوعيد لازم على من يؤذي رسول الله وعلى من يريد

ان ينكح احدا من ازواجه من بعده وكان رجل قال ان مات رسول الله صلى الله عليه وسلم نكحت عايشه
قال مقاتل بن سليمن هو طلحه بن عبيد الله ان تبدوا شيئا او تخفوه فان الله كان بكل شيء عليما
كا زهد او عيد للرجل الذي تمنى نكاح عايشه ولما نزلت آية الحجاب قال الآباء والابناء والاقارب
وعن ايضا نكلمهن من وراء حجاب فانزل الله عز وجل لا جناح عليهن في آبائهن ولا ابنائهن
في ترك الاحتجاب عن هؤلاء وقال مجاهد في وضع جلابيبهن عندهم قوله ولا نسائهن يعني نساء
المسلمات حتى لا يجوز للكتابيات الدخول عليهن والتكشف عندهن وقيل هو عام في المسلمات
والكتابيات وانما قال ولا نسائهن لانهن من اجناسهن ولم يذكر العم والخال لانهما داخلان في الآباء
قد عد الله تعالى العم ابا والخاله اما في القرآن ولا ما ملكت ايمانهن اختلفوا في ان عبد المراه هل
يكون محرما لها ام لا فقال قوم يكون محرما لها لقوله عز وجل وما ملكت ايمانهن فقال قوم هو كالاجانب
والمراد من الآية الاماء دون العبيد واتقين الله ان يراكن غير هؤلاء ان الله كان على كل شيء من الاعمال
العباد شهيدا ان الله وملائكته يصلون على النبي قال ابن عباس معناه ان الله يرحم النبي وثنى عليه
والملائكة يدعون له ويستغفرون له قال ابو العاليه صلوة الله ثناؤه عليه عند الملائكة وصلوة الملائكة
الدعاء يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما اين امريست مطلق كاست دا وجوب بدرود
دادن روی و سلام کردن بروی سلام آنست که مؤمنان در تشهد نماز میگویند سلام علیك ایها
النبي ورحمة الله وبركاته درود آنست که میگویند در آخر نماز که اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما
صليت على ابرهيم وآل ابرهيم قال كعب بن عجره سالنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلنا يا رسول الله
كيف الصلوة عليكم اهل البيت فان الله قد علمنا كيف نسلم قال قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل
محمد كما صليت على ابرهيم وآل ابرهيم اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابرهيم وآل ابرهيم
وعن ابي حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله كيف نصلي عليك فقال رسول الله قولوا اللهم صل
على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابرهيم وبارك على محمد وازواجه كما باركت على ابرهيم انك
حميد مجيد وعن ابي سعيد الخدري قال قلنا يا رسول الله هذا السلام عليك قد علمنا فكيف الصلوة

قال قولوا اللهم صل على محمد عبدك ورسولك كما صليت على ابرهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على
ابرهيم وآل ابرهيم وعن عبد الله بن مسعود قال اذا صليتم على النبي فاحسنوا الصلوة عليه فانكم لا تدرون
لعل ذلك يعرض عليه قالوا فعلمنا قال قولوا اللهم اجعل صلواتك ورحمتك وبركاتك على سيد المرسلين
وامام المتقين وخاتم النبيين محمد عبدك ورسولك امام الخير وقائد الخير ورسول الرحمة اللهم
ابعثه مقاما محمودا يغبطه به الاولون والآخرون اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابرهيم
وعلى آل ابرهيم انك حميد مجيد وقال صلى الله عليه وسلم حيوتي خير لكم تحدثون ويحدث لكم ووفاتي
خير لكم تعرض علي اعمالكم فما كانت من حسنة حمدت الله عليها وما كانت من سيئة استغفرت الله
لكم فاذا صليتم علي فاحسنوا على الصلوة فانكم تعرضون علي باسمائكم واسماء آبائكم وعشايركم واعمالكم
وقال صلى الله عليه وسلم صلوا علي اينما كنتم من الارض فان صلوتكم تبلغني وعن ابن عباس قال ليس
احد من امة محمد يسلم عليه ويصلي عليه الا بلغه فلان يسلم عليك ويصلي عليك قال يزيد الرقاشي
ملك موكل بمن صلى على النبي صلى الله عليه احد قال يصلي عليك من امتك فلان ابن فلان وعن اوس
بن اوس الثقفي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا علي الصلوة في يوم الجمعة فان صلوتكم
معروضة علي قالوا يا رسول الله كيف تعرض عليك وقد ارمت يعني بليت قال ان الله حرم على الارض
ان تاكل اجسام الانبياء وعن ابي هريره ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من احد يسلم علي الا رد الله
الي روحي حتى ارد عليه السلم قال والذي نفسي بيده ما منكم احد يسلم علي اذا مات الا جاءني جبرئيل
فقال يا محمد هذا فلان ابن فلان يقرء عليك السلام فاقول وعليه السلام ورحمة الله وبركاته وفي رواية اخرى قال يا محمد صلى
عليك فلان كذا وكذا قال فيصلي الرب على ذلك الرجل بكل واحدة عشرا وعن عبد الرحمن بن عوف
قال قال رسول الله لقيت جبرئيل فبشرني ان الله تبارك وتعالى يقول من صلى عليك صليت عليه
ومن سلم عليك سلمت عليه فسجدت لله شكرا وعن سعيد بن عمير الانصاري عن ابيه وكان بدريا عن النبي
قال ما صلى علي عبد من امتي صلوة صادقا بها من قبل نفسه الا صلى الله عليه بها عشر صلوات وكتب له

بها عشر حسنات ورفعه بها عشر درجات ومحا عنه بها عشر خطيات قوله يا ايها الذين آمنوا صلوا
عليه اي ادعوا له بالرحمة وسلموا تسليما اي حيوه بتحية الاسلام ان الذين يؤذون الله ورسوله
لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا معنى آيه آنست كه ايشان كه سرنجات خدا را
او را الله تعالى با ايشان لعنت كه در دو جهان ابن عباس گفت ايشان سه قوم اند كه ايذاء الله تعالى
خواستند جهودان و ترسايان و مشركان جهودان گفتند عزير ابن الله يد الله مغلولة ان الله فقير و نحن
اغنياء ترسايان گفتند المسيح ابن الله ثالث ثلاثه مشركان گفتند الملائكة بنات الله و
الاصنام شركاؤه بيامت كه رسول خدا گفت از حكايت كه كرد كه رجل ذكر ربي عز وجل يشتمني ابن آدم يقول اتخذ
ولدا وانا الاحد الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وقال تعالى يؤذيني ابن آدم يسب الدهر
وانا الدهر بيدي الامر اقلب الليل والنهار وعكرمه گفت اصحاب تصاوير ند خلقتي وصورتي كه
العالمين با ويند آن منفرد است از جميع موجودات ومخلوقات وجز بقيه رست الخلق وجود آن ممكن
نيست ايشان بتي منكر ميخواهند كه مثل آن در وجود آرند مصطفى فرموده لعنه الله المصورين
وقال عليه السلم يقول الله تعالى ومن اظلم ممن ذهب يخلق كخلقي فليخلقوا ذرة وليخلقوا حبة وشعيرة
وكفته اند محقق است كه ايذا الله يعني الحاد بود در اسماء و صفات الله كقوله تعالى وذروا الذين يلحدون
في اسمائه وكفته اند دراين آيه اضمار است يعني يؤذون اولياء الله فحذف المضاف واقيم المضاف
اليه مقامه كقوله واسئل القرية اي اهل القرية سياق اين سخن بر عادت خلق و تعريف ايشان است
ورنه جناب جبروت احديت و دركاه ملكوت عزت مقدس است ومنزه از انكه خلق بوي
اذا رسانند يا خود كسي را رسد كه اين انديشه كند وقوله اما اذى رسول انست كه ادا آنست
كه در بدايت اسلام دندان مبارك وي بشكستند و او را اي دند و چنانكه خاك بر روي مبارك پاشيدند و
نجاست بر وي بيفگندند واو را ساحر وكاهن ومجنون وشاعر ميخواندند عبد الله بن مسعود
روايت كند كه رسول خدا را ديدم كه در مسجد الحرام در نماز بود و سر بسجود نهاده كه كافري پليد
و شكنبه بنجاست شتر بياورد و بر كتف مبارك وي افكند رسول الله همچنان در سجود بود تا حضرت

سر نهاده و سر از سجده برنداشته تا زنان فاطمه زهرا رضی الله عنها خبر شد بیامد و آن نجاست
از کتف مبارک وی برداشت روی بقوم قریش آورده آنچه سزای ایشان بود با ایشان گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم چون نماز تمام فرمود روی مبارک سوی آسمان کرده فرمود اللهم علیک
بقریش اللهم علیک بعمرو بن هشام وعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة وولید بن عتبة وامیة بن خلف
وعقبة بن ابی معیط راوی ابو جهل بن هشام عبدالله بن مسعود گفت بآن خدایی که وحدانیت وفردانیت
صفت اوست که این جماعت را تمام دیدم که روز بدر همه در معرکه کشته شده بودند و بچاه بدر
انداخته و رسول فرمود اتبع اصحاب القلیب لعنة وعن عائشة رضی الله عنها قالت یا رسول الله
هل اتی علیک یوم کان اشد من یوم احد فقال لقد لقیت من قومک وکان اشد ما لقیت منهم یوم
العقبة اذ عرضت نفسی علی ابن عبد یالیل بن عبد کلال فلم یجبنی الی ما اردت فانطلقت وانا
مهموم علی وجهی فلم استفق الا بقرن الثعالب فرفعت راسی فاذا انا بسحابة قد اظلتنی فنظرت
فاذا فیها جبرئیل فنادانی فقال ان الله سمع قول قومک وما ردوا علیک وقد بعث الیک ملک الجبال
لتامره بما شئت فیهم قال فنادانی ملک الجبال وسلم علی ثم قال یا محمد ان الله قد سمع قول قومک
وانا ملک الجبال وقد بعثنی ربک الیک لتامرنی بامرک ان شئت ان اطبق علیهم الاخشبین فقال
رسول الله ارجو ان یخرج الله من اصلابهم من یعبد الله وحده لا یشرک به شیئا والذین یؤذون
المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا ای بغیر جرم منهم ما اکتسبوا ای بغیر ان عملوا ما اوجب اذاهم
فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا قال مقاتل نزلت فی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه وذلک
ان ناسا من المنافقین کانوا یؤذونه وقال نزلت فی شان عائشة وفی بعض الاخبار ایاکم واذی
المؤمن فانه حبیب ربه احب الله فاحبه وغضب لربه فغضب الله له وان الله یحوطه ویؤذی
من یؤذیه ضحاک وکلبی گفته اند این آیه در شان قومی از منافقان فرود آمد زنان ایشان وقلیل که شب
بیرون آمدندی و در کوچها معبر براه کنیزکان که بطلب آب بیرون آمده بودندی یا بتقاضای حاجت
و تعرض بآن کنیزکان میکردند و بسا از ایشان آزاد زنان نیز میبود که از تعرض منافقان تنک دلی

میشدند که آن منافقان در طلب کنیزکان بر می خاستند اما آزاد زنان و کنیزکان را هم باز نمی شناختند که کسی
ایشان یکسان بود آزاد زنان این قصه را با شوهران خویش در میان نهادند و ایشان حکایت کرده
شوهران بعرض رسول الله رسانیدند رب العالمین در حق ایشان این آیه فرستاد بعن آزاد زنان را امر کرد
که بمشابهت کنیزکان روی کشاده از خانه بیرون نیایند ایشان را فرمود تا کلیمهای سیاه در سر کشیدند
و چادرها در سر نهاده خود را بپوشیدند و در حق ایشان این آیه فرستاد که یا ایها النبی قل لازواجک وبناتک
ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن جمع الجلباب وهو الملاءة التی تشتمل بها المرأة فوق الدرع
والخمار ای یرخینها علیهن ومن لاحقهن یتقنعن بها ویغطین رؤسهن ووجوههن الا عینا واحدة
ذلک ادنی ان یعرفن انهن حرائر فلا یؤذین ولا یتعرض لهن وکان الله غفورا لما سلف من ترک التستر
رحیما بهن اذ سترهن وصانهن قال انس مرت جاریة بعمر بن الخطاب متقنعة فعلاها بالدرة
وقال یا لکاع اتشبهین بالحرائر القی القناع لئن لم ینته المنافقون عن نفاقهم والذین فی قلوبهم مرض
ای فجور یعنی الزناة والمرجفون فی المدینة بالکذب والباطل المرجف الکذاب قومی منافقان بودند
در مدینه ارجیفها باطل بیکشیدند ودروغها میساختند ودر حق غازیان و لشکر اسلام خبرها
غیر واقع میرسانیدند که ایشان را بکشتند یا دشمنان منهزم شدند و دشمنان زور کردند تا این چنین
خبرها میکشیدند تا در حق ایشان این آیه آمد وقال الکلبی کانوا یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا
ویفشوا الاخبار لنغرینک بهم ای لنحرشنک بهم ولنسلطنک علیهم حتی تقتلهم وتخلی عنهم المدینة قال
محمد بن سیرین فلم ینتهوا ولم یغر الله بهم والعفو عن الوعید جائز لا یدخل فی الخلف ثم لا یجاورونک فیها
ای لا یساکنونک فی المدینة الا قلیلا الا زمانا قلیلا ملعونین ای مطرودین اینما ثقفوا وجدوا ادرکوا
اخذوا وقتلوا تقتیلا ای الحکم فیهم هذا علی جهة الامر سنة الله ای کسنة الله فی الذین خلوا من قبل من المنافقین
والذین ضلوا مثل ضلالهم ولن تجد لسنة الله تبدیلا لا یبدلها فانها لا یتبدل فی الزنادقة اهل
کل ملة فی الدنیا قوله یسئلک الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله وما یدریک لعل الساعة
ای شی یعلمک امر الساعة ومتی یکون قیامها ای انت لا تعرفه لعل الساعة تکون قریبا ان الله لعن الکافرین

واعد لهم سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا ولا نصیرا یوم تقلب وجوههم فی النار ظهرا لبطن
حین یسحبون علیها یقولون یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا فی الدنیا الالف فی آخر الرسولا
وشبهها فی السبیلا والظنونا آیات السورة الف والعرب تحفظ هذا فی خطبها واشعارها وقالوا ربنا
انا اطعنا سادتنا قرأ ابن عامر ویعقوب ساداتنا بکسر التاء والالف قبلها علی جمع الجمع وکبراءنا فاضلونا
السبیلا ربنا آتهم ضعفین من العذاب ای ضعفی عذاب غیرهم والعنهم لعنا کبیرا قرأ عاصم بالباء
والباقون بالثاء لقوله اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وهذا ابن مهد المکی
ای مرة بعد مرة محمد بن ابی السری که وی بود از جمله نیکان وصالحان گفت بخواب بودم که در
مسجد عسقلان شخصی قرآن میخواند تا بجا رسید که والعنهم لعنا کبیرا من گفتم کثیرا وی گفت کبیرا بان
نگریستم رسول خدا را دیدم در میان مسجد که قصد منار داشت در خدمت وی رفتم و گفتم السلام
علیک یا رسول الله استغفر لی رسول الله روی از من بگردانید باز از جانب راست وی درآمدم
و گفتم استغفر لی یا رسول الله بهر من آمرزش خواه دیگرباره اعراض فرمود در برابر وجه مبارکش
ایستادم و گفتم یا رسول الله سفیان بن عیینه مرا خبر کرد از محمد بن المنکدر واو از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما
که هرگز کسی چیزی از تو نخواست که فرمودی لا که یعنی سؤال من جواب داده نیکی و مرا جواب نمی فرمایی
و محروم میکردانی گفتم رسول الله تبسمی فرمود آنگاه گفت اللهم اغفر له پس گفتم یا رسول الله
میان من و این مرد خلاف است او میگوید که والعنهم لعنا کبیرا ومن میگویم کثیرا گویا رسول الله جواب
رساندم بیشتر وی فرمود کثیرا کثیرا یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله
مما قالوا ای طهره الله مما قالوا وکان عند الله وجیها ای کریما ذا جاه وقدر وقال ابن عباس کان
حظیا عند الله لا یسئل شیئا الا اعطاه وقال الحسن کان مستجاب الدعوة بجای مستحق واختلاف
میان علماء تفسیر که آنچه رب العزت فرمود که آذوا موسی موسی را بچه رنجانیدند وپاکی صحیح
صحیح است روایت ابو هریره که گفت بنی اسرائیل را عادت این بود که چون غسل میکردند یکدیگر را برهنه
میدیدند و موسی را از تجنب مردم می پوشیدند و موسی مردی کبیر بود شرمکین خواستی که کسی او را برهنه

ببیند بخلوت غسل کردی و خویشتن را از نظر مردم پوشیده داشتی بنی اسرائیل او را طعن کردند و گفتند
ما ستر هذا التستر الا من عیب بجلده اما برص واما ادرة واما آفة رب العالمین خواست که او را از آن عیب که بروی
بستند پاک کرداند روزی تنها غسل میکرد و در آن خلوت گاه جامه از تن برکشید و بر سر سنگی نهاد
و در آب شد چون از غسل فارغ گشت و قصد جامه پوشیدن کرد آن سنگ بقدرت الله تعالی
رفتار آمد و جامه موسی ببرد و موسی برهنه از عقب سنگ میدوید و میگفت ثوبی حجر ثوبی حجر تا در انجمن
بنی اسرائیل شد و ایشان موسی را برهنه دیدند که در وی هیچ عیب نیست ایشان بخجل گشتند پس سنگ
بایستاد و موسی جامه در پوشید و آن سنگ را بعصا بزد ابو هریره گفت والله ان بالحجر لندبا
من اثر ضربه ثلاثا او اربعا او خمسا اینست که رب العالمین فرمود فبراه الله مما قالوا ابو العالیه گفت
ایذاء موسی آن بود که قارون زنی فاحشه را بمزد گرفت تا بر موسی تهمت زنا بست بدو رب العزت او را
معصوم داشت و این در سورة القصص رفت وقیل ایذاؤهم ایاه انه لما مات هرون فی التیه ادعوا علی
موسی انه قتله وذلک فیما روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
فی قول الله عز وجل لا تکونوا کالذین آذوا موسی قال صعد موسی وهرون علیهما السلام الجبل فمات هرون
فقالت بنو اسرائیل انت قتلته وکان اشد حبا لنا منک فاذوه بذلک فامر الله عز وجل الملائکة
فحملته فمروا به علی بنی اسرائیل وتکلمت الملائکة بموته حتی عرف بنو اسرائیل انه قد مات فبراه الله
من ذلک فانطلقوا به فدفنوه فلم یطلع علی قبره احد من خلق الله الا الرخم فجعله الله اصم ابکم
روی عن عبدالله بن مسعود قال قسم النبی قسما فقال رجل ان هذه القسمة ما ارید بها وجه الله فاتیت
النبی فاخبرته فغضب حتی رایت الغضب فی وجهه ثم قال یرحم الله موسی قد اوذی باکثر من هذا فصبر
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا صوابا حقا مستقیما قال عکرمه هو شهادة ان
لا اله الا الله سددت بین الکفر والاسلام وبین الجنة والنار یصلح لکم اعمالکم قال ابن عباس ای یتقبل
حسناتکم وقال مقاتل یزکی اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم وقالوا فی تفسیر قوله فی من تعهد واصلح
وقوله یسددکم ویصلح بالحلم بعض عنهم التبعات ویرضی عنهم الخصم ومن یطع الله ورسوله فقد فاز

فوزا عظيما اى ظفر بالخير كله انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال ابن عباس گفت امانت
در حدود دین است و فرایض شرع و طاعت ابن مسعود گفت پنج نماز است و [illegible] خویش کاردن
و زکوة مال دادن و روزه ماه رمضان داشتن و حج گزاردن و سخن راست گفتن و وام گزاردن و داد
پیمانه و ترازو راستی و عدل بجای آوردن و ودیعتها بحرمت نگاه داشتن زید بن اسلم گفت امانت
اغتسال از طاعات و جنابت شرع که خلق را بدان اطلاع نبود که النیات فی الاعمال والطهارة
فی الصلوة و تحسین الصلوة فی الخلوة وکالصیام والغسل من الجنابة روی عن ابی الدرداء قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من جاء بهن يوم القيمة مع ايمان دخل الجنة من حافظ على
الصلوات الخمس بوضوئهن وركوعهن وسجودهن ومواقيتهن واعطى الزكوة من ماله طيب النفس بها
وكان يقول وايم الله لا يفعل ذلك الا مؤمن وصوم رمضان وحج البيت ان استطاع الى ذلك سبيلا
وادى الامانة قالوا يا ابا الدرداء وما اداء الامانة قال الغسل من الجنابة فان الله عز وجل لم يأمن ابن
آدم على شيء من دينه غيره وقال عبد الله بن عمرو بن العاص اول ما خلق الله من الانسان فرجه ثم قال
خلقه وقال له هذه امانة استودعتكها فالفرج امانة والاذن امانة والعين امانة واليد امانة
والرجل امانة ولا ايمان لمن لا امانة له ابن [illegible] گفتم رب العالمین عرضه کرد
این امانت را بر آسمان و زمین و کوهها و با هر ایشان نهاد گفت تو اید کاین امانت را بردارید و در ادا
دو بید و بوفا بیاید ایشان گفتند ما را ازین که داشت بر داشت حق را آن چه آید وجه بود گفت
اگر نیک آید و درست دو بید ثواب و عطا یابید و اگر بد آید و کج دو بید عذاب و عقوبت رسد ایشان
گفتند لا یا رب نحن مسخرات بامرک لا نرید ثوابا ولا عقابا این سخن نه از معصیت و مخالفت گفتند
بل که از خوف و خشیت گفتند و تعظیم دین از الله تعالی ترسیدند که از ادای آن وا نمانند
آن رب العالمین این عرض که کرد از وی تخییر که بود [illegible] الزام بودی از ایشان امتناع نبودی
و هر چند جمادات بود رب العزت در قرآن ایشان را خضوع و سجود و خشیت و طاعت اثبات کرد
قال الله تعالى الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال

والدواب

والدواب الاية وقال الله تعالى للسموات وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين وقال في الحجارة
وان منها لما يهبط من خشية الله قومی علما گفتند رب العزت عقل و فهم در آنجا داشت که در آنکه
امانت بر ایشان عرضه کرد تا ایشان بعقل و فهم خطاب شنیدند و جواب دادند قومی گفتند عرض
امانت بر اهل آسمان و زمین بود نه بر اعیان آسمان و زمین هذا کقوله واسئل القرية يعني اهل القرية
و قول صحیح آنست که اول گفتیم و علما و سلف و تابعین بر آنند قوله فابين ان يحملنها واشفقن منها اى
خفن من الامانة ان لا يؤدينها فيلحقهن العقاب وحملها الانسان يعني آدم عليه السلم چون آسمان
و زمین بترسیدند از پذیرفتن امانت و باز نشستند از برداشتن آن رب العزت آدم را خطاب فرمود
انى عرضت الامانة على السموات والارض والجبال فلم تطقها فهل انت آخذها بما فيها يا آدم امانة
و طاعت بر آسمان و زمین و کوه عرضه کردم طاقت پذیرفتن آن نداشتند تو آن را برداری و بپذیری
آدم گفت بار خدایا در برداشتن و پذیرفتن آن مرا چه مزد بود گفت ای آدم اگر [illegible] زیست وا نمانی
هر وقت اگر نیکی کنی بامتی ثواب یابی و اگر بد کنی بامتی عقوبت بینی آدم بطاعت و خدمت بدرو داد
در آمد گفت برداشتم میان گوش و دوش خویش رب العالمین فرمود اکنون که برداشتی ترا در آن معونت
و قوت دهم اجعل لبصرك حجابا فاذا خشيت ان تنظر الى ما لا يحل لك فارخ حجابه واجعل للسانك
لحيين وغلقا فاذا خشيت ان تتكلم بما لا يحل فاغلق واجعل لفرجك لباسا فلا تكشفه على ما حرمت
عليك قال مجاهد فما كان بين ان تحملها وبين ان خرج من الجنة الا مقدار ما بين الظهر والعصر
نحاج و جماعتی از اهل معانی بر آنند که حمل امانت خیانت است در امانت یقال فلان حمل الامانة
اى اثم فيها بالخيانة ومنه قوله تعالى وليحملن خطاياكم وما هم بحاملين من خطاياهم من شيء وحملت
الشيء ان تقلدها وتبوأ بها کنند امانت در حق بنی آدم اداء فرائض است و امتثال امر و نهی
چنانکه گفتیم و امانت در حق آسمان و زمین خضوع است و طاعت می گفت فابين ان يحملنها
آسمان و زمین و کوه سر باز زدند و باز نشستند از آنکه در آن خیانت کنند یعنی که امانت حق تعالی
بگزاردند و خضوع و طاعت که برایشان نهاد بجای آوردند و قالتا اتينا طائعين بنی آدم در امانة

ولی خیانت کردند و بوفاء عهد باز نیامدند حسن گفت بر این تاویل انسان درین موضع کافر است
و منافق فانهما حملا الامانة اى خانا فيها وعن ابن مسعود رضي الله عنه قال مثلت الامانة
كصخرة ملقاة ودعيت السموات والارض والجبال اليها فلم يقربوا منها وقالوا لا نطيق حملها وجا
آدم اذ دعي وحرك الصخرة وقال لو امرت بحملها لحملتها فقيل له احمل فحملها الى ركبتيه ثم وضعها
وقال لو اردت ان ازداد لزدت فقيل له احمل فحملها الى حقوه ثم وضعها وقال والله لو اردت ان ازداد
لزدت فقيل له احمل فحملها حتى وضعها على عاتقه فاراد ان يضعها فقال الله تعالى مكانك فانها
في عنقك وعنق ذريتك الى يوم القيمة انه كان ظلوما جهولا قال ابن عباس ظلوما لنفسه جهولا
بامر الله وما احتمل من الامانة وقال الكلبي ظلوما حين عصى ربه جهولا لا يدري ما العقاب في ترك
الامانة وقال مقاتل لنفسه جهولا بعاقبة ما يحمل سدي گفت قصه عرض امانت آن که آدم ظلوما
صفی الله صلوات الله علیه چون بزمین آمد رب العزت وی را ای آدم مرا در زمین خانه ایست در
مکه و آن کعبه مشرفه معظمه است زادها الله تعالى شرفا و روا آن را طواف کن چون خواست که
بزمین مکه رود آسمان را فرمود احفظ ولدي بالامانة اهل [illegible] و زمین را گفت بداد امانت
در آن بجای آر آسمان سر باز زد و نپذیرفت زمین را گفت همان سر باز زد و نپذیرفت کوهها را گفت
هم سر باز زدند و نپذیرفتند که قابیل را گفت تو ایشان را گوش داری و امانت در آن بجای آری قابیل در
پذیرفت و گفت تذهب و ترجع فتجد اهلك كما يسرك پس آدم برفت و چون باز آمد قابیل هابیل را
کشته بود اینست که رب العالمین فرمود انه كان ظلوما جهولا یعنی قابیل حین حمل امانة آدم ثم
لم يحفظ له اهله ليعذب الله المنافقين والمنافقات والمشركين والمشركات ويتوب الله على
المؤمنين والمؤمنات فضل الله عز وجل اقسام العبيد تفصيلا گناهکاران را نامش رانده است
که امانت پذیرفت منافق است که پذیرفت و نگزارد و مومن آنست که پذیرفت و بگزارد فقال
تعالى ليعذبهم بما خانوا الامانة ونقضوا الميثاق ويتوب الله على المؤمنين والمؤمنات يهديهم و
يرحمهم بما ادوا من الامانة وقال ابن قتيبة عرضنا الامانة ليظهر نفاق المنافق وشرك المشرك

ظلوما

فيعذبهم

فيعذبهم الله ويظهر ايمان المؤمن فيتوب الله عليه اى يعود عليه بالرحمة والمغفرة ان حصل منه تقصير
في بعض الطاعات وكان الله غفورا رحيما النوبة الثالثة قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت
النبي الاية امرهم بحفظ الادب في الاستيذان ومراعاة الوقت وايجاب الاحترام این خطاب با
اصحاب رسول الله است میفرماید ای شما که مؤمنانید انصار نبوت و رسالت و ائمه اهل سنت
شما ایمان کان خلایق و برهان حقایق شما اید عنوان رضای حق و ملوک متعد صدق شما اید لشکر
دولت اسلام و لیکن حضرت مصطفی شما اید بقصد زیارت آن بهتر عالم چون آیید و لطف
مشاهدت در دل دارید تکریم او شرف و سوزی مقیم در حریم عزوی تهیه و چون در روید ادب آن حضرت
بجای آورید و بدانید که ادب نهایت قالت و بدایت حال ادب انبیاء مرسلانست و هکذا طالبان
درخت ایمان آب که خورد از چشمه ادب خورد و قواعد اسلام که بنا نهادند بر قواعد ادب نهادند هر که
بی ادب باشد او را راه راست نیست و در خاطر لا اله الا الله او را قدر و مقداری نیست
حق جل جلاله مصطفی عربی را صلوات الله علیه اول با ادب بیاراست پس بخلق فرستاد مصطفی
هاشمی فرمود ادبني ربي فاحسن تاديبي و بدانکه ادب را سه درجه است درجه عام و درجه
خاص و درجه خاص الخاص درجه عام اشتهارات در درجه خاص اشتغالست درجه خاص
الخاص انکسارات اول پیداست نه اپیدا آخر استهلاک عام را هر عضوی را از اعضاء ظاهر ادبی
باید و لا محاله کان نه خاص را هر عضوی از اعضاء باطن ادبی باید و لا نه از سالکان نه خاص الخاص
را در همه اوقات ادب باید و زنهار که متهور نباشد اذا سالتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب ذلكم
اطهر لقلوبكم وقلوبهن نزلهم عن مالوفات العادة الى معروف الشريعة و مفروض العبادة وبين
ان البشر بشر وان كانوا من الصحابة ولا ينبغي لاحد ان يامن نفسه ولهذا اشتد الامر في الشريعة بان لا
يخلو رجل بامرأة ليس بينهما محرمية قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يخلون رجل بامرأة فان ثالثهما
الشيطان ان تبدوا شيئا او تخفوه فان الله كان بكل شيء عليما چه نمی دانی که حق تعالی بر احوال و افعال
تو مطلع است و نهان و آشکار تو یکسانست در وی چند باریک پوشیده بر درگاه او باش افعال خود را بهذب

داشته باتباع علم و غذای حلال و دوام ورد و اقوال خود را ریاضت داده بقرآءة قرآن و مداومت عدد
و صحبت خلق و اخلاق خود را پاک داشته از همه غبار دهر دیانت و سد منهج طریقت چون
بخل و دنیا و حقد و شره و حرص و طمع نزدیک دل نرسید زیرا که شرط بندگی جست کشتا پاکی و راستی پاکی
از همه آلایش است و همه آرایش الایش بخل و دنیا و طمع است آرایش سخا و توکل و قناعت و کلمه لا اله الا الله
و همه و حالت مشتمل است لا اله نفی آلایش است و الا الله اثبات آرایش چون بنده کوی لا اله از همه
آلایش است و حجاب راه از پیش برکند تا که جمال کلمه الا الله روی نماید و بنده را بصفات آرایش
بیاراید و او را آراسته و آراسته با مصطفی پیوند ما و را امتی قبول کند و اگر لا اله بروی ظاهر شود
و جمال خلعت الا الله بروی پوشند او را امتی از اسید به وی درود عشقا عشقا ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی زهی کرامت و منزلت زهی منت و مرتبت که مصطفی عربی را ذکر کاه لحد یافت درایت
درود و ثنا بروی بخلق باز کرد است تا بخت خود کفت بنو رسید اکر درود بروی بار شهادت توحید
نهاد چنانکه در توحید نخست خود بدو کفت شهد الله انه لا اله الا هو شهادت فرشتکان و
مقربان حضرت جبروت در شهادت خویش پیوست که والملائکة پس بدرجه سوم شهادت
و اهل دانش یاد کرد که و اولوا العلم همچنین در ثنا و درود مصطفی نخست خود ابتدا کرد آنکه جز داد از
درود فرشتکان آنکه بشو بین مرتبه مومنان را کفت صلوا علیه و سلموا تسلیما تا بدانید در دنیا نیز
قدر و جاه مصطفی نزدیک خداوند عالی و از این عجیب‌تر که حق جل جلاله خطاب با بندکان در ذکر
خود باین فرمود که اذکرونی اذکرکم مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم نه آنکه کفت شما را ده بار یاد کنم چون
نوبت بذکر درود مصطفی رسید خطاب این بود که لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیه
عشرا و در خبر است که ما جلس قوم مجلسا فتفرقوا من غیر الصلوة علی النبی الا تفرقوا عن الجیفة
آنست که هیچ قومی ننشستند در هیچ مجلسی که آن مجلس از ذکر درود ما خالی بود که نه از ایشان کند
رویا ید ناخوشتر از آنکه مردار مفهوم خطاب این خبر آنست که اگر در آن مجلس ذکر درود مصطفی
آن مجلس معطر و معنبر و خوشبوی می‌شود بلکه تا سی [illegible] که در او مهر و محبت وی بود سر که در او

خمار شراب عشق او بود جان که در ما در آوردی و دیدار کمال و جمال وی بود نه ایشانکه در او ذکر و ثنا و درود و دعا او
بود دولت و کرامت و راحت پایان بود نواخت و عطاء او خود چند بر ان الذین یوذون الله و رسوله
آیه بقول بعضی مفسران آنست که یوذون اولیاء الله چنانکه جای دیگر کفت فلما آسفونا انتقمنا منهم
یعنی آسفوا اولیاءنا و فی الخبر مرضت فلم یعدنی عبدی برانیا و دیل معنی آنست که ایشان دوستان خدا را
رنجانند و رسول او را رنج نمایند الله تعالی بر ایشان لعنت کرد هم در این جهان و هم در آن جهان و در وی
این خبر مصطفی است حکایت از کردکار قدیم که کفت من آذی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة هر که
دوستی از دوستان مرا بیازارد با ما آذار ما بجنگ برخاسته است و انا نار آن دوست جدای من خواهم
و از بهر عناد دین من برخاسته و هر که جنگ مرا ساز و بدو هیچ امان حق دین خود بر اندازم و بر او
بلشکر انتقام مقهور کنم و او را بخواری در جهان مشهور کنم هر که در رنج و ستم کامی بنهد بار و ستیز از
دوستان مرا بیهوده بیازارد من بدو جهان خصم وی باشم در دنیا پوست وی زندان وی کنم تا
آفات بر روی کمارم موکل تهمت و شوریدی او وی قرین کنم تا اقبال از حرص و رنج وی برآید تا کار
عمر و را او ببرد تا در دست غارت و سوای ذلیل و حقیر کردد روی وی بعزت و ملامت خلق شایسته
شود تا معاقبت علی ذلک الوجوه از برای دنیا بندان الحد حتی بعد ملذذ در آن لحد بدکار بجهنم فرستم
اینست که رب العالمین ان تخزی فیها لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم چون
معلوم شد که آنکه دوست وی رنجاند عقوبت وی چنین بود تا ندانی لنفظکم و بعضها تبیین
الاشیاء بدانکه هر که دوستان وی را نوازد و عزیز دارد ثواب وی چون بود بجان کماره جهت دوستان
مر دشمنان ایشان را خصم است مر دوستان ایشان را نوازندم و عطا بخشیست هر که دوستی از دوستان
وی رنجی زدار انتقام وی بلای و عذابی چند و خیمی که دوستی از دوستان وی بنوازند و عزیز دارد
تا جای که از اکرام و انعام وی نواختی و خلعتی یابد عظیم دو عالم آن بنهم نظر جمیعا الی الکعبة فقال ما
اعظمک و اعظم حرمتک و المومن اعظم حرمت عند الله منک و اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلم
یا موسی لو یسلم الخلق کرایم الفقراء فی محل قدیم و دار کرامتی لحسوا اقدامهم و صاروا ترابا یمشون علیهم

ابو عزی و مجدی و علوی قدر تاج مکان و لاسترنهم عن وجهی الکریم و هیکذا اللهم یعنی یحمل فی شفاعتهم
من رحم فیما و آواهم فی او لوکان رعشا و خوی ب و لا اعزی منی و جلالیه و لا احل مخافی لاطلب ثارهم ممن یارهم
او عاداهم حتی اهلکه فی الهالکین یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا قول سدید کلمه توحید
و توحید مایه دیانت و اسلام را رکنی مهین است سر همه علوم توحید است مایه همه معارف
توحید است حاجز میان دشمن و دوست توحید است بنیات هفت آسمان و هفت زمین نور
نور کونین و عالمین از نور توحید است دل با دلالت بار عنایت توحید است اول نفس از همه کرامات
توحید است اول جوهر از صدف معرفت توحید است اول نشار از وجود حقیقت توحید است
چون توحید درست کردی نظرت همه صورت عبرت کردد با نه خزانه حکمت شود حقیقت صدف
در امانت کردد دلت منظره کاه مشاهدت شود سرت محط رحل عشق کردد مصطفی فرمود
التوحید ثمن الجنة و کفی بالتوحید عبادة توحید بها جنة است و همه عبادتها توحید کفایت
توحید نه همه آنست که او را یکتا کوی توحید حقیقی آنست که او را یکتا شوی او خود هست یکانه
بنده را خود خواهد و یکانه بیت مرد یکانه را بی عشق یکانه نیست عشق بیکانه در خور مرد یکانه
تا عشق با بلاست یا عافیت جو جانه در تن بلا را نشانه نیست کر عاشقی بسر بی بوی آب داد
ور نه کرانه کی که همت را کرانه نیست انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض الایه آدم صفی آن
سالک اول آن حقیقه لطف از کان صندوق عجیبه بهاء قدرت آن بحر لطف حقیقت و نهال
بوستان کرامت در کار و او در دیباچه که و طایفه در مهد عهد معارف جاشد آن شود
کور چشم ابلیس بوی برکذشت بدست حسد نها داو را بعیانید او حرف یافت کفت هذا الخلق
لا ایمان لک میان تهی است و از میان تهی چیزی نیاید اقبال الهی در حق آدم او را جواب داده ماک
تا در زی که باز دار او در دولت آیها او لصید دیکه کند تو با ششهای مجهول لعین ابلیس آدم کلید ید
نه بصورت سر او نهاد که خاک مهر کرامت نه آتش نار آدم را که از خاک و کل در وجود آورد
حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر کل دکان و یم که انا عرضنا الامانة مشتی خاک و کل در وجود

آوردیم و با آتش محبت بپختیم پس بر بساط انبساطش جای دادیم آنکه نقطه امانت بر عالم صورتش
عرض دادیم آسمانها و زمینها و کوهها سر باز زدند نه آدم مردانه وار در آمد و دست پیش کرد کفتند یا آدم
بر تو عرضه نیکند تو چرا در می‌کیری کفت زیرا که سوخته منم و سوخته را جز در کرفتن روی نیست
آن روز که آتش در سنک و دیعتی نهادند عهد او کرفتند تا سوخته نه بیند سر فرو نیارد تو
پنداری که آن آتش بقوت از وی ترده محراب آید نیز غلطی توان کاد برهان آن ابتغاعت سوخته بر
می‌آید انا عرضنا الامانة جهد آدکی که عهد اول کرد مهر او بکه داشت تا فرشتکان بر تو تا کند که الا
تخافوا و لا تحزنوا عادت خلق آنست که چون امانتی بنزدیک کسی بنهند مهری بر آن نهند و آن دوست
کر بانخواهند مهر را ملاحظه کند تا اکر مهر بر جای خود است او را امانتها کویند امانتی بنزدیک تو
بنهادند از عهد در بوت الست بربکم و مهر بلی بر او نهادند جون نوبت بآجی رسد و تراب تلف
خاک بر سر نشسته در آید نکویی من تا بک آدم ملاحظه میکند تا به بیند که مهر و نا اول بر جای
یا نمای و سکونی از فرق تا قدم تو مهر نهاد مانده و مهر از مهر پر مهر انجا هند که مهر انجا دار تدای
رضوان بهشت برای سالک تو دو رخ ترا اعکرو بپایان عرش تمار ای دل سوخته کم ز تو مهر مهرات
تو مرا دمن ترا انا عرضنا الامانة این بار امانت نه کی طاقت آن داشت نه آسمان و نه زمین نه عرش
و نه کرسی نه بس که رب العالمین ان طاقتی کی خود ادلی انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا
متصدعا من خشیة الله ملکی را بهی که اکر جایی بسط کند خافقین را در زیر جناح خود آرد اما طاقت
حمل این معنی نداره و آن بچان آدمی ناد ایمی بوسی در اسخوانی کشیده تی بالت و ارشب بلا
در قدح ولا نوشیده و دوی هیچ تاتیر نا آمدم آن جات زیرا که صاحب دولت و الفلب یحمل ما لا
یحمل البدن آدم صفی که بدیع فطرت بود و بدیع ادت چون دید که آسمان و زمین بار امانت بر نتا
مردانه وار در آمد بار امانت برداشت کفت ایشان منطفی امانت بکریستند آن سر باز زدند دو با
بکرمی بمن امانت بکریستیم با امانت کریبان همت کشند نه بقوت لاجرم جو آدم بار بر داشت
خطاب آمد که و حملناهم فی البر و البحر هل جزاء الاحسان الا الاحسان از این اد ظاهر شای هست

درختانی که اصل ایشان محکم است وشاخ ایشان چترها با ایشان نخود تو بسکونی باند درختانی که
ازندو ستبرها باشان شکوفه ترست وبند کتیجه نخ بیه وکدو وماتند آن لیکن اجا الطیفه ایست
آند دخنی که با واو شکوف تراست وبند کتی وطاقت تکیه ندارد آن نوا دادو اکتند بادکو آنا نکرد
خویش بروق زمین نه تا عالمیان بدانند که هر کجا سبحانه بجا ولطف حضرت ما

ابن ... وحده فی البر والبحر

سورة السبا اربع وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ثنا وستایش مر الله تعالی راست الذی له ما فی السموات وما فی الارض آن خدای که مر او راست
هر چه در آسمانها و زمینهاست وله الحمد فی الآخرة ومر او راست ستایش بجای در آن جهان وهو
الحکیم الخبیر واوست راست دان وراست کار بد رکه داننده خویش آگاه اما آفرین خویش یعلم ما یلج فی الارض
میداند آنچه در زمین فرو شود وما یخرج منها وآنچه از زمین بیرون آید وما ینزل من السماء وآنچه از آسمان
فرود آید وما یعرج فیها وآنچه در آسمان بالا شود وهو الرحیم الغفور واوست آمرزنده بخشاینده مهربان
وقال الذین کفروا وگفتند ایشان که ناگرویدگان بودند لا تأتینا الساعة که رستاخیز بنیاید قل بگوای
محمد بلی وربی لتأتینکم آری بحق خداوند من که البته بیاید شما را عالم الغیب الله تعالی داناء نهانست
لا یعزب عنه مثقال ذرة دور نبود از او همسنگ ذره فی السموات ولا فی الارض در آسمانها و نه در زمین
ولا اصغر من ذلک ونه خردتر از ذره ولا اکبر ونه بزرگتر از آن الا فی کتاب مبین مگر که در لوح محفوظ
مبین و پیدا نوشته لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات تا پاداش دهد ایشان را که بگرویدند
وکارها نیک کردند اولئک لهم مغفرة ورزق کریم آن گروه مر ایشان راست آمرزش در دو جهان و نیکو
روزی والذین سعوا فی آیاتنا وایشان که بشتافتند در نا چیز کردن سخنان ما معاجزین و پیکو شیدند که ما را عاجز
آرند اولئک لهم عذاب من رجز الیم آن گروه مر ایشان راست عذابی سخت از عذابی دردناک ویری الذین اوتوا
العلم ومی بینند ایشان که دانش ایشان داده اند آیات ما را الذی انزل الیک من ربک هو الحق که این قرآن

که وی فرستاده آمد بتو از خداوند تو حق راست و درست ویهدی الی صراط العزیز الحمید وراه می نماید این
قرآن براه خداوند توانای بی همتا ستوده وقال الذین کفروا وگفتند ایشان که کافر بودند هل ندلکم
دهیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میکند شما را اذا مزقتم کل ممزق که چون شما را لا لا در بان کنند
پدید نبود در خاک انکم لفی خلق جدید وشما را دیگر بار آفرینش نو خواهند کرد افتری علی الله کذبا هر کس بر
بخدای تعالی دروغی ساخته خویشتن ام به جنة یا دیوانگی با وی رسید بل الذین لا یؤمنون بالآخرة که ایشان
... آن جهان فی العذاب والضلال البعید و آن جهان در گمراهی دور بودند در آن جهان در عذاب
افلم یروا نمی بینند ونمی نگرند الی ما بین ایدیهم وما خلفهم من السماء والارض که در پیش ایشان چیست و از
پس پشت از آسمان و زمین ان نشأ نخسف بهم الارض اگر خواهیم ما در زمین فرو بریم ایشان را او نسقط
علیهم ما فرو افکنیم بر ایشان کسفا من السماء پاره از آسمان ان فی ذلک لآیة در آنچه می بینند از آفرینش ما
نشان توانائی ماست لکل عبد منیب هر بنده را که با ما بازگردد استوار بود ولقد آتینا داود منا فضلا
بدرستی که ما داود را دادیم از نزدیک خود نیکوئی ما فزونی از آنچه دیگر ان را دادیم یا جبال وگفتیم ای کوهها
اوبی معه و آوای خوش تسبیح با داود می کردانید والطیر ومرغان را هم گفتیم که با داود تسبیح باز کنید
والنا له الحدید ونرم کردانیدیم مر او را آهن ان اعمل سابغات او را گفتیم که زرهها راست کن وقدر فی السرد و اندازه
میخ و حلقه زدن نگاه دار واعملوا صالحا وکردار نیک کنید انی بما تعملون بصیر که آنچه شما می کنید بینا ام
النوبة الثانیة این سورة سبا مکی است نزول آن جمله در مکه بوده مقاتل و کلبی گفتند مکی یک
آیه که در مدینه فرود آمد ویری الذین اوتوا العلم وتمام این سوره هزار و پانصد و دوازده حرف
و هشتصد و هشتاد و سه کلمه و پنجاه و چهار آیه و جمله محکم است مگر یک آیه قل لا تسألون عما
اجرمنا این یک آیه منسوخ است بآیة السیف و در فضیلت این سوره ابی بن کعب گفت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة السبا لم یبق نبی ولا رسول الا کان له یوم القیمة رفیقا
ومصافحا الحمد لله ای الشکر لله علی نعمه السوابغ علینا فهو اهل الحمد وولی الحمد ومستحق الحمد من جمیع
خلقه علی نعمه التی لا تحصی ومننه التی لا تنسی معنی آنست که ستایش نیکو و ثنا بر او خداوند است

وشکر او بدان اول نعمتها بی شمار که بر خلق بخشیده و نواختها تمام که بر ایشان نهاده و روا باشد که حمد به
مطلق گویند و صلت متنول الحمد لله ای الحمد کله لله لا لغیره لانه جل جلاله یستحق الحمد علی الاطلاق
من کل الجهات فی کل الجهات فجاز قطع صلته بخلاف الحمد لغیره فان الحمد لغیر الله لا یکون الا
موصولا بشیء حمد علیه کقولک الحمد لفلان علی کذا وکذا وکسانیدند حمد چون رعیت کوی شکر
محض بود چون رعیت مصیبت گوئی حمد بمعنی رضا بود چنانکه رسول خدا چون ناپسندی گوئی الحمد لله
این از شکر محض گوید چون محنتی رسد آید گوئی الحمد لله آن رضا دادنست بقضاء خدا چنانکه بهیاد
در جنیه کنت الحمد الرضا قال لان الحمد من العبد عند المحنة الرضا عن الله فیما حکم به ومنه قول العرب
احمدت الرجل اذا رضیت فعله وهدیه ومذهبه و چون رعیت ثنا گوئی که ثنا چو تو سد الحمد لله
این ثنا و ذکر محض بود نه شکر قال ابن الاعرابی اذا قیل للشاء فلان قد استغنی عبد فلان الحمد لله
فهذا ثناء وذکر الله لیس فیه شیء من الشکر قال ابو بکر النقاش صاحب شفاء الصدور الحمد والشکر من الله
عز وجل علی سننه کالجسد والروح للجسد فاذا خلا الجسد من الروح والجسد تعطل ولا شیء وما دامت
کذلک المنة اذا خلت من الحمد والشکر صارت حسرة ووبالا لان فی اظهار الحمد والشکر تعظیما
لصنع العظیم وفی ترکه تنقیصه وترک التعظیم الا تری ان آدم علیه السلام حین خلقه الله تعالی واجری
فیه الروح عطس فالهمه الله الحمد فاول ما نطق نطق بالحمد فقال له ربه عز وجل یرحمک ربک
یا آدم فاستوجب الرحمة لما اعظم من صنعه تبارک وتعالی فکنه انه بلیغ در کلمه در تعظیم صنع الله
وه در قضاء شکر نعمت او جل جلاله کلمه ایست از بهجت زینت هر خطبه ساخت وابتداء
هر سخن حق وفاتحه هر ثنا و در قرآن هر سوره که افتتاح آن بالحمد است نشان تعظیم شان آن
سوره است ودلیل شرف و فضل وی بر دیگر سورتها و فی الخبر الصحیح عن النبی قال کل کلام لا
یبدأ فیه بالحمد لله فهو اجذم قوله الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض کلهم عبیده وفی
ملکه یقضی فیهم بما اراد وله الحمد فی الآخرة کما هو له فی الدنیا لان النعم فی الدارین کلها منه وقیل
معناه حمد اهل الجنة اذ یقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن الحمد لله الذی هدانا لهذا ... له

الحمد فی الاولی والآخرة وهو الحکیم فی امره الخبیر بخلقه وقیل هو الحکیم بتخلید قوم فی الجنة وقوم فی النار
یعلم ما یلج فی الارض یعلم هر چه در زمین فرو شود از آب و دانه و قطره باران و هر دگان که در خاک شد
وتخم که در زمین افکنند وحشرات و هوام که از زمین بیرون آید یعنی آب که از چشمه آید و نبات که از
که از زمین بر آید و جنبندگان که از سوراخ بیرون آید و دود و بیشه که از زمین خیزد وما ینزل
من السماء وی داند آنچه از آسمان فرود آید برف و باران و روزی بندگان و حکم خداوند جهان و فرمان
بامر خدا وما یعرج فیها و ی داند آنچه بر شود بآسمان یعنی فرشتگان که می روند و اعمال
بندگان و ارواح ایشان بحکم فرمان و همچنین بر میشود سوی الله ذکر ذاکران و دعاء مؤمنان و تسبیح
وتهلیل ایشان دوستان قال الله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه وفی الخبر عن
ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال سمع النبی رجلا یقول الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من صاحب الکلمات فسکت الرجل فقال من صاحب الکلمة لم یقل الا صوابا
قال انا یا رسول الله قلتها ارجو بها الخیر فقال والذی نفسی بیده لقد رأیت علیه ثلاث عشر ملکا یبتدرون
ایهم یرفعها الی الله تبارک وتعالی وقال صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف المیزان والحمد لله یملؤه
ولا اله الا الله لیس لها حجاب دون الله حتی تخلص الیه وروی حتی تنتهی الی العرش ما اجتنب
الکبائر وروی ان رجلا دخل المسجد والرسول فی الصلوة فحین دخل قال الحمد لله حمدا کثیرا طیبا
مبارکا فیه فسمعها رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما فرغ من صلوته قال من قائل ما سمعت فقال
الرجل انا یا رسول الله قال لقد رأیت کلماتک ثلاثة عشر ملکا فعدلت الشیطان فذهب لیقبض
علی کلماتک فخرجت من خلال اصابعه فجاءت بها الملائکة الی الرب تعالی فقالوا کیف نکتبها فقال
الرب اکتبوها لعبدی کما قالها کتبت لک فی رقاعی وختمها طویت لک تحت العرش حتی تدفع
الیک یوم القیمة وعن عبد الله بن ابی نجیح قال ان العبد لیتکلم بالکلمة الطیبة فما یکون لها ناهیة حتی
یقف قدام الرب فیقول السلام علیک یا رب فیقول الرب تعالی وعلیک وعلی من قاله قوله وهو الرحیم
بعباده الغفور لجمیع المذنبین من المسلمین وقال الذین کفروا لا تأتینا الساعة منکران بعث و کروه ...

گروهی گفتند ان نظن الا ظنا وما نحن بمستیقنین ما در گمانیم و بر ستاخیز یقین نداریم که خواهد بود
العالمین میگویند ایشان بدین آنکه درست بود که رستاخیز و آخرت نی کار باشد و ذلک قوله و بالآخرة
هم یوقنون گروه دیگر گفتند لا تاتینا الساعة رستاخیز بما نیاید و نخواهد بود جایی دیگر گفت
زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا رب العالمین بجواب ایشان گفت قل بلی وربی لتبعثن قل بلی وربی لتاتینکم
عالم الغیب بگو ای محمد آری و بحق پروردگار من که رستاخیز بیاید والمعنی قل بلی وربی عالم الغیب لتاتینکم
بگو ای محمد آری بخداوند من آن داننده نهان که ناچار بیاید رستاخیز و اگر عالم الغیب برفع خوانیم
و قراءة عاصم بخبر مستانف بود والمعنی عالم الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة الله تعالی داننده نهانست
که دور نبود ازو همسنگ ذره در آسمان و زمین و قراءة حمزه و کسائی علام الغیب لا یعزب عنه
مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض تمامی است که گفت ولا اصغر من ذلک ای من ذلک
المثقال ولا اکبر الا فی کتاب مبین خرد تر از ذره چیزی نبود و نباشد و بزرگتر از آن مگر
که در لوح محفوظ نوشته آن نامه پیداست و انما کتب جریا علی عادة المخاطبین لا مخافة فیه
ولیعلم انه لم یتخلل و اتی علیه الدهر الذرة واحد من حشو الجو یراه فی الشمس اذا طلعت من الکوة
والکتاب المبین هو اللوح المحفوظ لا یعزب بکسر الزاء ابجا و در سوره یونس قراءت کسائی است
المعزوبة والعزبة البعید عن اهل لیجزی الذین آمنوا ای بل لتاتینکم لیجزی الذین آمنوا بالله وعملوا
الصالحات فیما بینهم و بین ربهم اولئک لهم مغفرة لذنوبهم فی الدنیا ورزق کریم رزق حسن فی الجنة
والذین سعوا فی آیاتنا ای عملوا فی ابطال ادلتنا بالتکذیب بکتابنا معاجزین مسابقین یحسبون
یفوتوننا قراءة ابن کثیر و ابو عمرو معجزین ای مثبطین و قراءة مبنی آنست که مردمان را از دین [illegible]
باز میداشتند اولئک لهم عذاب من رجز الیم برفع قراءة حفص است و ابن کثیر و هو صفة
للعذاب باقی بجر خوانند برصفت رجز و الرجز گل شدید من مکی و مستعد و الرجز العذاب لقوله
تعالی لئن کشفت عنا الرجز ای العذاب و سمی کید الشیطان رجزا لانه سبب العذاب قال تعالی و یذهب
عنکم رجز الشیطان والرجز الاوثان فی قوله والرجز فاهجر سماها رجزا لانها تؤدی الی العذاب و یری

الذین اوتوا العلم هذا معطوف علی قوله لیجزی الذین آمنوا ای بل لتاتینکم لیجزی الذین آمنوا ولیری
الذین اوتوا العلم یعنی مؤمنی اهل الکتاب مثل عبد الله بن سلام و اصحابه والعلم هو التورات فی قول قال
الآیة مدنیة و قال قتادة هم اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم قال والآیة مکیة الذی انزل الیک
من ربک یعنی القرآن هو الحق و یهدی یعنی القرآن الی صراط العزیز الحمید یعنی الاسلام و قال الذین
کفروا یعنی منکرون للبعث متعجبین منه هل ندلکم علی رجل ینبئکم یعنون محمدا صلی الله علیه وسلم
اذا مزقتم تقطعتم و فرقتم کل ممزق ای کل تفریق و صرتم رفاتا و ترابا انکم بالکسر علی الابتداء والحکایة
عاده بعد ینبئکم انکم لفی خلق جدید بعد الموت افتری الف الاستفهام دخلت علی الف الوصل لذلک
نصب علی الله کذبا ام به جنة جنون قال الله تعالی بل الذین لا یؤمنون بالآخرة فی العذاب یعنی فی
الآخرة والضلال البعید عن الهدی فی الدنیا افلم یروا الی ما بین ایدیهم وما خلفهم من السماء والارض
فیعلمون انهم حیث کانوا فان ارضی و سمائی محیط بهم لا یخرجون من اقطارها وانا القادر علیهم ان نشا
من السماء والارض لانها اذا وقعت فی الفضاء لم تر بین یدیک ومن خلفک الا السماء والارض ان نشا
نخسف بهم الارض او نسقط علیهم کسفا من السماء قرئت کلهم قراءة حمزه و الکسائی یشا یخسف
یسقط کلها بالیاء لذکر الله عز و جل قبله ان فی ذلک لآیة لکل عبد منیب تائب مقبل علی ربه راجع
الیه بقلبه ولقد آتینا داود منا فضلا ای ملکا و نبوة یا جبال القول لهما یا جبال اوبی معه وقلنا یا جبال
اوبی معه فیه ثلاثة اقوال احدها سیری معه و کانت تسیر الجبال معه حیث شاء اذا اراد مجوز اللیل بالاداة
سیر النهار والقول الثانی سبحی معه اذا سبح وهو بلسان الحبشة و کان اذا قرا الزبور بصوت الجبال تا
لها الطیر والقول الثالث وفقای ای رجعی معه والطیر یا عدلت علی ذلک والطیر منصوب علی النداء
تا و یله و نادینا الطیر و یقال الواو فی والطیر بمعنی مع علی تاویل یا جبال اوبی معه الطیر معه وقیل هو
منصوب بالتسخیر ای و سخرنا له الطیر گفته اند داود بیش از آنکه در فتنه افتاد هرگاه که آواز تسبیح کشادی
یا زبور خواندی هر کی که آواز وی شنیدی نالند تا آن حد که در وی کسی گناه بودی که هیبت عجبی وی
جها و صحرا نه برگ شدی بعد از آنکه در فتنه افتاد در گوش شد و نه میکرد رب العالمین کوهها

و مرغان را فرمود که با وی در نیاحت مساعدت کنند وهب بن منبه گوید او صدا و کوه کار و نعم و برستم بر
از آن نشست و گفت ماند داود صلوات الله علیه شبی از شبها با خود گفت لا عبدن الله عبادة لم یعبد احد
مثلها امشب خدای تعالی را بطریقی عبادتی کنم و ختمی بجای آورم که مثل آن در زمین هیچکس نکرده
باشد این بگفت و بر کوه شد تا عبادت کند و تسبیح گوید در میانه شب و حشتی بر وی در آمد از دور
و تنگی بدل وی پیوست رب العالمین آن ساعت کوه را فرمود تا انس دل داود با وی تسبیح مساعدت کند
چندانا آواز تسبیح از کوه پدید آمد که آواز داود در جنب آن ناپدید گشت داود آن ساعت با خود میگفت
کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات چون شنوند آواز تسبیح داود در میان این همه آوازهای عظیم
که از کوه روان گشته و بقدرت الله تعالی سنگ در جان و بی زبان با وی تسبیح در آمد تا داود را این ندا
بود فرشته از آسمان فرود آمد و بازوی داود را بگرفت و او را بدریا برد فرشته پای بدریا زد دریا
از هم شکافته شد تا بزمین رسید که در زیر دریاست و فرشته پای بر آن زمین زد تا شکافته گشت
و بحوت رسید که در زیر زمینست فرشته پای بر زمین زد تا صخره پیدا گشت که زیر حوت است فرشته
پای بر صخره زد تا کرمکی پدید گشت که از میان صخره بیرون آمد و کانت تنش یقال له الملک یا داود
ان دبک یسمع نشر هذه الدودة فی هذه الموضع ای داود خدای تعالی از ورای هفت آسمان نشر این کرم
که درین موضع است میشنود آواز تو در میان آواز سنگ و کوه چون نشنود تا ترا باید گفت کیف یسمع
صوتی مع هذه الاصوات النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسم
فاتحه الذی توقی مسئله الوجود بجنبه المسّ و شفاء لما فی الصدور بسم الله کتابیست بسیار
آسان کنندة دشوارهاست و در کننده بیماریهاست آرام دلها و شفاء دردها و شستن زهرهاست
از خزاین غیب تحفه در صحرای وجود بسلم نیکو بیند در تعبد بسم الله هیچ دعا و هیچ حاجت مبتلا
اجابت نرسد مگر مددی حشمت بسم الله و هیچکس قدم از منزل مجاهدت در مقام مشاهدت ننهد مگر
تا نام را ... این نام در و اوین اعلی درجات ما وی بر سطوحی دار ملک بقو ... بنوان یافت مگر برسیله
دو ریحات این نام ملک جبار ملیک قادر کمال و الهی عظیم ماجد فرد التعالی قریب من الآن

بعید عن مطارات الوهم علی جلیل جل عن مثل و شبه عزیز عن جیم و خطبه الحمد لله الذی له ما فی السموات
وما فی الارض ستایش نیکو و ثنا بسزا مر خدای راست جل جلاله که هفت آسمان و هفت زمین آیات
و آیات قدرت اوست شاهد و شوع اثبات او مساعد حقیقت بشارات اوست تعیم الخلق
ذات و صفات اوست وله الحمد فی الآخرة ولا اولی وله الحکم والیه ترجعون حمد و شکر مر او را در دو
که نعمتها همه از اوست الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض اول که رب العزت جل جلاله خلق
خلق را ادد وجود آورد بفضل خویش وایشان را کسوت فطرت بوشانید در روزی داد بلطف خویش و کتابی
چون قرآن مجید منشور داد و سید المرسلین و خاتم النبیین را به پیغمبری فرستاد چون بندگان از گزاردن
شکر این نعمتها عاجز آمدند فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف را نیابت این عاجزان و نیابت زبان
داد و خود را حمد گفت در چند محل الحمد لله الذی له الحمد لله الذی خلق الحمد لله الذی انزل الحمد لله رب
العالمین این همه نیابت ذات بندگانست در شکر آلا و نعما خویش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها
از اذی فی العبد یعلم ما الذی کان فی قلبه من اخلاصه و توحیده و دجد و حزنه و حسرته و ما ینزل من السماء
علی قلوب اولیائه من الالطاف والکشوف وما یعرج فیها من انفاس الاولیاء و همم الاصفیاء اخلاص
مخلصان و توحید موحدان و معرفت عارفان بروی جل جلاله هیچ پوشیده نیست علم قدیم وی به همه رسیده
لاجرم چون بنده در خاک شود وازوی اخلاص و توحید و معرفت دین و دانسته همه نشانه اظهار بیوت
خود بر وی فهد و ثواب آن بوی رساند و آثار آن بخلق نماید چنانکه در حق ذو النون مصری نمود آنساعت
که جان وی بر گرفتند چون مرغان بر جنازه وی آمد و پر و پر گسترده و سایه داشتند چنانکه آن همه خلق
در زمین بسایه خود میپوشیدند هرگز از آن نوع مرغان کسی ندیده بود و نه بعد از آن هم دیدند که بر جنازه
مرغی ستاگرد امام شافعی رحمهما الله و دیگری در برشکنات ذو النون نوشته یافتند خطی که نه مانند
خط آدمیان بود که ذو النون حبیب الله من الشوق قتیل الله کار که آن نوشته را محو میکردند باز همچنان
پیدا بود نقلست که حماد رحمه الله علیه گفت وقتی در خواب شدم جوانی را دیدم و بالا تیغ خون و خشت
کشته صبر کردم تا از نماز فارغ شد آنکه بروی سلام کردم و گفتم ای جوانمرد درد و رنج صحبت آن ...
صحبتی داد ای است که آن الطاف کرند زندان عاصیان و محرمات جوان مخون ان بحق بیشتر پرورش ...

چون ما هویت بان آمد کتابی چوان همه توانم بود که شرح به کرده دیدم [illegible]
وقودها الناس والحجارة چون نالهٔ زنده و کالبد خالی کرد چون بر مغتسل نهادند بر سینه وی خطی
دیدم نوشته که فی عیشة راضیة خواستم که [illegible] خطی دیگر دیدم نوشته که
قدح و ریحان و جنة نعیم [illegible]
[illegible]
قتل فیما اصل شهداء بود [illegible] ما شهداء بودکه [illegible]
الکفار [illegible] الخوف والخشیة [illegible] السماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الوبة الاولی ولسلیمن الریح و مسخر کردیم سلیمن را باد غدوها شهر امداد بردن با داو را
یک ماهه راه ورواحها شهر و شبانگاه بردن او را یک ماهه راه واسلنا له عین القطر
[illegible] ومن الجن من یعمل بین یدیه [illegible]
[illegible] ومن یزغ منهم عن امرنا [illegible]
نذقه من عذاب السعیر [illegible] یعملون له ما یشاء [illegible]
من محاریب وتماثیل [illegible] وجفان کالجواب [illegible]
وقدور راسیات [illegible] اعملوا آل داود شکرا [illegible]
[illegible] وقلیل من عبادی الشکور [illegible]
فلما قضینا علیه الموت چون ما قضا کردیم [illegible]
دلهم علی موته [illegible] الا دابة الارض [illegible]
[illegible] تأکل منسأته [illegible] فلما خر [illegible] تبینت الجن
[illegible] ان لو کانوا یعلمون الغیب [illegible]
[illegible] ما لبثوا فی العذاب المهین [illegible]
لقد کان لسبإ [illegible] فی مسکنهم [illegible] آیة
[illegible] جنتان [illegible] عن یمین وشمال [illegible]
کلوا من رزق ربکم [illegible]
واشکروا له [illegible] بلدة طیبة ورب غفور [illegible]
[illegible] فاعرضوا [illegible]
[illegible] فارسلنا علیهم سیل العرم [illegible]
سیل [illegible] وبدلناهم بجنتیهم [illegible] جنتین
ذواتی اکل خمط [illegible] وشیء من سدر قلیل [illegible]

اندک [illegible] ذلک جزیناهم بما کفروا آن پاداش ایشان کردیم بان ناسپاسی که [illegible]
وهل نجازی الا الکفور [illegible] ناسپاس را وجعلنا بینهم و[illegible]
میان ایشان وبین القری التی بارکنا فیها و میان زمین شام و شهرها [illegible]
کرده در آن قری ظاهرة [illegible] وقدرنا فیها السیر [illegible]
[illegible] سیروا فیها لیالی وایاما آمنین [illegible]
آمنین [illegible] فقالوا ربنا [illegible]
[illegible] باعد بین اسفارنا [illegible]
[illegible] وظلموا انفسهم [illegible] فجعلناهم احادیث [illegible]
ایشان را [illegible] ومزقناهم کل ممزق [illegible]
[illegible] ان فی ذلک لآیات [illegible]
[illegible] لکل صبار شکور [illegible] ولقد صدق علیهم
ابلیس ظنه [illegible] فاتبعوه [illegible]
[illegible] الا فریقا من المؤمنین [illegible] وما کان له
علیهم من سلطان [illegible] الا لنعلم [illegible]
[illegible] من یؤمن بالآخرة [illegible] ممن هو منها فی شک
[illegible] وربک علی کل شیء حفیظ [illegible]
[illegible] قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله [illegible]
[illegible] لا یملکون مثقال ذرة
فی السموات ولا فی الارض [illegible]
[illegible]
[illegible]

آن هیچ [illegible] ولا تنفع الشفاعة عنده [illegible] شفاعت
[illegible] الا لمن اذن له [illegible]
حتی اذا فزع عن قلوبهم [illegible] قالوا ماذا قال ربکم [illegible]
[illegible] قالوا الحق [illegible]
وهو العلی الکبیر [illegible] النوبة الثانیة [illegible] ولسلیمن الریح
ای سخرنا لسلیمن الریح [illegible] الریح [illegible]
ولسلیمن [illegible] تسخیر الریح فلما
حذف التسخیر الذی هو المضاف [illegible]
مرفوعة بالابتداء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقال الحسن کان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر کشتی بر ساحل دریا تا زمین فارس نزولگاه وی بود بچند جا مقام کردی و ان بجایها
یعنی تا باصطخر فارس که نزولگاه وی بود و شبانگاه بشام بودی بدین سبب مهد و مقر
و مسکن وی تدمر بود که ان سلیمن امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الی العراق
فبنوها له بالصفاح والعمد والرخام الابیض والاصفر وقد وجد هذه الابیات منقورة
في صخرة بارض الشام انشاها بعض اصحاب سلیمن علیه السلام
ونحن ولا حول سوى حول ربنا نروح الى الاوطان من ارض تدمر اذا نحن رحنا كان ريث
مسيرة شهر والغدو لآخر اناس شروا الله طوعا نفوسهم بنصر ابن داود النبي المطهر
متى يركب الريح المطيعة اسرعت مبادرة عن شهرها لم تقصر تظلهم طير صفوف
متى دعوت من فوقها لم تنفر واسلنا له عين القطر وهو النحاس وقيل الصفر
واسيلت ثلثة ايام باليمن كما يسيل الماء يعمل به ما يشاء كما يعمل بالطين ولم يسل بالنحاس
قبل ذلك وكل ما في الدنيا من النحاس من تلك العين وقيل تنبع من معدنه فيسيل
كالماء من غير معالجة كما الين له الحديد ومن الجن من يعمل وسخرنا له الجن من يعمل
بالسخرة بين يديه من البنيان باذن ربه ومن يزغ اي يمل ويعدل منهم عن امرنا الذي
امرناه به من طاعة سلیمن نذقه من عذاب السعير في الآخرة وقيل في الدنيا و
ذلك ان الله تعالى وكل بهم ملكا بيده سوط من نار فمن زاغ عن امر سلیمن ضربه
ضربة احرقته قال شهر بن حوشب اشترط ان سليمن لم يكن يحسن منطق الطير
وابى بحي كان لداود ثلثة من النعيم وبسليمن ثلثة لداود يا جبال اوبي معه
والطير والنا له الحديد ولسليمان من الشياطين والريح وعين القطر وهو النحاس
المذاب والصفر المذاب جرت من صنعاء اليمن فلما مات داود ورث سليمن
ملكه ونعيمه قال الله تعالى وورث سليمان داود وقال يا ايها الناس علمنا
منطق الطير قوله يعملون له ما يشاء من محاريب اي مساجد ومساكن وقيل المحاريب

ابنیة دون القصور وتماثيل هي صور الانبياء والملائكة كانت الجن تعملها في مساجدهم
لتنشطهم على الرغبة في العبادة وقيل كانوا يعملون تماثيل الملائكة والنبيين والصالحين
على صورة القائمين والراكعين والساجدين من نحاس وصفر وشبه وزجاج ورخام
في المساجد لكي اذا رآهم الناس مصورين عبدوا عبادتهم ولم يكن يومئذ محرما
محظورا كان اتخاذ الصور مباحا في شريعتهم كما ان عيسى كان يتخذ صورا من الطين
فينفخ فيها فيكون طيرا باذن الله بیت سلیمن مسجدها بنا میکردند و بناها غایة
میساختند چنانکه سلیمن پیغمبر بود و ان جمله شارستان بیت المقدس است
و مسجد اقصی قصه و بنا نهادن آن بقول اصحاب سیر آنست که رب العالمین در نژاد
ابرهیم برکت کرد تا از نسل وی چندان پدید آمد که کس طاقت شمردن ایشان
نبود خصوصا در روزگار داود علیه السلام داود خواست که عدد بنی اسرائیل بداند
ایشان که در زمین فلسطین مسکن داشتند روزگاری دراز میشمردند و بس
نرسیدند و اندر نیافت و دانش عدد ایشان نرسید کشتند پس از درگاه عزت
وحی آمد بداود که این کثرت ایشان از آنست که چون ابراهیم علیه السلام بوفاء
عهد با ما آمد و آن خواب که او را نمودیم بذبح فرزند تصدیق کرد و ذلک قوله قد
صدقت الرؤیا من او را وعده دادم که در نسل و نژاد تو برکت کنم اکنون که تو اکثرت
ایشان عجب آمد و ایشان را و ایشان خویشتن دیدند و خود بین گشتند من که
خداوندم بعزت و جلال خود سوگند یاد کردم که عدد ایشان باز کم کنم و بلایی
بکیفر ایشان کنم اکنون ایشان مخیر اند داود میان سه بلیت از این سه
یکی اختیار کنند تا بر ایشان کنم یا قحط و نیاز و گرسنگی بر ایشان کنم سه سال
یا دشمن ایشان بر ایشان مسلط کنم سه ماه یا طاعون و وباء بر ایشان فرو فرستم
سه روز داود بنی اسرائیل را جمع کرد و ایشان را در این سه خصلت مخیر کرد ایشان

طاعون اختیار کردند گفتند این یکی آسانترست و از ضعف دور تر بس چهار مرات
بساخت و غسل کردند و حنوط و خود ریختند و کفن در پوشیدند و صحرا بیرون
شدند با اهل و عیال خود و نزدیک در آن صعید بیت المقدس پیش از بنا نهادن
آن و داود در صخره بسجود درافتاده دعا و تضرع میکرد که رب العالمین طاعون
را ایشان فرو فرستاد در یک شبانروز و از ایشان چندان بمرد که بسه روز آن بود و ماه ایشان
دفن توان کرد چون یک شبانروز از طاعون بگذشت رب العالمین تضرع
ایشان قبول فرمود و دعاء داود اجابت فرمود و آن طاعون از ایشان برداشت
پس بشکرانه آن که رب العالمین در آن مقام بر ایشان رحمت فرمود داود بفرمود تا
اینجا مسجدی سازند که پیوسته در اینجا ذکر الله تعالی کنند و دعا و تضرع نمایند
پس ایشان در کار ایستادند و نخست مدینه بیت المقدس بنا نهادند داود
بر دوش خود سنگ میکشید و اخیار بنی اسرائیل همچنان سنگ میکشیدند
تا یک قامت بر آوردند پس وحی آمد بداود که این شارستان را بیت المقدس
نام نهادم جای پاکست و خانه پاک و قدمگاه پیغمبران و مجمع گاه و نزولگاه
پاکان و نیکان و تو مردی خونریزی بدست تو این بنا تمام نشود لیکن از تو پسری
آید نام او سلیمن ملکه بعدل و اسفکه سلمه من سفک الدماء و اقضی تمامه
على يديه ويكون صيته وذكره لك باقيا فصلوا فيه زمانا گفته اند داود را
آن روز صد و بیست و هفت سال بود چون سال وی بصد و چهل رسید
از دنیا بیرون شد و سلیمن بجای وی بنشست و جن و شیاطین را فرمود تا
آن بناء شارستان تمام کردند و آزاد و بنده بعضی ساختند و بعضی بسطی را
از اسباط بنی اسرائیل که دوازده سبط بود ... چون از بناء شارستان فارغ گشت
آنگه مسجد اقصی را بنا نهاد و بالواح زر و سیم و جواهر برآراستند و شرح قصه

تمامی در سورة بنی اسرائیل یاد کردیم و قال سعید بن المسیب لما فرغ سلیمن من بناء
بیت المقدس تغلقت ابوابه فعالجها سلیمن فلم تنفتح حتى قال في دعائه بصلوات
ابي داود الا انفتحت الابواب ففتحت ففرغ له سلیمن علیه السلام عشرة آلاف من
قراء بني اسرائيل خمسة آلاف بالليل وخمسة آلاف بالنهار فلا تاتي ساعة
من ليل ولا نهار الا والله يعبد فيها ويقال ان التماثيل التي عملوها انهم عملوا
لسليمن اسدين اسفل كرسيه ونسرين فوق كرسيه وكان كرسيه عظيما فاذا اراد
ان يصعد الكرسي بسط الاسدان ذراعيه وكان يصعد عليه واذا قعد عليه اظله
النسران باجنحتهما فلما مات سليمن جاء افريدون وقال بخت النصر يصعد الكرسي
ولم يدر كيف يصعد فلما دنى منه ضرب الاسد على ساقه فكسر ساقه فلم
يجسر احد بعد ان يدنو من ذلك الكرسي وقوله وجفان كالجواب الجفان القصاع
واحدتها جفنة والجوابي جمع الجابية وهي الحوض يجبى فيه الماء اي يجمع ويقال
كان في الجفنة الواحدة ياكل الف رجل منها وكان المطبخة كل يوم اثنا عشر الف
شاة والف بقرة وكان له اثنا عشر الف خباز واثنا عشر الف طباخ كانوا يطبخون
الطعام في تلك الجفان لكثرة القوم وقدور راسيات يعني ثابتات لا تنقلب
ولا تتحرك من اماكنهن لعظمهن وكانت باليمن وقيل باقية هنالك يقال للشيء
رسا رسوا اذا ثبت لذلك سميت الجبال الرواسي اعملوا آل داود شكرا يعني
اعملوا بطاعة الله يا آل داود شكرا له على نعمه ويقال كان داود عليه السلام جزأ
ساعات الليل والنهار على اهله فلم يكن تاتي ساعة من ساعات الليل و
النهار الا وانسان من آل داود قائم يصلي فعمهم الله في هذه الآية فقال اعملوا آل
داود شكرا قال الفضل الشكر تقوى الله والعمل بطاعته وقوله شكرا نصب لانه
مفعول له وقيل اعملوا شكرا نصب لانه مفعول كقوله والذين هم للزكوة فاعلون

وقلیل من عبادی الشکور الاصل فی الشکر الزیادة والشکور کثیر الشکر ودابة
شکور اذا ظهرت من السمن فوق ما تعطی من العلف والشکیر النبات والشعر
والریش وقیل الشاکر الذی یشکر علی الرخاء والشکور الذی یشکر علی البلاء والشاکر
یشکر علی البذل والشکور یشکر علی المنع فکیف بالبذل وقیل الشکور الذی
یشکر بقلبه ولسانه وجوارحه وماله والشاکر یشکر ببعض هذه قوله فلما قضینا
علیه الموت ذکر وفات سلیمن صلوات الله علیه چون روزگار عمر او با آخر
رسید اول نشانی که بروی پیدا شد آن بود که در مسجد بیت المقدس انجا که عبادت
گاه وی بود هر روز بر عادت درختی از سر از زمین بر آمدی و هیچ جولان آن
نخوردی نه از جن و انس نه از مرغان و هوام سلیمن آن درخت را گفتی ترا چه
خوانند و بچه کار آیی جواب گفتی که ترا هیچ حیوان نخورد آن درخت گفتی لم
اخلق لشی من الدواب مرا نه از بهر آن آفریدند تا جنبندگان از من خورند ولکن
خلقت دواء لکذا وکذا واسمی کذا مرا که آفریدند فلان درد را بکار آیم ونام من فلان
چنین سلیمن بفرمود تا آنرا بر کندند و بجا در خانه بردند و نام آن در کتب طب نوشتند
روز دیگر درختی سر بر آمدی [illegible] سلیمن [illegible] نماز فارغ
گشت گفت یا شجرة ما اسمک ای درخت نام تو چیست گفت خروبه سلیمن
گفت لای شی نبتت از برای چه رستی و از زمین بر آمدی گفت لخراب هذا المسجد
سلیمن گفت ما کان الله لیخربه وانا حی وملخرابه الا موتی مرا بالله تعالی
عهدیست که تا من زنده باشم این مسجد خراب نگردد اکنون خراب این نشانه
مرگ منست انکه سلیمن بساخت و گفت اللهم اعم علی الجن موتی حتی یعلم الانس
ان الجن لا یعلمون الغیب وکانت الجن تخبر الانس انهم یعلمون الاشیاء من الغیب
ابن زید گفت پس آنگاه سلیمن بملک الموت گفت اذا امرت بی فاعلمنی چون

پیدا

زا

ترا بقبض روح من فرمایند مرا خبر ده گفت ندانم عمر تو مگر یک ساعت اگر وصیتی
میکنی یا کاری داری بجای آر میان وی باز سلیمن آن ساعت شیاطین را حاضر کرد
تا از بهر وی طارمی بساختند از آبگینه و آن طارم را هیچ در نبود کرد و آن ترانسی
شد و سلیمن اندر آن طارم در نماز شد و ساز آن ساخته از غسل و کفن و حنوط
و غیر آن پس آنگاه عصاء خود را پیش گرفت و تکیه بر آن کرد و هر دو کف خویش زیر
سر بنهاد و آن عصا او را همچون بالشی گشت و ملک الموت در آن حال قبض روح
وی کرد و یکسال برین صفت بر آن عصا تکیه زده بماند و شیاطین و جن همچنان در
کار و عمل خویش می بودند و نمی دانستند که سلیمن را وفات رسید و لا ینکرون
احتباسه عن الخروج الی الناس لطول صلاته قبل ذلک بعد از یکسال ارضه
عصای وی بخورد و سلیمن بیفتاد شیاطین بدانستند که سلیمن را وفات رسیده
وایشان از رنج و عذاب وی باز رستند و عذاب ایشان از جهت سلیمن آن بود که
چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی کان قد حبسه فی دن وشد راسه بالرصاص
او جعله بین طبقتین من الصخر فالقاه فی البحر او شد رجلیه بشعره الی عنقه
فالقاه فی الحبس ثم ان الشیاطین قالوا للارضة لو کنت تاکلین الطعام اتیناک
باطیب الطعام ولو کنت تشربین الشراب سقیناک اطیب الشراب ولکنا ننقل
الیک الماء والطین فهم ینقلون الیها ذلک بحیث کانت ترل الی الطین الذی یکون
فی جوف الخشب فهو ما یاتیها به الشیاطین تشکرا لها فذلک قوله عز وجل فلما
قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض یعنی الارضة تاکل
منساته ای عصاه واصلها من نسات الغنم ای زجرتها وسقتها قرا ابو عمرو
ونافع منساته بغیر همز وهما لغتان فلما خر ای سقط علی الارض تبینت الجن ان
لو کانوا یعلمون الغیب ای فی موضع نصب ای علمت وایقنت ان لو کانوا وقیل معناه

تبینت للانس ان الجن لا یعلمون الغیب وفی قراءة ابن مسعود وابن عباس تبینت
الانس ان لو کانوا یعلمون الغیب وقرء تبینت الجن باین قراءه معنی آنست که دیدی
مردمان جنیان را که اگر ایشان غیب دانستندی ما لبثوا فی العذاب المهین
قال الثعالبی قد دلت هذه الایة علی ان الجن لم یسخروا الا لسلیمن وانهم تخلصوا
بعد موته من تلک الاعمال الشاقة وانما تهیأ لهم ذلک لان الله تعالی زاد
فی اجسامهم وقواهم وغیر خلقتهم عن خلق الذین لا یرون وکانوا یمثلون له الانس
فی یدیه ثم مات هولاء بعد سلیمن فتحل الله خلق الجن علی ما کانوا علیه قبل
ذلک من الرقة والضعف والخفا فصاروا لا یرون ولا یقدرون علی شی من هذه
الاعمال ولا علی نقل الاجسام الثقال لان ذلک کان معجزة لسلیمن علیه السلم
قال اهل التاریخ کان عمر سلیمن ثلثا وخمسین سنة ومدة ملکه منها اربعون
سنة وملک یوم ملک وهو ابن ثلث عشرة سنة وابتداء فی بناء بیت المقدس
لاربع سنین مضین من ملکه والله اعلم لقد کان لسبا غیر سبا والخلاف
قراآت ووجوه آن در سورة النمل ذکر رفت فی مسکنهم بکسر الکاف من غیر الف
واحد قراءة کسائی باقی مساکنهم علی الجمع آیة ای دلالة علی وحدانیتنا وقدرتنا
وقیل فی مساکنهم آیة ای اعجوبة واحدة ثم فسرها فقال جنتان ای هی جنتان
بستانان عن یمین من اتاها وشماله وقیل عن یمین بلدهم وشماله وتحتمل الجنتین
للتثنیة الیمین والشمال والمعنی الاشجار والمیاه والبساتین محیطة بها عن ایمانهم
وعن شمائلهم وقیل کان لکل واحد منهم فی منزله جنتان عن یمین وشمال کلوا
من رزق ربکم ای قیل لهم کلوا من رزق ربکم واشکروا له
علی ما انعم علیکم وقد تم الکلام ثم ابتدأ فقال بلدة طیبة لیست بسبخة قال
ابن زید لم یکن یری فی بلدتهم بعوضة قط ولا ذباب ولا برغوث ولا عقرب ولا حیة

الجن ه

وانکان

وان کان الراکب لیأتون وفی ثیابهم القمل والدواب فما هو الا ان ینظروا الی بیوتهم فیموت
الدواب وقیل کانت المرأة تخرج من منزلها الی منزل جارتها وعلی راسها مکتل ویدها
فی درعها فاذا بمکتلها قد امتلا من الثمار مما یسقط من جناها بالثمار وذلک قوله بلدة طیبة
ای بلدة طیبة الهواء ورب غفور للخطاء کثیر العطاء فاعرضوا وهب بن منبه
گفت رب العالمین سیزده پیغمبر بقبیله سبا فرستاد تا ایشانرا بطاعت الله و دین
حق دعوت کردند ونعمتهای الله بایاد ایشان دادند واز عذاب وعقوبت الله ترسانیدند
و بیم دادند وایشان از سر طغیان وکفر و عتو سخن هیچ یکی نشنیدند و گفتند ما هیچ نعمت
نخورده ایم از جهت آن که خدای که شما ما را باو دعوت میکنید و ما را بطاعت او
میخوانید او را بگویید تا این نعمت از ما ببرد اگر تواند اینست که رب العالمین فرمود
که فاعرضوا روی بگردانیدند از ایمان و توحید و شکر نعمت الله فارسلنا علیهم
سیل العرم فرو گشادیم بر ایشان سیل عرم را بر وزن سیلی که کس طاقت بستن آن نداشت
واصلها من العرامة وهی الشدة والعتو وهو الذی لا یستطاع رده وقال
عرم الانسان یعرم عرامة وعراما وهو عارم وعرم خبیث شریر وقیل العرم هو اسم
الوادی وقیل هو المسناة واحدته عرمة ای سکر یحبس الماء لیعلو الحارض
وسنة ابن عباس گفت جماعتی مفسران گویند مسناة سدی بود در آن رود بار میان
دو کوه بنا کرده وقوی بر آورده بلقیس فرمود تا آب رود که در ملک سبا بی از بهر قوم خویش
آب در آن رود بار جمع کرد تا آنجا که باید بنامی کنی بر قدر حاجت آب بگشاید
ده رخنه بخورد فلما طغوا وکفروا وتمردوا سلط الله علیهم الخلد فنقبت المسناة
وثقبتها من اسفلها فغرق الماء جنانهم وخرب ارضهم والخلد فارة عمیاء طویلة واحدتها
خلدة وکان لها انیاب من الحدید لا یقرب منها من الا قتلها وقیل العرم اسم تلک الخلد
وقیل العرم المطر الشدید وبدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط قرا ابو عمرو

ت

نم

۱۰۷

وجنتين ذواتي اكل خمط بالاضافة والباقون بالتنوين وهما متعاديان كقول العرب في بستان فلان اعناب كرم واعناب كرم فمن اضاف الاعناب الى الكرم لانها منه ومن نون الاعناب ثم ترجم عنها اذا كانت الاعناب ثم الكرم والاكل الثمر والخمط كل شجر ذي شوك وقيل هو الاراك والاثل الطرفاء والسدر النبق قال قتادة بينما شجر القوم من خير الشجر اذ صيره الله من شر الشجر باعمالهم ذلك جزيناهم على ذلك نصب بوقوع الجزاء عليه تقديره جزيناهم ذلك بما كفروا وهل نجازي الا الكفور قرأ حمزة والكسائي نجازي بالنون وكسر الزاء الكفور نصب اي وانما لقوله جزيناهم وقراءة الاخرون يجازى بالياء وفتح الزاي ورفع الراء من الكفور والمعنى هل يجازي مثل هذا الجزاء الا الكفور وقال مجاهد يجازي اي يعاقب وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها يعني ارض المقدس من الشام قرى ظاهرة يعني قائمة عامرة وقيل ظاهرة اي متواصلة تظهر الثانية من الاولى لقربها منها قال الحسن كان احدهم يغدو فيقيل في قرية ويروح الى قرية قال مجاهد هي الروات وقال وهب هي قرى صنعاء وقيل كانت قراهم اربعة آلاف وسبعمائة قرية متصلة من سبأ الى الشام وقدرنا فيها السير اي جعلنا السير بين قراهم والقرى التي باركنا فيها سيرا مقدرا من منزل الى منزل وقرية الى قرية لا ينزلون الا في قرية ولا يغدون الا في قرية ولا يبتدون الا في قرية وماء وشجر وقلنا لهم سيروا فيها ليالي واياما اي وقت شئتم آمنين لا تخافون عدوا ولا جوعا ولا عطشا فبطروا النعمة فلم يصبروا على العافية فقالوا ربنا باعد بين اسفارنا قرأ ابن كثير وابو عمرو بعد بين اسفارنا اي اجعل بيننا وبين الشام فلوات ومفاوز لنركب فيها الرواحل ونتزود الازواد فعجل الله لهم الاجابة دليلت هشام انه قرأ ويعقوب ربنا برفع خوانده و باعد بفتح معني آنست كه با خدايا نا بادان داشتند و سفرها نزديك

ونیکو بطر کرفت ایشان را دان نعمت وفنا پیاپی کردند وآن راه نزدیك تا دان بود داشت دکفت خدا و ند اسادور آورد وکرد سفرها سا وظلموا انفسهم بالكفر و الطغيان والعصيان فجعلناهم احاديث عظة وعبرة يتمثل بهم ومزقناهم كل ممزق كانوا قبايل ولدهم سبا فتفرقوا في البلاد وقع بارض اليمن منهم اشعر وكندة وانمار وهم بجيلة ومدحج وحمير ووقعاند بماس ووقع خزاعة بمكة واوس وخزرج بيثرب ووقع لخم وجذام وغسان وكلب بالشام وكذلك عاملة ووقعت بالشام ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور قال مطرف هو المؤمن الذي اذا اعطي شكر واذا ابتلي صبر ولقد صدق عليهم ابليس ظنه حمزة وكسائي وعاصم صدق بتشديد خوانند معنى آنست كه ابليس راست كرد بر ايشان ظن خويش را في تخفيف خوانند اي صدق عليهم ابليس في ظنه راست كوي آمد ابليس بر ايشان ابليس در پنداشت خويش و در آن ظن كه بر ايشان برد وظنه قوله لاحتنكن ذريته الا قليلا قوله ولا تجد اكثرهم شاكرين وقوله فبعزتك لاغوينهم اجمعين وقوله عليهم اي على اهل سبا وقيل على الناس كلهم الا من اطاع الله سبحانه فاتبعوه في الكفر و المعصية الا فريقا من المؤمنين هو كقوله الا عبادك منهم المخلصين وما كان له عليهم من سلطان اي من حجة وملكه هذا كقوله انه ليس له سلطان على الذين آمنوا وكالحكاية من ابليس وما كان لي عليكم من سلطان وقيل معناه ما كان تسلطنا اياه عليهم الا لنعلم هذا علم وقوع معناه الرؤية وقد علم الله من الخلق الايمان والكفر قبل خلقهم الا لنعلم الجزئي وبين ونعلمه موجودا ظاهرا كما يتاتى الثواب والعقاب كما علمناه مفقودا معدوما لنعلم ابتلاءنا لنعلم من يؤمن بالآخرة اي بالبعث بعد الموت ممن هو منها في شك وربك على كل شيء حفيظ قل يا محمد لهؤلاء المشركين الذين انت بين ظهرانيهم ادعوا الذين زعمتم من دون الله اي زعمتم

انهم آلهة من دون الله نزلت في كفار مكة كانوا يعبدون الجن ويظنون انهم الملائكة ثم وصفهم فقال لا يملكون مثقال ذرة في السموات ولا في الارض اي لا يقدرون اي ينفعوكم ذرة مما في السموات والارض وما لهم اي الملائكة فيهما اي في خلق السموات والارض من شرك اي من شركة وما له اي بالله منهم اي من الملائكة من ظهير عون في خلق السموات والارض جماعتي از قبايل عرب فرشتكان را ميپرستيدند و ميكفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله رب العالمين بجواب ايشان كفت ولا تنفع الشفاعة عنده اي عند الله يوم القيمة الا لمن اذن له وبه قراءة ابو عمرو وحمزة وكسائي اذن بضم الف له اين هاهم با شافع شود وهم با مشفوع ميكويد شفاعت هيچ مشفوع سود ندارد در روز قيامت مكر كسي كه دستوري دهد الله تعالى او را تا شفاعت كند كسي كه از هر وي شفاعت كند ذكر ضعف الملائكة حين تسمع كلام الله فقال حتى اذا فزع عن قلوبهم يعني قلوب الملائكة فزع اي كشف والتفزيع من الاضداد تقول فزعته اذا اخفته وفزعته اذا اذهبت فزعه وكذلك الفزع الذي وهما بمعنى يقال فزع اذا خاف وفزع اذا اغاث من الفزع وقرأ ابن كثير ويعقوب فزع بفتح الزاء والمعنى كشف الله عن قلوبهم الفزع وجلا عنهم الخوف حين ينحدر عليهم جبرئيل روي عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل اذا تكلم بالوحي سمع اهل السماء صلصلة كجر السلسلة على الصفا فيصعقون فلا يزالون كذلك حتى ياتيهم جبرئيل عليه السلام فاذا جاءهم جبرئيل فزع عن قلوبهم فيقولون يا جبرئيل ماذا قال ربك قال يقول الحق الحق وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا قضى الله عز وجل الامر في السماء ضربت الملائكة باجنحتها خضعانا لقوله كانه سلسلة على صفوان فاذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم قالوا للذي قال الحق وهو العلي الكبير وعن عائشة ان الحارث بن هشام

سال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف ياتيك الوحي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احيانا ياتيني مثل صلصلة الجرس وهو اشده علي فيفصم عني وقد وعيته واحيانا يتمثل الي الملك رجلا فيكلمني فاعي ما يقول وهو اهون علي قالت عائشة وقد رايته ينزل عليه الوحي في اليوم الشديد البرد فيفصم عنه وان جبينه ليتفصد عرقا دید و رکاه نقلست میان رفع عیسی و بعث محمد عليهما الصلوة والسلام ششصد سال وحي از آسمان نيامد بس بوقت بعث مصطفى عليه السلم فرشتكان صوت وحي شنيدند وصلصله آن همچون صلصله زنجير كه بر كوه زنند پنداشتند كه رستخيز بخاست همه از بيم فزع بيفتادند و بيهوش شدند تا رب العزت آن بيم و فزع از دل ايشان باز برد انكه يكديكر را مي پرسيدند كه ماذا قال ربكم كفته اند اهل آسمان دنيا كويند اهل آسمان دوم را ماذا قال ربكم اهل آسمان دوم كويند اهل آسمان سوم را ماذا قال ربكم همچنين تا هفتم آسمان يكديكر را مي پرسند و اهل آسمان هفتم از جبرئيل پرسند كه ماذا قال ربك جبرئيل كويد الحق يعني كه الله تعالى فرمان روا كرد و سخن راست كفت انكه فرشتكان آسمانها با يكديكر ميكويند الحق الحق وهو العلي الكبير قال الضحاك ان الملائكة المعقبات الذين يختلفون الى اهل الارض يكتبون اعمالهم اذا ارسلهم الرب عز وجل فانحدروا سمع لهم صوت شديد فيحسب الذين هم اسفل منهم من الملائكة انه من امر الساعة فيخرون سجدا ويصعقون حتى يعلموا انه ليس من امر الساعة وقال الحسن وابن زيد اذا كشف الفزع عن قلوب المشركين عند نزول الموت بهم قامت الحجة عليهم قالت لهم الملائكة ماذا قال ربكم في الدنيا قالوا الحق فاقروا به حين لا ينفعهم الاقرار ودليل هذا التاويل آخر السورة ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت

النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم قوله تعالى

ولسلیمن الریح غدوها شهر الآیه سلیمن صلوات الله علیه اسپان نیکو عجب
داشت مرغان نی برجون قصه فوت شدن نماز واقع شد تیغ برکشید وکردن
اسپان می زد بکشت داکنون که ترا اسباب بکشتی تا باد رام کرد تا تو کجا باشی
که من کان لله کان الله له هر که ترا نظر خود بکی بد نظر الله تعالی بدلش بود
هیچکس نبود که ترا چیزی بگیرد اذ بهر خدا که نه عوضی بهتر از آنش بداد تو مصطفی را بین
صلوات الله علیه جعفر طیار فرستاد و امارت جیش بوی داد لواء اسلام
در دست وی بود کفار حمله آوردند و یکدستش بینداختند لوا بدست
دیگر گرفت یک زخم دیگر بزدند دیگر دستش بینداخت بسینه آن همنا
واهدا داشت و شهید از دنیا بیرون شد او را بخواب دیدند گفتند ما فعل الله
بک گفت عوضنی الله من الیدین جناحین اطیر بهما فی الجنة حیث شاء مع
جبرئیل ومیکائیل واسماء بنت عمیس گفت رسول خدا ایستاده بود که ناگاه گفت و
علیکم السلام گفتم علی من ترد السلام یا رسول الله جواب سلام که میدهی ومن کسی را
نمی بینم که بر تو سلام میکند گفت آنک جعفر بن ابی طالب مع جبرئیل ومیکائیل
ای جعفر دست بداد در راه خدا بداد عاقبت جناح ای سلیمن اسپان بداد عاقبت باد
در زیر وی بجمال تو ای محب صادق اگر بحکم ریاضت دین فدا کردی رختش
کردی اینک ما دین تو و فضل ما اسمع تو کم ما جاوع وعم تو فاذا احببته کنت
له سمعا یسمع بی وبصرا یبصر بی ویدا یبطش بی اولم هر کی بند شود بس
شود بس دو بند شود بس بند شود ای مسکین هر کی تا آن تو آن بود که
دوزی مرغ دلت از قفص دنیا بنفس خلاص یابد و بر هوا رضا حق پروانکند
بجلال و قدر با رخدا که جن تو اخت بنیه هر وله استقبال تو کند بیت
جه سازی همه مرداری جو زاغان اندرین دنیا قفص بشکن جو طاوسان یکی بر بر در بالا

تفصیل قالبست و امانت جان مرغ را عشق پرواز ارادت افق ادعیت تهنا او
در دهر که مرغ امانت از این قفص بشریت بافق غیب پرواز کند کرو پیان عالم قدس
دستها بر یکدیگر بازنهند تا از رقاء جمال دیدها اشان بنور دفلما قضینا
علیه الموت مرات دو قسم است مرات ظاهر مرات باطن مرات ظاهر هر کسی را معلوم
و دوست و دشمن پاره بدرآنست و خاص و عام در آن یکسانست و کل نفس ذائقة
الموت عبارتست از آنست امامرات باطن آنست که مرد در خود از خود بیخود مرده گردد
تا از حق باحق زنده شود همانست که آن جوانمرد گفت بیرای دوست پیش ازمرات
اگر تو زندگی خواهی که ادریس ازیجنین مردن بهشتی گشت پیش از ما زندگی
حقیقت آن زندگی است که فنا بایان دهد نه آنکه دوح حیوانی عمدا بو الحسن
خرقانی گفت بیست سالست تا کمر بالا تا آسمان پاورده اند و عجب آنست که با
خلقم بصورت زندگانی دارد و در حضرت خود کفن بر تابوت ... بیت
سالها پیش از آن حدیث و دو بوش کفن مردانه مرد و دست خویش انکاه بزند
در شهر بکوی که با تو باشی یا منم شود بین بود کار دولت بدو تن ای جوانمرد بلبت
قطرهٔ میکان باطن مرد ظاهر آید جنابت ظاهر پاک کرد لیکن باب طهور آن
جنابت ظاهر ریخن و صعب آنست که اگر یک ذره هستی خود بیند در باطن ترسا کن
شود جنابت رسد که همه دریای عالم زایل نکرد بیت دور باش از صحبت خود بود
بوسه بر خاک کف پای ز خود بزداین بروی در که خود بینی را دوی نیست
و خود نکاری را قدر نیست جزانجی و بیان وفقر و فاقه بردن هیچ روی نیست
فرزندان یعقوب صلوات الله علیه نزدیک یوسف فقر و فاقه بردند گفتند
وجئنا ببضاعة مزجاة لاجرم یوسف نقاب از جمال برداشت و بزبان کرم چنین
آمد که لا تثریب علیکم الیوم تو همین کن ای خواجه عمر مفلس و نزد کار بیکار هی

که بساط نزول بیفکند و دست کرم فرو کشاید مفلس را هیچ و انا ذه در وی باز شود
باد رپی بدید و معانی رحمت وجستی بر آب و حکومی بر آتش کو بیت
بر آب دو دید و بر آتش حکم بباد و دو دست ستم زر از خاک سیم پرطاقت گفت الهی
مقصد تو نادانم و سیاه تا تا توانم در بیچارگی خود بس کردانم و در دور و نیز و بیچاره یا تم چون
بیچون بود جانم و از نکوییت در تاریکی بنعمانه که بر هیچ چیز هست تمام نمانم
چشم بر دری دادم که تو مانی و من نمانم چون نگیت کر آن دور به سیم ود به بیم
بجای مولای امور یوسف را آذکر هست که جون برادران بعجز و فقر پیش وی
باز شدند ایشان اکفت لا تثریب علیکم الیوم اکرم الاکرمین وارحم الراحمین
سزاوارتر که جون بندگان بعجز و بیاند داود از مکوید لا خوف علیکم الیوم ولا انتم
تحزنون لقد کان لسبإ فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین وشمال الآیه کانت فی
رغد من العیش وسلامة عن الحال فاما برابا الصبر علی العافیة والشکر علی النعمة فاعرضوا
عن الوفاق فضیعوا الشکر وکفروا النعمة فبدلوا و بدل لهم الحال وغیرها متغیرات علیهم
الایام وانشدوا فی معناه شعر ما زلت احسالک فی وصال حتی اتتا زمان
صالح عن الصد و دحق لم یق عاشهدت ذرع آسایکار بست بر بلا وشدن
صبر کردن هر دو امانه آنست که بر نعمت و عافیت صبر کند و حق آن شناسد
شکر آن بگزارد از ننگ وهوای باطل بپرهیزد و توان و داشت آن از حق بیند نه از خود و
دوزگار عافیت ونعمت در طاعت الله تعالی بسر برد و از طغیان و یاغیان در
بطر کرفتگان در نعمت حذر کند که رب العزت در حق ایشان میفرماید فاما من
طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی روی عن بعض الصحابه انه قال بلینا
بفتنة الضراء فصبرنا وبلینا بفتنة السراء فلم نصبر وقال بعضهم یصبر علی البلاء
کل مؤمن ولا یصبر علی العافیة الا صدیق النوبة الاولی قوله تعالی وتقدس

قل من یرزقکم بگو ای پیغمبر که کیست آنکه روزی میدهد شما را من السموات والارض
ابا دانا آسمان و نبات زمین قل الله هم تو بگو که از خداوند ستوده ایم که الله تعالی
وانا او ایاکم و با ایشان بگوی ما یا شما لعلی هدی او فی ضلال مبین بر راه راستیم یا در گمراهی
آشکارا قل بگوی ای محمد لا تسألون عما اجرمنا شما را نخواهند پرسید از انچه ما کنیم از
بدی ولا نسأل عما تعملون و ما را نخواهند پرسید از انچه شما میکنید قل یجمع بیننا ربنا بگوی
با هم آرد میان ما خداوند ما روز رستاخیز ثم یفتح بیننا پس کار برگشاید میان ما
بالحق براستی و راستی وهو الفتاح العلیم و او حاکمست کارگشای دانا
قل ارونی بگوی با من نمایید الذین الحقتم به شرکاء ایشان که در او بستید با انبازی
کلا انبازی نیست و این دعوی راست نیاید بل هو الله آری او است خداوند دانا
العزیز الحکیم آن توانا محکم کار وما ارسلناک ای محمد ما نفرستادیم الا کافة للناس مگر
همه مردمان را بشیرا ونذیرا تا ایشان را دهی و بیم نمای ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولکن
بیشتر ایشان نمی دانستند ویقولون متی هذا الوعد و میگویند این وعده که میدهی
کی خواهد بود وچه هنگام است ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه شما
هست قل لکم میعاد یوم بگو که شما راهنگام وعده روزیست لا تستأخرون عنه
ساعة ولا تستقدمون که از آن یکساعت نه پس شود و نه پیش وقال الذین کفروا و گفتند
ناگرویدگان لن نؤمن بهذا القرآن ما نگرویم باین قرآن ولا بالذی بین یدیه و نه بآن
که پیش از آن بود از پیغمبران و رسول و کتاب ولو تری واگر تو بینی اذ الظالمون موقوفون
عند ربهم آنگه که کافران بازداشته باشند نزدیک خداوند ایشان یرجع بعضهم
الی بعض القول با یکدیگر باز میگردانند سخن را یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا
بیچارگان و عاجزان میگویند مر گردنکشان را لولا انتم لکنا مؤمنین اگر نه شما
می بودید ما مؤمن بودیم قال الذین استکبروا للذین استضعفوا گردنکشان گویند بیچارگان را

عاجزان و فتارکان را أنحن صددناكم عن الهدى باش یا ما ما که دایم شما را اندر راست رفتن و با
داریم شما را از پیغام پذیرفتن بعد إذ جاءكم پس از آنکه با شما آمد بل كنتم مجرمين بلکه شما گناه
کاران بودید و جرم شما را بود وقال الذين استضعفوا للذين استكبروا بیچارگان گویند گردنکشان را
گوییم مهر کردن شما را بل مكر الليل والنهار بلکه شما مکر کردید شب و روز و گوش
نداشتید إذ تأمروننا أن نكفر بالله که ما را می‌فرمودید تا ناسپاسی کنیم ونجعل له أندادا و او را
شریکان و همتایان گوییم وأسروا الندامة لما رأوا العذاب فا یکدیگر پنهان پشیمانی می‌نمایند
آنگه که عذاب بینند وجعلنا الأغلال في أعناق الذين كفروا و غلها در گردن کافران کنیم
هل يجزون إلا ما كانوا يعملون و پاداش دهند ایشان را مگر بانچه می‌کردند وما أرسلنا في
قرية من نذير نفرستادیم در هیچ دهی و شهری هیچ بیم دهنده إلا قال مترفوها مگر که گفتند
نعمتیان و نازپروردگان ایشان را إنا بما أرسلتم به كافرون که ما بانچه شما را فرستادند
ناگرویدگانیم وقالوا نحن أكثر أموالا وأولادا و گفتند ما را مال و فرزند بیشتر است وما
نحن بمعذبين و ما را عذاب نکنند قل إن ربي گوی خداوند من يبسط الرزق
لمن يشاء می‌گستراند روزی فراخ هر کرا خواهد ويقدر و باندازه می‌بخشد هر کرا
خواهد ولكن أكثر الناس لا يعلمون و لیکن بیشتر ایشان نمی‌دانند وما أموالكم ولا
أولادكم نه مال شما و نه فرزندان شما بالتي تقربكم عندنا آنست که شما را نزدیک
گرداند بنزدیک ما زلفى نزدیکی إلا من آمن وعمل صالحا مگر کسی که بگرود
و عمل نیک کند فأولئك لهم جزاء الضعف آنگه ایشانراست پاداش دوتو
بدو توی بما عملوا بانچه کردند از نیکیها وهم في الغرفات آمنون و ایشان در آن غرفها
و طارمها ایمنانند و بی ترس والذين يسعون في آياتنا و ایشان که می‌شتابند در شکستن سخنان ما
معاجزين و میکوشند در آنکه ما را عاجز آرند و خلق را از بگرویدن آن باز دارند
أولئك في العذاب محضرون آن گروه فردا در عذاب آورده کانند قل إن ربي يبسط الرزق

لمن يشاء

لمن يشاء من عباده ويقدر له گوی خداوند من بگستراند روزی فراخ هر کرا خواهد و فرو
یکدارد باندازه روزی هر که خواهد وما أنفقتم من شيء و هرچه نفقه کنید و بکار برید
بر دوستان چیزی فهو يخلفه وی آنرا خلف باز دهد و بدل کند وهو خير الرازقين و او
بهترین روزی دهندگانست ويوم يحشرهم جميعا آن روز که برانگیزیم ایشانرا باهم
ثم يقول للملائكة آنگه گوید فرشتگان را أهؤلاء إياكم كانوا يعبدون آنگه ویرا
که شما را بخدایی می‌پرستیدند قالوا سبحانك گویند پاکی ترا و بیعیبی أنت ولينا من
دونهم خداوند ما تویی نه ایشان بل كانوا يعبدون الجن بلکه ایشان دیو را می‌پرستیدند
أكثرهم بهم مؤمنون بیشتر ایشان بایشان گرویدگان بودند فاليوم لا يملك بعضكم
لبعض نفعا ولا ضرا امروز بدست کسی از شما کس را نه سود است و نه زیان ونقول
للذين ظلموا و گوییم ایشانرا که ستم کردند بر خود و کافر شدند ذوقوا عذاب النار
التي كنتم بها تكذبون بچشید عذاب آن آتش که آنرا به دروغ می‌داشتید وإذا تتلى
عليهم آياتنا و آنگه که بر ایشان خوانند سخنان ما بينات سخنان روشن پیدا
قالوا ما هذا إلا رجل گویند نیست این مگر مردی يريد أن يصدكم که میخواهد که بگرداند
شما را عما كان يعبد آباؤكم از آنچه می‌پرستیدند پدران شما وقالوا ما هذا إلا إفك
مفترى و گفتند نیست این مگر سخنی دروغ فرانهاده و ساخته وقال الذين كفروا
و گفتند ناگرویدگان للحق لما جاءهم پیغام راست که بایشان آمد إن هذا إلا سحر مبين
نیست این مگر جادویی آشکارا وما آتيناهم من كتب يدرسونها و ندادیم ایشانرا هیچ
نامه که خوانند پیش از قرآن وما أرسلنا إليهم قبلك من نذير و نفرستادیم بایشان
پیش از تو هیچ پیغمبری و بیم نمایی وكذب الذين من قبلهم و ایشان که پیش از ایشان بودند
تکذیب کردند پیغامبران خویش را وما بلغوا معشار ما آتيناهم و قریش بر نرسیدند
ایشان نرسیده‌اند فكذبوا رسلي ایشان پیغامبران را تکذیب کردند فكيف كان نكير

تا جو بود نشان نابسند النوبة الثانية قل من يرزقكم من السموات والارض قل الله
روش هرچند که شرک آورند نخواهد آن روزی دادن بهیچ کس نکند جز او الله تعالی
قل الله تعالى ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله ای بهداشان را گوی
روزی دهنده کار رسند کار و روزی رسانا آسمان بباران و از زمین بنبات کیست ناچار
گویند الله اما تو بگوی که الله تعالی که از قوت و بیشتر دادیم که ششم اگر نه ایشان با گوی
چون می‌باید که او را در خلق و در رزق شریک برآید که در استحقاق عبادت و تعظیم
او را هم شریک نیست وإنا أو إياكم لعلى هدى أو في ضلال مبين این سخن جانت
کرد و کس در خصومت باشند یکی محق و یکی مبطل محق گوید احدنا کاذب تا یکی
دروغ گوییست ناچار و مقصود وی از این سخن تکذیب مبطل باشد و تصدیق
خویش همانست که رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرمود متلاعنین که الله
يعلم ان احدكما كاذب فهل منكما تائب معنی آیه آنست که از ما دو گروه یکی با راست
و یکی گمراه و شک نیست که پیغمبر و پیروانش بر راه راستاند و مخالفان وی
در گمراهی وقيل هذا على وجه الاستهزاء بهم وهو غير شاك في دينه وهذا
كقول أبي الاسود شعر بنو عم الرسول واقربوه احب الناس كلهم اليا
فان يك حبهم رشدا اصبه ولست بمخطئ ان كان غيا ورد باشد که او
يعني وانا او اياكم لعلى هدى او في ضلال مبين قل لا تسئلون عما
اجرمنا ولا نسئل عما تعملون هذا جواب قوله نسبهم رسول الله والمسلمين الى الكذب
والفرية وقطيعة الرحم وقيل هو منسوخ بآية السيف قل يجمع بيننا ربنا يعني
يوم القيامة كقوله وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا وفي الخبر يحشر الناس يوم القيامة
حفاة عراة غرلا فقالت عائشة يا رسول الله النساء والرجال ينظر بعضهم الى بعض
فقال يا عائشة الامر اشد من ان ينظر بعضهم الى بعض

بالحق

ثم يفتح بيننا بالحق اي فيجمع الكافر على وجهه يوم القيامة ثم يفتح بيننا اي يقضي ويحكم بيننا وهو الفتاح
العليم الفتاح عند العرب هو القاضي منه قوله ربنا افتح بيننا وبين قومنا
فافتح بيني وبينهم فتحا وقال اهل المعاني الفتاح هو الذي بعنايته ينفتح كل مغلق
وبهدايته ينكشف كل مشكل فتارة يفتح الممالك لانبيائه ويخرجها من ايدي
اعدائه ويقول انا فتحنا لك فتحا مبينا وتارة يرفع الحجاب عن قلوب اوليائه ويفتح
لهم الابواب الى ملكوت سماواته وجمال كبريائه ويقول ما يفتح الله للناس من رحمة
فلا ممسك لها وقيل الفتاح الذي بيده مفاتح الغيب وبيده مفاتيح الرزق
كقوله تعالى وعنده مفاتح الغيب قل اروني الذين الحقتم به شركاء يعني الملائكة
وقيل الاصنام معنی آنست که اینان که انباز می‌گیرید او را بگوی که بتان را با اینان در ما بسته
بنمایند که این انبازان هیچ آفریدند در زمین یا در آسمانها همانست که جای دیگر گفت
ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات كلا که کلا معنی نیست انبازی
و دعوی که میکنید باطل است و دروغ بل هو الله العزيز المنتقم ممن كفر به وخالفه
الحكيم في تدبير خلقه فانى يكون له شريك في ملكه وما ارسلناك الا كافة للناس
الكافة هي الجامعة للشيء المانعة عن التفرق له ومنه الكفاف من العيش وقولك
كف يدك اي اجمعها اليك والمعنى وما ارسلناك الا عامة للناس كلهم
العرب والعجم والاحمر والاسود والجن والانس وتقديره وما ارسلناك الا للناس
كافة كقول النبي صلى الله عليه وسلم ختم بي النبيون وارسلت الى الناس كافة
عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اعطيت خمسا ولا اقول فخرا
بعثت الى الاحمر والاسود وجعلت لي الارض طهورا ومسجدا واحل لي
المغنم ولم يحل لاحد كان قبلي ونصرت بالرعب فهو يسير بين يدي مسيرة شهر
واعطيت الشفاعة فادخرتها لامتي يوم القيامة وهي ان شاء الله نائلة من لا يشرك

بالله شيئا وقيل معناه كافة للناس تكفهم عما عليه من الكفر وتدعوهم الى الاسلا
والهاء فيه للمبالغة بشيرا بالجنة لمن آمن ونذيرا من النار لمن كفر ولكن اكثر الناس
يعني اهل مكة لا يعلمون لا يصدقون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين
هذا حكاية عن منكري البعث ويعني الوعد القيامة قل لكم ميعاد يوم لا تستأخرون
عنه ساعة ولا تستقدمون الوعد والميعاد والموعد واحد وقال الذين كفروا
يعني كفار مكة لن نؤمن بهذا القرآن ولا بالذي بين يديه من الكتب ثم اخبر عن
حالهم في الآخرة فقال تعالى ولو ترى اذ الظالمون اي الكافرون موقوفون
محبوسون عند ربهم جواب لو محذوف تأويل لو ترى لرأيت امرا فظيعا هائلا
يرجع بعضهم الى بعض القول اي يجيب بعضهم بعضا ويرد بعضهم بعضا يقول الذين
استضعفوا اي قهروا وهم السفلة للذين استكبروا وهم تعظموا عن الايمان وهم
القادة لولا انتم لكنا مؤمنين بمحمد والقرآن وقال الذين استكبروا للذين استضعفوا
انحن صددناكم عن الهدى اي عن الايمان بعد اذ جاءكم محمد بل كنتم مجرمين مشركين
قبل مجيء محمد وقال الذين استضعفوا للذين استكبروا بل مكر الليل معناه بل مكركم
بالليل والنهار اذ تأمروننا ان نكفر بالله ونجعل له اندادا مفسران گفته‌اند معنی
آيه آنست كه سفله ونيز دوان گفتند مهتران را نخوتش با وسروران كفر دلكه سابق
بد شما بود وكوشش كه شما ما را بكفر وشرك ميفرموديد قومی گفتند اين حكايت
كه ايشان بر عادت دنيا گويند چنانكه مردم از دوستان بد شكايت كنند ونم
صحبت كنند وبر اين قول معنی آنست كه بد سازی جهان بود ما را وبد نهادی
شبانروز ما را او دشوار خوانند اند بل مكر الليل والنهار من الكرد ولكه روز
ميگذشت وشبانروز ميرفت بر شما بود تا شما ما را كه تا بالله كافر شويم واو را
همتا گويم الند والنديد المثل والندامة الاسرار من الاضداد يكون بمعنى

الاخفاء

الاخفاء ويكون بمعنى الاظهار يعنی واظهروا الندامة لما رأوا العذاب كافران
آن روز كه عذاب بينند همه تابع وهم متبوع هم سفله وهم قاده پشيمان شوند
چه آشكارا وچه نهان با يكديگر گفتند ليكن پشيمانی آن روز سود ندارد اين
همچنانست كه جای ديگر ميفرمايد كقوله فاعترفوا بذنبهم ليكن اعتراف آن
روز سود ندارد وايشانرا جواب دهند كه فسحقا لاصحاب السعير وجعلنا
الاغلال في اعناق الذين كفروا جای ديگر گفت انا جعلنا في اعناقهم اغلالا اعلا
اي جعلنا في اعناقهم اغلالا الى اعناقهم لان الغل لا يكون في العنق دون اليد
هل يجزون الا ما كانوا يعملون وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها
ونعمتهم الاموال مترفوها رؤساؤها واغنياؤها المترف المثري والمنعم وفلان لا
يزال في ترفه في سعة العيش اي في رغد ورخاء وقيل المترف الموسع عليه عيش القليل
فيه همه وهو في ذلك بطرا انا بما ارسلتم به كافرون جاحدون وقالوا نحن
اكثر اموالا واولادا منكم ولو لم يكن راضيا بما نحن عليه من رضاه وخداوند
ونشان بندگی ميكشد اگر از ما خشنود نبودی ودين وعمل ما نپسند
ما را در دنيا مال وفرزند نبودی واكه قياس كنند كه فردای ما در عقبی همچون
امروز بود نه ما را عذاب كنند نه شما نانا ما ركنيد وما نحن بمعذبين فالآ
بدنيا همانست كه جای ديگر فرمود ولئن رددت الى ربي لاجدن خيرا منها
منقلبا ولئن رجعت الى ربي ان لي عنده للحسنى رب العالمين بجواب
ايشان گفت قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر وليس يدل ذلك
على العواقب والمنقلب اي محمد بگو ای خداوند من در دنيا روزی بيكسرا
فراخ روزی كه ميخواهد وباندازه ميبخشد او را كه خواهد واين دليل نيست كه
فردا همچنين خواهد بود دنيا خواسته ايشان دوست ودشمن دريغ نيست

وتو بدادی اندک تا آشنا ونيكانرا از آن بيخود ند مصطفی فرمود الدنيا عرض حاضر يأكل
منها البر والفاجر والآخرة وعد صادق يحكم فيها ملك قادر وقال صلى الله عليه
وسلم لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة آنگه
گفت هم بجواب ايشان وما اموالكم ولا اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى جای دگر
فرمود يوم لا ينفع مال ولا بنون لن تنفعكم ارحامكم ولا اولادكم يوم القيامة يفصل
بينكم روز قيامت نه مال بكار آيد نه فرزند نه خويش نه پيوند الا من آمن وعمل
صالحا الا ولكن الايمان من آمن وعمل صالحا هذا كقوله ولكن البر من آمن بالله يعنی
ولكن البر بر من آمن بالله كقوله اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله
اي كفعل من آمن بالله وكقوله اجعلتم سقاية الحاج ميگويد نه مال شما را بما نزديك
كند ونه فرزند مگر كسی كه ايمان آرد وكار نيك كند ايمان او وكردار نيك وی
او را بما نزديك كند فاولئك لهم جزاء الضعف من الثواب بالواحد عشر فما
فوق جزاء منصوبا منونا الضعف رفع يعقوب فاولئك لهم الضعف جزاء
على التقديم والتأخير وهم في الغرفات آمنون اي في الدرجات آمنون من الموت
قرأ حمزة في الغرفة على الوحدة والذين يسعون في آياتنا اي يعملون في ابطال حجتنا
معاجزين معاندين يحسبون انهم يفوتوننا بانفسهم ويعجزوننا اولئك
في العذاب محضرون قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء من عباده ويقدر له
من يشاء وهو نظر منه وفي الخبر يقول الله عز وجل ان من عبادي اذا بسطت
رزقي عليه الدنيا صاحبا وما يعلم عبدي ان ذلك مني قطع وبعد
اغنى عبدي اذا افسدت هذه الدنيا ورزقه مني قوتا وما يعلم عبدي
ان ذلك مني قرب ووصل وذلك من عزتي على عبدي وما انفقتم من شيء
فهو يخلفه وقال الكلبي ما تصدقتم من صدقة وانفقتم في الخير والبر من نفقة فهو

يخلفه

يخلفه وقال الكلبي ما تصدقتم من صدقة وانفقتم في الخير والبر من نفقة فهو يخلفه
اما ان يعجله في الدنيا واما ان يؤخره له في الآخرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله عز وجل قال لي انفق انفق عليك وعن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال ينادي مناد كل ليلة لدوا للموت وينادي مناد ابنوا للخراب وينادي مناد اللهم
هب للمنفق خلفا وينادي مناد اللهم هب للممسك تلفا وينادي مناد ليت الناس
لم يخلقوا وينادي مناد ليتهم اذ خلقوا فكروا فيما له خلقوا وقال عمر لصهيب انك
رجل لا تمسك شيئا قال اني سمعت الله عز وجل يقول وما انفقتم من شيء فهو يخلفه
وهو خير الرازقين وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة
وكل ما انفق الرجل على نفسه واهله كتب له صدقة وما وقى الرجل به عرضه فهو
صدقة وما انفق المؤمن من نفقة فعلى الله خلفها ضامنا الا ما كان في بنيان
او معصية قال بعض رواة هذا الحديث ما وقى به عرضه يعني ما اعطى
الشاعر وذا اللسان المتقى قال مجاهد اذا كان في يد احدكم شيء فليقتصد ولا يتأول
هذه الآية على ترك الاقتصاد في النفقة فان الرزق مقسوم فلعل رزقه قليل
وهو ينفق نفقة الموسع عليه ومعنى الآية ما كان من خلف فهو منه وبدليل هذا
التأويل قول النبي صلى الله عليه وسلم اياكم والسرف في المال والنفقة و
عليكم بالاقتصاد فما افتقر قوم قط اقتصدوا وقال عليه السلام ما عال من اقتصد
وقال من فقه المرء رفقه في معيشته وهو خير الرازقين انما جاز الجمع لانه يقال رزق
السلطان الجند وفلان يرزق عياله كما قال وهو خير المطعمين ويوم يحشرهم جميعا
قرأ حفص يحشرهم بالياء ثم يقول بالياء كذلك يعني يحشرهم جميعا هؤلاء
المحشورون ثم العابدون من المشركين يعبدون الملائكة وهم يزعمون انهم بنات الله
فلذلك عبدوهم وهو قوله عز وجل وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا ثم يقول الله للملائكة

اهؤلاء اياكم كانوا يعبدون فى الدنيا هذا استفهام تقرير كقوله عز وجل لعيسى ءانت
قلت للناس فتبرءا منهم الملائكة ويقولون سبحانك ربنا انت ولينا
من دونهم بل كانوا يعبدون الجن اى يطيعون ابليس وذريته واعوانه فى معصيتك
اكثرهم بهم مؤمنون مصدقون فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعا و شفاعة ولا ضرا
اى عذابا ونقول للذين ظلموا اشركوا ذوقوا عذاب النار التى كنتم بها تكذبون فى الدنيا
فقد وردتموها واذا تتلى عليهم آياتنا بينات بالامر والنهى قالوا ما هذا الا رجل يعنون
محمدا صلى الله عليه وسلم يريد ان يصدكم اى يصرفكم عما كان يعبد آباؤكم من الا...
وقالوا ما هذا الذى يقول الا افك مفترى اى كذب مختلق يعنون القرآن وقال الذين
كفروا يعنى كفار مكة للحق اى للقرآن لما جاءهم اى حين جاءهم محمد ان هذا اى ما
هذا الا سحر مبين وما آتيناهم من كتب يعنى به العرب كلها يدرسونها اى يقرؤنها
فيما يقولون وما ارسلنا اليهم قبلك يا محمد من نذير رسول مخوف وكذب الذين
من قبلهم اى من قبل قريش كذبت الامم رسلنا ونبيينا وما بلغوا معشار ما آتيناهم
اى ما بلغت قريش عشر ما بلغت الامم الخالية والقوة والشهرة وطول العمر وكثرة
الاموال والاولاد فكذبوا رسلى فكيف كان نكير اى كيف كان انكارى وتغيرى عليهم
بالعذاب فحذركما هذه الاية عذاب الامم الماضية النوبة الثالثة
بسم الله الرحمن الرحيم قوله تعالى قل من يرزقكم من
السموات والارض اعلم ان الرزق قسمان قسم ظاهر وقسم باطن فالظاهر هى الاقوات
والاطعمة وذلك للظواهر وهى الابدان والباطن هى المعارف والمكاشفات
وذلك للقلوب والابصار وهذا اشرف القسمين فان ثمرته حيوة الابد
ثمرة الرزق الظاهر قوة الى مدة قريبة الامد والله تعالى هو المتولى لخلق الرزقين
والمتفضل بالايصال الى كلا الفريقين ولكنه يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر رزق ظا

دیگر

دیگرست ورزق باطن دیگر رزق ظاهر مطعومات است جوع فانی را ورزق باطن
مكاشفات است جوع باقی را مطعومات را شرط آنست که حلال بود آری
وحلال خوری رب العالمین می فرماید کلوا من طیبات ما رزقناکم کلوا من الطیبات
واعملوا صالحا حلال خورید و پاک خورید و کار نیکو کنید وقال النبی صلی الله علیه
وسلم طلب الحلال فریضة بعد الفریضة ای بعد فریضة الایمان والصلوة قال
صلی الله علیه وسلم من اکل الحلال اربعین یوما نور الله قلبه واجری ینابیع الحکمة
من قلبه وفی روایة زهده الله فی الدنیا وقال ان لله ملکا علی بیت المقدس ینادی
کل لیلة من اکل حراما لم یقبل منه صرف ولا عدل الصرف النافلة والعدل
الفریضة وکنشان باکی مطعم وقوت حلال صفاء دل خیزد وان صفای دل نور
معرفت فزاید وبا نفعه معرفت مکاشفات ومنازلات در پیوندد و هو الرزق
الباطن المشار الیه فی قوله لیرزقهم الله رزقا حسنا مکاشفت دیدار دلست
با حق دل در ذکر مستهلك شود نظر مستغرق جان در حق فانی اغایکا بکی
دیدار در تجلی آفتاب عیان با یدار خود شد وجود در واجد فانی شود و وا
در وجود او ماند لیا بدین فانی و انیحاوان نما بدین عیانی بیت
کس کو بعیان با بد جز جشن و بال آید جو ساز دیا عیان خلق مجادل و جز سخن
وما ارسلناك الا کافة للناس بشیرا ونذیرا ای محمد ما ترا که فرستادیم بکافه
خلایق فرستادیم و جن وانس را متابعت تو فرمودیم عقد ما معقد تو افتخ کردیم
شرعها بشرع تو نسخ کردیم فرمان آمد کای جبرئیل ان عالم علوی ما اسفلی شو
باتك بر اهل شرق و غرب زن که محمد خلایق را همه روی بطاعت محمد رسول
نهید و سر بر خط شرع وی نهید که طاعت او طاعت ماست من یطع الرسول
فقد اطاع الله واتبع او دوستی ماست فاتبعونی یحببکم الله و بود او رحمت

من کان یعبد وپندار نیستی باخته با ایشان نیکند ودمی ناخشنود وحیل
بینهم وبین ما یشتهون بان نیکو دید جدا کرده میان ایشان و میان ابحاد آرزو میکردند
کما فعل باشیاعهم من قبل هم چنانکه با هم دینان ایشان میکردند پیش از ایشان انهم کانوا فی
شك مریب کرانشان در کمانی بود نه دل داشتوردین النوبة الثانیة قوله تعالی
قل انما اعظکم بواحدة بیمان امر کم وا و صیکم بکلمة واحدة وهی قول لا اله الا الله
قال جنه لا اله الا الله لا الجنة فذلك قوله هل جزاء الاحسان الا الاحسان
وعن عبد الرحمن العرشی عن عیاض الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ان لا اله الا الله کلمة لها عند الله مکان قالها صادقا بها ادخله الله
بها الجنة ومن قالها کاذبا حقنت دمه واحرزت ماله ولقی الله غدا فحاسبه
وقیل معناه اعظکم بخصلة واحدة وهی ان تقوموا لله ای لاجل الله لیس المراد من
القیام الذی هو ضد الجلوس وانما هو القیام بالامر الذی هو طلب الحق کقوله وان
تقوموا للیتامی بالقسط مثنی مجتمعین اثنین اثنین متناظرین وفرادی منفردا وحدا
اثنین ولحداثم تتفکروا التفکر طلب المعنی بالقلب تفکر جستن بوی
دلالت در طلب معنی وآن سه قسم است یکی حرام یکی مستحب یکی واجب
تفکر در صفات حق جل جلاله ودر چرائی کار وی حرام است که از آن تخم تهمت
نهمت زاید و همچنین تفکر در اسرار خلق حرام است که از آن تخم خصومت زاید
وآن تفکر که مستحب است تفکر در صنع صانع است ودر آلاء الله ونعماء او و عبد الله
عباس گفت تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله وتفکر که واجب آنست
تفکر در کار خویش است ودر جستن عیب خویش و عرض نامه جرم خویش
وفرق میان تفکر و تذکر آنست که تفکر جستن است و تذکر یافتن ما بصاحبکم تفکر وا ما
بصاحبکم من جنة الصاحب ها هنا هو الرسول والجنة الجنون وما نبی حجة

ان هو الا نذیر ای ما هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید العذاب ها هنا هو النار
قل ما سالتکم من اجر فهو لکم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال للمشرکی
مکة لا تؤذونی فی قرابتی فقالوا ابعد ان عیبت شططا فلا تؤذون فی قرابته
فلما سب الهتهم قالوا لا ینصفنا یسالنا ان لا نؤذیه فی قرابته وهو یؤذینا فی
آلهتنا فنزلت قل ما سالتکم من اجر فهو لکم وقیل ما سالتکم فی تبلیغ الرسالة
والنصیحة من جعل فهو لکم ان اجری ای ما ثوابی الا علی الله وهو علی کل شئ من اعمالکم
شهید علیم الشهید والخبیر والعلیم متقاربة المعنی غیر ان العلم اذا اضیف
الی خفایا الباطنة یسمی صاحبه خبیرا واذا اضیف الی الامور الظاهرة
یسمی صاحبه شهیدا واذا اضیف الی الکل یسمی صاحبه علیما وقیل الشهید هو
الذی یشهد علی الخلق یوم القیمة بما علم وشاهد منهم قل ان ربی یقذف بالحق
علام الغیوب فیه تقدیم وتاخیر تقدیره قل ان ربی علام الغیوب یقذف
بالحق ای ینزل الوحی من السماء فیقذفه الی الانبیاء کقوله وما کنت ترجوا ان
یلقی الیك الکتاب قل جاء الحق ای القرآن والاسلام وقال الباقر یعنی السیف
وما یبدئ الباطل وما یعید ای ذهب الباطل وزهق فلم یبق له بقیة یبدئ
بها ولا یعید هذا کقوله بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق
قال قتادة الباطل ها هنا ابلیس ای ما یخلق ابلیس وما یبعث وعن ابن مسعود
قال دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم وحول الکعبة ثلثمائة وستون صنما
فجعل یطعنها بعود معه ویقول جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا جاء الحق
وما یبدئ الباطل وما یعید قل ان ضللت عن الحق والهدی فانما اضل علی
نفسی ای عقوبة ذلك علی نفسی واوخذ بجنایتی وان اهتدیت الی الحق والهدی
فبما یوحی الی ربی اهتدیت انه سمیع لمن دعاه قریب بالاجابة لمن دعاه یسمع

حمد الحامدين فيجازيهم ودعاء الداعين فيستجيب لهم ولو ترى جواب لو محذوف
اذ فزعوا هذا الفزع عند الموت حين يرون الملائكة فلا فوت هذا كقوله ولات
حين مناص واخذوا من مكان قريب يعني من تحت اقدامهم وقيل هو يوم بدر
روي ان في هذه الامة مسخا وخسفا وقذفا وروي ان رجلا من هذه الامة يبيع
فيحذف به الناس ويرجمونه بالحجارة حتى يتبلو وقيل هو خسف بالبيداء و
ذلك في الخبر ان جيشا يغزون الكعبة ليخربوها فاذا كانوا بالبيداء فبيناهم يسيرون
من الارض اذ خسف بهم فلا ينجو منهم الا الشريد الذي يخبر عنهم وهو من جهينة
فلذلك قيل وعند جهينة الخبر اليقين وقال قتاده ذلك حين يخرجون
من قبورهم وانما قال اخذوا من مكان قريب لانهم حيث كانوا فهم من الله قريب
لا يبعدون عنه ولا يفوتونه وقالوا آمنا به يعني حين عاينوا العذاب في الدنيا
وفي الآخرة وقت الياس كقوله حتى اذا ادركه الغرق قال آمنت وكقوله فلما
راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده وانى لهم التناوش يعني من اين لهم تناول التوبة
وقيل ما يتمنون وقال ابن عباس يسالون الرد وليس بحين الرد والتناوش التناول
من النوش يقول ناش ينوش نوشا اذا تناول يعني كي بجوي تواند بود ايشانرا
از چيزي دور دو اكر عيد وهم خواهند قراءة ابو عمرو وحمزه وكسائي بالهمز يعني آنست
كه چون توانند بود ايشانرا باچيزي با ديد با نجاي دور دو من النيش وهو الحركة
البطيئة يقال تناش اذا تحرك للطلب يعني بعد وقته والمعنى انهم سالوا
التوبة والايمان بعد ما عاينوا الاخرة وقد كفروا به يعني بمحمد والقرآن من قبل
نزول العذاب ويقذفون بالغيب من مكان بعيد الغيب ها هنا الظن
يعني يرمون محمدا صلى الله عليه وسلم بالظن لا باليقين وهو قولهم له
ساحر بل كاهن بل شاعر وقال قتاده يقولون بالظن ان لا بعث ولا جنة

ولا نار وحيل بينهم وبين ما يشتهون قال الحسن البصري حيل بينهم وبين
الايمان والتوبة والرجوع الى الدنيا كما فعل باشياعهم اي اهل دينهم ومن فوقهم
من الامم الماضيه حين لم يقبل منهم الايمان والتوبة في وقت الياس انهم كانوا
في شك مريب ظاهر الشرك النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله تعالى قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى وفرادى كفته اند القيام
لله نقطه بركار طريقت ومدار اسرار حقيقت هر كه از تدبير خود برخاست وكار
خود بالحق كذاشت همچون طيبه برداشت نه بپهلوي راندند اصحاب الكهف
را كه از خود برخاستند وتدبير خود بگذاشتند وروي با درگاه دين پت نهادند
چنانكه رب العزت از حال ايشان خبر مي فرمايد وربطنا على قلوبهم اذ قاموا
بنگر كه ايشانرا در غار غيرت در ظل رعايت وكنف ولايت چگونه جاي داد
آفتاب صورت را نتوانست تا بديشان رسد نه از بهر آنكه در غار غيرت ايشان كرد
ونور آفتاب متقاضي آيد بحكم اضافت با انوار اسرار ايشان زيرا كه نور آفتاب
استضائت خلق است وانوار ايشان راي معرفت حق شعر دع الاقمار تخبو ام
لناير تبدك له البدور نور آفتاب نور صورت ونور دل ايشان نور سر بود
لاجرم شعاع آفتاب صورت چون بايشان رسيد از برق شعاع نور سر
ايشان واپس گرديد رب العالمين گفت وتحسبهم ايقاظا وهم رقود
پنداري كه ايشان بيدارند وخود خفته بودند آيت طلعت اهل طريقت بظاهر
شان بنگري ايشانرا چون مشغول در ميادين اعمال بيرون شان بنگري ايشانرا
بيني فارغ در بساتين لطف ذو الجلال بظاهر در عمل باطن نظارن لطف
ازل اياك نعبد كوي مجاهدت ميان بسته اياك نستعين تاج
مشاهدت برسر نهاده در زير قرطه تسليم پوشيده بذيرنده احمل و قد

اي ده مراد زماني بساز واين خستكي مرا هيچ بد كه تخت پيمانم بكاه خويش فرقه ام بجهم
خويش آلوده ام بكرد خويش معزم چندانكه خويش ... ورد رسول خدا فرمود دو كس
كه در حشر داري باري كار خود بسازند ونكه رب العزت ميكويد جل جلاله وحيل بينهم
وبين ما يشتهون وآن شب نخستين كه انا ومن سيدهد كه ومن ورائهم برزخ الى يوم
يبعثون در خلوتي بساز وساعتي باد ده واو ندو خود برداشتي كه انديع وزبان آهي برد
اندك برآرد وبزبان تضرع بكوي خداوندا همه صفت كه هستم برخواست تو موقوف تمام كه
خواندم چندگي تو مردم ... ندم كه خوبت وكيه هستم آن تست
عاشق اردانا وكنا نادان ترا است خداوندا همچون يتيم بي پدر كه يايم در رماني در دست
خصمانم خسته جرم وانحويشتن تن تاوانم خواب همي ومفلس روز كار ديده ... آنم
خداوندا فرياد رس كه اولا كي خود ... آنجا برگشت با ذيل ... وجائي برجودت
دو دست بر ... نهاده وچون نازكان ندبة الملهف وتاسف دركرفته كه آه من
شدة الموت وسكراته ومن حسرة الموت وغمراته آه من وحشة الاغتراب وفرقة
الاحباب والنوم على التراب آه من الايام التي مضت في البطالة والاوقات التي فنيت
في الجهالة دريغا كه روزكار بياد داديم وشكر نعمت بسزا نكزارديم دريغا كه قدر
عمر خود نشناختيم كار دنيا واطاعت مولى نپرداختيم دريغا كه عمر عزيز برآمد و
نوبت رفتن در آمد وروزگار بگذشت وتبعات روزكار بماند بيت
اي خداوندان مال الاعتبار الاعتبار وي خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پيش از آن كين جان عذر آور فرو ماند ز نطق پيش از آن كين چشم عبرت بين فرو ماند ز كار

سورة الملائكة خمس واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله ثنا وستايش سكوهمند خداي را فاطر السموات والارض كردكار وصنعت آفريد آن

وصنعت زمين وآفريدكار آن جاعل الملائكة رسلا آن ديگاه كه فرشتكان را رسولان كرد
اولي اجنحة خداوندان پرها مثنى وثلاث ورباع دو وسه وچهار يزيد في الخلق ما يشاء مي افزايد
در آفرينش خويش انچه ميخواهد ان الله على كل شيء قدير بدرستي كه خداي تعالى بر همه
چيزها قادر است وتوانا ما يفتح الله للناس من رحمة خداي تعالى كشايد مردمان را از رحمت
از بخشايش خويش باران وجز آن فلا ممسك لها باز كيرنده نيست كسي آنرا وما يمسك
وهر چه باز كيرد فلا مرسل له كشاينده نيست آنرا كسي من بعده از پس كشادن وبستن آن
الله را است وهو العزيز الحكيم واوست آن توانا دانا يا ايها الناس اي كروه مردمان
اذكروا نعمة الله عليكم ياد كنيد نعمة الله تعالى برخويشتن هل من خالق غير الله آيا آفريدكار
هست ديگر جز الله تعالى يرزقكم من السماء والارض كه روزي دهد شما را
از آسمان وزمين لا اله الا هو نيست خداي جز او فانى تؤفكون چون برميكرديد
شما از راستي وان يكذبوك اي محمد اكر مشركان تكذيب كنند ترا فقد كذبت رسل
من قبلك تكذيب كردند پيغمبران پيش از تو فرستاده بوديم برخلق والى الله ترجع الامور
بدرستي كه همه چيز وهمه كس بالله تعالى كردند يا ايها الناس اي كروه مردمان ان وعد
الله حق بدرستي كه وعده الله تعالى حق است ووعده شما دو پاداش بودني فلا تغرنكم
الحيوة الدنيا بايد كه فريفته نكند شما را اين جهاني شما را ... ولا يغرنكم بالله الغرور
وبايد كه شما را فريبنده كندان فريبنده ان الشيطان لكم عدو بدرستي كه شيطان
مر شما را دشمن است فاتخذوه عدوا او را دشمن فرا كيريد انما يدعوا حزبه ميخواند
وياران خويش را ليكونوا من اصحاب السعير تا اندر دوزخيان باشند الذين كفروا آنان
كه كافر شدند لهم عذاب شديد مر ايشانراست عذابي سخت والذين آمنوا وعملوا الصالحات
وايشان كه بكرويدند وعمل نيك كردند لهم مغفرة واجر كبير مر ايشانراست
آمرزش ومزد نيكوي بزرك افمن زين له پس كسي كه بيارايند او را سوء عمله بدي

کی داد او را که خشنا بی آن را نیکو دید فان الله یضل من یشاء بدرستی که گمراه کند الله
تعالی هر کرا خواهد و یهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک
علیهم حسرات جان تو بر سر غمین خوردن بر ایشان ان الله علیم بما یصنعون الله تعالی
داناست بآنچه شما میکنید و او آن چنین نیست والله الذی ارسل الریاح الله تعالی
آنست که می گشاید بادها را فتثیر سحابا تا می انگیزانند آن ابرها را فسقناه الی
بلد میت براندیم آن را بشهری و زمینی مرده فاحیینا به الارض بعد موتها تا زنده کنیم
ما بآن زمین را پس از مردن آن کذلک النشور همچنین انگیختن پس از مرگ همچنان
من کان یرید العزة هر که عزت این جهان و آن جهان هم خواهد فلله العزة جمیعا
پس مر خدای راست عزت همه جهانها الیه یصعد الکلم الطیب بسوی او بر میشود سخنان
پاک نیکو والعمل الصالح یرفعه و کردار نیکو بر می دارد آن سخن را والذین یمکرون السیئات
و ایشان که بدی میکنند با سایه دیگران لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی
سخت و مکر اولئک هو یبور و ساز و دستان آن گروه آنست که فرو نخواهد شد
و تباه خواهد ماند والله خلقکم من تراب و خدای تعالی بیافرید شما را از خاک
ثم من نطفة پس از نطفه آب منی ثم جعلکم ازواجا پس شما را جفت کرد ایشان مرد
و زن و ما تحمل من انثی و بار نگیرد مادینه و لا تضع الا بعلمه و بار ننهد مگر بدانش او
و ما یعمر من معمر و هیچ دراز زندگانی نکند دراز زندگانی و لا ینقص من عمره و هیچ کم
از عمر کسی و کم نکند زندگانی او را از زندگانی کسی دیگر الا فی کتاب ان ذلک علی الله
مگر که نوشته است که کی داد آن و نگهداشتن آن بر الله تعالی آسانست السورة
الثانیة این سورة الملائکه مولت دانم آن که صفت خلقت فرشتگان ...
سوره نیست در همه قرآن و این سوره را از مکیات شمرند که نزول آن در مکه بوده
سه هزار و صد و پنج حرف و هفتصد و نود و هفت کلمه و چهل و پنج آیه دارد

سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیه بقول بعضی مفسران معنی آن منسوخ است
لفظ انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند
از مصطفی صلوات الله علیه قال من قرا سورة الملائکة دعته یوم القیمة ثمانیة
ابواب من الجنة ان ادخل من ای الابواب شئت الحمد لله ای الشکر لله والمنة قال
النبی صلی الله علیه و سلم لیس شیء احب الی الله من الحمد ولذلک حمد نفسه
لیقتدی بحمده وقال صلی الله علیه و سلم الحمد راس الشکر ما شکر الله عبد لا
یحمده قال بعض اهل العلم الحمد نوع والشکر جنس فکل حمد شکر ولیس کل شکر حمدا
وهو علی ثلث منازل شکر القلب وهو الاعتقاد بان الله تعالی ولی النعم
فذلک قوله وما بکم من نعمة فمن الله وشکر اللسان وهو اظهارها والتحدث بالذکر لها والثناء
علی مسدیها فذلک قوله واما بنعمة ربک فحدث وهو راس الشکر المذکور فی
الحدیث وشکر العمل وهو اداب النفس بالطاعة فذلک قوله اعملوا آل داود
شکرا وقلیل من عبادی الشکور قوله فاطر السموات والارض جاعل الملائکة
رسلا اولی اجنحة یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت والحفظة
ویقال لم ینزل اسرافیل علی نبی الا علی محمد ونزل فاخبر بما هو کائن الی یوم القیمة
ثم عرج و روی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سال جبرئیل علیه السلم ان یترایا
له فی صورته فقال له جبرئیل انک لن تطیق ذلک قال انی احب ان تفعل فخرج
رسول الله صلی الله علیه و سلم الی المصلی فی لیلة مقمرة فاتاه جبرئیل فی صورته فغشی
علی رسول الله صلی الله علیه و سلم حین رآه ثم افاق وجبرئیل علیه مسنده واضعا
احدی یدیه علی صدره والاخری بین کتفیه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
سبحان الله ما کنت اری ان شیئا من الخلق هکذا فقال جبرئیل فکیف لو رایت اسرافیل
ان له لاثنی عشر جناحا جناح منها بالمشرق وجناح من المغرب وان العرش لعلی کاهله

وانه لیتضائل الاحایین لعظمة الله عز و جل حتی یعود مثل الوضع قوله مثنی وثلاث
ورباع کقوله عز و جل فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع معنی اثنین
اثنین وثلاثة ثلاثة واربعة اربعة والفتح فی ثلاث ورباع لانهما معدولتان
عن ثلثة ثلثة واربعة اربعة ومثنی فی موضع خفض لانها نعت لاجنحة وقوله
مثنی وفرادی فی سورة سبا فی موضع النصب علی الحال تقول دخلوا احاد احاد وثناء
وثلاث ورباع کذلک الی العشرة اولی اجنحة اولو جمع ذو ولا تجمع ذات یقال رجل
ذو قوة ورجال اولوا قوة وامراة ذات حمل ونساء اولات حمل ویقال ایضا رجل ذو قوة و
رجال ذوو قوی وامراة ذات حمل ونساء ذوات احمال یزید فی الخلق ای فی خلق الملائکة
ما یشاء وورد فی عجائب صور الملائکة اخبار یقال ان حملة العرش لهم قرون وهم فی
صورة الاوعال وفی الخبر ان فی السماء ملائکة نصفهم ثلج ونصفهم نور وملائکة نصفهم
ثلج ونصفهم نار تسبیحهم یا من یؤلف بین الثلج والنار بین قلوب المؤمنین وقیل لم یجمع
عز و جل فی الارض لشیء من خلقه بین الاجنحة والقرون والخراطیم والقوائم الا لاضعف
خلقه وهو البعوض وقال الزهری فی قوله یزید فی الخلق ما یشاء هو الصوت الحسن
وروی فی بعض الاخبار ان النبی صلی الله علیه و سلم قال زینوا القرآن باصواتکم وهذه
الروایة ان صحت فمعناه زینوا اصواتکم بالقرآن فقدم الاصوات علی مفهوم قلب
الکلام کقول العرب عرضت الناقة علی الحوض ای عرضت الحوض علی الناقة وقال الشاعر
شعر کانت عقوبة ما فعلت کما کان الزناء عقوبة الرجم والمعنی کان الرجم عقوبة الزناء
وروی عن شعبة قال نهانی ایوب ان احدث زینوا القرآن باصواتکم قال لان فیه اثبات
مذهب من یقول باللفظ و یجعل کلام الخالق ان زینته صوت مخلوق بل هو بالترتیل
لیرغبوا والتحسین لهاوندنا قال والصحیح ما روی عبد الرزاق بن معمر عن منصور عن طلحه
عن عبد الرحمن بن عوسجة عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال

زینوا اصواتکم بالقرآن وهکذا رواه سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریره بتقدیم الاصوات
علی القرآن والمعنی اشغلوا اصواتکم بالقرآن والجوا بقراءته واتخذوه زینة وشعارا ولم یرد تطریب
الصوت به اذ لیس ذلک فی وسع کل احد وعن عبد الله بن کعب عن ابیه عن اسید بن حضیر کان
رجلا حسن الصوت بالقرآن وانه النبی صلی الله علیه و سلم فقال بینا انا اقرا علی ظهر بیتی
والمراة فی الحجرة والفرس مربوط اذ غشی مثل السحابة فغشیتنا دنت الفرس وفزعت المراة
فسقط فانصرفت فقال النبی صلی الله علیه و سلم اقرا اسید فان ذلک ملک استمع
القرآن وعن عبد الرحمن بن السائب قال قدم علینا سعد بن مالک بعد ما کف بصره
فاتیته مسلما علیه فقال مرحبا یا ابن اخی بلغنی انک حسن الصوت بالقرآن سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول ان هذا القرآن نزل بحزن وکآبة فاذا قراتموه فابکوا فان لم تبکوا
فتباکوا وتغنوا به فمن لم یتغن به فلیس منا قال الشافعی رضی الله عنه معنی التغنی تحسین
الصوت کیف ما قدر حدرا وتحزینا ما لم یکن فیه زیادة فی هجاء الحروف حتی یحول ابدال
معنی الحروف وقیل یزید فی الخلق ما یشاء یعنی الخط الحسن وفی الخبر ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال الخط الحسن یزید الحق وضحا وقال قتاده هو الملاحة فی العینین
والفصاحة فی المنطق وقیل جمال الصورة وکمال الشعر وهو الخلق الحسن ان الله علی کل
شیء قدیر من الزیادة والنقصان ما یفتح الله جزم الحاء للشرط وکذلک قوله وما یمسک
اسکان الکاف للشرط ومعنی الفتح ها هنا الارسال یعنی ما یرسل الله للناس من رحمة مطر ورزق
وعافیة فلا ممسک لها ای لا یستطیع احد حبسها ومنعها وما یمسک فلا مرسل له من
بعده ای من بعد امساکه وهو العزیز فیما امسک الحکیم فیما ارسل وقیل الفتح ضربان فتح
الهی وهو النصرة بالوصول الی العلوم والهدایات التی هی ذریعة الی الثواب والمقامات
المحمودة فذلک قوله انا فتحنا لک فتحا مبینا وقوله انا فتحنا لک فتحا مبینا وقوله
فعسی الله ان یاتی بالفتح اولی من عنده والثانی فتح دنیوی وهو نصرة فی الوصول الی اللذات

البدیة قوله ما یفتح الله للناس من رحمة و قوله لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض
قوله یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم وهی ثلثة اضرب نعمة خارجة کالمال والجاه ونعمة
بدنیة کالصحة والقوة ونعمة نفسانیة کالعقل والفطنة فاذکروها بالشکر لها والثناء
علی معطیها هل من خالق غیر الله یرزقکم والکسائی غیر بالخفض والباقون بالرفع یرزقکم
من السماء والارض یعنی المطر والنبات تاویل الآیة من لا یقدر علی الخلق لا یقدر علی
الرزق لا اله الا هو الذی یرزقکم فانی تؤفکون تصرفون عن الحق وان یکذبوک فقد کذبت
رسل من قبلک یعزی الله نبیه علیه السلم والی الله ترجع الامور یعنی الی مراده
یا ایها الناس ان وعد الله حق ای کاین لا شک فیه وهی الساعة آتیة لا ریب فیها فلا
تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور یعنی الشیطان والدنیا وفی بعض الاخبار یا ابن آدم
لا یغرنک طول المهلة فانما یعجل بالاخذ من یخاف الفوت وقری فی الشواذ الغرور بضم
الغین وله معنیان احدهما المصدر والثانی الجمع یقول غار وغرور مثل قاعد وقعود
وجالس وجلوس وراقد ورقود وهی الشیطان والدنیا والقرین السوء قال امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه الدنیا تضر وتغر وتمر ان الشیطان لکم عدو یعنی فی الدین فاتخذوه عدوا
ای عادوه وحاربوه ولا تطیعوه انما یدعوا حزبه اشیاعه واولیاءه لیکونوا من اصحاب السعیر
ای لیسوقهم الی النار فهذه عداوته ثم بین موافقته ومخالفته فقال الذین کفروا
یعنی بمحمد والقرآن لهم عذاب شدید غلیظ والذین آمنوا بمحمد والقرآن وعملوا الصالحات
فیما بینهم وبین ربهم لهم مغفرة لذنوبهم واجر کبیر ثواب عظیم فی الجنة افمن زین له
ای شبه وموه علیه وحسن له سوء عمله وقبیح فعله فرآه حسنا هذا کلام جوابه
محذوف تاویل جوابه من لم یزین له سوء عمله ورای الحق حقا والباطل باطلا این آیه
در شان ابو بکر صدیق فرود آمد و ابو جهل و هشام ابو جهل است که کفر و شرک و ضلال بود
را دادار شد تا آن را نیکو دید و بر آن ایستاد نمود و دین ها حق بگذاشت و شیطان از اطاعت

داشت و خذلان حق بد و رسید و ابو بکر صدیق توفیق یافت تا حق از باطل بشناخت و
ره حق رفت و باطل بگذاشت رب العالمین گفت ایشان برابر باشند یکی کشته خذلان
و دل تیره شیطان و آن دیگر آراسته توفیق و دل خرم رحمن ابو بکر بحکم لطف از نوا خت
و علت زد ابو جهل بحکم عدل را ندی و حیلت نه اینست که رب العالمین گفت فان الله یضل
من یشاء و یهدی من یشاء الله تعالی آن را که خواهد گمراه کند و آن را که خواهد راه نماید ای
محمد تو بر کفر ایشان و هلاک ایشان غم مخور و فلا تذهب نفسک علیهم حسرات یعنی فلا
تهلک تحسر علیهم تو حسرت که بر ایشان تنزیه ها خوری و در قرآءة ابو جعفر فلا تذهب
نفسک علیهم حسرات جان خود در سر تغریغ بر ایشان مکن جان خویش در سر ذمیم
جویدن بر ایشان مکن همانست که گفت لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین و محتمل
که فلا تذهب نفسک جواب افمن زین باشد یعنی افمن زین له سوء عمله فاضله الله
تحسر علیه و قیل فیه تقدیم و تاخیر یعنی افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا فلا تذهب
نفسک علیهم حسرات فان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء ان الله علیم بما یصنعون
الله تعالی می داند که ایشان در کار دین چه مکر میسازند و در دار الندوه و ایشان را جزاء
ایشان عقوبت کند والذی ارسل الریاح ارسال در قرآن بر دو معنی است یکی بمعنی فرستادن
کقوله انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا و دیگر بمعنی فرو گشادن کقوله ارسل الریاح آنست
الله تعالی است که فرو گشاید بتقدیر و تدبیر خویش هنگام در بایست و باز دارد با بایست
بادها بادها بخالف انحا بحج مختلف یکی از آن بادها آنست که میغ فراهم آرد چنانکه
گفت فتثیر سحابا السحاب هر جسم یملاء الله بما کما شاء وقیل هو برتفع من البحار والارض
فحسب الجبال فیتمسک و ینساله البرد فیصیرها فیزل فسقناه الی بلد میت فاحیینا
به الارض بعد موتها کذلک النشور من القبور عن ابی رزین قال قلت یا رسول الله
کیف یحیی الله الموتی وما آیة ذلک فی خلقه فقال اهل مررت بوادی اهلک محلا

ثم مررت بها تهتز خضرا قلت نعم قال کذلک یحیی الله الموتی و ذلک آیاته فی خلقه
من کان یرید العزة لله یعنی من کان یرید ان یعلم العزة فلله العزة جمیعا سبب نزول این
آیه آن بود که کافران بتان می پرستیدند و بآن پرستش عز خود می خواستند و از ایشان عزت
طلب میکردند چنانکه رب العزت می فرماید ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله
جمیعا جای دیگر گفت واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا بتان را میپرستیدند
تا ایشان را عزی بود کلا نه چنانست که ایشان می پندارند و عز نه از انجای خویش می طلبند
هر که خواهد تا بداند که عز کراست فان العزة جمیعا عزت بحقیقت همه خدایراست
و هر که خواهد که در دو جهان عزیز گردد باید که خدایرا فرمان بردار بود فانما ینال ما عند الله
بطاعته و اثبات العزة فی آیة اخری لله ولرسوله وللمؤمنین و قال هاهنا فلله العزة جمیعا
وجه الجمع بینهما ان عز الربوبیة والالهیة لله وصفا وعز الرسول وعز المؤمنین فضلا
ومنه و فضلا فاذا لله العزة جمیعا الیه یصعد الکلم الطیب یعنی لا اله الا الله
و کل ذکر یرضی الله سبحانه وتعالی روی ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله
عز وجل الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه قال هو قول الرجل سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر اذا قالها العبد عرج بها ملک الی السماء فحیا بها
وجه الرحمن عز وجل فاذا لم یکن عمل صالح یتقبل منه قال الحسن وقتاده الکلم الطیب
ذکر الله والعمل الصالح یرفعه فرایضه فمن ذکر الله ولم یؤد فرایضه رد قوله علی عمله
وفی الخبر لیس الایمان بالتمنی بالتحلی ولکن ما وقر فی القلب وصدقه العمل فمن قال
حسنا وعمل غیر صالح رد الله علیه ومن قال حسنا وعمل غیر صالح رد الله علیه قوله
ومن قال حسنا وعمل صالحا رفعه العمل ذلک بان الله یقول الیه یصعد الکلم
الطیب والعمل الصالح یرفعه ودلیل هذا التاویل قوله صلی الله علیه وسلم لا
یقبل الله قولا الا بعمل لا یقبل قولا وعملا الا بنیة وجاء فی الخبر طلب الجنة بلا عمل

ذنب من الذنوب و قیل یرفعه ای یجعله رفیعا اذا قدر و قیمة مثل ثوب رفیع و رتبة رفیع و قیل
الهاء کنایة عن العمل والرفع من صفة الله عز وجل ای رفعه الله والذین یمکرون السیئات
لهم عذاب شدید قال ابو العالیه یعنی الذین مکروا برسول الله فی دار الندوة و قال
الکلبی یعملون السیئات فی الدنیا وهم اهل الریاء و قال ابن عباس ومجاهد هم اصحاب
الریا وقیل نزلت فی المشرکین ابی جهل وذویه ومکر اولئک هو یبور ای یکسد ویفسد
ویضمحل وکل یعمل علی شاکلته فالمکر السیء قوم اشقیاء والکلم الطیب والعمل الصالح
قوم سعداء یقال رجل بور وقوم بور ای هلکی والبوار الکساد وفی الحدیث نعوذ بالله
من بوار الایم والله خلقکم من تراب یعنی آدم ثم من نطفة یعنی ذریته ثم جعلکم ازواجا
ای اصنافا وما تحمل من انثی ولا تضع الا بعلمه ای دخلت فی التاکید ولا تضع حملها التمام وغیر التمام الا
بعلمه وما یعمر من معمر ای من طویل عمر ولا ینقص من عمره یعنی ولا ینقص عمر هذا
فیجعل اقل من عمر الآخر الا فی کتاب ای مکتوب مبین فی لوح محفوظ قیل مکتوب فی
اول الکتاب عمره کذا وکذا سنة ثم یکتب اسفل من ذلک ذهب یوم ذهب
یومان ذهب ثلاثة ایام حتی ینقطع عمره ان ذلک ای حفظ ذلک علی الله یسیر
النعمة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله من آمن بها
امن زوال النعمی وحظی بنعیم الدنیا والعقبی من آمن بها سعد سعادة لا یشقی
ووجد ملکا لا یبلی وبقی فی العز والعلی قال النبی صلی الله علیه وسلم من رفع
قرطاسا من الارض مکتوب فیه بسم الله الرحمن الرحیم غفر الله له ما تقدم من ذنبه
هر بنده کاغذی که در او بسم الله نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم و احترام نام و صفت الله
را در آن حال از حضرت عزت نام آید بفرشته دست چپ وی که قلم عفو کن در جرایم
وی در کش که تا گناهان وی هر چه تا امروز کرده صغایر و کبایر همه آمرزیده گردد و همین این
حدیث اشارتیست و در معنی وی بشارتی کسی که نام خدای از روی تعظیم بدست

کیره جنین خلعت بی بایدبس حکونه کسی که این نام بود بر کیرد و بجان بسد بر دارد وی
مهر و محبت اکرجه خلعت رحمت باید و بیز وصلت رسد چه عجب باشد نام
خداوندی است که حکم او فی ذلل فصل او فی جلل صنع او وحلل خواست او فی علل وصف
او بی مثل مقدری لم یزل نام خداوندی که عطا او از خطا تو حش و فا او از جفا تو
حش غفران او از عصیان تو حش احسان او از کفران تو حش هنا و از حاجت تو حش رحمت او
از معصیت تو حش ای خداوندی که در ذات بی مثال و در صفات بی همال و در حکم
بی اختیال و در صنع بی اختلال صانع بالجمال و قادر بر کمال خالق لم یزل و لایزال
شعر جمالک لا یقاس الی جمال وقدرک جل عن ذلک المثال و منک
سار فی کبدی و قلبی مسیر الشمس فی کبد الهلال الحمد لله فاطر السموات والارض
الحمد لله الذی هو لی من الحمد الذی حمدت به نفسی لا حمد که حمدی که مراشاید آن
حمدت کی از ما آید نه اینکه از تو آید از آب و خاک چه آید که جمیل العزت و جمال
صمدیت مرا شاید نعت حدثان اینقدم چه راه است دیم فانی حق باقی کی رسد
لم یکن ثم کان حمد لم یزل و لایزال چون تواند ای آدمی حمد تو معلول است بتقاضاء
عفو و مغفرت معلول کی بود شایسته حضرت جلال العزت جلالیکه منزهات
از علل و مقدس است از خلل حمدی با حقیقت و آنچه حمد من که خداوندم نیست
که من حق و صفات من حقیقت عبدی اکنون من بس امنود حمد خود آوردم تو نیز با
خود بر حمد امکان خود حمد من بیاد ما آن نجا ز تو بکیم خود تیع حقیقت کردانم و بکشی
حکم حقیقت هم ای دوست من اکر تو آمین کوی و آن کفت تو با آمین کفتن ملایکه
موافق افتد کلمات بیام نم بس حین تو حمد من کوی و حمد تو با حمد من موافق آید
کدام وهم احتمال کند و در کدام خاطر کنجد آن نواخت و خلعت کرا داد از بی آدم بشنو
تا این سخن را بنظر بی هو کدام رب العزت کفت شهد الله انه لا اله الا هو حق از آنکه

را شهادت خود بر خود شهادت آورد انجرا که شهادت تو معلول است بتقاضاء انجا
وعد بهشت و احتراز از وعید دوزخ و بی شهادت تو متقاضاست و صفات او انبیا
و سرمدی و وقتی بی که نزاعی آن بی باشد بر خود شهادت آورده و شهادت وی از لی
تا جون بیار وقتی تبع آنست که در قرآن بحکم تبعیت ثواب آجری دهد جاعل الملائکة
رسلا اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع تعرفا الی العباد با فعاله و تحبهم الی
الاعتبار بها فمنها ما یعلمون ذلک معاینة کالسماء والارض و غیرهما و منها ما
سبیل اثباته الخبر والنقل لا یعلم بالضرورة ولا بدلیل العقل فالملائکة منه ولا
تحقق کیفیته صورتهم واجنحتهم وانهم کیف یطیرون باجنحتهم الثلاث والاربع لکن
علی الجملة تکمال قدرته و صدق کلمه می جنید که فرشتکان مقربان درکاه عزت اند و
طاوسان حضرت الهیت در حجب هیبت بداشته و کمر انقیاد بر میان بسته وی
برخط فرمان نهاده که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون جای دیگر کفت
بل عباد مکرمون با این نزلت و مرتبت خاکیان مومنان و صالحان تو تخادم آدم را ایشان
شرف دارند و افزونی ندیدی که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه فرمود انی
اکرم الخلق علی الله من الملائکة الذین عنده و قالت عائشه قلت یا رسول الله من
اکرم الخلق علی الله قال یا عایشه اما تقرئین ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریة و روی ان الملائکة قالت یا ربنا انک اعطیت بنی آدم الدنیا یتمتعون
یتمتعون و لم تعطنا فاعطنا الآخرة فقال و عزتی لا اجعل صالح ذریة من خلقت
بیدی کمن قلت له کن فکون و قال صلی الله علیه و سلم ان المؤمن یعرف فی السماء
کما یعرف الرجل اهله و ولده و انه اکرم علی الله من ملک مقرب در ابتداء بیار نکر که چون
آفرینش آدم که رب العزت فرش بساط تو بتقریم آدم را او تمهید قاعده عصمت او داما فرشتکان
این خطاب کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان بطریق استخبار کفتند اتجعل فیها

من یفسد فیها و رب العزت ایشان را جواب داد که انی اعلم ما لا تعلمون ایشان از آن کفته
پشیمان شدند و تضرع در آمدند و در طلب رضاء حق کوشیدند و کفتند الهنا نسمع
خطابک و نخاف عقابک و نطیع من اطاعک فارض عنا خداوند ما سمع ما فدای
خطاب قدیم تو و نهاد ما فدای قهر و عتاب تو عبادت و تقدیس ما ایشان را قوام و فا
داران درکاه تو مراد ما آنست که حضرت رضاء تو بیشیانی ما را قبول کند خطاب
آمد که رضای ما در آنست که شما که ام منبرها بر دکرد عرش ما طواف بیکنید و بجای
نا کرده ذریت آدم را که هوند دکم انما استغفار و بیکنید ایت که رب العالمین فرمود
والملائکة یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض و شما که نسل جامه اید
بای عصیان اهل غفلت را از ذریت آدم بسکی سید تا سبب کی بستن شما معاصی
ایشان بمغفرت بپوشیم و فی ذلک ما روی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
لما اسری بی الی السماء سمعت دویا فقلت ما هذا یا جبریل قال هذا بکاء الکروبیین
علی اهل الذنوب من امتک و من یرفی الخلق ما یشاء قول اهل عشق آنست که مراد
بدین علو همت است همت عالی کسی را دهد که خود خواهد اصحاب همت سه اند
یکی را همت دنیاست غایت امید وی آن و قطب اسماء سعی وی آن و فی الخبر من
اصبح والدنیا اکبر همه فلیس من الله و الزم قلبه اربع خصال هما لا ینقطع عنه
ابدا و شغلا لا یتفرغ منه ابدا و فقرا لا یبلغ غناه ابدا و املا لا یبلغ منتهاه ابدا
شب معراج مصطفی صلوات الله علیه شخصی را بدید بر صورت عروسی آراسته کفت
ای جبرئیل این شخص کیست کفت دنیاست که خود را در بین دو نعمتان بی آراید
وامتت تو را از هفتاد هزار یکی بود که جان نخود را از عشق جمال او در طلب خدا باز خود
کسی را که همت او همه دنیا بود او نا بوی قطیعت آید نعوذ بالله منه دیکری را همت
وی تا معقود رسد باغ و بستان و نعیم الوان حور و قصور و ولدان و حلل نشسته ان

بود دل وی همه آن کند دورونکار وی نشان آن دارد این حال مرد و رسد دربند باد ش
مانده و از حقایق مکاشفات و خلوت مناجات باز ماند سیوم که مرد آنست که همتی عالی
دارد در دل را از هر نهایی باز در دل او سبیحانی مهر و جان او خر تعیبان نماند بنا خر دارد
نه از عقبی نشان و با نیمرت هیچ کونه ای یکانه یکتا از ازل تا جاودان ای واحد دو
در نام و نشان نزد ما نکو نه نکانی دوستان مبین جمیع ما زدنی داد بنور قرب
آبادان و کانکی بر کبر انبیان و مقام توحید ما ن فرد آر ما تمهارا ن ما یفتح الله
للناس من رحمة از روی فهم با نظر لطیفتا و آیه اشارت فتوح اهل ایمان و معرفت
فتوح ما بیست آنکه از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی نان
وادارت در زرق و عیش است نا مطلوب و نا مکتسب و یک قسم علم لدنی است نا آموخته
با شریعت موافق نا شیندی با دل آشنا بر طریقت کفته آنه این علم نا آموخته که در آن
غرقه و کاه سوخته کویند این باب دریاست کاه در دمد و کاه در جن چون در مقام
انبساط بود عالم را نصرت بر کند چون در مقام هیبت بود عالم را تشریت بر کند
و هم ابواب فتوح است خواب نیکو و دعاء نیکان و قبول دلها و فی الخبر انا الله اذا
احب عبدا الحبه اهل السموات و الارض و یوضع له القبول فی الارض النوبة الاولی
و ما یستوی البحران دو دریا هم یکسان نه هذا عذب فرات این یکی بخت خوش سایغ شرابه
کوارنده آب او و هذا ملح اجاج و آن دیکر شور تلخ زبان و من کل تاکلون و از هر یکی میخوید
لحما طریا کوشتی تازه و تستخرجون حلیة و بیرون می آرید از هر یکی شوند پیرایه کله تلبسونها
تا می پوشید آن او تری الفلک فیه مواخر و می بینید کشتیها در آن مواخر دوان و آب وان
لتبتغوا من فضله تا میجوئید از فضل و نیکو کاری او و لعلکم تشکرون تا مکر شکر
کاری کنید یولج اللیل فی النهار در می آرد شب تاریک در روز روشن و یولج النهار فی اللیل
و در می آرد روز روشن در شب تاریک و سخر الشمس و القمر نرم کرد و دوان بفرمان خود

وماه كل يجري لاجل مسمى آفتاب و روان کرد خورشید و ماه میرود هر یکی تا هنگامی نام برد
ذلكم الله ربكم آن خداوند شماست له الملك مر او راست پادشاهی والذين تدعون
من دونه و ایشان را که می پرستید بخدایی جز از الله ما يملكون من قطمير بدست
ایشان پوست خسته خرما نیست ان تدعوهم اگر خوانید ایشان را لا يسمعوا دعاءكم
خواندن شما نشنوند ولو سمعوا ما استجابوا لكم و اگر شنوند پاسخ نتوانند داد و بکار
نیایند شما را ويوم القيمة يكفرون بشرككم و روز رستاخیز بانباز گرفتن شما
کافر شوند و از شما بیزار ولا ينبئك مثل خبير و خبر نکند ترا هیچکس چنانکه خبر
دار يا ايها الناس ای گروه مردمان انتم الفقراء الى الله شما درویشانید و نیازمند
بخدای تعالی والله هو الغني الحميد و الله تعالی اوست بی نیاز آن بی نام ستوده
ان يشأ يذهبكم اگر خواهد ببرد شما را نیست کند ويأت بخلق جديد و بیارد خلقی نو
وما ذلك على الله بعزيز و آن بر الله تعالی دشخوار و سخت نیست ولا تزر وازرة
وزر اخرى و هیچ بارکش بار گناه کس نکشد وان تدع مثقلة و اگر بخواند گران بار
گناه خود الى حملها با آن بار خود او وی برگیرد لا يحمل منه شيء از آن بار او
هیچ چیز برنگیرند ولو كان ذا قربى و اگرچه با هم دیگر خویشان نزدیک باشند
انما تنذر الذين يخشون ربهم بالغيب تو کی آگاه کنی آگاه کردن که سود دارد ایشان را
که می ترسند از خداوند خویش نادیده واقاموا الصلوة و نماز را بپای میدارند بهنگام
ومن تزكى فانما يتزكى لنفسه و هر کی که بستاید خویشتن را بی بدرستی که خویشتن
را ستایش کرده والى الله المصير و بازگشت همه کس با خداست وما يستوي الاعمى
والبصير و ساوی نیست نابینا و بینا ولا الظلمات ولا النور و نه تاریکی با
روشنایی ولا الظل ولا الحرور و نه سایه خنک و نه حرارت گرما وما يستوي الاحياء
ولا الاموات و ساوی نبود زندگان با مردگان ان الله يسمع من يشاء خدای تعالی

میشنواند

میشنواند او را که خواهد وما انت بمسمع من في القبور و تو شنوا نیستی مردگان را در گورها
ان انت الا نذير تو نیستی مگر بیم کننده انا ارسلناك بالحق بشيرا ونذيرا ما ترا فرستادیم تا بشارت
رسان و بیم نمای وان من امة الا خلا فيها نذير و هیچ گروهی نبوده در جهان مگر که گذشت در ایشان آگاه
کننده آمد و گذشت وان يكذبوك و اگر تکذیب کنند ترا فقد كذب الذين من قبلهم
دروغ زن داشتند پیشینان ایشان که پیش از ایشان بودند جاءتهم رسلهم بالبينات
رسولان آمدند بایشان بپیغامهای روشن وبالزبر و بنامها وبالكتاب المنير و نوشته روشن
ثم اخذت الذين كفروا پس فرا گرفتم ایشان را که نگرویدند فكيف كان نكير پیدا کردن
نشان ناخشنودی چون بود حال گرد ... الم تر ان الله انزل من السماء ماء
نبینی که الله تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی فاخرجنا به ثمرات بیرون آوردیم با آن آب میوهها
مختلفا الوانها گوناگون رنگهای آن ومن الجبال جدد و از کوهها راههاست پیداست اندر کان
بيض وحمر خطهای سپید و خطهای سرخ در کوهها و در کوهها سرخ مختلف الوانها
گوناگون رنگهای آن وغرابيب سود و کوهها و سنگهای آن سخت سیاه ومن الناس والدواب
والانعام و از مردمان و از جنبندگان و چهارپایان و شتران مختلف الوانه كذلك گونا
گون رنگهای ایشان همچنانکه میوهها و رنگها و بیم رنگها انما يخشى الله من عباده العلماء از خدای
تعالی ترسند دانایان ان الله عزيز غفور بدرستی که خدای تعالی توانای آمرزگار است
ان الذين يتلون كتاب الله ایشان که میخوانند نامه خدای واقاموا الصلوة و بپای میدارند
نماز را بهنگام وانفقوا مما رزقناهم و نفقه میکنند از آنچه خدای تعالی ایشان را روزی داد
سرا وعلانية نهان و آشکارا يرجون تجارة امید میدارند بسوداگری بازرگانی لن تبور که آن
بازرگانی که هرگز زیان زده شود و آخر کار کاسد نماند ليوفيهم اجورهم آنکه تا ایشان را تمام دهد
الله تعالی مزدهای ایشان تمام ويزيدهم من فضله و بیفزاید ایشان را از فضل خود و نیکی
کاری خویش انه غفور شكور آن نامه راست است مصدقا لما بين يديه گواه و راستگوی آنچه نامها

که چشم آمد از الله ان الله بعباده لخبير بصير بدرستی و راستی که خدای تعالی ببندگان
خویش داناست و از ایشان آگاه الآية الثانية وما يستوي البحران هذا عذب فرات
الفرات اشد الماء عذوبة سائغ اي هني يسهل المرور في الحلق شرابه اي ماؤه وهذا
ملح اجاج الاجاج اشد الماء ملوحة ومن كل تأكلون اي من كل بحر من العذب والملح تأكلون
لحما طريا يعني السمك وتستخرجون يعني من الملح دون العذب وقيل منهما
يخرج اللؤلؤ وقيل ينعقد اللؤلؤ من ماء السماء تلبسونها اي تتخذونها وتكرمونها ملا
وترى الفلك الفلك واحد وجمع فيه اي في الكل مواخر اي جواري والمخر قطع السفينة
الماء بالجري قال مقاتل هو ان ترى سفينتين احديهما مقبلة والاخرى مدبرة هذه
تستقبل تلك وتلك تستدبر هذه تجريان بريح واحدة وفي الجمل استمخر الريح والعدو
النار يعني عند الاستنجاء اي جعل ظهره الى الريح وكذلك حالة السفن
لتبتغوا من فضله اي من رزقه مما تستخرجون من اللؤلؤ والمرجان وتصيدون من الحوت
وتركبون بالتجارة وتستغنون بالجهاد ولعلكم تشكرون لكي تشكروا نعمته روي عن سهيل
بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كلم الله البحرين
فقال للبحر الذي بالشام يا بحر اني قد خلقتك واكثرت فيك من الماء واني حامل
فيك عبادا لي يسبحوني ويحمدوني ويهللوني ويكبروني فما انت صانع بهم قال
اغرقهم قال الله عز وجل فاني احملهم على ظهرك واجعل بأسك في نواحيك
وقال للبحر الذي باليمن اني قد خلقتك واكثرت فيك الماء واني حامل فيك عبادا لي
يسبحوني ويحمدوني ويهللوني ويكبروني فما انت صانع بهم قال اسبحك واحمدك
واهللك واكبرك معهم واحملهم على بطني قال الله عز وجل فاني افضلك على البحر الآخر
بالحلية والطري يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل ينقص من الليل فيزيد
في النهار وينقص من النهار فيزيد في الليل وسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى

ميز

الى يوم القيمة ثم ينقطع جريهما وقيل يجري الى اقصى منازلهما لا يجاوزان ذلك ثم
يرجعان الى ادنى منازلهما ذلكم الله ربكم اي الذي فعل هذه الاشياء هو خالقكم له الملك
وهو المستحق للعبادة والذين تدعون من دونه اي الاصنام وقيل الملائكة ما يملكون
من قطمير اي من خلق قطمير وهو القشرة البيضاء بين التمر والنواة ان تدعوهم لا يسمعوا
دعاءكم اي الاصنام ولو سمعوا ما استجابوا لكم فلانه لا لسان له وقيل معناه ما اجابوا
الى ملتمسكم ويوم القيمة يكفرون بشرككم حين يجعل الله لها حياة ولسانا وقيل يعني
يتبرؤون منكم ويقولون بل كانوا يعبدون الجن ما كنتم ايانا تعبدون قوله ولا ينبئك
مثل خبير يعني نفسه اي لا ينبئك احد مثلي خبير عالم بالاشياء يا ايها الناس انتم
الفقراء الى الله في الدنيا الى رزقه وفي الآخرة الى مغفرته والفقير المحتاج والله هو الغني
عن خلقه الحميد في ملكه ان يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد فيه قولان احدهما ان
يشأ يفنيكم ويأت بقوم آخرين اطوع لله منكم والثاني يعني عالمكم وانواعكم ويأت بعالم
آخر سوى ما تعرفون وما ذلك الاذهاب والاتيان على الله بعزيز اي منيع صعب
ولا تزر وازرة وزر اخرى اي لا تحمل نفس آثمة اثم نفس اخرى وان تدع مثقلة بالذنوب
احدا الى حملها اثقلها ليتحمل عنها بعض ذلك لا يحمل المدعو شيئا من الثقل ولو كان
المدعو ذا قربى ذا قرابة قريبة كالاب والام والاخ ونحو ذلك كان الام تلقى يوم القيمة
ولدها فتقول الم يكن لك بطني وعاء فيقول بلى فتقول الم يكن لك ثديي سقاء فيقول بلى قد
اثقلتني ذنوبي فاحمل عني ذنبا واحدا فيقول يا اماه اليك عني فاني اليوم عنك مشغول
سئل عن الحسين بن الفضل عن الجمع بين قوله ولا تزر وازرة وزر اخرى وبين وليحملن
اثقالهم واثقالا مع اثقالهم فقال ولا تزر وازرة وزر اخرى طوعا وليحملن اثقالهم
واثقالا مع اثقالهم كرها انما تنذر الذين يخشون ربهم الرسول ينذر الخلق كلهم
ولكن تأويل الآية انما ينتفع بالانذار الذين يخشون ربهم بالغيب اي يخافون ربهم فيؤمنون

بالغيب وهو ما غاب عنهم من الجنة والنار وقيل معنى يخشون ربهم بالغيب اي يخافونه
سرا فلا ياتون المعاصي التي لا يطلع عليها غير الله وقيل يخشون ربهم اي عذاب ربهم
بالغيب لم يروه واقاموا الصلوة اداموها في مواقيتها الخمسة وغاير بين اللفظين لان
اوقات الخشية دائمة واوقات الصلوة معينة منقضية ويحتمل ان المعنى الذين
يخشون ربهم مع توفرهم على الطاعات ومن تزكى اي تطهر عن دنس المعاصي بالاعمال
الصالحة فانما يتزكى لنفسه اي فلنفسه ثواب ذلك والى الله المصير المرجع وما يستوي
الاعمى والبصير اي الجاهل والعالم وقيل الكافر والمؤمن ولا الظلمات ولا النور
اي الكفر والايمان وقيل الجهل والعلم وقيل المعصية والطاعة ولا الظل ولا الحرور
يعني الجنة والنار وقيل الحرور الريح الحارة اي بالليل والسموم في النهار والحرور
فعول من الحرارة وهو استدادا لحرور وقيل الظل الحق والحرور الباطل وما يستوي
الاحياء ولا الاموات المؤمنون والكافرون وقيل العلماء والجهال ولا في قوله ولا
النور ولا الحرور ولا الاموات الخ وانما افادت نفي المساواة من الجانبين ان الله يسمع من
يشاء حتى يتعظ ويجيب وما انت بمسمع من في القبور يعني الكفار شبههم بالاموات
في القبور حيث لا ينتفعون بمسموعهم وقيل ما انت بمسمع تحملهم على القبول من
قولهم مع الله لم يحرمهم اي قبل ان انت الا نذير اي ما انت الا منذر وليس اليك
غيره انا ارسلناك بالحق اي بالدين الحق وقيل القرآن بشيرا لاهل الطاعة نذيرا
لاهل المعصية وان من امة الا خلا فيها نذير فيه قولان احدهما نذير منهم اي نامهم
رسول هو من جملتهم وقبيلتهم والثاني بلغتها نذارة نذير وعدها داع قامت به حجة
عليها وان لم يكن منهم كما بلغت نذارة محمد صلى الله عليه وسلم جميع الجن وبني آدم ومن
من العرب والمراد بالامة ههنا جماعة متفقة على مقصد من غير وقوف على
مبلغ وحد وكانه قال ما اتفق قوم على دين من الاديان الا وقد اقام الله الحجة عليهم بارسال

رسول اليهم منذرا عاقبة ما هم عليه من الخطاء والاية تدل على ان كل وقت لا يخلو
من حجة معبرة وان اول الناس آدم وكان مبعوثا الى اولاده ثم لم يخل بعده زمان من صادق
مبلغ عن الله او امر يقوم مقامه في البلاغ والاداء حين الفترة وقد قال تعالى ايحسب
الانسان ان يترك سدى لا يؤمر ولا ينهى فان قيل كيف نجمع بين هذه الاية وبين
قوله لتنذر قوما ما انذر اباؤهم فهم غافلون الجواب ان معنى الاية ما من امة من الامم
الماضية الا وقد ارسلت اليهم رسولا ينذرهم على كفرهم ويبشرهم على ايمانهم اي سوى
امتك التي بعثناك اليهم يدل على ذلك قوله وما ارسلنا اليهم قبلك من نذير وقوله
لتنذر قوما ما انذر اباؤهم وقيل المراد ما من امة هلكوا بعذاب الاستيصال
الا بعد ان اقيم عليهم الحجة بارسال الرسول بالاعذار والانذار وان يكذبوك هذا
تعزية للرسول عليه السلام فقد كذب الذين من قبلهم جاءتهم رسلهم بالبينات
اي بالمعجزات وبالزبر يعني بالكتب وبالكتاب المنير الواضح كرر ذكر الكتاب بعد ذكر
الزبر على طريق التاكيد ثم اخذت الذين كفروا بانواع العذاب فكيف كان نكير اي كيف
كان عقابي وتغييري حالهم وقيل انكاري عليهم وقيل جزاء المنكر من الفعل الم تر ان الله
انزل من السماء ماء فاخرجنا به اي الماء ثمرات مختلفا الوانها يجوز ان يكون المراد
به اللون حقيقة حمراء وصفراء وبيضاء وسوداء ويجوز ان يكون المراد به الصنف ومن
الجبال جدد بيض وحمر مختلف الوانها جدد جمع جدة كمدة ومدد اي طرائق تجمع
بيضاء وجدة حمراء والهاء في الوانها تعود الى الجبال وقيل ذلك اي بعضها اشد حمرة
وبعضها اخف وبعضها وسط في الحمرة وغرابيب سود الى سود غرابيب على التقديم
والتاخير يقال اسود غربيب اي شديد السواد تشبيها بلون الغراب اي طرائق سود ومن
الناس والدواب والانعام مختلف الوانها فيه اضمار وتقديره ما هو مختلف
الوانه كذلك يعني ومن هذه الاشياء جنس مختلف الوانها كاختلاف الثمرات ثم تم الكلام

عند قوله كذلك ثم ابتداء وقال انما يخشى الله من عباده العلماء قال ابن عباس معناه
انما يخافني من خلقي من علم جبروتي وعزتي وسلطاني قالت عائشة رضي الله عنها
صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فرخص فيه فتنزه عنه قوم فبلغ ذلك
النبي صلى الله عليه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال ما بال اقوام يتنزهون عن الشيء
اصنعه فوالله اني لاعلمهم بالله واشدهم له خشية وقال صلى الله عليه وسلم
لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا وقال ابن مسعود كفى بخشية الله علما
وبالاغترار به جهلا وقال رجل للشعبي افتني ايها العالم فقال الشعبي انما العالم
من خشي الله عز وجل وعن عطاء قال نزلت هذه الاية في ابي بكر الصديق وذلك
انه ظهر من ابي بكر خوف حتى عرف فيه فكلمه النبي عليه الصلوة والسلام في ذلك
ونزل فيه انما يخشى الله من عباده العلماء وتي كنند خشيت دين موضع يعنى
علم نكوست كش له تعالى فخشيا ان يرهقهما اي علمنا كش له فان خافا الا يقيما حدود
اي علما اكر تيز خشيت خوف كفي معنى آنست كه از خداي عز وجل با نايان دانتكم الله
كيت وه در شواذ خوانده انما يخشى الله برفع العلماء نصب وله مخرج صحيح وهو يقول
الناس لا اعلم قومك وقيلتك انما اعلم قومي قبيلتي برين قراءة معنى آنست كه الله
تعالى با ايان را دانانا دانند وايشان را دانا نتمرد اين جا آنست كه كسى كه بدو كيي با را دانا
دادم من ايشان را دانا نادانم ان الله عزيز في ملكه غفور لذنوب عباده ان الذين يتلون
كتاب الله يعني القراء يقرؤن القرآن واقاموا الصلوة المفروضة وانفقوا مما رزقناهم
سرا يعني الصدقة وعلانية يعني الزكوة وغاير بين المستقبل والماضي لان اوقات
التلاوة اعم من اوقات الصلوة والزكوة ويجوز ان يكون التلاوة في الصلوة وفي
الجهر قراءة القرآن في الصلوة افضل من قراءة القرآن في غير الصلوة وقراءة القرآن
في غير الصلوة افضل من الذكر والذكر افضل من الصدقة والصدقة افضل من الصوم

والصوم جنة من النار قوله يرجون تجارة لن تبور يعني ربح تجارة لن تكسد ولن تحبس
وذلك ما وعد الله من الثواب قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة
وضعت منابر من نور مطوقة بنور عند كل منبر ناقة من نوق الجنة ينادي منادي
اين من حمل كتاب الله اجلسوا على هذه المنابر فلا روع عليكم ولا حزن حتى يفرغ الله مما
بينه وبين العباد واذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا على تلك النوق الى الجنة
وقال صلى الله عليه وسلم ان اردتم عيش السعداء وموت الشهداء والنجاة يوم
الحشر والظل يوم الحرور والهدى يوم الضلالة فادرسوا القرآن فانه كلام الرحمن
وحرز من الشيطان ورجحان في الميزان ليوفيهم ليوفيهم اي ثواب اعمالهم ويزيدهم
من فضله يضاعف لهم الحسنات ويشفعون فيمن وجب له النار وقيل يفسح له في
قبورهم وقيل يزيدهم من فضله مما لم ترعين ولم يسمع اذن انه غفور يغفر العظيم من
ذنوبهم شكور يشكر اليسير من اعمالهم قوله والذي اوحينا اليك من الكتاب يعني
القرآن هو الحق الصدق لا يشوبه كذب لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه
مصدقا لما بين يديه موافقا لما في الكتب المتقدمة وقيل يجمع ما تقدمه من
الكتب صادقة لان فيها الوعد به وقيل مصدقا باعجاز دعوى النبي صلى الله عليه
وسلم ان الله بعباده لخبير بصير عالم به النوبة الثانية بسم الله الرحمن الرحيم
قوله وما يستوي البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج الاية فيه اشارة
الى حالتي الاقبال على الله والاعراض عن الله فالمقبل على الله مشتغل بطاعته مشتغل
في معرفته والمعرض عن الله مشغول عن عبادته معترض عليه في قسمته وقضيته فهذا
سبب وصاله وذاك سبب هجرته وانفصاله اين دو دريا مختلف يكي فرات ويكي
اجاج مثال دو رد دو حالت كه ميان بنده وخداست يكي دريا اهلاك يع كشتي
دوات يكي حوض ديگر دريا سيد يكي اصل ايمان ومعاني جاودم غفلت بحجم قنوط هركه در كشتي

خوف نشیند بساحل عجب دنیا رسد هر که در کشتی ریا نشیند بساحل نفاق رسد
هر که در کشتی اصرار بر معاصی نشیند بساحل شقاوت رسد هر که در کشتی غفلت
نشیند بساحل حسرت رسد هر که بساحل قنوط نشیند بساحل کفر رسد اما دریا
نجاة در وی پنج کشتی روانست یکی خوف دیگر رجا سیم زهد چهارم معرفت
پنجم توحید هر که در کشتی خوف نشیند بساحل امن رسد هر که در کشتی رجا نشیند
بساحل عطا رسد هر که در کشتی زهد نشیند بساحل قربت رسد هر که در کشتی
معرفت نشیند بساحل انس رسد هر که در کشتی توحید نشیند بساحل مشاهدت
رسد پیر طریقت موعظتی بلیغ کنند یاران و دوستان خود را گفت ای جوانمردان و برادران
هنگام آن آمد که از بند دنیا و هلاک نجات طلبید و از ورطه فرقت برجهید نعیم
باقی پاینده ای فانی مغرور شده بنفس خدمت بیگانه است بیگانه را بمهر ندهد دل
بی یقظت غفلت با غول صحبت مدارید نفس بی آگاهی یاد دست با باد دمی مگذارید
با سیمی و دستی از حقیقت و معنی قائم مباشید از مکر نهانی بیندیشید از کار
خاتمه و نفس بازپسین همواره بحذر باشید شربتی بخوید و نیکو نظمی که شاعر
گفته بیت ای دلا زعقبات باید جنگ زین دنیا بباد پای بازی چند
و راه دین کن اختیار بپای بر دنیا نه و بر دو چشم نام و ننگ دست در عقبی زند
رند راه فقر و عار جون زنان تا کی نشینی را امید رنگ و بوی همت اندر راه بند
و کام دنیا نه وار جشم آن نادان که عشق آورد بر رنگ صدف والله در دری تو بند
هر که بدر شاهوار قال بعض اهل العلم فی قوله و ما یستوی البحران هذا بسط و
صاحبه فی روح و هذا قبض و صاحبه فی نوح هذا فرق و صاحبه بوصف العبودیة
و هذا جمع و صاحبه فی شهود الربوبیة بر ذوق عارفان این دو بحر اشارتست بقبض
و بسط سالکان قبض و بسط منتهیان را جانست که خوف و رجا مبتدیان را

مرید را در بدو ارادت بوقت خدمت از خوف و رجا ناگزیرست چنانکه در نهایت
حال با کمال معرفت از قبض و بسط خالی نیست او که در خوف و رجاست نظر وی همه
سوی آن شود که ابا با من چه کند فردا او که در قبض و بسط است نظر وی همه سوی
ازل شود که آیا با من چه کرده و چه حکم راند اندر ازل پیر طریقت ازینجا گفت آه از
قسمتی پیش از من رفته فتنا از کنارتی که خود رای کنند ندانم که شاد زیم یا آشفته
بیم همه از آنست که آن قادر در ازل چه کنند بنده را در قبض است خواهش چون خوابی
غرقه شدگان خورد نی چون نخورد بیماران و عیشش چون عیش زندانیان بی زبان با خویش
بر زند و بخواری و زاری راه میبرد و بزبان تذلل میگوید بیت بر آب دو دیده و بر آتش جگرم
بر باد دو دستم و بر آن خاک سرم چون زاری و خواری وی بنهایت رسد و تذلل و عجز
وی ظاهر گردد رب العزت بنوازد دل وی کند در بسط و انبساط بدل وی بکشاید
وقت وی خوش گردد دل ریش با بوسیدن پیوسته و سر باطلاع حق آراسته و بزبان شکر میگوید
الهی محنت من بودی دولت شدی اندوه من بودی راحت من شدی داغ من بودی
چراغ من شدی جراحت من بودی مرهم من شدی یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
بدانکه فقر بر دو ضربست فقر خلقتی و فقر صفتی فقر خلقت عامست هر حادثی که از
عدم در وجود آید و معنی فقر حاجت است و هر مخلوقی را بخالق احتیاج است در اول
حال با فرینش و در ثانی الحال به پرورش پس بیدان که الله تعالی بی نیازست و بی حاجت
دیگران همه بانیازند و با حاجت اینست که رب العزت گفت والله الغنی وانتم الفقراء
اما فقر صفت آنست که رب العالمین گفت للفقراء المهاجرین صحابه رسول را بان فقر
مخصوص کرد و ایشان را دین فقر بستود نه آنست که گفت للفقراء الذین احصروا فی
سبیل الله ایشان را فقر نام نهاد و آن لبس توانگری حالت تا کس توانگر داند ایشان را همه
این حالتست که گفته اند شعر از سلام خوان تا کسی بنداند که کیم بر انظر قیمت کشند

نیست که سیم کارست بر نفس خویش و منهم مقتصد و از ایشان کس هست که حیا و حشی خوب
نیکیها باذن الله بخواست و دانش خدای ذلک هو الفضل الکبیر اینست فضل بزرگوار
از خداوند بزرگوار جنات عدن بهشتها جاویدی یدخلونها که در روند در آن یحلون فیها
می آرایند ایشان را در آن بهشتها من اساور من ذهب و لؤلؤا از دستینها از زر و مروارید
و لباسهم فیها حریر وی آرایند ایشان را در آن حریر وقالوا الحمد لله و در آن حال گویند
حمد و ثنا مر خدا را الذی اذهب عنا الحزن آن خداوندی که برد از ما اندوه دنیا و گور و
مواقفت ان ربنا لغفور شکور بدرستی که خداوند ما بزرگ آمرزنده است و خوب پذیر
الذی احلنا او که فرود آورد ما را دار المقامة در سرای جاودانی من فضله از نیکو کاری
خویش لا یمسنا فیها نصب نرسد بما در آن هیچ رنجی و لا یمسنا فیها لغوب و نرسد
بما در آن هیچ بیخودی و ماندگی والذین کفروا و ایشان که کافر شدند لهم نار جهنم مر ایشان را
آتش دوزخ لا یقضی علیهم فیموتوا بر ایشان مرگ راند تا بمیرند و لا یخفف عنهم
من عذابها و هیچ عذاب از ایشان تخفیف نکند کذلک نجزی کل کفور همچنین
پاداش دهند هر نا گرونده را وهم یصطرخون فیها و ایشان فریاد خوان میخواهند
در آن ربنا اخرجنا میگویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را نعمل صالحا تا کرداری نیک
کنیم غیر الذی کنا نعمل جز از آن که میکردیم اولم نعمرکم ایشان را گویند نه زندگانی
دادیم شما را ما یتذکر فیه من تذکر چندان چند توانست پند پذیرفت در آن که پند پذیرفت
وجاءکم النذیر و نه آمد بشما آگاه کننده فذوقوا فما للظالمین من نصیر بچشید عذاب
که ظالمان را نه یاد دهی و نه یاری دهی نیست ان الله عالم غیب السموات والارض بدرستی
که الله تعالی داناست بهر نهانی که در آسمانها و زمینهاست انه علیم بذات الصدور و او دانا
بهر چه در دلهاست هو الذی جعلکم خلائف فی الارض او آنست که شما را خلیفه
کرد ایند در زمین فمن کفر فعلیه کفره پس هر که نا گرویده شد بر اوست کفر او تا دونیا

بنا دوستی تلبیس نهاد بر سلیمان را نام ملکی تلبیس فقر بود و آدم را نام عصیان تلبیس صفوت
بود و ابراهیم را الباس تهمت تلبیس خلت بود ازانکه شرط محبت غیرتست و دوستان را حال خود
بهر کس ننمایند که از کون دون نداند و بگی ترین نظری ندارند همواره نظر الله پیش چشم خویش
دارند و دا فقیر گوید که ازهمه درویش است و بحق توانگر اما الغنی غنی القلب توانگری
در سینه می باید نه در خزینه فقیر اوست که خود را در دو جهان چیزی دست آویز نبیند
و نظر ولنوند ندارد در جهان تکیه بر ذات و صفات خود کند چنانکه آن جوانمرد گفت بیت
عشق لا یزالی داد آن دل را چکار کو هنوز اندر صفات خویش ماند است استوار
هر که در میدان عشق نیکوان کامی نهاد جان تکیه بر کند بر ذات و اصل و نهاد انا ارسلناک
بالحق بشیرا و نذیرا ای ما جعلنا الاهتداء لامر بل فضل فاما توفیق القبول فعند الله نازل
فلیس لنا الیها سبیل ای محمد ما که ترا فرستادیم بخلق بشارت و نذارت را فرستادیم
و بس اما توفیق قبول و دانش رد کار الحیثیت ماست و خصایص بوبیت ما ای محمد
تو ابوجهل را میخوانی ای ابراهیم تو نمرود را میخوانی ای موسی تو فرعون را میخوانی تا میخوانید
ما آنرا راه نمایم که خود خواهیم ای محمد تو نتوانی که نخجود دکان ما را بر پادر عنابات خود
عزت راه نمایی و بر قبول داری و ما انت بمسمع من فی القبور تا راه بدانی ای
محمد ابوجهل را جه بندی او نه آن اصل است که طینت خبیث شوم وی نقش کین
تو پذیرد دل سلیمان سنگ خوش از آن که قدم در دست نهادی چندین سال که هالم
سرگردان در طلب تو بگشت و نشان تو بجست و لسان الحال تقول الشاعر بیت
کرفت خواهم زلفین عنبرین ترا زمشک نقش کنم برگ یاسمین ترا
بتیغ هندی دست مرا جدا نکند اگر بگیرم یکروز آستین ترا النوبة الاولی
ثم اورثنا الکتاب پس میراث جستیم و لسان ایشان را میراث دادیم نامه و دین را بایشان
الذین اصطفینا من عبادنا ایشان که برگزیدیم از بندگان خویش فمنهم ظالم لنفسه از ایشان کسی

ولا یزید الکافرین کفرهم ونیفزاید بناگرویدگان را کفر ایشان عند ربهم نزدیک خداوند ایشان
الا مقتا مگر دشمنی ولا یزید الکافرین کفرهم الا خسارا ونیفزاید بناگرویدگان را ناگرویدن
ایشان مگر زیانکاری قل بگوی ای محمد ارأیتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله
چه می بینید این انبازان که نکان تما که خدای خواهید جز از الله ارونی ماذا خلقوا من الارض
بنمایید تا چه چیز آفریده اند در زمین ام لهم شرک فی السموات یا ایشان را انبازی هست
با الله تعالی در آفرینش آسمانها ام آتیناهم کتابا یا ایشان را نامه دادیم فهم علی بینة منه
که ایشان بر ایشان در ستاندان آن که ما ایشان را هست بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا
الا غرورا بلکه وعده نیدهند ناگرویدگان با یکدیگر مگر بفریب وغرور ان الله یمسک
السموات والارض بدرستی که خدای تعالی بر جای میدارد آسمانها و زمینها را ان تزولا
تا از جای بجنبند ولئن زالتا واگر بجنبند ان امسکهما من احد من بعده بجای
ندارد آن را هیچکس بی از او انه کان حلیما غفورا بدرستی که او هست خداوند بردبار
دشمنان آمرزگار دوستان همیشه واقسموا بالله وسوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم
چندانکه توانستند سوگند خوش لئن جاءهم نذیر که اگر بایشان آید بیم کننده لیکونن
اهدی من احدی الامم ایشان راست راه تر باشند از هیچ امتی که نامه دادند بیشان
فلما جاءهم نذیر پس چون بایشان آمد آگاه کننده ما زادهم الا نفورا نیفزود ایشان را مگر
رمیدن استکبارا فی الارض گردنکشی در زمین ومکر السیء و بدسازکاری و دستان کری
ولا یحیق المکر السیء الا باهله و باز نگردد مکر بد مگر بمکر کننده فهل ینظرون الا
سنة الاولین چشم نمی دارند مگر روی ایشان پیشینیان در بد سرانجام بد فلن تجد لسنة
الله تبدیلا هرگز نهاد الله تعالی را بجای کردن ولن تجد لسنة الله تحویلا وبا بی
هرگز نهاد الله را بگردانیدن اولم یسیروا فی الارض آیا نمیروند در زمین فینظروا کیف کان
عاقبة الذین من قبلهم تا ببینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند وکانوا

اشد

اشد منهم قوة و از ایشان سخت توانتر بودند وما کان الله لیعجزه من شیء والله تعا
لی کس نیست که جز عما او را عاجز کند یا کسی از او جش شود فی السموات ولا فی الارض نه در آسمان
ونه در زمین انه کان علیما قدیرا که او خداوندیست داناء توانا ولو یؤاخذ الله الناس واگر
الله تعالی مردمان را بگیرد بما کسبوا بانچه ایشان میکنند ما ترک علی ظهرها من دابة بگذارد
بر پشت زمین هیچ جنبنده ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی ولیکن ایشان را باز پس میدارد
تا زمانی نام برده فاذا جاء اجلهم آنگاه که زمان ایشان در آید فان الله کان بعباده بصیرا
پس بدرستی که الله تعالی بر بندگان نیوشا و بکردار ایشان داناست و بینا و آگاه هست
النوبة الثانیة قوله ثم اورثنا الکتاب ثم عقیب علی قوله ما بین یدیه معنی آنست که پس
از وفات پیغمبران و پس از امتان گذشته میراث دادیم امت احمد را علم فقه دین و
احکام کتاب با زمانه از انبیاء و فقهاء پیشینیان کتاب دین آیه هم قرآنست وهم دین
وفی الخبر الصحیح ان رجلین اختصما الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال احدهما
اقض بیننا بکتاب الله وقال الآخر اجل یا رسول الله فاقض بیننا بکتاب الله وائذن لی
ان اتکلم فقال تکلم قال ان ابنی کان عسیفا علی هذا فزنی بامراته فاخبرونی ان علی ابنی
الرجم فافتدیت منه بمائة شاة وبجاریة لی ثم انی سألت اهل العلم فاخبرونی ان علی
ابنی جلد مائة وتغریب عام وانما الرجم علی امراته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اما والذی نفسی بیده لاقضین بینکما بکتاب الله اما غنمک وجاریتک فرد علیک
واما ابنک فعلیه جلد مائة وتغریب عام واما انت یا انیس فاغد علی امراة هذا فان
اعترفت فارجمها مقصود ازین خبر آنست که رسول خدا گفت لاقضین بینکما بکتاب الله
ودر ظاهر قرآن رجم محصن نیست وکتاب درین خبر بمعنی دین است درین آیه همچنانست
زیرا که این امت از پیامبران گذشته ودانشمندان رفته علم دین میراث بردند ودر حکمت
و برکت سنت وشرف حق وحقیقت وگفته اند این امت را وارثان خواندند ازبهر آنکه

جهانداران از جهانیان میراث بردند وبهشتیان بهشت از دوزخیان میراث بردند وکتاب ودین از کتاب
خوانان پیشین میراث بردند اما میراث بردن جهان از جهانیان آنست که گفت اولم یهد
للذین یرثون الارض من بعد اهلها ومیراث بردن بهشت از دوزخیان آنست
که گفت اولئک هم الوارثون ومیراث بردن کتاب ودین از کتاب خوانان پیش آنست که
گفت ثم اورثنا الکتاب وبلفظ میراث گفت ازبهر آنکه وی بالزمتابی کرامت وفضل
ایشان را عطا داد بی کسب ایشان لا بمسالة ایشان فضلا لهم کما یصیر المیراث للورثة
آورده اند که این آیه نازل شد مصطفی صلوات الله علیه سخت شادمان شد واز
غایت شادی که بوی رسید سه بار گفت امتی ورب الکعبة ازانکه صفت این امة
کرد وگفت الذین اصطفینا من عبادنا ایشان را که برگزیدیم از بندگان خویش از
پیغمبران نیکی وپیشینیان نیکی میراث بر از حق گواهان پیشا سعیمان
جهانیان پیشوایان بهشتیان عبادنا بخا بوضع کی امة است اگر چه نسبت عبودیت
آدمی را حقیقت است در قرآن چند جای که عبد بیاید بمعنی برفته وپسندیده
که نه هر کس که نسبت عبودیت دارد او برفته حق باشد لیکن چون عبدی را بدین
وپسند کرد بعبدی عبادی اما نسبت عبودیت پی کرامت اصطفاء است آنست
که گفت ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا واین باکی استقبلت
در قرآن فراوان است اشارت بعبد تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده واذکر عبدنا ایوب
واذکر عبادنا ابراهیم واسحق ویعقوب یا عبادی لا خوف علیکم الیوم هذا وانما
آنکه ایشان را به سه قسم بیرون داد فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم
سابق بالخیرات باذن الله این تقسیم بر وفق درجات ایشانست ورتبا وتفاوت
وتباین در اعمال واخلاق ایشان قسمی به قسمی به نه قسمی که همه را وعده
داد بهشت پیغمبر علیه السلام این آیه برخواند آنگه گفت کلهم فی الجنة وعن عبد الله

بن عمر

بن عمر قال النبی صلی الله علیه وسلم ما من امة الا وبعضها فی الجنة وبعضها فی النار
الا امتی فانها کلها فی الجنة روایت کند ابو عثمان نهدی گفت شنیدم از عمر خطاب
که بر منبر این خطاب برخواند آنگه گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سابقنا
سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له گفت سابق ما پیشوایست ومقتصد ما
رسته وظالم آمرزیده ابو الدردا گفت شنیدم از مصطفی صلوات الله علیه که
این آیه برخواند آنگه گفت اما السابق بالخیرات فیدخل الجنة بغیر حساب واما المقتصد
فیحاسب حسابا یسیرا واما الظالم لنفسه فیحبس فی المقام حتی یدخله الهم ثم یدخله
الجنة فیقول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن میگوید سابق را بیشمار در بهشت کنند ومقتصد
را شمار آسان کنند وظالم را بر مقام بدارند تا اندوهگین شود آنگه او را ببهشت فرستند
وگوید الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن عثمان گفت سابقنا اهل جهادنا ومقتصدنا
اهل حضرنا وظالمنا اهل بدونا گفت سابقان غازیانند ومقتصدان شهریانند
ظالمان بدویانند یعنی روستاییان وکوهیان عقبه بن صهبان گفت تفسیر این آیه
از عایشه صدیقه پرسیدم گفت یا بنی کلهم فی الجنة اما السابق بالخیرات
فمن مضی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وشهد له رسول الله صلی الله
علیه وسلم بالجنة واما المقتصد فمن اتبع اثره من اصحابه حتی لحق به واما الظالم فمثلی
ومثلک یا عقبه وعن الحسن قال السابق من رجحت حسناته علی سیئاته وعن
جعفر بن محمد قال السابق مقرب ناج والظالم معذب ناج وعن ابی بکر قال الظالم
الذی یعبد علی العادة والمقتصد الذی یعبد علی الرغبة والرهبة والسابق الذی
یعبد علی المحبة وعن سهل بن عبد الله قال السابق العالم والمقتصد المتعلم والظالم
الجاهل وقیل الظالم صاحب الکبائر والمقتصد التالی للقرآن والمقتصد القاری
له العالم به والسابق القاری له العالم به العامل بما فیه وقیل الظالم صاحب الکبائر

والمقتصد صاحب الصغاير والسابق الذي لم يرتكب كبيرة ولا صغيرة وقال جعفر بن
بدأ بالظالمين اخبارا انه لا يتقرب اليه الا بكرمه وان الظلم لا يؤثر في الاصطفاء ثم ثنى
بالمقتصدين لانهم بين الخوف والرجاء ثم ختم بالسابقين لئلا يامن احد مكره وكلهم
في الجنة وقال ابو بكر الوراق رتبهم هذا الترتيب على مقامات الناس لان احوال العبد
ثلاثة معصية وغفلة ثم توبة ثم قربة فاذا عصى دخل في حيز الظالمين فاذا تاب دخل في
جملة المقتصدين فاذا صحت التوبة وكثرت العبادة والمجاهدة دخل في عداد السابقين
باذن قولها كنتم ظالم دون آية سلما انات كنه كا دحبس في الموقف ثم يدخل الجنة
مع المقتصد والسابق ودبر قول ابن عباس والكلبي ظالم كافر ومنافق ورتبت الثلاث
ذكر سورة الواقعة كنت فاما ان كان من المقربين الى قوله وتصلية جحيم وعلى هذا
القول لا يدخل الظالم في قوله جنات عدن يدخلونها وحمل هذا القايل الا يدخل الظالم
في قوله جنات عدن يدخلونها الاصطفاء على الاصطفاء في الخلقة وارسال الرسول
اليهم وانزال الكتاب والاول هو الاصح وعليه عامة اهل العلم وقوله باذن الله معناه
ظلم الظالم وقصد المقتصد وسبق السابق بعلم الله وارادته ذلك هو الفضل الكبير
اي ذلك الاصطفاء والايراث هو الفضل الكبير ثم جمعهم الله سبحانه وتعالى في
دخول الجنة فقال جنات عدن يدخلونها يعني الاصناف الثلاثة قال ابو عمرو
يدخلونها بضم الياء وفتح الخاء وقرأ الآخرون يدخلونها بفتح الياء وضم الخاء يحلون
فيها من اساور جمع سوار واسورة جمع سوار من ذهب ولؤلؤا يعني من ذهب مرصع باللؤلؤ
قال الزجاج من ذهب في صفاء اللؤلؤ كما قيل من فضة في صفاء قوارير وقيل الحلي بها
للنساء دون الرجال والصحيح انه للرجال والنساء جميعا لقوله ولباسهم فيها حرير
وقالوا اي يقولون اذا دخلوا الجنة الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن قال ابن عباس حزن
النار وقال قتادة حزن الموت وقال عكرمة حزن الذنوب والسيئات وخوف رد الطاعات

وقال

وقال سعيد بن جبير همّ الخبز في الدنيا وهم المعيشة وقال الزجاج اذهب الله عن
اهل الجنة كل الاحزان ما كان منها لمعاش او لمعاد وقال مقاتل لانهم كانوا لا يدرون ما
يصنع الله بهم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على اهل لا اله
الا الله وحشة في قبورهم ولا في محشرهم ولا في منشرهم وكاني باهل لا اله الا الله ينفضون
التراب عن رؤوسهم ويقولون الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن الاية قوله الذي احلنا دار
المقامة اي دار الاقامة لا نبرح منها ولا نفارقها والمقامة المصدر يقول اقام يقيم
اقامة ومقامة من فضله لا يمسنا فيها نصب لا يصيبنا فيها عناء ومشقة ولا يمسنا
فيها لغوب اي اعياء من التعب فالنصب على القلب واللغوب على البدن روي
عن الضحاك قال اذا دخل اهل الجنة الجنة استقبلهم الولدان والخدم كانهم اللؤلؤ
المكنون قال فيبعث الله من الملائكة معه هدية من رب العالمين وكسوة من كسوة
الجنة فيلبسه قال يريد ان يدخل الجنة فيقول الملك كما انت فيقف ومعه عشرة
خواتم الجنة هدية من رب العالمين فيضعها في اصابعه مكتوب في اول خاتم منها
سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين وفي الثاني مكتوب ادخلوها بسلام ذلك يوم
الخلود وفي الثالث مكتوب رفعت عليكم الاحزان والهموم وفي الرابع مكتوب
زوجناكم بحور العين وفي الخامس مكتوب ادخلوها بسلام آمنين وفي السادس
مكتوب اني جزيتهم اليوم بما صبروا وفي السابع مكتوب انهم هم الفائزون وفي الثامن
مكتوب صرتم آمنين لا تخافون ابدا وفي التاسع مكتوب انهم هم الفائزون وفي
الثامن رافقتم النبيين والصديقين والشهداء وفي العاشر مكتوب في جوار من لا
يؤذي الجيران ثم يقول الملك ادخلوها بسلام آمنين فلما دخلوا قالوا الحمد لله الذي
اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور الذي احلنا دار المقامة من فضله الاية قوله
والذين كفروا لهم نار جهنم لا يقضى عليهم فيموتوا اي لا يهلكون فيستريحوا كقوله فوكزه

حكم الاخوان

من

موسى فقضى عليه اي قتله وقيل لا يقضى عليهم الموت فيموتوا كقوله ونادوا يا مالك
ليقض علينا ربك اي ليقض علينا الموت فيستريح ولا يخفف عنهم من عذابها اي من عذاب
النار ثم تزداد كذلك نجزي كل كفور قرأ ابو عمرو يجزى بضم الياء وفتح الزاي كل كفور بالرفع
على غير تسمية الفاعل وقرأ الآخرون نجزي بفتح النون وكسر الزاي كل كفور بالنصب
وهم يصطرخون اي يستغيثون ويصيحون فيها اصطرخ افتعل من الصراخ وهو الصياح
دخلت الطاء فيه للمبالغة كدخولها في الاصطبار والاصطناع والاصطياد والصبر
الغياث والمغيث يصيحون ربنا اخرجنا القول لها منها نعمل صالحا ولنه يقولون ربنا اخرجنا
من النار وردنا الى الدنيا نعمل صالحا غير الذي كنا نعمل من الشرك والسيئات فيقول الله
لهم توبيخا اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر قال الحسن اربعون سنة وقال ابن عباس
ستون سنة وهو العمر الذي اعذر الله الى ابن آدم روى ابو هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من عمره الله ستين سنة فقد اعذر اليه في العمر
وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعمار
امتي ما بين الستين الى السبعين واقلهم من يجوز ذلك وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيامة نودي ابن ابناء الستين وهو الذي
قال الله عز وجل اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر وقال قتادة الحجة عليك يا ابن
آدم وجاءكم النذير يعني محمدا صلى الله عليه وسلم هذا قول اكثر المفسرين وقيل النذير القرآن
وقيل هو الشيب معناه اولم نعمركم حتى شبتم ويقال الشيب نذير الموت وفي الاثر ما من
شعرة تبيض الا قالت لاختها استعدي فقد قرب الموت ونظر فضل الى رجل وقد
خطه الشيب فقال اتق فانا الموت قد عجز باعلامه في لحيتك وقيل النذير موت
الاهل والاقارب فذوقوا اي العذاب فما للظالمين من نصير اي ناصر يمنعهم ان الله
عالم غيب السموات والارض يعني ما غاب عنكم وان شاهد غيركم انه عليم بذات

الصدور

الصدور فلا تضمروا فيها ما يكرهه سبحانه وقيل انه عليم بذات الصدور فلو اخركم لما
الى ما كنتم عليه لقوله ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه هو الذي جعلكم خلائف في الارض
بعد الامم الخالية ملكا قائما بعد ذاهب خليفة وقيل معناه جعلكم امة خلفت من قبلها و
رأت فيمن قبلها ما ينبغي ان يعتبر به وقيل اورثكم الكتاب وجعلكم خلائف في الارض
لتشكروا ولا تكفروا ثم اوعد الكفار فقال فمن كفر فعليه كفره اي جزاء كفره ولا يزيد
الكافرين كفرهم عند ربهم الا مقتا بغضا وغضبا ولا يزيد الكافرين كفرهم الا خسارا
بادا وهلاكا وخسرانا بالجنة قل ارأيتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله يعني الاصنام
باولية شركاء فاضاف اليهم لانهم زعموا ذلك اي جعلتموهم شركاء ارونى ماذا
خلقوا من الارض ومن في السماء فادونه ام آتيناهم كتابا فهم على بينات منه قرأ ابن
كثير وابو عمرو وحمزة وحفص بينة على التوحيد والباقون بينات بالجمع يعني ام آتيناهم
كتابا فيه ان الله شركاء فهم على بينة واضحة مما في ذلك الكتاب او آتيناهم كتابا بان الله
لا يعذبهم فهم واثقون به بل ان يعد الظالمون اي ما يعد الظالمون بعضهم بعضا
الا غرورا اي كفرهم عن تقليد محض ووعد كاذب قال مقاتل يعني ما يعد الشيطان
كما دعا آدم من شفاعة الالهة لهم في الآخرة غرور باطل ان الله يمسك السموات والارض
ان تزولا يعني لئلا تزولا وكقوله يبين الله لكم ان تضلوا يعني ان لا تضلوا وكقوله ان تميد بكم
يعني ان لا تميد بكم ولئن زالتا يعني لو زالتا ان امسكهما من احد من بعد الزوال
وقيل من بعده اي من غيره وسواه اي ما قدر احد على اعادتهما الى مكانهما الا الله
انه كان حليما غفورا فان قيل فما معنى ذكر الحلم هاهنا قيل لان السموات والارض كادتا
تنفطران وتنشقان وتزولان عند قولهم اتخذ الله ولدا ومعناها بما تعتن عقوبة الكفار
فامسكهما الله عز وجل عن الزوال بحلمه وغفرانه ان يعاجلهم بالعقوبة وهذا المعنى
دخل الرؤف الرحيم في قوله ويمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه واقسموا بالله جهد

اما نظم سبب نزول این آیه آن بود که کفار قریش از بعث رسول صلی الله علیه وسلم
بایشان رسید که اهل کتاب پیغمبران خود را تکذیب کردند و دروغ زن پنداشتند
ایشان گفتند لعن الله الیهود والنصاری اتتهم الرسل فکذبوهم لعنت باد بر جهودان
و ترسایان که پیغمبران خود را دروغ زن پنداشتند تا که سوگند یاد کردند بایمان مغلظه
که اگر با رسولی آید و کتابی آرد او را بپذیریم و راست گوی داریم ما از ایشان راست راه تر
باشیم و قریش این سخن ازچه میگفتند که اهل کتاب را هر کتاب و شریعت بود و قریش را نبود
انحوجل جلاله الکتاب و رسول میخواستند پس چون رسول آمد بایشان و قرآن نپذیرفتند
وهم را آن کفر و شرک می بودند بیافتند که رب العالمین فرمود فلما جاءهم نذیر ما زادهم
الا نفورا ای ما زادهم مجیئه لا تباعدا عن الهدی استکبارا فی الارض ومکر السیء ای تکبروا
عن الایمان ومکر السیء فی دفع امره استکبارا انتصب علی البدل من النفور ومکر
السیء من العمل القبیح اضیف المکر الی صفته کمسجد الجامع قال الکلبی هو اجماعهم
علی الشرک وقتل النبی صلی الله علیه وسلم وقراء حمزه مکر السیء ساکنة الهمزة
فی الوصل تخفیفا فان وقف فبالیاء ولا یحیق ای لا یحل ولا یحیط المکر السیء الا
باهله فقتلوا یوم بدر وقال ابن عباس عاقبة الشرک لا تحل الا بمن اشرک والمعنی
ان وبال مکرهم راجع الیهم وفی المثل من حفر لاخیه وقع فیه فهل ینظرون الا
سنة الاولین السنة الصورة والطریقة تاویله وما ینتظرون الا ان ینزل بهم العذاب
کما نزل بمن مضی من الکفار والمکذبین فلن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله
تحویلا اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم فان من سار دیدها
یا آثار نزول العذاب بمکذبی الایات وقیل معناه افلم یقروا القرآن فتفهموا ما حل بمن
قبلکم وکانوا اشد منهم من اهل مکة قوة وما کان الله لیعجزه من شیء ای من احد فی السموات
ولا فی الارض انه کان علیما بهم قدیرا علیهم وقیل علیما بالمعصیة قدیرا علی العقوبة

ولو

ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا من المعاصی ما ترک علی ظهرها ای علی ظهر الارض من
دابة فی هذه الآیة عند بعضهم الانس والجن وقیل الانس وحدهم وقیل عام فی کل ما دب
ودرج فان ابن مسعود قال ان الجعل یهلک بخطیئة ابن آدم وقال انس ان الضب لیموت
هزلا فی جحره بذنب ابن آدم قال بعض الائمة لیس ان البهیمة تؤخذ بذنب ابن آدم
ولکنها خلقت له وقیل معنی ذلک لو اخذ الجانی فی الوقت الثانی من معصیته
لکان قد فنی الخلق وانقطع النسل لانه لا احد الا وقد عصی هو او من اوجده ولو اهلک
اول عاص لانقطع النسل قدیما وقیل یحبس عنهم المطر فیهلک کل شیء وقیل قد فعل
بهم مرة فی زمان نوح فلم یبق منهم سوی ما کان فی السفینة ولکن یؤخرهم الی اجل
مسمی معین فاذا جاء اجلهم ای ذل السالمین فان الله کان بعباده بصیرا لم یکن
یؤاخذهم وما عمالهم فیجازیهم عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا اصاب الله عز وجل قوما بعذاب اصاب به من بین ظهرانیهم ثم یبعثون یوم
القیمة علی اعمالهم النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم
قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب خداوند عالم کردگار مهربان نوازنده بندگان جل
جلاله وتقدست اسمائه وتعالت صفاته امة احمد را درین آیه تشریف داد
بهفت کرامة تشریفی تمام و تکریمی بزرگ و نواختی بی نهایت و از فرزندان آدم هیچکس
این کرامات هم نیافت که این امة از آن هفت سه چیز در صدر آیه است اول
اورثنا دیگر اصطفینا سه دیگر عبادنا اورثنا وارثان خواند اصطفینا برگزیدگان
خواند عبادنا بندگان خواند میراث ران نماز کن بیگانه نماند کان بدین رفتگان نمانجون
وارثان خواند بحقیقت میراث بستانند چون برگزیدگان خواند در علم وی غلط نیست
بندگی چون پدر رفتگان خواند با عیب بیفکند او وارث میراث دادیم بر بهدی و دولت
دین عز علم آیت معرفت بهاء ایمان برکت سنت بنور حکمت این همه کی او داد ما الذین

اصطفینا ایشان را گزیدیم چون بیگزیدیم عیب میدیدیم بهیا بهانه ساز خود
خدا نگه بدر گزیدیم ای محمد آن روز که ما امة ترا گزیدیم فرشتگان در آنجمیع ما
میدیدیم آن روز که در گل ضعیف گل نهادیم با ذات تنوت می دیدیم آن روز
که آن گرمک ضعیف را ابریشم دادیم ما دان با هیبت میدیدیم آن روز که آن آهوی
دشتی را مشک دادیم شر آن با صولت می دیدیم آن روز که کاو بحری را عنبر دادیم
نیلان با عظمت می دیدیم آن روز که در صدف قطره را درها دیدیم نهنگان با سطوت
میدیدیم آن روز که آواز خوش بعندلیب دادیم طاوسان با زینت می دیدیم آن روز که
امة محمد را مدح و ثنا کنیم و در قوا اصطفاینا کشیدیم فرشتگان در آنجمیع با و معرفات
بطاعت را به دیکه خدمت میدیدیم ﻫ زآن کش که خواستی نبت خواستهام
عالم زبرای تو بیارآسته ام در شهر مرا هزار عاشق بیش است تو شاد بزی که من ترا خواسته ام
از آن هفت سه رفت سه قسم دیگر آنست که فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات باذن الله تقسیمی لطیف و کرامتی عظیم هر کرا ذهبانیان
هیچکس از امت این شرف و کرامت نیافت که این امة یافت در قوا اصطفاینا بر همه
کشید آنکه بکرم خود ابتدا بظالم کرد تا آن ظالم خجل نگردد دل گیرد و امید ما زدارد
علامت که جایی دیگر فرمود التائبون العابدون طبقات گنهکاران یاد کرد و نظار
سنگان تا یامت را بوسته عرصه کرد و ابتدا بکمینه ایشان کرد التائبون هر چند
گنهکار انداکنده نومید مباد اند و بتن فرو شکسته و بدل اندوهگان عذر
خواهان و عفوجویان اند مصطفی فرمود عرضت علی ذنوب امتی وما یلقی بعضهم
من ظلم بعض فسالت الله الشفاعة فاعطانیها فمنهم ظالم لنفسه طفیلیان اند
ومنهم مقتصد خوانندگان اند ومنهم سابق با ددادکا شد ظالم ستمکار است عفو
ویرا مقتصد جوینده است عون من ویرا سابق با ددادهاست فضل من ویرا ظالم

بنانیانه

بنانیانه غفلت زده بتیغ ناباکی کشته بر درگاه مشیت افکنده امید بر رحمت نهاده
مقتصد تازیانه نیاز زده بتیغ خجلت کشته بر درگاه طلب افکنده رایید
زد بکی نشسته سابق تازیانه آشنایی زده بتیغ دوستی کشته بر درگاه آرزو منده
سوخته امید بر دیدار نهاده ای ظالم عفو ترا با لطف پیدا شود ای مقتصد عون
ترا با فضل پیدا شود ای سابق قربت ترا بابر واحسان پیدا شود ای ظالم ستر ترا
و نیک نیستای مقتصد قبول ترا وبال نیستای سابق قربت ترا و بجل
نیست اگر ظالمی من رحیم و مقتصدی من عالم و سابقی من ناظر اگر ظالمی
عذر بس و مقتصدی سعی بس و سابقی قصدی بس ظلم ظالم زیر ستر من
جهد مقتصد زیر عون من سبق سابق زیر لطف من اینهمه بفضل بندگی این سه
فرقت بسه مرتبت یاد کرده با عمال ایشان جدا کرده و بفضل در هم رسانند ذلک
هو الفضل الکبیر این فضل کی پیغمبرها کرامتیست که با اینها کردای دوست
هرچه فضل بکی عیب بیفکند عدل نا فضل هر کی بر بنیاد یا لاعرابی کوید
هر کجا در قرآن ذکر عذاب و ذکر رحمت آید تو بینگر اگر بیشتر رحمت یاد کرده بس
عذاب وعیدست و اگر بیشتر عذاب یاد کرده بس رحمت عذاب منسوخست
و اگر هر دو هم یاد کرده حکم رحمت راست انها انکه حکیم بر حق خویش بیاکند اما حق
کی فرو نگذارند و رب العالمین در خدای خود از خلق و خدمت خلق بی نیازست
و از معاصی خلق بی کزند بر دوباد و فراخ فضل و بر خلق مهربان اهل معرفت گفته
این سه فرقت که یاد کردیم هر یکی را از شرب توحید آبشخوری هست برانجان
دوش خوش یکی شاربه یکی ساقیه یکی سایمه شاربه سابقانند ساقیه
مقتصدانند سایمه ظالمانند ساقیه سالکانند سایمه مترهصانند
والیه الاشارة بقوله لکم منه شراب ومنه شجر فیه تسیمون شاربه از جام

میان آشامیدند در ساقی من نگریست چون شراب بچشیدند ساقیه هرچند
کر نیافتند ابجه شنیدند اما در شش چیز بهم رسیدند سابقه شنیدند و
ندیدند اما هیچ بهم نباشد چون نگاه کردند شاربه در چشگاه اند سابقه
در طلب همراه اند سایله موقوف ماندند بر درگاه اند هر کی با ابجه سزاست
سیداند نه نامستحق با زیادت کنند نه انرا سزاواران بکاهند ذلك هو الفضل
الذي ذكر الظالم مع السابق وقيل الظالم هو لا فضل لانه راد في الميراث سهام
بذوي الفرض ثم ما يبقى فللعصبة وان صاحب الفرض اضعف استحقاقا كذلك
قال الله عز وجل فمنهم ظالم لنفسه فقدمه على السابق وقيل الظالم الذي
ترك الشبهة والسابق الذي ترك الفضل في الجملة وقيل الظالم من له علم اليقين
والمقتصد من له عين اليقين والسابق من له حق اليقين وقيل الظالم صاحب
المودة والمقتصد صاحب الخلة والسابق صاحب المحبة وقيل الظالم صاحب
السخا والمقتصد صاحب الجود والسابق صاحب ايثار وقيل الظالم صاحب خوف
والمقتصد صاحب خشية والسابق صاحب هيبة وقيل الظالم طالب الدنيا
والمقتصد طالب العقبى والسابق طالب المولى وقيل الظالم صاحب تواجد
والمقتصد صاحب وجد والسابق صاحب وجود وقيل الظالم صاحب المحاضرة
والمقتصد صاحب المكاشفة والسابق صاحب المشاهدة وقيل الظالم يراه في الاخرة
بمقدار ايام الدنيا في كل جمعة مرة والمقتصد يراه في كل يوم مرة والسابق غير محجوب
عنه البتة ذلك هو الفضل الكبير جنات عدن يدخلونها بنه لما ذكر
اصنافهم رتبها ولما ذكر الجنة ذكرهم على الجمع فقال جنات عدن يدخلونها
بنه على ان دخولهم الجنة لا لاستحقاق بك بل بفضله وليس في الفضل تبه
وقالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن اي جان هر قدر ما قسا دكرش دا نهد

آتش سوزان پروانه ماند و پیراهن یوسف یعقوب غمگین را ماند که مغرور سلامة
خویش است اگر او را تریاق دهی قدر آن چه داند جان بلب رسیده باید تا قدر و خطر
تریاق بداند درویش دل شکسته غم خورده اندوه کشیده باید تا قدر این نواخت
و عز این خطاب بداند که الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن باش تا فردا که آن درویش
دل ریش را در حظیره قدس بر سریر سرور نشانند و آن علمای دولدادان جاگروا درچتر
تخت دولت او سلاطین بر کشند شب محنت بپایان رسید خورشید سعادت
از افق کرامت بر آمد و از حضرت عزت الطاف کرم روی بدرویش نهاده بزبان ناز
و دلال همی گوید بنعت شکر الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
ای مسکین این دنیا عالم مجاز است در عالم مجاز پیدا بود که از حقایق چه کشف
توان کرد بر بر رقعه پیدا بود که چه نقش توان کرد دنیا زندانست بر زندانیان جز
حزن و اندوه و محنت جه شان توان کرد روزبانان و هنگام باد این اندوهگنان بنزد ا
بود که مکنونات لطف و مخزونات غیب از ستر عزت بیرون آرند تا بر برده دستها
و نار ماسیده خاطرها درویش را حوصله دهند فراخ تا قدح قدح بلکه بحر بحر
شراب دوستی میکشند و نعره هل من مزید میزنند

سوره يس [illegible] آيه

بسم الله الرحمن الرحيم

يس ای سید و ای مهتر و ای محمد والقرآن الحكيم باین قرآن راست درست انك
لمن المرسلين که تو از فرستادگانی على صراط مستقيم بر راه راست تنزيل العزيز الرحيم
فرو فرستاده خداوند توانا و مهربان لتنذر تا آگاه کنی قوما ما انذر آباؤهم گروهی
را آگاه نکرده اند پدران ایشان را فهم غافلون و ایشان بیخبرانند و نا آگاهان لقد حق
القول درست شد سخن خدای على اكثرهم بر بیشتر ایشان فهم لا يؤمنون تا ایشان

تنزيل العزيز الرحيم

نگروند انا جعلنا في اعناقهم اغلالا ما کردیم در گردنهاء ایشان زنجیرها کردیم فهي الى الاذقان
تا زنخهاء ایشان زنجیرها برکردن بستیم فهم مقمحون تا سرهاء ایشان برداشته
آمد سر بالا بنده ن و ناکردن وجعلنا من بين ايديهم سدا و کردیم از پیش ایشان دیواری
تا حق نشنوند ومن خلفهم سدا و از پس ایشان دیواری فاغشيناهم فهم لا يبصرون
پرده بر چشم دل ایشان افکندیم تا نه بینند وسواء عليهم و یکسانست بر ایشان
ء انذرتهم ام لم تنذرهم که ایشان را آگاه کنی یا نکنی لا يؤمنون ایشان نخواهند گروید
انما تنذر من اتبع الذكر ترکیب را آگاه می توانی کرد که پی سپرد سخن من وخشي الرحمن بالغيب
و از خدای تعالی بترسد نادیده فبشره بمغفرة واجر كريم . و شادکن او را
و شادی ده بآمرزش و مزد نیکو النوبة الثانية این سورة یس سه هزار حرف
و هفتصد و بیست و نه کلمه و هشتاد و سه آیه جمله بمکه فرود آمد و مفسران
از مکیات شمرده اند درین سورة ناسخ و منسوخ نیست روی عن ابی بکر الصدیق
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يس تدعى المعمة قيل يا رسول الله وما المعمة
قال تعم صاحبها بخير الدنيا وخير الآخرة وتدعى الدافعة والقاضية تدفع عنه كل
سوء وتقضي له كل حاجة وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان في القرآن سورة تشفع قاريها ويغفر لمستمعها الا وهي سورة يس وروي عنه
صلى الله عليه وسلم قال من قرأها عدلت له عشرين حجة ومن سمعها كانت له
الف دينار في سبيل الله ومن كتبها ثم شربها ادخلت جوفه الف دواء والف بركة
والف نور والف رحمة ونزع منه كل داء وغل وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من قرأ سورة يس في ليلة اصبح مغفورا له وقال صلى الله
عليه وسلم من دخل المقابر وقرأ سورة يس خفف عنهم يومئذ وكان له بعدد
من فيها حسنات وعن يحيى بن ابي كثير قال بلغنا ان من قرأ يس حين يصبح لم يزل

في فرح حتى يمسي ومن قرأها حين يمسي لم يزل في فرح حتى يصبح يس بالخفا نون قرا ابن
عامر وكسايي و ابو بكر و نافع است و باماله ياء قرا حمزه وكسايي و ابو بكر مفسران گفتند
يس معنى آنست كه يا انسان يعنى محمدا صلى الله عليه وسلم ابو العاليه گفت معناه
يا رجل ابو بكر وراق گفت يا سيد المرسلين ابن عباس گفت تاويل اين حروف مقطعه
دراوايل سور و شرح آن هر جاى در موضع خويش رفت والقرآن الحكيم قسم است كه رب العالمين
ياد ميكند بقرآن ميگويد باين قرآن راست درست بي غلط كه تو اى محمد از فرستادگاني
يعني تو يكي از پيغمبرانه رسلي جواب ابو جهل است و وليد مغيره كه ميگفتند لست مرسلا
و حكيم اينجا صفت قرآنست يعني محكم اي احكمه الله كالسيد اسم الله بمعانت
كه جاي ديگر گفت كتاب احكمت آياته وقيل الحكيم الحاكم على صراط مستقيم در موضع
حالت و صفت مصطفى است يعني كه تو از مرسلاني بر طريقي راست بر دينه درست
وشرعي پاك و سيرتي پسنديده همانست كه جاي ديگر گفت وانك لعلى هدى
مستقيم و روا باشد كه صراط مستقيم صله مرسلين بود والمعنى انك لمن المرسلين الذين
ارسلوا على صراط مستقيم وهو الاسلام تو از آن فرستادگاني كه ايشان را براه راست
و دين اسلام فرستادند تنزيل العزيز الرحيم حمزه وكسايي وابن عامر وحفص تنزيل بنصب
خوانند از بر مصدر يعني نزل تنزيلا باقي برفع خوانند بر خبر مبتدا محذوف كانه
هو تنزيل العزيز الرحيم وقيل المراد به المنزل وهذا نظاير في القرآن وتقول العرب هذا
الدرهم ضرب الامير اي مضروبه وتنزيل بناء كثرة ومبالغت است اشارت كه اين قرآن
نه بيكبار از آسمان فرو نامد بلكه بكرات ومرات فرود آمد بمدت بيست وسه سال
سيزده سال بمكه وده سال بمدينه نجم نجم آيه آيه سورة سورة چنانكه حاجت بود
ولايق وقت بود تنزيل العزيز الرحيم العزيز بالاعداء رحيم بالمؤمنين عزيز تا دشمن
دين را براند رحيم تا دوستان را بعقبى به بهشت رساند قوما اين سخن متصل است با ما قبل

ای ارسلت لتنذر قوما ما انذر آباؤهم ما درین موضع دو وجه دارد یکی آنکه صلة است
و معنی آنست که ترا فرستادیم تا آگاه کنی قومی را که پدران ایشانرا آگاه کرده اند چنانکه
انبیا پدران ایشانرا آگاه کردند تو ایشانرا آگاه کن و قیل معناه لتنذر قوما العذاب
الذی انذر آباؤهم ذلک کقوله انا انذرناکم عذابا قریبا وجه دیگر آنست که این ما نفی است
یعنی لم تنذر آباؤهم الادنون وهم قریش فان آباءهم الاقدمین اتاهم المنذرون لا محالة
گفته اند این در روزگار فترت بود میان رفع عیسی و بعثت مصطفی صلی الله علیه
وسلم که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند و نه بایشان پیغمبری آمده بود
وهو الاشارة الیه بقوله عز و جل هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم الی قوله وان
کانوا من قبل لفی ضلال مبین فهم غافلون عن الایمان والرشد کنایة عن القوم ومن جعله
نفیا جاز ان یعود الی الآباء، والغفلة ذهاب المعنی عن النفس بحضوره لقد
حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون ای وجب العذاب والسخط لانهم لا یؤمنون والقول
حکم الله عز و جل انهم اهل النار وقیل قوله لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین
نظیره قوله ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین قول دیگر این آیه صفت ایشانست
میگوید واجب شد و درست گشت سخن خدای که دانست که چشم ترین کافران و بیگانگان
ایمان نیارند ای محمد تو ایشانرا میخوانی لیکن چون ایشانرا خواندن تو هر کس که ختم من بر وی
رسید هرگز ایمان نیارد و هم ازین بابست آنچه گفت غلبت علینا شقوتنا جای دیگر
گفت ان الله قد حکم بین العباد و فی الخبر الصحیح روی عن عبد الله بن عمرو بن العاص
قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم و فی یدیه کتابان فقال للذی فی یده الیمنی
هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل
علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ثم قال للذی فی شماله هذا کتاب من رب
العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم

ولا ینقص

ولا ینقص منهم ابدا ثم قال بیده فنبذهما ثم قال فرغ ربکم من العباد فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر قوله انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الآیة ولم یقل جعلنا فی ایدیهم اغلالا الی اعناقهم
لان الغل لا یکون فی العنق دون الید وفی قراءة ابن عباس وابن مسعود جعلنا فی ایمانهم
اغلالا فهی الی الاذقان فهی راجعة الی الایمان المجموعة وقد فی الآیة سمی قبلت الایمان
مجموعة الی الاذقان فهم مقمحون غاضوا الابصار رافعوا الرؤس لان المغلول اذا رد یده الی
ذقنه رفع راسه واصل الاقماح غض البصر ورفع الراس یقال بعیر مقمح وبعیر قامح اذا رفع راسه
من الماء فاقمح معنی آنست که ما در گردنهاء ایشان زنجیرها کردیم ما دستهاء ایشان
و زنخها باگردن بستیم فهم مقمحون تا سرهاء ایشان برداشته آمد یعنی نتوانند که سر در
پیش افکنند یا در پیش نگرند که هر آنکس که دستها وی با گردن و زنخ بسته شود سر وی
برداشته بماند و از پیش چشمش چیزی نبیند ابو عبیده گفتا این تمثیل است که رب
العالمین زد از بهر آن بیگانگان ناگرویدگان و معنی آنست که ما دستهاء ایشان از نفقه
کردن در راه خدای و سعی کردن و تقرب بخدای عز و جل بستیم اسلوا تا هیچ نتوانستند که دست
بحق فراکنند تا تقرب بالله کنند مفسران گفتند این آیه علی الخصوص در شان ابو جهل
فرود آمد و در آن یاران وی از قبیله بنی مخزوم و سبب آن بود که ابو جهل سوگند یاد کرد بلات و عزی
که من بینم چون محمد نماز کند سنگی بر سر وی زنم و دماغ وی پراگنده کنم
و سنگ برداشت و رسول خدا در نماز بود ابو جهل دست برداشت تا سنگ بیندازد
بقدرت الهی آن دست وی با سنگ در گردن وی بسته شد ابو جهل لعین نومید باز گشت
و با یاران خود بگفت آنچه دید و آن سنگ از دست وی بیفتاد آن مخزومی گفت
انا اقتله بهذا الحجر سنگ برداشت و رفت چون نزدیک مصطفی آمد الله تعالی
چشم وی نابینا کرد تا شخص و آواز نمی شنید و کس را نمی دید پس رب العالمین در شان ایشان
این آیه فرستاد ابن عباس گفت رسول خدا در نماز قراءة بلند میخواند و مشرکان قریش را

ناخوش می آمد همه فراهم آمدند تا بیکبار قصد وی کنند و او را هلاک کنند چون قصد کردند
دستهاشان با گردن وابسته شد و نابینا گشتند پس همه از روی عجز و اضطرار پیش
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه آمدند گفتند ای محمد بخدای بر تو سوگند میدهیم
و بحق قرابت و خویشی که دعا کنی تا ما بحال خود باز شویم و دیگر قصد تو نکنیم
آنگه رب العالمین در شان این قصه آیه فرستاد و بیان نمود که ایشان ایمان نیارند که ما ایشانرا
از راه راست دور داشته ایم و چشم دل ایشان از دیدن حق نابینا کرده ایم و دست
همت ایشان از عروة اسلام دور داشته ایم و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله
شیئا قوله وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا قرا حمزة والکسائی و حفص
سدا بفتح السین والباقون بضمها وهما لغتان وقیل السد بالفتح ما کان من عمل بنی
آدم وبالضم ما کان من خلقة من فعل الله وقیل بالفتح المصدر وبالضم الاسم
وهو معنی قوله عز و جل جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا
فاغشیناهم من التغشیة وهی التغطیة فهم لا یبصرون سبیل الهدی این آیه هم در شان
ایشانست که قصد رسول خدای کردند معنی آنست که ایشانرا کید کردند بر وی و بر ایشان
دیواری بر آورده و دست وی و نعل باگردن بستند و نابینا کرد تا چنانکه این کس
بهیچ چیز و هیچکس راه نبرد در ماند ایشان نیز درماندند و برسول خدا دست نیافتند
گفته اند این آیه حرزی نیکوست کسی که از دشمن ترسد این آیه بر روی دشمن خواند الله تعالی
شر آن دشمن از وی کفایت کند و دشمن را از وی در حجاب کند چنانکه رسول خدا کرد
آن شب که کافران قصد وی کردند و بدر سرای وی آمدند تا بر وی هجوم برند و رسول
خدا علی مرتضی را بجای خود خوابانید و بیرون آمد و بایشان برگذشت و این آیه میخواند
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و هیچکس از ایشان
او را ندیدند و در حجاب بماندند و رسول بر گذشت بایشان و قصد مدینه کرد و آن ابتدای

هجرت

هجرت وی بود صلوات الله وسلامه علیه وسواء علیهم أانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
ای من اضله الله هذا الاضلال لم ینفعه الانذار روی ان عمر بن عبد العزیز دعا غیلان
القدری فقال یا غیلان بلغنی انک تکلم فی القدر فقال یا امیر المؤمنین انهم یکذبون
علی قال یا غیلان اقرا اول سورة یس والقرآن الحکیم الی قوله سواء علیهم أانذرتهم
ام لم تنذرهم لا یؤمنون فقال غیلان یا امیر المؤمنین والله لکانی لم اقراها قط قبل
الیوم اشهدک یا امیر المؤمنین انی تائب مما کنت اقول فی القدر فقال عمر بن عبد العزیز
اللهم ان کان صادقا فتب علیه وثبته وان کان کاذبا فسلط علیه من لا یرحمه واجعله
آیة للمؤمنین قال فاخذه هشام فقطع یدیه ورجلیه قال ابن عون انا رایته مصلوبا
علی باب دمشق انما تنذر من اتبع الذکر ای انما ینفع انذارک من اتبع الذکر یعنی القرآن
فعمل بما فیه وخشی الرحمن بالغیب ای خاف عقاب الله ولم یره وقیل بالغیب فی سریرته
فبشره بمغفرة واجر کریم حسن وهی الجنة نظیره قوله ان الذین یخشون ربهم بالغیب
لهم مغفرة واجر کبیر النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم
اسم عزیز من اشتاق الی لقائها استعذب فیما یلقاه من بلائه فاذا طلب من شانه فی
دنیاه او عقباه ضل من یدعو الی آیاته بنام او که خود با او پناه نیست و هیچکس از حقیقت جلال
او آگاه نیست بنام او که مفلسان را جز حضرت او پناه نیست و عاصیان را جز درگاه او درگاه
نیست بنام او که جهانیان را جز او پادشاه نیست و در آسمان و زمین جز وی الله نیست
ای خداوندی که دستگیر درماندگان جز تو نیست ای رهنمای متحیران جز مهربانی کرم
منشور رحمت تو نیست ای کریمی که آرام سوختگان جز حضرت جمال و لطف تو نیست
ای عزیزی که هر بی مستان عشق جز از جام و شربت شاکی تو نیست ای لطیفی که آرزوی جان
مشتاقان جز دولت دیدار و رضای تو نیست بیت کردیم نامه تو طلبکار تو نیست
ما طمع بر زبیکه دل کی یمنا د تو نیست نه زان یابم که جان خریدار تو نیست خود دین ملحدم دیدار تو نیست

قوله تعالی یس گفته اند نام سورت است بدلیل آنچه که مصطفی صلوات الله علیه
گفت ان الله تعالی قرأ طه ویس قبل ان خلق آدم بالفی عام فلما سمعت الملائکة قالوا طوبی
لامة ینزل علیهم هذا وطوبی لالسن تکلم بهذا وطوبی لاجواف تحمل هذا حق جل جلاله
وتقدست اسماؤه پیش از آفرینش آدم بدو هزار سال طه ویس برخواند ملائکه ملکوت
چون آن بشنیدند گفتند خنک امتی را که این کلام پاک بایشان فرود آید خنک مر آن زبانها
را که او خواند خنک مر آن سینهها را که صدف این جوهر مکنون بود ودر خبرست که چون دوستان
ومومنان در آن بوستان سعادت روند وبآن ناز ونعیم بهشت رسند از جناب
جبروت ندا آید کاندیگران بسیار شنیدند وقت آن آمد که از ما شنوید فیسمعهم
سورة الفاتحة وطه ویس مصطفی صلوات الله علیه گفت کان الناس لم یسمعوا القرآن
حین سمعوه من فی الرحمن یتلوه علیهم کل بامدادی که اندر خت خود باز کنی ناموی آن بشرط
یابی شعر اسمعه ممن قاله تزدد به شغفا فطیب الهوی ما من افضاله بی بلیه قول
آنکه یا انسان این خطاب باصورت وبشریت مصطفی است چنانکه جای
دیگر گفت قل انما انا بشر مثلکم انا بجای انسانیت وجنسیت است وشاکل خلق ا
واین خطاب با انسان بر وفق آنست وانجا که شرف نبوت است وتخصیص رسالت
خطاب با وی باینست که یا ایها النبی یا ایها الرسول وآن خطاب که با صورت بشریت
از بهر آن رفت تا نقاب غیرت سازند وهر نامحرمی بر جمال وکمال وی اطلاع ندهند
این چنانست که گوید شعر از سلام خوان تا کس بنداند که ام دوینم بودان جناب جانی
وکمایی که بر ما بس دیدی ابوجهل وعتبه وشیبه کردند وتریهم ینظرون الیک وهم لا
یبصرون دید ابوجهل که چیز شدانکا رستاده بجز انسانیت وبشریت نه چید
دید صدیق اکبر باید ندوده استغنا تا جمال نبوت وکمال رسالت وی به بیند
عتبه وشیبه که حجاب انکر شب ردا است جز نسب عبدالمطلب نه چند دید

صدیق

صدیق وفاروق باید در وشن کرده چشم قبول آنک تا شرف وبناخت محمد رسول الله
آری چشم نابنا بحمیم بودن شرط نیست کسی باید بچشم شریعت وطریقت شده رکوع تابعت
سید عالم صلوات الله وسلامه علیه در دین طلب وی توتیا چوت گشته تا
اهلیت آن یابد که جمال به بیند وقیل یس الیاء اشارة الی یوم المیثاق والسین اشارة
الی سره مع الاحباب فکانه قال بحق یوم المیثاق وبسری مع الاحباب والقرآن الحکیم
انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم قوله تنزیل العزیز الرحیم ای قرآن فرو فرستاده
خداوندیست که نام وی عزیزست ورحیم عزیز اوست که دستخوش دست دنیا نشد والله تعالی
عزیزست بآن معنی که دریافت وی نیست دل فهام واوهام را رسیدن بکنه جلال وی
نیست پیر طریقت گفت ای نا دریافته یافته وناد دیده عیان ای در نهانی پیدا در
پیدایی نهان یافت تو دورست که خود بر آید ناگاهان تا ورنی تو نه بنیادی بیاد ده
یاد وهان نیست بر ما راکا دیگر از آن عبادت نتوان تنزیل العزیز الرحیم عزیزست هم رحیم
عزیز بینیکا فکان رحیم بومنا تاگر عزیز بودی رحیم هرگز کس او را نیابد واگر رحیم بودی عزیز
همه کس او را یابد عزیزست تا کافر اندر دنیا او را نخواند رحیمست در عقبی تا مومنان
او را ببیند دل شنید لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون غافلان دو اند یکی آنکه در دنیا
غافل واز طلب صلاح خود بیخبر بی بد نیا در نهاده ودست شهوت کشیده ودین
نکرت وبهیمیت بر هم نهاده حاصل وی آنست که رب العالمین گفت والذین هم عن آیاتنا
غافلون اولئک ماویهم النار بما کانوا یکسبون وفی الخبر محبت لغافل ولیس
بمغفول عنه دیگر غافلی است پسندیده از کار دنیا وترتیب معاش غافل سلطان
حقیقت بر باطن وی استیلا نموده در مکاشفه جلال احدیت چنان مستهلک شده
وا نخود غایب گشته نزانه یلخر باو بدنها دعشقی زبان حال میگوید بیت
اینجا که زدست عقل است آنجا که دستوح تا پای همت بیفناه هی دوده سالار زن

النوبة الاولی انا نحن نحیی الموتی ما ایم آن خداوند توانا که بقدرت کامله خود زنده کنیم
مردگان را ونکتب ما قدموا ومی نویسیم هرچه از خیر پیش فرستند وآثارهم نشانها ودیدها
ونهادها که بی نهادند وکل شیء احصیناه وهمه چیز را دانسته ایم وشمرده فی امام مبین در
لوح محفوظ آن پیشوای روشن پیدا واضرب لهم مثلا وایشان را مثل زن وهمان زمان
اصحاب القریة مردمان آن شهر را اذ جاءها المرسلون آنگاه که بایشان آمدند فرستادگان
اذ ارسلنا الیهم اثنین فرستادیم بایشان دو تن فکذبوهما ایشان را تکذیب کردند وایشان را هر دو
فعززنا بثالث قوی کردیم آن دو رسول را بآن سدیگر فقالوا انا الیکم مرسلون ایشان
گفتند ما بشما فرستادگانیم قالوا ما انتم الا بشر مثلنا گفتند نیستید شما مگر مردمانی همچون ما
وما انزل الرحمن من شیء وفرو نفرستاد الله تعالی هیچ چیز ان انتم الا تکذبون نیستید شما
مگر که دروغ میگوئید قالوا ربنا یعلم گفتند خداوند ما میداند انا الیکم لمرسلون که ما بشما
فرستادگانیم وما علینا الا البلاغ المبین ونیست بر ما مگر پیغام رسانیدن آشکارا قالوا
انا تطیرنا بکم گفتند ما بشما فال بد گرفتیم لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از این سخن
لنرجمنکم هر آینه شما را سنگسار کنیم ولیمسنکم منا عذاب الیم وبشما رسد از ما
عذابی دردناک قالوا طائرکم معکم گفتند شومی شما از آن شماست رسید آن با شماست
ائن ذکرتم باش از بهر آنکه شما را پند دادند وتکذیب کردند بل انتم قوم مسرفون بلکه شما
گروهی گزافکاران ناپاید وجاء من اقصی المدینة وآمد از دورتر جای از آن شهر رجل یسعی
مردی شتابان قال یا قوم اتبعوا المرسلین گفت ای گروه من بر پی این فرستادگان روید
اتبعوا من لا یسألکم اجرا بر پی ایشان روید که از شما مزدی نخواهند وهم مهتدون وایشان
براه راستاند ونشان اند راست وما لی لا اعبد الذی فطرنی وچیست مرا که نپرستم
آن خداوندی که مرا آفرید والیه ترجعون وما وشما همه با وی باز خواهیم گشت أأتخذ
من دونه آلهة اگر فرا گیرم فرو دا از الله خدایی دیگر ان یردن الرحمن بضر واگر آن رحمن بمن گزندی

خواهد

خواهد لا تغن عنی شفاعتهم شیئا بکار نیاید مرا یا من بود ایشان هیچ چیز ولا ینقذون
ومرا از آن نکوهش رها نشد انی اذا لفی ضلال مبین آنگه که من چنین کنم پس من در گمراهی
آشکارا باشم انی آمنت بربکم فاسمعون پس من بگروییدم بخداوند شما که بگرایست همه
بن بشنوید قیل ادخل الجنة او را گفتند در رو در بهشت قال یا لیت قومی یعلمون گفت کاشکی
قوم من بدانستید بما غفر لی ربی که بیامرزید مرا خداوند من وجعلنی من المکرمین ومرا از نواختگان
کردانید وما انزلنا علی قومه من بعده وفرو نفرستادیم بر قوم او پس او من جند من السماء هیچ
سپاهی از آسمان وما کنا منزلین وفرو نفرستادیم بر ایشان هیچ عذابی ان کانت الا صیحة واحدة
نبود مگر یک بانگ جبریل فاذا هم خامدون که همه بیکبار مرده شدند یا حسرة علی العباد
ای دریغا بر بندگان ما یأتیهم من رسول نیامد بایشان هیچ فرستاده الا کانوا به یستهزئون
مگر که او را افسوس میکردند النوبة الثانیة قوله تعالی انا نحن نحیی الموتی میگوید جل
جلاله ماییم که زنده کنیم مرده زنده کردانیدن در وصف باری جل جلاله آنست که
... ودر جوان حیات آفریند وآفریدن هیچ جز از قادر بر کمال نیست بقول الله
تعالی الذی خلق الموت والحیوة واین در سه طورست در طور اول حیات در نطفه
آفریند اندر رحم مادر در طور دوم در مرده آفریند اندر لحد تا با وی سوال
رود چنانکه در خبر صحیحست در طور سیوم روز قیامة خلق را زنده کرداند فصل و
قضا را وثواب وعقاب را وانگه بر جاوید همه زندگی بود هیچ نقل نه اما خلود فی الجنة
وخلود فی النار ونکتب ما قدموا ای یحفظ علیهم ما اسلفوا من خیر وشر همانست که
جای دیگر گفت ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم واخر وقال تعالی علمت نفس ما قدمت
واخرت وآثارهم للآثار وجهان احدهما الخطی التی کانوا یمشون بها فی الخیر والشر وفی الخبر
ان بنی سلمة من الانصار ارادوا ان ینتقلوا الی قرب مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیشهدوا الجماعة فنهاهم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال یا بنی سلمة آثارکم آثارکم

سوء الزهرا بين كم واقتنموا اكثر خطاكم فانها تكتب حسنات وفيهم نزلت هذه الاية و
عن ابي موسى قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اعظم الناس اجرا في الصلوة ابعدهم
فابعدهم ممشا والذي ينتظر الصلوة حتى يصليها مع الامام الاعظم اجرا من الذي
يصلي ثم ينام الوجه الثاني آثارهم ما سنوا من سنة حسنة او سيئة وفي ذلك ما روي
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى
يوم القيامة ومن سن سنة سيئة فعليه وزرها ووزر من عمل بها الى يوم القيامة
انس بن مالك رضي الله عنه روايت كند كه گفت وآثارهم گامهاست كه در روز آدينه بردارند
على الخصوص بقصد نماز آدينه اما بجاست كه آهسته روند وگامها خرد بردارند
در جمعه وجماعت در شريعت ادب نهاده است وپسنديده تر از شتاب كردن وبي
معناه ما روى ابو هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقيمت الصلوة
فلا تأتوها وانتم تسعون ولكن ائتوها وانتم تمشون وعليكم السكينة فما ادركتم فصلوا وما
فاتكم فاتموا وكل شيء احصيناه حفظناه وعددناه وبيناه في امام مبين وهو اللوح
المحفوظ سمي اماما لانه اصل النسخ والالواح والكتب كلها اين لوح محفوظ بمان
ذكرست كه در خبر صحيح است كه رب جل جلاله عز وجل خود بر گشايد وبدان نگرد در
ذلك في خبر ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ينزل الله تعالى
في آخر ثلث ساعات يبقين من الليل فيفتح الذكر في الساعة الاولى الذي لا يراه
احد غيره اما بشاء وذكر الحديث قوله واضرب لهم مثلا اي اذكر لاهل مكه شبها مثل
حالهم من قصة اصحاب القرية وهي انطاكيه من قرى الروم اذ جاءها المرسلون يعني
رسل عيسى عليه السلم قال الزجاج معناه مثل لهم مثلا من قولهم هذه الاشياء على
ضرب واحد اي على مثال واحد وعندي ان هذا الضرب كثير اي من هذا المثال ومعنى
للكلام هاهنا تعدي الى مفعولين احدهما مثلا والاخر اصحاب القرية وقيل اصحاب القرية بدل

من مثل كانه قال اذكر لهم اصحاب القرية اي خبر اصحاب القرية مكيان را اي محمد ايشان را بگوي
خبر اصحاب شهر انطاكيه آنگه كه رسولان عيسى بايشان آمدند نمودند آن قوله اذ ارسلنا
اليهم اثنين اسند الارسال الى نفسه سبحانه لان عيسى ارسلهم بامره عز وجل و
قصه آنست كه رب العالمين وحي فرستاد بعيسى كه من ترا باسمان خواهم بردن حواريان بگان
بگانه ودو دوان بشهرها فرست تا خلق را بدين حق دعوت كنند عيسى ايشان را
حاضر كرد وسر ومهتر ايشان شمعون وايشان را بگان بگانه ودو دوان بقوم قوم
فرستاد وشهر شهر ايشان را نامزد ميكرد وايشان را گفت چون من باسمان رفتم شما هر يكجا كه
من معين كرده ام مي رويد ودعوت ميكنيد واگر نان آن قوم نيابيد همه آن راه كه مي رويد
شما را هر تشنه پيش آيد جاي شراب بدست نهاده ام آن شراب ونان يابيد
تا نان آن قوم بيابيد دو كس كه بشهر انطاكيه فرستاد ونام ايشان صادوق وصدوق
وقيل يحيى ويونس وقيل صادق وصدوق صادق كهل بود وصدوق جوان واين جوان
خدمت آن كهل ميكرد وچون بشهر انطاكيه رسيدند پيري را ديدند كه گوسفند مي
روي سلام كردند پير گفت شما كيانيد گفتند ما رسولان عيسى ايم آمده ايم تا شما را
بدين حق دعوت كنيم وراه راست وملت درست بشما نمائيم كه دين حق توحيد است وعبادت
كردن خداي كه يگانه ويكتاست ومعبود بحق است پير گفت شما را اين سخن دليلي
وحجتي هست گفتند آري هست بيماران را بوقت مرض شفا بدهيم ونابينا را مادر
زاد را بينا كنيم وابرص را از علت برص پاك كنيم اين همه بتوفيق وفرمان الله تعالى كنيم پير گفت
مرا پسري هست دير گاه است تا وي بيمار است ودرد وي علاج پذير نيست خواهم كه او را
ببينيد ايشان را بخانه بردند نزد آن بيمار چون بيمار را ديدند دعا كردند ودست بروي فرو آوردند
آن بيمار در حال تن درست برخاست اين خبر در شهر آشكارا گشت وبيماران بسيار روي
همه را دعا ميكردند ودست مي ماليدند وبرب العزت بدست ايشان شفا بديدي

تا آن خبر بملك ايشان رسيد وآن ملك بت پرست بود نام وي انطيخس وقيل شلاحن
وكان من ملوك الروم اين ملك ايشان را حاضر كرد واحوال پرسيد ايشان گفتند ما رسولان
عيسى ايم آمده ايم تا شما را از بت پرستي بخداي پرستي خوانيم واز دين باطل بدين حق بريم
ملك گفت بجز اين خدايان ما خداي هست گفتند آري خدائي هست كه ترا آفريد ومدبر
ودارنده ملك چون اين سخن بشنيد گفت اكنون برويد تا من در كار شما نظر كنم ايشان را قيد
وحبس بر ايشان نهادند وايشان را زدند وحبس كردند اين خبر بشمعون رسيد وشمعون
اين ثالث است كه رب العزت گفت فعززنا بثالث او شمعون الصفا وشمعون الصفا
كويند قراءة ابي بكر وعاصم فعززنا بالتخفيف است يعني غلب من قولهم من عز بز ومن غلب
سلب ومعني آنست كه ما بدان شكستيم آن دو رسولان را بان سديگر باقي فعززنا مشدد خواند
يعني قوينا بالثالث مهر رسول ثالث بن شمعون نام داده بتلطف ومدارا با ايشان در آمد
وايشان را با سلام در آورد وياران خود را برهانيد وبيان اين قصه آنست كه شمعون بشهر انطاكيه
رسيد بدانست كه آن دو رسول بزندان محبوس اند رفت وگرد سراي ملك متنكروار
ميگشت تا جماعتي از خاصان ومقربان ملك بدست آورد وبا ايشان معاشرت در آمد
تا با وي انس گرفتند وملك را از وي خبر كردند ملك او را بخواند وصحبت وعشرت
وي پسنديد واز جمله مقربان ونزديكان خويش كرد بر آن صفت يكي بود تا روزي
كه حديث ياران خود در افكند گفت ايها الملك بمن رسيد كه تو دو مرد را بخواري وملك
در حبس باز داشته وايشان را رنجها رسانيده اي از آن كه ترا بدين ديگر دعوت ميكردند چرا
تو با ايشان سخن گويي وشنوي تا حاصل كلام ايشان بر تو روشن شود ملك گفت
حال الغضب منعني ذلك من راي ايشان خشم گرفتم واز خشم با ايشان سخن نگفتم
شمعون گفت اگر راي ملك اقتضا فرمايد ايشان را بطلبيم تا بيايند وآنچه دانند بگويند
ملك ايشان را حاضر كرد شمعون گفت من ارسلكما الى هاهنا قالا الله الذي خلق كل شيء

وليس له شريك شمعون گفت آن خدا را كه شما را فرستاده صفت وي چيست گفتند انه
يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد شمعون گفت چه نشان داريد وچه آيه بر درستي اين دعوت
مي نماييد ايشان گفتند هر چه شما خواهيد ملك بفرمود تا غلامي حاضر كردند مطموس
العينين چشم خانه وي با پيشاني راست بود چنانكه نه روشنايي بود نه چشم خانه
ايشان باشكارا دعا كردند وشمعون بسر دعا كرد تا بفرمان وقدرت الله تعالى موضع چشم
حدقه ايشان شكافته شد ايشان دو بندقه از گل بساختند وبر هر دو حدقه وي نهادند
ودر آن بر وي گشت باذن الله تعالى ملك در كار ايشان عجب درماند ودر خود متحير
گشت شمعون گفت ايها الملك اگر تو نيز از خدايان خود بخواهي مثل اين صنعي نمايند هم ترا
وهم خدايان ترا شرفي عظيم باشد وبرهان ايشان زياده بايستي ملك گفت راز خود از تو
پنهان ندارم خدايان ما از كار رفتند واين عاجزترند كه چنين كار توانند كه ايشان
نشنوند ونه بينند نه سود كنند نه زيان نمايند ملك چون آن حال بديد گفت اينجا
مرده نهايست دهقان پسري است كه تا هفت شبانه روزانست كه مرده وچون پدر تن غايب
بوده من او را دفن نكرده ام اگر شما او را زنده كنيد دانم كه در دعوي خويش صادقايد
وما شما را تصديق كنيم وبخداي شما ايمان آريم آن مرده را بياوردند ايشان باشكارا وشمعون
بسر دعا كردند تا مرده زنده گشت وبدست خويش كفن از خويشتن باز كرد وبر پاي
ايستاد ملك گفت چند روزست تا مرده گفت هفت روز گفت چه ديدي درين
هفت روز گفت چون جانم از تن جدا كردند بعذاب هفت وادي از آتش كشيدند تا آنكه
كفن مرده بودم اكنون شما را مي نمايم تا از كفر بگذاريد وبخداي آسمان وزمين
ايمان آريد تا برهيد آنگاه درهاي آسمان ديدم گشاده وعيسى بپيش ايستاده زير عرش
وايشان را شفاعت ميكند وميگويد خداوندا ايشان را نصرت ده كه ايشان رسولان
من اند گفت يكي شمعون وآن دو رسول ديگر شمعون دانست كه آن قصه وآن حال در دل

ملك را كرد زبان بنصيحت ودعوت بگشاد وآشكارا بيرون آمد وكلمه حق بگفت آن ملك با
جماعتى ايمان آوردند وقومى بكفر باز ماندند وهلاك شدند وهب منبه وكعب الاحبار گفت
كه آن ملك وجماعت وى بر كفر باز ماندند وايمان نياوردند وآن رسولان را هر سه بكشتند
آنگاه از انتقام پيچى كردند وازدند ونكار ملوك طوايف بود در آن رسولان گفتند انا
اليكم مرسلون ايشان جواب دادند كه ما انتم الا بشر مثلنا يعنى نه آنست كه جايى ديگر گفت
ما هذا الا بشر مثلكم يريد ان يتفضل عليكم آنگه كافران ومكذبان گفتند وما انزل الرحمن
من شىء ان انتم الا تكذبون رسولان گفتند ربنا يعلم انا اليكم لمرسلون وما علينا الا البلاغ
المبين قالوا انا تطيرنا بكم يعنى تشاءمنا بكم حيث خالفتم آباءكم فى كتم معبودكم فلا نؤمن
سوء عاقبة ذلك وقيل حبس عنهم المطر عاما ثم ارسل فنسبوا ذلك اليهم وفى الخبر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يحب الفال ويكره التطير والفرق بينهما ان الفال
انما هو من طريق حسن الظن بالله عز وجل والتطير انما هو من طريق الاتكال على شىء سواه
وهو التشام بطير الشوم وسئل ابن عون عن الفال فقال هو ان يكون مريضا فيسمع يا سالم
وفى الخبر ان النبى صلى الله عليه وسلم لما توجه نحو المدينة خرج بريدة الاسلمى
فى سبعين راكبا فلقى نبى الله ليلا فقال له من انت فقال بريدة قال فالتفت الى
ابى بكر فقال برد امرنا وصلح ثم قال صلى الله عليه وسلم عن قال بريدة من اسلم فقال
صلى الله عليه وسلم لابى بكر سلمنا قال اهل اللغة قوله برد امرنا اى سهل امرنا ومنه
قولهم الصوم فى الشتاء الغنيمة الباردة قوله لئن لم تنتهوا يعنى عن مقالتكم هذه لنرجمنكم
اى لنقتلنكم بالحجارة وليمسنكم منا عذاب اليم قالوا طائركم معكم اى شؤمكم معكم بكفركم
وتكذيبكم يعنى اصابكم الشوم من قبلكم لان الشوم كله فى عبادة الصنم وهو معكم ائن ذكرتم هذا
استفهام محذوف الجواب بجان ائن وعظتم بالله تطيرتم وكذبتم وتوعدتم بالرجم والعذاب
بل انتم قوم مسرفون مجاوزون الحد گفتند كافران دانا بودند وآن رسولان را با

حيل

حيل تن كه ايمان آورده بودند همه بر دار زدند وگلوهاى ايشان سوراخ كردند ورسنها بكرده
كشيدند ودر زمان رپا وبحكم حبيب نجار رسيد ونبى آل ياسين كه خداى تعالى
بپرهيزيد در غارى در ميان كوهها بجا كه ابحالم بكوه قيشغيه روا رخلق عزلت كرده
ودر پس باخدا خلوت داند اين حبيب باخدا خلوت داشت واين عزلت وخلوت سنت
مصطفى است صلوات الله وسلامه عليه كه روزگارى در كوه حرا نشسته بود
وميگفتند ان حل اجمل يحبا ويحبه اگر كسى گويد معنى عزلت فرقتست وشريعت
از فرقت نهى كرده وقال الله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا وقال الله
تعالى ولا تكونوا كالذين تفرقوا وقال النبى صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة
فمات فميتته جاهلية ومن شق عصا المسلمين والمسلمون فى سلام فقد خلع
ربقة الاسلام جواب آنست كه فرقت دو قسم است يكى فرقة الاراء والاديان ديگر فرقة
الاشخاص والابدان اما آن فرقت كه محضود ومحرم است واشارت با آيه وخبر بوت
فرقة الاراء والاديانست از قضايا شريعت واصول دين بركشتن وجاده سنت
وجماعت بگذاشتن ومخالفت ائمه هدى واهل اجماع بودن اين چنين فرقت داء
ضلالتست وسبب تعطيل وابطال فوايد مبعث انبيا ورسل لاجرم در شرع محظور
آمد ودر عقل منكر اما آن فرقت وعزلت كه در شريعت وحقيقت مستحبست
ومندوب اليه آنست كه در شريعت رب العالمين در شان قصه اصحاب الكهف گفت
واذ اعتزلتموهم وما يعبدون الا الله فاووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته
ومصطفى عليه الصلوة والسلام گفت ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذى دين
دينه الا من فر بدينه من قرية الى قرية ومن شاهق الى شاهق ومن جحر الى جحر كالثعلب
الذى يروغ قالوا ومتى ذلك يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصى الله عز وجل
فاذا كان ذلك الزمان حلت العزوبة قالوا وكيف ذلك يا رسول الله وقد امرتنا بالتزويج

قال انه اذا كان ذلك الزمان كان هلاك الرجل على يدى ابويه فان لم يكن له ابوان فعلى
يدى زوجته وولده فان لم يكن له زوجة ولا ولد فعلى يدى قرابته قالوا وكيف ذلك
يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم يعيرونه بضيق المعيشة فيتكلف ما لا يطيق
حتى يورده موارد الهلكة وقال عبد الله بن عمرو بن عاص بينما نحن حول رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذ الفتنة ذكرت عنده فقال صلى الله عليه وسلم اذا رايت
الناس مرجت عهودهم وخفت اماناتهم وكانوا هكذا وشبك بين اصابعه قال
فقمت اليه فقلت كيف افعل عند ذلك جعلنى الله فداك فقال عليه السلم
الزم بيتك واملك عليك لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بامر
الخاصة ودع عنك امر العامة بزرگان دين وعلماء شريعت وطريقت متفق اند كه
در روزگار رغبت واستيلاء اهل بدعت وظهور ظلم ومخالفت عزلت اوسع تر وصحيحتر
كه عزلت در چنين وقت از سنت انبياست وعصمت اوليا وسيرت حكما عمر خطاب
گفت خذوا حظكم من العزلة ففى العزلة راحة من خليط السوء وقال ابن سيرين العزلة
عبادة وقيل لعبد الله بن الزبير الا تاتى المدينة فقال ما بقى بالمدينة الا حاسد نعمة
او فرح بنقمة وقال داود الطائى فر من الناس فرارك من الاسد وقال الفضيل
كفى بالله محبا وبالقرآن مونسا وبالموت واعظا اتخذ الله صاحبا ودع الناس
جانبا وقيل لمالك بن مغول وهو فى داره بالكوفة جالسا وحده اما تستوحش فقال
الدار فقال ما كنت اظن احدا يستوحش مع الله قوله تعالى وجاء من اقصى المدينة
رجل يسعى چون خبر بحبيب نجار رسيد كه رسولان عيسى را گرفتند وبخواهند كشت
از آن منزل خويش بيامد بشتاب قوى گفتند خانه داشت در ان گوشه شهر هر
جاى انديدمان وكسب كردى هر روز انچه كسب كردى نيمه صدقه دادى ونيمه خرج
عيال كردى وگفته اند مردى بود شكسته تن بيمار رهوا خيار ايشان بعبادت كردى

وكو

وكس ان حال وى چنين داشت كه آن روز كه رسولان عيسى را بخواستند بجفا كردند از آن
منزل خويش بشتاب بيامد وايمان خويش آشكارا گفت وگفت يا قوم اتبعوا المرسلين قماده گفت
چون بيامد نخست رسولان را بديد گفت شما باين دعوت كه ميكنيد باين پيغام كه ميكنيد
هيچ مزد ميخواهيد ايشان گفتند ما هيچ مزد نميخواهيم وجز اعلاء كلمه حق واظهار دين
خداى مقصودى نيست حبيب پيامد آنگه قوم را گفت اتبعوا من لا يسئلكم اجرا وهم
مهتدون مصطفى صلوات الله وسلامه عليه فرمود سباق الامم ثلثة لم يكفروا
بالله طرفة عين على بن ابى طالب وصاحب يس مبنى حبيب النجار ومؤمن آل فرعون
يعنى حزقيل هم الصديقون چون حبيب رسولان را نصرت داد وآن قوم را نصيحت كرد
ايشان گفتند وانت مخالف لدينا ومتابع لهؤلاء الرسل حبيب جواب داد وگفت
لا اعبد الذى فطرنى اى خلقنى واليه ترجعون اى ومصير الكل اليه ااتخذ من دونه
الهة يعنى الاصنام ان يردن الرحمن بضر اى بسوء ومكروه لا تغن عنى شفاعتهم شيئا
اى لا شفاعة لها فتغنى ولا ينقذون من ذلك المكروه وقيل لا ينقذون من
عذاب الله لو عذبنى الله ان عبدت ذلك انى اذا لفى ضلال مبين ثم اقبل على الرسل وقال
انى آمنت بربكم فاسمعون اى اشهدوا على وقيل خاطب به القوم فلما سمعوا منه هذا
الكلام وثبوا عليه فقتلوه وقيل علقوه من سور المدينة وقبره فى سوق انطاكيه سدى
گفت دست بسنگ فرا داشتند واو را بسنگ بكشتند ووى در آن حال ميگفت اللهم
اهد قومى اللهم اهد قومى اين دليلست بر كمال حلم وفرط شفقت وى بر خلق اين همچنا
كه ابو بكر صديق قوم بنى تيم را گفت زمانى كه او را ميرنجانيدند واندر حق يا دين باطل ميخواندند
گفت اللهم اهد بنى تيم فانهم لا يعلمون يا مردى بالرجوع من الحق الى الباطل كمال شفقت
ومهربانى ابو بكر بر خلق خداى عز وجل بود از بهر اين مصطفى صلوات الله عليه با آنجمن
گفت ما صب الله تعالى شيئا فى صدرى الا وصببته فى صدر ابى بكر وخلق مصطفى

صلوات الله علیه بالخلق مهربان بود که کافران بقصد وی برخاسته بودند و دندانهای مبارک
وی بشکستند و بجراحت بر وی بنشستند و آن مهتر عالم دست شفقت
بر ایشان نهاده گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون قیل ادخل الجنة مومن حبیب
را کشته شد رب العالمین او را زنده کرد و با وی گفت ادخل الجنة حبیب چون در بهشت
شد و نواخت و کرامت حق تعالی دید آرزو کرد و گفت کاشکی قوم من دانستندی که من
بچه رسیدم و چه دیدم قال یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین
حسن بصری گفت رحمت خدا بر حبیب نجار باد که بعد از مرگ نصیحت هم ورزید
گفت یا لیت قومی یعلمون یعنی آن پادشاه و آن قوم اگر این کرامت دیدندی ایشان نیز
ایمان آوردندی قوله بما غفر لی ربی ما هاهنا المصدر ای بمغفرة ربی و قیل ما بمعنی
الذی ای بالذی غفر لی ربی بسببه و قیل لما اراد القوم ان یقتلوه رفعه الله الیه
فهو فی الجنة ولا یموت الا بفناء السموات و نیز چون رسولان عیسی را هلاک کردند
و حبیب را بر آن صفت بکشتند رب العالمین از خشم خود با ایشان نمود و عذاب
و نقمت در گشاد جبرئیل را فرمود تا یک صیحه بر ایشان زد همه یکبار بمردند و
خاکستر گشتند اینست که رب العالمین فرمود وما انزلنا علی قومه من بعده من جند
من السماء لنصرة الرسل ای لم یحتج فی اهلاکهم الی ارسال جند وما کنا منزلین
تاکیدا و قیل معنی الذی تقدیره من جند من السماء وما کنا منزلین علی من قبلهم
من جماعة و ریح و امطار شدیدة ثم بین عقوبتهم فقال ان کانت الا صیحة واحدة
ای ما کانت عقوبتهم الا صیحة واحدة قال المفسرون اخذ جبرئیل بعضادتی باب
المدینة ثم صاح بهم صیحة واحدة فاذا هم خامدون میتون یا حسرة علی العباد یعنی
حسرت غایت ندامت است و کمال غم که دل را بشکند و کوفته کند معنی یا حسرة
حسرة و تاویل کلمه آنست که یا حسرة ان کنت آتیه فهذا اوانک و این ندا ذن کا

رحونیستی

و خویشتن همچنانکه یعقوب پیغمبر گفت یا اسفی علی یوسف ای وا اندوها که آمد بر فراق
یوسف و هم ازین بابست آنچه فردای قیامت گناهکاران گویند از تحسر و تحیر یا ویلتنا
مال هذا الکتاب و عکرمه گفت یا حسرة درین موضع بر دو وجه است یکی آنکه از گفتن
الله است یعنی یا حسرة و کآبة علیهم حین لم یؤمنوا ای حسرتا و اندوها که بر ایشان است
که ایمان نیاوردند و نیکو و بد ندیدند وجه دیگر این کلمه از گفتار هالکانست آنگه که عذاب را
معاینه دیدند یعنی که آرزوی ایمان کردند آن ساعت لیکن سود نداشت که در وقت معاینه
ایمان سود ندارد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن خلاصه سخن آنست که
ای بر بیچارگی بندگان که هیچ فرستاده نیامد مگر که برو افسوس میکردند تا آن افسوس کردن
ایشان حسرت گشت بر ایشان و معنی این حسرة آنست که مصطفی صلوات الله
وسلامه علیه فرمود ان المستهزئین بالناس فی الدنیا یفتح لهم یوم القیمة باب
من ابواب الجنة فیقال لهم هلم هلم فیاتیه بکربه وغمه فاذا اتاه اغلق دونه فلا
یزال یفعل به ذلک حتی یفتح له الباب فیدعی الیه فلا یجیب من الایاس و قال
مالک بن دینار قرأت فی زبور داود طوبی لمن لم یسلک سبیل الآثمین ولم یجالس
الخطائین ولم یدخل فی زمرة المستهزئین وفی انجیل عیسی طوبی للرحماء اولئک یکون
علیهم الرحمة و ویل للمستهزئین کیف یحرقون بالنار النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم
قوله تعالی انا نحن نحیی الموتی ارباب معرفت در احیاء موتی معنی دیگر دیده اند
و فهمی دیگر کرده اند گفته اند اشارتست بزنده گردانیدن دلهای اهل غفلت بنور
قربت و زنده کردن جانهاء اهل هوا و شهوت بنسیم مشاهدت و روح مواصلت اگر
همه جانهاء عالمیان را بود و بی نور قربت و نفحات طیبه همه مرده زندانی تویی
تا که از ارسال در خاک بوده چون ریحان توحید تجلی در روضه روح تو بود مایه
همه زندگانی تویی عزیز باشد کسی که ناگاه بر چشمه حیات رسد و خضروار اندر و علی

سازند تا بخیر ابد کند پیر طریقت گفت الهی زندگانی همه با یاد تو و شادی همه با یافت تو
و جان آنست که در دوستی ساخت تو الهی بوجود شمسهای جلال دانی حاضر دلهای ذاکران
اند نه بکثرت نشان سید مسند و رقبانگی واژه دوستی بیدارند و زندگی آن جانی که ندانم
که در جانی با خود جانی نه ای نه آنجا که زندگانی می باید تو آنی و نکتب ما قدموا وآثارهم
یعنی خطاهم الی المسجد فی ظلم اللیل و وقوفهم علی بساط المناجاة معنا وفی الخبر
بشر المشائین فی ظلم اللیل الی المساجد بالنور التام یوم القیمة در وقت سحرگاه که بنده
از کنج اندوه خود بیرون آید بقصد مسجد و محراب و قدم بر بساط مناجات نهد
هر چه در اطراف و اکناف سموات مقرب بود زبانها بحمد و ثنا بگشایند و از جناب جبروت
سر ابر کاس شراب وصل انا جلیس من ذکرنی روان کند در آن ساعت آسمان و زمین از غیرت
فرو گذارند و دیدار اطباق کون زبانها تعطش از عین شوق بگشایند که وللارض من
کاس الکرام نصیب عزیز کسی که آن ساعت بستر و بالین وداع کند و روی بمحراب عبادت
نهد و درد خود را مرهم جوید شریف وقتی آن عزیز ساعتی آن ساعت که جلال احدیت
بنعت صمدیت بساط نزول بیفکند و با تو این خطاب کند که هل من سائل هل من تائب
آیا هیچ درد زده راست پی هست تا جام اجابت در کام او دهم هیچ تائب هست تا مرکب قبول
باستقبال او فرستم هیچ عاصی هست تا جرم جریمه او را توقیع غفران کشم بیت
خلیلی هل ابصرتما او سمعتما باکرم من مولی تمشی الی عبد واضرب لهم مثلا اصحاب
القریة یعنی سید هدانا بر داشتگان عدل را نه وجاء من اقصی المدینة رجل یسعی
سید هدا بر داشتگان لطف قدم آنها بر داشتگان عدل را داغ قطیعت بر نهاد که لم
یرد الله ان یطهر قلوبهم این بر داشتگان لطف را با نام آزاده تقوی در کشید که والزمهم
کلمة التقوی آن را نه اخسئوا فیها ولا تکلمون و این خواندند والله یدعوا الی دار السلام
مقبولان حضرت دیگرند و مطرودان قطیعت دیگر مقبولان حضرت را میگوید اولئک

حزب الله

حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون مطرودان قطیعت را میگوید اولئک حزب الشیطان
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون کو رحمت و مقرعه عزت حق مرکب دولت حزب الله
میرانند و چون و چرا نه جبروت و کبریاء او کوس قهر و سیاست در دماغ حزب الشیطان
میکوبد و دوی شوالت و کس یا راس رجال الله و الجلال اطلاع نه امیر المومنین علی
رضوان الله علیه گوید یکی بار در خانه سر بنهادم و سه بار دو روی او بجانب قبله کردم
هر بار دو روی از قبله بگردانید پس ندایی شنیدم که ای علی دست بدار آنرا که ما ذلیل کردیم
تو او را عزیز نتوانی کرد کرامت خوانندگان و اهانت راندگان بهر اندرگاه جلال ارادت
و با ارادة و مشیت اوست تعز من تشاء و تذل من تشاء کرامة بنده آنست که مهر و داد
او آید و جان و دل در روزگار دهد او دین اسلام کند چنانکه آن جوانمرد که حبیب نجار
مومن آل یس را از حضرت عزت این خلعت کرامة بدو رسید که ادخل الجنة دوستان
او چون با آن خطبه خطرناک رسند با ایشان خطاب آید که لا تخافوا ولا تحزنوا یا ایشان
ایشانرا بشارت دهند که وابشروا بالجنة احمد حنبل قدس الله روحه در نزع بود بر
اشارت میکرد و بزبان میگفت لا بعد ولا بعد هنوز نه هنوز نه پسرش گفت ای
پدر این چه حالتست که موجب چندین مخافتست گفت ای عبدالله وقتی با خطرست
بر عامد ری دیده اینک ابلیس برابر ایستاده و خاک در سر میریزد و میگوید ای احمد
جان بردی از دست من میگویم لا بعد هنوز نه تا یک نفس مانده جای خطرست نه
جای امن در خبر آورده که بنده مومن چون ازین سرای فانی روی بدان منزل بقا نهد
و غسال او را بر آن تخته چوب خوابانید بنده ایشان بجناب قدیم بنعت کرم این خطاب
آید که ای مقربان درگاه در بنده نگرید چنانکه غسال ظاهر او بآب میشوید ما باطن او
بآب رحمت میشوئیم سالکان حضرت جبروت گویند بار خدایا ما را خبر کن تا آن
چه نورست که از دهان وی شعله میزند گوید آن نور جلال ماست که از باطن وی

بظلم تجلی میکند حبیب نجار چون با آن مقام دولت رسید او را گفتند ادخل الجنة
ای حبیب درد و درین جای نا ندوستان رسید و ناز محبان و سیل آسایش نشا
نالم طوبی ... زلفی ... حسنی عشق ... عتاب زلفی ثواب بی حساب
حسنی دیدار بی حجاب حبیب چون آن نواخت و کرامت دید گفت یا لیت قومی
یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین آرزو کرد که کاشکی قوم من بدانستندی
که ما بکجا رسیدیم وچه دیدیم نواخت حق دیدیم وبمرتبه الله رسیدیم
آن جای که از ان گذشت نگشتیم صد کوه شرابان کف اقبال چشیدیم
ما را همه مقصود ز بخشایش حق بود المنة لله که بمقصود رسیدیم النوبة الاولى
الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون نمی بینید که چند هلاک کردیم پیش از ایشان
گروه گروه انهم الیهم لا یرجعون که کسی از ایشان باز نمی آید وان کل و نیست ایشان
همه لما جمیع مگر همه بهم لدینا محضرون نزدیک ما حاضر کرده شدگان
وآیة لهم و یک نشانه از نشانهای قدرت ما مرده زمین کردانیدنست الارض المیتة
احییناها و زمین مرده که باران زنده کردانیم واخرجنا منها حبا و بیرون آوردیم
از آن زمین دانه در درویش فمنه یاکلون که تا از آن میخورند مثل گندم و جو و غیره وجعلنا
فیها جنات و در آن زمین بوستانها پدید کردیم و آفریدیم من نخیل واعناب از این
خرمابان و رزان وفجرنا فیها من العیون و برکشادیم در آن زمین چشمها ... روان
لیاکلوا من ثمره تا میخورند از میوهای آن وما عملته ایدیهم و آنچه ایشان کشتند و
نشاندند افلا یشکرون آیا شکر آن نمیکنند و کردگار آنرا نمی پرستند سبحان الذی خلق
الازواج کلها پاک و بی عیب آن خداوندی راست که پاکیزه همه گونها آفرید
جفت جفت مما تنبت الارض و آنچه زمین میرویاند ومن انفسهم و از تنهاء مردمان
و دیگر همه جانوران ومما لا یعلمون و آنچه آفریدگان ندانستند وآیة لهم و نشانه دیگر

دیگر هست بر توانایی ما اللیل نسلخ منه النهار او که شب را بر هر روز درآوریم فاذا هم مظلمون
تا ایشان در تاریکی میشوند والشمس تجری لمستقر لها و آفتاب میرود در آرامگاه
خود ذلک تقدیر العزیز العلیم آن راست داشته و باز انداخته خداوند توانا
والقمر قدرناه منازل و ماه را باندازه کرده ایم در رفتن منزلها در شبانروزی حتی عاد
تا زمانی که باز گردد کالعرجون القدیم چون شاخ شکوفه خرما یکساله خشک شده
لا الشمس ینبغی لها نه آفتاب را سزد ان تدرک القمر که ماه را دریابد و گاه دونا او و لا
اللیل سابق النهار و نه شب دو ندا که آید و چاشتگه در دست گیرد گاه دونا او وکل فی فلک
یسبحون و همه ایشان در آسمان شنا میکنند وآیة لهم و نشانه دیگر هست بر
قدرت کامله ما انا حملنا ذریتهم که ما بر داشتیم بدران ایشان را یا فرزندان ایشان در فی
الفلک المشحون در آن کشتی گران بار بر کرده وخلقنا لهم و بیافریدیم ایشان را من مثله
از هم مانند کشتی نوح ما یرکبون آنچه بر نشینند بر آن وان نشأ نغرقهم و اگر خواهیم ایشان را
در آب غرق کنیم فلا صریخ لهم فریادرس نبود ایشان را ولا هم ینقذون و ایشان را رها نشدند
الا رحمة منا مگر بخشایشی از ما ومتاعا الی حین و برخوردارئی با مرگها واذا قیل لهم چون ایشان را
گویند اتقوا ما بین ایدیکم بپرهیزید باز آن گناهانی که کرده اید پیش از این وما خلفکم
و گناهان که خواهید کرد پس از این لعلکم ترحمون تا مگر بخشایند بر شما وما تأتیهم من
آیة من آیات ربهم نیاید با ایشان هیچ نشانی از نشانهاء خداوند ایشان و پیغامی از پیغامها
او الا کانوا عنها معرضین مگر که بودند از آن روی برگردانندگان واذا قیل لهم انفقوا
و چون ایشان را گویند نفقه کنید بر درویشان مما رزقکم الله از آنچه الله تعالی
روزی داد شما را قال الذین کفروا للذین آمنوا گویند کافران مر گرویدگان را انطعم من لو یشاء الله اطعمه که ما طعام دهیم کسی که الله تعالی خواهد که او را طعام دهد ان
انتم الا فی ضلال مبین نیستید شما مگر در گمراهی روشن ویقولون متی هذا الوعد

لما رأیت موارد الموت لها مصادر ورأیت قومی نحوها تمضی الاکابر والاصاغر
لا یرجع الماضی الی ولا من الباقین غابر ایقنت انی لا محالة حیث صار القوم صائر
وان کل لما جمیع لدینا محضرون ای یجمعهم الی یوم القیامة للحساب والجزاء علی
الاجمال ابن عامر وحمزة وعاصم لما بتشدید خوانند و بر این قراءة ان بمعنی جحد است
ولما بمعنی الا ای وما کل الا جمیع لدینا محضرون باقی قراء لما بتخفیف خوانند و بر این
قراءة ان تحقیق بمعنی راست وما صلت و زیادت تأکید میکند وان کل لجمیع لدینا
محضرون وآیة رفع بالابتداء لهم خبره الارض المیتة ای الیابسة احییناها بالمطر
واخرجنا منها حبا من الحنطة والشعیر وما اشبههما الحب الذی یطحن والبر الذی
یعصر منه الدهن والحبة تجمع العنب فمنه ای من الحب یاکلون وجعلنا فیها ای فی
الارض جنات بساتین من نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره
ای من الماء لان الماء اصل الجمیع وقیل من ثمر ذلک قرأ حمزة والکسائی من ثمره بضمتین
والباقون بفتحتین وما عملت بغیر الهاء قراء اهل الکوفة بالهاء قراءة الباقین وما
دین برد و وجه است یکی بمعنی الذی یعنی والذی عملت ایدیهم ای غرست وزرعت
وحرثت میگوید بستانها کردیم از آنچه ایشان کشتند و نشاندند و حرثها کشادیم
از آنچه ایشان کنند و کار کنند وجه دوم ما نفی است یعنی لیاکلوا من ثمره ولم
تعمله ایدیهم یا از آن میوها خورند که از صنع ایشان نیست و بایدن آن و نه کار ایشان
بیرون آوردند نه ایشان کشته اند ما بیرون آوردیم نه ایشان نشاندند ما بیرون آوردیم
ایشان نکردند ما از سنگ آب بیرون آوردیم ما ناسته جای دیگر گفت میوه را
ماکان لکم ان تنبتوا شجرها و آب را گفت وما انتم له بخازنین جای دیگر گفت انتم تزرعونه
ام نحن الزارعون انتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون وقیل اراد العیون والانهار
التی لم تعملها ید خلق مثل دجلة والفرات والنیل ونحوها وقوله ایدیهم هذا الکنایة عن

الحق لان اقوی جوارح الانسان فی العمل الید فصار ذکر الید غالبا فی الکنایة ومثله قوله
ذلک بما قدمت ایدیکم وفی کلام العجم دست خویش کردم بخویشتن واست لا بتری ابید
سبیها افلا تشکرون استفهام بمعنی الامر ای اشکروا ونعمی قدرت سره عز وجل تعالی
سبحان الذی خلق الازواج کلها ای الاجناس والانواع مما تنبت الارض من الحبوب
والثمار والحشیش والاشجار ومن انفسهم یعنی الذکور والاناث ومما لا یعلمون
مما خلق من الاشیاء من دواب البر والبحر قال الخلق الله دابة ملات تملی الارض
ودواب البر والبحر الف صنف لا یعلم الناس اکثرها یقول الله تعالی ونخلقکم فیما لا
تعلمون وآیة لهم ای لاهل مکة تدل علی قدرتنا اللیل نسلخ ای ننزع ونکشط منه
النهار فاذا هم مظلمون داخلون فی الظلمة والمعنی نذهب بالنهار ونجیء باللیل وذلک
ان الاصل هی الظلمة والنهار داخل علیها اذا غربت الشمس سلخ النهار من اللیل فتظهر
الظلمة ای سلخنا الضوء الذی هو شعاع الشمس من الهواء وکان کاللباس للهواء فصار
لیلا کما ینزع اللباس من الشیء ومنه قولهم سلخت المراة جلبابها ای نزعته والشمس
تجری یعنی وآیة لهم الشمس تجری لمستقر لها ای الی مستقر لها معنی آنست که خود
میرود تا بآرامگاه خویش وآرامگاه وی زیر عرش عظیم است خبر درست است از
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه که گفت یا ابوذر غفاری یا اباذر هیچ میدانی
که این آفتاب که فرو میشود کجا میرود ابوذر گفت الله ورسوله اعلم رسول الله فرمود
رود تا زیر عرش او قرارگاهی است چون انجا رسد سجده کند پس دستوری خواهد تا
از مشرق برآید بعادت خویش هر روز دستوری یابد و از مطلع خویش برمیآید تا
روزی که او را دستوری ندهند شفیع طلب کند و شفیع نیابد دیر بماند و وقت درگذرد
بدانکه اگر نیز دستوری یابد بمشرق نرسد بنالد وگوید خدایا مشرق دور است چه
فرمان فرمایی فرمان آید که هم از انجای خویش برآی آنگه از مغرب برآید وآن نشانی نزدیکست

از نشانهای

از نشانهای قیامت مصطفی صلوات الله علیه فرمود اند دون متی ذاکرحین لا ینفع
نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل وگفته اند مستقر سوی آنست که در غروب وطلوع
هر روز او را مشرقی ومغربی بود آن دو نکه با قصی المشارق وآخر المغارب رسد بمستقر
خویش رسید لانها لا تجاوزن وقیل مستقرها نهایة ارتفاعها فی السماء فی الصیف
ونهایة هبوطها فی الشتاء وبه رشواد خوانده اند والشمس تجری لا مستقر لها وهو قراءة
ابن مسعود یعنی انها جاریة ابدا لا تثبت فی مکان یعنی آنست که جای دیگر گفت وسخر
لکم الشمس والقمر دائبین این خورشید بر دوام همی رود و او را آرام نه ونه ایستادن نیز
تا زمانی که دنیا برآید ونهایت روز خویش رسد والقمر قدرناه منازل نافع وابن
کثیر وابو عمرو ویعقوب والقمر برفع خوانند بر معنی ابتدا وتقدیر وآیة لهم والقمر
باقی بنصب خوانند یعنی وقدرنا القمر قدرناه لخیار بن حاتم رفع است ولخیار بن عبید
نصب نظیره قوله تعالی وقدرناه منازل لتعلموا عدد السنین والحساب میگوید ماه
را در رفتن اندازه کردیم منزلهای که اول آن شرطین است وآخر آن بطن الحوت تا در این
منزلها میرود هر شب بمنزلی فرود آید بیست وهشت منزل اند دوازده برج فلک
در هر برجی دو دو منزل وثلثی بماند تا در یک ماه تمامی باز برد وآن دو نکه بمنزل آخر رسد
عاد کالعرجون القدیم آن شاخ خرما بن که بر وی خوشه دارد چون یکسال برآید وکهن
گردد وخشک شود باریک وضعیف وزرد شود و از خشکی منحنی گردد وبالعالمین
میگوید ماه نو را که آخر ماه همچنان گردد و در آن آیه دیگر گفت لتعلموا عدد السنین و
الحساب این زیاده ونقصان ماه از آنست تا بر دیدار ماه وشمار دو نیز سالها وماه
وروزگار میدانند لا الشمس ینبغی لها ای یسهل لها قولهم ینبغی الشیء فانبغی لها ای استسهله
فتسهله وطلبته فتیسر یقول الله عز وجل لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر
لاختلاف مکانیهما فان القمر فی السماء الدنیا والشمس فی السماء الرابعة ولا اللیل

سابق النهار لاختلاف زمانیهما فان زمان النهار وقت طلوع الشمس وزمان اللیل
زمان غیبتها سلطان قمر شب است وسلطان آفتاب روز میگوید نه ایشان
را که امروز بهم رسند تا بر سلطان یکدیگر درود کشند و هیچ یکی نه تا بروز قیامت
پس چون قیامت بدیدار آید هر دو با یکدیگر رسند چنانکه رب العزت گفت وجمع
الشمس والقمر تا امر و نهی یکی در فلک خویش میروند و بسلطان خویش میباشند فذلک
قوله وکل فی فلک یسبحون السبح الانبساط فی السیر کالسباحة فی الماء وآیة لهم انا
حملنا ذریتهم قراءة نافع وابن عامر ویعقوب ذریاتهم علی الجمع وقراءة الاخرون ذریتهم
علی التوحید والمراد بالذریة هاهنا الآباء والاجداد واسم الذریة یقع علی الآباء
الذین ذری منهم الاولاد والذریة فی قوله ذریة من حملنا مع نوح هم الاولاد الذین ذروا
من الآباء والذرء الخلق والفلک المشحون یعنی سفینة نوح علیه السلام الآباء
فی السفینة والاصلاب بهم وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون یعنی الزوارق وصغار
السفن وقال ابن عباس هو الابل تحمل فی البر کما تحمل السفن فی البحر میگوید در
آفریدیم مانند کشتی در بحر تا خلق بر آن می نشیند و از آن منفعت میگیرند جای دیگر
گفت وحملناهم فی البر والبحر یا فرزندان آدم برداشتیم در دشت و در دریا در دشت
بحمال اشتران و در دریا بکشتی وگفته اند سه چیز گفت که الله تعالی بانو بکمال
قدرت خویش شتران در صحرا و میغ در هوا و کشتی در دریا قوله وان نشا نغرقهم منها
خویش بحمد و عطاها خویش برباد انکه آیة قهر و هیبت برخیان داشت تا ایشان
را همه کند وبخورد هد که نعمت را بشکر مقابل کنند و عطا بطاعت او بکار دارید
اگر مکند نعمت بر شما و بالکم و آن کشتی و آن دریا سبب هلاک شما کنم فذلک قوله
وان نشا نغرقهم فلا صریخ لهم ای لا مغیث لهم ولا هم ینقذون ینجون من الغرق
الا رحمة منا ومتاعا الی حین ای الا ان نرحمهم ونمتعهم الی انقضاء آجالهم فیما ینقضی

علی

علی المقبول فالرحمة هاهنا المهلة واذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم قال ابن عباس
ما بین ایدیکم یعنی الآخرة فاعملوا لها وما خلفکم یعنی الدنیا فاحذروها ولا تغتروا بها وقال
معناه اتقوا الذی قدمتم بین ایدیکم من الذنوب والذی خلفکم منها لم تعملوها بعد وانتم
عاملوها قال سفیان البجلی لا یا ما لم اعمل من الذنوب شاید خوفا مما عملت وقال
قتاده اتقوا ما بین ایدیکم ای اتقوا ان یحل بکم مثل ما حل بمن کان قبلکم من الامم وما خلفکم ای اتقوا
قیام الساعة میگوید بپرهیزید از انچنان فضیحت وچنین عقوبت که پیشینیان را بود
آن مکنید که ایشان کردند که بشما رسد آن عقوبت که بایشان رسید همانست که فرمود
فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود وما خلفکم ای اتقوا قیام
الساعة التی خلفکم بترسید از قیامت که می آید در قفاء شما یعنی آن مکنید که در قیامت
شما را بآن عذاب کنند وجواب این محذوف ای اذا قیل لهم اتقوا لم یتقوا ولم
یرعووا وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم ای دلالة علی صدق محمد صلی الله علیه وسلم
الا کانوا عنها معرضین قوله من آیة این من تحقیق نفی است من آیات ربهم من تبعیض است
واذا قیل لهم یعنی مشرکی قریش انفقوا مما رزقکم الله تصدقوا علی الفقراء وانفقوا علی المساکین
مما زعمتم من اموالکم انه لله وهو ما جعلوه لله من الحرث والانعام قال الذین کفروا للذین
آمنوا انطعم من لو یشاء الله اطعمه قالوا ما استهزاء ای لا نطعم من لا نعظمهم ولم یرزقهم
انا الله امرهم بذلک تعبدا وامتحانا للعباد ولیبلو الغنی بالفقیر فیما فرض له فی مال الغنی
ان انتم الا فی ضلال مبین فیه ثلاثة اقوال احدها انه من تمام کلام الکفار قالوا للمؤمنین
انتم فی ضلال مبین حیث ترکتم دین آبائکم واتبعتم محمدا وقیل هو جواب من الله لهم وقیل
ان المؤمنین بان یقولوا لهم ان انتم الا فی ضلال مبین ویقولون متی هذا الوعد یعنی یوم
البعث وفیه اضمار التاویل ادونا ان کنتم صادقین ولما ذکر بلفظ الوعد دون الوعید لانهم
زعموا انهم الحسنی عند الله ان کان الوعد حقا ما ینظرون ای ما ینتظرون الا صیحة واحدة

منه الصیحة صیحة صعقة القیامة ینفخ فی الصور ثلاث نفخات الاولی نفخة
الفزع والثانیة نفخة الصعقة والثالثة نفخة القیام لرب العالمین بین کل نفختین
اربعون سنة وهذه الآیة فی النفخة الثانیة یأخذهم ای تحیقهم وهم یخصمون
قرأ حمزة یخصمون بسکون الخاء وتخفیف الصاد ای یغلب بعضهم بعضاً بالخصام
وقرأ الآخرون بتشدید الصاد ای یختصمون فادغمت التاء فی الصاد ثم ابن کثیر
ویعقوب وورش یفتحون الخاء وابو عمرو یختلس فتحة الخاء وقرأ الباقون بکسر الخاء
روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لتقومن الساعة وقد نشر الرجلان ثوبهما فلا
یتبایعانه ولا یطویانه ولتقومن الساعة وقد رفع الرجل اکلته فلا یطعمها فلا
یستطیعون توصیة ای لا یقدرون علی ان یوصی بعضهم بعضاً ولا الی اهلهم یرجعون
یعنی ان الساعة لا تمهلهم بشیء بل یموتون حیث یسمعون الصیحة معنی آیه آنست که
اسرافیل در صور دمد یعنی نفخه صعق و مردم غافل باشند از قیامت و با یکدیگر بر
آویخته در معاملت و مناجرت چنانکه جامه در دست دو کس باشد با هم در
مشتری وی می نمایند در آن حال آواز صور بر آید و هر دو در مقام خویش بمیرند یکی
ترازو در دست دارد و بار می سنجد ناگاه مرده بیفتد و ترازو همچنان در دست
یکی کاو میدوشد یکی آب میکشد یکی نان می پزد هر کس بر شغل خویش و از قیامت
غافل و از دست ایشان هیچ بر نیاید ناگاه ایشان را صعقه افتد اینست که رب العالمین گفت
فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم یرجعون ونفخ فی الصور این نفخه سوم است
نفخه بعث که خلق از گورها بر آیند و ذلک قوله فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون
الاجداث القبور واحدها جدث ینسلون ای یخرجون من القبور احیاء ونسل
ای خرج من ضیق منه قیل للولد نسل لخروجه من بطن امه الصور قرن فیه ارواح
الموتی ینفخ فیه وذهب ابو عبیدة الی انه جمع صورة کصوف وصوفة ای نفخ فی الاجساد

یحون فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا
قال ابن عباس وقتاده انما یقولون هذا لان الله تعالی یرفع عنهم العذاب بین
النفختین فیرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة الاخری وعاینوا القیامة دعوا بالویل وقال
اهل المعانی ان الکفار اذا عاینوا جهنم وانواع عذابها صار عذاب القبر فی جنبها کالنوم
فقالوا من بعثنا من مرقدنا ثم قالوا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون اقروا حین لا
ینفعهم الاقرار وقیل قالت الملائکة لهم هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون ان کانت
یعنی ما کانت الا صیحة واحدة یعنی النفخة الاخری فاذا هم جمیع لدینا محضرون للحساب
والخصومات هلاک ایشان بصیحه و بعث و احیاء ایشان بصیحه میگوید نباشد مگر
یک بانگ چون بنگری همه بهم نزدیک ما حاضر کرده شدگان باشند همانست
که گفت وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً و گفته اند بعث آنست که اسرافیل گوید بر صخره
بیت المقدس ایتها العظام البالیة هلمّن الی العرض علی جبار الجبابرة فالیوم لا
تظلم نفس شیئاً ولا تجزون الا ما کنتم تعملون یجوز ان یکون مفعولا ویجوز ان یکون
ما مفعولا ویجوز ان یکون تقدیره بما کنتم تعملون فحذف الجار ونظیر هذه الآیة
قوله الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم وقوله ووفیت کل نفس ما عملت
وقوله وانما توفون اجورکم یوم القیمة وقوله ویوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا

النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی

بنگر به دیده سر تا بدایع صانع بینی بنگر به دیده سر تا آیات آفاق بینی بنگر
به دیده سر تا لطایف وظایف بینی بنگر به دیده سر تا آیات انفس بینی بنگر
به دیده دل تا انوار هدایت بینی بنگر به دیده جان تا اسرار عنایت بینی بنگر
به دیده شهود تا حضرت مشهود بینی بنگر به دیده وجد تا رایت وجود بینی
بنگر به دیده بیخودی تا دوست را عیان بینی بنگر به دیده ما تا آنجا نگران چه

بیت دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشاهی بینی جهانی کاندرو هر جان که بینی شادمان بینی
ای مسکین تا کی در صنایع نگری نگاه در صانع کن تا کی به صنایع مشغول باشی نگاه در بدیع
مشغول شو تا کی بهر دری دری باشی بهر دری روی که فلاح و صلاح بود لا تکونوا امتعة
مهملات هر جنس در بنا رجای بر کنده شان زان آن بود که بهر دری داشتند
با آوردن از سلطان الاولیا بایزید بسطامی حدیث دل بر سید نه کفتا دل آن بود که
بمقدار یک ذره آنچه درو خلق درو باشد الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من القرون انهم
الیهم لا یرجعون سلمان فارسی رضی الله عنه هرگه که بر خرابه بر گذشتی توقف کردی
زاری بنالیدی و رفتگان آن منزل را یاد کردی گفتی کجا اند ایشان که این بنا نهادند
و این مسکن ساختند دل بدادند و مال و جان در باختند تا آن عزها پایدار شد
چون دل بر آن نهادند و چون نگار بشکفت از باد بریخت و برگ خشکید شعر
سل الطارم العالی الذی عن قطینه بجاما و بجا من بوس عیش ولینه فلما استوی
فی الملک واستعبد الوری رسول المنایا بالحبیبه وان کل لما جمیع لدینا محضرون
صفت روز رستاخیز است که در آن روز دردها و نفاق بر کشایند و سرپوشها از راه
از سر آن بر گیرند و گویند فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید در جهان
بی هیچ بار پنهانی که دیانت ایشان از راه قضا بر میکشند و لوح معاملات هر کسی بر دست
در جهان ایشان پیدا بود که اقرا کتابک و هر ذره که بظلم ستده باشد یا از کوچ بازگرفته
داغ قهر میکشاند و بر پیشانی عوانان خویشتن پرست می نهند ای مسکین آخر
بگوئی تا چند این مکابره بر دوام و تا کی این شوخی و دلیری فرا و انا از حال طفولیت
تا بجوانی و برنائی و از جوانی و برنائی تا بکهلی و از کهلی تا به پیری و انپیری تا بکی سبحان
الذی خلق الازواج کلها الآیة پاکست و بی عیب آن خداوندی که در زمین از یک

و بیک هوا و یک خاک این همه عجایب صنع بنماید و آیات و رایات قدرت پدید کند
چنانکه در پدیدکان او بنمود تا نشان راه کند انکس که بدیع بیند انکس که در مقامه
بود در یابد که آن کرده را کرد کار دیدنست و آن ساخته را سازنده ایست و این آراسته
آراینده ایست و رسته را دارنده ایست هر یکی با برهستی الله تعالی گواه و بر یگانگی وی
نشانه گواهی بر هستی او خود بر نشان دهنده داد بان شعر وفی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار بزرگی را پرسیدند که شب فاضلتر
یا روز جواب داد که شب فاضلتر چرا که در شب همه آسایش و راحت بود و روز
از بهشت است و در روز همه رنج و تعب بود اندر طلب معاش و دشواری و روز
از دوزخ است و نیز در شب حظ مخلصانست که عبادت باخلاص کنند نه در آن
نه روز حظ مرایانست که عبادت بریا کنند و اخلاص در آن نیست و وقت خلوت
دوستانست و میعاد آشتی جویان و سلوت مشتاقان و راز محبان و هی آمد
یعنی انا بنیا الله کذب من ادعی محبتی اذا جنة اللیل نام عنی الیس کل محب یحب خلوة
ها انا مطلع علیکم اسمع واری و گفته اند شب و روز نشان قبض و بسط عارفانا
گهی شب قبض بود ایشان را و گاهی روز بسط در شب قبض همه هیبت و هیبت بیند
در روز بسط همه لطف و رحمت یابند در شب قبض صرصر قهر آید شواهد جلال
جلال نماید بنده را در خواهش آید در روز بسط همه نسیم لطف دمد بوی وصال
آرد شواهد جمال نماید بنده را در رامش آید پیر طریقت گفت گاه گویم که در قبضه
دیوم انیس و هوشم که بی بودگاه گویم نادیده که بیت در جبار آن نا بدید می شود
نه دید وجه نه دید نه دید که از مهر ازل نشانست و بر محل زندگانی عنوانست هم داغ
جان و هم عشق جان و هم درد جانانست بیت هم درد دل منی و هم راحت جان
هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان والقمر قدرناه منازل اندروی حکمت گفته اند

که زیادة و نقصان ماه از آنست که ماه در ابتدا از حق نور داشت و بر کمال بود بعد نطق تجلی
در روی بود باشد رب العزت جبرئیل را فرمود تا پر خویش بر روی ماه زد و آن نور از وی
بستد ابن عباس گفت آن خطها که بر روی ماه می بینند نشان پر جبرئیل است
نور از وی بستد اما نقش بر جای بماند و نقش کلمه توحید است بر پیشانی ماه نوشته
که لا اله الا الله محمد رسول الله چون نور از ماه بستد نور او را از خدمت درگاه منع
کرد نماند فرشتگان مدد خواست تا از بهر وی شفاعت کردند گفتند بار خداوندا
ماه در خدمت درگاه و عزت خوی کرده هیچ روی آن دارد که او را جای نکنی بجود نکنی
رب العزت شفاعت ایشان قبول کرد و او را دستوری داد تا هر ماهی یکبار سجود کند
در شب چهارده اکنون هر شب که بر آید و بوقت خدمت نزدیکتر میگردد نور وی
می افزاید تا شب چهارده که وقت سجود بود نورش بکمال رسد با نجو از چهارده درگذرد
هر شب در نور وی نقصان پدید آید که از بساط خدمت دورتر میگردد و قیل یشبه الشمس
عبد یکون ابدا فی ضیاء معرفته و هو صاحب تمکین غیر تلوین اشرقت شمس معرفته
من برج سعادته دائما لا یاخذه کسوف و لا یستره سحاب و شبه القمر عبد یکون
احواله فی التنقل و هو صاحب تلوین له من البسط ما یرقیه الی حد الوصال ثم یرد
الی الفترة و یقع فی القبض ما کان به من صفاء الحال فیتناقص و یرجع الی نقصان
امره الی ان یرفع قلبه عن وقته ثم یجود علیه الحق سبحانه بتوفیقه لرجوعه عن فترته
و افاقته عن سکرته فلا یزال یصفو حاله الی ان یقرب من الوصال و یرتقی الی ذروة
الکمال فعند ذلک یقول بلسان الحال شعر ما زلت انزل من ودادک منزلا
تتحیر الالباب عند نزوله النوبة الاولی ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل بهشتیان
آن روز در ناز دلخوشند فاکهون شادان و نازان و میوه خواران هم و ازواجهم فی ظلال
ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه ها اند علی الارائک بر تختها آراسته و ب

متکئون

و حجلها آراسته زده لهم فیها فاکهة مر ایشانراست در آن هر میوه ولهم ما یدعون و مر ایشانراست
هر آنچه آرزو کنند و خواهند سلام قولا من رب رحیم سلامی گفتار از خداوند مهربان
که خود گوید وامتازوا الیوم ایها المجرمون و گوید با کافران که از هم جدا شوید امروز ای بدکاران
الم اعهد الیکم یا بنی آدم نه پیمان بستم با شما ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان تا که دیو
را نپرستید انه لکم عدو مبین که وی شما را دشمنی است آشکارا و ان اعبدونی و مرا
پرستید با شما کم هذا صراط مستقیم که اینست راه راست ولقد اضل منکم
بدرستی که بی راه کرد از شما جبلا کثیرا گروها فراوان افلم تکونوا تعقلون خرد نداشتید که
دیو را بدشمن پنداشتید هذه جهنم التی کنتم توعدون این آن دوزخ است که شما را میگفتند
و وعده میدادند اصلوها الیوم باتش آن در شوید امروز بما کنتم تکفرون بانکه کافر شدید
و ناسپاس الیوم نختم علی افواههم امروز مهر نهیم بر دهنهای ایشان و تکلمنا ایدیهم و سخن
گوید دستهای ایشان با ما و تشهد ارجلهم و گواهی دهد پایهای ایشان بر ایشان
بما کانوا یکسبون بانچه میکردند ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم و اگر ما خواهیم چشمهای ایشان
ناپیدا کنیم فاستبقوا الصراط تا آهنگ راه کنند فانی یبصرون هر که راه بیند ولو نشاء لمسخناهم
علی مکانتهم و اگر خواهیم ایشانرا صورت بگردانیم بر جای خویش فما استطاعوا مضیا ولا یرجعون
تا نه از پیش توانند که روند و نه از پس ومن نعمره و هر که او را زندگانی دهیم ننکسه فی الخلق خلق وی
بگردانیم از پیش افلا یعقلون آیا در نمی یابند و ما علمناه الشعر ما او را شعر نیاموختیم
و ما ینبغی له و نسزد او را شعر گفتن و از وی نیاید ان هو الا ذکر اینچه او می آرد نیست
آن مگر یادی از خداوند و قرآن مبین و قرآنی آشکارا پیدا کننده لینذر من کان حیا
تا بیم نماید آنرا که زنده دل بود و یحق القول علی الکافرین و عذاب واجب شود بر کافران
اولم یروا انا خلقنا لهم نمی بینند که بیافریدیم ما ایشانرا مما عملت ایدینا از آنچه ما کردیم
و زیر دستان انعاما چهارپایان اشتران و گاوان و گوسفندان فهم لها مالکون تا ایشان را ذی

بکان

مما عملت ایدینا

میدارند و بایشان می نازند و ذللناها لهم و آن چهارپایان را نرم کردیم مر ایشانرا فمنها
رکوبهم تا از آن لختی بر می نشینند و سواری کنند و منها یاکلون و لختی از آن میخورند ولهم
فیها منافع و مشارب و مر ایشانراست از آن سودها و بکار آمدها افلا یشکرون تا سپاس داری
کنند و آزادی نمایند واتخذوا من دون الله آلهة و فرا گرفتند کافران بجز از خداوند خدایی
دیگر لعلهم ینصرون تا ایشانرا بکار آید و یاری دهد لا یستطیعون نصرهم نتوانند ایشانرا
یاری دادن وهم لهم جند محضرون و مر ایشانراست سپاهی حاضر کرده شده کان در
در دوزخ فلا یحزنک قولهم اندوهگین مباش از سخن ایشان انا نعلم ما یسرون وما یعلنون
که آنچه میگویند ما را پوشیده نیست میدانیم آنچه نهان میدارند و آنچه آشکارا میکنند
اولم یر الانسان انا نمی بیند آدمیان انا خلقناه من نطفة که ما پیدا کردیم ایشانرا از نطفه
فاذا هو خصیم مبین این زمان با ما خصمی کند خصمی آشکارا وضرب لنا مثلا و مثل
زد ما را در سخن و دعوا توانایی ما با ناتوان ساخت ونسی خلقه و فراموش کرد که ما اول او را
آفریدیم قال من یحیی العظام گفتا آن منکر بعث که کیست که استخوانها کهنه را زنده خواهد
کرد وهی رمیم و حال آنکه در زمین و تباه گشته قل یحییها بگوی ای محمد که زنده کند
استخوانهای پوسیده تباه گشته الذی انشاها اول مرة آنکس که پیدا کرد اول بار
وهو بکل خلق علیم و او به همه آفریدها داناست الذی جعل لکم آن خدایی که
شما را پدید کرد و آفرید من الشجر الاخضر نارا از درخت سبز آتش فاذا انتم منه توقدون که ناگاه شما
از آن آتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر آیا نیست آنکس که آسمان و
زمین آفرید توانا علی ان یخلق مثلهم برانکه چون ایشان آفریند بلی وهو الخلاق العلیم
آری او است آفریدگار آسانی آفرین دانا انما امره فرمان او در است اذا اراد شیئا که چون
چیزی خواهد شود ان یقول له کن فیکون و آنکه گوید باش در حال شود فسبحان
الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون پاکست و بی عیب آن خداوندی که بدست

اوست پادشاهی همه چیز والیه ترجعون و بازگشت همه با اوست النوبة الثانیة قوله تعالی
ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون ابن کثیر و نافع و ابو عمرو فی شغل بتخفیف خوانند
و باقی قرا شغل خوانند و هما لغتان مثل السحت والسحت و تفسیر شغل بقول ابن عباس
افتضاض ابکار است مصطفی علیه الصلوة والسلام فرموده در تفسیر این آیه ان احدهم
لیفتض فی الغداة الواحدة مائة عذراء و قال فهی هذا شغلهم و قال عکرمة یکون
الشهوة فی اخرهن کالشهوة فی اولهن و کلما افتضها رجعت علی حالها عذراء و جاء رجل الی
النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله ما یفضی احدنا الی اهله فی الجنة کما یفضی الیهن
فی الدنیا قال والذی نفسی بیده ان المؤمن لیفضی فی الیوم الواحد الی الف عذراء و گفته اند
که در صحبت بهشتیان منی و مذی و فضولات نباشد چنانکه در دنیا بلی لذت صحبت
آن باشد که بر هر بن موی از تن قطره عرق پدید آید که رنگ رنگ عرق بود و بوی
بوی مشک وعن عبدالله بن وهب قال ان فی الجنة غرفة یقال لها العالیة فیها
حوراء یقال لها الغنجة اذا اراد ولی الله ان یاتیها اتاها جبرئیل فاذنها فقامت علی
اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یجمعن ذیولها و ذوائبها یبخرنها بمجامر بلا
نار یکلمن کنت فی شغل عما فیه اهل النار لا یهمهم امرهم فلا یذکرونهم و گفته
آنست که بهشتیان را چندان ناز و نعیم بود که ایشانرا روا نبود که دوزخیان نه بر ایشان
رسند نه بر دل ایشان آن دارند که نام ایشان برند و گفته اند قومی عاصیان امت احمد
در عرصات قیامت بمانده اند دوزخ رسته و بهشت نارسیده رب العزت با
ایشان خطاب کند که اهل دوزخ در عذاب و سخط مالک گرفتارند و از بخت خویش
با کس نپردازند و اهل بهشت در ناز و نعیم غرق اند و با نعام و افضال مشغول اند ایشانرا
چندان شغل است در آن ناز و نعیم خویش که با دیگری نپردازند فذلک قوله فی شغل
فاکهون آنگه گوید عبادی چون نازنده دوزخی با زمانند بیایید من با شما ام برحمت

اهل به

گردم و تمام را آمرزیدم او کیسان گفت شغل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است و زیارت او میرود و آن زیارت این وقتی پیغمبران بزیارت صدیقان و اولیا و علما روند و وقتی صدیقان و اولیا و علما بزیارت پیغمبران روند و وقتی همه جمع شوند بزیارت درگاه عزت و حضرت الحق روند وفی الخبر عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اهل الجنة یزورون ربهم عز وجل فی کل یوم جمعة فی زمان الکافور واقربهم منه مجلسا اسرعهم الیه یوم الجمعة واکبرهم غدوا وعن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بینما اهل الجنة علی خیول من یاقوت سرجها من ذهب ولجامها من ذهب یتحدثون تحت ظل الشجرة عن الدنیا اذا تاهم آت عن ربهم عز وجل یسلم علیکم فیزلون بعضهم جمیعا الی کثیب من مسک ابیض فیها منابر من ذهب ومنابر من نور ومنابر من لؤلؤ ومنابر من یاقوت ومنابر من فضة یجلسون علیها فیقول الجبار جل جلاله مرحبا بخلقی وزواری واهل طاعتی اطعموهم فیطعمونهم طعاما ما طعموا قبله مثله فی الجنة ثم یقول جل جلاله مرحبا بخلقی وزواری واهل طاعتی اسقوهم فیسقونهم شرابا ما شربوا مثله فی الجنة قط ثم یقول جل جلاله مرحبا بخلقی وزواری واهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیابا ما لبسوا مثلها قط فی الجنة ثم یقول تبارک وتعالی مرحبا بخلقی وزواری واهل طاعتی عطروهم فیعطرونهم بعطر ما عطروا بمثله فی الجنة قط ثم یقول مرحبا بخلقی وزواری واهل طاعتی اکلوا ما شربوا وکسوا وعطروا لحق لی ان اتجلی لهم فیتجلی لهم تبارک وتعالی فینظرون الی وجهه عز وجل فیغشاهم من نوره ما لولا ان الله عز وجل قضی ان لا یموتوا لاحترقوا ثم یقال لهم ارجعوا الی منازلکم فیرجعون الی منازلهم وقد خفوا علی ازواجهم بما غشیهم من نوره تبارک فیقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا بصورة ورجعتم الینا بغیرها فیقولون تجلی لنا ربنا عز وجل فنظرنا الیه وقال بعض المفسرین قوله فی شغل فاکهون یعنی فی ضیافة الله عز وجل وسیاق

الحدیث الذی اوردناه یدل علیه خدای عز وجل راد ضیافت هست مرهند که در ایکی دیگر هست بیرون بهشت و یکی اندرون بهشت و شرح این در ضیافت از حق بیفت قوله فاکهون لغتان مثل الحاذر والحذر والمعنی یا عمون فرحون وقیل الفاکه کاللابن والتامر

الفاکهه

قال الشاعر ودعوتنی وزعمت انک لابن فی الصیف تامر والفکه الذی یتناول الطعام قوله هم وازواجهم فی ظلال قرا حمزة والکسائی فی ظلل بضم الظاء بغیر الف جمع ظلة وقراءة العامة فی ظلال بالالف وکسر الظاء علی جمع ظل نظیره قوله وندخلهم ظلا ظلیلا ودانیة علیهم ظلالها معنی آنست که ایشان و زنان ایشان در سایها بناها و خیمها که از برای ایشان ساخته اند در بهشت خیمها است از مروارید سپید چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آن خیمه نه ده شصت میل در تفاع آن در آن خیمه سریرها و تختها نهاده هر تختی سیصد گز ارتفاع آن بهشتی چون خواهد که بر آن تخت شود تخت بزمین چمن باز شود تا بهشتی آسان وبی رنج بر آن تخت شود اینست که رب العالمین گفت علی الارائک متکئون یعنی علی السرر فی الحجال واحدتها اریکه قال الاثعلب لا یکون اریکه حتی یکون علیها حجال وقیل هی الوساید والفرش متکئون ای جالسون وقیل متکئون ذوو اتکاء لهم فیها فاکهة ولهم ما یدعون یعنی ما یتمنون یقال ادع علی ای تمن وقیل یدعون یتسلون من الدعاء ای لهم فیها ما یدعون الله به وقیل المؤمنین فی الجنة ما یدعون فی الدنیا من الثواب والدرجات فیها ویکرم الکافرون سلام قولا من رب رحیم گفته اند آن روی بهشتیان سلام خداوند رحیم است معنی هر دو آیه در هم بسته وسلام بدل ما یدعون است یعنی بهشتیان را هر چه آرزو کنند وخواهند و آرزوی ایشان سلام است یعنی لهم سلام یقول الله قولا ایشان را آرزوی سلام است و ایشان را است آن سلام که آرزوی ایشان را است سلامی که از گفتار خداوند مهربانست نه واسطه در میان و نه ایجاد سفیر و ترجمانی است گفته اند معنی سلام

آنست که سلمتم عبادی من الحرقة والفرقة والمحنة گفت من رب الرحیم ایشان رحمت دید موضع آنست که ایشان را رحمت خویش قوت وطاقت دهد تا بی واسطه کلام حق بشنوند و دیدار وی ببینند و ایشان را دهشت و حیرت نبود در وی جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا اهل الجنة فی نعیمهم اذ سطع لهم نور فرفعوا رؤسهم فاذا الرب عز وجل قد اشرف علیهم من فوقهم فقال السلام علیکم یا اهل الجنة فذلک قوله سلام قولا من رب رحیم فینظر الیهم فینظرون الیه فلا یلتفتون الی شیء من النعیم ما داموا ینظرون الیه حتی یحتجب عنهم فیبقی نوره وبرکته علیهم فی دیارهم وامتازوا الیوم ایها المجرمون العول هاهنا مضمر ای ویقال للکفار امتازوا الیوم یعنی تمیزوا من المؤمنین وفی معناه قوله تعالی یصدعون یتفرقون فریق فی الجنة وفریق فی السعیر وجعلنا بینهم موبقا وقال قتاده معناه اعتزلوا عن کل خیر وقال السدی ای کونوا علی حدة وقال الضحاک ان لکل کافر فی النار بیتا یدخل فیه ویردم بابه بالنار فیکون فیه ابد الابدین لا یری ولا یری وکان النبی صلی الله علیه وسلم کثیرا یقول اللهم انی اعوذ بک من النار ویل لاهل النار قوله الم اعهد الیکم ای الم امرکم الم اوصکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان عبادة الشیطان طاعته وکذلک تاویله قوله تعالی اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا یعنی اطاعوهم فی الباطل وقیل معناه ان لا تعبدوا الاصنام فاضاف الی الشیطان لانهم عبدوها بامره فکانهم عبدوه والمراد بالعهد ما عهد الیهم فی قوله واذ اخذ ربک من بنی آدم الایة وقیل الم اعهد الیکم بارسال الرسل وانزال الکتب یقول الله هذا یوم القیامة ویحتمل ان یکون هذا من خطاب الله تعالی لعباده فی الدنیا انه لکم عدو مبین ظاهر العداوة وان اعبدونی اطیعونی ووحدونی هذا صراط مستقیم دین قیم ولقد اضل منکم جبلا کثیرا نافع وعاصم جبلا بکسر جیم وبا و تشدید لام خواند یعقوب بضم جیم وبا و تشدید لام

ابن عامر و ابو عمرو بضم جیم وسکون با باقی قرا ضم جیم وبا و تخفیف لام والجبل جمع الجبلة والجبل جمع الجم والجبل بالتخفیف جمع جبیل وکلها لغات معناها الخلق والجماعة ای خلقا کثیرا جبله ای خلقه معنی آنست که شیطان دشمن شما گروه بسی از راه برد و ازیشان بطریق تیست است یعنی صار الشیطان سببا لضلالتهم کقوله تعالی للاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس وتحقیق هدایت وضلالت و رشد و غوایت از خداوند تعالی وتقدس افلم تکونوا تعقلون استفهام تقریع علی ترکهم الانتفاع بالعقل وقیل افلم تکونوا تعقلون ما اصابکم من هلاک الامم الخالیة بطاعة ابلیس ویقال لهم لما دنوا من النار هذه جهنم التی کنتم توعدون بها فی الدنیا اصلوها الیوم ادخلوها والزموها وذوقوا حرها بما کنتم تکفرون قال ابو هریرة اوقدت النار الف عام فابیضت ثم اوقدت الف عام فاحمرت ثم اوقدت الف عام فاسودت فهی سوداء کاللیل المظلم الیوم نختم علی افواههم روز قیامت همه کافران که کافران نامه کرده اند وصحیفها که در دار ایشان نا پسندیده آن رسولها بیند وکرده های زشت و گناههای عظیم انکار کنند وخصومت در گیرند و بفرشتگان دعوی دروغ کنند که نبشتند اینکه در صحیفها است نکرده ایم وهمه ما نیست والله ربنا ما کنا مشرکین همسایگان را ایشان گواهی دهند همسایگان را دروغ زن کنند اهل و عشیرت گواهی دهند ایشان را نیز دروغ زن کنند پس رب العزت مهر بر دهن ایشان نهد وجوارح ایشان بسخن آرد تا بر کرده های ایشان گواهی دهند اینست که رب العالمین گفت الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم واول چیزی از اعضاء ایشان که گواهی دهد استخوان ران چپ بود لقول النبی صلی الله علیه وسلم ان اول العظم من الانسان ینطق یوم نختم علی الافواه فخذه من رجله الشمال وقال صلی الله علیه وسلم انکم تدعون یوم القیامة مفدمة افواهکم بالفدام ای مشددة فاول ما یسال عن احدکم فخذه وکفه ودر دیانهم

نختم

نولو نشاء لجزيناهم مانشاء ذلك هين وهكذا كان اصل ای يجادل وفی كينية هذا
الكلام قولان احدهما ان الله يمكنها من الكلام ويجعل لها خلقة تصلح للنطق والثانی
ان المتكلم هو الله سبحانه الا انه يسمع من جهتها فنسب اليها وفی الخبر عن جابر بن عبد الله
قال لما رجعت مهاجرة البحر قال رسول الله صلی الله عليه وسلم الا تحدثونی با
ما رايتم بارض الحبشة قالوا بينما نحن جلوس اذ مرت علينا عجوز من رهابينهم تحمل
علی راسها قلة من ماء فمرت بفتی منهم فجعل احدی يديه بين كتفيها ثم دفعها
فخرت علی ركبتيها فانكسرت قلتها فلما ارتفعت التفتت اليه فقالت سوف تعلم
يا غدر اذا وضع الله الكرسی وجمع الاولين والاخرين وتكلمت الايدی والارجل بما كانوا
يكسبون سوف تعلم كيف امری وامرك فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم
صدقت ثم صدقت كيف يقدس الله قوما لا يوخذ من شديدهم لضعيفهم ولو
نشاء لطمسنا علی اعينهم فاستبقوا الصراط فانی يبصرون قال ابن عباس معناه لو
نشاء لفقانا اعين ضلالتهم واعميناهم عن غيهم وحولنا ابصارهم من الضلالة
الی الهدی فابصروا رشدهم فانی يبصرون ولن يفعل ذلك بهم معنی آنست كه
اگر ما خواهيم ديدهٔ ضلالت ايشان بركنيم وهدايت دهيم تا راه ببينند وبر راه راست
روند با آنكه گفت فانی يبصرون ولم افعل ذلك بهم وچون راه ببينند واين نكردم
با ايشان زجاج گفت معنی آنست كه ما اگر خواهيم ايشان را نابينا كنيم تا از راه بگردند
واگر اين كنيم از كجا بينا می باشند وچون فرا راه يابند ولو نشاء لمسخناهم علی مكانتهم
قراءة ابو بكر علی مكاناتهم معنی لو نشاء لجعلناهم قردة وخنازير فی منازلهم اگر خواهيم
ايشان را صورت گردانيم با گپيان وخوكان تا بر جای خويش در منزل خويش می باشند
وقيل لو نشاء لجعلناهم حجارة علی المكان ای ساعة عيد لا يستطيعون الذهاب
ولا الرجوع والمكان والمكانة واحد وقيل لو نشاء لاقعدناهم عن ارجلهم فلا يقدرون

علی ذهاب ولا رجوع وقيل فما استطاعوا مضيا ای ما قدروا ان يجاوزوا امكنتهم ولا يرجعون
ای لا يتوبون ومن نعمره ننكسه فی الخلق ای من اطلنا عمره رددناه الی ارذل العمر شبه
الصبی فی اول الخلق وقيل ننكسه فی الخلق ای نصيره الی الضعف بعد القوة والی
النقصان بعد الزيادة ننكسه بضم النون الاول وفتح الثانی وتشديد الكاف قراءة عاصم
وحمزة وباقی بفتح نون اول است واسكان نون دوم وضم كاف وتخفيف خوانند افلا
يعقلون بتاء مخاطبه قراءة نافع وابن عامر ويعقوب است باقی بيا خوانند ميگويد هر كرا
عمر دهانيم خلق وی بگردانيم بعكس واو را باشبه كودكان با ناداريم يعنی كه پس از زيادة
او را نقصان دهيم وپس از قوت او را ضعيف دهيم همانست كه در آن آيه گفت الله الذی
خلقكم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشيبة وقال
سفيان اذا بلغ الرجل ثمانين سنة تغير جسمه افلا يعقلون فيعتبروا ويعلموا ان الذی
قدر علی تصريف احوال الانسان يقدر علی البعث بعد الموت وما علمناه الشعر وما
ينبغی له اين جواب مشركان قريش است كه ميگفتند رسول الله شاعر است وانچه ميگويد
ومی خواند شعر است وذلك فی قوله تعالی ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون
ء انا لتاركوا الهتنا لشاعر مجنون رب العالمين گفت ما او را شعر نياموختيم واو شاعر
نيست شعر گفتن سزا نداده ودر وی شبهه نيست ودر گفتار وی تهمت نيست
وما هو علی الغيب بضنين ای بمتهم او در هر چه خبر داد از غيب متهم نيست وپيغام
آورد چون وحی باك نيست ان هو الا وحی يوحی وما علمناه الشعر وما ينبغی له روی
عن الحسن بن علی ان النبی صلی الله عليه وسلم كان يتمثل بهذا البيت كفی الشيب
والاسلام للمرء ناهيا فقال كفی بالاسلام والشيب للمرء ناهيا فقال ابو بكر صديق
يا نبی الله انما قال الشاعر كفی الشيب والاسلام للمرء ناهيا ثم قال ابو بكر وعمر نشهد انك
لرسول الله يقول الله عز وجل وما علمناه الشعر وما ينبغی له وعن قتادة قال بلغنی ان

عايشه سئلت هل كان النبی صلی الله عليه وسلم يتمثل بشیء من الشعر قالت كان الشعر
ابغض الحديث اليه قالت ولم يتمثل بشیء من الشعر الا ببيت اخی بنی قيس طرفة شعر
ستبدی لك الايام ما كنت جاهلا ويأتيك بالاخبار من لم تزود فجعل يقول النبی
صلی الله عليه وسلم ويأتيك من لم تزود بالاخبار فقال ابو بكر الصديق ليس هكذا
الشعر انما هو ويأتيك بالاخبار من لم تزود فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم ما انا
بالشاعر وما ينبغی لی ان هو يعنی القرآن الا ذكر ای موعظة وقرآن مبين فيه الفرايض و
الحدود والاحكام لينذر قراءة اهل مدينه والشام ويعقوب لتنذر بتاء المخاطبة
وكذلك فی الاحقاف وافقهم ابن كثير فی الاحقاف ای لتنذر يا محمد وقراء الاخرون
بالياء لينذر القرآن من كان حيا يعنی مومنا حی القلب لان الكافر كالميت فانه لا يتدبر
ولا يتفكر ويحق القول علی الكافرين ای يجب حجة العذاب علی الكافرين حيا بمعنی
فاعل ومومن است ونخصه بالذكر لانتفاعه به كقوله انما تنذر من اتبع الذكر ميگويد
آنست كه تو كسی را توانی كه آگاه كنی كه عاقل بود ومومن يعنی تو در يابد و انذار تو در دل وی
اثر كند وپند تو ورا سود دارد اما كافر وجاهل بحال مرده دارند ودر شمار مرده گانند
نه پند تو ايشان را سود دارد ونه انذار تو در دل ايشان اثر كند اما حكم در ازل كرديم وبر لوح
محفوظ نوشتيم كه زنده دلان را پند تو سود دارد ومرده دلان را عذاب سما واجب آيد اينست
كه رب العالمين فرمود ويحق القول علی الكافرين ای يجب العذاب علی الكافرين تا
شود درست گشت بر كافران سخن خدای تعالی در ازل كه اهل عذاب اند اولم يروا
انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا ای تولينا خلقها بابداعنا من غير اعانة احد وذكر الايدی
هاهنا يفيد ان الله تعالی خلقها بذاته سبحانه من غير واسطة معنی خلق بحقيقت
آفريدنست واز نيست هست كردنست واز نبوده بود آوردن واز آغاز نو ساختن
وحقيقت اين صفت جز كردگار قديم وخداوند حكيم را نيست كه كمال قدرت وحكمت

وبلا لا غرت جوی وارنيست ودر قرآن خلق بچند معنی آمد خلقت بمعنی تصوير كقوله
واذ تخلق من الطين ای تصور وخلق است بمعنی دروغ كقوله وتخلقون افكا وخلق است
بمعنی دين كقوله لا تبديل لخلق الله ای لدينه وخلق است بمعنی ابداع واختراع كقوله
خلقكم من نفس واحدة وكقوله او لم يروا انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا قال القتيبی
الايدی هاهنا القدرة والقوة وقوله عملت ايدينا حكاية عن الفعل وان لم يكن
الفعل باليد هذا كقوله جری بناهم القنطرة وهذا القصر علی يدی فلان وفی
الخبر علی اليد ما اخذت حتی تؤديه فالامانة مؤداة وان لم تباشر باليد وتقول
ما لی فی يد فلان واليتيم تحت يد القيم فاليد يكنی بها عن الملكة والضبط انعاما
فهم لها مالكون ضابطون قاهرون ای لم نخلق الانعام وحشية نافرة من بنی
آدم لا يقدرون علی ضبطها بل هی مسخرة لهم وهی قوله وذللناها لهم يعنی ناها
لهم فمنها ركوبهم الركوب والركوبة ما يركب من الابل وكذلك الحلوب والحلوبة
ما يحلب منها بالهاء وبحذف الهاء وقيل الركوب جمع والركوبة واحد ومنها ياكلون
ای يعنی ناها لهم ليركبوا ظهرها وياكلوا لحمها ولهم فيها منافع ومشارب المنافع
الاوصاف والاوبار والاشعار والاولاد والمشارب الالبان افلا يشكرون استفهام
بمعنی الامر واتخذوا من دون الله الهة لعلهم ينصرون لعل اصنامهم ان تخرجهم
وتمنعهم من ذلك ولا يكون ذلك قط لا يستطيعون نصرهم وتمنعهم من العذاب
وهم لهم جند محضرون ای الكفار جند للاصنام يغضبون لها ويحضرونها فی
الدنيا وهی لا تسوق اليهم خيرا ولا تستطيع لهم نصرا وقيل هذا فی الاخرة ياتی كل معبود
من دون الله ومعه اتباعه الذين عبدوه كانهم جند محضرون فی النار فلا يحزنك
قولهم فيه قولان احدهما قولهم فی الله ان لهم شريكا وولدا انا نعلم ما يسرون وما يعلنون
فنجازيهم علی اقوالهم وافعالهم والثانی قولهم فيك يا محمد انك شاعر وساحر ومجنون

وقیل قولهم ای تهدیدهم ایاك بالقتل ووعیدهم انا نعلم ما یسرون وما یعلنون فنجزیهم
بات وبهم او لم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین جدل بالباطل
مبین بین الخصومة یعنی انه مخلوق من نطفة ثم یخاصم فکیف لا یتفکر فی بدو خلقه
حتی یدع الخصومة یعنی نمی بینند مردم که ما پیدا کردیم اورا از آب مهین در قراری مکین چهل روز
اورا در طور نطفه نگاه داشتیم تا علقه گشت وانگه در طور علقه چهل روز نگاه داشتیم
تا مضغه گشت مصطفی فرمود ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین لیلة ثم یکون
علقة مثل ذلك ثم یکون مضغة مثل ذلك ثم یبعث الله عز وجل الیه ملکا باربع
کلمات فیقول اکتب اجله ورزقه وشقی او سعید وانگه سطح هیکل او وصورت شخص
او در ظهور آوردیم واورا کسوت بشریت پوشانیدیم وازان قرارگاه مکین با این فضاء
رحیب آوردیم واز پستان رزق خورانیدیم واز شیر صافی دادیم بعقل وفهم وسمع وبصر ودل
وجان اورا بیاراستیم وبقبض وبطش ومشی وحرکات اورا قوت دادیم با این همه نعمت
وکرامت که با وی کردیم وازان نطفه باین رتبه رسانیدیم این زمان با ما خصمی کند
اینست که رب العالمین گفت فاذا هو خصیم مبین خصیم درینجا وضع ابی بن خلف
الجمحی است واین آیه در شان وی آمد که ما استخوانی دیرینه کهن شده برداشت
وگفت یا محمد اتری یحیی الله هذا بعدما رم فقال صلوات الله وسلامه علیه نعم
ویبعثك ویدخلك النار فانزل الله تعالی هذه الآیات وضرب لنا مثلا ونسی
خلقه ای خلقنا ایاه مصدر مضاف الی المفعول قال من یحیی العظام وهی رمیم
یقال رم الشیء ورمته فهی رمیم ککف خضیب وعین کحیل قل یحییها الذی انشاها
خلقها اول مرة ابتداء من عدم وهو بکل خلق علیم لا یخفی علیه اجزاؤه وان تفرقت
فی البر والبحر فیجمعه ویعیده خلقا کما کان یقال الکلام هاهنا مشتمل علی سعة الاقتدار
علی الامر فان الامر بالخلق اعجب من القدرة علی الخلق الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا

قال

قال ابن عباس هما شجرتان یقال لاحدهما المرخ وللاخری العفار فمن اراد منهم النار قطع غصنین
مثل السواکین وهما خضراوان یقطر منهما الماء فیسحق المرخ وهو ذکر علی العفار وهی انثی
فیخرج منهما النار باذن الله وتقول العرب فی کل شجر نار واستمجد المرخ والعفار ویقال
فی کل عود نار الا العناب والشجر یذکر ویؤنث فمن قوله ومنه شجر فیه تسیمون ذکر
وفی قوله من شجر من زقوم فمالؤن منها البطون مؤنث فاذا انتم منه توقدون وذلك
تقدحون وتوقدون النار ومن ذلك التجلی باینه اندر شان عجایبات رنگی
زنده و نو تا که آتش در درخت سبز پیدا کرد قادرست که زنده کند استخوان پوسیده
ودرین بیان پندی وری که شوار نباید وقدرت روی تنگ بود پس به حجت پیغمبر ود
آفرینش آسمان وزمین را نشان حجت آورد وگفت اولیس الذی خلق السموات والارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم ثم قال بلی ای قل بلی هو قادر علی ذلك اذ لیس له جواب
غیر ذلك وهو الخلاق یخلق خلقا بعد خلق العلیم بجمیع ما خلق انما امره اذا اراد
فرمان ما وآنست که چون چیزی خواهد بود ان یقول له ای کذلك الشیء کن فیکون
ای فهو یکون علی ما قدر واراد آن چیز را گوید که باش هرچند که آن چیز حاضر نبود اما معلوم
حق بود ولیکن معلوم حق است بمنزلت حاضرست وخطاب با وی درست است
در بعضی اخبار آورده است که حق جل جلاله فرمود انی جواد ماجد عطائی کلام وعذابی
کلام واذا اردت شیئا فانما اقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء
کلمه تعظیم است واجلال حق جل جلاله وتنزیه وتقدیس وی یعنی آنکه در قدرت وی
نقصانی آید تا از همی وعیب در وی نشانی بود والملکوت هو الملك بابلغ الالفاظ ظ
ملکوت لا اله الا الله وحده ودر قرآن سبحان بر دو وجه آید یکی بمعنی تنزیه دیگر بمعنی تعجب انچه
بمعنی تنزیه است با ذات احدیت کرد حق جل جلاله وانچه بمعنی تعجب است با امثال وی
کرد در عزتنا بمعنی تنزیه آنست که گفت سبحان ربك رب العزة عما یصفون سبحانه وتعالی

عما یقولون علوا کبیرا وهم ازین بابست حکایة از قول موسی وعیسی ویونس سبحانك انی
کنت من الظالمین وانچه بمعنی تعجب است سبحان الذی سخر لنا هذا سبحان الذی خلق
الازواج کلها سبحان الذی اسری بعبده وهم ازین بابست سبحانه اذا قضی امرا
سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون پاکی وبی عیبی خدای راست که بقبض
اوست وبر دست اوست پادشاهی همه چیزی وبازگشت همه خلق با اوست وبازگشت همه
بحولت اوست وبازگشت همه بوی بحکم او وقیل الیه ترجعون اما الی الجنة واما الی
النار اگر کسی خواهد که اورا بسطی باشد وبهره از وی وعظ وتذکیر درین سوره یس مفرد
جمع کرده ام آن را تحصیل کند که تفسیر وشرح آن درین احتمال نکند ونسق تفسیر بگذاشتیم شرح
نیست **النوبة الثالثة** بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی
ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون وکیع بن الجراح گفت شغل ایشان در بهشت سماع
سماع است که جای دیگر گفت فهم فی روضة یحبرون ثم وازواجکم تحبرون
فهذا الحبر هو السماع فی الجنة بنده مؤمن در بهشت آرزوی سماع کند رب العزة
اسرافیل را فرستد تا بر جانب راست وی بایستد وقرآن خواندن گیرد وداود بر جانب چپ وی
بایستد وزبور خواندن گیرد بنده سماع همی کند تا وقت وی خوش گردد جان وی با سماع
آید دل وی نشاط گیرد سر وی باکار آید آنگه زبان ماند وبس واز دل نشان ماند وبس
از جان عیان ماند وبس تن در وجد واله شود دل در شهود مستهلك شود جان در وجود
مستغرق گردد درین دم آرزوی دیدار ذو الجلال کند ذو الجلال آرزوی وی بر آید ظهور کند جان
آرزوی سماع حق کند رب العزت پرده جلال بردارد دیدار بنماید بنده را جام شراب
طهور وحق خواندن گیرد جان بنده آنگه بحقیقت در سماع آید ای جوانمرد ازین سماع نباید
که در دنیا برتری است از دل سماع نباید کرد که دری است سماع سماع جانست که
اندری است تن سماع نکند که انچه نه بر دست دل سماع نکند که در تنگ ذات است جان سماع

کند

کند که خود داری است **بیت** چو بینم تو بیچو مرۀ باید آنگه زهر علت وز درد بی باید
گویند شغل بهشتیان ده چیز است ملکی که با وی عزل نه جوانی که با او پیری نه صحتی که با او
با او بیماری نه طربی پیوسته که با او ذل نه راحتی که با او شدت نه غنی که با او محنت نه
بقایی که با او فنا نه عمری که با او هرم نه رضایی که با او سخط نه انسی که با او وحشت نه
پیر طریقت گفت این شغل عامه مؤمنانست که مصطفی صلوات الله علیه در حق ایشان
گفت اکثر اهل الجنة البله اما مقربان مملکت وخواص حضرت شاهد وستان مطالعه
شهود واستغراق وجود یك لحظه نعیم بهشت نه ونه بیاد نعیم بهشت **بیت**
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید چون خلائق از
عرصات قیامت برخیزند ایشان رجای باشند ... تا آید که شما را بهشت نوید
وناز ونعیم بهشت به بینید گویند کجا دویم خداوند ما که انچه مقصود ماست اینجاست
پیر بوعلی سیاه گفت اورا کسانی اند که اگر یك لحظه شان بی او باید بود زهرها شان
آب گردد وصال ایشان بند بند ازهم باز شود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه
فرمود لو حجبت عنه ساعة لمت لهم فیها فاکهة ولهم ما یدعون سلام قولا من
رب رحیم سلام خداوند کریم بر بنده ضعیف دو ضربست یکی بی واسطه یکی
بیغمبر وی واسطه اما انچه بی واسطه است اول سلام مصطفی است وذلك
فی قوله واذا جاءك الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم ای محمد چون مؤمنان
بر تو آیند ونو احترام ساطلین در تو بیابت ایشان سلام کن وبگوی کتب ربکم علی
نفسه الرحمة با نچون دوکان حیات بنده رسد بیحده در وقت دم زدن
باز پسین ملك الموت فرمان آید که تو بر حضرت ما ای وبیغمبر درگاه ما ای قبض
روح بنده میکن نخست اورا بشارت شادی ده وهیچ بی دل خسته وی نه بروی
سلام کن وجمت بر وی تمام کن اینست که رب العزة گفت تحیتهم یوم یلقونه سلام

واعدّ لهم اجراً کریماً آن فرشتگان دیگر که اعوان ملک الموت اند چون آن تولخت وکل
به پیش همه گویند سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ای بنده مؤمن بخوش
دنیا و بهشت جان تسلیم کردی خوشت باد و سلام وی دوم مرتبه باداش سرای حکم وی
در ساحت بهشت نه که کار کار تست و دولت دولت تو و اما آنکه چون از حساب
و کتاب و دیوان قیامت فارغ شود به بهشت رسد رضوان او را استقبال کند
و گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام وی دوم بر تعلق بر کشیده
خوش آمدید و مبارک زندگی که جا کردند و به درویش سرای جاودان باشد و نعیم بیکران
و اما آنچه که در بهشت در غرفه خویش آرام گیرد فرشتگان به سلام آیند وی از هر ده در
و سلام رسانند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار چون گوش بنده از
شنیدن سلام بواسطه رنجور شده بود فرشتگان بسر شود آرزوی دیدار و کلام و
سلام حق کند گوید به بیان ناشفا و رحالت اکنا بر بساط انبساط کدای معدن
من ای بیان من تا کی ای شغل جان من ای شغل جان من تا کی ای هر اند لین ای انتظار
دل من تا کی ای ساقی من ای تشنگی تا کی ای شهود جان من از تو خبر رسید من تا کی
خداوند تا موجود دل عارفانی در دل یگانه آرزوی جان تشنه قانی در وجود یگانه
هم روی آن دارد خداوند دیدار بنماید و بنود سلام کی بر بنده متجلی الله عز وجل
فیقول سلام علیکم یا اهل الجنة تعزلک سلام قولاً من رب الرحیم قوله تعالی
الیوم نختم علی افواههم الآیة گفته اند هیچ اندامی که اندام دشمن گواهی دهد بر دشمن و گواه
اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بر کردارهای نیک وی تا آنکه بسیار ندای بنده مؤمن
را خطاب آید که چه آوردی بنده گوید بار خدایا چندین نماز و چندین صدقات
و چندین طاعات و خیرات رب العزت دست وی بسخن آید تا گوید چندین صدقه
داد پای وی گوید چندین نماز کرد انگشتان وی گواهی دهند بر تسبیحات و تهلیلات

قال

قال النبی صلی الله علیه وسلم لبعض النساء علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس
واعقدن بالانامل فانهن مسئولات مستنطقات گفته اند آن یکا موی سر کان
چشم بنده را گواهی دهد یقول الله تعالی تکلمی یا شعرة جفن عبدی فاستحیی عن بنده
ای موی سر مژگان چشم بنده من پاسخ ده از بهر بنده من گوید بار خدایا گواهی دهم که این
عقوبت تو و درآمد ولی در یاد تو بسیار گریست الله تعالی فرماید داشت گوئی و حال آنکه
من سید بیم آنکه گوئی یا این بنده را گواهی یک تن موی آمرزیدم و فرماید تا منادی
ندا کند که هذا عتیق الله بشعرة این سخن گفتیم تا تمام بنده اما آنان فیهات کم رخو دائم
پوشیده است و پر خواست الله تعالی حواله است و در قرآن وی آن جا بیت باد د
یافته پذیرفته و آن را که در نهاده و هم از این باب است که فردا زمین بر کردار وی گواهی دهد
وذلک فی قوله یومئذ تحدث اخبارها ای تشهد علی کل عبد وامة بما علی ظهرها
و هم از این باب است که الله تعالی در قرآن دوزخ را خشم گفت تکاد تمیز من الغیظ و آسمان
و زمین که الله تعالی را پاسخ داد قالتا اتینا طائعین همچنین تسبیح جمادات و چیزها
که جان ندارد چون صحرا و کوه و دریا و درختان و باد و باران و امثال این همه آنست
که عقل می پذیرد و دل آنان نمی شود و دل آنرا ای پدید و الله تعالی آن را گواهی میدهد
و مؤمنان بجان و دل قبول میکنند و نادر یافته می بینند کما قال الله تعالی وامرنا
لنسلم لرب العالمین قوله تعالی ومن نعمره ننکسه فی الخلق افلا تعقلون این آیه
بندگان را تنبیهی عظیم است و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت یعنی که چون داد دنیا
در روزگار جوانی و قوت غنیمت دارید و عمل کنید پیش از آنکه نتوانند قال النبی
صلی الله علیه وسلم اغتنم خمساً قبل خمس شبابک قبل هرمک وصحتک قبل
سقمک وغناک قبل فقرک وحیاتک قبل موتک وفراغک قبل شغلک پس
اگر در روزگار جوانی ضایع کند و در عمل تقصیر کند پس پیری و عجز عذری بان خواهد

هم نیکو بود قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا بلغ الرجل تسعین سنة غفر الله له ما
تقدم من ذنبه وما تاخر وکتب اسیر الله فی الارض وتشفع فی اهل بیته واذا بلغ مائة
سنة استحیی الله عز وجل منه ان یحاسبه وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا
ذکر وقرآن مبین نشان آیه آنست که این قرآن نه بر وزن اشعار عرب است و نه متشابه
سخن انسان معجز مصطفی است و برهان نبوت و رسالت وی هر پیغمبری که آمد
برهان نبوت وی از راه دیده ها در آمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دلها در آمد هر
پیغمبری را معجز ظاهر باد ند معجز ابرهیم آتش بود که ورا نسوخت و همچون بستان گشت
معجز موسی عصا و ید بیضا بود معجز عیسی احیاء موتی بود این همه ظاهر بود محل اطلاع
دیده ها اما معجز مصطفی عربی بوستان دوستان باصفوت بود گلستان مستان
شربت محبت بود بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم بلی مصطفی را معجزات
بسیار بود که اطلاع دیده ها بود چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذئب و اسلام ضب
و جز آن اما مقصود آنست که موسی تحدی بعصا کرد عیسی تحدی باحیاء موتی کرد
مصطفی صلی الله علیه تحدی بکلام الله کرد فاتوا بسورة من مثله عصا که موسی
هر چند که درو صنعت ربانی تعبیه بود دارد درخت بیخ بود و دم عیسی هر چند که باد
لطف الهی تعبیه بود اما دم هیئت سینه بشر بود ای محمد تو که مهر وی دمی و جز تی باجود
مهر حبیب با بت خوان باشد و دم نصیب بیماران تو صفت قدیم ما قرآن مجید ما با لوح
بر ما معجز تو صفت ما باشد نه صفت بشر کافران چون عاجز ماندند از مثل او قرآن
آوردن زبان طعن دراز کشیدند یکی میگفت سحر مستمر دیگری میگفت اساطیر الاولین
ان هذا الا افک افتراه و مصطفی را شاعر میخواندند و ساحر و کذاب تا رب العزت
تسکین دل وی را آیه فرستاد که فلا یحزنک قولهم ای محمد تکذیبهم و اذاهم ای محمد نباید که
سخن بیگانگان و دشمنان ترا اندوهگین دارد که ایشان را دروغ زنی پیدا و خوش بوت

ق

تو گواهی دهد تر الحمد زبان و حجت بالله من که خداوندم ترا گواهی میدهم که محمد رسول الله
اگر ایشان ترا طعن میگویند اجیر و فقیرست من میگویم بشیر و نذیرست اگر ایشان
میگویند یتیم و صعلوکست من میگویم شفا و رحمت و نور دستای محمد اگر ایشان ترا دیوانه
خوانند و مکی شوی ترا آن شادی بس که همه عالم را می ستایند و من ترا می ستایم
یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً الایة همه عالم ثنا من میگویند
و من ثنا تو میگویم ان الله وملائکته یصلون علی النبی همه رضاء من میجویند و من
رضای تو میجویم که ولسوف یعطیک ربک فترضی همه عالم قسم بیاد میکنند و من قسم
تو یاد میکنم که لعمرک بر پیشانی عرش نوشته محمد رسول الله بر کرسی نوشته محمد
حبیب الله بر لوح نوشته محمد صفی الله بر لواء حمد نوشته محمد خیرة الله
ای محمد از جهانی و آن جهانی نیستی لاجرم انجا نزایی صدر و اینجا متکا
هر کجا کام تو آمد افتخار آرد زمین هر کجا کام تو آمد آسیا دارد سما والضحی میخوانی و
قصد آن بجز عارضت و الضحی میخوانی روی بی شک آن عطا

سورة الصافات مائة وثمانون [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

والصافات صفاً بر فرشتگان رسیدگان و قطار قطار فالزاجرات زجراً آنگاه قرآن
که بازدارندگان بدیها فالتالیات ذکراً یعنی فرشتگان یعنی خدای عز وجل ان الهکم لواحد
که خداوند شما یکی است رب السموات والارض وما بینهما خداوند آسمان و زمین و هر چه
در آنست ورب المشارق و خداوند مشرقهای آفتاب انا زینا السماء الدنیا که ما بیاراستیم
آسمان دنیا را بزینة الکواکب بآرایش ستارگان وحفظاً من کل شیطان مارد و نگاه داشتیم
آن ستارگان را از کوشیدن هر دیو سنبه شوخ لا یسمعون الی الملأ الاعلی نمی شنوند
آن گروهان بالایی ویقذفون من کل جانب و می اندازند ایشان را از هر سوی دحوراً راندنی

دارند درهای آسمان وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ و مر ایشانراست عذابی پیوسته همیشه
إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که دزدی بجهد و رباید زبان فرشته فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ
ثَاقِبٌ در پی او رفتند شاخی آتش سوزان فَاسْتَفْتِهِمْ پس پرس از ایشان أَهُمْ أَشَدُّ
خَلْقًا که ایشان سخت ترند در آفرینش و کار به ما آفرینش ایشان أَمْ مَنْ خَلَقْنَا یا آنکه
ما آفریدیم آسمان و زمین إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ما ایشانرا آفریدیم از گل چسبنده
بَلْ عَجِبْتَ شگفت می آید ترا از ایشان که تکذیب میکنند وَيَسْخَرُونَ و افسوس میکنند
بر تو و سخت می انکار میکنند وَإِذَا ذُكِّرُوا و چون ایشانرا پند دهند و در یاد ایشان دهند
لَا يَذْكُرُونَ یاد نگیرند و پند نپذیرند وَإِذَا رَأَوْا آيَةً و چون نشانه بینند از نشان
خداوندی تو يَسْتَسْخِرُونَ یکدیگر را بر سخریت بخوانند وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
و میگویند نیست این مگر جادوی آشکارا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا آیا آنگاه که
ما خاک گردیم و استخوان پوسیده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ انگیخته شویم ما
و پدران پیشین ما قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ بگوی آری برانگیخته شوید شما درماندگان
و کم آمدگان فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ جز این نیست چنین بود که
که ایشان زنده شوند و می نگرند وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا و گویند ای وای بر ما هَذَا يَوْمُ الدِّينِ
این روز شمار و پاداش است هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ و این روز برگذاردن است
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ آنچه بود که تکذیب میکردید و میگفتید که دروغ است
احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ فراهم آرید ظالمانرا و همرهان ایشانرا وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ و آنان که می پرستیدند فرود از الله فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ و ایشانرا راه
نمائید بدوزخ النوبة الثانية این سورة والصافات صد و هشتاد و دو آیت است
و هشتصد کلمه و سه هزار و هشتصد و بیست و شش حرف باتفاق همه
جمله بمکه فرود آمد و از مکیات شمرند و درین سورة ناسخ و منسوخ نیست مگر

هر دو آیه سلامتی که یکی فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ و دیگر
وتول عنهم وابصر فسوف يبصرون نسخهما آیة السیف منسوخ اند و در بیان
فضیلت این سورة ابی بن کعب روایت کند از مصطفی صلوات الله وسلامه علیه
قال من قرأ والصافات اعطي من الاجر عشر حسنات بعدد كل جني وشيطان وتباعدت
منه مردة الشياطين وبرئ من الشرك وشهد له حافظاه يوم القيمة انه كان مؤمنا
بالمرسلين قوله والصافات صفا ابن عباس گفت فرشتگانند که در آسمان بخدمت ایستاده
صفها کشیده همچنانکه در دنیا مؤمنان صفها کشند بنماز و در آخر سورة گفت
وانا لنحن الصافون جای دیگر گفت يوم يقوم الروح والملائكة صفا وجاء ربك
والملك صفا صفا و روى جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا
تصفون كما تصف الملائكة عند ربهم قلنا وكيف تصف الملائكة عند ربهم قال
يتمون الصفوف المقدمة ويتراصون في الصف وكان عمر بن الخطاب اذا قام يقبل على
الناس بالصلوة قال استووا تقدم يا فلان وتأخر يا فلان ان الله عز وجل يريد بكم هدى الملائكة
ثم يقول والصافات صفا وقيل هم الملائكة تصف اجنحتها في الهواء واقفة
حتى يأمرها الله بما يريد وقيل هي الطير دليله قوله تعالى والطير صافات والصف
ترتيب الجمع على خط كالصف في الصلوة قوله فالزاجرات زجرا يعني الملائكة تزجر
السحاب وتسوقه الى حيث امر الله فرشتگان که میغ میرانند و باران فراهم می آرند تا
بجایگاه فرمان الله بود وقيل هي زواجر القرآن يعني آيات النواهي تنهى عن المحظورات
وتزجر عن القبيح فالتاليات ذكرا هم الملائكة يتلون كتاب الله على الانبياء وقيل هم
جماعة قراء القرآن وقيل المراد بالثلثة الغزاة كقوله والعاديات ضبحا فهم الصافات
في الحرب والزاجرات الكفار والتاليات ذكر الله بالتسبيح والتكبير والتهليل والصاف
واحد والصاف فجمع والصافات جمع الصافة والزجر الصرف عن الشيء بخوف وتخويف

والتلاوة القراءة والتلو الاتباع وقيل فيه اضمار يعني ورب الصافات والزاجرات
والتاليات قرأ ابو عمرو وحمزة كلهن بالادغام وقرأ الباقون بالاظهار وجواب قسم كان
قريش است که گفتند اجعل الآلهة الها واحدا این مردک یعنی محمد همه خدایان ما را یکی آورد
رب العالمين قسم یاد کرد باین سه چیز تعظیم و تشریف آنرا سه چیز را که خداوند شما یکی است
ان الهكم لواحد آنکه گفت رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق يعني مشارق
الشمس ومغاربها في الصيف والشتاء ما ثلثمائة وستون مشرقا وما ثلثمائة وستون مغربا
نزلت الشمس منها كل منزل في السنة مرتين مرة في الصيف صاعدة ومرة في الشتاء
منحدرة كل يوم لها مشرق ومغرب لا تزلهما في السنة الا مرتين واما قوله رب المشرقين
ورب المغربين فالمشرقان مشرق الشمس اطول يوم من السنة ومشرقها
اقصر يوم منها والمغربان مغرب الشمس اطول يوم من السنة ومغربها اقصر يوم منها
واما قوله رب المشرق والمغرب فهو افق شروق الشمس وافق غروبها انا زينا السماء الدنيا
يعني السماء الادنى وهي التي تدنو من الارض بزينة الكواكب قرأ برواية ابي بكر بزينة منونة
الكواكب نصبا اي بتزييننا الكواكب وقرأ حمزة وحفص بزينة منونة الكواكب خفضا
على البدل اي بزينة بالكواكب يعني زيناها بالكواكب وقرأ الآخرون بزينة الكواكب
بلا تنوين على الاضافة قال ابن عباس معناه بضوء الكواكب وحفظا اي وحفظناها
حفظا وقيل جعلنا الكواكب حفظا من كل شيطان مارد اي متمرد خال عن الخير خبيث
لا يسمعون الى الملأ الاعلى وهم الملائكة وتقديره لئلا يسمعوا اي لكيلا يسمعوا فلما حذف
ان رفع الفعل وعداه بالى لان في معنى الاصغاء وقيل سمعت اليه يعني صرفت الى
جهته سمعي قرأ حمزة والكسائي وحفص يسمعون بتشديد السين والميم اي يتسمعون
فادغمت التاء في السين وقرأ الآخرون يسمعون باسكان السين وتخفيف الميم من سمع
يسمع والمعنى لا يستطيعون الاستماع الى الملأ الاعلى ويقذفون من كل جانب دحورا اي

یحرون دحورا دو وجه است یکی آنست که میگوید برمی اندازند از هر سوی دیگر وجه آنست با ایشان
می اندازند از هر سوی تقول قذفت الشيء اي طرحته وقذفته بحجر رميته اليه دحورا
ومنه قذفه بالنجوم دحورا مصدر من غير لفظ الفعل الاول اي يقذفون قذفا وقيل
فعله مضمر تقديره ويدحرون دحورا اي يبعدون عن مجالس الملائكة وقيل دحورا جمع
دحر وهو ما يرمى به فيكون تقديره بدحور فحذف الجار ونصب وقرأ بعضهم يقذفون
بفتح الياء وكسر الذال يعني الملائكة يقذفون الشياطين بالشهب فيكون تفسيره
للزاجرات زجرا ولهم عذاب واصب اي للشياطين عذاب دائم الواصبة والمواظبة
سواء ومنه قوله وله الدين واصبا فكل الشيطان ادركه الشهب لم تخلف قرنان اي انما وقيل عذاب واصب
موجع من الوصب الا من خطف الخطفة اي الا مسترق يختطف كلمة من لسان ملك
مسارقة فرمى بها كاذب فاتبعه اي لحقه شهاب ثاقب كوكب مضئ قوي لا يخطئه
واذا قذفوا الحق قوا وقيل تصيبهم آفة فلا يعودون وقيل لا يقتلون بالشهب بل يحس ذلك
فلا يرجع ولهذا لا يمتنع عن ذلك وقيل تصيبهم مرة ويسلمون مرة فصاروا في ذلك
كراكب السفينة في البحر للتجارة قال عطاء سمي النجم الذي يرمى به الشياطين ثاقبا لانه
يثقبهم فاستفتهم فهؤلاء المشركين اهم اشد خلقا استفهام بمعنى التقرير اي هم اشد على الخالق
خلقا في الاعادة ام من خلقنا آدم في الانشاء والابتداء انا خلقناهم من طين يعني خلقنا
من آدم وخلقنا آدم من طين وقيل ام من خلقنا يعني الامم الخالية والعقد اي ام من خلقنا
قبلهم وسواهم اي هؤلاء ليسوا باحكم خلقا من غيرهم من الامم وقد اهلكناهم بذنوبهم
فما الذي يؤمن هؤلاء من العذاب قال الحسن في جماعة ام من خلقنا يعني السموات
والارض والجبال لقوله لخلق السموات والارض اكبر من خلق الناس فيكون من حيث
لا ذوات الكلام ثم ذكر خلق الانسان فقال انا خلقناهم من طين لازب اي جيد حر لاصق
يلزق باليد لا رمل فيه واللازب اللازم والباء بدل من الميم مثل مكة وبكة وقال

الشاعر شعر وما ورق الدنيا بباق لاهلها ولا شدة البلوى بضربة لازب وقال الضحاك
والضحاك من طين لازب اى منتن بل عجبت ويسخرون اى عجبت من تكذيبهم وهم
يسخرون من تعجبك وقيل عجبت من انكارهم شانك مع معاينتهم انشقاق القمر وآيات
النبوة واعجاز القرآن وهو قوله عز وجل وان كان كبر عليك اعراضهم قرا حمزة والكسائى
بل عجبت بضم التاء وهى قراءة ابن عباس وابن مسعود قال الحسين بن الفضل العجب من الله
انكار الشئ وتعظيمه وقيل العجب من الله استعظامه اذ علم عليه الشركاء فقد يكون
بمعنى الانكار والذم وقد يكون بمعنى الاستحسان والرضا كما جاء فى الحديث عجب ربكم
من شاب ليست له صبوة وجاء فى الحديث عجب ربكم من الكم وقنوطكم وسرعة اجابته
اياكم وقال صلى الله عليه وسلم عجب ربنا من اقوام يقادون الى الجنة بالسلاسل
سئل جنيد عن هذه الآية فقال ان الله تعالى لا يعجب من شئ ولكن الله وافق رسوله لما
عجب رسوله فقال وان تعجب فعجب قولهم اى هو كما يقوله والجملة ان العجب صفة من
صفات الله عز وجل جاءت فى الكتاب والسنة قال الله عز وجل فى مواضع فى القرآن
كيف وهو تعجب كقوله كيف يكفرون بالله وكيف تاخذونه وقال تعالى فى مواضع
فى القرآن انى وهو تعجب كقوله فانى يوفكون انى يصرفون وسبيله سبيل سائر الصفات
التى وردت فى الكتاب والسنة لا تزال عن وجهها ولا يعجمها ولا تضرب لها الامثال
ولا تضرب لها الامثال ولا يقال فيها بالتوهم والراى ولا يحمل على المعانى التى توجبه
الشاذة فى المتحسس من المعقول ولا يقال فيها لم ولا كيف معانيها اتماحها ... ظاهرها
ظواهرها وليس علينا فى ذلك الا الاقرار والتسليم والاذعان والتصديق والله اعلم
قوله واذا ذكروا لا يذكرون اى اذا وعظوا بالقرآن لا يتعظون واذا راوا آية يستسخرون
اى يسخرون وهذه السين زائدة دخلت للمبالغة كما دخلت فى الاستفعال
وقيل يستدعى بعضهم بعضا الا ان يسخر والآية ههنا انشقاق القمر وقالوا ان هذا

اى ما هذا الذى نراه الا سحر مبين اى ظاهر ائذا متنا وكنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون
او آباؤنا قراءة نافع وابن عامر او آباؤنا بسكون الواو وقرا الباقون بفتح الواو ... در
كلام تقديم و تاخير است يعنى ائنا او آباؤنا الاولون لمبعوثون يا منكر ... ما خاک و
استخوان گرديم ما يا پدران پيشينيان ما را انگيختنى اند با قى بفتح واو خوانند و معنى آنست
كه ما ... و پدران پيشينان ما با ما را انگيختنى اند قل نعم تبعثون وآباؤكم وانتم داخرون
صاغرون اذلاء على رغم منكم فانما هى اى القيامة او نفخة القيامة زجرة واحدة صيحة
واحدة فاذا هم ينظرون وقيل ينظرون ما يراد بهم الزجر السوق على الغضب ويروى
ان اغضب ما يكون الله عز وجل حين ينفخ فى نفخة البعث وقالوا يا ويلنا معناه وجب
لنا الويل والحزن وقيل حل بنا اشد شئ نكرهه هذا يوم الدين هو من تمام كلامهم
اى هذا يوم الجزاء الذى كنا نكره وقيل تم الكلام على قوله يا ويلنا ثم قال الله هذا
يوم الدين هذا يوم الفصل بين المحسن والمسئ الذى كنتم به تكذبون احشروا الذين ظلموا
اى كفروا وازواجهم اى نساءهم اللاتى على دينهم وقيل اتباعهم وقال ابن عباس اشباههم
واخراجهم ونظراءهم الزانى مع الزانى وصاحب الخمر مع صاحب الخمر وقال مقاتل
قرناءهم من الشياطين كل كافر مع شيطانه فى سلسلة وما كانوا يعبدون من دون الله
فى الدنيا يعنى الاصنام ليعذب بها الكفار فاهدوهم اى ادعوهم وقيل دلوهم
وقيل قدموهم والسابق يسمى الهادى ومنه هادية الشاة لرقبتها الى صراط الجحيم
اى وسطها وقيل طريقها النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله تعالى بسم الله اسم عزيز تشفع المذنبين بجوده بلاء المهيمن مقصوده صفاء
الموحدين بجوده سلوة المحزونين ذكره فرحة المسجونين شكره كلمة عزيز من عز لسان
ذكرها واعز منه روح احبها واعز منه سر شهدها ليس كل من قصدها وجدها ولا
كل من وجدها بقى معها بنام او كه روح دلها مهر او آئين زبانها ذكر او بنام او كه سود

کشتها و نور چشمهای دل او بنام او که میعاد دوستان ماضیها است و آسایش جان هلاکیان است و بنام او که
منزل جوانمردان کوی او مقصود عارفان گشت و کوی او نسیم وصل دمان از بوی او شعر
بوی تو باد صبحگه بمن آرد صنما بندم باد صبح که زیب بوی تو ام خداوند عظیم شانست
و همیشه مهربانی قدیم احسان و روشن برهانی هم نهانی هم عیانی از دیدها نهانی
و جانها را عیانی نه بچیزی مانی با تو کی همی کمانی آنی که خود گفتی چنانکه خود گفتی آنی
شعر رفيع القدر فى عز المكانى كريم القول فى لطف البيان قوله والصافات صفا
خداوند از تحقیق سخن گفته است تا این فرشتگان کدام اند قوی گشته مراد بان جمله صفها
زینتگان است که عالم علوی با ایشان آراسته و هفت آسمان با ایشان معمور گشته
در هر آسمانی از ایشان صنفی بدر عبودیت ... و صفی بعضی در مقام خدمت در
شعار حرمت بعضی در مقام هیبت در ردای مراقبت بعضی در حالت مجاهدت در
نسیم ارواح مشاهدت بعضی در جذب عشقی با دوست در نازند بعضی در سوز شوقی
با حق در رازند بعضی در مهر ... زجل تسبیح ایشان گوش فلک را کر
کرد این تسبیح و تقدیس ایشان عالم قدس را معنبر کرده شعل انفاس ایشان ساحت
عرش را منور کرده همه در فضاء اعلی در ریاض رضا نشسته همه بر درگاه عزت
در حجاب هیبت کمر بسته در عبادت ایشان قصور نه در طاعت ایشان حسن
در خدمت ایشان فتور نه لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون قومی گفتند
مراد از این صفها فرشتگان بیت المعمورست علی الخصوص که در آسمان چهارم اند
چنانکه آدمیان در زمین هر کس هر سال در گرد خانه کعبه را زیارت کنند مقربان قبه
خضراء در شبانروزی هزاران بار آن خانه را زیارت کنند سید مملکت که خدای
شریعت صدر انبیاء و رسل صلوات الله و سلامه علیه گفت شب قرب و کرامت
شب زلفت والفت شب معراج که ما در آن گلشن بلند خرام کردیم چون به آسمان

چهارم رسیدیم بزیارت بیت المعمور شدیم اندر او هزار مقرب دیدیم در جانب بیت المعمور
همه از شراب وصل مست و محو از راست همی آمدند و طواف کردند و لبیک میگفتند
و بجانب چپ همی گذشتند گفتی عدد ایشان از عدد [illegible] افزونست و از شمار برگ
درختان زیادت نه وهم ما شمار ایشان داند نه فهم ما عدد ایشان دریافت گفتم
ای جبرئیل ایشان کجا شوند و از کجا می آیند جبرئیل گفت ای سید تا من جبرئیل بوده ام
هو پنجاه هزار سالست تا ایشان را همچنین بینم یک ساعت ایشان آرام نه هزاران از یک
جانب می آیند و میگذرند نه آنها که می آیند چون ایشان دیده ام نه آنان که گذشته اند هرگز
دیگرشان باز بینم ندانم تا انجا آیند و کجا شوند نه بدایت حال ایشان دانم و نه نهایت
کار ایشان شناسم آری دوست عجب کاری و طرفه حالیست که ابنا آسمانیان را دوری
با سنگی و نه بینا از روی با سنگی بدست عاشقان بجان جویند ... و بوی
هزار شادی بقاء آن جوانمردان باد که جز با روی معشوق نسازند و جز با دوست مهر
بمهربان نبازند شعر يا من لاله وجهه بهجى وسمرى ازح قوم الحب والجار
لبيك لبيك عن قرب وعن بعد سرا بسر واضمارا باضمار بيت
این جهان و آنجهان و هرچه هست عاشقان را روی معشوقست و بس
کعبه باشد قبلهٔ عالم مرا قبله من کوی معشوقست و بس ان الهكم لواحد قسم بدین
صفها که یاد کرد که خداوند شما یکیست در ذات یکتا و در قدر بی نظیر و در صفا
بی همتا نه او را بکس حاجت نه کس را از او بی نیاز ای سید من دانم که آن کافر ملحد را
بسوگند باور ندارد و آن مؤمن موحد را بی سوگند باور دارد سوگند یاد کردم تا کرد
تابند و تمهید را ترهیب و تشریف را با دوست میشود بدل میکند رب السموات
والارض وما بينهما ورب المشارق خداوند است که هفت آسمان و هفت زمین
آفریدگار و نگه دارست مصور هر صورت و زینت هر نگارست بی شریک و بی شبیه

ونی نظیر ونی یار است با دوستان وفادار دوستان را دوست دارد است الله ولی
الذین آمنوا یا عارفان یکی بستم و در عبادت ایشان قصور نکنم و با بندگان لطیف
و نیکوکار است الله لطیف بعباده از دوری ایشان نه میگوید آری بکار ایشان علت منم تنها
بی جلت منم ستار هر ذلت منم غفار هر مهلت منم یار فریم تا قدرت بینی بردم تا
همت بینی بینم تا قهر و سلطنت بینی بیامرزم تا هیبت بینی دوزخ نمایم تا
عقوبت بینی بر صراط بگه دارم تا عنایت بینی ... تا فضل و رحمت
بینی بجنت رسانم تا کرامت بینی بر تخت نشانم تا عزت بینی شراب دهم تا لذت
بینی سلام کنم تا تحیت بینی جلال بردارم تا لقا و دوست بینی النوبة الاولی
وقفوهم باز دارید ایشان را بر پل صراط انهم مسئولون که ایشان را بر سیدنی اند تا ایشان
بپرسیم ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یکدیگر را یاری نمی‌دهید امروز نه بهشت دارید
رستگار در بهشت بل هم الیوم مستسلمون بلکه ایشان آن روز خویشتن را افکنده
و باز دست داده واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون و روی با روی یکدیگر کردند
و یکدیگر را میپرسند این چیست که با من کردی قالوا گویند انکم کنتم تأتوننا عن الیمین
شما را استادی بود که سوی ما آید ... قالوا گویند بل لم تکونوا
مؤمنین بلکه شما خود بگروید و ما کان لنا علیکم من سلطان و ما را بر شما دست
نبود بل کنتم قوما طاغین که شما خود ... بودید فحق علینا
قول ربنا انا لذائقون درست شد ... که ما هر دو گروه چشنده
عذاب بودیم فاغویناکم انا کنا غاوین شما را گمراه کردیم که خود گمراه بودیم فانهم یومئذ
فی العذاب مشترکون آن دو گروه در عذاب انباز ... انا کذلک نفعل بالمجرمین
همچنین کنیم ما با بدکاران انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله ایشان آن بودند که
چون ایشان را گفتند خدای نیست مگر الله یستکبرون از پذیرفتن آن سرکشی کردند

ویقولون

ویقولون و میگفتند ائنا لتارکوا آلهتنا باش ما پرستش خدایان خویش بخواهیم گذاشت لشاعر
مجنون از بهر سخن سازنده دیوانه بل جاء بالحق شاعر و دیوانه نیست بلکه سخن راست آورده
وصدق المرسلین و پیغامبران پیشین را گواهی داد و راست گرفت انکم لذائقوا العذاب الالیم
ایشان را گوید شما عذاب دردناک میباید چشید وما تجزون الا ما کنتم تعملون و پاداش
نخواهند داد شما را مگر آنچه میکردید الا عباد الله المخلصین اولئک لهم رزق معلوم لیکن
بندگان خدای که ایشان پاک کرده ... ایشان آنند که ایشان راست روزی معلوم
نه پوشیده بعیب فواکه آن میوه‌هاست وهم مکرمون فی جنات النعیم و ایشان
نواختگان اند در بهشتهای ناز علی سرر متقابلین بر تختها روی در روی یطاف علیهم میگردانند
بر سرهای ایشان بکأس من معین جامهای ... روان بیضاء لذة للشاربین سپید
... خوش خوار آشامندگان را لا فیها غول در آن نه ... و در آن ... نه درد سر
نه درد شکم نه بانگ ولا هم عنها ینزفون و نه از آن ... و نه مست شوند
از عقل تهی وعندهم قاصرات الطرف و نزدیک ایشان کنیزکان فرو داشته چشمان
و فرو شکسته چشمان عین فراخ چشمان اند کانهن بیض چنانکه گویی ایشان ...
خویش خایه شترمرغ اند مکنون نگه داشته و کوشیده ... دست ایشان نرسیده
نه کرد فاقبل بعضهم علی بعض یتساءلون روی با روی یکدیگر کردند و از یکدیگر پرسند
قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان انی کان لی قرین که مرا یاری بود که
یقول ائنک لمن المصدقین که میگفت ... راست گیرندگانی ...
ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما که ... خاک و استخوان پوسیده
ءانا لمدینون ما را پاداش داد خواهند ... قال هل انتم مطلعون گوید الله تعالی
شما را آن قرین ... فاطلع ... فرآه فی سواء الجحیم او را ببیند در میان
آتش دوزخ قال تالله ان کدت لتردین آن بهشتی گوید بخدای که نزدیک بود که

مرا هلاک کنی و تباه کردانی ولولا نعمة ربی واگر نیکوکاری خدای من بودی لکنت من المحضرین
مرا ... حاضر کردگان بودمی در آتش افما نحن بمیتین آیا ما نخواهیم مرد ...
الا موتتنا الاولی مگر مردن پیشین در دنیا وما نحن بمعذبین و ما عذاب کرده نیستیم ان هذا
لهو الفوز العظیم اینست پیروزی بزرگوار لمثل هذا فلیعمل العاملون این چنین باد
که کارگران کار کنند اذلک خیر نزلا آن جایگاه بهتر بجای فرود ام شجرة الزقوم یا درخت
زقوم انا جعلناها فتنة للظالمین ما درخت زقوم را آزمودن و دل شوریدن
پاکی و بیگانگان کردیم انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم درختیست آن که بیرون می‌آید از بن
دوزخ آتش طلعها کانه رؤوس الشیاطین خوشهای آن درخت در غلاف او گویی سرها
دیوانست یا سرهای مارانست فانهم لآکلون منها ایشان میخورند از آن فمالئون منها البطون
شکمها پر کنندگان ثم ان لهم علیها لشوبا من حمیم پس آنکه ایشان راست بر زبر آن
که خوردند آمیغی از آب گرم که برآمیزند شکمها ثم ان مرجعهم لالی الجحیم پس بازگشت
از خوردن زقوم و حمیم با آتش سوزنده است انهم الفوا آباءهم ضالین ایشان پدران
خویش را گمراهان یافتند فهم علی آثارهم یهرعون پس ایشان بر پیهای پدران هم
بگمراهی میشتابند ولقد ضل قبلهم گمراه بودند پیش از ایشان اکثر الاولین
بیشتر پیشینیان ولقد ارسلنا فیهم منذرین و فرستادیم میان ایشان آگاه کنندگان و بیم نمایندگان
فانظر و فرستادیم ما و ایشان آگاه کنندگان کیف کان عاقبة المنذرین در نگر که چون
بود سرانجام بیم دادگان الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک دلان ولقد نادانا
نوح و خواند نوح ما را فلنعم المجیبون ای نیک اجابت کنندگان که ما بودیم او را ونجیناه
واهله و رهانیدیم او را و کسان او را من الکرب العظیم از آن اندوه بزرگ وجعلنا
ذریته هم الباقین و نژاد او را جهانیان و جهانداران کردیم وترکنا علیه فی الآخرین
سلام علی نوح فی العالمین گذاشتیم بر وی در پسینیان بر زبان جهانیان تا جهان بود میگویند

بیان

سلام

سلام بر نوح در عالم انا کذلک نجزی المحسنین ما همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را
انه من عبادنا المؤمنین او از بندگان گرویدگان ما بود ثم اغرقنا الآخرین پس ما غرق کردیم دیگران را
النوبة الثانیة قوله وقفوهم انهم مسئولون یقول وقفته وقفا فوقف ووقوفا ای احبسوا هم
قال المفسرون لما سیقوا الی النار حبسوا عند الصراط لان السؤال عند الصراط معبران
گفتند دوزخیان چون کافران سوی دوزخ داشتند تا آنجا رسیدند ... گفت که
احبسوهم باز دارید کافران را بر پل صراط بعضی معبران گفتند همه خلق را بر پل صراط باز دارند
و از همه سؤال کنند چنانکه رب العزة فرمود فوربک لنسألنهم اجمعین صراط هفت
قنطره است ثلثة صعود وثلثة هبوط والسابعة وسطها فی اعلی الصراط والله عز وجل
علی القنطرة العلیا ثانی بجلیه یقول وعزتی لا یجوزنی الیوم ظلم ظالم فذلک قوله
تعالی ان ربک لبالمرصاد قال ابن عباس یسألون عن جمیع اقوالهم وافعالهم وروی عنه
ایضا انهم یسألون عن لا اله الا الله ایشان را پرسند از کلمه لا اله الا الله که حد آن چون
شناختید وحق آن چون گزاردید و حق وی آنست که امر و نهی در آن بجای آرند
و از محرمات شرع پرهیزند همین خطاب گفت من قال لا اله الا الله فلیعرف حقها لحسن
بصری را پرسیدند چه گویی درین خبر که من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة قال
لمن عرف حدها وادی حقها وعن جابر بن عبد الله قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال فی خطبته من جاء بلا اله الا الله لم یخلط معها غیرها وجبت له الجنة
فقام الیه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه وکان احب من قام الیه ذلک الیوم فی سلوة
فقال یا رسول الله بابی انت وامی ما لم یخلط معها غیرها فسر لنا قال حب الدنیا وجمعا
بها وطلبا لها یقولون قول الانبیاء ویعملون اعمال الجبابرة فمن جاء بلا اله الا الله
لیس فیها شیء من هذا وجبت له الجنة وعن ابن مسعود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
لا یزول قدما ابن آدم حتی یسأل عن اربع خصال عن شبابه فیما ابلاه وعن عمره فیما افناه

وعن ماله من اين اكتسبه وفيما انفقه وماذا عمل فيما علم وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة دعا الله عز وجل بعبد من عبيده فيوقفه بين
يديه فيسأله عن جاهه كما يسأله عن ماله كفته اند سؤال انكار است آنكه خازنان
آتش ايشانرا كويند برسبيل توبيخ وتقريع ما لكم لا تناصرون چيست شما را امروز كه معين
خود را نصرت نمى دهيد چنانكه ايشان را در دنيا نصرت مى داديد وما هى تحشر الى النار را كه
ايشانرا بدوزخ مى برند وايشانرا بكار نمى آيند واندر دوزخ نمى رهانند وكفته اند اين جواب
ابو جهل است كه روز بدر كفت نحن جميع منتصر با همه هم پشتى كنيم …
انتقام … مالكم لا تناصرون … كه امروز …
نه ابد وكين كش رب العالمين كفت بل هم اليوم مستسلمون اى خاضعون
منقادون لا حيلة لهم واقبل بعضهم على بعض يعنى الرؤساء والاتباع يتساءلون يتخاصمون
قالوا الاتباع للرؤساء انكم كنتم تأتوننا عن اليمين اى من قبل الدين فتضلوننا عنه اى تأتوننا
عن اقوى الوجوه … فهلكنا وقيل عن اليمين
عن الخير اى تردوننا عنه … وقال بعضهم كان الرؤساء يحلفون لهم ان ما يدعونهم
اليه هو الحق فمعنى قوله تأتوننا عن اليمين اى من ناحية الايمان التى كنتم تحلفون بها وتوثقونا
بها وقيل عن اليمين اى عن القوة والقدرة فتكرهوننا عليه كقوله لأخذنا منه باليمين
قال الشماخ اذا ما راية رفعت لمجد تلقاها عرابة باليمين اى بالقوة وعرابة اسم ملك
اليمن قالوا يعنى الرؤساء بل لم تكونوا مؤمنين اى ما كنتم مؤمنين فصددناكم عن الايمان
وما كان لنا عليكم من سلطان اى من حجة وبرهان وقيل من قوة وقدرة فنقهركم
على متابعتنا بل كنتم قوما طاغين ضالين فحق علينا جميعا قول ربنا كلمة العذاب
وهى قوله لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين انا لذائقون العذاب اى ان الضال
والمضل جميعا فى النار وقيل حق علينا قول الله … انا جميعا … ونصير الى النار

ونذوق العذاب فاغويناكم اى دعوناكم الى الغى انا كنا غاوين وقيل خيبناكم كما خبنا والغواية
الخيبة قال الله عز وجل فانهم يومئذ فى العذاب مشتركون الرؤساء والاتباع جميعا
انا كذلك نفعل بالمجرمين اى بالمشركين انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون
يتكبرون عن كلمة التوحيد ويتكبرون على من يدعوهم الى قول لا اله الا الله ويقولون
ائنا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون يعنون محمدا صلى الله عليه وسلم فرد الله عليهم
فقال بل جاء بالحق اى بالقرآن والتوحيد وصدق المرسلين وافق ما كان معهم اى انه
اتى بما اتى به المرسلون انكم لذائقوا العذاب الاليم القول ههنا مضمر اى يقال للكفار
انكم لذائقوا العذاب الاليم وما تجزون الا ما كنتم تعملون فى الدنيا من الشرك ثم الكلام
ههنا ثم قال الا عباد الله المخلصين هذا الاستثناء منقطع معنى لكن عباد الله المخلصين
اولئك لهم رزق معلوم فيها بكرة وعشيا فواكه جميع الفاكهة وهى الثمار كلها رطبها
ويابسها وهى كل طعام يؤكل للتلذذ لا لحفظ الصحة والقوة وهم مكرمون بثواب الله فى جنات
النعيم لا شئ فيها الا النعيم على سرر متقابلين يقابل بعضهم بعضا لا يرى بعضهم قفا
بعض وقيل لا عداوة بينهم يطاف عليهم بكأس اناء فيه شراب ولا يكون كأسا حتى
يكون فيه شراب والا فهو اناء وقوله من معين اى من خمر جارية فى الانهار ظاهرة تراها
العيون يقول معين الماء اذا جرى على وجه الارض وقيل معين فعيل من المعن وهو
المنفعة بيضاء من صفة الخمر قال الحسن خمر الجنة اشد بياضا من اللبن والبياض
احسن الالوان وقيل بيضاء اى صافية فى نهاية اللطافة قال الاخفش كل كأس فى
القرآن فهو خمر قوله لذة للشاربين لا فيها غول الغول داء فى البطن واصل الغول
الهلاك والفساد والغائلة كل ما يحملك على الكراهة ويدعوك اليها والمراد بالغول
ههنا السكر هلاك العقل وفساده وذلك لان خمر الدنيا يحصل منها انواع
من الفساد منها السكر وذهاب العقل ووجع البطن والصداع والقئ والبول

ولا يوجد شئ من ذلك فى خمر الجنة ولا هم عنها ينزفون قرأ حمزة والكسائى ينزفون بكسر
الزاى ووافقهما عاصم فى الواقعة وقرأ الآخرون بفتح الزاى ومن قرأ بفتح الزاى
فالمعنى لا تغلبهم على عقولهم ولا يسكرون ومن قرأ بكسر الزاى فله معنيان احدهما
لا يسكرون من قولهم انزف الرجل فهو منزف اذا سكر والثانى لا ينفد شرابهم وقيل المنزف الذى اتى
على شرابه كله قال الشاعر شعر لعمرى لئن انزفتم او صحوتم لبئس الندامى انتم آل ابجرا
وعندهم قاصرات الطرف عين يقال فلانة كانت عند فلان اذا كانت تحته
وزوجته وقاصرة الطرف هى التى قصرت طرفها على زوجها عن غيره وقصر الطرف
جنس من التنعيم وعين جمع عيناء اى نجلاء واسعة العين يقال رجل اعين وامرأة عيناء
ورجال ونساء عين كانهن بيض جمع البيضة وهى بيض النعام يشوب بياضها صفرة
وهو احسن الالوان عند العرب والمكنون المصون يقال كننته اذا صنته واكننت
الشئ اذا اخفيته وانما ذكر المكنون والبيض جمع لانه رده الى اللفظ شبههن
ببيض النعام لانها يكنها عن الريح والشمس والغبار بريشها فاقبل بعضهم على بعض
يتساءلون يعنى اهل الجنة يتذاكرون احوال الدنيا … قال قائل منهم
بهشتيان در بهشت احوال دنيا ازيكديكر بپرسند واحوال دوستان ايشان ودشمنان
ايشان در دنيا … بهشتيان كه مرا قرينى بود در دنيا يعنى يكى يار …
كه بعث ونشر را منكر بود …
الكهف است … رجلين احدهما يكى مسلمان ويكى كافر …
ميكفت مر آن مسلمان را ائنك لمن المصدقين بالبعث …
… ائذا متنا وكنا ترابا وعظاما ائنا لمدينون …
استفهام انكار است ميكويد ما چون … وخاك كرديم …
… رب العالمين … آن بهشتى …

مطلعون خواهيد بود كه بدوزخ تا جاى ايشان ببينيد وقدر ومنزلت خويش
بدانيد وكويند آن برادر بهشتى كويد با بهشتيان هل انتم مطلعون الى النار لننظر
كيف منزلة اخى … با آتش ومنزلت او را بدانيد وآن قرين …
بهشتيان كويند … فاطلع انت …
… قال ابن عباس ان فى الجنة كوى ينظر اهلها منها الى النار واهلها ويناظرون
اهلها لانهم فى توبيخ اهل النار لذة وسرور … وآن قرين …
در ميان دوزخ ببيند چنانكه رب العالمين كفت فاطلع فرآه فى سواء الجحيم اى فى
وسطه بهشتى كويد باوى تالله ان كدت لتردين اى كدت ان تهلكنى ولولا نعمة ربى
اى عصمته ورحمته لكنت من المحضرين معك فى النار والاحضار لا يستعمل الا
فى الشر افما نحن بميتين الا موتتنا الاولى هذا استفهام تعجب يقول اهل الجنة
للملائكة حين يذبح الموت افما نحن بميتين فيقول لهم الملائكة لا فيقولون ان هذا
لهو الفوز العظيم بهشتيان كويند پس ازين ما نخواهيم مرد …
وما را عذاب نخواهند كرد …
… بهشتيان كويند …
… بهشتيان … افما نحن …
بموت كقوله انك ميت وانهم ميتون … وقيل هذا من
كلام المؤمن لقرينه يقوله على جهة التوبيخ بما كان ينكر من امر البعث ثم قال الله
عز وجل لمثل هذا اى لمثل هذا المنزل ولمثل هذا النعيم الذى ذكرناه فليعمل العاملون
اذلك خير نزلا يعنى ذلك الذى ذكرت من نعيم اهل الجنة خير نزلا ام شجرة الزقوم
التى هى نزل اهل النار والزقوم ثمرة شجرة خبيثة مرة كريهة الطعم يكره اهل النار على
تناوله فهم يتزقمونه على اشد كراهية ومنه قولهم تزقم الطعام اذا تناوله على كره ومشقة

روی ان الزهری قال لصنادید قریش ان محمدا یخوفنا بالزقوم بلسان بربر وافریقیة الزبد
والتمر ودعا ابو جهل لما سمع ذلک الزقوم الذی نزل به القرآن جمع زبدا وعسلا و
جعل یقول للجاریة زقمینا فان محمد یتهددنا بالزقوم حتی بزق بهم فانزل الله صفة
الزقوم فقال انا جعلناها فتنة للظالمین ای الکافرین وفتنتها قولهم کیف
تنبت الشجرة فی النار والنار تاکل الشجر انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم ای منبتها فیها قال
الحسن اصلها فی قعر جهنم واغصانها ترفع الی درکاتها طلعها ای ثمرها سمی طلعا
لطلوعه کانه رؤس الشیاطین فیه ثلثة اقوال قال ابن عباس هم الشیاطین با
شبه بها القبح لان الناس اذا وصفوا شیئا بغایة القبح قالوا کانه شیطان وان کانت
الشیاطین لا تری لان قبح صورتها متصور فی النفس والمعقول تشاهد بقبحها
الی غایة الثانی ان المراد بالشیاطین الحیات تعرفها العرب وتسمیها الشیاطین
لها والعرب تسمی الحیة القبیحة المنظر شیطانا وهی قیل نوع من الحیات تعرفها العرب
وتسمیها الشیاطین لها اعراف ورؤس قباح والقول الثالث انها شجرة قبیحة
منتنة یکون فی البادیة تسمیها العرب رؤس الشیاطین شبه طلع الزقوم بها فی
قبح المنظر فانهم لآکلون منها فمالئون منها البطون الملوحش الوعاء بالا یحتمل الزیادة
علیه ثم ان لهم علیها ای علی اکل الشجرة لشوبا من حمیم ای خلطا ومزاجا من ماء حار
شدید الحرارة ومن الصدید والغساق یقال انهم اذا اکلوا الزقوم شربوا علیه الحمیم
فیخلطونه به ثم ان مرجعهم لالی الجحیم لا الف فی الی فی نسخة المصاحف وهی نابغ و
المعنی انهم فی وقت اکلهم وشربهم لا یعذبون بالنار ثم یردون الی الجحیم وقیل هذا
کنزلهم فلان یرجع الی منزل وضر ای یعرضها بید لا مخلص لهم ولا مرجع الا من نوع من
العذاب الی نوع من العذاب انهم الفوا آباءهم ای وجدوا آباءهم ضالین علی آثارهم
یهرعون یزعجون ویستحثون والاهراع الاسراع فی الشیئ وقال الکلبی یعملون مثل عملهم

ولقد ضل قبلهم اهل مکه اکثر الاولین من الامم الخالیه ولقد ارسلنا فیهم منذرین
وانبیاء فانظر کیف کان عاقبة المنذرین الکافرین ای کان عاقبتهم العذاب الا عباد الله
المخلصین الموحدین نجوا من العذاب ولقد نادانا نوح ای دعا ربه علی قومه فقال انی
مغلوب فانتصر فلنعم المجیبون نحن اجبنا دعاه واهلکنا قومه ایاه واستدلاله وجعلنا ذریته
ونجیناه واهله من الکرب العظیم ای من کرب الغرق والطوفان واهل السفینة وقیل من
تکذیب قومه ایاه واستدلاله وجعلنا ذریته هم الباقین فالخلق کلهم من نسل
نوح قال ابن عباس لما خرج نوح من السفینة مات من کان معه من الرجال والنساء
الا بنیه الثلثة سام وحام ویافث وفسا هم اصحاب تواریخ کنند فرزندان یافث
هفت بودند نامهاء ایشان ترک وخزر وسقلاب وتاریس ومنسک وکمادی وصین
ومسکن ایشان میان شرق ومهب شمال بود هر چه از این جنس مردمانند فرزندان
هفت برادرند نامهاء ایشان سند وهند وزنج وقبط وحبش ونوبه وکنعان و
مسکن ایشان میان جنوب ودبور وصبا بود وجنس سیاهان همه از فرزندان این
هفت برادرانند اما فرزندان سام میگویند پنج بوده اند وقومی میگویند هفت بود
ارم وارفخشذ وعالم ویفر واسود ولاوذ وتور حاتم پدر عاد وثمود بود ارفخشذ پدر
عرب بود وانبیا از ایشان خاستند وقحطان مانند فقالع جد ابراهیم علیه السلم وقحطان جد
ابوالیمن وعالم پدر خراسانیان بود واسود پدر فارسیان بود ویفر پدر روم بود و تور
پدر ارمین بود صاحب ارمنیه وتارخ پدر کرمانیان بود وایذ یاد واقطار همه
بنام ایشان بخوانند وبعد از نوح خلیفه وی سام بود و رس فرزندان نوح فرمان
روا بود وکاد ساد و مسکن وی زمین عراق بود وایل التهور وقیل کان نشق بادی جوخی
ویصیف الموصل ونوح را پسری چهارمین بود نام او یام وهو الغریق ولم یکن له عقب
وترکنا علیه فی الاخرین ای ابقینا له ثناء حسنا وذکرا جمیلا فیمن بعده من الانبیا

والامم الی یوم القیامة تم الکلام ثم قال الله سلام علی نوح ای سلام علیه منا فی العالمین
وقیل تاویله وترکنا علیه فی الاخرین فی العالمین سلام علی نوح ولم ینتصب السلام لان
الحکایة لا تزال عن وجهها فی الاخرین وکرر فی العالمین للکلام الذی عرض بینهما وقیل
معناه وترکنا علیه ان یقول الاخرون سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی
المحسنین ای سائر المحسنین ننجیهم ونثنی علیهم کما انجینا نوحا واثنینا علیه انه
من عبادنا المؤمنین خص الایمان بالذکر والنبوة اشرف منه بیانا لشرف المؤمنین
لا لشرف نوح کما یقول ان محمدا صلی الله علیه وسلم من بنی هاشم وقیل فیه بیان
انما انا استحق ذلک بایمانی فضیلة للایمان وترغیبا فیه ثم اغرقنا الاخرین یعنی قوم
الکافرین النوبة الثالثه بسم الله الرحمن الرحیم قوله
تعالی وقفوهم انهم مسئولون قومی را سؤال از روی عتاب بود قومی را سؤال تعذیب
عذاب بود ایشان که اهل عذاب اند بر پل صراط بدارند علی رؤس الاشهاد از ایشان
سؤال کنند والله تعالی جل جلاله با ایشان بخشم ایشان گوید ام ونحکم باشما اقرا کتابک
کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا چون نامه سیاه وکردار بد ایشان از روی ایشان
دانند گویند کیست که عمل وی این بود جزاء او چه بود بنکال گویند جزاوه النار پس ندا
آید که ادخلوها بحکمکم آورده اند که فرعون دعوی خدایی کرد وکتانا از یم الا
جبرئیل آمد براه وی بصورت بشر وازوی پرسید که چه گویی در حق خواجه که غلام
برکشد و تربیت کند واو را مال وجاه ونعمت دهد وبدیگران سرور وبهتر کند
انگه غلام خواهد که بر خواجه خویش بهتری کند جزاء وی چه بود فرعون گفت
جزای وی آنست که او را بآب غرق کنند تا دیگران عبرت گیرند تا از حضرت عزت
ندا آمد که ای جبرئیل ان فتوی یاد دار تا آن روز که او را بدریا درکشیم وبحکم فتوی وی
او را غرق کنیم اما قومی که سؤال ایشان از روی عتاب بود نه سبب عذاب بود مؤمنانند

باعتقاد موحدانند بمهر دل وصدق محبت اما که کاهلانند ومقصر اند در عمل
از ایشان سؤال کند حق جل جلاله لیکن عیب ایشان از حق بیرون شد که ما یاد ایشان
دهد لیکن عفو ومغفرت از ایشان باز نگیرد وسؤال ایشان در خلوت کند در خبر
الصحیح ان الله عز وجل یدنی المؤمن فیضع علیه کنفه ویستره فیقول اتعرف ذنب کذا
اتعرف ذنب کذا فیقول نعم ای رب حتی قرره بذنوبه ورای نفسه انه هلک
قال سترتها علیک فی الدنیا وانا اغفرها لک الیوم ابو عثمان حیری قدس الله روحه
وقتی در محبت سخن میگفت جوانی برخاست وگفت کیف السبیل الی محبته حکم
تا بدوستی او رسیم ابو عثمان گفت ترک مخالفته ترک مخالفت او بگوی تا بدوستی او
رسی جوان گفت ادعی محبته ولم اترک مخالفته از من که دعوی دوستی دوست آید
وقدم از راه مخالفت بر نکشیده انکه برخاست نعره همیکشید ومی گریست ابو عثمان
گفت صادق فی حبه مقصر فی حقه بظاهر از جمله مقصرانست بباطن در دل
دوستانست ای جوانمرد اگر جانست که در جهد ودر عمل تقصیر داری دعا آن
کوش که در صدق ودر شوق تقصیر نباشد که صدق محبت تقصیر عمل را جبر کند اما
تقصیر عمل تقصیر محبت را جبر نکند آن فرشتگان که معاینه آدم بیان بر تمردند تا
گفت انی اعلم ما لا تعلمون ای فرشتگان بجفاء عمل ایشان چه نگرید بصفاء علم
ما نگرید ای ابلیس بحمإ مسنون چه نگری بخلعت صنعت ما نگر بدوستان
ما نیکو دوده ونقد معاملت ایشان بعیب مغشوش کرده بود توبه با ایشان
را رمیدادیم که التائبون العابدون حکمت زلت آنست تا بنده از زلت بجوی
نی نکرده افتقاری آرد واز طاعت عمای کرده افتخاری آرد وبنده باید که پیوسته میان
افتقار وافتخار روان بود میان خوف ورجا گردان بود در خوفی ناز که ادراک
گناهان در جای باید یافت نعیم جاودان را پیر طریقت از اینجا گفت یعنی همی جو یک

بیمی خوف سایه و رجا قرین مقصود از من نهان و من کو شنید دین ناکاه ورق تجلی
یافتاد کمین انظر جان او دو ندو پسند او اندوست حین کسی را که این حال بود دو
وی برین صفت بود سر انجام کار دوشن دو نکارو روی آن بود که رب العزت کفت اولئک لهم
رزق معلوم فواکه لهم فی الجنة رزق معلوم لا شباحهم فی اوقات معینة بکرة
وعشیا ولهم رزق معلوم لاسرارهم فی کل وقت یحیی معاد ار سید تدکه هل
یسل الحبیب بوجهه علی الحبیب فقال فهل یصرف الحبیب وجهه عن الحبیب
کفته هرکز نبود که دوست روی از دوست بکرداند هرا رجو ابن دجان فدای آن جوانمرد
بادکه رمز عشق بداند او جل جلاله کسانی را که طریق محبت در کوی دارند درجه فضل
و مهد عهد وقبه قربت تربیت میدهد فکاشفهم بذاته و یخاطبهم بصفاته
عرش در صفت رفعت است و را رفعت بس کرسی در صفت عظمت است و را عظمت
بس آسمان را آرایش و زینت است و را آرایش و زینت بس نفس را دعوی انانیت است
او را دعوی انانیت بس اما دیکه رفعت عرش ندارد عظمت کرسی ندارد زینت آسمان
وبسطت زمین ندارد دعوی هستی و انانیت ندارد همه انکسار و افتقار دارد فضل
ورحمت ما او را بس قل بفضل الله و برحمته و بذلک فلیفرحوا قوله لمثل هذا فلیعمل
العاملون اکر مؤمنان را سزاست که بر امید ناز و نعیم بهشت و دیدار غلمان وولدان
کوینده هذا فلیعمل العاملون پس مؤمنان عارفان سزا تر اند که بر امید دیدار جلال
احدیت و یافت حقایق قربت و تباشیر وصلت دین و دل فدا کنند و جان وروان
در ین باره نثار کنند شعر علی مثل سلمی یقتل المرء نفسه وان بات من سلمی علی الیاس طاویا
المرة الاولی ذلک خیر نزلا وانهم دیدار نوح ابراهیم است اذ جاء ربه که آمد بر خداوند
خویش بقلب سلیم بدلی پاک رسته از کمان ها اذ قال لابیه وقومه آنکه کفت
دو قوم خود را ماذا تعبدون که این چه چیزست که می پرستید ائفکا آلهة دون الله تریدون بدروغ

ابراهیم

خدایان

خدایان فرود از الله میخواهید فما ظنکم برب العالمین چه پندارید و ظن چه برید بخداوند جهان
که فردا او را چه بینید و چه او را پرستیده باشید فنظر نظرة فی النجوم در نکرست در نکرستنی
در شمار نجوم بفریب و دستان فقال انی سقیم پس کفت ابراهیم من بیمارم بیماری نزدیک
بطاعون فتولوا عنه مدبرین پس بر کشتند و پشت بر او کردند فراغ الی آلهتهم شد ناخدایان
ایشان کشت نهان فقال الا تأکلون پس کفت چیزی نخورید ای بتان ما لکم لا تنطقون چیست
شما را که سخن نمیکوئید فراغ علیهم ضربا در کشت بر ایشان نهان ناز آن قوم زخم بالیمین
بان سوکند که داشت کرد تا آنرا فاقبلوا الیه پس وی دادند با او یزفون دوشدند و فقال
اتعبدون ما تنحتون کفت ابراهیم می پرستید آنچه می تراشید والله خلقکم وما تعملون و خدای تعالی
هم شما را آفرید وهم آنچه شما می پرستید قالوا ابنوا له بنیانا کفتند بنا کنید او را بناکردنی
فالقوه فی الجحیم و در افکنید او را در آتش فارادوا به کیدا خواستند که دستانی سازند ابراهیم را
فجعلناهم الاسفلین پس کردانید ایشان را زیرین و کم تر وقال انی ذاهب الی ربی و کفت ابراهیم که من
بخداوند خویش میروم سیهدین تا او راه نجات نماید مرا رب هب لی من الصالحین خداوندا بده
مرا از جمله صالحان فرزندی فبشرناه بغلام حلیم بشارت دادیم او را بپسری بردبار فلما بلغ
معه السعی چون پسر بحد بلوغ رسید و با او بکار آمد با پدر را دانست قال یا بنی کفت ای
پسرک من انی اری فی المنام که بینم در خواب انی اذبحک که ترا میبایدم که ترا ذبح کنم
فانظر ماذا تری که در نکر تا در دل خود چه می بینی قال یا ابت افعل ما تؤمر کفت ای پدر من
بکن آنچه ترا می فرمایند ستجدنی ان شاء الله من الصابرین که اکر خدای تعالی خواهد مرا بر
شکیبایان یابی فلما اسلما چون هر دو تن در دادند و خویشتن را فرمان حق سپردند وتله
للجبین و بر پیشانی او را بر زمین زد وناديناه ان یا ابراهیم آنکاه خواندیم او را که ای ابراهیم
قد صدقت الرؤیا راست کردی خوابی را که دیده بودی انا کذلک نجزی المحسنین ما چنین
پاداش دهیم نیکوکاران را ان هذا لهو البلاء المبین بدرستی که این بیماری آزمایشی است روشن

وفدیناه بذبح عظیم وفدا کردیم او را کشتنی بزرک او بهره شایسته وترکنا علیه فی الآخرین
سلام علی ابراهیم کذاشتیم او را و درود در میان پسینیان تا سلام میکویند بر ابراهیم کذلک
نجزی المحسنین همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه من عبادنا المؤمنین بدرستی که ابراهیم از
بندکان کرویده ما بود وبشرناه باسحق نبیا من الصالحین وبشارت دادیم او را باسحق پیغمبری
از نیکان وبارکنا علیه وعلی اسحق و برکت کردیم او را و بر اسحق ومن ذریتهما واز فرزندان ایشان
محسن وظالم لنفسه مبین هم کرویده نیکوکار وهم ناکرویده ستمکار بر خویشتن آشکار
ولقد مننا علی موسی وهرون بدرستی که ما منت نهادیم بر موسی وهرون ونجیناهما وقومهما
من الکرب العظیم ورهانیدیم ایشان را هر دو و کسان ایشان را از اندوه بزرک ونصرناهم
ونصرت دادیم ایشان را فکانوا هم الغالبین تا ایشان بیامدند و دشمن شکستند و
آتیناهما الکتاب المستبین و دادیم ایشان را هر دو راه راستی و نامه در هست سخت پیدا
وهدیناهما الصراط المستقیم و راه نمودیم ایشان را هر دو راه راست وترکنا علیهما فی الآخرین
سلام علی موسی وهرون انا کذلک نجزی المحسنین وبکذاشتیم ایشان را در میان پسینیان
سلام بر موسی وهرون و ما پاداش چنین کنیم نیکوکاران را انهما من عبادنا المؤمنین
که ایشان هر دو از بندکان کرویده ما بودند وان الیاس لمن المرسلین والیاس هم از فرستادکان
ما بود اذ قال لقومه الا تتقون وقوم خویش را کفت که اندر وغ نمی پرهیزید اتدعون بعلا و بعل میخوانید
بعل را بخدائی وتذرون احسن الخالقین و بکذارید نیکوترین آفرینندکان الله ربکم ورب
آبائکم الاولین الله تعالی خداوند شماست و خداوند پدران پیشین شماست فکذبوه
و حال آنکه تکذیب کردند او را فانهم لمحضرون پس ایشان حاضر شدکان خواهند بود در آتش
الا عباد الله المخلصین مکر بندکان خدای که بدل او راست بودند از قوم او وترکنا علیه
فی الآخرین سلام علی الیاسین کذاشتیم در میان پسینیان سلام بر الیاس تا جهان
بود میکویند انا کذلک نجزی المحسنین ما همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را انه من عبادنا المؤمنین

که او از بندکان

که او از بندکان کرویده ما بود وان لوطا لمن المرسلین و لوط هم از پیغمبران و فرستادکان ما بود
اذ نجیناه واهله اجمعین و رهانیدیم او را و کسان او را همه الا عجوزا فی الغابرین مکر پیره
زنی باز ماندنی ثم دمرنا الآخرین پس دمار بر آوردیم از دیکران وانکم لتمرون علیهم مصبحین
وشما میروید و میکذرید بر ایشان در نوشتا افلا تعقلون وی چند وی شنوید دو دیدی
ناپیدا النوبة الثالثة قوله تعالی وان من شیعته لابراهیم من اهل دینه وسنته والشیعة
الجماعة یتبع بعضهم بعضا مشتق من شاعه یشیعه شیعا اذا تبعه وقیل الشیعة الاعوان
واصله من الشیاع وهو الحطب الصغار توضع مع الکبار علی النار اذ جاء ربه ای قصد
واقبل الی طاعة ربه بقلب سلیم من الشرک والشک خال من کل دنس وقیل سلیم من
کل علاقة دون الله وقیل سلیم ای حزین من قولهم فلان سلیم ای لدیغ وقیل معنی سلیم
لا یکون لعانا اذ قال لابیه وهو آزر بن تارخ بن ناحور بن ساروغ بن فالغ بن شالخ بن ارفخشد
بن سام بن نوح وقومه عبدة الاوثان ماذا تعبدون یعنی لای شیء تعبدون فان
السؤال وقع عن الغرض لا عن الجنس وماذا ان جعلته کلمة واحدة نصب وان جعلته
کلمتین مبتدا وخبر وهو استفهام وتوبیخ وتقریع ائفکا آلهة یعنی اتافکون افکا
وتعبدون آلهة سوی الله والافک اسوأ الکذب وقیل افکا نصب علی الحال ای کاذ بین
وآلهة منصوب تریدون فما ظنکم برب العالمین انه من جنس من اجناس الاشیاء
حتی شبهتموه بهذه الاصنام ای لا یشبهه شیء فنظر نظرة فی النجوم ابن عباس کفت
قومی بودند که علم نجوم بکار داشتند و هر کاری که پیش میکرفتند در آن نظر میکردند ابراهیم
خواست که معاملت با ایشان هم از آن نظر بر کند که ایشان بدست دارند تا روی
منکر نشوند و بر دل ابراهیم بود که بتان را کیدی سازد تا حجت بر ایشان الزام کند و
آشکارا نماید که ایشان معبودی را نشایند و ایشان را عیدی بود در روزی معین
چون نزدیک شد که عید را بیرون شوند نخست پیش بتان شدندی وجامها بیفکندندی

وباللیل

ی

وطعام بنهاده بدی ومقصود ایشان آن بود تا بتان برکت دهند در آن طعام کنند وچون باز آیند
باز کردند آن طعام را بکار برند ابراهیم را گفتند تو هم در عید با ما مساعدت کن ابراهیم اندر دل
غریب هم رعادت ایشان در میان بکرست ودر بتان بنجوم کفت انی سقیم ای مطعون
وکانوا یفرون من الطاعون فرارا عظیما فی جوار حلقوم نظر ابراهیم کفت در میان
نجوم نکرستم وطاعون خواهد رسید ایشان چون نام طاعون شنیدند از وی بترسیدند
وبوی فال بد کرفتند وبجای بگذاشتند تا بروند کرب العالمین کفت فتولوا عنه
مدبرین وفی الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد کذب ابرهیم ثلث کذبات
ما منها واحدة الا وهو یماحل وینا صل بها عن دینه وهی قوله انی سقیم وقوله بل فعله
کبیرهم وقوله لسارة هذه اختی وقیل فنظر نظرة فی النجوم ای فکر فی الحیل فقال
انی سقیم فاتبعهم فتولوا عنه مدبرین فراغ الی آلهتهم الروغان المیل خفیا ای مال
الیها فی خفیة فقال استهزاء بها الا تاکلون من الطعام الذی بین ایدیکم ما لکم
لا تنطقون فراغ علیهم ضربا عداه بعلی لان راغ بمنزلة مال فلما یقال فی المحبوب
مال الیه وفی المکروه مال علیه کذلک راغ علیه ضربا ای یضرب ضربا فیکون
مصدرا للفعل المحذوف بالیمین ای بالید الیمین لانها اقوی علی العمل من الشمال
وقیل بالیمین ای بالقوة وقیل بالیمین ای بالقسم الذی سبق منه وهو قوله تالله
لاکیدن اصنامکم فاقبلوا الیه ای الی ابرهیم یزفون ای یسرعون وذلک انهم لما خبروا
بصنع ابرهیم بآلهتهم فاسرعوا الیه لیاخذوه وقرا حمزة یزفون بضم الیاء وهما لغتان
فیهما وهما لغتان وقیل بضم الیاء ای یحملون دوابهم علی الجد والاسراع قال لهم ابرهیم
علی وجه الحجاج اتعبدون ما تنحتون بایدیکم والله خلقکم وما تعملون بایدیکم من
الاصنام وفیه دلیل علی ان افعال العباد مخلوقة لله تعالی قالوا ابنوا له بنیانا قال
مقاتل بنوا له حائطا من الحجر طوله ثلثون ذراعا فی السماء وعرضه عشرون ذراعا وملاوه

راغ الیه و

من الحطب واوقدوا فیه النار وطرحوه فیها بالمنجنیق وکان ذلک بابل وعن عایشة عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ابرهیم لما القی فی النار کانت الدواب کلها تطفی
عنه النار الا الوزغة فانها کانت تنفخ علیه فامر علیه السلام بقتلها فارادوا به کیدا
شرا ومکرا وهو ان یحرقوه فجعلناهم الاسفلین ای المقهورین حیث سلم الله ابرهیم
وردکیدهم وقال انی ذاهب الی ربی کفته اند ابرهیم این سخن زمانی کفت که او را با آتش بی
افکندند کفت من بخدا وند خویش میروم او خود راه نجات وکفایت من نماید وقیل انی
ذاهب الی ما قضی به علی ربی من امر قضاء وحکم الله میروم چنانکه قضا کرده وحکم رانده
روی بدو دارم وکفته اند این سخن آنکه کفت که از آتش خلاص یافته بود که اعلام کفت انی
مهاجر الی ربی معنی آنست که از دار الکفر هجرت میکنم وبفرمان ورضای الله تعالی بسوی
شام میروم سیهدین الی مقصدی وقیل معناه انی مهاجر بعملی وبنیتی مخلصا للعبادة
لله سیهدین سیثبتنی علی الهدی ابرهیم چون از دشمن خلاص یافت واز دار کفر هجرت کرد
وبزمین مقدسه رسید او را کفتند حاجت خواه کفت رب هب لی من الصالحین
ای هب لی ولدا صالحا من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم وقال فی موضع آخر وبشروه
بغلام علیم فی صغره علیم فی کبره ففیه بشارة انه ابن وانه یعیش وینتهی فی السن حتی
یوصف بالحلم وقیل ما اثنی الله عز وجل فی القرآن علی شیء بالحلم الا علی ابرهیم وابنه وبحسب هذه
الشهرة حلیم لانه علیه السلام حلم وانقاد واطاع وقال یا ابت افعل ما تؤمر الآیة قوله
فلما بلغ معه السعی ابتداء قصه ذبیح است قصه عظیم واختلاف علما در آن عظیم
هم در اصل ذبیح خلاف کرده اند وبر ابرهیم کدام پسر بود اسحق یا اسمعیل وهم در موضع
ذبح خلافست که بیت المقدس بود یا مکه طائفه عظیم از علما دین وصدر اول
از صحابه وتابعین چون ابو بکر صدیق وابن عباس بیک روایت وابن عمر وعبد الله
بن عمرو ومحمد بن کعب القرظی وسعید بن مسیب وشعبی وحسن بصری ومجاهد وضحاک

ابنه

وکلبی وغیر ایشان میکویند ذبیح اسمعیل بود وعلیه اکثر العرب ودر خبرست که انا ابن الذبیحین
مصطفی صلوات الله علیه کفت من پسر دو ذبیحم یکی جد پیشین اسمعیل ویکی پدر خویش
عبد الله بن عبد المطلب وسبب آن بود که عبد المطلب نذر کرده بود که اکر ده فرزند آید یکی
را قربان کنم چون او را ده فرزند تمام شد همه را در خانه جمع کرد ومیان ایشان قرعه زد وقرعه
بر عبد الله افتاد که پدر مصطفی بود عبد المطلب او را از همه فرزندان دوستر میداشت
که نور نطفت مصطفی صلوات الله علیه با وی بود عبد المطلب ده شتر او را فدا کرد ودیکر قرعه
زد میان وی وده شتر که فدا کرده بود قرعه هم بر عبد الله آمد ده دیکر فدا کرد همچنین قرعه
میزد وهر بار بر عبد الله می آمد ووی ده شتر می افزود تا آنکه که صد شتر تمام کرد کشت
آنکاه قرعه بر آن صد شتر آمد که فدا کرده بود عبد المطلب آن صد شتر قربان کرد ودر شریعت
دیت مسلمان صد شتر معتبر کشت ودلیل برانکه ذبیح اسمعیل بود قوله سبحانه وتعالی
بعد الفراغ من قصة المذبوح وبشرناه باسحق نبیا من الصالحین فدل ان المذبوح غیره
وهمچنین در سوره هود کفت فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب فکما بشره باسحق
بشره بابنه یعقوب فکیف یامره بذبح اسحق وقد وعده بنافلة منه اما عمر بن الخطاب
وعلی بن ابی طالب وابن مسعود وکعب الاحبار وسعید بن جبیر وقتاده ومسروق وعطا
ومقاتل وجماعتی از علما تابعین وتبعه تابعین میکویند ذبیح اسحق بود ودلیل ایشان
خبر مصطفی است صلوات الله علیه که رسید ندیا رسول الله من اکرم الناس واشرفهم
نسبا کرامیتر وبهتر ومهتر ایشان کیست فرمود یوسف صفی الله بن یعقوب
اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله وعلیه عامة اهل الکتاب مثل عبد الله
بن سلام وکعب الاحبار وعن بما ومن قال بهذا القول فی الیسار ثبتن فقال اما قوله
فبشرناها بشرت نبوة اسحاق ایشان که کفتند ذبیح اسحاق بود موضع ذبح بیت المقدس
کفتند وایشان که کفتند ذبیح اسمعیل بود موضع ذبح منحر منا در مکه وقوله رب انی

زیراکه اسمعیل در مکه مقام داشت واسحق در شام عمیری رسید ان ابو عمی وعلا ذبیح اسحق بود
یا اسمعیل کفت یا اصمعی این عقلک متی کان اسحق بمکة انما کان اسمعیل بمکة
وهو الذی بنی البیت مع ابیه ومن الدلیل علیه ان قرنی الکبش کانا منوطین بالکعبة لولد اسمعیل
عن ابیهم وکانا منوطین بالکعبة الی ان احترق البیت واحترق القرآن فی ایام ابن الزبیر و
الحجاج اما قصه ذبح بقول سدی آنست که ابرهیم صلوات الله علی نبینا محمد وعلیه در
بری از حق تعالی فرزند خواست چون او را بشارت دادند بفرزند نذر کفت هو لله ذبیح نذر کرد
که الله تعالی را قربان کند پس روزکار در از کذشت آن نذر فراموش کرد وهر وقت از شام
بزیارت اسمعیل شدی بمکه وقتی ابرهیم از راه در آمد بود مانده وبخفت تا شب
شب ترویه بود آمد بخفت در خواب شنود نداء کرد یا ابرهیم اوف بنذرک آن نذر که کرده
ونا کرده ابرهیم از خواب در آمد با خود می اندیشید که این خواب شاید بوده شیطانی باشد
یا فرموده حق آن روز تا شب در این اندیشه وفکرت بود فسمی ذلک الیوم یوم الترویة
ای کان یروی مع نفسه انه ما رایت کان من الله او من الشیطان دیکر شب بخفت وهم این
خواب بدید دانست که فرموده الله تعالی است وبجای می باید آورد که خواب پیغمبران وحی
باشد از حق جل جلاله فسمی ذلک الیوم یوم عرفة لانه عرف انه من الله عز وجل واسمعیل آن وقت
هفت ساله بود وبقول بیشتر سیزده ساله اما قول محمد بن اسحق آنست که ابرهیم هر بار که قصد
زیارت اسمعیل کردی او را بر براق نشاندندی بامداد از شام برفتی نماز پیشین بمکه بودی
وزیارت کردی وباز کشتی شبانکاه بشام بودی چون اسمعیل بزرک شد ورا مرهی
دوران ودوان شد همکی دل وی بکرفت ودل در بجا آن وبست لما کان یامل فیه من عبادة
ربه وتعظیم حرمات الله تا شبی که او را در واقعه نمودند که کوسفند کی بدان الله یامرک بذبح ابنک
هذا ابرهیم چون از خواب در آمد دانست که وحی خداوند است وفرمان وی هاجر مادر اسمعیل
را کفت میخواهم که خدای را قربانی کنم اندر آن وادی که کوسفندان استاده اند ومیخواهم که اسمعیل

را با خود ببر و رسن و شیری و موئی ببر و کیسوانش بباف و او را نکو بیارای تا خرم
شود و با خود ببر هر انگاه با اسمعیل گفت ای جان پدر کارد و رسن بردار تا بدان شعب بریم
دکوسفندی از قربان کنیم چون آنجا رسیدند با اسمعیل ابرهیم گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک
ای پسر بی محنتها و بلاها که بما رسید و همه بر آمد اکنون فرمان آمد تو را از همه
صعبتر می فرماید مرا که ترا قربان کنم فانظر ماذا تری در نگر تا در دل خود چه بینی و ترا درین
فرمان چه رای است ... ما ذا ... بنم تا و کس بخواند یعنی در نگر که درین
فرمان تا خویشتن چه رای میخواست که جانداروی که صبر خواهد کرد یا جزع خواهد نمود
اسمعیل گفت یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین ابرهیم وی را ... الاجابة
دو است کند که شیطان آن روز گفت لئن لم افتن عند هذا آل ابرهیم لا افتن منهم احدا ابدا اکر امروز
درین حال آل ابرهیم را فتنه نکنم در ایشان مرا دستی نبود پس هرگز نتوانم و مرا بر ایشان دست
دی نبود در آنحال شیطان بصورت مردی ناصح پیش آمد هاجر مادر اسمعیل را گفت
هیچ میدانی که ابرهیم پسر خود را اسمعیل کجا میبرد هاجر گفت او را میبرد که گوسفند قربان کند
گفت نی بلکه پسر را قربان خواهد کرد هاجر گفت کلا هو ارحم به و اشد حبا له من ذلک
این چه سخن است که تو میگوئی او بر فرزند خود از آن مهربانتر است و دوستر که او را قتل
کند شیطان گفت امر خداوند است که چنین کند هاجر گفت اگر خدای تعالی وی را فرماید
خدا را فرمان راست و طاعت داشت وی واجب است از وی نومید گشت براه ایشان آمد پس
داد و برابر پسر وی رفت گفت ای پسر دانی که پدرت کجا میبرد گفت میبرد تا گوسفند قربان
کنیم گفت نی ترا قربان خواهد کرد گفت از بهر چه فرزند را قربان کند گفت الله تعالی او را
چنین می فرماید گفت اگر الله تعالی می فرماید حکم و فرمان او راست سمعا و طاعة از وی
نیز نومید باز گشت با نزدیک ابرهیم شد گفت ایها الشیخ کجا میروی گفت مرا حاجتی است
درین شعب حاجت خویش را بر آرم گفت والله که شیطان در خواب ترا نموده که این فرزند را

را قربان کنی ابرهیم دانست که او شیطانست گفت الیک عنی یا عدو الله فوالله لامضین
لامر ربی ابن عباس می فرماید که ابرهیم در آن ساعت از پیش شیطان برفت تا ...
شد چون بجمرة العقبه رسید شیطان دیگر بار پیش ابرهیم آمد ابرهیم سنگ اندروی
انداخت و همچنین در جمرة الوسطی و جمرة الکبری شیطان باز پیش می آمد و ابرهیم اندروی
سنگها می انداخت تا رب العالمین آن سنت ابرهیم و سنگ انداختن اندروی سنتی کرد
بر امت محمد تا در مناسک حج بجای می آرند و ابرهیم را ثنا میگویند فلما اسلما ای انقادا
وخضعا لامر الله وقیل سلم الذبیح نفسه وسلم ابرهیم ابنه وتله للجبین ای صرعه علی
جبینه والجبین احد جانبی الجبهة اسمعیل گفت ای پدر مرا سه حاجتست یکی آنکه
دست و پای مرا سخت ببندی زیرا که میترسم که چون کارد بحلق من رسد خود را از من
زایل کرده و در اضطراب آیم آنگاه قطرات خون بر جامه تو افتد و مرا بدین ...
بود و ثواب من ضایع شود دیگر حاجت آنست که بوقت ذبح مرا بر روی در افکنی تا در
باشم آن ساعت که جان تسلیم کنم و نباید که تو در روی من نگری تا رحمت آید برمن و در
فرمان الله تعالی سستی کنی و من در روی تو نگرم و در فراق تو جزع کنم و بخدای
تعالی عاصی گردم سوم حاجت آنست که چون نزدیک مادر من روی و من با تو نباشم
او خسته گردد که درد فراق فرزند سخت باشد با وی مدارا کن و او را بدرود و سلام
من بوی رسان و پیراهن من بوی ده تا بیادگار من نگاه میدارد ای پدر کارد نیکو کن
بحلق فرود آر تا مرگ بر من آسان شود که مرگ دردی صعبست و کار دیگر ... ابرهیم
چون این سخنها از وی بشنید بگریست و روی سوی آسمان کرد و گفت الهی انا ابرهیم الذی
عبدتک ولم اعبد غیرک ... الاصنام الهی انا الذی قذفت فی النار
فنجیتنی منها الهی ابتلیتنی بهذا البلاء الذی اهتز منه عرشک العظیم ولا یطیق
حمله السموات والارض الهی ان یحب عبدک فانت تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی

انه ای بنا امر به علی ما سبق بیانه ولقد مننا علی موسی وهرون ای انعمنا علیهما بالنبوة
ونجیناهما وقومهما یعنی بنی اسرائیل من الکرب العظیم یعنی من استعباد فرعون ایاهم
ومن کرب الغرق ونصرناهم یعنی موسی وهرون وقومهما وکانوا هم الغالبین علی القبط
وآتیناهما الکتاب المستبین ای المبین وهی التورة ... فی قوله
یستحیون ... وهدیناهما الصراط المستقیم دین الله الا
ای اثبتنا علیه وترکنا علیهما فی الآخرین سلام علی موسی وهرون کذلک نجزی
المحسنین انهما من عبادنا المؤمنین وان الیاس لمن المرسلین عبدالله بن مسعود
گفت الیاس ادریس پیغمبر است و دو نام است همچون یعقوب که او را دو نام است اسرائیل
و یعقوب و در مصحف ابن مسعود چنین است وان ادریس لمن المرسلین وقول اکثر
اهل سنت اما جمهور مفسران بر آنند که الیاس پیغمبری بود از بنی اسرائیل بعد از موسی
و از فرزندان هرون بود الیاس بن یس بن فنحاص بن العیزار بن هرون بن عمران وقیل
هو ابن الیسع و بعثت وی بعد از حزقیل پیغمبر بود چون حزقیل در گذشت بنی اسرائیل
بفساد و طغیان بر آوردند و سبطی از ایشان بت پرست شدند در زمین شام جای
که بعلبک گویند و نام آن بت که می پرستیدند بعل بود و به سمیت ... بعلبک
و آن بعل بالای وی بیست گز بود و چهار روی داشت شیطان در جوف وی شدی
و با ایشان سخن گفتی تا ایشان ... ومن یضلل الله فلا هادی له و
ایشان را پادشاهی بود نام وی اجب زنی داشت نام وی ازبیل ...
... هی التی قتلت یحیی بن زکریا این پادشاه و زن وی آن سبط بنی اسرائیل که در آن
مدینه بعلبک میبودند ... همه آن بعل را می پرستیدند رب العالمین الیاس
پیغمبر را بایشان فرستاد و ایشان را بتوحید الله تعالی دعوت کرد ایشان نمی پذیرفتند و همه
قتل وی کردند الیاس از ایشان بگریخت در میان کوهها با غاری شد و هفت سال

انجا متواری از نگاه و نباتات زمین میخورد و جاسوسان ملک اجب پیوسته در
جست و جوی وی بودند و رب العزت او را از ایشان نگه داشت بعد از هفت سال
از آن کوه فرود آمد در خانه زنی پنهان شد مادر یونس بن متی و یونس آن وقت کودکی
بود رضیع آن زن شش ماه او را تعهد کرد و تیمار داشت در قصه آورده اند که یونس
کودک فرمان یافت و آن مصیبت در مادر وی عظیم اثر کرد دست در دامن الیاس زد
و گفت تو پیغمبر خدای و دعاء تو مستجاب دعا کن تا رب العزت او را زنده کرداند الیاس
دعا کرد و الله تعالی او را بدعاء وی زنده کرد ... دیگر بار الیاس با کوه شد و آن
پادشاه و آن قوم روز بروز در طغیان و عصیان می افزودند تا آن غایت که ملک اجب
و زنش پنجاه مرد از قوم خویش بر گزیدند خداوندان بأس و شدت و ایشان را بکوه
بفرستادند تا بکوه ... الیاس را از آن کوه بزیر آورند تا هلاک کنند
آن پنجاه مرد بدامن کوه رفتند و گفتند ای پیغمبر خدای ما بتو ایمان آوردیم و هرچه
کنی و گوئی ترا مصدق داشتیم و ملک اجب و قوم وی همه بتو ایمان آوردند و ...
و کردار خود پشیمان گشتند از بهر خدای فرود آی و بر ما خود را بنمای تا عذر
بخواهیم الیاس گفت اللهم ان کانوا صادقین فیما یقولون فاذن لی فی النزول الیهم وان کانوا
کاذبین فاکفنیهم بنار واحرقهم هنوز الیاس این سخن تمام نگفته بود که آتشی ...
آسمان و همه را بسوخت خبر هلاک ایشان با اجب رسید عبرت نگرفت و از کفر
و شرک باز نگشت بلکه در طغیان و عصیان بیفزود ... الیاس دعا کرد تا رب
العزت قحط و جوع بر ایشان مسلط کرد گفت بار خدایا هفت سال باران از آسمان و
نبات از زمین باز گیر که ایشان سزاء این عذابند فرمان آمد که یا الیاس انا ارحم بخلقی
من ذلک وان کانوا ظالمین ولکن اعطیک مرادک ثلث سنین پس سه سال در زمین
ایشان نه از آسمان باران آمد و نه از زمین نبات رست تا خلقی از آدمیان و دیگر

جانوران بقحط وجوع هلاک شدند وایشان هم ایمان نیاوردند تمهید ودر بنی اسرائیل
کودکی بود نام وی الیسع بن اخطوب با الیاس ایمان آورده وپیوسته در خدمت وی بود
وهرجا که رفتی الیاس او را با خود ببردی چون مدت سه سال قحط ونیاز بسر آمد از رب
العزت وحی آمد که یا الیاس انک قد اهلکت کثیرا من الخلق ممن لم یعص من البهایم
والدواب والطیور والهوام ای الیاس خلقی بسیار از بی گناهان وچهارپایان ودد
ومرغان درین قحط هلاک شدند وایشان همچنان ایمان نیاوردند تا رب
العزت ایشان را باران فرستاد وزمین ایشان خصب وفراخی گرفت بدین آمد دولت
همچنان در کفر وشرک خویش مصر بودند وقصد قتل الیاس کردند پس الیاس دعا کرد
که بار خدایا مرا از ایشان برهان بجای آنکه خود خواهی او را گفتند در فلان جای که شو
باش تا اسپی پیش روی نشین وبترس الیاس بیامد وبیست با وی اسپی دید آتشین
دران جا ایستاده وقیل لونه کلون النار الیاس بر آن اسپ نشست واسپ با او گرد
پس گفت ای الیاس بامر فرمای الیاس الیه بکسائه من الجو الیاس کلم
خویش از هوا بر وی انداخت خلیفه خویش کرد اندر بنی اسرائیل ثم رفع الله الیاس
بین اظهرهم وقطع عنه لذة الطعم والمشرب وکساه الریش وکان انسیا ملکیا ارضیا
سماویا وقال بعضهم الیاس موکل بالفیافی والخضر موکل بالبحار وهما یصومان شهر رمضان
ببیت المقدس ویوافیان الموسم فی کل عام وهو آخر من یموت من بنی آدم فذلک قوله عز وجل
وان الیاس لمن المرسلین اذ قال لقومه الا تتقون اتدعون بعلا اسم الله بما تدعون بعلا هو یا الیاسان م
اسم الصنم الذی کانوا یعبدونه وکان من ذهب طوله عشرون ذراعا وله اربعة اعین
یاقوتان کبیران قال مجاهد وقتاده البعل الرب بلغة اهل الیمن وقیل اسم امرأة
عبدها قوم وقیل هو صنم عبده اهل بک ولذلک سمی المدینة والمعنی اتدعون بعلا الها وتذرون
احسن الخالقین الله ربکم ورب آبائکم الاولین قرأ حمزة والکسائی ویعقوب وحفص

ربکم ورب آبائکم بالنصب فیهما علی البدل وقرأ الآخرون برفعهما علی الاستیناف
فکذبوه فانهم لمحضرون فی النار الا عباد الله المخلصین من قومه فانهم نجوا من العذاب
وترکنا علیه فی الآخرین سلام علی آل یاسین قرأ نافع وابن عامر ویعقوب آل یاسین
بفتح الهمزة مشبعة وکسر اللام مقطوعة علی کلمتین ویؤیده هذه القراءة انها فی المصحف
مفصولة من یاسین وقرأ الآخرون بکسر الهمزة وسکون اللام موصولة علی کلمة واحدة
فمن قرأ آل یاسین مقطوعا اراد آل محمد صلی الله علیه وسلم روی ذلک عن ابن عباس
وجماعة وقیل تفسیرهم قوله تعالی یس یا محمد ویجوز ان یکون ذلک النبی یاسین قراءة اسم
بعضهم وان الیاسین بهمزة الوصل فزیدت فی آخره الیاء والنون کما زیدت فی الیاسین
فعلی هذا یجوز ان یکون آل یاسین ذلک النبی ومن قرأ الیاسین بالوصل علی کلمة
واحدة فقیل قولان احدهما انه لغة فی الیاس کسیناء وسینین ومیکال ومیکائیل
والثانی انه جمع والمراد الیاس واتباعه من المؤمنین واصله الیاسیین بیاءی النسب
فحذف کما حذف من الاعجمین والاشعرین وفی قراءة ابن مسعود سلام علی
ادراسین علی تأویل ان الیاس هو ادریس وهذا قول جماعة من العلماء منهم احمد بن حنبل
خمسة من الانبیاء لهم اسمان الیاس هو ادریس یعقوب هو اسرائیل یونس هو ذو النون
عیسی هو المسیح محمد هو احمد صلوات الله علیهم اجمعین وان لوطا لمن المرسلین
اذ نجیناه واهله اجمعین الا عجوزا فی الغابرین یعنی الخائنة امرأة لوط فی الغابرین
ای الباقین فی المدن بعد خروج لوط واهله منها اهلکت کما هلکت الغابرون ثم
دمرنا الآخرین التدمیر الاهلاک وانکم یا اهل مکة لتمرون علیهم ای علی آثارهم وبان
هم مصبحین وباللیل یعنی وقت الصباح وباللیل ای تمرون علیهم باللیل والنهار
اذا ذهبتم الی اسفارکم ورجعتم وذلک لان ممرهم من المدینة الی الشام علی قریة
قوم لوط وهو قوله عز وجل وانها لبسبیل مقیم افلا تعقلون فتعتبروا بهم افلا تعقلون

ان من مثل ذلک بهم قادر علی ان یفعل بکم مثله **النوبة الثالثة** قوله تعالی وان من شیعته
لابرهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم ابرهیم از شیعت نوح بود در اصول توحید اگرچه مختلف
بودند در فروع دین وشریعات ودر شرایع جمله انبیا اصول دین وتوحید یکسانست
در آن اختلاف نه همانست که گفت تعالی وتقدس شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا الآیة اختلاف هست که هست در شرایع واحکامات وآن اختلاف جهت
انجداری هر رجل بر خلق تاکار دین بر خلق تنگ نباشد یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم
العسر ومثل ایشان چون قومیست که روی بمنزلی دارند همی یکی ولیکن هر یکی
وآخر منزل یکی است راه بود نزدیکتر وراه بود دورتر وهیچ راه بسعادت تا آخرت نزدیکتر
از راه مصطفی وشریعت وی نیست از آنجاست که شرع وی ناسخ شرعها آمد وعقد
وی فاسخ عقدها آمد شرعی منزل نه محدث وعقدی مبرم نه منحل شرعی منزه
نه ممنوس وعقدی مؤید نه موقت شرعی معلوم نه مجهول وعقدی مبسوط نه
منقبض شرعی که اندوشی چون آفتاب روشن ودوستان را عظیم دل افروزست
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه زهود کیف انتم اذا کنتم من دینکم فی مثل القمر
لیلة البدر لا یبصر منکم الا البصیر اذ جاء ربه بقلب سلیم آن روی بنهاد بدرگاه
رب العزت بدلی سلیم بهیچ آفت وبهیچ فتنه از علایق بگسسته وازخط نفس
خویش باز بدرخته همانست که گفت انی ذاهب الی ربی ذهابه فی الله ایجب ذهابه
الیه درگاه الله تعالی بنیک برفت راه الله راست بر رفت حق تعالی ابرهیم را گفت
انی ذاهب الی ربی اجابتست ان قول او موسی را گفت بیفانا اجابتست صفت او
مصطفی را گفت اسری بعبده اجابتست صفت خود دید ابرهیم در مقام
تفرقت بود موسی در عین جمع بود مصطفی در جمع جمع بود نشان تفرقت ابرهیم انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض نشان جمع موسی وقربناه نجیا نشان

جمع جمع مصطفی دنی فتدلی بذوق اهل معرفت انی ذاهب الی ربی اشارتست بانقطاع
بنده ومعنی انقطاع با حق بریدنست در بدایت بجهد ودر نهایت بکار در بدایت
تن در سعی وزبان در ذکر وهمی در جهد ودر نهایت با خلق عادت وبا حق دریگانه
ودر خلق آسوده صد سال آفتاب از شرق بر آید وبغرب فرو شود تا منتظری ادمی
آن دهد که مقام خلق از مقام حق باز شناسد وبدایت از نهایت باز داند واسطی
گفت خلیل از خلق بحق بیشد وحبیب از حق بخلق می آمد او که از خلق بحق شود حق را بدلیل
بشناسد واو که از حق بخلق آید دلیل را بحق شناسد نه بینی که خلیل از راه دلیل در
آمد بر دلیلی میرسید در وهمی آویخت که هذا ربی واین بدایت حال وی بود چون بنهایت
رسید جمال توحید بدید عیان بدید گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین پس از حقیقت
گفت او که حق را بدلیل جوید پس طمع برست او که حق را بالعیان دوست دارد روز
بحقت بر کید او که حق را بخویشتن جوید یافته یافته پندار عارف ترا بود
تو می باید از شعلهء وجود عبادت نمی تواند دم از آتش مهر میسوزند وان ناز با زنی بر دا
فلما بلغ معه السعی اسمعیل کودکی بود به دو نام ودر بود که بر آمد وعزیز
خاسته سلالهء خلت بود وصدف در تعلمه رسل بود گوشهء دل خلیل را او آو
بخشم استحسان در او نگریستاند در گاه عزت عتاب آمد که ای خلیل ما ترا از دست
آزادی نگاه داشتیم تا دل در بند عشق اسمعیل کنی هر چه بحجاب راه خلت بود چه
بتا ذی وجه بود اسمعیل هر چه از راه باز ماند چه کفر آن حرف وچه ایمان
هر چه از دوست وا ماند چه زشت آن نقش وچه زیبا ای خلیل دعوی دوستی ما
کردی وهر چه داری در راه اداد تا آمدی که انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
از خلایق وعلایق بیزاری کردی که انهم عدو لی الا رب العالمین اکنون آمدی ودل
کر بر محبت جلال وجمال ما واقف است با او بر داختی وهر مهر را او غار دی تر به

بی قربانًا وانقطع لی انقطاعًا فخیرا ودا قربان کنا کی ما را میخواهی به دخود دادر مان کی
چیست تا دلی نعلایقت بکانه شود یک تیر را سوی نشانه نشود تا مرد جهات
از میانه نشود کشتی سلامت بکرانه نشود بر انظر بیتیم دارد دابتدا ارادت
دید و وکیل نداد هیچ چیز نکو بدرا یا اگه هر چه بیرون بکی داد آن چیز وبال ایشان کرد
وما نه محنت یعقوب دو نیی بدین استحسان در جمال یوسف نگریست به بین
تا چه محنت کشید چون مبتلا گشت بفراق یوسف مصطفی صلوات الله وسلامه
علیه روزی گفت من عایشه را دوست دارم کشید با بجه کشید و دید با بجه دید
کشاد و او افت سا فقتان خلیل با همین حال افتاد گوشه دل خود بهر اسمعیل دادهم خود
بیلا افتاد وهم اسمعیل را بجستا افکند چون قصه خواب با وی بگفت کانی اری فی
المنام انی اذبحک اسمعیل خود رشید بود که طبع و نیکو خلق جواب داد که یا ابت افعل
ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین پای بر بلجه فرموده اند بجای آن دیاه خلق
تو بالک باید و بستند بی مار اگو خواه سر باش و خواه مباش بحق گفته اند ما زا ایشان
هر دو کدام محبی تر بود او گفت فرزند عزیز فدا کرد اسمعیل گفت بحق من عظیم تر که جان
عزیزتر بنفس فدا کرد ابراهیم گفت تا آن دولت ساعة چون بود و ما در هر نفسی دیدی
بود و در هر لحظه اندوهی بدست خویش فرزند کشته باشم جانست که رب العالمین
گفت من انعام وجود تو و کرم تو که نا کشته بکشته بداشتم و ملوا سته فدا
فرستادم وفدیناه بذبح عظیم چرا ندکوا دو عظیم نباشد ذبیحی که الله تعالی فرستد
جبرئیل آورد ابراهیم بدید فداء اسمعیل شود قوله وان الیاس لمن المرسلین نجد من
احمد العابدکی که در مسجد اقصی نشسته بودم دو زاد بینه مبدان نماند که
دوم ند ادیدم یکی بر صفت و هیبت ما و آن دیگر شخص عظیم بود قدی بلند و
فراخ چشم قد رد دانیم این شخص عظیم بود قدی بلند و پیشانی فراخ چون این شخص عظیم

از من دور نشست و آنکه بر صفت و قد ما بود فرا پیش من آمد و سلام من کرد جواب سلام
دادم و گفتم من انت رحمک الله تو کیستی و آنکه از ما دور نشسته است کیست گفت من
خضرم و او برادر من است الیاس کشادهی از ایشان در دل من آمد و بلرزیدم خضر گفت
لا بأس علیک نحن نحبک ما ترا دوست داریم چه اندیشه بری آنکه گفت هر که روز
آدینه نماز پیشین بگزارد و روی سوی قبله کند و تا بوقت فرو شدن آفتاب همی گوید یا
الله یا رحمن رب العزت دعای وی مستجاب کرداند بحاجت وی روا کند گفتم آنستی
انسک الله بزکوة گفتم طعام تو چه باشد گفت کرفس و کماه گفتم طعام الیاس چه باشد
گفت دو رغیف حواری هر شب وقت افطار گفتم مقام او کجا کند در جزایر دریا گفتم
شما کی با هم آیید گفت یکی از اولیا بیرون شود هر دو بر او نماز کنیم و در موسم عرفات با هم
آییم و بعد از فراغ مناسک او موی سر من باز کند و موی او باز کنم گفتم اولیاء الله را
همه شناسی گفت قومی معدود دانشناسم آنکه گفت چون رسول خدا صلوات الله
علیه از دنیا بیرون شد زمین بالله تعالی بنالید که بیت لا یمشی علی نبی الی یوم
القیامة رب العالمین فرمود من از این امت مردانی پدید آرم که دلها ایشان چون
دلهاء انبیا باشد آنگه خضر بخواست تا دور شود من برخواستم تا با وی باشم گفت تو
نتوانی بودن من هر روز نماز بامداد بمکه کزارم در مسجد الحرام و بمحاذات نشینم نزدیک
رکن شامی و بحجر تا آفتاب بر آید آنگه طواف کنم و دو رکعت خلف المقام بگزارم
و نماز پیشین بمدینه مصطفی گزارم و نماز شام بطور سینا و نماز خفتن بر سد
ذو القرنین و همه شب آنجا پاس دارم چون وقت صبح باشد نماز بامداد باز بمکه
کزارم در مسجد حرام النوبة الاولی واذ ابق الی الفلک المشحون قد بستی که یونس بن متی از فرستاد کان
ما بود اذ ابق الی الفلک المشحون آنگه که بکشتی علو گریزان باد که بحت فساهم قرعه در
میان دریا بر قرعه زد فکان من المدحضین و قرعه بر وی افتاد فالتقمه الحوت ماهی

فرو برد او را وهو ملیم و چون نگاه او را بود خویشتن را ملامت میکرد فلولا انه کان من المسبحین
اگر نه آن بودی که او در دو نگاه گذشته از ستایندگان بود و پرستکاران للبث فی
بطنه در نگ کردی در شکم ماهی الی یوم یبعثون تا روزی که خلق را برانگیزند فنبذناه
بالعراء و او را با هامون انداختیم وهو سقیم و حال آنکه او بیمار بود وانبتنا علیه
شجرة من یقطین و رویانیدیم او را درختی گسترانیده بی ساق وارسلناه و فرستادیم او را الی مائة
الف او یزیدون بصد هزار مردم و بیش از آن هم فآمنوا تا بگرویدند فمتعناهم الی حین
وایشان را برخورداری و زندگانی دادیم در این جهان تا زمانی که اجلها در رسید
فاستفتهم پس بپرس از ایشان الربک البنات ولهم البنون که آیا خدای تعالی را دختران
هست و شما را پسران ام خلقنا الملائکة اناثا وهم شاهدون و ملوی فرشتگان
بما آفریدیم ایشان حاضر بودند که دختران خدای میگویند الا انهم من افکهم آگاه
باشید که این اند دروغ ایشانست لیقولون ولد الله که میگویند خدای تعالی را
فرزندان زاد وانهم لکاذبون و حال آنکه ایشان دروغ زنانند اصطفی البنات علی البنین
برگزید دختران را بر پسران ما لکم کیف تحکمون چه رسید شما را چون است که این حکم
میکنید و این سخن میگویید افلا تذکرون آیا در نمی یابید و پند نمی پذیرید ام لکم سلطان
مبین یا شما را حجتی پیدا و دستاویزی درست هست فأتوا بکتابکم ان کنتم صادقین
بیارید این نامه خویش که در دعوی اگر هستید راست گویان وجعلوا بینه وبین الجنة
نسبا میان الله تعالی و میان فرشتگان نژاد و پیوند ساختند ولقد علمت الجنة
فرشتگان انهم لمحضرون که پرستکاران ایشان در آتش حاضر شدگانند سبحان الله
عما یصفون پاک و بی عیب است خدای تعالی از آن صفت که ایشان میگویند
الا عباد الله المخلصین مگر آن صفت که بندگان مخلص میکنند او را فانکم وما تعبدون
ایشانکه باطل میپرستید ما انتم علیه بفاتنین بر وی کس را نیست که بی راه کنی الله

الا من هو صال الجحیم مگر کسی که او خود خواست و دانش من با آنکه شد بیابات وما منا الا
له مقام معلوم و نیست از ما هیچ کس مگر که او را ایستادن گاهی است پرستش داشته
و دانسته وانا لنحن الصافون و ما صف بر کشیدگانیم پرستش الله تعالی را وانا لنحن
المسبحون و ما ستایندگانیم بپاکی او را وان کانوا لیقولون و هیچ بود مگر که میگفتند لو ان
عندنا ذکرا من الاولین اگر نزدیک ما بودی نامه و یاد کننده از پیشینیان
لکنا عباد الله المخلصین ما با آن نامه خدای را راستی پرستکاران بودی و از مخلص
بندگان فکفروا به پس با آن نامه که با ایشان آمد کافر شدند فسوف یعلمون پس بود
که بدانند ولقد سبقت کلمتنا در سخن که سابق شد سخن ما لعبادنا المرسلین بندگان
فرستادگان ما انهم لهم المنصورون که ایشانند که یاری دادگانند وان جندنا
لهم الغالبون و در سخن که سپاه ما هر ایشان غالب اند و بازشکند ما ایشان فتول عنهم
روی گردان از ایشان حتی حین تا زمانی معروف وابصرهم و ایشان را می بین فسوف یبصرون
که ایشان روز خود بخواهند دید افبعذابنا یستعجلون آیا ایشان عذاب فرستادن ما را شتاب
فاذا نزل بساحتهم آنگه که عذاب بدر سرایهای ایشان فرو دآید فساء صباح المنذرین
بد بامداد آگاه کردگان و بیم نمودگان وتول عنهم و دیگر باره روی برگردان از ایشان حتی
حین تا بهنگامی معین وابصر فسوف یبصرون و بین که تا پسین که ایشان چه روز بینند
سبحان ربک پاک و بی عیب خداوند تو رب العزة خداوند عزت و توانایی و خداوند
تمنا عما یصفون از آنچه دشمنان میگویند او را وسلام علی المرسلین و درود و چه
بر فرستادگان والحمد لله رب العالمین ثنا و ستایش نیکو خدای راست پرورندگار عالمیان
النوبة الثانیة قوله تعالی وان یونس لمن المرسلین بعثه الله الی اهل نینوی من الموصل واسم
ابیه متی واسم امه تجنس وهو ذو النون وهو صاحب الحوت سمی به لانه التقمه اذا ابق
یعنی هرب وتباعد الی الفلک المشحون ای المملوء وکان یونس علیه السلام وعد قومه

العذاب فلما نأى العذاب عنهم خرج كالمنتشي بعينهم فقصد البحر وركب السفينة وقيل لما
وعدهم العذاب خرج من بين اظهرهم كعادة الانبياء اذا نزل بقومهم العذاب وقيل
وعدهم العذاب كذلك ثلاثة ايام فاعلمهم وخرج عنهم قبل ان يؤمر بالخروج فلما اتاهم العذاب
مبدئاً ثم فزعوا الى يونس فلم يجدوه ففزعوا الى الله عز وجل وخرجوا الى الصحراء باهاليهم
واولادهم ودوابهم وفرقوا بين الامهات والاطفال وبين الاتن والجحوش وبين البقر
والعجول وبين الابل والفصلان وبين الضأن والحملان وبين الخيل والافلاء فارتفع
الصحيح الى السماء فلما اتى يونس مكان محطه سأل عن قومه فقال لهم سالموا فابى مغاضبا
حتى اتى البحر وقال انهم يكذبونني فما ادري يسلونني الان وقد آمنوا فلما ركب السفينة
احتبست السفينة وقيل ركدت فقال الملاحون ها هنا عبد ابق من سيده فاقترعوا
فاصابت القرعة يونس قيل ثلث مرات فقام يونس وقال انا الآبق فالقي نفسه فصادف
حوتاً جاء من قبل اليمن فمثل به الى قرار الارضين حتى سمع تسبيح الحصا وقيل الحوت
ما جعلناه لك رزقاً انما جعلناك له مسجدا وتمام القصة مذكور فيما سبق فساهم
المساهمة المقارعة وذلك القاء السهام على وجه القرعة وكان من المدحضين
اي المقروعين المغلوبين بالحجة يقال دحضت حجته فهي داحضة وادحضت
زيدا اذا دحضت حجته وغلبته المدحض المليق في البحر والدحض الزلق ومنه قولهم
اللهم ثبت اقدامنا يوم دحض الاقدام والمليم هو الذي ياتي امرا يلام عليه وانه
مليم والملوم الذي اخذته الالسنة اللائمة وان لم يات ذنبا فلولا انه كان من المسبحين
اي المصلين العابدين الذاكرين لله قبل ذلك وكان كثير الذكر قال الضحاك
شكر الله له طاعته القديمة وقال سعيد بن جبير فلولا انه كان من المسبحين في
بطن الحوت وذلك قوله لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين للبث في بطنه
الى يوم يبعثون فيه ثلثه اوجه احدها بقي هو والحوت الى يوم البعث والثاني بقي

الحوت وبقي في بطنه والثالث يونا ثم يحشر يونس من بطنه فيكون بطن الحوت له
قبرا الى يوم القيامة فلم يلبث لكونه من المسبحين واختلفوا في مكثه في بطن الحوت فقيل
لبث ستة اشهر وقيل اربعين يوما وعليه الاكثرون وقيل سبعة ايام وقيل التقمه
صباحا ونبذه مساء وهو قول الحسن فنبذناه بالعراء اي رميناه بالمكان الخالي عن الشجر
والنبات والبناء وقيل العراء الساحل وقيل وجه الارض وهو سقيم مريض مما ناله من التقام
الحوت فصار كبدن الاطفال والرقة والضعف وقيل كالفرخ الممعط وانبتنا عليه
شجرة من يقطين يعني القرع وعليه اكثر المفسرين وخص بالقرع لانه لما نبذ بالعراء كان
في غاية الرقة واللطافة وكان يتوذيه وقوع الذباب وقيل اليقطين كل شجر ينبسط على وجه
الارض ليس لها ساق فسموا عليه من بطيخ او قثاء او قثد او حنظل او قرع او عنب وقيل
هو يفعيل من القطون وهو الاقامة والقاطن المقيم الساكن والقطني الزرع الذي
يقيم في الارض من الخضر وقال مقاتل بن حيان كان يستظل اليها وعلة ينتفع من
لبنها حتى قوي ثم يبست الشجرة فبكى حزنا عليها فاوحى الله تعالى اليه اتبكي على هلاك
شجرة ولا تبكي على هلاك مائة الف او يزيدون فان قيل قال ها هنا فنبذناه بالعراء
وقال في موضع آخر لولا ان تداركه نعمة من ربه لنبذ بالعراء فهذا يدل على انه لم ينبذ فالجواب
قوله لولا ها هنا يرجع الى الذم معناه لولا نعمة ربه لنبذ بالعراء فهذا يدل على انه وهو
مذموم لكنه تداركه بالنعمة فنبذ وهو غير مذموم وقوله وارسلناه الى مائة الف او
يزيدون قيل ارسل الى اهل نينوى من الموصل قبل ان يصيبه ما اصابه والمعنى وقد
ارسلناه وقيل ارسل بعد خروجه من بطن الحوت الى قوم آخرين ويجوز ان يكون ارسل
الى الاولين بشريعة اخرى فآمنوا بها وقوله او يزيدون يعني بل يزيدون وقيل وهاهنا
بمعنى الواو كقوله عذرا او نذرا وفي الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يزيدون
عشرين الفا وقال ابن عباس ثلثين الفا وقيل خمسة وثلثين الفا وقيل سبعين الفا

فآمنوا فمتعناهم الى حين يعني الى انقضاء آجالهم وهذه الحكاية عن رد العذاب عنهم وصرف
العقوبة فان قيل لم لم يختم قصة لوط ويونس بالسلام كسائر من تقدم من الانبياء في
السورة قلنا لانه لما قال وان لوطا لمن المرسلين وان يونس لمن المرسلين فكأنه قال
سلام عليهما لان الله عز وجل قد سلم على جميع المرسلين آخر السورة فقال وسلام
على المرسلين فاكتفى بذلك من ذكر كل واحد منفردا بالسلام فاستفتهم يعني سل
يا محمد اهل مكة سؤال توبيخ وتجهيل ألربك البنات ولهم البنون وذلك انهم
زعموا ان الملائكة بنات الله اذ لتبرهن مقولهم اي فبأي شيء ان يختار سبحانه
لنفسه الانقص ويجعل لكم الافضل ام خلقنا الملائكة اناثا وهم شاهدون
حاضرون خلقنا اياهم هذا كقوله اشهدوا خلقهم فيشهدون على مشاهدة
عيانا لا انهم من افكهم ليقولون ولد الله اي لم يقولوا عن قياس ولا مشاهدة بل
من كذب محض يتقولون وانهم لكاذبون في هذا وفي سائر ما يتدينون
به اصطفى البنات على البنين رجع من الحكاية الى الخطاب اصطفى همزة الف
استفهام حذفت فيه الف الوصل واصله ااصطفى والاصطفاء اخذ صفوة الشيء
يقول فكيف اخذ الصاف البنات الكدر وترك الصفو الخالص ما لكم اي شيء لكم فهو عود
كيف تحكمون لكم ما لا ترضونه لانفسكم افلا تذكرون انه واحد لا ولد له لا ذكر ولا انثى
ام لكم سلطان مبين برهان على ان لله ولدا ام الكتاب من عند الله فيه ان الملائكة
بنات الله فأتوا بكتابكم اي فأتوا بذلك ان كنتم صادقين في دعويكم لرب العالمين دعويا
حجت آورد برين سخن كه فرشتگان دختران خداي اند ميگويد جل جلاله دوين
دعوي كه كرديد حجت وبرهان از سه وجه توانيد بود يا عيانست يعني روشن باشاهدي وشاهد
درست يا كتابي از نزديك خداي تعالى بحقيقت وشما را اين سه چيز نيست نه عيان
نه مشاهده نه كتاب پس بدانيد كه دعوي شما باطل است دروغي بر ساخته وعنادي

ظاهر ساخته وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا هذا انكار للكلام الاول بعينه وهو عظيم
لانهم والجنة ها هنا الملائكة سميت بهذا الاسم المعنى سميت به الجن وهو اجتنانهم
من العيون واستتارهم ومنه سمي الجنين وكذلك المجنون لانه خفاء العقل واجنت
المتادادونته وقال ابن عباس حي من الملائكة يقال لهم الجن ومنهم ابليس قالوا هم
بنات الله وقال الكلبي قالوا لعنهم الله الملائكة بنات الله فقال ابو بكر الصديق فمن
امهاتهم قال سروات الجن اي تزوج من الجن فخرج منهما الملائكة تعالى الله
عن ذلك وقال بعض الكفار ان الباري جل جلاله وابليس اخوان والنور والخير من الله
والظلمة والشر من ابليس وقال الحسن معنى النسب انهم اشركوا الشيطان في عبادة
الله ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون اي علمت الملائكة ان الذين قالوا هذا القول
لمحضرون في النار وقيل معناه علمت الملائكة انهم مبعوثون ثم محضرون الموقف كقوله
وان كل لما جميع لدينا محضرون تخويف انكه بدانند جون ازد قضاء علم وشهادت آيد مفتوح باشد
مكر كه خبرش لام درآيد كه انكه مكسور باشد كقوله العرب اشهد ان فلانا عاقل واشهد
ان فلانا لعاقل ثم نزه نفسه عما قالوا فقال سبحان الله عما يصفون الا عباد الله
المخلصين تقديره انهم لمحضرون الا عباد الله المخلصين فانهم لا يحضرون
معني آنست كه ايشان نه بدوزخ حاضر كردند مگر بندگان كه خداي را باخلاص
عبادت كنند واورا يكتا دانند واو دوا بوذكا استثنا ازو اصفان بود يعني پاكي وبي عيبي
خداي تعالي را از آن صفت كه دشمنان ميكنند مگر آن صفت كه بندگان مخلصان
پاك دل ميكنند فانكم وما تعبدون اين آيه محقق وشناست بر قدريان
گفته اند عمر بن عبد العزيز اين آيه حجت آورد بر غيلان قدري غيلان چون اين آيه از وي
بشنيد گفت يا امير المؤمنين گوييا اين آيه هرگز نشنيده بودم اكنون از آن مذهب
باز گشتم وتوبه كردم ديگر بگويم عمر گفت ادفع بدينك فقال عمر اللهم ان كان غيلان

صادقًا في توبته فتقبلها منه وان كان كاذبًا فسلط عليه من يسمل عينيه ويقطع يديه
ورجليه ويصلبه فلما كانت ليالي هشام عاد غيلان الى كلامه في القدر فاخذه
هشام وسمل عينيه وقطع يديه ورجليه وصلبه قوله فانكم وما تعبدون ما انتم
عليه بفاتنين في قوله عليه دليل وحجة الى الله عز وجل تاويل الاية انكم ايها العابدون
معبودكم ... انتم ضالين ولا مضلين على الله احدًا الا من هو داخل النار في علم
السابق قال حماد بن زيد قال لي خالد الحذاء اتيت الحسن البصري فقلت له يا
ابا سعيد ما معنى قوله عز وجل فانكم وما تعبدون ما انتم عليه بفاتنين الآية
فنظر الى الحسن وقال ما كان بعد ذلك كلامك يا ابا المنازل قلت ... ان علم ذلك قال
يقول عز وجل ما انتم بمضلين الا من هو صال النار في علم الله السابق ميگويد شما كه بت
پرستانيد شما و معبود شما هيچكس را بي راه نتوانيد كرد مگر كسي كه در علم من بدوزخ رفتني
من شقي است و آتش شدني ومعنى ان عليه بما نات كم مهمان كويند افسد فلان
على غلامي افسد على خادمي افسد على ترك ي فلاني كس غلام من بر من تباه كرد شاگرد
من بر من تباه كرد يا بنده من بر من تباه كرد قوله وما منا الا له مقام معلوم جمهور مفسران
برآنند كه اين سخن فرشتگانست جبرئيل آمد و مصطفى را گفت ما منا الملك الا له
في السماء مقام معلوم يعبد الله فيه ... نيست از ما هيچ فرشته مگر كه او را در آسمان
مقامي است معلوم كه خداي را جل جلاله در آن مقام مي پرستد و تسبيح و تقديس مي گويد
يعني ما كه بندگانيم و عابدان نه معبودان چنانكه كافران مي گويند نظيره قوله لن يستنكف
المسيح ان يكون عبدًا لله ولا الملائكة المقربون قال ابن عباس ما في السماء موضع
شبر الا وعليه ملك يصلي او يسبح وقال النبي صلى الله ... اطت السماء
وحق لها ان تئط والذي نفسي بيده ما فيها موضع اربع اصابع الا وملك واضع جبهته
ساجدًا لله ابن كرد را گفت مقام معلوم ايشان مقامات راه دينست ومنازل

نعبد

بعد چون خوف و رجا و توكل و محبت و رضا و غير آن سدي گفت مقام معلوم في القرب
المشاهدة وانا لنحن الصافون قال الكلبي هم صفوف الملائكة في السماء للعبادة
كصفوف الناس في الارض وانا لنحن المسبحون اي المصلون المنزهون لله عن السوء وقيل
هم الصافون حول العرش وقيل في الهواء قال قتادة كان الرجال والنساء يصلون
معًا حتى نزلت وما منا الا له مقام معلوم فتقدم الرجال وتاخر النساء وكانوا
يصلون منفردًا حتى نزلت وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون وقيل الضمير ها هنا
راجع الى النبي والمؤمنين ومن خاطبهم من الكفار ليس منا ومنكم الا من له في الآخرة
مقام معلوم كقوله فاما من طغى وآثر الحيوة الدنيا الى آخر الآيتين وكذلك قوله انا
لنحن الصافون المراد به النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنون يعني نحن الصافون
لله في الصلوة ونحن المسبحون المجدون المنزهون لله عن السوء وقيل ما منا يوم
القيامة الا من له مقام معلوم بين يدي الله عز وجل ثم اعاد الكلام الى الاخبار عن
المشركين فقال وان كانوا ليقولون وقد كانوا ليقولون هذه لام التاكيد لو ان عندنا ذكرًا
من الاولين اي كتابًا مثل كتاب الاولين لكنا عباد الله المخلصين هذا كقوله عز وجل و
اقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم نذير الآية فكفروا به وفي الآية وجه آخر انهم
قالوا لو علمنا حال آبائنا وما حال اليه امرهم وما كان ذلك كما يقوله محمد لآمنا به و
اخلصنا لكنا على شك مما يقوله فلا نصدقه فنزلت قوله فكفروا به اي بمحمد فسوف
يعلمون تهديدهم اي سوف يعلمون عاقبة كفرهم ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا
المرسلين انهم لهم المنصورون اي سبق وعدنا اياهم بالنصر وهو قوله انا لننصر رسلنا
وقوله كتب الله ... ورسلي انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون
اي حزب الله لهم الغلبة بالحجة وبالنصر في العاقبة وقيل لم يقتل نبي في معركة
وقتال وانما قتل منهم من لم يؤمر بالقتال قال الكلبي انهم ينصرون في الدنيا نصرًا

في الآخرة وقيل لهم المنصورون بالحجة والبرهان والغالبون بالسلطان فتول عنهم
اي اعرض عن قولهم حتى حين يعني الى يوم بدر وقيل الى فتح مكة وقيل الى الموت قال
السدي معناه تول عنهم حتى نامرك بالقتال وقال مقاتل بن حيان نسختها آية القتال
وابصرهم اي ابصر حالهم لتبليك فسوف يبصرون معاينة وقيل اعلمهم فسوف
يعلمون وقيل ابصر ما ضيعوا من امرنا فسوف يبصرون ما يحل بهم من عذابنا يعني تا آنگاه
وقت آمد ايشان را عذاب محمد را گويد تو گفته ... هذا العذاب كي خواهد بود اين
عذاب كه ما را بوي بيم مي دهند رب العالمين فرمود افبعذابنا يستعجلون با عذاب
ما مي شتابند و تعجيل ميخواهند در توريت موسى است اي پسر عمران بحق دون بمهلت
دادن و باز گذاشتن من فريفته شوند يا بر من دليري ميكنند و نمي ترسند فاذا نزل
بساحتهم اي نزل بهم بدارهم ونزل العذاب بفنائهم فساء صباح المنذرين اي بئس
صباح الكافرين الذين انذروا بالعذاب روي عن انس بن مالك قال نزل النبي صلى الله
عليه وسلم باهل خيبر ليلًا فلما اصبحوا خرجوا الاكارون بمكاتلهم ومساحيهم فرأوا
رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه فانا ... يقولون محمد والله
والخميس فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم خربت خيبر انا اذا نزلنا بساحة
قوم فساء صباح المنذرين ثم كرر ما ذكر تاكيدًا لوعد العذاب وتعظيمًا للتعزير
فقال وتول عنهم حتى حين وابصر فسوف يبصرون وقيل الاول
في الدنيا والثاني في الآخرة ثم نزه نفسه وامر المؤمنين بالتنزيه فقال سبحان
ربك رب العزة عما يصفون من اتخاذ الصاحبة والاولاد قوله رب العزة
معناه ذي العزة لان العزة صفته لا مربوبه وفي الحديث ان ابن عباس سمع رجلًا
يقول اللهم رب القرآن فانكر عليه وقال القرآن ليس بمربوب لكنه كلام الله و
سلام على المرسلين عمم الرسل بالسلام بعد ما خص البعض في السورة لان تخصيص

كل

كل واحد بالذكر يطول والمعنى سلام على المرسلين الذين بلغوا عن الله التوحيد والشرايع
والحمد لله رب العالمين على هلاك الاعداء ونصرة الانبياء روي عن علي بن ابي طالب
رضي الله عنه قال من احب ان يكتال له بالمكيال الاوفى فليكن آخر كلامه حين يقوم
من مجلسه سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله
رب العالمين النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله تعالى وان يونس لمن المرسلين خداوند كريم مهربان لطيف رحيم بنده كان چون
يونس را در شكم ماهي زندان كرد يونس را وي ياد و ثنا خود كرد تا ميگفت لا اله الا انت
سبحانك اني كنت من الظالمين نام الله چراغ ظلمت او بود ياد الله انس رحمت او بود مهر
الله سبب راحت او بود مهر كرا در دل نام الله نقش بود كو جهان در آب بود در آتش
عيش او با مهر الله خوش بود نام تو چراغ ظلمت يونس گشت آيا ... هر چه در جهان
مجلس گشت هر چند كه از روي ظاهر شكم ماهي بلاء يونس بود اما از روي باطن
خلوتگاه وي بود ميخواست تا بي زحمت اغيار با دوست رازي گويد جايگه يونس را
شكم ماهي خلوتگاه ساختند خليل را در ميان آتش نمرود خلوتگاه ساختند و صديق
اكبر با مهتر عالم در آن گوشه غار خلوتگاه ساختند هر كجا مومني موحدي است
او را خلوتگاهي است و آن سينه عزيز وي است و غار سر نزولگاه لطف الهي و موضع
نظر رباني اي موحد كه بنازي ... شايد كه خود ميگويد جل جلاله
غار سينه مومن قبه گاه اسرار الهيات است و بر درخت ايمان مومن آشيان گاه
مرغ اقبال ما است و در مرغزار دل مومن چشمه فيض نظر جلال ما است اين
خلوتگاه مبارك ... ايمن است از همه آفت غاري كه ما در
... نيز كه ديو نباشد در درختي كه ما در باطن تو نشانيم كه اصلها ثابت و
فرعها في السماء بر آن درخت مرغ وسوسه شيطان آشيانگاه نسازد چشمه گاه ان

ساخت سینه تو بر جوشد از آن چشمه جز آب افضال نیاید آن غار که در سینه تو
ساختیم متعهد آن غار ما بود بهر درختی که در سینه تو نشاندیم هر چه آن درخت ما
بود بهر گوهر معرفت که در صدف دل تو نهادیم حارس آن گوهر ما بودیم در قصه آورده
که بر نبی چون از آن ظلمه نجات یافت و از آن محنت برست و با بنیان قوم خود شد
وحی آمد بوی که فلان مرد فخار را بگوی تا آن خنورها و پیمانها که بیک سال ساخته
و پرداخته همه بشکند و تباه سازد یونس علیه السلام پیغام آورد رهی گشت و بر آن فخار
بخشایش کرد گفت بار خدایا مرا رحم می آید بر آن مرد که سعی یکساله او ضایع خواهی کرد
الله تعالی فرمود که ای یونس رحم می آید بر مردی که عمل یکساله وی تباه میشود و صد
هزار مرد را نبیند که ایشان بخشایش نبودی و دعا به هلاک ایشان کردی الاّ تو
لم یخلقهم و لو خلقتهم لرحمتهم بیرحا فی الجواب دیدند گفت حق تعالی با توجه کرد
گفت با من عتاب کرد گفتا یعنی آن همه خوف و وجل بر دیدار نادیده بود
اما علمت ان الرحمة والکرم صفتی ندانستی که رحمت و کرم صفت منست فردا قیامت
مصطفی عربی را درگاه که امت شفاعت کند تا آنکه که گوید خداوندا امروز حق
کسانی شفاعت ده که هرگز هیچ نیکی کرده اند فیقول الله عز و جل یا محمد هذا لیس الیک
این کار است حق منست و سرای منست آنکه خطا ساید که اخرجوا من النار من ذکرنی
مرة فی مقام او خاف منی فی مقام این رحمت است که سؤال در وی کم گشت
ایمان لطف است که اندیشه در وی نیست کشایش آنکه است که وهم در وی نگنجد
کشایش آن فضلیست که خدای انا زه غایت درگذشت بنده اگر طاعتی کند
قبول من و سؤال کند عطا من و درگاه کند عفو من آب درجوی من است
کوی من طرب در طلب من انس با جمال من سرور بقای من شادی بلقای من
منا الا له مقام معلوم این آیه بر لسان طریقت اشارت است بمنازلات و مکاشفات

ارباب حقیقت یکی در سکر وجد یکی در برق کشف یکی در بحر شهود یکی در فر
یکی در ولایت وجود یکی در بهار جمع یکی در حقیقت فرادای هفت دریاست بر کوی
توحید نهاده و روندگان درین راه تا از این هفت دریا گذر نکنند روا نباشد که بر کوی
توحید رسند و استعداد این هفت بحر از هفت درگاه قرآن است که مصطفی صلوات الله
و سلامه علیه خبر داد که انزل القرآن علی سبعة احرف کلها کاف شاف لکل آیة
منها ظهر و بطن و لکل حرف حد و مطلع و چنانکه صدیقان و سالکان راه فرمود
که بر این هفت بحر گذر کنند تا بتوحید رسند از هفت بحر فرمود نه که بر سر رسالت
آن مهتر عالم صلوات الله و سلامه علیه گذر کنید و مهر بجای شرع او در متابعت او
و هر قطع ازعهد او مدد خواهید تا بدان که منازل دوستان ما را بتابید اجنت
در آن بر طریقت که کشف حقیقتی که از سینه عارف بر بدمد تا در گواه شریعت
بدرستی وی گواهی ندهد آن مقبول درین حق نشود و لقد سبقت کلمتنا الایة کلمه اینجا
مشتمل است بر سه اصل یکی علم دوم ارادت سوم حکمت اول سبق علم است چنانکه
کردار دانسته که نیا بد کرد در گر سبق ارادت بحقیقه دانسته که بایدکرد خواسته که کند
سوم سبق حکمت است بحقیقه کرد دانسته کرد و بر آنکه و بدانکه الله تعالی با عبودیت
که مر تعلق است او را درکرد علت نیست او را تا آمدن نقدست و گذشته یاد
آن تو بی که از نا آمدن بیا بیانو بیشد و گذشته را یاد با یاد آورد و حاضر که باید داشت
او را جل جلاله گذشته را یاد نبا بد آورد که آن در علم اوست و حاضر نگاه نباید داشت
که آن در ملک او است از ازل تا ابد با و که از یک نفس و صد هزار سال با و که آن یکساعت
دی و فردا نزدیک او یکسانست و در عزت و ایست و بقدر و خود قایم جل جلاله و عظم
شانه از جمله آنچه که عبد الله بن مسعود گفت ان ربکم لیس عنده لیل و لا نهار نظیر
آن خوانند سبقت علم منا الحسنی عبدی حش ناآن که تو گفتی که من بنده تو ام من گفته ام

که من خداوند توام انا الله ربکم الله الذی لا اله الا هو حتی تا آنکه تو گفتی که من دوست توام
من گفته ام که من دوست توام یحبهم و یحبونه عبدی تو بنودی و من ترا بودم خود را
بعزت بودم ترا رحمت بودم کن بیکار و کن فاکون لک کما لم تزل بر طریقت گفت از کجا
باز یابم آن روز که تو مرا بودی و من نبودم تا لا از آن روز تم بیسا نالیتی و دودم و کی بدم
آن روز دا باز یابم بر سودم و در دو... در یا بم جنبو دو خویشتنم

سورة ص و هی ثمان و ثمانون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ص راست گفت الله تعالی و القرآن ذی الذکر که این قرآن با شرف و نیا
بل الذین کفروا ایشان که کافر شدند در عزة و شقاق در دو نکی و حمیت و ستیزه نرد
برگشتند از راه صواب کم اهلکنا من قبلهم من قرن چند هلاک کردیم پیش از قریش
گروه گروه جهانداران و سرکشان فنادوا بی بانگ در گرفتند چون عذاب آمد با ایشان
و لات حین مناص و نه آن هنگام بود که بیت هنگام بازگشتن و گریختن و عجبوا
و بزرگ آمد ایشان را و شگفت داشتند ان جاءهم منذر منهم که با ایشان آمد بیم نما
هم از ایشان مردی هم از ایشان و قال الکافرون هذا ساحر کذاب و گفتند ناگرویدگان
که این مردی جادوی دروغ زنست اجعل الالهة الها واحدا گفتند ناگر مرد خدایان را
همه یکی آورد ان هذا لشیء عجاب این چیزیست بس شگفت و انطلق الملأ منهم
رفتند سروران و مهتران ایشان ان امشوا و اصبروا علی آلهتکم با یکدیگر گفتند بروید
و بر خدایان خود شکیبائی کنید ان هذا لشیء یراد این چیزیست که با ما میخواهند و مکری
که بر ما می سازند ما سمعنا بهذا نشنیده ایم باین سخن فی الملة الآخرة در کیش بسیار
که ترسایان دارند ان هذا الا اختلاق نیست این مگر دروغی فرا ساخته ءانزل علیه
الذکر من بیننا این پیغام و ذکر داستان فرو فرستادند با وی از میان ما بل هم فی شک من ذکری

دروغ نیست که ایشان در گمان اند از سخن من بل لما یذوقوا عذاب دروغ نیست که ایشان نچ
بچشیده اند عذاب من ام عندهم خزائن رحمة ربک تا نزدیک ایشانست خزینهای بخشایش
خداوند تو العزیز الوهاب خداوند بزرگوار فراخ بخشایش ام لهم ملک السموات و الارض
و ما بینهما مر ایشان راست پادشاهی آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست فلیرتقوا
فی الاسباب گو ی تا بر آیند در رها آسمان جند ما هنالک این سپاه که ما ایشان را هلاک
کردیم اندک مهزوم من الاحزاب ... از سلطان گروهها دشمنان پیغمبران پیش از تو
با تو شکستنی و بر تو ... کذبت قبلهم ... قوم نوح و عاد و فرعون
ذو الاوتاد قوم نوح را و عاد و هود را و فرعون را آن گسترنده میخ بند که دشمنی موسی مرا
و ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکة ثمود صالح را و قوم لوط لوط را و اصحاب ایکه شعیب را اولئک
الاحزاب آنکه قومی از آن سیاهها یعنی ایشان که الله تعالی ایشان را کم آورده و ما تشکیک ان
کل الا کذب الرسل نبود از ایشان هیچ کس که پیغمبرانم را دروغ زن نگرفتند فحق عقاب
لاجرم از او عقوبت بکشند و سر انجام بد بود ایشان را و ما ینظر هؤلاء و چشم نمی دارند آن گروه الا
صیحة واحدة مگر یک بانگ ما لها من فواق که آن آنجا باز آسودن نه اصبر علی ما یقولون
شکیبائی کن بر آنچه ایشان می گویند و اذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما را داود ذا الاید
خداوند نیروی و توق در پرستکاری ما انه اواب بدرستی که او بخدای پرستی بود بخدا
بازگشته النوبة الثانیة این سوره ص هشتاد و هشت آیه است و هفتصد و سی
و دو کلمه و سه هزار و شصت و هفت حرف جمله بمکه فرود آمد و مکی شمرند درین سوره ناسخ
و منسوخ نیست مگر دو آیه یکی ان یوحی الی الا انما انا نذیر مبین معنی نذارت درین
آیه منسوخ است بآیة السیف دیگر آیه و لتعلمن نبأه بعد حین منسوخ است بآیه
سیف سعید بن مسیب گفت بلغنی انه ما من عبد یقرأ ص کل لیلة الا امره له
الاثر قوله تعالی ص مفسران درین حرف و قولها است مختلف ابن عباس گفت و محال

ص ای صدق الله وصدق محمد باین قول والقرآن ذی الذکر قسم است وجواب قسم فرا پیش
داشته باین قرآن بزرگوار با شرف و بیان که الله تعالی راست گفت و محمد راست
گفت وگفته اند در آسمانها نهریست که عرش الله تعالی بر آن نهر است و ص نام آن
نهر است وقیل هو اسم من اسماء الله وقیل هو اسم للقرآن وقیل هو اسم السورة و در شواذ
خوانده اند صاد بفتح دال یعنی اقرا صاد و بکسر دال خوانده اند فیکون مشتقا من
المصاداة وهی الملاینة والمساهلة یا یقول معنی آنست که ای محمد رفق کار دار و سهل
فرا گیر معنا آنست که جای بنه بگفت هذا المعنی وقیل هی المعارضة ای عارض القرآن
بعملک کل شأنک والقرآن ذی الذکر ای ذی الشرف والصیت کقوله وانه لذکر لک
ولقومک وشرفه انه لیس بمخلوق وقال ابن عباس ومقاتل ذی الذکر ای ذی البیان
وقیل ذی الذکر ای فیه ذکر الاولین وانباء الاخرین ودر جواب قسم علماء تفسیر مختلفند
قومی گفتند جواب قسم کم اهلکنا است وتقدیره لکم اهلکنا فحذف اللام لتطاول الکلام
کقوله فی سورة الشمس قد افلح تقدیره لقد افلح لکن لما حیل بین القسم والمقسم علیه
حذف اللام فکذلک هاهنا وگفته اند جواب قسم در آخر سورة است ان ذلک
لحق تخاصم اهل النار وقیل انه لنا لرزقنا وقیل جوابها ان کل الا کذب الرسل کقوله
تالله ان کدت وکقوله فی السماء والطارق ان کل نفس وقال النحاس جواب القسم محذوف
وقوله بل الذین کفروا حل محل الجواب تقدیره والقرآن ذی الذکر ما الامر کما یقول هؤلاء
وما الامر کما یقول هؤلاء الکفار بل الذین کفروا فی عزة وشقاق یعنی بالعزة سوگند
میکند بصاد وبقرآن که این قوم کرو ید نه تو و نه جز آنست که ایشان گفتند که تو
دروغ زنی ویحیی بدروغ آوردی بلکه ایشان در ستیزه اند و در عداوة ظاهر واز راه
صواب برگشته وازحق دور که ایشان فی عزة ای فی انفة من الانقیاد للحق
وفی تکبر عن قول الحق وشقاق ای خلاف وعداوة ومنه قیل للعصیان شق العصا

قوله کم اهلکنا من قبلهم ای من قبل قریش من قرن یعنی من الامم الخالیه والقرآن اسم لاهل کل عصر
وقیل هو اسم للزمان وتقدیره من اهل قرن وهو بلغت ستة وقیل ستون وقیل ثمانون
وقیل مائة وقیل مائة وعشرون فنادوا ای استغاثوا ورفعوا اصواتهم بالویل عند نزول
العذاب وحلول النقمة ولات حین مناص یعنی لیس بلغة اهل الیمن قال الشاعر
طلبوا صلحنا ولات اوان فاجبنا ان لیس حین بقاء ونصب حین لان معنی لات
لیس فنصبت بلات کما ینصب بلیس ای لیس الحین حین مناص ویجوز ولات حین
رفع النون علی انه اسم لیس وخبره محذوف ای لیس حین مناص لهم والکسر شاذ شبه
بالخطاء عند البصریین ولم یروه سیبویه والخلیل والذی علیه العمل النصب والرفع
وقال الاخفش ان لات حین مناص نصبها بلا کما یقول لا رجل فی الدار ودخلت التا
للتانیث وقیل هی لا زیدت فیها التاء کقولهم رب وربت وثم وثمت وقیل التاء تلحق
بحین کقول الشاعر العاطفون تحین ما من عاطف والمطعمون زمان ما من مطعم
والمناص مصدر ناص ینوص نوصا ومناصا وهو الفرار والمهرب ابن عباس گفت کافران
در حرب بوقت هزیمت با یکدیگر میگفتند مناصا ای اهربوا وخذوا حذرکم دور شوید
بوقت نزول عذاب همچنین گفتند مناصا یعنی بگریزید وحق تعالی گفت رب العالمین جواب
جواب ایشان فرمود ولات حین مناص نه جای این گریز است ونه وقت گریز وعجبوا ان
جاءهم ای من ان جاءهم منذر منهم ای رسول من انفسهم ونسبهم یعنی محمد علیه السلم
استبعدوا ان یکون النبی من البشر وقال الکافرون هذا ساحر کذاب یعنی احینا فی
اظهار المعجزات کذاب یکذب علی الله انه رسوله اجعل الالهة الها واحدا معنی
جعل هاهنا سمی وحکم ان هذا لشیء عجاب ای عجیب فی النهایة وکیف یسع الخلق
کلهم اله واحد العجیب والعجاب واحد یقال رجل کریم وکرام وطویل وطوال وعریض
وعراض وجمیل وجمال وقریب وقراب وکبیر وکبار وقد یشدد للمبالغة فیقال

بمال وجسان وکبار ومنه قوله ومکروا مکرا کبارا سبب نزول این آیتها آن بود که چون
عمر خطاب باسلام درآمد مسلمانان شاد شدند وکافران بغایت غمگین واندوهگین
گشتند وکار برایشان سخت شد و دشوار تا ولید بن مغیره که مهتر ایشان بود با
صنادید واشراف قریش گفت وکان ولید بن مغیره عشر بحلال نزد ابوطالب روید واو را گوید
انت شیخنا وکبیرنا وقد علمت ما فعل هؤلاء السفهاء بنا فرق جمعنا وسفهوا
احلامنا وانا جئناک لتقضی بیننا وبین ابن اخیک یا ندهم مرد ان صنادید واشراف
قریش برخاستند ونزد ابوطالب شدند وابوطالب بیمار بود او را عیادت کردند
آنگه گفتند میدانی که این ما با تو کسان ناخوش کرده و مابجه دوز رسیدیم
جمع ما پراکنده کرده و پیران ما را لوحش برداشته و خدایان ما را لعنت کرده و اکنون
ما نزد تو آمدیم که مهتر و سرور ما ای وتیمار بر ما تو بایی تا این برادر زاده خود را بخوانی
ومیان ما و وی براستی حکم کنی ومارا با خدایان ما ونگذارد تا ما او را بخدای وی
بانگذاریم نه او ما را بخواند ونه ما او را یاد کنیم ابوطالب کس فرستاد ورسول الله
صلی الله علیه وسلم بخواند رسول خدا آمد و بربالین وی بنشست وابوطالب
سخن ایشان با او بگفت رسول جواب داد که انما ادعوهم الی کلمة واحدة یملکون
بها العرب وتدین لهم بها العجم من ایشان را که میخوانم بیک کلمه میخوانم تا بآن
بر عرب وعجم دست یابند وخلق ایشان را زیردست شوند ابوجهل گفت ما هی
لک تقیم لک وعشر امثالها این چه کلمه است وچه درخواست بگو تا مرادت
بدهیم این وده چندین رسول گفت تشهدون ان لا اله الا الله آن بود بخانه در
یکایک نجوبان کلمه بشنیدند نفور گشتند وبخشم وغیظ برخاستند ورفتند
ومیگفتند اجعل الالهة الها واحدا همه این چه سخن است همه خدایان ما را
یکی آورد یک خدای کار عالم وهمه خلق چون راست دارد فانزل الله هذه الایات

انکه ولید بن مغیره با قوم گفت امشوا واترکوا محمدا واصبروا علی آلهتکم ای علی عبادتها
ان هذا یعنی التوحید لشیء یراد ای هذا امر یریده محمد گفتند این توحید چیزیست و
کاریست که محمد میخواهد وی بایدگار او را پیش شود تا ما را زیردست خود کند وقیل ان
هذا الشیء یراد ای هذا الاستعلاء والترفع والریاسة یرید کل احد وکل ذی همة وقیل
ان هذا الشیء یراد بنا ومکر یمکر علینا ما سمعنا بهذا ای بهذا الذی یقوله محمد من التوحید
فی الملة الاخرة یعنی النصرانیة التی هی آخر الملل فانهم لا یوحدون بل یقولون ثالث ثلثه
وقیل فی الملة الاخرة ای فی زمان قریش ودینهم الذی هم علیه ان هذا الا اختلاق
کذب وافتعال الخلقه محمد من تلقاء نفسه ءانزل علیه الذکر یعنی انزل علیه
القرآن واعطی النبوة من بیننا کیف خص من بیننا ولیس هو اکبرنا ولا اشرفنا یقوله
اهل مکه حسدا فاجابهم الله تعالی بل هم فی شک من ذکری وحی ووحدانیتی
ای انهم لا یکذبونک ولکن یجحدون آیاتی بل لما یذوقوا عذاب ای لم یذوقوا بعد
وسیذوقون قال قتاده هو یوم بدر اخبرهم الله به قبل ان یکون وقیل لم یذوقوا عذابا
ولو ذاقوه لما قالوا هذا القول ام عندهم خزائن رحمة ربک العزیز فی هذه الآیة فی قوله
ام هم یقسمون رحمة ربک معناها الرسالة یقول تعالی اعندهم مفاتیح النبوة فیعطون
من شاؤا وقیل خزائن رحمة ربک ای علم ربک فهم یعلمون علی من ینزل وحی ربک
العزیز فی ملکه الوهاب لمن یشاء ما یشاء ام لهم ملک السموات والارض وما بینهما
فیفعلون ما یشاؤن من الاعطاء والمنع ای لیس لهم ذلک وکیف یتجاسرون علی
عداوتی ولی ملک السموات والارض وما بینهما ثم قال فلیرتقوا فی الاسباب یعنی
ان یملکوا السماء فلیصعدوا الیها ولیاتوا منها بالوحی الی من یختارون وهذا امر توبیخ
وتعجیز واسباب السموات ابوابها قال زهیر نابی سلمی ومن هاب اسباب المنایا یلنه
ولو رام اسباب السموات بسلم جند ما هنالک ای هؤلاء الذین یقولون هذا القول

جند ما هنالك مهزوم من الاحزاب اي من جملة الاحزاب وماصلة مهزوم اي مقهور مغلوب من الاحزاب اي من جملة الاحزاب
الذين تحزبوا عليك يوم بدر و يهزمون الخق سالجند المنحزبون على من عدلوا من تولد
حزبت عليك الاحزاب اي جمعت عليك الاعدآء وقيل من الاحزاب اي هم من القرون
الماضية الذين تحزبوا و تجمعوا على الانبياء بالتكذيب فقهروا واهلكوا وقيل الا
هاهنا ابليس واتباعه نزولا بآية بكه بوده و وقوع اين حالت روز بدر بود و هنالك
اشارت است بروز بدر و مصارع قوم خلاصه سخن آنست كه كفار مكه جون جماعتى
از احزاب ابليس واتباع وى سپاهى جون سپاههاى پيشين دشمنان پيغمبر اند كه
بر پيغمبران جمع آمدند وايشان را تكذيب كردند وهمه مغلوب ومقهور گشتند و
هلاك شدند ايشان همچنان بر دشمنى تو جمع آيند روز بدر و باز شكسته شوند
مغلوب و مقهور هم چنانست كه جاى ديگر فرمود سيهزم الجمع ويولون الدبر
قال تعالى مسليا لنبيه صلى الله عليه وسلم كذبت قبلهم اي قبل اهل مكة قوم
نوح وعاد وفرعون يعني فرعون موسى ذو الاوتاد اي ذو الملك الشديد الثابت
والقوة والبطش من قول العرب هم في عز ثابت الاوتاد اي دائم شديد وقيل ذو الجنود
والجموع الكثيرة يعني انهم كانوا يقوون امره ويشدون ملكه كما يقوي الوتد الشيء وقيل
البد والاوتاد الخيام كانت فيها كثيرة قال ابن عباس ومحمد بن كعب ذو الاوتاد
اي ذو الابنية المحكمة وذلك انه بني ابنية طويلة محكمة صارت كالاوتاد
لطول بقائها وثباتها وقال الكلبي ومقاتل الاوتاد جمع الوتد وكانت له اوتاد
يعذب بالناس عليها وكان اذا غضب على احد مد مستلقيا بين اربعة اوتاد شد
كل يد وكل رجل منه الى سارية وكان كذلك في الهواء بين السماء والارض حتى يموت
وقال مجاهد ومقاتل بن حيان كان يمد الرجل مستلقيا على الارض ثم يشد يديه
ورجليه وراسه على الارض بالاوتاد ويرسل عليه العقارب والحيات وقال قتادة

وعطاء كانت له اوتاد وارسان وملاعب يلعب عليها بين يديه وثمود وهم قوم صالح
رجعوا بعد من الايمان فاحياء الله صالحا وبعثه اليهم فاعلمهم انه صالح فكذبوه
فاتاهم بالناقة فكذبوه فعقروها فاهلكهم الله وقوم لوط قال مجاهد كانوا اربع
مائة الف بيت في كل بيت عشرة وقال عطاء ما من احد من الانبياء الا يقوم معه
يوم القيامة قوم من امته الا لوط فانه يقوم وحده واصحاب الايكة كذبوا شعيبا
وقيل هم اصحاب الرس اختصا ياتون في الصيف الرس ويعودون في الشتاء الى الايكة
اولئك الاحزاب الذين تحزبوا على الانبياء بالعداوة فاعلم ان محمدا يا مشركي قريش جند
من هؤلاء الاحزاب ان كل الا كذب الرسل فحق عقاب اي وجب عقابي ونزل بهم
عذابي وما ينظر اي ما ينتظر هؤلاء يعني كفار مكة والمعنى لحقهم لحوق المنتظر
وان كانوا لا ينتظرون الا صيحة واحدة وهي النفخة الاولى نفخة الفزع ما لها من
فواق قرا حمزة والكسائي فواق بضم الفاء وقرا الاخرون بفتحها وهما لغتان بالفتح
لغة قريش وبالضم لغة تميم والمعنى ما لها من رجوع ومرد اي ما يرد ذلك الصوت
فيكون لها رجوع وقيل ما لها نظرة ولا مثنوية اي تلك التي هي ميعاد عذابهم اذا جاءت
لم ترد ولم تصرف وقيل الفواق بالفتح الافاقة والفواق بالضم ما بين الحلبتين
اي العذاب لا يمهلهم بذلك القدر اليسير وقالوا ربنا عجل لنا قطنا هذا قول
نضر بن الحارث بن علقمة بن كلدة الخزاعي كان من شياطينهم ونزل في شانه
في القرآن بضع عشرة آية وهو الذي قال امطر علينا حجارة من السماء والقط الصك
وهو الخط اخذ من القط وهو القطع فالقط في الاصل النصيب المقطوع فقيل للكتاب
الذي يكتب للرجل بنصيبه القط والمعنى عجل لنا نصيبنا من العذاب وقال الكلبي
لما نزلت فاما من اوتي كتابه بيمينه واما من اوتي كتابه بشماله قالوا استهزاء عجل لنا
كتابنا في الدنيا قبل يوم الحساب اصبر على ما يقولون واذكر عبدنا داود اي اصبر

على اذى قومك فانك مبتلى بذلك كما صبر سائر الانبياء على ما ابتليتهم ثم عدهم
وبدا بداود عليه السلم فقال واذكر عبدنا داود ذا الايد اي ذا القوة في العبادة
كان يصوم يوما ويفطر يوما وذلك اشد الصوم وكان يقوم الليل كله قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان احب الصيام الى الله صوم داود واحب الصلوة الى الله
صلاة داود كان يصوم يوما ويفطر يوما وكان ينام نصف الليل ويقوم ثلثه وينام
سدسه وقيل ذا القوة في الملك وقيل في الحرب انه اواب رجاع الى الله عز وجل
بالتوبة عن كل ما يكره وقيل مطيع وقيل مسبح بلغة الحبشة النوبة الثالثة
بسم الله الرحمن الرحيم اسم عزيز اعترفت
المعارف بالقصور عن ادراكه اسم جليل بقيت العلوم خجلا من الطمع في احاطته
اسم كريم صغرت الحوائج على ساحة الجود اسم رحيم تلاشت قطرات زلات عباده في
تلاطم امواج رحمته بنام او كه وجود ما بعنايت او وبجود ما بهدايت او وبنام او
كه صلاح ما بولايت او وفلاح ما برعايت او وبنام او كه حيات ما بنعمت او ونجات ما
برحمت او خداوندى كه از وفى نه واند ركاه او كه دنبه بالحسان او دعصيان را
خط نبه باعنايت او جنايت را اثر نه با عاصيان و مفلسان نادر ويم تدكيم ت
نهاى خداوندى كه در الهيت يكتايي و در احديت بي همتايي در ذات و صفات
از خلق جدايي متصف بعلاي متعد بكبريايي مايه هر بى نوايي پناه هر گدايي
همه را خداي تا دوستكامي بيت درچشم مني درون بن تمايي
واندر دل هيچ بن كرايي قوله تعالى ص مفتاح اسمه الصمد الصمد الذي تقدس
عن احاطة علم المخلوق به وتنزه عن وقوف المعارف عليه ميكويد من صمدم
كه همه را من نياز است ومرا بكس نياز نيست احدم كه مرا شريك وانباز نيست
جبارم كه كس را بدو وصال من ره نيست مالك الملك ام هرچه كنم كس را نرم اعتراض

در روى حينك يفتاد الحسن خرقاني قدس سره گفت دلها را صد بقان تيغ قهر پاره
كرد و جگرها تشنه در انتظار آب كرد ايند و خود را بكس ندادآب وخاك را ان مجرمت
انجا آمد كه حديث وصال لم يزل ولا يزال كند نه حد ثان را بقدم چه راهست
بنده بس بود بس بود را بحضرت جلال ذى الجلال چه اوراكست نكو گفت آن جوانمرد كه
بيت از باغ وصال تو درى بكشادند تا خلق تبود رطمعى افتادند
بس جان عزيزان كه بغارت دادند واندر سر كوى تو قدم ننهادند گفته اند حق جل جلاله
صمدست يعني آنكه بنده كان حاجتها بدو برداند و شغلها بكس بدو تفويض كند
و خويشتن را بدو نسپارند و او جل جلاله وعم نواله وعظم شانه با وجود بي نيازي
خود به بندان همه نظر كند و شغل همه كفايت كند بنده مومن موحد چون اين
اعتقاد كرد جز در گاه او پناه نسازد و آب روى خود بر در هر فقيرى حقيرى نريزد
و داند كه استغاثة المخلوق من المخلوق كاستغاثة المسجون من المسجون فرياد خواستن
مخلوقى بدرگاه مخلوق همچون فرياد خواستن زندانى است بزندانى در آثار بيارند
كه فرداء قيامت مر درويشان را امت كه زنار ها فرا ايشان نمايانش ها نكند زنار دل
بيكو نه نه زنار ظاهر هر كرا دل در خلق بسته بود زنار يست ميان دلش بسته شود
اي جوانمرد مركب تن تا از مركب محمد عربي بنود ميدان فراخ ترا از ميدان او نباشد
آسمان و زمين را خاك قدم او كردند روح الله با فراش دار بر بساط خانه او
بها شد روح القدس را غاشيه سلطنت او بر دوش نهادند با اين همه حشمت
و مرتبت او را گفتند اي محمد گوى تو عجز خود فرو كوب و بگوى لا املك لنفسي ضرا
ولا نفعا بدست ما هيچ چيز نيست و نفع و ضر بندگان جز بحكم و تقدير الهي نيست
تا دوستان را معلوم كردد كه شربت توحيد مزاج شربت بندگيست من كان يعبد محمدا
فان محمدا قد مات ومن كان يعبد الله فان حي لا يموت گفته اند ص قسم است بصفا

بود که وی سوگند یاد کرده دوستان او چه چیز نگسی وجه بود که او بنده بود که رب العزة
بصفاء بود که وی سوگند یاد کرد این سخنه دیگ شکسته تهی نتلبس رنگی که همه
تو اکنون بناء عالم غلام یک ذره افلاس وی بود همه طاعات مطیعان و حسنات
مقربان فدای یک لحظه سوز مفلسی وی بودند بر حکم آب نداده و دخانه ساز نداده
دیگ داده سوخته رکاب دنیا ناساخته او دلجه زبان که در باغ قربت تخت بخت
وی می نهند و جلال احدیت بصفاء محبت وی سوگند یاد میکند که صدق عبدالله
بستی انکار مشایخ بوده در بدو ارادت چون این حدیث او یاد دید هیبت قبالها
داشتانه در همان نبال فراوان همه با ایشان باند او درمت همه با برگ کداید
انکه ابوبکر اندیشه مکه دید دل افتاد با بیستن متوجه کرد وانا و تدبیر خواست و هر چه دار
بین باجاریست که راه رفتن بی بی بحالت و بی جان باید که اگر هدی برون نجده با
بخرابات شود او را اکنون نباید بلکه بی بود بی بیدا آورد و شفقت بر عبدالله حسنی
چون اندیشه مکه با بی بکفت بی گفت نیک آمد نکی ما از این نفس این نباشی
عبدالله را این نصیحت ربد نگاشت قدم فرا نهاد و متوجه شد تا بکوفه رسید
نفس وی آرزوی ماهی حلال کرد و با نفس خود عهد بست که اگر این مراد برآیم تا
بکه هیچ آرزوی دیگر از من نخواهی دکوفه خراسی بود و مردی انجا نشسته باقی
گفت این ستور بخند داری گفت بخندی گفت مرد بی کن و این ستور بکار برد
بیرون آمد و مرا بجای وی ببند یک دو سه خویشتن را بند داد در خراس
بکار ستوران کرد دری ببستند و نان و ماهی خرید و بخورد انکه با نفس گفت که
هر آرزو که ترا بدید آید یک روز شد بخراس باید بود تا آنکه آرزو بتو رسد ای جوانمرد
همه آلت استطاعت در کار باید کرد تا هیچ بدست آید چون هیچ بدید آمد همه کارها
خود روی بتو نهد که العجز عن درک الادراک ادراک بر طریقت گفته اند و بی

کم جهد

که همه بلا انگیزد آب از چشمه چشم رند آتش است که جان و دل سوزنده مبلی است
که بلا وجود آموزد از کشتن عاشقان نمی‌توان دست در خون دادن دان را یکه بجز
از کوی عافیت بیرون دار دهر جا که بی ول کرد جان نخواهد نزل تا عافیت در بی بلا
شود و فراغت در بی شغل و هیجان جای هم سند منهم ءانزل علیه الذکر من
بیننا کفار مکه او صنادید قریش گفتند آمد که کی بی او دولت نبوت و رسالت
بر درگاه مهتر عالم فرو کوفتند از سبکساری و طیش خود گفتند چون قبای که از
همه عالم کلاه نبوت وافسر رسالت بر سر او طالب نهاد بما آن شی نجبان و بد
دوان نیافت بدگان که عنایت قدم والطاف کرم در پیشگاه دولت دین بنا و
اگر عالمیان نخالف آن خواهند حق خبیث نصیب ایشان نبود و آن که سیات
وسطوت عزت از بساط دین بیفکند اگر جهانیان ضد آن خواهند حق بجاست
صفت ایشان نبود ای مسکین جاهلان بی خرمت خود را چه هستی دهید در
کار این مهتر عالم می باشد که بارگاه عز در حضرت بدرگاه اوست این عالم فانی نظرگاه
اوست و آن عالم باقی جلوه گاه اوست در این عالم سنت و جماعت و دران
عالم توقیع شفاعت اوست امامت همه سامدران دین و تهمت آن دولت کحل
اقبال از کید دونهبید بجمال کمال این مهتر بدین توان بدید کرد و شب کرده صبح
بر لسان نبوده و سر کشیدن کحل نور حق بود پس آنجا که سابق است و مدیران را انکار
وجود نبوت قناعت نکردند تا دیبا نان که نه قدم بر قم نهادند و در الهیت دو ثبت حدا ت
بطعن سخن گفتند که اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب گفتند اشد
که حدیث وحدانیت شنیدند که نشد ما را سیصد و شصت بت است و کار
او تنهی مکه راست داشتن می نتوانند خدای که بهر یکی در کار همه عالم چگونه
راست می تواند داشت رب العالمین بحق بیان ایشان آیه فرستاد وهو الذی خلق

اللیل والنهار والشمس والقمر او آن خداوند است که در مخلوقات شب تاریک آورید
و روز روشن آفتاب تابنده و ماه رخشنده شب یکی است و تاریکی وی بهمه عالم
بسند روز یکی است و روشنایی او بهمه عالم بسنده آفتاب یکی و طباخی وی
همه عالم را بسنده ماه یکی و صباغی وی همه عالم را بسنده چه عجب اگر خالق یکی
بود و قدرت وی همه عالم را رسیده و همه عالم را بسنده ملک قادر به انهار عاجز
و ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار در نهاد بر انگیزنده با خداوند یکانه
و این عجبتر که در نهاد آدمی دل آفرید و آن را سلطان تن کرد تا هر جا که دل
دل خواهد زبان آن گوید که دل خواهد پای آنجا رود که دل خواهد دست آن گیرد که
دل خواهد دل یکی و پادشاهی وی همه اندام رسیده همچنین پادشاه آفریدگار یکی و
قدرت وی همه مملکت رسیده إنا سخرنا الجبال معه ما مسخر کردانیدیم
کوهها را بر داود و کوه را با وی بتسبیح کفت يسبحن بالعشي والإشراق تا هر ایشانند با
داود شبانگاه و چاشتگاه والطير محشورة و مرغان فراهم آورده تم تم کردیم و فرمان
بردار كل له أواب همه با او با خدا را ستاینده اند و فرمان بردار وشددنا ملكه
قوی کردیم بجای داشته ملک او را وآتيناه الحكمة و دادیم او را حکمت و دانش
وفصل الخطاب و سخن گشادن و برگزاردن هل أتاك نبأ الخصم رسید بتو خبر آن خصمان
إذ تسوروا المحراب آن هنگام که بر آن کوشک شدند إذ دخلوا على داود و در آمدند
بر داود ففزع منهم و بیم کرد داود را از ایشان قالوا لا تخف گفتند مترس خصمانیم
ما دو تن ایم با یکدیگر داوری بغى بعضنا على بعض از ما دو تن یکی بیدادی کرد بر
آن دیگری فاحكم بيننا بالحق حکم کن در میان ما براستی ولا تشطط و در حکم
بیداد مکن و اندازه داد در مگذران واهدنا إلى سواء الصراط و ما را راه داد راست
إن هذا أخي له که این برادر منست تسع وتسعون نعجة ولي اورا نود و نه میش است خصمان

نعجة واحدة و مرا یک میش است فقال أكفلنيها گفت این یکی را با آن بگذار و بمن ده
آن کن وعزني في الخطاب و مرا بشکست در سخن گفتن و در سخن بر من چیره زبانی قال
لقد ظلمك گفت داود که ستم کرده بر تو بسؤال نعجتك إلى نعاجه بخواستن میش تو با میشان
وی هم بود وإن كثيرا من الخلطاء ليبغي بعضهم على بعض و بدرستی که بسیاری از انبازان و
همکاران افزونی جویند بر یکدیگر إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات مگر آنان که گرویدند و عمل
صالح کردند وقليل ما هم و ایشان اندکانند وظن داود أنما فتناه و داود دانست و گمان برد
که ما او را می آزماییم فاستغفر ربه پس آمرزش خواست از خداوند خویش وخر راكعا و در سجود
در آمد وأناب و بجانب ما بازگشت فغفرنا له ذلك بیامرزیدیم او را آن گناه وإن له
عندنا لزلفى و او را بنزدیک ما قربت است وحسن مآب و بازگشتی نیکو يا داود إنا جعلناك
خليفة في الأرض ای داود ما ترا خلیفه کردانیدیم در زمین که بحکم کنی براستی فاحكم بين الناس
بالحق و داوری کن میان مردمان براستی ولا تتبع الهوى و پی روی هوای دل مباش و خواست
خود را فيضلك عن سبيل الله که گمراه کند ترا از راه خدای و از راه راست إن الذين يضلون
عن سبيل الله که ایشان که گمراه بودند از راه خدای لهم عذاب شديد مر ایشان راست عذابی
سخت بما نسوا يوم الحساب با آنچه فراموش کردند روز شمار و گذاشتند کار کردن آن را
وما خلقنا السماء والأرض وما بينهما باطلا و نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه در میان آنست
باطل و هیچ ذلك ظن الذين كفروا بلکه آن گمان ناگرویدگان و کافرانست فويل للذين
كفروا من النار پس وای بر ناگرویدگان از آتش أم نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين
ما گرویدگان و نیکوکاران را چون تباه کاران کنیم تباه کاری پروخند در زمین في الأرض
أم نجعل المتقين كالفجار یا پرهیزکاران را چون بدکاران کنیم كتاب أنزلناه إليك مبارك نامه‌ای ت
که فرو فرستادیم بتو برکت کرده در آن بر خوانندگان و گرویدگان ليدبروا آياته
تا در آیات آن در نگرند و آن اندیشند وليتذكر أولو الألباب تا پند پذیرند با بخردان و با اندازه زیرکان

التوبة الثانية قوله تعالى انا سخرنا الجبال معه فيه تقديم وتأخير تأويله انا سخرنا الجبال
يسبحن معه وكان داود عليه السلام يسمع ويفهم تسبيح الجبال على وجه تخصيصه
به كرامة له ومعجزة وقيل تسخيرها انها كانت تسير معه اذا اراد سيرها الى حيث يريد
معجزة له هذا كقوله وسخرنا مع داود الجبال يسبحن وقوله بالعشي والاشراق اي غدوة
وعشيا والاشراق ان تشرق الشمس ويتناهى ضوءها يقول شرقت الشمس اذا طلعت و
اشرقت اضاءت وهو اصل صلاة الضحى في القرآن قال ابن عباس رضي الله عنهما كنت
امر بهذه الآية لا ادري ما هي حتى حدثتني ام هانى بنت ابي طالب ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم دخل عليها فدعا بوضوء فتوضأ فصلى الضحى فقال يا ام هانى هذه صلاة
الاشراق والطير محشورة اي وسخرنا الطير محشورة له اي مجموعة من كل ناحية كانت
الملائكة تحشر اليه ما امتنع عليه منها وقيل زاد الله فيها انما فهمت الامر والنهي والزجر
به كل له اواب اي الجبال والطير لله مسبح وقيل له اي لداود على مذهب التشديد
التاخير كما ذكرنا وشددنا ملكه اي ثبتناه في بيته حتى يورثناه ابنه وقيل وشددنا
ملكه اي قويناه بالحرس والجنود قال ابن عباس كان اشد الملوك سلطانا كان
تحرسه كل ليلة ثلثة وثلثون الف رجل وقيل شددنا ملكه بالعدل في القضية
وحسن السيرة والرعية وقبض ايدي الظلمة وآتيناه الحكمة يعني العلم والنبوة وقيل
احكام الراي والتدبير وفصل الخطاب يعني الشهود على المدعي واليمين على من انكر
المدعى عليه وذلك لان كلام الخصوم ينقطع وينفصل به وقيل فصل الخطاب هو
قول الانسان بعد حمد الله والثناء عليه اما بعد اذا اراد الشروع في كلام واول من قاله
داود عليه السلام وقال مقاتل فصل الخطاب علم الحكم والبصر بالقضاء وحكى كه وقتى
دو مرد برخاست شد بخصومت نزدیک داود آمدند یکی بر دیگری دعوی کرد که بگاوی
كاو من بغصب ستاند مدعى عليه آن دعوى را منكر شد وبا بود انكار لطمه بروى

مدعی

مدعى زد داود از مدعى بينت خواست بينت نبود داود گفت امروز برخيزيد تا من در كار
انديشه كنم آن شب داود را بخواب نمودند كه مدعى عليه كشتنى است وبا بكش وگاو
بمدعى تسليم كن داود گفت اين خوابست كه مرا نمودند ودرين حكم تعجيل نكنم تا زمانى كه بر وحى
مرا محقق شود پس وحى آمد از حق جل جلاله كه آنچه ترا نموديم حكم ماست وفرموده ما
حكمى درست وقضيه راست داود هر دو خصم را حاضر كرد وگاو بمدعى داد وبمدعى عليه
حكم قتل كرد آن مرد گفت بى حجت قتل من انجاد دارى گفت وحى خداوند است و
فرمان حق جل جلاله گفت اگر چنين است بارى راست گويم بدانكه من پدر اين مرد را كشته ام
وگاو از وى بغصب گرفته ام آنچه بر من بود جزاء آنست وقصاص آن وبالله تعالى
چيزى فرو نشود آنچه بر آدمى پوشيده شود بر حق پوشيده نشود آنگه داود بفرمود تا
او را بكشتند پس هيبتى عظيم از داود بر بنى اسرائيل افتاد همه منقاد وى شدند و
سر بخط وى نهادند گفته داود ملكى كه ميراند وحكم كه ميكند بوحى آسمانى ميكند
وتاييد ونصرت الهى اينست كه رب العالمين فرمود وشددنا ملكه وآتيناه الحكمة
وفصل الخطاب وقوله وهل اتيك نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اين آيه ابتداء قصه
داودست وعلماء تفسير مختلف اند كه سبب امتحان چه بود قول سدى وكلبى و
مقاتل آنست كه داود روزگار خود قسمت كرده بود بر سه روزگارى ساخته بود روزى
نهاده بود بحكم داود وفصل خصومات ميان مردم وروزى عبادت را بود وخلوت
داشتن با حق باخلاص وصدق وروزى زنان را بود وكار ايشان راست داشتن
ومعاش ايشان را ترتيب دادن وداود در كتاب خدا خوانده بود شرف ومنزلت آبا
واجداد خويش ابرهيم واسحق ويعقوب وآنكه درجات وكرامات وفضل وافضال كه حق
جل جلاله با ايشان كرده وايشان را بجليل رفيع رسانيد داود منزلت ودرجات ايشان را
آرزو كرد وحى آمد از حق جل جلاله كه اى داود ايشان بلاها چشيدند و رنجها كشيدند

تا بآن نواخت وكرامت رسيدند اما ابرهيم بود كه آتش بر وى وذبح فرزند بجان بخرید
و اما اسحق بود كه بذبح وتن بكشتن داد ورنج چشيد آنچه چشيد و اما يعقوب در فراق يوسف
رسيد آنچه بوى رسيد داود گفت بار خدايا اگر بلايى بمن نهى ومرا در آن ممتحن كنى من صبر
كنم چنانكه ايشان كردند تا مگر بآنجا رسم كه ايشان رسيدند فرمان آمد كه اى داود ما حكم
كرديم وقضا رانديم كه فلان روز وفلان ماه بلاء تو خواهد بود وهنگام امتحان تو داود آن
روز كه الله تعالى وعده فرموده بود در محراب شد وخويشتن را بعبادت برداخت
ساعتى نماز كرد وساعتى زبور خواند شيطان آمد بصورت مرغى چنانكه مرغى كه هر دو بال
وى مرواريد وزبرجد بود ونهاد وى از زر بود وانهم رنگ نيكو او را بيكى بود از بالا در پريد
وميان دو پاى داود بنشست داود را سخت عجب آمد آن مرغ وآن رنگ وى دست دراز
كرد تا او را بگيرد وبا بنى اسرائيل نمايد تا در عجايب وقدرت الله تعالى نظر كنند آن مرغ
بآن فرا تر شد چنانكه دست داود بدآن نرسيد اما از وى نوميد گشت كه نزديك
بود داود از پى وى فرا شد مرغ بر روزن نشست داود بر روزن شد مرغ بپريد داود
از بالا نظر كرد كه كجا پريد تا صياد را فرستد وا او را بگيرد آن ساعت چشم داود بر زنى
افتاد برهنه در بوستانى بر شط بركه غسل ميكرد زنى با هم نهايت لطافت جمال
وحسن آن زن تا نگريست سايه مردى ديد برانست كه كسى مى نگرد موى خويش
بيفشاند وميان موى خويش پنهان شد داود را از حسن وى عجب آمد كس فرستاد
كه اين زن كيست گفتند تشايع بنت شايع زن اوريا بن حنانا وشوهر وى بغزا بود
در ولى البقا با ايوب بن صوريا خواهر زاده داود ايجا مفسران را اقوال مختلف است
قومى گفتند ذنب داود بيش از آن نبود كه در دل خود دوست ميداشت وآرزو كرد كه
اوريا در غزا كشته شود وآن زن ويرا بخواهد قومى گفتند داود نامه نوشت بايوب
بن صوريا كه درين جنگ اوريا را پيش فرست تا جنگ كند ومقصود وى آن بود تا كشته

شود

شود و زن او را بزنى كند و اين قول ضعيفست ومحققان نپسنديده اند روى ان
عليا رضي الله عنه قال من حدث بحديث داود على ما يرويه القصاص معتقدا
صحته جلدته مائتين وستين اي حدين لعظم ما ارتكب من الاثم وكبير ما اختلقت
من الوزر قومى گفتند اوريا آن زن را خطبه كرده بود واو را بخواسته واز قوم وى
اجابت يافته ودل بروى نهاده اما عقد نكاح هنوز نرفته بود چون اوريا بغزا رفت
داود پس وى درآمد واو را بخواست فزوجت منه لجلالته فاغتم لذلك اوريا همان
ذلك عتب داود ومعصيته فعاتبه الله على ذلك حيث لم يترك هذه الواحدة لخاطبها
وعنده تسع وتسعون امرأة قومى گفتند كشتن اوريا بغزا وشهيد گشتن وى بسبب
داود بود وليكن گناه وى آن بود كه چون خبر قتل وى رسيد او را در دل نامد
و بر وى آفت وى جزع نكرد چنانكه بر ديگران كرد وقبل از اين تمنا كرده وگفته كاشكى
اين زن مرا حلال بودى على الجمله داود را اين ذنب صغيره بود وصغيره الانبياء عند الله
عظيمة فعاتبه الله على ذلك پس چون خبر قتل اوريا برسيد وعده آن زن بسر آمد
داود او را بخواست واز وى سليمان زاد بعد از آنكه ويرا خواسته بود دخول كرده
رب العالمين دو ملك فرستاد برى بصورت دو خصم گويند جبرئيل وميكائيل بودند
فذلك قوله تعالى وهل اتيك نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب والخصم ههنا بمعنى الخصوم
تقول رجل خصم وقوم خصم وامراة خصم ونسوة خصم ورجل عدل وقوم عدل وامراة عدل
ونسوة عدل وكذلك رجلان وامراتان لانها صلح للواحد والاثنين والجماعة والذكر
والانثى لانه مصدر يقول خصمته اخصمه خصما فاذا ثنيت قلت هما خصم وهم خصم
فالمعنى هما ذوا خصم وهم ذوو خصم كذلك اذا قلت هي خصم وهن خصم فالمعنى هي ذات
خصم وهن ذوات خصم كما يقول هما عدل وهم عدل اي هما ذوا عدل وهم ذوو عدل
وهي عدل وهن عدل اي هي ذات عدل وهن ذوات عدل وما كان من المصادر وقد

وصف به الاسماء فتوحيد جائز وان وصفت به الجماعة وتذكير جائز وان وصفت به
الاثنى يقول هو خصم وهما خصم وهم خصم وهن خصم وان قلت هم خصوم وهم
عدول جاز والتسور الصعود والمحراب هاهنا القصر اذ دخلوا على داود لاثنان فما
فوقهما جماعة فكان دخل عليه جبرئيل وميكائيل في صورة رجلين ففزع منهم اى فزع
منهما وانما فزع لانهما دخلا عليه في غير حين الاذن فقال لما ادخلكما على قالوا لا تخف
خصمان اى نحن خصمان بغى بعضنا على بعض جئناك لتقضى بيننا فان قيل كيف قالا
بغى بعضنا على بعض وهما ملكان لا يبغيان قلنا معناه ارايت خصمين بغى احدهما
على الاخر وهذا من معاريض الكلام لا على تحقيق البغى من احدهما فاحكم بيننا بالحق اى
بالعدل ولا تشطط اى لا تجر يقال شط الرجل شططا واشط اشطاطا اذا جار في
حكمه ومعناه تجاوز الحد واصل الكلمة من شطت الدار اذا بعدت ويقرأ ولا
تشطط ويجوز لا تشطط يقال شط يشط ويشط ومعناه لا تبعد عن الحق قال الشاعر
شعر تشط غدا دار جيراننا وللدار بعد غد ابعد واهدنا الى سواء الصراط اى
ارشدنا الى طريق الصواب والعدل فقال داود تكلما فقال احدهما ان هذا
اخى اى على دينى وطريقتى وقيل صاحبى له تسع وتسعون نعجة اى امرأة ولى
نعجة واحدة والعرب تكنى عن المرأة بالنعجة وبالشاة ايضا قال الاعشى فرميت
غفلة عينه عن شاته فاصبت حبة قلبها وطحالها قال الحسن بن الفضل
هذا تعريض للتنبيه والتفهيم لانه لم يكن هناك نعاج ولا بغى فهو كقولهم ضرب
زيد عمرا واشترى بكر دارا وليس هناك ضرب ولا شرى فقال اكفلنيها قال ابن عباس
اعطنيها وقال مجاهد انزل لى عنها وقال اهل اللغة اكفلنيها اى اجعلنى
كافلها يقوم بامرها والمعنى طلقها لاتزوجها وعزنى في الخطاب اى غلبنى
في الخصومة اى كان اقدر على الاحتجاج منى وصار اعز منى في مخاصمته اياى ان

نعم

تكلم كان افصح منى وان حارب كان ابطش منى فبلغنى قال داود لقد ظلمك بسؤال
نعجتك الى نعاجه اى ضمومة الى نعاجه گفته اند بخن کوی دین قصه جبرئیل
بود داود را گفت اين مرد ميخواهد دین وطریقت وصاحب من است ونود ونه ميش
دارد ومرا یک میش او را میهمان رسید قصد کشتن میش من کرد میهمان را اندوهم را
میش خویش را وبچه نان نخن شد خشم کرفت گفت والله لا قتلنه ان ذبحها فقال
جبرئیل اتقتل الرجل في ذبح شاة ولا تقتل من استلب امراة جار واستنكحها وان كثيرا
من الخلطاء هذا كلام مستانف ليس من قول داود والخلطاء الشركاء جمع خليط
كظريف وظرفاء ليبغى بعضهم على بعض اى ليظلم بعضهم بعضا الا الذين آمنوا وعملوا
الصالحات فانهم لا يظلمون احدا وقليل ما هم اى وقليل هم وما زيادة معناه الصالحون
الذين لا يظلمون قليل چون داود حكم ايشان بکرد جبرئیل با رفیق خویش گفت بخندید
وگفت حكم على نفسه بر خویشتن حکم کرد این بگفت ودو در آسمان شد وداود
دانست که ایشان فرشته بودند وهنگام آزمایش وی آمده بود ودانست که رب العالمین
او را داود را على واتیق داود انما فتناه اى ابتليناه فاستغفر ربه سأل ربه الغفران
وخر راكعا اى سقط ساجدا والركوع هاهنا السجود لان الساجد يهوى راكعا الى السجود
قال مجاهد سجد اربعين يوما وليلة لا يرفع راسه ولا يرقأ دمعه وانابه اى رجع
من خطيئته فغفرنا له ذلك اى سترنا له ذلك الذنب وان له عندنا لزلفى اى قربة
ومنزلة رفيعة الزلفى القربى والزلفة القربة والازلاف التقرب والازلاف الاقتراب
ومنه سميت المزدلفة لقربها من الموقف وحسن مآب اى حسن مرجع وهو الجنة
قال ابن عباس سجدة ص ليست من عزائم السجود وقد رايت النبى صلى الله عليه وسلم
يسجد فيها فهى عند قوله وخر راكعا واناب فقال صلى الله عليه وسلم نبى الله داود
توبة ونسجدها شكرا وقال ابن عباس جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وسلم فقال يا

سجدها

رسول الله رايتنى الليلة وانا نائم كانى اصلى خلف شجرة فسجدت فسجدت الشجرة لسجودى
وسمعتها وهى تقول اللهم اكتب لى بها عندك اجرا وضع عنى بها وزرا واجعلها لى
عندك ذخرا وتقبلها منى كما تقبلتها من عبدك داود قال ابن عباس فقرأ النبى
صلى الله عليه وسلم سجدة ثم سجد فسمعته وهو يقول مثل ما اخبره الرجل عن قول
الشجرة يا داود انا جعلناك الخلق هاهنا مضمر اى وقلنا له يا داود انا جعلناك
خليفة في الارض اى خليفة عمن كان قبلك من الرسل والخليفة المدبر للامر من قبل
غيره على جهة البدل من تدبيره وقيل جعلناك خليفة الله في الارض بدانکه خلیفه
کسی را گویند که وی مأمور بود باقامت امور وتنفيذ احکام وسیاست ملک
چنانکه موسی با هارون گفت اخلفنى في قومى خلیفه من باش ودیگر که داشتی
اسرائیل ومصالح دین ودنیاء ایشان درست کشت که خلیفه در لغت یعنی کار دار
بود نام کسی دیگر آدم وداود صلوات الله علیهما هر دو مأمور بودند از جهت حق جل
جلاله بتبلیغ وحی ورسالت بخلق وپاک کردن نام وی وباقامت حدود وشریعت
تا ایشان را هر دو در قرآن خلیفه نام نهاد وبعضی علماء کراهیت داشته اند که اینها را
خلیفه گویند گفته اند نام خلیفه مضاف بالله جل جلاله در قرآن نیامده است
در قرآن مطلق آمده است بی اضافت چنانکه آمده می باید گفت عبد الملک بن
مروان خطبه میکرد گفت اللهم اصلح خلیفتک کما اصلحت خلفائک الراشدین فقام
رجل وقال یا امیر المؤمنین لا تقل خلیفتک ولکن قل خلیفة المتقدمین فقال
عبد الملک اما علمت قول الله تعالى انى جاعل في الارض خليفة وقال يا داود انا
جعلناك خليفة في الارض فقال الرجل ذكر الخليفة مطلقا ولم يقل خليفتى
ولا خليفة لى فتحير عبد الملک اما بیشتر علماء روا داشته اند که آدم وداود را
خلیفه شاید گفت وازینجاست که علماء اسلام روا داشته اند در خطبها خلیفه

کنتی

کنتی وفی الحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یذکر الدجال فقالت امرأة یا رسول الله
انی لا عجن العجین فاخاف ان یخرج الدجال قبل الخبز فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یخرج فانا فیکم وانا حجیجه دونکم وان یخرج بعدی فالله خلیفتی علی کل مسلم دون
مصطفی صلوات الله علیه روا داشت خداوند عز وجل را خلیفه خویش گفتن با آنکه معنی
که نگاه دارنده امت منست از شر دجال هم روا بود آدم وداود را خلیفة الله گفتن بمعنی
آنکه بیان کننده دین حق اند ونگاه دارنده احکام شریعت قوله عز وجل فاحکم بین
الناس بالحق ای بالعدل ولا تتبع الهوی ای لا تمل الی هوی نفسک فتقضی بغیر عدل
وقیل لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ای فیستزلک الهوی عن طاعة الله ان الذین
یضلون عن سبیل الله ای عن طاعة الله وقیل عن دین الاسلام لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب ای اعرضوا عنه وترکوا العمل بما ینفعهم فیه وقیل لم یؤمنوا بیوم
الحساب لانهم معقول نسوا وقیل لهم عذاب شدید یوم الحساب بما ترکوا من القضاء
بالعدل وما خلقنا السماء والارض وما بینهما من الخلق باطلا عبثا لغیر شیء فنترک
الخلق سدی بلا ثواب ولا عقاب بل لتبع هذه الدار دار اخری نفصل فیها بین المحسن
والمسیء وننصف المظلوم من الظالم وقیل بل خلقناهما للدلالة علی خالقهما ذلک
ظن الذین کفروا ای ظنهم ان لا بعث ولا حساب ولا جنة ولا نار فویل للذین کفروا
من النار ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض وهم الکفار یعنی
لو سوینا بینهما لکنا خلقناهما باطلا وفی التفسیر انها نزلت فی ثلثة رهط علی وحمزة
وعبیدة بن الحرث کالمفسدین فی الارض عتبة وشیبة ابنی ربیعة والولید بن عتبة
وهم الذین بارزوا یوم بدر فقتل علی رضی الله عنه الولید وقتل حمزة عتبة وقتل
عبیدة شیبة وقیل هو عام ام نجعل المتقین الذین یتقون الشرک والمعاصی کالفجار فی
الثواب کتاب انزلناه ای هذا کتاب انزلناه الیک یعنی القرآن مبارک فیه البرکة کثیر خیره

وشبه ويقيه سفوح الذنوب لمن آمن به ليدبروا آياته ليتفقهوا على ما فيه ويعملوا فيه ومن
الدال لادغام التاء فيها واصله ليتدبروا وقال الحسن تدبر آياته اتباعه وليتذكر اولوا الالباب
ليتعظ بالقرآن ذوو العقول النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله انا سخرنا الجبال معه يسبحن كوهها وسنگها با داود هم آواز چنانست كه نادره يافته بود
و آواز كه در نهاده اگر چه از عقلها پوشيده است اما قدرت الله بديع نيست و چه عجب است الله
حواله نيست اعتقاد كن كه هر ذره از اندازه موجودات كه هست بزبان حال تسبيح ميكند
كويد دوست خود باش خلعت حيات خود بياويش اما ايشان قرآن بشنيد ...
وان من شيء الا يسبح بحمده جواني ديد در صحرايي ميگذشت سنگي ديد كه باران قطرات باران
بر وي ميچكيد ساعتي در آن نظر كرد و در صنع خداي عز وجل انديشه كرد بر آن
كرامت آن دوست راه سنگ با آواز آورد تا گفت اي ولي الله مرا از آن سال تا امروز
و اينهم چهره سياست بخشم او چنين ميترسم و اشك حسرت ميريزم واليه الاشارة
بقوله تعالى وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء آن ولي خدا گفت بار خدايا اين سنگ
را ايمن كردان و بي برفت بود باز آمد سنگ همان قطرها ميريخت در دل وي افتاده كه
مگر اين سنگ ايمن نگشت دعا كرد و سنگ با آواز آمد كه اي ولي الله مرا ايمن كردند اما ابلي
اشك ميريختم از حسرت عقوبت و اكنون اشك ميريزم از دو جهت و شادي دركاه
جگر بسته كاري بگفت اگر بستگي از حسرت و شادي اگر بستگي از جهت و شادي بر طريقت
گفت الحمد كه بستگي دارم در راه خدا كه از حسرت گرفتار از آن كه بستگي از حسرت بجز
نيم است و كه بستگي تم بخوام از آن كه بستگي جوي بود اين قصه است در آن قوله
تعالى وهل اتيك نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب چون آن دو فرشته كان بصورت خصمان با
داود سخن گفتند و انكه بر آسمان شدند داود بدانست كه ايشان فرشتگان بودند تا آنگاه
داود در اختيار وي بود داود دركار خود بديد و بتضرع و زاري درآمد چهل روز سر بر زمين نهاد

بسان ساجدا در تضرع وكان لا يرفع راسه الا لحاجة ولوقت صلاة مكتوبة ولا يأكل
ولا يشرب وهو يبكي حتى نبت العشب حول راسه وهو ينادي ربه عز وجل ويسأله التوبة
وكان من دعائه في سجوده سبحان الملك الاعظم الذي يبتلي الخلق بما يشاء سبحان خالق
النور الهي انت خلقتني وكان في سابق علمك ما انا اليه صائر سبحان خالق النور الهي الويل
لداود اذا كشف عنه الغطاء فيقال هذا داود الخاطي سبحان خالق النور الهي باي عين
انظر اليك يوم القيمة وانما ينظر الظالمون من طرف خفي باي قدم اقوم امامك يوم تزل اقدام الخاطئين سبحان خالق النور
الهي من اين يطلب العبد المغفرة الا من عند سيده سبحان خالق النور الهي انا الذي
لا اطيق حر شمسك فكيف اطيق حر نارك سبحان خالق النور الهي انا الذي لا اطيق صوت
رعدك فكيف اطيق صوت جهنم سبحان خالق النور الهي الويل لداود من الذنب العظيم
الذي اصاب سبحان خالق النور الهي قد تعلم سري وعلانيتي فاقبل معذرتي سبحان
خالق النور الهي برحمتك اغفر لي ذنبي ولا تباعدني من رحمتك لهواي سبحان خالق النور
فردت اليك بذنوبي واعترفت بخطيئتي لا تجعلني من القانطين ولا تخزني يوم الدين
سبحان خالق النور چهل روز در سجود بود و هيچ آمد از حق جل جلاله كه يا داود ترا آمرزيديم
اما سر حال او تا باشد و تو او را بخوان تا من آواز او را بشنوم و از وي حلال بخواه
داود بلاسي در پوشيد پا برهنه بر آب و در بدرد و خاك بر سر آمد با خاك
او بر آمد و او را بخواند لبيك جواب داد گفت من هذا الذي قطع على لذتي واشتغالي
گفت كه اين لذت خواب خوش از من وا بر بگرفت گفت منم داود گفت چه آمدي يا نبي الله
گفت آمدم تا مرا حلال كني هرچه از من بتو رسيد گفت ترا حلال كردم و در گذاشتم داود
چون آن سخن بشنيد آرام و سكون در وي آمد و باز گشت يكي باز وحي آمد كه يا داود
نيداني كه من داوري بعدل و انصاف كنم به نعمت بازگرد و با وي گوي من نزد تو بخوانم
و بوي رسيدم از من راضي شو مرا حلال كن داود باز گشت و اين سخن بگفت او را بي نان

بسنت
سخن بشنيد خاموش گشت و جواب نداد داود هم ز سر تو بر وي خاك بر سر نهاد و بزاري
و خواري نوحه در گرفت كه الويل لداود ثم الويل الطويل لداود اذا نصب الموازين بالقسط
يوم القيامة فيؤخذ داود بذنبه الى المظلوم سبحان خالق النور الويل لداود ثم الويل
الطويل لداود حين يسحب على وجهه مع الخاطئين على النار سبحان خالق النور چون
تضرع و زاري داود بغايت رسيد آن تيمار وحسرت بنهايت آمد از بارگاه قدم آواز آمد كه
اي داود دعاء تو مستجاب كرديم و گناهت مغفور كرديم بشنيديم توبه تو پذيرفتيم و بر تو
رحمت كرديم داود گفت الهي كيف وصاحبي لم يعف عني چون ندانم كه به خصم دلش
ناخشنود ود لم از بيم خصمي وي بر آتش و در ود از آمد كه يا داود اني استوهبك منه
فيهبك لي واعطيه من الثواب ما لم تر عيناه ولم تسمع اذناه فيقول يا رب من اين
هذا ولم يبلغ عملي فاقول هذا عوض من عبدي داود فقال داود يا رب الآن عرفت
انك قد غفرت لي فذلك قوله فغفرنا له ذلك وهب بن منبه گفت چون توبه
داود قبول كرد بعد از آن سي سال ميگريست كه از گريستن نياسود نه شب نه روز
گهي در بيابان نوحه كردي و نالهاي زار زار رعنا ميخواندي و وحوش صحرا در
گريستن او را مساعدت كردندي گهي در ساحل دريا گهي در ميان كوهها و سنگ
و كلوخ و درختان او را مساعدت كردندي گهي در ساحل دريا ماهيان و جانوران
دريا او را با آب چشم مدد دادندي چون بخانه باز آمدي هر كجا بلاسي پوشيدي و بر
خاك نشستي گوسپندان بيابان چهار هزار كرد وي در آمدندي در مساعدت
وي همه زاري كردندي تا از اشك چشم ايشان سيل روان گشتي مصطفي صلى
الله عليه فرمود ان سيل عيني داود كالعين يقطعان ما آ ولقد خدت الدموع
عيني في وجهه كخد الماء في الارض وقال الحسن كان داود بعد الخطيئة لا يجالس
الا الخاطئين يقول تعالى الي داود الخاطي ولا يشرب شرابا الا مزجه بدموع عينيه وكان

يجلس مع الشيء اليابس في قصعة فلا يزال يبكي عليه حتى يبتل بدموع عينيه وكان
يذر عليه الملح والرماد فيأكل ويقول هذا اكل الخاطئين قال وكان داود قبل الخطيئة يقوم
نصف الليل ويصوم نصف الدهر فلما كان من خطيئته ما كان صام الدهر وقام
الليل كله النوبة الاولى ووهبنا لداود سليمان وبخشيديم داود را فرزندي همچون سليمان
نعم العبد نيك بنده ايست انه اواب مرخداوند را ستاينده و باز گردنده اذ عرض عليه زماني كه
عرضه كردند بر او بالعشي شبانگاه الصافنات الجياد اسپان ايستاده بر سه دست و پا ايستاده
فقال اني احببت حب الخير پس گفت دوستي كه من بر گزيدم بر اسپان وحرص ايشان
عن ذكر ربي از ياد خداوند خويش حتى توارت بالحجاب تا زماني كه آفتاب در پرده مغرب نهفته
شد ردوها علي باز گردانيد آن اسپان را بر من فطفق مسحا پس در ايستاد در بريدن
بالسوق والاعناق پايها و گردنها آن اسپان ولقد فتنا سليمان و در سختي كرديم سليمان را
والقينا على كرسيه جسدا و افكنديم بر كرسي او كالبدي ثم اناب پس سليمان باز گشت
با ما قال رب اغفر لي گفت اي خداوند من بيامرز مرا وهب لي ملكا و بخش مرا
ملك و پادشاهي لا ينبغي لاحد من بعدي كه فرا نرسد كسي را بعد از من انك انت الوهاب
كه تو خداوند فراخ بخشايشي فسخرنا له الريح پس نرم كرديم او را باد تجري بامره
ميرود بفرمان او رخاء آهسته و نرم و رايگان حيث اصاب هر جا كه او خواهد و آهنگ
داده والشياطين و ديوان را در فرمان او كرديم كل بناء وغواص تمام ايشان بنا كنان و
در يا رو و گوهر جوي وآخرين مقرنين في الاصفاد و ديگران در بند ها استوار كرده هذا عطاؤنا
گفتيم او را كه اين پادشاهي تو بخشايش ماست از ما تو فامنن او امسك بغير حساب پس منت
نه و نگاه دار كه بي شمار است وان له عندنا لزلفى و او را بنزديك ما نزديكي است و فردا
وحسن مآب و باز گشتني نيكو واذكر عبدنا ايوب و ياد كن بنده ما ايوب را اذ نادى ربه
آنگاه كه خواند پروردگار خويش را اني مسني الشيطان بنصب وعذاب كه گو بين رنجوري

وعذاب رساند اركض برجلك چنین ال او دكفت پای بزمین زن هذا مغتسل كه این با
غسل تست بارد وشراب پس درو آشامید ووهبنا له اهله وبخشیدیم او را او كسان
او را ومثلهم معهم وچندان با ایشان از فرزندان وبندگان رحمة منا بخشایشی از نزد
ما وذكرى لاولى الالباب ویادكاری زیركان انابت را وخذ بيدك ضغثا وگیتیم كی
بدست خویش دسته چوب خاشه فاضرب به بزن زن خود را بآن ولا تحنث
وسوكند خویش باشكن ودروغ مساز انا وجدناه صابرا كه ما او را شكیبا یافتیم نعم
العبد نیكو بنده ایست او اوب انه اواب وا با خداوند خویش بازكردنده است واذكر
عبادنا ابرهيم واسحق ويعقوب ویاد كن بندگان نیكو ما را ابرهیم واسحق ویعقوب
اولى الايدى والابصار خداوندان دانش وبینش یا دستگاه دانش انا اخلصناهم بخالصة
ما ایشان را صافی كردیم وبرگزیدیم صافی كردنی وبرگزیدنی ذكرى الدار كه یاد ونیكی بود
از ایشان تا آن نیكوی بود وانهم عندنا لمن المصطفين الاخيار وایشان بنزدیك ما
از برگزیدگان ونیكانانند واذكر اسمعيل واليسع وذا الكفل ویاد كن اسمعیل را والیسع را
وذی الكفل را وكل من الاخيار وهمه ایشان از برگزیدگان ونیكانند درگاه ما هذا ذكر
یادكرد نام ایشان است وسخن ودرایشان چنین وان للمتقين لحسن مآب وپرهیزكاری كه
پرهیزكاران را بازگشتی نیكوست بدرگاه ما جنات عدن بهشتهاء همیشه مفتحة
لهم الابواب بازكشاده است مر ایشان را درها متكئين فيها تكیه زنندگان ایم در آن
سرای يدعون فيها میخوانند آنجا بفاكهة كثيرة وشراب میوهاء فراوان وشراب وباده
وعندهم قاصرات الطرف ونزدیك ایشان كنیزكان فروداشته چشم از نامحرم
شوهران خویش اتراب همزادان ونديدان هذا ما توعدون ليوم الحساب این آن بهشت است
وپاداش كه شما را آن وعده میداد ند در روز شمار ان هذا لرزقنا این روزی ماست ایشان
ما له من نفاد كه آن را سپری وبرآمدنی نیست هذا این چنین است بهرکار داد وصفت

مازكشتی

بازكشتی ایشان وان للطاغين لشر مآب وكردنكشان وبدكاران ونافرمانبرداران را بازگشتی
بدست جهنم يصلونها وآن جیست دوزخ است كه درآیند در آن فبئس المهاد
پس بد جایی است كه ایشان را ساخته هذا فليذوقوه حميم وغساق انكه آب جوش
وخونابه كه از گوشت وپوست دوزخیان برود تا بچشند آن را وآخر من شكله ازواج وعذابی
دیگر از آن جنس از گوناگون ایشان را از جنس آن صفت بجز گونهها هذا فوج
مقتحم معكم فرشتگان گویند آن جوقی است كه با شما خویشتن را درافكنند در دوزخ
وبروی درافتند در آتش با هم لا مرحبا بهم ساز لا دگوید با ایشان بیخوشی
انهم صالوا النار كه ایشان درآیند در آتش وایشان بآتش رسیدند قالوا پس دوزخیان
گویند با سالاران بل انتم لا مرحبا بكم بلكه شما را فراخ جهانی مبادا وفراخ حالی انتم قدمتموه
لنا این شما كردید با وبان جای فرستادید ما را فبئس القرار بس بد آرامگاهی كه اینست
قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هذا انكه این پادافراه پیش ما فرستاد وما را
در آن افكند فزده عذابا ضعفا في النار بیفزای او را عذاب دو مثل آن در آتش وقالوا
وگویند سالاران وپس روان همه ما لنا لا نرى رجالا چه رسید ما را درین سرای كه
نمی بینیم مردمانی كنا نعدهم من الاشرار كه ما ایشان را از بدان نشمردیم اتخذناهم
سخريا وما ایشان را فرا افسوس گرفتیم بخیره واستهزا ام زاغت عنهم الابصار تا امروز چشمها
را ایشان نمی آید ان هذا لحق انچه با شما گفتیم حق است وراست تخاصم اهل النار خصومت
كرد اهل دوزخ با یكدیگر قل انما انا منذر بگوی ای محمد من آگاه كننده ام وما من اله الا
الله الواحد القهار ونیست هیچ خدایی مگر الله تعالی آن یگانهٔ بیهمتا شكننده رب
السموات والارض وما بينهما پروردگار آسمان وزمین وهرچه در میانه آنهاست العزيز
الغفار توانا آمرزنده بوشنده النوبة الثانية قوله تعالى ووهبنا
لداود سليمان قال ابن عباس اولادنا من مواهب الله تعالى قال الله تعالى يهب

منیم

لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور وقد سمى الله عز وجل الولد الهبة في القرآن في مواضع
منها قوله ووهبنا له اسحق ويعقوب فهب لي من لدنك وليا لاهب لك غلاما
زكيا نعم العبد كناية يكنى بها عن كل ممدوح اي نعم العبد سليمن انه اواب رجاع الى الله
بالعبادة اذ عرض عليه اي على سليمان بالعشي اي بعد الظهر الصافنات الجياد
اي الخيول التي تثني احدى قوائمها وتقف على سنبكها والسنبك طرف مقدم الحافر
وقيل الصافن من الخيل القائم باي صفة كانت وفي الحديث من سره ان يقوم له
الرجال صفونا فليتبوأ مقعده من النار يعني قياما والجياد الخيار السراع واحدها
جواد وقيل واحدها جود كسوط وسياط وقيل الجياد الطوال الاعناق مشتق من الجيد
فقال اني احببت اي آثرت كقوله تعالى يستحبون الحيوة الدنيا على الاخرة يعني آثرت
حب الخير يعني حب الخيل سميت الخيل خيرا لكثرة ما فيها من الخير وفي الحديث الصحيح
الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيامة وقد سمى الله عز وجل في كتابه في مواضع
متاع الدنيا والظفر بها خيرا على ما هي عند الناس حتى قال ورد الله الذين كفروا
بغيظهم لم ينالوا خيرا وقوله عن ذكر ربي اي على ذكر ربي والذكر هاهنا صلاة العصر
بدليل قوله بالعشي وكانت فرضا عليه وسميت الصلاة ذكرا لانها مشتملة بالذكر من
قوله عز وجل واقم الصلاة لذكري ويذكر فيها اسمه اي يصلى فيها قوله تعالى حتى توارت
بالحجاب اي توارت الشمس بالحجاب يعني بالليل لان الليل يستر كل شيء وقيل الحجاب جبل
قاف وقيل هو جبل دون قاف مسيرة سنة والشمس تغرب من ورائه خلاف میان
علما تفسیر كه اسپها چند بودند وبرچه صفت بودند وازكجا بوی رسیدند عكرمه گفت
بیست هزار بودند ابرهیم تیمی گفت بیست بودند حسن گفت هزار بودند وپرها داشتند
اسپها بحری بودند كه شیاطین از بهر سلیمان آورده بودند مقاتل گفت اسپها از داود میراث
بسلیمان رسید كلبی گفت سلیمان غزاء اهل دمشق ونصیبین شد واز آنجا

عنیمت

غنیمت یافت اسپهاء تازی بودند نیكو رنگ نیكو قد وروز سلیمان نماز پیشین
كرده وبركرسی نشست وبر عهود تا آن اسپها بروی عرضه كردند بآن مشغول گشت
ونماز دیگر فراموش كرد چون همه بر او عرضه كرده بودند دریافت كه نماز دیگر
كرده وآفتاب نگشت آفتاب بمغرب رسیده بود ودر وقت نماز وی فوت شده
دلتنگ وغمگین گشت ردوها علي باز آرید بمن آن اسپها كه بر من عرضه كردید تا نماز من
فایت شد فطفق مسحا اي ما زال يمسح اي يقطع قطعا بالسوق جمع ساق كه اندرون
يحمل يقطع اعناقها ويعرقب ارجلها ولم يفعل ذلك الا وقد اباح الله له ذلك وما
اباح الله ليس بنكير قال محمد بن اسحق لم يعنفه الله على عقر الخيل اذ كان ذلك اسفا
على ما فاته من فريضة ربه وقال بعضهم انه ذبحها ذبحا وتصدق بلحومها وكان الذبح
على ذلك الوجه مباحا في شريعته وقيل معناه انه حبسها في سبيل الله وكوى
سوقها واعناقها بكي الصدقة ابن عباس گفت سلیمان آن اسپها را بشمشیر پی كرد
وگردن زد وآن از سلیمان تقرب بود بحق جل جلاله واو را مباح بود هر چند كه
درین امت كشتن اسپ از بر آن صفت مباح نیست وحلال نیست ويحتمل ان اباحة
الشيء في وقت وحظره اياه في وقت وگفته اند اسپان هزار بودند اما بوقت عرض
نهصد او را مشغول داشت تا نماز وی فایت شد آن نهصد را بكشت وصد
بماند امروز هر چه در دنیا اسپ تازی است از نژاد آن صد اسپ است وروي
عن علي رضي الله عنه قال قال سليمان بامر الله عز وجل للملائكة الموكلين بالشمس
ردوها علي يعني الشمس فردوها عليه حتى صلى العصر في وقتها وذلك انه كان يعرض
عليه الخيل لجهاد عدو حتى توارت بالحجاب قوله ولقد فتنا سليمان والقينا
على كرسيه جسدا اختلاف عظیم است علما را درین آیه با آنكه فتنه سلیمان
از بهر چه بود وآن جسد كه بود وبا آنكه بعضی ندر گفته است یكی محمد بن اسحق

روایت کند از وهب بن منبه که گفت سلیمان مردی بود غازی پیوسته در غزا بودی
و با علاء کلمه حق و اظهار دین اسلام کوشیدی وقتی شنید که در جزیره دریا شهری است
که آن را صیدون گویند و آنجا پادشاهی است عظیم که آنجا ملک میراند و بتی می‌پرستد
و هیچ پادشاه و هیچ لشکری را بروی راه نیست تا آنکه در حق وی در باب او سلیمان
بر مرکب باد با لشکر و حشم آنجا رسید و بروی غلبه کرد و او را بکشت و هر چه داشت
غنیمت گرفت و در میان آن غنیمت دختر آن پادشاه بود بیرون آورده نام وی جراده
وکانت اکثر ما فی العالم حسنا وجمالا فاصطفاها سلیمان لنفسه ودعاها الی
الاسلام فاسلمت دختر باسلام در آمد و سلیمان او را خاصه خویش کرد اینده او را
زن تا ندیکی از وی نهان نمی‌بود دوستی هم برغائب دختر پیوسته بیاد پدر خویش و ملک
وی میگریست و زاری میکرد لا یرقا دمعها ولا یذهب حزنها ولا تنظر الی سلیمان
الا شزرا و بکلیه الا زبان او سلیمان تا آنکه او را دوست میداشت هر چه خواستی مراد
وی میداد سلیمان را گفت اگر میخواهی که اندوه من کم شود و سکون در دل من پدید آید
تا با تو مهر و محبت تو بدانم شیاطین را بفرمای تا تمثالی سازند بصورت پدر من
تا و را می‌بینم و تسلی خود از آن حاصل کنم سلیمان بفرمود تا تمثال پدر وی بساختند
و در حجره وی نهادند و آن را جامه پوشانیدند بر آن صفت که پدر پوشیدی و عمامه در سر
وی نهادند شیاطین در غیبت سلیمان با وی [illegible] و یعبدی له
[illegible] دختر او [illegible] کنیزکان و خدمتکاران که او را
چنان در بر نمه سجود کردند و گفتند هذا دین الملک و دین امراة الملک وهی اعلم بما
تصنع چهل روز در خانه سلیمان آن بت را می‌پرستیدند و سلیمان از آن بی‌خبر
بن [illegible] آصف بن برخیا کان صدیقا ایها الصدیق
ان الملک یعبد فی داره صنم من دون الله [illegible] در خانه ملک بت پرستیده شد

آن

آن قصه با سلیمان گفت سلیمان بغایت غمگین و اندوهگین گشت گفت انا لله وانا الیه
راجعون بخانه او رفت و آن بت را بشکست و بسوخت و بباد برداد و آن زن و آن قوم را
همه عقوبت کرد و خود غسلی بآورد و لبس ثیاب الطهر ثیابا لا تمسها الا الابکار
ولا ینسجها الا الابکار ولا یغسلها الا الابکار ولم تمسها امراة قد رات الدم بکه برفت
تا خاکستر بخانه باز کردند و در میان خاکستر نشست و زاری و خواری بکرد و بسیار
تضرع کرد و گفت الهی غافر الذنب داود وانا سلیمان بن داود والخطاء بن الخطاء الهی ما کان جزا
آل داود ان تعبد الاصنام فی دورنا من دونک وانما مثلنا ان نکس الاصنام
علی وجوهها الهی لا تخزنی من ابناء النبیین بخطیئتی الهی غافر الذنب داود اغفر لی
ذنبی وهی لک ما کرهت منذ آمنت وما خرجت مما ادخلتنی فیه من دینک و گفته
ملک سلیمان در خاتم وی بود و نگین آن خاتم که ی بلحی بود هرگاه که بآب خانه
رفتی آن خاتم برنف داری از زنان وی نام آن زن امینه آنکه این داعیه افتاده
بود بعادت خویش بوقت طهارت خاتم بامینه داد شیطانی بود نام وی صخر و کان
صاحب البحر رب العالمین صورت سلیمان بروی افکند تا بیاید و آن خاتم از امینه بخواست
امینه او را بصورت سلیمان دید و خاتم بوی داد خاتم در انگشت کرد و بر سریر سلیمان
نشست و جن و انس او را منقاد شدند و بر انس و او بر مملکت سلیمان مسلط
گردانید مگر بر زنان وی که او بر ایشان دست نبود فذلک قوله تعالی والقینا علی کرسیه
جسدا این جسد شیطانست یعنی صخر که چهل روز بر کرسی سلیمان نشسته بود
و تا عدد روزی که در خانه وی بت پرستیده بودند سلیمان چون از آب خانه باز آمد
شیطان را دید بر کرسی وی نشسته امینه را گفت هات خاتمی یا امینه گفت
دادم سلیمان را نگریست شیطان را دید بر کرسی وی نشسته بدانست که آن ابتلا
خواست و عقوبت وی و وقت را از وی بستدند دوی نهاد بصحرا و دو روز و شبانه

ند

بعضهم لبعض ان عاش له ولد لم ینفک مما نحن فیه من البلاء والسخرة فسبیلنا ان نقتل
ولده او نخبله فعلم بذلک سلیمان فامر السحاب حتی حملته الریح الیه فقرانه فی السحاب
خوفا من معرة الشیطان فعاقبه الله بخوفه من الشیطان ومات الولد والقی میتا علی
کرسیه فهو الجسد الذی ذکره الله عز وجل قال رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی تاویل هب لی فی ملکی شیئا لا یکون لاحد غیری قال مقاتل وجمال
کان سلیمان ملکا ولکنه اراد بقوله لا ینبغی لاحد من بعدی تسخیر الریاح والطیر والشیاطین
لیکون ذلک بعد المغفرة آیة فی ملکه یعلم بها الناس ان الله قد رضی عنه وقیل انما
سال هذه الصفة لیکون معجزة له لا منافسة او حسدا وقیل معناه هب لی ملکا
لا تسلبه منی فی آخر عمری وتعطیه غیری کما سلبته منی فیما مضی من عمری وانما سال
ذلک باذن الله له فی السؤال وقیل لاحد من بعدی ای غیری من معشر ابنهم ولم یرد
من بعده الی یوم القیامة وفی الخبر ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوما صلاة
الغداة فقال کنت اصلی البارحة فدنا منی شیطان لیفسد علی صلاتی فاخذته حتی
سال لعابه علی یدی فاردت ان اربطه بساریة فی المسجد یلعب به ولدان المدینة
ثم ذکرت دعوة اخی سلیمان هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی فخلیته فسخرنا
له الریح تجری بامره رخاء لینة لیست بعاصف حیث اصاب ای قصد کما تقول
اصاب من المسئلة اصاب ای قصد ارادة والشیاطین ای سخرنا له الشیاطین کل
بناء یبنون له ما یشاء من محاریب وتماثیل وغواص یستخرجون اللولو من البحر وهو اول من
استخرج له اللولو من البحر وآخرین مقرنین فی الاصفاد یعنی مردة الشیاطین قرنهم
شدیدین فی القیود ما لم یؤمنوا فاذا آمنوا خلی سبیلهم الصفد القید یقال منه
صفدته یصفده والصفد العطیة ایضا یقال منه اصفده بتک یقول منه صفد
یصفده هذا عطاؤنا القول لها هنا مضمر ای قلنا لسلیمان هذا الذی ذکر عطاؤنا

ن

تعالی نالید و توبه همی کرد و بعد رکامان میخواست و در آن مدت که صخر ملک میراندی
انوی بیل سیرت وی مستنکر داشتند و حکمی که میکرد نه بر وجه خویش بید بود و سکینت
جه رسید ملک را که امسال حکم برخلاف پارسال میکند چون استنکار ایشان بغایت
رسید سیرت زشت وی ظاهر گشت مردی بود در بنی اسرائیل مانند عمر خطاب در دین
استحکمی کرد بر آن شیطان تا بر وی هجوم کند شیطان بدانست که بنی اسرائیل قصد وی
رجانب شد و او را خواهند گرفتار بمیان ایشان بگریخت و بر روی دریا رفت و انگشتری
در دریا افکند و خود در آب شد و سلیمان را مدت بلا و محنت بسر آمد چهل روز
زیادت و بساحل دریا شد قومی صیادان را دید که صید ماهی میکردند سلیمان
از ایشان طعام خواست ماهی که از آن ردی تر و کمتر بود بوی دادند سلیمان آن را برداشت
و شکم وی بشکافت تا بشوید انگشتری از شکم وی بیرون آمد سلیمان انگشتری در
انگشت کرد و خدای را سجود کرد و باسر ملک خویش گشت گفت رب العالمین گفت
ثم اناب ای رجع الی ملکه ثم انه بعث فی طلب صخر فاتی به فجعله فی صندوق من حدید
او حجر وختم علیه بخاتمه ثم القاه فی البحر وقال هذا سجنک الی یوم القیامة گفته اند که
سلیمان در بن محنت رفته که وی را میداند بودکار زاهی کرده بود که نمیخواهد
پیروزی ندانانی بنی اسرائیل را و برخلاف این بعنی دختر ملک صیدون بخواست و کان
من قوم یعبدون الاصنام تا بدانجه در بود رسید بوی آنچه رسید وقیل ان
سلیمان قال لاطوفن اللیلة علی تسعین امراة تاتی کل واحدة بفارس یجاهد فی سبیل
ولم یقل ان شاء الله فلم تحمل منهن الا امراة واحدة جاءت بشق ولد فقال النبی صلی الله
علیه وسلم والذی نفسی بیده لو قال ان شاء الله لجاهدوا فی سبیل الله فرسانا
اجمعین وقیل فاتت القابلة فالقت هذا الولد علی کرسیه عقوبة له حین ترک
الاستثناء ثم تاب واناب وقال الشعبی ولد لسلیمان ابن فاجتمعت الشیاطین فقال

بعضهم

شکم

لك فامنن او امسك بغير حساب في الكلام تقديم وتأخير تقديره هذا عطاؤنا بغير حساب
فامنن او امسك وقيل معناه اعطاه من شئت وامسك عمن شئت بغير حساب اي لا
تحاسب ولا عليك تبعة يوم القيامة على ما تعطي وتمنع قال الحسن ما انعم الله على
نعمة الا عليه تبعة الا سليمان فانه ان اعطى اجر وان لم يعط لم يكن عليه تبعة وقال
مقاتل هذا في امر الجن والشياطين اي اطلق من الجن من شئت واحبس من شئت بغير حرج
عليك وان له عندنا لزلفى اي القربة في الآخرة وحسن مآب مرجع الجنة ونعيمها
واذكر عبدنا ايوب كان ايوب في زمان يعقوب بن اسحق وامرأته ليا بنت لايا اذ
نادى ربه اني مسني الشيطان بنصب وعذاب قرأ ابو جعفر بنصب بضم النون والصاد
وقرأ يعقوب بفتحهما وقرأ الآخرون بضم النون وسكون الصاد ومعنى الكل واحد
اي بمشقة وضر في بدني وعذاب في اهلي ومالي وكان الشيطان سلط عليه فاحرق
زرعه واسقط الابنية على اهله واولاده ومواشيه ونفخ في ايوب نفخة خرجت
به النفاخات ثم تفطرت بالدم الاسود واكله الدود سبع سنين وقيل ثماني عشرة
سنة وكانت سبب ابتلائه ان رجلا استغاثه على دفع ظلم فلم يغثه وقيل كانت
مواشيه في ناحية ملك كافر فداهنه ولم يغزه وقيل ذبح شاة فاكلها وجاره
جائع لم يطعمه وقيل رأى منكرا فسكت عنه وقيل ابتلاه الله لرفع الدرجات ولم
يكن منه ذنب يعاقب عليه وقد ذكرنا تمام قصته في سورة الانبياء فلما انقضت
مدة بلائه قال له جبرئيل اركض برجلك الارض فركض فنبعت عين باردة فقال
له اغتسل منها فاغتسل فصح ظاهر بدنه ثم قال له اضرب برجلك الاخرى الارض
فضرب فنبعت عين باردة فقال له اشرب منها فشرب فصح باطن جسده وعاد
الى احسن ما كان واشب واحسن وتقدير الآية هذا مغتسل اي ماء تغتسل به وهو
شراب بارد ووهبنا له اهله احيى الله عز وجل له اهله واولاده ومواشيه ووهب له

مثلهم

مثلهم معهم اي زاده مثلهم من اولاد الصلب وقيل من نسلهم فكونوا اولاد الاولاد
رحمة منا اي رحمناه رحمة ويجوز ان يكون مفعولا له وذكرى لاولي الالباب بمعنى اذا
ابتلي لبيب بمحنة ذكر بلاء ايوب فصبر وخذ بيدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث
القول هاهنا مضمر تاويله قلنا لايوب خذ بيدك ضغثا وهو ملء الكف من الحشيش
والحشيش مفسران گفتند ابليس بصورت طبيبي بر سر راه نشست وبيماران را
مداوات میکرد زن ایوب آمد وگفت بیماری که فلان علت دارد او را مداوا کنی ابلیس
گفت آری او را مداوا کنم وشفا دهم بشرط انکه چون او را شفا دهم مرا گوید انت شفیتنی
يعني تو مرا شفا دادي واز تو جزاي نخواهم زن بيامد وانچه از وي شنيد با ايوب
گفت ايوب دانست كه آن ملعون شيطانست واو را از راه مي برد گفت والله لئن
برئت لاضربنك مائة وگفته اند ابليس زن را گفت كه اگر ايوب مرا سجده كند شفا من
او را دهم حال شفا دهم زن ناقص العقل بود وضعيف يقين از زنك دي گفت المرغ
حليه ... قال اين سخن او را خشم شد وسوگند ياد كرد كه چون از اين بيماري برخيزم
وشفا يابم ترا صد چوب زنم پس چون ايوب از بيماري بخواست وصحيح شد خواست
كه سوگند خود راست كند جبرئيل آمد وانجا حق جل جلاله پيغام آورد كه آن زن
ترا در ايام بلا بحضرت خدمت نيكو كرد اكنون تخفيف وي را وتصديق سوگند خود تو
دسته گياه وريحان كه صد شاخ باشد يا قبضه از اين درخت گندم كه خوشه
بر دارد آنرا بدست خويش گير واو را بآن يكبار بزن تا سوگند تو تباه وبدروغ نگردد
وتخفيف وي حاصل آيد مجاهد گفت اين حكم ايوب را بود على الخصوص در شريعت
ما منسوخ است قتاده گفت در حق امت همانست كه در حق ايوب وقول
درست آنست كه همه را روا داشته است وديگران انا وجدناه صابرا على البلاء نعم
العبد كان لنا انه اواب مقبل على طاعته واذكر عبادنا قرأ ابن كثير عبدنا على التوحيد

وقرأ الآخرون عبادنا بالجمع فمن جمع فابراهيم ومن بعده بدل منه وكلهم داخلون في
العبودية والذكر ومن وحد فابراهيم وحده بدل منه وداخل في العبودية والذكر
وغيره عطف على العبد داخل في الذكر فحسب اولي الايدي والابصار قال ابن عباس
اي اولي القوة في العبادة والبصيرة في الدين فعبر عن القوة باليد لان بها يكون
البطش وعبر عن المعرفة بالابصار لان بالبصيرة تحصل المعارف وقيل الايدي النعم
لان الله تعالى انعم عليهم يقول ايادي فلان عندي شكرته والايدي والايادي النعم
وقيل اولي الايدي والابصار اي اولي العلم والعمل فالمراد بالايدي العمل وبالابصار
العلم انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار قرأ نافع مضافا فمن لم ينون والمعنى اخلصنا
بذكرى الدار الآخرة وان يعملوا لها ويدعوا الناس اليها ويرغبوهم فيها والذكرى بمعنى الذكر
ميگويد ايشان را برگزيديم وخالص كرديم باخلاص شدن ياد كرد آنجهان را وستودن
آن وبا آن خواندن خلق با آن وپيوسته سخن گفتن از آن وعمل كردن از بهر آن قال مالك
بن دينار نزعنا من قلوبهم حب الدنيا وذكرها واخلصناهم بحب الآخرة وذكرها
قال ابن زيد معناه اخلصناهم بافضل ما في الجنة كما يقول اخلصناهم بخير الآخرة
بر قراءة نافع ذكرى الدار سراي آخرتست چنانكه گفتيم وبر قراءة باقي قراء كه تنوين خوانند
بي اضافت ذكرى الدار سراي دنياست والمعنى اخلصناهم بفضيلة خالصة لهم دون
غيرهم اي لهم فيها ذكر رفيع جليل القدر ميگويد برگزيديم ايشان را وفضيلتي خالص
داديم كه ديگران را نيست آن فضيلت آنست كه ايشان را وآباء ايشان كرديم كه تا گيتي
بود ايشان را آواء نيكو بود همانست كه جاي ديگر گفت وجعلنا لهم لسان صدق
عليا وليجعل لي لسان صدق في الآخرين يعني الثناء الحسن في الدنيا وانهم
عندنا لمن المصطفين الاخيار اي اصطفيناهم من كدر الذنوب والاخيار جمع خير كـ
اموات واذكر اسماعيل واليسع وذا الكفل اليسع هو خليفة الياس في قومه وقيل هو

ابن ع

ابن عم الياس وقيل هو الياس وذو الكفل قال الحسن كان نبيا وقال قتادة كان
رجلا صالحا يصلي كل يوم مائة صلاة ولم يكن نبيا وسمي ذا الكفل لانه تكفل بالجنة
لملك كان في بني اسرائيل ضمن له الجنة ان اسلم فاسلم الملك على كفالته وقيل هو يوشع
بن نون وكل من الاخيار اي كلهم من الاخيار هذا ذكر اي هذا الكلام شرف وثناء
جميل يذكرون به ابدا وقيل معناه هذا القرآن ذكر اي بيان من الله تعالى وقيل
هو ذكر لك ولقومك اي شرف لقومك وان للمتقين لحسن مآب اي لحسن مرجع
في الآخرة ثم فسره فقال جنات عدن دار اقامة مفتحة لهم الابواب اذا وصلوا اليها
وجدوها مفتوحة الابواب لا تحتاجون الى فتح بابها وقيل هذا مثل كما يقول متى
جئتني وجدت بابي مفتوحا اي لا تمنع من الدخول وقيل هذا وصف بالسعة حتى
يسار الطرف في كل جانب متكئين فيها اي جالسين فيها جلسة المتنعمين للراحة
يدعون فيها بفاكهة كثيرة الفاكهة ما يوكل للذة لا للغذاء وشراب يعني وشراب
كثير فحذف اكتفاء بالاول اي يتحكمون في ثمارها وشرابها فاذا قالوا لشيء منها اقبل
حصل عندهم بما نطق القرآن بذكر اشربة في الجنة منها الخمر الجارية من
العيون وفي الانهار وعندهم قاصرات الطرف هذا كقولهم فلانة عند فلان
اي عند زوجه وقاصرة الطرف هي التي قصرت طرفها على زوجها لا تنظر الى غيره اتراب
اي لدات مستويات في السن لا عجوز فيهن ولا صبية بنات ثلث وثلثين
سنة وقيل على خلق ازواجهن لا اصغر ولا اكبر وقيل متواخيات لا يتباغضن ولا
يتغايرن وفي الخبر الصحيح يدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا مكحلين ابناء ثلث
وثلثين سنة لكل رجل منهم زوجتان على كل زوجة سبعون حلة يرى مخ ساقها
من ورائها هذا ما توعدون قرأ ابن كثير وابو عمرو يوعدون بالياء اي يوعد
المتقون وقرأ الآخرون بالتاء والمعنى قل للمؤمنين هذا ما توعدون ليوم الحساب

اي في يوم الحساب ان هذا لرزقنا ما له من نفاد اي فناء وانقطاع كقوله عطاء غير
مجذوذ وما عند الله باق هذا وان للطاغين التاويل هذا امر المتقين ونعت
ما لهم وان للطاغين لشر مآب اي لشر مصير ومرجع جهنم بدل منه يصلونها اي
يدخلونها ويقاسون حرها فبئس المهاد اي بئس ما مهدوا لهم وبئس ما مهدوا
لانفسهم الطاغي هو الباغي والطغيان والطغو والطاغية والطغوى العتو هذا فليذوقوه
حميم فيه تقديم وتاخير اي هذا حميم فليذوقوه والحميم الماء الحار الذي انتهى حره وقيل
الحميم دموع اعينهم يجمع في حياض النار ويسقونها وغساق ما يسيل من ابدان اهل
النار من القيح والصديد من قولهم غسقت عينه اذا سالت وانصبت والغسقان
الانصباب وقال ابن عباس الغساق الزمهرير يحرقهم ببرده كما يحرقهم النار بحرها
وقيل هو شراب منتن يا يحرق ببرده كما يحرق النار قرأ حمزة والكسائي وحفص
غساق بالتشديد حيث كان وقرأ الآخرون بالتخفيف فمن شدد جعله اسما
على فعال نحو الخباز والطباخ ومن خفف جعله اسما على فعال نحو العذاب
وآخر من شكله ازواج اي عذاب آخر وانواع اخرى مثل الحميم والغساق قرأ اهل
البصرة وأخر بضم الالف على جمع اخرى مثل الكبرى والكبر وقرأ الآخرون بفتح الهمزة
مشبعة على الواحد هذا فوج مقتحم معكم الفوج الجماعة والاقتحام الدخول على شدة
بمعنى انهم يضربون بالمقامع حتى يوقعوا انفسهم في النار خوفا من تلك المقامع والمعنى
يقول الخزنة للطاغين اذا دخلوا النار هذا فوج من اتباعكم يدخلون النار معكم كما دخلتم
فيقولون جوابا للخزنة لا مرحبا بهم اي بالاتباع فيقول الخزنة انهم صالوا النار اي
صابرون اليها معكم قالوا اي يقول لهم الاتباع بل انتم لا مرحبا بكم انتم قدمتموه لنا
اي دعوتمونا الى الكفر ودعوتمونا اليه حتى صرنا الى العذاب فبئس القرار اي بئس المستقر
وقوله مرحبا معناه بلغت مرحبا ونزلت مرحبا اي سعة مقصودا فيه رحب وسعة

ويقول

ويقول رحب بي فلان اذا قال لي مرحبا والرحب السعة ورجل رحب الصدر وا
وفلان رحيب الكف ورحبة المسجد ساحته وجمع الرحبة رحاب وتقول
ضاقت على الارض بما رحبت وضاقت على الارض برحبها وقال بعضهم لئيم مرحبا
فاجابه رحبت عليك الدنيا والآخرة قالوا ربنا من قدم لنا هذا اي قال الاتباع من قدم لنا هذا
اي من شرعه وسنه لنا فزده عذابا ضعفا اي مضاعفا على عذابنا في النار
قال ابن مسعود يعني حيات وافاعي وقالوا يعني الضالين والاتباع جميعا ما لنا
لا نرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار اي نعدهم من الاراذل في الدنيا يعنون المؤمنين
الذين كانوا يسخرون منهم في الدنيا ويهزؤن ويضحكون وهم عمار وخباب وصهيب و
بلال وسلمان وغيرهم من صعاليك المهاجرين الذين كانوا يقولون لهم اهؤلاء
من الله عليهم من بيننا ثم ذكروا انهم كانوا يسخرون من هؤلاء فقالوا اتخذناهم سخريا
قرأ اهل البصرة وحمزة والكسائي من الاشرار اتخذناهم موصولة الهمزة في
الدرج مكسورة في الابتداء وقرأ الآخرون بفتح الالف وقطعها في الحالين على
الاستفهام ويكون ام على هذه القراءة بمعنى بل ومن فتح الالف قال هو على اللفظ
لا على المعنى ليعادل ام في قوله ام زاغت كقوله ءانذرتهم ام لم تنذرهم وقال الفرا
هذا من الاستفهام الذي معناه التوبيخ والتعجب زاغت يعني مالت عنهم الابصار
ومجاز الآية ما لنا لا نرى هؤلاء الذين اتخذناهم سخريا لم يدخلوا معنا النار ام
دخلوها فزاغت عنهم ابصارنا فلم نرهم حين دخلوا وقيل ام كانوا خيرا منا ونحن لا نعلم
فكانت ابصارنا تزيغ عنهم في الدنيا فنحقرهم ان ذلك الذي ذكرت لحق ثم
بين وصرح فقال تخاصم اهل النار في النار حق وهذا اخبار عما سيكون قل يا محمد
لمشركي مكة انما انا منذر اي رسول اخوفكم عذاب الله وما لكم من اله الا الله الواحد
لا شريك له القهار لخلقه رب السموات والارض وما بينهما العزيز في ملكه الغفار

لمن تاب وآمن **النوبة الثانية** بسم الله الرحمن الرحيم
قوله تعالى ووهبنا لداود سليمان نعم العبد انه اواب اي نعم العبد لانه اواب الى الله
رجاع في جميع الاحوال في النعمة بالشكر وفي المحنة بالصبر ميگويند كه سليمان بود
بازگشت وي بهمه حال با الله بود در نعمت شاكر ودر محنت صابر بود بظاهر ملك
ومملكت ميراند وبباطن فقر وفاقت ميگذارند **شعر** ومحبتي فقري اليك ولم اكن
ليعجبني لولا محبتك الغنى سليمان دو نيم تمنا كه گفت يا خدايا جن وانس وطيور
ووحوش بفرمان من كردي چه بودي كه ابليس نيز بفرمان من كني تا او را ببندم گفت اي
سليمان اين تمنا مكن كه مصلحت نيست گفت خداوندا اگر همه دود ونباشد مراد من
حق تعالى فرمود دادم سليمان ابليس را دربند كرد معاش سليمان با وجود آن ملك ومملكت
از دست رنج خويش بودي هر روز زنبيلي بافتي وبدو قرص دادي ويكي بصدقه دادي ويكي
صرف كردي وفرمودي مسكينا جالس مسكينا آنگه ديگر ابليس را دربند كرد زنبيل بافان
فرستاد وكس نخريد سليمان گرسنه شد با الله تعالى بناليد گفت بار خدايا گرسنه ام
وكس زنبيل نخريد فرمان آمد كه اي سليمان نمي داني كه چون مهتر بازاريان دربند كني در
معاملت بر خلق فرو بسته شود ومصلحت خلق نباشد همانا دنيا ت وشارك
خلق در اموال واولاد بقول الله تعالى وشاركهم في الاموال والاولاد وقوله اذ عرض
عليه بالعشي الصافنات الجياد اين آيه باول متصل است يعني نعم العبد اذ عرض
عليه سليمان نيك بنده ايست كه در راه خدا آن همه اسپان فدا كرد ودل از آن نعمت
وآرايش دنيا برداشت وبا عبادت الله تعالى پرداخت لا جرم رب العزت او را از آن
عوض باد بجاي اسپان باد رخاء مركب او ساخت ودر سبب آن اندوه كه بوي رسيد در فوت
عبادت فرو شد قرص آفتاب از مغرب باز گردانيد از بهر وي تا نماز ديگر بوقت خويش
بگزارد وآن معجزه وي گشت وچنانكه اين معجزه از بهر سليمان پيغمبر پيدا گشت در يافت

از بهر

از بهر امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه ما اندر وي كرامت پيدا گشت در خبرست
كه مصطفى صلوات الله وسلامه عليه سر در كنار علي نهاد وبخسبيد علي نماز ديگر
نكرده بود نخواست كه خواب بر رسول الله قطع كند مردد عاجز بود گفت نماز طاعت حق
وحرمت داشت رسول طاعت حق همچنان مي بود تا قرص آفتاب بمغرب فرو شد مصطفى
صلوات الله عليه از خواب درآمد علي مرتضى گفت يا رسول الله وقت نماز ديگر فوت شد
نماز نكردم رسول فرمود اي علي چرا نماز نكردي گفت نخواستم كه لذت خواب بر تو قطع كنم
جبرئيل آمد كه يا محمد حق تعالى مرا فرمود تا قرص آفتاب را بجهت خاطر علي از مغرب باز آرم
تا علي نماز ديگر بوقت بگزارد بعضي ياران گفتند كه قرص آفتاب را چندان باز آورده كه شعاع
ع آفتاب ديديم كه بر ديوارها مدينه مي تافت قال رب اغفر لي وهب لي ملكا لا ينبغي
لاحد من بعدي لم يطلب الملك الظاهر وانما اراد به ان يملك نفسه وان الملك على
الحقيقة من يملك نفسه ومن ملك نفسه لم يتبع هواه سليمان باين دعا ملك خواست
ونفس خويش گفت بار خدايا چنانكه خلق عالم را زير دست من كردي نفس مرا زير دست
من كن تا در طاعت وي نباشم ودر پي هواء وي نروم طاعت نفس وطاعت حق ضد
يكديگرند والضدان لا يجتمعان نكو گفته آن جوانمرد **بيت** با دو قبله در ره توحيد نتوان رفت راست
يا رضاء دوست بايد يا هواء خويشتن مصطفى صلوات الله عليه پيوسته فرمودي
اللهم لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين ولا اقل من ذلك يوسف صديق را عليه السلام
با وجود آن همه بلاها كه بوي رسيد از چاه وزندان وغير آن واز هيچ بلا از بهر او دنيا مد
چنانكه از نفس اماره آمد تا ميگفت ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي ولغة
گفت توفيقي سلمانا اينم نفس اماره گفت نه اينم شيطانه كه شيطان را چه خصم است
از مومن طمع معصيت دارد نه طمع كفر ونفس طمع كفر دارد مكي شد ورهاواها وبدعتها
ميخواند تا او را بكفر كشد رب العالمين در قرآن ده جاي ياد كرد وگفت كه چيست نفس را

تا ذکر و بکفت که چیست دنیا را یاد کرد و بکفت که چیست اما علما دین دنیا را به صحرای
بیان کرده اند کفته اند ما صدک عن مولاک فهو دنیاک هر چه ترا از خدا باز دارد دنیا
آن است اکر مال بکشیدی داری و بخود معجب باشی آن عجب تو دنیا است و اکر ملک شرق و غرب
داری و بخدا مشغول باشی آن نه دنیا است که عقبی است اما نفس آنست که مصطفی
صلوات الله علیه فرمود اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک نفس خواهش هوا است
و دل خواهش بلا نفس مقام شیطان است و دل نظرگاه رحمن نفس مصطبه دیو است و دل
خزینه معرفت این خزینه معرفت در کاه دشمن نهاد اما بحفظ خود بداشت و اندکی
که داشت موسی را با فرعون ناپاک در آب آورد و ایشان را در حفظ خود بداشت تا یک
دانه ایشان نرنجید ابرهیم در آتش آورد و یک رشته از جامه وی نسوخت همچنین دل
که خزینه معرفت در کاه نفس نهاد را که بحمایت و رعایت خود بداشت تا دشمن
را آن دست نیافت انعام بن عبد قیس کان من العابدین فرض علی نفسه کل یوم الف
رکعة یقوم عند طلوع الشمس فلا یزال قائما الی العصر ثم ینصرف وقد انتفخت ساقاه
وقدماه فیقول یا نفس انما خلقت للعبادة یا امارة بالسوء فوالله لاعملن بک
عملا لا یاخذ الفراش منک نصیبا قوله لا ینبغی لاحد من بعدی لم یضن به علی الانبیا
علیهم السلام ولکن قال لا ینبغی لاحد من بعدی من الملوک لا من الانبیاء وانما سال
الملک لسیاسة الناس وانصاف بعضهم من بعض لما فیه من القیام بحق الله وله
یساله لاجل شغله الی الدنیا وهو کقول یوسف اجعلنی علی خزائن الارض قوله فسخرنا
له الریح تجری بامره رخاء سلیمان را علیه السلام باد مسخر کرده بود تا در روزی مسافت
دو ماهه باد می برد و آن کرامتی عظیم است و شرفی تمام اما مقام مصطفی صلوات الله
علیه بلندتر و منزلت وی شریفتر که حشمت و جاه و مرا و را شرف و منزلت او داد امت
و هم آنجا که اندر بی دو اندر یکی کرم ... که یکساعت بادیه بماند و انجا به برد تا کعبه

رسید و آن در کرامات اولیا معروف و حکایات مشایخ در آن فراوان است و اذکر عبدنا
ایوب الآیه قال ابن مسعود ایوب علیه السلام رأس الصابرین الی یوم القیامة در هر دو دیار
بار بلا او را نیا بود بخواست و هیچ خالی بود ایوب پیغمبر بخواست آنجا که بیانات وحی
آمد که این بلا بستر انبیاست و ذخیره اولیا و اخیار و اصفیا هر یکی بنوعی ممتحن بودند
نوح بدست قوم خویش کرفتار کشت ابرهیم با آتش نمرود یحیی بقتل ذبح یعقوب بفراق فرزند
زکریا و یحیی بمحنت قتل موسی بدست فرعون و قبطیان و علی هذا اولیا و اصفیا یکی
بمحنت غربت بود و مذلت یکی کرسنکی و فاقت یکی را بیماری و علت یکی با قتل و شهادت
مصطفی صلوات الله علیه کفت ان الله عزوجل ادخر البلاء لاولیائه کما ادخر الشهادة
لاحبائه ایوب چون جام بلا بدست وی نهادند کفت بار خدایا اکر جام زهر یا بازهر صبر
نوش توانم کرد رب العالمین هم در وی داد و جام پازهر ساخت که انا وجدناه صابرا نعم العبد
ایوب کفت اکنون که از بارکاه قدم مرا این خلعت کرامت دادند که نعم العبد مرا مرد
بار بلا بتن کشیدیما نام ... با زنجان و دل کشم در بحر آمد که چون رب العالمین آن
بلاها از ایوب کشف کرد روزی بخاطر وی کذشت که نیک صبر کردم در آن بلاها
آمد که انت صبرت ام نحن صبرنا یا ایوب نیک صبر کردم لولا انا وضعنا تحت کل
شعرة من البلاء جبلا من الصبر لم تصبر چند کفت من شهد البلاء من البلاء ضج
من البلاء و من شهد البلاء من المبلی حن الی البلاء قوله واذکر عبادنا ابرهیم واسحق
و یعقوب اولی الایدی والابصار ای اولی القوة والبصائر فی مقاساة البلایا
والمحن تعزیت و تسلیت مصطفی است صلوات الله علیه و تسکین دل وی در آن رنجها
و محنتها که میکشید از کفار قریش اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنها و عن ابیها
روایت کند که مصطفی صلوات الله علیه روزی در انجمن قریش بکذشت یکی از ایشان
برخاست و کفت تویی که خدایان ما را بد میکویی و دشنام میدهی رسول خدا کفت من

میکویم که معبود عالمیان خداوند جهان یکیست بی شریک و بی انباز و بی نظیر و بی انباز
و شما در پرستش اصنام بر باطل اید ایشان همه یکبار هجوم کردند بر رسول و او را بخشند
و او را می زدند اسما کفت آن ساعت یکی آمد به سرای ابوبکر و کفت در اسرع صاحبک
صاحب خویش را دریاب که در دست دشمنان کرفتار است ابوبکر بشتاب رفت و
با ایشان کفت ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم
ایشان رسول را بکذاشتند و در ابوبکر آویختند و او را بجای بماندند و ابوبکر کیسوان
داشت چون بخانه باز آمد دست بکیسوان فرو آورد و موی بدست وی باز می آمد
و میکفت تبارکت و تعالیت یا ذا الجلال والاکرام رب العالمین این همه بلا و درد بر
دوستان نهد که ایشان را چند دوست دارد چشمی که یاران وی در بیان دوست
دارد بسی میکرید و او را درکی وی می ستاید که تری اعینهم تفیض من الدمع و دلی
می باید بسی که می نالد و بدرکاه او می نالد و او را در آن می ستاید که وجلت قلوبهم
پیر طریقت کفت در مناجات ای یادکار بان یاد ده تا قصه درد خود تقریر دهم
و بدرکاه تو می نالیم و در ناله دم آمیزیم تا تو را ... تا با تو بر دار نیم ... در سر کنی
تا در کیستی با سا یا نم هنوز کرا فنت قصه پیغمبران و سیر کذشت ایشان انکه پاداش
که ثواب و درجات ایشان در آن جهان با آن رنجها که کشیدند و بلاها که دیدند
چشیدند و کفتند ان للمتقین لحسن مآب جنات عدن متقیان را رحمت کفت
تا دانی که نه خود پیغمبران را میکوید بخصوص بلکه همه مؤمنان را میکوید و همچنین
جنات عدن مفتحة لهم الابواب ای لجازها لا یحجبهم ذل الحجاب ولا کلفة
الاستیذان یستقبلهم الملائکة بالتبجیل والترحیب والاکرام یقولون سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار روی ابو سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی بنی جنة عدن بیده و بناها بلبنة من ذهب و لبنة

من فضة وجعل ملاطها المسک و ترابها الزعفران و حصباءها الیاقوت ثم قال لها تکلمی
فقالت قد افلح المؤمنون قالت الملائکة طوبی لک منزل الملوک قوله قل هو نبؤا عظیم
بکوی ای محمد این خبری بزرکست پیغام آوردم و اندر سالتی که با آن ترا باشدم انتم عنه معرضون
و شما از آن روی برکردانید ما کان لی من علم بالملأ الاعلی مرا دانش نبود و آکاهی باین جوق
و ترقبان فرشتکان اذ یختصمون که با یکدیکر خصومت میکردند ان یوحی الی من پیغام نیست
الا انما انا نذیر مبین مکر انکه بیم نمای آکاه کنندی باز نمایندم اذ قال ربک للملائکة یاد کن
زمانی که خداوند تو کفت فرشتکان را انی خالق بشرا من طین من مردی خواهم آفرید از کل فاذا سویته
چون ورا راست کردم ونفخت فیه من روحی و جان خویش در او دمیدم فقعوا له ساجدین مرا او را
در روی افتید فسجد الملائکة سجود وی افتادند فرشتکان کلهم اجمعون همه ایشان بهم
الا ابلیس استکبر مکر ابلیس که سرکشید وکان من الکافرین و از ناکرویدکان کشت قال یا ابلیس
الله تعالی کفت ای ابلیس ما منعک ان تسجد چه باز داشت ترا که سجود کردی لما خلقت
بیدی چیزی را که بیافریدم بدو دست خویش استکبرت با نکو در کشیدی ام کنت من
العالین یا برتری جستی و خویشتن را از آن دیدی قال انا خیر منه کفت ابلیس که من
بهترم از وی خلقتنی من نار مرا از آتش آفریدی وخلقته من طین و او را از کل آفریدی قال فاخرج
منها الله تعالی کفت بیرون شو از آسمان فانک رجیم که تو نفرین کرده شدی و رانده
وان علیک لعنتی الی یوم الدین بر تو لعنت و نفرین من تا روز شمار قال رب فانظرنی ابلیس
کفت ای خداوند من مرا مهلت ده الی یوم یبعثون تا روزی که مردمان را برانگیزانی قال فانک
من المنظرین الله تعالی کفت بدرستی که تو از مهلت دادکانی الی یوم الوقت المعلوم تا روزی
که هنکام آن دانستنی است قال فبعزتک ابلیس کفت بخدای تو لاغوینهم اجمعین که ایشان را
همه کمراه کنم الا عبادک منهم المخلصین مکر بندکان تو که ایشان را که ناسته اند دل
باک قال فالحق والحق اقول الله تعالی کفت راست میکویم راستی و درستی و صدق

لاملأن جهنم که هر چاله دوزخ پر کنم منک وممن تبعک منهم اجمعین از تو و از همه که در پی تو روند
از ایشان تمام قل ما اسئلکم علیه من اجر بگوی ای محمد که نمی خواهم از شما برین پیغام رسانیدن
هیچ مزدی وما انا من المتکلفین و نیستم از ایشان که از نفس خود چیزی بر سازند ان هو الا ذکر نیست این
من آورده از خدای عز وجل الا ذکر للعالمین مگر پندی و نصیحت جهانیان را ولتعلمن نباه
و بدانید که این خبر که با شما میگوید بعد حین یعنی از هنگامی الموت الثانیه قوله تعالی
قل هو نبأ عظیم فیه ثلثة اقوال احدها انه القرآن وسماه عظیما لانه کلام رب العالمین
کقوله ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم قال ابن عباس ومجاهد وقتاده
وقیل هو یوم القیامة کقوله عم یتساءلون عن النبأ العظیم والقول الثالث نبوة النبی
معنی النبأ الذی اتاکم به عن الله نبأ عظیم وانتم تصدرون له لعبا وتعرضون ما کان لی
من علم بالملأ الاعلی یعنی الملائکة اذ یختصمون ای لولا انی نبیا یوحی الی لما کان لی علم
بالملأ الاعلی واختصامهم ان یوحی الی الا انما انا نذیر مبین ای ما یوحی الی الا لا
نظم الآیات ومعنی آنست که ای محمد کفار قریش را بگوی ان پیغام که من از الله تعالی
رسانیدم و قرآن که آورده ام و بر شما خوانده ام و وعید رستاخیز و بعث و نشر که داده ام کاری
عظیم است و خبری بزرگ اند درست و شما آنرا بازی میشمرید و از تصدیق آن دوری میکنید
اگر نه پیغمبر بودی پیغام رسان و وحی گزار از الله تعالی من چه دانستمی اختصام فرشتگان که
در آسمان افکنده شما از اختصام فرشتگان و گفت و گوی ایشان در کار آدم و غیر وی چیزی
بدانید که آنرا از وحی پاک میگویم و از نبوت درست و درست و معنی اختصام و بشکافت ابن عباس
گفت اختصموا فی امر آدم علیه السلام یعنی حین قال الله عز وجل انی جاعل فی الارض خلیفة
قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء الآیة وقیل اختصامهم تنازعهم
الکلام فی فضل الاعمال والتفاضلهم فی ذلک وانما اختلفوا فی بیان الاجر وکیفیة التفضیل
فیها لا فی جحود الاصل بدلیل هذا التاویل الخبر الصحیح وهو ما روی عبد الرحمن بن عائش

الحضرمی

الحضرمی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت ربی فی احسن صورة یعنی فی المنام
فقال فیم یختصم الملأ الاعلی یا محمد قلت انت اعلم ای رب قال فوضع کفه بین کتفی
فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت ما فی السماء والارض قال ثم تلا هذه الآیة وکذلک
نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین ثم قال فیم یختصم الملأ الاعلی
یا محمد قلت فی الکفارات والدرجات قال وما الکفارات قلت اسباغ الوضوء فی البردات
والمشی علی الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلاة بعد الصلاة قال وما الدرجات
قلت اطعام الطعام وافشاء السلام ولین الکلام والصلوة باللیل والناس نیام قال
صدقت یا محمد من فعل ذلک یعش بخیر ویمت بخیر ویکون من خطیئته کیوم ولدته امه
اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا یعنی آدم علیه السلام من طین ای تراب مبلول
فاذا سویته اتممت خلقه ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة
کلهم اجمعون هذه ثلثة الفاظ بمعنی واحد کل لفظ منها یفید فائدة مع صحته
الملائکة جماعة لو لم ترد علیها لجاز ان یکون سجد منهم طائفة فقوله کلهم افاد انهم
سجدوا له عن آخرهم وقوله اجمعون افاد انهم سجدوا له فی وقت واحد لا تراخی فیه
روی ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
عز وجل خلق آدم من تراب فجعله بماء من ماء الجنة وجعله طینا لازبا ترکه حتی اذا کان
حمأ مسنونا خلقه وصوره حتی اذا کان صلصالا کالفخار کان یمر به ابلیس فیقول
لقد خلقت لامر عظیم ثم نفخ الله فیه من روحه وکان اول شیء جری فیه الروح بصره
وخیاشیمه فلما بلغ الروح خیاشیمه عطس فلقاه الله حمد ربه فحمد ربه
فقال الله یرحمک ربک ثم قال یا آدم اذهب الی اولئک النفر فقل السلام علیکم
فانظر ما یقولون فجاء فسلم علیهم فقالوا وعلیک السلام ورحمة الله فجاء الی الله
فقال ماذا قالوا لک وهو اعلم بما قالوا قال قالوا علیک السلام ورحمة الله قال یا آدم هذه

تحیتک وتحیة ذریتک قال یا رب وما ذریتی قال اختر یدی قال اخترت یمین ربی
وکلتا یدی ربی یمین فبسط الله کفه فاذا من هو من ذریته فی کف الرحمن عز وجل وعن
ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز وجل یوم خلق آدم قبض من صلبه
قبضتین فوقع کل طیب بیمینه ووقع کل خبیث بیده الاخری فقال هؤلاء اصحاب الیمین
اصحاب الجنة ولا ابالی وهؤلاء اصحاب الشمال اصحاب النار ولا ابالی ثم اعادهم فی صلبه
فعلی ذلک یتناسلون قوله الا ابلیس استکبر ای امتنع من السجود وکان من الکافرین فی علم الله
عز وجل قال یا ابلیس ای قال الله لابلیس حین امتنع من السجود ما منعک ان تسجد لما خلقت
بیدی ای ما الذی دعاک الی ترک السجود لمن خصصته بخلقی ایاه بیدی کرامة
له استکبرت الف استفهام دخلت علی الف الوصل وهو استفهام توبیخ وانکار ام کنت
من العالین المتکبرین یقول استکبرت بنفسک حین ابیت السجود ام کنت من القوم
الذین یتکبرون فتکبرت عن السجود لکونک منهم یقال العلو اسم من اسماء التکبر کقوله
انهم یعلون علوا فی الارض وکقوله لا یریدون علوا فی الارض قال انا خیر منه خلقتنی
من نار وخلقته من طین ظن ان ذلک شرف له ولم یعلم ان الشرف یکتسب بطاعة الله
قال فاخرج منها یعنی من الجنة وقیل من السموات قال الحسن وابو العالیه ای من
الخلقة التی انت فیها وهی صورة الملک قال الحسین بن الفضل وهذا تاویل صحیح
لان ابلیس تجبر وافتخر بالخلقة فغیر الله خلقته فاسود وقبح بعد حسنه وقیل فاخرج
منها ای من الارض الی جزائر البحور فانک رجیم ای لعین طرید وان علیک لعنتی علی
السنة عبادی یلعنونک فلا تنقطع عنک الی یوم القیامة وقیل ان علیک لعنتی
ای طردی من الجنة وابعادی من کل خیر الی یوم الدین یعنی الی الابد گفته اند دونیا
دو نیاست که هر کی آنرا سپری شدن نیست معنی مدد خلق در عرصات ایستاده
باشند بفضل و قضا داوری بعد از آن لا یزال بهشتی در بهشت شود و دوزخی در دوزخ

وانا بجاست

وانا بجاست که حق جل جلاله لعنت ابلیس بقیامت پیوسته کرد و فرمود وان علیک لعنتی
الی یوم الدین اگر آن روز راه کی سپری شدن بودی لعنت ابلیس منقطع شدی با نقطاع
قیامت و مراد ازین بسته کردن لعنت بقیامت تابید است و تخلید اما بحاصل معلوم شد
که قیامت راه کی سپری شدن نیست قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون اراد الخبیث ان
لا یذوق الموت فابی الله سبحانه ان یعطیه سوله فقال فانک من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم یعنی نفخة الموت وهذا انظار من الله سبحانه لا استجابة لدعائه وقال بعضهم
لم یعلمه الوقت الذی تطلع الیه قال فبعزتک لاغوینهم ای لاحملنهم علی الغی وهو ضد
الرشد الا عبادک منهم المخلصین ای الذین عصمتهم منی وقری المخلصین بکسر اللام
ای الذین اخلصوا طاعتهم لله قال فالحق والحق اقول قراءة عاصم وحمزة ویعقوب فالحق
برفع الحق والحق اقول بنصب یعنی انا الحق والحق اقول میگوید من خداوند راست گوی
استی دم و راست میگویم باقی هر دو حق نصب خوانده یعنی فالحق قلت والحق اقول
لاملأن جهنم راست گفتم و راست میگویم که لاملأن جهنم وقیل معناه القسم ای حقا
حقا اقول میگویم حقا حقا لاملأن و در شواذ هر دو حق برفع خوانده اند یعنی حق راست
ایست و بود یا که گویا اقول لاملأن جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین یعنی
من الجنة والناس قل ما اسئلکم علیه ای علی تبلیغ الرسالة من اجر ای جعل ورزق
وما انا من المتکلفین المتقولین القرآن من تلقاء نفسی وکل من قال شیئا من تلقاء
نفسه فقد تکلف له وصح فی الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم النهی
عن التکلف وعن مسروق قال دخلنا علی عبد الله بن مسعود فقال یا ایها الناس من علم
شیئا فلیقل به ومن لم یعلم فلیقل الله اعلم فان من العلم ان یقول لما لا یعلم الله اعلم
قال الله لنبیه قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین ان هو الا ذکر للعالمین
ای ما هذا القرآن الا تذکرة وشرف وعظة للخلق ولتعلمن انتم یا کفار مکه نباه یعنی خبر

صدقه بعد حین ای بعد الموت قال الکلبی من بقی علم ذلک اذا ظهر امره ومن مات علمه بعد موته قال الحسن ابن آدم عند الموت یاتیک الخبر الیقین وقیل ولتعلمن نباه یعنی نباء القرآن وما فیه من الوعد والوعید وذکر البعث والحشر بعد حین یعنی یوم القیامة فتح السورة بالذکر وختمها بالذکر النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی قل هو نباء عظیم انتم عنه معرضون نباء عظیم بیک قول اشارت بنبوت ورسالت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وجلالت حالت وی میکوید خبر نبوت وی خبری عظیم است وشانی وشانی جلیل وشما از آن غافل ان جمال او در وی کمانید او را نشناخت او را امانتی نمانید که چه کم کرده اید واز چه واماندی اید مهتری که در عالم دو کلمه است وبی لا اله الا الله محمد رسول الله یک کلمه است یک کلمه الله دارد یک کلمه محمد دارد نهان آمده که یا محمد تو در حضرت خود ثنا ما میکوی ما در حضرت خود ثنا تو میکوییم یا محمد تو میکوی قل هو الله احد ما میکوییم محمد رسول الله ذرة از طلعت نبیان آن مهتر بر انگشت آدم تعبیه کرده بهشت بر وی کرده وگفت ما را نمود تو انگر آفرین اندر ما بحق هر گدایی فرو نیاید آن ذره نجیان مهتر وبهر که میرسید در عین حسرت در شوق آن جمال میسوخت حشمت نوح وجاه خلیل وکرامت کلیم همه قطره بود در مقابل بحر عظمت رسالت او دولت بلال وخباب وعمار وسلمان در دیگر یاران که ابرهیم وموسی وعیسی ما عدا انبیا صورت نبودند که اکر ایشان زنده بودندی آنجا روی خدمت که ایشان بر باشند ابرهیم وموسی بر داشتندی لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی مهتری با این همه منقبت ومرتبت کمال وجمال باشتی که دایم میکوی یا انا انا الکم مثل الوالد لولده میکوید شفاعتی لاهل الکبایر من امتی انها امروز تنی کیفر تلکجاست که مزیتی نا کروید که اوادعوت کم تا هدایت دایما آشکارا کردد وفردا در عرصات قیامت تنی کیفر تلکجاست فاسقی آلوده که او را

شفاعت کنم تا رحمت الهی آشکارا شود وگفته اند این نباء عظیم سه چیز است هول مرگ وحساب قیامت وآتش دوزخ یعنی یاد کنند لو ضربت السموات والارض بهذه السیاط الثلثة لانقادت خاشعة فکیف وقد ضرب بها ابن آدم الموت والحساب والنار مسکین فرزند آدم او را عقبات عظیم در پیش است وانا بحمد در کار نهای افتد پیش است امان در دنیا عشق دنیا بوی غفلت جان غرق گشته که نهان سابقه خود نمی اندیشد ونه از خاتمه کار می ترسد هر دو پامدار فرشته نه نامیکند که خلقتم لامر عظیم وانتم عنه غافلون در کار ودر وزکار خود چون نا اندیشه کند کسی که زبان بدروغ ملوث کرده ودل را بخلق آلوده وبر دل بحیات شود بین که دل این سری که موضع امانت است بخیانت پرده دریده معدن تقوی است زنگار خلق کرفته زبانی که آلت تصدیق است بدروغ وقف کرده لاجرم بجز دوح خلل نیست ودر دین جز نفاق نیست شعر

اذا ما الناس جربهم لبیب فانی قد اکلتهم وذاقا فلم ار ودهم الا خداعا ولم ار دینهم الا نفاقا اکنون اکر میخواهی که در غفلت را مداوا کنی راه تو آنست که تحفه نفاق را باب چشم که از حسرت خیزد بشوی وبی کذب بمادی که از مهب ندامت بر آید بجنی وبدین شالی تشریح شوق وسوز اخلاص بنویسی که خداوند عالم از بندکان اخلاص در میخواهد ومیکوید وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین ومصطفی صلوات الله علیه فرمود اخلص العمل یجزک منه القلیل اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین در آخر سوره قصه آدم وابلیس است وبحکم را ایشان در ذکر کرده شد واینجا مختصر کوییم اندر وی ظاهر ذلت آمدن آدم ومعصیت آن ابلیس آدم را کفت کندم مخور بخورد ابلیس را گفت سجده کن نکرد اما سرمایه رد وقبول نه از کرد ایشان خاست که از جریان قلم وقضا با قدم خاست قلم از تتایج مشیت قوم در حق آدم بسعادت رفته بود نهاد وی ثمره یکی پیدا آمد تا بجنایت وی بحکم

عذر وی حواله کرد ندو گفتند فنسی ولم نجد له عزما وابلیس را که قلم بحکم مشیت قوم بر وطرد او رفته همان نهاد وی کبر کاهی ساخت وجنایت وی بدو حواله کرد ندو گفتند ابی واستکبر وکان من الکافرین قلاده از قهر لعنت بر ساخته وبحکم تدانز بر جبه او زنکار دوی نشد تا هر جوهری که از بوته عمل وی بر آمد در دست نقاد علم نقاپه آمد عملش نقایه آمد عبادت سیاست کشت طاعتش باقیه راند ز نشن وازحقیقت کار وان عبارت بر وی داده که الحکم لایکابد والازل لایبانع شعر ای عجب نیک لم احکه وای لیل فیک لم ابکه ان کان ذلا رضیک الادمی فقد ذاک فی سفکه آدم در عالم قرب جان بود که ابلیس در عالم ردهم بجاد بود وی محتاج است دوی با آدم نهاده هر کجا لعنتی وطردی است دوی با بلیس نهاده این که تا صیت آن لعین در زمان قیامت بشد نه تش بقا وبود لیکن مقصود الهی آن بود تا هر کجا که دیگری را سر انکشتی در سنک آید سنک لعنتی بر سر وی میزند که لعنت بر ابلیس باد آن جناب جبروت خطاب عز آمد با کان مملکت ومقربان درکاه که یکی را از میان شما منشور عزل نوشتیم وتوقیع رد کشیدیم ایشان همه آه حسرت وسوز کشیدند هر جبرئیل زد یک عز را بل آمد که امروز با ابلیس است کفت اکر چنین حلیه بر بر آید دست روی من دارد وای کفت آن کا رومن نوی وان سادات فرشتکان نمی آمد ند ودر خواست میکردند وای هر یکی را ضمان میکرد که دل فارغ دارید که من بتمارا ابسا ابوحام پس چون نام آمد ازدرکاه عزت که اسجدوا لادم آن لعین عنان خواجکی باز کشید که نخوت نام مجوس ر داشت بخواجکی پیش آمد که من بهترم انا خلقتنی من نار وخلقته من طین آن لعین قیاس کرد ودر قیاس راه خطا کرفت ای ملعون از کجا میکویی که آتش به از خاکست نمیدانی که آتش سبب فرقت وخاک سبب وصلت آتش آلت گشتن است وخاک آلت پیوستن آدم که از خاک بود بپیوست تا او را کفتند ثم اجتباه ربه وابلیس که از آتش بود بکسست تا او را کفتند

علیک لعنتی الی یوم الدین خاک بود تن شود نقش بدید آتش بود بالا کیرد همه نقشها بسوزد لاجرم نقش معرفت ابلیس بسوخت ونقش معرفت دل آدم وآدمیان را سر وخت اولئک کتب فی قلوبهم الایمان در دوستی در پیش سلطان العارفین ابو یزید بسطامی شد انا بنده دوزده شو دین در تکی تر بیای کم کرده بسان ساوان در آمد از سر وحبیخورین کنتا ای ابو یزید چه بودی اکر این خاک نی باک خود بودی این بنیاد ست خود دهان بالک بر در دیش بزد که اکر خاک نبودی این سوز سینها نبودی ور خاک نبودی شادیها واندوه دلها نبودی ور خاک نبودی آتش عشق نفر وختی ور خاک نبودی مهر از لکه نتیدی ور خاک نبودی آشنای لم یزلی نبود ای درویش لعنت ابلیس از آثار کمال جلال خاکست صور اسرافیل تنبیه اشتیاق خاکست سوال منکر ونکیر تاب عشق سینه خاکست رضوان با همه غلمان وولدان خادم قدم خاکست اقبال انبیا تحفه وخلعت خاکست تقاضا بی غیبی معدن نام خاکست صفات ربانی مشاطه جمال خاکست محبت الهی غذا اسرار خاکست صفات قدیم زاد وتوشه راه خاکست ذات پاک منزه مشهود دلها خاکست بیت زان پیش که خواستی منت خواسته ام عالم ز برای تو بیاراسته ام در شهر مرا ز عاشق بیش است ننشاد بری که من ترا خواسته ام

سورة الزمر ... مکیة ... وسبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب فرو فرستادن این نامه من الله العزیز الحکیم از الله است آن توانا قادر دانا انا انزلنا الیک الکتاب بالحق ما فرو فرستادیم بتو این نامه را براستی ویدستی فاعبد الله مخلصا له الدین پرستش خود را ویدن خود را پاک دار از شرک ونفاق الا لله الدین الخالص آگاه شید که الله تعالی را سزاست وواجب پرستش پاک از انباز کرفتن با او وبکمان بودن در یکانکی او ودر دیگان والذین اتخذوا من دونه اولیاء وآیشان

که فرمود تا الله تعالی خدایان کرفتند بدوستی ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی وسی کوینده
رستیم ایشان را تا ما را نزدیک کنند ما را با الله تعالی نزدیکی ان الله یحکم بینهم بدرستی که
الله تعالی داوری کند میان ایشان فیما هم فیه یختلفون در انچه ایشان در آن جدا جدا
میکویند ان الله لا یهدی الله تعالی راه ننماید من هو کاذب کفار کسی که او دروغ کوی است و نا
سپاس و ناکرویده لو اراد الله ان یتخذ ولدا اکر الله تعالی خواستی که فرزندی کیرد لاصطفی
مما یخلق ما یشاء خود کزیدی از انچه می آفریند انچه خواستی سبحانه پاک وبی عیب
مراو راست هو الله الواحد القهار او است آن خداوند یکتای فرو شکننده همکان
خلق السموات والارض بیافرید هفت آسمان و هفت زمین بالحق براستی و فرمان یکور
اللیل علی النهار می پیچد شب بر روز ویکور النهار علی اللیل و می پیچد روز بر شب
وسخر الشمس والقمر ونرم کرد و روان ساخت آفتاب و ماه کل یجری لاجل مسمی هر دو
تا هنگامی نامزد کرده الا هو العزیز الغفار آکاه شوید که او است دانا تاونده آمرزکار
بوشنده خلقکم من نفس واحدة بیافرید شما را از یک تن ثم جعل منها زوجها پس بیافرید
از آن یک تن جفت او وانزل لکم من الانعام و فرو فرستاد شما را از چهارپایان خود شنیده
ثمانیة ازواج هشت صنف نر جفت ماده و ماده جفت نر یخلقکم فی بطون امهاتکم
می آفریند شما را در شکمهاء مادران شما خلقا من بعد خلق آفرینشی پس از آفرینشی
یعنی یکی میان یکی فی ظلمات ثلث در سه تاریکی ذلکم الله ربکم آنکس که اینها آفرید
الله است خداوند شما له الملک مراو راست پادشاهی لا اله الا هو نیست
خدای جز او فانی تصرفون پس چگونه میکردانند شما را از راه راست و کار راست و
سخن راست ان تکفروا اکر همه کافر شوید و نکروید فان الله غنی عنکم پس خدای تعالی
بی نیاز است از شما ولا یرضی لعباده الکفر و بندکان خویش کفر نه پسندد وان تشکروا
واکر سپاس دارید و بکروید یرضه لکم بپسندد آن شما را ولا تزر وازرة وزر اخری و نک

هیچ کسی بار کناه کسی بکی و دیکری را بکناه دیکری نکیرند ثم الی ربکم مرجعکم پس بازکشت شما
با خداوند شما است فینبئکم بما کنتم تعملون تا خبر کند شما را بانچه میکردید انه علیم بذات
الصدور بدرستی که خداوند شما دانا است بانچه در دلها است واذا مس الانسان ضر واکاه که برسد
کزندی دعا ربه خواند خداوند خویش را منیبا الیه بازکشته با وی ثم اذا خوله
نعمة منه پس انکه که او را نعمتی داد از نزد خود نسی فراموش
کرد و بکذاشت ما کان یدعوا الیه من قبل آن رنج که الله تعالی را با آن میخواند تا آن را ببرد و
وجعل لله اندادا وخدای تعالی را همتایان کفت وانبازان نهاد
لیضل عن سبیله تا خویشتن را از راه سپاس دارد کند قل بکوی ای محمد تمتع بکفرک قلیلا
روزکار مهر اکذار بکفر خویش روزی چند اندک انک من اصحاب النار بدرستی که تو از
دوزخیانی سورة الزمر این سوره را دو نام است سورة الزمر و سورة الغرف قال
وهب بن منبه الیمانی من احب ان یعرف قضاء الله عز وجل فی خلقه فلیقرأ سورة
الغرف این سوره چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است و هزار و صد و نود و دو کلمه
و هفتاد و پنج آیه جمله بمکه فرود آمد مکر سه آیه که بمدینه فرود آمد قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم الی تمام ثلث آیات و درین سوره هفت آیه منسوخ است
بآیة السیف یکی ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون دوم فاعبدوا ما شئتم
من دونه سوم الیس الله بکاف عبده چهارم قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل
فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم ششم فمن اهتدی
فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انت علیهم بوکیل هفتم قل اللهم فاطر
السموات والارض الآیة نسخ معناها بآیة السیف وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الزمر لم یقطع الله رجاءه واعطاه ثواب الخائفین
وعن عایشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ کل لیلة بنی اسرائیل والزمر

قوله تنزیل الکتاب ای هذا تنزیل الکتاب وقیل تنزیل الکتاب مبتدا وخبره من الله
العزیز الحکیم ای تنزیل القرآن من الله لا کما یقوله المشرکون ان محمدا تقوله من تلقاء
نفسه وقیل معناه تنزیل الکتاب من الله فاستمعوا له واعلموا انه العزیز فی سلطانه الحکیم
فی تدبیره انا انزلنا الیک الکتاب بالحق یعنی لاثبات الحق وهو الایمان بالله وصفاته
وقیل بالصدق فی الاخبار عما کان وعما یکون وقیل بالحق یعنی بما حق فی الکتب من
انزاله علیک ولیس قوله انا انزلنا تکرارا لان الاول کالعنوان للکتاب والثانی لبیان ما
فی الکتاب فاعبد الله مخلصا له الدین الخطاب للنبی والمراد به هو وامته ای اعبدوا
مخلصین له الطاعة من غیر شائبة شرک ونفاق الا لله الدین الخالص الذی هو
کلمة لا اله الا الله وقیل هو الاسلام وقیل هو الطاعة یعنی لا لله الطاعة الخالصة
التی تقع موقع القبول وقیل معناه لا یستحق الدین الخالص الا الله قال النبی صلی الله
علیه وسلم قال الله سبحانه من عمل لی عملا اشرک فیه معی غیری فهو له کله وانا
بری وانا اغنی الاغنیاء عن الشرک وقال صلی الله علیه وسلم لا یقبل الله عملا
فیه مثقال ذرة من ریاء والذین اتخذوا من دونه اولیاء یعنی الاصنام ما نعبدهم
القول ههنا مضمر ای ویقولون ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله قال قتادة انهم
کانوا اذا قیل لهم من ربکم ومن خلقکم ومن خلق السموات والارض قالوا الله فیقال
لهم فما معنی عبادتکم الاوثان قالوا لیقربونا الی الله زلفی ای قربی وهو اسم اقیم مقام
المصدر کانه قال الا لیقربونا الی الله تقریبا وتشفع لنا عند الله وقیل هم الملائکة
وعیسی وعزیر ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون ای یحکم بین المسلمین و
المشرکین فیظهر المحق من المبطل وهذا رد لقولهم وعیسی وقیل هذا الاختلاف قوله
فاختلف الاحزاب من بینهم الاحزاب من النصاری تحزبوا فی عیسی وافترقوا
ثلث فرق النسطوریة والملکانیة والیعقوبیة فرقة یقول عیسی هو الله وفرقة یقول

هو ابن الله وفرقة یقول هو ثالث ثلثة فی ثلثتهم نزل قوله عز وجل لقد کفر الذین قالوا ان الله
هو المسیح ابن مریم وقوله لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وقوله اانت قلت
للناس اتخذونی الآیة ان الله لا یهدی لا یرشد الی دینه وقیل لا یهدی الی
الجنة من هو کاذب فی قوله الملائکة بنات الله وعزیر ابن الله والمسیح ابن الله کفار
لکفر نعمته وبعبادته غیره لو اراد الله ان یتخذ ولدا کما زعموا لاصطفی مما یخلق
ما یشاء یعنی الملائکة کما قال لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا وقیل معناه
لو اتخذ من خلقه ولدا لم یتخذه باختیارهم بل یصطفی من خلقه من یشاء ثم نزه
نفسه فقال سبحانه تنزیها له عن ذلک مما لا یلیق بطهارته هو الله الواحد لا
شریک له القهار لخلقه خلق السموات والارض بالحق یعنی بقوله الحق وهو کن وقیل
خلقها لاقامة الحق بهما یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل ینقص من اللیل
فیزید فی النهار وینقص من النهار فیزید فی اللیل فما نقص من اللیل دخل فی النهار
وما نقص من النهار دخل فی اللیل ومنتهی النقصان تسع ساعات ومنتهی الزیادة
خمس عشرة ساعة ومعنی الکور الزیادة من قولهم نعوذ بالله من الحور بعد الکور
ای من النقصان بعد الزیادة وقیل اصل التکویر اللف والجمع ومنه کور العمامة
ومنه کان التقصار وسخر الشمس والقمر لمنافعهما لبنی آدم کل یجری لاجل مسمی یعنی یجریان
من ادنی منازلهما الی اقصی منازلهما ثم یعودان کذلک لا یجاوزانه وقیل الاجل المسمی
قیام الساعة الا هو العزیز ای الا من فعل ذلک هو العزیز الذی لا یغالب فی ملکه الغفار
الذی لا یتعاظمه غفران الذنوب وان کثرت بعضی اهل علم کفته اند آفتاب سیصد و
وماه همچنین فرسنک وازابن عباس روایت کرده اند که آفتاب چندان است که همه
زمین از شرق تا غرب وماه چندان که نیمه زمین و در روایة اخری سئل ابن عباس
کم طول الشمس والقمر وکم عرضهما فقال تسع مائة فرسخ فی تسع مائة فرسخ وطول

الکواکب تا عرش فرشتگان و تا عرش فرشتگان اند آفتاب از نور کرسی آفرید و کرسی از نور
عرش آفرید و عرش از نور کلام خود آفرید قال الله تعالی انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له
کن فیکون و گفته اند آفتاب از آسمان چهارم می تابد و پشت بر زمین دارد و روی سوی بالا
دارد گفته اند رب العزت هر یکی را از آن آفتاب و ماه گردونی آفرید که سیصد و شصت
گوشه دارد بر هر گوشه فرشته موکل کرده تا آن را می کشد چون در مغرب فرو شوند همی روند
تا در عرش ملک جل جلاله فذلک قوله تعالی والشمس تجری لمستقر لها وقد سبق شرحه
وعن ابی امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکل بالشمس سبعة
املاک یرمونها بالثلج ولولا ذلک ما اصابت شیئا الا احرقته وعن حسان
بن عطیه قال الشمس والقمر والنجوم فی فلک بین السماء والارض و در گفته اند چهار
چیز در عالم یگانه است و آثار ایشان بهمه عالم رسیده آفتاب یکی و ماه یکی
و نور ایشان بهمه عالم رسیده این دلیل است که الله جل جلاله یکی و قدرت و جود
وی بهمه عالم رسیده و به قال الله عز وجل وهو علی کل شیء قدیر و رحمتی وسعت
کل شیء و گفته اند ستارگان آسمان دو قسم اند قسمی آفتاب بر ایشان گذر کند و ایشان
روشنایی گیرند و قسمی آفتاب بر ایشان گذر کند و ایشان از روشنایی دهند
اندروی اثر نیکو دیدند مؤمنان دو گروه اند گروهی در درگاه شوند بجهد و اجتهاد
تا نور هدایت یابند لقوله والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و گروهی آنند
که عنایت ازلی بر ایشان گذر کند و ایشان را نور معرفت دهد لقوله افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه خلقکم من نفس واحدة یعنی آدم ثم جعل منها
زوجها یعنی حوا خلقت من قصیری آدم وهو آخر اضلاعه وفی الخبر لن تستقیم المراة
علی خلق انها خلقت من ضلع اعوج وانزل لکم من الانعام یعنی الانزال ههنا
الاحداث والانشاء کقوله انزلنا علیکم لباسا وقیل انزل الماء الذی هو سبب

نبات

نبات القطن الذی یکون منه اللباس وسبب النبات الذی یحیی به الانعام وقیل
انزلنا من الجنة علی آدم وقیل لکم من الانعام ای جعلها لکم نزلا ورزقا ثمانیة ازواج یعنی
ثمانیة اصناف من الضأن اثنین ومن المعز اثنین ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین
وخصت هذه بالذکر لکثرة الانتفاع بها من اللبن واللحم والجلد والشعر والوبر والازواج
جمع زوج والزوج الفرد له شکل وقد یقال لهما زوج یقول زوج حمامة وزوج خف
یخلقکم فی بطون امهاتکم ای فی ارحام من خلقا من بعد خلق نطفة ثم علقة ثم
مضغة ثم عظما ثم لحما ثم انشأناه خلقا آخر وهو ان نفخ فیهم الروح نظیره
قوله وقد خلقکم اطوارا وقیل خلقا من بعد خلق ای خلقا فی بطن الام بعد خلق فی صلب
آدم علیه السلام فی ظلمات ثلث یعنی البطن والرحم والمشیمة ذلکم الله ربکم ای الذی
خلق هذه الاشیاء هو ربکم علی الحقیقة له الملک لا اله الا هو فانی تصرفون عن طریق
الحق بعد هذا البیان ان تکفروا یا اهل مکه فان الله غنی عنکم عن عبادتکم کقوله
ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید وکقوله فکفروا وتولوا واستغنی
الله قوله ولا یرضی لعباده ای لعباده المؤمنین الکفر وهم الذین قال الله تعالی
ان عبادی لیس لک علیهم سلطان فیکون عاما فی اللفظ خاصا فی المعنی کقوله
عینا یشرب بها عباد الله یعنی بعض عباد الله واجراه قوم علی العموم وهو قول السلف
قالوا کفر الکافر غیر مرضی لله عز وجل وان کان بارادته وافعال العباد کلها خیرها وشرها
مخلوقة لله عز وجل مرادة له لا یجری فی الملک والملکوت طرفة عین ولا فلتة خاطر
ولا لفتة ناظر الا بقضاء الله وقدره وبارادته ومشیته ولا راد لقضائه ولا معقب لحکمه
یضل من یشاء ویهدی من یشاء لا یسأل عما یفعل وهم یسألون بدانکه افعال بندگان
نیک و بد ایشان طاعت و معصیت ایشان حرکات و سکنات ایشان همه بقضا و حکم
الله تعالی است و بارادت و مشیت او هرچه هست و بود و خواهد بود همه بتقدیر

و تقدیر او آنکه خود خواهد و کس را نرسد که اعتراض کند بر حکم و فعل او کوزه گر را
رسد که چون کوزه ها سازد که از بعضی گل کوزه کند و از بعضی کاسه و از بعضی خم و کس را نرسد
که اعتراض کند بر وی سلطان را رسد که بعضی بندگان خود را ستوربانی دهد و بعضی را
خزینه داری و بعضی را لجام داری و کس را نرسد که بر او اعتراض کند پس خدا را بود که این
عالمین که هفت آسمان و هفت زمین ملک و ملک اوست همه بندگان و چاکران او یکی را
بخواند و بنوازد و یکی را براند و نپسندد کرا رسد که بر او اعتراض کند بسیار فعلها بود که
از ما زشت بود و از الله تعالی نیکو و پسندیده بود و از خدا جل جلاله تکبر رسد و از ما نیکو
بود و ما را نرسد و از ما زشت بود زیرا که او خداوند است و ما بنده و او آفریدگار است
و ما آفریده او جل جلاله آن کند که خود خواهد و آنچه خواهد که کند همه نیکو بود زیرا که
نخواهد که کند مگر آنچه در حکمت نیکو بود نکو نسازد باد معتزلی که گفت الله تعالی گناه
نخواهد بر بنده که خواستن گناه زشت بود بجای آنست که معتزلی گفت الله تعالی در ازل
دانست که بنده چه کند نخواست که بجه وی دانا بود جا نبود که بی علم وی خطا بود والله تعالی
در ازل دانست که قومی کافر شوند و الله تعالی ایشان را اکراه کند چنانکه گفت واضله الله
علی علم چنانکه کسی کفر داند و اکنه نخواهد که آن کفر را از وی داند بجای آن بود و خواهد که از وی
ایمان بود پس خواسته بود که علم وی خطا شود و آن در خداوندی نقص بود تعالی الله عما
یقول المعتزلیة علوا کبیرا اعتقاد چنانکه حق جل جلاله از ما گناه داند و ما گواه آن
بکنیم که وی ما را دانا بود و آن دانش وی گناه و بر وی عیب نه و ما را در علم وی حجت نه
همچنین گناه ما بارادت و خواست اوست و آن خواستن گناه او وی زشت نه و خواست
وی ما را حجت نه و درین خواستن گناه ما را غرض آنست تا دانست بوی حاصل آید چنا
وی دانست قال عمر بن عبد العزیز اذا خاصمکم القدریة فخاصموهم بالعلم معنی
ذلک ان الرجل اذا اقر بان الله عز وجل علم من العبد ما هو عامله ثم قال لم یشأ ان

۱۳۰

یعمل العبد ما علم منه فقد نقض فی نفسه ما حاول ابرامه ووصف الله بالعجز یعنی
وان قال لم یعلم من العبد ما هو عامله فقد وصف الله بالجهل ولهم الویل مما یصفون
قوله وان تشکروا یرضه لکم یعنی الشکر ههنا التصدیق والتوحید یعنی ان تؤمنوا
بربکم وتوحدوه یرضه لکم منکم علیه قرأ ابو عمرو یرضه ساکنة الهاء ویختلسها
اهل المدینة وعاصم وحمزه والباقون بالاشباع ولا تزر وازرة وزر اخری لا یؤخذ
احد بذنب غیره ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون انه علیم بذات الصدور فیحاسبکم
علیها ویجازیکم واذا مس الانسان ضر ای بلاء وشدة دعا ربه منیبا الیه راجعا
الیه مستغیثا به ای لم یرج سواه لعلمه بانه لا یقدر علی کشف الضر غیره ثم اذا خوله
ای اعطاه نعمة منه ای من الله التخویل التملیک والخول علی وجهین الخول الخدم والمال
دیعاد خلوا فیه الانعام والخول السیاسة یقال فلان یخول اهله ای یسوسهم
ویرعیهم والاحد الخول خایل وفی الخبر فی صفة ملوک آخر الزمان یتخذون دین الله
دخلا ومال الله دولا وعباد الله خولا معناه یتعهدون ویخدمون ونعم عبیدا نسی ما
کان یدعو الیه من قبل ای نسی الضر الذی کان یدعو الله الی کشفه من قبل کقوله مر کان لم
یدعنا الی ضر مسه وقیل نسی الله الذی کان یدعوه فیکون ما بمعنی من کقوله ولا انتم
عابدون ما اعبد وجعل لله اندادا لیضل عن سبیله یعنی لیزل غیره عن الاسلام
وعن سبیل الشکر واللام لام العاقبة وقرئ بضم الیاء ای لیضل نفسه عن الشکر وقیل
لیضل الناس واللام لام العلة قل یا محمد لهذا الکافر تمتع بکفرک قلیلا هذا امر یعنی
التهدید ای عش بکفرک قلیلا فی الدنیا الی اجلک انک من اصحاب النار فی الآخرة
نزلت هذه الایة فی عتبة بن ربیعه وقال مقاتل فی ابی حذیفة بن المغیرة المخزومی
وقیل عام فی کل کافر **النوبة الثالثة** بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله کلمة
سماعها یجب للقلوب شفاؤها وللارواح ضیاؤها وللاسرار سناؤها وعلاؤها و

وبالحق نزل ما قالا لا يسمع السموع من العدم والحق حق لمن يلي يحيي القدم نام خداوندی که نام او
دلهارا بستانانست دیده دل و شمع بالا نانست نام خداوندی که مهر او دو کانی دوستانست
و یک نفس با او بی دو کیتی ارزانانست یک طرفة العین با او خوشتر از جانانست یک
نظر او و صد هزار جان رایگانانست شعر ولا اصاخ اقنی بعد و قتکم
حتی تصامم کما للاسی القمرا ولا امل مدی الایام ذکرکم حتی یبلی نسیم الروضة الحزن
دبیت کانیکه مرا جز تو یار خواهد بود دلم جز از تو کسی را شکار خواهد بود شعر
ودعا رسول من الحبیب الاول یبدا التلاقی بعد طول تزیل تنزیل الکتاب من الله
العزیز الحکیم کتاب عزیز من رب عزیز نازل علی عبد عزیز بلسان ملک عزیز فی شأن امر
عزیز این قرآن نامه خداوند کریمست بندگان را یادگار مهر قدیمست نامه کریم
مستودع آن دلها نانست و مستقر آن در میان جانانست هفتاد هزار بنده بنا
دوست بر شانانست نامه دوست نه اکنونست که آن جاودانانست نامه خبر و خبر
مقدمه عیانانست هذا سماعك من القاری فکیف سماعك من الباری هذا
سماعك فی دار الفنا فکیف سماعك فی دار البقاء هذا سماعك وانت فی الخطر
فکیف سماعك وانت فی النظر قال النبی صلی الله علیه وسلم کان الناس لم یسمعو
القرآن حین یسمعو من فی الرحمن یتلو علیهم امروز در سرای فنا بسان بلا و محنت لذت
سماع این است فردا در سرای بقا در محل رضا بوقت لقا کوی لذت سماع خود چونست
ع هنت سعادت بصوت ها فتحا رست الحان داود من الخجل انا انزلنا الیك الکتاب
بالحق ای محمد ما این قرآن بتو فرستادیم تا کمر شدگان را راه نجات خوانی همه رازها
اندر جهت هجران راحت وصال آری و بخیلان را از ظلمات اد باد بساحت اقبال آری
مکارم اخلاق باین قرآن تمام کنی و قوانین شرع را نظام دهی ای محمد کجا که نور دولت
تو نیست همه ظلمت تیرگیست هر کجا انس شریعت تو نیست همه زحمت شدنست

ای محمد

ای محمد ما عزت دولت تو و شرف رسالت تو با بد پیوستیم فاعبد الله مخلصا له الدین
اکنون ما همه را با تو پیوند نه با ما بر داشته و از اغیار دل برداشته و از بند خویش
و تحکم خویش باز رسته رسول خدا صلوات الله علیه با وی خطاب بجان او بگرفت
که جبرئیل آمد و گفت یا محمد اختیار آن کن ملکا نبیا او عبدا نبیا آن دوستر داری
که ملکی پیغمبر باشی یا بنده پیغمبر گفت خداوندا بندگی خواهم و ملکی نخواهم ملکی تمام
مسلم است و بندگی ما را مسلم ما وای من جز لطف تو نیست و پناه من جز حضرت
عزت تو نیست اگر ملک اختیار کنم با ملک عاجز و آنکه افتخار من بملك من باشد لیکن
بندگی اختیار کنم تا ملك تو باشم و افتخار من بملك تو باشد تا بجا گفتا انا سید ولد
آدم ولا فخر منم مهتر فرزندان آدم و بدین فخر نیست فخر ما آن هست که دوست نه بغیر او
کسی که فخر کند بچیزی کند که آن زیر او بود نه فوق او و در هر دو کون هیچ چیز زیر ما نیست
پس ما را هیچ چیز فخر نیست فخر ما بخالق است زیرا که بر ما کسی نیست جز او که بیرا و فخر
کنم بپیر او نگریسته باشم و فرمان فاعبد الله مخلصا بگذاشته باشم و بگذاشتن ما
نیست و بغیر او نگریستن شرط نیست لاجرم بغیر او فخر نیست شعر فان تسنی مولای فاتلی
وان تفتش عن قلبی تری ذکراك فی صدری الا لله الدین الخالص ثناء الله تعالی
عبادت باکستن از نفاق و طاعت با اخلاص بیا و گوهر اخلاص که باید در صدف
دل باید در درج سینه و ان بجاست که حذیفه گوید رضی الله عنه از آن مهتر
کاینات پرسیدم صلوات الله علیه که اخلاص چیست فرمود که من از جبرئیل پرسیدم
که اخلاص چیست و جبرئیل گفت من از رب العزت پرسیدم که اخلاص چیست فرمود
سر من اسرار استودعته قلب من احببت من عبادی گفت گوهریست که از خزانه
اسرار خویش بیرون آوردم و در سویدای دل دوستان خویش ودیعت نهادم این اخلاص
نتیجه دوستیاست و اثر بندگی هر که لباس محبت پوشید و خلعت بندگی در افکند

الذی ندی

ف

هر کار که کند از میان دل کند دوستی حق جل جلاله با آدمیها بر اکند دل یک دل
جمع نشود فریضه تن نماز و روزه است و فریضه دل دوستی حق نشان دوستی
آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید بردین نهی شعر
ولو بید الحبیب سقیت سما لکان السم من ید الحبیب یطیب آن دل که تو سوختی تراشکر کند
و آن خون که تو ریختی بتو فخر کند زهری که بیاد تو خورم نوش آید دیوانه را پند دوا
وان دمالجی بیه لك شاکیا وان فوادا رعته لك حامد خلقکم من نفس
واحدة آسمان و زمین و در دو نوشتار و بدان صفت قدرت خود بخلق نماید براید
که او قادر بکمالاست و صانع بی اخیال است و وحدانیت او انصنع دلیل کی بود
آدم و آدمیان را بیافرید تا ایشان را خویشتن اسرار دوستی کردانید و نشانه الطاف کنیز کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف ذاته ذات و صفات منزه داشتم عارف بی با
جلال و جمال بی نهایت داشتم محب بی بایست دریای رحمت و مغفرت بموج
آمدی مرحمی بی بایست مخلوقات دیگر با محبت کاری نداشتند از انکه هر کی در
خود همت بلند ندیدند آن که همت بلند داری ترتیب فرشتگان را کاری است
با سامانان آنست که با ایشان حدیث محبت رفته و آن گنج زر و موی که در نهاد
آدمیان تعبیه است و ایشان نهاده آن زر و زیور آدمیان از آن تحیر و دهشت
ایشان آن قبض و بسط ایشان خوف و سرور ایشان غیبت و حضور ایشان جمع
و تفرقه ایشان شر بتهای زهر آمیز سلخ ... ایشان بتیمها آمیخته بکرده
ایشان با همه با ایشان آنست که همه از کل محبت دیدن بشام ایشان بیت
عشق تو مرا چنین خراباتی کرد ور نه بسلامت و بسامان بودم سلطان
العارفین ابو یزید بسطامی گوید وقتی در خمار شراب عشق بودم در خلوت انا جلیس
من ذکرنی گستاخی کردم و آنان گستاخی بی بار بالا کشیدم وجوهه گفت هی

جشیدم

جشیدم گفتم الهی چون تو دوان و این تشنگی من تا کی این چه تشنگی است جامهای پنجم
پیاپی بیت زین باده مرا زکی ابو بحر کنی حال من تشنه و پیش من دو آب زلال
عزیزو کسی چند نهان باشی و چند پیدا دل حیران کشته و جان شیدا تا کی آن
استار و تجلی آخر کی بود آن تجلی جاودانی چند خوانی و چند رانی بگداختم در آرزوی
روزی که در آن روز تو نمانی تا کی فکنی در گیری این چه وعده است بدین دانگ و بدین دری
کشاپسم الحام داد نه که با زیستی نداری که تا این طاقه کوشت پی جگر نغروشند
و در انجمن دوستی جو لباس بلا نپوشند بگریز اگر سر بلا نداری ورنه خوشتر بریزد
ابو یزید گفت در گستاخی افزودم و بیخودی گفتم الهی من میکشیم لطف تو در زمین
آویخته آتش یافت بر تو دستانخت کم تو انجمتان از تلخ وصال نسیم قرب مهر تو انجمت
با دلان فرمایت برکه بشریت فصل تو بخت بیت اول تو حدیث عشق کردی آغاز
اندر خور خویش کار ما را میسان ما کی بنجیم در سر بیده راز لا جرمت بدست ما و منشود
گفت آخر بشنیدم ندا آمد و از آسمان لطف باد آن بر آمد و نخا پسید بر آمد و اتحاص چون نمک
بدرآمدی ع کای پای تکلف فرو شد دست ما پیر طریقت گفت نه پیدا که عزت قدم
دهی با جه ساخته انا فواع کرم دهی با اول قصدی دهد چیزی تا از جهان باز رد
پس نوری دهد دوش تا از جهانیان باز بر دبی کشتی دهد تو چی تا از آب و گل باز
رهد چون خود شود آنکه وصال خود را شاید بیت جو نیست تو هیچ خود را ی باید
آزاد ز هر علت و دردی باید زان پیش که سر بوصل تو هیچکس کاندر خود غمها تو بعی
النوة الاولی اتی هو قانتا انکس که او فرمان بردارست و ایستاده بندگی آناء اللیل
در تنهاه و با سهاه شب ساجدا وقائما گاه روی بر زمین نهاده و گاه بعبادت ایستاده
برای یحذر الآخرة و با زی بیم زدان عذاب آن جهان ویرجوا رحمة ربه و امید دارد
رحمت خداوند خویش با قل هل یستوی بگو یا محمد که هر گز مساوی باشند الذین

بنا ذ

باید

يعلمون والذين لا يعلمون ایشان كه دانند و ایشان كه ندانند انما يتذكر اولوا الالباب ایشان پند
پذیرند و حق را بدانند كه خرد دارند قل بگوی ای محمد خدای تعالی می فرماید يا عباد الذين
آمنوا ای بندگان من آنان كه گرویده اند اتقوا ربكم بپرهیزید از عذاب و خشم خداوند
خویش للذين احسنوا مر ایشان راست كه نیكوئی كردند و نیكوی در آمدند در اسلام في هذه
الدنيا حسنة در این جهان نیكوی وارض الله واسعة و زمین خدای تعالی فراخ است انما يوفى
الصابرون اجرهم بغير حساب جزا این نیست كه صابران بسپارند مزد ایشان بی شمار و بی
اندازه قل اني امرت بگوی ای محمد مرا فرموده اند ان اعبد الله كه خدای را پرستم مخلصا له الدين
پاك دارنده او را پرستش خویش وامرت لان اكون اول المسلمين و فرموده اند مرا تا كه اول
كسی باشم از گردن نهادگان قل اني اخاف بگوی من بترسم ان عصيت ربي اگر نافرمانی كنم از فرمان
خداوند خویش عذاب يوم عظيم از عذاب روزی بزرگ قل الله اعبد بگوی خدای را پرستم
مخلصا له ديني پاك دارنده مر او را پرستش خویش فاعبدوا ما شئتم من دونه بپرستید هرچه
خواهید فرود از او قل ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم بگوی ای محمد زیانكاران آنانند كه
از خویشتن درمانند واهليهم يوم القيامة و از كسان خویش درمانند در روز قیامت
الا ذلك هو الخسران المبين آگاه شوید كه زیان آشكارا آنست لهم من فوقهم ظلل من النار
مر ایشان راست بر زبر ایشان طبقها از آتش ومن تحتهم ظلل و زیر ایشان طبقها آتش
ذلك يخوف الله به عباده این آنست كه خدای تعالی می ترساند بآن بندگان خویش را
يا عباد فاتقون ای بندگان من بپرهیزید از عذاب و خشم من والذين اجتنبوا الطاغوت و آنان كه
بپرهیزیدند از پرستش بتان ان يعبدوها كه آن را پرستند وانابوا الى الله و باز گشتند با
الله تعالی بتوبه و استغفار لهم البشرى مر ایشان راست بشارت فبشر عباد بشارت
ده بندگان مرا الذين يستمعون القول آنان كه سخن میشنوند فيتبعون احسنه و نیكوی را پی
میگیرند اولئك الذين هداهم الله آن گروه ایشانند كه خدای تعالی مر ایشان را راه نمود واولئك

هم اولوا الالباب و آن گروه مر ایشان راست زیركی و خردمندی افمن حق عليه كلمة العذاب
كسی كه بر او درست گشت وعده الله در علم خدای تعالی برای عذاب گشت افانت تنقذ
من في النار تو اوی كه از آتش بیرون آری اكنی كه حكم من آنست كه در آتش باشد لكن الذين
اتقوا ربهم ایشان باری كه بپرهیزیدند از خشم و عذاب خداوند خویش لهم غرف مر ایشان را
در یچها من فوقها غرف از بر آن در یچها مبنية خشت زرین و سیمین بر آورده تجري
من تحتها الانهار میرود در زیر درختان آن جویها وعد الله لا يخلف الله الميعاد وعده
كه خدای تعالی داد خلاف نكند وعده خویش را الم تر ان الله انزل من السماء ماء نمی بینی كه
الله تعالی قادر بر كمال است از آسمان فرو فرستاد آبی فسلكه ينابيع في الارض براند آن را
چشمه چشمه در زمین ثم يخرج به زرعا پس بیرون آرد بآن كشت زار مختلفا الوانه جدا
جدا رنگها آن ثم يهيج پس آنكه خشك شود فتراه مصفرا پس دیگی زرد شده ثم
يجعله حطاما پس ریزه ریزه كند ان في ذلك لذكرى لاولي الالباب در اینچه
گفتیم یادكردنی است و یادگاری خردمندان را النوبة الثالثة قوله تعالی امن هو
قانت قراء ابن كثير ونافع وحمزة امن بتخفيف الميم وقراء الآخرون بتشديدها
فمن شدد فله وجهان احدهما ان يكون الميم في ام صلة ومعنى الكلام استفهام وجوابه
محذوف مجازه امن هو قانت كمن هو غير قانت والوجه الآخر انه عطف على
الاستفهام مجازه الذي جعل لله اندادا خير ام من هو قانت ومن قرا بالتخفيف فهو الف
استفهام دخل على من معناه اهذا القانت كالذي جعل لله اندادا وقيل الالف بمعنى
حرف النداء تقديره يا من هو قانت ومعنى الاية قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب
النار يا من هو قانت اناء الليل انك من اهل الجنة كقول القائل فلان لا يصلي
ولا يصوم فيا من يصلي ويصوم ابشر وقيل المنادى هو الرسول صلى الله عليه وسلم
والمعنى يا من هو قانت اناء الليل قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون

معنی قنوت در این آیه قیامست در نماز مصطفی را صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند
ای الصلوة افضل فقال طول القنوت فسمی الصلوة قنوتا لانها بالقيام تكون وقال
النبي صلى الله عليه وسلم مثل المجاهد في سبيل الله كمثل القانت الصائم يعني المصلي
الصائم وقيل للدعاء قنوت لانه انما يدعو به قائما في الصلوة قبل الركوع او بعده
و در قرآن قنوت بمعنی اقرار بعبودیت است كقوله وله من في السموات والارض كل له
قانتون ای مقرون بعبودیته و قنوت است بمعنی طاعت كقوله والقانتين والقانتات
ای المطيعين والمطيعات وقال الله تعالى ان ابراهيم كان امة قانتا لله ای مطيعا اناء
الليل ساعاته واحدها اني واني و این آیه تحریض است بر نماز شب كه مصطفی
صلوات الله علیه فرمود با معاذ جبل الا ادلك على ابواب الخير الصوم جنة والصدقة
تطفي الخطيئة وصلاة الرجل في جوف الليل ساجدا وقائما يعني مصليا وقال ربيعة
بن كعب الاسلمي كنت ابيت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتيته بوضوئه
وحاجته فقال لي سل فقلت اسئلك مرافقتك في الجنة فقال او غير ذلك قلت
هو ذلك قال فاعني على نفسك بكثرة السجود ای بكثرة الصلاة يحذر الآخرة ويرجوا
رحمة ربه این آیه بقول ابن عباس در شان ابو بكر الصديق فرود آمد و بقول ابن عمر در
شان عثمان بن عفان فرود آمد و كلبی گفت در شان ابن مسعود و عمار و سلمان فرود
آمد قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون ای كما لا يستوي العالم والجاهل
لا يستوي المطيع والعاصي وقيل الذين يعلمون هم المؤمنون الموقنون والذين لا يعلمون
الكافرون المرتابون وقيل الذين يعلمون ما لهم وعليهم والذين لا يعلمون ذلك انما
يتذكر اولوا الالباب انما يتعظ اولو العقول فانهم كل امرء ما يحسنه قل يا عبادي
الذين آمنوا اتقوا ربكم بامتثال الامر واجتناب النواهي للذين احسنوا في هذه الدنيا
ای اطاعوا الله في الدنيا ای قالوا لا اله الا الله وثبتوا على ايمانهم وعملوا الصالحات

حسنة

حسنة في الآخرة وهي الجنة والكرامة این قول مقاتل است نیكوی مر ایشان راكه در این جهان
نیكوكاری كردند و فرمان بردار بودند مر ایشان راست در آنجهان بهشت و كرامت
سدی گفت در آیه تقدیم و تاخیر است یعنی الذين احسنوا حسنة في هذه الدنيا
وهي الصحة والعافية والثناء الجميل وبهاء الوجه ونور القلب نیكوی مر ایشان
كه ایمان آوردند و نیكوی با اسلام آمدند و بر آن با ایستادند مر ایشان راست در دنیا
صحت و عافیت و ثنا نیكو بها ظاهر و نور باطن وقيل معناه لهم في هذه الدنيا
مهاجر حسن وهو مدينة الرسول صلى الله عليه وسلم ایشانكه در اسلام آمدند
مر ایشان راست در دنیا هجرتگاهی نیكو مدینه رسول علیه الصلوة والسلام تا
هجرت كنند بمدینه فذلك قوله وارض الله واسعة هذا امر بالهجرة كقوله الم تكن
ارض الله واسعة وقيل نزلت في مهاجري الحبشة وقال سعيد بن
جبير من امر بالمعاصي فليهرب انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب
الذين صبروا على دينهم فلم يتركوه للاذى قيل نزلت في جعفر بن ابي طالب و
اصحابه حيث لم يتركوا دينهم لما اشتد بهم البلاء وصبروا وهاجروا وقال علي رضي الله
عنه كل مطيع يكال له كيلا ويوزن له وزنا الا الصابرين فانه يحثى عليهم حثيا
ويقال يؤتى باهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان ويصب
عليهم الاجر صبا بغير حساب حتى يتمنى اهل العافية في الدنيا ان اجسادهم
تقرض بالمقاريض مما يذهب به اهل البلاء من الفضل وسئل النبي صلى الله عليه
وسلم اي الناس اشد بلاء قال الانبياء ثم الامثل فالامثل يبتلى الرجل على
حسب دينه فان كان في دينه صلبا اشتد بلاؤه وان كان في دينه رقة
هون عليه فما زال كذلك حتى يمشي على الارض ما له ذنب وقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم يبلغها بعمله ابتلاه الله

الدنیای ۶

فی حبث او فی ماله او فی ولده ثم صبره علی ذلک استحق بلغه المنزله التی سبقت له
من الله وان عظم الجزاء مع عظم البلاء وان الله عز وجل اذا احب قوما ابتلاهم فمن
رضی فله الرضاء ومن سخط فله السخط قال انی امرت ان اعبد الله ای بان اعبد الله
مخلصا له التوحید لا اشرک به شیئا وامرت لان اکون ای لاجل ان اکون اول
المسلمین من هذه الامة فاخلص له العبادة قبل امتی قل انی اخاف ان عصیت
ربی وعیدت علی عذاب یوم عظیم وهذا لحین دعا الی دین اباءه وقیل المراد به
امته وقیل منسوخ وقیل نزلت قبل ان غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
قل الله اعبد مخلصا له دینی ای قد امتثلت ما امرت به فاعبدوا اما معشر الکفار
ما شئتم اعملوا علی مکانتکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر قل آمنوا به او لا تؤمنوا قل
اشهدن فانتظروا وارتقبوا کلها کلمات خرجت مخرج الاستغناء قل ان الخاسرین
الذین خسروا انفسهم واهلیهم قیل له خسرتان خالفت دین اباءک فانزل الله قل
ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم بالتخلید فی النار واهلیهم بانهم لم یدخلوا
الجنة فیکون لهم اهلون من الحور العین ولهم فی النار اهل قال ابن عباس
ان الله جعل لکل انسان منزلا فی الجنة واهلا فمن عمل بطاعة الله کان ذلک
المنزل والاهل له ومن عمل بمعصیة الله دخل النار وکان ذلک المنزل والاهل
لغیره ممن عمل بطاعة الله الا ذلک هو الخسران المبین حین استبدلوا بالجنة نارا
وبالدرجات الدرکات لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل لان النار
تحیط بهم کما قال احاط بهم سرادقها وسمی النار ظلة لغلظها وکثافتها ولانها
تمنع من النظر الی ما فوقهم وقیل الظلل الاطباق وقال فی موضع آخر لهم من جهنم
مهاد ومن فوقهم غواش اطباق النار غواش واطباق الجنة غرف والنار فوقهم
فی الدرک الاسفل من النار وانما جاز ان یسمی ما تحتهم ظللا لانها اطباق فوق قوم

بحتهم

تحتهم والظلة هی ما اظلک من فوقک ذلک یخوف الله به عباده ای ذلک الذی
وصف من العذاب یخوف الله به عباده ای ذلک الذی وصف فی القرآن لیؤمنوا
یا عباد فاتقون وحدونی واطیعونی والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وفی کل من عبد
شیئا غیر الله فهو طاغ ومعبوده طاغوت التاء لیست باصلیة هی فی الطاغوت کهی
فی الملکوت والجبروت واللاهوت والناسوت والرحموت والرهبوت وانابوا الی الله ای
رجعوا الی عبادة الله لهم البشری فی الدنیا بالجنة فی العقبی فبشر عبادی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه مثال هذا الاحسن فی الدین ان من قتل ذا طلب بالدم
فهو حسن فان عفا ورضا بالدیة فهو احسن ومن جزی بالسیئة السیئة مثلها فهو
حسن وان تعطف علی نفسه فهو احسن فان رد السلام فقال وعلیکم السلام وهو حسن
فان قال وعلیکم السلام ورحمة الله فهو احسن علی هذا القیاس فان خرج راکبا فهو حسن
فان نزل علیه راجلا فهو احسن فان غسل اعضاءه فی الوضوء مرة مرة فهو حسن فان غسلها
ثلاثا ثلاثا فهو احسن فان جزی ظالمه بمثل ظلمته فهو حسن فان تجاوزه عنه فهو
احسن فان سجد او رکع ساکتا فهو جائز والجائز حسن وان فعلهما مسبحا فهو احسن ونظیر
هذه الایة قوله عز وجل لموسی علیه السلام فخذها بقوة وامر قومک یاخذوا باحسنها
وقوله واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم قال ابن عباس آمن ابو بکر بالنبی صلی الله علیه
وسلم فجاءه عثمان وعبد الرحمن بن عوف وطلحه وزبیر وسعد بن ابی وقاص وسعید بن
زید فسالوه فاخبرهم بایمانه فآمنوا ونزلت فیهم فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه یعنی یستمعون القول لیعنی ابی بکر فیتبعون احسنه وهو قول لا اله الا الله پدر
اسلام عثمان روایت کرده اند که عثمان مردی بود بغایت زیبا روی نیکو قد خوش سخن
شرمگین هیبتی و حیائی نیکو داشت و کس بجمال وی نبود در آن عصر و در نخواسته بود
در رسول خدا صلوات الله علیه دختری داشت نام او رقیه و عثمان میخواست که او را در نکاح

اصحاب بشاره

اما پیش از وی عتبه بن ابی لهب او را خواسته بود و عثمان اندوهگین شد بهمات و بخانه ما
شد و خاله وی آنجا بود و حال آنکه خاله وی کاهنه بود گفت ای عثمان خبر دارم که یتیم
ابو طالب جهتیکی پدید آورده است و کاری نو ساخته نبی گوید که من رسول خدایم
و مار ایمان بدو دون و ذکر وی در نهایت برد بکنجرات و پوستن با خویشان و قرابات
عثمان گفت ای خاله مرا از این سخن هیچ خبر نیست اما در دلم این سخن جای گرفت و از پی
تمام که عثمان گفتم ابا ابو بکر دوستی بغایت بود برخاستم و نزدیک وی شدم
و این سخن با وی گفتم که چنین حدیثی شنیدم و در دل من اثر کرد ابو بکر بدانست که از عالم
غیب دری بر دل وی گشادند و حلقه دل وی بجنبانیدند و او دار بر سر راه آورد نمود
نصیحت پیش برد و گفت ای عثمان تو مردی عاقل هشیاری و زیرک نمیدانی که پرستش
جماد نه کار زیرکان است و نه مقتضی عقل اگر تو بخدمت رسول الله روی و رسول الله
را ببینی این کار بر تو روشن شود و بجان دانم که این بند گشاده کرد عثمان برخاست و
بخدمت حضرت رفت آن مهتر عالم و سید ولد آدم صلوات الله علیه فرمود که چون
چشم من بر روی افتاد مهر و محبت وی همه دلم بگرفت خوش احوال و مال کسی که سینه
را مهر و محبت او در دل پیدا شود و گوئی شمع در سینه من برافروخته شد و از کمین گاه
غیب کمندی پیدا گشت رسول خدا صلوات الله علیه ما آثار آن در چهره من بدید
گفت ای عثمان من فرستاده خدا و نیم وحی کرده و پیغام رسانا و تو و همه جهانیان
بگو لا اله الا الله محمد رسول الله عثمان کلمه شهادت بگفت و رسول الله بایمان وی
بسی شاد گشت انگه دیر نیامد که رقیه را از عتبه ملعون باز ستدند و عثمان را دادند
و از نیکوئی و مناسبت که میان ایشان بر بهم ماندند و همه ایشان میکند جمع الشمس
والقمر ماه و آفتاب بهم رسیدند روی عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم مضطجعا فی بیته کاشفا عن فخذیه او ساقیه فاستاذن ابو بکر

دوزنکاریه

فاذن له

فاذن له وهو علی تلک الحال یتحدث ثم استاذن عمر فاذن له وهو کذلک یتحدث ثم استاذن
عثمان فجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم وسوی ثیابه فلما خرجت قالت عائشه
دخل ابو بکر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عمر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عثمان فجلست
وسویت ثیابک فقال الا استحیی من رجل تستحیی منه الملائکه وقال لکل نبی رفیق
ورفیقی فی الجنة عثمان وعن انس قال لما امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ببیعة
الرضوان کان عثمان رسول الله صلی الله علیه وسلم الی مکة وبایع الناس فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عثمان فی حاجة الله وحاجة رسوله فضرب
باحدی یدیه علی الاخری فکانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم لعثمان خیرا
من ایدیهم لانفسهم قوله اولئک الذین هداهم الله لدینه واولئک هم اولوا الالباب
ای اولوا العلم بالله افمن حق علیه کلمة العذاب افانت تنقذ تکرار الف الاستفهام
فی هذه الایة من لطف الخطاب واشد او عید دحق علیه ای وجب علیه ملازما
فی علم الله وحکمه انه من فی النار افانت یا محمد تنقذ من النار وقوله کلمة العذاب
قوله لاملان جهنم وقیل قوله هؤلاء فی النار ولا ابالی قال ابن عباس یرید ابا لهب
وولده درصفت دوزخیان گفته اند که اگر یکی از ایشان بر دنیا دوش سر از زمین
بردارند همه جهان سیاه شود از تاریکی و تاریکی ایشان بچشم ازرق باشند لقوله
تعالی ونحشر المجرمین یومئذ زرقا و بر روی سیاه باشند لقوله تعالی وتسود وجوه
و بر گردنهاشان غل باشد اذ الاغلال فی اعناقهم و بر دستهاشان زنجیر بود
لقوله والسلاسل یسحبون بپایهاشان بند بود لقوله ان لدینا انکالا جامهاشان
قطران بود لقوله سرابیلهم من قطران خورش شان حمیم و زقوم بود و بالاشان
از گوسنگی بود جایهاشان تنگ بود و یوشانشان بود که بسیار کند و فریاد شان
نرسد نهادخولهند و نهادشان ندهند بر جوت نرسید شان نا امیدی

گویند سوآء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص قوله لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف
من فوقها غرف مبنیة ای لهم فی الجنة منازل ارفع منها واحسن تجری من تحتها
الانهار ای من تحت اشجارها انهار الماء واللبن والخمر والعسل وعد الله نصب علی
المصدر ای وعدهم الله تلک الغرف والمنازل وعداً لا یخلفه عن ابی سعید الخدری
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اهل الجنة یتراءون اهل الغرف من فوقهم
کما تتراءون الکوکب الدری فی الافق من المشرق او المغرب لتفاضل ما بینهم قالوا تلک
منازل الانبیاء لا یبلغها غیرهم قال بلی والذی نفسی بیده رجال آمنوا بالله وصدقوا
المرسلین الم تر ان الله انزل من السماء ماء یعنی المطر وکل ماء فی الارض فاصله
من السماء ینزله الله من السماء الی الغیم ثم ینزله من الغیم الی الارض ثم یجری فی العیون
فسلکه ای ادخله ینابیع جمع ینبوع وهو الماء الذی یخرج من الارض وینابیع نصب
علی الحال وقیل الینبوع الموضع الذی یخرج منه الماء کالعیون والابار فیکون نصباً
علی الظرف ای فی ینابیع فیکون فی الارض صفة لینابیع ثم یخرج به زرعاً مختلفاً الوانه
ای اصنافه کالبر والشعیر وسایر الحبوب وقیل الوانه من الصفرة والحمرة والخضرة ثم
ثم یهیج ای یتم جفافه یقال هاج النبات اذا تم جفافه فتراه بعد خضرته مصفراً لیبسه
ان فی ذلک الذی ذکرته لکم لذکری ای عظة وتذکیر لاولی الالباب یتفکرون
فیذکرون ان ... دال علی توحید الله الآیة الثالثة بسم الله ...
قوله امن هو قانت آناء اللیل ساجداً وقائماً القنوت القیام بآداب الخدمت
ظاهراً وباطناً من غیر فتور ولا تقصیر یحذر العذاب الموعود فی الآخرة ویرجو الثواب
الموعود صفت قنوت کیوسته بدرگاه الله تعالی در مقام خدمت باشد
بوقت نماز نهاد ایشان بکلیت عین تنظیم کرد و انجلت کاه ... باسوز و حسرت
باشد یکی از بزرگان دین گفته فرمان نهاد الله تعالی ... باید داشت نه پیدا کم

قرب الله تعالی در کنار فرمانهاست و از منهیات جمله پرهیز باید کرد نه پیدا کم ... الله
تعالی در کدام نهی است و گفته اند فرمان الله تعالی بکار داشتن باید دو وجه است
یکی بحکم عبودیت یکی بحکم محبت و حکم محبت برتر است از حکم عبودیت زیرا که محب
پیوسته در آرزوی آن باشد که دوست او را خدمتی فرماید تا بر خدمت وی همه اختیار
بود هیچ اکاهی در آن نه منت بدید و هیچ منت نهادن و کوی مکافات داشتن نه
باز خدمتی که از روی عبودیت رود در آن هم اختیار بود هم اکراه هم ثواب جوید هم
مکافات طلبد این مقام عابدان است و عامه مؤمنان و آن صفت عارفان است
و منزلت صدیقان هر کی را که ابتدای نعمت قانع شد و از دوست همت باز
ماند و آن بحضرت رسید و هم مشاهده دوست با من ماند ... بیاسود پیر طریقت
گفت من چه دانستم که پاداش دوستی دوستی است من همی پنداشتم که مهر به خلعت
پاداش است کنون در یافتم که همه یافتها در یافت دوستی است قل هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون علم سه است علم خبری و علم الهامی و علم
غیبی معنی علم خبری کو شنیدها شود و علم الهامی دلها شود و علم غیبی جانها شود علم
خبری ظاهر آید با زبان کی و علم الهامی بدل آید و علم غیبی بجان آید تا وقت کی بود علم
خبری بروایت است علم الهامی بهدایت است علم غیبی بعنایت است علم خبری
را گفت فاعلم انه لا اله الا هو الله علم الهامی را گفت ان الذین اوتوا العلم من قبله
علم غیبی را گفت وعلمناه من لدنا علماً و وراء این همه علمی است که وهم آدمی بدان
نرسد و فهم از آن در ماند و آن علم الله عز وجل بنفسه علی حقیقته قال الله ولا
یحیطون به علماً جنید را گفتند این علم از کجا میگوی گفت اگر از کجا بودی برسیدی
قل یا عبادی الذین آمنوا اتقوا ربکم این خطاب با قومی است که مراد نفس خویش بوافقت
حق بداد ند و رضاء الله تعالی بهوای نفس بگزیدند تا صفت عبودیت ایشان در

گشت در رب العالمین در اضافت با ایشان کشید که یا عبادی مصطفی صلوات الله علیه
فرمود من مقت نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب یوم القیامة سلطان العارفین
بایزید بسطامی گوید که اگر فردا قیامت مرا گویند که آرزوی کن گویم آرزو چنان است
که بدوزخ اندر آیم و این نفس را بر آتش عرض کنم که در دنیا از او بسیار پیچیدم و رنج
کشیدم النفس مرآتیه فی الاحوال کلها منافقة فی اکثر احوالها مشرکة فی بعض احوالها
خباثت نفس بسیار است و بیهودهای وی بی نهایت با دنیا آرام گیرد بحرام شاد
از معصیت نیندیشد و آنرا خود دارد بطاعت کاهلی کند در خدمت عجب آرد در
دیار خلق جوید این خصلتها همه آفت است و بیم زوال ایمان در آن است نعوذ بالله منه
بنده آنکه در صفت عبودیت درست آید که در خدمت خود را مقصر بیند تا عجب بیاید
و بدنیا بچشم فنا بیند تا در وی نیاویزد خلق را بچشم عاجزی نگرد تا از دیا ایمن گردد نفس
دشمن گیرد تا با وی موافقت نکند و خویشتن را بحقیقت بنده داند تا پای از دایره بندگی
بیرون ننهد چون این صفتها در وی موجود گشت شرع وی آن بود که رب العالمین گفت
للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة در دنیا او را صحت و عافیت بود ثنای نیکو بود
بندگی و نبود دل افزوده و سیماء صالحان یافته بود و در عقبی با این دولت و منزلت
رسید که لهم غرف من فوقها غرف مبنیة آمنین من مکدر الصفوة والاحزاج
من الجنة قال الله عز وجل وهم فی الغرفات آمنون مؤمنان را نه خالک برخاسته و ان
شما دید دلخسته و از دوزخ رسته و در بهشت آیین نشسته از عذاب قطیعت
رسته و با وصال دوست آرمیده همه راحت بیند شدت نه همه اکرام بیند
اهانت نه همه شادی بیند اندوه نه همه عز بیند مذلت نه همه جوانی بیند
پیری نه همه زندگی بیند مرگ نه همه رضا بیند سخط نه همه دیدار بیند حجاب نه
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه فرمود من یدخل الجنة ینعم لا یبئس و لا یبلی

شابه ولا یفنی شبابه ینادی منادٍ ان لکم ان لا تضعفوا فلا تسقموا ابداً وان لکم ان تحیوا فلا
تموتوا ابداً وان لکم ان تشبوا فلا تهرموا ابداً وان لکم ان تنعموا فلا تبتئسوا ابداً قوله وعد
لا یخلف الله المیعاد وعد المطیعین الجنة ولا محالة لا یخلفه و وعد التائبین
المغفرة ولا محالة یغفرلهم و وعد المریدین القاصدین الوجود والوصول فلا محالة
لهم منه فلا محالة یصدق وعده قوله الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه
ینابیع فی الارض الاشارة فی هذه الآیة الی الانسان یکون طفلاً ثم شاباً ثم کهلاً
ثم شیخاً ثم یصیر الی ذلک العمر آخر یخترم و یقال ان الزرع ما لم یاخذ بالجفاف
لا یؤخذ منه الحب الذی هو المقصود منه کذلک الانسان ما لم یخل من نفسه
لا یکون له قدر ولا قیمة الآیة الاولی افمن شرح الله صدره آنکس که بار کشاد الله تعالی
دل وی را للاسلام بنور اسلام و سایت سید انام فهو علی نور من ربه او بیرو شنای
از خداوند خویش فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله وای و نفرین و تباهی و بهشت لا نیات
از یاد خداوند خویش اولئک فی ضلال مبین آن گروه ایشان در گمراهی روشن اند
الله نزل احسن الحدیث الله تعالی فرو فرستاد نیکوتر سخنها کتاباً متشابهاً نامه
هموار مانند یکدیگر در نیکویی و راستی مثانی دو تو و دو تو کرده یکی با دیگر
تقشعر منه بلرزد و بخیزد از آن جلود الذین یخشون ربهم پوستهاء ایشان که از خداوند
خویش میترسند و مویها ایشان از یاد کردن وعید ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله
پس نرم آید پوستها و مویها ایشان بر تنها و دلها ایشان با خدای بجون وعده او
و مهربانی و یاد کرد ذلک هدی الله آن راه نمونی است از خدای یهدی به من یشاء راه
می نماید هر که میخواهد بیان بیم و امید ومن یضلل الله و هر که خدای تعالی او را گمراه کرد
فما له من هاد او را راه نمای نیست افمن یتقی بوجهه سوء العذاب آنکس که بروی
خویش آتش بر پرهیزد و بدی عذاب از خود باز نیدارد یوم القیامة روز رستاخیز ...

دستکار داناست وقیل للظالمین و گویند مر ظالمان را ذوقوا ما کنتم تکسبون بچشید پاداش
آنچه میکردید کذب الذین من قبلهم تکذیب کردند مر پیغمبران را ایشان که پیش از قوم تو بودند
فاتیهم العذاب تا بیامد ایشان را عذاب من حیث لا یشعرون از جای که نمیدانستند فاذاقهم الله
الخزی فی الحیوة الدنیا تا بچشانید الله تعالی ایشان را رسوایی در زندگانی این جهان
ولعذاب الاخرة اکبر و عذاب آن جهان بزرگتر است لو کانوا یعلمون اگر باشند که دانستندی
ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل بدرستی و راستی که زدیم ما مر مردمان را درین
قرآن از همه چیزها داستانی و مثلی لعلهم یتذکرون تا مگر باشد که پند پذیرند قرآنا
عربیا غیر ذی عوج قرآنی بلغت تازی بی هیچ کژی و اختلاف لعلهم یتقون تا مگر
از عذاب بپرهیزند ضرب الله مثلا مثل زد الله تعالی مسلمان و مشرک را رجلا
فیه شرکاء مردی غلام کرده او انبازان باشند جنگی بخداوندی متشاکسون با یکدیگر
تنگ خوی و ناسازگار و رجلا سلما لرجل و مردی غلام درسته از انبازان یک
خواجه را هل یستویان مثلا هیچ یکسان باشند مردود صفت الحمد لله ثنا و ستایش
نیکو و سزاواری بخدای وصفت بجای همه خدای راست بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر
ایشان نمیدانند انک میت تو مرده شوی و انهم میتون و ایشان نیز خواهند مرد و دیگر
ثم انکم یوم القیمة پس شما در روز رستاخیز عند ربکم تختصمون نزدیک خداوند خویش
با یکدیگر خصومتها خواهید کرد فمن اظلم ممن کذب علی الله پس کیست ستمکارتر از کسی
که دروغ بندد بر خدای وکذب بالصدق اذ جاءه و راستی که از جانب خدای تعالی
باو آید دروغ شمرد الیس فی جهنم مثوی للکافرین آیا نیست در دوزخ مقامی پیوسته
ناگرویدگان را النوبة الثانیة قوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام ای وسعه لقبول
فهو علی نور ای علی معرفة من ربه و قیل النور القرآن فهو من دلیل یتمسک به و فی الکلام
حذف ای من شرح الله صدره للاسلام فاهتدی کمن اقسی الله قلبه فلم یهتد دلیله

عن عبد الله بن مسعود قال تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم افمن شرح الله صدره
للاسلام علی نور من ربه قلنا یا رسول الله فما علامة ذلک قال الانابة الی دار الخلود
والتجافی عن دار الغرور والتاهب للموت قبل نزول الموت قال المفسرون نزلت هذه
الایة فی حمزة وعلی و ابی لهب وولده فعلی و حمزة ممن شرح الله صدره للاسلام و ابو لهب
وولده من الذین قست قلوبهم من ذکر الله فذلک قوله فویل للقاسیة قلوبهم من
ذکر الله القلب القاسی الیابس الذی لا یلج فیه الایمان ولا الوعظ وقیل القاسی الخالی
من ذکر الله وذکر الله القرآن اولئک فی ضلال مبین قال مالک بن دینار ما ضرب
احد بعقوبة اعظم من قسوة قلب وما غضب الله علی قوم الا نزع منهم الرحمة و
عن جعفر بن محمد قال کان فی مناجاة الله عز وجل موسی علیه السلام یا موسی لا
تطول فی الدنیا املک فیقسو قلبک والقلب القاسی منی بعید وکن خلق الثیاب
جدید القلب تخف علی اهل الارض وتعرف فی اهل السماء وقال النبی صلی الله
علیه وسلم تورث القسوة فی القلب ثلث خصال حب الطعام وحب النوم
وحب الراحة الله نزل احسن الحدیث عن عون بن عبد الله قال قالوا یا رسول
لو حدثتنا فنزل الله نزل احسن الحدیث والقرآن احسن الحدیث لکونه
صدقا کله وقیل احسن الحدیث لفصاحته واعجازه وقیل لانه اکمل الکتب
واکثرها احکاما کتابا متشابها یشبه بعضه بعضا فی الحق والحسن والبیان
والصدق ویصدق بعضه بعضا لیس فیه تناقض ولا اختلاف وقیل
متشابها یشبه اللفظ والمعنی والمعنی غیر مختلفین مثانی فی المثانی وجهان
من المعنی احدهما ان یکون تثنی قصصها واحکامها وامثالها فی مواضع منه کقوله
ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم کله مثانی والوجه الثانی
ان یکون المثانی جمع مثنی وهو ان یکون الکتاب مزدوجا فیه ذکر الوعد والوعید

ذکر الدنیا والآخرة وذکر الجنة والنار والثواب والعقاب وجه اول معنی آنست که
این قرآن نامه ایست دو تو دو تو و دیگر باره باز در وجه دوم معنی آنست که این قرآن
نامه ایست جفت جفت سخن دراو اندر کونه شئ منفعل من ثنیت مخفف ومثقل
بمعنی واحد وهو ان تضیف الی الشئ مثله وقیل سمی مثانی لان فیه سبع المثانی
وهی الفاتحه قال ابن یحیی لما کان القرآن مخالفا لنظم البشر ونثرهم جعل اسماء
بخلاف ما سموا به کلامهم علی الجملة والتفصیل فسمی جملته قرآنا کما سموه دیوانا وکما قالوا
قصیدة وخطبة ورسالة قال سورة وکما قالوا بیت قال آیة وکما سمیت الابیات
لاتفاقها والرسالة قوافی سمی الله القرآن لاتفاق خواتم الآی فیه مثانی تقشعر منه
جلود الذین یخشون ربهم تقشعر تضطرب وتشمئز جلد الانسان وشعره عند الخوف
والوجل وقیل المراد من الجلود القلوب ای اذا ذکرت آیات العذاب اقشعرت جلود الخائفین
لله واذا ذکرت آیات الرحمة لانت وسکنت قلوبهم کما قال تعالی الا بذکر الله تطمئن
القلوب وحقیقة المعنی ان قلوبهم تضطرب من الوعید والخوف وتلین من الوعد
والرجاء روی عباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
اقشعر جلد العبد من خشیة الله تحاتت عنه ذنوبه کما یتحات عن الشجرة الیابسة
ورقها وقال صلی الله علیه وسلم اذا اقشعر جلد العبد من خشیة الله حرمه الله علی
النار وقال قتادة هذا نعت اولیاء الله نعتهم بان تقشعر جلودهم من خشیة الله
وتطمئن قلوبهم بذکر الله ولم ینعتهم بذهاب عقولهم والغشیان علیهم انما ذلک
فی اهل البدع وهو من الشیطان وقیل لاسماء بنت ابی بکر کیف کان اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم یفعلون اذا قرئ علیهم القرآن قالت کانوا کما نعتهم الله تدمع
اعینهم وتقشعر جلودهم قال فقلت لها ان ناسا اذا قرئ علیهم القرآن خر
احدهم مغشیا علیه فقالت اعوذ بالله من الشیطان وروی ان ابن عمر مر برجل من

اهل العراق ساقط فقال ما بال هذا قالوا انه اذا قرئ علیه القرآن وسمع ذکر الله سقط
فقال ابن عمر انا لنخشی الله وما نسقط ان الشیطان یدخل فی جوف احدهم ما کان هذا
صنع اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم قوله ذلک اشارة الی الکتاب هدی الله
یهدی به من یشاء ای یوفقه للایمان وقیل ذلک اشارة الی الطریق بین الخوف
والرجاء یهدی به من یشاء ومن یضلل الله فما له من هاد افمن یتقی بوجهه سوء العذاب
یتقی یتوقی وذلک ان اهل النار یساقون الیها والاغلال فی اعناقهم والسلاسل
فیسوقون النار بوجوههم قال عطاء ان الکافر یرمی به فی النار منکوسا فاول شئ تمسه
منه النار وجهه والمعنی لا یتهیأ ان یصرف وجهه عن النار وقال مقاتل هو ان الکافر
یرمی به فی النار مغلولة یداه الی عنقه وفی عنقه صخرة مثل الجبل العظیم من الکبریت
تشتعل النار فی الحجر وهو معلق فی عنقه فحرها ووهجها علی وجهه لا یطیق دفعها
عن وجهه للاغلال التی فی عنقه ویده وهذا الکلام محذوف الجواب تأویله
افمن یتقی بوجهه سوء العذاب کمن یاتی آمنا یوم القیمة وقیل للظالمین ای یقول
الخزنة للکافرین اذا ألقوا علی وجوههم فی النار ذوقوا ما کنتم ای جزاء ما کنتم تکسبون
من تکذیب الله ورسوله کذب الذین من قبلهم ای من قبل کفار مکة کذبوا الرسل
فاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون یعنی وهم آمنون غافلون عن العذاب وقیل لا
یعرفون له مدفعا ولا مردا فاذاقهم الله الخزی ای العذاب والهوان فی الحیوة الدنیا
یعنی احسوا به احساس الذائق المطعوم ولعذاب الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون
المعنی لو علموا لشدة العذاب بما عصوا الله ورسوله ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
من کل مثل یحتاج الیه المصلحة فی ضربه من بعض امثالهم بهذه الامة من اصحاب من قبلهم
ممن سلکوا سبلهم من الکفر لعلهم یتذکرون ای یتعظون قرآنا عربیا نصب علی الحال
غیر ذی عوج ای مستقیما لا یخالف بعضه بعضا لان الشئ المعوج هو المختلف وفی

وفي رواية الضحاك عن ابن عباس غير ذي عوج اي غير مخلوق ويروى ذلك عن مالك بن
انس وحكى عن سفيان بن عيينة عن سبعين من التابعين ان القرآن ليس بخالق ولا
مخلوق بل هو كلام الله بجميع جهاته يعني اذا قرأه قارئ وكتبه كاتب وحفظه حافظ
او سمعه سامع كان المقروء والمكتوب والمحفوظ والمسموع غير مخلوق لانه قرآن وهو الذي
تكلم الله به وهو نعت من نعوت ذاته ولم يصر بالقراءة والكتابة والحفظ والسماع مخلوقا
وان كانت هذه الآلات مخلوقة فقد اودعه الله جل جلاله قبل ان نزله اللوح المحفوظ
ولم يصر مخلوقا وكتب التورية لموسى عليه السلم في الالواح ولم تصر مخلوقة وسمعه
النبي صلى الله عليه وسلم من جبرئيل والناس من محمد صلى الله عليه وسلم وقال تعالى
فاجره حتى يسمع كلام الله فسماه كلامه وان كان مسموعا من في محمد صلى الله عليه وسلم
وفي بعض الاخبار ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شئ
من كلام الناس انما هي التكبير والتسبيح وقراءة القرآن وهو يعلم صلى الله عليه وسلم
ان القرآن في الصلوة يتلوه الناس بالسنتهم فلم يجعل كلاما لهم وان ادوه بآلة
مخلوقة ودلنا ان كلام الله لا يكون في حال كلاما له وفي حال كلاما للناس اذ هو
في جميع الاحوال كلام الله صفة من صفاته ونعت من نعوت ذاته قوله ضرب الله
مثلا هذا مثل ضربه الله عز وجل للمشرك ولما يعبد من الشركاء وللموحد والمعبود الذي
يعبد والمعنى ضرب الله مثلا عبدا مملوكا فيه عدة من ارباب يدعونه يامره
هذا وينهاه هذا ويختلفون عليه وعبدا مملوكا لا يملكه الا رب واحد فهو سلم لمالك
واحد سالم لمالك خالص الرق له لا يتنازع فيه المتنازعون وهو الرجل السالم
في الآية مثل ضربه الله لنفسه يدل على وحدانيته وهو يهدي به الموحد بتوحيده
اعلم الله تعالى بهذا المثل ان معبودهم من الاله الواحد الحق شئ سوى ما [illegible]
من العذاب في العاقبة من سوء التدبير والراي الخطاء في طلب الراحة لا يرضى طلب

رضاء واحد كطلب رضاء جماعة والى هذا المعنى اشار يوسف عليه السلم ارباب
متفرقون خير ام الله الواحد القهار وقوله متشاكسون اي متضايقون مختلفون سيئة
اخلاقهم كل واحد منهم يستخدمه بقدر نصيبه فيه يقال رجل شكس
شرس اذا كان سيئ الخلق مخالفا للناس لا يرضى بالانصاف قرأ ابن كثير وابو عمرو
ويعقوب سالما بالالف اي خالصا له لا شريك ولا منازع له فيه وقرأ الآخرون
سلما بفتح اللام من غير الف وهو الذي لا ينازع فيه من قولهم هو لك سلما اي لا
منازع لك فيه هل يستويان مثلا اي لا يستويان في المثل اي في الصفة قوله
الحمد لله تنبيه عارض في الكلام اي لله الحمد كله دون غيره من المعبودين وقيل تقديره
قولوا الحمد لله شكرا على ذلك بل اكثرهم لا يعلمون موقع هذه النعم وقيل لا يعلمون
انهما لا يستويان مثلا فهم لجهلهم بذلك يعبدون الالهة شتى والمراد بالاكثر
الكل انك ميت وانهم ميتون اي انك ستموت وانهم سيموتون قيل اعلم الله بذلك
ان الخلق في الموت سواء ولئلا يختلفوا في موت النبي صلى الله عليه وسلم كما
اختلفوا في موت غيره من الانبياء روي عن عايشة رضي الله عنها قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ايها الناس ايما احد من امتي اصيب بمصيبة
بعدي فليتعز بمصيبته بي عن المصيبة التي تصيبه بعدي وفي رواية اخرى
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصيب بمصيبة فليذكر مصيبته
بي فانها افضل المصائب وانشد بعضهم شعر اصبر لكل مصيبة وتجلد
واعلم بان المرء غير مخلد واذا اعترتك وساوس بمصيبة فاذكر مصابك بالنبي محمد
وقيل المراد من الآية حث الناس على الطاعة والاستعداد للموت قال النبي صلى الله
عليه وسلم ايها الناس ان اكيسكم اكثركم للموت ذكرا واحزمكم احسنكم له استعدادا
الا وان من علامات العقل التجافي عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والتزود لسكنى

القبور والتأهب ليوم النشور قصه وفات مصطفى در سوم الانبياء شرح گفتيم وانجا
وفات آدم گوييم صلوات الله عليه روايت كرده اند كعب الاحبار گفت خوانده ام
در كتب شيث ابن آدم عليهما السلم كه آدم هزار سال عمر داشت چون روزگار عمر وي
بآخر رسيد وحي آمد از حق جل جلاله كه يا آدم اوص وصيتك الى ابنك شيث فانك
ميت فرزند خود را وصيت كن كه عمرت بآخر رسيد و روز مرگ نزديك آمد
گفت يارب وكيف الموت و مرگ چيست وصفت كن وي را وحي آمد كه اي آدم روح از
كالبدت جدا كنم و ترا نزديك خويش آرم و كردار ترا جزا دهم اي آدم هر كرا كردار نيكو بود جزا
نيكو بود وهر كرا كردار بد بود جزا بد بيند آدم گفت اين مرگ مرا خواهد بود بخصوص يا همه
فرزندانم را خواهد بود بر عموم فرمان آمد كه اي آدم هر كه حلاوت حيات چشيد ناچار
مرارت مرگ نيز بايد چشيد شعر الموت باب وكل الناس داخله والموت كاس وكل الناس شاربه
هر كه اندر زندگاني در آمد ناچار از مرگ [illegible] قرارگاه عاليان و بازگشت جهانيان
گورست و وعده ايشان رستاخيز قيامت و مورد ايشان بهشت يا دوزخ است
پس هيچ مهم اهم از انديشه مرگ نيست و هيچ تدبير غالب تر از تدبير زاد مرگ نيست
مصطفى صلوات الله وسلامه عليه فرمود الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت
پس آدم شيث را حاضر كرد و او را خليفه كرد اندر روي زمين و وصيت كرد و گفت عليك
بتقوى الله ولزوم طاعته وعليك [illegible] الخير فالزمها واياك وطاعة النساء
فانها حبائل ابليس وبيت الشرك ولا بد منها وكلما ذكرت الله فاذكر الى جانبه
محمدا صلى الله عليه وسلم فاني رايته مكتوبا في سرادق العرش وانا بين الروح والطين
اي پسرك من تقوى پيش گير و در همه حال پرهيزكار و طاعت دار باش و در درگاه
خدمت ملازم گير و در چيزها بكوش و زنان را طاعت مكن و بفرمان ايشان كار
مكن كه من بفرمان زن كردم و رسيد بمن آنچه رسيد اي پسر ذكر محمد بسيار كن كه

كاد

كه نام الله گويي نام وي بر نام الله بنده كه من نام وي ديدم نوشته بر سرادق عرش و بر اطراف
حجب و بر درهاء بهشت و در هيچ آسمان نگذشتم كه نام وي نه ديدم و ذكر او نشنيدم
شيث گفت اي پدر بزرگوار اين محمد كيست بدين بزرگواري و بدين عزيزي آدم گفت
نبي آخر الزمان آخرهم خروجا من الدنيا واولهم دخولا في الجنة طوبى لمن ادركه وآمن به
كعب گفت روز آدينه آن ساعت كه بدو خلق آدم بود هم آن ساعت وقت وفات وي
بود فرمان آمد بملك الموت عليه السلم ان اهبط على آدم فاقبض روحه [illegible] لا تبسط
يدها الا على صفيي وحبيبي احمد برو بزمين بقبض روح آدم بدان صفت كه قبض روح
احمد كني [illegible] اي ملك الموت بگو كه قبض روح وي كني [illegible]
شراب عزا و صبر بدو دهي يا وي گويي [illegible] تا آنگه بهمه خلق كني
زندگاني جاويد باز دادي [illegible] ليكن حكمي است [illegible] و قضا
رفته بر سر همه خلق واني انا الله لا اله الا انا الدائم الكبرياء اقضي في عبادي
ما اشاء واحكم ما اريد هم آن خداوندي كه چون من خداوند [illegible] و مهربان و
[illegible] بخشاينده بندگان حكم كنم و قضا بر ايشان چنانكه خواهم
وكس را با من خواست نيست و بر حكم من اعتراض نيست لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون
اي ملك الموت [illegible] آدم بگوي انا قضيت عليك الموت لاعيدك الى الجنة
التي خرجت منها دل خويش [illegible] كه اين قضا مرا [illegible] دانم تا
ترا بدان سراي [illegible] بهشت جاوداني باز برم [illegible]
آن [illegible] ملك الموت فرود آمد و پيغام ملك بگزارد و شراب عزا و صبر كه الله تعالى
فرستاده بود بداد آدم چون ملك الموت را بديد بگريست ملك الموت گفت اي
آدم آن روز كه از بهشت باز ماندي و بدنيا آمدي چندين گريه و زاري نكردي
كه امروز ميكني برفتن دنيا آدم گفت نه برفتن دنيا ميگريم كه دنيا همه بلا و عنا است

ایکن بر وقت لذت خدمت وذکر حق بیکو هد در بهشت لذت نعمت بود ودر دنیا لذت
خدمت وران وی فی نعمت جون ران وی فی نعمت آمد لذت نعمت کجا بد بیاید روایت
دیکر کفته اند جون انا نکه ملک الموت در رسید آدم با پسران خویش کفتم آرزوی
میوه بهشت است برو ید و بهر این میوه بهشتی بیارید ایشان رفتند ودران
صحرا طواف همیکردند وکفته اند بطور سینا رفتند ودعا همیکردند جبرئیل را دید
ید ندیا دو انده ملک از مهتران و سروران فرشتکان وبا ایشان کفن وحنوط
بهشتی بود وبیل وتبر وآن کفن از دو ستای فردوس میداد وبوی حنوط میان
آسمان و زمین همی رسید جبرئیل فرزندان آدم را کفت ما بالکم یعنی چیست
شمارا وچه رسید که شمارا یعنی و زنی بینم کفتند ابانا قد کلفنا ما لا نطیقه پدر
ما میوه بهشت آرزو دارد ودست ما بدان نمیرسد بر ما آن نهاده که ما را طاقت
نیست جبرئیل کفت بازکردید که انچه آرزو دست ما آورده ایم ایشان بازکشتند
جون آمدند جبرئیل با دیدند فرشتکان وملک الموت بر بالین آدم نشسته اند جبرئیل
کفت کیف تجدک یا آدم خود را جون می بینی درین ساعت ای آدم آدم کفت مرا
عظیم است ودردی صعب اما صعب تر از درد مرا آنست که از خدمت و
عبادت الله تعالی باز میمانم انکه جبرئیل کفت یا ملک الموت ارفق به فقد عرفت
حاله هو آدم الذی خلقه الله بیده ونفخ فیه من روحه وامر الملائکة بالسجود له واسکنه
جنته آدم آن ساعت کفت یا جبرئیل انی لاستحیی من ربی لعظم خطیئتی فاذکر
فی السماء تائبا وخاطئا جکم ای جبرئیل میترسم که مراد آن حضرت آب روی نبود
که نافرمانی کرده ام واو اخانه فرمان دورکرده شده ام ای جبرئیل اکر کناه بخشند
شرمساری هست وشرمسار در انجمن آسمانیان که بنهان آن تا شکاه کاه ات
آدم میکریست وجبرئیل میکریست وفرشتکان همه بر افقت میکریستند درانحال

ومان

فرمان آمد که ای جبرئیل آدم را بکو سر بر دار وبر آسمان نکر تا چه بینی آدم سر برداشت از بالین
خود تا بس ذات عرش عظیم فرشتکان را دید صفها برکشیده وانتظار قدوم روح آدم
را جنات ماوی وفرادیس اعلی انهار وازهار واشجار آن آراسته وحور العین بر آن
کنکرها استاده وندا میکنند که یا آدم من اجلک خلقنا ربنا آدم چون آن کرامت و
منزلت دید کفت یا ملک الموت عجل انا فقد اشتدت شوقی الی ما اعطانی ربی
فلم یزل آدم یتشهد ویسبح حتی قبض ملک الموت روحه وجاء جبرئیل بثوبه ثم غسله
جبرئیل والملائکة وحنطوه وکفنوه ووضعوه علی سریره ثم تقدم جبرئیل والملائکة ثم
بنو آدم ثم حوا وبناتها وکبر جبرئیل علیه اربعا وقیل انه قدم للصلوة علیه ابنه
شیث واسمه بالعربیة هبة الله ثم حفروا له ودفنوه وسووا علیه التراب ثم التفت
جبرئیل الی ولد آدم وعزاهم وقال لهم احفظوا وصیة ابیکم فانکم ان فعلتم ذلک لن
تضلوا بعده ابدا واعلموا ان الموت سبیلکم ومنه سنتکم فمن ما ترو فاصنعوا بهم ما
صنعنا بابیکم وانکم لن تروننا بعد الیوم الی یوم القیامة ویقال ان آدم لما اهبط الی الارض
قیل له لد للفناء وابن للخراب شعر من شاب قد مات وهو حی یمشی علی الارض مشیها لک
لو کان عمر الفتی حسابا فان فی شیبه فذلک قوله ثم انکم یوم القیمة عند ربکم
تختصمون قال ابن عباس یعنی المحق والمبطل والظالم والمظلوم وعن الزبیر بن العوام
رضی الله عنه قال یا رسول الله انختصم یوم القیمة بعد ما کان فی الدنیا مع خواص
الذنوب قال نعم حتی یؤدی الی کل ذی حق حقه قال الزبیر والله ان الامر لشدید
وقال ابن عمر عشنا برهة من الدهر وکنا نری ان هذه الایة انزلت فینا وفی اهل الکتاب
قلنا کیف نختصم ودیننا واحد وکتابنا واحد حتی رایت بعضنا یضرب وجوه بعض
بالسیف فعرفنا انها انزلت فینا وعن ابی سعید الخدری قال کنا نقول ربنا واحد
ودیننا واحد ونبینا واحد فما هذه الخصومة فلما کان یوم الصفین وشد بعضنا

علی بعض بالسیوف قلنا نعم هو هذا وعن ابرهیم قال لما نزلت ثم انکم یوم القیمة عند ربکم
تختصمون قال کیف نختصم ونحن اخوان فلما قتل عثمان قال هذه خصومتنا وسئل
النبی صلی الله علیه وسلم عن الخصومة فقال فی الدنیا ما فی الدماء وعن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت لاخیه عنده
مظلمة من عرض او مال فلیتحلله الیوم قبل ان یؤخذ منه یوم لا دینار ولا درهم فان کان
له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان لم یکن له عمل اخذ من سیاته فحملت علیه
وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس
فینا من لا درهم له ولا متاع قال المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلاة وصیام
وزکوة وکان قد شتم هذا وقذف هذا واکل مال هذا وسفک دم هذا فیعطی هذا
من حسناته وهذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من
خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار وقیل لابی العالیه قال الله لا تختصموا لدی
ثم قال ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون کیف هذا قال قوله لا تختصموا لدی لاهل الشرک
وقوله عند ربکم تختصمون لاهل الملة فی الدماء والمظالم التی بینهم وقال ابن عباس
فی القیامة مواطن فیهم یختصمون فی بعضها ویسکتون فی بعضها فمن اظلم ممن کذب علی الله
فزعم ان له ولدا وشریکا وکذب بالصدق ای بالقرآن اذ جاءه والقرآن اصدق الصدق
وقیل بالصدق ای بالصادق یعنی محمدا صلی الله علیه وسلم الیس فی جهنم مثوی
للکافرین استفهام تقریرات یعنی الیس هذا الکافر مستحق الخلود فی النار النوبة الثانیة
بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی افمن شرح الله صدره
للاسلام بدانکه دل آدمی را حجابهاست پرده ها ولصدرست مستقر عهد اسلام
لقوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام پرده دوم قلبست محل نور ایمان
لقوله تعالی کتب فی قلوبهم الایمان پرده سوم فؤادست سرا پرده مشاهدت حق

لقوله

لقوله ما کذب الفواد ما رای پرده چهارم شغافست محل حب عشق لقوله قد شغفها
حبا این چهار پرده هر یک را خاصیتی است واز حق هر یک نظری رب العالمین چون
خواهد که رسیدی را بکمند لطف در راه دین خویش کشد اول نظری کند بصدر وی
تا سینه وی از هواها وبدعتها پاک کرد دو قدم وی بر جاده سنت مستقیم شود پس نظری
کند بقلب وی تا از آلایش دنیا واخلاق نکوهیده چون عجب وریا وحسد وکبر وحرص
وعداوت ورعونت پاک کرد دو در راه ورع روان شود پس نظری کند بفؤاد وی وی را
از علایق وخلایق بازبرد وچشمه علم وحکمت در دل وی کشاید نور هدایت تحفه
نقطه وی کرد اینجا که کفت فهو علی نور من ربه پس نظری کند بشغاف وی نظری
وچه نظری که بر وی جان نکاراست ودرخت سروناز وی بیاراست ودر بر طرب بری
پیداست نظری که درختانست وبحبت دوست سایه آن نظری که شرابست در دل
عارف پرآید آنجون این نظر بشغاف رسید در اثر آب وکل بازبرد قدم در کوی فنا نهد
سه چیزش رسا بیمن نیست شود جستی دریافته نیست شود شناختن در شناخت
نیست شود دوستی در دوستی نیست شود بر طریقت کفت دوکیتی در سر دوستی شد
ده دوستی در سر دوست اکنون نمی یابم کفت که او دست بیت جستی دادم همه را از ضوء دوست
با دین مرا خوست تا دوست دادنت از دین وددوست فرق کردن نه نکوست
با دوست بجای دین یا دین نخواهد دوست قوله فهو علی نور من ربه نور بر سه قسم است
یکی بر زبان یکی در دل یکی در تن نور زبان توحید است وشهادت نور تن خدمت و
طاعت نور دل شوقست ومحبت نور زبان بجنت رساند لقوله فاثابهم الله بما
قالوا جنات نور تن بفردوس رساند لقوله ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم
جنات الفردوس نزلا نور دل بلقاء دوست رساند لقوله وجوه یومئذ ناظرة الی
ربها ناظرة کسی که در دنیا این سه نور یافت هم در دنیا او را سه خلعت دهند اول

نهايت تا از وى شكوه دارند يكى آنكه از وى بيم دارند دوم حلاوت تا او طلب نديا آنكه
او وى بيم دارند سوم محبت تا او داد و ستد دارند يكى آنكه با وى فسق دارند پس طرفت
كسنا آن نهايت بحلاوت و محبت آن است كه بود قر بدل او تا بانت و دين و دين
دوست دين دل او را عيانست قوله فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله بدانكه اين
قسوة دل از بسيارى معصيت خيزد و بسيارى معصيت از كثرت شهوات خيزد
و كثرت شهوات از سيرى شكم خيزد عايشه صديقه گويد اول بدعتى كه بعد از رسول
خدا در ميان خلق پديد آمد سيرى بود شكمها چون شكمها سيرى يابد تنها شهوتها ايشان
و بر وفق سير ندوسر كشى ... ذوالنون مصرى گويد هرگز سير نخوردم كه نه معصيت
كردم ابو سليمان دارانى گويد هر آنكس كه سير خورد دروى شش خصلت درآيد از خصال
بد يكى آنكه حلاوت عبادت نيابد ديگر آنكه حفظ وى در ياد داشت حكمت بد شود
سوم از شفقت بر خلق محروم ماند و پندارد كه همه كس همچون او سيرند چهارم شهوات
روى در وى كند و زياده شود پنجم عبادت و طاعت الله تعالى بر وى گران شود ششم
چون مؤمنان گرد مسجد و محراب گردند او همه گرد طهارتگه گردد و در خبرست
از مصطفى صلوات الله عليه كه فرمود دلهاء خويش را از نعم كردانيد باندك خوردن
و پاك كردانيد بگرسنگى تا صافى و نيكو شود و گفت هر كه خويشتن را گرسنه دارد
دل وى زيرك شود و انديشه وى عظيم شود گفت هيچ وقتى گرسنه نشستم
كه نه در دل خود حكمتى و غيرتى تازه يافتم و قال النبى صلى الله عليه وسلم افضلكم
عند الله اطولكم جوعا و تفكرا و ابغضكم الى الله كل اكول شروب نؤم كلوا واشربوا فى
انصاف البطون فانه جزء من النبوة الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها
مثانى دو نيكان در راه شريعت و حقيقت دو گروه اند سنديان را ماند تقشعر
منه جلود الذين يخشون ربهم درشان ايشان گريستن بناكى و بزارى ...

بخارى صفت ايشان نالها ايشان ناله تا بان خروش ايشان خروش عاصيان اندوه
ايشان اندوه معصيت زدگان آن نالها ايشان ديو ناكاه شير دلكشا دكر به
ديگر سرهنگان دركاه اند و لختكان لطف اسمائند تلين جلودهم و قلوبهم الى ذكر الله
صفت ايشان ذكر الله موئس دلهاء ايشان و عهد الله آرام دلهاء ايشان نفس ايشان نفس
صديقان و وقار ايشان وقار روحانيان ثبات ايشان ثبات ربانيان يكى از صحا
دو دين با آن مهتر عالم صلوات الله عليه گفت يا رسول الله سبحان ... مادر استماع
قرآن سوخ ميكردد و آن منافقان تباه فرمود زيرا كه قرآن نور دى است مادامى افزودن
و ايشان را ميسوزند يضل به كثيرا و يهدى به كثيرا آنچه خواندن كرد دلها
از تنكنانا آنست كه از زبان آلوده بر محل آيد و بر دل آشفته فرو ميشود دل خويش
كلى باكلام ازلى قدر بايد داد تا بمانى آن تنع نابى و بحقيقت استماع آن ديى
يقول الله عز و جل ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب الى به الارسل و الذى جاء بالصدق
و آنكس كه راستى آيد فرود او صدق به و راست دانسته بود وى آن را اولئك هم المتقون
آن گروه مر ايشان راست پرهيزكارى از آتش لهم ما يشاؤن عند ربهم مر ايشان راست هرچه
خواهند نزديك خداوند ايشان ذلك جزاء المحسنين همچنين است پاداش نيكو
كاران ليكفر الله عنهم اسوأ الذى عملوا تا بسترد الله تعالى از ايشان كارهاى بد كه
ميكردند و يجزيهم اجرهم و پاداش دهد ايشان را مزد ايشان باحسن الذى كانوا يعملون
به نيكوترين كارى كه ميكردند اليس الله بكاف عبده آيا بسنده نيست الله تعالى
بندگان خويش را پاداشت و پاداشت و يخوفونك بالذين من دونه و ميترسانند ترا
بايشان كه نه خدا اند الله تعالى و من يضلل الله فما له من هاد و هر كرا خداى تعالى
گمراه كرد او را راهنماى نيست و با راه نيايد و من يهد الله فما له من مضل و هر كرا خداى تعالى
راه نمود كس او را گمراه نتواند كرد اليس الله بعزيز ذى انتقام آيا نيست الله تعالى خداوند

توانا و كين ستان و لئن سألتهم و اگر پرسى مشركان را من خلق السموات و الارض كه كرد آسمانها و
زمينها را ليقولن الله مر آينه گويند الله تعالى قل أفرأيتم ما تدعون من دون الله بگوى چه بينيد
ايشان را كه مى پرستيد فرود از الله ان ارادنى الله بضر اگر خداى تعالى بمن گزندى خواهد هل هن كاشفات
ضره ايشان باز برند آن گزند را او ارادنى برحمة يا بمن بخشايشى خواهد كرد و نيكويى
بمن رسد هل هن ممسكات رحمته ايشان بازگيرنده اند بخشايش او را قل حسبى الله بگوى
خداى تعالى بسنده است مرا عليه يتوكل المتوكلون او پشتى دارند و توكل كنند توكل كنان
قل يا قوم بگوى اى قوم من اعملوا على مكانتكم هم بر آنكه هستيد مى باشيد و كار ميكنيد انى
عامل كه من هم بر آنكه هستم مى باشم و هم بر آن كار ميكنم فسوف تعلمون بى بود تا شدكه بدانيد
من يأتيه عذاب يخزيه كه آن كيست كه با وى آيد عذابى كه رسوا كند او را و يحل عليه عذاب
مقيم و فرود آيد بر او عذابى پاينده كه بسر نيايد انا انزلنا عليك الكتاب ما فرو فرستاديم
بر تو اين نامه للناس بالحق مر مردمان را براستى فمن اهتدى فلنفسه پس هر كه بر راه راست بود
براى خود و من ضل فانما يضل عليها و هر كه گمراه شود گمراهى او بر او و ما انت عليهم بوكيل
و تو اى محمد بر ايشان كه بان وكارساز نه الله يتوفى الانفس خداى تعالى وستاند
و كمال كه بيرا نهد تن را حين موتها هنگام مرگ او و التى لم تمت فى منامها و هر آنكس كه نمرده
در خواب بود فيمسك التى قضى عليها الموت مى بازدارد جان آن را كه ميراند در خواب آن را
كه وقت مرگ او در رسيده و يرسل الاخرى و ميگشايد از خواب و زنده باز مى فرستد
آن ديگر كس را كه هنگام مرگ او در رسيده الى اجل مسمى تا زمانى نام برده مرگ او را ان
فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون در آن خواب به مرگ صرف و نه زندگانى
صافت تا نهانست صلاح ايشان كه در باز بيند ام اتخذوا من دون الله فرود از الله
تعالى شفيعان نيكى نمودند و شفيع شوند و نه پرستند قل اولو كانوا لا يملكون شيئا و لا
يعقلون بگوى اى محمد باشند تا اگر هيچ كار مالك نباشند و هيچ چيز درنيابند شفا

شفاعة

را شايند و خداى را سزند قل لله الشفاعة جميعا بگوى شفاعت مر خداى راست بهمه
شفيع بفرمان او وست و شفاعت بدستورى او وست له ملك السموات و الارض مر خداى راست
پادشاهى آسمانها و زمينها ثم اليه ترجعون پس بسوى او باز گرديد و خواهيد شد و اذا
ذكر الله وحده و چون ياد كرده الله تعالى را نام بى شريكاى اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون
بالآخرة برميدد دلهاء ايشان كه ايمان نيارند بروز رستخيز و اذا ذكر الذين من دونه و چون
جز ايشان معبودان ديگر را ياد كنند اذا هم يستبشرون ايشان شادان روى و خوش حال
مى باشند قل اللهم فاطر السموات و الارض بگوى بار خدايا كه داكار آسمان و زمينى عالم
الغيب و الشهادة دانا به نهان و آشكارا انت تحكم بين عبادك تو آنى كه حكم كنى ميان
بندگان خويش فيما كانوا فيه يختلفون در آنچه ايشان بودند كه در آن اختلاف ميكردند
و لو ان للذين ظلموا ما فى الارض جميعا و اگر ايشان را بودى كه كافر شدند هرچه در زمين
همه و مثله معه و هم چندان ديگر با آن لافتدوا به خويشتن را باز خريدندى
من سوء العذاب يوم القيامة از بدى عذاب روز رستخيز و بدا لهم من الله و باديد آمد
مر ايشان را از الله تعالى ما لم يكونوا يحتسبون كارى و چيزى كه هرگز در خيال و گمان ايشان
نبود و بدا لهم سيئات ما كسبوا و پيش آيد ايشان را بدهاء آنچه ميكردند و حاق بهم ما كانوا به
يستهزءون و فرا سر نشست ايشان را و بود با ايشان آنچه مى خنديدند و افسوس ميداشتند
بر آن فاذا مس الانسان ضر دعانا هر كه كه مردم رسد گزندى يا رنجى خواند ما را ثم اذا خولناه
نعمة منا پس چون دهيم او را نيكويى اين جهانى از نزديك خود قال انما اوتيته على علم
گويد اين مال و اين نعمت و اين دانش مرا از بركى دانشم دادند بل هى فتنة بخانت كه آن آزمايش است
آزمايش او را دادند و لكن اكثرهم لا يعلمون و ليكن بيشتر ايشان نمى دانند قد قالها الذين
من قبلهم گفت همچنين ايشان كه پيش از ايشان بودند فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون
سود نداشت ايشان را و بكار نيامد آنچه ميكردند و مى بساختند فاصابهم سيئات ما كسبوا

تا با ایشان رسیدار بوها انجه میکردند والذین ظلموا من هؤلاء و ایشان که کافر شدند از اینها
سیصیبهم سیئات ما کسبوا آری با ایشان رسیدار بوها انجه میکردند وما هم بمعجزین
و ایشان عاجز نتوانند کردن ما را در بکذرند او لم یعلموا آیا نمی دانند ان الله یبسط الرزق لمن یشاء
که الله تعالی میکستراند روزی او را که میخواهد ویقدر وتنگ میکند بر هر که میخواهد
ان فی ذلک لآیات لقوم یومنون در آن نشانهای درستست کرویدکانرا کروند القومة الثانية
قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به قال ابن عباس والذی جاء بالصدق
یعنی رسول الله جاء بلا اله الا الله وصدق الرسول ایضا بلغه الخلق وقال السدی
والذی جاء بالصدق جبرئیل جاء بالقرآن وصدق به محمد صلی الله علیه وسلم
تلقاه بالقبول وقال ابو العالیه والکلبی جاء بالصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم
وصدق به ابو بکر وقیل صدق به المومنون لقوله اولئک هم المتقون وقال الحسن هم
المومنون صدقوا به فی الدنیا وجاؤا به فی الآخرة وفی الخبر ان المومن یجیء یوم القیمة بالقرآن
یقول هذا الذی اعطیتنی ما صدقنا به وعملنا بما فیه اولئک هم المتقون عذاب الله
لهم ما یشاؤن عند ربهم ای لهم ما یتمنون فی الجنة عند ربهم اذا دخلوها ذلک
جزاء المحسنین ای ثواب الموحدین مثال الجمع العبارات عن نعیم الجنة انهم ما
یشتهون واجمع العبارات لعذاب الآخرة قوله وحیل بینهم وبین ما یشتهون
لیکفر الله عنهم اللام فی قوله لیکفر متصل بالمحسنین یعنی الذین احسنوا جاء ان
یکفر الله عنهم مساوی اعمالهم ویجزیهم محاسنها وقیل متصل بالجزاء یعنی جزاهم
کی یکفر عنهم اسوء الذی عملوا ای الکفر بالتوحید والمعاصی بطاعتهم ویجزیهم اجرهم
ای یعطیهم ثوابهم باحسن الذی کانوا یعملون ای بسبب ایمانهم وقیل اسوء الذی
عملوا قبل الایمان واحسن الذی عملوا فی الایمان قوله الیس الله بکاف عبده
مفسران گفته اند این آیه دوبار از آسمان فرود آمد یکبار در حق مصطفی یکبار در شان

خالد

خالد بن الولید در اثبات نزول یک آیه دوبار از آسمان چنانکه سورة فاتحه بیک قول
انجا که آن را مثانی گویند که دوبار از آسمان فرود آمد یکبار در مکه و یکبار در مدینه همچنین
الیس الله بکاف عبده هرچند مکاران عالم در هلاک کردن کوشیدند کفار مکه در هلاک
مصطفی صلی الله علیه وسلم بکار برداشته در کوه بستان بروی ساخت چنانکه رب العزت
گفت واذ یمکر بک الذین کفروا اما آن مکر و دستان ایشان از پیش نرفت و دروی
دست نیافتند که رب العزت این آیه فرستاده بود در حق وی الیس الله بکاف عبده
یعنی محمدا صلی الله علیه وسلم فرود آمد دوم در شان خالد بن الولید آنست که قومی
از مشرکان عرب درختی را میپرستیدند که ... بودند و دیوی در زیر آن درخت قرار کرده
بود نام وی عزی ورب العزت آن را سبب ضلالت ایشان کرده مصطفی علیه الصلوة
والسلام خالد را فرمود تا آن درخت را از بیخ بر آرد و آن دیو را بکشد مشرکان گرد آمدند
و خالد را بترسانیدند که عزی ترا هلاک کند یا دیوانه کند خالد آن مقالات ایشان
مصطفی را باز گفت و رب العزت در حق وی این آیه فرستاد الیس الله بکاف
عبده ویخوفونک بالذین من دونه خالد باز گشت و آن درخت را از بیخ بکند مشرکان
میگفتند ... با عزی ... خالد را آن پند نشد و درخت بکند و زیر آن
درخت شخصی یافت عظیم سیاه کریه المنظر و او را بکشت پس مصطفی فرمود تلک
عزی ولن تعبد ابدا حمزه و کسائی و ابو جعفر بکاف عباده خوانند بجمع والمراد به
الانبیاء علیهم السلام قصدهم قومهم بالسوء کما قال تعالی وهمت کل امة برسولهم
لیاخذوه فکفاهم الله شر من عاداهم ومن یضلل الله فما له من هاد ای من اضله الله
عن طریق الرشاد وسبیل الحق فلا هادی له غیره ومن یهد الله فما له من مضل ای من
یهدی الله لدینه لا یستطیع احد ان یضله الیس الله بعزیز ای منیع فی
ملکه ذی انتقام من اعدائه ولئن سالتهم ای سالت یا محمد هؤلاء المشرکین الذین یخوفونک

بالهتهم قلت له من خلق السموات والارض لیقولن الله فسالهم النبی علیه السلام
عن ذلک فقالوا الله تعالی فقال الله لمحمد صلی الله علیه قل افرایتم ما تدعون
من دون الله ان ارادنی الله بضر شدة وبلاء وضیق معیشة الضر اذا ثبت بالفتح فتح (?)
الضاد واذا ... ضم ... لکل مکروه هل هن کاشفات ضره ای هل الاصنام
دافعات شدة عنی او ارادنی برحمة نعمة وبرکة هل هن ممسکات رحمته قراء
اهل البصرة کاشفات ممسکات بالتنوین ضره ورحمته بنصب الراء والتاء
وقراء الآخرون بلا تنوین علی الاضافه قال مقاتل فسالهم النبی صلی الله علیه
وسلم عن ذلک فسکتوا فقال الله لرسوله قل حسبی الله ثقتی به واعتمادی علیه
علیه یتوکل المتوکلون به یثق الواثقون ای انا قال الکفار انا نعبد الاصنام
لیقربونا الی الله زلفی فقل لهم حسبی الله قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم ای علی ناحیتکم
التی اخترتموها وتمکنت عندکم قال اهل اللغة المکانة مصدر مکن فهو مکین ای
حصلت له مکانة وقدرة انی عامل فی الکلام اضمار ای اعملوا علی مکانتکم انی عامل علی
مکانتی وقیل اعملوا علی شاکلتکم وعادتکم انی عامل علی شاکلتی وعادتی فسوف تعلمون
من یاتیه عذاب یخزیه هذا تهدید ووعید ای سوف تعلمون من یاتیه عذاب
یخزیه هذا تهدید یوحشه ویفضحه فی الدنیا ویحل علیه عذاب مقیم دایم لا ینفد (?)
فی الآخرة انا انزلنا علیک الکتاب یعنی القرآن للناس ای لجمیع الناس بالحق ای
بسبب الحق لیعمل به وقیل بالحق ای بالخبر عن الحشر والحساب وجمیع ما هو حق کاین
مما اخبر الله عز وجل عنه فمن اهتدی الی الحق ولزمه فلنفسه نفع ذلک ومن
ضل فارق الحق فانما یضل علیها ای ضلالته علی نفسه یعنی اثم ضلالته
ووبال امره راجع علیه وما انت علیهم بوکیل ای بمسلط تحملهم علی الایمان انما
علیک البلاغ در ابتداء سوره انا انزلنا الیک الکتاب گفت و درین موضع انا انزلنا

علیک

علیک الکتاب گفت و فرق آنست که در هر موضع که انزلنا علیک گفت خطابیست با
تخفیف و هرجا که انزلنا الیک گفت خطابیست با تکلیف نه بینی که در اول سوره
مصطفی را با اخلاص در عبادت مکلف کرد و گفت فاعبد الله مخلصا له الدین
و درین موضع ختم آیه بتخفیف کرد وما انت علیهم بوکیل ای لست بمسؤل عنهم مخفف
عنه ذلک الله یتوفی الانفس النفس التی بها الحیوة ولکل انسان نفسان نفس حیوة ونفس
یقظة یحیی باحدیهما ویستیقظ بالاخری والتوفی علی وجهین توفی النوم کقوله
وهو الذی یتوفیکم باللیل وتوفی الموت کقوله قل یتوفیکم ملک الموت فالملک فالمیت
متوفی بمفارقة نفس الیقظة والتمیز عند النوم ومعنی الآیة الله یتوفی الانفس مرتین
مرة حین موتها ومرة حین نومها فیمسک التی قضی علیها الموت ولا یردها الی الجسد
ویرسل الاخری یعنی ویرد الاخری التی لم یقض علیها الموت الی الجسد الی اجل
مسمی ای الی ان یاتی وقت موته قراء حمزة والکسائی قضی بضم القاف وکسر
الضاد علی ما لم یسم فاعله الموت برفع التاء وقراء الباقون قضی بفتح القاف
والضاد علی تسمیة الفاعل لقوله الله یتوفی الانفس حین الموت بنصب التاء وقال
بعضهم فی الانسان نفس وروح بینهما مثل شعاع الشمس فالنفس التی بها العقل
والتمییز والروح التی بها النفس والحرکة فاذا نام العبد قبض الله نفسه ولم یقبض
روحه وعن علی رضی الله عنه یخرج الروح عند النوم ویبقی شعاعه فی الجسد
فبذلک یری الرویا فاذا انتبه من النوم عاد الروح الی الجسد باسرع من لحظة
وقال ان ارواح الاحیاء والاموات یلتقی فی المنام فتعارف ما شاء الله وتاتی ما
شاء الله من بلاد الارض ومن السماء ومن الغیب واذا ارادت الرجوع الی اجسادها
امسک الله ارواح الاموات عنده وارسل ارواح الاحیاء حتی یرجع الی اجسادها
الی انقضاء مدة حیوتها وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه

اذا اوى احدكم الى فراشه فلينفض فراشه بداخلة ازاره فانه لا يدري ما خلفه عليه
ثم يقول باسمك ربي وضعت جنبي وبك ارفعه ان امسكت نفسي فارحمها وان
ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين ان في ذلك لآيات لدلالات
على قدرته حيث لم يغلط في امساك ما يمسك من الارواح وارسال ما يرسل منها
وقال مقاتل لعلامات لقوم يتفكرون في امر البعث يعني ان توفي نفس النائم وارسالها
بعد التوفي دليل على البعث ام اتخذوا من دون الله شفعاء ام هاهنا هي المعادلة
لهمزة الاستفهام تقديره اعبدوا الاوثان لانها خلقت الكائنات ام لانها تدفع
المكروه ام لانها تشفع لهم وقيل ام بمعنى بل يعني ان هؤلاء الكفار لا يؤمنون بل يعبدون
به بل يتخذون من دون الله شركاء يزعمون انهم شفعاؤهم عند ربهم قل اولو كانوا يعني قل
يا محمد وان كانت الالهة لا يملكون شيئا من الشفاعة ولا يعقلون انكم تعبدونهم و
جواب هذا محذوف تقديره وان كانوا بهذه الصفة تتخذونهم قل لله الشفاعة
جميعا لا يشفع احد الا باذنه وقوله جميعا نصب على الحال له ملك السموات والارض
ثم اليه ترجعون يعني اليه مرجعكم فاحذروا سخطه واتقوا عقابه واذا ذكر الله وحده
اشمازت نفرت قال ابن عباس اشمازت اي انقبضت عن التوحيد وقال قتاده
استكبرت واصل الاشمئزاز النفور والاستكبار واذا ذكر الذين من دونه يعني الاصنام
اذا هم يستبشرون يفرحون قال مجاهد ومقاتل وذلك حين قرا النبي صلى الله عليه
وسلم سورة النجم فالقى الشيطان في امنيته تلك الغرانيق العلى ففرح به الكفار
قل اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك
فيما كانوا فيه يختلفون روي عن ابي سلمه قال سالت عايشه بما كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يفتتح الصلوة من الليل قالت كان يقول اللهم رب جبريل
واسرافيل وميكائيل فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك

فيما كانوا

فيما كانوا فيه يختلفون اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى
صراط مستقيم ولو ان للذين ظلموا ما في الارض جميعا ومثله معه لافتدوا به من سوء العذاب
اي من شدة العذاب يوم القيمة لو كان يخلصهم ذلك وقيل لا يتقبل منهم ذلك وبدا لهم
وظهر لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون في الدنيا انه نازل بهم في الاخرة اي ظنوا ان لهم ثوابا
على حسناتهم فلم تنفعهم حسناتهم مع الشرك بالله وقيل لانهم كانوا ينكرون البعث
والاحتساب والاعتداد بالشي من جهة دخوله فيما يحسبه وقيل انهم كانوا يتقربون
الى الله بعبادة الاصنام فلما عوقبوا عليها بدا لهم من الله ما لم يحتسبوا روي ان محمد بن
المنكدر جزع عند الموت فقيل له في ذلك فقال اخشى ان يبدو لي ما لم احتسب
وبدا لهم سيئات ما كسبوا اي مساوي اعمالهم من الشرك والظلم باولياء الله وحاق بهم
ما كانوا به يستهزءون احاط بهم جزاء استهزائهم فاذا مس الانسان ضر دعانا قيل
هذه الاية نزلت في ابي جهل وقيل في ابي حذيفة بن المغيرة وقيل عام في جميع الكفار و
المعنى من عادة هؤلاء الكفار انهم اذا مسهم ضر من بوس وشدة ومرض اخلصوا الدعاء له وحده
لكشفه عنهم كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال للحصين الخزاعي قبل ان اسلم
كم تعبد اليوم الها قال سبعة واحدا في السماء وستة في الارض فقال ايهم تعد
ليوم رغبتك ورهبتك فقال الذي في السماء ثم اذا خولناه اي اعطيناه نعمة منا
اي صحة ورخا في العيش قال انما اوتيته على علم من الله اني له اهل قال مقاتل
اي على خير علمه الله عندي وذكر الكناية لان المراد بالنعمة الانعام بل هي فتنة يعني تلك
النعمة فتنة استدراج من الله تعالى وامتحان وبلية وقيل بل كلمته التي قالها فتنة
ولكن اكثرهم لا يعلمون انها استدراج وامتحان قد قالها الذين من قبلهم قال مقاتل يعني
قارون فانه قال انما اوتيته على علم عندي فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون من الكفر حين
اتيهم العذاب ثم اوعد كفار مكة فقال والذين ظلموا من هؤلاء سيصيبهم سيئات ما كسبوا

اذا اوى احدكم الى فراشه فلينفض فراشه بداخلة ازاره فانه لا يدري ما خلفه عليه
ثم يقول باسمك ربي وضعت جنبي وبك ارفعه ان امسكت نفسي فارحمها وان
ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين ان في ذلك لآيات لدلالات
على قدرته حيث لم يغلط في امساك ما يمسك من الارواح وارسال ما يرسل منها
وقال مقاتل لعلامات لقوم يتفكرون في امر البعث يعني ان توفي نفس النائم وارسالها
بعد التوفي دليل على البعث ام اتخذوا من دون الله شفعاء ام هاهنا هي المعادلة
لهمزة الاستفهام تقديره اعبدوا الاوثان لانها خلقت الكائنات ام لانها تدفع
المكروه ام لانها تشفع لهم وقيل ام بمعنى بل يعني ان هؤلاء الكفار لا يؤمنون بل يعبدون
به بل يتخذون من دون الله شركاء يزعمون انهم شفعاؤهم عند ربهم قل اولو كانوا يعني قل
يا محمد وان كانت الالهة لا يملكون شيئا من الشفاعة ولا يعقلون انكم تعبدونهم و
جواب هذا محذوف تقديره وان كانوا بهذه الصفة تتخذونهم قل لله الشفاعة
جميعا لا يشفع احد الا باذنه وقوله جميعا نصب على الحال له ملك السموات والارض
ثم اليه ترجعون يعني اليه مرجعكم فاحذروا سخطه واتقوا عقابه واذا ذكر الله وحده
اشمازت نفرت قال ابن عباس اشمازت اي انقبضت عن التوحيد وقال قتاده
استكبرت واصل الاشمئزاز النفور والاستكبار واذا ذكر الذين من دونه يعني الاصنام
اذا هم يستبشرون يفرحون قال مجاهد ومقاتل وذلك حين قرا النبي صلى الله عليه
وسلم سورة النجم فالقى الشيطان في امنيته تلك الغرانيق العلى ففرح به الكفار
قل اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك
فيما كانوا فيه يختلفون روي عن ابي سلمه قال سالت عايشه بما كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يفتتح الصلوة من الليل قالت كان يقول اللهم رب جبريل
واسرافيل وميكائيل فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك

فيما كانوا

فيما كانوا فيه يختلفون اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى
صراط مستقيم ولو ان للذين ظلموا ما في الارض جميعا ومثله معه لافتدوا به من سوء العذاب
اي من شدة العذاب يوم القيمة لو كان يخلصهم ذلك وقيل لا يتقبل منهم ذلك وبدا لهم
وظهر لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون في الدنيا انه نازل بهم في الاخرة اي ظنوا ان لهم ثوابا
على حسناتهم فلم تنفعهم حسناتهم مع الشرك بالله وقيل لانهم كانوا ينكرون البعث
والاحتساب والاعتداد بالشي من جهة دخوله فيما يحسبه وقيل انهم كانوا يتقربون
الى الله بعبادة الاصنام فلما عوقبوا عليها بدا لهم من الله ما لم يحتسبوا روي ان محمد بن
المنكدر جزع عند الموت فقيل له في ذلك فقال اخشى ان يبدو لي ما لم احتسب
وبدا لهم سيئات ما كسبوا اي مساوي اعمالهم من الشرك والظلم باولياء الله وحاق بهم
ما كانوا به يستهزءون احاط بهم جزاء استهزائهم فاذا مس الانسان ضر دعانا قيل
هذه الاية نزلت في ابي جهل وقيل في ابي حذيفة بن المغيرة وقيل عام في جميع الكفار و
المعنى من عادة هؤلاء الكفار انهم اذا مسهم ضر من بوس وشدة ومرض اخلصوا الدعاء له وحده
لكشفه عنهم كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال للحصين الخزاعي قبل ان اسلم
كم تعبد اليوم الها قال سبعة واحدا في السماء وستة في الارض فقال ايهم تعد
ليوم رغبتك ورهبتك فقال الذي في السماء ثم اذا خولناه اي اعطيناه نعمة منا
اي صحة ورخا في العيش قال انما اوتيته على علم من الله اني له اهل قال مقاتل
اي على خير علمه الله عندي وذكر الكناية لان المراد بالنعمة الانعام بل هي فتنة يعني تلك
النعمة فتنة استدراج من الله تعالى وامتحان وبلية وقيل بل كلمته التي قالها فتنة
ولكن اكثرهم لا يعلمون انها استدراج وامتحان قد قالها الذين من قبلهم قال مقاتل يعني
قارون فانه قال انما اوتيته على علم عندي فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون من الكفر حين
اتيهم العذاب ثم اوعد كفار مكة فقال والذين ظلموا من هؤلاء سيصيبهم سيئات ما كسبوا

و ایشان عاجز باشند از بیان لان مرجعهم الی الله عزوجل اولم یعلموا ان الله یبسط الرزق
هذا جواب لقول من قال انما اوتیته علی علم ای لیس کما ظنه اولم یعلموا انه لیس احد
یقدر علی بسط الرزق و یفوض الی الله یوسع الرزق لمن یشاء و یقدر ای یقتر علی من یشاء
ان فی ذلک لایات لقوم یومنون ای فی ضیق حال اللبیب و سعة حال الابله دلیل
علی الرزق بتقدیره و فی هذه الایة رد علی من رعا الغنی من الکیس والفقر من العجز
قال الشاعر شعر ولو کان ما یعطی الغنی من بلاده لحجم ولکنها فانه لتران النوبة الثالثة
بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی والذی جاء بالصدق
وصدق به بدانکه معنی صدق راستی است و راستی در سه جای است در قول و در
وعد و در عزم و در عمل راستی در قول آنست که حق جل جلاله گفت مصطفی را صلوات الله
علیه والذی جاء بالصدق راستی در وعد آنست که اسمعیل پیغمبر را گفت انه کان
صادق الوعد راستی در عزم آنست که اصحاب رسول را گفت رجال صدقوا ما عاهدوا
علیه راستی در عمل آنست که مومنان را گفت اولئک الذین صدقوا اکنون که این خصلتها
در وی مجتمع شود او را صدیق گویند ابرهیم خلیل صلوات الله علیه بدین مقام بود
که رب العزت در حق وی گفت انه کان صدیقا نبیا مصطفی را پرسیدند که کمال دین
چیست گفت گفتار بحق و کردار بصدق پیری را گفتند صدق چیست گفت الحق گوی
کی و الحق بیاری و الحق آواز دهی باشی صدق در قول آنست که بنده چون با حق در
مناجات شود صدق از خود طلب کند چون گوید وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض بنگرد که دعوی در دمد روی بخدا و با آسمان و زمین کرد در حال روی با دنیا بود
و چون گوید ایاک نعبد من بنده توام ترا پرستم وانگه در بند دنیا و در بند شهوات
بود دروغ گفته باشد زیرا که مرد بنده آنست که اندر بند آنست مصطفی صلوات الله علیه
تعس عبد الدرهم تعس عبد الدینار او را بنده درم خواند و بنده دینار خواند چون در بند ایشان بود

کد بند آنست

بنده

بند باید که از دنیا و شهوات آزاد شود و از خویشتن بیزار شود تا بنده حق او را درست گردد
سلطان العارفین ابو یزید بسطامی گفت اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الف موقف فی
کل موقف عرض علی المملکة فقلت لا اریدها فقال لی فی آخر الموقف یا با یزید ما ترید قلت
ارید ان لا ارید قال انت عبدی حقا گفت در عالم حقایق اندر وی الهام حق جل جلاله
مرا زنده ماند و بهزار موقف بداشت در هر موقفی مملکت کونین بر من عرض داد بر من الحق خود را
از بند همه آزاد دیدم گفتم از این ذخایر و درر الغیب که در پیش ما بختی هیچ نخواهم آنکه در
آخر موقف گفت پس چه خواهی گفتم آن خواهم که نخواهم من که باشم که مرا خواست بود من که باشم
که مرا من بود نفی بایست و دل هول علم خصم اشارت ترک اختیار علت بس چه ماند
یکی بس و باقی هوس اما صدق در وفاء عزم آنست که مرد در دین با صلابت بود و در نام با
غیرت و در وقت با استقامت چنانکه صحابه رسول بودند که بر عزم خویش وفا کردند
و در قتال دشمن بر سبیل جان فدا کردند تا رب العزت ایشان را در آن وفاء عزم و تحقیق
عهد بستود که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و آن مرد منافق که با خدا عهد کرده
و در دل عزم داشت که اگر مرا مال دهد بذل کنم و راه تقوی را در آن مرکب سازم پس
عزم خویش را نقض کرد و بوفاء عهد باز نیامد تا رب العزت در حق وی می فرماید
ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین تا اعقبهم گفت
بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون او را دروغ زن خواند و کاذب نام کرد تا آن
خلف وعد و نقض عهد که کرد اما صدق صادقان در سلوک راه دین و اعمال ایشان
آنست که در هر مقامی از مقامات راه دین چون توبه و صبر و زهد و خوف و رجا
و غیر آن حقیقت آن از خویشتن طلب کند و بظواهر و اوایل آن قناعت نکند نه بینی
که رب العزت در صفت مومنان گفت انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون بجای دیگر گفت

لیس البر ان تولوا وجوهکم و آخر آیه گفت اولئک الذین صدقوا تا این خصلتها در ایشان
مجتمع نشد ایشان را صادقان نخواند و اگر مثالی خواهی کسی که از کسی بهتر نشان صدق
وی آن بود که بتن بی لوزد و بروی زرد میشود والطعام و شراب بازماند چنانکه داود پیغمبر
صلوات الله علیه بآن زلت صغیره که ازو افتاد چهل روز بر آن ساجدان سر بر زمین
نهاد و میگریست تا آنکه از اشک چشم وی گیاه از زمین بر آمد تا آمدکای داود چه
میگریی اگر گرسنه ای ترا طعام دهم و اگر تشنه ای آب دهم و اگر برهنه ای پوشش دادم
از سر سوختگی بنفت زاری ناله میکرد که از آن ناله حوب درخت بسوخت آنکه گفت بار خدایا
بر گریستن من رحمت کن و گناه من بر کف دست من نقش کن تا هرگز فراموش نکنم رب
العالمین صدق وی در معاملت وی بشناخت و توبه وی بپذیرفت و دعاء وی
اجابت کرد و هم در آنجا داود دست که چون بر گناه خود نگریست که نوحه کند بخت
هفت روز هیچ نخورد و گرد زنان نگشت پس روی بصحرا نهاد و سلیمان را گفت تا در بنی
اسرائیل ندا کند که هر که میخواهد که نوحه داود بشنود تا حاضر آید خلق بسیار مجتمع
شدند و مرغان هوا و وحوش صحرا مجتمع شدند و داود ابتدا بتسبیح و ثناء الله تعالی کرد
وانگه صفت بهشت و دوزخ در آن پیوست و آنکه بر گناه خویش نوحه کرد و بخروش
خوف گفت تا خلق بسیار در استماع آن پی جان شدند تا آن حد که سلیمان بر سر
وی ایستاده بود و گفت ای بدر بس کن که جمعی بسیار هلاک شدند آورده اند که
در آن روز چهل هزار حاضر بودند و از ایشان سی هزار هلاک شدند این است نشان صدق
در ابواب معاملت در خبر است از مصطفی صلوات الله علیه که هر که خواهد که ... آن
آسمان فرود آمد که تعالو با زبان ولذا دیدم از بیم حق جل جلاله و علی ابن الحسین
رضی الله عنهما از بدن که طهارت کرد و بر در مسجد بایستاد روی زرد گشته و لرزان بر
اندام افتاده او را گفت این چه حالت گفت نمی دانید که پیش که خواهم رفت و بحضرت

کد خواهم

که خواهم ایستاد داود طائی عالم وقت بود و در فقه و فتوی یگانه عصر بود و در مقام صدق چنان
بود که شب که از دنیا بیرون شد از هاتف آسمان ندا آمد که یا اهل الارض ان داود
الطائی قدم علی ربه و هو عنه راض این منزلت و منقبت از صدق عمل چنان بود
که بو بکر عیاش حکایت کند که در حجره وی شدم او را دیدم نشسته با نان پاره خشک
در دست داشت و می گریست گفتم ما لک یا داود فقال هذه الکسرة ارید ان آکلها و لا
ادری من حلال هی ام حرام حقا که هر که عزت دین بشناخت هرگز هوای نفس بی باک را
بخود راه ندهد و یک نفس از صدق صدیقان سر از ربقه صفات خود بیرون کند ... و
نکرد چنین تدریج نعمت ما هیچ چیز نه بپسندد کقوله الیس الله بکاف عبده هداه حتی
عرفه و فقه حتی عمل لشه حتی سأله نور قلبه حتی احبه بنواخت تا بشناخت
توفیق داد تا عبادت کرد تلقین کرد تا بخواست دل را سعد نور کرد تا بشناخت
دوست داشت هر که کار خود بکلیت بحق جل جلاله باز گذاشت وی تن از حق طلب
ریاست رحق را وکیل کار ساز خود یافت من ترک اختیاره و اختیار الله و صدق رجوعه
الی الله فی احواله ولا یستعین بغیر الله من اشکاله و اشباهه آوی الی کنف اقباله
وکفاه جمیع اشغاله و هیاله محلا فی ظلال افضاله بکمال جماله مرکه از حول و قوت خود
بیزار گشت و در اختیار و اختیار بر خود ببست و صدق افتقار خود بار درگاه قدرت
... از علایق بگسست و دست از خلایق بشست جلال احدیت نعمت یافت
در رحمت او را دربرد و نهایت و کنف حمایت خود بدارد و مهمات وی کفایت کند
من اصبح و همومه هم واحد کفاه الله هموم الدنیا والاخرة عبد الواحد زید را گفتند
هیچکس را دانی در مراقبت خالق چنان مستغرق بود که او را پروای خلق نباشد گفت یکی
را دانم که همین ساعت در آید عتبة الغلام در آمد عبد الواحد گفت ای عتبه در راه که را
دیدی گفت هیچکس را در راه وی با تا بود و انجمن خلق النوبة الاولی قوله تعالی افحسبتم ...

که الله تعالی می فرماید که ای بندگان من الذین اسرفوا علی انفسهم ایشان که گناه کردند
و ستم بر خویشتن لا تقنطوا من رحمة الله نا امید مباشید از رحمت خدای تعالی ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم که اوست آن خداوند آمرزگار بخشاینده مهربان
که گناهان همه بیامرزد وانیبوا الی ربکم و باز گردید بخداوند خویش و انابت کنید واسلموا له
و گردن نهید مر او را من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بشما بیاید عذاب ثم لا تنصرون
پس یاری نرسد شما را از کسی واتبعوا و پیروی کنید احسن ما انزل الیکم من ربکم نیکوتر آنچه
فرو فرستاده بشما از خداوند شما من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة پیش از آنکه عذاب بشما
آید ناگهان وانتم لا تشعرون و شما ندانید ان تقول نفس پیش از آنکه هر کسی گوید یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله ای دریغا بر آن سستی که کردم در کار خدا و در فرمان برداری او وان
کنت لمن الساخرین و بودم من از افسوس کنندگان و از سستی فرا دارندگان او تقول لو ان
الله هدانی یا پیش از آنکه هر کسی گوید اگر الله تعالی مرا راه نمودی لکنت من المتقین من از پرهیزکاران
بودمی او تقول حین تری العذاب یا پیش از آنکه هر کسی گوید آنگه که عذاب بیند لو ان
لی کرة ای کاشکی دیگر بار بازگشتی بودی بدین جهان فاکون من المحسنین تا من از
نیکوکاران بودمی بلی آری بازگشت نیست قد جاءتک آیاتی آمد ترا پیغامها و نشانهای من
فکذبت بها دروغ زن گرفتی آن را واستکبرت و سرکشی کردی وکنت من الکافرین و بودی از
ناگرویدگان ویوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله و روز رستاخیز بینی ایشان را که
دروغ گفتند بر الله تعالی وجوههم مسودة رویهای ایشان سیاه گشته الیس فی
جهنم مثوی للمتکبرین آیا نیست در دوزخ جای بپسندیدم و بنگاه گردنکشان را
وینجی الله الذین اتقوا و خدای تعالی رهاند و نجات دهد ایشان را که پرهیز نمودند با
کنند و با بمفازتهم بدانکه داوریهای که رستگاری و پیروزیهای ایشان بآن بود لا
یمسهم السوء بد با ایشان نرسد ولا هم یحزنون و ایشان هم گاه اندوهگین نشوند الله خالق

کل شیء الله تعالی آفریدگار همه چیزهاست وهو علی کل شیء وکیل و او بر همه چیزها
نگهبانست و کارساز و خداوند له مقالید السموات والارض مر او راست کلیدهای آسمان
و زمین والذین کفروا بآیات الله و ایشان که بنگرویدند بسخنان الله تعالی اولئک هم الخاسرون
آن گروه مر ایشانند زیانکاران قل افغیر الله بگوی ای محمد با من چیزی جز از الله تعالی
تأمرونی اعبد مرا می فرمائید که پرستم ایها الجاهلون ای گروه نادانان ولقد اوحی الیک والی
الذین من قبلک و پیغام دادند ترا و پیغمبران که پیش از تو بودند لئن اشرکت لیحبطن عملک
که اگر انباز گیری با الله تعالی تباه شود و نیست گردد کردار تو ولتکونن من الخاسرین و هر آینه تو از
زیانکاران باشی بل الله فاعبد بلکه الله تعالی را پرست وکن من الشاکرین و باش از سپاس
داران وانگرویدگان براست داران وما قدروا الله حق قدره و ندانستند چندی و چونی
قدر بزرگواری الله تعالی آنچنانکه حق قدر و توانائی اوست والارض جمیعا قبضته
یوم القیامة و زمینها همه در دست گرفته او بود روز رستاخیز والسموات مطویات بیمینه
و آسمانها در نوشته در نوردیده در دست راست او سبحانه وتعالی عما یشرکون پاکی و برتری
او راست از آنچه ناگرویدگان در حق او میگویند ونفخ فی الصور و بدمند در صور فصعق من فی
السموات ومن فی الارض مرده بیفتد از هیبت آن هر که در آسمان و زمینست الا من شاء الله مگر
کسی که خدای تعالی خواهد ثم نفخ فیه اخری پس بدمند در صور نوبتی دیگر فاذا هم
قیام ینظرون آنگه ایشان بر پای خاسته باشند همه و ایستاده می نگرند واشرقت
الارض بنور ربها و روشن شود زمین بنور و روشنائی خداوند او ووضع الکتاب
و بنهند نبشتهای کردارها و نامها وجیء بالنبیین والشهداء و بیاورند پیغمبران و گواهان
را وقضی بینهم بالحق و داوری کنند میان ایشان براستی و داد وهم لا یظلمون و ایشان
ستم دیده نشوند ووفیت کل نفس ما عملت و تمام بدهند هر تنی را پاداش آنچه کرد
وهو اعلم بما یفعلون و الله داناتر است بحال ایشان با آنچه میکنند وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا

و رانند ایشان را
که نگرویدند بدوزخ گروه گروه حتی اذا جاءوها تا زمانی که بیایند بآتش فتحت ابوابها باز گشایند
درهای آن با ایشان وقال لهم خزنتها الم و گویند مر ایشان را عذاب کنندگان دوزخ یاتکم
رسل منکم آیا نیامد بشما فرستادگان هم از شما یتلون علیکم آیات ربکم که میخواندند بر شما
سخن خداوند شما وینذرونکم لقاء یومکم هذا و بیم میکردند شما را از دیدن این روز شما
قالوا بلی گویند آری آمد ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین ولیکن واجب گشت و
درست شد بر ناگرویدگان سخن الله تعالی بآنکه اهل عذابند قیل ادخلوا ابواب جهنم
گویند در روید بدرهای دوزخ خالدین فیها جاوید ماندگان فبئس مثوی المتکبرین بد جای
گردنکشانست وسیق الذین اتقوا ربهم و رانند ایشان را که پرهیزیدند از انباز
گرفتن با الله الی الجنة زمرا سوی بهشت گروه گروه حتی اذا جاءوها تا زمانی که آیند به
وفتحت ابوابها بهشت و درها آن باز گشایند در روی ایشان وقال لهم خزنتها و گویند مر ایشان را
بهشتبانان سلام علیکم درود بر شما طبتم خوش زندگانی کنید و پاک
فادخلوها خالدین بودید بروید درین سرای جاویدان وقالوا الحمد لله و گویند ثنا و ستایش
نیکو مر خدا راست الذی صدقنا وعده آن خداوندی که راست کرد وعده خویش با ما
واورثنا الارض و ما را میراث داد زمین بهشت داد دشمنان و ما داد نتبوأ من الجنة
جای میگیریم از بهشت هر جا که میخواهیم فنعم اجر العاملین نیکا مزد کارکنان و
تری الملائکة و ببینی فرشتگان را حافین من حول العرش حلقه گرفته گرد عرش یسبحون
بحمد ربهم می ستایند بستایش نیکو خداوند خویش را وقضی بینهم بالحق و داوری کرده شد
میان آن گروهان براستی و داد وقیل الحمد لله رب العالمین و گویند ثنا و ستایش نیکو مر خداوند
جهانیان را النوبة الثانیة قوله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم ابن عباس
گفت این آیة تا آخر سه آیة است در شان وحشی فرود آمد که رسول خدا بعد از اسلام
وحشی در روی وی ننگریست که وی حمزه را کشته بود و بر وی مثله کرده و آن در دل

رسول اثر کرده بود چنانکه طاقت دیدار وی نداشت وحشی پنداشت که چون رسول
وی نپذیرد اسلام وی بدو رفته نیست رب العالمین این آیه فرستاد تا رسول بوی
نبشت و آن وحشت از وحشی برخاست ابن عمر گفت این آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه
فرو آمد و ولید بن الولید و جماعتی دیگر که در مکه مسلمان شده بودند اما هجرت نکرده
بودند و مشرکان مکه ایشان را معذب میداشتند تا ایشان را از اسلام برگردانند صحابه
رسول گفتند خدای تعالی از ایشان نه فرض پذیرد و نه نافله هرگز ایشان از عقوبت مشرکان
ترك دین خویش بگفتند رب العالمین در حق ایشان این آیات فرستاد عمر خطاب
این آیات بنوشت و با ایشان فرستاد ایشان بدین اسلام باز آمدند و هجرت کردند
عبدالله عمر گفت ما که اصحاب رسول بودیم باول چنان میدانستیم و میگفتیم که حسنات
ما جمله مقبولست که در آن شك نیست پس چون این آیه فرو آمد که اطیعوا الله واطیعوا
الرسول ولا تبطلوا اعمالکم گفتیم آن چه باشد که اعمال ما باطل کند بجای آوردیم که آن
کبایرست و فواحش پس از آنکه هر که ازین کبیره آمد یا فاحشه گفتیم که کار وی تباه گشت
و سرانجام وی بلا شد تا آن روز که این آیه فرو آمد که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
پس آن سخن بگفتیم بلی بگناه کاران ترسیدیم و امید برحمت داشتیم بدین قول اسرافا تکا
چنانست عبدالله بن مسعود گفت روزی بمسجد شدم واعظی دیدم سخن میگفت
از وعید همه ذکر آتش میکرد و صفت اغلال و انکال ابن مسعود گفت او را گفتم
ای واعظ این نومید چرا بندگان را از رحمت الله تعالی نومید میکنی آنچه رب العزة
فرموده نخوانی که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله خبر درست
که رسول خدا علیه الصلوة والسلام این آیه برخواند گفت ان الله یغفر الذنوب جمیعا
ولا یبالی و در روایتی دیگر مصطفی صلی الله علیه فرمود ان تغفر اللهم فاغفر
جما وای عبد لك لا الما چون آمرزی خداوندا همه را بیامرز و آن کدام بنده است

كما وحكاه ذكره في الخبر الصحيح عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله
عليه وسلم قال كان في بني اسرائيل رجل قتل تسعة وتسعين انسانا ثم خرج يسأل فدل
على راهب فاتاه فقال اني قتلت تسعا وتسعين نفسا فهل لي من توبة قال لا
فقتله فكمل به مائة ثم سأل عن اعلم اهل الارض فدل على رجل عالم فقال انه قتل مائة
نفس فهل لي من توبة قال نعم ومن يحول بينك وبين التوبة انطلق الى ارض كذا وكذا
فان بها ناسا يعبدون الله فاعبد الله معهم ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء فانطلق
حتى اذا اتى نصف الطريق اتاه الموت فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب
فاتاهم ملك في صورة آدمي فجعلوه بينهم فقال قيسوا بين الارضين فالى ايتهما ادنى
فهو لها فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته ملائكة الرحمة وعن ابي هريرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رجل لم يعمل خيرا قط لاهله اذا مات
فحرقوه ثم اذروا نصفه في البر ونصفه في البحر فوالله لئن قدر الله عليه ليعذبنه
عذابا لا يعذبه احدا من العالمين فلما مات فعلوا به ما امرهم فامر الله البحر فجمع ما فيه
ثم قال له لم فعلت هذا قال من خشيتك يا رب وانت اعلم فغفر له وقال النبي
صلى الله عليه وسلم ما احب ان لي الدنيا وما فيها بهذه الآية وقال هذه الآية
تمحو كل ذنب الا الشرك ثم قيد المغفرة بقوله وانيبوا الى ربكم فامر بالتوبة قيل
هذه الآية متصلة بما قبلها وقيل الكلام قد تم على الآية الاولى ثم خاطب الكفار
بهذه الآية فقال انيبوا الى ربكم واسلموا له فيكون الانابة هي الرجوع من الشرك الى
الاسلام وقيل اسلموا له اي اخلصوا له التوحيد من قبل ان يأتيكم العذاب اي من
قبل ان تتوبوا فتستوجبوا العذاب ثم لا تنصرون اي لا تمنعون من العذاب واتبعوا احسن
ما انزل اليكم من ربكم يعني القرآن والقرآن كله حسن قال الحسن ان الذي انزل في القرآن
على ثلاثة اوجه ذكر القبيح لتجتنبه وذكر الاحسن لتختاره وذكر ما دون الاحسن

لئلا ترغب فيه من قبل ان يأتيكم العذاب بغتة فجاءة وانتم لا تشعرون حين يفجأكم و
قيل من قبل ان يأتيكم الموت فتقعوا في العذاب ان تقول نفس يا حسرتى وتقول هذه الكلمات
الثلاث مردودة على قوله من قبل كانه يقول عز وجل من قبل ان تقول نفس يا حسرتى
من قبل ان تقول نفس لو ان الله هداني من قبل ان تقول نفس لو ان لي كرة وان شئت جعلته مما
حذف منه لا عند اهل التأويل في الكلمات الثلاث لئلا تقول نفس كقوله عز وجل يبين الله
لكم ان تضلوا يعني لئلا تضلوا وكقوله ان تميد بكم يعني لئلا تميد بكم وكقوله ان تزولا يعني
لئلا تزولا ولا بد من حذف لان معنى آنت لم يبق لكم عذر كي لا تقولوا لو ان لي كرة وفي
الخبر ما من احد من اهل النار يدخل النار حتى يرى مقعده من الجنة فيقول لو ان الله
هداني لكنت من المتقين فيكون عليه حسرة يقول العرب يا حسرتا يا لهفا يا حسرة
يا لهفي يا حسرتا اي يا لهفا يقول هذه الكلمة في مقام الاستغاثة والحسرة ان تأسف
النفس اسفا تبقى منه حسيرا اي منقطعا وقيل يا حسرتى يعني يا ايتها الحسرة هذا
اوانك على ما فرطت في جنب الله اي قصرت في طاعة الله واقامة حقه وقيل على
ما ضيعت في ذات الله قال مجاهد في جنب الله اي في امر الله كقول الشاعر شعر
اما تتقين الله في جنب عاشق له كبد حرى عليك تقطع وقيل معناه قصرت
في الجانب الذي يؤدي الى رضاء الله والعرب تسمي الجانب جنبا اين كلمه بزبان
عرب بسيار رود وچنانست كه مردمان كويند در جنب فلان توانكر شدم از جانب
فلان مال بدست آوردم وان كنت لمن الساخرين اي المستهزئين بدين الله وكتابه و
رسوله والمؤمنين قال قتادة لم يكفهم ما ضيعوا من طاعة الله حتى سخروا باهل
طاعته او تقول لو ان الله هداني لكنت من المتقين اي مرة يقول هذا ومرة يقول
ذلك وقيل ان قوما يقولون ذلك او تقول حين ترى العذاب عيانا لو ان لي كرة
رجعة الى الدنيا فاكون من المحسنين اي الموحدين ثم يقال لهذا القائل بلى قد جاءتك

آياتي يعني القرآن فكذبت بها وقلت انها ليست من الله واستكبرت اي تكبرت عن
الايمان بها وكنت من الكافرين روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ قد جاءتك آياتك
فكذبت بها واستكبرت وكنت بالتاء في الكل تحقيقا للنفس ومن فتح التاء رده
الى معنى النفس وهو الانسان ويوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله بان له ولدا وصاحبة
وشريكا وجوههم مسودة من قوله يوم تبيض وجوه وتسود وجوه وقيل بوجوههم سوء
ما بالهم من دخان النار اليس في جهنم مثوى اي مقاما ومنزلا للمتكبرين عن الايمان
يعني اليس حقا ان تجعل جهنم مكانا لهم وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم قرأ حمزة
والكسائي وابو بكر بمفازاتهم بالالف على الجمع اي بالطرق التي تؤديهم الى
الفوز والنجاة وهي اكتساب الطاعات واجتناب المعاصي وقرأ الآخرون
بمفازتهم على الواحد وهي بمعنى الفوز اي ينجيهم بفوزهم من النار باعمالهم
الحسنة وقيل هي شهادة ان لا اله الا الله لا يمسهم السوء ولا هم يحزنون اي لا يمس
ابدانهم اذى ولا قلوبهم حزن الله خالق كل شيء وكل شيء بارادته وهو على كل شيء وكيل
اي كلها موكولة اليه فهو القائم بحفظها له مقاليد السموات والارض
المقاليد واحدها مقلاد اي له مفاتيح خزائن السموات والارض يبسط الرزق على ما يشاء
ويقدره على ما يشاء قال اهل اللغة المقلاد المفتاح والمقلاد القفل قلدت الباب
اي اغلقته وقلدت اذا فتحته وقيل مقاليد السموات والارض الامطار ومقاليد الارض
النبات ومعنى الآية لا ينزل من السماء ملك ولا قطرة ولا ينبت من الارض
نبات الا باذنه روي عن عثمان بن عفان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل
تفسير هذه الآية فقال تفسير المقاليد لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده
استغفر الله لا حول ولا قوة الا بالله الاول والآخر الظاهر والباطن يحيي ويميت
بيده الخير وهو على كل شيء قدير وفي الخبر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

اوتيت بمفاتيح خزائن الارض فوضعت على كفي فلا ابالي اجوع يوما واشبع يوما والذين كفروا
بآيات الله اي جحدوا بقدرته على ذلك اولئك هم الخاسرون في الآخرة قل افغير الله
قال مقاتل ان قريشا دعته الى دين آبائه فنزلت هذه الآية قل لهم يا محمد بعد هذا
البيان افغير الله تأمروني اعبد ايها الجاهلون قرأ ابن عامر تأمرونني بنونين خفيفتين
وقرأ نافع تأمروني بنون واحدة خفيفة على الحذف وقرأ الآخرون تأمروني بنون
واحدة مشددة على الادغام ولقد اوحي اليك والى الذين من قبلك يعني واوحي
الى الذين من قبلك بمثل ذلك لئن اشركت ليحبطن عملك الذي عملته قبل
الشرك هذا الخطاب مع الرسول والمراد به غيره وقيل هذا ادب من الله لنبيه
وتهديد لغيره لان الله عز وجل عصمه من الشرك ولتكونن من الخاسرين بل الله فاعبد
وكن من الشاكرين اي وحده واخلص له العبادة وكن من الشاكرين لله فيما انعم به عليك
من الهداية والنبوة وما قدروا الله حق قدره اي ما عرفوه حق معرفته وما عظموه
حق عظمته فقال والارض جميعا قبضته يوم القيامة القبضة مصدر اقيم مقام
المفعول اي الارض مقبوضة في قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه من
الطي وهو الادراج بيانه قوله يوم نطوي السماء كطي السجل للكتب سبحانه اي تنزيها
له وتعظيما من ان يكون له نظير في ذاته وصفاته وتعالى عما يشركون اي هو
متعال عما يصفه المشركون روى عبد الله بن مسعود وعبد الله بن عباس رضي الله
عنهما ان حبرا من اليهود اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد اشعرت
ان الله يضع يوم القيامة السموات على اصبع والارضين على اصبع والجبال على
اصبع والماء والثرى والشجر على اصبع وجميع الخلائق على اصبع ثم يهزهن ويقول
انا الملك انا الملك فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم تعجبا وتصديقا
له فانزل الله هذه الآية وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيامة

وفي رواية ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال يقبض
السموات بيمينه والارضين بيده الاخرى ثم يهزهن ويقول انا الملك اين الملوك
الارض وقيل بيمينه ان كلتا يديه يمين وفي الخبر كلتا يدي ربنا يمين قال الشاعر
له يمينا نعدلا لا شمال له وفي يمينه آجال وارزاق وقال ابن عباس ما السموات
السبع والارضون السبع في يد الله الا كخردلة في يد احدكم سبحانه وتعالى عما يشركون
ونفخ في الصور فصعق هي النفخة الثانية وهي نفخة الصاعقة بعد نفخة الفزع
ما بين سنة قال بعض المفسرين النفخة اثنتان الاولى للموت والثانية للبعث
وبينهما اربعون سنة والاكثرون على انها ثلث نفخات الاولى للفزع والثانية
للموت والثالثة للبعث فصعق اي مات من في السموات ومن في الارض يقال
صعق فلان وصعق اذا اصابته الصعقة والصاعقة هي الصوت مع العذاب
او معه النار الا من شاء الله قال الحسن رحمه الله وقيل الا ما شاء الله
مستثنى من في الجنة من الحور والولدان والغلمان ومن في جهنم من الخزنة وقيل هم
حملة العرش وقيل هم الشهداء وهم متقلدون السيوف حول العرش وقيل هم
جبرئيل وميكائيل واسرافيل وملك الموت وفي الخبر ان الله عز وجل يقول حينئذ
يا ملك الموت خذ نفس اسرافيل ثم يقول من بقي فيقول بقي جبرئيل وميكائيل
وملك الموت فيقول خذ نفس ميكائيل حتى يبقى ملك الموت وجبرئيل فيقول من بقي
يا ملك الموت فيموت ثم يقول يا جبرئيل من بقي فيقول تباركت وتعاليت يا ذا الجلال
والاكرام وجهك الدائم الباقي وجبرئيل الميت الفاني فيقول يا جبرئيل لا بد من موتك
فيقع ساجدا يخفق بجناحيه فيموت ثم نفخ فيه اخرى مرة هي النفخة الثالثة
وهي نفخة البعث فاذا هم قيام من قبورهم ينظرون الى البعث وقيل ينظرون
امر الله فيهم واشرقت الارض بنور ربها وذلك حين ينزل الله سبحانه على كرسيه

لفصل

لفصل القضاء بين عباده وقيل على منبر في عرصات القيامة بنور عز وجل ووضع
الكتاب كقوله ونضع الموازين القسط وقيل ووضع الكتاب يعني كتب الاعمال للمحاسبة
والجزاء وقيل وضع في ايديهم صحائفهم حتى يقرؤا منها اعمالهم وقيل الكتاب اللوح
المحفوظ يقابل صحف اعمالهم بما في اللوح المحفوظ وجيء بالنبيين والشهداء
قال ابن عباس يعني الذين يشهدون للرسل بتبليغ الرسالة وهم امة محمد صلى الله
عليه وسلم وقال عطاء يعني الحفظة يدل عليه قوله وجاءت كل نفس معها
سائق وشهيد وقيل الشهداء هم الابرار في كل زمان يشهدون على اهل ذلك اهل
الزمان وقيل تشهد على العباد يوم القيمة الجوارح والمكان والزمان وقضي بينهم
بالحق اي بالعدل وهم لا يظلمون اي لا يزاد في سيئاتهم ولا ينقص من حسناتهم
ووفيت كل نفس ما عملت اي ثواب ما عملت وهو اعلم بما يفعلون قال عطاء اي هو
عالم بافعالهم لا يحتاج الى كاتب ولا شاهد قال ابن عباس اذا كان يوم القيمة
بدل الله الارض غير الارض وزاد في عرضها وطولها كذا وكذا فاستقرت عليها اقدام
الخلائق برهم وفاجرهم جمعهم الله تعالى بكلامه يقول ان كتابي كانوا يكتبون
عليكم ما اظهرتم ولم يكن لهم علم بما اسررتم فانا عالم بما اظهرتم وبما اسررتم ومحاسبكم منكم
اليوم على ما اظهرتم وعلى ما اسررتم ثم اغفر لمن شاء منكم وسيق الذين كفروا الى
جهنم سوقا عنيفا يسحبون على وجوههم الى جهنم زمرا اي جماعة بعد جماعة
مع امامها وقيل بعضهم قبل الحساب وبعضهم بعد الحساب حتى اذا جاؤها
فتحت ابوابها وهي سبعة لقوله لها سبعة ابواب وكانت قبل ذلك مغلقة
ففتحت للكفار قرأ اهل الكوفة فتحت وفتحت كلاهما بالتخفيف وقرأ الآخرون
بالتشديد على التكثير وقال لهم خزنتها توبيخا وتقريعا لهم الم ياتكم رسل منكم
اي من انفسكم يتلون عليكم آيات ربكم وينذرونكم لقاء يومكم هذا [illegible]

[illegible] العذاب قالوا بلى ولكن حقت كلمة العذاب على الكافرين تقديره ولكن
كفرنا فحقت كلمة العذاب على الكافرين وكلمة العذاب علم الله السابق كقوله غلبت
علينا شقوتنا وكقوله اما اكل منها ان الله قد حكم بين العباد وقيل كلمة العذاب قوله
سبحانه لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين
فيها اي عالمين انكم تخلدون فيها فبئس مثوى المتكبرين في النار وسيق الذين اتقوا ربهم
الى الجنة زمرا دو گروهند يكى پيشينان و پسينان را كه پيشى ازد را پيش ناجنت
كنند نه تسويت حال ايشان فرق است ميان زهد وشوق ودنيا وامر اشد تعظيم و
عنف بر روى همى كشند ايشان را بر خوارى وسياست تا با آتش سقر لقوله يسحبون في النار
على وجوههم ذوقوا مس سقر بهشتيان را هيچ بر خوردن و ناز بخايت نور وبزرگى برند
زمرة كانت تابعة للخلد قال النبي صلى الله عليه وسلم عجب ربنا من اقوام
يقادون الى الجنة بالسلاسل حتى اذا جاؤها وفتحت ابوابها اين واو ثمانيه كه بر
دلالت كند كه درهاى بهشت هشت اند و در خبر مصطفى صلوات الله عليه
قال ان للجنة ثمانية ابواب ما منها بابان الا بينهما مسيرة الراكب سبعين عاما
وما بين كل مصراعين من مصاريع الجنة مسيرة سبع سنين وفي رواية مسيرة اربعين
سنة وفي رواية كما بين مكة وبصرى وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
باب امتي الذي يدخلون منه الجنة عرضه مسيرة الراكب المجود ثلثا ثم انهم
ليضغطون عليه حتى تكاد مناكبهم تزول وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا اول من ياتي باب الجنة فاستفتح فيقول الخازن من انت فاقول محمد فيقول
بك امرت ان لا افتح لاحد قبلك وفي رواية انا اول من يحرك حلق الجنة
فيفتح الله لي فيدخلنيها وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم تفتح ابواب الجنة
لكل اثنين وخميس حتى اذا جاؤها وفتحت ابوابها هذا الكلام جوابه محذوف تقديره

حتى

حتى اذا جاؤها وفتحت ابوابها سعدوا وادخلوها وقيل جوابه قال لهم خزنتها والواو فيه
لغاية تقديره حتى اذا جاؤها فتحت ابوابها قال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها
خالدين وبشارت ايشان بود در بهشت پس در خازنان بهشت ايشان را سلام كنند
بر ايشان از الله وگويند طبتم اى طبتم عيشا وطاب لكم المقام خوش جاى كه جاى شماست
وخوش عيشى كه عيش شماست امير المؤمنين على بن ابى طالب كرم الله وجهه فرمود در
بهشت درختى است كه از بيخ آن دو چشمه روانست مؤمن چون آنجا رسد يكى از آن
دو چشمه غسل كند ظاهر وى پاك شود وروشن باز ديگر چشمه شربتى خورد تا باطن
وى از همه آلايش پاك شود و شكر كند آنگه رضوان و اصحاب وى را استقبال كنند
وگويند سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده
اي انجز لنا ما وعدنا في الدنيا من نعيم العقبى واورثنا الارض اي ارض الجنة وذلك
قوله ان الارض يرثها عبادي الصالحون نتبوأ من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين
اي ثواب المطيعين وترى الملائكة حافين من حول العرش اي محيطين بالعرش محدقين
بحافيه اي بجانبيه وذلك بعد ادخالهم الله يقال حف به واحف به اي احا
ط وقيل الحاف بالشيء الملازم له يسبحون بحمد ربهم تلذذا لا تعبدا لان التكليف
متروك في ذلك اليوم وقضي بينهم بين اهل الجنة والنار بالحق اي بالعدل فاستقر
اهل الجنة في الجنة واهل النار في النار وقيل الحمد لله رب العالمين تاويل هذا الكلام
ان الله اهل الجنة عز وجل لا يندم على امر قد قضاه ولا يتردد في حكم امضاه كقوله ولا يخاف
عقباها مجازه قوله قيل اي قال الله الحمد لله رب العالمين وقال الزجاج ان الله ابتدأ
خلق الاشياء بالحمد فقال الحمد لله الذي خلق السموات والارض كذلك ختم بالحمد
فقال لما استقر اهل الجنة بالجنة واهل النار في النار الحمد لله رب العالمين وقيل
هذا من كلام الملائكة اي الحمد له دائما وان انقطع التكليف وقيل هو من كلام اهل الجنة

من الجنة
حول

بسم الله الرحمن الرحیم الربع الثالث شکراً علی ما صار والیه من نعیم الجنة
قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الآیه بدان کز آن روز کان جهان
حق جل جلاله کمالکی است دو گروه راست یکی فرشتگان و دیگر آدمیان و لهذا
جعل الانبیاء والرسل منهم دون غیرهم و غایت شرف ایشان در دو چیز است در
عبودیت و در محبت عبودیت محض صفت فرشتگان است و عبودیت و محبت
هر دو صفت آدمیان است فرشتگان را عبودیت محض داد که صفت مخلوقات است
و آدمیان را بعد از عبودیت خلعت محبت داد که صفت حق است تا این هر دو راست
یکی یحبهم و یحبونه و در عبودیت نیز آدمیان را فضل داد بر فرشتگان که عبودیت
فرشتگان را اضافت نکرد بل عباد مکرمون و عبودیت آدمیان را اضافت کرد یا
عبادی یا آنکه مقتضی محبت فضل خود را بر ایشان تمام کرد و عیبها و معصیتهای ایشان
اینقدر باز از محبت بپوشید و پرده ایشان ندرید تا بنیکه زلت را ایشان تقاضا کرد
و با آن همه زلات نام عبودیت از ایشان بیفکند و با ذکر زلت و معصیت تشریف
اضافت از ایشان واستد قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم و آنکه پرده بر ایشان
نگه داشت که عین گناهان را اظهار نکرد بلکه مجمل یاد کرد در بسته و عین آن بپوشید
گفت اسرفوا اسراف کردند نگفت کار کردند تا بدانی که در ارادت وی مغفرت ایشان
بود نه پرده درید نه نام عبودیت بیفکند سبحانه ما ادا فرستاده آورده اند که موسی
علیه السلام گفت الهی تریک المعصیة من العباد و تبغضها معصیت بندگان بارادت
تست آنکه آزاد منی بیداری و بنده را بمعصیت دشمن میگیری حق جل جلاله گفت
یا موسی ذاک تاسیس لعفوی آن بنیاد عفو و کرم خویش است که مینهم خزینه رحمت
ما پرست اگر عاصیان نباشند ضایع ماند در خبر است لو لم تذنبوا لجاء الله بقوم
یذنبون که بنعم لم باش تا فردا قیامت که امر حق بحضی بندگان بیرون آید و فضل حق تا

داد و پناه یک پردهٔ شریعت را دامن بگیرد رحمت شفاعت کند در خبر است که نامه بدست
بنده دهند همه معصیتها بنده پیش آید که برخواند از حق جل جلاله خطاب آید
کای بنده آن روز که میکردی شرم نداشتی فضیحت نکردم و پوشیدم امروز که شرم
میداری فضیحت چگونه کنم و به قال النبی صلی الله علیه وسلم ما ستر الله علی عبد
فی الدنیا ذنباً فیعیره به یوم القیامة کسری عبدی عظیم ساخته بود فراشی جای
دزدی برداشت و کس ندید مگر کسری که در آن خرقه بخلوه نشسته بود بسیار بجستند
و نیافتند کسری گفت بسیار مجویید که او که یافت باز نخواهد داد و او که دید نخواهد گفت
پس روزی آن فراش پیش کسری ایستاده بود آب بر دست وی میریخت بجامها نیکو
ساخته کسری گفت ای فلان این از آن است ای کنیزان و صد چندین ثابت
و التمسوا الجنة بکم انابت بر سه قسم است یکی انابت پیغمبران ابراهیم را گفت ان ابراهیم
لحلیم اواه منیب داود را گفت و خر راکعا و اناب شعیب را گفت علیه توکلت
و الیه انیب مصطفی را گفت و اتبع سبیل من اناب الی نشان انابت پیغمبران سه
چیزست بیم داشتن با شادی آزادی خدمت کردن با شرف پیغمبری با بلا کشیدن
با دلها بر شادی و حزن پیغمبران کس را طاقت این انابت نیست دیگر قسم انابت عارفان
در همه حال بهمه دل با الله گشتن قال الله تعالی و ما یتذکر الا من ینیب و نشان انابت
عارفان سه چیزست از معصیت بدرد بودن و از طاعت خجل بودن و در خلوت با
حق انس داشتن رابعه عدویه در حالت انس بجایی رسید که میگفت حسبی من
الدنیا ذکرک و من الآخرة رؤیتک خداوندا در دنیا مرا ذکر تو بس بود در عقبی دیدار
تو بس ای جوانمرد کسی که از وی نعمت مونس وی بود دیدار نعمت و نعیم بهشت او را
چه سود بر طریقت گفتا الهی بهشت و دوزخ به ناز آکم اعتنی نعمی از آن تمنی بهشتی
سازد **شعر** والله ما طلعت الشمس و لا غربت الا وانت منی قلبی و وسواسی

و لا جلست الی قوم احدثهم الا وانت حدیثی بین جلاسی ای جلالی که هر که بحضرت
تو روی نهاده همه دنیا و عالم خاک قدم او توتیای چشم خود ساختند و هر که بدرگاه
عزت تو پناه ساخت همه آفریدگان نخود را علاقه فتراک دولت او ساختند آن
عزیزی که بیاد سر حالت انس خویش دیگران را بند میدهد **بیت**
اگر در رقص مشتاقان ترا یک دم بیابستی ترا با ابروان عشق این جادو لجه کار دستی
و گر دیگی نکند از حدیث شاه بدیدی تو بچشم تو همه کلها که در باغ خاستی
سدیگر قسم انابت توحید است که دشمنان را و بیگانگان را از آن خواند و گفت انیبوا الی
ربکم و اسلموا له و نشان انابت توحید آنست که با قرار زبان و اخلاص دل خدا را یکی داند
یگانه یکتا در ذات بی شبیه و در قدر بی نظیر و در صفات بی همتا گفته اند که
توحید دو باب است توحید اقرار و توحید معرفت توحید اقرار عامه مومنان راست
توحید معرفت عارفان و صدیقان راست توحید اقرار بنظام آید تا زبان از او خبر دهد
توحید معرفت بجان آید تا وقت و حال از او خبر دهد او که از توحید اقرار خبر دهد
دنیا او را منزل است و بهشت مطلوب او که از توحید معرفت خبر دهد بهشت
او را منزل است و مولی مقصود **شعر** واسکر القوم دار کاس و کان سکری من المدیر
آنکس با مرکا دیا کل اشاد کل بوجد و آنکه بکس که کار دنیا با عیان ناشد بوسه بدار زند
چنانکه آن جوانمرد گفت **بیت** از برای آنکه گل شاکر دو نیک دو بیا دوست
که زادت بوسه باشد بر بریک خاد زن ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله تا بند داری کاین نوحه بدین زاری و خواری خود کافران را خواهد بود نه
و قومی فساق و فجار که بر آهن مسلمانی بر ایشان باشد را نکه خوشها معصیت
و تخم در آن در رخنه و روزگار عمر خود بغفلت و جهل بسر آورده و سود ایمان از دست
ایشان رفته و از مسلمانی با بضاعتی مزجاة دست و پای زده ایشان را این کلمات دریغ

و تحسر بخواهد گفت ای مسکین هزار سال باران رحمت باید که بباردتا گردی که تو از
معصیت انگیخته بنشاند هیچ ابر با صبر از این نیست که تو بیابانی بدین تا بهشت بیا تو
بیارانید و تو خود را بجای رسانیدی که آتش دوزخ با تو کم کند در خبر است که آتش
دوزخ مرکب بهیبت خویش بر در ایات عاصیان نهان تا به دم شر از گرسنگی بشکافتاند
یا تن با فردا قیامت که کرده و گفته خویش بینی و آن عرش نهاد زلات و معصیتها
که ما کوفته کما هوند ست جهالت و نا باکی آنر از آن تو بشست میکند در پهلو نان خولت
رالب و رنجیری و بدین کتابی بروند نامه خویش اول سطر آن بینی زبان جهالت و بدا
کوبی کاشکی نیستی تا مرا از کنخ نبودی قوله و اشرقت الارض بنور ربها الیوم اشراق
وغدا اشراق غدا فی القیامة اشراق الارض والیوم اشراق القلب غدا فی القیامة اشراق
الارض بنور ربها والیوم اشراق القلوب بحضور ربها عند ربها غدا اشراق التجلی للمومنین
عموما والیوم اشراق التجلی للعارفین خصوصا روی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل یجمع الامم یوم القیامة ینزل
عز وجل من عرشه الی کرسیه و کرسیه وسع السموات والارض فیقول لهم ترضون
ان یتولی کل امة ما تولیه فی الدنیا اعدل ذلک من ربکم فیقولون نعم فلینطلق کل امة
ما کانت تعبد قال فذلک تفسیر قوله واشرقت الارض بنور ربها آن روز که صبح قیامة
بدمد و عظمت رستاخیز پیدا شود و پرده از روی آن کارها در آن عرصات بیات
نشد و کبریایی عظمت پیدا آید در انوار تجلی ذو الجلال عالم قیامت روشن شود
آن اسرار آن انوار همان کس برخوردار شود که امروز در دنیا آفتاب معرفت روشن در دل وی تافته
و نظر الهی بجان وی پیوسته آن نظر که بی نیاز کیمیای غیب یافتند آورده بدیق فراد کند
حلقه دوستی در دل بجنبانند آن دوستی حاضر کرده آن خاطر همت کرده آن همت نیت
کرد آن نیت عزیمت کرد عزیمت قوت کرد آن قوت حرکت کرد دم دم برا خیکر و شبهه د

در هرگاهی آن عاشق صادق را قلقی پدید آید خواب از دیده اش برمد جامه نرم و خوابگاه
خوش بگذارد وضرب وزآید متضرع وار بحضرت عزت آید یار بنهاد وانکند آن ساعت
از جبار کاینات ندا کرامت آید کو میبینی ما تحمله المتحملون من اجلی بنظر آنچه برای
میکند من بیم وی دایم کرامة وعده دنیا اینست ودر عقبی آنست که او را در عیان آن
جلوه داد آنانکه رسالت است بگوید وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا خبر درست
از سعید مسیب ... الناس بین ابوهریره دوستی بن سعید مسیب را گفت ان الله تعالی
آن بیخواهم که در بازار بهشت ما را ... تا با یکدیگر باشیم در آن منزل جاودان ده
نعیم فی کان کنتم ای ابوهریره در بهشت بازاری هست گفت نعم خبرنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اهل الجنة اذا دخلوها نزلوا فیها بفضل اعمالهم ثم یؤذن لهم
فی مقدار یوم الجمعة من ایام الدنیا فیزورون ربهم عز وجل ویبرز لهم عرشه ویتبدی
لهم فی روضة من ریاض الجنة فتوضع لهم منابر من نور ومنابر من لؤلؤ ومنابر من
یاقوت ومنابر من زبرجد ومنابر من ذهب ومنابر من فضة ویجلس ادناهم وما
فیهم من دنی علی کثبان المسك والکافور ما یرون ان اصحاب الکراسی بافضل منهم
مجلسا قال ابوهریره قلت یا رسول الله وهل نری ربنا قال نعم هل تتمارون فی
رؤیة الشمس والقمر لیلة البدر قلنا لا قال کذلك لا تتمارون فی رؤیة ربکم تبارك
وتعالى ولا یبقى فی ذلك المجلس رجل الا حاضره الله محاضرة حتی یقول للرجل منهم
یا فلان بن فلان اتذکر یوم قلت کذا وکذا فیذکر ببعض غدراته فی الدنیا فیقول یا رب
افلم تغفر لی فیقول بلی فبسعة مغفرتی بلغت منزلتك هذه فبیناهم علی ذلك
غشیتهم سحابة فامطرت علیهم طیبا لم یجدوا مثل ریحه قط ویقول ربنا قوموا الی
ما اعددت لکم من الکرامة فخذوا ما اشتهیتم فنأتی سوقا قد حفت به الملائکة ما لم
تنظر العیون الی مثله ولم تسمع الآذان ولم یخطر علی القلوب فیحمل لنا ما اشتهینا لیس

یباع

یباع فیها ولا تشری وفی ذلك السوق یلقی اهل الجنة بعضهم بعضا قال فیقبل الرجل
ذو المنزلة المرتفعة فیلقی من هو دونه وما فیهم دنی فیروعه ما علیه من اللباس فما
ینقضی آخر حدیثه حتی یتخیل علیه ما هو احسن منه وذلك انه لا ینبغی لاحد ان یحزن
فیها ثم ننصرف الی منازلنا فیتلقانا ازواجنا فیقلن مرحبا واهلا لقد جئت وان بك
من الجمال افضل مما فارقتنا علیه فیقول انا جالسنا الیوم ربنا الجبار ویحقنا ان
ننقلب بمثل ما انقلبنا

سورة المؤمن

بسم الله الرحمن الرحیم

حم علم ربك من تنزیل الکتاب من الله فرو فرستادن این نامه از خدا و درست العزیز العلیم
آنکه تا ونیع توانا دانا غافر الذنب آمرزنده گناه وقابل التوب وپذیرنده توبه شدید العقاب
سخت عقوبت وسخت گیر ذی الطول با بی نیازی ونیکوکاری لا اله الا هو نیست خدای
جز او الیه المصیر با وست بازگشت همه ما یجادل فی آیات الله مجادله نیارد در سخنان الله
الا الذین کفروا مگر آنانکه کافر شدند فلا یغررك بس فریفته ندارد ترا تقلبهم فی البلاد گشتن
ایشان این در جهان نامرد کذبت قبلهم قوم نوح تکذیب کرد پیش از ایشان قوم نوح
نوح را والاحزاب من بعدهم وگروهی چند از پس ایشان وهمت کل امة برسولهم وآهنگ کرد
هر گروهی از ایشان پیغمبر خویش را لیاخذوه تا او را بگیرند و بکشند وجادلوا بالباطل وبدروغ
خویش پیکار کردند لیدحضوا به الحق تا حق وسخن راست بآن دروغ تباه کنند فاخذتهم
فرا گرفتم ایشان را فکیف کان عقاب چگونه بود گرفتن من عقوبت وکذلك وهمچنین که عقابه
...هد بالله تعالی درست گشت در این جهان بر کافران حقت کلمة ربك علی الذین کفروا
انهم اصحاب النار همچنان درست گشت برایشان که ایشان اصحاب آتش اند
الذین یحملون العرش ایشانکه عرش برمی دارند ومن حوله وایشان که گرد برگرد عرش اند
یسبحون بحمد ربهم تسبیح میکنند خداوند خویش را پاکی یاد میکنند ویؤمنون به وبه میگروند باو
ویستغفرون للذین آمنوا وآمرزش میخواهند گروهی که در زمین اند ربنا میگویند ای خدا

ربنا

وسعت کل شیء رحمة وعلما رسید بهرچیز بخشایش تو ودانش تو فاغفر للذین تابوا
بس بیامرز ایشان را که باز گشته اند از شرك واتبعوا سبیلك وبپی راه تو رفته باسلام
وقهم عذاب الجحیم وباز دار از ایشان عذاب دوزخ ربنا ای خداوند ما وادخلهم جنات
عدن ودر آر ایشان را در آن بهشت عدن همیشه التی وعدتهم آن بهشتی که وعده داده
ایشان را ومن صلح وهر که نیك بود وایمان آرد من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم واز زنان
ایشان وذریاتهم وفرزندان ایشان انك انت العزیز الحکیم که تو خداوند توانای دانا
وقهم السیئات وباز دار از ایشان بدیها از آن جهان ومن تق السیئات یومئذ وهر که باز داری
ایشان بدیها آن روز فقد رحمته بس بخشودی بروی وذلك هو الفوز العظیم
وهمین است پیروزی بزرگوار ان الذین کفروا ایشانکه کافر شدند در دنیا ینادون
فریاد میکنند در دوزخ ایشان را میخوانند لمقت الله واستی که دشمنی الله تعالی شما را در دنیا اکبر
من مقتکم انفسکم بزرگتر داشت این دشمنی شما امروز خویشتن را اذ تدعون الی الایمان
زمانی که شما را با ایمان میخواندند فتکفرون وشما کافر میشدید قالوا ربنا گویند ای خداوند
امتنا اثنتین میرانیدی ما را دو بار واحییتنا اثنتین وزنده کردی ما را دو بار فاعترفنا
بذنوبنا مقر آمدیم زبان بخویش گناهان خویش فهل الی خروج من سبیل آیا هیچ بیرون
آمدن را راهی هست ذلکم بانه ایشان را گویند این شما را آن بود اذا دعی الله وحده وقتی
که خدای تعالی یگانه میخواندند کفرتم شما کافر میشدید وان یشرك به واگر
انبازی گرفتندی باوی تؤمنوا باور میداشتید فالحکم لله پس حکم وکار داندن وکار گزاردن
بحقاست خویش خداوند راست العلی الکبیر آن برتر بزرگوار هو الذی یریکم آیاته
او آنست که مینماید شما را نشانهای توانایی خویش وینزل لکم من السماء رزقا وفرو میکند
شما را از آسمان روزی وما یتذکر الا من ینیب وپند نپذیرد مگر کسی که دل با این دارد
فادعوا الله خدا را بخوانید مخلصین له الدین پاك داران او را ... بیداری خویش ولو کره

الکافرون

الکافرون اگرچه کافران کراهت دارند او را النوبة الثانیة این سورة را سورة مؤمن
خوانند از بهر آنکه درین سورة ذکر مؤمن آل فرعون است چهار هزار و هشتصد و شصت حرف
وهزار و صد و نود و نه کلمه و هشتاد و پنج آیه بقول ابن عباس جمله بمکه فرود آمد بجاهد
وقتاده گفتند سورة مکی است مگر دو آیه که بمدینه فرو آمد ان الذین یجادلون فی
آیات الله تعالی الی آخر الآیتین حسین گفت سورة مکی است مگر یك آیه وسبح بحمد ربك
بالعشی والابکار قال لان الصلوة فرضت بالمدینة واز منسوخات درین سورة سه آیه
یکی فاصبر ان وعد الله حق این قدر از آیه منسوخست بآیة السیف وکذلك قوله فاصبر
ان وعد الله حق فاما نرینك بعض الذی نعدهم او نتوفینك فالینا یرجعون ولولی
این آیه منسوخست بآیة السیف سیوم فالحکم لله العلی الکبیر نسخ معنی الحکم
فی الدنیا بآیة السیف وفی الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان لکل شیء ثمرة
وان ثمرة القرآن ذوات حامیم هی روضات حسنات مخصبات متجاورات فمن احب
ان یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحوامیم
دیباج القرآن وقال ابن عباس لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم وقال ابن
مسعود اذا وقعت فی آل حم وقعت فی جماعة الحوامیم وقعت فی روضات دمثات
اتأنق فیهن فاما ما یختص بهذه السورة من الفضیلة ما روی ابی بن کعب قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم المؤمن لم یبق روح نبی ولا صدیق ولا
شهید ولا مؤمن الا صلوا علیه واستغفروا له قوله حم قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم حم اسم من اسماء الله عز وجل وهی مفاتیح خزائن ربك وقیل هو اسم الله
الاعظم وقیل هو اسم القرآن وقیل اسم السورة وقیل هو قسم اقسم الله تعالی عز وجل
بحلمه وملکه قال ابن عباس الر وحم ون حروف الرحمن مقطعة وقال الضحاك
والکسائی معنی حم ما هو کائن ای قضی ما هو کائن قرأ حمزة والکسائی وابو بکر حم بکسر

الحآء والباقون بفتحها تنزيل الكتاب اى هذا تنزيل الكتاب من الله وقيل تنزيل الكتاب
رفع بالابتداء وخبره من الله اى القرآن انزله الله لم يختلقه محمد كما قال الكافرون
العزيز الذى لا يغالب ولا يمتنع عليه شئ العليم الواسع العلم غافر الذنب يستره
ولا يفضح صاحبه يوم القيمة وقابل التوب والتوب والتوبه مصدران وقيل التوب
جمع التوبه على انها اسم مثل ديم وديمة وعوم وعومة والمعنى ما اذنب تائب من العبد
الا قبل توبته وقيل غافر الذنب الصغير وقابل التوب من الذنب الكبير وقيل غافر
الذنب وقيل غافر الذنب باسقاط العقاب وقابل التوب بايجاب الثواب شديد
العقاب اى اذا عاقب فعاقبه شديد ذى الطول اى ذى النعم والقدرة والغنى
والسعة والفضل واصل الطول الغنى والسعة تقول هذا امر ماله طائل اى لا يغنى
شيئا فيه له وقوله عز وجل ومن لم يستطع منكم طولا اى سعة وغنى وقيل اصل الطول
الانعام الذى تطول مدته على صاحبه قال ابن عباس غافر الذنب لمن قال لا اله الا الله
وقابل التوب ممن قال لا اله الا الله شديد العقاب لمن لا يقول لا اله الا الله ذى
الطول ذى الغنى عمن يقول لا اله الا الله ثم وحد نفسه فقال لا اله الا هو اليه
المصير المرجع فى الآخرة عمر خطاب دوستى داشت در راه دين او را برادر خوانده
بود مردى عابد پارسا عاقل وقتى در شام بود وكسى از نزديك وى آمد عمر خطاب
از حال آن دوست پرسيد وگفت چه ميكند آن برادر ما وبچه مشغول است اين
گفتا و برادر با ابليس است نه برادر تو ... در راه ... نهاده
زنهر وخمر وانواع فساد عمر گفت چون باز گردى مرا آگه كن تا بوى نامه نويسم پس اين نامه
نوشت بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عمر بن الخطاب الى فلان بن فلان سلام
عليك انى احمد اليك الله الذى لا اله الا هو غافر الذنب وقابل التوب شديد
العقاب ذى الطول لا اله الا هو واليه المصير چون آن نامه بوى رسيد گفت

صدق الله عمر كلام خدا را شناخت ونصيحت عمر نيكو شد بسيار بگريست وتوبه كرد
وحال وى نيكو شد چون اين خبر بعمر رسيد گفت هكذا افعلوا باخيكم اذا زاغ سددوه ولا
تكونوا عليه عونا للشيطان برادرى را كه در فتنه افتد واز راه صواب بگردد نصيحت
يارى دهيد وشفقت ... ودنيا شيطان بر وى چيره شده راه ... بر
او را بنماييد وبا وى همان كنيد كه من كردم ما يجادل فى آيات الله الا الذين كفروا
اين آيه در شان حارث بن قيس السهمى فرود آمد از جمله مستهزيان بود وبحث خصومت
باطل وانكار وتكذيب قرآن با رسول الله ميكرد ودو آيه است در قرآن كه دلالت كند
عظيم است جدال را در آيات قرآن يكى اينست كه ما يجادل فى آيات الله الا الذين
كفروا وديگر آيه وان الذين اختلفوا فى الكتاب لفى شقاق بعيد رسول خدا گفت
المراء فى القرآن كفر وعن ابى الدرداء وابى امامه وواثله بن الاسقع وانس بن مالك
قالوا خرج الينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نتمارى فى شئ من الدين فغضب
غضبا شديدا لم يغضب مثله ثم انتهرنا فقال يا امة محمد لا تهيجوا على انفسكم
وهج النار ثم قال بهذا امرتم اوليس عن هذا نهيتم اوليس انما هلك من كان قبلكم بهذا
ذروا المراء لقلة خيره ذروا المراء فان نفعه قليل ويهيج العداوة بين الاخوان ذروا
المراء فان المراء لا تؤمن فتنته ذروا المراء فان المراء يورث الشك ويحبط العمل ذروا
المراء فان المؤمن لا يمارى ذروا المراء فان المارى لا اشفع له يوم القيمة ذروا المراء فانا
زعيم ثلثة ابيات فى الجنة وسطها وربضها واعلاها لمن ترك المراء وهو صادق
ذروا المراء فان اول ما نهانى ربى عز وجل عنه بعد عبادة الاوثان وشرب الخمر المراء
ذروا المراء فان الشيطان قد ايس ان يعبد ولكنه قد رضى منكم بالتحريش وهو المراء فى
الدين اگر كسى گويد چونست وجادله در قرآن كه رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه
چنين مبالغه در آن نهى ميكند كدام است جواب آنست كه رب العالمين در قرآن ذكر

نهفتاد معنى لغت نه هفتاد از لغات عرب چنانكه مصطفى صلوات الله عليه فرمود
نزل القرآن على سبعة احرف اى على سبع لغات ورسول خدا هر قبيله را تلقين
ميداد بلغت ايشان چنانكه استعمال ميكردند وكان ذلك تخفيفا من الله عز وجل لامة
محمد صلى الله عليه وسلم پس ايشان كه قرآن شنيده بودند بلغات ايشان چون بعضى
از قرآن نه بر لغت خويش اند بكدى ميشنيدند جدال درمى گرفتند وبعضى بر بعضى
عيب ميكردند وقراءة يكديگر را انكار ميكردند ميگفتند كه رسول خدا صلوات الله عليه
ما را چنين نياموخته ونه چنانست كه تو ميخوانى با يكديگر خلاف وجدال درميان
ايشان مى افتاد تا رسول خدا صلوات الله عليه ايشان را از آن خلاف باز زد گفت
هر كسى چنانكه از ما شنيده بر آن لغت كه شما را آموخته ميخوانيد وبا يكديگر خلاف
مكنيد كه اين خلاف كفر است فذلك قوله صلى الله عليه وسلم المراء فى القرآن
كفر روايت كنند از عمر خطاب رضى الله عنه كه گفت مردى صحابى را ديدم سورة
الفرقان ميخواند نه بآن حرف كه من ميخواندم ورسول مرا تلقين كرده بود دست وى گرفتم
واو را بحضرت نبوت بردم گفتم يا رسول الله اين مرد سورة الفرقان ميخواند بر خلاف
آنكه مرا تلقين كرده رسول خدا آن مرد را گفت بخوان آن مرد برخواند همچنانكه در نماز خوانده
رسول خدا فرمود هكذا نزلت ان هذا القرآن نزل على سبعة احرف فاقرؤا ما تيسر
منه القرآن وعبد الله بن مسعود يكى را ديد كه سورتى ميخواند بر خلاف آنچه عبد الله
ميخواند گفت او را پيش رسول خدا بردم گفتم يا رسول الله اختلفنا فى قراءتنا فتغير وجه
رسول الله صلى الله عليه وسلم رسول خدا متغير گشت واثر خشم بر ناصيه مبارك
وى ظاهر گشت گفت انما هلك من كان قبلكم بالاختلاف فليقرأ كل رجل منكم ما اقرئ
قوله فلا يغررك تقلبهم فى البلاد اى تقلب الجنة والذهاب والمجئ بتجارتهم وتكسبهم
فى الارض وهم قريش رحلة الشتاء والصيف يقول تعالى لا يغررك تقلبهم

فى البلاد بالتجارات وتصرفهم فيها كيف شاؤا وسلامتهم فيها مع كفرهم فان عاقبة
امرهم الهلاك والعذاب ونظيره قوله تعالى لا يغرنك تقلب الذين كفروا فى البلاد كذبت
قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم وهم الذين تحزبوا على الانبياء بالتكذيب وهم
عاد وثمود وقوم لوط وهمت كل امة برسولهم ليأخذوه قال ابن عباس ليقتلوه ويهلكوه
وقيل ليأسروه والعرب تسمى الاسير اخيذا واخذ الناس لا يستعمل الا فى مكروه
وجادلوا بالباطل ليدحضوا به اى ليبطلوا به الحق الذى جاء به الرسل وجدالهم
مثل قولهم ما انتم الا بشر مثلنا ولولا انزل علينا الملائكة ونحو ذلك يقال دحضت
حجته اى بطلت وقيل ليدحضوا اى ليلقوا به الحق وفى الخبر الصراط دحض مزلة فاخذتهم
اى اهلكتهم بالعقوبة فكيف كان عقاب هذا سؤال عن صدق العذاب وعن صفة
العذاب قال قتاده شديد والله وكذلك حقت كلمة ربك اى كما حقت ووجبت
كلمة العذاب على الامم المكذبة فى الدنيا فعذبوا كذلك حقت كلمة ربك على
الذين كفروا من قومك انهم اصحاب النار ثم اخبر بفضل المؤمنين فقال الذين يحملون
العرش وهم اربعة املاك ملك فى صورة رجل يسترزق لبنى آدم وملك فى
صورة ثور يسترزق للبهائم وملك فى صورة اسد يسترزق للسباع وملك فى صورة
نسر يسترزق للطير والعرش عليهم وهو ياقوتة حمراء والملك الذى فى صورة رجل هو
اسرافيل وانشد رسول الله صلى الله عليه وسلم قول امية رجل وثور تحت
رجل يمينه والنسر للاخرى وليث مرصد فقال صدق واما حملة العرش يوم القيامة
فهم ثمانية املاك فى صورة الاوعال فالعرش على قرونهم ومن حوله هم الحافون
الصافون يسمون الكروبيين وهم سادة الملائكة قال ابن عباس حملة العرش ما بين
كعب احدهم الى اخمص قدمه مسيرة خمس مائة عام ويروى ان اقدامهم فى تخوم
الارضين والارضون والسموات الى حجزهم وهم يقولون سبحان ذى العزة والجبروت

سبحان ذي الملك والملكوت سبحان الحي الذي لا يموت سبوح قدوس رب الملائكة
والروح وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن لي ان احدث
عن ملك من حملة عرشه ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة سبع مائة عام وقيل هم
خشوع لا يرفعون طرفهم وهم اشد خوفا من اهل السماء السابعة واهل السماء
السابعة اشد خوفا من اهل السماء التي تليها والتي تليها اشد خوفا من التي تليها
وعن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده انه قال ان بين القائمة من قوائم العرش والقائمة
الثانية خفقان الطير المسرع ثلثين الف عام والعرش يكسى كل يوم سبعين الف
لون من النور لا يستطيع ان ينظر اليه خلق من خلق الله والاشياء كلها في العرش كحلقة
في فلاة وقال وهب بن منبه ان حول العرش سبعين الف صف من الملائكة صف
خلف صف يطوفون بالعرش يقبل هؤلاء ويدبر هؤلاء فاذا استقبل بعضهم بعضا
هلل هؤلاء وكبر هؤلاء ومن ورائهم سبعون الف صف قيام ايديهم الى اعناقهم
قد وضعوها على عواتقهم فاذا سمعوا تكبير اولئك وتهليلهم رفعوا اصواتهم فقالوا
سبحانك ما اعظمك واجلك انت الله لا اله غيرك انت الاكبر الخلق
كلهم لك راجعون ومن وراء هؤلاء مائة الف صف من الملائكة قد وضعوا اليمنى
على اليسرى ليس منهم احد الا وهو يسبح بتحميد لا يسبحه الآخر ما بين جناحي
احدهم مسيرة ثلثمائة عام وما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة اربع مائة عام
واحتجب الله من الملائكة الذين حول العرش بسبعين حجابا من نار وسبعين حجابا
من ظلمة وسبعين حجابا من نور وسبعين حجابا من در ابيض وسبعين حجابا من
ياقوت احمر وسبعين حجابا من زبرجد اخضر وسبعين حجابا من ثلج وسبعين حجابا
من ماء وسبعين حجابا من ما لا يعلمه الا الله عز وجل قال ولكل واحد من حملة العرش
ومن حوله اربعة اوجه وجه ثور ووجه اسد ووجه نسر ووجه انسان ولكل واحد

منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلى وجهه مخافة ان ينظر الى العرش فيصعق واما جناحان
فيهفوان بهما ليس لهم كلام الا التسبيح والتحميد والتكبير والتمجيد وعن ابن عباس
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله سبحانه حملة
العرش قال لهم احملوا عرشي فلم يطيقوا فخلق مع كل ملك منهم من اعوانهم مثل جنود من
في السماء من الملائكة ومن في الارض من الخلق فقال احملوا عرشي فلم يطيقوا فخلق مع
كل واحد منهم مثل جنود سبع سموات وسبع ارضين وما في الارض من عدد الحصى
والثرى فقال احملوا عرشي فلم يطيقوا فقال قولوا لا حول ولا قوة الا بالله فلما قالوها
استقلوا العرش فنفذت اقدامهم في الارض السابعة على متن الثرى واستقرت
ودوي فكتب في قدم ملك اسما من اسمائه فاستقرت اقدامهم وفي بعض الروايات
لا تتفكروا في عظمة ربكم ولكن تفكروا فيما خلق فان خلقا من الملائكة يقال له
اسرافيل زاوية من زوايا العرش على كاهله وقدماه في الارض السفلى وقد مرق راسه
من سبع سموات وانه ليتضاءل من عظمة الله حتى يصير كالوصع قوله يسبحون بحمد ربهم
اي يسبحونه بان يحمدوه اي ينطقون بالحمد له وهو الاعتراف بالنعم انها كلها منه ويؤمنون
به اي يهللونه وقيل يجددون الايمان به وقيل يصدقون بانه واحد لا شريك له
قال شهر بن حوشب حملة العرش ثمانية فاربعة منهم يقولون سبحانك اللهم
وبحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك ويستغفرون للذين آمنوا يسألون
ربهم مغفرة ذنوب بني آدم ربنا اي يقولون ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما اي نالت
رحمتك في الدنيا كل شيء واحاط علمك بكل شيء فاغفر للذين تابوا من الشرك واتبعوا
سبيلك اي دينك الاسلام وقهم عذاب الجحيم قال مطرف انصح عباد الله
للمؤمنين الملائكة واغش الخلق للمؤمنين الشياطين ربنا وادخلهم جنات عدن التي
وعدتهم روي ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار ما جنات عدن قال قصور من ذهب

في الجنة يدخلها النبيون وائمة العدل وعن ابن عباس قال جنة عدن هي قصبة الجنة
وهي مشرفة على الجنان كلها وهي دار الرحمن تبارك وتعالى وباب جنة عدن مصراعان
من زمرد وزبرجد من نور كما بين المشرق والمغرب ومن صلح اي ومن آمن كقوله يدخلونها
عبادي الصالحون من آبائهم وازواجهم وذرياتهم قال سعيد بن جبير يدخل المؤمن
الجنة فيقول اين ابي اين امي اين ولدي اين زوجتي فيقال انهم لم يعملوا مثل عملك فيقول
اني كنت اعمل لي ولهم فيقال ادخلوهم الجنة وعن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيامة نودي في اطفال المسلمين ان اخرجوا
من قبوركم فيخرجون من قبورهم وينادى فيهم ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا
ووالدينا معنا فينادى فيهم الثانية ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا ووالدينا
معنا فيبتسم الرب تعالى في الرابعة فيقول ووالديكم معكم فيثب كل طفل الى ابويه فيأخذون
بايديهم فيدخلونهم الجنة فهم اعرف بآبائهم وامهاتهم يومئذ من اولادكم الذين
في بيوتكم انك انت العزيز الذي لا يمتنع عليك مراد الحكيم لا تتهم في حكمك وقهم السيئات
اي العقوبات ومن تق السيئات ومن تقه السيئات اي العقوبات وقيل جزاء السيئات
يومئذ فقد رحمته اي فقد رحمته يوم القيامة وذلك هو الفوز العظيم
ان الذين كفروا ينادون لما رأى الكفار النار ودخلوها مقتوا انفسهم اي لاموها و
غضبوا عليها لاعمالهم في الدنيا حتى اكلوا انامل فيناديهم خزنة النار لمقت الله
اي غضب الله وسخطه عليكم اكبر من مقتكم انفسكم اذ تدعون الى الايمان في الدنيا
فتكفرون وقيل معناه لمقت الله اياكم في الدنيا اذ تدعون الى الايمان فتكفرون
اكبر من مقتكم انفسكم عند حلول العذاب بكم قالوا ربنا امتنا اثنتين واحييتنا
اثنتين قال ابن عباس وقتادة والضحاك كانوا امواتا في اصلاب آبائهم فاحياهم الله
في الدنيا في ارحام الامهات ثم اماتهم الموتة التي لا بد منها ثم احياهم للبعث يوم

القيامة فهما موتتان وحياتان وهذا كقوله تعالى كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا
فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم وقال السدي اميتوا في الدنيا ثم احيوا في قبورهم للسؤال
ثم اميتوا في قبورهم ثم احيوا في الآخرة فاعترفنا بذنوبنا اي اقررنا بكفرنا وظهر لنا
ان البعث حق فهل الى خروج من سبيل فهل لنا خروج من النار الى الدنيا سبيل
فنصلح لنا اعمالنا ونعمل بطاعتك نظيره قوله هل الى مرد من سبيل كافران در دوزخ ستا بحش
گناهان وكفر خويش معترف شوند وبد سراي خود اقرار كنند آنگه كه رستاخيز بپاي شود
وعذاب معاينه ببينند گويند هيچ روي آن هست كه ما را بار ديگر بدنيا فرستد تا
فرمان بردار شويم وعمل نيكو كنيم ايشان را جواب دهند كه لا سبيل الى ذلك وهذا
العذاب والخلود في النار بسبب انه اذا دعي الله وحده كفرتم اي اذا قيل لا اله الا الله
الله كفرتم جواب آمد كه ايشان اين بود كه بازگشت بدنيا نيست واين عقوبت كه شما مي
وعذاب كه مي بينيد بجهت آنست كه در دنيا چون شما را بكلمه توحيد ميخواندند كافر
ميشديد وتوحيد را انكار ميكرديد وميگفتيد اجعل الالهة الها واحدا وچون
باكفر انرا ميخواندند تصديق ميكرديد وآنرا حق مي شناختيد واينجا آن مي بينيد آنگه
گفت فالحكم لله العلي الكبير اين حجت نابست كه گفت تو حكم بين العباد اكنون انا الله
حكم آنست كه الله تعالى فرموده بكار آنست كه او كرده كه شما جاويد در آتش خواهيد بود
وسزاي شما اينست جاي ديگر گفت فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعير
گناهان وكفر خود معترف شوند وايشان را جواب دهند كه دوري باد دوزخيان را
هو الذي يريكم آياته اي متصل بهذا الكلام هو الذي يريكم آياته الدالة على وحدانيته
وهي السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والسحاب والليل والنهار والا بخار
والانهار والرياح والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس وينزل لكم من السماء
رزقا اي مطرا يكون به الرزق هذا كقوله وما ارسلناك الا رحمة للعالمين اي داعيا

بدرك باجابتك رحمتي وكتوله اعصرخمرا اي عنبا تحصل منه الخمر وما يتذكر اي لا
يتعظ بالقرآن وما يتفكر في هذه الاشياء فتوحد الله الا من ينيب معناه الا من يرجع
اليه بالطاعة ثم امرهم بعبادته بالطاعة والاخلاص فقال فادعوا الله مخلصين له
الدين اي مخلصين له الطاعة والعبادة ولو كره الكافرون عبادتكم اياه واخلاصكم
النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم بنام او كه قدر
او بي نهايت است وصحبت او با دوستان بي نهايت دبقدر دهنان ود در صنع اشكارست
بنام او كه نام نيكو در دو زاو هام جدا است دل دابر وستي وخرد را بهستي پيدا است
بنام او كه نه در صفتا وجون ونه در حكم او جرا است نه در شناي ددانائي و بيناي يكتا است
آن عزيزي كويد در مناجات خويش كه الهي دردل دوستان تو نهايت پيدا است
جانها در آرزوي وصالت حيران وتشنه است بو تو موسى كر است وجون تو دو
بجاست هر جه دادي نشانست وآنچه داده است انچه يافتيم پيغام است وخلعت
رجاست نشانست پيغام ادي دل وغارت جانست خلعت وصال در نشاني جلا
حكو هيكه جونت بيت دوزني كه سرانبده برون خواهي كرد دانم كه زمانه داد برون خواهي كرد
كز نيب وجمال ان ازون خواهي كرد يا رب جه جكرها ست كه خون خواهي كرد
تم حا اشارت تحت وميم اشارت به منت يعني بحت ميكي بجاي بحاجت من دوز
كشته نه بهر خودايم منت من مرا يافته نه بطاعت خود ايمن ترا دوست كرفته
وتو مرا شناخته اي من ترا خاسته وتو مرا ناوانسته ايمن ترا بوده وتو مرا نابوده
صد هزار كس بدركاه ما ايستاده مرا نخواسته ودعا كرده با ايشان التفات نكرده
شما را اي امت احمد ني خواست شما كيتم اعطيتكم قبل ان تسئلوني واجبتكم قبل
ان تدعوني وغفرت لكم قبل ان تستغفروني بي آن رغبت وشوقا بيشا كذشته تو
خليل ميكفت ولجعل لي لسان صدق في الآخرين يكليم ميكفت اجعلني من امة احمد

بما آن بوده كه اضال تو با ايشان شرح داده كه اگر ما اضال شما با ايشان ميكفتيم همه دامن
از شما در جيدندي ليكن از آن بود كه اضال وانعام خود با شما اينسان شرح داده چنان
تمام كار كرديد بكان بكان دار كرديد جنانكه اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل
عمران على العالمين جون نوبت بشما رسيد على العموم والشمول كفتيم كنتم خير امة همه
بكن بكان ما را بجاي ديكر فرمود اصطفينا من عبادنا در تحت اين خطاب زاهد وعابد
داخل است هم ظالم وهم عاصي غافر الذنب وقابل التوب توبت موجب آمد وغفران
مقتدم بر مقتضي فضل وكرم اگر بي كنند توبه پذيرم وبس چكاه آمرزم خلق پنداشتند
كه تا انسان توبه نبود الله تعالى مغفرت نيايد نخست بيامرزم انكه توبه پذيرم
تا عالميان دانند كه جنانكه توبه آمرزم في توبه هم آمرزم اگر توبه از غفران مقدم بودي
توبه علت غفران بودي وغفران ما را علت نيست وفضل ما بعلت نيست نخست
بيامرزم وبي ولا اضال بيني تا دانك كه دانم تا جون قوم رحساط ما عمد با كي عمد
جون بر ما آيد بصفت باكي آيد همانست كه جاي ديكر فرمود ثم تاب عليهم ليتوبوا تا آن
آن عاصي با كه توبه كرد قال تم آن كه توبه كرد مراد از غفران ذنب در اين موضع غفران ذنب
عين نا بساست بدليل انكه واو عطف در ساناند ومعطوف ديكي باشد ومعطوف
عليه ديكر ليكن در حكم يكسان باشد جنانكه كوي بجاي في زيد وعمرو ونيز بدي كرت
وعمرو ديكر ليكن هر دو در حكم يكي است در آمدن اكر حكم مخالف بودي عطف خطا بودي
واگر هر دو يكي بودي غلط بودي لطيفه نيكو شنو دعفران ذنب وقبول توبه اول
صفت خود كرد جل جلاله كفت غافر الذنب وقابل التوب وصفتا وجل جلاله محل
تصرف نيست ودر وي تغيير وتبديل نيست جون حديث عقوبت كرد شديد
العقاب كفت شد در صفت عقوبت نهاد وعقوبت محل تصرفست ودر وي
تغيير وتبديل است كفت نعت عقوبتم ليكن اگر خواهم ستكم وآنرا كي ما نم كه دست تصرف

كند وتغيير وتبديل بديد وكفته اند شديد العقاب ساشارت بملك داده واكر همه
ملك عالم نيست كه در جلال كمال وي نقصان وقصور نيايد غافر الذنب وقابل
التوب اشارت بصفت داده ودر صفات او جل جلاله هركز تغيير وتحول نيايد و
نيال غافر الذنب الظالمين وقابل التوب للمقتصدين شديد العقاب للمشركين
ذي الطول للسابقين سنت خداوند است جل جلاله جون رايه وعيد برسانيد
تا بنده در آن شكسته وكوفته كردد سوزي ونيازي در بنده پديد آيد نا رسيده نوادي
ونود فضائل كه ربنا لعزت نعت رافت ورحمت بايت وعد تدارك دل وي كند
وبفضل ورحمت خود او را اشارت دهد نه بيني كه شديد العقاب تا بنده در درازي
وجراحت انه ذي الطول در آن پيوست تا بنده در نماند ودر راه آيد بنده دو سماع شديد
العقاب بسوزد وبكدازد بنا با نكساد كويد بيت از آب دو ديده وز آتش جكرم
بر باد دو دستم وزان خاك سرم بانده سماع ذي الطول بنازد ودل پيغمرد ندو بنا ن
افتخار كويد بيت جكند هر شب كه اعاشية من كشد جون بدل غاشيه حكم وقضا
او بكوشش يك دو روز جون ما دمان دستان ما زا ني دفت وميكفت لو كان نبي
وبنك محابي بار خفتيما اكد يده صد هزار دانه در پاء آتش است همه با بدين
كذا از كم وبالك ندارم دكر دو نا وبا ديو نه كه آمد سوز وانكس جون محرود يجه در
ماني ترم نم ميكفت المستغاث منك بك وبادا از حكم تو دنها با دقهر تو نه با
مرا دام نه بي تو كام نظام نه دو كانه باز آمد نه زهي انكه بكريم نه كما نايم همي نه بيتم
ود بكريم همي نام را هي كنشد اي شبلي آن دي جه بود وام وفت جست كفت ادي جمند
كه طاوس نه جنديلا ف جمال زند ليكن جند جند ست وطاوس طاوس النوبة الاولى
رفيع الدرجات بلند درجها بندكان تازوفي زير كيد يكي بندكان را خداوند عرش است
يلقي الروح من امره بر اكند پيغام كه زندكاني دلها است نخن وفرمان خويش على من يشاء
العرش

رهم كه خواهد از بندكان خويش لينذر يوم التلاق تا اگاه كند مردمان را از دور وز هم ديداري
يوم هم بارزون آن روز كه آشكارا باشند ايشان نجسها يكديكر لا يخفى على الله منهم شيء
پوشيده نماند بر خداي تعالى چيزي لمن الملك اليوم الله كي راست پادشاهي امروز لله
الواحد القهار هم خود كويد الله تعالى راست آن يكانه بكام راننده فرو شكننده امروز
اليوم تجزى امروز دو پاداش است كل نفس بما كسبت هر تني را بانچه كرد لا ظلم اليوم ستم نيست
امروز بر كس ان الله سريع الحساب كه الله تعالى آسان توانندو تمار است وانذرهم
يوم الآزفة وبيم كن ايشان را از دو روز نزديك آمده اذ القلوب لدى الحناجر انكاه كه دلها بر حنجرها
كلو رسد كاظمين از خشم واندوه بر خويش فرو كرفته ما للظالمين من حميم ما كوران را در آن
دو نه هيچ دوستي بود كه بكار آيد ولا شفيع يطاع ونه هيچ شفيعي كه سخن او كار كند
يعلم خائنة الاعين ميداند خيانت چشمها در نكريستن وما تخفي الصدور وآنچه پنهان
دارد در دلها والله يقضي بالحق وخداي تعالى براستي ودرستي ميكار داند والذين يدعون
من دونه وايشان كه ما كوريكان ايشان را خدايان ميخوانند وودانا ولا يقضون بشيء هيچ كار
رانند وهيچ كار بر كزاردن نتوانند ان الله هو السميع البصير الله تعالى است كه شنوا
وبيناست اولم يسيروا في الارض ناي نرفتند در زمين مي بر مشركان است كه سركشند
وقدرت حق تعالى بمقتد فينظروا كيف كان عاقبة الذين كانوا من قبلهم تا بنگرند
كه چون بود سرانجام كار آنان كه پيش از ايشان بودند جون قوم نوح وعاد وثمود واحزاب
كانوا هم اشد منهم قوة ايشان سخت نيرو تر بودند ونيرومند وباقي واثارا في الارض وبا نشان
نود ماندند در وي زمين در داشت فاخذهم الله بذنوبهم فرو كرفت الله تعالى ايشان را
بكناها ايشان وما كان لهم من الله من واق وهيچ باز بوشنده نبود كه ايشان را از الله تعالى
باز پوشيد ذلك بانهم همچنين بود كه ايشان كانت تاتيهم رسلهم بالبينات كه با ايشان
مي آمد پيغامبران به پيغامها وفشانها دوشن فكفروا فاخذهم الله بكرويدند تا خداي تعالى

من بدرها دهم اسباب السموات درهاء آسمان فاطلع الى اله موسى تا مگر راه بدانم بخدای
موسى واني لاظنه كاذبا ولیكن می پندارم كه موسى دروغ میگوید وكذلك زين لفرعون سوء عمله
وهمچنین بیاراسته شد فرعون را كار بد او وصد عن السبيل وبركردانیده شد او از راه راست
وما كيد فرعون الا في تباب ونبود سگالش فرعون مگر در تباهی و نیستی النوبة الثانية
قوله تعالى رفيع الدرجات رفيع بمعنى رافع است همچون سميع بمعنى سامع میگوید بردارنده
درجها سندكانست زبر یكدیگر یكجه در دنیا یكجه در عقبی در دنیا آنست كه گفت و
رفع بعضكم فوق بعض درجات ليبلوكم فيما آتيكم برداشت شمارا زبر یكدیگر درجها
افزونی یكی با دانش یكی با نسب یكی بامال یكی بشرف یكی با بصیرت یكی با صورت
یكی دانش تیجای دیگر گفت ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا
سخريا برداشتیم ایشانرا زبر یكدیگر درعز ومال ودستگاه ومعیشت یكی مالك یكی مملوك
یكی خادم یكی مخدوم یكی فرمان ده یكی فرمان بر اما درجات عقبی آنست كه گفت
وللآخرة اكبر درجات واكبر تفضيلا سرای آن جهانی مه در كار پیشی ومه در افزونی
دادن یكدیگر ... دنیا بمعرفت وطاعت افزون تر در عقبی بحق نزدیكتر دیگر
وی بیته مصطفى صلوات الله وسلامه عليه گفت ان ادنى اهل الجنة
منزلة لمن ينظر الى جنانه وازواجه ونعيمه وخدمه وسرره مسيرة الف سنة واكرمهم
على الله من ينظر الى وجهه غدوة وعشية وروي ان اسفل اهل الجنة درجة ليسعى
مثل ملك الدنيا كلها عشر مرار وانه ليقول اي رب لو اذنت لي اطعمت اهل الجنة
وسقيتهم لم ينقص ذلك مما عندي شيئا وان له من الحور العين اثنين وسبعين
زوجة سوى ازواجه من الدنيا وروي ان اخس اهل الجنة درجة وليس فيهم خسيس
رجل له قصر من ياقوتة حمراء له اربعة ابواب وباب تدخل منه الملائكة بالتحية
من عند الله وباب تدخل عليه منه ازواجه من الحور العين وباب يدخل عليه منه

خدمه من الولدان وباب ينظر منه الى وجه ربه تبارك وتعالى وهو اكرم الابواب
وقيل رفيع الدرجات اي رافع السموات بعضها فوق بعض ذو العرش يعني هو على العرش
وقيل خالق العرش والعرش عند العرب سرير الملك يلقي الروح من امره الروح ها هنا الوحي
كقوله اوحينا اليك روحا من امرنا سمي روحا لان حيوة القلب به كما ان حيوة الاجساد
بالارواح قال ابن عباس من امره اي من قضائه وقيل من قوله وقال مقاتل معناه يلقي
الروح من امره اي بامره على من يشاء من عباده اي على من يختصه بالرسالة يخاطب
بهذا من كره نبوة محمد صلى الله عليه وسلم لينذر اي لينذر النبي بالوحي يوم التلاق
وهو يوم القيمة يتلاقى فيه الاولون والآخرون والجن والانس واهل السماء واهل
الارض والظالم والمظلوم وقيل يلتقي فيه الخالق والخلق وقيل معناه يوم يلقى فيه
المرء عمله وقيل يلقاهم الملائكة يوم هم بارزون من قبورهم ظاهرون لا يسترهم شيء
ويكشف ما كان مستورا من امرهم لا يخفى على الله منهم شيء كقوله يومئذ تعرضون
لا تخفى منكم خافية وقيل لا يبقى احد الا حضر ذلك الموقف ولا يخفى شيء من اعمالهم
التي عملوها ويقول الله في ذلك اليوم بعد فناء الخلق وبعد ان يطوي السموات والارض
بيديه لمن الملك اليوم ولا احد يجيبه فيجيب نفسه فيقول لله الواحد القهار
الذي قهر الخلائق بالموت وقال بعض المفسرين يقول الله ذلك للخلائق تقريرا ليعلم
ان الملك له لان الكفار كانوا ينازعونه في الملك ثم ينادي فيجيب الجميع لله
الواحد القهار يقوله المؤمنون تلذذا ويقوله الكفار صغارا وهوانا وعلى سبيل التحسر
والندامة روي عن ابن مسعود رضي الله عنه قال يجمع الله عز وجل الخلق يوم
القيامة في صعيد واحد بارض بيضاء كانها سبيكة فضة لم يعص الله فيها قط
فاول ما يتكلم به ان ينادي لمن الملك اليوم لله الواحد القهار اليوم تجزى كل نفس بما
كسبت لا ظلم اليوم وروي انه جل جلاله يقول انا الديان وهذا يوم الدين لا ظلم اليوم

الا لا يجوز اليوم ظلم ظالم حتى آخذ للمظلوم منه ظلامته وعزتي لا اقتص من القرناء
للجماء ستعلمون اليوم من اصحاب الكرم وانذرهم يوم الآزفة اي انذر يا محمد اهل مكة
يوم القيامة سميت القيامة آزفة لقربها ازفت الآزفة اي قربت القيامة قال الله
تعالى اقتربت الساعة اقترب للناس حسابهم عسى ان يكون قريبا واقترب الوعد
الحق لعل الساعة قريب ونراه قريبا وفي الخبر انا النذير والموت المغير والساعة
الموعد انا والساعة كهاتين يعني السبابة والوسطى ان كادت لتسبقني اذ القلوب
لدى الحناجر وذلك ان الكفار اذا عاينوا النار في الآخرة زالت قلوبهم عن اماكنها
من الخوف حتى تصير الى الحناجر فلا هي تعود الى اماكنها ولا تخرج من افواههم فيموتوا
ويستريحوا وقيل ينتفخ السحر جبنا فيرفع القلب الى الحنجرة وقيل يوم الآزفة يوم الموت
وقت خروج الروح اذ القلوب لدى الحناجر كاظمين اي مكروبين ممتلئين خوفا وحزنا
والكظم تردد الغيظ والخوف والحزن في القلب حتى يضيق وقيل كاظمين اي ساكتين
لا معذرة لهم ما للظالمين من حميم قريب ينفعهم ولا شفيع يطاع فيشفع فيهم
يعلم خائنة الاعين يعني النظرة الخائنة وهي اللحظة الثانية وفي الخبر يا ابن آدم
لك النظرة الاولى فما بال الثانية وقيل هي مسارقة النظر الى ما لا يحل وقيل هي
الرمز بالعين على وجه العيب والخائنة والخيانة مصدران كالكاذبة والخاطئة
وما تخفي الصدور اي يعلم ما يسر كل امرئ في قلبه من الخير والشر والله يقضي بالحق
اي بالعدل ويجزي المحسن والمسيء والذين يدعون من دونه يعني الاوثان لا يقضون
بشيء لانها لا تعلم شيئا ولا تقدر على شيء وليسوا باهل القضاء اصلا قرا نافع تدعون
بالتاء المخاطبة وقرا الآخرون بالياء ان الله هو السميع لاقوال الخلق البصير باعمالهم
ثم خوف كفار مكة فقال اولم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين كانوا
من قبلهم كعاد وثمود وقوم لوط كانوا هم اشد منهم ها هنا عماد وفصل وقيل هو تاكيد

الضمير

للضمير الذي هو اسم كان وقرا ابن عامر اشد منكم قوة بالكاف على الرجوع عن الغيبة
الى الخطاب وهو حسن وآثارا في الارض اكثر بناعة وعمارة وابنية واشد لها طلبا
وابعد غاية وقيل اكثر جيشا واموالا وملكا في الارض من اهل مكة فلم ينفعهم ذلك
فاخذهم الله بذنوبهم وما كان لهم من الله من واق يقيهم من الله ذلك بانهم اي
ذلك الاخذ بسبب انهم كانت تاتيهم رسلهم بالبينات اي بالآيات الدالة على وحدانيته
فكفروا فاخذهم الله كذا فاخذهم الله بيان علة الاخذ انه قوي في امره وسلطانه
شديد العقاب اذا عاقب ولقد ارسلنا موسى باياتنا التسع وسلطان مبين
حجة ظاهرة قامعة الباطل يعني عصاه الى فرعون وهامان وقارون كان فرعون
الملك وهامان وزيره فقالوا ساحر كذاب اي موسى ساحر حين اخرج يده بيضاء
وحين صارت العصا حية كذاب حين زعم انه رسول رب العالمين فلما جاءهم
بالحق اي فلما جاءهم موسى بالدين الحق من عندنا قالوا اي قال فرعون وقومه اقتلوا
ابناء الذين آمنوا معه قال قتادة هذا القتل غير القتل الاول في الزمن الذي كان
يخافهم سيما ان الملك عند مولد موسى عليه السلام انما هذه القتلة كانت
عقوبة لمن آمن بموسى ليصدوهم بقتل الابناء عن متابعة موسى واستحيوا نساءهم
يعني للخدمة وغيرها وكان يذبح ابناءهم من القبط وما كيد الكافرين الا في ضلال
هم الاخبار فقص كيده وعونه وجنوده وقال فرعون للاشراف قومه ذروني اقتل موسى
انما قال هذا لقولهم له ارجه واخاه كانوا يعلمون ان موسى ساحر فان قتله فرعون
هلك فمنعوه عن قتله وقيل خوفوه من قتله وقالوا لا نامن ان ينجو ويأتينا من الله
وعصاه مكروه وليدع ربه اي وليدع موسى ربه الذي زعم انه ارسله الينا فيمنعه
منا اني اخاف ان يبدل دينكم الذي انتم عليه او ان يظهر في الارض الفساد قرا يعقوب
واهل الكوفة او ان وقرا الآخرون وان وقرا اهل المدينة والبصرة وحفص يظهر بضم الياء

وکسر الها، علی التعدیة الفساد بالنصب ردا علی قوله ان یبدل دینکم حتی یکون الفعلان
علی نسق واحد وقراء الاخرون یظهر بفتح الیاء والها، علی اللزوم الفساد بالرفع واراد
بالفساد تبدیل الدین وعبادة غیره وقیل اراد بالفساد ان موسی یقتل ابناکم کما
قتلتم ابناهم ویستحیی نساکم کما استحییتم نساءهم وقال موسی لما توعده فرعون
بالقتل انی عذت بربی وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب ای اعتصمت بالله الذی
هو ربی وربکم واستعذت به من تسلیطه ایاکم علی ایها المتکبرون وسمی لا یؤمن
بیوم الحساب ای لا یعتقد البعث والجزاء علی الاعمال فیکون جریا علی الاساءة
وهذا مثل قوله وانی عذت بربی وربکم ان ترجمون ومثل قول مریم بیحوشیل لما تمثل
لها بشرا انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا وکذلک قاله سعید بن جبیر للحجاج
حین علاه بالسیف وقال رجل مؤمن من آل فرعون خلافست میان علماء تفسیر
که مؤمن آل فرعون کیست ونامش چیست مقاتل وسدی گفتند مردی بود قبطی
ابن عم فرعون شوهر ماشطه دختر فرعون پنهان از فرعون وکسان وی ایمان آورده
بود بموسی بعنایت الله تعالی پیش از آن مبعث موسی گفته اند که صد سال ایمان خویش
از ایشان پنهان داشت بما نزدست که ربّ العالمین ازوی حکایت کرد که وجاء
رجل من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک الایة قومی
گفتند از مفسران که مردی اسرائیلی بود نه قبطی بان قوله در آیه تقدیم وتاخیرست تقدیره
وقال رجل مؤمن یکتم ایمانه من آل فرعون ور آنکه از آل فرعون هیچکس مؤمن نبود اما نام
او از قول علما وابن عباس حزقیل بود وگفته اند جبرئیل وگفته اند سمعان وگفته اند
حبیب بود چون بسمع وی رسید که فرعون قصد قتل موسی کرد ایمان خویش آشکارا کرد
فرا پیش آمد وگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله عروة بن الزبیر
گفت با عبد الله بن عمرو بن عاص که مرا خبر کن از صعبترکاری که مشرکان با رسول خدا

صلوات الله علیه کردند گفت روزی در فناء کعبه در نماز بود عقبة بن ابی معیط آمد
ومنکب رسول بگرفت وجامه در گردن وی کرد وحلق وی بگرفت وبپیچید سخت تا
ابوبکر صدیق فرا رسید واو را از دست دشمن بستد وگفت اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم قوله وان یک کاذبا ای وان یک موسی کاذبا
فعلیه کذبه ای وبال کذبه عاید الی نفسه وان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم
قال ابو عبیدة المراد بالبعض ههنا الکل کقوله ربما الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم
والمعنی ان تقتلوه وهو صادق اصابکم کل ما یتوعدکم به من العذاب وقیل بعض ههنا
صلة یعنی یصبکم الذی یعدکم وقال اهل المعانی هذا علی الظاهر فی الحجاج کانه
قال اقل ما فی صدقه ان یصیبکم بعض الذی یعدکم وفی بعض الذی ذلک هلاککم
فذکر البعض لیوجب الکل ان الله لا یهدی علی دینه من هو مسرف کذاب المسرف الذی
یجاوز الحد فی المعصیة وقیل المسرف السفاک للدم بغیر حق والکذاب الذی
یکذب مرة بعد اخری وقیل کذاب علی الله عز وجل یا قوم لکم الملک الیوم وانتم ظاهرین
غالبون علی ارض مصر وبنی اسرائیل فاترکوا موسی وشانه ولا تتعرضوا العذاب الله بتکذیبه
وقتله واحفظوا نعمکم بدا ماته فان نهاکم صادقا فانا بعض ما یعدکم من عذاب الله
فمن ینصرنا من بأس الله ان جاءنا فمن یمنعه منا فاجابه فرعون وقال ما اریکم من الرای والنصیحة الا ما اری
لنفسی انه حق وصواب قال الضحاک ما اعلمکم الا ما اری ای ما اعلمکم الا ما اعلم وما
اهدیکم الا سبیل الرشاد ای الا طریق الهدی والرشد وقال الذی آمن یا قوم انی اخاف
علیکم فی تکذیبه مثل یوم الاحزاب ای مثل عذاب الامم الخالیة مثل داب قوم نوح
وعاد وثمود والذین من بعدهم ای مثل عادتهم فی الاقامة علی التکذیب حتی اتاهم
العذاب وما الله یرید ظلما للعباد لا یهلکهم قبل ایجاب الحجة ولا یعاقب
بغیر ذنب وقیل معنی الایة انی اخاف علیکم ان یحل الله بکم من العادة ما احل

ذی قوم نوح من الطوفان وبقوم عاد من الریح وبقوم ثمود من الصیحة وهذا تخویف من عذاب
الدنیا ثم خوفهم عذاب الآخرة فقال ویا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یعنی یوم
القیمة یدعی کل اناس بامامهم وینادی بعضهم بعضا فینادی اصحاب الجنة اصحاب
النار اصحاب الجنة وینادی اصحاب الاعراف وینادی المنادی بالسعادة والشقاوة
الا ان فلان بن فلان سعد سعادة لا یشقی بعدها ابدا وفلان بن فلان شقی شقاوة
لا یسعد بعدها ابدا وینادی حین یذبح الموت یا اهل الجنة خلود فلا موت ویا
اهل النار خلود فلا موت وقری فی الشواذ یوم التناد بتشدید الدال والند والنفور
وذلک انهم هربوا فندوا فی الارض کندود الابل اذا شردت عن اربابها قال الضحاک
کذلک اذا سمعوا زفیر النار ندوا هربا فلا یاتون قطرا من الاقطار الا وجدوا الملائکة
صفوفا فیرجعون الی المکان الذی کان فیه فذلک قوله والملک علی ارجائها وقوله
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا قوله یوم تولون مدبرین
ای منصرفین من موقف الحساب الی النار وقیل فارین غیر معجزین ما لکم من الله
من عاصم یعصمکم من عذابه ومن یضلل الله فما له من هاد یهدیه الی دینه ولقد
جاءکم یوسف یعنی یوسف بن یعقوب من قبل ای من قبل موسی بالبینات یعنی
تعبیر الرؤیا وقیل شهادة الطفل علی براءته وقیل تو بحکم ارباب متفرقون خیر ام الله
الواحد القهار وفرعون موسی هو فرعون یوسف آمن بیوسف ثم ارتد وعاد الی
کفره بعد موت یوسف وعاش حتی ادرکه موسی وقیل هو یوسف بن ابراهیم بن یوسف
بن یعقوب اقام فیهم عشرین سنة والقول الاول اصح وعلیه اکثر المفسرین فما زلتم فی
شک مما جاءکم به من عبادة الله وحده لا شریک له قال ابن عباس حتی اذا هلک
ای مات قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا ای اقمتم علی کفرکم وظننتم ان الله لا یجدد
علیکم الحجة ولا یاتیکم احد یدعی الرسالة وذلک حین انقطاع الرسل بعد یوسف

زمانا طویلا کذلک یضل الله من هو مسرف شرک مرتاب شاک الذین یجادلون فی
آیات الله قال الزجاج هذا تفسیر المسرف المرتاب یعنی هم الذین یجادلون فی آیات الله
ای فی ابطالها بالتکذیب بغیر سلطان حجة اتاهم من الله وقیل هذه الایة عائدة
فی قصة موسی ومؤمن آل فرعون وآیة الله فی هذه الایة هی الدجال والمجادلون هم الیهود
یتولونه وینتظرونه ویقولون هو الذی یبدل الدنیا الذی کبر مقتا فیه اضمار تاویله
کبر جدالهم وقولهم مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار
قرا ابو عمرو وابن عامر قلب بالتنوین وقرا الاخرون بالاضافة فمن نون جعل الکبریاء
والجبروت نعتین من نعت القلب ومعنیه صاحبه کقول العرب رجلة ونیدیا
یعنون صاحبها وفی التنزیل نا الیقین الناظرین نا صاحبهما وقال الشاعر
عف الجنان ولکن فاسق النظر ومن اضاف جعل تقدیره علی قلب کل متکبر جبار
وهی قراءة عبد الله بن مسعود وقال فرعون یا هامان ابن لی صرحا کان هامان وزیر
فرعون ولم یکن من القبط ولا من بنی اسرائیل یقال انه لم یغرق مع فرعون وعاش بعده زمانا
شقیا محروما یتکفف الناس والصرح کل بناء مشرف ظاهر لا یخفی علی الناظر وان
بعد ماخوذ من التصریح وهو الاظهار لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات ای طرقها
وابوابها من سماء الی سماء فاطلع الی اله موسی وقیل السبب ما یتوصل به الی الشی والمعنی
لعلی اصل الی السماء فاطلع الی اله موسی قراءة العامة برفع العین نسقا علی قوله
ابلغ الاسباب وقرا حفص عن عاصم فاطلع بنصب العین علی جواب لعل بالفاء
وانی لاظنه ای اظن موسی کاذبا فیما یقول ان له الها غیری فی السماء ارسله الینا قیل
امر فرعون هامان بینائه الصرح بالآجر لقوله اوقد لی یا هامان علی الطین وسبق
شرحه وکذلک زین لفرعون سوء عمله هذا کقوله زینا لکل امة عملهم وصد عن
السبیل قراءة اهل الکوفة ویعقوب وصد بضم الصاد نسقا علی قوله زین لفرعون

قال ابن عباس صدهم الله عن سبیل الهدی وقرء الاخرون بالفتح ای وصد فرعون
الناس عن السبیل وما کید فرعون الا فی تباب ای التباب الهلاک والفساد والخسار
والضیاع من قوله تعالی وما زادوهم غیر تتبیب وقوله تبت یدا ابی لهب وتب
النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم قوله
رفیع الدرجات ذو العرش رافع الدرجات للعصاة بالنجاة وللمطیعین بالمثوبات
ولذوی الحاجات بالکفایات وللاولیاء بالکرامات وللعارفین بالمراقبات
والمنازلات بردارنده درجات بندگانست هر یکی با مقامی که داشته و هر کسی را
آنچه سزاست بوداده عاصیان را نجات مطیعان را مثوبات خواهندگان را کفایات
اولیا را کرامات عارفان را مراقبات و منازلات درجات مومنان و دوستان یکی امروز
یکی فردا امروز بعلم و ایمان لقوله تعالی یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
و فردا در روضه رضوان در روح و ریحان بخواهد رسید لقوله هم درجات عند الله
اما درجات اهل صورت فردا در بهشت دیگر است و درجات اهل صفت دیگر
اهل صورت در وادی تفرقت اند و اهل صفت در نقطه جمع انما المومنون اخوة در
عالم صورت بود اینجه مصطفی صلوات الله وسلامه فرمود المومنون کنفس واحدة
در عالم صفت است یکی از اجلاف عرب بنزدیک مصطفی در آمد و سوال کرد که ما را
در بهشت چه نهاده اند و درجات منازل چیست این کس از اهل صورت بود رسول
خدا صلوات الله علیه جواب داد که فیها انهار من ماء غیر آسن وفیها کذا و کذا
از آن آب روان و مرغ بریان و میوهای الوان و میعاد چنانکه قرآن بدان ناطق است
دیگری هم از اهل صفت هم از این معنی سوال کرد رسول علیه السلام دانست که مرد
صفت است و صورت نیست گفت فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر ای درویش دل ریش این کالبد باز آن در هم شکند و در خاک

زیرا که اهل صورت دیگر و اهل صفت دیگر

لحد

لحد دفن کنند آنگه بکمال قدرت دیگر بار آن خلعت اعاده پوشانند آنگه
در وی نه دوزخ فرو گذارند و از انهار الحیات بر وی مطهر کنند و از انجا بفردوس
بر وی معطر کنند هفتاد حله با گریبان یکی بود و دامن هفتاد بر مثال گل صد برگ
کا تا آن حقه زبرجد بیرون آید گریبان یکی و دامن صد آنگه طراز اعزاز انبتا بر کسوت
عزت تو کشند گاه شراب زنجبیل دهند و گاه شراب کافور دهند و گاه شراب
تسنیم ظاهر باطن شده و باطن ظاهر گشته و صورت دل شده و دل صورت گشته
چنانکه امروز حق را بی آفت و تهمت نه فردا بی چون و شبهت نه بر طریق کیفیت
دیدنی که اینجا غیبست عیان شود خبر دید شود وصال از مشرق یافت تابان شود
آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود و قصه آب و گل نهان شود دوست
از پس حجاب نشود تا دل و جان و دل همه بدو نگران شود و قیل رفیع الدرجات
ای هو جل جلاله عالیة الصفات جلیل القدر لا یبلغ کنهه ولا یعرف قدره ولا
یدرک حد قدر خویش بدانست و صفت خویش در حجب عزت که داشت تا
هیچ عزیز بعز او نرسد هیچ جد او دریابند هیچ دانا قدر او بنداند صفت کی دریابد
صفت او نیابید دانی او کسی نداند توان او کسی نتواند پیوند او کسی نرسد ما قدروا
حق قدره ای ما عظموه حق عظمته آب و خاک را با لم یزل و لا یزال چه آشنا
قدم را با حدوث چه مناسبت حق باقی در دیم فانی چه پیوند سایه سود تلوین
بهیات تمکین چون رسد او جل جلاله فردا چون دیدار دهد بعطا دهد نه بسزا
دهد سزاوار دیدار او نیست هیچ چشم سزاوار گفتار او نیست هیچ گوش سزاوار معرفت او
نیست هیچ دل سزاوار راه او نیست هیچ قدم مست چشم همی خواهد دیدار
گوش همی خواهد گفتار همت بلند کرد نماید هر چند نیست سزاوار
لینذر یوم التلاق یوم هم بارزون صفت دو روز رستاخیز است روزی که از ها

در آن روز آشکارا شود پرده ها همه ستوران فرو درند تو آنگه ای بی شکی دارد عاصی حسرت
بدارند و دوستان زینت صبر با جامه نفاق از سر برکشند آتش فضیحت در طیلسان عالمان
بی عمل زنند خاک ندامت بر فرق قراء مرائی ریزند یکی آنجا خاک حسرت بر سر میریزد
چنانکه خاکستر انبیا با آتش یکی چنانکه در بازمیان صدف یکی میگوید این الفرار
من الله یکی میگوید این الطریق الی الله یکی بزاری و خواری خاک حسرت بر سر میریزد
و یکی میگوید ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها یکی با آستین
شکی گرد اندوه از فرق شوق می فشاند و یکی میگوید الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن آن
روز پادشاهان روی زمین را بی آرند و دست سلطنت ایشان بر پشت عزل بر
پشت بسته و ملک ایشان بر خاک مذلت افتاده و این ندا عزت در عالم قیامت
در دارند که لمن الملک الیوم پادشاهی کراست امروز که آن پادشاه را که بر همه شاهان پادشا
و پادشاهی وی نه بحشم و سپاهست و نه بتخت آسمان و زمین و آفتاب و ماهست
خلق را در دنیا و دوستانرا اینک بیا هست سلطانان جهان لشکری را عرض دهند
و خدم و حشم را برفشانند و خیل و خول را آشکارا کنند بس ملک و مال خود فخر کنند
و نعمت و تنعم و سواد و پیاده و درگاه و بارگاه خود سر افتخار بر افرازند و ملک الهی
بر خلاف اینست که او جل جلاله اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و
عالم را هبا منثورا کرد اند و تیغ قهر بر همه اکر افلاک زند و همه نهادها را زیر و زبر
کند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لکام اعدام بر سر مرکب وجود کند دمی نداد
دهد که لمن الملک الیوم کرا زهره آن بود که این خطاب را جواب پیش آید تا هم جلال
احدیت و جمال صمدیت را جواب دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ای
مسکین فردا که قیامت که سر آن سوز گاه روز داد و بارگاه کرم و لطف قدم جای نهند
نعلم که ترا با این سینه آلوده و عمل شوریده کجا نشانند و رخت کجا فرو نهند زخمی

که نهادی

که نهادی را دیده نکند نشان آن بود که داری آن نهادی چون نیست ای مسکین کوی تا بازی آخر تا الله
کوی تخت بازی آخر طلبی کو وورد با طنت آتشی است روی کو در مهر با آنکه ای سالها
بر آمد سود کوی مست طیلسان موسی و نعلین هارون تست جهود چون بزیر ک درا
فرعون داری الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم هر که امتثال کرد که
او را در پیش است که در آن روز با وی سوالی و جوابی و عتابی و حسابی روز
شب و روز بچه بود و دم بدم مشغول و مستهتر کار بود بیران نقیر و قطمیر میجهد
عیب کسی نکند همه عیب خود را مطالعه کند همه حساب خود کند در خبر است
که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وتهیأوا للعرض الاکبر یکی از بزرگان دین روزی نامه
نوشت و در خانه عاریتی نشسته بود گفتا خواستم تا آن نامه را بر خاک کنم تا خشک
شود در خاطرم گذشت که نباید که فردا از عهده این مظلمه بیرون نتوانم آمد هاتفی
آواز داد سیعلم المستخف بتتریب الکتاب ما یلقی غدا من طول الحساب
فردا در عرض و حساب برآید که چه کرد آنکس که نامه خویش بخاک خانه کسان
خشک کرد یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور والله یقضی بالحق چشمها
می بیند آنرا که دلهای باند دوش قدمهای تند هیبت دل و راستی فرمان را حکم
کند کس هست که هر قدم که برگیرد و بنهد آن قدم بلسان حال او را لعنت میکند و
کس هست که هر قدم که برگیرد آن قدم از عالم خلت خلیل و کرامت کلیم و اندوه و شاد
یحیی و نیک یاکسی بهد در عالم هیچ قدم عزیز تر از قدم حرمت نیست بخدمت بهشت
یابند و نعمت و بحرمت لقا و رضا یابند و بر آنچه همت آنکه به اعرابی دیدند
که با روی سیاه و دل سپید چون ماه در طواف کعبه بود چون بدان سنگ سیاه رسید
که آنرا حجر الاسود گویند خواست که دهان بر آن سنگ سیاه نهد از راه حرمت قدم
خود فرو گرفت چون نگاه کرد صورت خود در آن سنگ سیاه چنانکه بود بدید

نعره بر کشید و گفت سوده وجیهی فی الدارین بود آن حال جان بحضرت فرستاد فردا
قیامت که عالم صفات است وصورتها آن روز بتبع صفت بود آن اعرابی همی آید با روی
چون ماه نصفت بصورت تافته وصورت برنگ صفت گشته همچنین بلال
حبشی با سیاهی روی او همچون ماه درخشنده تافته وعالم قیامت از نور روی وی
روشن گشته آن عزیزی گوید در حق وی بیت آن سیاهی کز پی ناموس حق ناقوس زد
در عرب بو اللیل بود اندر قیامت بو النهار باش تا گل با جای آنها را کاهروز نهجد
باش تا گل با جای آنها را کاهروز نهجد النوبة الاولی قوله تعالی وقال الذی آمن وگفت آنکه بگروید
یا قوم اتبعون ای گروه من پیروی من کنید اهدکم سبیل الرشاد تا راه نمایم شما را براه راستی
یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع ای قوم من زندگانی این جهانی بدونی شمار دونی نیست
بدنیات نا پاینده وان الآخرة هی دار القرار و زندگانی آن جهانست پاینده وباقی
من عمل سیئة هر که بدی کند فلا یجزی الا مثلها پاداش دهند او را مگر مثل آن بدی ومن عمل
صالحا وهر که نیکی کند من ذکر او انثی از نر و ماده وهو مؤمن واو گرویده بود فاولئک
یدخلون الجنة آن گروه ایشانند که در آیند شان در بهشت یرزقون فیها بغیر حساب روزی
دهند ایشان را در آن بهشت بی حساب ویا قوم ما لی ادعوکم الی النجاة وای گروه من
چیست که مرا رسید و چونست که میخوانم شما را برهائی و نجات وتدعوننی الی النار و میخوانید
شما مرا با تش تدعوننی لاکفر بالله میخوانید مرا تا کافر شوم با لله تعالی واشرک به ما لیس لی
به علم وانباز گیرم با او چیزی که من ورا نا او انباز ندانم وانا ادعوکم الی العزیز الغفار ومن شما را
میخوانم با خدای نیر توانا و زینهار آمرزگار در نعلی لا جرم انما تدعوننی الیه بسزا
بکرد نا چار با بجه شما مرا پرستش آن میخوانید لیس له دعوة فی الدنیا ولا فی الآخرة نیست
مرا و را آن سزا که کسی را پرستش خویش خواند هرگز نه درین جهان و نه در آن جهان وان مردنا
الی الله و باز گردیدن ما با الله تعالی است وان المسرفین هم اصحاب النار و گزاف کاران ایشان

آتش

آتش دوزخ فستذکرون ما اقول لکم آری یاد کنید هنگامی انچه من میگویم شما را
وافوض امری الی الله وکار خود با خدا و خود میگذارم ان الله بصیر بالعباد که الله تعالی
بیناست ودانا به بندگان فوقاه الله باز داشت الله تعالی او را سیئات ما مکروا بدیها
انچه ایشان ساخته بودند وحاق بآل فرعون سوء العذاب و فرو گرفت کسان فرعون
را بدی عذاب النار یعرضون علیها آن عذاب آتش است که ایشان را بر آن عرضه میکنند
غدوا وعشیا بامداد و شبانگاه پیوسته درین جهان ویوم تقوم الساعة وروزی که قیامت
بپای شود ادخلوا آل فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذاب کسان فرعون و فرعون در حشر عذاب
واذ یتحاجون فی النار وانگه که پیکار کنند در آتش فیقول الضعفاء للذین استکبروا گویند
عاجزان وضعیفان مر گردنکشان را انا کنا لکم تبعا ما شما را پی روان و فرمان بردار بودیم
در دنیا فهل انتم مغنون عنا نصیبا من النار هیچ ما را بکار آیید که از ما بردارید بهری آتش
قال الذین استکبروا گردنکشان گویند انا کل فیها ما همه در آتش درایم ان الله قد حکم بین
العباد الله تعالی میان بندگان خویش حکم کند و کار بگذارد وقال الذین فی النار وایشان
که در آتش اند گویند لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را که آتش بانان اند ادعوا ربکم خوانید
خداوند خویش را و خواهید تا یخفف عنا یوما من العذاب تا تخفیف کند از ما
روزی عذاب را قالوا گویند اولم تک تأتیکم رسلکم بالبینات نه رسول
شما بشما نیامد با پیغامها و نشانهای روشن قالوا بلی گویند بلی آمد قالوا فادعوا
خازنان گویند پس شما خدا را میخوانید وما دعاء الکافرین الا فی ضلال و نیست دعاء نا
گرویدگان مگر در تباهی و گمراهی انا لننصر رسلنا ما یاری میدهیم فرستادگان خویش
والذین آمنوا وایشان که گرویدگانند فی الحیوة الدنیا در زندگانی این جهان ویوم
یقوم الاشهاد و در روزی که گواهان بپای ایستند یوم لا ینفع الظالمین آن روز سود
ندارد بدکاران را معذرتهم عذر دادن ایشان ولهم اللعنة و ایشان راست نفرین و دوری

ولهم سوء الدار و مر ایشان راست سرای بد ولقد آتینا موسی الهدی و بدرستی که دادیم
موسی را نامه راه شناختن را واورثنا بنی اسرائیل الکتاب و میراث دادیم فرزندان یعقوب را
تورات هدی وذکری لاولی الالباب راه نمونی و یادگاری مر خردمندان را فاصبر ان وعد الله حق
شکیبائی کن که وعده الله تعالی نصرت دادن تو حقست و درست واستغفر لذنبک
وگناهان خویش را آمرزش میخواه وسبح بحمد ربک و بستایش خداوند خویش بپاکی
را میستای بالعشی والابکار شبانگاه و بامداد ان الذین یجادلون فی آیات الله ایشان که
پیکار میکنند در سخنان الله تعالی بغیر سلطان اتاهم بی حجتی که بایشان آمد از آسمان
ان فی صدورهم الا کبر نیست در دلهای ایشان مگر بادی بزرگ ما هم ببالغیه که هرگز
با آن نخواهند رسید فاستعذ بالله پس یا موسی با الله تعالی زینهار دار انه هو السمیع
البصیر که او خدا و نیر شنوا و بیناست لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس
آفریدن آسمان و زمین نزدیک شما بزرگتر است از آفرینش مردم ولکن اکثر الناس لا یعلمون
ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند وما یستوی الاعمی والبصیر و ساوی نباشد نا بینا و
بینا بحق والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء و هرگز چون هم باشد گرویدگان نیکوکار
و بدکار قلیلا ما تتذکرون ایشان اندک پندی پذیرند ان الساعة لآتیة لا ریب فیها
روز رستاخیز آمدنی است که نیست در آن ولکن اکثر الناس لا یؤمنون ولیکن
بیشتر مردمان نگروند النوبة الثانیة قوله وقال الذی آمن یا قوم یعنی مؤمن آل فرعون
اتبعونی اهدکم سبیل الرشاد ای اقبلوا عظتی ابین لکم طریق السعادة وصلاح الامر و
سبیل الهدی والرشاد والرشد الهدی یقال رشد یرشد و رشد یرشد رشدا ورشادا قال
الشاعر شعر انا فی امر رشاد بین غزو وجهاد بدنی بین عدوی والهوی بین فؤادی
ویقال هو لا نبی بشرم اذکان ولعل الثانی قوله وما امر فرعون برشید ای بصواب یا
قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع ای منفعة قلیلة اللبث تنتفعون بها مدة ثم تنقطع

وان الآخرة

وان الآخرة هی دار القرار التی لا تزول فلا تبیعوا الباقی بالفانی قال النبی صلی الله
علیه وسلم من احب دنیاه اضر بآخرته ومن احب آخرته اضر بدنیاه فآثروا ما
یبقی علی ما یفنی وعن سهل بن سعد قال جاء رجل فقال یا رسول الله دلنی علی عمل اذا
انا عملته احبنی الله واحبنی الناس فقال ازهد فی الدنیا یحبک الله وازهد فیما
عند الناس یحبک الناس وعن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نام
علی حصیر وقد اثر فی جسده فقال ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان نبسط لک
ونعمل فقال ما لی وللدنیا وما انا والدنیا الا کراکب استظل تحت شجرة ثم راح
وترکها وعن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا ای اکثر ذکر الموت
فانک اذا اکثرت ذکر الموت زهدت فی الدنیا ورغبت فی الآخرة وان الآخرة دار القرار
والدنیا غرار لاهلها والمغرور من اغتر بها لم اخبر بستغ المرهقین فقال من عمل
سیئة ای من عمل شرکا فلا یجزی الا مثلها یعنی الا النار فان جزاء الشرک النار وکما
عظیما نکقوله جزاء وفاقا ای وافق الجزاء العمل ومن عمل صالحا ای ومن عمل بطاعة الله
من الذکور والاناث وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب
لا مکیال فیه ولا میزان وقیل یعطون فی الجنة من الخیر ما لا تبعة علیهم فیه
ویا قوم ما لی ادعوکم ای ما لکم کما تقول ما لی اراک حزینا ای ما لک وهذا کلام
یوضع موضع کیف والمعنی اخبرونی عنکم کیف هذه الحال ادعوکم الی النجاة من النار
بالایمان بالله وتدعوننی الی النار ای الی الشرک الذی یوجب النار ثم فسر فقال تدعوننی
لاکفر بالله واشرک به ما لیس لی به علم انه شریک وقیل ما لا یصح ان یعلم وانا ادعوکم
الی العزیز الغفار ای علی الانتقام ان اقمتم علی کفرکم الغفار ان تبتم من شرککم لا جرم فیها
وجهان لاهل اللغة احدهما انها کلمة وضعت موضع حقا وقیل وضعت موضع لا بد
والوجه الآخر انها کلمتان لا رد لما قبلها وجرم لما قبلها انا بل تدعوننی لاکفر واشرک

لیس

لا و قوله جرم ای حق و وجبان ما تدعوننی الیه یعنی الوثن لیس له دعوة ای اجابة دعوة فی
الدنیا ولا فی الآخرة کقوله تعالی ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم ومن اضل ممن یدعوا
من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامة سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون و
قیل معناه لیس له دعوة الی عبادته فی الدنیا لان الاوثان لا تدعی الربوبیة ولا تدعوا
الی عبادتها وفی الآخرة تتبرأ من عابدیها وفیه وجه ثالث لیس له دعوة ای لیس من
حقه ان یدعی الها وجه اول یعنی آنست کم ایشان میخوانید مرا بپرستش چیزی که او را نه
نیست که دعا کسی را جواب دهد وجه دوم او را آن حق نیست که کسی را بپرستش
خواند و وجه سوم او را سزاوار آن نیست که او را خدای خوانند وان مردنا الی الله
ای رجوعنا بعد الموت الی الله فیجازی کلا بما یستحقه کقوله ثم ردوا الی الله
مولیهم الحق وان المسرفین یعنی المشرکین هم اصحاب النار فلا تموها السرف
ضد القصد وقیل هم الذین یقتلون بغیر حق فستذکرون ما اقول لکم اذا عاینتم
العذاب حین لا ینفعکم وتندمون حین لا ینفعکم الندم وافوض امری الی الله و
ذلک انهم توعدوه لمخالفته دینهم ان الله بصیر بالعباد یعلم المحق من المبطل فوقه الله
سیئات ما مکروا وقیل الضمیر یعود الی موسی ای دفع الله عن موسی ما مکر آل فرعون
حتی عبر البحر وحاق بآل فرعون سوء العذاب الغرق فی الدنیا والنار فی الآخرة وقیل
الضمیر فی قوله یعود الی مؤمن آل فرعون فانه لما وعظهم خرج هاربا الی الجبل یصلی فیه
فارسل فرعون جماعة فی طلبه فوجدوه قائما یصلی والسباع والوحوش صفوف حوله
تذب عنه فرجع القوم منه رعبا شدیدا فرجعوا فقتلهم فرعون فذلک قوله وحاق
بآل فرعون سوء العذاب ای قبل فرعون ایاهم النار یعرضون علیها النار رفع علی البدل
من السوء النار مبتدا خبره یعرضون علیها غدوا وعشیا ای صباحا ومساء وقال
ابن مسعود ارواح آل فرعون فی اجواف طیر سود تعرض علی النار کل یوم مرتین تغدو وتروح

الی النار فیقال یا آل فرعون هذه مأواکم حتی تقوم الساعة وکان ابو هریرة کلما اصبح صاح
اصبحنا وعرض آل فرعون علی النار وکلما امسی صاح امسینا وعرض آل فرعون علی النار
وفی هذه الآیة دلالة ظاهرة ان عذاب القبر حق وفی الخبر الصحیح عن عبد الله بن عمر
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده
بالغداة والعشی ان کان من اهل الجنة فمن الجنة وان کان من اهل النار فمن النار ویقال
له هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیامة وسألت عائشة عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر فقال نعم عذاب القبر حق قالت عائشة فما رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد صلی صلاة الا تعوذ من عذاب القبر وفی
اخبار المعراج قال صلی الله علیه وسلم نظرت فی السماء الدنیا فاذا انا بقوم
لهم بطون کانها البیوت وهم علی ممر آل فرعون فیتوطاهم آل فرعون بارجلهم وهم
یعرضون علی النار غدوا وعشیا قلت من هؤلاء یا جبرئیل قال هؤلاء اکلة الربوا الحرام
عز وجل عن مستقرهم یوم القیامة فقال ویوم تقوم الساعة ادخلوا قرأ ابن کثیر وابن
عامر وابو بکر وابو عمرو الساعة ادخلوا بحذف الالف فی الوصل وضمها فی الابتداء
وضم الخاء من الدخول ای یقال لهم ادخلوا آل فرعون اشد العذاب وقرأ الآخرون
ادخلوا بقطع الالف وکسر الخاء من الادخال ای یقال للملائکة ادخلوا آل فرعون اشد
العذاب قال ابن عباس یرید الوان العذاب غیر الذی کانوا یعذبون به منذ غرقوا فان
اهل جهنم فیها علی درکات کما ان اهل الجنة فیها علی درجات قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اهون اهل النار عذابا رجل فی رجلیه نعلان من نار یغلی منهما دماغه
وقال عباس بن عبد المطلب یا رسول الله هل نفعت عمک ابا طالب بشیء فانه کان
یحوطک ویصونک قال وجدته فی غمرة من النار فاخرجته الی ضحضاح ومن هذا النار
قوله فی الدرک الاسفل من النار قوله واذ یتحاجون فی النار ای واذکر یا محمد لقومک

اذ یتخاصم اهل النار فی النار فیقول الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فی الدنیا تبع
جمع تابع وقیل هو جمع لا واحد له وجمعه اتباع فهل انتم مغنون عنا ای حاملون عنا
بعض العذاب باتباعنا ایاکم قال الذین استکبروا انا کل فیها ای لو قدرنا ان نغنی عنکم
لاغنینا عن انفسنا نحن وانتم جمیعا فی النار ان الله قد حکم بین العباد فانزلنا منازلنا
وانزلکم منازلکم وقال الذین فی النار حین اشتد علیهم العذاب لخزنة جهنم ادعوا ربکم
یخفف عنا یوما من ایام الدنیا من العذاب فیجیبهم الخزنة اولم تک تأتیکم رسلکم بالبینات
ای بالبراهین والمعجزات وقیل اولم یخبرکم الرسل ان عذاب جهنم مخلد لا تخفیف فیه
ولا انقطاع قالوا بلی قد جاءتنا الرسل بالبینات قالوا فادعوا الی ربکم ان نشفع لکم نحن
لا ندعوا لکم لانهم علموا انه لا یخفف عنهم العذاب قال الله تعالی وما دعاء الکافرین
الا فی ضلال ای بطل وبضل ولا ینفعهم لانه لا یسمع ولا یجاب انا لننصر رسلنا یعنی
بالغلبة والقهر والحجة والانتقام من الاعداء قال السدی ما قتل قوم نبیا قط
او قوما من دعاة الحق من المؤمنین الا بعث الله من ینتقم لهم فصاروا منصورین وان قتلوا
کما نصر یحیی بن زکریا لما قتل قتل به سبعون الفا قال عبد الله بن سلام ما قتلت امة
نبیها الا قتل به منهم سبعون الفا ولا قتلوا خلیفته الا قتل به خمسة وثلثون
الفا والذین آمنوا ای ننصر المؤمنین علی سائر الادیان فی الحیوة الدنیا بالغلبة والحجة
ویوم یقوم الاشهاد ای ولهم الغلبة ایضا فی القیامة یعنی یحضر الشهود ویوم الحفظة
فیشهد للانبیاء بالتبلیغ وللمؤمنین بالتصدیق وعلی الکفار بالتکذیب الاشهاد
جمع شاهد کشاهد کصاحب واصحاب وقیل جمع شهید کشریف واشراف یوم
لا ینفع الظالمین معذرتهم ان اعتذروا عن کفرهم ولم یقبل منهم ولهم اللعنة
ولهم اللعنة البعد من الرحمة ولهم سوء الدار یعنی جهنم ولقد آتینا موسی الهدی
یعنی التوریة واورثنا بنی اسرائیل الکتاب ای اعطیناهم علی لسان الرسل التوریة و

والانجیل والزبور هدی من الضلالة وذکری لاولی الالباب ای موعظة لذوی العقول
کذب قوم فرعون موسی کما کذبک قریش یا محمد فاصبر کما صبر موسی فان وعد الله فی اظهارک
واهلاک اعدائک حق واستغفر لذنبک قیل نسخت هذه الآیة قبل قوله لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر وقیل استغفر لذنب امتک وقیل تعبد بالاستغفار
لزیادة درجته ولیصیر سنة لمن بعدک وسبح بحمد ربک ای صل شاکرا لربک والعشی و
الابکار یعنی صلاة العصر وصلاة الفجر وقال ابن عباس یعنی الصلوات الخمس وقال
الحسن کان هذا قبل فرض الصلوات ثم کانتا رکعتان بکرة ورکعتان بالعشی ان الذین یجادلون
فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم درین دلالت آیه معنی از دو قول یکی آنست که در شان
کفار قریش فرود آمد که پیوسته با مصطفی علیه السلام و مؤمنان می پیچیدند و در
ابطال آیات میکوشیدند رب العالمین فرمود آن جدال و خصومت ایشان با شما از
کبر و حسد است آنرا ای بزرگ که در دل ایشان است که طمع میدارند که بر شما
غلبه کنند و شما را بر خود که آیند و ایشان هرگز بآن مراد نرسند و آن مقصود نیابند
قال النبی صلی الله علیه وسلم یحشر الجبارون المتکبرون یوم القیمة فی صورة الذر
یطؤهم الناس لهوانهم علی الله عز وجل ولا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال
ذرة من خردل من کبر قول دیگر آنست که این آیه در شان جهودان فرو آمد که صاحب ما
مسیح بن داود یعنی دجال در آخر الزمان بیرون آید و سلطان او در بر و بحر منبسط گردد
و ملک زمین با ما افتد و ما و هر غلبه کنیم رب العالمین فرمود ما هم بالغیه
این جهودان که این سخن باطل میگویند نخواهند رسید باما تو ای محمد ما استعاذت
کن از فتنه دجال و شر وی فاستعذ بالله من فتنة الدجال انه هو السمیع البصیر
قال صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من عذاب النار فقالوا نعوذ بالله من عذاب النار
ثم قال تعوذوا بالله من عذاب القبر قالوا نعوذ بالله من عذاب القبر ثم قال تعوذوا بالله

من الفتن ما ظهر منها وما بطن قالوا نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن
ثم قال تعوذوا بالله من فتنة الدجال ثم قال نعوذ بالله من فتنة الدجال خبر درست
از اسماء بنت یزید الانصاریة که گفت رسول خدا در خانه من بود وحدیث دجال میکرد
مصطفی صلوات الله علیه فرمود پیش از خروج وی سه سال یکسال از آسمان باران
ثلثی باز گیرد و زمین از نبات خود ثلثی باز گیرد و دیگر سال آسمان از باران خود دو ثلث
باز گیرد و زمین از نبات خود دو ثلث باز گیرد و سوم سال آسمان باران همه باز گیرد که یک
قطره بر زمین نیاید و زمین نبات همه باز گیرد که یک شاخ گیاه برنیاید و در زمین یک
بهیمه از زنده نماند و صعبترین فتنه دجال آنست که با اعرابی گوید که در دو ما
وی مانده باشد که اگر من بر تو زنده کنم بدانی که من خدای تو ام
دابی اعرابی گوید بلی ایمان آرم آنگه دو شیطان بصورت پدر و مادر وی فراز آیند اسما گفت
یا رسول الله ما یک ساعت بگرسنگی صبر نتوانیم کردن ایشان در آن روز چون گفت
یجزیهم ما یجزی اهل السماء من التقدیس والتهلیل یعنی آن خداوند که غذا اهل
آسمان تسبیح و تقدیس کرد تا ایشان را کفایت افتاد زمینیان را آن تسبیح و تقدیس
کفایت دهد آنگه گفت در آن وعده زمین چهل سال است سالی چون ماهی و ماهی
چون هفته و هفته چون روزی و روزی چندانکه یک برگ از درخت خرما در آتش بیفروزند
و سوخته شود وعن ابن عمر قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس فاثنی
علی الله بما هو اهله ثم ذکر الدجال فقال انی لانذرکموه وما من نبی الا انذره قومه
لقد انذره نوح قومه ولکنی ساقول لکم فیه قولا لم یقله نبی لقومه تعلمون انه
اعور وان الله لیس باعور مکتوب بین عینیه کافر یقرؤه کل مؤمن کاتب وغیر کاتب
وقال صلی الله علیه وسلم ان الدجال یخرج وان معه ماء ونارا فاما الذی یراه الناس
ماء فنار واما الذی یراه الناس نارا فماء بارد عذب فمن ادرک ذلک منکم فلیقع فی الذی

راه

راه نارا فانه ماء عذب طیب وعن انس بن مالک قال قال صلی الله علیه وسلم لیس
من بلد الا سیطؤه الدجال الا مکة والمدینة فانه لا یاتیهما من نقب من انقابهما الا
علیه الملائکة صافین یحرسونهما ثم ترجف المدینة باهلها ثلث رجفات فیخرج
الیه کل کافر ومنافق وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی المسیح
من قبل المشرق وهمته المدینة حتی ینزل دبر احد ثم تصرف الملائکة وجهه قبل الشام
وهنالک یهلک وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یتبع الدجال سبعون الفا علیهم التیجان وفی روایة ابی امامة رضی الله عنه صلی الله
علیه وسلم قال ومع الدجال یومئذ سبعون الف یهودی کلهم ذو سلاح وسیف
محلی قوله لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ای اعظم فی الصدور ومن اعاد
بعد الموت ولکن اکثر الناس یعنی الکفار لا یعلمون حین لا یستدلون بذلک علی
توحید خالقهما وقیل اکبر من خلق الناس ای اعظم من خلق الدجال ولکن اکثر
الناس لا یعلمون یعنی الیهود الذین یخاصمون فی امر الدجال روی عن هشام بن عامر
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما بین خلق آدم الی قیام الساعة
خلق اکبر من الدجال وما یستوی الاعمی والبصیر الاعمی عن الهدی والبصیر بالهدی
یعنی الکافر والمؤمن لا یستویان فی الحکم ولا فی الفضل والذین آمنوا وعملوا الصالحات
ولا المسیء دخلت فی قوله ولا المسیء توکید النفی المساواة ای ولا یستوی المؤمن المحسن
والکافر المسیء قلیلا ما تتذکرون ای قلیلا منکم من یتعظ قرا اهل الکوفة یتذکرون
بالتاء علی المخاطبة والباقون بالیاء ان الساعة ای القیامة لاتیة لا ریب فیها
ولکن اکثر الناس یعنی کفار مکة لا یؤمنون لا یصدقون بالبعث النوبة الثالثة
بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی
وقال الذی آمن یا قوم انی اخاف علیکم ... مؤمن آل فرعون ... یحیی کنت

وصطفی صلوات الله وسلامه علیه فرمود افضل الجهاد کلمة حق عند امام جائر
زبان موعظت بگشاد و ایشان را پند بلیغ داد و گفت یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع
این دنیا بلی که شغاست و باطلی در نوشته تمتع ولا فکاه هجیبان نیی بر ما
بجمع و بارگاه بی خطر و بی حاصل از صد هزار آن تخت و درخت ملوک نبینی
برخاک افکنده صد هزار آن تاج تاجداران بتاراج برداده در هر زاویه از خط عنبرین
جوانان تاج ویه بر نهاده در هر گوشه از گیسوی مشکین عروسان خرگاهی زده و تو
مسکین بی باک وار در این خاکستان ویران قرار گرفته و عاشق وار حلقه غلامی
دنیا در گوش کرده و آن سرای سرود باین دانعره نفیه اکنون دین عقل ر کار دو
بگوش هوش این نداء تهدید بشنو اگر سمع پند شنو داری بیت
تا کجا اندر دار الغرور خواهی ساختن دار السرور تا کجا اندر دار الفراری ساختن دار القرار
در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک تیرشان بر دوی نکسل پرو سا نجوی نا کنده
بنگر اکنون بنات النعش وار اندر سراک بی نهاشان نشان شاخ و بی نهلشان نا نه
سر بخاک آورده امروز آنکه افسر بود دی تن بدوزخ برد امسال آنکه گردن بود پار
مؤمن آل فرعون ایشان را بند نیکو داد و نصیحت تمام کرد لیکن چه سود که نه سمع نصیحت شنو
داشتند نه دل پند پذیر چنانکه رب العزت گفت ونصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین
لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم کسی که در روز ن نابت
افتاد و حکم ازلی در سابقه قسمت بغایت و ضلالت او رفت پند واعظان او را
چه سود دارد و نصیحت ناصحان او را چه بکار آید وی کی که اجوبه آن بی کاناکان و بو بحثان
بون یحیی وی نشد نه رختم رختم سپز ودند و قصد قتل وی کردند وی بگریخت
از میان قوم باکوه شد و چون نماز و عبادت شد در العالمین سباع و وحوش را با
وی بجنت تا گرد وی در آمدند و دشمنان وی را دفع کردند در تفسیر آورده اند که فرعون

انجا میگان

از خاصیگان خود جمعی بفرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند آن جمع چون بوی رسیدند
او را در نماز یافتند و سباع را دیدند که پاس وی میداشتند رعبی عظیم در دل ایشان آمد
ترسیدند چون آن حال دیدند باز گشتند فرعون آن جمع را همه سیاست کرد رب العزة
مؤمن آل فرعون را خلاص کرد و ایشان را این کرد اینست که رب العالمین فرمود فوقیه الله
سیئات ما مکروا وحاق بآل فرعون سوء العذاب آنکس که کار خود بالکلیه بحق تعالی
تفویض کند و او را کار دار آن وکیل خود شناسد الله تعالی کار وی بسازد و شغل
در جهان او را کفایت کند اینست مقام مؤمن آل فرعون که رب العزت حکایت
از وی میکند که گفت وافوض امری الی الله معنی تفویض کار با خداوند کار بگذاشتن
در سه چیز در دین و در قسم و در حساب خلق اما تفویض در دین آنست که تکلف
خود در هر چه الله تعالی ساخت بیامیزی بیجا آنکه ساخته وی میکرد دیا آن میان
و تفویض در قسم آنست که بهانه دعا با حکم او معارضه نکنی و با ستقضاء طلب یقین
خود را متهم نکنی و تفویض در حساب خلق آنست که اگر ایشان را بر بدی بینی آن را
شقاوت نشمری و تبری واگر بنیکی بینی آن را سعادت نشمری وامید نداری و نظام
هر کس و ندایی و بصدق ایشان مطالبت نکنی و یقرب من هذا حدیث ابی هریرة
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین
احدهما مجتهد فی العبادة والآخر کان یقول مذنب فجعل المجتهد یقول اقصر
اقصر عما انت فیه قال فیقول خلنی وربی قال حتی وجده یوما علی ذنب
استعظمه فقال اقصر فقال خلنی وربی ابعثت علی رقیبا فقال والله لا یغفر الله
لک ابدا ولا یدخلک الله الجنة ابدا قال فبعث الله الیهما ملکا فقبض ارواحهما
فاجتمعا عنده فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی وقال للآخر اتستطیع ان تحظر
علی عبدی رحمتی فقال لا یا رب قال اذهبوا به الی النار قال ابو هریرة والذی نفسی

پس از تکلم بکلمهٔ او بهشت دنیا • ولحق پدانان الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان
اتیهم گفته اند این مجادلان داعیان بدعت اند و منکران صفات حق و این مجادلت
اقتحام متکلفانست و حرص معرضان و جدال مبتدعان قنادیل جهمیان و سا
معتزلیان و تنویر فلسفیان و قانون نطاسیان در هر عصری قومی فرا دید آمدند
چون غیلان قدری و بشر مریسی و شیطان الطاق و ابن ابی داود و جهم صفوان و عمرو
و عبید و امثال ایشان که صفات حق را منکر شدند و دین قدیم بگذاشتند و کتاب
و سنت را پس پشت انداختند و رای و قیاس محکم داشتند. مقصود ایشان آنست که کتاب
و سنت باز پس دارند و معقول فراحش پا آندوی پدیکنت کردند و دل بدارند و هرگز
نخواهند رسید بآرزوی خویش ان فی صدورهم الا کبر ما هم ببالغیه
میگوید که دولت امامت دو طریق شاید که دو سرای است و دو فرق مذهب سنیان
آنست که وما ینطق عن الهوی و مذهب مبتدعیان آنست که فرعون گفت ما اریکم الا
ما اری ضامن ایشان رای است و ضامن ملتهای است مصطفی ما را پیشوا و الله
ما ران نمای است و فرعون و ابلیس ایشان را پیشوای و دو دوزخ سرای است هرگز
که یکسان باشند بینا و نابینا و پسلحق هر که چون هم باشند دو دو دو شناسی
نیست وما یستوی تاریکی و روشنایی که رب العالمین گفت وما یستوی الاعمی
والبصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء ای ما یستوی المؤمن والکافر
ولا المربوط بشهوته کالمبسوط بصفوته ولا المجذوب بقربه کالمحجوب بعقوبته
ولا المحدود بسعادته کالمردود بشقاوته قال الشاعر شعر ایها المنکح الثریا سهیلا
عمرک الله کیف یلتقیان هی شامیة اذا ما استقلت وسهیل اذا استقل یمانی
ان الساعة لآتیة وقال ربکم ادعونی و گفت خداوند شما مرا خوانید و فریاد رسی از من خواهید
استجب لکم تا اجابت کنم دعاء شما را ان الذین یستکبرون عن ایشان که گردن میکشند

از پرستش من سیدخلون جهنم داخرین آری در شوند در جهنم خوار و خوار ان الله الذی جعل
لکم اللیل الله تعالی اوست که شما را شب آفرید لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در او والنهار مبصرا
و روز روشن آفرید تا بینید در او ان الله لذو فضل علی الناس الله تعالی نیکوکار است
بر مردمان ولکن اکثر الناس لا یشکرون ولیکن بیشتر مردمان سپاس داری نکنند ذلکم الله
ربکم آن الله تعالی است خداوند شما خالق کل شیء آفریدگار همه چیزها لا اله الا هو نیست
در معبودی و یگانگی خدای جز او فانی تؤفکون تا کجا از حق برگردانند کذلک یؤفک
همچنین برمیگردانیده شوند الذین کانوا بآیات الله یجحدون ایشان که نشانهای الله تعالی را منکر
شدند و از پذیرفتن آن باز می نشستند الله الذی جعل لکم الارض قرارا الله تعالی اوست
که زمین را آرامگاه شما کرد والسماء بناء و آسمان کاری برداشته وصورکم فاحسن صورکم
و شما را صورت نیکو کاشت و صورت نیکو داد ورزقکم من الطیبات و شما را روزی داد از
خوردنیهای پاک ذلکم الله ربکم آن الله تعالی است خداوند شما کاریها میکند فتبارک
الله رب العالمین پاک و برتر و بزرگوار است خداوند جهانیان و معبود عالمیان هو الحی
اوست زنده همیشه لا اله الا هو که نیست خدای جز او فادعوه او را بخدای
خوانید مخلصین له الدین پاک دار پرستش یکدار الحمد لله رب العالمین ثنا و
ستایش نیکو مر خداوند جهانیان را قل انی نهیت بگوی که مرا باز زده اند ان اعبد الذین
تدعون من دون الله تا آنکه ایشان را پرستم که شما خدایان خوانید جز الله تعالی لما
جاءنی البینات من ربی آنکه که پیغامها آمد مرا از خداوند من وامرت ان اسلم لرب العالمین
و فرموده مرا که گردن نهم خداوند جهانیان را هو الذی خلقکم من تراب اوست که شما را
پیدا کرد از خاک ثم من نطفة پس از آب ثم من علقة پس از خون بسته ثم یخرجکم
طفلا پس آنکه شما را بیرون می آرد کودک خرد ثم لتبلغوا اشدکم تا برسید بتمامی نیرو
بایام جوانی ثم لتکونوا شیوخا پس تا آنکه پیر شوید ومنکم من یتوفی من قبل تا تمام کی هست که

پیر و پیش از آن که پیر گردد ولتبلغوا اجلا مسمی و تا برسید بهنگامی نام برده رسید ولعلکم تعقلون
تا باشد که بخرد رسید اگر کودکی بپذیرید هو الذی یحیی ویمیت اوست که مرده میکند زنده
و زنده میراند فاذا قضی امرا هرگاه که کاری داند و فرمانی گذارد فانما یقول له کن فیکون
پس جز این نیست که میگوید او را که باش پس باشد الم تر نبینی و ننگری الی الذین یجادلون فی آیات الله
ایشان که پیکار میکنند در سخنها و نشانهای الله انی یصرفون چون برمیگردانند ایشان را از آن
الذین کذبوا بالکتاب ایشان که تکذیب کردند و دروغ کردند باین نامه وبما ارسلنا به رسلنا و بانچه
فرستادگان خویش را بآن فرستادیم فسوف یعلمون پس زود بود که بدانند اذ الاغلال
فی اعناقهم آنگاه که غلها که در گردنهای ایشان بود در گردنهای ایشان کنند والسلاسل
و ایشان را در زنجیرها کشند یسحبون فی الحمیم ایشان را بر روی بر آب جوشان
دوزخ میکشند ثم فی النار یسجرون پس در آتش میسوزند و در دوزخ با ایشان می تابند
ثم قیل لهم پس آنگه گویند ایشان را این ما کنتم تشرکون من دون الله کجاست آنچه انباز
میآوردید و میبودید الله قالوا ضلوا عنا گویند آن انبازان گم شدند از ما بل لم نکن ندعوا
من قبل شیئا نه ما خود انبازان هیچ نگفتیم در آن جهان و نخواندیم و نپرستیدیم
کذلک یضل الله الکافرین همچنین گمراه میکند الله تعالی کافران و در ایشان گذشته
فراموش میکند ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق ایشان را گویند این باداش
شما بآنست که شما شادی میکردید در زمین بباطل و نا راست وبما کنتم تمرحون و بآنچه
بنازیدید ادخلوا ابواب جهنم در روید در درهای دوزخ خالدین فیها
جاویدان در آن فبئس مثوی المتکبرین بد جایگاهی است گردنکشان را فاصبر ان وعد الله حق
شکیبایی کن که وعده الله تعالی حق و صدق است فاما نرینک اگر با تو نماییم بعض الذی
نعدهم چیزی از آنچه ایشان را وعده دهیم ایشان را از عذاب او نتوفینک یا پیش از آن
بمیرانیم ترا فالینا یرجعون پس بازگشت ایشان با ماست ولقد ارسلنا رسلا من قبلک فرستادیم

ما رسولان را پیش از تو منهم من قصصنا علیک و از ایشان کس هست که قصه او و سخن او
با تو گفتیم در قرآن ومنهم من لم نقصص علیک و از ایشان کس هست که قصه او و سخن او
نگفتیم با تو وما کان لرسول و نبود هیچ رسولی را ان یأتی بآیة که عذابی آورد الا باذن الله مگر
بفرمان الله تعالی فاذا جاء امر الله چون فرمان الله تعالی در رسد قضی بالحق کار بکرد
آید بداد وخسر هنالک المبطلون و زیان کار شدند آنجا دروغ زنان الله الذی
جعل لکم الانعام الله تعالی آنست که بیافرید شما را چهارپایان لترکبوا منها تا برآن
می نشینید و سواری میکنید ومنها تأکلون و از آن میخورید ولکم فیها منافع و مر شما را
در آن سودهاست ولتبلغوا علیها حاجة فی صدورکم تا میرسید برآن بمقصود و حاجتی که
در دل دارید وعلیها وعلی الفلک تحملون و شما را بر کشتیها و بر شتران میبرند ویریکم آیاته
و مینماید بشما نشانهای روشن از کردار خویش فای آیات الله تنکرون ای کدام از نشانهای
قدرت الله تعالی که بود و ساخت منکر شوید و میگویید که نساخت و نبود افلم یسیروا
فی الارض آیا چرا سیر نکنند در زمین فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم تا ببینند
که چون بود سرانجام کار آنان که پیش از ایشان بودند درین عرصه دنیا کانوا اکثر منهم که بودند
بیشتر از ایشان و انبوه تر واشد قوة و سخت نیروتر وآثارا فی الارض و بانشانهای
بود نشانهای ایشان در زمین فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون و بکار نیامد ایشان را آنچه
میخواستند و کرده میکردند فلما جاءتهم رسلهم بالبینات چون بایشان آمد فرستادگان
ما با پیغامهای روشن فرحوا بما عندهم شاد نشستند بانچه نزدیک ایشان بود من
العلم از دانش کارهای این جهانی وحاق بهم و فرو آمد بایشان ما کانوا به یستهزءون
بانکه افسوس میکردند ایشان و در وقت آنچه بران میخندیدند و افسوس میداشتند فلما رأوا
بأسنا چون دیدند عذاب ما را و پدید آمد بر ایشان قالوا آمنا بالله وحده گفتند ایمان
آوردیم بخداوند یگانه تنها وکفرنا بما کنا به مشرکین و انانرا که شریک میگفتیم باز گشتیم فلم یک

يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ هيچ سود نداشت ايشان را ايمان ايشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آنگه كه
عذاب ما ديدند سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ نهاده الله تعالى است كه بوده
هميشه در روزگار گذشته در بندگان او وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ و زيانكار شدند آن
ناگرويدگان آنجا ناگرويدگان النوبة الثانية قوله تعالى وقال ربكم ادعوني استجب لكم
مفسران را در معنى آيه سه قولست قولى آنست كه دعا بمعنى عبادتست و استجابت
بمعنى اثابت اى اعبدوني وحدى اثبكم واغفر لكم لما عبر عن العبادة بالدعاء
جعل الاثابة استجابة ميگويد مرا بپرستيد بسزا معبود خود دانيد يگانه تا شما را
ثواب پرستش دهم هم باقى و ملك جاويدى و جز به بهشت كه رسول خدا صلوات الله
وسلامه عليه فرمود الدعاء هو العبادة ثم قرا وقال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين
يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين قول ديگر آنست كه دعا بمعنى استغاثت
اى استغيثوني في الضراء اغثكم مرا بخوانيد در وقت گرفتارى تا شما را فرياد
رسم و از گرفتارى برهانم چنانكه جاى ديگر گفت اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم
قول سوم آنست كه دعا بمعنى سؤالست و استجابت بمعنى عطا اى سلوني اعطكم
ميگويد سؤال كه كنيد از من كنيد و عطا كه خواهيد از من خواهيد كه جواد و مفضل منم
بخشنده فراخ بخشش منم اگر طاعت كند قبول از من اگر سؤال كند عطا از من اگر گناه
كند عفو از من آيد جوينده راحت در كوى من طلب در طلب من انس يا وصال
شادى بلقا و رضا من مصطفى صلوات الله فرمود من لم يسئل الله يغضب عليه
وقال صلى الله عليه وسلم اذا سالتم الله فاسئلوه ببطون اكفكم ولا تسئلوه بظهورها
واذا فرغتم فامسحوا بها وجوهكم وما سئل الله شيئا احب اليه من ان يسال العافية
وگفته اند دعا لفظى جامعست بيست خصلت از خصال حسنه در ضمن آن مجتمع
همچون معجونى ساخته از اخلاط متفرق و آن عبادتست و اخلاص و حمد و شكر و ثنا

وتهليل

وتهليل و تحميد و سؤال و رغبت و رهبت و ندا و طلبت و مناجات و افتقار و خضوع
و تذلل و مسكنت و استغاثت و استكانت و التجاء برب العالمين باين كلمات مخصوص
كه گفت ادعوني استجب لكم زبان بيست خصلت ميخواند و ثواب آن بيست خصلت
را ميدهد تا بداني كه اين قرآن جوامع الكلماتست آورده اند كه اين آيه فرود آمد وقال ربكم
ادعوني استجب لكم صحابه رسول گفتند لو نعلم اى ساعة واى وقت ندعوه انى ليله
ام في نهار كاشكى ما دانستمى كه در كدام ساعاتست از ساعات شب و روز تا او را بخوانيم
يا دوستار ما ما را او را بخوانيم بجواب ايشان اين آيه آمد واذا سالك عبادي عنى فانى قريب
اى اخبرهم انى قريب من كل عبد اسمع دعاءه واحول بينه وبين قلبه وانا اقرب اليه
من حبل الوريد وانا اقرب الى القلب من ذى القلب الى قلبه ثم قال اجيب دعوة الداع
اذا دعاني اى استجيب لكل عبد دعاه اذا دعاني بالشرط الذي شرطته عليه وهو قوله
فليستجيبوا لي يعنى فليجيبوني فيما افترضت عليهم من الدعاء لي فالاستجابة
من الله عز وجل عطاء ما يسئل ومن العبد الانقياد والطاعة قوله ان الذين يستكبرون
عن عبادتي سيدخلون جهنم قراءة ابن كثير وابن جعفر وابو بكر سيدخلون بضم الياء
وفتح الخاء وقرأ الآخرون بفتح الياء وضم الخاء داخرين اى صاغرين ذليلين قيل
لسفين بن عيينة ادع الله قال ترك الذنوب هو الدعاء ثم ذكرهم النعم فقال الله الذي جعل
لكم الليل لتسكنوا فيه اى لتستريحوا فيه من تعب النهار وقيل لتخلوا بنفسك فيها
والنهار مبصرا اى مضيئا يعنى يبصر النهار اذا اضاء اى يبصر به المبصرون من يبتغي الرزق
ويسعى في طلب المعاش ان الله لذو فضل على الناس بخلق الليل والنهار ولكن
اكثر الناس لا يشكرون ربهم في نعمه قال ابن عيسى جعل الليل سببا للسكون
من الحركة لان الحركة على وجهين حركة طبع وحركة اختيار فحركة الطبع من الحرارة وحركة
الاختيار من الخطرات المتتابعة بسبب الحواس بخلق الليل بانه الليل يسكن الحركة

[illegible]

ظلمة اليه الحواس ذلكم الله ربكم اى الله الذي جعل الليل والنهار هو ربكم خالق كل
شئ هاهنا بمعنى البعض وقيل عام خص منه ما لا يدخل في الخلق لا اله الا هو فانى
تؤفكون اى تصرفون عن الحق كذلك اى كما افكتم عن الحق مع قيام الدلائل كذلك
يؤفك الذين كانوا بآيات الله يجحدون الله الذي جعل لكم الارض قرارا اى موضع
استقرار تستقرون عليها وتستوون فيها والسماء بناء سقفا مرفوعا فوقكم كالقبة
وصوركم فاحسن صوركم صورة الانسان احسن الصور لقوله تعالى لقد خلقنا
الانسان في احسن تقويم قال مقاتل اى خلقكم فاحسن خلقكم وقال ابن عباس
خلق ابن آدم قائما معتدلا ياكل ويتناول بيده وغير ابن آدم يتناول بفيه ورزقكم
من الطيبات اللذيذات الحلالات من غير رزق الدواب والطير اى جعل رزقكم
الطيب ثم دل على نفسه فقال ذلكم الله ربكم اى الذي صنع هذه الاشياء وانعم بهذا
كله هو ربكم الذي يستوجب منكم العبادة فتبارك الله رب العالمين هو الحي لا اله
الا هو معنى الحي هو الفعال المدرك حتى ان من لا فعل له اصلا ولا ادراك فهو ميت
واقل درجات الادراك ان يشعر المدرك بنفسه فما لا يشعر بنفسه فهو الجماد الميت
فالحي الكامل المطلق هو الله عز وجل فهو الذي يندرج جميع المدركات تحت ادراكه
وجميع الموجودات تحت فعله حتى لا يشذ عن علمه مدرك ولا عن فعله مفعول
وكل ذلك لله تعالى فهو الحي المطلق وكل حي سواه فحيوته بقدر ادراكه وفعله ثم
قال فادعوه مخلصين له الدين اى اخلصوا له دينكم وعبادتكم فانه لا يقبل من
الدين الا ما اخلص له الحمد لله رب العالمين قال الفراء هو خبر وفيه اضمار الامر
مجازه فادعوه واحمدوه قال ابن عباس من قال لا اله الا الله فليقل على اثرها
الحمد لله رب العالمين فذلك قوله عز وجل فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله رب
العالمين قل انى نهيت دعا ان كفار قريش قالوا يا محمد الا تنظر الى ملة ابيك

عبد الله

عبد الله وملة جدك عبد المطلب فتاخذ بها فانزل الله عز وجل قل انى نهيت ان اعبد
الذين تدعون من دون الله اى الاصنام لما جاءني البينات من ربي اى القرآن والوحي
وامرت ان اسلم لرب العالمين اى استقيم له واخضع واخلص له التوحيد هو الذي خلقكم
من تراب اى خلق اصلكم من تراب يعنى آدم عليه السلام ثم من نطفة اى ثم خلقكم من
ماء الصلب يوضع في الرحم ثم من علقة اى يصير النطفة دما جامدا ثم يخرجكم طفلا
اى اطفالا والعرب توحد الجماعة كثيرا كالارض مع السموات بمعنى الارضين وكالسمع
مع الابصار بمعنى الاسماع ثم لتبلغوا اشدكم اى منتهى شبابكم وقوتكم يقال اذا بلغ
الانسان احدى وعشرين سنة دخل في الاشد وذلك حين اشتدت عظامه
وقويت اعضاؤه ثم لتكونوا شيوخا اى تصيروا الى حالة الشيخوخة يقال اذا ظهر
البياض بالانسان فقد شاب واذا دخل في الهرم فقد شاخ قال الشاعر شعر
فمن عاش شب ومن شب شاب ومن شاب شاخ ومن شاخ مات تا دوى ان ابا بكر
رضى الله عنه قال يا رسول الله قد شبت فقال شيبتنى هود واخواتها يعنى سورة
هود وكان الشيب برسول الله صلى الله عليه وسلم قليلا يقال كان شاب منه
احدى وعشرون شعرة ويقال سبع عشرة شعرة وقال انس لم يكن في راسه ولحيته
عشرون شعرة بيضاء وقال بعض الصحابة ما شانه الله ببيضاء وسئل آخر منهم
فاشار الى عنفقته يعنى كان البياض في عنفقته وانما اختلفوا لقلتها يقال
كان اذا ادهن خفى شيبه ومنكم من يتوفى من قبل ان يشيخ ولتبلغوا اجلا مسمى اى وقتا
محدودا لا يتجاوزونه يريد اجل الحيوة الى الموت وقيل الاجل المسمى يوم القيامة
يعنى تتناسلون الى ذلك الاجل ثم ينقطع ولعلكم تعقلون اى يا نعمه لتشكروا
فيما لكم وعليكم ولكى تعقلوا توحيد ربكم وقدرته هو الذي يحيى ويميت لا خالق للحيوة
والموت الا الله فلا يحيى ولا يميت الا الله فاذا قضى امرا اى اذا اراد امرا كان في علمه

کی نه فانما یقول له کن فیکون مرة واحدة لا شی قوله ثم یمی وقیل فیکون من غیر کلفة و
الم تر الی الذین یجادلون فی آیات الله یعنی القرآن لیس من عند الله وقیل انها نزلت
فی القدریه وقیل نزلت فی المشرکین انی یصرفون ای کیف یصرفون عن دین الحق
ذکر الجدل فی هذه السورة فی ثلثة مواضع فجاز ان یکون فی ثلثة اقوام او ثلثة
اصناف وجاز ان یکون التکرار للتاکید الذین کذبوا بالکتاب ای بالقرآن الذی انزلت
علیک یا محمد وبما ارسلنا به رسلنا ای بالدین الحق الذی ارسلنا به رسلنا وقیل
بما ارسلنا به رسلنا یعنی سنة النبی صلی الله علیه وسلم کان جبرئیل ینزل بهما
جمیعا ومثله قوله عز وجل ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه وقوله
فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه فسوف یعلمون یعنی وبال فعلهم یوم القیمة
اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یعنی اذ الاغلال فی ایدیهم الی اعناقهم
کقوله انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا بل السلاسل عطف علی الاغلال وقیل
رفع بالابتداء وما بعده خبره والتقدیر یسحبون بالسلاسل فی الحمیم ایشان را و
در آب جوشان دوزخ میکشند ثم فی النار یسجرون ثم جهنم عذاب دوزخیان
انواع است یکی از آن سلاسل است در دست زبانیه دوزخ ها آتشین که دوزخیان
را بدان بندند هر زنجیری هفتاد گز هر گزی هفتاد حلقه اگر یک حلقه آن بر
کوههاء عالم نهند چون ارزیز بگدازد آن زنجیرها بر هر کافری در کشند و در رگ و پی برند
کشند و بآن زنجیر ایشان را در حمیم کشند حمیم آب گرمست جوشان اگر یک قدح
از آن بر دریاهاء دنیا فرو ریزند همه زهر شود و قدحی از آن بر دست کافر دهند هر چه
بر روی وی پوست و گوشت و چشم و پی بود همه اندر آن قدح افتد اینست
که ... چون حمیم بشکم رسد هر چه اندر شکم بود بیرون
شود فذلک قوله وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و از آن حمیم بر ایشان نیز

تا پوست و گوشت و پی و دلهاء ایشان فرو برد استخوانهاء سوخته بماند آید یا ما
جددنا لهم العذاب فانی مجددهم الابدان گفته اند عاصیان را نشان بود در دوزخ
ده چیز باشد روی ایشان سیاه بود چشم ایشان ازرق بود در گردن ایشان غل بود
در دست ایشان زنجیر بود در پای ایشان بند بود گزندها مار و کژدم بود حمیم در شکم
بود مقارنه دیو بود نومیدی بود جاوید فرقت و قطیعت و لعنت بود چون
حرارت و زبانه آتش بایشان رسد ندا آید که یا نار کفی عن وجوه من سجد لی فلا
سبیل لک علی مساجدهم ثم قیل لهم ای یقول لهم الخزنة وهم فی ذلک العذاب
این ما کنتم تشرکون من دون الله خدایانی که در دنیا ایشان را گفتید کجا اند آن بتان که
میپرستیدید قالوا ضلوا عنا ایشان دو گروه شوند گروهی گناه و گروهی معترف شوند
لقوله تعالی فاعترفوا بذنبهم جواب دهند و گویند ضلوا عنا ای فقدناهم فلا
نراهم یعنون عیسی و عزیرا والملائکة و گروهی انکار کنند و گویند لم نکن ندعوا من
قبل شیئا همانست که جای دیگر گفت ما کنا نعمل من سوء والله ربنا ما کنا مشرکین
قال الحسین بن الفضل بل لم نکن ندعوا من قبل شیئا ای ضاعت عبادتنا لها
فلم یکن یصنع شیئا کما یقول من ضاع عمله ما کنت اعمل شیئا کذلک یضل الله
الکافرین عن الرشد والایمان وعن طریق الحکمة بالحجة ذلکم بما کنتم القول لها هنا
مضمر ای یقال لهم ذلکم العذاب بما کنتم تفرحون ای تبطرون وتتکبرون فی الارض
بغیر الحق ای بالباطل وبما کنتم تمرحون ای هذا جزاؤکم بتکذیبکم الانبیاء
واشراککم وکفرکم لنعم الله واستهزائکم بالمؤمنین یقال الفرح الشرک والمرح العدوان
وقیل الفرح الافراط فی اظهار السرور والمرح الخیلاء والاعجاب وقیل فرحوا بما کان
یصیب رسول الله صلی الله علیه وسلم والمؤمنین من المصائب وقیل فرحوا
بغیر ما کان یجیء لهم الفرح به قال الله عز وجل قل بفضل الله وبرحمته فبذلک

فلیفرحوا ادخلوا ابواب جهنم ای یقال لهم ادخلوا الابواب السبعة خالدین فیها مقیمین
لا تخرجون فبئس مثوی المتکبرین عن الایمان بالله فاصبر ان وعد الله حق ای اصبر
یا محمد علی ما تلقاه من قومک من الاذی فان وعد الله حق فی الانتقام لک منهم
فاما نرینک یا محمد فی حیوتک بعض الذی نعدهم من العذاب وهو القتل والاسر
او نتوفینک قبل ان نریک عذابهم فی الدنیا فالینا یرجعون فی الآخرة فنجزیهم باعمالهم
ولقد ارسلنا رسلا من قبلک ای بعثنا الی الامم الماضیة رسلا کما بعثناک الی قومک
منهم من قصصنا علیک ای بینا امرهم لک فانت تعرفهم ومنهم من لم نقصص علیک
لم نسمهم لک فاصبر علی اذی القوم فانهم واصبر ذهب بعض المفسرین الی
ان الانبیاء معدودون وان عددهم مائة الف واربعة وعشرون الفا وذلک فی
خبر ابی ذر رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله کم الانبیاء قال مائة الف واربعة
وعشرون الفا قلت یا رسول الله کم الرسل من ذلک قال ثلثمائة وثلثة عشر جما غفیرا
قلت کثیر طیب قلت من کان اولهم قال آدم قلت یا رسول الله نبی مرسل قال نعم
خلقه الله عز وجل بیده ونفخ فیه من روحه قال یا ابا ذر اربعة سریانیون آدم وشیث
وادریس ونوح واربعة من العرب هود وشعیب وصالح ونبیک یا ابا ذر واول
انبیاء بنی اسرائیل موسی وآخرهم عیسی واول الرسل آدم وآخرهم محمد وذهب بعضهم
الی ان عدد الانبیاء ثمانیة آلاف وفی ذلک ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال بعثت علی اثر ثمانیة آلاف نبی وذهب بعضهم الی ان عددهم غیر معلوم ولا
یحصرهم بل یجب الایمان بجملتهم وعن علی رضی الله عنه قال بعث الله رسولا
اسود لم یقصه فی القرآن وما کان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله ای بامر الله
وارادته فاذا جاء امر الله یعنی بالعذاب بکم وهو القتل ببدر قضی بالحق ای اهلکوا
بالحق یعنی علی استحقاق وخسر هنالک المبطلون ای الکافرون والمبطل صاحب

الباطل الله الذی جعل لکم الانعام ههنا الابل خاصة وفی قوله ومن الانعام حمولة
وفرشا الابل والبقر والمعز والضأن لترکبوا منها ای بعضها ومنها تاکلون
ای وتاکلون بعضا منها ای منها ما یصلح للرکوب ومنها ما یصلح للاکل ولکم فیها
منافع ای الالبان والاوبار والجلود ولتبلغوا علیها حاجة فی صدورکم ای تحمل
اثقالکم فی اسفارکم من بلد الی بلد وتستعملونها فی الزراعة والدیاسة وعلیها
ای علی الابل فی البر وعلی الفلک فی البحر تحملون هذا کقوله عز وجل وحملناهم فی البر والبحر
ویریکم آیاته ای دلائل قدرته فای آیات الله تنکرون انها لیس من عند الله هذا کقوله
فبای آلاء ربکما تکذبان ثم خوف کفار مکه مثل عذاب الامم الخالیة لیحذروا
فلا یکذبوا محمدا صلی الله علیه وسلم فقال افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان
عاقبة الذین من قبلهم فیعتبروا بآثار شاهدونه من الآثار الامم الماضیة کانوا
اکثر من اهل مکه عددا واشد قوة فی الابدان والعدد وآثارا فی الارض یعنی ما احدثوا
من القصور والابنیة فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون ای ما کانوا یلدون ویبنون
ویغرسون ویجمعون هذا کقوله ما اغنی عنه ماله وما کسب ای وما ولد فلما
جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم هذا کقوله کل حزب بما
لدیهم فرحون ومعنی العلم ههنا الجهل کقول قارون انما اوتیته علی علم عندی
وقال مجاهد هو قولهم نحن نعلم انا لن نبعث ولن نعذب سمی ذلک علما علی ما یدعون
ویزعمون وهو فی الحقیقة جهل وقیل فی الآیة تقدیم وتاخیر تقدیره فلما جاءتهم
رسلهم بالبینات من العلم فرحوا بما عندهم وحاق بهم ای احاط بهم ونزل بهم
ما کانوا به یستهزؤن ای جزاء ضلالهم وقولهم فلما راوا باسنا ای عاینوا العذاب
عند الموت قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین ای تبرانا من الاصنام وما کنا
نعدل بالله فلم یک ینفعهم ایمانهم ای تصدیقهم بالوحدانیة اضطرارا لما راوا

بأسنا اي عذابنا يعني لم يك ايمانهم في الوقت المامور به فلم ينفعهم ذلك نصب على المصدر
اي سن الله سنة بينهم وهو عذاب الكفار وعدم الانتفاع بالايمان وقت البأس
وقيل سنة الله نصب على الاغراء اي احذروا سنة الله التي قد خلت في عباده
انهم اذا عاينوا العذاب لم ينفعهم الايمان فحينئذ لكن له فائدة اذ لم ينفعهم ذكرهم و
خسر هنالك الكافرون خسرانهم الدارين قال الزجاج الكافر خاسر في كل وقت ولكنه
تبين له خسرانه اذا راى العذاب النوبة الثالثة بسم الله الرحمن
قوله تعالى وقال ربكم ادعوني استجب لكم خداوند مهربان كريم ولطيف ورحيم
بندگان مايه رسيدگان وپناه مضطران ويادگار بيدلان جل جلاله وتقدست
اسمائه وتعالت صفاته اندرين آيه بندگان را ميخواند ونواخت خود بر دوستان
عرضه ميكند وفضل ولطف خود درايشان عرضه ميكند كه ادعوني استجب لكم ميگويد
بندگان من مرا خوانيد تا شما را پاسخ كنم بشتابيد تا اميدها بر ورا دهيد تا اميدها تا
وفاكنم كوشش ازهر من كنيد تا كوششها تا نتيجه دهم پاسخ كنم دعاها بسطامنم
پاسخ كنم اميدها بروفا منم پاسخ كنم كوششها الحق امنه ادعوني بلا غفلة استجب
لكم بلا مهلة مرا خوانيد بي غفلت تا شما را پاسخ كنم بي مهلت مرا خوانيد باعتقاد
وتفضل تا شما را پاسخ كنم باكرام وتفضل مرا خوانيد بعد طاعت تا شما را پاسخ كنم
بكشف فاقه مرا خوانيد بدعا وسؤال تا شما را پاسخ كنم بعطا ونوال مرا خوانيد بجاهان
موقت تا شما را پاسخ كنم بشتابات شود من آن خداوند كه بنده عمل خود بر وي
عطاء بندك دهم آن عمل خود بندم بنده كه والله وعطاء بندك حق با ندك
شمر كريم است آن خداوند كه صد نعمت بر بنده ثنا كند وذره شكر وي
از بنده گرهي انگاره دهم كه بنان باور دارد تو انگري كنيم هر كه نان باور كند عزيز كرد اند
استجب لكم اي عاصيان ترسكنده اي مفلسان اندر مانده وباي كل دار نهشت

اي مشتاقان درد زده اي دوستان پاك دله در هر حال كه باشد عزيز لطف وعطا
خسته تر بلا همه ما را دانيد همه ما را خوانيد كه ما كرد ... ما جوييد دوستي
بجمع عزيزان قرب ما ستقرب ما خواهيد جمال مجلس دوستان حضور ما ست
حضور ما جوييد هر كجا سه كدام هم فرا آمد بقرب حضرت ما التجا جوييد ما
كه بنده خود بجوي الشم الاهوى را بعجم هر كجا دردزده دم كم برآيد نسيم قرب حضرت
ما التجا جوييد انفس نفس او طلب در هر كجا همكي آهي كه خود را در راه آن همكي
شبه كندار ملا اعلى چندين هزار سال عبادت كرديد وبآوا نتقديس خويش
پاكي حضرت ما ياد كرديد ليكن از نسيم وصال ما آگاهي نداريد كه ايشان رهينه بي نوا
عبادت فرشتگان ندارند لكن پايان ندارد وس مايه دوستان ندارد ليكن يك
ذره سوز عشق ندارند آن يك ذره سوز دوره تمام عبادت هزار ساله فرشتگان تسبيح
فراوان ودوستان نرهيم زبان حال بنعت شكر اندر افتاده وافتخار ميكويد بيت
اكنون باري بنقد دردي دارم كان درد بصد هزار درمان ندهم الله الذي جعل لكم
الارض قرارا والسماء بناء اين نازهمي ولطفي ديگر است كه با يادت ميدهد وراه
بندگي روي روشن ميدارد وآن كرامت وبلامل قدرت بري بي نياز دمنت
روي مينهد ميكويد آسمان وزمين كه آفريدم از بهر تو آفريدم زمين قرارگاه تو كردم
نظرگاه تو ساختم اگر گاه گاه نظر تو سوي آسمان بود آسمان را بتو تشريف انجا يا فتي
كه زينا السماء الدنيا بمصابيح واگر زمين بحكم جلال سلطنت تو بنودعان نواختي
كه ديدكم والارض فرشناها فنعم الماهدون لو نه قرضياء آفتاب ونور ستارگان
جمله راي تست آفتاب طباخ تو ماه شمع تو ستارگان دليل آسمان سقف تو زمين
بساط تو فرمايم كه تو باشي آن سقف فروكشانند وبساط درنوردند آن ستارگان
فرو ريزانيد بساطي كه از هر دوست كسترند نجون دست رفت تا جاودرجيت دعبد

آسمان فاني بهر تو آرا ساقي بود وان لنا من السماء ماء طهورا از آنكه امروزنه بجا بستوا
تا جاودستا مافرداكه دون مشاهدت بود واسطه بكار نيايد ساقي لطف من بود
سقيهم ربهم زمين واسطه ساختم تا از طعام دهد فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا
وزيتونا ونخلا فردا كه دون مشاهدت بود واسطه بكار نيايد خود كويد كلوا واشربوا هنيئا
آفتاب آن بهم تا تا بو دهد كام هر دو دعا را صورت بو معارف درا سان اسرار
دلها بجان تافته نهاد دعا را صفت كه نو معارف آشكارا كرد آفتاب صورت
بچه كار آيد واو را چه محل بود بعبا آن وقت بايد كه جهان نبود چون نهان آمد همان
جكند وصوركم فاحسن صوركم جاي ديگر فرمود لقد خلقنا الانسان في احسن
تقويم از موجودات ومخلوقات هيچكس را آن صورت وجمال ندادند كه آدمي را دادند با هيچ
مخلوقات بر نبود كه با آدمي بود نه با عرش نه با كرسي نه با افلاك نه با املاك زيرا كه همه
بندگان بجود ند وآدميان هم بندگان اند وهم دوستان اشارت اين فرمايد ان اسكان عليكم
رقيبا صاحب جمالي بايد تا رقيب دارو بكار آيد حق جل جلاله نگفت من رقيب آسمان
وزمينم نگفت من رقيب عرش وكرسيم آدميان را گفت من رقيب شما ام زيرا كه رقيب
شرط صاحب جمالان است وجمال آدميان هيچ مخلوق نيست جنت قبه خضرا كشيد
وستاركان را در آن بنگاشت داين غبرا بحق باز كشيد جبال را تحت ارسيات
را نصب كرد وصدهزاران هزار صنايع وبدايع انگيخت عدم در وجود آورد خود شد عالم
آرايي را سود كرد ماه آسمان بهاي را مصور كرد وكون را بجمال ايشان منور كرد وبه دري ضج
موجود اين خطاب نكرد واين تشريف نداد كه وصوركم مكر اين مشتي خاك را بيت
از جمله نيكوان وخوبان سياه نيك كي تو ني ونيا كلاه ورزقكم من الطيبات چون
بيداني كه حق جل جلاله تشريف تو حسن از وجود ترا نواخته وبسبها آن ساخته وروشنان
آن را خود ضمان كرده نيكو بود كه تو خود را دست مال اطماع هر كسي كني وبنا زمخلوقي

كند ايشان استعانة المخلوق بالمخلوق كاستعانة المسجون بالمسجون يا ري خواستن
مخلوق از مخلوق همچون ياري خواستن زنداني است از زنداني بشرحافي گفت امير المؤمنين
علي را در خواب ديدم گفتم مرا پندي ده گفت ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء
طلبا لثواب الله واحسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله چه نيكوست
شفقت توانگران بر درويشان از بهر طلب ثواب واز آن نيكوتر تكبر درويشان است
بر توانگران از غايت اعتماد بكرم حق جل جلاله استاد ابو علي دقاق گفت با ديگري كه
اعتقاد تو آنست كه ترا اندرو نيست جان نيست واعتقاد من آنست كه روزي را از تو جان نه
بستاند كجا ست در دستي ميرهبجي در بسته وردداه تقرب دار افكندم بسنده اي
اعتماد بالكه كرده اند كه تو اين نكونو تو لا كرده تا اندرين قسم جمعيت وي بحكم لطف
قدم چشمه طيبات دنيا بر جوشد واز آن چشمه شربتها جانها فرا بدانند وبدبايد دو
نوني كند هو الحي لا اله الا هو نكار نبيع صورتها نابنده قدرتها در زمين وآسمان
رسانند دورنهها بندكان كيست هو الحي آن زنده پاينده كه هميشه بود وهست
وخواهد بود هستي ورا اول نبود وبرا آخر نه باقي بي جهانيان وجهان ميراث بر جهان
زجهانيان بي كثت كار خلق با وست جاودان وپاينده وهميشه

سورة فصلت اثنتان وخمسون آية
بسم الله الرحمن الرحيم

حم تنزيل من الرحمن الرحيم هر دو هست ايد... آن خداوند فراخ رحمت مهربان
كتاب فصلت آياته نامه ايست پيدا كرده وباز كشاده وروشن بدرست آيات
وسخنان او قرآنا عربيا قرآني تازي لقوم يعلمون مركوهي كه ميدانند بشيرا ونذيرا نامه شاد
كننده وبيم نماينده فاعرض اكثرهم روي گردانيدند بيشتر ايشان فهم لا يسمعون تا مي نشنوند
وبي ميرنه وقالوا قلوبنا في اكنة گفتند دلها ما در غلاف ويوششها مما تدعونا اليه

از اینجه میخوانی ما را بآن وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ و در گوشهای ما گرانی و کریست وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ
و میان ما و میان تو پرده است که با یکدیگر [illegible] هیچ چیزی فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ و تو همان
کن که میکنی تا ما همان کنیم که میکنیم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ بگو ای محمد نیستم من
مردی همچو شما يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که وحی میفرستد بمن که خداوند
شما خداوند یگانه و یکتاست فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ بتوحید با او که بدو راه راست باید وَاسْتَغْفِرُوهُ
و از او آمرزش جویید وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ای وای مر انباز گویان را
و آنان که زکوة نمی دهند وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ و مر ایشان را و رستاخیز ناگرویدگان اند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ
مر ایشان راست مزدی ناکاسته قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بگوی کا زمیشی بشما و نگروید
بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ بانکه بیافرید زمین را به دو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا و ایشان را
در یکی انباز انگیزید ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ او است خداوند جهانیان وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ
مِن فَوْقِهَا و در زمین کوهها آورد بر زبر او وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در زمین وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا
و باز اندازه ساخت در آن روزیها فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تمامی چهار روز سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ یکسان
مر سائلان روزیها را آنکه جوید و خواهد و آنکه خاموش بود نخواهد ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ
آنگه بر آهنگ آسمان کرد وَهِيَ دُخَانٌ و آن دود بود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت
آسمان را و زمین را ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا با فرمان برداری آیید و بایستید خوش کامه
یا بناکام قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ هر دو گفتند آمدیم خوش کامگان فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ پس
بگزارد آن را هفت آسمان فِي يَوْمَيْنِ در دو روز وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا و فرمان داد در
آسمانها هر کار که خواست وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ و بیاراستیم آسمان دنیا را بچراغها
وَحِفْظًا و نگهداشت کردیم آن را بر شهابها از دیو [illegible] ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
آن ساخته و باز انداخته آن توانای داناست فَإِنْ أَعْرَضُوا اگر روی گردانند [illegible]

فقل

فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ بگو آگاه کردم و بیم نمودم شما را صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ آتشی سوزان
چون صاعقه که بعاد و ثمود رسید إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ آنگه که بایشان آمد هود و صالح مِن بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ پیش هود آمد بعاد و پس صالح بثمود أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ که مپرستید مگر الله قَالُوا
لَوْ شَاءَ رَبُّنَا گفتند اگر خداوند ما پیغام فرستد لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً فریشتگان فرستادی و فرو فرستادی
فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ پس ما بآنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا
فِي الْأَرْضِ اما عاد گردنکشیدند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق که ایشان را نبود آن وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ
مِنَّا قُوَّةً و گفتند کیست از ما بالنیروتر أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ ندانستند که آن خداوند
که ایشان را آفرید هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً از ایشان سخت نیروی تر است وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ و بود
که نشانهای ما کاو میشدند و نیکی میدیدند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فرستادیم بر ایشان
بادی سخت سرد با بانگ و هیبت فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای سخت شوم لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ
با چشانیم ایشان را عذاب رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ و عذاب
آن جهان رسوا سازنده تر وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ و مر ایشان را یاری نه داده شود و فریاد نرسند وَأَمَّا
ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ و اما قوم ثمود ما ایشان را راه نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ و کوری
ایشان نادانی و نابینائی را بر راه راست و یافتن راه فَأَخَذَتْهُمْ فرا گرفت ایشان را صَاعِقَةُ
الْعَذَابِ الْهُونِ بانگ عذاب بخواری بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه کردند که میکردند وَ
نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم ایشان را که بگرویدند وَكَانُوا يَتَّقُونَ و از شرک پرهیز میکردند
وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ و روزی که با هم آرند بدوزخ دشمنان خدای را فَهُمْ
يُوزَعُونَ پیشینیان را میدارند تا پسینیان در رسند حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا تا زمانی که
بدوزخ آیند شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ گوشهای
ایشان و چشمهای ایشان و پوستهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه در دنیا میکردند وَقَالُوا
لِجُلُودِهِمْ و گویند مر اندامهای خویش را لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا چرا گواهی دادید بر ما که داوری بشما

میداشتیم و عیبها بر شما باز میگفتیم قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ گویند الله تعالی ما را گویا کرد
الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ او که هر چیز را گویا کرد وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ و او بیافرید اول
شما را آفرید وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و باز گشت شما با اوست وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ و شما نتوانستید که باز
پوشیده آیید أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ که گواهی ندهد بر شما گوشها
و چشمها و اندامهای خویش وَلَٰكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ و لیکن چنان می
پنداشتید که الله تعالی نمی داند بسیاری از آنچه میکردید وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم
بِرَبِّكُمْ و آن ظن بد که بخداوند خویش بردید که کردارهای بد را ندانم أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را و آورد
و به نیست برد شما را فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ تا از زیانکاران گشتید فَإِن يَصْبِرُوا فَالنَّارُ
مَثْوًى لَّهُمْ اگر شکیبایی کنند جای ایشان آتش است وَإِن يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِينَ
و اگر خشنودی جویند از ایشان خشنود نشوند النوبة الثانية این سوره را دو نام
گفته اند یکی حم السجده دیگر سورة المصابیح سه هزار و سیصد و پنجاه حرفست و
هفتصد و نود و شش کلمه و پنجاه و چهار آیه جمله بمکه فرود آمد در مکیات شمرند
باتفاق مفسران و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیه وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ
وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بآیة السیف منسوخ است بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل من الرحمن الرحیم ای هذه الحروف تنزیل من الرحمن الرحیم نزل بها جبرئیل
من عند الله میگوید این حروف تهجی که حا و میم از آن جمله است فرو فرستاده رحمن است
چنانکه کودک را گویی چه می آموزی گوید در لوح چه نوشته گوید الف و با نه
خواهد و حرف خواهد که جمله حروف تهجی خواهد این همچنانست جبرئیل از آسمان
فرود آورد و بمحمد خواند صلوات الله علیه تا دانایان را معلوم شود که کلام خداوند
جل جلاله بی حرف و صوت نیست چنانکه قرآن کلام اوست تا آورد حروف
در قرآن و غیر قرآن کلام اوست تا آنچه اشعریان گفتند حروف در قرآن و غیر قرآن

آوریم

آفریده است و گفتند کلام خداوند معنی آنست که قایم بذات او و نه حرف و نه صوت
و این مذهب اهل سنت و اصحاب حدیث نیست و اهل سنت را و ایشان را از آیات
و اخبار دلیلها روشن است منها قوله تعالی وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ
فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ میگوید اگر از این مشرکان کسی خواهد که با تو بزینهار در تو آید او
در زینهار خود گیر تا کلام حق بشنود خلاف نیست که آنچه میشنود حرف و صوت است
نه آن معنی که بذات باری قایم است که آن را مسموع نگویند عرب معنی را فهم گویند و
کلام را اسماع یقال سمعت الکلام و فهمت المعنی ولا یقال سمعت المعنی حاصل سخن
آنست که رب العالمین کلام خود را مسموع گفت و مسموع جز حرف و صوت نیست
دلیلی شد که در کلام خداوند هم حرفست و هم صوت دلیل دیگر آنست که رب العالمین
فرمود يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ بیگانگان میخواهند که کلام خدا را بدل کنند و آن
نتوانند بدل کردن و اندرین تبدیل که رب العزت اضافت با ایشان کرد ناچار در کلامی است
با ایشان رسیده نه در معنی که بذات باری قایم است و با ایشان نارسیده و آن کلام
که با ایشان رسید جز حرف و صوت نیست سدیگر دلیل آنست که رب العالمین
با موسی گفت لیلة النار إِنِّي أَنَا اللَّهُ جل جلاله که موسی بحقیقت کلام باری شنید و معلوم است
که مسموع وی جز حرف و صوت نبود چهارم دلیل آنست که الله تعالی فرمود
قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ اهل لغت و ارباب صناعت
متفق اند که هذا اشارت فرا حاضر است اگر کلام خداوند آن معنی است که بذات او
قایم است نه این حروف که می بینند و میخوانند پس اشارت باطل است و قایل آیه
ضایع و جل کلام الباری ان یحمل علی ما لا یفید پنجم دلیل خبر است از مصطفی صلوات الله
و سلامه علیه قال من قرأ القرآن فاعربه فله بکل حرف خمسون حسنة و من
قرأه و لحن فیه فله بکل حرف عشر حسنات اما انی لا اقول الم حرف بل الف حرف

ولام حرف وميم حرف وقيل حم اسم القرآن اي هذا القرآن تنزيل من الرحمن الرحيم ثم فسر
فقال كتاب فصلت آياته بالامر والنهي والحلال والحرام والوعد والوعيد وقيل
فصلت آياته بفواصل فصلها وبلاغة واعجازا وقيل فصلت آياته اي انزلت متفرقة
قرآنا عربيا بلسان العرب لقوم يعلمون العربية وقرآنا نصب على المدح وقيل على التمييز
وقيل نصب على الحال بشيرا ونذيرا صفتان للقرآن اي بشير المؤمنين وينذر
الكافرين بما فيه من البشارة والنذارة فاعرض اكثرهم اي اعرض اكثر اهل مكة
عن قومه واتباعه وقيل اعرض اكثر العرب فهم لا يسمعون اي لا ينتفعون بسماعه ولا
يعملون به وقيل اذا تلاه النبي صلى الله عليه وسلم لا يصغون اليه تكبرا وقيل لا
يسمعون اي لا يقبلون كقوله سمع الله لمن حمده اي قبل الله وقالوا قلوبنا في اكنة واحد
الاكنة كنان وهو الحجبة مما تدعونا اليه من التوحيد فلا نفهمه ولا نفقهه وفي
آذاننا وقر اي صمم فلا نسمع ما تقول والمعنى انا في ترك القبول منك بمنزلة من لا
يفهم ولا يسمع ومن بيننا وبينك حجاب اي خلاف في الدين ومانع يمنعنا عن
اتباع امرك قالوا ذلك استهزاء وان كان حقا بدليل قوله واذا قرأت القرآن جعلنا
بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا وقيل انما قالوا ذلك ليوئسوا
رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قبولهم دينه فاعمل انت على دينك اننا عاملون
على ديننا وقيل فاعمل في ابطال امرنا اننا عاملون في ابطال امرك قل انما انا بشر
مثلكم في الطبع والجنس يعني انا كواحد منكم ولولا الوحي ما دعوتكم يوحى الي انما الهكم
اله واحد اي لست بملك ولا ملكا ولا اطلب بما ادعى باسمه كقول نوح ولا اقول اني
ملك انما اعلمكم ما يوحى الي ان المعبود اله واحد قال الحسن علمه الله التواضع بقوله
قل انما انا بشر مثلكم فاستقيموا اليه اي توجهوا اليه بالطاعة ولا تميلوا عن سبيله
واستغفروه اي آمنوا به لتستحقوا مغفرته وويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة قال

ابن عباس يعني الذين لا يقولون لا اله الا الله وهي زكوة الانفس والمعنى لا يطهرون انفسهم
من الشرك بالتوحيد فان المشركين نجس وقال الحسن وقتاده لا يعتقدون وجوب
الزكوة وكان يقال الزكوة قنطرة الاسلام فمن قطعها نجا ومن تخلف عنها هلك وهم
بالآخرة هم كافرون يعني بالبعث بعد الموت والثواب والعقاب ذكر زكوة در قرآن بر
دو وجه است يا در نماز بسته يا منفرد گفته اند در نماز بسته چنانكه
الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة هذا واشباهه مراد بآن زكوة مالست كه الله تعالى
فرض كرده بر خداوندان مال وانچه منفرد گفته چنانكه وحنانا من لدنا وزكوة و
خيرا منه زكوة وما آتيتم من زكوة قد افلح من تزكى مراد بآن پاكيست ونيادتي ودين
داري حقيقي در اسلام كه زكوة قنطرة آنست ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر
غير ممنون اي غير منقطع ولا منقوص ولا يمنون به عليهم سدي گفتا اين آيه در
شان بيماران وزمنان وپيران ضعيف فرود آمد آنان كه از بيماري وضعيفي وعاجزي
از طاعت وعبادت الله تعالى بازمانند وباداء حق وي نرسند وآن سبب اندوهگين
وغمگين باشند رب العالمين ايشان را در آن بيماري همان ثواب ميدهد كه در حال
صحت بعبادت وطاعت ميداد مصطفى صلوات الله وسلامه عليه فرمود ان
العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادة ثم مرض قيل للملك الموكل به اكتب له
مثل عمله اذا كان طليقا حتى اطلقه او اكفته الي وفي رواية اخرى وقال صلى الله
عليه وسلم ما من احد من المسلمين يصاب ببلاء في جسده الا امر الله عز وجل الحا فظين
الذين يحفظانه فقال اكتبا لعبدي في كل يوم وليلة مثل ما كان يعمل من الخير
ما دام في وثاقي عبد الله بن مسعود گفت با رسول خدا صلوات الله عليه نشسته
بوديم كه رسول بر آسمان نگريست وتبسم كرد گفتيم يا رسول الله تبسم از چه كردي گفت
حال بر تو مكشوف گشت گفت عجب آيد مرا از بنده مؤمن كه از بيماري بنالد وجزع كند

اگر بدانستي كه او را در آن بيماري چه كرامتست ونزد الله تعالى چه قربت همه عمر خود را
بيمار خواستي آن ساعت كه بر آسمان مينگريستم دو فرشته فرود آمدند وبنده كه پيوسته
در محراب عبادت بود او را طلب كردند ونيافتند بيمار ديدند آن بنده را وانجا بودم
با نماز فرشتگان بحضرت باز گشتند وگفتند بار خدايا فلان بنده مؤمن
هر شبانروزي حسنات وطاعات وي مينوشتيم اكنون كه او را در حبس بيماري
كردي همه عمل وطاعت وي مي نويسيم از حق جل جلاله فرمان آمد كه اكتبوا لعبدي
عمله الذي كان يعمل في يومه وليلته ولا تنقصوا منه شيئا فعلي اجر ما حبسته
وله اجر ما كان صحيحا مجاهدا اكنت لهم اجر غير ممنون اي غير محسوب يعني كه نعمت
دنيا ايشان را از ثواب آن جهان بنه اكار برقل ائنكم لتكفرون بالذي خلق الارض في
يومين استفهام بمعنى انكارست ومعنى آنست كه كافر ميشويد بآن خداوندي
كه قدرت وي تا بحدي است كه زمين بيافريد ودو نيافريد يعني دو روز يكشنبه ودوشنبه
اگر خواستي بيك لحظه بيافريدي ليكن خواست كه با خلق نمايد كه سكونت و
آهستگي به از شتاب وعجلتست وبندگان را ستي باشد بسكونت كار كردن
ورا آهستگي رفتن وتجعلون له اندادا وشركا واشباها ذلك رب العالمين
خالق جميع الموجودات وسيدها ومربيها وجعل فيها رواسي من فوقها اي جبالا
ثوابت من فوق الارض وبارك فيها اي في الارض بما خلق فيها من البحار والانهار
والاشجار والثمار بانبت شجرها من غير غرس واخرج زرعها من غير بذر وجعل
فيها معادن الذهب والفضة وساير الفلزات وقدر فيها اقواتها معاش ارزاق
العباد والبهايم يقول قاته يقوته اذا رزقه واجرى عليه واقاته اذا جعله ذا قوت
والله عز وجل مقيت قال الضحاك قدر في كل بلدة ما لم يجعله في الاخرى ليعيش
بعضهم من بعض بالتجارة من بلد الى بلد وقال الكلبي قدر الخبز لاهل قطر والتمر لاهل

قطر والذرة لاهل قطر والسمك لاهل قطر وكذلك سائر اقواتها في اربعة ايام اي في
تتمة اربعة ايام هذا كقول القائل سرت من البصرة الى بغداد في عشرة والى الكوفة في
خمس عشرة معناه آنست كه رب العالمين زمين را بيافريد بدو روز يكشنبه ودوشنبه
وتقدير اقوات وارزاق كرد در تمامي چهار روز يعني سه شنبه وچهارشنبه ودوي
عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا رديفه يقول خلق الله
الارزاق باربعة الاف سنة سواء لمن سال ومن لم يسئل وانا من الذين لم يسئلوا الله
الرزق ومن سال فهو جاهل به قراءة عامه قراء سواء نصبست بر مصدر يعني استوت
سواء وقيل معناه جعلنا الاقوات المقدرة محتومة سواء لمن سال او لم يسئل لطالب او لم
يطلب عاجزا كان الانسان او حولا ابو جعفر سواء بخواند برفع ايام ومعني آنست
كه تقدير وارزاق كرد در چهار روز راست نه بيش ونه كم اينكه گفت للسائلين يعني كه پرسندگا
ميكويند كي ميرسند كه چون بود وبرفع سبخواند اند معنى آنست كه ان ذلك التقدير
سواء للمسترزقين والسائلين ثم استوى الى السماء يعني عمد وصعد وهي دخان قيل
قال ابن عيسى الدخان جسم لطيف مظلم منتفش وقيل هو بخار الماء روي ان اول ما خلق الله
عز وجل العرش على الماء والماء ذائب من جوهرة وهي كانت ياقوتة بيضاء فاذا بهاتم التي
فيها ما زاد فغار الماء ولجبا غثاء فخلق الارض من الغثاء لم بسطها ثم استوى الى
الدخان الذي ثار من الماء فسمكه سماء ثم بسط الارض وكان خلق الارض قبل خلق السماء
وبسط الارض وارساء الجبال فيها وتقدير الارزاق وخلق الاشجار والدواب والبحار
والانهار بعد خلق السماء لذلك قال الله عز وجل والارض بعد ذلك دحيها
هذا جواب عبد الله عباس لنافع بن الازرق الحروري فقال لها وللارض ائتيا طوعا
او كرها قال ابن عباس قال الله عز وجل ائتيا اي جيئا بما خلقت فيكما اما انت
يا سماء فاطلعي شمسك وقمرك ونجومك وانت يا ارض فشققي انهارك واخرجي

ثمارك ونباتك وقال لهما افعلا ما آمركما طوعا او كرها اى اجيبا امرى طائعين او مكرهين الجاء تكما الى ذلكما حتى تفعلاه كرها
فاجابا بالطوع وقالتا اتينا طائعين اى جئنا بما احدثت فينا مستمعين لامرك
يقال اجابه من الارض الاردن من بلاد الشام فى لسان الارض وقيل اجاب بنطق
من الارض موضع الكعبة ومن السماء ما بحذائها فجعل الله لهما حرمة على سائر الارض
فقضاهن سبع سموات اى اتمهن وفرغ من خلقهن فى يومين اى فى اليومين الباقيين
من الايام الستة يوم الخميس ويوم الجمعة قال ابن عباس ابتداء الله عز وجل بخلق الارض
يوم الجمعة الاحد فخلق سبع ارضين فى يوم الاحد ويوم الاثنين ثم جعل فيها رواسى
من فوقها وبارك فيها وقدر فيها اقواتها اى الجبال وشق الانهار وغرس الاشجار
وجعل المنافع فى يومين يوم الثلثاء ويوم الاربعاء ثم استوى الى السماء فخلقها
سبع سموات فى يوم الخميس ويوم الجمعة وخلق آدم فى آخر ساعة من يوم الجمعة وفيها
يقوم الساعة قال فلذلك سميت الجمعة لاجتماع فيها الخلق واوحى فى كل سماء
امرها اى امر اهل كل سماء امرهم من العبادة وقال ابن عباس خلق ما فى كل سماء خلقها
من الملائكة وما فيها من الشمس والقمر والنجوم والبحار والجبال البرد وما يعلم الا الله
فذلك امرها وقال مقاتل اوحى الى كل سماء ما اراد من الامر والنهى وزينا السماء الدنيا
بمصابيح اى بكواكب تضىء فى الليل كالمصابيح وحفظناها حفظا اى حفظناها
بالكواكب من مسترق السمع كقوله وحفظناها من كل شيطان رجيم وحفظا من كل
شيطان مارد وجعلناها رجوما للشياطين بل خلقنا الكواكب للزينة والحفظ
جميعا ذلك الذى ذكر من صنعه تقدير العزيز فى ملكه العليم بخلقه فان اعرضوا
عن الايمان بعد هذا البيان فقل انذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود الصاعقة
عند العرب عذاب معه صوت واكثر ما تقول له اذا كان مع الصوت نار اذ جاءتهم
يعنى عادا وثمود الرسل من بين ايديهم ومن خلفهم اراد بقوله من بين ايديهم الرسل الذين

ارسلوا

ارسلوا الى آبائهم هود وصالح فالكناية فى قوله من بين ايديهم راجعة الى عاد وثمود وفى قوله
ومن خلفهم راجعة الى الرسل الا تعبدوا اى بان لا تعبدوا الا الله قالوا لو شاء
ربنا اى الايمان الذى تدعوننا اليه ربنا بارسالكم لانزل ملائكة بدل هؤلاء الرسل
فلم تختلجنا شك فى امرهم فانا بما ارسلتم به كافرون اى انا بما تدعوننا اليه ارسلتم به كافرون
كقوله يا ايها الذى نزل عليه الذكر وهذا واسع فى كلام العرب روايت كرده اند جابر
بن عبد الله الانصارى رضى الله عنه وازمحمد بن كعب القرظى كه جمعى از صناديد قريش
روزى بام نشسته بودند با يكديگر ... اينكار محمد بر ما مشكل شد ونفرى از بزرگان
ملجون حمزة بن عبد المطلب و ... خطاب وديگران بوى ايمان آورده اند وكار وى
روز بروز بالا ميگيرد كسى بايد كه در كهانت وسحر دستى داشته باشد وصنعت شعر
نيكو داند تا با وى مباحثه نمايد وسخن كويد وبداند كه ماده علم وى از كجاست وحاصل
دعوى وى چيست عتبة بن ربيعه برخاست وگفت اين كار ومن كه من شعر نيكو
دانم ودر سحر وكهانت بيگانه نيستم اگر سخن محمد از اين جنس است بر من پوشيده نشود ورسول
خدا صلوات الله وسلامه عليه تنها بمسجد نشسته بود عتبه بيامد وبا رسول
صلوات الله عليه مباحثه آغاز كرد وبر فن وحرمت سخن گفت يا محمد ما را از تو خويشتن
دانيم ومكانت ومنزلت خود در نسب قريش شناخته اى امر كاری عظیم با ایشان پیش
گرفته جمع ایشان را پراكنده كردی پدران ایشان را بی حرمت نمودی خدایان ایشان را
عیب كنی ودین پدران را باد بر دادی وباطل میخوانی اكنون با تو چند سخن دارم اگر بسخن
من در آن نظری كنی چند چیز بر تو عرضه كنم واز آنها یكی اختیار كنی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود قل یا ابا الولید هان بگوی تا چه میخواهی گفت عتبه گفت یا ابن اخی اگر این
كه پیش گرفته مقصود تو جمع مال است تا چندان مال دهیم كه در قریش هیچ كس از تو توانگر
تر نباشد واگر طرف سیادت وسروری میخواهی ما ترا بر تمام قریش ال رحمه عرب سرور

ومهتر كنیم واگر غلبه شهوت ترا بر تحمه میدارد همه زنان كه از قریش برخی بتو دهیم واگر
دیو بتو آید از دوی كهانت ترا علاج كنیم واگر شعر است كه در صدد وی شد عجب است
كه شمای عبد المطلب بلاد شعر آن قوت وقدرت هست كه دیگران را نیست ورسول
خدا خاموش بود تا عتبه سخن باخر رساند آنگه گفت یا ابا الولید همه بگفتی وازگفتن
فارغ شدی گفت نعم فارغ شدم رسول الله صلوات الله وسلامه علیه فرمود
جواب از من بشنو تا من تو را نیز چیزی بخوانم وبنیاد فرمود وگفت بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل من الرحمن الرحیم كتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا تا آخر این آیه برخواند فان اعرضوا
فقل انذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود وگفته اند تا آیه سجده برخواند
ورسول سجود تلاوت كرد وعتبه در شنیدن كلام خدا ونعمت ان مبهوت ومدهوش
گشت كه جای سخن در وی نماند ونا گاه دست بر دهان رسول نهاد وگفت بحق رحم كه دیگر
نخوانی كه طاقتم نماند وچون خواندن سر كرد از وی چیزهای شدم برخاست ومعهود را بخانه
خود بازنشد ولیكن انجمن قریش كه در انتظار وی بودند با یكدیگر گفتند ابو جهل لعین گفت ای معشر
قریش عتبه بر ما باز نگشت تم كه صابی شده باشد وبدین محمد وطعام او رغبت كرده
باشد چون آن لعین این بگفت همه برخاستند وبخانه عتبه شدند ابو جهل گفت ای
عتبه ترا نیز از صفت پیش كه چیزی از پیش بودی بما نا كه بدین محمد رغبت كرده وبجانب
او میل داری اگر ترا احتیاجی است باچندان مال دهیم كه از دین محمد بی نیاز شوی عتبه از آن
سخن در خشم شد وسوگند یاد كرد كه هرگز با محمد سخن نگوید انگه گفت من سخن خویش با محمد
بگفتم واو بجواب من سورتی خواند والله كه هرگز مانند آن سخنی نشنیدم نه شعر بود ونه سحر
ونه كهانت كار بجایی رسید كه دست بر دهن وی نهادم واو را سوگند دادم كه بس كند
خواندن آن كه چیزی نشنیده بودم ودلم پر درد بر گشته اكنون سخن من بشما را اگر فرمان من
برید دل از وی بگسلید كه مرد او را نگاه دارید یا دین خویش وترا مبارك باد نهایت در بعد عدوات او

نكو شده كه آن سخن كه از وی شنیدم تا جا كار عاقبت است ودر آن بسته كاری وچیزی
او را بعرب باز گذارید اگر عرب بر او دست یابد خود شغل شما كفایت كند واگر او بر
عرب دست یابد ملك او ملك شماست وعز او عز شما ابو جهل گفت چنانی دارم كه
سحر وی در تو اثر كرده ونیز از حال خود بگردانیدی عتبه گفت رای من اینست باقی شمای دانید
فاما عاد فاستكبروا فى الارض بغير الحق طلبوا العلو بغير وجه لانهم طلبوا مخالفة
الرسل وعاقبة ذلك الذل والصغار وقالوا من اشد منا قوة اى لجئ نقتدر على
دفع العذاب عنا بفضل قوتنا وكانوا ذوى اجسام طوال وخلق عظيم يرعون الصخر
من الجبل ويعلونا اقدامهم فى الارض وقال لطول كل واحد منهم ثمانية عشر ذراعا
قال الله تعالى ردا عليهم اولم يروا ان الله الذى خلقهم هو اشد منهم قوة واوسع
قدرة وكانوا باياتنا يجحدون هذه معطوفة على قوله فاستكبروا فارسلنا عليهم
ريحا صرصرا اى عاصفا شديد الصوت مشتق من الصرير وقيل هى الريح الباردة
مشتق من الصر وهو البرد الشديد الذى يحرق كما يحرق النار وجاء فى التفسير انها الدبور
فى ايام نحسات يقال كانت آخر شهر صفر وهى يوم الاربعاء سبع ليال وثمانية ايام
وقيل كانت آخر شوال من الاربعاء الى الاربعاء وما عذب قوم الا فى يوم الاربعاء قرا
ابن كثير ونافع وابو عمرو ويعقوب نحسات بسكون الحاء وقرا الآخرون بكسر الحاء
اى مشوبات ذات نحوس عليهم ليس فيها من الخير شئ قال الحسن النحسات اى
فهو نحس والتسكين تخفيفه قال الضحاك امسك الله عنهم المطر ثلث سنين
ودامت الرياح عليهم من غير مطر لنذيقهم عذاب الخزى اى عذاب الهون والذل
فى الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة اخزى اشد اهانة واكثر ذلا لهم وهم لا ينصرون
لا يمنع العذاب عنهم واما ثمود فهديناهم اى دعوناهم وبينا لهم سبيل الخير والشر
وذلك انهم سالوا طريق الرشد فعدلوا عنه الى طريق الغى كقوله انا هديناه السبيل

اما شاكراً واما كفوراً وقوله فاستحبوا العمى على الهدى اى اختاروا الكفر على الايمان
فاخذتهم صاعقة العذاب الهون اى ذى الهوان والهون والهوان وهو الذى يهينهم
ويخزيهم قيل هى صيحة كانت من السماء بما كانوا يكسبون باختيارهم الكفر ونجينا الذين
آمنوا يعنى آمنوا بصالح اى نجيناهم من تلك الصاعقة وكانوا يتقون الشرك ويوم يحشر
اعداء الله قرأ نافع ويعقوب نحشر بالنون وفتحها وضم الشين اعداء بالنصب والباقون
يحشر بالياء وضمها وفتح الشين اعداء بالرفع اى يجمع اعداء الله الى النار فهم يوزعون
اى يساقون فى النار وقيل الوزع الحبس يعنى يحبس اولهم على آخرهم ليتلاحقوا حتى
اذا ما جاؤها اى جاؤا النار شهد عليهم سمعهم وابصارهم وجلودهم اى بشرتهم
بما كانوا يعملون قال اهل التفسير المراد بالجلود الفروج ان الله عز وجل حيى كريم يكنى
عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال يجادل المنافق عند الميزان ويدفع الحق و
يدعى الباطل فيختم على فيه ثم تستنطق جوارحه فتشهد عليه ثم يطلق فيقول
بعداً لكن وسحقاً فعنكن كنت اناضل اى اجادل وفى الخبر اول ما يتكلم من الانسان
فخذه من رجله الشمال وقالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذى انطق
كل شئ ناطق وهو خلقكم اول مرة وهو انطقكم واليه ترجعون اى كما احياكم كذلك
يعيدكم ويحتمل ان الكلام تم عند قوله انطق كل شئ ثم استانف فقال الله وهو خلقكم
اول مرة فى الدنيا واليه ترجعون فى العقبى وما كنتم تستترون قال عبد الله
بن مسعود كنت مستتراً باستار الكعبة فاذا ثلاثة نفر كثير شحم بطونهم قليل
فقه قلوبهم قرشيان وختن لهما ثقفى او ثقفيان وختن لهما قرشى فقال احدهم
هل يسمع الله ما نقول فقال احدهما اراه انه يسمع اذا جهرنا ولا يسمع اذا اسررنا
وقال الثالث ان كان يسمع اذا جهرنا فانه يسمع اذا اسررنا فاتيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاخبرته فنزلت وما كنتم تستترون اى ما كنتم تستخفون من ان يشهد

عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم الا فى الموضعين زاد فى ذيرنا تاكيداً للنفى والمعنى
لم يكن يمكنكم ان تستروا اعمالكم عن اعضائكم لانها آلة لكم فجعلها الله شهوداً عليكم
وقيل معناه وما كان قصدكم باستتاركم وقت المعاصى ان تستروها من الجوارح فان
ذلك غير ممكن ولكن ظننتم انكم تسترونها عن الله وهو قوله ولكن ظننتم ان الله لا يعلم
كثيراً مما تعملون وادخل الكثير لان الرجلين اتفقا على ان الله يعلم ما يجهر به واختلفا
فى علمه ما يسر به وذلكم ظنكم الذى ظننتم بربكم ارديكم اى ظنكم ان الله لا يعلم ما
تعملون اهلككم وطرحكم فى النار ويقال الظن ظنان ظن ينجى وظن يردى فاما الذى
ينجى فكقوله يظنون انهم ملاقوا ربهم ظننت انى ملاق حسابيه وانا ظننا ان لن
نعجز الله فى الارض واما الذى يردى فهو الذى هاهنا فاصبحتم من الخاسرين الهالكين
المغبونين ثم اخبر عن حالهم فقال فان يصبروا فالنار مثوى لهم يعنى ان يصبروا او يجزعوا
فالنار مسكن لهم وقيل ان يصبروا على آلهتهم لقوله ان امشوا واصبروا على آلهتكم
وان يستعتبوا فما هم من المعتبين يعنى وان يستقيلوا فما هم من المقالين وقيل
الاستعتاب طلب الرضا والمعنى ان يطلبوا الرضا فما لهم من يرضى عنهم وقيل
معناه ان يسالوا ان يرجع بهم الى ما يحبون لم يرجع بهم وقيل ان يعتذروا فما هم ممن
يقبل عذرهم يقال استعتب اى طلب منه الرجوع الى الرضا واعتبه اى ازال
عنه المكروه وعاد الى المحبوب وقولهم لك العتبى اى الرجوع الى ما تحب وقرى
فى الشواذ وان يستعتبوا فما هم من المعتبين يعنى وان اقيلوا فما هم من التائبين
المرضين كقوله عز وجل ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه النوبة الثالثة
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله اخبار عن
وجود الحق بنعت القدم الرحمن الرحيم اخبار عن بقائه بوصف العلاء والكرم
والآلاء روح دهشتى فى كشف جلاله والنفس عطشى الى لطف جماله سماع نام

موجب هيبت است وهيبت سبب فنا وهيبت است واستماع نام رحمن موجب
حضور بحضرت است وحضور سبب بقا وقربت يكى استماع نام الله در كشف
جلال مدهوش يكى استماع نام رحمن در بسط جمال مدهوش الله اخبارست از قدرت
او جل جلاله بر ابداع رحمن ورحيم اخبارست از تصرف او باستلاع بى بجود ما او بعقد درر
او وتوحيد عبادت او بنصرت او قوله تعالى حم اى حم ما هو كائن ميگويد بودنى همه بود
كه بنى همه كردم راندنى همه راندم كردنى همه كردم بريدنى همه بريدم برداشتنى
همه برداشتم افكندنى همه افكندم اعضو خواستم كردم اعضو خواهم كرد آنكه
بدر رفتم بيان كنم كه انا مجعاد نيم بلكه عفو كنم ودر گذارم وانكه خود بازنيايم
ما يبدل القول لدى بر طريقت گفته اند الهى همه عالم ترا ميخواهند كا آن داده كاتى
كه الخواهى بنا نكى كه ترا دل نخواهى كه اگر بر كردد ترا دار دردها اى جوانمردا آنكه خواست
در ازل خواست وآنكه نواخت در ازل نواخت كار دها در ازل كرده وامروز كرده مى نما
بخشها در ازل كنند وامروز كنند مى نشوا ند خلعتها در ازل دوخته وامروز مى رساند
كل يوم هو فى شان بنعدى تو امروز نه اى حى من نه امروز نيم دانش تو امروز نيست وذنه
من قديم ام بهشت نامى باتو دانكنم تواكنون ميشنوى سمع قديم در ازل ميان بتو
ميداشت د سماع كلام از بى علم قديم در ازل نبيابت توى داشت د بدانش صفت
از بى نيم كه مال طفل را در نيابت طفل ميدارد چون طفل بالغ شد آن مال بوى
باز دهد شما اطفال عدم بوديد كه لطف قدم كار شما ميساخت وبنيابت شما ميداشت
اى منتظران وارد لطف ما اى نظارگيان شاهد غيب ما ولايت زانده دل شما
مكن سلطان نيو ما حلقه بر دل شما مكى بد مكر رسول بر ما قوله تنزيل من الرحمن الرحيم
اين قرآن فرو فرستاده آن خداوند است كه نامش رحمن رحيم است رحمن است بقاد
رحيم است باقر او رحمن است بنعمت رحيم است بعصمت رحمن است بتجلى رحيم است

بنوسا رحمن است بتخفيف عبادت رحيم است بتحقيق حسنى ونبادت ز افاض بحر
الرحمة تلاشى كل زلة لان الرحمة لم تزل والزلة لم تكن ما لم يكن ثم كان كيف يقاوم
ما لم يزل ولا يزال چون دريا رحمت موج كرامت ومغفرت زند جمله زلل ومعاصى
منعدم ومتلاشى كردد زيرا كه زلت صفت لم يكن ثم كان است ورحمت صفت لم
يزل ولا يزال لم يكن ثم كان نه مقاومت تواند با لم يزل ولا يزال قوله قل انما انا بشر
مثلكم فالمحسن گفت علمه الله التواضع بقوله قل انما انا بشر مثلكم حسن گفت حق جل
جلاله مصطفى را صلوات الله وسلامه عليه باين آيه تواضع در آموخت واو را بر
تواضع داشت كه هيچ حليت زيباتر از حليت تواضع نيست وبر قد خلق هيچ
لباسى راست تر ونيكوتر از لباس خشوع نيست رسول خدا صلوات الله عليه باين
تعليم ربانى وخطاب الهى چنان متادب گشت كه كان يعود المريض ويشيع الجنائز
ويركب الحمار ويجيب دعوة العبد وكان يوم قريظة والنضير على حمار مخطوم بحبل
من ليف عليه اكاف من ليف هرچند كه سيد عالم صلوات الله عليه منشور
تقدم كونين در آستين كمال داشت وخال اقبال بر رخسار جمال داشت وشب
معراج جبريل وميكائيل كه از سادات فرشتگانند پيش او قدوليت او ومركب عزت
او حاكى دار استاده منطقه بسته با اين همه كمال وجمال وحشمت ومرتبت در كوى
تواضع چنان بود كه در عالم بندگى ودر حالت افكندگى بر خركى مختصر نشستى
واگر غلامى او را بخواندى اجابت كردى ودر قريظه ونضير بر خركى نشسته بود
افسار آن از ليف وبروى پالانى نهاده از ليف عجب كارى است كاه مركب وى
براق بهشتى بر آن صفت كاه مركب وى خركى مختصر بدين حالت آرى مركب مختلف
بود اما دير دو حالت را يك لون صفت ويك نشانه بود اگر بر براق
بود در سرش نخوت نبود واگر بر حمار بود بر رخسار عزتش غبار مذلت نبود قل انما

لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین الآیة هر که اعتقاد کرد که آن یگانه جهان و جهان
خدایست که یگانه و بیگانست در کمال قدرت بی همتاست و دانست که پیش بیت محل عجز
و سرمایه ضعفست دامن از مخلوقات باز برد و دل از معلومات و موهومات
برگیرد و کار خود بکلیت تفویض با رب الارباب کند علایق و خلایق یکبارگی
روی بدرگاه الله نهاده و حکم او را منقاد بوده و فرمان او را گردن نهاده و زبان اعتراض
ببرید زیرا که مخلوق را بر خالق روی اعتراض نیست و در حکم او هیچ اعتراض نیست
آن عزیز بدان رسید که ما العبودیة سید گفت قال الاعراض عن الاعتراض
اعتراض در باقی کردن و قضا را برضا پیش آمدن و در هر حکم مر او را بنده وار خاییدن
قال الله تعالی وامرنا لنسلم لرب العالمین وجعل فیها رواسی من فوقها وبارك
فیها الجبال الرواسی اوتاد الارض فی الصورة والاولیاء اوتاد الارض فی الحقیقة
ببرکاتهم یاتی المطر من السماء والنبات من الارض وبدعائهم یدفع البلاء عن الخلق
کوهها اوتاد زمینست از روی صورت و اولیاء خدا اوتاد زمین اند از روی
حقیقت چنانکه ثبات زمین از روی صورت در جبال شامخات بسته نظام
عالم و استقامت احوال و اسباب خلق از روی معنی در دعوات و همت ایشان
بسته است با خلق حاضر اما بدل از خلق غایب اند و با حق حاضر سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی گفت چهل سالست تا من با خلق سخن گفته ام هر چه گفته ام
هر چه شنوده ام از حق شنوده ام از اینجا گفت مصطفی صلوات الله علیه ابیت
عند ربی یطعمنی ویسقینی پیغمبر صلوات الله علیه بشخص با خلق بود و گزارده
شریعت را بسط ملت را و بسر با حق بود و غلبات محبت را و دوام مشاهدت را
محبانه نصیب جدا کرد و چون محبت غلبه کرد استاد ابو علی دقاق گفت قدس الله
روحه لیس للجنة شغل معنا ولا للنار سبیل الینا لیس فی قلبنا الا السرور بها

بهشت را با ما شغلی نیست و دوزخ را با ما کاری نه و گر در دل ما جز شادی بیقا حق
نیست بیت هرچه جز یاد دایم او بکش هرچه جز عشق نام او غم کن
تمیت من حتی بشبه انا علی مت فی الحبی لیس لنا وفق النوبة الاولی
وقیضنا لهم قرناء و بر ایشان ساختیم و بر ایشان گماشتیم همنشینان و سازندگان
فزینوا لهم تا بیاراستند ایشان را ما بین ایدیهم هرچه پیش ایشانست از کار آخرت تا
نابکار می شوند وما خلفهم و هرچه از پس ایشانست از دنیا تا گرد می کنند وحق علیهم
القول و واجب گشت و درست شد بر ایشان سخن خدا فی امم قد خلت من قبلهم
همچنانکه بر گروه که پیش ایشان بودند و گذشته شد من الجن والانس از پری و آدمی انهم
کانوا خاسرین که ایشان زیانکاران بودند و از خویشتن درمانندگان وقال الذین کفروا
و گفتند ناگرویدگان لا تسمعوا لهذا القرآن مشنوید این قرآن را والغوا فیه و سخن نابکار
در آن افکنید لعلکم تغلبون تا مگر او را از خواندن باز دارید فلنذیقن الذین کفروا بچشانیم
ناگرویدگان را عذابا شدیدا عذابی سخت ولنجزینهم اسوأ الذی کانوا یعملون
و پاداش دهیم ایشان را بتر پاداشی بتر کاری که میکردند ذلک جزاء اعداء الله اینست
پاداش دشمنان خدای النار که آتش است لهم فیها دار الخلد مر ایشانراست
در آن آتش سرای جاویدی جزاء بما کانوا بآیاتنا یجحدون پاداش را بانچه بسخنان ما
کافر میشدند و از گرویدن باز می نشستند وقال الذین کفروا و گویند کافران در
آتش ربنا ارنا اللذین اضلانا که ای خداوند ما بنمای ما آن دو تن را که ما را گمراه کردند
من الجن والانس از پری و آدمی نجعلهما تحت اقدامنا تا ایشان را در زیر پای در آریم
لیکونا من الاسفلین تا هر دو در دوزخ فرودین باشند ان الذین قالوا ربنا الله ایشان
که گفتند خداوند ما و پروردگار ما الله است ثم استقاموا وانگه بر آن راست بایستادند
تتنزل علیهم الملائکة فرو می آید فرشتگان بر ایشان بوقت مرگ الا تخافوا ولا تحزنوا

میگوید مترسید و اندوه مدارید وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و بشارت باد شما را
بآن بهشتی که وعده داده اند نحن اولیاؤکم ما دستگیر و یاری ده و دوستان شماییم فی الحیوة
الدنیا وفی الآخرة درین گیتی درین جهان و در آن جهان ولکم فیها ما تشتهی انفسکم شما راست
در بهشت هرچه آرزو کند و دل خواهد ولکم فیها ما تدعون و شما راست در آن هرچه
خواهید نزلا من غفور رحیم پیش کشی است از خداوند آمرزنده مهربان ومن احسن
کیست نیکوتر از وی بسخن ممن دعا الی الله از آنکس که با خدای میخواند وعمل صالحا و کردار
نیک میکند وقال اننی من المسلمین و گوید من از گردن نهادگانم ولا تستوی الحسنة
ولا السیئة و هرگز نه ساوی بود نیکویی و بدی ادفع بالتی هی احسن دفع کن بدی را
به نیکویی کردن و پاداش آن دادن فاذا الذی بینک وبینه عداوة که آنکس که میان تو و
میان او دشمنی است کانه ولی حمیم گوییا که دوستی است یاری بر دل نزدیک
وما یلقاها و در دل و در دهن ننهند این خصلت و این حسنه و این عادت و خوی
نیکو را الا الذین صبروا مگر شکیبایان و صابران را وما یلقاها و در دل ننهند آنرا
الا ذو حظ عظیم مگر کسی که با بهره نیکو بود از ایمان و بهشت واما ینزغنک من الشیطان
و هرگاه که شوریده دلی کند کشتی و بیم برداشتی و در خشم گرد ف و وسوسه
افکند فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای انه هو السمیع العلیم که اوست خداوند
شنوا و دانا النوبة الثانیة قوله وقیضنا لهم قرناء ای الزمنا و سببنا لهم من حیث
لا یحتسبون کقوله نقیض له شیطانا یقال هذا قیض هذا ای مثله وقیل معناه
بدلنا لهم شیاطین بدل هدی الله والطاعة والقیض البدل ومنه قولهم قایضت
فلانا بکذا اذا بادلته وقیل هذا القیض هو لحوله بعضهم الی بعض کالمرأة الی
الرجل والرجل الی المرأة والغنی الی الفقیر والفقیر الی الغنی یستعین بعضهم
ببعض وقیل معناه هیأنا لهم فی الدنیا اولیاء من الشیاطین وقرناء السوء من الکفر

حتی اضلوهم وسولوا لهم اعمالهم السیئة وهو قوله فزینوا لهم ما بین ایدیهم من امر الدنیا
حتی آثروها علی الآخرة وما خلفهم من امر الآخرة فدعوهم الی التکذیب به وانکار البعث
وحق علیهم القول انهم یکونون معذبین فی امم قد خلت من قبلهم ای من قبل اهل
مکة من الجن والانس کانوا فی الدنیا عملوا مثل معاصیهم انهم کانوا خاسرین مثلهم وقال
الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم تغلبون این آیه در شأن ابو جهل
فرو آمد که با سفهاء اصحاب خویش گفت چون محمد قرآن خواند شما با وی بلند سخن و جلبی
و دکبی در دست گیرید و صفیر زنید و شعر و رجز خوانید و سخنان نابکار بی حاصل
در معانی قراءة وی افکنید چنانکه بروی غلبه کنید تا او خاموش شود یا قراءة بروی
شوریده گردد و فراموش کند اللغو واللاغیة من الکلام ما لا حقیقة له ولا فایدة
فیه یقال لغی یلغی ولغا یلغو واللغو واللغط واحد فلنذیقن الذین کفروا یعنی
ابا جهل واصحابه عذابا شدیدا فی الدنیا وهو القتل ببدر ولنجزینهم اسوأ الذی
کانوا یعملون ای نجزیهم فی الآخرة اقبح جزاء باقبح عملهم وهو الکفر بذلک الذی ذکرت
من العذاب الشدید جزاء اعداء الله ثم بین ذلک الجزاء فقال النار ای هو النار لهم
فیها ای فی النار دار الخلد دار الاقامة لا انتقال منها جزاء بما کانوا بآیاتنا یجحدون
وقال الذین کفروا یقولون فی القیامة حین صاروا الی النار ربنا ارنا اللذین اضلانا
من الجن یعنی ابلیس والانس ابن آدم الذی قتل اخاه وهو قابیل لانهما سنا المعصیة
روی ان قابیل شدت ساقاه بفخذیه یدور مع الشمس حیث دارت یکون فی الشتاء
فی حظیرة ثلج وفی الصیف فی حظیرة نار وصح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من دم یسفك عن وجه الارض بغیر الحق الا وعلی ابن آدم منه کفل لانه اول من سن
القتل نجعلهما تحت اقدامنا من نار فی النار لیکونا من الاسفلین ای لیکونا فی الدرك
الاسفل من النار قال ابن عباس لیکونا اشد عذابا منا ان الذین قالوا ربنا الله ثم

استقاموا ابن عباس گفت این آیه در شان ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرود آمده هر فرقه
ربنا الله میگفتند اما شرك در آن می پیوستند میگفتند ربنا الله و با این کلمه میگفت
الملائکة بنات الله جهودان ربنا الله میگفتند و عزیر ابن الله میگفتند و انکار نبوت
مصطفی صلوات الله علیه کردند ترسایان ربنا الله میگفتند و انکار نبوت محمد
مصطفی صلوات الله علیه و گفتند المسیح ابن الله در آن می پیوستند ابو بکر صدیق بگفت
ربنا الله و انکه بوفاء کلمه بازآمد شرك از آن نفی کرد بر راه سنت و جماعت راست رفت
در اداء فرایض کوشید و اخلاص و صدق در آن بجای آورد و بر آن بپایید استقامت
لفظی جامع است مشتمل بر جمله این معانی و هر یکی از معشران در قول خویش پاره معانی
اشارت کرد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه در تفسیر این آیه فرموده ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال من مات علیها فهو ممن استقام ابو بکر صدیق گفت
ثم استقاموا ای لم یشرکوا بالله شیئا و لم یرجعوا عنها من دینا قال عمر خطاب گفت
استقاموا علی الامر والنهی و لم یروغوا روغان الثعالب عثمان بن عفان گفت ثم
استقاموا ای اخلصوا العمل لله علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود ادوا الفرایض ابن
عباس گفت استقاموا علی اداء فرضه حسن گفت استقاموا علی امر الله فعملوا بطاعته
واجتنبوا معصیته مجاهد گفت استقاموا علی شهادة ان لا اله الا الله حتی
لحقوا بالله حسن بصری هرگاه که این آیه برخواندی گفتی اللهم انت ربنا فارزقنا
الاستقامة انس بن مالك گفت آن روز که این آیه فرود آمد رسول الله بسیار شاد
شد و از غایت شادی فرمود امتی و رب الکعبه و بجز درست از سفیان
بن عبد الله الثقفی که گفت یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا لا اسأل عنه احدا
بعدك قال قل آمنت بالله ثم استقم قال قلت یا رسول الله ما اتقی فأشار
بیده الی لسانه گفت یا رسول الله مرا در مسلمانی کلمه تعلیم کن که دست در آن کلمه زنم

اصلی است چنانکه بر آن اصل روم رسول الله فرمود بگوی ایمان آوردم و گرویدم آنگه راست
باش و استوار باش و بر جاده ایمان مستقیم باش مرد گفت یا رسول الله چه بود که از آن بپرهیزم
رسول دست بزبان خود برد و اشارت کرد یعنی زبان نگه دار
... معلوم کرد که ایمان هم قولست و هم عمل و هم نیت و فی الخبر لا یقبل قول الا بعمل ولا
یقبل قول وعمل الا بنیة تتنزل علیهم الملائکة عند الموت وقیل عند الخروج
من القبر قائلین ان لا تخافوا من الموت وامامکم ولا تحزنوا علی ما خلفتم فی الدنیا
من اهل وولد فانا نخلفکم فی ذلك کله وقال عطاء بن ابی رباح لا تخافوا ولا تحزنوا علی
ذنوبکم فانی اغفرها لکم وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون فی الدنیا علی لسان الرسل
قال وکیع بن الجراح البشری للمؤمن تکون فی ثلث مواطن عند الموت وفی القبر وعند
البعث نحن اولیاؤکم قیل هذا من قول الملائکة الذین تتنزل علیهم بالبشارة ای
نحن احباؤکم وانصارکم فی الدنیا بالاستغفار وفی الاخرة بالشفاعة وقیل هم
الحفظة والمعنی نحن کنا الذین کنا معکم فی الدنیا ولن نفارقکم فی الاخرة حتی تدخلوا
الجنة وقیل هو من قول الله عز وجل اعنی نحن انصارکم کقوله من کان یظن ان لن ینصره الله
فی الدنیا والاخرة وکقوله انا لننصر رسلنا الایة وقال بعض المفسرین یکفی بالمؤمن
فخرا ان یقول له الرب نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا اذ وفقت وانصرت فی الاخرة
ارحمك وادخلك جنتی ولکم فیها ما تشتهی انفسکم من الکرامات واللذات
والبقاء السرمدی لان الناس یشتهون ذلك ولکم فیها ما تدعون فی الدنیا انها لکم
فی الاخرة وقیل من ادعی شیئا فی الجنة فهو له لان الانسان فی الجنة لا یدعی ما لا
یستحقه قوله نزلا من غفور رحیم النزل ما یهیأ للضیف اذا نزل وانتصابه علی
المصدر ای انزلکم الله فیما تشتهون نزلا وقیل هو جمع نازل وانشد وافانا معشر نزل

یکون حالا من الضمیر فی قوله تدعون ومن احسن قولا ممن دعی الی الله ای الی الطاعة
والتوحید وعمل صالحا ادی الفرایض وقال انی من المسلمین تعلقا بالاسلام وتدین
قوی گفتند حکم این آیه بر عموم است هر مسلمانی که خلق را دعوت کند بر چیزی در
تحت این آیه شد ... است که پیغمبر باشد که امت را باسلام و توحید دعوت کند
یا عالم باشد که خلق را پند دهد و ایشان را بر طاعت و عبادت الله کند خواند یا مجاهد
باشد که مؤمنان را بر غزو خواند و قومی تخصیص کردند گفتند مراد باین آیه مصطفی است
صلوات الله علیه فانه دعا الی شهادة ان لا اله الا الله کقوله ادعوا الی الله علی
بصیرة انا ومن اتبعنی وقوله انی من المسلمین اذ ما امره الله تعالی بقوله ولمن شان
اکون من المسلمین عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت این آیه در شان مؤذنان اهل اسلام
فرود آمده عمر خطاب گفت لو کنت مؤذنا ما بالیت ان لا اجاهد ولا احج ولا اعتمر
بعد حجة الاسلام قومی گفتند در شان اهل اسلام بلال فرود آمد مؤذن پیغمبر
صلوات الله علیه قال النبی صلی الله علیه وسلم الملك فی قریش والقضاء فی
الانصار والاذان فی الحبشة وقال ابو امامة الباهلی وعمل صالحا ای صلی
رکعتین بین الاذان والاقامة قال النبی صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة
ثلث مرات وقال فی الثالثة لمن شاء وقال صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء
بین الاذان والاقامة فضیل عیاض گفت مؤذن بودم در دوران اصحاب عبد الله
بن مسعود و عاصم بن هبیره گفت چون از بانگ نماز فارغ شوی بگو و انا من المسلمین
... که رب العالمین گفت وقال انی من المسلمین ولا تستوی الحسنة ولا السیئة
لا ها هنا زایدة دخلت للتاکید کقول الشاعر شعر ما کان یرضی رسول الله فعلهم
والطیبان ابو بکر ولا عمر ای ابو بکر وعمر ومعنی الایة لا تستوی الایمان والشرك
الحلم والعفو والطاعة والمعصیة والرفق والعنف ادفع بالتی هی احسن اشارتست

مکارم اخلاق ای ادفع بحسن الکلام من اساء الیك وسلم علیه اذا لقیته نیکی بدکسی که ترا
جفا کند بدترجیه نیکوتر او را پاداش کن جواب او داده بنیکی روی سلام کن و جهل وی بحلم
خود دفع کن همانست که گفت خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین و
قال تج عن القبیح ولا تزده ومن اولیته حسنا فزده ستکفی من عدوك کل کید
اذا کاد العدو ولم تکده فاذا الذی بینك وبینه عداوة کانه ولی حمیم ای اذا
دفعت بالاحسن خضع لك عدوك ولان جانبه لك ومال الیك مقابل
حیا نکتا این آیه در شان ابو سفیان ابن حرب فرود آمده که اول دشمن بود دل بر
عداوة داشت با رسول خدا و مؤمنان و آخر دوست گشت با آن مصاهرت که میان وی
و میان رسول خدا رفت و پس که تعلم رسول و دفن وی مسلمان گشت تا در دین دوست
بود و در نسب خویشاوند ... که رب العالمین فرمود کانه ولی حمیم ای ولی
بالاسلام حمیم بالقرابة نظیره قوله عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم
مودة وما یلقیها ای ما یلقی هذه الخصلة وهی دفع السیئة بالحسنة الا الذین
صبروا علی کظم الغیظ واحتمال المکروه وما یلقیها الا ذو حظ عظیم فی الخیر والثواب
وقیل الحظ العظیم الجنة ای ما یلقیها الا من وجبت له الجنة واما ینزغنك من
الشیطان نزغ ای وسوسة وغضب ودعاك الی مقابلة القبیح بالقبیح لیصدك
عن الحلم فاستعذ بالله ای اعتصم بالله واستعمل الحلم انه هو السمیع لاستعاذتك
العلیم بقصدك وبنیتك فیعینك علی ما ترید نظیر این آیه آنست که در سورة بنی
اسرائیل گفت قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ونزغ شیطان
در هر دو آیه شورانیدن غضبست که چون شیطان آدمی را از حد اعتدال بیرون برد
و تهور کشد و ان آن نخصلتها بدترین بیرون کبر و عجب و عداوت است اصل آن خود
آنکه ... نباشد زیرا که در خلقت است و چون از حد اعتدال

بکاهد بد دیلی زیر حمق بود وچون معتدل بود آنرا شجاعت کویند وآنرا حلم و
کرم وکظم وغیظ خوانند وفی الخبر خلق الغضب من النار التی خلق منها ابلیس وقال صلی الله
علیه وسلم الغیظ والغضب من نار الشیطان الا تری الی حمرة عینیه وانتفاخ اوداجه
والمتغاضبان شیطانان یتهاتران ویتکاذبان وقال صلی الله علیه وسلم اذا غضبت
وکنت قائما فاقعد وان کنت قاعدا فقم واستعذ بالله من الشیطان وقال صلی الله
علیه وسلم لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب

النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی وقیضنا لهم قرناء الآیة اذا اراد الله بعبد خیرا قیض له قرناء خیر یعینونه
علی الطاعة ویدعونه الیها واذا اراد الله بعبد سوءا قیض له اخدان سوء یحملونه علی
المخالفات ویدعونه الیها قرین بد شیطانست که نقاب تلبیس بر بسته وباطن
بنده دوستی خود را راه یافته وبر وی مسلط کشته تا بر وی دام وسوسه او را در محالها
میکشد وسیئات اعمال بروی می آراید وبنده را از راه هدی وطریق صواب بر
میکرداند همانست که جای دیکر کفت وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن
السبیل وان شیطان صعب تر قرین بد بنده را نفس اوست زیرا که شیطان اکر چه
خصم است وقرین بد در مؤمن طمع معصیت دارد اما نفس هم بنده را بکفر کشد
وازو بطمع کفر دارد بداود علیه السلم وحی آمد که عاد نفسک یا داود فقد ...
علی معاداتک کار زار نفس خویش ما کمر بند که او کار زار تو اکر بسته ای معادات آنست
که مصطفی صلوات الله علیه فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد
نفس از جهاد دشمن بزرکتر کفت وصعبتر زیرا که دشمن بشمشیر از خود دفع توان کرد ونفس را
از خویشتن دور کردن روی نیست واز شر وی ایمن بودن روی نیست با مرد شهی
اکر با زمان شر وی ایمن کردی وبا نفس اکر با زنی هلاک شوی پیر بو علی دقاق با دن...

باز

با زپسین رسیدند که خویشتن را چکونه می بینی کفت چنان می بینم که اکر پنجاه سال
همه را بطبق سینی نهند وکرد هفت آسمان وهفت زمین بکردانند مرا از هیچ ملک
مقرب در آسمان شرم نباید داشت واز هیچ آفریده در زمین ملامت نباید خواست
این همه بدین صفت که شنیدی بوقت نزع کوزه آب پیش وی می داشتند کفت نه
در حال تشنه جان دادن چکونه باشد مرا ... کفت هنکام آن نیست که این دشمن اصلی را یعنی
نفس را کسی را شربتی سازم نباید که چون قوت یابد دمار از من بر آرد وفی الخبر من مقت
نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب یوم القیامة قوله ان الذین قالوا ربنا الله
اشارتست بتوحید اقرار ثم استقاموا اشارتست بتوحید معرفت توحید اقرار
عامه مؤمنان راست توحید معرفت عارفان وصدیقان راست توحید اقرار
آنست که الله تعالی را یکانه کویی توحید معرفت آنست که الله را یکانه باشی سلطان
العارفین ابو یزید بسطامی وقتی بر مقام علم ایستاده بود از توحید اقرار نشان میداد
مریدی کفت ای شیخ خدای را شناسی کفت در کل عالم خود کسی باشد که خدا را
نشناسد با اینهمه وقتی دیکر غرق بحر توحید معرفت بود وبحر یقین از محبت بود
او را کفت خدای را شناسی کفت من که باشم که او را شناسم ودر کل عالم خود کسی باشد که
او را شناسد بیت در عشق تو من کم کردم ترک سر آن از وصل بخت کلی زد مد
توحید معرفت که عبارتست از آن استقامتست آمده است که در تصدیق نهایت
تحقیق رسد ودر ... حقایق ایمان بقدم صدق ویقین بجای مدد بر جاده
صراط مستقیم قدم ثابت دارد قلاده تجرید بر جید تفرید بندد شراب محبت
از دست ساقی صدق کشیده در باغ لطایف کل معارف بوید عالم علوی
وسفلی را بر هم زند وبزبان بیخودی کوید بیت آدم علم عشق درین عالم زد
صد عالم عالمان همه بر هم زد تا در نفس خویش زمانی دم زد در باغ بهشت وهر دو عالم کم زد

پیر طریقت کفت صحبت با حق دو حرفست اجابت واستقامت اجابت عهد است
واستقامت وفا اجابت شریعت واستقامت حقیقت درك شریعت هر ایسانی
ساعتی در توان یافت ودرك حقیقت بهزار سال در نتوان یافت تتنزل علیهم ساعتی هم
الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة ابو عمرو زنکه براه استقامت رفته بود
ودر میدان تسلیم کوی توحید بپایان برده ایشانرا بوقت نزع خلعت کرامت
پوشانند فرشتکان از آسمان فرود آیند وایشانرا بشارت دهند که لا تخافوا
من عزل الولایة ولا تحزنوا علی ما اسلفتم من الجنایة وابشروا بحسن العنایة فی
البدایة میترسید که شما را از عزل ولایت ... نیست اندوه مدارید که شما را بر جنایات
مؤاخذت نیست شاد باشید که بر عنایات ازلی شما را بدرقه وهمراه نیست
لا تخافوا فطالما کنتم من الخائفین ولا تحزنوا فقد کنتم من العارفین وابشروا
بالجنة فنعم اجر العاملین ... ای خایفان که روز تو بسر آمد واندوه مرید
ای عارفان که وقت راحت در آمد باشید وبشارت بهشت که اندوه ...
پیغام ... آمد ای جوانمردی که ... راه دین ... مشتاقان
درکاه رب العالمین ومستغرقان بحر یقین بشاهد ذو الجلال رسند از نعم
از شوق ایشان که کرد در جکر ماهی تشنجاتست که اکر همه بحار عالم جمع کنند نم
از تبش ... نام ... شوق اند ... ذوق هم ... سوز شوق
شعر اهیم بها وجدا وانداوم وصلها بحسن فیها القول وهو معاد
با هر چه شرایع است همه را قلم نسخ در کشید نماز وروزه وحج وجهاد روا باشد
که بپایان رسد ومنسوخ شود اما عقد محبت وعهد معرفت هرکز منسوخ
نشود چون در بهشت ... شناخت حق تعالی بر ...
عالمی کشاده شود که حسن آن نبود این کار دعا است ... باکوی بس ایستد

پر

بیت تا من بزیم بیشه وکارم اینست آرام وقرار وغمکسارم اینست ... اینست
در روزکارم اینست جوید صیدم وشکارم اینست نحن اولیاؤکم فی الحیوة
الدنیا وفی الاخرة فی الحیوة الدنیا بالایمان وفی الاخرة بالغفران فی الحیوة الدنیا
بتحقیق المعرفة وفی الاخرة بتحصیل المغفرة فی الدنیا بالرضاء والقضاء وفی الاخرة بالالقاء
فی دار البقاء فی الدنیا بالمحبة وفی الاخرة بالقربة فی الدنیا بالمشاهدة وفی الاخرة
بالمعاینة اکر آدمی را عمر نوح دهند وجمله روزکار عمر خود در شکر این نعمت ... کند
تبرا که رب العالمین در حق وی می فرماید نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة هرکز
نرسد وهرکز بشکر این نعمت ونواخت این کرامت نرسد که می فرماید جل جلاله که ما
دوستان شما ایم ... مهربان شما ایم ... شما ایم هم در دنیا وهم در عقبی در
دنیا اندیشه کن که حق تعالی ... جواب فرشتکان چه داد آنکه کفتند اتجعل
فیها من یفسد فیها الله تعالی نکفت که ایشان فساد نکنند لیکن کفت انی اعلم ما لا
تعلمون شما را بر اسرار الهیت ما اطلاع نیست ودر لطایف ربوبیت ما با آدمیان
وقوف نیست شعر ما حط لك الواشون من رتبة عندی ولا ضرك مغتاب
کانهم اثنوا ولم یعلموا علیک عندی بالذی عابوا ... اهل ...
اکر ... شان ... اکر شما جفای ظاهر ایشان
می بیند من صفاء باطن ایشان می بینم اکر شما مخالفت اعضاء وجوارح ایشان می بینید
من ... دلها واسرار ایشان ... اکر شما در صدر ... طاعت ... ایشان در قرطه
وصلت اند اکر شما در حله عبادت ... ایشانند در کله مغفرت اند اکر شما دست عصمت
خود ... ایشان دست برحمت ماند ... چه خطر دارد عصمت شما اکر قبول ما
... معصیت ایشان چه ... عفو ومغفرت ما ... ایشان بر داشته لطف
ازلی اند ونواخته فضل ابد ... سلطان العارفین ابو یزید بسطامی

قدس الله روحه در راهی میرفت او جمعی بکوی وی رسید خواست که آنحال باز داند
تا از در رسید کودکی را دید در وحل سیاه افتاده و خلقی بنظاره ایستاده همی ناگاه در آن
کودک از کوشه دوید و خود را در میان وحل افکند و آن کودک را برگرفت و برفت
سلطان العارفین بایزید بسطامی چون آنحال بدید و نعش خویش کشت و نعره بزد
ایستاده و میگفت شفقت بیامد الاثم بر نخست بیامد و معصیت بر دو عبارت
بیامد جنایت برد العذر عند ربک مبسوط والذنب عن شکلک محطوط
ومن احسن قولا ممن دعی الی الله الآیه یعنی در فضیلت و آداب موذنان الحمی رفته در
موذن المآذن اعاظم طرقی کریم حق جل جلاله و تقدس اسمائه با موذنان امت احمد
پنج کرامتست که حسن الثنا و کمال العطا و مقارنة الشهداء و مرافقة الانبیاء
والخلاص من دار الشقا کرامتا ولشان جمیل است و پسندید خداوند کریم در حق
موذنان کی به ومن احسن قولا ممن دعی الی الله کدام سخن است نیکوتر و نیکوتر از سخن آنکی
کسیکان را بر فرمان بخواند و بحضرت رانند فان المصلی یناجی ربه احسن بر لفظ مبالغه
کفت یعنی آنکه تنظیم قرآن را گفت الله نزل احسن الحدیث قرآنا احسن الآیات
وبالشفاء ان احسن الکلمات در بانک نماز هم تکرارست و هم توحید هم تنظیم و هم تمجید
هم اثبات و عبادت خداوند علی هم اثبات نبوت محمد مصطفی صلوات الله علیه
و فی الخبر من کثرت ذنوبه فلیوذن بالاسحار هر که گناهان بسیار دارد تا بوقت سحر بانگ
نماز گوید هم خطاب کفت یا رسول الله این وقت سحر با این معنی چه خاصیت است
کفت والذی بعث بالحق نبیا ان النصاری ضربت نواقیسها فاذا بها فتثقل العرش
علی مناکب حملته فیؤذنون المؤذنون من امتی فاذا قال المؤذن الله اکبر الله اکبر خفت
العرش علی مناکب حملة العرش و اما کمال العطا فما روی ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال المؤذنون امناء المؤمنین علی صلوتهم و صیامهم و لحومهم و دمائهم لا یسئلون الله

خلا

تعالی شیئا الا اعطاهم ولا یشفعون شیئا الا شفعوا فیه قال ویغفر للمؤذن مدی صوته
ویشهد له کل شیء سمع صوته من شجر و حجر و مدر و رطب و یابس و یکتب للمؤذن بکل انسان
صلی معه فی ذلک المسجد مثل حسناته واما مقارنة الشهداء فما روی ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال من اذن فی سبیل الله تعالی ایمانا واحتسابا لم یجمع بینه و بین الشهداء
فی الجنة واما مرافقة الانبیاء فما روی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال یا رسول الله من اول الناس دخولا الی الجنة قال الانبیاء قال ثم من قال الشهداء
قال ثم من قال مؤذنو مسجدی هذا قال ثم من قال سائر المؤذنین علی قدر اعمالهم و
قال صلی الله علیه وسلم من اذن عشرین سنة متوالیة اسکنه الله تعالی مع ابرهیم
علیه السلام فی درجته واما الاخلاص من دار الاشقیا فما روی ابو هریره ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قال المؤذن الله اکبر الله اکبر غلقت ابواب النیران
السبعه واذا قال اشهد ان لا اله الا الله فتحت ابواب الجنان الثمانیه واذا قال
اشهد ان محمدا رسول الله اشرفت علیه الحور العین واذا قال حی علی الصلوة
تدلت ثمار الجنة له واذا قال حی علی الفلاح قالت الملائکة افلحت وافلح من اجابک
واذا قال الله اکبر الله اکبر قالت الملائکة کبرت کبیرا وعظمت عظیما واذا قال
لا اله الا الله قال الله تعالی له حرمت بدنک وبدن من اجابک علی النار
السورة الاربعون ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر از نشانها و توانائی ماست شب
و روز و آفتاب و ماه لا تسجدوا للشمس ولا للقمر سجده مکنید آفتاب و ماه را
واسجدوا لله الذی خلقهن سجده او را کنید که آن همه او آفرید ان کنتم ایاه تعبدون اگر او را
خواهید پرستید که او خدای شماست فان استکبروا اگر گردن کشیدند یعنی با الله را
فالذین عند ربک ایشان که باری اند نزدیک خداوند تو از فرشتگان یسبحون له
باللیل والنهار او را پاکی بستایند و میستایند شب و روز وهم لا یسأمون و هیچ از سستی

و ستایش او ملول نشوند ومن آیاته و از نشانهای توانائی ماست انک تری الارض خاشعة
که تو زمین را بینی مرده فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت چون آب برو نازل کردانیدیم اهتزت نبات
را بجنبید وربت و بردمید و برسید ان الذی احیاها آنکس که زنده کرد آن لمحیی الموتی
او زنده کننده مردگانست انه علی کل شیء قدیر بدرستی که او بر همه چیزها تواناست
ان الذین یلحدون فی آیاتنا ایشان که کج میروند در سخنان ما لا یخفون علینا پوشیده نمانند بر ما
افمن یلقی فی النار خیر آنکه فرو دارند و افکنند در آتش بهترست ام من یاتی آمنا یوم القیمة
یا آنکس که آید ترس و بیم در روز قیامت اعملوا ما شئتم میکنید هرچه میخواهید انه
بما تعملون بصیر که او با نجه کنید بینا و داناست ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم ایشان
که کافر شدند بسخن و پیغام که بایشان آمد چون ایشان بایشان رسید تا جاوید وانه
لکتاب عزیز و این قرآن نامه ایست بشکوه و بی همتا و دشمنان بزور لا یاتیه الباطل نیاید
با آن هیچ باطل من بین یدیه ولا من خلفه نه از پیش آن و نه از پس آن تنزیل من حکیم حمید فرو فرستاده
از دانای ستوده ما یقال لک نمیگویند ترا الا ما قد قیل للرسل من قبلک مگر همانکه فرستادگان
را پیش از تو ان ربک لذو مغفرة خداوند تو آمرزکار دست وذو عقاب الیم و صاحب کیفر
سخت ولو جعلناه قرآنا اعجمیا واکر ما این نامه را بزبان عجمی فرستادیمی فا دیمی میکردیم
لقالوا لولا فصلت آیاته میگفتند چرا پیدا و گشاده نکرده اند ءاعجمی و عربی کویند
بد باشد نامه عجمی و رسول عربی قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء بگوی ای محمد که آن
سخن کرویدکان را راه نمونست و آسانی والذین لا یؤمنون فی آذانهم وقر وایشان که
بنکروند در گوشهای ایشان گرانی و کریست وهو علیهم عمی و آن نامه بر ایشان
کوریست اولئک ینادون من مکان بعید و آن گروه ایشان را میخوانند از جای بس دور
ولقد آتینا موسی الکتاب و بدرستی که موسی را نامه دادیم فاختلف فیه پس قوم او خلاف
کردند در آن ولولا کلمة واگر نه کلمه بودی سبقت من ربک که در پیش کرفت از خداوند تو

دو دوزخها

و دو نیمه را لقضی بینهم بگزارده بودندی میان ایشان کار و حکم بسر رسانده بودی میان ایشان وانهم
لفی شک منه مریب و ایشان از آن در گمان اند و پنداری من عمل صالحا فلنفسه هر که
نیکوئی کند برای خویشتن کند ومن اساء فعلیها و هر که بدی کند بر خویشتن کند وما ربک
بظلام للعبید و خداوند تو نیست که ستمکار بندگانست الیه یرد علم الساعة با نکوها
آگهی دانستن روز رستاخیز با اوست وما تخرج من ثمرات من اکمامها بیرون نیاید هیچ میوه از غلاف
خویش وما تحمل من انثی و بار بر نگیرد هیچ ماده ولا تضع الا بعلمه و بار ننهد مگر بدانش او
ویوم ینادیهم و آن روز که ایشان را بخوانند گوید این شرکائی یاران من کجا اند قالوا آذناک
ما منا من شهید گویند گفتیم ترا مردان ما گواهی بر خویشتن بر شرک گواهی دهنده نیست
وضل عنهم ما کانوا یدعون من قبل و گم شود از ایشان هر که خدای را میخواندند پیش ازین
وظنوا ما لهم من محیص و بدانند بدرستی که ایشان را هیچ گشت و جای آن نیست لا
یسأم الانسان ملول نشود آدمی هر گز من دعاء الخیر از خواستن جهان و خواستن خیر آن
وان مسه الشر فیؤس قنوط و اگر بوی رسد بدی ناامید بود و نومید ولئن اذقناه رحمة
و اگر بچشانیم او را رحمتی و بخشایشی از نزدیک خود من بعد ضراء مسته پس از بدی که بدو رسیده
که بدو رسد لیقولن هذا لی گوید سزای منست و بنای با آن رانجام وما اظن الساعة
و پندارم که رستاخیز بپای شدنی است ولئن رجعت الی ربی و اگر با زگردانند مرا با خداوند
خود ان لی عنده للحسنی مرا نزدیک او نیکی هست فلننبئن الذین کفروا بما عملوا
بس خبر کنیم ناگرویدگان را با نچه میکردند ولنذیقنهم من عذاب غلیظ و بچشانیم ایشان را عذاب
درشت واذا انعمنا علی الانسان و چون نیکوئی کنیم با مردم و نعمت گستردانیم او را اعرض روی
گردانید از شکر و طاعت ونأی بجانبه و یکسو برفت و خویشتن دور کشید واذا مسه الشر
و چون بدو رسد بدی فذو دعاء عریض با خواندن و زاری بود قل ارأیتم بگوی چه بینید
ان کان من عند الله ثم کفرتم به اگر این پیغام که آوردم از نزدیک الله تعالی است و شما کافر

مبشی دیان ممن هو فی شقاق بعید آنکه نیست بیراه تر از آنکس که در ستیزست و از
راستی دور سنریهم آیاتنا می نمائیم ایشان را نشانهای قدرت خویش فی الآفاق در هر سوی
از جهان وفی انفسهم و در تنهاء ایشان حتی یتبین لهم تا پیدا گردد روشن شود ایشان را
انه الحق که قرآن و محمد و دین اسلام حق است و راست و درست اولم یکف بربک آیا بسنده
نیست تو انه علی کل شیء شهید که او بر همه چیزها گواهست الا انهم فی مریة
بدانید که ایشان در گمانند من لقاء ربهم از دیدار خداوند خویش و برخاستن ایشان الا انه
بکل شیء محیط بدانید که الله تعالی بر همه چیزها داناست النوبة الثالثة قوله تعالی
ومن آیاته یعنی ومن آیات قدرته ودلالات وحدانیته اللیل والنهار والشمس والقمر
لا تسجدوا للشمس ولا للقمر وان کثرت منافعهما وقیل خصا بالذکر لعبادة المجوس
ایاهما والصابئین عن عکرمة قال ان الشمس اذا غربت دخلت بحرا تحت العرش فتسبح الله
حتی اذا هی اصبحت استعفت ربها من الخروج فقال لها الرب جل جلاله ولم ذلک و
الرب اعلم قالت انی اذا خرجت عبدت من دونک فقال لها الرب اخرجی فلیس علیک
من ذلک شیء حسبهم جهنم ابعثها الیهم مع ثلثة عشر الف ملک یقودونها حتی یدخلوهم
فیها قوله واسجدوا لله الذی خلقهن ای خلقهن ولا الآیات ان کنتم ایاه تعبدون فاعبدوه
فان من عبد مع الله غیره لا یکون عابدا لله قال معدان بن طلحة لقیت ثوبان مولی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت اخبرنی بعمل یدخلنی به الجنة فقال سالت
عن ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیک بکثرة السجود لله فانک
لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة وحط عنک بها خطیئة وقال ربیعة بن
کعب الاسلمی کنت ابیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتیته بوضوئه وحاجته
فقال لی سل فقلت اسالک مرافقتک فی الجنة قال او غیر ذلک قلت هو ذلک
قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود وقال صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد

من ربه

من ربه وهو ساجد فاکثروا الدعاء وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس فی امتی رباء ان راؤا فبالاعمال فاما الایمان فثابت فی قلوبهم امثال الجبال
واما الکبر فان احدهم اذا وضع جبهته لله ساجدا فقد برئ من الکبر فان
استکبروا ای تکبروا عن الاجابة الی ما تدعوهم الیه ولم یترکوا السجود لغیر الله
فالذین عند ربک یعنی الملائکة یسجدون ویحمدون ویکبرون ویهللون دایما وکلها
تسبیح وقیل یصلون وهم لا یسامون ای لا یلحقهم سامة ولا ملالة من التسبیح
فان التسبیح منهم کالتنفس من الناس اختلفوا فی موضع السجود اعنی سجود التلاوة
من هاتین الآیتین فقال ابن عباس یسجد بالآیة الاخیرة وکان ابو عبد الرحمن السلمی
ومجاهد یسجدان بالاولی روی ان الله سبحانه ملکا یقال له حزقیائیل له ثمانیة
عشر الف جناح ما بین الجناح الی الجناح خمسمائة عام فخطر له خاطر هل فوق
العرش شیء فزاده الله مثلها اجنحة اخری فکان له ستة وثلثون الف جناح بین
الجناح الی الجناح خمسمائة عام ثم اوحی الله سبحانه الیه ایها الملک طر فطار مقدار
عشرین الف سنة فلم ینل راس قائمة من قوائم العرش ثم ضاعف الله له فی الجناح
والقوة وامره ان یطیر فطار مقدار ثلثین الف سنة فلم ینل ایضا فاوحی الله
عز وجل الیه ایها الملک لو طرت الی نفخ الصور مع اجنحتک وقوتک لم تبلغ ساق عرشی
فقال الملک سبحان ربی الاعلی فانزل الله عز وجل سبح اسم ربک الاعلی فقال النبی
صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی سجودکم ومن آیاته انک تری الارض خاشعة
ای یابسة غبراء لا نبات فیها فاذا انزلنا علیها الماء یعنی المطر اهتزت ای تحرکت و
انتفخت للخروج النبات وربت ای انتفخت عند نزول المطر وقیل فیه تقدیم و
تاخیر ای ربت واهتزت ان الذی احیاها لمحیی الموتی فی الآخرة انه علی کل شیء من الاحیاء
والاماتة قدیر ان الذین یلحدون فی آیاتنا بالمکاء والتصدیة واللغو واللغط حین قالوا

لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه وقال السدی یعاندون ویشاقون وقیل یعرضون بها
علی غیر معناها لا یخفون علینا فیلقیهم فی النار ثم قال افمن یلقی فی النار وهو
ابو جهل خیر ام من یاتی آمنا یوم القیمة قیل هو حمزة وقیل عثمان وقیل عمار بن یاسر اعملوا
ما شئتم هذا امر تهدید ووعید ای لا یضر الله تعالی علیکم بالا تهنا ولا یخفی علیه
فآثروا ما شئتم فانکم لا تضرون الا انفسکم انه بما تعملون بصیر یجازیکم علیه ان الذین
کفروا بالذکر ای بالقرآن لما جاءهم وهو حکایة عن الذین یلحدون فی آیاتنا ثم اخذ
فی وصف الذکر وترک الجواب عنه تقدیره ان الذین کفروا بالذکر یجازون بکفرهم وقیل
خبره قوله اولئک ینادون من مکان بعید وانه لکتاب عزیز قال ابن عباس ای کریم
علی الله وقیل عزیز لا یقدر احد ان یاتی بمثله وقیل عزیز من تمسک به اعزه الله فی الدنیا
والآخرة لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه قال قتادة الباطل هو الشیطان
ای لا یستطیع الشیطان ان یغیره او یزید فیه او ینقص منه وقال مقاتل لا یاتیه التکذیب
من الکتب التی قبله ولا یجیء من بعده کتاب فیبطله وقیل معناه لا یاتیه الکذب
فی اخبار عما تقدم ولا عما تاخر تنزیل من حکیم حمید ای منزل من حکیم فی افعاله
محکمة حمید ای حامد لنفسه ومحمود لعباده المومنین ثم عزی نبیه
صلی الله علیه وسلم علی تکذیبهم ایاه فقال ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل
من قبلک یعنی قد قیل للانبیاء قبلک من الساحر والمجنون والکاهن کما یقال
لک وکذبوا کما کذبت هذا کقوله کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا
ساحر او مجنون وفیه وجه آخر ای ما یقول الله لک فی الوحی والتنزیل الا ما قال
للرسل قبلک فیما اوحی الیهم هذا کقوله انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و
النبیین من بعده وکقوله شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا وکقوله قل ما کنت بدعا
من الرسل ان ربک لذو مغفرة للمومنین وذو عقاب الیم للکافرین ثم عاد الی وصف

الذکر

الذکر فقال ولو جعلناه قرآنا اعجمیا ای لو جعلنا هذا الکتاب الذی تقراه علی الناس
قرآنا اعجمیا بغیر لغة العرب لقالوا لولا فصلت آیاته ای هلا بینت آیاته بالعربیة حتی
نفهمها من غیر ترجمان ءاعجمی وعربی یعنی اکتاب اعجمی ورسول عربی وهذا
استفهام علی وجه الانکار ای انهم کانوا یقولون المنزل علیه عربی والمنزل اعجمی
الاعجمی والاعجم الذی لا یفصح وان کان عربیا والاعجمی الذی ولدته العجم وان
کان فصیحا والاعرابی هو الذی یفصح وان کان ولدته العجم والعربی الذی ولدته العرب
وان لم یفصح یعنی مفسران گفتند این آیت جواب آن کافرانست که رب العالمین ایشان را
میگوید کفروا بالذکر لما جاءهم چون قرآن بایشان آمد کافر شدند و گفتند چرا قرآن
نه بزبان عجم فرستاد تا عجمیان تدبیر تو بردی و اندیشه کنند و در ترجمه دربان
عجم نمانند و روی که آن بود که اندازه خویش میگویند تو آنکه بزبان عجم کار خود
رب العالمین بجواب ایشان گفت اگر ما این قرآن بزبان عجم فرستادی چنانکه اقتراح
کردند ایشان گفتندی چرا نه بزبان عرب فرستاد که لغت ما آنست تا ما بی ترجمان
بر دانستیم و دریافتیمی آنگه گفت قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء بگوی مومنان را در آن
شکی نیست ایشان را هدی وشفاست هدی من الضلالة وشفاء من الشک
اگر شکی کافرانست که کری و بی گمانی در گوش و دل دارند تا حق در نیابند
و قرآن بر ایشان پوشیده تا ما حق نبینند اولئک ینادون من مکان بعید ای لا
یسمعون ولا یفهمون کما ان من دعی من مکان بعید لم یسمع ولم یفهم مثل ایشان
چون کسی است که او را از مسافت دور خوانند و آواز خواننده نشنود و از آن نداء
چه منفعت بود و چه حاصل شود ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه هذا
الاختلاف هو اختلاف الیهود آمن به بعضهم تصدیقهم بها وکفر به بعضهم
بتکذیبه بها او منهم من حرف وبدل کقوله یحرفون الکلم عن مواضعه وقیل اختلف

اليهود في كتابهم كما اختلف قومك في القرآن وتم الكلام على قوله فاختلف فيه ثم رجع
الى القول في العرب فقال ولولا كلمة سبقت من ربك قيل هي لاجل المسمى و
قيل هي قوله كتب ربكم على نفسه وقيل هي قوله بل الساعة موعدهم وقيل هو
قوله وما ارسلناك الا رحمة للعالمين والمعنى لولا كلمة سبقت من ربك في
تاخير العذاب لقضي بينهم بين المؤمن من عذابهم وتعجيل هلاكهم وانهم لفي شك
منه اي من صدقك مريب موقع لهم الريبة من عمل صالحا فلنفسه ثوابه و
من اساء فعليها عقابه هذا استغناء فيه طرف من الوعيد وما ربك بظلام
للعبيد اي هو منزه عن الظلم فما لمن ظلم وعلم انه يظلم فهو ظلام اليه يرد علم
الساعة اي علم وقت الساعة عند الله فحسب كقوله ان الله عنده علم الساعة و
قيل من سئل عنها فلها مرد الى الله فيقول الله يعلم لا يعلمه غيره وما يخرج
من ثمرة قرأ اهل المدينة والشام وحفص ثمرات على الجمع وقرأ الآخرون من ثمرة
على التوحيد من اكمامها اي من اوعيتها وهي الكفرى قبل ان تنشق وقيل ثمرها
الاعلى من الجوز واللوز والفستق وغيرها وما تحمل من انثى ولا تضع الا بعلمه
اي الا والله عالم به والمعنى يرد اليه علم الساعة كما يرد اليه علم الثمار والنتاج و
يوم يناديهم ينادي الله المشركين اين شركائي الذين كنتم تزعمون انها الهة قالوا
آذناك ما منا من شهيد آذناك اي اعلمناك وقيل اسمعناك من قوله اذنت
لربها ما منا من شهيد فيه قولان احدهما انه من قول الآلهة اي ما منا من يشهد
لنفسه انه شريك وقيل هو من قول المشركين اي ما منا من احد يشهد على نفسه
بالشرك لانهم لما عاينوا القيامة والعذاب تبرأوا من الاصنام وضل عنهم ما كانوا
يدعون اي يعبدون من قبل في الدنيا وظنوا ايقنوا ما لهم من محيص مهرب لا يسأم
الانسان لا يمل الكافر وقيل هو عام للجنس اي لا يمل الانسان من مسئلة المال والغنى

والصحة

والصحة وان مسه الشر اي الفقر فيؤس قنوط هما اسمان متغايران في اللفظ معنا
واحد كالرؤف والرحيم والعفو والصفح والمعنى يؤس من الخير قنوط من عود النعمة
اي ظان انه لن يرجع الى الخير ابدا وقيل يؤس قنوط من التوجه والاجابة بسوء الظن
ولئن اذقناه رحمة منا اي اصبناه عافية وغنى من بعد ضراء مسته اي من بعد
شدة اصابته ليقولن هذا لي اي انا اهل لهذا ومستحقه اي لا يرى ذلك تفضلا
من الله يجب عليه شكره له نظيره قوله تعالى حكاية عن آل فرعون فاذا جاءتهم الحسنة
قالوا لنا هذه وما اظن الساعة قائمة اي ما اراها تكون ولئن رجعت الى ربي
ان لي عنده للحسنى هذا كقوله وتصف السنتهم الكذب ان لهم الحسنى اي كما فضلني
في الدنيا لا بد ان يفضلني اي يدل عليه على رضاه عني فلننبئن الذين كفروا بما عملوا
قال ابن عباس لنقفنهم على مساوي اعمالهم ولنذيقنهم من عذاب غليظ شديد
لا يفتر عنهم واذا انعمنا على الانسان اعرض عن الشكر والطاعة متكبرا متجبرا ونأى
بجانبه تباعد بكليته وقيل العجب بنفسه واذا مسه الشر فذو دعاء عريض
اي ذو مسلح طويل وقيل ذو دعاء عريض اي اقبل على الدعاء الكثير والمعنى لا
يشكر على النعم ولا يصبر عند فقد النعم ولا منافاة بين قوله يؤس قنوط وبين قوله
ذو دعاء عريض لان الاول في قوم وقيل قنوط بالقلب دعاء باللسان وقيل يؤس
قنوط من الصنم دعاء لله قل ارأيتم ان كان هذا القرآن من عند الله ثم كفرتم به من
اضل ممن هو في شقاق بعيد معناه فلا تكونوا حينئذ مشاقين وقيل من اضل
ممن هو في خلاف بعيد عن الحق سنريهم آياتنا في الآفاق قال ابن عباس الآيات في الآفاق
هي منازل المهلكين خاوية بما ظلموا كقوله منها قائم وحصيد وبئر معطلة وقصر
مشيد وفي انفسهم من انقلاب الاحوال وتداول الايام وقيل في انفسهم بالبلايا
والامراض وقيل في انفسهم كانوا نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظاما ثم لحما ثم صاروا

من اهل الشرق وقيل في الآفاق وقائع الله في الامم وفي انفسهم يوم بدر وقيل في الآفاق
من فتوح البلاد والامصار وفي انفسهم من فتح مكة كقوله اولم يروا انا نأتي الارض
ننقصها من اطرافها وقيل في الآفاق يعني اقطار الارض والسماء من الشمس والقمر والنجوم
والنبات والاشجار والانهار وفي انفسهم من لطيف الصنعة وبديع الحكمة و
سبيل الغائط والبول حتى ان الرجل يأكل ويشرب من مكان واحد وقيل في انفسهم
احياؤهم عند الصباح من النوم وقيل الآيات في الآفاق هو ما اخبرهم النبي صلى الله
عليه وسلم بوقوعه من الفتن وظهور الآيات في الآفاق الارض بعده ولم يصدقه
ثم كان كما اخبر وقيل هي طلوع الشمس من مغربها وقيل هي انشقاق القمر قال بعض
المفسرين ان ابا جهل قال للنبي صلى الله عليه وسلم ائتنا بعلامة فانشق القمر
نصفين فقال ابو جهل يا معشر قريش هذا سحر قد سحركم محمد فوجهوا رسلكم في الآفاق هل
عاينوا القمر كذلك وان عاينوا انشقاقه فهو آية والا فهذا سحر فوجهوا رسلهم في الارض
فاذا الناس يحدثون في انشقاق القمر فقال ابو جهل هذا سحر مستمر فنزل سنريهم
آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه القرآن والاسلام ومحمد الحق اولم يكف
بربك يعني ولا يكفيك ربك ناصرا كقوله اليس الله بكاف عبده وقيل اولم يكف
بربك شهيدا لانجاز ما وعد وقيل اولم يكف الانسان من ان يرتدع والرادع عن
المعاصي كون الله شهيدا عليه وقيل اولم يكفهم من الدلائل شهادة ربك انه على كل
شيء من اعمالهم شهيدا الا انهم في مرية من لقاء ربهم اي في شك من البعث والحساب
الا انه بكل شيء محيط احاط بكل شيء علما اي عالم بكل شيء قادر عليه حافظ له وله
الجز الثالثه بسم الله الرحمن الرحيم قوله تعالى
ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر الآية كلام خداوندي كه ملكش لم يزل است
وحدتش لم يزل نيست عزتش زائل نيست وحكمتش باد نيست او را نونيست وادو

واو را بدنيست خداي كه جز وي ملك نيست وملك وي را تباه نيست عزت وي را بطل
وخلل وخدم نيست پادشاهي كه هفت آسمان رفيع او را نده گاه او همت بساط منيع مقر
خاصكان او نخواهد شد عالم آرايي چون نجوم سيماب محكمتا وهيكل ماه گاه چون نعل زري
وگاه چون نيم سيمين بقدرت او عالم علوي وعالم سفلي همه نشانست بر وحدانيت
وفردانيت او هست بر صنع اله في عدد برهانست در برابر الهي خرد كوني نهانست
روز از چه سفيد روشن وتابانست آن را كه بديد روز روشن يكسانست
كسي كه خواهد تا ملكي با لبرابراند ونشان سد تخت در ولايتش نكرد انكه در بساطش
نكرد انكه در صنع وفضلش نكرد بس انكه در او نگرد تا او را انس ابرار اند جانانست كه رب
العزت گفت عبدي اگر خواهي كه در ولايتم نگري لله ملك السموات والارض وگر خواهي
كه در بساطم نگري لله جنود السموات والارض ور خواهي كه در فضلم نگري فانظر الى
آثار رحمة الله كيف يحيي الارض بعد موتها ور خواهي كه در صنعم نگري ومن آياته الليل
والنهار والشمس والقمر ور خواهي كه فرياد رسي كه يار من وتا از صنع من با من نگري بدين دل
الم تر الى ربك كيف مد الظل تا فردا فضل من در من نگري بديدار وجوه يومئذ ناضرة
الى ربها ناظرة اي جوانمرد هر كه جلال حق دانست وانصنع وي روي نگرست متصدي
درگاه الله بود دست تصرفش از كونين كوتاه بود پاي عشقش همه در راه بود دلش در
قبضه عزت پادشاه بود بنظام هر كس تعبويت بود ودست با طفش جلت نظر ابراد
ربوبيت بود بروز در راز بود بشب در نياز بود اي كه رب العزت گفت ومن آياته الليل
والنهار والشمس والقمر آن گفت تا تو صورت آن بيني وزان آن در كذ رنگ آن
گفت تا تو در آن تفكر كني وحقايق آن با نحو در دو داشتان آن واقف شوي
وبداني كه شب خلوتگاه دوستانست وهمه صفا آشتي جويانست وقت نياز دوستان
مهر داتست هنگام راز دوستان عاشقانت ياد كه با حق جل جلاله روز دو

شد بجمالها زود بروند در نظر صانع بود بشد در تماشای صنایع بود بروند با خلق در
خلق بود بشد با حق در قدم صدق بود بروند تا کار بود بشد در خدا بود بروند راه
جو بود بشد از کوی تا تلوی لیل و نهار کرده بود و از نصوص صفت رسیده بود با نخه
الله تعالی فرمود والشمس والقمر آفتاب عنایت فهم کند و ماه معرفت کرا ابتهاج ذات
تابد و از مطلع قدرت برآید بر سینه دوستان تابد آفتاب و ماه صورت زینت آسمان
کرد که حق جل جلاله زینا السماء الدنیا بمصابیح آفتاب عنایت و ماه معرفت زینت
دلها مومنان است که فرماید ونبه فی قلوبکم ماه در آسمان گاه گاه بی نور شدی بود
لیکن باطل نکرد اشارت که معصیت گاه گاه ماه معرفت را بپوشد لیکن محو باطل
نکند قوله لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن آدم صلوات الله
علیه در آن حال که بزلت مبتلا شد بسیار بگریست و با آخر بسجده توبه کرد و در آن
سجده توبه وی بمحل قبول رسید جبرئیل آمد و آدم را خبر کرد که توبه تو بمحل قبول رسید
آدم از آن سجده سر برداشت و این بنا بنا سجده شکر باشد پس کی این شان کیفیت سجده
با آنکه سجده شافعی سجده دیگر کرد اول سجده عذر بود دوم سجده شکر تسلیم است
بندگان را که در بنا ندو سجده آرند یکی عذر و یکی شکر تا در تلاوت سجده دیگر شکر نهاد کردن
و کشف ما خاید و سجده که بسر آرد در حال عبادت یکی حکایت حال انبیا است آن
دو رکعت سلطنت فرمود الست بربکم همه سجده در افتادند در آن حال که خطاب حق شنیدند
دیگر سجده شان حال ابدی است در وقت دیدار خداوند ذو الجلال اندر بهشت چنانکه
در خبر است از سطع لهم نور فیخرون سجدا فیقال لهم لیس هذا دار السجود بل هذا دار
الجود لیک سجده در حال وجود است دیگر سجده در حال شهود بندی متوجه بزی بود
سجده نکند بوقت نماز و هنگام را نخوشتن را تا آن هر زمان تمام سجده اول حال
وجود آنکه سجده دوم حال شهود آنکه بجهان بود که آنک تا ابد در سجده کنار و دکنه

دو خداوند که سبب رستگاری بندگانست و مایه آشنایی ایشان بنا آن بود و چنین است
یکی نمایش انجو بگرد و یکی نبض نمایش آنست که گفت جل جلاله سنریهم آیاتنا فی الآفاق
دوم آنست که گفت من عمل صالحا فلنفسه و تا انجو نمایش بود انبض دوش نماید
و آن نمایش هم در آیات آفاق است هم در آیات انفس آنست که گفت وفی انفسکم
افلا تبصرون یکی در خویشتن را نگرید و اندیشه کند در نهاد خویش که رب
العالمین چندین دقایق حکمت و حقایق صنعت بعلم لطف قلم بر لوح این نهاد ثبت
کرده و انواع اصطناع و آثار کرم بروی نگاشته سر بسته بود که سرا پرده عقل است و
مجمع علم از وی صومعه اخلاص ساخته این نهاد بحوف و این شخص تو لعب قیمت که
گفت بعقل و علم گرفت قیمت آدمی بعقل است و حیثیت او بعلم کمال آدمی بعقل است و
جمال او بعلم چشم چون تخته سیم آن دو بادر برشاله و گلاب از مشک باز روی
بر کرده دو نقطه نور در چشم پدید و یکی ظلمت و دمیت نهاده صدف از کل بود دانه کلش
دو دخ او برآکنده بی روز بد بنا بر شاله بدر صدف دهان نهان کرده مهر یاب
عقیق آبدار بر روی نهاده اما انجا که بدایت لباست تا انجا که نهایت حلقات نیست
و نه منزل آفرینم و آن انحارج پیست و بر حرف که دار بر اندل سلطانی در وجود آورده
وانبینه او را بپیدایی ساخته و از همه کیست دو وانا اندیشه بر روی سرع
دوست کیاد و بیای را آفریده این همه که رفت صلعت خلقت است و جمال ظاهر
و بالا این کمال و جمال باطن است یکی با سرکی در لطایف و علم لطف ربانی و آثار عنایات
و رعایات الهی که تعبیه این شخص خاکست و انواع کرامت و خصایص قربت که راه ایشان
نهاده که همه عالم بپا او در بچه آورین نظر بحث کرد بجمیع موجود در سول فرستاد
بچه مخلوق بیغام نداد چون نوبت بآدمیان رسید که رکشتگان لطف بودند
و تو لختگان فضل و سعادت بنا دار اینان بچه خل نظیر خود کرد ایشد بیغامبر بایشان

فرستاد فرشتگان را قیاس ایشان کرد سوز عشق در دلها نهاد و اهتمام فر و دوا ایجا دات
پیدا کرد مقصود از این هبایت و بشارت آنست که آدمی مشتی خاکست نه چه بایست
از این تشریفات و کرامات همه لطف خداوند پاکست او جل جلاله عطا کرم خود
بکرم خود دهد نه باستحقاق تو بجود خود دهد نه بجود تو بفضل خود دهد نه بسیل
تو بخدای خود دهد نه بکد خدای تو

سوره الشوری حمعسق اربع و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

حم عسق کذلک ای دو حم عسق همچنین که میشنوی وحی در اینی یوحی الیک والی الذین
من قبلک بیغام دهد بتو و با ایشان که پس از تو بودند الله العزیز الحکیم آن خداوند دانا
بی همتا آن ذات دانش ذات کار له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست هر چه در آسمان
و در زمینها است وهو العلی العظیم و اوست آن برتر بزرگوار تکاد السموات کابیدو نزدیک
شود که آسمانها یتفطرن من فوقهن از زبر خویش برشکنند والملائکة یسبحون بحمد ربهم
و فرشتگان بپاکی و تعظیم میستایند خداوند خویش را ویستغفرون لمن فی الارض
و آمرزش میخواهند ایشان که در زمین اند الا ان الله هو الغفور الرحیم بدانید و آگاه
باشید که الله تعالی اوست آمرزگار بخشاینده والذین اتخذوا من دونه اولیاء و آنان
که فرا گرفتند فرود از وی خدایان را الله حفیظ علیهم خدای تعالی نگهبان و نگهبان کرد
کردار ایشانست وما انت علیهم بوکیل و تو بر ایشان کار ساز و کار شده و نگهبان نیستی
وکذلک اوحینا الیک و همچنانکه وحی کردیم بتو قرآنا عربیا قرآن تا زی لتنذر ام القری
تا بیم نمای و آگاه کنی مردمان مکه را ومن حولها و هر که گرد بر گرد ایشانست از جهان و جهانیان
وتنذر یوم الجمع و بیم نمایی مردمان را از روز جمع کردن ایشان لا ریب فیه روزی که گمان
نیست در آن فریق فی الجنة وفریق فی السعیر گروهی در بهشت روند و گروهی در دوزخ

ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة و اگر الله تعالی خواستی همه خلق را یک گروه آفریدی کروی
ولکن یدخل من یشاء فی رحمته ولیکن در می آرد خدای تعالی هر کرا میخواهد در بخشایش خویش
والظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر و ستمکاران و ناگرویدگان نا آشنند که نیست مر ایشان را هیچ یاری
و هیچ فریاد رسی ام اتخذوا من دونه اولیاء ... فرا گرفتند خدایان با الله تعالی دوستان فالله هو الولی
و الله تعالی اوست دوست و فریاد رس وهو یحیی الموتی ... زنده کند مردگان را
وهو علی کل شیء قدیر و اوست که بر همه چیز توانا است وما اختلفتم فیه من شیء
و هر چیزی که در آن مختلف شوید و جدا جدا شوید فحکمه الی الله بر گذارد آن با الله
ذلکم الله ربی آن الله است خداوند من علیه توکلت بر او توکل کردم والیه انیب و با او میگردم
بدل و بکردار فاطر السموات والارض پدید آرنده آسمان و زمین جعل لکم من انفسکم ازواجا
شما را از هم شما از جفت آفرید یذرؤکم فیه می آفریند شما را و میدارد و انبوه میکند بجفت
ساختن لیس کمثله شیء نیست مانند او چیزی وهو السمیع البصیر و اوست آن شنوا
بینا له مقالید السموات والارض مر او راست کلیدهای آسمان و زمین یبسط الرزق
لمن یشاء فراخ می گستراند روزی بر هر که میخواهد ویقدر و تنگ میکند بر هر که
میخواهد انه بکل شیء علیم او بهمه چیزی داناست شرع لکم من الدین پیدا کرد و نهاد
و راه ساخت شما را از دین ما وصی به نوحا آنچه که وصیت کرد الله تعالی بآن نوح را
والذی اوحینا الیک و شریعت ساخت آنچه پیغام دادیم بتو وما وصینا به ابراهیم وموسی
وعیسی و شریعت ساخت آنچه وصیت کرد با ابراهیم و موسی و عیسی با ان اقیموا الدین
شریعت و وصیت این بود که این دین را بپای دارید ولا تتفرقوا فیه و بر وی کشیدوق
جوق در آن کبر علی المشرکین گران آمد و بزرگ و شگفت بر انبازگیران با من ما تدعوهم الیه
آنچه با آن میخوانی ایشان را الله یجتبی الیه من یشاء الله تعالی برگزیند و نزدیک سکند بخود
او را که خواهد ویهدی الیه من ینیب و راه می نماید بخود او را که دل با او کرا ید وما تفرقوا و دو گروه

نشدند و الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه بایشان آمد آگاهی و دانش و پیغام بغیا
بینهم از افزون جویی و بدخویی میان ایشان ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی
و اگر نه آن سخن که پیشی رفت از خداوند تو در پیش شد انکه دار ایشان تا هنگام نامزد کرده لقضی بینهم
هر آینه داوری کرده نبی و بریدندی میان ایشان نه زوقت وان الذین اورثوا الکتاب و ایشان که
کتاب دادند ایشان را من بعدهم از پس جهودان و ترسایان که ایشان را توریة و انجیل دادند
لفی شک منه مریب در گمانی اند از این پیغام دل داسوز فلذلک فادع با آن دعوت کن و با
آن شرع بخوان واستقم کما امرت و راست دار با بر جا آنکه فرموده اند ولا تتبع اهواءهم
و بر پی آرزوهای نفس خود مرو وقل آمنت بما انزل الله من کتاب و بگوی ایمان آوردم بهر نامه که الله
تعالی فرو فرستاد وامرت لاعدل بینکم و فرمودند مرا تا داد کنم و راست روم میان شما
الله ربنا وربکم الله خداوند ما و خداوند شما لنا اعمالنا ولکم اعمالکم ما را و اعمال ما را
و شما را اعمال شما لا حجة بیننا وبینکم میان ما و میان شما پیکار نیست الله یجمع
بیننا الله تعالی باهم آرد ما و شما را فردا با هم والیه المصیر و باز گشت با اوست والذین
یحاجون فی الله و ایشان که حجت میجویند و آویزند با الله تعالی پیغام او من بعد ما استجیب
له پس آنکه پاسخ کردند او را و بگرویدند با او حجتهم داحضة عند ربهم حجت ایشان و داوری
جستن ایشان نا بجوی است و نا برجای نزدیک خداوند ایشان وعلیهم غضب و بر ایشا
خشم خدای تعالی ولهم عذاب شدید و ایشان راست عذابی سخت الله الذی انزل الکتاب
الله تعالی اوست که نامه فرو فرستاد براستی بالحق والمیزان و ترازو و فرمان داد وما یدریک
لعل الساعة قریب و چه دانا کرد ترا که رستخیز نزدیک است یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها
ایشان بآن می شتابند که نگرویده اند بآن والذین آمنوا مشفقون منها و ایشان که ایمان
آورده اند ترسانند از آن ویعلمون انها الحق و می دانند که آن بودنی است الا آگاه شوید
و بدانید ان الذین یمارون فی الساعة ایشان که می پیچند و در کار رستاخیز در گمان اند

لفی ضلال بعید ایشان در گمراهی اند دور النوبة الثانیة این سورة حمعسق سورة الشوری
خوانند و از مکیات شمرند ابن عباس گفت جمله بمکه فرود آمد مگر چهار آیه قل لا اسئلکم
علیه اجرا تا آخر چهار آیه و جمله سورة پنجاه و سه آیه است و هشتصد و شصت و
شش کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف و در این سورة هفت آیه
منسوخ است الاولی قوله تعالی ویستغفرون للذین آمنوا الثانیة قوله وما انت
علیهم بوکیل نسختها آیة السیف الثالثة قوله لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لا حجة بیننا
وبینکم نسخت بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر الرابعة قوله ومن کان
یرید حرث الدنیا نؤته منها نسخت بقوله من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما
نشاء لمن نرید الخامسة قوله والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون والتی تلیها بقوله
ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور السادسة قوله فان اعرضوا فما ارسلناک
علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ نسختها آیة السیف السابعة قوله قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اختلف فی ثباتها و اکثر المفسرین علی انها
نسخت بقوله قل ما سألتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و من فضایل این سورة
ما روی ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة حمعسق
کان ممن تصلی علیه الملائکة ویستغفرون له ویسترحمون له قوله حمعسق حسین
فضل بار سید نه کرد و نیست که هجی را و اول سورة همه متصل نوشته جز المص
المر کهیعص و حمعسق منقطع نوشته حمعسق باز برین جواب داد که حم مستقل ا
بنفس خوش کالحوامیم قبله و بعده و مفسران نیز داد و آیه عن نحو ملک آیه و هستی که
آیه حم مبتدا و عسق خبر و آن دیگر حروف هجی را و اول سورة همه یک آیه شمرده و نیز
اهل تاویل با اجماع است که کهیعص و لحوات آن از حروف هجی است و در حم خلاف
قومی آن را از حروف هجی رو ندکنند و با جمله ضال بدند گشته معنای آن که حم ای قضی

ما هو کائن اما در تفسیر این حروف مفسران سخن در انگیخته اند صحیح و سقیم و ما لحق نا آنکه
بحق نه بکر تست گویم ابن عباس گفت بجواب نافع بن الازرق که از وی تفسیر این حروف
رسید گفت حا حلم خداوند است جل جلاله میم مجد او عین علم او سین سناء او قاف
قدرت او مجاهد بن کعب گفت قسمهاست که رب العالمین یاد کرده یعنی اقسم الله بحلمه و مجده
و سناءه و علمه و قدرته انه کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک ای کما اوحینا
الی سائر الانبیاء من قبلک کذلک نوحی الیک و قیل اقسم الله بهذه الحروف لا یعذب
من عاد الیه بلا اله الا الله مخلصا من قلبه و گفته اند آن روز که این آیه فرود آمد رسول
خدا صلوات الله علیه متغیر گشت گفتند یا رسول الله چه رسید ترا که چنین
متغیر گشتی گفت مرا خبر داد خدا که در میان امت من فتنها خواهد بود گفته نا بوقت
نزول عیسی و خروج دجال زا عاکف شهر بن حوشب و عطاء بن ابی رباح در تفسیر
حمعسق حا حرب یعز فیها الذلیل و یذل فیها العزیز فی قریش ثم یفضی الی العرب
ثم یفضی الی العجم ثم تدل الی خروج الدجال میم ملک یتحول من قوم الی قوم عین عدو
لقریش یقصدهم سین سبی یکون فیهم قاف قدرة الله النافذة من خلقه و قیل
معنی حمعسق ای قضی عذاب سیکون و اما کذلک یوحی الیک والی الذین من
قبلک قال ابن عباس لیس من نبی صاحب الکتاب الا وقد اوحی الیه حمعسق فلذ
قال کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک قال مقاتل ربک حکمها علی الانبیا
و قیل حروف المعجم یوحی الیک والی الانبیاء قبلک قرأ ابن کثیر یوحی بفتح
الحاء و حجته قوله ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک و علی هذه القراءة قوله
الله العزیز الحکیم تبیین للفاعل کانه قیل من یوحی فقیل الله العزیز الحکیم و قیل تم الکلام
عند قوله والی الذین من قبلک ثم ابتدأ فیقول الله العزیز الحکیم له ما فی السموات
وما فی الارض میگوید چنین پیغام میدهد بتو و بایشان که پیش از تو بودند اجا

یحق تمام شد آنکه یوحی الله آن توانا دانا است که او راست هر چه در آسمانهاست و هر چه
در زمینهاست همه ملک و ملک اوست وهو العلی ای الرفیع فوق خلقه العظیم فلا
اکبر منه تکاد السموات یتفطرن ای یتشققن من فوقهن یعنی من فوقهن ای
من عظمة الله وجلاله فوقهن آسمانها نزدیکست که همه در هم شکسته از عظمت
وجلال الله تعالی که بالای آسمانهاست و قیل تکاد السموات کل واحدة منهن تتفطر
فوق التی تلیها من قول المشرکین اتخذ الله ولدا نظیره قوله تکاد السموات یتفطرن
و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا و قیل معناه قربت الساعة
وانفطار السموات و قوله والملائکة یسبحون بحمد ربهم ای باذنه و قیل یشکرون و
یستغفرون لمن فی الارض من المؤمنین کقوله ویستغفرون للذین آمنوا و قال فی
الکفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة واستغفار الملائکة للمؤمنین شفاعتهم
لهم و قیل یسئلون لهم الرزق الا ان الله هو الغفور الرحیم هذا بشارة باجابته
للمستغفرین قال بعضهم هیب و عظم فی الابتداء ثم بشر و لطف فی الانتهاء
والذین اتخذوا من دونه اولیاء ای اهلهًا و انصارا اشرکوهم معه فی العبادة الله
حفیظ علیهم حافظ لاعمالهم فیجازیهم علیها وما انت علیهم بوکیل ای ما انت
یا محمد رسول علیک البلاغ لیس الیک حملهم علی الایمان و قیل لم توکل علیهم
حتی تؤخذ بهم و کذلک اوحینا الیک قرآنا عربیا ای کما اوحینا الی الانبیاء قبلک
کتبا بلغات اممهم اوحینا الیک قرآنا عربیا بلغة قومک لیفهموا لتنذر
ام القری ومن حولها یعنی قری الارض کلها و سمیت مکة ام القری لانها اشرف البلاد
لکون الحرم و بیت الله العتیق فیها و لان الارض دحیت من تحتها فمثل القری منها مثل
البنات من الامهات و تنذر یوم الجمع ای تنذر الناس یوم القیامة فیکون
مفعولا به لا ظرفا و یوم الجمع یوم القیمة یجمع الله الاولین والآخرین و اهل السموات

واهل الارض لا ريب فيه اي لا شك في الجمع انه كائن ثم بعد الجمع يتفرقون فريق في
الجنة وفريق في السعير كقوله يومئذ يصدعون يعني اصحاب اليمين واصحاب
الشمال وهو كقوله يومئذ يصدر الناس اشتاتا قال ابن الشمال ان خوف المنصرف
للمتقين قطع انياط قلوب العارفين روى عن عبد الله بن عمرو بن عاص رضي الله
عنهما قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي يده كتابان وفي رواية
خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم قابضا على كفيه ومعه كتابان فقال اتدرون
ما هذان الكتابان قلنا لا يا رسول الله فقال للذي في يده اليمنى هذا كتاب
من رب العالمين باسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وعشائرهم وعدتهم قبل
ان يستقروا نطفا في الاصلاب وقبل ان يستقروا نطفا في الارحام اذ هم في
الطينة منجدلون فليس بزائد فيهم ولا ناقص منهم اجمال من الله عليهم
الى يوم القيمة ثم قال للذي في يساره هذا كتاب رب العالمين من اسماء اهل النار
واسماء آبائهم وعشائرهم وعدتهم قبل ان يستقروا نطفا في الاصلاب وقبل
ان يستقروا نطفا في الارحام اذ هم في الطينة منجدلون فليس بزائد فيهم ولا
ناقص منهم اجمال من الله عليهم الى يوم القيمة فقال عبد الله بن عمرو ففيم العمل
اذا فقال اعملوا وسددوا وقاربوا فان صاحب الجنة يختم له بعمل اهل الجنة وان
عمل اي عمل وان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار وان عمل اي عمل ثم قال فريق
في الجنة وفريق في السعير عدل من الله عز وجل ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة
قال ابن عباس اي على دين واحد وقال مقاتل على ملة الاسلام كقوله ولو شاء الله
لجمعهم على الهدى وقوله ولو شاء لهداكم اجمعين ولكن يدخل من يشاء في
رحمته اي في دينه الاسلام والظالمون اي الكافرون ما لهم من ولي يدفع عنهم
العذاب ولا نصير يمنعهم من النار ام اتخذوا اي بل اتخذوا من دونه اولياء اي اصناما

يعبدونها

يعبدونها فالله هو الولي قال ابن عباس وليك يا محمد وولي من اتبعك وهو الذي
ينفع ولايته لا الصنم وهو يحيي الموتى وهو على كل شيء قدير ليس في السماء والارض من
يحيي الموتى غيره وهو قول ابرهيم ربي الذي يحيي ويميت ولما نزل العذاب بقوم يونس
لجاؤا الى عالم فيهم كان عنده من العلم شيء وكان يونس ذهب مغاضبا فقال لهم قولوا
يا حي حين لا حي يا حي يحيي الموتى يا حي لا اله الا انت فقالوها فكشف عنهم العذاب
وما اختلفتم فيه من شيء من امر الدين والدنيا فحكمه الى الله اي فصله يعني الله
وقيل معناه كلوا علمه الى الله باسه وسنة الرسول كقوله فان تنازعتم في شيء فردوه
الى الله والرسول وقيل فحكمه الى الله وقد بين ذلك في القرآن اما ظاهرا منصوصا
واما مضمنا فيه تضمينا قريب المأخذ او تضمينا بعيد المأخذ قال مقاتل ان اهل
مكة كفر بعضهم بالقرآن وآمن بعضهم به فاخبر ان حكمهم الى الله يحكم يوم القيمة للمحق
على المبطل فيصير المحق الى النعيم والمبطل الى الجحيم وقيل يحكم في الدنيا باظهار المؤمنين
عليهم وقتلهم واسرهم ذلكم الله الذي يحكم بين المختلفين هو ربي عليه توكلت
في جميع اموري واليه انيب فيما نوبني فاطر السموات والارض جعل لكم اي خلق لكم
من انفسكم من جنسكم ازواجا حلائل ومن الانعام ازواجا اي اصنافا ذكورا
واناثا التي تعقبوا بها وقيل انما قال من انفسكم لان حوا خلقت من ضلع آدم قال مجاهد
نسلا بعد نسل من الناس والانعام يذرؤكم فيه اي يخلقكم في البطن وقيل في الرحم
وقيل في هاهنا بمعنى الباء يخلقكم ويكثركم بالتزويج ليس كمثله شيء هذا رد على
الذين اتخذوا من دونه اولياء ومنسوق على قوله يحيي الموتى والكاف زائدة دخلت
للتاكيد والمعنى ليس مثله شيء وقيل مثل زائدة دخلت لتوكيد الكلام وتقديره
ليس هو شيء كقوله فان آمنوا بمثل ما آمنتم به وفي حرف ابن مسعود فان آمنوا بما آمنتم
به ثم قال وهو السميع البصير لئلا يتوهم انه لا صفات له كما لا مثل له فقد تضمنت

الآية اثبات الصفات ونفي التشبيه والتوحيد كله بين هذين الحرفين اثبات صفة
من غير تشبيه ونفي تشبيه من غير تعطيل فمن ترك وادعى انتفاء التشبيه وقع
في التعطيل ومن ادعى عن الظاهر وادعى انتفاء التعطيل حصل على التشبيه واخطأ
وجه الدليل وعلى الله قصد السبيل له مقاليد السموات والارض اي مفاتيح الرزق
في السموات والارض ومن ملك المفاتيح ملك الخزائن وقال الكلبي في السماء خزائن
المطر وفي الارض خزائن النبات وقيل خزائن السموات الغيوب وخزائن الارض الآيات
يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر لان مفاتيح الرزق بيده انه بكل شيء من مصالح العباد
عليم فيعطيهم بقدر مصالحهم شرع لكم من الدين الشرعة السنة والشرع المصدر
والشريعة السبيل المسنونة السوية والقوم شرع في الامر والشارع الطريق الذي
لا يملكه مالك ويكون الخلق فيه شرعا ولهذا شرع لكم اي بين لكم وسن لكم واختار
لكم من الاديان دينا ما وصى به نوحا اي الذي امر به نوحا وهو اول نبي جاء
اليه الحلال والحرام واول من اوحي اليه بتحريم الامهات والاخوات والبنات والذي
اوحينا اليك وما وصينا به ابرهيم وموسى وعيسى اي شرع ذلك كله قال مجاهد
لم يبعث الله نبيا الا اوصاه باقام الصلوة وايتاء الزكوة والاقرار لله بالطاعة
فذلك دينه الذي شرع لهم وقيل هو التوحيد والبراءة من الشرك وقيل هو
قوله ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه بعث الانبياء كلهم باقامة الدين والالفة
والجماعة وترك الفرقة والمخالفة قال علي كرم الله وجهه لا تتفرقوا فالجماعة رحمة
والفرقة عذاب كبر على المشركين ما تدعوهم اليه من التوحيد و[illegible] البعث وقيل
ما خصصت به من النبوة والرسالة اي ثقل عليهم ذلك ثم قال الله يجتبي اليه
من يشاء اي يصطفي لنبوته ورسالته من يشاء من عباده وقيل يصطفي لدينه
من يشاء ويهدي اليه من ينيب اي يرجع الى طاعته وما تفرقوا الا من بعد ما

جاءهم

جاءهم العلم العلم هاهنا القرآن وها هنا هؤلاء المتفرقون هم اهل الكتاب تفرقوا على
رسول الله صلى الله عليه وسلم فآمن به بعضهم وكفر به بعضهم وكانوا قبل بعثه مجتمعين على
الايمان به فلما بعث تفرقوا عليه من بعد ما جاءهم القرآن بغيا بينهم اي حسدا و
عداوة والبغي والحسد المطامع وقيل المتفرقون اهل الاديان المختلفة والعلم هو العلم
باقامة الدين وترك التفرق فيه وقيل جاءهم اسباب العلم فلم ينظروا فيها لا رحم
الآية بقوله وانهم لفي شك والشك والعلم لا يجتمعان بغيا بينهم ميلا الى ابتناء
الدنيا وطلب ملكها ولولا كلمة سبقت من ربك في تأخير العذاب عنهم الى اجل مسمى
وهو يوم القيمة والكلمة السابقة قوله بل الساعة موعدهم لقضي بينهم اي لعجل
بالعذاب في الدنيا وان الذين اورثوا الكتاب يعني اليهود والنصارى من بعدهم
اي من بعد انبيائهم مثل اليهود من بعد موسى والنصارى من بعد عيسى لفي شك
منه اي من كتابك الذي هو القرآن مريب اي شك مع تهمة وقيل هم العرب اورثوا
الكتاب بعد اليهود والنصارى فشكوا فيه فلذلك فادع اي فالى ذلك كقوله
اوحى لها اي اوحى اليها وذلك اشارة الى ما وصى به الانبياء من التوحيد واقامة
الدين واستقم كما امرت اي اثبت على الذي امرت به من تبليغ الرسالة واستقم على
طاعة الله كما امرت في القرآن ولا تتبع اهواءهم وذلك حين ارادوا منه المداهنة قيل
كقوله ودوا لو تدهن فيدهنون فنهاه الله عن ذلك وقيل نزلت في الوليد بن المغيرة
وشيبة بن ربيعة حين وعد الوليد ان يعطيه نصف ماله ووعد شيبة ان
يزوجه ابنته ان رجع عن دعوته ودينه الى دين قريش وقل آمنت بما انزل الله من كتاب
اي آمنت بكتب الله كلها وامرت لاعدل بينكم اي اسوي بينكم في التبليغ قال قتادة
امر نبيه ان يعدل فعدل حتى مات وقيل معناه امرت ان اسوي بيني وبينكم فاعمل
بما امركم به وانتهى عما انهاكم عنه روي ان داود عليه السلم قال ثلث من كن فيه

قوله ايمانا والقصد في الغنى والفقر والعدل في الرضاء والغضب والخشية في السر
والعلانية وثلث من كن فيه اهلكته شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه
واربع من اعطيهن فقد اعطي خير الدنيا والاخرة لسان ذاكر وقلب شاكر وبدن صابر
وزوجة مؤمنة الله ربنا وربكم ولنا اعمالنا ولكم اعمالكم يعني الهنا واحد وان
اختلفت اعمالنا وكل يجازى بعمله ولا يؤاخذ بعمل غيره لا حجة بيننا وبينكم ابن
عباس گفت حجت اینجا بمعنی خصومتست فالحجة بمعنى الحجاج كالخصومة بمعنى
الخصام میگوید خصومت میان ما و شما نیست که ما برحق فرموده ایم و شما
نفرموده اند پس چون او را بقتال فرمودند این آیه منسوخ گشت مجاهد گفت حجت اینجا
برهانست و بینت و آیه محکمات و منسوخ نه اي ظهر الحق ووضحت الدلائل
وقامت الحجج فلا احتياج الى حجة تثبتها اما الاسلام واما السيف میگوید بعد از آن
که حق درست گشت بدلایل و حجت ما را حاجت نیست بدیگر حجت آوردن در
دلایل بود تا کنون تا شما اسلام پذیرید یا شمشیر و گفته اند تاویل این سخن آنست که
لا تثبت الحجة بيننا وبينكم حجتنا بالغة وحجتكم داحضة حجت ما و شما در دین
یکسان نیست حجت ما تمامست و روشن و دلیل شما بیجای و هر کس حجت شما
باطل و تباه الله يجمع بيننا في القيمة للخصومة واليه المصير والمعاد لفصل القضا
والذين يحاجون في الله اي يخاصمون في دين الله نبيه قال قتادة هم اليهود قالوا كتابكم
قبل كتابكم ونبينا قبل نبيكم فنحن خير منكم من بعد ما استجيب له اي من بعد ما استجاب
له العرب ودخلوا في دينه لظهور معجزته وقيل من بعد ما استجاب له اهل الكتاب
واقروا بنبوته لوجودهم نعته في كتبهم واستفتحوا به قبل ان يبعث میگوید که
این آیه در شان جهودان فرود آمد که با پیغمبر و مؤمنان خصومت میکردند و گفتندی
و حجت می آوردند که کتاب ما پیش از کتاب شماست و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما آمد ما

ما بحق سزاوارتریم از شما و دین ما بهتر است از دین شما رب العالمین گفت این خصومت بعد
از آن کردند که بنبوت وی اقرار داده بودند و بعثت و صفت وی که در تورات یافتند
ایمان داده بودند و قیام بر وی نصرت خواسته بودند کرا این خصومت که جهودان کردند
با رسول بعد از آن کردند که عرب با وی انقیاد شدند و بنبوت وی اجابت کردند و بدین
وی در آمدند با معجزات ظاهر که از وی دیدند و حق بشناختند قومی گفته اند این
مخاصمت قریش است و مشرکان با رسول خدا صلوات الله علیه و با مومنان در کار
توحيد من بعد ما استجيب له من بعد ما استجاب الله لنبيه باظهار المعجزة الدالة
على نبوته میگوید پس از آن که رب العالمین محمد را اجابت کرد بهر چه خواست از اظهار
معجزات و دلایل و آیات تا بوی بصدق نبوت وی ایشان خصومت کردند و حجت آورده
حجتهم داحضة عند ربهم آن حجتهای ایشان تباهست و باطل و ناچیز و نابجای
وقيل هؤلاء المحاجون هم المتكلمون في الله عز وجل بغير الكتاب و[illegible] السنة من بعد ما
استجيب له اي من بعد ما استجاب المؤمنون لهم وآمنوا بالكتابة باين قول مخاطب
در الله مخاصمت مبتدعانست با اهل سنت و اقتحام متکلفان و خوض معترضان
و تاویل جهمیان و ساخته فلسفیان که برای و عقل خود در الله تعالی سخن گفتند
و صواب دید رای و خرد و رای خود معزول کردند و باد غا کردن نهادند و دین را
قانون ساختند و معقول تراست از کتاب منزل و سنت مسند داشتند پس از آن
که مومنان و مخلصان فرموده الله را اجابت کردند و از کتاب و سنت در نگذشتند
صواب دید رای و عقل خود معزول کردند و بسمع قبول کردند و راه تسلیم سپردند
الله گفت حجتهم داحضة عند ربهم وعليهم غضب ولهم عذاب شديد حجت
ایشان تباهست و بر ایشان خشم و عذاب الله است رای خرد عون را ایشان که گفت
ما اريكم الا ما ارى و ابليس حيث قال [illegible] ایشان [illegible] سرای آتش الله الذي انزل الكتاب

بالحق والميزان اي انا الذي ادعوكم الى عبادته هو الذي انزل الفرقان بالحق اي بالحقيقة
والميزان يعني العدل وسمى العدل ميزانا لان الميزان آلة الانصاف والتسوية
وقيل سمى انزال الميزان الهامه الخلق العمل به وامرهم بالعدل والانصاف
كقوله قد انزلنا عليكم لباسا وقيل الحم اتخاذ الميزان وقال علقمة الميزان محمد عليه
الصلوة والسلم يقضي بينهم بالكتاب وما يدريك لعل الساعة قريب
ولم يقل قريبة لان تانيثها غير حقيقي ومجازه الوقت وقيل معناه اتيانها قريب
وهذه الآية تدل على البعث وعلى الاستعداد للقيامة يستعجل بها الذين لا يؤمنون
بها وهم الذين كانوا يقولون متى هذا الوعد عجل لنا قطنا ائتنا بما تعدنا قال مقاتل
ذكر النبي صلى الله عليه وسلم الساعة وعنده قوم من المشركين فقالوا تكذيبا
واستهزاء متى تكون الساعة فانزل الله تعالى هذه الآية يستعجل بها الذين لا يؤمنون
بها يعني ظنا منهم انها غير آتية وقيل طمعا منهم في ان يذكر النبي عليه السلم
لها وقتا معينا ثم يمضي الوقت فلا يقع فيصير حجة لهم عليه والذين آمنوا
مشفقون منها لانهم يعلمون انها واقعة لا محالة مشفقون منها ان تقوم فيحول
بينهم وبين التوبة ويعلمون انها الحق الكائن لا محالة ويعلمون انهم يحاسبون على
اعمالهم الا ان الذين يمارون في الساعة اي يجادلون فيها المشككوا المؤمنين
وقيل الذين يخالطهم الشك فيجحدون كونها لفي ضلال بعيد لانهم لو فكروا لعلموا
ان الذي انشاهم وخلقهم اولا قادر على ان يبعثهم النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله كلمة من تحقق بها خلع على نفسه رداء الافضال والبس قلبه حلل
الاقبال وافرغ روحه بروح لطف الجمال واستخلص سره بوصف كشف الجلال
نام خداوندی که ذکر او آرایش گفتارست و مهر او در دوستان سرآمدست و دیدار او
نزهت ابصارست و رضاء او و دیدار او خلعت ابرار و روی گفتار در وصف شود

تا نکوی تو هیدا و دل مستی شاد کرد تا بجوی رضاء او جان عقل تازه تا بوی
کل شکر او خدای که از ادراک عقول منزهست جلال او او را احاطت اوهام متعدی
جمال او آب و خاک چه یابد قدر عزت صمدیت او عقل و خرد چون رسد بکنه
جلال و کمال او آدمی و پری که داند بصفت احدیت و صفات سرمدیت او عرش
عظیم ذره در جنب قدرت او و جمله عالم قطره از بحر وجود او خبر دل سوختگان شکار
نکند که نه جذبات وجوب تو آشنایان شکار نکند تیر بلاء او قال النبي صلى الله
عليه وسلم ان الله عز وجل ادخر للانبياء البلاء كما ادخر الشهادة ولا حاجة قوله البلاء للاولياء آنه م
حمعسق قيل الاشارة من هذه الحروف الى علو شان محمد صلى الله عليه وسلم
فالحاء حوضه المورود والميم ملكه الممدود والعين عزة الموجود والسين سناء المشهود
والقاف قيامه في المقام المحمود وقربه في الكرامة من المعبود هر حرفی ازین حروف
اشارتست بعلو رتبت و کمال کرامت مصطفی عربی است صلوات الله علیه که در
خزاین غیب او ست جواهر دولت داده بر اوست شصد و اند سال تا بشر صبح دون
دولت شریعت او تافت و شمع شمائل شرف او افروختن آسایش خلق از تمال و سنة م
اخبار او آرایش دهر از لوال و آثار او ماه در غیرت نقاب او فلک در حسرت جاه
او کمال شان لطف رحمن و تجاوز فضل یزدان کمال آشوب دل عاشقان
جمال تو عذر گناه عاشقان حا اشارت بحوض مورود او قال النبي صلى الله عليه
وسلم حوضي ما بين عدن الى عمان شرابه اشد بياضا من اللبن واحلى من العسل
من شرب منه شربة لم يظما بعدها ابدا واول من يرده صعاليك المهاجرين
میم اشارتست بملک ممدود او زويت لي الارض فاريت مشارقها ومغاربها
وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها عین اشارتست بعزة موجود او ولله العزة ولرسوله
وللمؤمنين سین اشارتست بسناء مشهود او شاهد و مشهود الشاهد الانبياء

وانام شود محمد صلی الله علیه وسلم قاف اشارتست فرا مقام او و مقام محمود
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و قرب او بدرگاه خداوند معبود دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی وکذلک اوحینا الیک قرآنا عربیا لتنذر ام القری
ومن حولها ای محمد این قرآن که ما بتو دادیم منشور نبوت تست حجت رسالت تو
معجز دعوت تو حبل الله المتین ونوره المبین وصراطه المستقیم آنرا بتو وحی
کردیم تا تو بیم کنی اهلها نخوانی وایشان را از قهر و سیاست ما آگاه کنی وتنذر روز
رستاخیز بترسانی آن روز که بجمع بین المرء وعمله وبین الجسد وروحه آن روز که
هر روحی با جسد خود شود و هر کسی بجزاء عمل خود رسد نیکوکار بجزاء نیک
پیوندد و در نعیم بهشت ماند بشادی و آزادی و بدکردار بجزاء بد پیوندد و در آتش
دوزخ سوزد بزاری وخواری اینست که رب العالمین فرمود فریق فی الجنة وفریق
فی السعیر کما انهم الیوم فریقان فریق فی راحة الطاعات وحلاوة العبادات
وفریق فی الظلمات الشرک وعقوبات الجحد فکذلک غدا فریق هم اهل اللقاء
وفریق هم اهل الشقاء والبلاء فاطر السموات والارض جعل لکم من انفسکم ازواجا
ومن الانعام ازواجا یذرؤکم فیه آفریدگار هفت آسمان و هفت زمین خداوند
ودانا فرمان یگانه ویکتاست نیستها هست کند وانبود بود آرنده وهیچ
همانند نه در قوتها وقوت نه در وقتها وقصود نه در داوا ندر یافته و نقلش
ما آلت نه صنعش معلت نه کردش بحیلت نه عرش عظیم بیافرید تا بر وی کون
کرد باید ذن حیرها یافرید واند بدها بوشید از دوی قدرت عرش چون ذن
وا ادروی حکمت ذن چو نعرش اگر بما از قدرت نظر کنی عرش را ذن نماید واگر
بما از حکمت نظر کنی ذن عرش آید تا جاکه قیاس اساس عالم فنی بیانعات
وجلال العزت الهی وبی خلیقت بحقیقت پی باید و کونا ایشان رحمتی پی نماید

نیکی خود فرموده جل جلاله خلقنا کم لتربحوا علینا لا لنربح علیکم شما را کما آفریدم نه بدان آفریدم
تا بر شما سود جویم با جلال العزت ما باآن بود شما سودی می باید ولوجهها من وجهها فی
ولیسها من عیبها کحل لیکن بدان آفریدم تا شما را بر شما سود جویید و حظ خود از
فضل ما برداوید صفت فضل رحمات بطلب مطیعان صفت قهر رحمت بطلب
عاصیان صفت جلال و جمال برخواست بطلب عاشقان ازحل جلاله قهری ولطفی
داشت بکمال جلال و جمالی داشت بی زوال خواست که این گنجها نثار کند یکی با
در باغ فضل تاج لطف بر سر نهد یکی را در زندان عدل داغ قهر بر جگر نهد یکی با
در نار جلال بگدازد یکی را در نور جمال بنوازد شیعی ازنعمت برا و رحمت که والله
یدعو الی دار السلام هر آدا نهرا دیجان غمهای خود بایان شمع ندیم نه دوستی شد و ذن
در دین شمع نه نقصان پیدا آمد نه زیادت — غم خوان آنم که غم من بخورد
فرمان بر آنم که دل من ببرد من جور و جفای او بصد جان بخرم او مهر و وفای من بیک جو بخرد

لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر الله خداوندیست که هیچکس و هیچ چیز او را مانند
نیست واو را همتا و هم صفت و هم سر نیست در اوصاف و در نعوت در قدرت و در
علم ندد ندد ددر قبول درنشان و ددر رهان جا وکس نیست هر کسی که عقیدت جانا و را
همتا و مانند دین بوسیت نیست یا آنه بی باهی و کری و بر آن دو کری دوست که دکر هی
کنند صفت نیست و کرو هی که کنند مانند کوهست بی صفتی نیست است والله
جل جلاله هست است و مانند کار ابا نعاست والله تعالی از ایشان و ایشان بیت
پاکست و که مانند کی دو ادارد از خطیره اسلام بیرونست و اوکه صفت رد میکند
زندیقست حق جل جلاله گفت لیس کمثله شیء ولم یقل لیس مثاله شیء نگفت انجا هیچ چیز
نیست که ایجا صفت هست اما جو صفت وی صفت نیست سمیع است جو وی سمیع
هیچ نیست بصیر است جو او بصیر هیچ نیست تمامانست که جای دیگر گفت افمن یخلق

کمن لا یخلق الله تعالی را صفت فرای و رویت خلق را آن دوود و مخلوق را صفت فرای
ورویت و خالق از آن پاک مخلوق موجودست بایجاد الله والله موجودست بتمام
خویش با ذلیت و هستی و بقاء خویش مخلوق زندی بنفس و غذا باوزان و هنکام والله
تعالی زندی بحیوة خویش و بقاء خویش با ولیت و لمیت خویش پی کی و پی جدوی
چون مخلوق صانعست بحیلت و آلت و کوشش و اندازه والله صانعست بقدرت
وحکمت بی آلت و بی حیلت و بی علت هر چه خواهد چنانکه خواهد هرگه که خواهد
جل جلاله وتقدست اسماؤه و عزت صمدیته و جلت کلمته الله لطیف بعباده
الله باریک داناست و دوربین نیکو کار به بندگان خویش یرزق من یشاء روزی
میدهد هر کرا خواهد وهو القوی العزیز و اوست با قوت و نیز هامن کان یرید حرث الآخرة
هر که از آن جهان میخواهد و پاداش آن را تخم پرکند و کردار برزند نزد له فی حرثه بیاده کنیم او را
در آن جهان کشت او ومن کان یرید حرث الدنیا و هر که از این جهان کشت کند و پاداش آن
جهان از کوشد نؤته منها بدهیم او را از آن چیزی وما له فی الآخرة من نصیب و او را در آن جهان بهره نیست
ام لهم شرکاء مرایشان را انبازانست باخدای شرعوا لهم من الدین که ایشان را راهی می نهند از دین
ما لم یاذن به الله که الله تعالی نپسندید و دستوری نداد ولولا کلمة الفصل واگر نه سخن برست
راست الله تعالی بودی که عقوبت ایشان لقضی بینهم در آن بیان تو و ایشان کار
برگزارده آمدی بعذاب وان الظالمین لهم عذاب الیم و ستمکاران راست عذابی دردناک
تری الظالمین مشفقین ستمکاران را بینی ترسان و هراسان مما کسبوا از عمل بد خویش که میکردند
وهو واقع بهم و آن با ایشان بودنیست و با گفتار آن با ایشان افتادنیست والذین آمنوا
وعملوا الصالحات و ایشان که بگرویدند و کار نیک کردند فی روضات الجنات در مرغزارهای
بهشتند لهم ما یشاؤن عند ربهم مر ایشان راست آنچه خواهند نزدیک خداوند
ایشان ذلک هو الفضل الکبیر آنست فضل بزرگوار از الله تعالی به بندگان خویش

ذلک الذی یبشر الله او آنست که الله تعالی بشارت دهد بندگان خویش را الذین آمنوا وعملوا الصالحات
ایشان که بگرویدند و عمل نیک کردند قل لا اسألکم علیه اجرا بگوی ای محمد که نخواهم از شما
بر این پیام رسانیدن هیچ مزدی الا المودة فی القربی لیکن میخواهم شما را که دوست داشتن
هر که نیکی جوید با الله تعالی ومن یقترف حسنة و هر که نیکی کند نزد له فیها حسنا ما در
افزاییم او را در آن نیکی و مضاعف کنیم ان الله غفور شکور بدرستی که الله تعالی
آمرزگارست و حق پذیر ام یقولون افتری علی الله کذبا میگویند تا آن که دروغ بست بر الله
تعالی فان یشاء الله یختم علی قلبک اگر خواهد مهر نهد بر دل ایشان و پیغام خویش از آن ببرد
ویمح الله الباطل والله تعالی بخودی خود باطل را گشاند وا نبرد ویحق الحق و راستی
پیدا کند و با نماید که حق است بکلماته بسخنان خویش و پدید بیداری خویش که گفته است
و پدید وعده که کنم انه علیم بذات الصدور بدرستی که خدای تعالی داناست با آنچه در دلهاست
وهو الذی یقبل التوبة عن عباده و اوست که می پذیرد توبه و بازگشت از بندگان خویش
ویعفو عن السیئات و در میگذارد بدیها ایشان را ویعلم ما تفعلون و میداند آنچه ایشان میکنند
از پس توبه و گناه ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات و جواب میدهد ایشان را که بگرویدند و
نیکیها کردند و آنچه خواهد ایشان را میدهد ویزیدهم من فضله و زیاده میکند از فضل
خویش ناخواسته ایشان را والکافرون لهم عذاب شدید و کافران راست در آن جهان عذابی
سخت ولو بسط الله الرزق لعباده و اگر الله تعالی روزی فراخ بر بندگان خویش بگستراندی
لبغوا فی الارض ایشان نافرمان و از دین بیرون شدندی در زمین ولکن ینزل بقدر ما
یشاء ولیکن فرو فرستد روزی باندازه آن قدر که خواهد انه بعباده خبیر بصیر
او به بندگان خویش داناست و بینا و از ایشان آگاه وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا
و اوست که فرو می فرستد باران پس از آنکه خلق نومید شده باشند وینشر رحمته و بخشایش
خویش میگستراند وهو الولی الحمید و اوست آن خداوند یار دهنده به بندگان نزدیک ستوده

ومن آیاته خلق السموات والارض و از نشانهای قدرت و توانایی او ست آفرینش آسمان و زمین
وما بث فیهما من دابة و آنچه در آن هر دو پراکند از جنبنده وهو علی جمعهم و او بر فراهم آوردن
و دوزدن ساختن اذا یشاء قدیر چون که خواهد توانا است وما اصابکم من مصیبة و هر چه بشما رسد از
رسیدنی فبما کسبت ایدیکم آن بکردار دست شماست ویعفوا عن کثیر و در گذارد از
بسیاری از شما وما انتم بمعجزین فی الارض و شما نه آیند که او را پیش شوید در زمین یا در او اهای
آرید وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر و شما را فرود از الله تعالی نه دوستی است و نه یار
و نه فریادرسی ومن آیاته الجوار فی البحر کالاعلام و از نشانهای توانایی او ست کشتیها
دوانده در دریا چون کوه کوه ان یشأ یسکن الریح و اگر الله تعالی خواهد باد کشتی را بیارامد
فیظللن رواکد علی ظهره و کشتیها بر پشت آب فرو ایستاده از رفتن باشند ان فی
ذلک لآیات لکل صبار شکور در آن نشانهاست آشکارا هر صبر کننده سپاسدار
او یوبقهن یا تباه کرداند و غرق کند آن کشتیها را بما کسبوا بآن بدیها که ایشان کردند
در کشتی ویعف عن کثیر و در گذارد از بسیاری از ایشان ویعلم الذین یجادلون فی آیاتنا
و بداند ایشان که پیکار میکنند در سخنان ما وی چند در دیدن و بدیدن نشانها
ما لهم من محیص مر ایشان راست عذابی باز پس النوبة الثانیة قوله تعالی
الله لطیف بعباده ای بار بهم رفیق حفی قال مقاتل یعنی بالبر والفاجر حیث لم
یهلکهم جوعا بمعاصیهم یدل علیه قوله یرزق من یشاء فکل من رزقه الله من مؤمن
وکافر وذی روح فهو ممن یشاء ان یرزقه وقال الصادق اللطف فی الرزق من وجهین
رزقهم من الطیبات ورزقهم من حیث لا یعلمون ولم یدفعه الیهم مرة بل یرزق
کل عبد منهم قدر ما یصلحه ویصلح له وقیل لطفه بهم انه لا یعاجلهم بالعقوبة کی یتوبوا
وقیل اللطیف الذی یعلم دقائق المصالح وغوامضها ثم یسلک فی ایصالها الی المستصلح
سبیل الرفق دون العنف فاذا اجتمع الرفق فی الفعل واللطف فی المعنی اللطف لا یتصور

العلم ثم

کما له ذلک فی العلم والفضل لا اله وحده یرزق من یشاء کما یشاء من شاء موسعا ومن شاء
مقترا ومن شاء حلالا ومن شاء حراما ومن شاء فی خفض ودعة ومن شاء فی کد وعناء
ومن شاء بحساب ومن شاء بغیر حساب وهو القوی بتعذیب الکفار العزیز بالقهر
فی الانتقام منهم من کان یرید حرث الآخرة ای ثواب الآخرة بعمله نزد له فی حرثه فنعطیه
بالواحد عشرا او سبعمائة واضعافا وقیل نزد له فی حرثه ای نجمع له الدنیا والآخرة ومن کان یرید
حرث الدنیا نؤته منها ما قسمناه ومن هاهنا للتبعیض وما له فی الآخرة ای فی خیر الآخرة
من نصیب لانه کذب بها قال قتاده نؤته بقدر ما قسم له کما قال عجلنا له فیها ما نشاء
لمن نرید وقیل ندفع عنه من آفات الدنیا وما له فی الآخرة من نصیب این آیه در شأن
قومی فرو آمد که با رسول خدا بودند در غزوات و با اعداء دین جنگ کردند قومی را غرض
از این جنگ ثواب آخرت بود و رضای حق رب العالمین ایشان را وعده داد و رضا خود
داد در آخرت و در دنیا ایشان را مال غنیمت داد و فضل از آن ثواب آخرت باز قومی منافقان
بودند که غرض ایشان از آن حرب همانا مال غنیمت بود نه ثواب آخرت رب العزت ایشان را از آن
مال غنیمت محروم نکرد لیکن از ثواب آخرت محروم ماندند اینست که مصطفی صلوات
الله وسلامه علیه فرمود بشر هذه الامة بالسناء والرفعة والنصر والتمکین فی
الارض فمن عمل منهم عمل الآخرة للدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب و گفته اند که بر
سلیمان پیغمبر علیه السلام مال و ملک و علم عرضه کردند که ازین سه یکی اختیار کن
سلیمان علم اختیار کرد و بجز علم اختیار کرد ملک و مال او را فرو دادند ام لهم شرکاء شرعوا
لهم من الدین ما لم یاذن به الله هم قریش وکفار العرب من خزاعه وغیرهم بحروا البحیرة وسیبوا
السوائب ووصلوا الوصیلة وحموا الحامی وذبحوا للطواغیت وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث
والانعام نصیبا ونسوا المعنی وبدلوا دین ابرهیم وتاویل الآیة الهم شرکاء فیما شرع الله من
الدین شرعوا لهم معنی شرعة ما لم یاذن به الله ای لم یامر به الله ولولا کلمة الفصل ای لولا

ان الله حکم فی کلمة الفصل بین الخلق بتأخیر العذاب عنهم الی یوم القیامة حیث قال بل
الساعة موعدهم لقضی بینهم لفرغ من عذاب الذین یکذبونک فی الدنیا وان الظالمین
لهم عذاب الیم فی الآخرة ترى الظالمین المشرکین یوم القیامة مشفقین ای وجلین مما
کسبوا وهو واقع بهم ای جزاء کسبهم واقع بهم لا محیص لهم عنه والذین آمنوا وعملوا الصالحات
فی روضات الجنات الروضات والروض جمع الروضة والریاض جمع الروض جمع الجمع
وهی الاماکن المعیشة المونقة ذات الریاحین الزهر لهم ما یشاؤن عند ربهم ای لهم
ما یتمنون ویشتهون فی الجنة ذلک ای اعطاء هذه الاشیاء هو الفضل الکبیر
النعیم الدائم علی القلیل من العمل ذلک ای الفضل الکبیر هو الذی یبشر الله عباده
الذین آمنوا وعملوا الصالحات ای هو لهم خاصة فاعلم اهله قرأ ابو عمرو وابن کثیر
یبشر بفتح الیاء وضم الشین مخففا والتخفیف والتشدید فی المعنی واحد قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ابن عباس فرمود که این آیه در مدینه فرو آمد
و سبب نزول آن بود که چون رسول خدا صلوات الله علیه هجرت بمدینه فرمود انصار
آمدند و گفتند انک ابن اختنا وقد هدانا الله علی یدیک وتنوبک نوائب وحقوق و
لیس لک عندها سعة فرأینا ان نجمع لک من اموالنا شطرا فتاتیک به فتستعین
علی ما ینوبک انصار گفتند یا رسول الله تو خواهرزاده مایی و رب العالمین بوسیله
رساله و نبوت تو ما را هدایت کرد و بیگانگان را بما اسلام عزیز و گرامی گشتیم و حق تو بر ما
واجب گشت و دانیم که ترا دستگاهی نیست و مایه نداری که حقها بدان بگزاری
اگر صواب بینی تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و بر تو آریم و بعضی شغلها کفایت کنی
رب العالمین در حق ایشان این آیه فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی بگو ای محمد نخواهم از شما در پیغام رسانیدن هیچ مزدی مگر که را یعنی خویشی
و حق قرابت نیکو کنید و لم یسأل نبی علی البلاغ اجرا قط و هر که هم پیغمبر بر تبلیغ رسالت

مزد نخواست همانا ستا بجا که گفت قل لا اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین و در
سورة الشعراء حکایت از جماعتی پیغمبران کرد که گفتند وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری
الا علی رب العالمین آنکه گفت الا المودة فی القربی این استثنا منقطع است و تحصیل
آنست و مودة از جنس اول مستثنی نیست و معنی آنست که لا اسئلکم علیه اجرا لکن
و دوستی در القربی اکنون معنی این سه وجه گفته اند یکی آنست که
تودوا قرابتی و اهل بیتی ... لیکن شما را می فرمایم که خویشان او را و اهل بیت مرا
دوست دارید ابن عباس گفت آنروز که این آیه فرو آمد گفتند یا رسول الله من قرابتک
هولاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی و فاطمه وابناهما وفیهم نزل انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حسد الناس لی فقال اما ترضی
ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین وازواجنا
عن ایماننا و شمائلنا وذریتنا خلف ازواجنا وشیعتنا من ورائنا وعن زید بن
ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عز وجل
واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی قیل لزید من اهل بیته قال هم آل علی
وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعباس یا عم
بنی عبد المطلب والذی بعثنی بالحق لا یؤمنون حتی یحبوکم لی وقیل هم الذین
تحرم علیهم الصدقة من اقاربه ویقسم فیهم الخمس وهم بنو هاشم وبنو المطلب الذین
لم یفترقوا فی جاهلیة ولا فی اسلام وجه دوم در معنی آیه قول حسن بصری است
ای لا اسئلکم علیه اجرا لکن آمرکم بمودة التقرب الی الله عز وجل والتودد الیه بالطاعة
والعمل الصالح میگوید نخواهم لیکن میفرمایم شما را بدوست داشتن هر چیزی که نزدیکی جویید
بالله بطاعت و عمل نیکو وجه سوم قول دیگر که الله تعالی را دوست دارید و تقرب

دا وی نیکو کارست واجرا ست بر تو کاو را دوست داری ومودة ویکی زهضیه دارقی حسن
نضری انا بجالکم کنت من تتقرب الی الله بطاعته رجبت علیک مودته وجه سوم
قول ضحاک ومجاهد وسدی وجماعتی مفسران کفته اند آیه بمکه فرود آمد وانی
خطاب با مشرکان قریش است وبا کنار عرب که ایشان با یکدیگر میکنشد از روز جهالا
یا ال علی ما یتعاطاه اجرا بکی جای محمدا ونکاره حش کرفته هیچ مزدی میخواهد بعلم
ایشانانی آیه آمد که لا اسئلکم علیه اجرا الکن آمر کم ان تؤدونی لاجل قرابتی انه
تصدقونی برسالتی فلا تؤذونی ودعوانی قال صلی الله علیه وسلم یا قوم اذ
ابیتم ان تتابعونی فاحفظوا قرابتی ولا تؤذونی فانکم قومی واحق بان تصلوا رحمی
میخواهم لیکن شما رای فرمایم که اگر برسالت استوار نمی دارید ودعوت مرا اجابت
نمیکنید باری بحکم قرابت که میان من وشما ست مرا برنجانید ومرا دوست دارید
ورحم پیوند بید قال ابن عباس لم یکن بطن من بطون قریش الا کان للنبی صلی الله علیه
وسلم منهم قرابة وقیل العرب کلها ولدته وقال بعض المفسرین کان المشرکون یؤذون
رسول الله صلی الله علیه وسلم فانزل الله هذه الآیة فامرهم فیها بمودة رسول الله
وصلة رحمه فلما هاجر الی المدینة واواه الانصار ونصروه احب الله عز وجل ان
یلحقه باخوانه من الانبیاء علیهم السلام حیث قالوا وما اسئلکم علیه من اجر
ان اجری الا علی رب العالمین فانزل الله قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من
المتکلفین فصارت منسوخة بهذه الآیة وهذا القول غیر مرضی لان مودة النبی
صلی الله علیه وسلم وکف الاذی عنه ومودة اقاربه والتقرب الی الله بالطاعة
والعمل الصالح من فرایض الدین فلا یجوز نسخ شیء منها والمعنی الصحیح فی الآیة ما ذکرناه
من اقاویل السلف والله اعلم ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا الاقتراف
الاکتساب والاعتمال ای من یکتسب طاعة نزد له فیها من الثواب حسنا بالتضعیف

وقیل

بکویند

وقیل معناه یثبت علی القلیل من الطاعة الکثیر من الثواب ان الله غفور لمن اذنب
شکور لمن اطاع ثم وقیل غفور للذنوب آل رسول الله شکور لحسناتهم ام یقولون ای بل
یقولون مشرکان مکه افتری علی الله کذبا فان یشاء الله یختم علی قلبک قال مجاهد
یربط علی قلبک بالصبر علی اذاهم فلا یدخل قلبک حزن ولا ضیق معنی آنست که کفار مکه
که تو بر الله تعالی دروغ می بندی واین قرآن از نزد خود میکویی واگر الله تعالی خواهد دل تو
بر بطه صبر بندد تا از اذی ایشان صبر کنی واز ایذا ایشان نیکویند در دل تو تنگی واندوهی
نیاید انکه وسیل استداکنت ویمح الله الباطل ای انما یفتری لو تهم باطل یمحو الله بحجه
ایشان میکویند باطل است والله تعالی آنرا محو کند ویحق الحق بکلماته ای یظهر الحق
ویثبته بما انزل من کتابه وینصر دینه بوعده وقیل ان یشاء الله یختم علی قلبک ویمح الله
الباطل تم الکلام هاهنا وهذا کالوعید للرسول صلی الله علیه وسلم والمراد به جواب
الذین قالوا افتری علی الله کذبا اخرج الجواب مخرج الاستفهام والمعنی فان یشاء الله
ینسک ما اوحی الیک ویمح بفضله الکفر من قلوب العباد بلا واسطة ولا استعانة
این نحو هر چند که ظاهر آن وعید رسول می نماید اما جواب مشرکانست که میکفتند
افتری علی الله کذبا او درین جواب چنین باز می خود ظاهر میسازد معنی که مارا حاجت تو
وسفارت نیست اگر خواهیم مهر بر دل تو نهیم وقرآن که بتو داده ایم از دل تو برم تا فراموش
کنی وبحود محو باطل دکفر از دلها بستر دیم تسیق شما که کافرانید چرا میکوید که محمد
بر الله تعالی دروغ می بندد ودروغ بر ما بنی میسازد اکر میساز دبا وی آن کنیم که کفتیم قوله
ویمح حذف الواو منه لا للجزم وانما کتب فی المصحف علی اللفظ کما کتب قوله سندع
الزبانیة ویدع الانسان بحذف الواو ثم قال انه علیم بذات الصدور ای بضمایر
القلوب فلو علم من قلبه انه هم بالافتراء لعاجله بالعقوبة فکیف اذا نطق به
وصح وهو الذی یقبل التوبة عن عباده اذا تابوا ولا بد انه یقبل کل تایب المعاصی

ویعفوا عن السیئات ای یتجاوز عما کان منهم قبل التوبة من القبایح ویعلم ما یفعلون
تاویله یعفوا عنها وهو یعلم انهم مجودون الیها فلا یمنعه علمه من عفوهم ولا یرجع عن
عفوهم الی السیئات عن عفوه تفضلا منه قوله عز وجل وهو الذی یتوب علیکم بالاسلام ویعلم
ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه التاویل یبعثکم حتی تخوضوا فی مثل ما جرحتم بالنهار فلا
یمنعه علمه عن کلا تکم وقیل یعلم ما یفعلون ای یعلم اعتقادهم فلا یقبل الا التوبة
النصوح والتوبة النصوح ما روی جابر رضی الله عنه قال دخل اعرابی علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وقال اللهم انی استغفرک واتوب الیک سریعا وکبر فلما فرغ
من صلاته قال له یا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة الکذابین وتوبتک
تحتاج الی توبة قال وما التوبة قال اسم یقع علی ستة معان علی الماضی من الذنوب
الندامة ولتضییع الفرایض الاعادة ورد المظالم واذابة النفس فی الطاعة کما ربیتها
فی المعصیة واذاقة النفس مرارة الطاعة کما اذقتها حلاوة المعصیة والبکاء بدل
کل ضحک ضحکته وقیل حقیقة التوبة ترک المعاصی نیة وفعلا والاقبال علی
الطاعة نیة وفعلا وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه من احدکم کان راحلته بارض
فلاة فانفلتت وعلیها طعامه وشرابه فایس منها فاتی شجرة فاضطجع فی ظلها
قد ایس من راحلته فبینما هو کذلک اذ هو بها قائمة عنده فاخذ بخطامها ثم قال
من شدة الفرح انت عبدی وانا ربک اخطأ من شدة الفرح وفی روایة لله اشد فرحا
افرح بتوبة عبده من العقیم الوالد ومن الظمآن الوارد فمن تاب الی الله توبة نصوحا
انسی الله حفظته وبقاع الارض خطایاه وذنوبه قرا حمزة والکسائی وحفص
یعلم ما تفعلون بالتاء وهو خطاب للمشرکین والباقون بالیاء لانه خبر عن قوم
تقدم قبله عن عباده ویستجیب الذین آمنوا ای یجیب الله

الذین

الذین آمنوا وعملوا الصالحات اذا دعوه کقوله ادعونی استجب لکم اجیب دعوة الداع اذا دعان
وقال بعضا ابن عباس معناه یثیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات علی اعمالهم ویزیدهم
من فضله سوی ثواب اعمالهم تفضلا منه وفی روایة ابی صالح عن ابن عباس قال
ویستجیب الذین آمنوا ای یشفعهم فی اخوانهم ویزیدهم من فضله یشفعهم فی اخوان
اخوانهم وفی الخبر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ویزیدهم من فضله الشفاعة
لمن وجبت له النار وقیل الذین آمنوا فی موضع الرفع وهو استجابة العبید لربهم کقوله
فلیستجیبوا لی ویزیدهم من فضله ای یزید الله لهم الهدی من فضله کقوله ویزید الله الذین
اهتدوا هدی والکافرون لهم عذاب شدید فی الآخرة معنی هر دو آیه آنست که الله
تعالی توبه بندکان بپذیرد هر که با اخلاص وصدق بدرکاه وی بازگردند وتوبه ایشان
نصوح باشد وکناهان کذشته ایشان همه بیامرزد هر چند میداند که ایشان بعد
از توبه بکناه خواهند کرد توبه ایشان رد نکند واز عفو خود پشیمان نشود وخواندن
ایشان نیز او را اجابت کند وکردار نیک ایشان را ثواب دهد وبفضل خود زیادتی بر
عدد آن کرامت ونواخت الله تعالی است مؤمنان را هم در دنیا وهم در عقبی وکافران را
عذاب سخت است در دنیا وآخرت ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ای
لو جعلهم الله اغنیاء لطغوا وبغی بعضهم علی بعض قال ابن عباس بغیهم طلبهم منزلة
بعد منزلة ومرکبا بعد مرکب وملبسا بعد ملبس وقیل معناه لرامو الی امثاله
الارض بان لا یحتاج بعضهم الی بعض فلا یتعاونوا وقال شقیق بن ابراهیم معنی الآیة
لو رزق الله العباد من غیر کسب وتفرغوا عن المعاش والکسب لطغوا وسعوا
فی الارض فسادا ولکن شغلهم بالکسب والمعاش رحمة منه وامتنانا ولکن ینزل
بقدر ما یشاء ای یوصل الرزق الیهم بتقدیر کما یشاء بما یعلمه الذی یعلم مصلحته
کفته اند ایه بدیشان فرو بماند ... خصب ... [illegible]

الذین

ومعادات بکدیگر بر داختند وسال بکدیگر بمحاربت می بردند ودر نمین انباه کا دیر
میکردند ودر وقت قحط وجدوبت با انجاع وتجارت وطلب رزق می پرداختند
وفي ذلك يقول الشاعر   قوم اذا نبت الربيع بارضهم   نبتت عداوتهم مع البقل
خباب بن الارت گفت این آیه در شان ما فرو د آمد جمع اصحاب صفه که اموال بنی قریظه
ونضیر وبنی قینقاع را نظر آمدان مال ایشان دیدیم وآن در عروض تجارت بود
تمنا ئی بکرد آمد وی آن در دل ما تحریک کرد ورب العالمین فضل فرموده با آیه
ما را از سر آن تمنی فرا داشت وسکینه قناعت بدل ما فرو د آورد مصطفی صلوات الله
فرموده اخوف ما اخاف على امتي زهرة الدنيا وكثرتها وقال بعض الحكماء ان من العصمة
ان لا تجد وقال مقاتل ينزل بقدر ما يشاء فيجعل واحدا فقيرا والآخر غنيا انه
بعباده خبير بصير روى انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن جبرئيل عن الله عز وجل انه قال من اهان لي وليا فقد بارزني بالمحاربة واني
لاسرع شيء الى نصرة اوليائي اني لاغضب لهم كما يغضب الليث الحرد وما تقرب الي
عبدي المؤمن بمثل اداء ما افترضت عليه وما يزال عبدي المؤمن يتقرب الي بالنوافل
حتى احبه فاذا احببته كنت له سمعا وبصرا ويدا ومؤيدا ان دعاني اجبته وان سالني
اعطيته وما ترددت في شيء انا فاعله ترددي في قبض روح عبدي المؤمن يكره الموت
واكره مساءته ولا بد له منه وان من عبادي المؤمنين لمن يسالني الباب من العبادة
فاكفه عنه لئلا يدخله عجب فيفسده وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه
الا الغنى ولو افقرته لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا
الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الصحة
ولو اسقمته لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا السقم
ولو اصححته لافسده ذلك اني ادبر عبادي لعلمي بقلوبهم اني بعبادي خبير بصير

وهو الذي

وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا الغيث المطر سمي غيثا لانه غياث الخلق به
وعليه مادتهم وقيل الغيث من المطر ما كان نافعا ويكون في وقته لان المطر قد يكون وهم
مضرا وقد يكون في غير وقته من بعد ما قنطوا يئسوا منه لتاخره والقنوط بعد
الياس ادعى لهم الى الشكر وينشر رحمته نعمته وخصبه وقيل مطر عم السهل والجبل
والعامر والقفر فعمومها جميع الخليقة وهو الولي اي ولي المؤمنين ما زال الغيث
الحميد الذي لا يمدحه الا مدحا ولا يذكر الا حمدا قال مقاتل حبس الله المطر عن اهل
مكة سبع سنين حتى قنطوا ثم انزل الله المطر فذكرهم نعمته قوله ومن آياته اي من علا مات
قدرته خلق السموات والارض مع عظمهما وكثرة اجزائهما وما بث اي خلق وفرق
فيهما من دابة اي ذي روح من الانس والجن والملائكة وسائر الحيوان وهو على جمعهم
اي على احيائهم بعد الموت اذا يشاء قدير كامل القدرة وما اصابكم من مصيبة اي
غم والم ومكروه فبما كسبت ايديكم يعني هو عقوبة المعاصي التي اكتسبتموها كقوله
قل هو من عند انفسكم وما اصابك من سيئة فمن نفسك بما كسبت ايدي الناس
قرا اهل المدينة والشام بما كسبت بغير فاء وكذلك هو في مصاحفهم فيكون ما في
اول الآية بمعنى الذي يعني الذي اصابكم بما كسبت ايديكم وهو مع الفا احسن واشهر
في اللغة كما هو في مصاحف اهل العراق لانه شرط وجوابه ويعفو عن كثير من الذنوب
فلا يعاقب عليه وقيل يعفو عن كثير من الناس فلا يعاجلهم بالعقوبة اما عطفا
ورحمة واما زيادة في العذاب واشد نكالا قال الحسن ما اصابكم من مصيبة فبما
كسبت ايديكم اي ادبه اقامة الحدود على المعاصي ويعفو عن كثير فلم يجعل له حدا قال
الضحاك ما تعلم رجل القرآن ثم نسيه الا بذنب ثم قرا وما اصابكم من مصيبة فبما
كسبت ايديكم واي مصيبة اعظم من نسيان القرآن وقال الحسن لما نزلت هذه الآية قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما من خدش عود ولا عثرة قدم ولا

ولا اختلاج عرق الا بذنب وما يعفو الله عنه اكثر وقال امام المؤمنين وامير المتقين علي
ابن ابي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه الا اخبركم بافضل آية في كتاب الله حدثنا
بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن
كثير قال وسافسرها لك يا علي ما اصابكم من مصيبة من مرض او عقوبة او بلاء في الدنيا
فبما كسبت ايديكم والله عز وجل اكرم من ان يثني عليهم العقوبة في الآخرة وما عفا الله عنه
في الدنيا فالله احلم من ان يعود بعد عفوه وقال عكرمة ما من نكبة اصابت عبدا فما
فوقها الا بذنب لم يكن الله ليغفره له الا بها او درجة لم يكن الله ليبلغه الا بها وعن انس
بن مالك رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اراد الله بعبد
الخير عجل له العقوبة في الدنيا واذا اراد بعبد الشر امسك عليه بذنبه حتى يوافي
به يوم القيامة وما انتم بمعجزين في الارض اي ما انتم بفائتين من هربا في الارض قال اهل اللغة
اعجزته اي صيرته عاجزا واعجزته فته وسبقته يعني اذا اراد الله العقوبة بكم فلا تفوتونه
حيثما كنتم ولا تسبقونه وما لكم من دون الله من ولي يحفظكم ولا نصير يدفع عنكم
العذاب اذا حل بكم ومن آياته الجوار يعني السفن واحدتها جارية وهي السائرة في البحر
كالاعلام يعني كالجبال في العظم ان يشا يسكن الريح التي تجري بها فيظللن رواكد على
ظهره يعني فيبقين واقفة على ظهر البحر يقال ركد الماء اذا وقف ان في ذلك لآيات
لكل صبار شكور يعني لكل مؤمن لان صفة المؤمن الصبر في الشدة والشكر في الرخاء
في الخبر الايمان نصفان نصف صبر ونصف شكر او يوبقهن بما كسبوا يهلك كثيرا
من السفن ومن فيها بذنوبهم او بشؤم ذنوبهم اي اهلكته ويعف عن كثير معهم
وقيل يعف عن كثير من ذنوبهم فلا يعاقب عليها ويعلم الذين يجادلون قرا اهل
الكوفة والشام ويعلم برفع الميم استانف به الكلام كقوله في سورة التوبة ويتوب الله
على من يشاء وقرا الآخرون ويعلم بالنصب على الصرف كقوله ويعلم الصابرين اي صرف

من حال

من حال الجزم الى النصب استخفافا وكراهية لتوالي الجزم وكقول الشاعر لا تنه عن خلق وتاتي مثله
عار عليك اذا فعلت عظيم ومعنى الآية انما يفعل ذلك من العفو والاهلاك ليعلم
الذين يجادلون انبیاءنا في آياتنا ان ليس لهم من عذاب الله مهرب وانه ليس ينجو من
ذلك غير الله عز وجل

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله تعالى الله لطيف بعباده الله تعالى لطيف است به بندگان رفیقست و
مهربان بر ایشان لطف وی بود که ترا توفیق داد تا او را بشناسی تلقین کرد تا او را خواستی
دل معدن نور کرد تا نادیده دوست داشتی ونادریافته بشناختی لطف وی بود
که از تو طاعات موقت خواست ومثوبات مؤبد داد عطا بی عوض بخشید لطف وی بود
که نعمت بنده بخود داد واز بنده شکر بقدر بنده خواست فاتقوا الله ما استطعتم
لطف وی بود که بنده را توفیق خدمت داد وآنگه هم خود مدحت وستایش وی بر نهاد
که التائبون العابدون الآیه لطف وی بود که بر تقصیر گاه ترا جاهل خواند تا عفو کند
انه من عمل منکم سوءا بجهالة بوقت شهادت عالم خواند تا گواهیت بپذیرد الا من
شهد بالحق وهم یعلمون بوقت تقصیر ضعیف خواند تا تقصیرت محو کند وخلق الانسان
ضعیفا آن درویشی کو بیچاره سر بنهاد در آن خلوت با آن الهی تو مرا ضعیف خواندی
از ضعیف چه آید جز خطا ومرا جاهل خواندی واز جاهل نیاید جز جفا وتو
خداوندی کریم ولطیف از کریم ولطیف چه سزد جز کرم ووفا وبخشیدن عطا
سزای بنده آنست که چون لطف ورفق الله جل جلاله بخود بشناخت امان نگوید
و بجد بسلطه هوس بر دو بند دکه عبودیت درمیان نبندد وبدرگاه خدمت وحرمت
لازم گیرد دیده از نظر اغیار بردوزد وخود را از طمع بخلق بسوزد تا به خدمت عباد وسینه
را منتظر الطاف وسابق الحق نشیند تا حق جل جلاله بلطف خود کار وی بسازد
وکار وی در مهد عهد بر آرد الله لطیف بعباده خدای جل جلاله هم لطیف است

ودم قهر لطف او کعبه را بیجده ما بنا کرده بتخانها و کلیسیاها و بتکدها بر آورده تا فرق
با فرستاد تا طلیعه لشکر لطف بر مخذولان را بر انگیخت تا مقدمه لشکر عدل بود
مسکین آدمی بیچاره که او را کند در لشکر لطف و قهر آمده داند که طلیعه لشکر لطف
او را بگیرد بنازد یا مقدمه لشکر عدل او را بیاساید و نیکی دیده و خوابهای ره دولتش باد
که لباس عاریتی عاری و بی دانی بباد که عمر بیکذاری در ریکه نهانی آماده بای بندی نهانی
فما ان تحرقی جاودانی ای بسا پیر مناجاتی که بظاهر اسلام عمری بسر آورده شد ما
بالوده آب کرم دین کرده و روز سبحه تسبیح بدست گرفته و امید در سرانجام کار خویش
بسته مسافت چون رشته عمر بنزدیک شده و نباید در ماندیك شود و بدا لهم
من الله ما لم یکونوا یحتسبون موذنی بود چندین سال بانك نماز گفته روزی بر
منار رفت دید وی بر زنی ترسا افتاد و دل کار آن زن برفت چنانکه نماز زود آمد
همچند با خویشتن بر آویخت بیامد بدر سرای آن زن ترسا شد قصه با وی بگفت
آن زن گفت اگر دعوی راست است و در عشق صادقی موافقت شرط است زنار ترسایی
بر میان باید بست — بیت — بیم است که از عشق تو رسوا گردم در تو بهم که حلیبا گردم
کر تو نه چنین مسلمان نشوی من خود ز پی عشق تو رسوا گردم آن بیچاره خمر باز خورد
چون مست گشت قصد آن زن کرد زن بگریخت و در خانه شد آن بدبخت بر بام رفت
تا بحیلتی خویشتن را در آن بام افکند خذلان تازیانه ملعنت آورد از بام در افتاد و بر
ترسایی هلاك شد چندین سال موذنی کرده و شرایع اسلام ورزیده و بعاقبت
بر ترسایی هلاك شد و مقصود نارسیده و هو الذی یقبل التوبة عن عباده او
خداوندی است که توبه بندگان بپذیرد و ناله مصلحان بشنود عذر خواهان
بشنود اگر بنده بر من صد سال معصیت کند انگه گوید تبت الی الله تعالی گوید
قبلت عبدی حرفت تو معصیت و صفت من مغفرت تو حرف خود رها کن من صفت

خود بگیر رها کنم عبدی تا من توبه ندادم تو توبه نکردی تا نخواندم نیامدی توبه دادن من
توبه بر رضی کرده من ثم تاب علیهم لیتوبوا توبه کردن تو بهر توبه دادن من بحلم و کرم توبه
کردن تو بعجز توبه دادن من بعطا توبه کردن تو بسؤال توبه دادن من بنوال توبه کردن تو یا نیاز
توبه دادن من باجابت خبر درست است از مصطفی صلوات الله علیه که فردا چون مؤمنان
در بهشت روند و بدرجات و منازل خود فرود آیند بسیار جای از بهشت زیادت
آید که آنرا ساکنان نباشد الحق رب العزت خلقی نو آفریند و آنجایگاه با ایشان دهد
اگر روا باشد اندر کرم که خلقی آفریند عبادت ناکرده و رنج نابرده درجات جنات
با ایشان دهد ای بسزاوارتر که بندگان دیرینه را و دوستان خسته دل را از در
بیرون نکند و از ثواب و عطا خود محروم نکرداند بر هم و ترك دهد کسی بی فرستد
تا نا آمدی را بیارد و آمدی را کی راند در خبر است که روز قیامت بنده را به دوزخ برند چون
چند گویی امتی امتی خطاب آید که یا محمد تو چه دانی که وی چه کرد تحقیقا نکاهان آن بنده
با وی بگویند مصطفی فرماید سحقا سحقا دور باد و هلاك جانشین که رب العزت
گفتی بنده من او که تراشفیع است چون بدانست جفا تو از تو بیزار گشت تا بدانی
که چو حلم من بکشد با جفا تو چو فضل من بپوشد عیب و گناه تو و یستجیب الذین آمنوا
وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله ان زیادت بقول مفسران اهل سنت دیدار
خداوند است جل جلاله چنانکه جای دیگر گفت للذین احسنوا الحسنی و زیادة و بنده
که بدیدار الله رسد بفضل الله میرسد نه بطاعت خود چنانکه گفت ویزیدهم من فضله
فرمود که حق جل جلاله دیدار خود دوستان را کرامت کند بتقاضا جمال خود کند نه بتقاضا
بنده که بشر بمخلص راهی کی نهد آن بود که باین تقاضا پیدا آید عجب کاری است ازانجا
که عزت خود را اندرین اعیان نقاب ربغا با تقاضا میکند و از انجا که کمال جلالت
تجلی ربخلی اقتضا میکند — هرچند نهفته است پیدا ماند رسول نورد و رحمت همه

آفاق حیات

ابو بکر شبلی وقتی در غلبات وجد خویش گفت بار خدایا فردا همه را نابینا انگیز تا جز من
کسی ترا نه بیند باز وقتی دیگر گفت بار خدایا شبلی را نابینا برانگیز دریغ بود که چون منی ترا
بیند آن سخن اول غیرت بود بر جمال اندرین اعیان و آن دیگر عبرت بود بر جمال اندرین
خود بود در راه جوانمردان این قدم تمامتر است و عزیزتر —
از رشك تو در کیم دل و دین خویش تا ایمت نه بیند و نه آن دانم خویش و دلیل بر آنکه
دیدار خداوند جل جلاله بتقاضا جمال او بود خبر صحیح است اذا دخل اهل الجنة
الجنة نودوا یا اهل الجنة ان لکم عند الله موعدا یرید ان ینجزکم الحدیث چون اهل
بهشت در بهشت فرود آیند و در منازل و مساکن طیبه خود قرار گیرند ندا آید که شما
بنزدیك خداوند وعده ایست حاضر آیید که حق جل جلاله بفضل خود آن وعده را
تحقیق خواهد کرد ایشان گویند آن چه وعده است چندا وعده دوستان اگرچه
خلاف بود نیکی که آن وعده حق عین صدق و صواب بود و گفته مخلوق است و حق
مخلوق اطلق وسوفی وعدی و لاتنی بهشتیان گویند آن وعده موجب
و نه آن باشد که ایشان ندانند که حیث لیکن خود را سادی آورد این جنانست که
شافعی رضی الله عنه گفت شد عاقل کیست گفت الفطن المتغافل دانایی که خود را نادان
آورد قال فیکشف الحجاب فینظرون الیه حق جل جلاله حجاب از دیدها برگیرد تا دیدگان
بخداوند خویش جل جلاله و عز کبریائه و عظم شانه و هو الذی ینزل الغیث من بعد
ما قنطوا الاشارة من هذه الایة ان العبد اذا ذبل غصن وقته و تکدر صفو وده
و کسف شمس انسه و بعد بساحات القرب طوارق عهده فربما ینظر الیه الحق بنظر
رحمته فینزل علی سر اقطار الرحمة و یعید عوده مطریا و یثبت من شاهد انسه
وردا اجتبا و انشدوا شعر اذا ما عنی سنك الصدود فلعلا انا بی تعود
ویسلم عهدك بالوی بحی فقد یحیی العهود والغصن یبس نائع وتهمحضرا

ای دوستان حق م

تیمیه پیر طریقت گفت چون بنك ما بمکر این کار در با ولی این کار در راه بدوست حلقه است
ازا او در آید و هم با و باز کردد او لیای کار دریها را ماند و شکوفه ام در دوش در او خوش
بوده تا ان و برد و حس از آن نسیمها و فرانها چند ناکاه پیها و تفرقتها پیش آید که در
جمع دیدیم جمع است و هم تفرقه و در مقامات هم نورست و هم ظلمت بنده در ظلمت
تفرقت چندان بوشش چند که ما آه که من از ذم انا که نمیر نم چه سازم جز انا که
سیسوزم تا از ین افتادگی برخیزم انکه چه بود ینزل الغیث من بعد ما قنطوا ابر
جود باران وجود زند بسحاب انفاس الطاف اقبال افشاند کل وصال در باغ نوال شکفته
کرد دل را کار با نوکار باز شود بنده از سر ناز و دلال گوید بخبر همی رفتم جویان یقین
ترس مایه و امید قرین مقصود از من نهان و من کوشش دین ناکاه برقی تجلی تافت
از کمین ان نظر بجان بدیدید و در دوست چنین فما اوتیتم من شیء هر چه شما
دادند از چیزها این جهانی فمتاع الحیوة الدنیا آن تا باینست و رسید فی در دنکاه
این جهانی وما عند الله خیر وابقی و آنچه نزدیك الله تعالی است بهتر و باینده تر للذین
آمنوا ایشان که بگروید وعلی ربهم یتوکلون و بر خداوند خویش توکل کردند والذین یجتنبون
و ایشان که می پرهیزند کبائر الاثم از کناهان بزرگ والفواحش و ناکارها زشت واذا
ما غضبوا و چون در خشم شوند هم یغفرون ایشان بیارامند والذین استجابوا لربهم
و ایشان که پاسخ کنند خداوند خویش را واقاموا الصلوة و نماز بپای میدارند وامرهم
شوری بینهم و کار ایشان در میانه ایشان رایزنی بود و ترسیدن ناطلب دیدن
ومما رزقناهم ینفقون و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند والذین اذا اصابهم
البغی و ایشان اند که چون از بر ایشان ستم رسد هم ینتصرون
ایشان از هر بی بی کین میکشند و داد میستانند وجزاء سیئة سیئة مثلها پاداش
بدی بدی است همچنان فمن عفا واصلح هر که فرا گذارد و آشتی کند فاجره علی الله مزد او بر

وخدا دوست انه لا يحب الظالمين دوستی که الله تعالی ظالمان و ستمکاران ندارد ولمن انتصر
بعد ظلمه وهر که کین کشد از ستمکار خویش پس ستم کردن او فاولئك ما عليهم من سبيل ایشان
آنانند که بر ایشان نکوهیدن و نکوهش را راهی نیست انما السبيل على الذين يظلمون الناس
راه نکوهش بر ایشانراست که ستم میکنند بر مردمان ويبغون في الارض بغير الحق و [illegible] میکنند
در زمین بناحق اولئك لهم عذاب اليم مر ایشانراست عذابی دردناک ولمن صبر وغفر
و هر که شکیبایی کند و بیامرزد ان ذلك لمن عزم الامور آن از کارهای جد است و قصد
درست ومن يضلل الله وهر که خدای تعالی او را گمراه کند فما له من ولي من بعده او را یاری هیچ
نیست از پس راه کردن الله تعالی وترى الظالمين لما رأوا العذاب و کافران بینی که ایشان
عذاب بینند يقولون هل الى مرد من سبيل میگویند باز بردن را با آن جهان هیچ راهی هست
وتراهم يعرضون عليها وبینی ایشانرا که آتش با ایشان می نمایند خاشعين من الذل فرومانده زاری کنند
زوا افتاده از خواری ينظرون من طرف خفي ... بعضی از چشم پنهان مینگرند
چشم از آن برکشند از بیم وقال الذين آمنوا و گویند آنانکه گرویدند اندر روز رستخیز
چون حال کافران بینند ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم واهليهم يوم القيامة زیانکاران
ایشانند که از خویشان و کسان خویش درماندند الا ان الظالمين في عذاب مقيم آگاه شوید
و بدانید که ستمکاران در عذابی پیوسته اند جاودانی وما كان لهم من اولياء و ایشانرا هیچ
دوستی و فریادرسی نبود ينصرونهم من دون الله که ایشانرا فریاد رسد و یاری دهد فرود از الله
ومن يضلل الله وهر که خدای تعالی او را گمراه کند فما له من سبيل او را هیچ راهی نیست استجيبوا
لربكم پاسخ کنید خدای خویش را و بگروید باو من قبل ان يأتي يوم پیش از آن که آید روزی
لا مرد له من الله که آن روز را از خدای تعالی هیچ بازگشتی نیست ما لكم من ملجأ يومئذ شما را در آن
روز هیچ پناهی نیست وما لكم من نكير و نتوانید که ... فان اعرضوا اگر
که ندارند پذیرفتن فما ارسلناك عليهم حفيظا ... ترا بر ایشان نگهبان فرستادیم ان

علیك

عليك الا البلاغ نیست بر تو مگر پیغام رسانیدن وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة
وما چون که مردم را بچشانیم از نزد خویشتن بخشایشی فرح بها شادی کند بآن وان تصبهم
سيئة بما قدمت ايديهم واگر بایشان رسد بدی بکرده و دست ایشان فان الانسان كفور آدمی نا
سپاس است لله ملك السموات والارض مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها
يخلق ما يشاء می آفریند آنچه میخواهد يهب لمن يشاء اناثا و می بخشد او را که خواهد فرزند ان
ماده که در ایشان هیچ نرینه نه ويهب لمن يشاء الذكور و می بخشد او را که خواهد پسران
که در ایشان هیچ دختر نه او يزوجهم ذكرانا واناثا یا ایشانرا صنف صنف کند آمیخته
پسران و دختران ويجعل من يشاء عقيما وهر کرا خواهد عقیم کند و نازاینده انه عليم قدير
بدرستی که او داناست و تواناست بآنچه داند که باید کرد میکند وما كان لبشر وهرگز نبود
هیچ آدمی را هیچ مردم را ان يكلمه الله که الله تعالی سخن گوید با او الا وحيا مگر بودن
در خواب یا افکندن در دل او او من وراء حجاب یا سخن گفتن از پس پرده او يرسل رسولا
فيوحي باذنه ما يشاء یا پیغام رساند بر پیغمبری و فرمان او آنچه خواهد انه علي
حكيم او داناست بر خلق داناست کار اوست وكذلك اوحينا اليك وهمچنین وحی
فرستادیم بتو روحا نامه زنده کننده دلها را من امرنا بفرمان و سخن ما ما كنت تدري ما الكتاب
ولا الايمان و تو ندانستی که نامه چه بود و ندانستی که ایمان چه بود ولكن جعلناه نورا ولیکن
ما این نامه را روشنایی کردیم نهدي به من نشاء من عبادنا راه می نماییم بآن نامه هر کرا خواهیم
از بندگان خویش وانك لتهدي الى صراط مستقيم و تو راه می نمایی و میخوانی براه راست
صراط الله راه خدای الذي له ما في السموات وما في الارض که مر اوراست هرچه در آسمانها و
زمینهاست الا الى الله تصير الامور آگاه شوید که بازگشت همه کارها بالله تعالی
النوبة الثانية قوله تعالى فما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدنيا اي اموالكم متعكم مدة
حياتكم في الدنيا وهو متاع يسير وما عند الله خير وابقى للذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون

بمعنى وثواب الآخرة الذي للمومنين المتوكلين خير لانه اتم واللذ وابقى لانه دائم لا ينقطع وقيل
معناه فما اوتيتم من رياش الدنيا فمتاع الحيوة الدنيا ليس من زاد المعاد وثواب الآخرة
خير وابقى للذين آمنوا ... بيان ان المومن والكافر يستويان في ان الدنيا متاع لهما يتمتعان
بها فاذا صارا الى الآخرة كان ما عند الله خيرا للمومن الذي يتوكل عليه ويفوض امره اليه
ويفزع اليه بالدعاء في السراء والضراء بيان آيه آنست که هرچه شما را دادند از لذات و
شهوات و منافع متاعی اندک است بعد حیات که در آن مومن و کافر برابرند و آن بکسان
عرضی حاضر یاکل منه البر والفاجر یکسان و بدان در آن تابر خورد ایست چنانکه
ایشان از زندگانی فانی است بس چون بآخرت بازگردند بوعده الله تعالی رسند بحضرت الله تعالی
ساخته مومنان و متوکلان را نزدیک خویش از آن نعیم باقی و ملك جاوید که آن
نکوتر است و هرگز بسر نرسد و منقطع نگردد چنانکه رب العزت گفت اکلها دائم
وظلها لا مقطوعة ولا ممنوعة عطاء غير مجذوذ قوله والذين يجتنبون عطف على
الذين آمنوا ومحله ... است که نعیم باقی ... مومنان را ساخته و متوکلانرا
وایشانرا که از کبایر و فواحش پرهیز کنند ومن الكبائر والفواحش الاشراك بالله والياس
من روح الله والامن من مكر الله وعقوق الوالدين وقتل النفس التي حرم الله وقذف
المحصنات واكل مال اليتيم والفرار من الزحف واكل الربوا والسحر والزنا واليمين الغموس
والغلول ومنع الزكوة وشهادة الزور وكتمان الشهادة وشرب الخمر ونقض العهد
وقطيعة الرحم واختلاف العلماء في عدد الكبائر ذكرناه في سورة النساء وقوله
كبائر الاثم اضاف الى الاثم فان من الاثم الصغيرة والكبيرة والصغيرة مغفورة
اذا اجتنبت الكبيرة لقوله تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم
قرا حمزه والكسائي كبير الاثم على الواحد ههنا وفي سورة النجم والمراد به الشرك
قاله ابن عباس قوله واذا ما غضبوا هم يغفرون يحلمون ويكظمون الغيظ والذين استجابوا

وهم

لربهم اجابوه الى ما دعاهم اليه من طاعته واقاموا الصلوة يعني الصلوات الخمس في مواقيتها
بشرايطها وامرهم شورى بينهم اي اذا حزبهم امر استشاروا وادوا راي منهم اصله من الشور
وهو الاستخراج سمي به لان كل واحد من المتشاورين في الامر يستخرج من صاحبه ما عنده
ومما رزقناهم ينفقون في طاعة الله والدين وقيل ينفقون متقربين بانه من رزق الله فان الكافر
ايضا ينفق مما رزقه الله لكنه جاحد والذين اذا اصابهم البغي اي الظلم هم ينتصرون
ينتقمون من ظالميهم من غير ان يعتدوا قال مقاتل هذا في المجروح ينتصر من الجارح فيقتص
شدح ما مدح المنتقم من ظالمه وعذره في الآية الثالثة وهي قوله ولمن انتصر بعد
ظلمه الآية ومدحه في آخر الشعراء في قوله وانتصروا من بعد ما ظلموا وذلك لانه
يكره للمومن ان يعرض نفسه للذل وفي الخبر لا ينبغي للمومن ان يذل نفسه قيل يا رسول الله
وكيف هو قال يتعرض من البلاء لما لا يطيق وقيل نزلت هذه الآيات في ابي بكر
الصديق وقال ابن زيد جعل الله المومنين صنفين صنف يعفون عن ظالميهم
فبدأ بذكرهم وهو قوله واذا ما غضبوا هم يغفرون وصنف ينتصرون من ظالميهم
وهم الذين ذكروا في هذه الآية وقال عطاء هم الذين اخرجهم الكفار من مكة وبغوا
عليهم ثم مكنهم الله في الارض حتى انتصروا ممن ظلمهم ثم ذكر الانتصار وجزاء سيئة سيئة
مثلها الاولى هي السيئة في اللفظ والمعنى والثانية سيئة في اللفظ وعاملها
ليس بسيء لانها مجازاة بالسوء والمجازاة بالسوء لا توجب ... كقوله فمن اعتدى
عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم قال مقاتل يريد به القصاص في الجراحات
والدماء وقال السدي عليكم قال مقاتل يريد به القصاص هو ان يجاب قائل الكلمة
القبيحة بمثلها من غير ان يعتدي فاذا قال اخزاك الله يقول اخزاك الله ثم ذكر العفو
فقال فمن عفى يعني عن ظلمه واصلح بالعفو بينه وبين ظالمه فاجره على الله وفي الخبر
اذا كان يوم القيامة نادى مناد من كان له اجر على الله فليقم قال فيقوم عنق كثير فيقال

قاله

ما لهم كم على الله قال فيقولون نحن الذين عفونا عمن ظلمنا وذلك قوله عز وجل فمن عفى
واصلح فاجره على الله فيقال لهم ادخلوا الجنة باذن الله وقال صلى الله عليه وسلم
ما زاد الله عبدا بعفو الا عزا وقال صلى الله عليه وسلم من سره ان يشرف له البنيان
ويرفع له الدرجات فليعف عمن ظلمه وليصل من قطعه وليعط من حرمه انه
لا يحب الظالمين هذا راجع الى السيئة الاولى قال ابن عباس يعني الذين يبدؤن
بالظلم ولمن انتصر بعد ظلمه اي بعد ظلم الظالم اياه فاولئك يعني المنتصرين ما
عليهم من سبيل بعقوبة ومؤاخذة وملام انما السبيل على الذين يظلمون الناس اي يبدؤن
بالظلم ويبغون في الارض بغير الحق يعملون فيها بالمعاصي اي يطلبون فيها ما ليس لهم بحق
اولئك لهم عذاب اليم ولمن صبر وغفر اي صبر على ظلمه ولم يقتص ولم ينتصر تجاوز
عنه ان ذلك الصبر والمغفرة لمن عزم الامور بحدها وحتمها بانتي اوجبت عليك
اي امرتك امرا جدا والعزيمة والصريمة الراي الجد وقوله عز وجل فاذا عزم الامر اي جد
الامر وفي الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحكام عزمة من عزمات
ربنا والعازم قريب من الحالف ويقول عزمت على الامر اذا اجمعت عليه وجدك
بصدق له فضلك ومن يضلل الله بالخذلان فما له من ولي من بعده اي ما له
احد يلي هدايته بعد اضلال الله اياه وخذلانه وترى الظالمين لما راوا العذاب يوم
القيمة يقولون هل الى مرد من سبيل اي هل الى رجعة الى الدنيا من حيلة فنؤمن بك
وتريهم يعرضون عليها اي يؤتى بهم اليها انث العذاب حملا على المعنى وهو النار
خاشعين اي ساكتين متواضعين من الذل والخزي ينظرون من طرف خفي اي بعين
ضعيفة وطرف ساقط من الذل والطرف العين واصله مصدر فلم يجمع وقيل
معناه النظر اي يسارقون النظر الى النار من الفزع لا يملؤن منها اعينهم فينظرون
اليها ببعض ابصارهم من تحت ستارهم وقيل الطرف الخفي عين القلب اي ينظرون

الى

الى النار بقلوبهم لانهم يحشرون عميا وقال الذين آمنوا في الآية اضمار يعني ويقال الذين
آمنوا يوم القيمة اذا عاينوا المشركين على هذه الحالة ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم بان
صاروا الى النار واهليهم اي خسروا اهليهم في الجنة اذ صاروا لغيرهم الا ان الظالمين
في عذاب مقيم دائم لا يزول عنهم وما كان لهم من اولياء من اقرباء ينصرونهم من دون الله
اي يمنعونهم من عذاب الله ومن يضلل الله فما له من سبيل طريق الى الوصول الى الحق
في الدنيا والجنة في العقبى قد انسد عليهم طريق الخير استجيبوا لربكم بالايمان والطاعة
من قبل ان ياتي يوم وهو يوم القيمة وقيل يوم الموت لا مرد له من الله اي لا يرده الله وقيل
معناه ياتي يوم من الله لا يقدر احد على رده يدفعه ما لكم من ملجأ يومئذ الملجأ هنا
هو الوزر نحو سورة القيامة والمناص في سورة ص وما لكم من نكير منكر يغير ما حل بكم
من العذاب فان اعرضوا عن الايمان فما ارسلناك عليهم حفيظا هذا كقوله وما انت
عليهم بوكيل لست عليهم بمصيطر وقيل وما ارسلناك عليهم حفيظا هذا كقوله
وما انت عليهم بوكيل هذا كقوله اي سلطا تحفظهم على الايمان وتمنعهم من
الكفر ان عليك الا البلاغ اي ليس عليك الا تبليغ الرسالة وقد فعلت وهذا قبل ان
امر بالقتال وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة نعمة وخصبا وسعة فرح بها اي بطر لا
ونهي اعجابا بها فلم يشكر من انعمها واسداها وان تصبهم سيئة محنة وقحط وضيق بما
قدمت ايديهم اي بسبب معاصيهم عقوبة لهم فان الانسان كفور بعد ما من كفران النعمة
اي يسخط من قضاء الله ولم يرض عقوبة وقيل نسي ويجحد باول شدة جميع ما سلف
من النعم ويحتمل ان خاص والمراد به الكفر بالله سبحانه ولهذا ذكر بلفظ المبالغة ثم
عظم نفسه عز وجل فقال لله ملك السموات والارض المعنى فاذا لم يستجيبوا لك
فاعرض عنهم واعبد الله الذي له ملك السموات والارض له التصرف فيهما بما يريد يخلق
ما يشاء من غير اعتراض عليه يهب لمن يشاء اناثا فلا يكون له ولد ذكر وفي الخبر ان

ان من يمن المراة تبكيرها بالانثى قبل الذكر وذلك لان الله عز وجل بدا بالاناث فقال يهب لمن يشاء
اناثا ويهب لمن يشاء الذكور فلا يكون له انثى او يزوجهم ذكرانا واناثا اي يجمع له بينهما
فيولد له الذكور والاناث معنى هذا التزويج التضعيف والازواج الاصناف كقوله
عز وجل من كل زوج بهيج اي من كل صنف حسن قال مجاهد هو ان تلد المراة غلاما ثم جارية
ثم غلاما ثم جارية وقال ابن الحنفية تلد توأما غلاما وجارية والعرب تقول هو لا
ولد فلان شطرة اذا كانوا بنين وبنات ويجعل من يشاء عقيما فلا يلد ولا يولد له
قيل هذه الآية خاصة في الانبياء يهب لمن يشاء يعني لوطا لم يولد له ذكرانا ولد له
ابنتان ويهب لمن يشاء الذكور ابراهيم عليه السلم لم يولد له انثى كان له اولاد ذكور او يزوجهم
ذكرانا واناثا محمد صلى الله عليه وسلم ولد له بنون وبنات ويجعل من يشاء عقيما
عيسى ويحيى كانا عقيمين لم يولد لهما ولد وقيل هذا على وجه التمثيل والآية عامة
في حق كافة الناس وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اولادكم
هبة الله لكم يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور واموالهم لكم اذا احتجتم اليها
وقيل معنى الآية يهب لمن يشاء اناثا في الدنيا ويهب لمن يشاء الذكور في الآخرة او يزوجهم
ذكرانا واناثا في الدنيا والآخرة ويجعل من يشاء عقيما في الدنيا والعقبى انه عليم بمصالح
العباد قدير قادر على الكمال وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا سبب نزول اين آيه
آن بود كه جهودان گفتند اي محمد تو دعوي نبوت ميكني وميگويي كه من پيغمبرم وفرستاده
الله تعالى هيچ با الله تعالى سخن گويي ودروي نگري چنانكه موسى با الله سخن گفت ودر
الله تعالى مي نگريست وما ترا با الله اين كلام ونظر نبود چنانكه موسى را بود باور ما نتوانيم
نياريم مصطفى صلوات الله عليه فرمود كه نظر موسى الى الله حديث نظر ميكند در
حق موسى كه موسى الله را نديد وسخن شنيد وليكن گوينده را نديد رب العالمين بروفق
سخن وي اين آيه فرستاد وما كان لبشر هرگز هيچ بشر را نبود چنان نتواني اي محمد كه الله با وي

سخن

سخن گويد مگر از سه گونه اما وحيا يوحى اليه في المنام او بالالهام ورؤيا الانبياء وحي
يك وجه آنست كه ما نمودن بخواب يا افكندن در دل وبيشترين وحي پيغمبران پيش از
مصطفى صلوات الله عليه ما ازين دو وجه بوده يا الهام يا در خواب گفته اند كه داود عليه
السلم با لهام حق جل جلاله زبور بدانست يا از حفظ بنوشت اما پيغمبران نه سهل كه
بيست وسيزده اند ايشان فرشته را ديدند يا آواز فرشته شنيدند يا كلام حق از پس
پرده شنيدند روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من الانبياء من يسمع الصوت
فيكون بذلك نبيا ومنهم من ينفث في اذنه وقلبه فيكون بذلك نبيا وان جبريل
ياتيني فيكلمني كما يكلم احدكم صاحبه وعن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان الحرث
بن هشام سال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف ياتيك الوحي فقال احيانا
ياتيني مثل صلصلة الجرس وهو اشده علي فيفصم عني وقد وعيت عنه ما قال
واحيانا يتمثل لي الملك رجلا فيكلمني فاعي ما يقول قالت عائشة ولقد رايته ينزل
عليه الوحي في اليوم الشديد البرد فيفصم عنه وان جبينه ليتفصد عرقا وجه ديگر
سخن گفتن الله تعالى است با بشر از پس پرده چنانكه با موسى گفت كلمه وبينهما
حجاب من نار موسى از حق بي واسطه سخن شنيد حجاب در ميان ورؤيت نه و
مصطفى شب معراج از حق جل جلاله سخن شنيد بي واسطه وحق را ديد بي حجاب
ومؤمنان فرداي قيامت در بهشت حق را ببينند بي حجاب وسخن وي شنوند
بي واسطه وجه سوم آنست كه فرمود او يرسل رسولا اما جبريل او غيره من الملائكة
فيوحي ذلك الرسول الى المرسل اليه باذنه ما يشاء الله ارسال رسول يك قسم
نهاد از اقسام كلام يعني كه رسولي فرستد تا پيغام رساند بر سبيل وفرمان وي
چنانكه جبريل را فرستاد بمحمد تا پيغام الله تعالى بگزارد ومحمد را فرستاد بخلق تا پيغام
الله رساند الله تعالى با جبريل گفت وجبريل با محمد گفت ومحمد با خلق گفت قرآن نامه

او يرسل برفع اللام على الاستيناف تقديره او هو يرسل رسولاً فيوحي ساكنة
الياء وقرأ الآخرون او يرسل بنصب اللام فيوحي بنصب الياء عطفاً على محل الوحي
لان معناه وما كان لبشر ان يكلمه الله الا ان يوحي اليه او يرسل رسولاً انه علي حكيم
بدبير يابد وكذلك يعني كما اوحينا الى سائر رسلنا اوحينا اليك روحاً من امرنا
الروح هاهنا الوحي والكتاب سمي روحاً لانه يحيى به القلوب كما ان الارواح يحيى بها الاجساد
ما كنت تدري يعني قبل الوحي في اربعين سنة ما الكتاب ولا شرايع الايمان ومعالمه
يعني لولا اصطفاؤنا اياك بالايمان والكتاب والرسالة ما كنت تدري قال محمد
بن اسحق بن خزيمة الايمان في هذا الموضع الصلاة كقوله وما كان الله ليضيع ايمانكم واهل
الاصول على ان الانبياء عليهم السلم كانوا مؤمنين قبل الوحي كان النبي صلى الله عليه
وسلم يعبد الله قبل الوحي على دين ابرهيم ولم يتبين له شرايع دينه ولكن جعلناه نوراً
الهاء راجعة الى الكتاب لانه الاصل والايمان فرع والكتاب دليل على الايمان
ومعنى جعلناه انزلناه ودعاه وليس بجعل الخالق وقيل لمفعلهم كعصف ماكول
ليس معناه بجعل الخلق انما معنى الكلام صيرناه نهدي به اي نرشد بالكتاب من نشاء
من عبادنا وانك لتهدي اي لتدعو الى صراط مستقيم يعني الاسلام هدى الله
الارشاد وهدى الرسول الدعوة صراط الله الذي له ما في السموات وما في الارض خلقاً
وملكاً الاكلمة تذكرة لتصريح او تنبيه لحجة الى الله تصير الامور اي امور الخلايق في
الاخرة فيجزيهم باعمالهم هذا وعيد بالجحيم ووعد بالجنة والنعيم قال بعض السلف
احترق مصحف فلم يبق الا قوله الا الى الله تصير الامور النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله فما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدنيا وما عند الله خير وابقى الاية مفهوم اين آيه
آنست كه اين ... ذات و ... كي را بود كه دل ... اعتماد بر ...
ونظام كار ... حال خود ... رعايت ... الله تعالى جويد نه از دنيا و ...

كه اين دنيا

كه اين دنيا ... گذشتنى است ... نشى ... كه ... كام ... بايد گذشت و گذاشت
وعمر ... بايد ... باخت ... آنست كما قال ... دنيا ...
... بايد كه ... ورد ...
وخرسند ... وفي الخبر من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله كل هم ومن تشعبت به الهموم
لم يبال الله في اي واد اهلكه دنيا همه رنگ ... است و ... است ... با ...
... و ... رنگا رنگ ... بر ... و ... بوده اند ... كند
و ... صافى ... و ... على ... بشبلي ... وجود ... و ... حق
... نماند ... همه اندرو وي ... كند ... و ...
بجود ... و ... و ... است ... راه ...
ونهايت ... و ... وصف الحال ابو بكر شبلي ...
... پيش ... كه ... در كوى طريقت ... بود در بغداد بود و عادت داشت
كه ... در مجلس جنيد ... غلام ... در كوى ... دادى ...
... جنيد ... كه ... همه ... عالم ... على ...
... خود ... است شبلي ... جاى ... و جامه در آن ... الهي
... و ... خويشتن ... بر ... در ين حال جنيد گفت
اى ... سالها ... جنيد ... بايد ... و ...
... بايد ... آيد ... شبلي ... آمد ... چه
داشتا ... و ... و ... ساخت ... گفت اى
شيخ ... بايد ... و ... بايد ... گذشت
كه ... چيزى ... جنيد ... و گفت ... و ...
اندرو ... و ... حسرت و ندامت ... كند

كند ... تا دنيا ... سه سال ... آب حسرت
انديركا ... بخت ... گذشته دريغ و حسرت ... است بعد
از سه سال ... آمد ... والله ... پيرون
آمدكار ... گرفت ... بغداد ... گشت و ... بلال ... و ... كه ...
دوست ... جنيد ... گفتا ... بيت
... دوست ... و ... جنيد ... آيد
ساكن شد يكسال در آن مقام ... در گذشت ... خويش
را ... و ... الله ... عشق
... در همه اوقات ميگفتا الله الله تا روزى كه جنيد
گفتا ... است ... غيبت كردن ... حاضر است
اين گستاخى و ترك ادب ... جنيد او را ساكن كرد ... جنيد ... تا
او را ... چند سال ... دست وى گرفت ...
... از ... طريقت و سلاطين حقيقت حاضر بودند
ابو الحسين نوري و ابو علي رودبارى و ... و ... بغدادى و جعفر خلدي
وامثال ايشان جنيد گفت اى مشايخ واصحاب ... سقطى ... رياضت
ومجاهدت ... اجازت ... تا لباس ... بر
... اين لباس ... استقامت ... و ... لباس ... لباس ...
... جنيد ... خواست ... بر كشيد و ... شبلي ...
اى ... و ... است ... هر ... در ...
در ... و قصد ... است ... بلغ ... و ...
... كسى ... دولت در ... بود ... بسته ...

تا قبله وى يكى گردد و مقصود وى يكى شود يك دل و يك همت بود كار از يك جاى
و حكم از يك در بيند واليه الاشارة بقوله الا الى الله تصير الامور منه الابتداء
واليه الانتهاء قال الله تعالى وان الى ربك المنتهى والله حسبي وابقى

سورة الزخرف ...

بسم الله الرحمن الرحيم
حم علم من مجد من والكتاب المبين ... نامه روشن ... انا جعلناه قرآنا عربيا
ما كرديم آنرا قرآنى تازى لعلكم تعقلون تا مگر شما كه عرب ايد در يابيد وانه في ام الكتاب
وان نامه ... قرآن ... در لوح محفوظ لدينا نزديك ما لعلي
حكيم ونامه بلند قدر است افنضرب عنكم الذكر صفحا ... اين ... عالم
شما ياد كرد ... ان كنتم قوما مسرفين ... شما ... وكم ارسلنا من نبي
في الاولين ... پيغمبر ... گذشتگان وما يأتيهم
من نبي ونيامد بايشان هيچ پيغمبرى الا كانوا به يستهزءون ... افسوس ميكردند ...
فاهلكنا اشد منهم بطشا هلاك كرديم ... تا ... ايشان ... وى
ومضى مثل الاولين و گذشت ... عقوبتها ... پيشينيان ... ولئن سألتهم
من خلق السموات والارض واگر پرسى ... آسمانها و زمينها را ليقولن
خلقهن العزيز العليم ايشان گويند ... توانا ... الذي جعل لكم الارض مهدا
او آنست كه شما را زمين آرام گاه كرد وجعل لكم فيها سبلا و شما را در آن راهها ساخت
لعلكم تهتدون تا مگر راه يابيد ... والذي نزل من السماء ماء بقدر او آنست
كه فرو فرستاد از آسمان آبى باندازه فانشرنا به بلدة ميتا وزنده كرديم ...
مرده كذلك تخرجون همچنين ... زمين ... آيد ... والذي
خلق الازواج كلها ... و آنست كه ... همه ... وجعل لكم من الفلك والانعام

وتمام آورید از کشتیها و ستوران ما ترکبون آنچه بر آن بر نشینید لتستووا علی ظهوره تا راست
نشینید و آرام گیرید بر پشتهاء ستوران ثم تذکروا نعمة ربکم پس یاد کنید نعمت خداوند
خویش را اذا استویتم علیه آنگه بر ستوران راست نشینید وتقولوا و گوئید سبحان الذی
سخر لنا هذا پاکست و بی عیب آن خداوندی که زیر دست ساخت و رام
ما را این ستور وما کنا له مقرنین و ما ایشان را مطیع و منقاد نمی شدیم وانا الی ربنا
لمنقلبون و ما در یافت با خداوند خویش میگردیم باز آورد وجعلوا له من عباده جزءا
و او را از بندگان او بهره ساختند ان الانسان لکفور مبین بدرستی که آدمی ناسپاس است
آشکارا ام اتخذ مما یخلق بنات فرا گرفتست از آنچه میآفرید دختران واصفاکم بالبنین و شما را
برگزید و داد پسران واذا بشر احدهم و آنکه بشارت دهند یکی را از ایشان بما ضرب للرحمن
مثلا بآنچه رحمن را صفت ساخت ظل وجهه مسودا روی او سیاه گردد وهو
کظیم و او پر است از خشم اومن ینشؤا فی الحلیة آیا کسی که در زیور برآید و بیالد
وهو فی الخصام غیر مبین و او در داوری بی زبان و در سخن بی حجت یکی است که خصم
نس بدو ده داوری سل آید وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و فرشتگان
را که ایشان بندگان رحمن اند در سخن ما دیان کردند اشهدوا خلقهم بودند آنجا که الله
تعالی فرشتگان را می آفرید ستکتب شهادتهم آری می نویسند گواهی ایشان را
ویسئلون و بپرسند ایشان او روز آن وقالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم گفتند اگر رحمن
خواستی که ما فرشتگان را نپرستیم نپرستیدمی ایشان را ما لهم بذلک من علم ایشان را هیچ
دانشی نیست بآنچه میگویند ان هم الا یخرصون نیستند ایشان مگر دروغ زنان دروغ
دروغ میگویند ام آتیناهم کتابا من قبله یا ما ایشان را نامه داده ایم که این حدیث
در آنست فهم به مستمسکون که ایشان دست در آن زده اند بل قالوا بلکه گفتند انا وجدنا
آباءنا علی امة ما پدران خویش را بر کیشی یافته ایم وانا علی آثارهم مهتدون وما ب

وما بر پیها ایشان راه می بریم وکذلک ما ارسلنا و همچنان نفرستادیم من قبلک فی قریة من نذیر
هیچ اذ نیدو ترسانندهء آگاه کننده الا قال مترفوها مگر که جهان داران و بطرکنندگان ایشان
گفتند انا وجدنا آباءنا علی امة که ما پدران خویش را بر کیشی یافته ایم وانا علی آثارهم مقتدون
و ما بر پیها ایشان پس روی میکنیم قال اولو جئتکم گوید یا اگرچه آورم من بشما آمدم و آوردم
باهدی مما وجدتم علیه آباءکم راست تر از آن کیشی که پدران خویش را بر آن یافتید چه گویند
قالوا انا بما ارسلتم به کافرون گفتند ما بآنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم فانتقمنا
منهم کین کشیدیم از ایشان فانظر کیف کان عاقبة المکذبین بنگر که چون بود سر انجام
کار تکذیب کنندگان واذ قال ابرهیم لابیه وقومه و یاد کن ابراهیم را چون گفت بپدر خویش
و قوم خویش را اننی براء مما تعبدون من بیزارم از آنچه شما می پرستید الا الذی فطرنی مگر آن
خدایی که مرا آفرید فانه سیهدین که او خود مرا راه می نماید وجعلها کلمة باقیة و گردانید
آن سخن را سخنی پاینده فی عقبه در نژاد و فرزندان خویش لعلهم یرجعون تا مگر بازگردند با
خدا بتصدیق و توحید بل متعت بلکه برخوردار کردم و روزگار دادم و فرا گذاشتم
هؤلاء وآباءهم این گروه را و پدران ایشان را حتی جاءهم الحق تا زمانی که بایشان آمد قرآن
ورسول مبین و رسول آشکارا ولما جاءهم الحق و چون بایشان آمد چیزی که درست
راست قالوا هذا سحر گفتند این سحر است وانا به کافرون و ما بآن ناگرویدگانیم
وقالوا لولا نزل هذا القرآن علی و گفتند چرا فرو نفرستادند این قرآن را علی رجل من القریتین
عظیم بمردی بزرگ از این دو شهر یعنی مکه و طایف النوبة الثانیة این سورة
الزخرف سه هزار و چهار صد حرف و هشتصد و سی و سه کلمه و هشتاد و دو
آیه جمله بمکه فرود آمد باتفاق مفسران مکی مقاتل که گفت وسئل من ارسلنا به بیت
المقدس فرود آمد شب معراج و این آیه هم مکی تمند زیرا که مصطفی را به بیت
المقدس برده بودند و درین سوره سه آیه منسوخ است فاما نذهبن بک فانا منهم

دوم فذرهم یخوضوا ویلعبوا سوم فاصفح عنهم وقل سلام تا اینجا منسوخ است و باقی آیه
محکم این هر سه آیه منسوخ است بآیة السیف و در فضیلت سورة ابی بن کعب
روایت کند از مصطفی صلی الله علیه قال من قرأ سورة الزخرف کان ممن یقال
لهم یوم القیمة یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة انتم و
ازواجکم تحبرون حم والکتاب المبین الکتاب القرآن اقسم الله تعالی به و بصفاته انه
جعله قرآنا عربیا ولیس بشعر کما زعمه بعضهم وقیل الکتاب اللوح المحفوظ وقیل الکتاب
الخط واقسم به تعظیما النعمة فیه المبین الذی ابان طریق الهدی من طریق الضلالة
وابان ما یحتاج الیه الامة من الشریعة وقیل المبین البین لانه من حروف معروفة
قال ابن عیسی البیان ما یظهر فیه به المعنی للنفس عند الادراک بالبصر والسمع
وذلک علی خمسة اوجه لفظ و خط و اشارة و عقد و هیئة کالاعراض وتکلیح
الوجه انا جعلناه قرآنا ای سمیناه وانزلناه علی لغة العرب وقیل وصفناه و بیناه
کقوله ما جعل الله من بحیرة وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا الذین جعلوا
القرآن عضین انجعلتم سقایة الحاج کلها بمعنی الوصف والتسمیة ویحتمل ان یکون
بمعنی الخلق لعلکم تعقلون لکی تفهموا معانیه وما شرع لکم فیه وانه یعنی القرآن
فی ام الکتاب ای فی اللوح المحفوظ کقوله بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ای القرآن
نسخ من اللوح المحفوظ الذی عند الله قال ابن عباس ان اول ما خلق الله القلم
فامره ان یکتب ما یرید ان یخلق فالکتاب عنده ثم قرأ وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی
حکیم ای علی الشان رفیع الذکر محکم من التناقض والاختلاف تقدیر الآیة انه
لعلی حکیم فی ام الکتاب لدینا قال قتاده یخبر عن منزلته و شرفه ای ان کذبتم بالقرآن
یا اهل مکة فانه عندنا لعلی رفیع شریف محکم من الباطل افنضرب عنکم الذکر
صفحا یقال ضربت عنه واضربت عنه اذا ترکته وامسکت عنه والصفح مصدر

قولهم صفحت عنه اذا اعرضت عنه لانی اعرض عنک بصفحة عنقه وبمعنی العفو
صفحا لانه اعراض عن الانتقام والمراد بالذکر القرآن والمعنی افنترک عنکم الوحی و
نمسک عن انزال القرآن صفحا اعراضا عن نهیکم فلا نامرکم ولا ننهاکم من اجل انکم اسرفتم
سخن آنکه دیگر گونه میگوئی یا مااین بساط وحی و تنزیل در نوردیم و وعظ و تنبیه از شما
باز گردانیم و امر و نهی در باقی کنیم انجا که شما ایمان نیاوردید و دل بر اسراف کار
کار دیگر کردید سخن تکیم نماییم بعلم قدیم که قومی خواهند بود از آن پیکان تا ای قرآن
و این وحی و این پیغام بجان و دل بپذیرند و بجهت آن عمل کنند چنانکه قتاده
گفت والله لو کان هذا القرآن رفع حین رده اوائل هذه الامة لهلکوا ولکن الله عاد بعائده
و رحمته وکرره علیهم عشرین سنة او ما شاء الله کفتا والله که اگر درین آیه رب العزة
قرآن را از زمین بر داشتی بکفر کافران و رد ایشان خلق همه هلاک شدندی ولکن
کس نماندی لیکن حق جل جلاله با انکار و کفر ایشان نکرست بفضل و رحمت خود بکرست
بجهان قرآن دو دبرو دنی فرستاد تا مانای بیست سال تا کار دین تمام گشت و اسلام
قوی شد قال مجاهد والسدی الذکر فی هذه الآیة الوعید والمعنی افنعرض عنکم
ونترککم فلا نعاقبکم علی کفرکم ان کنتم قوما مسرفین نام رحمن و کسانی انکنتم بکسر همزه
خوانند سخن آنکه ای قوما مسرفین نضرب عنکم میگوید ما این سخن و این وعید باز گیریم
از شما نه آگاه کردن نه ترسانیدن نه عقوبت کردن اگر شما گروهی مشرکان نگراف کاراند
المسرف ههنا المشرک وکذلک یحیی بن سلام فیای اسراف وکم ارسلنا من نبی
فی الاولین ای کم بعثنا فی القرون الماضیة من الرسل والانبیاء وما یاتیهم من نبی
الا کانوا به یستهزءون ذلک تسلیة النبی صلی الله علیه وسلم
فاهلکنا اشد منهم بطشا ای اشد بطشا من قریش کعاد و ثمود وقیل مضی مثل الاولین

كقوله مضت سنة الاولين ومعناهما العبرة والعقوبة وقيل معوقة كم وحديثهم
في القرآن وتبين لكم كيف هلكناهم وضربنا لكم الامثال ولئن سألتهم اي سالت
كفار مكة من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم اقروا بان الله
خالقها واقروا بعزته وعلمه ثم عبدوا غيره وانكروا قدرته على البعث لفرط جهلهم
ثم قال الذي جعل لكم الارض مهدا فيه وجهان احدهما ان الكلام متصل وما بعده الايات
الثلاث من الذي جعل لكم الارض مهدا الى الذي نزل من السماء ماء بقدر الى الذي
خلق الازواج كلها مع قوله من خلق السموات والارض والوجه الثاني ان الكلام تم عند
قوله العزيز العليم ثم ابتداء الله عز وجل دالا على نفسه بصنعه فقال الذي جعل
اي هو الذي جعل لكم الارض مهدا اي موضع قرارا وطمانينة وجعل لكم فيها سبلا
طرقا تسلكونها لعلكم تهتدون الى امور الدين والدنيا لعلكم تهتدون الى مقاصدكم في اسفاركم
وقيل تهتدون الى الايمان والذي نزل من السماء ماء بقدر اي بقدر حاجتكم اليه
فانشرنا اي احيينا به بلدة ميتا لا زرع فيها ولا نبات ولم يؤنث الميت كانه اراد
المكان والفضاء كذلك تخرجون اي كما احيينا الارض بعد موتها نحييكم بعد موتكم
تخرجون من قبوركم احياء قراء ابن عامر وحمزة والكسائي تخرجون بفتح التاء وضم الراء و
قراء الباقون تخرجون بضم التاء وفتح الراء والذي خلق الازواج كلها سمى الاصناف
كلها كالذكر والانثى والسماء والارض والشمس والقمر والليل والنهار والصيف و
الشتاء والجنة والنار وجعل لكم من الفلك اي السفن والانعام ما تركبون لتستووا
على ظهوره لم يقل ظهورها الموضع ما ثم تذكروا نعمة ربكم اذا استويتم عليه بتسخير المركب
في البر والبحر وتقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين الاقران والضبط
والطاقة تقول اقرنت الرجل اذا ضبطته وساويته في القوة فصرت له قرنا كالحسن
علي ابن ابي طالب ويروى عن الحسين انه كان اذا ركب دابة قال الحمد لله الذي هدانا

للاسلام

للاسلام والحمد لله الذي اكرمنا بالقرآن والحمد لله الذي من علينا بنبينا محمد صلى الله عليه وسلم
ثم قال الحمد لله الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وروي عنه انه كان اذا اغشيت دابته
قال اللهم لا طير الا طيرك ولا خير الا خيرك ولا اله غيرك ولا ملجا ولا منجا منك الا
اليك ولا حول ولا قوة الا بك وروي عن علي بن ربيعة انه شهد عليا رضي الله عنه
حين ركب فلما وضع رجله في الركاب قال بسم الله فلما استوى قال الحمد لله ثم قال
سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون ثم حمد ثلاثا وكبر
ثلاثا ثم قال لا اله الا انت ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت ثم ضحك
فقيل له ما اضحكك يا امير المؤمنين قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
فعل مثل ما فعلت وقال مثل ما قلت ثم ضحك فقلنا مم ضحكت يا رسول الله قال يعجب ربنا
عز وجل من عبده اذا قال لا اله الا انت ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا
انت ويقول علم عبدي انه لا يغفر الذنوب غيري قوله وانا الى ربنا لمنقلبون يعني
منقلبون اليه بالشكر وقيل منقلبون اليه في المعاد مقرون بالبعث وجعلوا له اي
اعتقدوا واثبتوا له من عباده يعني الملائكة جزءا اي ولدا لان الولد بعض ابيه وجزء
منه وقيل جزءا اي بنات من قول العرب اجزأت المراة اذا آنثت وهم قبائل من العرب
قالوا ان الله صاهر الجن فولدت له الملائكة تعالى الله عن ذلك وقيل الجزء ها هنا
النصيب ومعنى هذه الآية معنى قوله وجعلوا لله مما ذرا من الحرث والانعام نصيبا
ان الانسان لكفور مبين اي ان الانسان في قوله ذلك لكافر ظاهر ام اتخذ مما يخلق
بنات هذا استفهام توبيخ وانكار يقول اتخذ ربكم لنفسه البنات وهن ادون
فاصفيكم اي اخلصكم بالبنين وهم افضل كقوله افاصفيكم ربكم بالبنين واتخذ من
الملائكة اناثا واذا بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلا اي جعل له شبها وقيل جعل له
شبها وذلك ان ولد كل شيء شبهه والمعنى اذا بشر احدهم بالبنات ظل وجهه مسودا

هدام

لما يتريه من الكابة والغم وهو كظيم مملوء غيظا اومن ينشأ قرا حمزة والكسائي
وحفص ينشأ بضم الياء والنون وتشديد الشين ومعناه التربية وقرا الآخرون
ينشأ بفتح الياء وسكون النون وتخفيف الشين اي ينبت ويكبر في الحلية في الزينة
يعني النساء وهو في الخصام اي في المخاصمة غير مبين للحجة من ضعفهن وسفههن
قال قتادة في هذه الآية فلما تكلمت امراة فتريد ان تتكلم بحجتها الا تكلمت بالحجة عليها
وقيل عنى بها الاوثان انهم ينحتونها وهي لا تتكلم ولا تبين ومن في محل النصب على الاضمار
مجازه اومن ينشأ في الحلية يجعلون بنات الله وقيل محله الرفع على الابتداء وخبره
مضمر تاويله اومن ينشأ في الحلية كمن هو ضده وفي الآية تحليل لبس الذهب والحرير
للنساء والذم لتزين الرجال بزينة النساء والحلية ما يتحلى به الانسان وسمى الله
عز وجل اللؤلؤ في موضعين من القرآن حلية ويقال حلية وحلى وجمع الحلية حلى
وجمع الحلي حلي وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن قرا ابن عامر وابن كثير ونافع
عند الرحمن بالنون ونصب الدال على الظرف وتصديقه قوله ان الذين عند ربك
وقرا الآخرون عباد الرحمن جمع عبد وقيل جمع عابد اناثا اي وصفوهم بالتانيث
خطاء كما وصفوه بالولد خطاء ثم بالادون خطاء وجهلا وسمي جعلا في هذه الآية
وصفوا وعدوا كقول النبي صلى الله عليه وسلم حين قال له رجل ما شاء الله وشئت
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعلتني لله ندا قل ما شاء الله ثم شئت
اشهدوا خلقهم يعني احضروا خلقهم حين خلقوا كقوله ام خلقنا الملائكة اناثا وهم
شاهدون قرا نافع اوشهدوا خلقهم على ما لم يسم فاعله ولين الهمزة الثانية بعد
همزة الاستفهام والمعنى احضروا خلقهم ستكتب شهادتهم هذا تهديد كقوله
والله يكتب ما يبيتون وكقوله ستكتب ما قالوا وهذا كاية الملك عليهم انهاهم
وقرئ في الشواذ ستكتب شهادتهم وقال الكلبي ومقاتل لما قالوا هذا القول سالهم

النبي

فتح م

النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما يدريكم انهم اناث قالوا سمعنا من آبائنا ونحن نشهد
انهم لم يكذبوا فقال الله تعالى ستكتب شهادتهم ويسألون عنها في الآخرة وقالوا لو شاء
الرحمن ما عبدناهم اي الملائكة وقيل الاصنام قالوا لو شاء الرحمن ما امرنا بعبادتهم
كقولهم والله امرنا بها وكانوا يقولون ذلك على وجه الاستهزاء وقيل لم يعجل عقوبتنا
على عبادتنا اياها لرضاه منا بعبادتهم قال الله تعالى ما لهم بذلك من علم اي ما لهم
بحقيقة ما يقولون علم انهم الا يخرصون اي ما هم الا كاذبون في قولهم ان الله رضي
عنا بعبادتها وقيل انهم الا يخرصون في قولهم ان الملائكة اناث وانهم بنات الله
ام آتيناهم كتابا من قبله اي من قبل القرآن بان يعبدوا من غير الله فهم به اي بذلك
الكتاب مستمسكون آخذون عاملون وقيل فيه تقديم وتاخير تقديره اشهدوا
خلقهم ام آتيناهم كتابا فيه ان الملائكة اناث وانهم بنات الله بل قالوا اي لم يقولوا
ذلك عن سمع ولا عن مشاهدة بل قالوا انا وجدنا آباءنا على امة اي على دين وملة
طريقة وانا على آثارهم مهتدون جعلوا انفسهم باتباع آبائهم مهتدين اي قلدوا
على آبائهم من غير حجة قيل نزلت هذه في الوليد بن المغيرة وابي جهل بن هشام
وعتبة وشيبة ابني ربيعة من قريش وكذلك ما ارسلنا من قبلك في قرية
من نذير الا قال مترفوها اغنياؤها ورؤساؤها انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم
مقتدون بهم هذا تسلية للنبي صلى الله عليه وسلم اي هذا دأب كل قوم وان
تقليد الآباء والكبراء داء قديم قل اولو جئتكم قراء ابن عامر وحفص قال على الخبر
اي قال النذير اولو جئتكم وقرا الباقون قل على الامر اي قل يا محمد اولو جئتكم باهدى
اي بدين اصوب مما وجدتم عليه آباءكم اي تتبعون محمدا وقيل الجواب مستتر ومعنى
آنست كه با هدايشان را گويي كه تقليد بد دانيد بكنيد بكيش باطل اگر من بيا
آورده ام دين داست ترا انكه بد دانيد خويش بار آن يافته ام ترك دين بد دانيد خويش

بود و اتباع دین پدران من نخواهید کرد و حجت بگفت اولو جئتکم باهدی مما وجدتم
علیه آباءکم ما یقولون اگر من دینی بهتر از آن که پدران خویش بر آن یافته‌اید آورم شما حجه
گویید ایشان بجواب دادند که انا بما ارسلتم به کافرون ما بحجه شما که آن فرستاده‌اند
نخواهیم گرویدن قیل هذا اخبار عنهم وعمن تقدمهم من الامم اعلم جاءوا الانبیاء بذلک
حین دعوهم الی ترک التقلید ثم رجع الی ذکر الامم الخالیه فقال فانتقمنا منهم
اهلکناهم هلاک استیصال فانظر کیف کان عاقبة المکذبین قال القفال [illegible] هذا
محمد صلی الله علیه وسلم ولامته واذ قال ابرهیم لابیه وقومه
اننی براء ای بریء مما تعبدون والبراء مصدر وضع موضع النعت لا یثنی ولا یجمع
ولا یونث یقول رجل براء ورجال براء وامراة براء ونساء براء فاما البریء فانه یونث
ویجمع یقال بریء وبریون وبریئة وبریئات الا الذی فطرنی ای خلقنی فانه سیهدین
ای یرشدنی لدینه یحتمل الاستثناء متصل وکان فیهم من یعبد الله ویحتمل انه
منقطع وجعلها کلمة باقیة فی عقبه عقب الرجل ولده الذکور والاناث واولاد الذکور
ولا یزال فی عقب ابرهیم من یوحد الله والکلمة هی لا فی قولک لا اله الا الله کلمة البراءة مما
دون الله لعلهم یرجعون الی التی لابرهیم ای قال ما قال لقومه رجاء قبولهم ذلک منه
وقیل قل یا محمد مثله لقومک لانهم ولد ابرهیم لعلهم یرجعون الی الله والی مثله بل متعت
هولاء واباءهم یعنی قریشا واباءهم متعتهم فی الدنیا بالامهال والسلامة من العذاب
علی من یولد منهم فیومنون حتی جاءهم الحق الی التوحید والایمان والقرآن ورسول
مبین یبین لهم الاحکام وقیل بین ظاهر بالمعجزات وهو محمد صلی الله علیه وسلم
ولما جاءهم الحق ای القرآن والمعجزة قالوا هذا سحر وانا به کافرون وقالوا لولا نزل ای
هلا نزل القرآن علی رجل من القریتین عظیم القریتان مکه وطایف وعظیم مکه
قریش عتبه بن ربیعه وقیل ابوجهل وقیل الولید بن المغیره وعظیم الطایف عروة بن مسعود

از قال

الثقفی

الثقفی وقیل هو عروة بن مسعود الثقفی وقیل عمرو بن مسعود وقیل عمیر بن عمیر
بن عوف کنیته ابو مسعود الثقفی ودو عانا الولید بن المغیرة وقال لو کان ما یقول
محمد حقا انزل علی او علی ابی مسعود الثقفی النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم
نام خداوندی نیکونام همه نام ستوده همه هنگام ابتدا خوش نظام وشیرین کلام و[illegible] نام
دل دانش است و جان را پیغام اندوست یادگار و بر جان عاشقان سلام آمد
از آن نفس که بیاد او نازان و از آن دل که بمهر او نازان و شاد انکس که در غم عشق او نالان
بیت آسایش صد هزار جان یک دم تست شاد آن بود آن دل که در آن دل غم تست
دادی صنما که روشنایی دو چشم در دیدن زلف سیه پرخم تست پیر طریقت گفت الهی
اگر در عمل تقصیر است آخر این دل بر درد رجاست و اگر در خدمت فترتست آخر این مهر
دل بجاست و در عمل ما تباهاست فضل تو آشکاراست و در آب و خاک برسد بلا
رسد نور دانستی بجاست بیت محنت همه در نهاد آب و گل ماست
چون آن گل و دل چه بود آن حاصل ماست قوله تعالی حم والکتاب المبین حا اشارت
بحیات حق جل جلاله میم اشارت بملک او قسم یاد میکند میگوید بحیوة من بملک
من بقرآن کلام من که عذاب نکنم کسی را که گواهی دهد بیگانگی و یکتایی من من آن
خداوندم که در دنیا پیغام و نشان خود دادم بان کردم و ایشان را محل خطاب خود
کردانیدم نعمت بر ایشان ریختم و دیدار ایشان نعمت بانس بر هم نکوی
موحد که در دنیا بذات و صفات من آورد و یکتایی و بی همتایی من گواهی داد
کرچه در عمل تقصیر کرد فردا که روز بازار و هنگام بار بود او را بلطایف رحمت و
کرایم مغفرت خویش بنوازم که دایم فذلک قوله تعالی افنضرب عنکم الذکر صفحا
ان کنتم قوما مسرفین لا یقطع الیوم خطابه عمن تمادی فی عصیانه واسرف فی
اکثر شانه کیف یمنع غدا لطایف غفرانه و کرایم احسانه عمن لم یقصر فی ایمانه

ولم یدخل خلل فی عرفانه و ان تلطخ بعصیانه پیر طریقت در مناجات خوش گفته الهی
تو آنی که از بنده ناسزایی بینی و بعقوبت نشتابی از بنده کفر بشنوی و نعمت از وی
باز نگیری توبه و عفو بر وی عرضه میکنی و به پیغام و خطاب خود او را باز خوانی و اگر
باز آید وعده مغفرت میدهی که ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف چون با دشمن بد کردار
چنین مهربانی که با دوستان نیکوکار چونی وکم ارسلنا من نبی فی الاولین وما یاتیهم
من نبی الا کانوا به یستهزءون عجب کاریست هر جا که حدیث دوستان در گیرد
داستان بیگانگان در آن پیوندد هر جا که لطافتی دیگر امتی نباید قهری و سیاستی در برابر
آن نهند هر جا که حقیقتی است مجازی آفریدم بر روی حقیقت گردی افشانده در
هر حقی شبهتی آمیخته تا رخسار حجت پیدا شد هر جا که علمی است جهلی بیدا آورده
بار سلطان علمی آورده هر جا که توحیدی است شرکی بدید آورده تا با طریق شان
ی سر در بیند هر دوستی صد هزار دشمن آفریدم هر صدیقی صد هزار زندیق
آورده هر کجا مسجدی است کلیسایی در برابر او بنا کرده هر کجا صومعه نشانی
هر کجا طیلسانی زناری و هر کجا اقراری انکاری هر کجا عابدی جاحدی هر کجا دوستی
دشمنی هر کجا صادقی فاسقی اشرف بالعرب بر زینت وقت کرده و در هم نموده
تنبیه بحقی و بلیتی ساخته من نکد الدنیا مضرة اللوذعی و منفعة الهلیع
مسکین آدمی عاجز بیان این کار متحیر و مانده و نفس در دم زدن نه
میکت داری چو دانان رخان چو ماه زهره آن نه و را که آه کند انا انکه دو پیش
بیان آینه است آه آینه را تباه کند پیر طریقت گفت آدمی را سه حالت
کوی باید مشغول است یا طاعت است که او را از آن سود مندیست یا معصیت
که او را از آن پشیمانی است یا غفلت است که او را از آن زیان کار است پند نیکو
از قرآن جست تا صحو مهربان تو از موسی کیست من آیه فراخ تر از لیلیا [illegible]

دایم

تا بتو از تجارت با الله جست میکه آدمی بازبان خوش سندیست و بتطیبت
داد فیاست و او را از موسی پیدیست پیدا آن دو نیکو دکه بود وی هر چه بدی
بندانکه بد بدکه باور سد هر چه رسید نیا ستانات صنعت قوم ابنت که در
العزت میکوید فاهلکنا اشد منهم بطشا ومضی مثل الاولین پیغمبران ما را تکذیب
کردند و با ایشان افسوس میکردند و پند ایشان نمی پذیرفتند لاجرم ایشان را سیاست
و قهر خود نمودیم و ایشان را هلاک کردیم و [illegible] کرده اند ما را کاو و قهر ما با وی تا وره ما داد
بنا با ایشان نکشایم و کین خواه اد گشتگانیم و جواب بنای دشمنانیم الهی هم الاولی
اهم یقسمون رحمت ربک ایشان میبخشند بخشایش خداوند تو نحن قسمنا بینهم
ما بخش کردیم میان ایشان معیشتهم فی الحیوة الدنیا زیست ایشان در جهان داشتن
ایشان در دو نیکا این جهان ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات و برداشتیم ایشان را بر یکدیگر
در غرض و مال بلهها ازونی لیتخذ بعضهم بعضا سخریا تا یکدیگر را بکارگیری و بندگی
گیرند و دیر دستی سازند ورحمت ربک خیر مما یجمعون و بهشت پدید گاد تو بهتر است
از آنچه ایشان در این جهان فرام میکنند ولولا ان یکون الناس امة واحدة واگر نه آن بودی
که ما خواستیم که مومن و کافر در عیش این جهان چون هم باشند تا کافران و در وشان
لجعلنا لمن یکفر بالرحمن ماکردانیدیمی کردیمی خانها هر کس که برحمن کافر شد لبیوتهم
سقفا من فضة خانها ایشان تمام از نقره و سیم ومعارج علیها یظهرون نردبانها
سیمین که بر آن بالا میشدند ولبیوتهم ابوابا وسررا و خانها ایشان را درها و تختها
کردیم علیها یتکئون که بر آن تکیه میزدید وزخرفا و آن همه ایشان را زرین کردید وان
کل ذلک لما متاع الحیوة الدنیا و نبودی آن مگر برخورد فری جزا این جهانی والاخرة عند
ربک للمتقین و بیرون سرای آن جهان نزدیک خداوند تو پرهیزکاران راست ومن یعش عن ذکر
الرحمن و هر که بکه داد یاد دهی نقیض له شیطانا ادبوی ملازدت او سازیم فهو له قرین

ریکی

یار او را همنشین بود وانهم لیصدونهم عن السبیل تا آن دیو ایشان را از راه باز میگرداند ویحسبون
انهم مهتدون و ایشان می پندارند که بر راه راستاند حتی اذا جاءنا تا زمانی که بیرون
آید بما قال گوید آدمی با دیو یا لیت بینی وبینک ای کاشکی میان من و میان تو بعد
المشرقین چندان بودی که میان دو گوشه جهان فبئس القرین بد دمسازی که توی
ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم سودی ندارد شما را آن روز که ستمکاراند انکم فی العذاب مشترکون
که شما در عذاب با یکدیگر انبازانید افانت تسمع الصم ایا تو آنی که کر گوش دل را شنوانی
او تهدی العمی یا چشم دل نابینا را راه نمایی ومن کان فی ضلال مبین یا او که در گمراهی
آشکاراست براه آری فاما نذهبن بک اگر ترا ببریم فانا منهم منتقمون ما از ایشان کین
خواهیم ستد او نرینک الذی وعدناهم یا با تو نماییم آنچه ایشان را وعده دهیم فانا علیهم مقتدرون
اگر نکنیم با آن ما بر ایشان بادشاهیم فاستمسک بالذی اوحی الیک بگیر دار و دست
محکم زن درین پیغام که بتو فرستادند انک علی صراط مستقیم بدرستی که تو بر راه
راستی وانه لذکر لک ولقومک و این قرآن نامی و دین نامی و حکم نامی و قبله نامی
و وعید نامی را آن در بزرگ نامی تست و عرب که قوم تو اند وسوف تسئلون و شما را از شکر
این بخواهند پرسید واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا بپرس از ایشان که فرستادیم پیش از
تو از فرستادگان ما به پیغام اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون بپرس که ما فرود از رحمن
خدایان پدید کردیم تا پرستند و هرگز نه ما دستوری آن بود ولقد ارسلنا موسی بایاتنا
بدرستی که ما فرستادیم موسی را با نشانها و پیغامهای خویش الی فرعون وملائه بسوی
فرعون و گروه او فقال انی رسول رب العالمین پس گفت منم فرستاده پروردگار
عالمیان فلما جاءهم بایاتنا چون بایشان آمد به پیغامها و نشانهای ما اذا هم منها یضحکون
ایشان از آن در خنده شدند و تسخر نمودند وما نریهم من آیة و ننمودیم ما ایشان را معجزه
الا هی اکبر من اختها الا همه یکدیگر مهتر بودند واخذناهم بالعذاب و فرا گرفتیم ایشان را بعذاب

من قبلنا ام

لعلهم

لعلهم یرجعون تا مگر بسر در توبه باز گردند وقالوا یا ایها الساحر و گفتند ای جادو
ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردگار خویش را و بخوان او بما عهد عندک بان
عهد و پیمانی که نزدیک تو نهاده است اننا لمهتدون که ما بر آن پیغام تو راه خواهیم آمد
فلما کشفنا عنهم العذاب تا برداشتیم از ایشان عذاب اذا هم ینکثون که ایشان پیمان
شکستند ونادی فرعون فی قومه و بانگ زد فرعون با قوم خویش قال یا قوم الیس لی
ملک مصر گفت ای قوم من آیا نیست مرا پادشاهی مملکت مصر وهذه الانهار تجری
من تحتی و این جویها روانند در زیر تخت من افلا تبصرون آیا تماشا نمی بینید ام انا
خیر من هذا الذی هو مهین من بهترم از این مرد که خوار است ولا یکاد یبین و نمی
تواند که گشاید آسان فلولا القی علیه اسورة من ذهب چرا بر او نیفکندند یاره و دستینها
زرین و پیرایه نشد او جاء معه الملائکة مقترنین یا چرا نیامدند با او فرشتگان دست
بدست فاستخف قومه فاطاعوه سبک در دست آمد او با قوم او و ایشان را بفرمان
گرفت و سبک با خود خواند ایشان را و تن با وی دادند انهم کانوا قوما فاسقین
بدرستی که ایشان گروهی بودند بیرون رفتگان از دایره فرمان فلما آسفونا چون
ما را بخشم آوردند انتقمنا منهم کین کشیدیم از ایشان فاغرقناهم اجمعین پس در آب
غرق گردانیدیم همه ایشان را فجعلناهم سلفا پس گردانیدیم ایشان را پس گذشت
پیشینیان ومثلا للآخرین و داستان کردیم برای پسینیان ولما ضرب ابن مریم مثلا
و چون عیسی پسر مریم مثل زدند او را عیان ساختند تکذیب را اذا قومک منه
یصدون و قوم تو یعنی قریش از آن مثال خنده در گرفتند و از تصدیق بگشتند و
قالوا ءآلهتنا خیر ام هو و گفتند آیا خدایان ما بهترند که عیسی آتش باشند بتان هم
باشند ما ضربوه لک الا جدلا عیسی مثل نزدند ترا در سخن مگر به پیکار و پیچیدن
در حق بل هم قوم خصمون بلکه قریش ایشان قومی اند دشمن تو ان هو الا عبد انعمنا علیه

کرتاندم

نیست عیسی مگر بنده که بنواختیم او را و نیکوئی کردیم با او وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل و گردانیدیم
او را داستانی در بنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة و اگر ما خواستیم از شما فرشتگان
می آوریدیم فی الارض یخلفون که در زمین بودند یکی پس دیگری بجای یکدیگر وانه لعلم
للساعة یعنی آگاهی خلق است روز رستخیز را فلا تمترن بها شک میارید چندان در
سخن واتبعون و پیروی کنید مرا که رسول من بود هذا صراط مستقیم که این است راه راست
ولا یصدنکم الشیطان و نه باز گرداند شیطان شما را از راه بگرداند انه لکم عدو مبین بدرستی
که او مر شما را دشمنی است آشکارا ولما جاء عیسی بالبینات و انگاه که عیسی آمد بنشانهای
و پیغامهای روشن قال قد جئتکم بالحکمة و گفت آوردم شما را سخن راست درست ولابین
لکم بعض الذی تختلفون فیه و تا بیان کنم شما را چیزی را که در آن مختلف شدید
فاتقوا الله واطیعون و بپرهیزید از عذاب و خشم خدای و مرا فرمان بردار باشید ان الله
هو ربی وربکم اوست که خداوند من و خداوند شماست فاعبدوه هذا صراط مستقیم
او را پرستش کنید که راه راست اینست فاختلف الاحزاب من بینهم مختلف شدند جدا
جدا سپاهها از میان ترسایان فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم پس وای ایشان را
که ستم کردند بر خویشتن از عذاب روزی دردناک هل ینظرون الا الساعة چه چشم میدارند
مگر رستاخیز را ان تأتیهم بغتة که بایشان آید ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان
نمی دانند که خواهد بود الی آخر السورة قوله تعالی اهم یقسمون رحمت ربک یعنی النبوة و
الرسالة قال مقاتل ابایدیهم مفاتیح الرسالة فیضعونها حیث شاؤوا درین آیه
جواب ایشانست که گفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم میگوید
کلید نبوت و رسالت بدست ایشانست تا بکسی دهند که خود خواهند انگه فرمود
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا فجعلنا هذا غنیا وهذا فقیرا وهذا
مالکا وهذا مملوکا فکما فضلنا بعضهم علی بعض فی الرزق کما شئنا کذلک اصطفینا

بالملائکه

بالملائکه من نشاء له من نشاء قسمت معیشت و روزی بندگان در دنیا با ایشان نگذاشتیم
و با اختیار ایشان نیفکندیم خود کردیم بعلم و حکمت خویش یکی توانگر یکی درویش یکی
مالک یکی مملوک چون قسمت معیشت و روزی بعضی را بر بعضی افزونی دادیم چنانکه
خواستیم و کس را بحکم ما اعتراض نه انگه بیان کرد که تفاوت در ارزاق بهر چیست گفت
لیتخذ بعضهم بعضا سخریا این لام لام غرض گویند ای لیستخدم بعضهم بعضا فیخدم
الاغنیاء باموالهم الفقراء بالعمل فیکون بعضهم لبعض سبب المعاش هذا بماله وهذا
بعمله فیلتئم قوام العالم ورحمت ربک یعنی النبوة خیر مما یجمعون من المال میگوید توانگری
بنبوت بهتر است از توانگری بمال و آنکه توانگری بمال بدست شما و اختیار شما نیست
کرامت نبوت و توانگری رسالت اولیتر که در دست شما و باختیار شما بود وقیل
معناه ورحمت ربک عباده بالایمان والاسلام خیر من الاموال التی تجمعونها مومنان
را ایمان و اسلام بهتر است از مال دنیا که جمع میکنند زیرا که خواسته دنیا اگر حلال است
حساب است و اگر حرام است عذاب است وقیل رحمت ربک یعنی الجنة خیر للمومنین مما
یجمع الکفار من الاموال ولولا ان یکون الناس امة واحدة ای لولا قضاء الله السابق
فی الخلق ان یکونوا اغنیاء و فقراء لجعلنا الکفار کلهم اغنیاء لیعلموا انه لا قیمة
للدنیا این هم جواب ایشانست که گفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین
عظیم ایشان را گمان آن بود که استحقاق نبوت و رسالت بمال و خواسته دنیاست
و تا مال نباشد سزاوار نبوت نباشد رب العزت جواب ایشان فرستاد که دنیا
و مال دنیا را نزدیک ما قیمتی نیست اگر نه حکم رفته و سابقه ازل بودی که خلق باید
که همه چنین باشند بر یکی و در دوستی ما این کافران را همه توانگر آوردیم و عطاهای
ایشان بیشی و زیادتی میکردیم تا نخواندی و تا چیزی دنیا و فی الخبر لو کانت الدنیا تزن
عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة ماء وعن المستورد بن شداد اخی

فهو قال كنت في الركب الذين وقفوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على السخلة
الميتة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أترون هذه هانت على أهلها حين
ألقوها قالوا من هوانها ألقوها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فالدنيا أهون
على الله من هذه على أهلها قال الحسن معنى الآية لولا أن يكون الناس أمة واحدة
مجتمعين على الكفر وعلى اختيار الدنيا على الآخرة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم
سقفا من فضة وذلك لهوان الدنيا على الله قرأ ابن كثير وأبو عمرو سقفا بفتح
السين وسكون القاف على الواحد ومعناه الجمع كقوله فخر عليهم السقف من فوقهم
وقرأ الآخرون سُقُفا بضم السين والقاف على الجمع وهي جمع سقف مثل رهن و
رُهُن وقيل هي جمع سقيف وقيل هي جمع الجمع سقف وسقوف وسقيف وقيل
سقيفة وسقائف وسقفا ومعارج أي مصاعد ومراقي وقرئ معاريج وهما
لغتان واحدها معراج مثل مفتاح ومفاتح ومفاتيح عليها يظهرون أي يعلون ويرتقون
يقال ظهرت على السطح إذا علوته قال النابغة بلغنا السماء مجدنا وعلونا وإنا
لنرجو فوق ذلك مظهرا أي مصعدا أي جعلنا معارج من فضة عليها يعلون و
لبيوتهم أبوابا وسررا من فضة عليها يتكئون يجلسون وينامون وزخرفا الزخرف
في اللغة الزينة قال الله عز وجل حتى إذا أخذت الأرض زخرفها وقال زخرف
القول غرورا والمزخرف المزين والمراد به هاهنا الذهب وهو معطوف على محل من
فضة يعني سقفا من فضة ومن زخرف أي ذهب وقيل معنى الآية لو فعلنا ذلك
بالكفار لافتتن بهم غيرهم وتوهموا أن ذلك لفضيلة في الكفار يمكن وقد يكون
في الكرامة وأحرى كفى له وإن كل ذلك لما متاع الحياة الدنيا وقرأ الباقون لما
بالتخفيف والوجهان على هذا هي المخففة من الثقيلة وما زائدة والمعنى وإن
كل ذلك لما متاع الحياة الدنيا يزول ويذهب والآخرة عند ربك للمتقين أي

ثواب

روي
ثواب الآخرة يعني للمتقين وقيل معناه والجنة عند ربك للمتقين خاصة أن
عمر بن الخطاب كان يقول لو أن رجلا هرب من رزقه لاتبعه حتى يدركه كما أن
الموت يدرك من هرب منه له أجل هو بالغه وأثر هو واطئه ورزق هو آكله
وحتف هو قاتله فاتقوا الله وأجملوا في الطلب ولا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق
أن تطلبوه بمعصية الله فإن الله عز وجل لا ينال ما عنده إلا بطاعته ولن يدرك
ما عنده بمعصيته فاتقوا الله وأجملوا في الطلب ومن يعش أي يعرض عن ذكر الرحمن
فلم يخف عقابه ولم يرج ثوابه يقال عشوت إلى كذا أي ملت إليه وعشوت عنه
أي ملت عنه كما يقال عدلت إلى فلان وعدلت عنه وقرأ ابن عباس ومن يعش
بفتح الشين أي يعم يقال عشي يعشى عشى إذا عمي فهو أعشى والمرأة عشواء وقيل عن ذكر الرحمن
أي عن معرفته وطاعته لأنه لا يذكر إلا من عرفه وأطاعه وقيل يحتمل أن المراد به من
نزل فيهم قوله وإذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن ونظير الآية قوله الذين
كانت أعينهم في غطاء عن ذكري نقيض له شيطانا أي نسبب ونهيئ له شيطانا
ونضمه إليه ونسلطه عليه فهو له قرين لا يفارقه زين له العمى ويخيل إليه أنه
على الهدى وقيل ذلك في القيامة يقرن كل أعمى بالشيطان الذي كان يدعوه قرأ
يعقوب وحماد عن عاصم يقيض له بالياء على غير الرحمن عز وجل وقرأ الباقون نقيض
بالنون على إخبار الله تعالى عن نفسه بالتقييض وإنهم يعني الشياطين ليصدونهم
عن السبيل أي يصدون الكافرين عن الإسلام ويمنعونهم عن الهدى ويحسبون
أنهم مهتدون أي يحسب الكفار أنهم على هدى وأنهم محقون في قولهم وفعلهم
حتى إذا جاءنا قرأه أهل العراق غير أبي بكر على الواحد يعني الكافر وقرأ الآخرون
جاءانا على التثنية يعني الكافر وقرينه جعلا في سلسلة واحدة فقال الكافر
لقرينه يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين أي بعد ما بين المشرق والمغرب فغلب اسم

أحدهما على الآخر كما يقال للشمس والقمر القمران ولأبي بكر وعمر العمران فبئس القرين
كنت في الدنيا وقيل فبئس القرين أنت في النار قال أبو سعيد الخدري رضي الله عنه
إذا بعث الكافر زوج كل واحد منهم بقرينه من الشياطين فلا يفارقه حتى يصير إلى
النار ولن ينفعكم اليوم إذ ظلمتم أشركتم في الدنيا أنكم في العذاب مشتركون أي لن
ينفعكم اليوم اشتراككم في العذاب يعني جواب اكنون است كه بعضي يكديگر
اين نه همه ميكنم كه ديگران نيز ميكند يعني اشتراك در عذاب تمام آسوده نداد
و در عذاب تخفيف نيارد زيرا كه هر يكي بخود مشغول
و در عذاب ... وقال مقاتل معناه لن ينفعكم الاعتذار والندم اليوم لأنكم أنتم
وقرناؤكم مشتركون اليوم في العذاب كما كنتم في الدنيا مشتركين في الكفر
... عذاب مشترك خواهيد بود
... أفأنت تسمع الصم أو تهدي العمي ومن كان
في ضلال مبين هذا خطاب للنبي صلى الله عليه وسلم أي لا يضيق صدرك
فإن من سبق علم الله بكفره لا يسمع ولا يهتدي فإما نذهبن بك بأن نميتك
قبل أن نعذبهم فإنا منهم منتقمون بالقتل بعدك أو نرينك في حياتك الذي
وعدناهم من العذاب فإنا عليهم مقتدرون متى شئنا عذبناهم وأراد به مشركي
مكة انتقم منهم يوم بدر هذا قول أكثر المفسرين وقال الحسن وقتادة عنى به أهل
الإسلام من أمة محمد صلى الله عليه وسلم وقد كان بعد النبي صلى الله عليه
وسلم نقمة شديدة في أمته فأكرم الله نبيه وذهب به ولم يره في أمته إلا الذي
تقر عينه به وأبقى النقمة بعده وروي أن النبي صلى الله عليه وسلم أري ما يصيب
أمته بعده فما رئي ضاحكا منبسطا حتى قبضه الله فاستمسك بالذي أوحي
إليك أي تمسك بالقرآن واتله حق تلاوته وامتثل أوامره واجتنب نواهيه إنك

على

على صراط مستقيم أي على الدين الذي لا عوج له وإنه يعني القرآن لذكر لك أي شرف
لك ولقومك قريش نظيره لقد أنزلنا إليكم كتابا فيه ذكركم أي شرفكم وسوف
تسألون عن حقه وأداء شكره روى الضحاك عن ابن عباس أن النبي صلى الله عليه
وسلم إذا سئل لمن هذا الأمر بعدك لم يخبر بشيء حتى نزلت هذه الآية فكان بعد
ذلك إذا سئل قال لقريش وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال
هذا الأمر في قريش ما بقي اثنان وقال صلى الله عليه وسلم إن هذا الأمر في قريش
لا يعاديهم أحد إلا كبه الله على وجهه ما أقاموا الدين وقال صلى الله عليه وسلم
من يرد هوان قريش أهانه الله وقال مجاهد القوم هم العرب فالقرآن لهم شرف إذ نزل
بلغتهم ثم يختص بذلك الشرف الأخص فالأخص من العرب حتى يكون الأكثر لقريش
ولبني هاشم وعن أبي بردة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الأمراء من قريش
إن لي عليهم حقا ولهم عليكم حق ما حكموا فعدلوا واسترحموا فرحموا وعاهدوا فوفوا فمن
لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين واسأل من أرسلنا
من قبلك من رسلنا اختلفوا في هذا الكلام وهذا السؤال أحدهما أن الله عز وجل جمع رسله
ليلة أسري برسوله في مسجد بيت المقدس فأذن جبريل ثم أقام وقال يا محمد تقدم
فصل بهم فتقدم وصلى بهم فلما فرغ من الصلاة قال له جبريل سل يا محمد من أرسلنا
من قبلك من رسلنا أجعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا أسأل قد اكتفيت وهذا قول الزهري وسعيد بن جبير وابن زيد
قالوا جمع له الرسل ليلة أسري به وأمر أن يسألهم فلم يشك ولم يسأل وهذه الآية
عدت مكية لأن رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن هاجر ليلتئذ وكل
ما نزل من القرآن بعد مهاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة في عمرة القضا
وفي الفتح وفي أسفاره فإنه يعد مدنيا والوجه الثاني واسأل من أرسلنا إليهم

من قبلك من رسلنا يعني سل مؤمني اهل الكتاب الذين ارسلنا اليهم الانبياء
هل جاءهم الرسل الا بالتوحيد والمراد بالسؤال التقرير لمشركي قريش انه لم يات
رسول ولا كتاب بعبادة غير الله عز وجل ولقد ارسلنا موسى باياتنا الى فرعون و
ملائه فقال اني رسول رب العالمين اياته العصا واليد البيضاء فلما جاءهم
باياتنا اذا هم منها يضحكون استهزاء بها وقالوا انها سحر وتخييل وهذا تسلية للنبي
صلى الله عليه وسلم وما نريهم من اية الا هي اكبر من اختها اين آيت كه فارسيان كويند
كه همه از يكديكر نيكوتر همه از يكديكر بهتر ومهتر اكبر من اختها اي قرينتها وصاحبتها
التي كانت قبلها واخذناهم بالعذاب يعني بالسنين ونقص من الثمرات والطوفان
والجراد والقمل والضفادع والدم والطمس فكانت هذه دلالات لموسى وعذابا لهم
وكانت كل واحدة اكبر من التي قبلها لعلهم يرجعون عن كفرهم وقالوا لموسى لما عاينوا
العذاب يا ايها الساحر يعني يا ايها العالم الكامل الحاذق وانما قالوا هذا توقيرا
وتعظيما له لان السحر عندهم كان علما عظيما وصفة ممدوحة ادع لنا ربك بما
عهد عندك اي بما اخبرتنا عن عهده اليك انا ان آمنا كشف عنا العذاب فسله
يكشف عنا العذاب اننا لمهتدون مؤمنون فدعى موسى فكشف عنهم العذاب فلم
يؤمنوا فذلك قوله عز وجل فلما كشفنا عنهم العذاب اذا هم ينكثون اي ينقضون
عهدهم ويصرون على كفرهم ونادى فرعون في قومه چون موسى دعا كرد رب العزت
بدعاء وي عذاب انقطاع پذيرفت و فرعون ترسيد كه ايشان بموسى ايمان آورند
همه را جمع كرد وملك وقوت وشوكت خود را با ياد ايشان داد وضعف موسى نيز
باز نمود تا پندارند كه كشف عذاب بدعاء موسى نبود كه اگر بدعاء وي بودي واو بدعوي
صادق بودي ملك وي را بودي واو دعا از بهر خود كردي تا آن لكنت كه بر زبان وي بود
برطرف شدي كفت اليس لي ملك مصر وهذه الانهار تجري من تحتي نه ملك

مصر

مصر راست وآنك جويها در قصر من ميرود بوستان و رزان من مي رويد بر زمان وي در
جويهاء نيل سيصد وشصت بود اصل آن ومعظم آن چهار نهر بود يكي نهر ملك ديكر
نهر طولون سوم نهر دمياط چهارم نهر تنيس افلا تبصرون نام بعجا تمام شد يعني
افلا تبصرون نام تبصرون مي پيوندد باي پيوندد كه كفت ام انا خير من هذا الذي هو
مهين وقيل معناه افلا تبصرون قدرتي وشدة ملكي وعجز موسى ثم قال ام انا خير
من هذا الذي هو مهين اي فقير حقير لا حشم معه ولا يكاد يبين اي لا يكاد يفصح
بكلامه للثغة التي في لسانه كان موسى بليغا فصيحا كانت عليه طلاقة وبهاية
وملاحة غير ان لسانه كانت به عقدة فلما قال واحلل عقدة من لساني في قوله اوتيت
سؤلك فبقيت منها لثغة فرعون خود را افضل نهاد از موسى وكفت طاعت من
اولي تر كه مرا ملك است وحشم وفرمان و من بهتر از وي و وي حقير ضعيف بود چون
كه نه او را فرمان وحشم است و نه مال ومعيشت كه بدان زيست كند و نه فصاحت كه
بيان سخن كند فلولا القي عليه اي ان كان صادقا اساورة من ذهب جمع الاسورة وهي
جمع الجمع قراءة حفص ويعقوب اسورة وهي جمع سوار قال مجاهد كانوا اذا سودوا رجلا
سوروه بسوار وطوقوه بطوق من ذهب يكون ذلك دلالة لسيادته وعلامة
لرياسته فقال فرعون هلا القي رب موسى عليه اسورة من ذهب ان كان سيدا
يجب طاعته او جاء معه الملائكة مقترنين متتابعين يعاضد بعضهم بعضا
يشهدون له بصدقه ويعينونه على امره قال الله تعالى فاستخف قومه فاطاعوه
اي استخف فرعون قومه القبط يعني وجدهم جهالا او استخف عقولهم وقيل طلب
منهم الخفة في الطاعة وهي الاسراع اليها فاطاعوه يقال اخف على كذا اي
اسرع اليه واستخفه غيره دعاه الى ذلك اي استخفهم بهذا الكلام المزخرف فاطاعوه
انهم كانوا قوما فاسقين خارجين عن دين الله فلما آسفونا اي اغضبونا والاسف اشد

الغضب انتقمنا منهم اي احللنا بهم النقمة والعذاب فاغرقناهم اجمعين فجعلناهم
سلفا قرأ حمزة والكسائي سلفا بضم السين واللام جمع سليف من سلف بضم
اللام يسلف اي تقدم وقرأ الباقون سلفا بفتح السين واللام على جمع السالف
مثل حارس وحرس وخادم وخدم وراصد ورصد وهم الماضون المتقدمون
من الامم والمعنى جعلناهم متقدمين ليتعظ بهم الآخرون ومثلا للآخرين اي عبرة
وعظة وقيل سلفا لكفار هذه الامة الى النار ومثلا للآخرين اي يضرب
بهم الامثال فيما بينهم ولما ضرب ابن مريم مثلا مفسران در اين آيه مختلف القول اند
رسيده كروهي مي كويند الضارب للمثل عبد الله بن الزبعرى كان من مردة قريش قبل
از اسلام اين مثل عبد الله زبعرى زد كه آمد نزد رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه
وكفت تو ميكويي انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم وهر چه جز خداي
الله تعالى مي پرستيد همه در دوزخ ايد اكر چنين است پس ترسايان عيسى را
مي پرستند عيسى هم در دوزخ باشد و تو ميكويي كه عيسى برادر منست و پيغمبري
از پيغمبران خداي چون وي چنين كفت مصطفى صلوات الله وسلامه عليه
خاموش شد منتظر وحي كشت تا از حق تعالى چه جواب آيد عبد الله زبعري
كفت خصمته واللات والعزى قريش كه حاضر بودند دست بر دست زدند و خنده
در كرفتند و تصديق وي كردند آيت آمد كه رب العالمين فرمود اذا قومك يعني
قريشا منه يصدون اي يضجون ويصيحون ويضحكون وقيل يعرضون عن القرآن
وعن التصديق وقالوا ءالهتنا خير ام هو كفتند اين خدايان ما بهترند يا عيسى كه عيسى
با آتش شايد ايشان با ما نيز شايد بود و آنست كه اين مثل مشركان زدند تا ايشان كه
ملائكه را دختران خدا ميكفتند يعني اذا جاز ان يكون عيسى ابن الله جاز ان يكون الملائكة
بنات الله بان قوله اذا قومك منه يصدون موشا نا ذكره ابن عباس

آمد

آمد از آن بركشتند وبكرات را بر كردانيدند قال قتادة يصدون اي يجزعون وقال القرظي
يضجون قول سوم آنست كه الضارب للمثل هو الله عز وجل اين مثل آنست كه الله تعالى
در قرآن زد كه ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم مثل عيسى نزديك الله چون مثل آدم است
از خاك بيافريد بي پدر وبي مادر وعيسى را از باد بيافريد بي پدر و بي مادر بود در تخليق
نزديك الله تعالى در قدرت هر دو يكي اند چون آيت فرود آمد كافران كفتند محمد ميخواهد
كه ما او را خداي خوانيم واو را پرستيم چنانكه ترسايان عيسى را پرستيدند اين قول
اذا قومك منه يصدون مشركان قريش اند كه اين ضرب مثل رسيدند مي خنديدند
وقالوا ءالهتنا خير ام هو يعنون محمدا خدايان ما بهترند يا محمد يعني كه خدايان
خود فرو كذاريم واو را پرستيم يصدون بضم الصاد قراءة نافع وابن عامر وكسائي است
وباقي بكسر صاد خوانند وهما لغتان مثل يعرشون ويعرشون ما ضربوه لك الا جدلا
اي انهم قد علموا انك لا تريد منهم ان يعبدوك منزلة المسيح وما قالوا هذا القول الا
جدلا اي خصومة بالباطل وعلى القول الاول ما ضربوا هذا المثل لك الا جدلا
بالباطل لانهم علموا ان المراد من قوله انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم هؤلاء
الاصنام دون عيسى عليه السلام بل هم قوم خصمون حاذقون في الخصومة وعن ابي
امامة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ضل قوم بعد هدى
كانوا عليه الا اوتوا الجدل ثم قرأ ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون ثم ذكر
عيسى عليه السلام فقال ان هو الا عبد انعمنا عليه بالنبوة وجعلناه مثلا اي آية
وعبرة لبني اسرائيل يعرفون به قدرة الله على ما يشاء حيث خلقه من غير اب ولو
نشاء لجعلنا منكم ملائكة اي لو نشاء لاهلكناكم وجعلنا بدلكم ومكانكم ملائكة
في الارض يخلفون يكونون خلفاء منكم يعمرون الارض بعبادتي ويطيعوني وقيل يخلفون
اي يخلف بعضهم بعضا وقيل معنى الاية لو نشاء لجعلنا من الانس ملائكة وان لم تجر العادة

كما خلقنا عيسى من غير اب وانه لعلم للساعة اى ان عيسى نزوله من اشراط الساعة يعلم
بنزوله قربها وثبوتها وقيل ان عيسى كان يحيي الموتى فعلم به الساعة والبعث وقراءة
ابن عباس وابو هريرة وانه لعلم للساعة بفتح العين واللام اى علامة وامارة للساعة
فلا تمترن بها يعنى اذا نزل فلا تشكن فى قيامها يقولها العربى قال النبى صلى الله عليه
وسلم يوشك ان ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلا يكسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية
ويهلك فى زمانه الملل كلها الا الاسلام ويروى انه ينزل على ثنية بالارض
المقدسة يقال لها افيق وعليه ممصرتان يعنى ثوبين مصبوغين بالصفرة وشعر
راسه دهين وبيده حربة يقتل بها الدجال فياتى بيت المقدس والناس فى صلوة
العصر والامام يؤمهم فيتاخر الامام فيقدمه عيسى ويصلى خلفه على شريعة محمد
صلى الله عليه وسلم ثم يقتل الخنازير ويكسر الصليب ويخرب البيع والكنائس
ويقتل النصارى الا من آمن به قال الحسن والجماعة انه يعنى وان القرآن لعلم للساعة
يعلمكم قيامها ويخبركم باحوالها واهوالها فلا تمترن بها اى لا تشكن فيها قال ابن
عباس اى لا تكذبوا بها واتبعون القول هاهنا مضمر اى قل يا محمد اتبعونى على التوحيد
هذا صراط مستقيم اى هذا دين قيم وقال الحسن هذا القرآن صراط الى الجنة مستقيم
ولا يصدنكم الشيطان عن الايمان بالساعة والقرآن انه لكم عدو مبين ظاهر
العداوة ولما جاء عيسى بالبينات اى بالحجج والمعجزات قال قد جئتكم بالحكمة اى
بالنبوة وقيل بالانجيل ولابين لكم بعض الذى تختلفون فيه من احكام التورية قال
قتاده يعنى اختلاف الفرق الذين تحزبوا على امر عيسى وقيل لابين لكم ما كان بينكم من
الاختلاف فى الدين قال الزجاج الذى جاء به عيسى فى الانجيل انما هو بعض الذى
اختلفوا فيه وبين لهم فى غير الانجيل ما احتاجوا اليه فاتقوا الله واطيعون ان الله هو
ربى وربكم خالقى ورازقى وانا عبد مخلوق محتاج الى الرزق فاعبدوه هذا صراط

مستقيم

مستقيم فاختلف الاحزاب من بينهم اى فيما بينهم وهم احزاب النصارى تحزبوا فى عيسى
ثلث فرق الملكانية والنسطورية واليعقوبية فويل للذين ظلموا اى قالوا فى عيسى ما
كفروا به من عذاب يوم اليم العذاب هل ينظرون اى ينتظرون الا الساعة يعنى انها
تاتيهم لا محالة فكانهم ينتظرونها يعنى القاعدين عن الايمان ان تاتيهم بغتة فجاءة
وهم لا يشعرون بمجيها النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله تعالى اهم يقسمون رحمة ربك نحن قسمنا صناديد قريش از سر سكارى وطيش
بگفتند كه چون است كه از همه عالم كلاه نبوت وافسر رسالت بر سر يتيم بو طالب نهادند
اگر اين سخن راست بودى واين پيغام درست پيغام رسان وليد مغيره بودى بزرگ قريش
وعظيم مكه يا ابو مسعود ثقفى سيد ثقيف وعظيم طايف ايشان بزعم خود چنين
ميگويند وبنادى عزت ندا ميكند كه نحن قسمنا بينهم ما آنرا كه نخواهيم در معادن غيرت
بانيم وآنرا كه خواهيم بسلسله لطف بدرگاه خداوندى ميكشيم تجلى دائم لحظه در
ميا نيد نجات بر وى تجلى ميكنيم وآنرا كه نخواهيم هر ساعتى بر نگون ترى باديم
نحن قسمنا بينهم قسمت ما جنايات وحكم ما ابت
شهر بيست بزرگ ويرانه روزه بهم تا خود ذره خود كشيم وخود كبر نهان آمده كه
اى سهيل با آن روضه رضا دور خود فضل را بركستوان عنايت بنه يتيم ابو طالب
والضحى تا آسمان را قدر ولت او در شاخ سدره بند ما ميخواهيم كه انحا تر عقب
او والليل انها روانكنيم كشته حلوه كرى فرزند با على عليين وخوارى ما در درك اسفل
السافلين چيست خطاب آمد كه نحن قسمنا بينهم رقسمت ما اعتراض نيست
بكس داوري سؤال نيست لا يسئل عما يفعل نوح پيغمبر بود بجانا على وجهات
ماوى ميان نعيم ودوزخ شامان ونانان وجگر گوشه نوح در درکات سفلى
ميان آتش عقوبت قطيعت كنعان تو كدام نايست نحن قسمنا قسمت الهى را بديست

وحكمى كه در ازل كرد آرا تغيير وتبديل نيست ما يبدل القول لدى ابليس مهجور را آتش
بيافريد ودر رسيدن تا المنتهى او را جاى داد ومقربان حضرت را بطالب علمى بر روى مقربان
وصد هزار سال او را در مقام خدمت بداشت انگاه زنار لعنت بر ميان او بست
آدم خاكى را از خاك تيره بر كشيد وناكرده خدمت تاج كرامت واصطفى بر فرق وى
نهاد گفت اين عزت ومنقبت آدم از كجا وآن ذل وتوسيد ابليس چرا گفت نحن قسمنا بينهم
رقسمت ما بلون وچرا نيست وهركه چون وچرا گويد او را درگاه ما بار نيست جل
جلاله چونانكه اعراض كه بحر لطفى است كه علاج شد وچون بركسى اقبال كرد آن
خالت خانه او همه گدايان توانگر گردند توانگر اند وگروه اند توانگران بمال وتوانگران بجال
توانگران بمال ممالك يافتند وتوانگران بحال با نحن قسمنا ميسا زند واين بايكديگر نخواهى
توانگران بحال دو گروه اند گروهى با دين برقسمت قسام آمدند وبهرچه يافتند رضا دادند
وقانع گشتند گروهى با دين برنحن آمد قسمنا نديدند نياز نهان قسام با قسمت قسام
بيرد گفتند هر دو كون برايشان جلوه كردند دوآن بيا ويختند برشت بسيد المرسلين
وخاتم النبيين راست رفتند وبه بهشت وى كه ما زاغ البصر وما طغى ببرد نكلاجى
اهرمز مفتاح در رشاد گشتند ومصاحب سراى سعداد وفى دار ايشان را آن ساختند
كه لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ابو بكر بن شيخ شام قدس الله
روحه در بادیه بود بحق حرمة روى الله بادیه گفت الهى انا در حقيقت خود كم راه اى عزتى
بدل من چيزى آشكارا كن تا جان من بيابايد درى ان آن حقايق قربت روى كشادند
زارى بروى افتاد نزديك بود كه تباه گشتى گفت الهى بپوش كه من طاقت آن ندارم آنرا
بپوشيدند شيخ الاسلام انصارى قدس الله سره فرمود كه پنهان كردن غيب وبپوشيدن
حقايق آن با نا الله تعالى رحمت است كه آن در دين جهان نجهد هرچه اكنون آشكارا شود
با آن بود كه اگر يك ذره وقت بنهد يا عقل وى طاقت آن ندارد لحوال ود سوم رسد

منيه

منبع شود عيسى وحقيقت نهانى بتا در سراى غيب وحقيقت بيرون آن شود كه اين دنيا
سراى بهانه است وزمانا نه روز تا دونى كه اين صبح بر آيد واين قوت مقدر نمود
آيد ودر حقايق غيب باز شود اى درويش بيش نماند كه اين شب محنت بسر آيد وصبح محنت
كامرانه مشرق قربت بر آيد تا خاص غيرت دنيا بر آيد ظلمت غربت با تو دو صلت
وا بر آيد كار بجانى كه تو خواهى جمال بر آيد بس نماند كه آنچه پوشيده است عيان شود آنكه در نهان
نقد ودنيا دستى كرانشود دست علايق از دامن حقايق رها شود قصه آب وگل
نهان شود ودوستان بى عيان شود دين ودل وجان همه مسه كران شود ومن يعش
عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين من لم يعرف قدر الخلوة مع الله خاد عنها وركن
واخلد الى خواطر الردية قيض الله له من يشغله عن الله هر كه قدر خلوت با حق نشناخت از ذكر
او باز ماند وهر كه از ذكر او باز ماند حلاوت ايمان از وى بجا بماند لاجرم بجاى ذكر رحمن وسواس
شيطان نشيند وهوى نفس ميدهد كه برپى شيطان رود وهواى نفس پرستد تا نور
ذكر الله بجهد رانده وازدرد دين چه خبر دارد جلال سوخته بايد وسلمان ريخته ومعنا
كوفته تا حديث درد دين وانس ذكر باتو گويند بيت اذين مستى دبات جوى دماج
مسلمانى زسلمان نجوى وده ودين زبوذر دا اگر بلال استاند بياد مسلمانى بياد
بجيف كشته وره معاد دست بر آورده عشق در صحراى درد نايافت زده كه تعالى الا ربى
ساعة ورسلمانست جان ودل خويش غريب وار با نا تحى دين ودرد اسلام يكدم خسته
سيد سر خود كم كرده اتعلوله وتحى با زجاى رسيد كه بد مسجد رسول الله صلوات الله
وسلامه عليه بر گذشت از غيرة جان غيرة گشته ودر دين نكو جان مستغرق
شد كه سلام بر رسول الله فراموش كرد عظمت وجلال رسل بجان ودل وى جنان
تاختن آورده كه جاى سلام بر رسول بگذاشته ع سلم الله كريم جهانم نكار داد وذوب
چون بر گذشت وسلام نكرد مصطفى عليه الصلوة والسلام تيز در وى نگريست

دل و راه برجون کشتی در بحر غیبا فکنیم با دجلالمانه هیبت تجلی جمال کشتی شکسته
و سلمان نیز کشته زبان سلمان بریاد رفت دل در دریا آویخته جان نه در حق کرد
مصطفی صلوات الله علیه دانست که سلمان از خود رها شد و هر عشق اندوه دل
بعالم ملکوت روان کرده ای جوانمردا که آن مرغ دارد قفس که دام مرغ شود بچه شاهین
کشته اند قفس قالب است و اما آن مرغ برادر عشق بدانا دادی [illegible] وغیب منزل او
در دام استقبال اند [illegible] هر که این مرغ اما نتاند قفس [illegible] را بغیب
روان کند کوی بال عالم قدس پستها بدین خویش باز نهند تا رفیق جمال
ایشان نیز باید مصطفی صلوات الله وسلامه علیه هر چند که احوال سلمان با
خبر بود غیرتی بر صحرا سینه وی گذر کرد و گفت ای سلمان بر ما میگذری و سلام نکنی
سلمان جواب نداد رسول الله فرمود ای سلمان آخر نه من راحت تو بودم نه شفاعت
من امید داری سلمان هم جواب نداد هر سلمان آن ساعت دو الله نادیده که الهی را بباقی
ده تا جواب دهم یا جواب از من بانده جبرئیل آن ساعت از هوا دررسید بشتاب
آمد و گفت ای سلمان نه بعرفات سای محمد الله تعالی ترا سلام میرساند و میگوید
که ای سلمان بگوی نه راحت من بودم تا که راه تو نمیگوی امید شفاعت من داری
در کل عالم کرا زهره شفاعت بود تا دست تو بدین نباشد ای محمد تو بر طرح نبودی
آن روز که ما نما کردیم آنرا سلمان در میان ذرها سواری خیمه عشق صحرانه
و غیرت [illegible] استقبال که [illegible] پنداری که در مملکت عاشق خیمه ترتیب
درنگی باین خال سلطنت [illegible] عاشقی [illegible] ایستاده و بیکی [illegible]
قال النبی صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی عبد نور الله قلبه فلینظر
الی سلمان النوبة الاولی قوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو دوستان همه آن روز بعضی
مر بعضی را دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزکاران و گرویدگان یا عبادی ایشان را گوید

ای بندگان من

ای بندگان من لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون بر شما نه بیم است امروز و نه ترس الذین
آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین ایشان که بگرویدند و بودند مسلمانان ادخلوا الجنة در روید در
بهشت انتم وازواجکم شما و زنان شما تحبرون شادان و نازان یطاف علیهم میگردانند
بر سرهاء ایشان بصحاف من ذهب واکواب کاسها زرین و کوزهای سیمین وفیها ما تشتهی
الانفس و در آن بهشت آماده است هر چه ایشان آرزو کنند وتلذ الاعین و چشمها را
خوش آید وانتم فیها خالدون و شما در آن جاودان خواهید بود وتلک الجنة و آن بهشت
آنست التی اورثتموها که شما را میراث دادند تا گویید بما کنتم تعملون بآنچه میکردید در
با در دنیا از نیکوی لکم فیها فاکهة کثیرة مر شما راست در آن میوهای فراوان منها تأکلون
واز آن میخورند ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون بدرستی که مشرکان و بدکاران در عذاب دوزخ
جاوید مانندگانند لا یفتر عنهم هیچ کم نکند و سست نشود از ایشان عذاب دوزخ
وهم فیه مبلسون و ایشان در آن عذاب فرومانند و بیچاره و نا امید ند وما ظلمناهم
وما بر ایشان ستم نکردیم ولکن کانوا هم الظالمین ولیکن ایشان ستمکاران بودند بر خود
ونادوا یا مالک و بانگ کنند مالک دوزخ را و گویند لیقض علینا ربک در خواه تا خداوند
خویش تا مرگ دهد ما را قال انکم ماکثون گوید مالک در جواب ایشان که شما در ینجا
خواهید بود لقد جئناکم بالحق پیغام راستی درست آوردیم بشما در دنیا ولکن اکثرکم
للحق کارهون ولیکن بیشترین شما سخن حق را کاره بودید و نا خواهان ام ابرموا امرا
با ایشان کاری محکم میسازند با هم فانا مبرمون با ما نیز کاری محکم میسازیم با هم ام یحسبون
انا لا نسمع سرهم ونجواهم یا می پندارند که ما نمیشنویم نهان ایشان در دلها و راز
ایشان در زبانها بلی میشنویم ورسلنا لدیهم یکتبون فرستادگان ما نزدیک ایشان
کردار و گفتار ایشان می نویسند قل ان کان للرحمن ولد بگوی ای محمد اگر خدا را فرزندی بودی
فانا اول العابدین پس من اول کسی بودمی که او را پرستش نمودم سبحان رب السموات والارض

رب العرش پاکست و بی عیب خدای آسمان و زمین و خداوند عرش عما یصفون از آنچه و
صف کنند او را بدروغ فذرهم یخوضوا بگذار ایشان را تا همی بازی بکار کنند و بیکوبند
ویلعبوا و بازی میکنند حتی یلاقوا یومهم الذی کانوا یوعدون تا رسانی که بآن روز رسند که
ایشان را وعده داده‌اند وهو الذی فی السماء اله او آنست که در آسمان خداست وفی الارض اله
و در زمین هم خداست وهو الحکیم العلیم و اوست آن راست کار داننده دانش وتبارک الذی
له ملک السموات والارض پاکست و پاکی و بزرگوار تر آن خداوندیکه مر او راست
پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین وما بینهما و هر چه در میان آنهاست وعنده علم الساعة
و نزدیک اوست دانش روز رستاخیز والیه ترجعون و همه با او باز خواهند گشت
ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة و مالک نشوند ایشان که بخدای میخوانند ایشان را
فرود از الله بر شفاعت ایشان الا من شهد بالحق وهم یعلمون مگر کسی که گواهی دهد براستی
که الله تعالی یکی است و بدل میداند ولئن سألتهم من خلقهم اگر پرسی ایشان را که آفرید شما را
لیقولن الله تا جاد گویند که الله تعالی فانی یؤفکون پس ایشان را از حق چون برمیگردانند
وقیله یا رب می پندارند که ما نمیشنویم سخن رسول که میگوید ان هؤلاء قوم لا یؤمنون
و ایشان گروهی اند که نمیگروند فاصفح عنهم بگذار ایشان را وقل سلام و بگوی مر ایشان را جواب
نابکار شما بنام فسوف یعلمون بس زود باشد که بدانند عاقبت حال و مآل خود
النوبة الثانیة قوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین مفسران
در این آیه دو قولست یک قول آنست که مراد بأین کفار و احزاب اند که دوستان
از یکدیگر بیزار شوند و دشمن یکدیگر باشند هم آنست که جای دیگر گفت ثم یوم القیمة
یکفر بعضهم ببعض ویلعن بعضکم بعضا و در قیامة یکدیگر کافر شوند و دشمن یکدیگر
باشند قول دیگر آنست که الاخلاء علی المعصیة فی الدنیا یوم القیمة بعضهم
لبعض عدو الا المتقین ای الا المتحابین فی الله علی طاعة الله ایشان که در دنیا بر معصیت

ومتابر

و بر مخالفت شریعت با یکدیگر دوستی کنند و دمساز یکدیگر باشند فردا در قیامت
ایشان را آن دوستی نفعی نباشد بلکه دشمن یکدیگر شوند مجاهد گفت اصحاب المعاصی
متعادون یوم القیمة آنگه استثنا کرد و گفت الا المتقین مگر ایشان که از معصیت
پرهیز بودند در دنیا و بهم جمع در طاعت خدا دوست یکدیگر باشند آن دوستی در قیامت
گسسته نشود ان الله تعالی یقول یوم القیمة این المتحابون بجلالی الیوم اظلهم
فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی وفی روایة اخری یقول الله تعالی المتحابون فی جلالی
لهم منابر من نور یغبطهم النبیون والشهداء وقال ابن عباس رضی الله عنهما احب
لله وابغض لله ووال لله وعاد لله فانه انما ینال ما عند الله بهذا ولن ینفع احدا کثرة
صومه وصلاته وحجه حتی یکون هکذا وقد صار الناس الیوم یحبون ویبغضون للدنیا
ولن ینفع ذلک اهله ثم قرأ الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین وقال
علی رضی الله عنه فی هذه الآیة خلیلان مؤمنان وخلیلان کافران فمات احد المؤمنین
فقال یا رب ان فلانا کان یأمرنی بطاعتک وطاعة رسولک ویأمرنی بالخیر وینهانی
عن الشر ویخبرنی انی ملاقیک یا رب فلا تضله بعدی واهده کما هدیتنی واکرمه
کما اکرمتنی فاذا مات خلیله المؤمن جمع بینهما فیقول لیثن احدکما علی صاحبه فیقول
نعم الاخ ونعم الخلیل ونعم الصاحب قال ویموت احد الکافرین فیقول یا رب ان
فلانا کان ینهانی عن طاعتک وطاعة رسولک ویأمرنی بالشر وینهانی عن الخیر
ویخبرنی انی غیر ملاقیک فلا تهده بعدی واضلله کما اضللتنی واهنه کما
اهنتنی فاذا مات خلیله الکافر جمع بینهما فیقول لیثن احدکما علی صاحبه فیقول
بئس الاخ وبئس الخلیل وبئس الصاحب ثم قرأ الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقین یا عبادی لا خوف علیکم الیوم خبر میدهد الله تعالی للمتقین یا
عبادی کنیه اند و در قیامت در وقت حشر که رب العالمین خلق را زنده گرداند

همه ترسان ولرزان باشند جانها از فزع قیامت بجنبد که ندا رسید ندا آید که یا
عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون خلق همه امید وار شوند که این ندا
عام است همگان را پا رنج آن ندا آید که الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین اگر کافران
همه نومید شوند ومسلمانان را کافران جدا شوند وایشان را گویند ادخلوا الجنة انتم
وازواجکم تحبرون مغفران گشت در نظم این آیات بدو وجه است یکی تقدیر تمام
یا عبادی الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون
ای بندگان من که بسخنان من بگرویدید ومسلمانان بودید شما را امروز نه بیم است
ونه اندوه وجه دیگر یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون سخن اینجا تمام
آنگه بر معنی نعت گشت بحرف نیز الذین آمنوا یعنی یا ایها الذین آمنوا کنتم ای بیوسف
اعرض عن هذا یعنی یا یوسف ای انسان آنکه بگرویدید بسخنان ما ومسلمان بودید بادخلوا
الجنة در روید در بهشت انتم وازواجکم تحبرون ای تسرون وتنعمون وقیل الحبرة
السماع یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب الطائف الخادم والصحاف
القصاع الواسعة واحدتها صحفة والاکواب جمع کوب وهو اناء مستدیر مدور
الرأس لا عروة له ولا اذن ولا خرطوم والمعنی یا ادرعا الغلمان بصحاف من ذهب فیها طعام
وصحاف وفیها شراب وفیها ای في الجنة ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین هذا
من جوامع القرآن لانه جمع بها بین ما لو اجتمع الخلق کلهم علی وصف ما فیها علی التفصیل
لم یخرجوا عنه وقرأ نافع وابن عامر وحفص ما تشتهیه الانفس کذلک هی في مصاحفهم
وقرأ الآخرون بحذف الهاء وحذف الضمیر من الموصول احسن من الاثبات تقول
لذا الشیء یلذ فهو لذیذ ولذ قال الشاعر ولقد سمت سیلها من اجلها
کیما یکون خصیمي في المحشر کیما یطول خصامنا ونراهنا فتلذ عینی من لذیذ المنظر
تقول هذا الشراب ملذوذ ولذیذ ولذ ولذة قال الله عز وجل وانهار من خمر لذة للشاربین

والحور

والمقصد باللذاذة قال الحسن البصري اللذاذة شهادة ان لا اله الا الله في الآخرة کلذاذة
الماء البارد في الدنیا وتلذ الاعین ای تجد النظر الیه لذة لا فراط حسنه في مراعاة وما
التذت به الاعین قبله النفس لانها انما تراه الاعین وانتم فیها خالدون لان نعیمها لا یزول
ولا ینقطع وفي الخبر ان اعرابیا قال یا رسول الله في الجنة ابل فاني احب الابل فقال
یا اعرابي ان ادخلک الله الجنة اصبت فیها ما اشتهت نفسک ولذت عینک وعن
ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ادنی اهل الجنة منزلة من له سبع
درجات وهو علی السادسة وفوقه السابعة وان له ثلثمائة خادم وانه یغدی علیه
ویراح في کل یوم ثلثمائة صحفة في کل صحفة لون من الطعام لیس في الاخری وانه لیلذ
اوله کما یلذ آخره وان له من الاشربة ثلثمائة اناء في کل اناء شراب لیس في الآخر وانه
لیلذ اوله کما یلذ آخره وانه لیقول یا رب لو اذنت لی لاطعمت اهل الجنة وسقیتهم
ولم ینقص ذلک مما عندی شیئا وان له من الحور العین ثنتین وسبعین
زوجة سوی ازواجه من الدنیا وعن ابي ظبیة السلمی قال ان الشرب من اهل
الجنة لتظلهم سحابة فیقول ما امطرکم فما یدعوا داع من القوم بشیء الا امطرته
حتی ان القائل منهم لیقول امطرینا کواعب اترابا وعن ابي امامة قال ان الرجل من
اهل الجنة لیشتهي الطائر وهو یطیر فیقع متفلقا نضیجا في کفه فیاکل منه حتی
ینتهي نفسه ثم یطیر ویشتهي الشراب فیقع الابریق في یده فیشرب منه ما یرید
ثم یرجع الی مکانه وتلک الجنة التي اورثتموها بما کنتم تعملون یقال لهم هذه الجنة
التي وعدکم الله في کتابه اورثتموها في قوله تلک الجنة التي نورث من عبادنا
من کان تقیا وفي قوله ان الارض یرثها عبادی الصالحون قیل ورثها الله الذین
[illegible] منازل الذین لم یسلموا لکم فیها فاکهة کثیرة تتلذذون بها بعد الطعام
والشراب منها تاکلون ای ما اشتهیتم منها وفي الخبر لا ینزع رجل في الجنة من ثمرها

الا نبتت مکانها مثلاها ثم ذکر جزاء الکفار للتقابل فقال ان المجرمین في عذاب جهنم
خالدون بالمجرم لانه المقصود بالذکر ویجوز ان یکون خبرا بعد خبر لا یفتر عنهم ای
لا یخفف عنهم زمانا ولا نقصانا وهم فیه ای في العذاب مبلسون آیسون من
النجاة متحیرون وما ظلمناهم بالعذاب ولکن کانوا انفسهم هم الظالمین ظلموا
انفسهم بکفرهم ونادوا یا مالک لما ایسوا من فتور العذاب نادوا یا مالک
وهو خازن النار لیقض علینا ربک یعنی لیمتنا ربک فنستریح فیجیبهم مالک بعد
مائة سنة وقیل بعد الف سنة انکم ماکثون مقیمون في العذاب لا تخلصون
عنه لا بموت ولا بنفود وقیل هذا اتی منهم لا طمع لانهم یعلمون انه لا خلاص لهم قال
عبد الله بن عمرو ینادون مالکا اربعین سنة فیجیبهم بعدها انکم ماکثون ثم
ینادون رب العزة ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون فلا یجیبهم مثل عمر
الدنیا ثم یقول اخسئوا فیها ولا تکلمون فلیس بعدها الا کصیاح الحمار وله زفیر
آخر شهیق لقد جئناکم بالحق ای بالقرآن والنبي ولکن اکثرکم للحق کارهون ذکرهم
ما جاء کما الرسول به ویختم ذلک بیاستکم ام ابرموا امرا فانا مبرمون یعنی احکموا
امرا في المکر بمحمد علیه السلم فانا محکمون امرا في مجازاتهم بذلک حین اجتمع
کفار قریش في دار الندوة بعد موت ابي طالب لیمکروا بالنبي صلی الله علیه
وسلم فنزل جبرئیل فاخبره بمکرهم وامره بالخروج فخرج من لیلته الی الغار وقیل
اولئک التقیید فلذلک قوله انا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و
نجواهم حدیث انفسهم ونجواهم ما یتحدثون فیما بینهم ویخفونه عن غیرهم بلی
نسمع ذلک ونعلم ورسلنا ایضا یعنی الحفظة لدیهم یکتبون ثم یعرض علیهم
في القیامة لیعلموا انه لا یخفی علی الملائکة فکیف علینا ای آیه در شان سه کس
فرود آمد صفوان بن امیه وربیعه وحبیب ابن عمر والثقفیین بدر کعبه

نشسته

نشسته بودند وبا یکدیگر راز میگفتند حبیب گفت محمد با اصحاب خویش میگوید که
خداوند من راز نهانی که میان دو کس بود میداند وهر جا که سه کس با هم آیند چهارم
ایشان بود گویی این سخن که میان ما میرود میداند ربیعه گفت بعضی میداند نه همه
صفوان گفت نه یک کلمه که اگر میداند همه داند حبیب گفت چنانست که صفوان
میگوید این رازها ونهانها هیچ بر او پوشیده نیست در شان ایشان این آیه آمد یعنی که مارا مینویسیم
ایشان نمی دانیم ودانا ایشان نمی شنویم بلی میدانیم ومیشنویم وفرشتگان ما میشنوند
بر ایشان موکل اند قل ان کان للرحمن ولد في قولکم وعلی زعمکم فانا اول العابدین ای
فانا اول من عبد بانه واحد لا شریک له ولا ولد واول من کذبکم وخالفکم فیما قلتم قال
ابن عباس ان هاهنا بمعنی النفي والجحد ای ما کان للرحمن ولد وانا اول الشاهدین
له بذلک العابدین له وقیل العابدین بمعنی الآنفین یعنی انا اول الآنفین من هذا
القول المنکر بان له ولدا یقال عبد یعبد عبدا اذا انف وغضب والمعنی
انا اول من غضب للرحمن ان یقال له ولد وقرأ حمزة والکسائي ولد بضم الواو وسکون
اللام وقرأ الباقون ولد بفتحتین والوجه انهما لغتان کالصلب والصلب ویجوز
ان یکون ولد جمع ولد کاسد جمع اسد ثم نزه نفسه عن الولد فقال سبحان رب
السموات والارض رب العرش عما یصفون ای عما یقولون من الکذب فذرهم
یخوضوا في باطلهم ویلعبوا في دنیاهم حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون یعنی یوم
القیمة وهو الذی في السماء اله وفي الارض اله قوله في الارض في هاهنا بمعنی
تاویله وهو الذی في السماء اله وفي الارض اله قوله في الارض في هاهنا بمعنی تاویله
وهو الذی في السماء والارض اله قال قتادة یعبد في السماء وفي الارض تعبده
الملائکة في السماء وفي الارض تعبده الملائکة في السماء ویعبده الانس والجن في الارض
لیس له فیهما ولد ولا شریک وهو الحکیم في تدبیر خلقه العلیم بمصالحهم وتبارک

الذی له ملک السموات والارض وما بینهما ای جل لربک وکان الذی له ملک
السموات والارض وما بینهما معنی ما بینهما من المخلوقات وقیل ما بینهما هو الهواء
وعنده علم الساعة ای تفرد بعلم قیام الساعة والیه ترجعون قرأ ابن کثیر وحمزة و
کسائی ویعقوب وروایة رویس بالیاء وقرأ الباقون والوجه انه علی الغیبة لان ما
قبله کذلک وهو قوله فذرهم یخوضوا ویلعبوا وقرأ الباقون ویعقوب بروایة روح
ترجعون بالتاء والوجه انه علی تقدیر قل کانه قال قل لهم والیه ترجعون ویجوز ان یراد به
مخاطبون وغائبون فغلب حکم الخطاب وکان یعقوب وحده یفتح له ویکسر الجیم والباقون
یضمونها وله ویفتحون الجیم معنی الیه ترجعون للثواب والعقاب ولا یملک الذین
یدعون ای یعبدونهم فهو عام فی المدعوین من الملائکة والانس والجن والاصنام ثم استثنی
فقال الا من شهد بالحق وهو عیسی وعزیر والملائکة فانهم یملکون الشفاعة لانهم
یشهدون بالحق ثم یعلمون حقیقة ما شهدوا به میگوید سزاخدایان معبودان
که ایشان او را فرود الله تعالی می پرستند شفاعت نکنند و شفاعت نتوانند هیچکس
مگر عیسی و عزیر و فرشتگان اگرچه ایشان را فرود الله می پرستند ایشان شفاعت توانند
زیرا که ایشان راستی الله را گواهی میدهند بیگانگی و تنهائی وبدل واعتقاد و
یقین بیگانگی و تنهائی وی میدانند قول قتاده است که الذین یدعون
وهم میرانند اما قول مجاهد آنست که الذین یدعون خاص است عیسی و عزیر و فرشتگان
ومعنی آنست که لا یملک عیسی وعزیر والملائکة الشفاعة الا من شهد ای الا لمن شهد
بالحق ویقول لا اله الا الله ویعلم بقلبه ما شهد به لسانه میگوید عیسی و عزیر و
ملائکه که ایشان را فرود الله می پرستند شفاعت نتوانند مگر کسی که الله را گواهی دهد
الله را بیگانگی وبدل و یقین داند که الله یکی است قوله دیگر گفته اند که الذین یدعون
عابدون یعنی ... نه بعبودان دون قول یملک بمعنی مالک است والا بمعنی لکن وهو

الاستثناء المنقطع میگوید ایشان که فرود الله کسی می پرستند شفاعت هیچ شفیع
در نیابند و هیچ شفاعت پادشاه نه اند که هیچکس از بهر ایشان شفاعت نکنند
لیکن کسی که براستی باشد گواهی دهد که الله یکی است و بدل داند که الله یکی است
او مالک شفاعت باشد و شفاعت شفیعان دریابد ولئن سألتهم
من خلقهم لیقولن الله فانی یؤفکون یعنی فکیف یصرفون عن الحق الی الباطل وقیله یا رب الهاء
راجعة الی النبی صلی الله علیه وسلم عاصم وحمزة وقیله بکسر لام خوانند عطف است
وساعة یعنی وعنده علم الساعة وقیل النبی صلی الله علیه وسلم یا رب میگوید
آگاهی نزدیک الله است یعنی رسول صلی الله علیه وسلم که میگوید یا رب باقی بفتح
لام خوانند عطف بر سرهم ونجویهم معناه ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم وقیله
یا رب ای پنداشتند که ما سر و نجوی ایشان نمی دانیم ونمی شنویم و سخن رسول میگوید یا رب
ان هؤلاء قوم لا یؤمنون رسول خدا از قوم بالله نالید و گفت یا رب ان هؤلاء قوم لا
یؤمنون ایشان گروهی اند که نگروند فاصفح عنهم القول هاهنا مضمر التاویل فقلنا
له فاصفح عنهم والصفح الاعراض والعفو وهو منسوخ بآیة القتال وقل سلام
هذا براءة ولیست بتحیة کقول ابراهیم لابیه سلام علیک ساستغفر لک ربی
وکقوله تعالی سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین ثم هددهم فقال فسوف تعلمون قرأ
نافع وابن عامر بالتاء علی المخاطبة ای قل لهم یا محمد فسوف تعلمون والباقون بالیاء
للغیبة النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم
قوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین بدانکه مستحق
دوستی بحقیقت خداست جل جلاله که جمال بر کمال و جلال بی زوال او راست
ذات ازلی و صفات سرمدی او راست وجود بی غایت وجود بی نهایت او راست
علم بی آلت وقدرت بی حیلت او راست ... نا تا بی مخالص محبة الله

عز وجل منه ذلک من طلب الدنیا وحشمه من جمیع البشر هر که صفای محبت حق در دل
او برقرار گیرد که دوستی طلب دنیا و قبول خلق از دل وی رخت بر بست اگر کسی را
دوست دارد از مخلوقات از آنست که وی بحق تعالی تعلقی دارد یا از وی دوستی با حق
مناسبتی یابد هر که او دوستی برد بحقیقت برای دوری وعلت او را دوست بود قال
الشاعر بیت وما عهدی بحب تراب ارض ولکن ما یحل به الحبیب
مقصود رهی ز کوی تو روی تو بود دوستی شبانان و پارسایان از آنست که حق تعالی
در پیغامبر انا ولیاء فی الله الا المتقون دوستی رسول خدا از آنست که خود میگوید احبونی
لحب الله عز وجل بر سرها همه دوستیها کمال جمال حضرت الهیت والیه الاشارة
بقوله وان الی ربک المنتهی رفتار بحب آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از
دوست بتو آید آنرا ببری معنی مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود لخلوف فم الصائم اطیب
عند الله من ریح المسک بوی متغیر از دهان روزه دار عطر بر ابرده قدوسیان
و همه عطرهای عالم مقدم داد چون دوست آرای پسندد قال الشاعر شعر
ولو بید الحبیب سقیت سما لکان السم من ید الحبیب طیب آن که تو سوختی ترا شکر کند
وآنخود که تو دوختی تو فخر کند و اندر مالی بیه لک شاکر وان وادعته لک حامد
بیت ز هری که بیاد تو خورم نوش آید دیوانه تراپند و باهوش آید هر که
ترا دید بشناخت و هر که بشناخت بیاویخت و هر که بیاویخت بسوخت و سوخته
را دیگر باز نپرسند بلکه بنوازند بان ندای که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا
انتم تحزنون بخدا که در ازل گفت عبادی و در ابد خود گوید عبادی ثم خلقی وانا دعوتکم
الخلافتی خواهیم و در ابد گوید یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون بان ندای خطاب
با عامة مؤمنان است اما خطاب با صدیقان و دوستان آنست که یا عبادی هل
اشتم لعبادی هل اجبتم لقائی ... عز تعالی و بندگی ... فاعمه

رسیدن وطالب بمطلوب و محب بمحبوب در رخت وصلی بر آمدن رسول مقصود برد با
یار بشرط عشق بر آمدن بیت تا ام لکن بشرط عشق در آید دیح می ان عاشقیش هم بر آید
یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب این نصیب زاهدان و عابدان است که
بیکار کی خود را بطاعت و عبادت دادند و بحکم ریاضت و مجاهدت بر وفق شریعت
روزگار کی سبکی و تشنگی بسر آوردند و ملذونات طعم و اشربه دنیا بکار نداشتند
لا جرم فردا در بهشت غلمان و ولدان به آنها در پیش ایشان میکشانند و میگویند
کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین
این نصیب عارفان است و مشتاقان که تا بودند با آرزوی دیدار جلال و جمال حق
بودند بادیه تشنه و نفسی سوخته و جانی عشق افروخته وتشنه از عالم دوستی
با ایشان رسیدن وایشان در آن تشنه سرآسیمه ومتحیر گشته تحیری که درون پرده
ماست نه برون پرده باشد که گمراهی است وتحیری که درون پرده است آن تار کمال جلال الحق
هر که از خلق بحق تواند شد متحیری گمراهست هر که از حق بخلق تواند آمد متحیر حضرت
درگاهست هر چند که در دهن بوی باز نکرد در سر طریقت از ابتدا گفت روزگاری
او را میجستم خود را می یافتم اکنون خود را میجویم او را می یابم این آن تحیر است که آن جوانمردان
طریقت برو خواسته اند که یا دلیل المتحیرین زدنی تحیرا وانشدوا شعر
قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا قومی که بدیدار رسند بهم وطمع
ایشان بایشان آمد که یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب مزدوران اند در بند
پاداش مانند و دل در نعیم خلد بسته قوم که او را بمهر و محبت پرستند عارفان اند دل
با مهر او داده و در آرزوی دیدار وی سوخته پیر طریقت گفت من چه دانستم که مهر دوست
کسی که او راهست راس المال است و عارفان است که در آرزوی یک لحظه و جمالست
من چه دانستم که وعده ثواب وعید است و روزگار در کار اوست عید است من چه دانستم

كه هست بوصال تو طريق است ورا وشي جو كه در تو غريق است
كه خنده مانده دروي من بحث من بسيار است كه خيمها زصحرا مخالفه بكند نهرها از تو
تا كي دم بربوي تو دكوي جست ربوي تو ما مهر كفت وكوي تو از هر سوي جويان تو
بما ودينبهر وحي آمده كه يا داود ان لا اود الا كذا الي من عبدني لغير نوال ولكن ليعطي
الربوبية حقها يا داود من اظلم من عبدني لجنة او نار لو لم اخلق جنة ونارا الم اكن
اهلا ان اطاع ومر عيسى عليه السلم بطائفة من العباد قد نحلوا وقالوا نخاف النار
ونرجو الجنة فقال مخلوقا خفتم ومخلوقا رجوتم ومر بقوم آخرين كذلك فقالوا نعبده
حبا له وتعظيما لجلاله فقال انتم اولياء الله حقا معكم امرت ان اقيم مكي يعني
صلوات الله عليه بقومي عابدان بركذشت كه از عبادت كداخته بودند وبكفت
اندوه شما جيست كفتند از دوزخ ميترسيم وبهشت اميد ميداريم كفت مخلوقي ميترسيد ومخلوقي اميد داريد
وبقومي ديكر بركذشت كه ميكفتند ما او را بدوستي او ميپرستيم بس كفت شما دوستان
خدائيد بدوستي كه مرا فرموده اند كه با شما باشم وبا شما نشينم

سورة الدخان سبع وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
حم والكتاب المبين باين نامه پيدا كننده حق از باطل انا انزلناه في ليلة مباركة ما او را
فرستاديم اين نامه را در شبي با بركت جمل افزا انا كنا منذرين تا آگاه كنيم خلق را باين
نامه فيها يفرق در اين شب محكم كنند وبرجاي خويش بنهند كل امر حكيم هر نهاني
نيكو كاري راست امرا من عندنا [illegible] نزديك ما انا كنا مرسلين كه ما فرو فرستيم
اين فرستكان را رحمة من ربك بخشايشي از خداوند تو انه هو السميع العليم كه او خداوند
شنوا دانا است رب السموات والارض وما بينهما پروردگار آسمانها وزمين هرچه ميان آنست
ان كنتم موقنين اگر هستيد خداوند بيقين باشيد كه چنين است لا اله الا هو نيست

خداي جز او يحيي ويميت زنده ميكند وميميراند ربكم ورب آبائكم الاولين خداوند شماست
وخداوند پدران پيشين شما بل هم في شك يلعبون آري ايشان در كماني بازي ميكنند
فارتقب چشم دار يوم تأتي السماء بدخان مبين آن روز كه آسمان دودي آرد آشكارا
يغشى الناس بپوشد مردمان را هذا عذاب اليم اينست عذابي دردناك ربنا اكشف
عنا العذاب كه فرو گشاي [illegible] ربنا اين عذاب انا مؤمنون كه ما
گرويدگانيم انى لهم الذكرى مر ايشان را انجا جاي پند پذيرفتن است وچه جاي عتاب
نوشدن وقد جاءهم رسول مبين وبايشان آمد فرستاده آشكارا ثم تولوا عنه پس
برگشتند ازو وقالوا معلم مجنون گفتند [illegible] ديوانه [illegible] آموخته
آنچه ميخواند وميگويد انا كاشفوا العذاب قليلا ما عذاب باز برداريم از شما چندي
اندك انكم عائدون وشما باز ميگرديد باكفر يوم نبطش البطشة الكبرى آن روز كه بگيريم
گرفتني بزرگ انا منتقمون پس ما كين ستانيم از ايشان ولقد فتنا قبلهم قوم فرعون
وبيازموديم پيش از ايشان قوم فرعون را وجاءهم رسول كريم وبايشان آمد فرستاده
پاك ذات نيكو خو ان ادوا الي عباد الله گفت بمن دهيد بندگان خداي را
اني لكم رسول امين كه من فرستاده استوارم وان لا تعلوا على الله وبزرگي منماييد
آورده ام كه بر الله تعالي گردن ميكشيد اني آتيكم بسلطان مبين كه من بشما برهاني
آشكارا آورده ام واني عذت بربي وربكم ان ترجمون ومن زينهار [illegible] بخداوند خويش وخداوند
شما كه مرا سنگسار كنيد وان لم تؤمنوا لي فاعتزلون واگر ايمان نمي آوريد بمن از من كرانه
گيريد [illegible] فدعا ربه پس موسى خداوند خويش را بخواند وگفت ان هؤلاء
قوم مجرمون [illegible] فاسر بعبادي ليلا
پس ببر بشب بندگان مرا انكم متبعون كه دشمنان از عقب شما خواهند آمد واترك البحر رهوا
و دريا را همچنين آرميده بگذار انهم جند مغرقون كه ايشان قومي اند در آب غرق شدني

كم تركوا چند فرو گذاشتند در يك ساعت آن روز من جنات وعيون بستانها وچشمها وزروع
وكشتها وبدان وكشته زارها ومقام كريم ونشستن گاههاء نيكو بشكوه ونعمة
كانوا فيها فاكهين وتن آساني كه درآن بودند شادان ونازان وخندان كذلك
واورثناها قوما آخرين آن را همچنان آراسته وساخته از ايشان باز ستديم وداديم
در دست قومي ديگر فما بكت عليهم السماء والارض نه آسمان بر ايشان بگريست نه زمين
وما كانوا منظرين ونبود ايشانرا كه درنگ كنند ولقد نجينا بني اسرائيل رهانيديم
فرزندان يعقوب را من العذاب المهين من فرعون از عذاب خوار كننده از فرعون انه
كان عاليا من المسرفين كه او بر تري بود از گزاف كاران النوبة الثانية اين سورة الدخان
هزار وچهار صد وسي ويك حرف است وسيصد وچهل وشش كلمه جمله بمكه
فرود آمد جمهور مفسران آنرا از مكيات شمرده ودرين سوره ناسخ ومنسوخ نيست
مگر يك آيه فارتقب انهم مرتقبون اين يك آيه منسوخ است بآية السيف ودر فضل
اين سوره ابي بن كعب روايت كند از مصطفى صلى الله عليه گفت هر كه سورة
الدخان شب آدينه برخواند بامداد كه روز روشن شود هفتاد هزار فرشته از
بهر وي استغفار كنند گناهان وي را آمرزش خواهند ودر روايتي از انس مصطفي
فرمود كه هر كه شب آدينه سورة الدخان برخواند يا روز آدينه بني الله له بيتا في
الجنة حم والكتاب المبين اختلفوا في جواب القسم قيل جوابه متقدم اي والكتاب
المبين حم ما هو كائن وقيل جوابه قوله انا انزلناه وهو الاصح والمعنى انا انزلنا القرآن
في ليلة مباركة وهي ليلة القدر انزله الله جملة في ليلة القدر من اللوح المحفوظ
الى السماء الدنيا ثم نزل به جبرئيل على النبي صلى الله عليه وسلم نجوما في عشرين
سنة وقيل انزل في ليلة القدر ما يحتاج اليه في طول السنة الى قابل وقيل
كان بدو انزاله في ليلة القدر وقيل انا انزلناه يعني جبرئيل عليه السلم نزل في

ليلة القدر الى الارض ومعه الملائكة جم غفير قال عكرمة الليلة المباركة ليلة
النصف من شعبان انزل الله جبرئيل الى السماء الدنيا في تلك الليلة حتى املى
القرآن على الكتبة وسماها مباركة لانها كثيرة الخير والبركة لما ينزل فيها من الرحمة
ويجاب فيها من الدعوة وفي الخبر الصحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
ينزل الله جل ثناؤه ليلة النصف من شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل نفس الا
انسانا في قلبه شحناء او مشركا بالله وروي انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا كانت ليلة النصف من شعبان فقوموا ليلها وصوموا نهارها فان الله عز وجل
ينزل فيها لغروب الشمس الى السماء الدنيا فيقول الا مستغفر فاغفر له الا مبتلى فاعافيه
الا مسترزق فارزقه الا كذا الا كذا حتى يطلع الفجر وفي رواية اخرى حتى تطلع الشمس
وعن ابي ثعلبة الخشني قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله
ليطلع على عباده في ليلة النصف من شعبان فيغفر للمؤمنين ويمهل الكافرين
ويدع اهل الحقد بحقدهم وعن ابي امامة الباهلي قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يهبط الله الى السماء الدنيا الى عباده في نصف من شعبان فيطلع اليهم
فيغفر لكل مؤمن ومؤمنة ومسلم ومسلمة الا كافرا او كافرة او مشركا او مشركة او رجلا
بينه وبين اخيه مشاحنة ويدع اهل الحقد بحقدهم وفي رواية اخرى الا قاطع
رحم او قاتل نفسا او مشاحنا فسر اهل العلم المشاحن في هذا الموضع اهل البدع
والاهواء والحقد على اهل الاسلام فيها يفرق كل امر حكيم وحيث يقول فرقت الامر
اذا احكمته وفرغت منه وهو قوله عز وجل وقرآنا فرقناه اي احكمناه وقوله كل
امر حكيم اي صواب حسن مستقيم قال ابن عباس يكتب من ام الكتاب في ليلة القدر
اي في ليلة القدر ما هو كائن في السنة في الخير والشر والارزاق والآجال
حتى الحجاج يقال يحج فلان ويحج فلان قال اكثر المفسرين هو عام في الرزق والاجل

والجوع والموت والسعادة والشقاوة وقال ابن عمر الا السعادة والشقاوة فا
فا ام الكتاب لا يغير ولا يبدل وفي الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال يقطع الآجال من شعبان الى شعبان حتى ان الرجل لينكح ويولد له ولقد اخرج
اسمه في الموتى وروى ابو الضحى عن ابن عباس قال ان الله يقضي الاقضية في ليلة
النصف من شعبان ويسلمها الى اربابها في ليلة القدر قوله امرا من عندنا نصب
على المصدر اي امرنا امرا من عندنا والمعنى كل الذي يقضى في تلك الليلة فهو
امر من عندنا لا اثر كان في تقديره احد وقيل امرا من عندنا اي بيانا بين الملائكة
ما هم موكلون عليه من سنة الى سنة انا كنا مرسلين يعني محمدا صلى الله عليه
وسلم ومن قبله من الانبياء رحمة من ربك اي رافة بين خلقي ونعمة عليهم بما
بعثنا اليهم من الرسل وقيل معناه انزلنا القرآن امرا من عندنا وارسلناه رحمة
كقوله وما ارسلناك الا رحمة للعالمين انه هو السميع العليم يسمع اقوال الخلق
ويعلم احوالهم رب السموات والارض وما بينهما قرا اهل الكوفة رب بالجر ردا
على قوله من ربك والباقون بالرفع ردا على قوله هو السميع العليم ان كنتم موقنين
في اقراركم اذا سئلتم من خلقها فقلتم الله فايقنوا انه لا يهملكم وقيل ان كنتم موقنين
بشيء فايقنوا بما اخبرتكم لا اله الا هو اي لا معبود يستحق العبادة الا هو يحيي ويميت
في الدنيا ربكم ورب آبائكم الاولين لم يزل ربا ولا يزال ربا بل هم في شك
يلعبون اي ليس يوقنين بل قلدوا آباءهم يلعبون في كلامهم فان كلامهم
ينقض بعضه بعضا وقيل يلعبون في الدنيا لا يتفكرون ولا يتدبرون فارتقب
يوم تاتي السماء بدخان مبين نزول اين آيه در طريق وعيد است قريش را كه رسول
خدا ايشان را نفرين كرد و گفت فارتقب اي انتظر لهم هذا اليوم و ترقبه يا محمد
چشم در روزى نه كه آسمان ايشان را دخان آرد خلاف است ميان علماء دين كه اين دخان

واقعه

حيث وهنگام آن كه قريش گفتند اين نه دود آتش است كه ابن عباس گفت از گرسنگى چشم
كه مردم بودند گرسنه شوند در بصر ايشان ضعف آيد چون بر آسمان نگرند مانند دودى
بينند و اين قريش بودند كه رسول خدا برايشان دعا بد كرد و گفت اللهم اشدد وطأتك
على مضر واجعلها سنين كسني يوسف وذلك بعد قتلى بر موسى هفت سال بر
رسول ايشان را قحط رسيد كه مردارها و استخوانها مى خوردند و گاه ديدى الرجل ما بين
السماء والارض كهيئة الدخان ابو سفيان آمد و گفت يا محمد بصلت رحم بى بر ماى
در قوم خويش رحمت نيكى كه از گرسنگى هلاك شدند دعا كن تا رب العالمين اين عذاب
گرسنگى هلاك شدند و قحط از ايشان برداره وما ايمان آريم و ذلك قوله ربنا اكشف
عنا العذاب انا مؤمنون قريش گفتند اين صفت دود نبود درست كه كافران بوقت قتل
قتال وصعوبت آن حالت تاريكى بس و چشم ايشان در آمد كه وهوا همه دودى ديدند
و اين بطشه كبرى كه رب العالمين مى فرمايد يوم نبطش البطشة الكبرى
انا منتقمون هذا قول ابن مسعود فانه قال خمس قد مضين اللزام والروم والبطشة
والقمر والدخان قوم ديگر گفتند دخان نگذشته و در مستقبل خواهد بود
نشانى است از نشانهاى مهين قيامت وهو قول ابن عباس وابن مسعود والحسن
گفتند دودى بديد آيد ميان آسمان و زمين چنانكه دخانها آتش افروزند ودود در شود
همه روى زمين بر دود شود و در خلق پيچد اما مؤمنان را مانند زكامى در گيرد
و چشم ايشان را رنج نبود و كافر و منافق صعب باشد كه آن دود در باطن وى
شود و از بينى و گوش و دبر وى بيرون آيد ظاهر و باطن وى ميسوزد و رسول خدا
بر سيده اند كه اما الدخان اين آيه بر خواند كه يوم تاتي السماء بدخان مبين گفت
يملأ ما بين المشرق والمغرب يكشاد ميمين يوما وليلة اما المؤمن فيصيبه منه
كهيئة الزكمة واما الكافر فكمنزلة السكران يخرج من منخريه واذنيه ودبره وقيل هو

دخان يظهر من نار يسوق الناس الى المحشر يجمعهم بالشام تنزل اذا نزلوا وترحل اذا رحلوا
وهو من نذر الساعة وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بادروا
بالاعمال ستا الدجال والدخان ودابة الارض وطلوع الشمس من مغربها وامر العامة
وخويصة احدكم وعن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول الآيات
الدخان ونزول عيسى ابن مريم ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر وقيل الدخان   ان
يكون في القيامة اذا خرجوا من قبورهم تاتي السماء بدخان مبين يحيط بالخلائق
وذلك قوله يغشى الناس هذا عذاب اليم اي يقولون هذا عذاب اليم ربنا
اكشف عنا العذاب اي هذا العذاب انا مؤمنون اي آمنا فاكشف العذاب عنا
انى لهم الذكرى هذا كقوله فانى لهم اذا جاءتهم ذكراهم اي فكيف ينفعهم ان يتذكروا
ويتعظوا وكيف يتذكرون ويتعظون وقد جاءهم رسول مبين يعني محمدا صلى الله
عليه وسلم فلم يتذكروا بالرسول وهو مبين ظاهر الصدق ثم تولوا عنه اعرضوا
وقالوا معلم مجنون اي يعلمه بشر مجنون كقوله انما يعلمه بشر وقيل معناه يعلمه بشر
ومع ذلك مجنون وقيل ما اتى به من البيان والقرآن يعلمه الشيطان كما يعلمه الكهنة
انا كاشفوا العذاب قليلا يعني عذاب الجوع والقحط بدعاء النبي صلى الله عليه وسلم
قليلا اي زمانا يسيرا الى يوم بدر وقيل قالت قريش ربنا اكشف عنا العذاب انا
مؤمنون فكشف الله عنهم فعادوا الى كفرهم فانتقم الله منهم يوم بدر فذلك
قوله يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون لم يلق قريش يوما كيوم بدر يقتلون
واسرا ولقد فتنا قبلهم اي ابتلينا قبل قريش قوم فرعون بالعذاب وقيل امتحنا
بالايمان وطاعة الله ورسوله وجاءهم رسول كريم الاخلاق نسيب في قومه وهو
موسى بن عمران ان ادوا الي عباد الله يعني اسرائيل هذا كقوله ان ارسل معي بني
اسرائيل فانهم عباد الله ليسوا عبيدكم فرعون قبطى بود و قوم وى قبط بودند وبنى

اسرائيل در زمين ايشان غريب بودند از زمين كنعان با ايشان افتاده بودند و نبى
بايد بخويش يعقوب بمصر شدند بر يوسف و آن دو هفتاد و دو كس بودند و ايشان را
در مصر توالد و تناسل بود و بعد از غرق فرعون از مصر بيرون آمدند با موسى بقصد
فلسطين هزار هزار و ششصد هزار بودند فرعون ايشان را در زمين مصر زبون گرفته
بود و كارها و شغلها ايشان مى فرمود و ايشان را عذاب همى داشت تا رب العزت موسى
را به پيغمبرى با ايشان فرستاد بدو كار يكى آوردن ايمان بوحدانية الله تعالى و عبادة
وى كردن ديگر بنى اسرائيل با موسى دادن و ايشان را از عذاب رها كردن انى لكم رسول
العالمين گفتند ادوا الي عباد الله وقيل ادوا الي حق الله وما يجب عليكم من الايمان
به والاعتراف بنعمه يا عباد الله فعلى هذا المعنى انى لكم رسول امين على
وحي الله وقيل امين غير متهم في ادائه الخير لكم وان لا تعلوا على الله اي لا تتكبروا
عليه ولا ترفعوا انفسكم عن طاعته وعن طاعة رسوله انى آتيكم بسلطان مبين
اي برهان بين على صدق قولي وهو العصا واليد البيضاء فلما قال ذلك توعدوه
بالقتل فقال موسى واني عذت بربي وربكم ان ترجمون هذا كلام مبادرة من شر
الظلمة والجبابرة وبه وعادة من حين تسلط عليهم بشر سويا وبه عاد مؤمن من
آل فرعون حين خافهم وبه عاد سيد بن جبير من الحجاج حين قام بين يديه والمعنى
التجأت الى ربي وربكم وتوكلت عليه من ان تقتلوني رجما بالحجارة وقيل
من ان تشتموني وتقولوا هو ساحر وقيل معنى قوله عذت بربي شدت بالله واقسمت
عليه ان تفعل كذا وان لم تؤمنوا لي فاعتزلون اي ان لم تصدقوني فيما اتيتكم به
من الله فخلوا عني وكونوا بمعزل مني لا علي ولا لي فلم يؤمنوا ودعا ربه شاكيا قومه
ان هؤلاء قوم مجرمون مصرون على الكفر فاعمل بهم ما يعمل بالمجرمين فاجابه الله تعالى
وامره ان يخرج بقومه من ارضهم قبل نزول العذاب بالعدو كما امر لوطا بقوله فاسر

باملك فكذلك قال لموسى فاسر بعبادي يعني بني اسرائيل ومن آمن بموسى من غيرهم ليلا
قبل الصبح انكم متبعون يتبعكم فرعون وقومه اذا علموا بخروجكم من مصر واترك البحر
رهوا الرهو السكون الساكن يقول رها يرهو رهوا فهو راه اي ساكن منفتح مناه
اترك البحر راهيا ساكنا فسمي بالمصدر اي ذا رهو وهذا حين جاوز موسى بقومه البحر
فاراد ان يضرب البحر حتى يلتطم ويلتئم ليتخلص به من العدو فقال الحق اتركه رهوا كما هو
انهم جند مغرقون انا نغرقهم ليطمئن قلب موسى في تركه البحر كما هو وقيل
رهوا صفة سير موسى لانه عجل حين دخل البحر فقيل له سر ساكنا ولا تخف من العدو انهم
جند مغرقون ثم ذكر ما تركوا بمصر فقال كم تركوا اي كثيرا من جنات بساتين
كثيرة الاشجار وعيون نابعة بالماء قال سعيد بن جبير يعني الذهب وزروع
متون الاقوات والوان الاطعمة اي كانوا اهل ريف وخصب خلاف حال العرب
ومقام كريم محافل الاجتماعات للتدبير والتشاور فيها وقيل هي مجالس الملوك
ونعمة اي وتنعم في عيش كانوا فيها فاكهين لاعبين لاهين وقيل اشرين بطرين كذلك
اي هكذا كانت القصة فلا تشكن فيه وقيل كذلك افعل بمن عصاني واورثناها
قوما آخرين اي ملكناها النعم بني اسرائيل وقيل اراد به غيرهم من بني اسرائيل لانهم لم يعودوا
الى مصر فما بكت عليهم السماء والارض وذلك ان المؤمن اذا مات تبكي عليه
السماء والارض صباحا ومساء وهؤلاء لم يكن يصعد لهم عمل صالح فتبكي السماء
على فقدهم ولا لهم على الارض عمل صالح فتبكي الارض عليهم روى انس بن مالك
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد الا له في السماء بابان باب
يخرج منه رزقه وباب يدخل فيه عمله فاذا مات فقداه وبكيا عليه وتلا
فما بكت عليهم السماء والارض وقال صلى الله عليه وسلم ان المؤمن يبكي عليه
من الارض مصلاه وموضع عبادته ومن السماء مصعد عمله وروي اذا مات كافر

استراح

استراح منه السماء والارض والبلاد والعباد فلا تبكي عليه ارض ولا سماء قال عطا بكاء
السماء حمرة اطرافها وقال السدي لما قتل الحسين بن علي رضوان الله عليهما
بكت عليه السماء وبكاؤها حمرتها وقيل كانت العرب يجعلون الخسوف والكسوف
والحمرة تحدث في السماء بكاء على الميت ولهذا قال عليه السلام عند موت ابنه
ابرهيم يوم كسفت الشمس وقال الناس كسفت لموت ابرهيم فخطبهم فقال ان الشمس
والقمر آيتان من آيات الله لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته فاذا رايتم ذلك فافزعوا
الى الصلاة وما كانوا منظرين لم ينظروا ولم يمهلوا حين اخذهم العذاب للتوبة ولا لغيرها ولقد
نجينا بني اسرائيل من العذاب المهين من استعباده اياهم واستخدامه لهم وقتله
اولادهم من فرعون العذاب فقال من فرعون وقراه ابو جعفر من فرعون بفتح الميم يكون
جوابا لقوله فمن ربكما يا موسى وقوله وما رب العالمين انه كان عاليا من المسرفين يكون
كان من العالين وكقوله ان فرعون علا في الارض قراءة ابو جعفر جواب فرعون كه
با موسى گفت اين خداى شما خود كيست تا نام او برند جواب وى يافت كه من فرعون
انه كان عاليا من المسرفين فرعون خود كيست اين ناباكى شوخ چشم گزاف كار در جمله
گزاف كاران النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام او كه آيين زبان نام ذكر او قوت دل بيان مهر او ونام او كه شاهد جان نام نظر او روح
روح سايه او و سايه لطف آنكس كه مونس نام او عزيز آنكس كه همه هوش ياد او شاد آن دل كه
در آن مهر او آباد آن زبان كه در آن زبان ذكر او آن دل كه بود وى بسته و بندگى او آن تن
كه راميد ديدار او الهى ياد تو ميكنم كه مى خود همه ياد من خوى نشان خوى فرا ياد نهاده
الهى يادى و يادگارى و ديدار خود يارى يعنى دعوى صادقى فرو زدن شيشه در ستايش
آرام دل غريبان چون در ميان جان حاضرى اين نيز ميگويم كه كجاى جان را نيك
مى بايد و آن بجويان خود رنجانى بحق تو رونق ما بادرسا به عزيز نه نشانى ويد و سال

بود رسا في خبر اذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث النفس التي انت قوتها حب
باد جهانه توى كت نيم يكس بر رود باد جان جهان هم والكتاب المبين انا انزلناه
في ليلة مباركة اين شب مبارك بقول بيشتر مفسران شب نيمه شعبانست آن شب مبارك
خوانند زيرا كه بخير و بركاتست همه شب داعيان را اجابتست سائلان را
عطيات مجتهدان را معونت مطيعان را مثوبات عاصيان را اقالت
محبان را كرامت همه شب درهاء آسمان گشاده جنات عدن و فردوس اعلى
درها باز نهاده ساكنان جنة الخلد بر كنگرها نشسته ارواح انبيا و شهدا در عليين
نظاره آسمان همه شب نسيم روح انس از جانب قربت بدل دوستان مى دمد باد كرم
از هواء فرمانيت بر جان عاشقان مى وزد داد دوست خطاب مى آيد كه هل من سائل
فاعطيه هل من مستغفر فاغفر له اى درويش بيدار باش درين شب كه همه شب
بساط نزول بيفگنند و گل وصل جانان در باغ تا ندارى شكفته نسيم عهد باد لك
بهارى وا رسيده مدد پيغام ملك بر تو مى بارد يك و بر آن عجب ميكى الم يان للذين
آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وانشدوا شعر الم يان للهجر ان ينصرما وللعود غصن
البان ان يتصرما وللعاشق الصب الذى ذاب وانحنى الم يان ان يبكى عليه ويرحما
وفي بعض الآثار عجبا لمن آمن بي كيف يتكل على غيري لو انهم نظروا الى لطايف بري
ما عبدوا غيري اى عجب كسى كه ما را شناخت با غير ما آرام چون گيرد كسى كه ما را باد
باديگرى چون پردازد كسى كه رنگ وصال و باد ما دارد دل در رنگ و بوى دنيا
چون بندد شعر ان عجبا من زائري به نسيم كاى عجب هر كه زلف يار دارد حبل
چون در بماند فيها يفرق كل امر حكيم تنزل النسخة من السماء لما يحصل في السنة
من اقسام الحوادث شب نيمه شعبان دانا نهاده شب برات گويند و شب فسخ
شب قدر شب عرض كه اين شب تا ديگر سال اندر دنيا چه خواهد فسخ آن از لوح

بدارند

بدارند و بهر جبرئيل دهند كه بنداين شغل تست تا ديگر سال هر چه خسف و مسخ بود و بلا
و بليات و انواع عذاب نسخت كنند و بجبرئيل دهند كه بنداين كار تست تا ديگر سال
و هر چه نعمت و راحت و روزى بندگان بود نسخت بر كنند و بميكائيل دهند و هر چه
عز و نعمت و اقبال و دولت بود نسخت كنند و باسرافيل دهند و ذلك قوله انا كنا نستنسخ
ما كنتم تعملون گفته اند در ميان فرشتگان فرشته حليم تر و رحيم تر و مهربان تر از
ميكائيل نيست و فرشته مهيب تر و با سياست تر از جبرئيل نيست در خبر است كه
دوزخ را و سياط او كرد جبرئيل گفت مرا عجب آيد با اين همه بى حرمتى و جفاكارى
خلق رب العزت بهشت را از بهر چه مى آفريد ميكائيل گفت مرا عجب آيد از آنكه با آن
همه فضل و كرم و رحمت كه الله تعالى را بر بندگانست دوزخ را از بهر چه مى آفريد
حضرت عزت بجواب هر دو بر آمد كه لحبكما الى احسنكما بي ظنا يعنى تا شما هر دو
آن دوست تر دارم كه بمن ظن نيكوتر برد يعنى ميكائيل كه رحمت بر غضب غالب مى نهد
وقد قال سبحانه ان رحمتي سبقت غضبي عايشه صديقه رضى الله عنها گفت
شب نيمه شعبان رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه در حجره من بود در ميانه
شب او را نيافتم بخاطر من گذشت كه بحجره ديگر از حجرهاء زنان خود رفته بلكه
رنجيدم بخاستم و بطلب وى بيرون شدم و او را در مسجد يافتم سر بسجود نهاده
و ميگويد اعوذ بعفوك من عقابك اعوذ برضاك من سخطك اعوذ بك منك
لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك اين جمله اشارتست بانك زنما
ن در آن سوى حق و تخاندن همه ندانند كه تيم رسول خدا اول نظاره افعال
كرد و گفت اعوذ بعفوك من عقابك از آنكه از اين مقام در گذشت نظاره صفت
كرد گفت اعوذ برضاك من سخطك آنكه از صفت در گذشت و نظاره ذات كرد
گفت اعوذ بك منك آنكه از صفات خود بيخود گشت گفت لا احصى ثناء عليك

اگر زنان حق جل جلاله یاد کردی و کنت انت کما اثنیت علی نفسك اول مقام استغلالت
دکر مقام افتقار سدیگر مقام مشاهدت چهارم مقام حیرت پنجم مقام فنا بروایت
دیگر عایشه صدیقه کنت رایت النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة النصف
من شعبان ساجدا یدعو فنزل جبرئیل فقال ان الله عز وجل قد اعتق من النار اللیلة
بشفاعتك ثلث امتك فزاد النبی صلی الله علیه وسلم فی الدعاء فنزل جبرئیل
فقال ان الله یقریك السلم ویقول اعتقت نصف امتك من النار فزاد النبی صلی الله
علیه وسلم فی الدعاء فنزل جبرئیل وقال ان الله جمیع امتك من النار بشفاعتك
الا من کان له خصم حتی یرضی خصمه فزاد النبی صلی الله علیه وسلم فی الدعاء فنزل
جبرئیل عند الصبح وقال ان الله تعالی قد ضمن الخصماء امتك ان یرضیهم بفضله و
رحمته فرضی النبی صلی الله علیه وسلم وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی عتقاء من النار فی لیلة النصف من شعبان بعدد شعور غنم بنی کلاب
وفی روایة انس بن مالك رضی الله عنه قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم
الی عایشه فقلت لها اسرعی فانی ترکت رسول الله صلی الله علیه وسلم یحدثهم
بحدیث لیلة النصف من شعبان فقالت یا انس اجلس حتی احدثك عن لیلة النصف
من شعبان قالت کانت لیلة النصف من شعبان لیلتی فجاء النبی صلی الله علیه وسلم
حتی دخل معی فی لحاف فانتبهت من اللیل فلم اجده قلت ذهب الی جاریته ماریة
القبطیه قالت فخرجت فمررت بالمسجد فوقعت رجلی علیه وهو ساجد وهو یقول
سجد لك خیالی وسوادی وآمن بك فؤادی وهذه یدی التی جنیت بها علی نفسی
یا عظیم هل یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم اغفر لی الذنب العظیم ثم رفع راسه
فقال اللهم هب لی قلبا تقیا نقیا من الشرك بریا لا کافرا ولا شقیا ثم عاد فسجد فقال
اقول لك کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی وحق لسیدی ان یعفر

اعتق

الوجع ارحمه ثم قال یا حمیرا اتدرین ما هذه اللیله هذه لیلة النصف من شعبان
ان الله فی هذه اللیله عتقاء من النار بعدد شعر غنم کلب قالت قلت یا نبی الله وما
بال غنم کلب قال لیس الیوم فی العرب قوم اکثر غنما منهم لا اقول منهم ستة نفر
مدمن خمر ولا عاق لوالدیه ولا مصر علی زنا ولا مصارم ولا مصور ولا قتات وروی
مجاهد عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا علی من صلی مائة رکعة فی لیلة النصف من شعبان فقرا فی کل رکعة بفاتحة الکتاب
مرة وقل هو الله احد عشر مرات قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ما من عبد یصلی
هذه الصلوة الا قضی الله عز وجل له کل حاجة طلبها تلك اللیله قال ویبعث الله
عز وجل سبعین الف ملك یکتبون له الحسنات ویمحون عنه السیئات ویرفعون
له الدرجات الی راس السنة قال ویبعث الله عز وجل فی جنات عدن سبعین الف
ملك وسبع مائة الف یبنون له المداین والقصور ویغرسون له الاشجار ما لا عین
رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب المخلوقین وان مات من لیلته قبل ان یحول
الحول مات شهیدا قال ویعطیه الله عز وجل بکل حرف من قل هو الله احد فی لیلته
تلك سبعین حورا آیة الثانیة ولقد اخترناهم علی علم
بی غلطی علی العالمین برجهانیان دونکار ایشان وآتیناهم من الآیات وبکزیدیم ایشان را دانش ایشان
ما فیه بلاء مبین حجتهای که ایشان را دادیم آن ما بهما اشکارا بود ان هؤلاء لیقولون
ایشان میکویند ان هی الا موتتنا الاولی نیست مکر یك مرده چنین کرده یا
بیش بمرده وبس وبر آمده وما نحن بمنشرین وما را انکیختنی نیستیم فاتوا بآبائنا کی بد دان
ما را انکه دل پدران ما را زنده فردا ان کنتم صادقین اگر هستند راست کویان که ما را انکیختنی اند
بی از مرات اهم خیر ام قوم تبع ایشان بهتر یا قوم تبع والذین من قبلهم وایشان که
پیش از ایشان بودند اهلکناهم هلاك کردیم ایشان را انهم کانوا مجرمین که ایشان قومی بدکاران

بودند وما خلقنا السموات والارض وما بیافریدیم آسمان و زمین را وما بینهما با هرچه در میان آن است
لاعبین بازی وعبث ما خلقناهما الا بالحق نیافریدیم آن را مکر بحق بصواب ولکن اکثرهم
لا یعلمون ولیکن بیشترینه ایشان نمی دانند ان یوم الفصل روز بر کزاردن میقاتهم اجمعین
وقت نامزد کرده ایشان است همگان را یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا روزی که دفع نکند
و بکار نیاید دوستی هیچ دوستی چیزی را ولا هم ینصرون و ایشان را نصرت نباشد الا من
رحم الله مکر کسی که الله تعالی او را بخشاید انه هو العزیز الحکیم الله تعالی اوست تاواناد
توانا ان شجرة الزقوم طعام الاثیم درستی که درخت زقوم خوردنی کناه کاران است در دوزخ
کالمهل چون مس کداخته یغلی فی البطون میجوشد در شکمها کغلی الحمیم چون
جوشیدن آب سوزان خذوه بکیرید او را فاعتلوه الی سواء الجحیم
کشید او را تا میانه دوزخ ثم صبوا فوق راسه پس بریزید بر سر او من عذاب الحمیم از آب کرم
ذق کویند بچش انك انت العزیز الکریم که تو آن عزیزی کریمی یا خدا و بهتر ان هذا ما
کنتم به تمترون این آتش است که در آن بکمان بودید و شك میکردید ان المتقین فی مقام
امین پرهیزکاران در جای جاوید باشند فی جنات وعیون در چشمها از بلاد و بهشتهاند
یلبسون من سندس واستبرق میپوشند جامه از سندس واستبرق متقابلین روی با روی
یکدیگر کذلك وزوجناهم همچنین جفت کردانیدیم ایشان را بحور عین کنیزکان بحت با کین
سفید پوست و سیاه چشم و فراخ چشمانی یدعون فیها بکل میخواهند در آن بهشت بکل
فاکهة از همه میوه آمنین ایمن باشند لا یذوقون فیها الموت نه چشند در آن
بهشت مرک الا الموتة الاولی مکر مرك اول که در دنیا چشیدند و منان از مرك آفت
ووقاهم عذاب الجحیم و باز داشت الله تعالی از ایشان عذاب دوزخ فضلا من ربك
نیکوی خدا وند تو که بکند با روی آن بود ذلك هو الفوز العظیم اینست پیروزی
بزرك فانما یسرناه بلسانك بزبان نیست که ما آسان کنیم قرآن را بزبان تو لعلهم یتذکرون

تا مکر دریابند و پند بپذیرند و یاد دارند فارتقب انهم مرتقبون چشم میدار تا ایشان چشم
میدارند النوبة الثانیة قوله تعالی ولقد اخترناهم علی علم یعنی موسی بنی اسرائیل علی علم منا
باستحقاقهم ذلك وقیامهم بالشکر علیه علی العالمین ای عالمی زمانهم فجعلنا
فیهم الکتاب والنبوة والملك وقیل اخترناهم علی جمیع العالمین بما جعلنا فیهم من
کثرة الانبیاء وهذه خاصة لهم لیست لغیرهم وآتیناهم من الآیات یعنی الحسنات
والسیئات ما کانوا ینقلون من ذبح اولادهم واستحیاء نسائهم وتعذیبهم قال ابن زید
ابتلاهم بالرخاء والشدة کقوله ونبلوکم بالشر والخیر فتنة ان هؤلاء یعنی اهل مکه
لیقولون ان هی ای ما هی الا موتتنا ای لا موتة الا هذه التی نموتها فی الدنیا ثم لا بعث
بعدها وهو قوله وما نحن بمنشرین ای بمبعوثین بعد موتنا فاتوا بآبائنا الذین ماتوا
ان کنتم صادقین انا نبعث احیاء بعد الموت سالوه ان یحیی لهم قصی بن کلاب فانه
انه شیخا کبیرا لنسأله عنك فلم یجبهم الله بل اوعدهم ولعلم یجبهم لان البعث
الموعود انما هو فی دار الجزاء یوم القیامة والذی کانوا یطلبونه بعث فی الدنیا فی حالة
التکلیف وبینهما تنافر وقوله فاتوا اخاطبه للنبی صلی الله علیه وسلم وحده علی
ما یستعمله العرب فی مخاطبة الجلیل الجلیل ثم خوفهم مثل عذاب الامم الخالیة فقال اهم
خیر ام قوم تبع معناها هؤلاء اعز واشد قوة واکثر اموالا ووجودا ام قوم تبع مفسران
کفتند تبع پادشاهی بود پادشاهان یمن را فیلسه فخطان چنانکه در اسلام امیر المؤمنین
را خلیفه کویند و در روم قیصر و در فرس کسری ایشان تبع کویند وسی تبعا لکثرة
تبعه ومفسران کفتند تبع نه بودند یکی بهینه اول بوده یکی میانه یکی کهتر بوده
وانکه در قرآن نام برده است تبع آخرین بوده نام وی اسعد بن کلیکرب الحمیری مردی مؤمن
صالح بوده بعیسی علیه السلام ایمان آورده و چون صفت و نعت رسول
ما صلوات الله علیه شنید از اهل کتاب برسالت وی ایمان آورده و گفت شعر

شهدت علی احمد انه رسول من الله باری النسم فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له
وابن عم عایشه گفت لا تسبوا تبعا فانه کان رجلا صالحا ذم الله قومه ولم یذمه
وقال سعید بن جبیر هو الذی کسا الکعبه الانطاع والبرود المعصفره وتخت
علیها الباب وجعل له اقلیدا وقیل هو الذی فی الحیره وبنی سمرقند وذکر ابو حاتم عن
الرقاشی کان اسعد الحمیری من التبابعه آمن بالنبی صلی الله علیه وسلم قبل ان
یبعث بسبعمایه سنه عن سهل بن سعد قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول لا تسبوا تبعا فانه کان اسلم وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما کان ادری تبع نبیا کان او غیر نبی و در قصه تبع و اسلام وی روایات مختلف الت
اما روایت محمد بن اسحق و عکرمه از ابن عباس آنست که تبع آخر که نام وی اسعد
و کنیت وی ابو کرب است بر دین آتش پرست بود بر مذهب مجوس از ولایت مشرق
در آمد با لشکری عظیم و حشری انبوه و بمدینه مصطفی صلوات الله علیه بگذشت
و پسری از آن خویش آنجا رها کرد اهل مدینه آن پسر را بکشتند بغدر و حیله و تبع
بازگشت بر عزم آنکه مدینه خراب کند و اهل آن را استیصال کند و انصار در سلک
ازتباع ایشان همه مجتمع شدند و بقتال وی پیرون آمدند و بروز با وی جنگ
میکردند و بشب او را مهمان داری میکردند تبع را سیرت ایشان عجب آمد گفت
ان هولاء القوم لکرام ایشان بسر از قوم کریم اند و جوانمردی بی و حبر از احبار بنی قریظه
نام ایشان کعب و اسد هر دو ابن عم یکدیگر بودند بنزد وی رفتند و بحق تبع شدند
و او را نصیحت کردند گفتند این مدینه هجرتگاه پیغمبر آخر الزمان است و مهبط
وحی بود و پیغمبری از قبیله قریش خاتم پیغمبران و کزیده خداوند جهان صاحب القضیب
والناقه والتاج والهراوه و ما در کتاب خدای صفت وی خوانده ایم و امید
دیدار وی داشته ایم و دانیم که ترا از اهل این شهر دستی بر وی نباشد و نصرت بر وی

مکی و خویش باد رعب و هیبت حق تعالی باد نصیحت ما بشنو و عزم
و نیت بگردان و بر خویشتن بد مخواه نباید که ترا بکیتی رسد که در سر آن شوی
آن وعظ و نصیحت ایشان در تبع اثری عظیم کرد و آن عزم و نیت که کرده بود باز گشت
و ایشان را بخود نزدیک ساخت ایشان را بخواند تا هر که روی دید نهاد و بدین خویش دعوت کرد
تبع دعوت ایشان اجابت کرد و بدین ایشان بازگشت و ایشان را گرامی کرد و از مدینه بازگشت
بسوی یمن و آن دو حبر با وی بودند در بیابان طایفه های بنی هذیل با وی مساعدت کردند و فرستادند
جمعی از بنی هذیل فرا پیش وی آمدند و گفتند ایها الملک انا ندلک علی بیت فیه کنز
من لولو و زبرجد ما ترا دلالت کنیم بر خانه که در آن خانه گنجی است از مروارید و زبرجد
اگر خواهی که بر داری بدست تو آسان بود تبع گفت آن کدام خانه است گفتند خانه ایست
در مکه و مقصود هذیل هلاک وی بود که از سنت وی معلوم بود که بنی هاشند
که هر که قصد خانه کعبه کند بزودی دمار از وی بر آرند و نیست کرده تبع بالعجا
خود مشورت کرد و آن سخن که هذیل گفته بود با ایشان بگفت احبار گفتند نهاد
کمان بد اندیشه بد نکنی که در آن خانه که در روی زمین خانه از آن بزرگوارتر و عظیم تر
نیست آن را بیت الله گویند روی به ارضاف الهی و حرم الهی مقرر آمد و منزل و نهاد
نزول داشته حق و عبادتگاه خلق و آن قوم که ترا بر آن دلالت کردند هلاک تو
خواسته بودند لیکن تعظیم آن در دل داد و معتقد شو که معظم دارند و مناسک آن
بگذار و طواف و نحر و حلق بجای آر تا سعادت ابد حاصل شود تبع چون این سخن
شنید از ایشان آن جمع هذیل را بگرفت و بر ایشان سیاست راند آنگه روی بسوی
مکه نهاد و تعظیم خانه کعبه در دل داشت چون آنجا رسید نحر و طواف کرد و کعبه
را در بود آزاد در بنهاد و حلق زد و جامه پوشید و اول کسی که کعبه را جامه پوشید
تبع بود شش روز آنجا مقیم بود و هر روز صد شتر قربان کرد و سوی بازگردید و آنگه

انگه از مکه بازگشت و سوی یمن شد و قوم وی حمیر بودند کاهنان و بت پرستان
تبع ایشان را بدین خویش و بحکم توریه دعوت کرد و ایشان اجابت نکردند و بر دین او
پدر رفتند تا آنگه که حکم خواستند بر آتش بردند و آن آتشی بود که فرا دید آمدی و در آن
کوه و هر کار که نیش بودی و حکمی که در آن مختلف بودندی هر دو خصم بنزدیک آتش آمدندی
آنکس که بر حق بودی او را آتش گزندی نرسیدی و هر که نه بر حق بودی بسوختی چنانچه
انجم بتان خود با خود داشتند و آمدند بدامن آن کوه و همچنین آمدند و حبرها با تبع بودند
و آن توریه برداشته و بر دامن کوه آمدند و در راه آتش نشسته آتش از میان جوشی
فراز آمد و آن قوم حمیر و آن بتان ایشان را همه نیست کرد و بسوخت و آن دو حبر
که توریه داشتند و میخواندند بجای ایشان را آتش هیچ رنج و گزند نرسید مگر که از پیشانی
ایشان عرقی روان گشت و از ایشان در گذشت تا بجحر خویش باز شد آنگه باقی
حمیر که بودند همه بدین احبار باز گشتند فمن هنالک اصل الیهودیه بالیمن و دلیل
دیگر آنکه تبع که رسول خدا قبل از مبعث وی ایمان آورده تبع چنین بود و ملک جهان
در آن بود و هر شهری که رسیدی علما و حکما آن شهر بخود بردی تا در سیصد از علما
و حکیم نزد وی مجتمع گشت ز بیرون از نماند و بیست و چهل هزار سوار و پیاده که داشت
اول بمکه رسید و اهل مکه او را طاعت نداشتند و خدمت نکردند تبع گفت
وزیر خویش را که از چه شهر است و چه قوم است که در خدمت و اطاعت ما تقصیر
کردند بسبب آن که ایشان نهر سیر خط فرمان ما نهادند و وزیر گفت ایشان را خانه ایست
که آن را کعبه گویند مکی و آن خانه معجب شده اند تبع در دل خویش نیت کرد که آن
خانه را خراب کنم و مردان آن شهر را بکشم و زنان ایشان را اسیر کنم هنوز این اندیشه
تمام نکرده بود که رنج العربستان و را بدرد سر مبتلا کرد چنانکه او را طاقت نماند و آب

آتش م

و اطبا همه از معالجه وی عاجز گشتند گفتند این بیماری از جهان طبیعت بیرون است
و کار آسمانی است و ما را معالجه آن راه نیست پس دانشمندی فراپیش آمد و گفت ایها
الملک اگر بخود بگویی از آنچه در دل داری نشانه را ملک گفت من در کار مکه و این قوم
و خانه کعبه چنین نیت کرده ام دانشمند گفت زینهار ای ملک این اندیشه مکن
و از این نیت باز گرد که این خانه را خدا و ندیست قادر که آن را بحفظ خویش نگاه میدارد
و هر که قصد این خانه کند دمار از وی بر آرد تبع از آن اندیشه توبه کرد و تعظیم خانه
و اهل آن در دل خود جای داد و در حال شفا یافت عنایت الهی و سابقه ازلی در
رسید و از آن دین و نیت که داشت برگشت و بجد او در کعبه ایمان آورد و بر دین
ابراهیم شد پس کعبه را جامه پوشانید و خود و قوم خود نام برد تا آن را بر ملک دارند
و با اهل آن نیکویی کرد پس از مکه بزمین یثرب شد آنجا که مدینه مصطفی
صلوات الله و سلامه علیه بود در آن وقت در شهر و بنا نبود چشمه آب بود
و تبع با حشم و لشکر بر آن چشمه فرود آمد دانشمندان که با وی بودند در کتاب
خوانده بودند که این زمین یثرب مهاجر رسول آخر الزمان است و مهبط وحی
قرآن است چهار صد مرد از ایشان که عالم تر و فاضل تر بودند با یکدیگر بیعت کردند
که از آن بقعه مفارقت نکنند و بامید دیدار او آنجا مقام کنند اگر او را خود در یابند
و الا فرزندان و نسل ایشان را للجانا او را دریابند و برکات دیدار او را اعقاب دریابند ایها
ایشان برسد این قصه با تبع بگفتند و تبع را همین رغبت افتاد که سال آنجا
مقام کند و بفرمود تا آنجا از قصرها بنا کردند آنجا که هر عالمی را قصری و هر یکی را
کنیزکی بخرید و آزاد کرد و بزنی با وی داد تا آنجا مقام کند و ایشان را وصیت کرد که شما
همی باشید تا پیغمبر آخر الزمان را دریابند و خود نامه نوشت و مهر نهاد و بدان
عالم داد و آن عالم بهر کو او را نصیحت کرده بود و گفت اگر محمد را دریابی این نامه بدو

رسان واگر نیابی بفرزندان وصیت کن تا بدو رسانند ومضمون نامه این بود که ای
پیغمبر آخر الزمان ای کریم خداوند جهانا ای حبیب خدا شفیع بندگان من که تبع اولم
بتو ایمان آوردم وگواهی میدهم که نبوت تو حقست ودین تو پاک وقول تو صدق
وتو خاتم پیغمبرانی فرستاده حق بانبیائی ایمان آوردم بآن خداوند که ترا بنده وپیغمبر خود
فرستاده وبتمام رسالت وی گواه باش که من بر ملت توام وبر ملت جد تو ابراهیم خلیل
علیه السلم اگر ترا بینم واگر نه بینم مرا فراموش مکن ودر روز رستاخیز مرا فرو مگذاری
وشفاعت خود از من دریغ نداری آنگه نامه را مهر بنهاد وبر آن نوشته بود لله
الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وعنوان
نامه نوشته بود الی محمد بن عبد الله خاتم النبیین ورسول رب العالمین صلی الله
علیه وسلم وعلی آله من تبع امانة الله فی ید من وقع الیه ان یوصل الی صاحبه
گفته اند مهمانداران مدینه ایشان که انصار رسول خدا اند از نژاد آنها بودند هر
حالی اند وابو ایوب انصاری که رسول خدا بخانه وی فرود آمد از فرزندان آن عالم بود
که تبع با وی نصیحت کرده بود تا از آن علت شفا یافت وخانه ابو ایوب که رسول بآنجا
فرود آمد از جمله بناهایی بود که تبع کرده بود تا چون رسول خدا هجرت کند
نامه تبع بوی رسانیدند رسول نامه بعلی مرتضی داد تا برخواند چون رسول
بخواند بر تبع ثنا گفت واو را دعا کرد وانکس که نامه رسانید نام وی ابو لیلی بود واو را
بنواخت وگرامی کرد قوله والذین من قبلهم یعنی من الامم اهلکناهم انهم
کانوا مجرمین ای لیس کما زعم قریش بخیر منا ولکن فاهلکهم الله فما کقوله
اکفارکم خیر من اولئکم وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین یعنی
ما خلقناهما لئلا یکون بعث ولا نشور ولا حساب کقوله ایحسب الانسان
ان یترک سدی وکقوله افحسبتم انما خلقناکم عبثا ما خلقناهما الا بالحق یعنی

المجازاة

المجازاة بالقسط ای لیجزی المحق والمبطل بما یستحقانه ولکن اکثرهم لا یعلمون یعنی کفار قریش
لا یعلمون انا لم نخلقهما باطلا ثم خوفهم فقال ان یوم الفصل یعنی یوم القیمة یفصل بین المحق
والمبطل ویفصل بین الولی والعدو وبین الرجل وزوجه والمرء وخلیله وقیل جعله الله وقتا
لفصل الحکم فیه بین خلقه میقاتهم اجمعین ای وقت موعدهم کلهم یعنی الاولین
والآخرون من الامم الخالیة ومن هذه الامة ثم نعت ذلک الیوم فقال یوم لا یغنی مولی
عن مولی شیئا یعنی لا یغنی بنفع قریب قریبه ولا یدفع عنه شیئا هذا کقوله لا یجزی
والد عن ولده شیئا ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ولا هم ینصرون ای لیس لهم من یمنعهم
من عذاب الله بالشفاعة فان النصر فی القیامة بالشفاعة الا من رحم الله یجوز
ان یکون الاستثناء منقطعا ومتصلا یعنی الا المؤمنین فانه یشفع بعضهم لبعض
باذن الله وقیل الاستثناء منقطع ومعناه لکن من رحم الله فانه مغفور له انه
هو العزیز علی اعدائه الرحیم لاولیائه ان شجرة الزقوم طعام الاثیم شجرة الزقوم علی صورة
شجر الدنیا لکنها من النار والزقوم ثمرها وهو ما اکل بکره شدید وقیل طعام ثقیل
هو بلغة بربر وفی التفسیر ان ابن الزبعری قال ان اهل الیمن یسمون اکل الزبد بالتمر الزقم
فدعا ابو جهل بتمر وزبد فقال تزقموا فان هذا هو الذی یخوفکم به محمد فنزل ان شجرة
الزقوم طعام الاثیم یعنی بالاثیم ابا جهل والاثیم الکثیر الاثم لان الکفر اعظم الاثم روی عن ابن
عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس اتقوا
الله حق تقاته فلو ان قطرة من الزقوم قطرت علی الارض لامرت علی اهل الدنیا
معیشتهم فکیف بمن هو طعامه ولیس له طعام غیره کالمهل وهو النحاس المذاب
والصفر المذاب وقیل هو دردی الزیت اسود وعرض علی ابی بکر الصدیق حین احتضر
ثوبا جدیدا لیکفن فیهما فقال کفنونی فی ثوبی هذین یعنی اللذین علی جسدی
فانما المهل یعنی الصدید وما یسیل من البدن والحی احق بالجدید من المیت

تغلی فی البطون قرأ ابن کثیر وحفص بالیاء جعلوا الفعل للمهل وقرأ الآخرون بالتاء
لتأنیث الشجرة کغلی الحمیم کالماء الحار اذا اشتد غلیانه خذوه ای یقال للزبانیة
خذوه یعنی الاثیم فاعتلوه قرأ اهل الکوفة وابو جعفر بکسر التاء والباقون بضمها وهما
لغتان ای ادفعوه وسوقوه یقال عتله یعتله عتلا اذا ساقه بالعنف والدفع و
الجذب الی سواء الجحیم وسطها الذی یستوی المسافة الیه من جمیع اطرافه ثم صبوا فوق
راسه من عذاب الحمیم تأویله ثم صبوا فوق راسه الحمیم للتعذیب کقوله یصب
من فوق رؤسهم الحمیم قال مقاتل ان خازن النار یضرب علی راسه فینقب راسه
عن دماغه ثم یصب فیه ماء حمیما قد انتهی حره ثم یقال له ذق هذا العذاب انک
قرأ الکسائی انک بفتح الالف یعنی لانک کنت تقول انا العزیز الکریم وقرأ الآخرون بالکسر
علی الابتداء ای انت العزیز الکریم عند قومک بزعمک وذلک ان النبی صلی الله
علیه وسلم لقی ابا جهل فهمزه فقال اولی لک یا ابا جهل فاولی فانزل الله تعالی
ما قال له ورد علیه ابو جهل فقال ما تقدر انت ولا ربک علی انی لاکرم اهل الوادی
واعزهم فیقول له خزنة النار علی طریق الاستخفاف والتوبیخ ذق انک انت
العزیز الکریم ای بزعمک هذا القول الذی قلته ان هذا ما کنتم به تمترون ای
ان هذا العذاب ما کنتم فیه تشکون فی دار الدنیا فقد لقیتموه فذوقوه ثم ذکر
مستقر المتقین فقال ان المتقین فی مقام امین قرأ اهل المدینة والشام مقام
بضم المیم علی المصدر ای فی اقامة وقرأ الآخرون بفتح المیم ای فی مجلس امین
یامن فیه صاحبه من الغوائل والآفات والاحزان فی جنات وعیون یلبسون
من سندس وهو ما رق من الحریر وهو یجری مجری الشعار لهم وهو الثیاب الدثار فی
المعتاد واستبرق ما غلظ وصفق ثخنه یجری مجری الدثار درهم وادم نوع من انواع الحریر
والحریر نوعان نوع کلما ادق کان انفس ونوع کلما کان اثخن الابریسم کان انفس

استبرق

استبرق من کلام العجم وهو الدیباج المطرز بالذهب متقابلین کنایة عن التآلف
والتواد والتوالی کذلک وزوجناهم بحور عین ای کما اکرمناهم بما وصفنا من الجنات والعیون
واللباس کذلک اکرمناهم بان زوجناهم بحور عین وقیل کذلک الشأن فی حکم الله
وقضاء الامر کذلک وزوجناهم بحور عین یقال زوجته امرأة وزوجته بامرأة لغتان
وانکر بعضهم فقال لیس هذا من عقد التزویج لانه لا یقال زوجته بامرأة وانما المعنی
جعلناهم ازواجا لهن کما یزوج النعل بالنعل ای جعلناهم اثنین اثنین والحور هن
النساء النقیات البیاض یحار فیهن الطرف من بیاضهن وصفاء لونهن وقال
ابو عبیدة الحور شدة بیاض العین وشدة سوادها والعین جمع العیناء
وهی العظیمة العینین یدعون فیها ای یحکمون ویأمرون باحضار ما یشتهون بکل فاکهة
ای فاکهة فی کل زمان وکل مکان وذلک لا یجتمع فی الدنیا آمنین من الزوال والانقطاع و
تولد الضرر من الاکثار لا یذوقون فیها الموت یعنی اینجا تمام شد میگوید بهشتیان در بهشت
مرگ نچشند هرگز ودر خبر می آید که در بهشت دو چیز نیست لیس فیها هرم ولا نوم
ولا موت ولا خوف ولا لیل ولا نهار ولا ظلمة ولا حر ولا برد ولا حوج [illegible] الا
الموتة الاولی ای ان هذا مستثنی استثناء اول او مستثنی منقطع گویند الا یعنی لکن
ای لکن الموتة الاولی فی الدنیا قد ذاقوها [illegible]
نیست قوله گفته اند الا یعنی سوی ای سوی الموتة الاولی التی ذاقوها فی الدنیا کقوله
ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف یعنی سوی ما قد سلف ووقاهم [illegible]
ما جمع لحال المتقین ای هم فیها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ومتنازلات المیهات وهذا المعنی لما کشف ابو بکر الصدیق رضی الله عنه عن وجه النبی
صلی الله علیه وسلم وقد قبض قال بابی انت وامی لا یجمع الله علیک موتتین اما الموتة التی کتبت
علیک فقد متها وقوله الا الاولی یدل علی انهما ثابته تنافیا عن المتقین واثبتها
للمجرمین فی حال انهم یحیون بعدها وقیل ان المومنین فی وقت المعاینة یعبرون المطلقا
الی اسباب الجنة یلقون الروح والریحان ویرون منازلهم فی الجنة فکان موتهم الآن
فی الدنیا کانت فی الجنة لاتصالهم باسبابها ومشاهدتهم ایاها ای فی قول استثنا
متصلات ومراد اوله در دنیا جشیده کویی خود در بهشت چشیده نعتی بلکه
مومن بوقت معاینه بهشت و او عرضه کرده شده روح وریحان و منازل آنجا کرده
کویی که در بهشت مرات چشیده وجان تسلیم میکند بر این معنی کفته لا یذوقون فیها
الموت الا الموتة الاولی ووقیهم عذاب الجحیم صرف عنهم عذاب النار فضلا من
ربک ای فضل ذلک فضلا منه روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لا یدخل
الجنة احد الا بفضل الله فقیل ولا انت یا رسول الله فقال ولا انا الا ان یتغمدنی الله
برحمته وفضله ذلک هو الفوز العظیم ای ذلک الثواب الذی هو صرف العذاب
ودخول الجنة هو الفلاح العظیم الذی لا یسلم کنهه الا الله فانما یسرناه بلسانک
یعنی علی لسانک ولو انا سمعنا وجعلنا المشرکین یسمع علی الالسنة البعیدة لما استطاعوا
لسانا فی محل کلام الخالق ویودیه وقیل انما یسرناه بلسانک ای انزلناه بلغتک
لیکون الیسر للعرب ویسهل علیهم تعلمه لعلهم یتذکرون لکی یتعظوا بالعظة فارتقب
ای فانتظر النصر من ربک انهم مرتقبون منتظرون بغیهم قهرک واستغالب علی
امرک وقیل فارتقب ای انتظر لهم العذاب والهلاک انهم مرتقبون منتظرون الدوائر
علیهم رآیة السوء وقیل فارتقب عن قریب تحقق الملک ونجیبا آمالهم والله اعلم
الجاثیة بسم الله الرحمن الرحیم

قوله ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین اخترناهم علی علم بحسنة قلوب الناس کن ذریتهم ف
ولتختارهم علی علم بما فی دع عندهم بما اردنا ذلک شیهم من حقایق حقایقهم چنده که
زود بان آیه علی الخصوص مومنان بنی اسرائیل است اما اذ دوی تهم بطریق اشارتی
تشریف فرزندان آدم است علی العموم وتفصیل ایشان برهمه آفرید کان بجانکه جای دیکر
کفت ولقد کرمنا بنی آدم میکوید ایشان را برکزیدیم نه سلط کردیم که بعلم بالک کردیم وعلم
تمام دانستیم کان همه آفرید کان سزاوار کردیم تا ایشان دانان آنکه بعلم اختیار نا بعلم و باد
بی علت بو لخت ما بفضل دکم ما است بی سبب آنکه خواهیم کزینیم دنواز یم وکس را ب
یکی بر بی تخص کلین کشید خطا کرد که تخص بی آنیم کهم کن چنین تخصی بیاز
نه آن که در قدرت مستقل است لیکن غیرت عنان قدرت فروکرفت عبادت
ادنیا آمده که والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها ای جوانمرد در نبوت
چون ما صدما آفریدن بلحظه روا است اما ادروی بحث وغیرت نه روا است
زیرا که سر بحث وکیفیت علی الخصوص ما راست یحبهم ویحبونه الله ولی الذین
آمنوا کدام خلعت است کما را بما داد وکدام تشریفیست کما را دادی نهاست کدام
لطف که در حق ایم کم بنام ماثبت کرد معترفان درکاه عزت رسالت خضرت
را آمدو لخفکان لطف او ابر کشید کان عطفا او عارفان مرهیفا او به
معترفان تشریفا او اند واصلان بمقام اتصال او نازان بوصال او اند زکی و ضجود
ایشان دستی با غ وجود ایشانست وحصه در حکمت ایشانند نو وحدقه عالم قدرت
ایشان خلایق بی نظیر بجاست ومخلوق بی نظیر ایشانند واحسن الخالقین بجای
احسن المخلوقین ایشانند لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم عالم وآدم نو

عرش وکرسی ولوح وقلم نبود بهشت ودوزخ نبود که ایشان را ای ایشان حدیث محبت بود
یحبهم ویحبونه شعر سبقت المهود الذی لم یکن ماکان قبلی الصبابة معهدا
ای جوانمرد توسل بندکان بدوهم باحسان تو روا است حسن بن سهل یدین معنی بوده
دوزی یکی بروی درآمد حسن ویرا نمی شناخت کفت تو کیستی آن مرد کفت انا الذی احسنت
الی عام کذا من آمد که توبا من در فلان حال احسان کردی حسن کفت مرحبا بک یمن
توسل الینا بنا مرحبا کسی که با احسان ما با وسیلة جست بما که برهمو دنا او را صله
نیکو داد بدو بنواخت همین است حال دوستان مومنان که بحق تعالی وسیله بجست
شعر انا استدام الرف بجدد ناسق والحب دکن الجحد فی استتمامه
هذا الهلال یروق ابصار الوری حسنا ولیس کحسنه لتمامه الهی بعنایت ازلی
تخم هدایت کشتی برسالت ابیا آب دادی بعونت وتوفیق رویانیدی بنظر و
خود برآوردی از لطف تو در بیخواهیم که سموم قهر از آن با نداری وباد عدل بروی نجانی
کشته عنایتان را برعایت ابدی مدد کنی وآتیناهم من الایات ما فیه بلاء مبین
ابتلاهم بالرخاء والبلاء فطالبهم بالشکر عند الرخاء والصبر عند البلاء
آدمی که خسته تن بلاست که بی غرقه لطف وعطا و بی بل جنانکه ادرومی تقاضا
شکر میکند وقت راحت ونعمت وتقاضا صبر میکند در حال بلا وشدت
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه فرماد انصار داد که کفت عجا مومنا ناید
کفت آری مومنانیم کفت نشان ایمان شما چیست کفتند بر نعمت شکر کنیم ودر محنت
صبر کنیم وبقضا الله راضی شویم فرمود مومنون ورب الکعبة اهم خیر ام قوم تبع
والذین من قبلهم اهلکناهم انهم کانوا مجرمین ای عصاه دیدند قریش وای دوستان کرکه پیغمبر
ما را تکذیب میکنند وسبداوت وی برخاسته اید ودین اسلام بازی میشمرید
وازبطش وقهر ما این نشسته اید خبر ندارید که ما با کفار دیشین واعدا دین که

که سرو بان کفر وضلالت بودند وپیش وان شرک وغوایت بودند چه کردیم وسطوت
وقهر خویش جون دمار از ایشان برآوردیم اکه آن نمرود لعین آن مرد وشقی که عالم ان
کفر واستکبار خود برکرد پشه ضعیف را فرستادیم تا مغز او درهم دکامه او نهاد وآن دیکر
فرعون طاغی باغی که دعوی خدایی کرد وفرمود انا ربکم الاعلی ده بان جوب را حضرت
خود فرستادیم تا قعر دریا برد ودمار از نهان دادیم تا او را در جنگ قهر خود کرفت
وآن دیکر اصحاب فیل که قصد خانه ما کردند بر بهانه وعلت والکه خود اعتماد نمودند
مرغکی چند ضعیف فرستادیم تا دمار از ایشان برآوردند وعلی هذا القیاس قوم تبع و
قوم نوح وقوم عاد وقوم لوط وقوم ثمود وامثال ایشان که از شما لوایب قوی تر بودند
وانتما باسان ترو جهان دارتر بودند جون بر ما عصیان وکفران آوردند ویحیی دیتر ه
بودند کی که ما ایشان را بطش خویش جون کرآوردیم وایشان را بر ادانختیم ونام ونشان
ایشان محو کردیم شما ازکی بمان کنند که ایشان کردند همان بینند که ایشان دیدند
امروز عذاب وهلاک واستیصال وفردا جحیم وذوقوا وعذاب فذلک قوله تعالی
ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم خذوه فاعتلوه
سورة الجاثیة ست وثلثون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم فرو فرستادن این نامه از خدای توانا
ان فی السموات والارض در آفرینش آسمان وزمین لآیات للمومنین نشانهاست مر
کرویدکان را از توانایی ودانایی الله تعالی وفی خلقکم وما یبث من دابة ودر آفرینش شما
ودر آنچه آن بیکان بر میکند درجهانان جنبنده آیات لقوم یوقنون نشانهاست
ایشان را که بی کمانانند واختلاف اللیل والنهار ودر آمد شد شب وروز ونا بی یکدیکر
وما انزل الله من السماء وآنچه فرو فرستاد الله تعالی از آسمان من رزق ازباران که

دوزی خلق با آنات فاحیا به الارض بعد موتها تا زنده کردانید زمین را بعد از مردگی
آن وتصریف الریاح و گردانیدن بادها از سوی بسوی جهان لآیات نشانهاست توانای
او را لقوم یعقلون گروهی که خرد دارند و دریابند تلک آیات الله این آیات و سخنان الله
تعالی است نتلوها علیک بالحق که میخوانیم بر تو براستی فبای حدیث بعد الله وآیاته
یؤمنون پس بکدام سخن بعد از سخنان الله تعالی خواهید گروید ویل لکل افاک اثیم
وای دادستانی مر هر دروغ زن بزهکار را یسمع آیات الله تتلی علیه میشنود سخنان
الله تعالی که میخوانند بروی ثم یصر مستکبرا پس می ستیزد بگردنکشی واصرار کان لم یسمعها
گوئی هرگز آنرا نشنیده فبشره بعذاب الیم بشارت ده ایشان را بعذابی دردناک
واذا علم من آیاتنا شیئا وهر گاه که بشنود و بداند از آیات ما چیزی اتخذها هزوا گیرد آنرا
بافسوس وبخنده فراگیرد اولئک لهم عذاب مهین آن گروه مر ایشان راست عذابی
خوار کننده من ورائهم جهنم پیش ایشانست دوزخ ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئا
وباز ندارد و بکار نیاید ایشان را هیچ چیز از آنچه میساختند و میکردند و بیرون نیز چیزی
ولا ما اتخذوا من دون الله اولیاء و نه آنچه بخدایی میگرفتند فرو دون از الله تعالی ولهم عذاب
الیم ومر ایشان راست عذابی دردناک هذا هدی این پیغامی واین نامه راه نمای گاه
کردنی است و پند دادنی و پیغام رسانیدنی والذین کفروا بآیات ربهم و ایشان که کافر
شدند بنشانهای خداوند خویش لهم عذاب من رجز الیم مر ایشان راست عذابی بد از عذابها
از عذابی سخت الله الذی سخر لکم البحر الله تعالی آن خداوندیست که نرم کرد
مر شما را دریا و ساخت لتجری الفلک فیه بامره تا میرود در آن کشتیها بفرمان او
ولتبتغوا من فضله و تا بجوئید روزی از فضل او ولعلکم تشکرون تا مگر سپاس داری
کنید وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض و شما را نرم ساخت وزیر دست کردانید
آنچه در آسمانهاست و در زمین جمیعا منه همه از او شما را بخشیدن و ساختن

او واز او

او داد ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون در آنچه کرد نشانهاست روشن
گروهی که در اندیشند قل للذین آمنوا گوی ایشان را که گرویدند یغفروا للذین لا یرجون
ایام الله تا بیامرزند ایشان را که اندوه ندارند عذابهای خدای و نمی ترسند لیجزی قوما
بما کانوا یکسبون تا پاداش دهد الله تعالی گروهی را بآنچه میکردند من عمل صالحا فلنفسه
هر که نیکی کند برای خود کند ومن اساء فعلیها وهر که بد کند بر خود کند ثم الی ربکم ترجعون
پس بسوی خداوند خویش باز خواهید گشت ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب والحکم والنبوة بدادیم
فرزندان یعقوب را نامه و دانش و داوری و پیغمبری ورزقناهم من الطیبات وروزی دادیم
ایشان را از چیزهای پاک وفضلناهم علی العالمین و برگزیدیم ایشان را بر همه جهانیان
روزگار ایشان وآتیناهم بینات من الامر بدادیم ایشان را نشانها روشن در بیان
کار دین خویش فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم
مگر پس از آنکه بایشان آمد آنچه می دانستند بغیا بینهم به بغی و ستم بر خود
ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة بدرستی که خداوند تو داوری کند روز رستاخیز
میان ایشان فیما کانوا فیه یختلفون در آنچه ایشان اختلاف میکردند در آن النوبة الثانیة
این سوره را سه نام است سورة الجاثیة وسورة الشریعة وسورة الدهر ودو هزار
و صد و نود و یک حرف است و چهارصد و هشتاد و هشت کلمه و سی و نه آیه جمله
در مکه فرود آمد مکی است مگر یک آیه قل للذین آمنوا یغفروا که این یک آیه بمدینه فرود آمد در شأن
عمر خطاب و درین سوره از منسوخات همین یک آیه است قل للذین آمنوا یغفروا منسوخ
بآیه قتال و در فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی صلی الله علیه
قال من قرأ سورة الجاثیة ستر الله عورته وسکن روعته عند الحساب حم محله رفع
بالابتداء ومن جعله اسم السورة تنزیله مبتدأ الکتاب خبر ومن جعله قسما فالقسم علیه
تنزیل الکتاب ومن جعله لافتتاح الکلام کتوهم الافتتاح تنزیل الکتاب رفع بالابتداء وقوله

من الله خبره والمعنی القرآن کلام الله العزیز فی صنعه الحکیم فی تدبیره ولیس کما زعم
المبطلون انه شعر او کهانة او تقوله محمد ان فی السموات والارض لآیات یجوز ان یکون المراد
فی السموات والارض دلائل علی الوحدانیة ویجوز ان یکون المراد بالآیات ما فی السماء من
الشمس والقمر والنجوم وغیرها وما فی الارض من الجبال والاشجار والانهار وغیرها فان کل
واحد منها آیة دالة علی توحید الله عز وجل وخص المؤمنین بالذکر لانتفاعهم بها وفی
خلقکم وما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون ای من تأمل فی خلق نفسه وخلق الحیوان جمیعا
واختلاف طبایعها وعجائب صنعها یتیقن ان لها صانعا حکیما وخص الموقنین لان
الیقین یقع بالاستدلال واختلاف اللیل والنهار بالظلمة والضیاء وقیل بتعاقبهما
وما انزل الله من السماء ای من السحاب من رزق ای مطر لانه سبب رزق الحیوان فاحیا
به الارض بعد موتها انبت بالمطر نباتها واشجارها وثمارها بعد یبسها بانقطاع
الماء عنها وتصریف الریاح جنوبا وشمالا ودبورا وصبا ونکباء وقیل تصریفها رحمة
وعذابا آیات لقوم یعقلون خص العقلاء بالذکر لان العقل یکون الوقوف علی الدلائل
المذکورة فی هذه الآیات الثلث قرأ حمزة والکسائی وتصریف الریاح آیات وکذلک
فی قوله من دابة آیات بکسر التاء فیهما عطفا علی قوله لآیات وهو فی موضع النصب فی
الاعراب وقرأ الآخرون برفعهما عطفا علی موضع ان مع ما عملت فیه والآیات فی
المواضع الثلث هی الدلائل التی عددنا من الصنایع وفی قوله تلک آیات الله نتلوها علیک
هی آیات القرآن کما هی فی الآیة التی تلیها والتی بعدها واما الآیات فی قوله فبای حدیث
بعد الله وآیاته یؤمنون فهی آیات القرآن وآیات الصنایع معا قوله تلک آیات الله ای
هذه آیات القرآن نتلوها علیک بالحق لا یستعمل التلاوة الا فی کتاب الله ولا یحمل
فیها اتیانها الثانی ان الاول فبای حدیث بعد الله ای بعد حدیث الله کقوله احسن
الحدیث کتابا وآیاته یؤمنون ای من لم یؤمن بما سمعه من کلام الله فلم یؤمن بحدیث سواه

وقیل

وقیل من سواه معناه القرآن آخر کتب الله ومحمد آخر رسله فان لم یؤمنوا به فبای کتاب یؤمنون ولا
کتاب بعده ولا نبی قرأ ابن عامر وحمزة والکسائی وابو بکر ویعقوب تؤمنون بالتاء علی معنی
قل لهم یا محمد فبای حدیث تؤمنون وقرأ الباقون بالیاء حملا علی القوم ویل لکل افاک
کثیر الکذب اثیم کثیر الاثم یعنی النضر بن الحارث یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر ای یقیم
بعد سماع القرآن کافرا والاصرار العزم علی الامر واکثر ما یستعمل فی الاقامة علی الذنب
مستکبرا ای عن الایمان کان لم یسمعها فی عدم الانتفاع بها والقبول لها فبشره بعذاب الیم
اخبره خبرا یظهر اثره علی بشرته من الترح واذا علم من آیاتنا شیئا هذا العلم معناه السماع
کقولک اعلم ترید اسمع اتخذها هزوا ای استهزاء بها وعارضها بحدیث الفرس یعنی العلوم
امیلا حقیقة لذلک اولئک لهم عذاب مهین ذکر بلفظ الجمع ردا الی کل فی قوله لکل
افاک من ورائهم جهنم یعنی قدامهم لانهم فی اوقات بعد وقیل من خلفهم لانه یکون بعد
انقضاء آجالهم وقیامهم من قبورهم وکل ما تواری عنک فهو وراء تقدم او تأخر
ولا یغنی عنهم ای لا یدفع عنهم ما کسبوا ای کسبهم المال والاولاد شیئا من عذاب الله
ولا ما اتخذوا من دون الله اولیاء یعنی الاصنام وما عبدوه ولهم عذاب عظیم
بالم لا ینقطع هذا هدی ای هذا اعلام وعظة وبلاغ وقیل هذا القرآن سبب الهدایة
والارشاد لمن تدبره وتفکر فیه والذین کفروا بآیات ربهم لهم عذاب من رجز الیم الرجز
اشد العذاب ای لهم عذاب من اشد العذاب الله الذی سخر لکم البحر ای سهل لکم
رکوب البحر لتجری الفلک فیه بامره ای بتسخیره ذلک لکم ولتبتغوا من فضله لتطلبوا
المال بالتجارة فی البحر واستخراج الجواهر منه وصید ما فیه ولعلکم تشکرون علی
هذه النعم وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا ای صیره بحیث تتصرفون
فیه وتنتفعون به فی دنیاکم ودینکم بالاستدلال به علی التوحید قال ابن عباس
سخر لکم ما فی السموات یعنی الشمس والقمر والنجوم والمطر والریاح وما فی الارض یعنی النبات

والاشجار والثمار وقیل الحیوانات والجمادات جمیعاً نصب علی الحال منه ای منه النعم
کلها منه خلقاً فیکون منه خبر مبتدأ محذوف وقیل تسخیر الجمیع منه وقیل تقدیره
من خلقه فحذف المضاف ویجوز ان یکون صفة صفة للمصدر ای تسخیراً منه ان
فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون ای فی تسخیر القوی للضعیف دلالة علی صانع قدیر حکیم
قل للذین آمنوا یغفروا ای لیغفروا واعنی لیعفوا ولیصفحوا للذین لا یرجون ایام الله ای لا
یخافون سطواته وقیل لا یخافون مثل عقوبات الایام الخالیة والعرب تعبر عن الوقایع
بالایام کیوم احد ویوم حنین وقیل معناه لا یطمعون فی ایام الله نصرة لاولیاء الله وقیل
لا یطمعون فی ایام الله التی وعدها الله المؤمنین فی الجنة واضاف الی الله کبیت الله
ابن عباس گفت این آیه در شان عمر خطاب فرود آمد در غزاء بنی المصطلق بودند و لشکر
اسلام بر چاهی فرود آمدند که آن را مریسیع میگفتند عبدالله ابی که سر منافقان بود
غلام خود بطلب آب فرستاد دیر باز آمد عبدالله گفت چه سبب بود که بر سر چاه دیر
بماندی و دیر باز آمدی غلام گفت از آن دیر آمدم که غلام عمر خطاب بر سر چاه نشسته بود
و آب میکشید تا قربهاء پیغمبر پر کرد و قربهاء ابوبکر و قربهاء مولی خود یعنی
عبدالله منافق گفت مثل ما و این قوم چنانست که گفته اند سمن کلبک یأکلک این
سخن بعمر رسید عمر در خشم شد و شمشیر برداشت تا قصد وی کند جبرئیل آمد و این
آیه آورد عمر بحکم این آیه رفت و عزیمت خویش را فسخ نمود سدی و جماعتی مفسران گفتند
که این آیه در شان جمعی صحابه فرود آمد که از اهل مکه در رنج عظیم بودند از کید و گفتار
ایشان و اذیت بسیار از مشرکان میکشیدند برسول خدا نالیدند و از وی دستوری
قتال خواستند هنوز آیه قتال نیامده بود رب العزت این آیه فرستاد و ایشان را بحکم
وقت عفو و صفح فرمود چنانکه جای دیگر گفت فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بامره پس آیه
قتال فرود آمد و این آیه منسوخ گشت لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون قرأ ابن عامر و حمزه

والکسائی

والکسائی لنجزی بالنون وقرأ الآخرون لیجزی بالیاء یعنی لیجزی الله قوماً وقرأ ابو جعفر
لیجزی بضم الیاء وفتح الزای ای تأویله لیجزی الجزاء قوماً فیکون الجزاء مصدراً ونصب قوماً
لانه المفعول الثانی من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها ای لها الثواب وعلیها
العقاب ثم الی ربکم ترجعون فی المعاد ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب یعنی التوریة
والحکم یعنی الحکمة والسنة وقیل القضاء بین الناس والنبوة فان ابراهیم کان یجمع
الانبیاء ورزقناهم من الطیبات ای من الحلالات وهی المن والسلوی والماء المنبجس من
الحجر فی التیه ومواریث فرعون وفضلناهم علی العالمین ای عالمی زمانهم وقیل
خصصناهم بکثرة الانبیاء من بین سائر الامم قال ابن عباس لم یکن من العالمین احد فی
زمانهم اکرم علی الله ولا احب الیه منهم وآتیناهم بینات من الامر یعنی العلم ببعث
محمد صلی الله علیه وسلم وعلامات نبوته وما بین لهم من امره فما اختلفوا الا من بعد
ما جاءهم العلم هذا العلم هو القرآن ای ما اختلفوا فی کونه نبیاً حتی جاءهم القرآن
ولما بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم نبیاً اختلف علیه بنو اسرائیل فریقین فریق
صدقوه وهم الذین قال الله عز وجل وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فآمن وقال
تعالی قل کفی بالله شهیداً بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب وقال الله تعالی والذین
آتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک وقال تعالی فسئل الذین یقرؤن الکتاب من
قبلک یعنی عبدالله بن سلام وغیره وفریق جحدوه وکذبوه بغیاً بینهم وحسداً
من عند انفسهم لا من جهل بکونه الانسان متعدداً وهم الذین قال الله عز وجل
الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وان فریقاً منهم لیکتمون الحق وهم
یعلمون کانوا کلمة واحدة فیه قبل ان یبعث یشهدون له ویستفتحون به وینتظرونه
ویبشرون به فلما جاءهم اختلفوا فیه وتحزبوا علیه ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة
فیما کانوا فیه یختلفون وقیل اراد بالاختلاف اختلافهم فی اوامر الله ونواهیه فی التوریة

النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحیم قوله
تعالی بسم الله معراج قلوب الاولیاء بسم الله نور دل اصفیاء بسم الله شفاء صدور
الاتقیاء بسم الله کلمة التقوی وراحة الثکلی وشفاء المرضی بسم الله اصل همه دولتها
مایه همه سعادتها ختم همه عزتهاست توقیع منشور نیازهاست بسم الله برید
حضرت انبیاست کلید قرب اولیاست سکون و سلوت اصفیاست بسم الله
آشنای اسیرانست و روشنایی رامدداستان قطیعت امانست و نجه داد داد رمانا
نام خداوند جهان رهنمایانست پادشاه بر همه شاهانست پیش از همه زمانها و پیش
از همه نشانها خدایی که وجودش را بدایت نه وجودش را نهایت نه یکی یکتا نه که او را
مثل و مانند نه فردی یگانه که او را خویش و پیوند نه صمدی پاینده که در یافت
او را بجز راه نیست حکیمی که یاد وی دلها را بستانست لطیفی که انس با وی زندگانی دوستانست
کریمی که مهر وی شادی جانهاست شیرین سخن و زیبا صنع و راست پیمانست
بیت مهر تو بهی نیا بجز بذهم وصلت بهم مسیح مریم ندهم
عشقت بهزار باغ خرم ندهم یکدم غم تو بهر دو عالم ندهم حم الحاء تدل علی حیوته والمیم
تدل علی مودته کانه قال جل جلاله بحیاتی ومودتی لاولیایی لا شیء احب علی احبایی
من لقایی بحیات من ای بهمن با دوستان من که دوستان را عهد و جهانست امید دیدار
مهر کرده ام برسرای فنا ای جانان را نامه من فرستادم در سرای بقا تو تا ایشان جنت او
لقاء من تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم تنزیل و نامه او و نامه او پیغام او و نشان
مهر او و وفاء دوستان او دوستان نبود نامه دوست خوانند و بصیرتشان بصیرت پیغام او
زنگار حجاب از دلشان بزداید نسیم صبا مهر از جانب قرب در آید دیجان نجات
سرا از باغ وصال برکند گل افتخار از خار امتحان به دمد صبح شادی از مطلع آنادی
سر بر زند آری قدر نامه دوستان دوستان دانند عزت خطاب دوستان شناسند

ابوبکر

ابوبکر شبلی وقتی بازار بغداد میگذشت باره کاغذ دید که نام دوست بروی رقم بود در
زیر اقدام خلق افتاده شبلی چون حروف نام او بر آن صفت دید همه اجزاء او محو
گشت اضطرابی با اعضای وی افتاد در مفرهکرد و آن رقعه برداشت و بوسید و
گه بر سینه نهادی و ظلمت غفلت بزدودی گه بر دیده نهادی و نور چشم میفزودی
همچنان با خود میداشت تا آن روز که بقصد بیت الله الحرام از بغداد بیرون آمد و
روی ببادیه نهاد آن رقعه در دست گرفته و آن را بدرقه روزگار خود ساخته
در میان بادیه جوانی را دید فرد و وحید غریب و طرید نه زادی نه راحله نه رفیقی نه
قافله از خاک بستر کرده و از سنگ بالین ساخته سر برده اندر وحشت کرده
او را نه سرشک از چشم اندر وانست نه دیده در هوا نهاده آسمان و زمین را در دما
اوکرفته شبلی بر بالین وی نشست و آن پاره کاغذ پیش دیده وی بداشت
گفت ای جوان بر این عهد هستی جوان روی فرا وی کرد و اید شبلی گفتا تالله مکر دین
سکرات و غمرات حال این جوان تبدیل خواهد شد جوان در وی نگریست و گفت ای
شبلی در غلطی ابجهته تو در کاغذ می بینی و می خوانی ما در صحیفه دل میخوانیم وی چشم ان
فی السموات والارض لآیات للمؤمنین اندرین آیه کمال قدرت خود بخلق می نماید در
آفرینش آسمان و زمین وفی خلقکم وما یبث من دابة آیات اظهار لطف خود میکند
در آفرینش همه جانوران خاصه آدمیان واختلاف اللیل والنهار وما انزل الله
من السماء من رزق قیمت خود با یاد خلق میدهد در آفرینش آب و باد و نبات و
تبیه و روزیهاء آن آنگه گفت لآیات لقوم یعقلون عاقل کسی باید که درین آیات بنور
و تفکر کند تا آثار و لطایف قدرت او فهم کند و مقتضی قدرت خوف سیاست
و سطوت او ببیند و نیز لطف او فهم کند و مقتضی لطف رجاست دل در کرم او

بندد واز آیه سوم نعمت او بوجود نشناسد وبشکر آن قیام کند نه در مقام شکر کشف
وحجاب نبیا رافتد ولیجه رب العزت کفت واختلاف اللیل والنهار تا شامت ما
کشف وحجابت دوند وشن مثال کشفات وشب تاریک مثال حجاب ودر
بیان مرد وحال کردان در حال کشف همه نعم بیند نه در نعمت شادی بود نه در
محنت غم خورد در مشاهده منعم او راچندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد و
نه با اندوه محنت ساند وپی فی معناه انشد بیت کرم فکنم که نیک کردی یا بد
مشغول بغرق باشم انکه نه بتی ودر وقت حجاب مشاهده منعم ازوی روی پوشد
همه التفات وی با نعمت ومحنت بود لاجرم در نعمت طبل شادی بزند ودر محنت
با اندوه بیکشد برطریقت کنت دردو زمان وهم وشادی فنی وعنا این همه صفات
سالکانست در منازل راه اما مرد که بمقصود رسید او را نه مقام است ونه منزل ونه وقت
ونه حال نه جان ونه دل بیت مکن در جسم وجان منزل که این دونست وآن والا
قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش ونه آنجا الهی وقت را بر دی نا نم وزیادتی ما
میسانم باسیدا که چون ذبذبد بکمانم درد وراحت هر دو برابر انم النوبة الاولی
ثم جعلناک علی شریعة من الامر یعنی ترا بر راهی ساخته از فرمانها دو ایند لیم وکردیم
فاتبعها پس برپی آن میرو ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون ومتابعت هوای نادانان مکن
که نمیدانند انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا که ایشان از عذاب خدای ترا بی نیاز نکنند
وبکار نیایند ترا هیچ چیز وان الظالمین بعضهم اولیاء بعض وبدرستیکه ستمکاران بعضی
بعضی را دوستانند والله ولی المتقین وخدای تعالی پرهیزکاران را دوست است
هذا بصائر للناس این قرآن بانورهاست ودیدها ودلها را مردمان را
وهدی ورحمة لقوم یوقنون وراه نمونی وبخشایشی است ایشان را که بی گمانانند
ام حسب الذین اجترحوا السیئات ای پندارند ایشان که بدیها میکنند ان نجعلهم کالذین

آمنوا وعملوا الصالحات که ما ایشان را چون ایشان کنیم که بکرویدند وعمل نیکو کردند سواء
محیاهم ومماتهم مساوی است زندکانی ایشان ومردن ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست
که میکنند وخلق الله السموات والارض بالحق وخدای تعالی بیافرید آسمانها وزمینها را
براستی ودرستی وصواب ولتجزی کل نفس بما کسبت تا پاداش دهد هر نفسی را بانچه
کرد وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند وبی گناه ایشان را نکیرند افرأیت
من اتخذ الهه هویه چه بینی وچه کوئی در بیدعه آنکه فرا گرفت هوای نفس خود را بخدای
واضله الله علی علم وکمراه کرد الله تعالی او را که دانست که بازگردد وختم علی سمعه وقلبه
ومهر نهاد بر گوش او ومهر نهاد بر دل او وجعل علی بصره غشاوة
ودیده نه دیده حق را بچشم او فکند فمن یهدیه من بعد الله پس که راه نماید او را پس از خدای تعالی
افلا تذکرون اگر پند بپذیرند وقالوا وگفتند ناباوران ما هی الا حیاتنا الدنیا نیست
این مگر زندگانی این جهان نموت ونحیا بمیریم وزنده میشویم وما یهلکنا الا الدهر ونیست
مرا هلاک مگر گردش گیتی وما لهم بذلک من علم ونیست ایشان را بانچه میگویند هیچ
دانشی نیست ان هم الا یظنون نیستند مگر انکه گمان میبرند واذا تتلی علیهم آیاتنا
وچون خوانده شود بر ایشان کلام ما بینات سخنان درست روشن بینا ما کان حجتهم
نباشد حجت ایشان در درستی ساختن ایشان سخنان خویش را الا ان قالوا ائتوا بآبائنا
مگر آنکه میگویند بیاورید پدران مارا از گور باز آید ان کنتم صادقین اگر هستید راستکویان
که ایشان زنده زندگانی هست قل الله یحییکم بگو ای محمد این کافران ومنافقان را
که الله تعالی شما را زنده کند بعد از آنکه نطفه مرده بودید وزندگی میدارد در این جهان ثم یمیتکم
پس شما را میمیراند بوقت انقضاء آجال شما ثم یجمعکم الی یوم القیامة پس جمع
میکند شما را بعد از مردن ودر زنده کردن ودر لا ریب فیه شک
نیست در آن روز در جمع آوردن شما در آن ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان نمی

ولله ملک السموات والارض ومر خدایراست پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین
ویوم تقوم الساعة وروزی که رستخیز برپای میشود یومئذ یخسر المبطلون روز زیان
کنند کسانیکه تکذیب کردند پیغمبران ونافرمان زیانکار آیند وتری کل امة جاثیة
ودی بیند در آن روز هر گروهی را زانو درآمده از هول وفزع کل امة تدعی الی کتابها هر گروهی را
باز میخواند با نامه کردار ایشان الیوم تجزون ما کنتم تعملون ایشان را که امروز پاداش
دهند شما را بانچه میکردید هذا کتابنا اینست نامه شما که کردار شما در آن نوشته ایم
ینطق علیکم بالحق سخن گوید میگواهی دهد بر شما بعدل وراستی انا کنا نستنسخ ما
کنتم تعملون ما نسخه میکردیم از اصل یا از لوح محفوظ آنها که شما میکردید فاما الذین
آمنوا وعملوا الصالحات اما آنان که بکرویدند وعمل نیکو کردند فیدخلهم ربهم فی رحمته در آرد
الله تعالی ایشان را در بخشایش وبهشت خویش ذلک هو الفوز المبین اینست پیروزی
روشن واما الذین کفروا واما ایشان که کافر شدند افلم تکن آیاتی تتلی علیکم ایشان را
گویند نه بر شما میخواندند سخنان ما فاستکبرتم وگردنکشیدید شما از آن وکنتم قوما مجرمین
وحال آنکه شما بودید گروهی گناهکاران واذا قیل ان وعد الله حق وآنکه که شما را گفته
که وعده الله تعالی راست ودرستست والساعة لا ریب فیها ودر رستخیز که شک
نیست در آن قلتم ما ندری ما الساعة گفتید شما این بود که ما ندانیم که قیامت چیست
ان نظن الا ظنا ونمی پنداریم مگر گمانی وما نحن بمستیقنین وما نیستیم بی گمان بیقین
وبدا لهم سیئات ما عملوا وپدید آمد ایشان را سرانجامها بدانچه میکردند وحاق
بهم ما کانوا به یستهزءون وبگرد ایشان گرفت آنچه بودند که بدان افسوس میکردند وقیل
الیوم ننساکم وگویند شما را امروز فراموش کنانیم کما نسیتم لقاء یومکم هذا چنانکه
شما فراموش کردید دیدار این جهان وماواکم النار وجایگاه شما آتشست
وما لکم من ناصرین ونیست شما را هیچ فریادرسی ذلکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا بجهان

که شما سخنان الله تعالی بافسوس کرفتید وغرتکم الحیوة الدنیا
لا یخرجون منها وآن روز ایشان را از آتش بیرون نکنند ولا هم یستعتبون ونه ایشان را فرا عذر
دادن وخشنودی جستن بگذارند فلله الحمد پس مر خدایراست ثنا وستایش نیکو رب
السموات ورب الارض رب العالمین خداوند آسمانها وخداوند زمین وخداوند عالمیان و
جهانیان وله الکبریاء فی السموات والارض ومر اوراست بزرگی وبزرگواری در آسمانها و
زمینها وهو العزیز الحکیم واوست آن توانا دانا النوبة الثانیة قوله تعالی ثم جعلناک
علی شریعة ای بعد اختلاف اهل الکتاب جعلناک یا محمد علی طریقة ومنهج من الامر
ای من الدین وقیل علی ملة مشروعة من امر الذی امرناه من قبلک من رسلنا و
قیل من الامر الذی انت بصدده قال قتادة الشریعة الفرائض والحدود والامر والنهی
وقال ابن عیسی الشریعة علامة تنصب علی الطریق دلالة علی الماء فاتبعها
هذه الشریعة واعمل بها ولتتخذها اماما ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون ای لا تتبع الکافر
والمنافقین ولا تعمل بهواهم انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا ای لن یدفعوا عنک من عذاب
الله شیئا ان اتبعت اهواءهم وذلک انهم کانوا یقولون له ارجع الی دین آبائک فانهم کانوا
افضل منک فقال عز وجل انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا وان الظالمین بعضهم اولیاء
بعض ای الکافر الظالم ولی الظالم مثله ونصیره ومعینه وقیل هم متفقون علی
عداوتک والله ولی المتقین ای ولی المؤمنین الذین یتقون الشرک والفواحش
هذا ای هذا القرآن بصائر للناس معالم للناس فی الحدود والاحکام یبصرون
بها وهدی من الضلالة ورحمة من العذاب لقوم یوقنون لا یشوب ایمانهم شک
وارتیاب وقیل هذا ای ما تقدم من اتباع الشریعة وترک طاعة الظالم بصائر للناس
ای بینات ودلائل فی امر دینهم وهدی ای رشد ورحمة ای نعمة من الله لقوم یوقنون
ام حسب یعنی بل حسب الذین اجترحوا السیئات ای اکتسبوا المعاصی والکفر ان نجعلهم

كالذين آمنوا وعملوا الصالحات اين آيه در شان نفرى از مشركان قريش فرود آمد كه كفتند اكر
ابنچه محمد ميكويد حق است ودلت بس ما داد در آن جهان را ايشان فزوني خواهند داشت
ودولت چنداكه در دنيا ما را او فرستاده بر ما ايمن بخيلي با ايشان كنيم احب
يعني احسب استفهام است يعني انكاري پندارند ايشان كه شرك آورده اند وكفر
ورزيده اند يعني عتبه وشيبه ووليد كه ايشان را همچون مؤمنان وكرويدكان كنيم يعني
علي وحمزه وعبيدة بن الحارث آنكه كفت سواء محياهم ومماتهم حمزه وكسايي وحفص
ويعقوب سواء بنصب خوانند وهو نصب على الحال يعني احسبوا انهم يستوي من
المؤمنين في الحياة والممات مي پندارند كه زندكاني ايشان چون زندكاني مكافات
ومرك ايشان چون مرك ايشان يكسان نكالا ولما نيست كه مؤمنان را نصرتست وهيبت
در دنيا وآخرت وكافرانرا خزي ونكال وعقوبت در دنيا وآخرت يعني ديكري پندارند
كافران با مؤمنان مشارك خواهند بود در نعيم آخرت چنانكه مشارك ايشانند
در نعمت دنيا يا محمد تو ايشانرا جواب ده كه هي للذين آمنوا في الحيوة الدنيا خالصة يوم
القيمة باقي قرا سواء برفع خوانند يعني محياهم ومماتهم سواء فتقدم الخبر على
الابتداء ميكويد يكسان نيست زندكاني مرك ايشان در ضر كافر وضميرها هر دو
فريق شود اي المؤمن مؤمن بحياته ومماته يعني في الدنيا والآخرة والكافر كافر في الدنيا
والآخرة مؤمن را در ايمان زندكاني ومرك يكسانست يعني در معني يكسان مؤمنست
كه در دنيا وكافر كافرست هم در دنيا وهم در عقبي خبر درستست كه مصطفى صلوات الله
عليه در مسجد شد واصحاب صفه ديد كفت المحيا محياكم والممات مماتكم قال
ساء ما يحكمون اي بئس ما يقضون لانفسهم وخلق الله السموات والارض بالحق اي
بالعدل فلا يقتضي التساوي بين الفريقين وقيل بالحق يعني للجزاء اي لم يخلقه عبثا
لكن للجزاء ثم بينه فقال ولتجزى كل نفس بما كسبت من خير او شر وهم لا يظلمون اي لا

ينقص

ينقص من حسناتهم ولا يزاد على سيئاتهم افرأيت من اتخذ الهه هويه كقول الشاعر
شعر كما جعل الزنا فريضة الرجم يعني كما جعل الرجم فريضة الزنا قال ابن عباس
ليس بين السماء والارض آله يعبد ابغض الى الله من هوى متبع وفي الخبر عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثلث مهلكات شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء برايه و
قال الحسن وقتاده ذلك الكافر اتخذ دينه ما يهواه فلا يهوى شيئا الا ركبه من غير
زاجر لانه لا يؤمن بالله ولا يخافه ولا يحرم ما حرم الله وقيل اتخذ دينه بهواه وايثار
لا بالادلة والبراهين وقال سعيد بن جبير كانت العرب يعبدون الحجارة والذهب
والفضة فاذا وجدوا شيئا احسن من الاول رموه وكسروه وعبدوا ما هو احسن وقال الشعبي
انما سمي الهوى لانه يهوي بصاحبه في النار واضله الله عن الايمان على علم منه سابقة
امره وقيل على ما سبق في علمه انه ضال قبل ان يخلقه وختم اي طبع على سمعه كي لا
يسمع الحق وقلبه كي لا يفهم الحق وجعل على بصره غشاوة اي ظلمة فهو لا يبصر
الحق والهدى هذا كقوله وتريهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون فمن يهديه من
بعد الله اي من بعد اضلال الله اياه فلا تذكرون تتعظون بالقرآن انا الله ولحد قوله من
اتخذوا به فمن يهديه وقالوا ما هي الا حيوتنا الدنيا هذا من قول الزنادقة الذين قالوا
الناس كالحشيش قالوا ما الحيوة الا حيوتنا الدنيا نموت ونحيا فيه تقديم وتاخير
اي نحيا ونموت وقيل نموت الآباء ونحيا الابناء ونحيوا الابناء نموت الآباء الابناء
نحيوا الآباء صاروا احياء وما يهلكنا الا الدهر اي ما يفنينا الا مرور الزمان وطول العمر
واختلاف الليل والنهار وما لهم بذلك من علم اي لم يقولوا عن علم علموه وقيل ما لهم
بذلك من حجة ولا بيان ان هم الا يظنون اي ما هم في اعتقاد هذا القول الا على شك
روى ابو هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى
لا يقل ابن آدم يا خيبة الدهر فاني انا الدهر ارسل الليل والنهار فاذا شئت قبضتهما

احسن م

وفي رواية اخرى عن ابي هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يسب احدكم الدهر فان الله هو الدهر ولا يقولن للعنب الكرم فان الكرم هو الرجل
المسلم واذا تتلى عليهم آياتنا بينات يعني القرآن واضحات الدلايل وورود الآيات
هاهنا ما فيه ذكر البعث والنشر ما كان حجتهم اي جوابهم وما احتجوا به في حجة
على زعمهم الا ان قالوا ائتوا بآبائنا احيوهم ان كنتم صادقين في دعوى البعث قل الله
يحييكم اي قل يا محمد لابي جهل واصحابه الله يحييكم في الدنيا ثم يميتكم فيها ثم يجمعكم في
القبور الى يوم القيامة وقيل معناه ثم يحييكم ويجمعكم في القيامة لا ريب فيه اي
في اليوم وقيل في الجمع اي لا ترتابوا فيه وقيل قد قامت الدلالة على صحة البعث
فلم يبق فيه ارتياب ولكن اكثر الناس لا يعلمون قدرة الله على البعث لاعراضهم عن
التدبر والتفكر في الدلايل ولله ملك السموات والارض ويوم تقوم الساعة
يومئذ يخسر المبطلون يعني الكافرين الذين هم اصحاب الاباطيل يظهر في ذلك اليوم
خسرانهم بان يصيروا الى النار وترى كل امة جاثية هذا كقوله حول جهنم جثيا اي ترى
امة كل نبي يوم القيمة باركة على الركب وهي جلسة المخاصم بين يدي الحاكم ينتظر القضا
وقيل مستوفزا لا يصيب الارض الا ركبتاه واطراف انامله قال سلمان الفارسي ان
في القيامة ساعة هي عشر سنين يخر الناس فيها جثاة على ركبهم حتى ابراهيم ينادي نفسي
لا اسئلك الا نفسي كل امة تدعى الى كتابها عملها اي كتاب الحفظة ليقرؤوا ويستوفوا
الجزاء وهو قوله اليوم تجزون ما كنتم تعملون في الدنيا هذا كتابنا اي يقال لهم هذا كتابنا
الذي كتبنا فيه اعمالكم يعني ديوان الحفظة ينطق عليكم بالحق اي يشهد عليكم بالعدل
وبالبيان فكانه ينطق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون اي من صالح وطالح لا يزال فيه
ملك من عند الله ينقل الى كاتب اعمال كل انسان نسخة عمله الذي يعمله في يومه و
في ليله وما هو لاقيه فيهما وقال الحسن نستنسخ اي نحفظ وقال الضحاك نثبت وذلك

انا الملكين

انا الملكين ورفعان عمل الانسان فيثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب ويطرح منه
اللغو نحو قولهم هلم واذهب فاما الذين آمنوا بمحمد والقرآن وعملوا الصالحات فيدخلهم
ربهم في رحمته جنته ذلك هو الفوز المبين الظفر الظاهر وهم الذين يعطون
كتابهم بايمانهم واما الذين كفروا افلم تكن آياتي تتلى عليكم القول هاهنا مضمر يعني يقال
لهم افلم تكن آياتي تتلى عليكم يعني الكتب المنزلة على الانبياء فاستكبرتم تعظمتم على
الانقياد والايمان بها وكنتم قوما مجرمين مشركين كافرين واذا قيل ان وعد الله حق اي
اذا قيل لكم ان الجزاء والبعث كاين والساعة لا ريب فيها اي القيامة قايمة لا محالة
قرا حمزة والساعة بالنصب عطفا بها على الوعد والباقون بالرفع على الابتداء قلتم
ما ندري ما الساعة ان نظن الا ظنا اي ما نحن الا نظنها ظنا يعني لا نعلم ذلك الا حدسا او
توهما وما نحن بمستيقنين وبدا لهم في الآخرة اي ظهر لهم حين شاهدوا القيامة
ولخرجهم ما كتبت الحفظة من اعمالهم سيئات ما عملوا اي قبايح افعالهم في الدنيا
اي بدا لهم جزاؤها وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون ورأى جزاء استهزائهم بالرسل والكتب
وقيل اليوم ننسيكم اي يقول لهم الملائكة اليوم نترككم في النار تركا للشي المنسي الذي
لا يذكر كما نسيتم لقاء يومكم هذا يعني كما تركتم الايمان والعمل للقاء هذا اليوم وقيل كما
اعرضتم عن تدبر الوعيد والانذار اعراض من نسي الشي ومأويكم النار منزلكم ومثويكم
جهنم وما لكم من ناصرين من ينصركم ويدفع عنكم من كنتم تعبدون من دونهم في الدنيا ذلكم
اي ذلكم العذاب بانكم اي بسبب انكم اتخذتم آيات الله هزوا فتنزلونها منزلة الهزل
الذي لا يعتمد عليه ولا يتدبر فيه وغرتكم الحيوة الدنيا اغتررتم بامد لكم فيها من
الحيوة المنتهية لا انقضاء وما وسع عليكم من اسباب دنياكم حتى قلتم لا بعث ولا حساب
فاليوم لا يخرجون منها قرا حمزة والكسائي بفتح الياء وضم الراء ولا هم يستعتبون
اي يطلب منهم ان يرجعوا الى طاعة الله لانه لا يقبل في ذلك اليوم عذر ولا توبة وقيل

نظن م

لا يقبل ذلك منهم العتبى وهو اعطاء الرضى فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب
العالمين ختم السورة بكلمة الشكر بعد الاخلاص وقيل معناه قوله فلله الحمد عرفهم كيف
يحمدونه وله الكبرياء فى السموات والارض اى له العظمة والجلال وقيل استحقاق
التعظيم فى اعلى المراتب له وحده وهو العزيز بسلطانه الحكيم فيما امر ونهى وخلق وقضى
روى ابو هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل
الكبرياء ردائى والعظمة ازارى فمن نازعنى واحدا منهما ادخلته النار **النوبة الثالثة**
بسم الله الرحمن الرحيم قوله تعالى ثم جعلناك على شريعة
من الامر فاتبعها اى افردناك بلطايف فاعرفها وسننا لك طرايق فاسلكها واثبتنا
لك حقايق فلا تجاوزها ولا تجنح الى متابعة غيرك انهم لن يغنوا عنك من الله شيئا
انا بالله لك فمن ذا يسعها احد وان اراد بك فتنة فلا يصرفها احد ولا تتعلق بمخلوق
بفكرك ولا تتوجه بضميرك الى شى وثق بربك وتوكل عليه اى مهتر عالم اى سيد
ولد آدم اى خورشيد فلك سعادت اى ماه آسمان سيادت اى مشترى عالم علم
اى در صدف شرف اى عطار كسوت وجود ما تا از جهان بنا بديديم و انديشه بادر
نشيم كرديم و خويش وين در تو بر [illegible] تا دل خويش از همه فارغ دارى و يكبارگى
بطاعت و خدمت ما پردازى ما از شرايع ترا راه دين ساختيم و از حقايق ترا شمع معرفت
افروختيم تا بتابيد و بكوين ساز آن راه روى و عالميان را بآن راه خوانى قل هذه سبيلى
ادعو الى الله اى مهتر ما شمع معراج ترا در قبه قرب بنشانديم و صدر از شار الطاف
روز قدر و دولت تو فشانديم و كونين را خالص تو كردانيديم و هيكل علوى و مركز سفلى
در تحت رايت تو آورديم و مقصود آن بود تا ترا بر بساط شفاعت انبساط دهيم تا قصه
درد عاصيان امت ما بردارى و عذر عاصيان بخواهى كه لا تؤاخذنا ان نسينا او
اخطانا تا هر كرا تو خواهى از ما كونين و عالمين بخواهى هر چه خواهى خود خواسته باشى

واكر ما بلطف قدم خاك آن قدم را كار خانه ديا زنيم وكيميا كمال كنيم ما مستبعد نبود
آن مهتر انبيا صلوات الله عليه در دين نبوت كحل بصيرت كشيدن بود ندد انت
كه خاك را با كشى با يد بود نه سركشى كه خاك با كشى داشت نه سركشى را زيستى كه ب
العزت ايشان را كه سر كشيدند تو تنها نبود ندى حجه و ميد ميدهد وجهيم نا بد كه ام
حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين آمنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم
ومماتهم وهم ايشان را يكى يدكم در بى راهى و سركشى بر چه ها اى خويش رفتند و را ايشا
و دلهاى راه حق فرو بر داشتند كه فمن يهديه من بعد الله پس آنانكه ايشان را كمراه
كرد در كل عالم كيست كه ايشان را براه باز آيد و كرا و سيله كم نبود راه و سايل ايشان فرو
بست ايشان را ام نبد تخت نو مبدى بر آمد تا تحاص بر ادى بد را آمدند و از عدم
عدل كرد برات بر آمد و فردا منادى عدل با مك بر آورد كه فتة اليوم ننسيكم
كما نسيتم لقاء يومكم هذا وماويكم النار آرى كفتيم خاك را با كشى بايد نه سركشى اكر
سلطان كدا بى نوا را ز ميان راه بكيرد و پيش تخت دولت خود بداند او را خلعت
رحمت پوشاند كدا را شرط آن بود كه خود را فراموش نكند و قدر خود بداند همچنان
بى نوايى و بى آبى خويش پيش ديده خويش مى دارد بسمع عمر عبد العزيز رسانيد كه
پسر تو انكشترى ساخته و نكينى بهزار درم خريده و در وى نشانده نامه نوشت بوى
كه اى پسر شنيدم كه انكشترى ساخته و نكينى بهزار درم خريده و در وى نشانده اكر
رضاى من ميخواهى آن نكين بفروش و آن بها آن هزار كرسنه را طعام ده و از پاره سيم
خود انكشترى ساز و بر انجا نقش كن كه رحم الله امرا عرف نفسه فقد عرف ربه رحمت
خداى بر آن بنده باد كه قدر خود بداند و خويشتن را بشناسد اى جوانمرد هيچ لباس
بر قد خاك راست تر و زيباتر از لباس تواضع نيست الذى جرى في مجرى البول كه تر
ليس له ان يتكبر كسى كه دو بار در راه كذر بول رفته باشد او را نرسد كه تكبر كند تكبر و

وكبريا و عز و علا و عظمت و بها صفت خداوند ذو الجلال است قال الله عز وجل
وله الكبرياء فى السموات والارض وهو العزيز الحكيم او راست بزركى و بزركوارى
كامكارى و جبارى بزركوار در قدر و در كردار و بزركوار در نام و در كشايندن
پاكى خود بر تر از پنداشت در بزركى خود مهتر از در يافت در قدر خود جز از خود
شناخت سبحانه جل جلاله [illegible] ظم شانه و عز كبرياؤه و جلت احديته و تقدست

سورة الاحقاف صمديته [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

حم تنزيل الكتاب فرو فرستادن اين نامه **من الله العزيز الحكيم** از خداوند توانا دانا
بى همتاست **ما خلقنا السموات والارض وما بينهما** نيافريديم آسمانها و زمينها وانچه ميان
آنست **الا بالحق** مكر براستى و صواب **واجل مسمى** و هنكامى نام زد كرده **والذين كفروا**
و ايشان كه كافر شدند **عما انذروا معرضون** ازانچه ايشان را بآن مى ترسانند و
آگاه ميكنند روى كردانيدن اند چون نا آگاهان **قل ارايتم** بكوى اى محمد چه بينيد
ما تدعون من دون الله انچه مى پرستيد فرود از الله **اروني ماذا خلقوا من الارض** با من نمايند
كه چه آفريدند از زمين و از جهان **ام لهم شرك فى السموات** يا مر ايشان را انبازيست
با الله تعالى در آسمان و در آفريدن آن **ائتوني بكتاب** بياريد نامه از الله **من قبل هذا**
كه پيش ازين قرآن آمد از الله **او اثارة من علم** يا نشانى از علم دانش داشته باشيد
ان كنتم صادقين اكر هستيد راستكويان **ومن اضل ممن يدعوا من دون الله** و كيست كمراه
تر از كسى كه بخداى ميخواند فرود از الله **من لا يستجيب له الى يوم القيمة** چيزى كه او را
اجابت نكند تا روز رستاخيز **وهم عن دعائهم غافلون** و آن پرستيدكان از آن پرستكاران
نا آگاه اند **واذا حشر الناس** و چون فراهم آرند مردمان را روز رستاخيز **كانوا لهم اعداء** آن
پرستيدكان مر ايشان را دشمن باشند **وكانوا بعبادتهم كافرين** و پرستش ايشان كافر باشند

واذا تتلى عليهم آياتنا بينات و چون بر ايشان خوانند سخنان ما پيدا روشن و نيكو **قال
الذين كفروا** كويند ناكرويدكان **للحق لما جاءهم** سخن راست كه با ايشان آمد **هذا سحر مبين** اين سخن است
جادويى روشن **ام يقولون افتريه** يا ميكويند محمد اين سخن از خود ساخت **قل ان افتريته** بكوى
اكر من از خود ساختم و فرا نهادم **فلا تملكون لى من الله شيئا** شما خداى را از من
باز نتوانيد داشت چيزى **هو اعلم بما تفيضون فيه** او داناتر است بانچه شما در آن ميرويد
تمام بر آن سخن ميدانيد **كفى به شهيدا بينى وبينكم** بسنده است الله كواه
ميان من و ميان شما **وهو الغفور الرحيم** و او است آمرزكار و مهربان **قل ما كنت بدعا من الرسل**
بكوى اى محمد من از پيغامبران نه نخستينم **وما ادرى ما يفعل بى ولا بكم** و نميدانم كه با من چه
خواهند كرد و با شما هم **ان اتبع الا ما يوحى الى** پى روى نميتوانم كرد مكر چيزى كه بمن وحى كنند
وما انا الا نذير مبين و من نيستم مكر بيم نماينده روشن **قل ارايتم** بكوى اى محمد چه كوييد
چه بينيد **ان كان من عند الله وكفرتم به** اكر اين سخن و پيغام از نزديك الله تعالى است و شما با آن
كافر ميشويد شما را چه عذر بود **وشهد شاهد من بنى اسرائيل على مثله** و كواهى داد كواهى از
بنى اسرائيل بر آن كه اين از نزديك خداست **فآمن** و ايمان آورد **واستكبرتم** و شما از كواهى
كردن كشيد **ان الله لا يهدى القوم الظالمين** بدرستى كه خداى تعالى راه ننمايد كروه
ستمكاران **وقال الذين كفروا للذين آمنوا** و كفتند ناكرويدكان مر آنان را كه كرويده بودند **لو كان
خيرا ما سبقونا اليه** اكر آن دين راست بودى و بهتر ايشان بر ما پيشى نيافتندى **واذ
لم يهتدوا به** و چون راه نبردند بآن **فسيقولون هذا افك قديم** پس ميكويند اين دروغى
كهن است و يافته **ومن قبله كتاب موسى** و پيش از قرآن كتاب موسى **اماما ورحمة** پيشوا
و پيشوا بود و از الله تعالى مهربانى **وهذا كتاب مصدق** و اين قرآن نامه ايست تورية را كواه
و راست دارنده **لسانا عربيا** بزبانى تازى **لينذر الذين ظلموا** تا بيم نمايد ستمكاران را
وبشرى للمحسنين و شاديست نيكوكاران را **ان الذين قالوا ربنا الله** ايشان كه كفتند خداوند ما الله است

ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بایستادند بر آن فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و بر ایشان ترس نیست و
اند و هیچ گاهی غمگین نشوند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه یاران بهشت‌اند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان
در آن جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پاداش دهند با آنچه میکردند وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ و وصیت
کردیم مردمان را با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردن با ایشان حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا مادر او را
بدشواری و گرانباری برداشت وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا و بر زمین نهاد بدشواری وَحَمْلُهُ
وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و برداشتن او در شکم و شیر دادن و از شیر باز کردن سی ماه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ
أَشُدَّهُ تا زمانی که برسد بمردی و بسختی خویش کند و هم زیرکی وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و بچهل سال
رسد قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي گوید ای پروردگار من یاد دل و زبان بده و مرا آن داد أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ
الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ تا شکر کنم ترا بر آن نیکویها و نعمتها که با من کردی وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر
من وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ و عملی کنم که تو از آن راضی باشی وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي و با صلاح آر
مرا و فرزندان مرا و با ایشان نیکویی کن إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ من باز گشتم بتو وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از
مسلمانانم أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ آن گروه ایشانند که در پذیریم از ایشان أَحْسَنَ
مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کردند وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّئَاتِهِمْ و از بدیهای ایشان درگذاریم فِي أَصْحَابِ
الْجَنَّةِ و ایشان با بهشتیان‌اند در بهشت‌اند وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وعده را
آن وعده راست که ایشان را می‌دادند وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ و آن مرد که پدر و مادر خویش را گفت
أُفٍّ لَّكُمَا اف مر شما را ستوهی از شما أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ مرا وعده میدهید که از گور
بیرون خواهند آورد وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِي و آنان که پیش از من بودند هیچ باز نیامدند
وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر او از خدای فریاد میخواستند از او وَيْلَكَ آمِنْ
و میگویند وای بر تو ایمان آور و بپذیر إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده الله تعالی راست و
درست فَيَقُولُ مَا هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و میگوید نیست این سخن مگر افسانه پیشینیان
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ آن گروه که این سخن میگویند ایشانند که درست گشت بر

ایشان

ایشان سخن الله تعالی بتهدید که دوزخیان‌اند فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ
در گروهی که این سخن گفتند و گذشتند پیش ایشان از پریان و آدمیان إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ
که ایشان زیانکاران‌اند وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ و مر هر کسی را در دوزخ و بهشت جدا درجه‌ایست
و جدا پایه مِّمَّا عَمِلُوا از پاداش آنچه کردند وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ و الله تعالی با ایشان خواهد گزارد
پاداش کردار ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نخواهند شد النوبة الثانیة
ان سورة الاحقاف سی و پنج آیه است و سیصد و چهل و چهار کلمه و دو هزار و پانصد و نود
و هشت حرف جمله بمکه فرود آمد مکی یک آیه که در مدینه فرود آمد و خلافست که
آن یک آیه کدامست قومی گفتند فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ابن عباس گفت
بر آنست که قل ارأیتم ان کان من عند الله و درین سورت دو آیه منسوخست یکی و ما ادری
ما یفعل بی ولا بکم این قدر از آیه منسوخست بفاتحه سورة الفتح دیگر آیه فاصبر
کما صبر اولوا العزم من الرسل منسوخست بآیة السیف و در فضیلت این سورة
ابی بن کعب روایت کند از مصطفی صلوات الله و سلامه علیه قال من قرأ سورة
الاحقاف اعطی من الاجر بعدد کل رمل فی الدنیا عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات
و رفع له عشر درجات حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم مضی تفسیره وانما کرر تنزیل
الکتاب لانه بمنزلة عنوان الکتب ثم ذکر ما انزل فقال ما خلقنا السموات والارض وما
بینهما الا بالحق یعنی الا بالوحدانیة من غیر شریک کقوله ما لهم فیهما من شرک
وکقوله ام لهم شرک فی السموات وقیل الا بالحق ای بالعدل فی الخلق وقیل بالحق و
الاقامة الحق واجل مسمی ای خلقه مقرونا باجل مسمی الی وقت معلوم قد سماه او
کان قد طوی علمه عن عباده وقیل المراد به یوم القیمة وهو الاجل الذی ینتهی الیه
السموات والارض وهو اشارة الی فنائها وقیل الاجل المسمی قوله فی ستة ایام ای خلقها
فی ستة ایام والذین کفروا بالآخرة عما انذروا به فی القرآن من البعث والحساب والجزاء

معرضون لا يتفكرون وقيل اعرضوا بعد ما قامت الحجة عليهم قل ارأيتم ما تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من الارض اي هل خلق واحد منهم شيئا من الارض ام لهم شرك في السموات في خلقها وملكها هذا كقوله في سورة الملائكة قل ارأيتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله اروني الآية وكقوله هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من دونه ائتوني بكتاب من قبل هذا اي بكتاب جاءكم من الله قبل القرآن فيه بيان ما تقولون وبرهان ما تدعون يعني التورية والانجيل والزبور وساير كتبه التي انزلها قبل القرآن او اثارة من علم قرئ على ثلثة اوجه قال الكلبي معناه او بقية من علم تؤثر عن الاولين ويسند اليهم . الاثر الذي هو الباقي من الشيء وقال قتادة او اثارة يعني خاصة من علم جعله من قول القايل استاثرت بهذا الشيء اذا ضننت به وخصصت به نفسك الوجه الثالث وهو قول مجاهد وعكرمه ومقاتل او اثارة يعني رواية عن الانبياء يقول اثرت الحديث عن فلان وانا آثره عنه اي اروي ومنه اثرة واثارة ومنه قيل الخبر اثر وماثور ومنه الماثور من الدعاء قال ابن عباس او اثارة علم الخط سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الخط فقال كان نبي من الانبياء يخط فمن وافق خطه فذاك يقال معناه ان يهم الرجل بالامر هل ان يفعله او لا يفعله فيخط خطوطا من غير تامل ولا روية بل بالعجلة لئلا يلحقها العدد ثم يمحو ويقول لخط افعل ولاخر لا افعل الى آخر الخطوط فاذا انتهى الى افعل فعل واذا انتهى الى لا افعل لم يفعل وروي عن ابن عباس قال هذا الخط علم قديم تركه الناس ومن اضل معناه اي احد ابين ضلالا ممن يدعوا اي يعبد وقيل يطلب وقيل من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة اي لو سال شيئا او دعاه الى يوم القيمة لم يستجب له وهم عن دعائهم غافلون يعني الاصنام التي هي جماد لا تسمع ولا تفهم فاجري مجرى العقلاء في الاخبار عن زعمهم وقيل هم الملائكة والجن والانس مشتغلون عنهم غير عالمين

بعبادتهم

بعبادتهم واذا حشر الناس كانوا لهم اعداء هذا كقوله تعالى ويوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا وكانوا بعبادتهم كافرين هذا حكاية الله تعالى عنهم تبرأنا اليك ما كانوا ايانا يعبدون واذا تتلى عليهم آياتنا بينات واضحات الدلائل وهي القرآن قال الذين كفروا للحق لما جاءهم يعني القرآن هذا سحر مبين اي كلام منظوم نظما دقيقا ياخذ القلوب كما يقال السحر الحلال ام يقولون افتريه اختلقه من قبل نفسه واضافه الى الله كذبا قل ان افتريته فلا تملكون لي من الله شيئا هذا تهديد بليغ منه صلى الله عليه وسلم لو فعل اي لا تقدرون ان تردوا عني عذابه على افترائي فكيف افتري على الله من اجلكم هو اعلم بما تفيضون فيه اي الله اعلم بما تقولون فيما بينكم وبما ترمونني به وتخوضون فيه من التكذيب بالقرآن والقول فيه انه سحر كفى به شهيدا بيني وبينكم ان القرآن جاء من عنده وقيل معناه ان افتريته فغاية ذلك ان اخدعكم فتتبعوني وما اشغلكم باتباعكم وانتم لا تملكون دفع عذاب الله عني كفى به شهيدا بيني وبينكم اي هو شاهد على صدق ما ادعوكم اليه اذ هو المرسل اليكم وهو الغفور الرحيم في تاخير العذاب عنكم قال الزجاج هذا دعاء لهم الى التوبة اي معناه ان الله غفور لمن تاب منكم واسلم الرحيم به قل ما كنت بدعا من الرسل البدع ما لا سابق له والبدع والبديع واحد مثل نصف ونصيف وجمع البدع ابداع والمعنى لست باول رسول ارسله الله ولا جئتكم بامر بديع لم يكن الى مثله سابق فكيف تنكرون نبوتي هذا كقوله قل جاءكم رسل من قبلي بالبينات وفي الخبر الصحيح قال النبي صلى الله عليه وسلم بعثت على اثر ثمانية آلاف نبي منهم اربعة آلاف من بني اسرائيل وما ادري ما يفعل بي ولا بكم علماء تفسير در معنى آيه مختلف اند ابن عباس وجماعتى گفتند اين در احكام دنياست نه در احكام آخرت كه رسول خدا را معلوم بود كه در آخرت جاى وى در بهشت است وهر كس كه در دنيا او را تكذيب كند در دوزخ است اما در دنيا روى بوى كشف نكرده بود كه او را وقوم وى را چه خواهند فرمود

و پس ایشان چه خواهند رفت از رنج و راحت و نفع و ضر ابن عباس گفت رسول خدا
در مکه در خواب بود او را نمودند زمینی فراخ و نخلستان خوش که در انجا همه درختان
بود و آب روان و رسول الله با آن زمین هجرت میکرد این خواب با یاران بگفت و یاران
آن وقت در بلا و محنت بودند و اذی و رنج مشرکان میکشیدند گفتند یا رسول الله
متی تهاجر الی الارض التی اریت این هجرت ما کی خواهد بود بان زمین که ترا نمودند رسول
رسول الله ایشان را جواب نداد تا این آیه فرود آمد و گفت ما ادری ما یفعل بی ولا بکم
اترک فی مکة ام اخرج وایاکم الی الارض التی رفعت لی من ندانم که با من چه خواهند کرد
و نه با شما ام درین مکه ما را بخواهند گذاشت یا بان زمین که مرا نمودند هجرت خواهند
فرمود و گفته اند معنی آنست که من ندانم که در دنیا با من چه خواهند کرد و آخر کار من
چه باز آید بیرون کنند مرا از وطن خویش چنانکه با انبیا و پیشین کردند یا بخواهند
کشت چنانکه قوم انبیا کشتند از پیغمبران گذشته و شما که یاران و پیش ما باید بود
که با من بیرون خواهند کرد یا بوطن بخواهند گذاشت و شما که ناگرویدگانید و تکذیب
میکنید ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاک خواهد بود چنانکه پیشینان را
بود انکه گفت ان اتبع الا ما یوحی الی من ندانم مگر انچه وحی بمن آید و مرا خبر کند و وحی
من بر چنان وحی بمن برهم پس الله تعالی بوحی یا النار و الخیر داد که ویرا بر دشمنان نصرت
باشد و دین وی برهمه دینها غلبه دارد و ذلک فی قوله هو الذی ارسل رسوله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و در کار امت خبر داد که وما کان الله
لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون قومی گفتند ما ادری
ما یفعل بی ولا بکم یعنی یوم القیمة والایة منسوخة نسخها فاتحة سورة الفتح
قتاده و عکرمه گفتند آن روز که این آیه فرود آمد کافران شاد شدند و گفتند کار
ما و محمد یکسانست و او را بر ما افزونی نیست در معاش عاقبت خویش و این

دلیل

دلیلست که محمد اینچه میگوید از خود میگوید و از ذات خویش میشهد اگر فرستاده الله
بودی باوی بگفتندی که چه خواهند کرد باوی و عاقبت وی چه خواهد بود پس ما
متابعت وی چون کنیم که نمی داند که با وی و اصحاب وی چه خواهند کرد تا انکه حکم
این آیه در آن کشیده ده سال بمکه و شش سال بمدینه و منافقان مدینه همان سخن میگفتند
که مشرکان مکه میگفتند تا سال حدیبیه که رب العالمین ناسخ این آیه فرستاد که
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر رسول خدا عظیم شاد گشت بنزول
این آیه و اثر شادی روی مبارک وی پیدا و نخست و گفت لقد نزلت علی الیوم
آیات هی احب الی مما طلعت علیه الشمس یاران را گفت خبر دارید که امروز جبرئیل
آمد و آیتی چند فرود آورد که نزول آن دوست تر دارم از دنیا و هر چه در دنیاست انگه
بر ایشان خواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
الی قوله وکان الله علیما حکیما یاران گفتند یا رسول الله هنیئا لک قد علمنا ما یفعل
بک فماذا یفعل بنا نوشت باد یا رسول الله این کرامت که الله تعالی با تو کرد و معلوم گشت
که با تو چه خواهد کرد کی با ما چه خواهد کرد که یاران تو ایم جبرئیل آمد و آیة آورد
لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری الی قوله وکان ذلک عند الله فوزا عظیما
منافقان مدینه و مشرکان مکه گفتند معلوم شد که با محمد و با یاران وی بی دوان
وی الله تعالی چه خواهد کرد با ما بگوی چه کند فانزل الله تعالی ویعذب المنافقین
والمنافقات الی قوله وساءت مصیرا قوله تعالی قل ارایتم ان کان من عند الله و
کفرتم به هذا الکلام محذوف الجواب تقدیره ان کان من عند الله وکفرتم به فما عذرکم
وقوله ان هاهنا لیس بشک کقول شیبا ولو کا کا دهین لیس بشک بما من
صلات الکلام وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فامن الشاهد هاهنا
وفی خاتمة سورة الرعد عبدالله بن سلام حبر اهل التورية مثله ای علی مثل ما

شهد الله عليه من تصديق رسوله وتثبيت رسالته في قوله كفى بالله شهيدا وقيل
على مثله المثل صلة يعني اي على انه من عند الله فآمن يعني فآمن الشاهد والفاء هنا
تفسير ان شهادته ايمانه واستكبرتم عن الايمان به يعني شهد عبد الله بن سلام على نبوة
المصطفى وآمن به واستكبر اليهود فلم يؤمنوا روى عن سعد بن ابي وقاص قال ما
سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لاحد يمشي على الارض انه من اهل الجنة
الا عبد الله بن سلام وفيه نزلت هذه الآية وشهد شاهد من بني اسرائيل على
مثله وقال بعضهم الشاهد من بني اسرائيل هو موسى عليه السلام اي شهد موسى على
مثل القرآن فآمن به بنو اسرائيل وكفرتم يا معشر العرب بمحمد والقرآن ان الله لا يهدي
القوم الظالمين وقال الذين كفروا للذين آمنوا اللام هاهنا لام العلة يعني وقال الكا[فرون]
لاجل المؤمنين والمراد بالذين كفروا اليهود قالوا لو كان ما اتى به محمد خيرا اي صدقا وحقا
ما سبقونا اليه ولكنا اسرع الى قبوله من الذين آمنوا الا ان اربا[ب] العلم والكتاب وقيل
المراد بهم مشركو العرب وذلك انه لما اسلمت جهينة ومزينة واسلم وغفار قالت
بنو عامر وغطفان واسد واشجع لو كان ما جاء به محمد خيرا ما سبقونا اليه ونحن ارفع
منهم حالا واكثر مالا وهؤلاء رعاء الغنم قال الله تعالى واذ لم يهتدوا به اي بالقرآن
كما اهتدى به اهل الايمان فسيقولون هذا افك قديم القديم هاهنا كقولهم
اساطير الاولين وهذا كقوله تعالى بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما ياتهم تاويله
ومن قبله اي ومن قبل القرآن كتاب موسى يعني التورية اماما يقتدى به ورحمة لمن
آمن وهما منصوبان على الحال وقيل فيه اضمار اي جعلناه اماما ورحمة وفي الكلام
محذوف تقديره جعلنا كتاب موسى اماما ورحمة ولم يهتدوا به وهذا كتاب
اي وهذا القرآن كتاب مصدق للكتب التي قبله وفي مصحف ابن مسعود مصدقا لما
بين يديه لسانا عربيا يعني بلسان عربي وقيل منصوب على الحال يعني مصدقا للتورية

ولا يحمل

ولا يحمل في صفة الحال لينذر الذين ظلموا قرأ ابن كثير ونافع وابن عامر ويعقوب لتنذر
بالتاء على خطاب النبي صلى الله عليه وسلم والباقون بالياء يعني لينذر الكتاب وبشرى
للمحسنين بشرى في محل الرفع اي هذا كتاب مصدق وبشرى للمحسنين ان الذين قالوا
ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون اولئك اصحاب الجنة خالدين فيها
جزاء بما كانوا يعملون مضى تفسيره ووصينا الانسان بوالديه حسنا قرأ اهل الكوفة احسانا
كقوله وبالوالدين احسانا حملته امه كرها اي بالمشقة والصعوبة يريد حالة ثقل
الحمل في بطنها لا في ابتداء الحمل ووضعته كرها يريد شدة الطلق قرأ اهل الحجاز و
ابو عمرو بفتح الكاف والباقون بضمها وهما لغتان وقيل الفتح المصدر والضم الاسم و
قيل الفتح ما اكرهت عليه والضم ما كرهته وحمله وفصاله اي فطامه وقرأ يعقوب
وفصله بغير الف ثلثون شهرا يريد اقل مدة الحمل وهي ستة اشهر واكثر مدة الرضاع
اربعة وعشرون شهرا وليس هذا حتما واجبا قال ابن عباس اذا حملت المراة تسعة اشهر
ارضعته احدا وعشرين شهرا واذا حملت ستة اشهر ارضعته اربعة وعشرين شهرا
وقيل هذه الآية خاصة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وكان حمله ستة اشهر وفي
الآية دليل ان الولد يلحق لستة اشهر حتى اذا بلغ اشده اي نهاية قوته وغاية شبابه و
استوائه وهو ما بين ثماني عشرة سنة الى اربعين سنة فذلك قوله وبلغ اربعين
سنة اين آيه بقول سدى وضحاك در شان سعد بن ابي وقاص فرود آمد وقصه
وى در سورة العنكبوت گفته شد وبقول ابن عباس وجماعتى مفسران در شان ابو بكر
صديق فرود آمد و پدر وى ابو قحافه واسمه عثمان بن عامر بن عمرو ومادر وى ام الخير
بنت صخر بن عمرو وعلي بن ابي طالب رضي الله عنه فرمود از مهاجران هيچكس را پدر و مادر
در اسلام مجتمع نشد مگر ابو بكر صديق و رب العالمين ويرا وصيت كرد به نيكويى كردن
با ايشان اندرين آيه وفي الخبر رضاء الرب في رضاء الوالدين وسخط الله في سخطهما

و گفته اند ابو بکر هشده ساله بود که بخدمت پیغمبر رسید مرویست از وی که گفت من
بتجارت بجانب شام میرفتم و رسول خدا در آنکاروان بود در زیر درخت سدره فرود آمد
و از صومعه بحیرا راهب ابو بکر گفت من در صومعه بحیرا شدم تا از کار دین چیزی
پرسم بحیرا گفت آنکیست که در زیر درخت سدره فرود آمده گفتم محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب است بحیرا گفت والله که او نیست مگر پیغمبر خدای که من در کتابها خوانده ام
بعد از عیسی مریم صلوات الله علیه هیچکس در سایه این درخت ننشیند مگر پیغمبری
که نام وی محمد است ابو بکر را تصدیق و یقین آن در دل افتاد و بعد از آن در جاهلیت
و در اسلام از رسول خدا مفارقت نکرد و قیل لابی بکر اخبرنا عن نفسک هل رایت شیئا
قط قبل الاسلام من دلایل نبوة محمد صلی الله علیه و سلم قال ابو بکر نعم وهل بقی احد
من قریش وغیر قریش لم یجعل الله لمحمد فی نبوته حجة وفی غیرها ولکن الله هدی به من شاء
واضل به من شاء بینا انا قاعد فی بحث فی الجاهلیة اذ تدلی علی غصن من اغصانها
حتی صار علی راسی فجعلت انظر الیه واقول ما هذا فسمعت صوتا من الشجرة هذا النبی
یخرج فی وقت کذا وکذا فکن انت من اسعد الناس به فقلت بینه ما اسم هذا النبی
قال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الهاشمی قال ابو بکر فقلت صاحبی والیفی وحبیبی
فتعاهدت الشجرة متی تبشر فی خروج النبی صلی الله علیه و سلم فلما اتاه الوحی سمعت
صوتا من الشجرة جد وشمر یا بن ابی قحافة فقد جاء الوحی ورب موسی لا یسبقک الی الاسلام
احد قال فلما اصبحت غدوت الی النبی صلی الله علیه و سلم فلما رآنی قال یا ابا بکر انی
ادعوک الی الله والی رسوله فقلت اشهد انک رسول الله بعثک بالحق سراجا منیرا
فآمنت به وصدقته قال اوزعنی این دعاء ابو بکر است که عمر وی بچهل سال رسید
چنانکه گفت وبلغ اربعین سنة ایمان آورد و مصطفی را تصدیق کرد گفت رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی خداوندا مرا دل و زبان بده شکر این نعمت اسلام که مرا

فلما

داده

داده و این کرامت که با من کرده و این نواخت که بر من نهادی و علی والدی و بر پدر و مادر من
که ایشان را بایمان و اسلام راه نمودی و هدایت دادی و ان اعمل صالحا ترضاه این عمل
گفت عمل صالح که ابو بکر بدعا آنرا میخواست والله تعالی اجابت کرد و از وی پدید
آن بود که هفت کس از مسلمانان که بدست کافران در عذاب گرفتار بودند ابو بکر ایشان را
باز خرید و از عذاب رهانید و ایشان را آزاد کرد از ایشان دو مرد بودند یکی بلال بن رباح
دیگر عامر بن فهیره بلال غلامی بود از بنی جمح مولی ایشان او را عذاب میکردند ببطحاء
مکه امیه بن خلف دست و پای وی ببست و در آفتاب بطحا او را بیفکند و سنگی
عظیم بر سینه وی نهاده و بگذاشت گفت اگر دین محمد باز کردی والا همچنین ترا تو
گذارم تا هلاک شوی و بلال در آنحالت میگفت احد احد ابو بکر صدیق آنجا بگذشت
و او را چنان دید با امیه گفت الا تتقی الله فی هذا المسکین حتی متی تا کی این مسکین را در
عذاب گرفتار داری از الله تعالی نترسی امیه گفت تو او را از رنجها نرهانی ابو بکر گفت چنین
کنم مرا غلامی سیاه است بدین تو از وی قوی تر و در کار تمام بدانه تو این را بمن ده تا من
او را بتو دهم همچنان کردند و بلال از عذاب باز رهست و صدیق او را آزاد کرد مصطفی
صلوات الله علیه فرمود رحم الله ابا بکر زوجنی ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق
بلالا من ماله و عامر بن فهیره از قبیله ازد بود مولی ایشان ابو بکر او را بخرید و آزاد کرد
و آنوقت که مصطفی و ابو بکر در غار ثور بودند وی گوسفندان بچرا داشتی هر شب
گوسفندان بدر غار بردی و ایشان را شیر دادی و در هجرت با ایشان براه رفته بوده
بمدینه رفت و بعاقبت در بئر معونه شهید شد و از زنان مومنات پنج کس در دست
کافران معذب بودند ابو بکر ایشانرا بخرید و آزاد کرد یکی زنیره دیگر ام عبیس سیم نهدیه
با دختر وی پنجم کنیزکی مسلمان از بنی عدی بن کعب قوله واصلح لی فی ذریتی این هم
دعاء ابو بکر است که اسلام فرزندانرا از الله تعالی درخواست و در باب الفرت دعای

وی اجابت فرمود و همه را اسلام کرامت فرمود تا صحابه هیچکس را این کرامت نبود مگر
ابو بکر را قال موسی بن عقبه لم یدرک اربعة النبی صلی الله علیه وسلم وابناؤهم
الا هولاء ابو قحافه وابو بکر وابنه عبد الرحمن وابو عتیق بن عبد الرحمن بن ابی بکر انی تبت
الیک وانی من المسلمین اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا یعنی اعمالهم
الصالحة التی عملوها فی الدنیا وکلها حسن فالاحسن بمعنی الحسن فنثیبهم
علیها ونتجاوز عن سیاتهم فلا نعاقبهم قرا حمزة والکسائی وحفص نتقبل ونتجاوز
بالنون واحسن بالنصب والباقون بالیاء وضمها واحسن بالرفع فی اصحاب الجنة
ای مع اصحاب الجنة وعد الصدق نصب علی المصدر ای وعدهم وعد الصدق الذی
کانوا یوعدون فی قوله وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات وقیل وعد الله علی رد الوالدین
قبول الطاعة بقوله اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن سیاتهم
مقبول الطاعة وعلم انه انما له مشروط ببر الوالدین قوله والذی قال لوالدیه یعنی
واذکر الذی قال لوالدیه اذ دعواه الی الایمان بالله والاقرار بالبعث اف لکما هی کلمة
تبرم یقصد بها اظهار السخط اتعداننی ان اخرج من قبری حیا وقد خلت القرون
من قبلی یعنی وقد مضت الامم فلم یرجع احد منهم الی الدنیا ولا خرج من قبر وهما
یعنی الابوین یستغیثان الله علیه ویسالانه ان یوفقه للایمان ویقولان له ویلک
آمن بالله وبالبعث ان وعد الله بالبعث والثواب للمؤمن وعقاب الکافر حق وصدق
فیقول لهما ما هذا الذی تدعواننی الیه الا اساطیر الاولین ابن عباس وسدی
ومجاهد برآنند که این آیه در شان عبد الرحمن بن ابو بکر فرود آمد پیش از اسلام وی
پدر و مادر او را باسلام میخواندند و وی از اسلام سر باز میزد و میگفت عبد الله بن
جدعان و عامر بن کعب و مشایخ قریش را زنده کنید و انگاه زنده برآید تا
درستی قول شما از ایشان بپرسم و پدر و مادر زینهار بالله تعالی مینالیدند و اسلام وی

بدعا

ایشانرا

بدعا از الله تعالی میخواستند و او را تهدید میکردند و میگفتند ویلک آمن ان وعد الله حق
دعاء ایشان در حق وی مستجاب کردانید و او را ایمان و اسلام کرامت فرمود اما عایشه
صدیقه این قول را منکرست و بعضی از مفسران موافق وی میگویند این آیه در حق کافری
کران بپدر و مادر خود عاق بود دلیل برین قول آنست که در عقب گفت اولئک الذین حق
علیهم القول ای وجب علیهم العذاب فی امم ای مع امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس
انهم کانوا خاسرین خسروا انفسهم ولکل درجات مما عملوا قال ابن عباس یرید من سبق
الی الاسلام فهو افضل ممن تخلف عنه ولو ساعة وقیل معناه ولکل واحد من
الفریقین المؤمنین والکافرین درجات ای منازل ومراتب عند الله یوم القیامة
باعمالهم فیجازیهم علیها قال ابن زید فی هذه الآیة درج اهل النار تذهب سفالا
ودرج اهل الجنة تذهب علوا ولیوفیهم قرا ابن کثیر واهل البصرة وعاصم بالیاء
وقرا الباقون بالنون والمعنی لیوفیهم جزاء اعمالهم وهم لا یظلمون النوبة الثالثة
بسم الله الرحمن الرحیم بنام او که فراخ علمست
وشیرین گفتار بنام او که فراخ رحمتست و تنها کردار بنام او که یگانه ذاتست و پاک
صفات بنام او که از نکی پیش و پیش رنج بجا بنام او که پیش از ما آن ما و پی ما بی ما
در صنعها بی حکمت پیدا و در نشانها بی قدرت پیدا در یکایک حجت پیدا و در
صفاتش پیدا همه پیدا همه عاجزند و او توانا همه جاهل اند و او دانا همه در عدد ند
و او احد همه معیوب اند و او صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد علام عیبها
ستار عیب عاصیان غفار رحیم مجرمان قهار و قدوس و پنهان دان واحد وحید
در نام و در نشان قادر و قدیر از ازل تا جاودان بیت قد رعا لمحبتهم بدیع مصعی
لیس الجلال الا وفی بعض کتب الله عبدی اکرمتک باسمی وزینتک بمعرفتی واهنتک
فی خدمتی واهلتک لصحبتی واجللتک برؤیتی فی لطف یعنی بنده من ترا بنام خود

گدای کردم و نعمت خود بر و ردم و در خدمت خود در درگاه خود بداشتم و بلطف خود
نعمت خود رسانیدم بفضل خود دیدار خود ترا کرامه کردم ازمن لطیف تر و مهربان
تر بندگان بگو کیست بود فضل من در عالم بگو فضل کیست حم حا مفتاح اسمه
حی میم مفتاح اسمه ملک یقول تعالی انا الحی و انا الملک منم خداوند زنده همیشه
منم پادشاه توانا در ذات و در صفات پاینده هر هست و بود نی دانا
و بتوان و دریافت هر چیز رسنده خداوندی هست و بوده و بود نی گفت او شنیدنی
مهر او پوستی و خود دیدنی ای نور دیده و ولایت دل و همت جان عظیم الشانی
همیشه مهربانی نه تنها ترا دیدار نه دریافت ترا در زمان همه شغل دل و همه غارت
جان بر آید و شنید تنهو دیکا بار از فوعیان و نا بر جود فطن مجد در ما باد انا ی کو
نام رهی یاد مهربان کو به گفت شرف و صنع نیا فضل تمام و مهر قدیم مست
ای پیش دو هر چه بخوبی چست جمالت ای دور شده آفت نقصان کمالت
قال اهل الاشارة فی قوله حم ای حمیت قلوب اهل عنایتی فصنتها عن خواطر البحر
و عن تهاعن هواجس النفس فلاح فیها شواهد الدین و اشرقت بنور الیقین
میگوید دلها، نو مسانان و سرهاء دوستان در حمایت خود آوردم و در عنایت خود
خود بداشتم تا نه گرد ورت خواطر مجسه در آن شود نه ظلمت هواجس نفس بر آن آید گرد
و هر کرا این خصلت خلاص یافت در راه دین برد و شنایی شمع یقین دوان گشت
عمل او همه اخلاص بود گفتار همه صدق بود قبله او حق بود سرا و صافی بود سینه
او خلیه بود دروش او مکاشفه فی مکاشفة و ملاطفة فی ملاطفة و مشاهدة
فی مشاهدة قوله تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم این حروف فرو فرستاده معنا
نامه و پیغام او گفتار دیر شرین و نشان بر آوین او ان خداوندیی که عزیز است نام او
و یقال العزیز هو المعز للمومنین بان انزل الکتاب علیهم عزیز بمعنی معز است

عزیز کرد و ایشانرا اهل خطاب خود کرد و ایشانرا سزاء نامه و پیغام خود کرد دلهاشان بنا
انوار خود کرد هفتصد هزار سال آن پاکان مملکت و مقربان درگاه عزت بجاده طاعات
در مقام کرامات فرو کرده بودند خود بخانقاه عصمت بر مصلی حرمت تکیه خدمت
زده که و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون هرگز بدرگاه عزت آن قربت نیافتند
و آن منزلت ندیدند که این خاکیان دیدند زیرا که ایشان بندگان بحق بودند و اینان بندگان
اند و دوستان یحبهم و یحبونه نحن اولیاؤکم مرغان فرشتگان مرغان برنج اند
قایمان و قاشان و ساجدان آنها اندرنهاد هاء لطیف ایشان بعصمت آراسته و ان
زلت پیراسته اما آشیان ایشان مرغان دیگر است و صدف جوهر شان فرو رند، کو نهاد
آدمی صدف جوهر دولت و دل صدف جوهر محبت و هر صدف جوهر نظر حق است
تو گویی خاک سخن پا ستمن که به گفت ایشانست که الخراب وطن الحق تو
گوییه خاک وطن مجهولست من گویم وطن مجهول موضع گنج سلطانانست آن
عزیز پیر فرموده بیت دین زد دوستان طلب زیرا که شاهان را مقیم
دیم باشد گنجها در جای ویران داشتن ما خلقنا السموت و الارض و ما بینهما
الا بالحق معناه الا للحق و اقامة الحق هفت آسمان و هفت زمین که آفریدیم کاینات
و محدثات کاز عدم در وجود آوردم آنرا آفریدیم تا تو حق خداوندی و کرد کاری ما بر خود
بشناسی و بحکم بندگی فرمان ما را منقاد باشی و کردن نهی ای جوانمرد بندگی کردن
کاری آسان است اما بنده بودن کاری عظیم است و خصلتی نازک هفتصد هزار
سال ابلیس بجود بندگی کرد و یک دم بنده نتوانست بود العبودیة ترک الاختیار
فیما یبدو من الاقدار العبودیة ترک التدبیر و شهود التقدیر چنان اختیار در
بجانبی افتاد از قدم که خود باید که هد و در تصاریف تقدیر در بافی بستان تدبیر
بنرسی بباید نشست زیرا بحکم خامد باید بود و حظ نفس نصیب طلب در باقی

باید کرد تا بمقام بندگی رسی انکی که او را نصیب رسید بنوع نصیبات نه بسبب او
پیر بوعلی سیاه قدس الله روحه گفت اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز
بگو تا بهشت اختیار نکنی دو رکعت نماز اختیار کنی زیرا که بهشت نصیب تست و نماز
حق عز وجل جلاله و هر کجا نصیب تو در میان آمد اگر چه کرامت بود روا باشد که کمین
گاه مکر گردد و گاه در حق او نیز حایل و زحمت مکرست موسی صلوات الله علیه چون
نزدیک خضر آمد دو بار بروی اعتراض کرد یکی در حق آن غلام دیگر جهت شکستن
کشتی چون نصیب در میان نبود خضر صبر میکرد اما در سوم نوبة چون نصیب خود
پیدا آمد که لو شئت لاتخذت علیه اجرا خضر گفت ما را با تو روی صحبت نماند
هذا فراق بینی و بینك الرتبة الاولی ویوم یعرض الذین کفروا علی النار وروزی که عرض
کنند کافران را بر آتش بر آتش اندازند اذهبتم طیباتکم ایشان را گویند همه خوشیهای خود
ببردید فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا فاستمتعتم بها و بر آن بخوردید فالیوم تجزون
عذاب الهون امروز جزا دهند شما را بخواری بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه
گردنکشی میکردید در زمین بغیر الحق بناحق که شما را از آن سزا نبود و سر نهید وبما کنتم
تفسقون و با آنچه از طاعت خدای بیرون می آمدید واذکر اخا عاد و یاد کن آن
برادر عاد را اذ انذر قومه چون بیم نمود و آگاه کرد قوم خویش را بالاحقاف در ریگستا
ن وقد خلت النذر من بین یدیه و بگذشته از او پیغمبران و بیم نمایان و آگاه کنان بودند که
گذشته ومن خلفه و از پس او نیز بودند و گذشته الا تعبدوا الا الله ایشان را آگاه
میکرد که خدای تعالی را مپرستید مگر الله تعالی را انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم
من بر شما میترسم از عذاب روز بزرگ قالوا اجئتنا گفتند آمدی بما لتأفکنا عن آلهتنا
تا برگردانی ما را از خدایان ما فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین بیار بما آنچه وعده
میدهی اگر هستی از راستگویان قال هود گفت انما العلم عند الله جز این نیست که علم

آن

آن نزدیک الله تعالی است وأبلغكم ما أرسلت به و آنچه مرا بآن فرستاده‌اند بشما میرسانم
ولکنی اراکم قوما تجهلون ولیکن می بینم شما را که گروهی نادانانید فلما رأوه عارضا مستقبل
اودیتهم چون آن را دیدند که ابری بود در پیش وادیهای ایشان پدید آمد قالوا هذا عارض ممطرنا
گفتند این ابریست که از او باران خواهد بارید بل هو ما استعجلتم به بلکه هود ایشان را گفت باران
نیست عذابست که شما استعجال می نمایید بدان ریح فیها عذاب الیم بادیست که در آن
باد عذابی دردناکست تدمر کل شیء دمار بر می آورد آن باد هر چیز که رسید و تباه میکند
بامر ربها بفرمان خداوند خویش فاصبحوا لا یری الا مساکنهم چون در روز شدند نه بدید
از جایگاه ایشان مگر نشستگاههای ایشان کذلك نجزی القوم المجرمین همچنین پاداش
میدهد گروه گناهکاران را ولقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه ایشان را دست
رس دادیم و توان و آنچه که شما را آن ندادیم وجعلنا لهم سمعا وابصارا وافئدة و ایشان را
گوشها و چشمها و دلها دادیم فما اغنی عنهم سمعهم هیچ سود نداشت ایشان را
گوشهای ایشان ولا ابصارهم ولا افئدتهم من شیء و نه چشمهای ایشان و نه دلهای ایشان
هیچ چیزی اذ کانوا یجحدون بآیات الله آنگاه که از پذیرفتن سخنان الله تعالی باز نشستند
و نه پذیرفتند وحاق بهم و بار سر ایشان نشست ما کانوا به یستهزئون آنچه بدان
بخندیدند و افسوس میکردند ولقد اهلکنا ما حولکم من القری نیست کردیم آنچه بدان
گرد بر گرد شماست از شهرها وصرفنا الآیات و سخنان و پند و عبرت دوی بر
دوی کردانیدیم لعلهم یرجعون تا مگر باز گردند فلولا نصرهم چرا یاری نداد ایشان را
الذین اتخذوا من دون الله قربانا آلهة آن پرستندگان که فرود
از الله تعالی ایشان را خدایان بگرفتند و بپرستیدند ایشان با الله تعالی نزدیکی بجستند
بل ضلوا عنهم یاری نداد ند که گم گشت از ایشان بوقت وذلك افکهم و آنچه میگفتند
از تکذیب ایشان بود وما کانوا یفترون و آن نادرست ناراست که می ساختند واذ

صرفنا الیک یاد کن آنگه که بسوی تو گردانیدیم نفرا من الجن چند تن از پریان یستمعون القرآن می‌شنودند
قرآن را فلما حضروه چون بقرآن رسیدند قالوا انصتوا گفتند هر یکی با یکی خاموش شوید
فلما قضی چون قرآن خواندن گزارده آمد ولوا الی قومهم منذرین رو گردانیدند با قوم
خویش بیم نمایندگان قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی
ما نامه شنیدیم که فرو فرستادند از پس موسی مصدقا لما بین یدیه راست گیرنده
و استوار دارنده و گواه هر نامه را که پیش از آن فرستادند یهدی الی الحق راه می‌نماید
براستی و الی طریق مستقیم و راهی راست یا قومنا اجیبوا داعی الله ای گروه ما استوار گیرید
و اجابت کنید خواننده ما خدای را و آمنوا به و بگروید باو یغفر لکم من ذنوبکم تا بیامرزد
شما را گناهان شما و یجرکم من عذاب الیم و زنهار دهد شما را از عذابی دردناک
و من لا یجب داعی الله و هر که اجابت نکند خواننده را با الله فلیس بمعجز فی الارض نیست
او را عاجز کننده در زمین و لیس له من دونه اولیاء و او را فرود از الله تعالی دوستان
نیست اولئک فی ضلال مبین آن گروه در گمراهی روشن اند اولم یروا ان الله الذی
خلق السموات و الارض نمی‌بینند که الله تعالی آسمان و زمین را چون آفرید و لم یعی
بخلقهن و عاجز نشد و درمانده از آفریدن آن بقادر علی ان یحیی الموتی توانا است
بر آنکه زنده کند بلی انه علی کل شیء قدیر آری چنین است و بر همه چیز توانا
و یوم یعرض الذین کفروا علی النار و روزی که آتش بنا گرویدگان عرض کنند و ایشان را در آتش
اندازند الیس هذا بالحق نیست ایشان را گویند اینچه می‌بینید راست نیست قالوا
بلی و ربنا گویند بلی راست است بخداوند ما قال فذوقوا العذاب فرشته گوید بچشید
عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه کافر می‌شدید فاصبر شکیبایی کن ای محمد کما صبر
اولوا العزم من الرسل همچنانکه صبر کردند و شکیبایی نمودند پیغمبران و فرستادگان
پیش از تو و لا تستعجل لهم و شتاب مکن قوم خویش را بعذاب جستن کأنهم یوم یرون

مرده ام

ایشان کم

ما یوعدون آنچه

ما یوعدون آن روز که ببینند ایشان آنچه بیم می‌کنند و وعید می‌دادند لم یلبثوا الا ساعة من نهار
گویی درنگ نکردند در گور مگر یک ساعت از روز بلاغ این سخن رسیدنی است و پندی رسا
فهل یهلک الا القوم الفاسقون و نیست خواهند کرد آن گروه که از طاعت بیرون آیند
النوبة الثانیة قوله و یوم یعرض الذین کفروا علی النار فیقال لهم اذهبتم طیباتکم قرأ ابن
کثیر اذهبتم بالاستفهام ممدودا و ابن عامر بالاستفهام من غیر مد والباقون بلا
استفهام علی الخبر والمعنی نلتم لذاتکم واصبتم شهواتکم فی الدنیا غیر متنکبین فی
حرامها و حلالها واستمتعتم بلذاتها وقیل اذهبتم طیباتکم من الرزق والحلالات التی
انفقتموها فی شهواتکم ولذاتکم ولم تنفقوها فی مرضاة الله عز وجل وقیل اذهبتم طیباتکم
فی الآخرة بمعاصیکم فی الحیوة الدنیا وروی عن عمر قال دخلت علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فاذا هو مضطجع علی رمال حصیر قد اثر الرمال فی جنبه فقلت یا رسول الله
ادع الله فلیوسع علی امتک فان فارس والروم قد وسع علیهم وهم لا یعبدون الله
قال ذلک قوم عجلوا طیباتهم فی الحیوة الدنیا وقال جابر بن عبد الله رای عمر بن الخطاب
لحما معلقا فی یدی فقال ما هذا یا جابر قلت اشتهیت لحما فاشتریته فقال او کلما
اشتهیت یا جابر اشتریت اما تخاف هذه الآیة اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم
الدنیا ثم قال عمر لو شئت لجعلت اکبادا و اسنمة و صلاء و صنابا و صلائق و لکنی استبقی
حسناتی لان الله تعالی وصف قوما فقال اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و
استمتعتم بها الصلاء الشواء والصناب الاصبغة والصلائق الرقاق العریض
وعن عمر ایضا ان رجلا دعاه الی طعام فاکل ثم قدم شیئا حلوا فامتنع وقال رأیت الله
وبخ قوما بالتمتع بالطیبات فی الدنیا فقال اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا فقال
الرجل اقرأ یا امیر المؤمنین ما قبلها و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم
فلست منهم فاکل وسره ما سمع فالیوم تجزون عذاب الهون الهون والهوان واحد بما کنتم

رسیدن

تکم

تستكبرون في الارض بغير الحق وبما كنتم تفسقون اي باستكباركم وفسقكم واذكر اخا
عاد يعني هودا اذ انذر قومه بالاحقاف جمع حقف وهو ما استطال واعوج من
الرمل العظيم وهي مساكن عاد وكانوا عربا وهي اكثر الارض رملا قال ابن عباس
الاحقاف واد بين عمان ومهرة ومهرة موضع بحضرموت تنسب اليها الابل المهرية
وقال قتادة ذكر لنا ان عادا كانوا حيا من العرب باليمن كانوا اهل رمل مشرفين على البحر
بارض يقال لها الشحر وهي الاحقاف روي عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه
قال خير واديين في الناس وادي بمكة وواد نزل به آدم بارض هند وشر واديين في الناس
وادي الاحقاف وواد بحضرموت يدعى برهوت تلقى فيه ارواح الكفار وقال خير
بئر في الناس بئر زمزم وشر بئر في الناس بئر برهوت في ذلك الوادي الذي بحضرموت
قوله وقد خلت النذر اي مضت الرسل من بين يديه ومن خلفه اي قبل هود وبعده
ان لا تعبدوا اي قال لهم لا تعبدوا الا الله اني اخاف عليكم ان لم تؤمنوا عذاب يوم
عظيم هائل يعني يوم القيمة وقيل يوم عذابهم في الدنيا قالوا اجئتنا لتأفكنا اي
لتصرفنا عن آلهتنا الى دينك وهذا لا يكون فأتنا بما تعدنا من العذاب ان كنت من
الصادقين بان العذاب نازل بنا قال هود انما العلم عند الله يعني الله يعلم متى تأتي
العذاب عنكم وابلغكم ما ارسلت به اي ابلغكم الذي امرت بتبليغه اليكم وليس لي
تبيين وقت العذاب ولكني اريكم قوما تجهلون لاستعجالكم العذاب فلما راوه اي ا
ما وعدوا به واستعجلوه وهو العذاب عارضا اي سحابا عرض في نواحي السماء
مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض ممطرنا اي سحاب يأتينا بالمطر وكانوا اصيبوا
بالجدب وجهدوا وفدا يستسقون لهم برهط فيهم لقمان صاحب لبد وكانوا
سبعة نفر وبعدنا فسألوا الله الحوائج ثم استسقوا لقومهم فبعث الى قومهم سحابة
سوداء في واديهم يقال له المغيث فخرجوا من ديارهم واخبرهم بالطبول والمزامير والخمر

الوادي يستبشرون بالسحاب فقال هود بل هو ما استعجلتم به من العذاب حيث قلتم ائتنا
بما تعدنا ثم فسره فقال ريح فيها عذاب اليم قيل كانت ريحا تنسف رمادا احارا وحجرا
دمدوا ولما عرفوا انها عذاب دار ما كان خارجا من ديارهم من الرجال والمواشي تطير
بهم الريح بين السماء والارض فدخلوا بيوتهم واغلقوا ابوابهم فجاءت الريح فقلعت
ابوابهم فصرعتهم كالرميم وقيل امر الله الريح فامالت عليهم الرمال فكانوا تحت رمل
سبع ليال وثمانية ايام لهم انين ثم امر الله الريح فكشفت عنهم الرمال فاحتملتهم
ورمت بهم في البحر وروي عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا راى مخيلة تغير وجهه وتلون ودخل وخرج واقبل وادبر فاذا امطرت
السماء سري عنه فقلت يا رسول الله ان الناس اذا راوا الغيم فرحوا رجاء ان يكون فيه
المطر واذا رايته عرفت في وجهك الكراهية فقال يا عائشة ما يؤمنني ان
يكون فيه عذاب قد عذب قوم بالريح وقد راى قوم العذاب فقالوا هذا عارض
ممطرنا قوله تدمر كل شيء بامر ربها يعني تدمر كل شيء مرت به من رجال عاد واموالها كقوله
ما تذر من شيء اتت عليه الا جعلته كالرميم والتدمير اهلاك استيصال فاصبحوا
لا يرى الا مساكنهم قرأ عاصم وحمزة ويعقوب يرى بضم الياء مساكنهم برفع النون
وقرأ الآخرون بالتاء وفتحها مساكنهم بالنصب اي لا ترى يا محمد الا مساكنهم
لو حضرت بلادهم لان السكان والانعام بادت بالريح فلم يبق الا هود ومن آمن معه
وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم نصرت بالصبا واهلكت عاد بالدبور
كذلك نجزي القوم المجرمين اي كذلك نجزي من اجرم مثل جرمهم وهذا تحذير
لمشركي العرب ولقد مكناهم فيما ان مكناكم فيه اي فيما لم نمكنكم فيه من قوة الابدان
وطول العمر وكثرة المال قال المبرد ما في قوله فيما بمنزلة الذي وان بمنزلة ما وتقديره
ولقد مكناهم في الذي ما مكناكم فيه وقيل ان للشرط وجزاؤه مضمر تقديره الذي

ان مکناکم فیه کانهم اکثر وجعلنا لهم سمعاً وابصاراً وافئدةً قال وهب بن منبه
کانوا یرون الشعرة البیضاء فی اللبن فی البیت المظلم لیلا من غیر سراج ویسمعون السرار
من میل ویمشون علی الجبال علی الصخور مع الثقل ویتقلون علی باریج ویدخلون
فی الصخر الصماء الی الرکب فما اغنی عنهم سمعهم ولا ابصارهم ولا افئدتهم من شیء
اذ کانوا یجحدون بآیات الله ای کانت لهم آلة الدفع فلم یقدروا علی دفعها الا ما
علی الجحود باعلامه الدالة علی التوحید وصدق الرسول وحاق بهم ما کانوا به
یستهزءون نزل بهم واحاط بهم جزاء استهزائهم ولقد اهلکنا ما حولکم یقوله
لقریش من القری کحجر ثمود وقری قوم لوط ونحوها مما کان بحوالی بلاد الحجاز وصرفنا
الآیات بتکریر ذکرها واعادة اقاصیص الامم الخالیه بتکذیبها وشرکها لعلهم
یرجعون عن شرکهم فلولا نصرهم ای هلا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قربانا آلهة
یعنی الاوثان اتخذوها آلهة یتقربون بها الی الله عز وجل قربانا مفعول له یعنی
للقربة زعمهم وآلهة مفعول ثان والقربان کل ما یتقرب به الی الله عز وجل وجمعه
قرابین کالرهبان والرهابین بل ضلوا عنهم قال مقاتل ضلت الآلهة عنهم فلم ینفعهم
عند نزول العذاب وذلک افکهم وما کانوا یفترون ای محصول افکهم الذی کانوا
یقولون انها تقربهم الی الله عز وجل وتشفع لهم وقیل معناه ذلک عاقبة افکهم
وافترائهم واذ صرفنا الیک معطوف علی قوله واذکر اخا عاد نفرا من الجن یستمعون
القرآن قال ابن عباس کانوا تسعة نفر من جن نصیبین من ارض الموصل وکانوا
وکانوا من ذویهم وملوکهم واسماء ایشان حسا ومسا وشاصر وناصر والاحقم وورد
والبیان وزوبعة وعمرو بن جابر ومفسران گفتند رسول خدای صلوات الله علیه
ده سال وسه ماه از مبعث وی گذشته بود که این جن نصیبین باسلام آمدند
وبعد از آن یکسال وشش ماه او را بمعراج بردند واثبات قصه آنست که ابوطالب از دنیا

رفته

رفته بود ومشرکان ایذا درجه میداشتند رسول تنها برخاست وبطایف شد تا از
ثقیف قومی را باسلام دعوت کند واو را نصرت کنند وبقوت ایشان قریش از خود
دفع کند ودر ثقیف سه برادر بودند سادات واشراف ایشان یکی عبد یالیل دوم
مسعود سوم حبیب پسران عمرو بن عمیر ایشان را باسلام دعوت کرد وایشان هر سه
سر باز زدند وناسزا گفتند رسول از ایشان نومید برخاست وایشان سفها وجاهلان
قوم خویش را فرمودند تا بروی بانگ زدند وناسزا گفتند واو را در باغی کردند از آن عتبه
وشیبه پسران ربیعه رسول در آن باغ شد ودر گوشه بنشست عتبه وشیبه
هر دو در آن باغ بودند وی را دیدند که آن سفیهان قوم ثقیف با پیغمبر چه میکنند وتماشا
میکردند تا آن سفیهان از وی باز گشتند رسول در آن حال از سر تحیرت وغیرت زبان
تضرع گشاد ودر الله تعالی نالید وگفت اللهم انی اشکو الیک ضعف قوتی وقلة
حیلتی وهوانی علی الناس انت ارحم الراحمین رب المستضعفین انت ربی الی من تکلنی
الی بعید یتجهمنی او الی عدو ملکته امری ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی
ولکن عافیتک هی اوسع لی اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات وصلح
علیه امر الدنیا والآخرة من ان تنزل بی غضبک او تحل علی سخطک لک العتبی
حتی ترضی لا حول ولا قوة الا بک عتبه وشیبه که او را چنان دیدند بر وی رحم
آوردند غلامی داشتند نصرانی نام او عداس گفتند یا عداس پاره انگور در آن طبق
کن وپیش آن مرد بنه تا بخورد عداس طبق انگور پیش رسول نهاد رسول دست
مبارک دراز کرد وفرمود بسم الله در روی رسول می نگریست وگفت والله ان
هذا الکلام ما یقوله اهل هذه البلدة والله که این سخن که این مرد میگوید مردم این
شهر نگویند رسول فرمود تو از کدام شهری یا عداس وچه دین داری عداس گفت
من نصرانیم واز شهر نینوی رسول فرمود تو از شهر یونس بن متی آن مرد صالح

بیک بای بالشام تعاد عداس کفت ترجمه دلی که یونس بن متی کیست رسول فرمود او
برادر منست پیغمبر خدای و منم پیغمبر خدای عداس بپای رسول در افتاد و بوسه
بر پای پیغمبر میداد و دست وی می بوسید و او را تواضع میکرد عتبه و شیبه پسران
ربیعه آن دیدند کفتند غلام ما تباه کرد انکه کفتند یا عداس چرا بوسه بر دست
و پای او میدادی چنین مکن مباد که ترا از دین خود بکرداند که این دین بهترست از دین
او عداس کفت یا سیدی ما فی الارض خیر من هذا الرجل لقد اخبرنی بامر ما یعلمه
الا نبی پس رسول خدا انجا رفت تنها بسوی مکه چون ببطن نخله رسید میان
مکه و طایف بشب بود نماز خفتن انجا بکزارد بعضی مفسران کفته اند نماز بامداد
میکرد و در نماز سورة الرحمن میخواند در میانه نماز قومی از جن نصیبین بروی
بکذشتند بکار خویش میرفتند آواز خواندن رسول بسمع ایشان رسید باز کشتند
و از حرص استماع قرآن پس یکدیکر می افتادند و نزدیک بود که بر روی رسول در افتادندی
و ذلك قوله تعالی کادوا یکونون علیه لبدا و رسول در زیر درختی نماز
میکرد رب العالمین آن درخت باواز آورد تا رسول را آکاهی داد از ایشان رسول
چون از نماز فارغ شد ایشان را باسلام دعوت کرد و نبوت خود بر ایشان عرضه کرد
ایشان کفتند من یشهد لك کیست که در نبوت ترا کواهی دهد رسول کفت
این درخت هم رسول از آن درخت کواهی طلبید درخت باواز فصیح
کواهی داد که وی رسول خداست ایشان نه کس بودند بدین جهودی و در روایتی
هفتاد کس بودند انجا فلیقی همه مسلمان شدند و برسول ایمان آوردند
و ایشان از نصیبین آمده بودند از نزدیک ابلیس و ابلیس ایشان را بشغلی بفرستاد
چون برسول در افتادند و رب العزت ایشان را اسلام کرامت کرد باز پیش ابلیس
نرفتند و مصطفی ایشان را بانبیاء بقبیلهای خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند

ودین

ودین اسلام آکاه کنند و بیان اینست که رب العالمین کفت فلما قضی ای فرغ
النبی صلی الله علیه وسلم من القراءة ولوا الی قومهم انصرفوا الیهم منذرین
داعیین بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم فکانوا رسل رسول الله وقیل لم یکونوا
رسلا الا کانوا منذرین و یجوز ان یکون الرجل نذیرا ولا یکون نبیا النذارة فی
الجن من غیر نبوة و کفته اند رسول خدا در بطن نخله ایشان را وعده داد که بر شما قرآن
خوانم و آداب دین در شما آموزم و بعد از آن قصه لیلة الجن رفت در شعب حجون
عبد الله بن مسعود روایت کند که رسول خدا روزی کفت انی امرت ان اقرا علی
الجن اللیلة فایکم یتبعنی فرمود که امشب قرآن خواند بر جن کیست از شما
که امشب متابعت من کند و متابعت من بیاید عبد الله مسعود کفت من در
ملازمت باشم یا رسول الله من بودم و پیغمبر و دیکر هیچکس با ما نبود چون بشعب
حجون رسیدیم نزدیکست بالای مکه رسول خدا خطی کشید و با من فرمود که در
میان این خط بنشین و نکر تا قدم از این خط بیرون ننهی تا من سوی تو باز آیم رسول
خدا رفت و در آن موضع بایستاد و قرآن خواندن کرفت و جنیان را دیدم بر مثال
کرکس که از بالا بزیر می بریدند و خلقی را دیدم سیاه که جامهای سفید در بر داشتند مرغانم
که با وی بانیدند و لغطی و شغبی از ایشان بسمع من میرسید تا آن حد که بر پیغمبر
بترسیدم و چندان آواز شغب ایشان بود بسمع من میرسید که دیکر آواز پیغمبر
نشنیدم و از آن سیاهان ذکر کرد که ایشان آمده بودند پیغمبر را می دیدم و پیغمبر ایشان را
بعصا میزد که اجلسوا همه شب بر این صفت کذشت و من اندیشه مند بودم
تا شب بآخر رسید و ایشان از پیغمبر باز پس شدند چنانکه بارهای میغ که از
هم کسسته شود پس پیغمبر از ایشان فارغ شد و بنزدیک من باز آمد کفت ای
عبد الله هیچ خفتی امشب کفتم لا والله یا رسول الله نیم و اندیشه بارها همت

کردم که فریاد خواهد و بگویم اما قول تو مرا بر جای می داشت و تخلف نامر تو مرا مانع می
که فرموده بودی قدم ازین خط بیرون منه رسول فرمود لو ذهبت ما التقینا الی یوم
القیمة اگر ازین موضع که من گفته بودم بیرون میرفتی ملاقات ما جز بقیامت نبودی گفتم
یا رسول الله آن سیاهان که با جامها سفید بودند چه کسان بودند فرمود که جنی
نصیبین بودند که از من متاع و زاد میخواستند فرستم بکل عظم حائل و روثة و
بعرة فقالوا یا رسول الله یقذرها الناس علینا فنهی النبی صلی الله علیه وسلم
ان یستنجی بالعظم والروث قال فقلت یا رسول الله وما یغنی ذلک عنهم قال
انهم لا یجدون عظما الا وجدوا علیه لحمه یوم اکل ولا روثة الا وجدوا بها حبها
یوم اکلت گفتم یا رسول الله آن چه آشوب و شغب بود که ازیشان بسمع می رسید
گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری میخواست من ایشان را داوری
بر نیم و براستی حکم کردم انگه رسول خدا وضو خواست که وضو کند گفت هل
معک ماء قلت یا رسول الله معی اداوة فیها شیء من نبیذ التمر فاستدعاه
فصببت علی یدیه فتوضأ وقال تمرة طیبة وماء طهور وروی مسلم بن الحجاج
عن محمد بن المثنی عن عبد الاعلی عن داود بن ابی هند عن عامر قال سألت علقمة
هل کان ابن مسعود شهد مع رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة الجن فقال
علقمة انا سألت ابن مسعود فقلت هل شهد احد منکم مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیلة الجن قال فقال لا ولکنا کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
ذات لیلة ففقدناه فالتمسناه فی الاودیة والشعاب فقلنا استطیر او اغتیل
قال فبتنا بشر لیلة بات بها قوم فلما اصبحنا اذا هو جاء من قبل حراء قال فقلنا یا
رسول الله فقدناک فطلبناک فلم نجدک فبتنا بشر لیلة بات بها قوم فقال
اتانی داعی الجن فذهبت معه فقرأت علیهم القرآن فانطلق بنا فارانا آثارهم وآثار

نیرانهم

نیرانهم وسألوه الزاد فقال لکم کل عظم ذکر اسم الله علیه یقع فی ایدیکم اوفر ما یکون لحما
وکل بعرة علف لدوابکم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا تستنجوا بهما فانهما
طعام اخوانکم من الجن وفی الحدیث ان الجن ثلثة اصناف صنف لهم اجنحة یطیرون ن
فی الهواء وصنف حیات وکلاب وصنف یحلون ویظعنون قالوا یا قومنا انا
سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه من الکتب یهدی الی
الحق یعنی الی دین الحق والی طریق مستقیم قال ابن عباس فاستجاب لهم من قومهم
نحو من سبعین رجلا من الجن فرجعوا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فوافوه
بالبطحاء فقرأ علیهم القرآن وامرهم ونهاهم وفیه دلیل انه صلی الله علیه وسلم
مبعوثا الی الجن والانس جمیعا قال مقاتل لم یبعث قبله نبی الی الانس والجن
جمیعا قال مقاتل یا قومنا اجیبوا داعی الله یعنی محمدا صلی الله علیه وسلم و
آمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم ومن لا یجب داعی الله ای لم
محمد صلی الله علیه وسلم فلیس بمعجز فی الارض لا یعجز الله فیفوته ولیس له من دونه
اولیاء یمنعونه من الله اولئک فی ضلال مبین اختلف العلماء فی حکم مؤمنی الجن
فقال قوم لیس لهم ثواب الا نجاتهم من النار وتأولوا قوله یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم
من عذاب الیم ومن لا یجب داعی الله والیه ذهب ابو حنیفة وقال الحسن ثوابهم
ان یجاروا من النار ثم یقال لهم کونوا ترابا مثل البهائم وعن ابی الزناد قال اذا
قضی بین الناس قیل لمؤمنی الجن عودوا ترابا فیعودون ترابا فعند ذلک یقول
الکافر یا لیتنی کنت ترابا وقال الآخرون یکون لهم الثواب فی الاحسان کما یکون
علیهم العقاب فی الاساءة کالانس والیه ذهب مالک وابن ابی لیلی
وقال الضحاک یدخلون الجنة ویأکلون ویشربون وذکر النقاش فی تفسیره حدیثا
انهم یدخلون الجنة فقیل هل یصیبون من نعیمها قال یلهمهم الله تسبیحه وذکره

فيصيبون من لذته ما يصيبه بنو آدم من نعيم الجنة قال ارطاة ابن المنذر سألت
ضمرة بن حبيب هل للجن ثواب قال نعم وقرأ لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان
قال فالانسيات للانس والجنيات للجن وقال عمر بن عبد العزيز ان مؤمني الجن
حول الجنة في ربض ورحاب وليسوا فيها اولم يروا ان الله الذي خلق السموات والارض
ولم يعي بخلقهن اي لم يعجز عن ابداعهن بقادر هكذا قراءة العامة والباء زائدة
دخلت للتاكيد كقوله تنبت بالدهن وكفى له كفى بالله وقيل الباء دخلت لمكان
النفي في اول الكلام لان المعنى اليس الله بقادر على ان يحيي الموتى بلى جواب للنفي
انه على كل شيء من الاحياء والاماتة قدير وقرأ يعقوب يقدر بالياء على الفعل
وهو اختيار ابي حاتم ويوم يعرض الذين كفروا فيقال لهم اليس هذا بالحق يعني الذي
هذا الجزاء بالعدل قالوا بلى وربنا انه لحق اعترفوا وحلفوا عليه قال فذوقوا العذاب
بما كنتم تكفرون بيني بكفركم في الدنيا فاصبر يا محمد على اذى الكفار كما صبر اولوا
العزم من الرسل اي ذوو الحزم من رسل الله الذين انت من جملتهم قال ابن عباس اولوا العزم
ذوو الحزم وقال الضحاك ذوو الجد والصبر وقيل العزم القوة والثبات والخلق
فيهم قال ابن زيد جميع رسل الله اولوا العزم لم يبعث الله نبيا الا كان ذا عزم وحزم
ورأي وكمال عقل ومن ههنا للتبيين لا للتبعيض كقوله فاجتنبوا الرجس
من الاوثان وقال بعضهم الانبياء كلهم اولوا العزم الا يونس لعجلة كانت منه
الا ترى انه قيل للنبي صلى الله عليه وسلم ولا تكن كصاحب الحوت وقيل هم الذين
ذكرهم الله في سورة الانعام لقوله بعد ذكرهم اولئك الذين هدى الله فبهداهم
اقتده وقيل هم ستة نوح وهود وصالح ولوط وشعيب وموسى وهم المذكورون
على النسق في سورة الاعراف والشعرا وقال مقاتل هم ستة نوح صبر على اذى
قومه وابرهيم صبر على النار واسحق صبر على الذبح ويعقوب صبر على فقد ولده وذهاب

بصره ويوسف صبر في البئر والسجن وايوب صبر على الضر وقال ابن عباس وقتادة
هم نوح وابرهيم وموسى وعيسى اصحاب الشرايع فهم مع محمد صلى الله عليه وسلم
خمسة ذكرهم الله على التخصيص في قوله واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك
ومن نوح وابرهيم وموسى وعيسى ابن مريم وفي قوله شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا
الآية روي عن الشعبي عن مسروق قال قالت لي عائشة قال لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا عائشة ان الدنيا لا ينبغي لمحمد ولا لآل محمد يا عائشة ان الله
لم يرض من اولي العزم الا بالصبر على مكروهها والصبر عن محبوبها لم يرض الا ان كلفني
ما كلفهم وقال فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل واني والله ما بد لي من طاعته
واني والله لاصبرن كما صبروا واجهدن ولا قوة الا بالله قوله ولا تستعجل لهم اي لا تستعجل
العذاب لهم فانه نازل بهم لا محالة كانه ضجر بعض الضجر فاحب ان ينزل العذاب بمن ابى
منهم فامر بالصبر وترك الاستعجال ثم اخبر عن قرب العذاب فقال كانهم يوم
يرون ما يوعدون من العذاب في الآخرة لم يلبثوا في الدنيا الا ساعة من نهار اي
اذا عاينوا العذاب صار طول لبثهم في الدنيا والبرزخ كانه ساعة من نهار لان
ما مضى وان كان طويلا كان لم يكن وقيل نسيهم هول ما نزل بهم مدة اللبث ثم قال
بلاغ اي هذا القرآن وما فيه من البيان بلاغ من الله اليكم والبلاغ بمعنى التبليغ
وقيل هذا بلاغ اي الايتان بالرسالة بلاغ يعني اذا بلغت فقد فعلت ما وجب
عليك وقيل بلاغ واقع موقع بلغ اي بلغ الرسالة فهل يهلك الا القوم الفاسقون
اي لن يهلك بعد هذا التبليغ بعذاب الله الا من خرج من طاعة الله قال الزجاج
تاويله لا يهلك مع رحمة الله وفضله الا القوم الفاسقون الخارجون عن امر الله
وهم المشركون ولهذا قال قوم ما في الرجاء رحمه الله آية اقوى من هذه الآية وقال
مقاتل انها نزلت يوم احد **النوبة الثالثة** بسم الله الرحمن الرحيم

قوله تعالى ويوم يعرض الذين كفروا على النار اذهبتم طيباتكم الآية لما ذم الله الكافرين
بالتمتع بالطيبات في الدنيا آثر النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه والصالحون
اجتناب اللذات في الدنيا رجاء ثواب الآخرة منهم آيه آنست كه هر كه طيبات
ولذات دنيا بكار داد ازنان و نعيم آخرت بازماند هر كه سود خود در تنعم دنيا ديد
جو يد تنعم جاوداني در سراي باقي بر خود بر باي آرد آن مهتر ولد آدم و سيد عالم خاتم
پيغمبران نعت داد جهانيان صلوات الله وسلامه عليه چون دانست كه لذات
وشهوات دنيا را حاصلي نيست و جويند و خواهندهٔ آنچه باداني غافل نيست
از آن اعراض فرمود و بر قدر قوام اقتصار كرد و فقر و فاقه را اختيار كرد خبر درست
از عايشه كه بعد از وفات پيغمبر ميكفت باخي من لم ينم على الحرير ولم يشبع من خبز
الشعير بروايتي ديكر كفت لقد كان ياتي علينا الشهر لم توقد فيه نار وما هو
الا الماء والتمر غير انه جزى الله نساء من الانصار خيرا كن ربما اهدين لنا شيئا من
اللبن كفت بسيار بودي كه يكماه در خانهاي پيغمبر آتش افروخته نكشت وما را
معلوم جز آب وخرما نبودي جز آن بود كه زنان انصار الله تعالى جزاء ايشان بخير كاد
كاه كاه ما را شربت شيري دادندي نه آن بود كه بر ايشان حرام بود يا نعمت دنيا از ايشان
دريغ بود كه اهل عالم هر چه يافتند از نعمت و راحت و كرامت بطفيل ايشان يافتند
ليكن مصطفى صلوات الله عليه دانست كه منع حظوظ نفس اصل طاعتست و
اساس دين و طيبات دنيا حجاب طيبات عقبي است و او صلوات الله عليه
مقتدي خلق بود خواست تا مردمان بوي اقتدا كنند و بآن راه روند و از اينجا بود
كه ملك زمين بروي عرض كردند و او بندكي اختيار كرد و از ملكي اعراض كرد كفت اجوع
يوما واشبع يوما و حال پيغمبران كذشته همين بوده كه رضاء حق در مخالفت نفس
ديدند و در منع حظوظ نفس ميكوشيدند سليمان پيغمبر صلوات الله عليه كه ملك

زمين بود و در مطبخ وي هر روز هزار كاو و كوسفند بكار شدي با اين همه كه كيسه
و عظمت پلاس پوشيدي و آرد جوين با خاكستر بپختي و با ميغ آب چشم خمير كردي
و نان بپختي و آن قوت خود ساختي و مسجد رفتي و با درويشان هم خوردي كفتي مسكين
جالس مسكينا و موسى پيغمبر حال وي چنان بود كه بجدي رسيد سر و پاي برهنه
و شكم كرسنه محتاج قرصي جوين ميكفت رب اني لما انزلت الي من خير فقير كو
پادشاه و سر بر خاك نهاد و كفت الهي غريبم و بيمارم و درويشم ندا آمد كه يا موسى
ندا آمد كه يا موسى كسي كه وطن وي من باشم غريب چون بود كسي كه طبيب وي من باشم
بيمار كي بود كسي كه وكيل وي من باشم درويش چون بود در كار عيسى ابن مريم انديشه
كن كه لباس وي صوف بود و طعمه وي كياه بود و شراب وي آب بود بستر وي زمين
بود آتش وي آفتاب بود چراغ وي ماهتاب بود روزي كفت خداوندا سك
داو خوك را ماوى است و بس مريم را ماوى نيست ندا از حضرت عزت جواب
آمد كه انا ماوى من لا ماوى له از انبيا در كذر در كار اوليا انديشه كن صحابه
رسول كه بعد از انبيا و رسل هيچكس در حضرت عزت ذو الجلال آن قربت و زلفت
نداشت كه ايشان داشتند مهتران حضرت رسالت بودند اختران آسمان ملت
بودند اعلام اسلام و امانان يان بودند ظاهر و باطن ايشان سرمايهٔ شريعت و
پيرايهٔ حقيقت بود و حال ايشان در فقر و فاقه چنان بود كه خبر درستست از ابو
هريره رضي الله عنه قال لقد رايت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل
عليه رداء اما ازار واما كساء قد ربطوا في اعناقهم فمنها ما يبلغ نصف الساقين
ومنها ما يبلغ الكعبين فيجمعه بيده كراهية ان ترى عورته بهشت صحابه ابو بكر
صديق بود و چندين ... داشت چون بود و آن نكريست
كه هستي عظيم روي افتاد چنانكه او در لهفتي رسيد چون باز باخود آمد رسيدند

که این گریستن و زاری از چه بود گفت آن وقت که مصطفی صلوات الله علیه از دنیا
بیرفت در خانه ما انگبین و چندان عسل نبود که در مداوات او بکار شدی و مرا کار به تنگ
رسید و نزدیک است که بحضرت او رسیدم و در کدخدایی من عسل است من بار خجلت
این مخالفت چون کشم بعد از آنکه خود دیده ام که مصطفی صلوات الله علیه در آن
بیماری کسی را بجهت میکرد و از بر خود میراند و من کس با نخود ندیدم و گفتم یا رسول الله کرا دفع
میکنی گفت دنیا بصورتی پیش من آمده و خود را عرضه میکند و از من خود را لحوا بی
می طلبد و من در وی نمی نگرم که حق تعالی تا دنیا آفریده در وی ننگریسته مقتا و بغضا
لها اکنون که محروم بازگشت گفت من صبر کنم تا از میان امت بیرون شوی و من بدلها
ایشان حمله برم و همه را بخود مشغول کنم از آن ساعت تو باز که دانم اکنون من که او بگم
بیتهم که از ایشان باشم که دنیا قول خود در ایشان تحقیق کند این گریستن و زاری من از
آنست وفی الخبر عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قضی
نهمته فی الدنیا حیل بینه وبین شهوته فی الاخرة ومن مد عینه الی زینة المترفین
کان مهینا فی ملکوت السماء ومن صبر علی القوت الشدید اسکنه الله الفردوس
حیث شاء پیر طریقت گفت هر که شعله از نور صدق بر او تافت ثقل دنیا تواند کشید
و زینت و نعیم دنیا نتواند دید و هر که از ننگ رسم و عادت خلاص یافت و نسیم حقیقت
از او بر فطرت او وزید ناز بهشت نتواند کشید ابو سلیمان دارانی گفت خدا را
دوستانی اند که جمال و نعیم بهشت ایشان را صید نکند و از خدا باز ندارد دنیا خسیس
که تواند که ایشان را صید کند و از خدا باز دارد فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل
رسول خدا صلوات الله علیه از بس طعنها و ناسزاها که از کافران میشنید و رنجها
که از ایشان میکشید مجبور گشت و از سر آن ضجرت بدل خود میخواست که ایشان را عقوبتی
رسیدی و عذابی چشیدندی رب العالمین این آیه فرستاد که فاصبر ولا تستعجل صبر کن

بانچه

بانچه بر اذی و طعن مشرکان و شتاب بعذاب و عقوبت ایشان منما کی برادران
خویش پیغمبران گذشته که ایشان بر رنجها و سختیهای قوم خویش صبر کردند و دانستند
که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضجرت ننمودند تو همان کن با ایشان که کردند
فبهداهم اقتده نمی دانی که نامی از نامهای من صبور است صبور آنست که بعقوبت
نشتابد یمهل ولا یهمل مهلت دهد اما بمهمل فرو نگذارد بنده مؤمن چون اعتماد
کرد که حق جل جلاله صبور است باید که صبر معتصم و متمسک خود سازد تا ایمان خوی
بیفزاید مصطفی صلوات الله علیه فرمود الصبر نصف الایمان والیقین الایمان
کله صبر یک نیمه از ایمانست و یقین همه ایمانست مقام صبر مقام عابدانست
و مقام یقین مقام عارفان مصطفی صلوات الله علیه فرمود فان استطعت ان تعمل
لله فی الرضاء والیقین فافعل والا ففی الصبر علی ما تکره خیر کثیر اولا او را بیقین
خواند که مقام مهینانست و همگی ایمانست چون گفت اگر طاقت نداری و بدین مقام
نرسی قدم بر مقام صابران ثابت دار که در صبر خیرهاء فراوانست انما یوفی الصابرون
اجورهم بغیر حساب پیر طریقت را پرسیدند که معنی صبر چیست گفت تجرع البلوی
من غیر دعوی زهر بلا چشیدن و آنگه اندرو بی دم در کشیدن الصبر اسرار المحنة
واظهار المنة صبر نهان داشتن محنتست و آشکارا کردن نعمت پیر طریقت گفت
الهی دوستان تو سرآمد و سرهنگان اند بی گنج و خواسته توانگران اند بنام درویشان
و توانگران جهان خود ایشان اند دردها دارند و از گفتن آن بی زبانانند بیت
ای باد دهنده بجان خوی [illegible] که هست   نغمها سر بمهر اند در فرهاد تو

ابن عباس رام

الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله ایشان که کافر شدند و از راه خدای برگشتند اضل اعمالهم
الله تعالی کردارهاء ایشان را همه باطل کرد والذین آمنوا وعملوا الصالحات و ایشان که گرویدند
وعمل نیکو کردند وآمنوا بما نزل علی محمد وایمان آوردند بانچه فرود آمد بر محمد وهو الحق
من ربهم وآن سخن راست و درست است از خداوند ایشان کفر عنهم سیئاتهم الله تعالی
بسترد از ایشان گناهان ایشان واصلح بالهم وهمه کارهاء ایشان راست کرد و با
ساخت ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل آن از بهر آنست که کافران به بیهوده و
باطل پی بردند وان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم وگرویدگان براستی و نامه درست
از خداوند خویش پی بردند کذلک یضرب الله للناس امثالهم همچنین مثل میزند الله تعالی
برای مردمان صفتهای ایشان فاذا لقیتم الذین کفروا وهرگاه که کافران را بینید فضرب الرقاب
بشمشیر بگردنهاء ایشان زدن حتی اذا اثخنتموهم تا زمانی که ایشان را بسیار بکشید
فشدوا الوثاق و بگیرید ایشان را و سخت ببندید فاما منا بعد پس انکه سپاس نهید
وبگذارید واما فداء یا باز فروشید حتی تضع الحرب اوزارها تا زمانی که آلات و ساز
جنگ از دست بنهد ذلک چنین است ولو یشاء الله لانتصر منهم تا کی الله تعالی
خواهد داد و کین خود از دشمنان خود ستاند بی غازیان ولکن لیبلوا بعضکم ببعض
ولیکن می آزماید شما را بعضی ببعضی والذین قتلوا فی سبیل الله و ایشان که بکشتند ایشان را
در جنگ با دشمنان خدای فلن یضل اعمالهم الله تعالی کردار ایشان باطل نکند
سیهدیهم آری ایشان را راه نجات بنماید ویصلح بالهم وکار ایشان بسازد ویدخلهم
الجنة وایشان را در بهشت درآورد عرفها لهم مر ایشان را شناخته و خوش بوی کرده
یا ایها الذین آمنوا [illegible] خدای شما را
یاری ده [illegible]
اقدامکم [illegible]

کفرنا

آیسم

ایشان را ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله آن از بهر آنست که ایشان را دشوار آمد و ناخوش این نامه
که الله تعالی فرو فرستاد فاحبط اعمالهم نیست کرد الله تعالی اعمال ایشان را افلم یسیروا فی الارض
فینظروا آیا چرا نمی روند در زمین یعنی سعی نمی کنند تا بنگرند کیف کان عاقبة الذین من قبلهم
که چون بود سرانجام آنان که پیش از ایشان بودند دمر الله علیهم وچون هلاک کرد خدای تعالی
ایشان را و دمار از ایشان برآورد وللکافرین امثالها واین کافران را اکنون همچنانست ذلک
بان الله مولی الذین آمنوا این آنچنانست که الله تعالی یار گرویدگانست وان الکافرین
لا مولی لهم و کافران را یار و هوادار نیست ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات بدرستی
که الله تعالی درآورد ایشان را که بگرویدند وکارهاء نیکو کردند جنات تجری من تحتها الانهار
در بهشتهایی که میرود درختان آن جویهاء روان میرود والذین کفروا یتمتعون وایشان
که بگرویده اند کام نمی بینند ویاکلون کما تاکل الانعام ومیخورند همچون که چهارپایان
میخورند والنار مثوی لهم وآتش است جایگاه ایشان وکاین من قریة ای بسا شهرها دا
هی اشد قوة که مردم آنجا سخت توانا و باقوت تر بودند من قریتک التی اخرجتک از مردم آن شهر
که ترا بیرون کردند یعنی مکه اهلکناهم فلا ناصر لهم هلاک کردیم و تباه وایشان را هیچ یاری
ده نبود افمن کان علی بینة من ربه چگونه بود کسی که بر درستی و پیداری است از خداوند
خویش کمن زین له سوء عمله همچنانست که وی آراسته کرده باشند بد کرداری واتبعوا اهواءهم
وایشان از پی آرزوی خویش میروند مثل الجنة التی وعد المتقون صفت آن بهشت که
پرهیزکاران را وعده داده اند فیها انهار من ماء غیر آسن و آن بهشتی است که جویهاء
آب در آنست نه گندد و نه تباه شود وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وجویهاء از شیر
نه طعم او ترش گشته و نه خراب وانهار من خمر لذة للشاربین وجویهاء از می که آشامندگان را
خوش آید آشامیدن آن وانهار من عسل مصفی وجویهاء از عسل پالوده آمیخته
پاک کرده ولهم فیها من کل الثمرات ومر ایشان راست در آن بهشتان همه میوهها

ومغفرة من ربهم وآمرزشی از خداوند ایشان کمن هو خالد فی النار او چنان کسی است که در آتش
جاوید است وسقوا ماء حمیما وبی آشامند داده آب جوشان را فقطع امعاءهم تا رودهای
ایشان پاره پاره میشود ومنهم من یستمع الیک واز ایشان کسی هست که می آید
ومیشنود از تو حتی اذا خرجوا من عندک تا زمانی که بیرون شوند از نزدیک تو قالوا للذین اوتوا العلم
دانایان را گویند ماذا قال آنفا چه چیز میگفت او اکنون اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم
آن گروه ایشانانند که مهر نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان واتبعوا اهواءهم وپیروی کردند هوای
خویش پیروی کردند والذین اهتدوا وایشان که براه راست ایستادند زادهم هدی الله تعالی
ایشان را راه راست نمود وآتاهم تقواهم وایشان را پرهیزکاری داد فهل ینظرون الا الساعة
نمی دارند مگر رستاخیز را ان تاتیهم بغتة که بایشان آید ناگهان فقد جاء اشراطها
آن پیش آمد فانی لهم چون وانجا ایشان را جای پذیرفتن بود اذا جاءتهم ذکراهم چون رستاخیز
بایشان آمده بود سورة القتال این سورة دو هزار وسیصد و چهل و نه حرف است
وپانصد و پنج و نه کلمه و سی و هشت آیه خلافست میان علما تفسیر که این سورة
مکی است یا مدنی سدی و ضحاک گفتند مکی است مجاهد گفت مدنی است
ابن عباس و قتاده گفتند مدنی است مگر یک آیه وکاین من قریة هی اشد قوة
مکی است این آیه آن روز فرود آمد که از مکه بیرون آمدند بهجرت رسول خدا بکه می گریست
واندوه مفارقت وطن در دل وی اثر میکرد تا رب العزت جهت تسلی دل وی این
آیه فرستاد و درین سورة دو آیه منسوخست یکی فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب
الرقاب الی قوله فاما منا بعد واما فداء این منسوخست بآن آیه که در سورة
الانفال گذشت فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان آیه دیگر ولا یسئلکم
اموالکم منسوخ بقوله ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا ویخرج اضغانکم ودر فضیلت
این سورة ابی بن کعب گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة محمد

کان

کان حقا علی الله ان یسقیه من انهار الجنة قوله الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله
ای اعرضوا عن الایمان صدودا وصدوا الناس عن الایمان صدا اضل اعمالهم ای
ابطلها فلم یقبلها این آیه در شان گروهی از مشرکان قریش فرود آمد که در کفر خویش
صلة رحم بپای داشتند وعمارت مسجد الحرام میکردند وعهد بهار طعام میدادند
رب العالمین آن عملها ایشان باطل کرد که هیچ نپذیرفت و ثواب آن ضایع کرد زیرا
که خود از راه هدی برگشتند ودیگران را نیز از ایمان برمیگردانیدند ابن عباس گفت
در شان مطعمان روز بدر فرود آمد دوازده تن بودند واسامی ایشان ابو جهل
وعتبه وشیبه وولید بن عتبه وعقبة بن ابی معیط وامیه بن خلف ومنبه
ونبیه وحکیم بن حزام وزمعه بن الاسود وحارث بن عامر بن نوفل وابو البختری
این دوازده مرد در دو رنج دین کفر وعداوت با رسول خدا منهی میکردند و طعام میدادند
وپیوسته در راهها رصدی داشتند تا مردم را از ملاقات رسول خدا باز می
داشتند و بکوهی میفرمودند والذین آمنوا وعملوا الصالحات در شان مهاجران و
انصار اند مهاجران هجرت کردند با رسول وخان ومان خود بگذاشتند بر دوستی
خدا و رسول وانصار با مهاجران مواسات کردند وایشان را در آنچه داشتند بر خود
بیشی دادند وآمنوا بما نزل علی محمد یعنی القرآن وهو الحق من ربهم لانه ناسخ لسائر
الکتب والناسخ حق وقیل هو یعود الی محمد علیه السلام وقیل یعود الی ایمانهم کفر
عنهم سیئاتهم ای الله کفر عنهم سیئاتهم غفر الله لهم وستر الله علیهم واصلح بالهم
ای حالهم وشانهم ودینهم ودنیاهم والبال الاشئ ولا یجمع قال ابن عباس
عصمهم ایام حیاتهم یعنی ان هذا الاصلاح یعود الی اصلاح اعمالهم حتی لا یعصوا
وقیل البال القلب وانشدوا لو کنت من مالک لم تخش الکنود اذا تاب البکا
ذلک اشارة الی الاضلال والاصلاح بان الذین کفروا ای بسبب ان الذین کفروا

اتبعوا الباطل وهو الشرك وبيان الذين آمنوا اتبعوا الحق من ربهم وهو القرآن كذلك
يضرب الله للناس امثالهم اي هكذا يبين لامة محمد امثال من كان قبلهم و من
هلاكهم وقيل يبين الله امثال حسنات المؤمنين وسيآت الكافرين فاذا لقيتم الذين
كفروا فضرب الرقاب نصب على الاغراء اي فاضربوا رقابهم وهذا كناية عن القتل
بالسلاح حتى اذا اثخنتموهم اي بالغتم في القتل وقهرتموهم فشدوا الوثاق يعني
في الاسر شدوهم بالحبال والقيود المحكمة الوثيقة حتى لا ينفلتوا منكم والاسر
يكون بعد المبالغة في القتل كما قال تعالى ما كان لنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن
في الارض فاما منا بعد واما فداء يعني بعد ان تاسروهم فاما ان تمنوا عليهم منا
باطلاقهم من غير عوض واما ان تفادوهم فداء علماء دين در حكم اين آيه مختلف اند
قول قتاده وسدي وضحاك وابن جريج آنست كه اين آيه منسوخست وناسخ آن
آيات قتل است كه رب العالمين مي فرمايد اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم
فاما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم فاضربوا فوق الاعناق واضربوا
منهم كل بنان واين مذهب اوزاعي است واصحاب راي كه گفتند بحكم اين آيات
چون كافري در دست مسلمانان افتاد باسيري من وفدا بروي روا نيست وجز قتل وي
روي نيست اما ابن عمر وحسن وعطا وبيشتر صحابه بر آنند كه اين آيه محكم است
ومنسوخ نيست وحكم آن ثابت است ومذهب شافعي واحمد وسفيان ثوري
واسحق اينست گفتند مرد عاقل بالغ كافر كه اسير افتاد در دست مسلمانان امام در حق
او مخيرست اگر خواهد او را بكشد واگر خواهد برده گيرد واگر خواهد منت بروي
نهد وبي عوض بي فدا او را رها كند واگر خواهد او را بمال باز فروشد يا باسيران
مسلمانان كه در دست كافران باشند باز فروشد يك اسير كافر بدو اسير مسلمان
ابن عباس گفت آيه من وفدا آنگه فرود آمد كه مسلمانان بسيار گشته بودند وكار اسلام

وسلطان

وسلطان دين قوي گشت واين حكم ثابت بود در روزگار رسول خدا صلوات الله عليه
ودر روزگار خلفاء راشدين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين وخبر درست
كه ثمامه بن اثال از بني حنيفه اسير گشت ياران رسول او را در ستون مسجد ببستند
رسول الله بنزديك وي شد وگفت ما عندك يا ثمامه نزديك تو چيست اي
ثمامه يعني چه داري وچه خواهي كرد رسول خدا بوي عرض اسلام ميكرد وثمامه
گفت يا محمد ان تقتلني تقتل ذا دم وان تنعم تنعم على شاكر وان كنت تريد المال فسل
منه ما شئت يا محمد اگر كسي را بكشي خوني را كشته باشي واگر انعام كني ومنت نهي
بر شاكري سپاس دار منت نهاده باشي واگر مال خواهي چندانكه خواهي هست
رسول خدا او را همچنين فرا گذاشت تا ديگر روز باز آمد همان سؤال كرد وهمان
جواب شنيد سوم روز باز آمد همان سؤال وهمان جواب رفت آنگه رسول خدا
منت نهاد واو را رها كرد گفت اطلقوا ثمامه از بند بگشاييد ورها كنيد ثمامه
در آن حال رفت وغسلي بر آورد وبمسجد باز آمد وزبان بكلمه طيبه بگشاد گفت
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله آنگه گفت اي محمد والله كه از نخست
هيچكس نزد من از تو دشمن تر نبود واكنون در روي زمين هيچكس بمن از تو دوستر نيست
والله كه بمن هيچ ديني دشمن تر از دين تو نبود واكنون هيچ دين بمن دوست تر از دين تو
نيست والله كه در روي زمين هيچ بقعه از شهر تو نزد من مبغض تر نبود واكنون هيچ
بقعه بدل من شيرين تر وعزيز تر از بقعه تو نيست وعن عمران بن حصين قال اسر
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا من بني عقيل فاوثقوه وكانت ثقيف
قد اسرت رجلين من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ففداه رسول الله
صلى الله عليه وسلم بالرجلين اللذين اسرتهما ثقيف قوله حتى تضع الحرب اوزارها
اي اثقالها واحمالها يعني حتى تضع اهل الحرب السلاح فيمسكوا عن الحرب واصل

اهل

اوزارها ما يحمله الانسان فسمى الاسلحة اوزارا لانها تحمل وقيل الحرب هم المحاربون
كالشرب والركب وقيل الاوزار الاثام ومعناه حتى يضع المحاربون آثامها بان يتوبوا
من كفرهم فيؤمنوا بالله ورسوله وقيل حتى تضع حربكم وقتالكم اوزار المشركين وقبايح اعمالهم
بان يسلموا قال مجاهد وسعيد وقتاده حتى تنقطع الحرب ولا يكون فى الارض شرك
وهذا يكون زمان نزول عيسى ابن مريم والجهاد لا ينقطع ما دام فى الارض شرك
ومعنى الاية اثخنوا المشركين بالقتل والاسر حتى يدخل اهل الملل كلها فى الاسلام
ويكون الدين كله لله فلا يكون بعده جهاد ولا قتال وذلك عند نزول عيسى ابن مريم
وجاء فى الحديث عن النبى صلى الله عليه وسلم الجهاد ماض منذ بعثنى الله
الى ان يقاتل آخر امتى الدجال وقال صلى الله عليه وسلم يوشك من عاش منكم ان
يلقى عيسى اماما هاديا وحكما عدلا يكسر الصليب ويقتل الخنزير وتضع الحرب اوزارها
حتى تدخل كلمة الاخلاص كل بيت من وبر ومدر بعز عزيز او ذل ذليل وينتزع قريشا
الامارة عن ينزعها عنهم ابتزاى سلب قوله ذلك اى الحكم فيهم ذلك فهو مبتدا
وخبر ولو يشاء الله لانتصر منهم فاهلكهم بغير قتال ولكن امركم بالقتال ليبلو
بعضكم ببعض فيختبركم بمقاتلة الكفار ليظهر المحق من المبطل ويصير من قتل من المؤمنين
الى الثواب ومن قتل من الكافرين الى العذاب والذين قتلوا فى سبيل الله قرأ ابو عمرو
ويعقوب وحفص قتلوا بضم القاف وكسر التاء بالتخفيف يعنى الشهداء وقرأ
الاخرون قاتلوا بالالف من المقاتلة وهم المجاهدون فلن يضل اعمالهم خلاف
الكفار قال قتاده نزلت هذه الاية يوم احد وقد فشت فى المسلمين الجراحات
والقتل سيهديهم ايام حياتهم فى الدنيا الى ارشد الامور وفى الاخرة الى الدرجات
ويصلح بالهم اى يرضى خصماءهم ويقبل اعمالهم وقيل سيهديهم الى جواب المنكر والنكير
فى القبر ويصلح بالهم اى حالهم فى النعيم وكرر لان الاول سبب النعيم والثانى نفس النعيم

وقيل

وقيل يصلح بالهم اى قلوبهم باخراج الغل منها ويدخلهم الجنة عرفها لهم اى بين لهم
منازلهم فى الجنة حتى يهتدوا الى مساكنهم كانهم سكانها منذ خلقوا فيكون
المؤمن اهدى الى درجته وزوجته وخدمه منه الى منزله واهله فى الدنيا هذا قول
اكثر المفسرين وقيل عرفها لهم اى عرفهم طريق الوصول اليها الحسنات وروى عطاء
عن ابن عباس عرفها لهم اى طيبها لهم من العرف وهو الريح الطيبة وطعام معرف
اى مطيب روى عن اسمعيل بن رافع عن انس بن مالك رضى الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم بينا اهل الجنة على خيول من ياقوت سروجها من ذهب و
لجمها من ذهب يتحدثون تحت ظل الشجرة على كل ورقة منها ملك يسبح الله
عز وجل ويحمده ويقدسه فبينماهم يتحدثون عن الدنيا اذا اتاهم آت عن ربهم عز وجل
انا جيرانكم فينزلون عن خيولهم الى كثب من مسك ابيض فيها منابر من ذهب
ومنابر من نور ومنابر من لؤلؤ ومنابر من فضة فيجلسون عليها فيقول الجبار
جل جلاله وتقدست اسماؤه مرحبا بخلقى وزوارى واهل طاعتى [illegible]
اطعموهم فيطعمونهم طعاما ما طعموا قبله مثله فى الجنة قط ثم يقول جل جلاله مرحبا
بخلقى وزوارى واهل طاعتى البسوهم فيلبسونهم ثيابا ما لبسوا مثلها قط فى الجنة
ثم يقول تبارك وتعالى مرحبا بخلقى وزوارى واهل طاعتى عطروهم فيعطرونهم
بعطر ما عطروا مثله فى الجنة قط ثم يقول مرحبا بخلقى وزوارى واهل طاعتى
كلوا واشربوا والبسوا وعطروا حق لى ان اتجلى لهم فينظرون الى وجهه عز وجل
فيتجلى لهم تبارك وتعالى فيقعون له سجدا فيقول عبادى ارفعوا رؤسكم فليس
هذا موضع عبادة فيرفعون رؤسهم ويركبون خيولهم فيبعث الله عز وجل عليهم
سحابة فتمطرهم مسكا ابيض ثم يبعث الله عز وجل عليهم ريحا تذهب بالمسك فتدخل
ثيابهم المسك الابيض فاذا رجعوا الى دارهم من الحور العين قلن يا ولى الله

الا سمعت ثناء ابليس بتأمير الشيطان فتعمه من حمد الله عز وجل وتقديسه و
تهليله شيئا ما دخل اذنيه قط ثم ينطق لسانه واحدة لم يكن رآها في منزله فيقول ان
مقولها انا المزيد نادبتك زبحي عز وجل قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله
في دينه ورسوله ينصركم على عدوكم ويثبت اقدامكم اي يشجعكم ويقوي قلوبكم
فتثبتوا عند القتال وتنصروا وقيل يثبت اقدامكم على الصراط وقال قتادة حق على الله
ان ينصر من نصره لقوله ان تنصروا الله ينصركم وان يزيد من شكره لقوله لئن شكرتم
لازيدنكم وان يذكر من ذكره لقوله فاذكروني اذكركم وان يوفي بعهد من اوفى بعهده لقوله تعالى
اوف بعهدكم والذين كفروا فتعسا لهم في الدنيا بالقتل وفي العقبى بالتردي
في النار اي عثارا لهم ضد الانتعاش وتثبيت الاقدام وقيل تعسا لهم اي بعدا لهم
وشقاء وخيبة والمعنى اتعسهم الله فتعسوا تعسا واضل اعمالهم لانها كانت في
طاعة الشيطان ذلك اي ذلك التعس والاضلال بانهم كرهوا ما انزل الله اي استثقلوا
القرآن فاحبط اعمالهم فلم يثابوا عليها قال ابن عباس تماكروا وتكبروا كلما ذكروا
او صل ذكرهم بالذم والتحقير والاخبار بسوء الحال ثم خوف الكفار فقال تعالى
افلم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم دمر الله عليهم اي
اهلكهم وللكافرين امثالها اي لمشركي قريش امثال تلك العقوبات ان لم يؤمنوا
هذا كقوله الم نهلك الاولين ثم نتبعهم الآخرين ذلك اي ذلك الذي ذكرت
من نصر المؤمنين وتعس الكافرين بان الله مولى الذين آمنوا وليهم وناصرهم
وان الكافرين لا مولى لهم اي لا ناصر لهم قال المبرد الله مولى العبد من ثلاثة اوجه
الاختراع وملك التصرف فيه وهو غير الاختراع والنصر والولاية فهو جل جلاله ولي
المؤمنين والكافرين من جهة الاختراع والتصرف فيهم ومولى المؤمنين خاصة من
جهة النصر والولاية ثم ذكر مآل الفريقين فقال ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا

الصالحات

الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار والذين كفروا يتمتعون في الدنيا ويأكلون كما
تأكل الانعام ليس لهم همة الا بطونهم وفروجهم وهم لاهون ساهون عما في غد وقيل
من كانت همته ما يأكل فقيمته ما يخرج منه وقيل المؤمن في الدنيا يتزود والمنافق
يتزين والكافر يتمتع وقيل الاكل على وجهين اكل للتشوق والمصلحة وهو اكل العاقل
واكل للتشهي فقط وهو اكل الانعام والبهائم وقيل شبههم بالانعام لاكلهم بالشره
والنهم ولجهلهم عاقبة امرهم وما يجب عليهم معرفته ولتركهم الاستدلال
بالآيات والنار مثوى لهم يجوز ان يكون المثوى في محل الرفع بالخبر ويجوز ان يكون
في محل النصب بالحال ولهم الخبر وكأين من قرية اي كم من قرية يعني اهل قرية
هي اشد قوة من قريتك التي اخرجتك يعني مكة اخرجك منها اهلها اهلكناهم
فلا ناصر لهم قال ابن عباس لما خرج رسول الله من مكة الى الغار التفت الى مكة وقال انت
احب بلاد الله الى الله واحب بلاد الله الي ولولا ان المشركين اخرجوني لم اخرج منك فانزل الله
هذه الآية افمن كان على بينة من ربه على يقين من دينه وقيل على حجة وبيان
وبرهان وعقل قيل هو محمد عليه الصلوة والسلام وبينة القرآن وقيل هم المؤمنون و
البينة القرآن وقيل هم المؤمنون والبينة معجز النبي صلى الله عليه وسلم كمن زين
له سوء عمله زين له الشيطان وسولت له نفسه واتبعوا اهواءهم بعبادة الاوثان
وهم ابو جهل والمشركون مثل الجنة اي صفة الجنة التي وعد المتقون في قوله ان الله
يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات والمتقون امة محمد عليه السلام فيها انهار
من ماء غير آسن متغير الريح منتن قرأ ابن كثير أسن بالقصر والباقون بالمد وهما
لغتان يقال اسن الماء يأسن اسنا واجن يأجن اجنا واسن يأسن اسونا واجن يأجن
اجونا اذا تغير وانهار من لبن لم يتغير طعمه الى حموضة وغيرها مما يتغير
الالبان في الدنيا لانه لم يخرج من ضرع وانهار من خمر لذة للشاربين لذيذ طعمها

يقال شراب لذ ولذة ولذيذ ويحتمل ان يكون مصدرا وتقديره من خمر ذات لذة للشاربين
تطرب ولا تسكر ولا تصدع وليست بحامض ولا مر ولا منتن لانها لم تعصر بالايدي
ولا الارجل والانهار من عسل مصفى مصفى من الشمع والرغوة والكدر لانه لم يخرج من
بطون النحل روى ابو هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
سيحان وجيحان والفرات والنيل كل من انهار الجنة وقال كعب الاحبار نهر دجلة
نهر ماء اهل الجنة ونهر الفرات نهر لبنهم ونهر مصر نهر خمرهم ونهر سيحان نهر عسلهم
وهذه الانهار الاربعة تخرج من نهر الكوثر ولهم فيها من كل الثمرات مما يعرف ومما لا يعرف
ومغفرة من ربهم ستر الذنوب وترك العتاب والتذكير فيه كمال لذاتهم كمن هو خالد
في النار اى من كان في هذا النعيم كمن هو خالد في النار وسقوا ماء حميما شديد الحر
اذا ادني منهم شوى وجوههم ووقعت فروة رؤوسهم فاذا شربوا قطع امعاءهم فخرجت
من ادبارهم والامعاء جميع ما في البطن من الحوايا واحدها معا ومنهم اى من المنافقين
من يستمع اليك اى الى خطبتك يوم الجمعة وقد يكون فيها عيب المنافقين
وهم عبد الله بن ابي بن سلول ورفاعة بن زيد ومالك بن جعشم وعمرو بن الحرث واصحا
كانوا يحضرون مجالس النبي صلى الله عليه وسلم والجماعات ويستمعون كلامه ولا
يعونه كما يعيه المسلم فاذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوتوا العلم من الصحابة قيل هو
ابن عباس وابن مسعود وابو الدرداء قالوا اى شيء قال محمد الآن وسؤالهم هذا استهزاء
واعلام انهم لم يلتفتوا الى ما قاله قوله آنفا اى في ساعتنا هذه والانف اقرب
حين منك وسمي آنف الرجل لانه اقرب جسده منك وائتنف الكلام ايتنافا اذا
ابتداء به واستانف الامر اذا استقبل اوله اولئك الذين طبع الله على قلوبهم فلم يؤمنوا
واتبعوا اهواءهم في الكفر والنفاق والذين اهتدوا اى المؤمنين زادهم ما قال الرسول
هدى وآتاهم تقواهم وفقهم للعمل بما امر به وهو التقوى وقال سعيد بن جبير اتاهم

ثواب

ثواب تقواهم فهل ينظرون الا الساعة ان تأتيهم بغتة روى ابو هريرة رضى الله عنه
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ما ينتظر احدكم الا غنا مطغيا او فقرا منسيا
او مرضا مفسدا او هرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال والدجال شر غائب ينتظر او
الساعة والساعة ادهى وامر قوله فقد جاء اشراطها اى اماراتها وعلاماتها من انشقاق
القمر وغيره وكان النبي صلى الله عليه وسلم من اشراط الساعة فانه قال بعثت
والساعة كهاتين واشار بالسبابة والوسطى لانه صلى الله عليه وسلم آخر الانبياء
وامته آخر الامم وقال انس سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان من اشراط
الساعة ان يرفع العلم ويكثر الجهل ويكثر الزنا ويكثر شرب الخمر ويقل الرجال ويكثر النساء
حتى يكون لخمسين امراة القيم الواحد وقال النبي صلى الله عليه وسلم الاعرابي ساله
عن الساعة قال اذا ضيعت الامانة فانتظر الساعة قال كيف اضاعتها قال اذا وسد
الامر الى غير اهله فانتظر الساعة قال كيف اضاعتها قال اذا وسد الامر الى غير اهله
فانتظر الساعة فانى لهم اذا جاءتهم ذكراهم فمن اين لهم التذكر والاتعاظ والتوبة اذا جاءتهم
الساعة هذا كقوله يومئذ يتذكر الانسان وانى له الذكرى وقيل الذكرى دعاؤهم
باسمائهم في القيمة تبشيرا وتخويفا عن انس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
احسنوا اسماءكم فانكم تدعون يوم القيمة يا فلان قم الى نورك يا فلان قم بلا نور لك

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم قوله تعالى
نام خداوندی قادر و قاهر و دیان واحد و وحید در نام و در نشان نی یگانه یگانه از ازل
تا جاودان رحمن است دارنده جهان و روزی دهنده جهانیان دوستان و دشمنان رحیم است
بر مؤمنان و نوازنده ایشان در دو جهان نگاشتند کل صورت انسان و بر کسی بداو نا
رحمة آورد کان همه راهست که دین سوی بلا و امتحان ... حکمت اختلاف الکند
میان ایشان یکی کریان یکی خندان یکی شادان یکی با غم و اندوه یکی نواخته فضل آن آشنا

معرفت وایمان یکی بخسته عدل آلوده کفر وطغیان وزدار رستاخیز همه را جمع کند تا ایشان
ویزیان همه را جزا دهد یکی دارا ایشان مومنان را احسان ورضوان وغفران کافران را نکال
واغلال ونقم وقطران رب العالمین در ابتدا این سوره هر دو گروه را یاد کرد ومآل ومرجع
ایشان پیدا کرد وگفت الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم والذین آمنوا وعملوا
الصالحات وآمنوا بما نزل علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح اعمالهم
واصلح بالهم فردا رستاخیز هرکه سر از خاک حسرت بر دارد جهان را آرد که خاک و[illegible]
المومن علی ایمانه ولنسانی علی نفاقه یکی دانی آید باهر اذکار است وانواع لطاف طیبات
سعادت بر کتف مفاخرت افکنده ایمان ومعرفت واخلاص کرد بر کرده مرکب او دل آنکس
ودست در دامن دولت او زده وان منشور اقبال در جیش او بافته که سیهدیهم
ویصلح بالهم ویدخلهم الجنة عرفها لهم یکی در صحصاح ظلمت نفس خود با نیز کفران
وطغیان وعصیان کرد او در آمد ودر عرصات سیاست این خطاب او نهد که والذین
کفروا فتعسا لهم واضل اعمالهم بنده مومن اگر او بلخی داین شرف بودی واین کرامات
که رب العزت میگوید جل جلاله من یار مومنانم وکافران نیز دوست مومنانند و
کافران نیز دوست کافران طاغوتست که در دنیا آنرا پرستیدند ودوست داشتند
چنانکه گفت والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات
نتیجه دوستی وپرستش طاغوت آنست که در دنیا ایشان را از نور معرفت با ظلمت کفر
برد تا در عقبی از روشنایی بهشت با تاریکی دوزخ افتادند کافران را چنین گفت که
اولیاؤهم الطاغوت ومومنان را گفت نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ای مومن
مرحبا ای [illegible] ای رنج وبلای دنیا بسی کشیده ای [illegible] نوایب
روز بسر آورده واندوه وشادی [illegible] اسلام در بر گرفته باش تا فردا که رستاخیز بپای
شود وسیاست وعظمت جباری بر خلق ظاهر کرد داین قوالب واشباح وای

اجزا

اجزا واعضا متفرق واین تنها خراب شده وصورتها از هم جدا گشته واین اشخاص
ریزیده وذره ذره در عالم پراکنده شده همه را در عرصات قیامت جمع کند ودر آن
موقف هیبت ودر آن صف صف قهر بدارد وجبار وار بخودی خود خطاب کند
تا مهاء خلق را بشنواند که بیدا انا الله انا الرحمن انا الملک انا القدوس انا السلام انا
المومن انا المهیمن انا العزیز انا الجبار انا المتکبر انا الذی بدات السماء ولم یک شیئا
انا الذی اعیدها این الملوک والجبابرة ای جوانمرد [illegible] نامها از خلق میشنوی
در سرای فانی فردا از حق بشنوی در سرای باقی امروز از خلق میشنوی در سرای خاکی فردا
از خالق لم یزل بشنوی در سرای پاکی میگوید الله منم رحمن منم ملک منم قهر کننده منم سلا
منم سلامت دهنده منم مومن ومهیمن منم داننده از خلق منم عزیز برتر از خلق
منم جبار وکامران منم داد مظلوم از ظالم ستاننده منم متکبر با کبریا وعظمت منم
خلق این نامها از حق جل جلاله بی واسطه شنوند که خطاب کند که در دنیا من آفریدم
نیست بودند هست کردم با زمین آراسته کردم خلق بیافریدم واز آفرینش ایشان
در مملکت ما زیادتی نه واز نابودن ایشان ما را نقصانی نه امروز آن روز است که مومنا
نا بفضل خود بیامرزم وکافران را بعدل خود قهر کنم نصیب دوستان از ما امروز
لطف وفضل ونصیب دشمنان از ما عدل است وبهشت مومنان وموحدان
ومخلصان ومعتقدان را حور وقصور است وشراب طهور یاد ملک غفور در آن
سرای سروری که صفتش اینست که فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر
طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ودشمنان وبیگانگان را ماتم
بیگانگی ومصیبت جدایی وفضیحت ورسوایی [illegible] با ایشان بهشتم وایشان در
عذاب نه رستن را امید ونه خواندن را جواب با آن عیش ناخوش جاوید در آتش
چنانکه رب العزت گفت کمن هو خالد فی النار وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم

التوبة لاجل فاعلم انه لا اله الا الله بدانکه نیست بدرستی که جز از خدای تعالی خدای دیگر
نیست مگر الله واستغفر لذنبک و آمرزش خواه گناه خویش را وللمؤمنین والمؤمنات و مردان
و زنان گرویدگان را والله یعلم متقلبکم ومثواکم الله تعالی میداند گردیدن شما درین جهان
که چون میکنید از حال بحال و بنگاه شما در آن جهان که هر کسی را کدام سرای می باید بود
ویقول الذین آمنوا و گویند ایشان که گرویده اند لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود
سورتی از قرآن فاذا انزلت سورة محکمة و چون فرو فرستاده شود سورتی پیداشته و
ذکر فیها القتال و در آن سورت کشتن دشمنان خدای یاد کرده رأیت الذین فی قلوبهم مرض
بینی ایشان را که در دلهای ایشان شک و گمانست ینظرون الیک مینگرند در تو نظر المغشی
علیه من الموت چنانکه در سکرات الموت نگرد کسی که مرگ بر او بود فاولی لهم پس وای
مر ایشان را از آنچه بترسند سزاوارتر کند طاعة وقول معروف فرمانبرداری و
سخن نیکو فاذا عزم الامر و چون کار بر اکار رشدی و کاری بدید آید و کار فلو صدقوا الله
اگر راست میگفتندی با خدای لکان خیرا لهم بهتر بودی مر ایشان را فهل عسیتم چه
می پندارید و پس چه دارید ان تولیتم اگر دور ولایت داران باشید و جهانداران
و پادشاهان ان تفسدوا فی الارض که افساد کنید در زمین و جهانیان را داوری کنید
وتقطعوا ارحامکم و خویشاوندیها را ببرید اولئک الذین لعنهم الله آن گروه مر ایشانند
اینکه دکان و جدایی کند در میان مسلمانان که لعنت کرد الله تعالی ایشان را
فاصمهم و کر کرد دلهای ایشان را واعمی ابصارهم و چشم دلهای ایشان کور کرد افلا یتدبرون القرآن
آیا چرا اندیشه نکنند در قرآن ام علی قلوب اقفالها یا بر دلهای ایشان مهر است ان الذین ارتدوا
علی ادبارهم ایشان که برگشته اند بر پس خویش من بعد ما تبین لهم الهدی از پس آنکه ایشان را
پیدا گشت راستی پیغام و استواری رسول الشیطان سول لهم دیو مر ایشان را بیاراست
واملی لهم و دیو ایشان را امل و وعده زندگانی دراز نمود ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله

آنانبهر

آن از بهر آنست که ایشان گفتند ایشان را که دشمن آمد ایشان را قرآن که الله فرو فرستاد
سنطیعکم فی بعض الامر که ما شما را فرمان بریم در بعضی از کارها والله یعلم اسرارهم و خدای
تعالی میداند رازهای ایشان فکیف اذا توفتهم الملائکة چون بود آنگه که بمیرانند
ایشان را فرشتگان یضربون وجوههم وادبارهم میزنند بر رویهای ایشان و قفاهای
ایشان ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله آن از بهر آنست که ایشان بر پی کاری رفتند که الله
تعالی خشم گرفت بر آن وکرهوا رضوانه و دشوار آمد ایشان را پسند الله فاحبط اعمالهم
و تباه کرد عملهای ایشان را ام حسب الذین فی قلوبهم مرض می پندارند ایشان که در دلهای
ایشان بیماریست ان لن یخرج الله اضغانهم که الله تعالی بیرون نیارد از ایشان کینهای ایشا
ولو نشاء لاریناکهم و اگر خواهیم ایشان را بتو نماییم فلعرفتهم بسیماهم تا ایشان را
بشناسی ولتعرفنهم فی لحن القول و بشناسی ایشان را در آسای سخن والله یعلم اعمالکم
و الله تعالی کردارهای شما میداند ولنبلونکم و شما را بیازماییم حتی نعلم المجاهدین منکم
تا نمائیم که پدید آید که کوشنده از شما کیست والصابرین و شکیبا از شما کیست
ونبلو اخبارکم و تا پیدا نماید شما را خبرهای شما ان الذین کفروا ایشان که بگرویدند
وصدوا عن سبیل الله و برگشتند از راه خدای وشاقوا الرسول و ستیزه کردند و خلاف کردند با
رسول من بعد ما تبین لهم الهدی از پس آنکه ایشان را روشن شد راستی نامه
و استواری رسول لن یضروا الله شیئا زیان نرسانند الله تعالی چیزی را وسیحبط اعمالهم
و کردارهای ایشان باطل کند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اطیعوا الله واطیعوا الرسول
فرمان برید خدای را و رسول را ولا تبطلوا اعمالکم و کردارهای خویش تباه مکنید
ان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله ایشان که بگرویدند و برگشتند از راه خدای ثم ماتوا
وهم کفار پس در کفر بمردند فلن یغفر الله لهم نیامرزد خدای تعالی ایشان را هرگز فلا تهنوا
و سست مشوید وتدعوا الی السلم و صلح و آشتی مجویید وانتم الاعلون و شما برترید و چیره

.را ایشان

وَاللهُ مَعَكُم واللہ تعالی با شماست یاری دهد وَلَن يَتِرَكُم أَعمَالَكُم و کردارهای شما نکاهد إِنَّمَا
الحَيَوٰةُ الدُّنيَا لَعِبٌ وَلَهوٌ جز این نیست که این زندکانی دنیا بازیچه است ناپایدار وَإِن تُؤمِنُوا
وَتَتَّقُوا و اگر بگروید و بپرهیزید يُؤتِكُم أُجُورَكُم بدهد خدای تعالی مزدهای شما وَلَا يَسـَٔلكُم
أَموَالَكُم و از شما نخواهد که مالها همه در راه وی دهید إِن يَسـَٔلكُمُوهَا اگر خواهد از
شما آن را فَيُحفِكُم شما را بجهد برهان تَبخَلُوا بخیل آیید و دست فرو بندید وَيُخرِج
أَضغَانَكُم و بیرون آرد کینهای شما تا آگاه شوید هَٰأَنتُم شما هان ای شما دید هَٰؤُلَاءِ این گروه
تُدعَونَ میخوانند شما را و میفرمایند لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ تا نفقه کنید در راه خدای
تعالی فَمِنكُم مَن يَبخَلُ از شما کس هست که دست فرو می بندد وَمَن يَبخَل و هر که دست
بخل فرو بندد فَإِنَّمَا يَبخَلُ عَن نَفسِهِ از خود فرو بندد وَاللهُ الغَنِيُّ و الله تعالی بی نیاز است
وَأَنتُمُ الفُقَرَاءُ و شما نیازمندان و درویشانید وَإِن تَتَوَلَّوا و اگر برگردید يَستَبدِل قَومًا
غَيرَكُم الله تعالی بجای شما گروهی دیگر آرد جز شما ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمثَالَكُم پس چون شما نباشند
و کوشنده تر از شما باشند که قریش اند و آنچه بهتر از شما باشند النوبة الثانیة
قوله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله ای اعلم علماً یقیناً ما علمته نظراً و استدلالاً
یا محمد بنظر و استدلال دانسته از توحید ما خبرتی بدان و بیقین باش که الله تعالی
یکانه و یکتاست یکانه در ذات و یکتا در صفات بری از علات مقدس از آفات
منزه از علجات ناسوت پیش از نام بر او و رست نام را از همه نام وران خدای
جهان و جهانیان دارنده آن یکانه و فراخ بخشایش بر همه جهان و قیل معناه فاعلم
یا محمد انه لیس شیء فضله کفضل لا اله الا الله فاذکر لا اله الا الله و اثبت علی قول
لا اله الا الله بدان ای محمد که هیچ چیز آن شرف و فضیلت ندارد که کلمه لا اله الا الله
دارد یاد کن این کلمه را و آن را محکم دار و بر آن ثابت باش روی عن ابو هریره رضی الله عنه
قال قال النبی صلی الله علیه وسلم قال جددوا ایمانکم قالوا یا رسول الله کیف نجدد

ایماننا قال اکثروا من قول لا اله الا الله و روی انه قال صلی الله علیه وسلم جددوا الایمان
بلا اله الا الله و روی انه صلی الله علیه وسلم بعث معاذ بن جبل الی اهل الیمن فاوصاه
و قال انکم ستقدمون علی اهل کتاب فان سالوکم عن مفتاح الجنة فقل لا اله الا الله
و عن ابی هریره قال قیل یا رسول الله من اسعد الناس بشفاعتک یوم القیمة قال اسعد
الناس بشفاعتی یوم القیمة من قال لا اله الا الله مخلصاً من قبل نفسه و روی انه قال
صلی الله علیه وسلم ائذن لی یا رب شفاعتی فیمن قال لا اله الا الله فقال یا محمد لیس
ذلک لک و عزتی و کبریای و عظمتی لا ادع فیها احداً یشهد ان لا اله الا الله الا اخرجته
منها و عن عثمان بن عفان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من مات
و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة و قیل فاعلم انه لا اله الا الله الخطاب مع النبی
و المراد به امته [illegible] ابو العالیه و ابن عیینه متفق اند بر آنکه این آیه متصل
بآیه حتی اذا جاءتهم الساعة فاعلم انه لا ملجأ و لا مفزع عند قیامها الا الله چون
رستخیز آید بدانکه در آن احوال و اهوال رستخیز پناهی و دستگاهی نیست که با وی گریزند
مگر درگاه و پناه آسمان خداوندی که جز وی خداوند نیست ثم قال و استغفر لذنبک
کبائر بر پیغمبر روا نیست اما صغایر روا باشد که بر ایشان رود که هیچ نبی از
صغایر خالی نباشد و صغایر مصطفی که در جاهلیت برو رفت یا بعد از نبوت
گذشته و آینده همه آمرزیده است که رب العالمین گفت لیغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک و ما تاخر اما درین آیه او را استغفار فرمود تا امت وی اقتدا
کنند و سنت وی در استغفار درست دارند روی عن حذیفه قال شکوت
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذرب لسانی فقال این انت من الاستغفار
فانی لاستغفر الله کل یوم مائة مرة و جاء رجل فقال یا رسول الله انی ذرب اللسان
و اکثر ذلک علی اهلی فقال له النبی صلی الله علیه وسلم فاین انت من الاستغفار

اني استغفر الله في اليوم والليلة مائة مرة وقال صلى الله عليه وسلم توبوا الى ربكم فوالله
اني لاتوب الى الله في كل يوم مائة مرة وروى انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الملائكة لا يذنبون وانتم تذنبون فتوبوا انتم بالاستغفار فان افضل العلم لا اله
الا الله وان افضل الدعاء استغفر الله ثم تلا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات قوله وللمؤمنين
والمؤمنات هذا اكرام من الله تعالى لهذه الامة حيث امر نبيهم صلى الله عليه وسلم
ان يستغفر لذنوبهم وهو الشفيع المجاب فيهم كه امتى و فضلى عظيم است كه رب العزت
اين امت را داد كه فرمود پيغمبر را تا گناهان ايشان را مغفرت خواهد و مغفرت خواست
وى آنست كه از بهر ايشان شفاعت كند و رب العزت شفاعت ايشان قبول كند
روى ابو موسى الاشعرى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيرت بين
الشفاعة وبين ان يدخل نصف امتى الجنة فاخترت الشفاعة لانها اعم واكفى
اترونها للمتقين المؤمنين لا ولكنها للمذنبين الخطائين المتلوثين والله يعلم متقلبكم
ومثواكم اى تصرفكم في الدنيا ومنزلكم منها وقيل متقلبكم في الدنيا ومثواكم في الاخرة
وقيل متقلبكم منتشركم في النهار ومثواكم اى مستقركم بالليل وقيل متقلبكم و
مثواكم انتقالكم من اصلاب الاباء الى ارحام الامهات ثم منها الى الدنيا ثم منها الى
القبر ثم منه الى الجنة او الى النار والمعنى انه عالم بجميع احوالكم فلا يخفى عليه شئ
منها ويقول الذين آمنوا حرصا منهم على الجهاد لولا نزلت سورة تامرنا بالجهاد مؤمنان
صحابه از سر ايمان و صدق خويش و استيناس ايشان بوحى منزل پيوسته آرزوى
نزول وحى ميكردند و تيز تقاضا ميكردند تحمل مشقت داد در راه حق و تحصيل مثوبت
داد بآخرت و لان يبلغ القتال احدى الحسنيين اما الشهادة والجنة واما الظفر و
الغنيمة و منافقان از نزول وحى كراهيت مى داشتند مى ترسيدند كه اگر فرمان قتال

آيد

آيد و قتال بر ايشان گران بود و صعب ايشان ترسيدند كه اگر فرمان قتال آيد سر ايشان در حيز
آشكارا گردد و ذلك في قوله يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم بما في
قلوبهم قوله فاذا انزلت سورة محكمة كل ما لم ينسخ من القرآن محكم وقيل محكمة مبين فيها
احكام الغزو وقال قتادة كل سورة فيها القتال محكمة وهي اشدها على المنافقين
رايت الذين في قلوبهم مرض يعني المنافقين ينظرون اليك شزرا نظر المغشي عليه من الموت
يعني كمن هو في غشيان الموت كراهية قتالهم مع العدو وقيل يشخصون نحوك بابصارهم
نظرا حديدا كما ينظر الشاخص بصره عند الموت لكراهتهم القتال فاولى لهم كلمة
الوعيد وتهديد كقولك لمن ترى اولى لك فاولى احدث من الويل وهو التهديد لاى وليك
ما تكره وقاربك وقيل معناه اولى الاشياء لهم ان يطيعوا ويحتمل ان هذا الكلام ليس
للوعيد والمعنى طاعة وقول معروف اولى لهم من الجزع عند الجهاد اى لو اطاعوا
وقالوا قولا معروفا بالاجابة كان امثل واحسن وذكر عن ابن عباس انه قال اولى وعيد
والكلام به تام ثم قال لهم طاعة اى للمؤمنين طاعة لله ولرسوله وقول معروف واما
وزن اولى فقد قيل انه اسم على وزن افعل جعل علما للتهديد والوعيد فلم ينصرف
وقيل وزنه فعلى من آل يؤول اى يؤول امرنا الى شر فاحذره وقيل طاعة وقول معروف
يجب عليهم وينبغى لهم طاعة وقول معروف وقيل هذا كان من المنافقين قبل
الامر بالجهاد اى امرنا طاعة وقول معروف فلما امروا به امتنعوا عنه فاذا عزم الامر اى
جد الامر ولزم فرض القتال وصار الامر معزوما فلو صدقوا الله في اظهار الايمان والطاعة
لكان خيرا لهم وقيل جواب اذا محذوف تقديره فاذا عزم الامر كلوا وكذبوا فيما
وعدوا ولو صدقوا لكان خيرا لهم فهل عسيتم ان توليتم معناه فلعلكم ان اعرضتم عن
القرآن وفارقتم احكامه ان تفسدوا في الارض ان تعودوا الى ما كنتم عليه في الجاهلية
فتفسدوا في الارض بالمعصية والبغي وسفك الدماء وترجعوا الى الفرقة بعد ما

ما جمعكم الله بالاسلام وتقطعوا ارحامكم قرأ يعقوب وتقطعوا بفتح التاء بالتخفيف
والباقون بالتشديد من التقطيع على التكثير لاجل الارحام معنى آنست كه هيچ مى
انديشيد وى پنداريد كه اگر روى گردانيد از دين بر گرديد بتمام وعمال الجاهليت باز شويد كه همچنان
آيد وخون يكديگر بريزيد وگروه شويد وخويشاوندى ببريد معنى مفسران گفته‌اند
ان توليتم مشتق از ولايت يعنى فهل عسيتم ان توليتم امر الناس ان تفسدوا في الارض
بالظلم چه پنداريد و بر سر چه داريد اگر والى ولايت دار جهان شويد و پادشا
بندگى در زمين تباهى كنيد بظلم ومعصيت وقطع صله رحم كنيد ودليل برين معنى
قراءة على ابن ابى طالب است رضى الله عنه ان توليتم بضم تا و واو وكسر لام يعنى ان اطعتم
وملكتم چه مى پنداريد و در خويشتن چه مى سگاليد گردونيست تمامى سالاران
بستديد وبر خويشتن پادشاهان كه تباهى كنيد در زمين وخويشاوندى ببريد قال
بعضهم المخاطبون في هذه الآية المنافقون وقيل هم قريش وقيل هم الخوارج اولئك
الذين لعنهم الله ابعدهم من رحمته فاصمهم عن الحق واعمى ابصارهم عن الحق والهدى فلا
يهتدون سبيلا افلا يتدبرون القرآن فيعرفوا ما لهم وعليهم ام على قلوب اقفالها
ميل ام بمعنى بل واضاف الاقفال الى القلب لانها ليست من حديد وانما هى طبع و
ختم ورين وغشاوة وغلاف بما وصف قلوب الكفار به فذلك اقفال القلوب
وقيل هذا لقولهم حين قالوا قلوبنا في اكنة قلوبنا غلف ان الذين ارتدوا على ادبارهم
رجعوا كفارا من بعد ما تبين لهم الهدى قال قتادة هم كفار اهل الكتاب يعنى اليهود
كفروا بالنبى صلى الله عليه وسلم بعد ما عرفوا ووجدوا نعته في كتابهم وقال ابن عباس
والضحاك والسدى هم المنافقون ارتدوا بعد ما سمعوا القرآن الشيطان سول لهم
التسويل التزيين اى زين الشيطان لهم القبيح واملى الله لهم اى امهلهم في الحق
ولم يعجلهم بالعذاب وقيل الشيطان املى لهم اى مد لهم في امرهم فاغتروا وبه قرأ اهل البصرة

املى بضم الالف وكسر اللام وفتح الياء على ما لم يسم فاعله وقرأ مجاهد واملى بارسال الياء
على وجه الخبر من الله عز وجل عن نفسه انه يفعل ذلك وتروى هذه القراءة عن
يعقوب هذا كقوله واملى لهم ان كيدى متين ذلك اى ذلك الاملاء بانهم قالوا للذين
كرهوا وقول است در آيه يكى قالوا اليهود دانانند للذين كرهوا منافقانند يعنى كه جهودان با
منافقان گفتند سنطيعكم في بعض الامر يعنى شما را فرمان بريم در بعضى كارها يعنى
كه صفت محمد بپوشيم واو را تكذيب كنيم قول دوم آنست كه منافقان با جهود گفتند
كه ما در عداوت محمد و با نشستن از جهاد شما را فرمان بريم و شما را پشتى دهيم اين
سخن پس با يكديگر ميگفتند پس الله اين راز ايشان آشكارا كرد و مصطفى را و مؤمنان را
از آن خبر كرد والله يعلم اسرارهم اى اسرار اليهود مع المنافقين قرأ اهل الكوفة اسرارهم
بكسر الهمزة على المصدر والباقون بفتحها على جمع السر ثم وصف عظيم ما حل بهم عند الموت
فقال فكيف اذا توفتهم الملائكة يضربون وجوههم عند الموت وادبارهم حالة السوق الى
النار ذلك اى ذلك الضرب بسبب انهم اتبعوا ما اسخط الله يعنى المعاصى ومعاونة
المشركين قال ابن عباس يعنى ما كتموا من التورية وكفروا بمحمد صلى الله عليه وسلم وكرهوا
رضوانه اى ما فيه رضوان الله من الايمان والطاعة ونصرة المؤمنين فاحبط اعمالهم اى
ابطل حسناتهم في اليهودية وقيل نزلت من قوله ان الذين ارتدوا الى هاهنا في شان
المنافقين الذين رجعوا من المدينة الى مكة مرتدين ام حسب الذين في قلوبهم مرض شك
ونفاق ان لن يخرج الله اضغانهم اى لن يظهر احقادهم وعداوتهم وحسدهم الى المؤمنين
فيبدو لهم حقيقة نفاقهم في بعض الآيات لا يموت دون تبيين في الدين حتى ينفضح ولو
نشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم اى لو نشاء لاعلمناكهم ولعرفناكهم باعيانهم
فلعرفتهم بسيماهم بعلاماتهم بان نجعل على وجوههم علامة تعرفهم بها قال انس ما خفى
على رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد نزول هذه الآية شئ على المنافقين كان يعرفهم

بسيماهم ولتعرفنهم في لحن القول فيه قولان احدهما في صورة القول وفحواه يقال فلان
الحن بحجته من فلان ومنه الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم ولعل بعضكم ان
يكون الحن بحجته من بعض والفعلان الفعل منه لحن بكسر الحاء يلحن لحنا فهو لحن اذا فطن
بالشيء والقول الثاني ما قال الكلبي في لحن القول في كذبه وهو امالة الكلام عن جهته و
الفعل منه لحن بفتح الحاء يلحن لحنا فهو لاحن والمعنى انك تعرفهم فيما يعرضون من تهجين
امرك وامر المسلمين والاستهزاء بهم فكان بعد نزول هذه الآية لا يتكلم منافق عند النبي
صلى الله عليه وسلم الا عرفه بقوله ويستدل بفحوى كلامه على فساد دخلته
والله يعلم اعمالكم ويرى ظاهرها وباطنها ويميز خيرها من شرها ولنبلونكم اي لنعاملنكم
معاملة المختبر بان نأمركم بالجهاد والقتال حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين اي علم
الوجود والمعنى حتى يتبين المجاهد والصابر على دينه من غيره وقيل حتى نعلمهم عيانا كما
علمناهم غيبا فان المجازاة تقع على ما يظهر منهم ونبلوا اخباركم اي نظهرها ونكشفها
باباء من يابى القتال ولا يصبر على الجهاد قرا ابو بكر عن عاصم وليبلونكم حتى يعلم ويبلو
بالياء فيهن لقوله والله يعلم اعمالكم وقرا الآخرون بالنون فيهن لقوله ولو نشاء
لاريناكهم وقرا يعقوب ونبلو ساكنة الواو ردا على قوله ولنبلونكم والآخرون
بالفتح ردا على قوله حتى نعلم كان الفضيل اذا قرا هذه الآية بكى وقال اللهم لا تبلنا فانك
ان بلوتنا هتكت استارنا وفضحتنا ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله وشاقوا
الرسول اي عادوه من بعد ما تبين لهم الهدى اي من بعد ما ظهر لهم انه الحق وعرفوا الرسول
لن يضروا الله شيئا انما يضرون انفسهم وسيحبط اعمالهم فلا يرون لها ثوابا في الآخرة قال
ابن عباس هم المطعمون يوم بدر ونظيرها قوله عز وجل ان الذين كفروا ينفقون اموالهم
ليصدوا عن سبيل الله يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله بتوحيده والرسول بتصديقه
ولا تبطلوا اعمالكم بالشك والنفاق قال الكلبي لا تبطلوا اعمالكم بالرياء والسمعة قال

الحسن

الحسن لا تبطلوا اعمالكم بالمعاصي والكبائر وقال ابو العالية كان اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وسلم يرون انه لا يضر مع الاخلاص بقول لا اله الا الله ذنب كما لا ينفع مع
ينفع
الشرك عمل فخافوا الكبائر بعد ان تحبط الاعمال قال الله تعالى لا تبطلوا اعمالكم
فان الشر يبطل الخير والخير يبطل الشر وملاك العمل خواتمه وقيل معناه لا ترجعوا
بعد الايمان كفارا ولا بعد الطاعة عصاة وقال مقاتل معناه لا تمنوا على
رسول الله بعد الاسلام نزلت في بني اسد بن خزيمة كانوا يمنون على رسول الله اذ
اسلموا ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله ثم ماتوا وهم كفار فلن يغفر الله لهم
نزلت في اصحاب القليب وحكمها عام وقال مقاتل نزلت في رجل سال النبي صلى الله
عليه وسلم عن والده وقال انه كان محسنا في كفره فقال هو في النار فولى الرجل
وهو يبكي فدعاه فقال والدك ووالدي ووالد ابراهيم في النار فنزلت هذه الآية
فلا تهنوا وتدعوا الى السلم يعني ولا تدعوا فاكتفى بالاول من الآخر اي لا تضعفوا ولا
تدعوا الكفار الى الصلح ابتداء منع الله المسلمين ان يدعوا الكفار الى الصلح وامرهم بحربهم
حتى يسلموا والسلم والسلم لغتان وقيل السلم من الاسلام كالنبات من الانبات
والعطاء من الاعطاء وانتم الاعلون اي انتم الغالبون عليهم قال الكلبي آخر الامر لكم و
ان غلبوكم في بعض الاوقات وقيل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى العدد
يوم احد فلجأ الى الشعب فنزلت هذه الآية والله معكم بالعون والنصرة ولن يتركم
اعمالكم اي لن ينقصكم شيئا من ثواب اعمالكم يقال وتره يتره وترا وترة اذا نقص حقه
ومنه سمي الوتر لانها نقصت من الشفع ثم حض على طلب الآخرة فقال انما الحياة
الدنيا لعب ولهو اي باطل وغرور ينقطعان في اسرع مدة وان تؤمنوا بالله ورسوله
وتتقوا الشرك والمعاصي يؤتكم اجوركم اي جزاء اعمالكم في الآخرة تم الكلام ثم قال
ولا يسئلكم اموالكم يعني لا يسئلكم الله ورسوله اموالكم كلها بالصدقات انما يسالكم

العشى ودع العشى فطيبوا بها نفسًا والى هذا القول ذهب ابن عيينة يدل عليه سياق
الآية ان يسئلكموها فيحفكم اى يجهدكم ويلحف عليكم بمسئلة جميعها تبخلوا بها فلا
تعطوها ويخرج اضغانكم بغضكم وعداوتكم اى يبعث ذلك منكم حقدًا يظهر ولا يخفى
وقيل يصير سببًا للاضغان لان المؤمنين لم يكن فى قلوبهم اضغان قال قتادة علم الله
عز وجل ان ابن آدم ينتقم ممن يريد ماله ونظير هذه الآية قوله ولو انا كتبنا عليهم ان اقتلوا
انفسكم الآية والاحفاء والالحاح والالحاف واحد وهو المبالغة فى المسئلة وقيل
معنى قوله لا يسئلكم اموالكم اى لا يسئلكم اموالكم لنفسه سبحانه وقيل لا يسئلكم
اموالكم انما ذلك ماله وهو المنعم باعطائه كقوله وآتوهم من مال الله الذى آتاكم قوله
هاانتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فى سبيل الله يعنى اخراج ما فرض الله عليكم فمنكم من يبخل
معناه كيف يأمركم باخراج جميع اموالكم وقد دعاكم الى انفاق البعض فى سبيل الله
فمنكم من يبخل فلا ينفق وقيل فمنكم من يبخل بما فرض عليه من الزكوة ومن يبخل فانما
يبخل عن نفسه عن بمعنى على اى يبخل على نفسه بالجزاء والثواب وقيل انما يبخل عن
نفسه يعنى عن يبخل عن نفسه لان نفسه لو كانت جوادًا لم تبخل بالنفقة فى سبيل الله
وقيل يبخل عن داعى نفسه لا عن داعى ربه والله الغنى اى الغنى عن انفاقكم لا حاجة
به الى اموالكم وانتم الفقراء لا تستغنون عنه فى دنياكم واخراكم وقيل والله الغنى
عن صدقاتكم وطاعتكم وانتم الفقراء اليه والى ما عنده من الخير وان تتولوا يستبدل
قومًا غيركم الخطاب لقريش والبدل الانصار هذا كقوله فان يكفر بها هؤلاء فقد
وكلنا بها قومًا الآية والخطاب للعرب والبدل العجم روى ابو هريرة رضى الله عنه
قال تلا رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية وان تتولوا يستبدل قومًا غيركم
ثم لا يكونوا امثالكم قالوا يا رسول الله من هؤلاء الذين ان تولينا استبدلوا بنا ثم لا يكونوا
امثالنا فضرب بيده على منكب سلمان الفارسى وقال هذا وقومه ولو كان الدين معلقًا

بالثريا

بالثريا لناله رجال من فارس قال الكلبى شرط الاستبدال بهم بشرط توليهم ثم لم يتولوا
فلم يستبدلهم وقيل تهددهم ومدح فقال ثم لا يكونوا امثالكم وعن ابن عمر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لله عز وجل خيرتان من خلقه فى ارضه قريش خيرة الله
من العرب وفارس خيرة الله من العجم النوبة الثالثة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله تعالى فاعلم انه لا اله الا الله بدانكه اين كلمه توحيد مايه ديانات واسلام
ركن مهين است حصار امانات است وشعار اهل ايمانست ومفتاح جنانست
بى كفتار اين كلمه نه اسلامست نه سلامت بى بدرقه اين كلمه نه ايمانست
نه امانت تا بزبان نكويى در دنيا سلامت نيست تا بدل نپذيرى در عقبى كرامت
نيست هر كه در رحمت اين كلمه بزندكى درآمد در سراپرده امان خداوند جا درآمد مردى
كه هفتاد سال در شرك وكفر بوده ودر وهدهء ضلالت وهوا افتاده ودر تيه
خذلان وهجران مانده چون روى بقبول دين اسلام آرد واين كلمات بزبان بكويد وبدل بپذيرد
آن شرك وكفر وى همه نيست كرداند ودر تابش صدق اين كلمات در صدد توحيد بر
بساط امن بنشيند پس انكس كه بيكانه است وميخواهد كه در سراى آشنايى آيد مفتاح
وى اين كلماتست وآن آشنا كه در حظيرهء اسلامست وميخواهد كه از كونين صرف دركذرد
ومباهج معانى رسد ابتداء كفتار وى اين كلماتست وانكس كه خواهد كه از هجر رسم وعادت
خود هجرت كند بدرقه راه وى حقايق اين كلماتست معانى اوراق آدم وصحف شيث
وابرهيم وتوريه موسى وانجيل عيسى وزبور داود وفرقان محمد صلوات الله وسلامه
عليهم اجمعين از جمله در ضمن اين حروف وكلماتست آدم صفى كه بديع قدرت وصنيع
فطرت وتسبيح ارادت بود در منزل نخستين نزول وى در صدر دولت بر تخت بخت
نشست ومسجود مقربان كشت از بهر انكه تربت خاك بالش وى در طينت اين كلمات بود
ادريس كه از وهدهء ظلمت خاك براى پاك ... وى اين كلمات بود نوح

شکو دکه در سفینهٔ نجات سلامت و کرامت یافت سعت و حشمت این کلمات بود خلیل
که از آتش کاه دشمن برذی بوستان انس و روضه قدس گشت از دوح نسیم و فوح شمیم این
کلمات بود موسی کلیم که از رحمت و ظلمت بجاورت فرعون برست و راه مکالمت و
مناجات حق بر وی در وی گشت از تابش برق این کلمات بود عیسی روح الله و کلمه
درکهوارن میکفت انی عبد الله از اشتیاق و ابتهاج این کلمات بود بهترین عالم و سید
ولد آدم خاتم پیغمبران و مقتدای جهانیان تا بود در مطاف الطاف این کلمات
بود و در نور و بهجت این کلمات بود و بعزت خطاب این کلمات بود تا رب العزت با وی کلمات
میکفت فاعلم انه لا اله الا الله فرمان آمد که یا محمد کنا بالحق بهارت تو تیغ سیاست
عجب تو بر فرق کلمه توحید شمع راه تو بحو اثبات بدولت وصولت تو دولت با کتاب و
صولت با تیغ نکا با زمره اثبات و تیغ از نحو محو یا محمد نا حکم جان کردیم که هر که بر تو ترد
نماید و روح خود را بروح این کلمه لا اله الا الله معطر نکند بر تو شعاع تیغ قهر شرع تو
دمار از آتشان صورت وی بر آید و هر که در حمایت و ولایت قول این کلمه شهادت آید
همین تیغ پاسبان حریم وی باشد اینست که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه
فرمود امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم و
اموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله عز و جل کفته فرموده اند که در صف جهاد با کفار
قتال همی آرم تا زمانی که بگویند لا اله الا الله عز و جل محمد رسول الله چون صیت این
کلمات بر زبان ایشان رفت دولح و اشباح ایشان و اموال ایشان در حمایت و عصمت
این کلمات شد تسلیم که بر جان ایشان قصد کنم و نشاید که مال ایشان غصب کنم مکر
بحقی واجب و سببی لازم که شرع آن را واجب و لازم کرد و حساب ایشان در آن جهان با
خداوند بود و صحت عقیده ایشان را بخاطر کردای جوانی و بجان شان تیغ ظاهر کینان
ظاهر ست و نجات شان ز عقوبت باطن بعقیدت باطنست و چون بزبان ظاهر کنی لا اله الا الله

کلمات

تیغ این سرای ان که دست برخاست و چون بدل بپذیرفتی لا اله الا الله عشق بستان سرای ان
تست برخاست زبان مومنان پاسبان دلست بذکر و تسبیح و تهلیل پاسبانی دل کند
هر که که دل بصفت اخلاص و پیرایه صدق آراسته بود پاسبان بر جای خود بود اما دلی
که در او اخلاص و صدق نباشد خراب بود در خانه خراب پاسبان نشاندن محال بود
چون سلطان اخلاص در صمیم دل موحد وطن کرفت همه راهها شهر عزت خود فرو بندد
عزت بدین فرستد تا پرده داری کند حکمت بکوش فرستد تا جاسوسی کند
شهادت بزبان فرستد تا پاسبانی کند ولایت جوارح سلطان را او فرو گیرد نسیم
دوح او روح را معطر همی دارد و صولت نعت او تدبیر و سحر شیطان را معطل همی دارد
والله ولی التوفیق فاعلم انه لا اله الا الله کان له صلی الله علیه و سلم علم الیقین
فامر بعین الیقین و کان له عین الیقین فامر بحق الیقین مصطفی صلوات الله علیه
علم الیقین بود باین خطاب او را از علم الیقین بعین الیقین خواندند و انکه از
عین الیقین بحق الیقین بردند ما نلتا از لبن و داد لذت منزلا یعنی لا الباب عندن
علم الیقین اسندلالیست عین الیقین اسند ادراکیست حق الیقین حقیقیست
علم الیقین مطالعتست عین الیقین مکاشفتست حق الیقین مشاهدت
علم الیقین از سماع بود عین الیقین از الهام بود حق الیقین از عیان خیزد علم الیقین
سبب بشد ... نست عین الیقین از سبب باز رستنست حق الیقین از تمیز
انتظار و تمنا آزاد کشتنست کسی که خواهد تا از علم الیقین بحق الیقین رسد
او را سه چیز بکار باید استعمال علم و تعظیم امر و اتباع سنت چون خواهد که از عین
الیقین بحق الیقین رسد ترك تدبیر باید و لزوم رضا و حرمت در خلوت بخل
از خدمت پس چون بحق الیقین رسید آنست که پیر طریقت کفت یاران که بدریا رسید
و رسید در خود برسید انکس که بوصل رسید اگر کسی کوید از هم حکیل را کفت اسلم

وله

جواب بایک [illegible] رحمت ندا علم نکفت که علت جواب بابت
که خلیا [illegible] فی ذات الحی [illegible] ودادی [illegible] لاجرم جواب خود
بابد [illegible] بود [illegible] جمع [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] که آمن الرسول والایمان [illegible] العلم [illegible]
[illegible] آیه [illegible] علت قوله [illegible]
ای اذا علمت [illegible] فاستغفر لذنبک هذا فان الحق علی جلاله قدرة لا یعلمه
غیر یا [illegible] ندانستی این [illegible] تو به بیان [illegible] استغفاری کن
که جلال قدر [illegible] جمال [illegible] شعر ولو جهها من وجهها [illegible] منها
ترک دانه [illegible] والله الغنی وانتم الفقراء والله
الغنی عن طاعتکم وانتم الفقراء الی رحمته الله تعالی غنی است [illegible] نیست
واحد است و [illegible] دست [illegible] وصال [illegible] نیست
[illegible] الشات [illegible] که دو [illegible] نیست که
[illegible] نیست [illegible] زمین وطاعات [illegible] جمع کنند [illegible] جلال [illegible]
[illegible] شود [illegible] خود [illegible] عقل [illegible]
[illegible] بفضل [illegible] عقل و عمل خود [illegible] فضل الله
[illegible] ما زکی منکم من احد ابدا [illegible] صفت [illegible]
از علم و عمل و عقل و فهم [illegible] آن دارد که [illegible] فضل صفت او
و عزت صفت او [illegible] صفت او [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عزت [illegible] آمد [illegible] فضل او [illegible]
[illegible] اعلی علیین [illegible] کرد [illegible]
[illegible] فضل او [illegible] صدق [illegible]

[illegible]

تقریبا ۹۰۰ صفحه

إنَّ اللهَ بِما يَعمَلُونَ مُحيطٌ ....

«قوله تعالى بِسمِه»

فَوَجَدا عَبداً مِن عِبادِنا آتَيناهُ رَحمَةً مِن عِندِنا وَعَلَّمناهُ
مِن لَدُنّا عِلماً ۝ قالَ لَهُ مُوسىٰ هَل أَتَّبِعُكَ عَلىٰ أَن تُعَلِّمَنِ
مِمّا عُلِّمتَ رُشداً ۝ قالَ إِنَّكَ لَن تَستَطِيعَ مَعِيَ صَبراً
وَكَيفَ تَصبِرُ عَلىٰ ما لَم تُحِط بِهِ خُبراً ۝ قالَ سَتَجِدُنِي
إِن شاءَ اللهُ صابِراً وَلا أَعصِي لَكَ أَمراً ۝ قالَ فَإِنِ
اتَّبَعتَنِي فَلا تَسأَلنِي عَن شَيءٍ حَتّىٰ أُحدِثَ لَكَ مِنهُ
ذِكراً ۝ فَانطَلَقا حَتّىٰ إِذا رَكِبا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَها قالَ
أَخَرَقتَها لِتُغرِقَ أَهلَها لَقَد جِئتَ شَيئاً إِمراً ۝
قالَ أَلَم أَقُل إِنَّكَ لَن تَستَطِيعَ مَعِيَ صَبراً ۝ قالَ لا
تُؤاخِذنِي بِما نَسِيتُ وَلا تُرهِقنِي مِن أَمرِي عُسراً ۝
فَانطَلَقا حَتّىٰ إِذا لَقِيا غُلاماً فَقَتَلَهُ قالَ أَقَتَلتَ نَفساً
زَكِيَّةً بِغَيرِ نَفسٍ لَقَد جِئتَ شَيئاً نُكراً ۝ قالَ أَلَم أَقُل
لَكَ إِنَّكَ لَن تَستَطِيعَ مَعِيَ صَبراً ۝ قالَ إِن سَأَلتُكَ عَن
شَيءٍ بَعدَها فَلا تُصاحِبنِي قَد بَلَغتَ مِن لَدُنِّي عُذراً
فَانطَلَقا حَتّىٰ إِذا أَتَيا أَهلَ قَريَةٍ استَطعَما أَهلَها فَأَبَوا أَن
يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقامَهُ
قالَ لَو شِئتَ لَاتَّخَذتَ عَلَيهِ أَجراً ۝ قالَ هٰذا
فِراقُ بَينِي وَبَينِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأوِيلِ ما لَم تَستَطِع عَلَيهِ صَبراً ۝
«صدق الله العظيم»